...ایشان بواسطه زیادتی شک و نفاق ایشان یعنی پیوسته در غم و حسرت و نفاق و ریب
...هند بود بسبب این تخریب الا ان تقطع قلوبهم مگر آنکه پاره پاره کرده دلهای ایشان یعنی که
...بیت در یا رفتن چیزی در آن نماند و گفته‌اند که آن بوقت قتل و وقوع باید یا مرگ یا در قبر یا در
...زخ والله علیم و خدای داناست بوضع بنای ایشان که چه نیت حکیم حکم کننده بجزای
...آنکه بر وجه حکمت که آن تخریب آن بود از محمد بن کعب قرظی نقل است که چون در لیلة العقبه بیعت
...اهل مدینه با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بیعت کردند عبد الله رواحه گفت یا رسول الله شرط کن
...و عهد کن برای خود و برای ما بهر چه میخواهی حضرت فرمود که عهد و شرط فرا میگیرم از شما برای
...که درپرستید و شرک نیارید و برای خود که مرا نگاه دارید و محافظت کنید بر وجهی که مالهای
...های خود را نگاه میدارید گفتند چون بر این امر اقدام نمائیم جزای ما چه باشد حضرت فرمود که
...بهشت خواهد بود انصار گفتند که خریدن و فروختن سودمند است ما درین بیع سود کردیم هرگز
...ایم و حق تعالی از آن بیع و شری خبر میدهد که ان الله بدرستیکه خدای اشتری
...من المؤمنین از گرویدگان انفسهم نفسهای ایشان را که مباشر جهاد شوید و اموالهم و مالهای
...ن را که در راه خدای نفقه کنند بان لهم الجنة با آنکه مر ایشان راست بهشت این تمثیل است
...ی اذن مومنان به بهشت بر بذل اموال و انفس ایشان نه حقیقت شرا زیرا که بیع و شری
...نوع بپذیرد که مالک مبیع غیر مالک مشتری باشد و حال آنکه مالک هر دو حضرت خداوند است که
...مطلق است پس این تحریض است در غزا و جهاد یعنی ای بنده از تو بذل نفس و مال و از من عطا
...ی بهشت که زوال نفس با بیم و شور است و مال سبب طغیان و غرور این هر دو ناقص معیوب
...در راه خدا کن و بهشت باقی مرغوب را بستان عزیزی فرموده که هر بنده که بخرد در حینی که معیوب
...نباشد او را رد تواند حق تعالی مال را خریده با آنکه بعیوب دانا بود امید هست که از درگاه کرم
...در دفع ... باید یکی از ارکان رشد بود که بیع موقوف است بر بایع و مشتری و دلال و ثمن و مشتری خدای
...الحمد مختار دلال بایع بنده مومن دین دار و ثمن بهشت دار القرار فنعم المشتری الرب الرحمن و نعم
...الدلال الرسول الکریم و نعم الثمن جنة النعیم بعد از آن بیان آنچه میفرماید که
...یقاتلون کارزار کنند این مومنان که مقاتل ایشان خریده شده ...

و طلب رضای او فَيَقْتُلُونَ پس هرگاه میکشند دشمنان وَيُقْتَلُونَ و گاهی کشته می شوند
اعدا و حق تعالی ایشانرا برین بیع و شری وعده داده که وَعْدًا عَلَيْهِ وعده دادنی بر خود
ثابت و باقی که خلاف نیست در آن و این وعده ثابت است فِي التَّوْرَاةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ
درین سه کتاب این دلیل است بر آنکه اهل توریه مامور بودند بقتال وَمَنْ أَوْفَىٰ و کیست
کننده تر بِعَهْدِهِ بعهد خود مِنَ اللَّهِ از خدا اکریم است و کریم خلاف وعده روا ندارد فَاسْتَبْشِرُوا
پس شادمان شوید و بسیار خوشحال گردید بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بخرید و فروخت خود الجنات
که معامله کرده اید با وجه حق تعالی مطالب خیر و مقاصد رفیع برای شما بر خود واجب ساخته
کرد ذَٰلِكَ و آن بیع و شری هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ آن رستگاری بزرگ از امام جعفر صادق علیه السلام
نقل است که ای مومنان قیمت شما نیست بهشت پس مفروشید خویش را مگر بدان یعنی خود را
عوض دنیا مفروشید که قیمت شما نعیم باقی و جاوید است التَّائِبُونَ مومنان مذکور بازگردندگان از
معاصی و رجوع کنندگان بحضرت باری الْعَابِدُونَ پرستندگان حق با خلاص و قیام بشرایط
الْحَامِدُونَ ستایندگان حق را بر آنچه بر ایشان رسد از نعمت و بلیت السَّائِحُونَ روزه دار
کنندگان یا طلب علم برای جهاد و حج و زیارات الرَّاكِعُونَ رکوع کنندگان در نماز با خضوع
بر درگاه بی نیاز السَّاجِدُونَ سجده کنندگان در صلوة الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ فرمایندگان
و طاعت و سنت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ و بازدارندگان
و معصیت و ارتکاب بدعت وَالْحَافِظُونَ و نگهدارندگان لِحُدُودِ اللَّهِ مر احکام شرایع
وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و بشارت ده مومنانرا که بدین صفات موصوفند مرویست که اهل اسلام
التماس کردند که از برای آبای ما که در جاهلیت مرده اند استغفار فرمای آیه آمد که مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ
نبوده و نسزد و روا نباشد مر پیغمبر را وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند أَنْ يَسْتَغْفِرُوا آنکه
طلبند لِلْمُشْرِكِينَ برای مشرکان وَلَوْ كَانُوا و اگر چه باشند مشرکان أُولِي قُرْبَىٰ خداوندان
مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ از پس آنکه روشن شود مر ایشانرا أَنَّهُمْ آنکه ایشان أَصْحَابُ الْجَحِيمِ
... خند و بعد از آن علت استغفار ابرهیم برای عمش بیان میکند بقوله وَمَا كَانَ
... استغفار ابرهیم لِأَبِيهِ برای پدر خود یعنی عم خود آزر که در تربیت و محافظت

در حین طفولیت بمنزله پدر بود و قاعده عرب است که عم را اب گویند چون برادر پدر است إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ
مگر از برای وفا کردن وقت مناظره وَعَدَهَا إِيَّاهُ وعده کرده بود مر پدر خود را حیث قال سأستغفر لک
ربی یعنی زود باشد که برای تو از خدای طلب مغفرت کنم در ینابیع آورده که آزر و وعده داده بود
ابرهیم را که من ایمان خواهم آورد پس مراد باستغفار ابرهیم آنست که من طلب مغفرت کنم برای تو و توفیق
مگروی فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ پس آن هنگام که روشن گشت مر ابرهیم را أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ که آزر دشمن است مر خدای را
یعنی بر کفر بمرد و یا بوحی او را معلوم شد که او ایمان نیاورد و بکفر بمیرد تَبَرَّأَ مِنْهُ تبرا کرد از وی و قطع استغفار
فرمود إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ بدرستی که ابرهیم علیه السلم بسیار آه کننده بود و این کنایه از رقت قلب
و کثرت ترحم و فرط شفقت او حَلِيمٌ بردبار و صبور بود بر اذیت بحدی که آزر میگفت لارجمنک ترا
سنگسار کنم در جواب گفت سأستغفر لک من از برای تو استغفار خواهم کرد کعب الاحبار گفت اواه آنکس
که چون ذکر دوزخ کند آه کشد و گفته اند که اواه آنست که با آواز بلند بذکر خدا و دعا و قرآن مشغول باشد
و در اثنای آن بسیار آه کشد در خبر است که ابرهیم علیه السلم بسیار گفتی که آه از آن آتش دوزخ پیش از
آنکه آه سود ندارد و امیر المومنین علیه السلم نیز بسیار فرمودی آه من قلة الزاد و طول السفر آه از کمی توشه
و دوری سفر آخرت و بروایت منقول از ابن عباس اواه بمعنی دعاست یعنی بسیار دعا کننده و نزد بعضی
دیگر بمعنی خاشع متذلل است منقولست که چون حق تعالی اهل اسلام را نهی فرمود از آنکه برای کافران
استغفار کنند آنانکه قبل از نهی استغفار برای کفار ارتکاب نموده بودند نزد حضرت رسالت آمدند گفتند
یا رسول الله پس حال ما چگونه باشد که از سر جهالت برای کفار استغفار کرده ایم آیه نازل شد که وَمَا كَانَ
اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا و نیست خدای و در حکمت او جایز نیست که قومی را ضایع و تباه کرده اند یعنی اسم ضلالت
برایشان نهد و ایشانرا باستغفار برای کفار قبل از نهی مواخذه فرماید بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ بعد از آنکه راه نمود
ایشانرا باسلام و حکم بهدایت ایشان کرده حَتَّىٰ يُبَيِّنَ لَهُمْ تا وقتی که روشن کرد اند برای ایشان
مَا يَتَّقُونَ آنچه واجبست که از آن پرهیز کنند و گفته اند که آیه در شان جمعیست که قبل از تحویل قبله در گذشتند
و یا پیش از تحریم خمر ساغر اجل نوشیدند قدر این معنی آنست که بر ایشان از آن کارها که کرده اند گرفت
نیست إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای تعالی بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیز از احوال اول و آخر ایشان عَلِيمٌ داناست چون
حق تعالی منع اهل اسلام کرد از استغفار برای مشرکان و اگر چه اقارب باشند پس بیان میکند که او با کر

کل موجود است و متولی امر هم تا نصرت از طلبند و از نصرت و ولایت کفره اعراض کنند پس میفرماید که ان الله
بدرستیکه خدای له ملک السموات والارض مر اوراست پادشاهی آسمانها و زمین پس هر چه خواهد کند کی
متنازع و مانعی یحیی زنده کرداند مرده کان را و یمیت و بمیراند زندکان را و ما لکم و نیست شما را ای مومنان
من دون الله من ولی بجز از خدای کارسازی که متولی امور شما شود و لا نصیر و نه یاری که مددکار
شما نماید لقد تاب الله بدرستیکه خدای بازگشت بقبول توبه از ترک ندب علی النبی بر پیغمبر خود که آن
اذن بود مر منافقان را در تخلف والمهاجرین والانصار از مهاجران و انصار یعنی از ایشان که کاه
بودند در غزوه تبوک را البطیع نه تعداد و در مجمع مذکور است که اگر چه چیزی موجب توبه باشد از آنحضرت صادر
نشده بود بجهت دلایل داله بر وجوب عصمت انبیا اما ذکر آن بجهت آنست که تا سیقع به مهاجر و انصار تا
یعنی ایشان اقتدا با آنحضرت کرده بتوبه و انابت مشغول شوند چه امت تابع پیغمبر خود دانند در جمیع اقوال
و افعال و بیام ادمتوبه آنحضرت بر سبیل خضوع و خشوع و انقطاع او باشد بخدای و موید قول اول آن
که از امام رضا صلوات الله علیه منقول است که چنین قرات کرد که لقد تاب الله بالنبی علی المهاجرین والانصار
یعنی خدای بسبب پیغمبر توبه مهاجرین و انصار قبول کرده و بر ایشان رحمت کرد پس در صفت مهاجر و انصار
میفرماید که الذین اتبعوه یعنی ایشان که آنانند که پیروی کردند پیغمبر را فی ساعة العسرة در زمان
عسرت و تنکی لشکر تبوک را جیش العسرة میکفتند بجهت آنکه عسرت عظیم ایشان را هم در مرکب که ده کس یک شتر
داشتند و هم در توشه که دو کس در روزی بیک خرما بسر می بردند و هم در آب که با وجود قلت مر آب
شتران را میکشتند و رطوبات اجوافه و امعای ایشان میخوردند چه هوا بغایت گرم بود چنانچه جابر بن
عبدالله انصاری روایت کرده که مهاجر و انصار را سه عسرت بود عسرت آب و عسرت زاد و عسرت
چهار پای و تشنگی هوای تیز با آب ضم شده بود و قلت چهار پایان و بجهتی که هر ده تن را یک شتر بود که
بنوبت بر آن سوار شدندی و زاد ایشان خرما بد طعم و روغن کاو متغیر شده بود و با وجود این
در روزی هر دو کس یک خرما که زا بیندی با منوچه که آنرا مردی در دهن نهادی و پاره مکیدی و
بعد از آن بصاحب خود دادی و آن نیز بقیه آنرا مکیدی و ابن عباس نقل نموده که پی آن صحابه
بروجهی بود که روزی بمنزلی فرود آمده بودیم بجهت فرط حرارت هوا تشنگی بر ما غالب شد چنانکه نزدیک
بود که نفس ما منقطع کردد پس بعضی مضطر شده شتر را می کشتند و آبی و تری که در شکم وی بود میخوردند

پس صحابه

یونس

پس صحابه بنزد رسول آمدند و کفتند یا رسول الله ما از تشنگی هلاک شدیم دعا کن تا حق تعالی ما را آبی دهد حضرت
دست بدعا برداشت و دعا کرد بارانی عظیم آمد تا آب خوردیم و ظرفهای خود را پر ساختیم چون
از لشکرگاه بیرون رفتیم زمین خشک یافتیم و باران جز در لشکرگاه نباریده بود پس حق تعالی
میفرماید که در زمان تشنگی انجنین متابعت پیغمبر میکردید من بعد ما کاد از پس آنکه نزدیک بود که از
غایت عسرت یزیغ میل کند و از جای برود قلوب فریق منهم دلهای کروهی از ایشان یعنی کار بدان
رسیده بود که جمعی از جهاد باز کردند یا از متابعت رسول سست باز دارند بواسطه شدت و مشقت و
بلیت ثم تاب علیهم پس خدا باز کشت بر ایشان بتوجه کر توفیق و لطف مدد ایشان داد تا تایب شدند
و از وساوس شیطانی که میل ایشان بود از ثبات بر متابعت جهاد فرد عست انه بهم بدرستیکه خدا
بر ایشان رؤف بسیار رافت است بعد از توبه رحیم مهربانست بتفضل بر ایشان و علی الثلثة
الذین خلفوا و دیگر توبه پذیرفت بر آن سه کس که باز پس کردانیده شدند یعنی تخلف کردند از غزا و ایشان
ایشان موقوف بحکم الهی بود و قبل از این کذشت که هم کعب و هلال و مرارد در تا خیر افتاد و حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله حکم فرمود که کسی با ایشان مکالمه و مجالست و مخالطت ننماید و بعد از چهل روز در روایتی پنجاه
روز فرمود تا از زنان خود دور شدند زن هلال گفت شوهر من [illegible] بجهت آنکه مردی پیر و ضعیف
بود بشرط عدم مباشرت و بقا بخدمت رخصت داد و شدت میکذرانیدند حتی اذا ضاقت علیهم
الارض تا وقتیکه تنک کردید بر ایشان زمین بما رحبت با وجود کشادکی و وسعت زمین و این کنایه
از شدت حسرت و نهایت پریشانی ایشان و ضاقت علیهم و تنک شد بر ایشان انفسهم دلهای
ایشان از بسیاری غم و وحشت بحیثیتی که فرح و سرور در روی راه نبود و ظنوا و دانستند ان لا
ملجا من الله آنکه پناهی نیست از خدای الا الیه مگر بوی و آمرزش خواستن از کرم وی ثم تاب
علیهم پس توبه پذیرفت خدای بر ایشان بعد از پنجاه روز لیتوبوا تا مستقیم شدند بر توبه چون خدای
توفیق و لطف ارزانی فرمود اختیار توبه کردند ان الله بدرستیکه خدای هو التواب اوست
قبول کننده توبه از تایبان و اگر چه در روزی صد بار واقع شود از ایشان الرحیم متفضل برحمت بر
ایشان یا ایها الذین آمنوا ای کروه مومنان اتقوا الله بترسید از خدای و مثل این فعل که مخالفت
امر باشد معاودت مکنید و کونوا مع الصادقین و باشید از راستکویان در اقوال خود

وباشید در دین خدای از روی نیات و اقوال و اعمال مردیست از ابی صالح که ابن عباس فرمود که معنی آنست که کونوا
مع علی و اصحابه یعنی باشید با علی و متابعان او یعنی پیروی ایشان کنید در همه چیز امام فرماید جابر از
ابی جعفر علیه السلام روایت کرده که کونوا مع آل محمد و حافظ ابو نعیم که یکی از فضلای اهل سنت است روایت کرده
که آیه در شان عالیشان حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام نزول یافته است و مراد از صادقین علی بن ابی طالب است
و ابن قعنب از مالک بن انس نقل کرده که او از نافع و نافع از عبد الله بن عمر روایت کرده که او با صحاب خود
گفت که حق تعالی امر کرده همه اصحاب محمد را که از خدای بترسید و بعد از آن ایشان را فرموده که کونوا مع الصادقین
یعنی محمداً و اهل بیته یعنی باشید با محمد و اهل او یا بتوجه که متابعت ایشان کنید در خبر است که همیشه بنده
راست گوید تا نام او را در جریده صدیقان نویسند و همچنین دروغ گوید تا چندان دروغ که نام او
در جریده دروغ زنان نویسند و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که راستی گوید که راستی مرد را
به بر رساند و بر مرد را به بهشت راه نماید و دور شوید از دروغ که دروغ بفجور راه نماید و فجور بدوزخ رساند
بعد از ذکر متخلفان از حرب تبوک و بیان قبول توبه بعضی از ایشان که بر سبیل کاهلی بود نه بر وجه نفاق
و دورویی توبیخ اهل تخلف میفرماید که ما کان روا نیست و نشاید لاهل المدینة مر اهل مدینه را و من
حولهم و ایشان که گرداگرد ایشانند من الاعراب از بادیه نشینان چون اعراب جهینه و مزینه و اسلم
و اشجع و بنی غفار ان یتخلفوا آنکه تخلف کنند و باز پس مانند عن رسول الله از موافقت رسول خدای
بجهاد و یا از حکم و لا یرغبوا بانفسهم و نه روا است ایشان را که رغبت کنند بنفسهای خود عن نفسه از
نفس رسول یعنی خویشتن داری و تن پروری کنند و بتنعم گذرانند و کناره گیرند از کشیدن رنجهای که او
می کشد ذلک آن وجوب متابعت و ترک تخلف بانهم بسبب آنست که ایشان چون با رسول خدای باشند لا یصیبهم
ظمأ نرسد ایشان را تشنگی و لا نصب و نه رنجی از تعب سفر و لا مخمصة و نه گرسنگی فی سبیل
الله در راه خدای و لا یطؤن و نسپرند مکانی از امکنه کفار بسم ستوران یا کف شتر یا بپایهای خود موطئا
سپردنی که آن یغیظ الکفار بخشم آورد کافران را و لا ینالون من عدو و نیابند از دشمن نیلا
یافتنی از قتل و اسر و غارت و جراحت و هزیمت الا کتب لهم مگر نوشته شده برای ایشان به
آن عمل صالح کردار شایسته که موجب ثواب است یعنی بهر یکی از اینها که بدیشان رسد حسنه در
دیوان ایشان نویسند ان الله بدرستی که خدای لا یضیع ضایع نمیگرداند و تباه نمیکند اجر المحسنین

نیکوکارا

یونس

نیکوکارانرا که مجاهدانند و لا ینفقون نفقة صغیرة و نفقه نکنند نفقه اندک و خرد چون تازیانه و نعلی
و لا کبیرة و یا صاع خرمایی که بدهند چون ابو عقیل که قبل از این گذشت و لا یقطعون و قطع نکنند در
مسیر خود وادیا هیچ ممر آب و سیل را مراد از زمین واسع است یعنی هیچ زمینی را قطع نکنند الا کتب لهم مگر
که نوشته شود برای ایشان ثواب آن و ثبت کرده شود لیجزیهم الله تا جزای دهد خدای ایشان را به سبب آن
احسن ما کانوا نیکوترین آنرا که در راه حق یعملون عمل میکنند چون احسن را جزا دهد جزای احسن را نیز بدان
الحاق کنند بجهة تکثیر اجر که در ینابیع آورده که اگر مثلاً غازی را هزار طاعت باشد و یکی از همه نیکوتر بود حق تعالی
آنرا ثواب عظیم دهد نهصد و نود و نه را بطفیل آن قبول کند و هر یک را برابر آن ثواب ارزانی فرماید
تا کرم او نسبت بمجاهدان بر همه کس ظاهر گردد و گویند مراد باحسن جمیع عمل واجب و مندوبست که نیکوترند
از مباح یعنی ثواب آن بر واجب و مندوب باشد نه مباح و یا معنی آنست که ثواب عمل نیکوتر باشد
از عمل او و مضاعف بر آن از امیر المؤمنین علیه السلام روایتست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود هر که نفقه
بر غازیان فرستد و خود در خانه نشسته بود حق تعالی بهر درمی هفتصد هزار درهم عوض باو دهد پس
این آیه تلاوت فرمود که والله یضاعف لمن یشاء و آیه دلیل است بر آنکه هر تعب و ظما و نصب و جوع
و انفاق که در حج و زیارات ائمه معصومین علیهم السلام یا در طلب علم یا در امر واجب واقع شود موجب
ثواب جزیل است از ابن عباس مرویست که چون انواع تهدیدات در باب متخلفان نازل شد مؤمنان
جازم شدند بر آنکه چون نفیر جهاد بر آید بتمامی عازم جهاد شوند خواه رسول خود متوجه جهاد شود یا
فرستد پس چون رسول صلی الله علیه و آله لشکریان را نامزد جهاد کردی همه مسلمانان بیرون رفتندی
و رسول را تنها گذاشتندی آیه آمد که و ما کان المؤمنون و روا نیست و نشاید مؤمنان را لینفروا
آنکه بیرون روند بغزا کافة همه ایشان چه امر معاش و معاد مختل میماند پس نباید که همه ایشان را جای نیست
که توقف کنند فلولا نفر پس چرا بیرون روند من کل فرقة از هر جمعی کثیر منهم از ایشان مراد بقبیله
و اهل بلده اند که از ایشان بیرون روند طائفة گروهی بجهاد و باقی توقف نمایند لیتفقهوا تا
طلب دانش کنند فی الدین در دین و فقه آموزند در خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و لینذروا و باید که بیم کنند فقها قومهم گروه خود را اذا رجعوا الیهم چون باز گردند بسوی اهل
خود و دین و تعلیم از فرض کفایتست و سزاوار آنست که عوض متعلمان در فقه استقامت خود شان باشد

و اقامت غیرت قصد ترفع زبر دمان و اشتهار در بلاد لعلهم یحذرون تا باشد که اهل قبیله ایشان حذر کنند
از آنچه ترسانیده و بیم کرده میشوند از آن یعنی از معاصی اجتناب کنند و نزد کلبی آیه مذکور در حق بنی اسد آمد
که ایشان از قحطی عظیم رسید برخاسته شده و با جمیع زنان و کودکان بمدینه آمدند و گفتند ما آمده ایم تا تعلیم کرم از
رسول خدا پس زحمتکاران کردند و معنی را بهای انجس ساختند بیول و غایط حق تعالی فرمود که باید که از هر قبیله گروهی
از ایشان بطلب علوم دینیه بیرون آیند نه همه بعد از آن در امر قتال میفرماید که یا ایها الذین امنوا ای
کسانیکه گرویده اید قاتلوا الذین کارزار کنید با آنکه یلونکم من الکفار می‌الاند نزدیک شما اند از کافران گویند
و آنها یهودانی بودند که در حوالی مدینه متوطن بودند چون قریظه و نضیر و خیبر و غیر آنست که مقاتله کنید با کفار که
اقرب باشند با شما مادام که خطر ابعد بیشتر نباشد از اقرب و لهذا حضرت مقاتله فرمود با بنی النضیر و بنی قریظه
و قبل از حرب هوازن فتح مکه کرد و با اهل فارس مقاتله نکرد جهت بعد ایشان و لیجدوا و باید که بیابند کافران
فیکم غلظة در شما درشتی شدت خود یعنی عنف تمام و غلظتی سخت در کلام قبل از وقوع قتال و اعلموا و بدانید
ای مومنان ان الله مع المتقین آنکه خدای با پرهیزکاران بحفظ و اعانت و نصرت و از محال حتست که او سبحانه
بچیزی امر کند و با ضد آن باشد پس درباب اهل نفاق میفرماید و اذا ما انزلت سورة و چون فرو فرستاده
شود سوره یا پاره از قرآن فمنهم من یقول پس از منافقان کسی هست که گوید با منافقی دیگر از روی انکار
و استهزا یا با ضعفای مومنان که بینند ایکم زادته کیست از شما آنکه بیفزود و در افزود این سوره ایمانا گرویدن
یعنی آنکس کدام است که این سوره او را یقین و ثبات در دین بیفزاید حق تعالی در جواب او میفرماید که
فاما الذین امنوا پس اما آنکه گرویده اند فزادتهم ایمانا پس زیاده میکرد این سوره ایمان را زیادتی
علمی که حاصل میشود از تدبر درین سوره و انضمام ایمان بآن وهم یستبشرون و ایشان شاد میشوند بنزول آن
که سبب زیادتی کمال و واسطه ارتفاع حال ایشان و اما الذین و اما آنانکه فی قلوبهم مرض در دلهای ایشان
بیماری شک و نفاق و حقد و حسد و بغض اسلام فزادتهم پس زیاده میکند این سوره ایشان را رجسا الی رجسهم
کفری منضم بکفر ایشان یعنی در سورهای دیگر شک داشتند پس شک ایشان درین سوره بآن شک منضم شده و موجب
زیادتی کفر ایشان گشت وماتوا و مردند یعنی این صفت استحکام یافت در ایشان تا وقتی که مردند وهم کافرون
در حالیکه ایشان کافر بودند اولا یرون آیا نمی بینند این منافقان انهم یفتنون آنکه ایشان مبتلا میشوند
و در بلیه می افتند باصناف بلیات از مرض و قحط و یا بجهاد با رسول خدا و مغلوبیت ایشان بسبب آن باوجود
ایشان

ایشان و قلت یاران آن قدوه عالمیان و یا بظهور نفاق و کذب ایشان بر مسلمانان و عارف شدن
آنحضرت بشمار خبثه ایشان فی کل عام در هر سالی مرة او مرتین یکبار دو بار ثم لا یتوبون پس
نو بمیکنند از نفاق و لا هم یذکرون و نه پند میگیرند و متعظ نمیشوند در آیات و عبرات و امثال و
تفکر و اندیشه نمیکنند و اذا ما انزلت و چون فرو دآید سورة سوره از قرآن که در آن عیب ایشان
مذکور باشد نظر بعضهم نظر کنند برخی از ایشان الی بعض و برخی دیگر چون بچشم یکدیگر اشارت
کنند از روی انکار و سخریت بدان سوره و یا از روی خشم بجهة شنیدن عیوب خود یا بغمز عین بهم ایما
کنند برای فرار از مجلس بیرون روید پس اگر کسی بیند ای می بیند واگر نه برخیزید ثم انصرفوا پس باز
گردید از مجلس تمیر بجهة خوف رسوائی یا کثرت خشم صرف الله گردانیده خدای قلوبهم دلهای ایشان را
از انشراح صدور و فهم قرآن و قبول ایمان بجهت عقوبت و فرط عناد در انکار و اصرار کفر ایشان و عدم تدبر
در آیات بینه و معجزات ظاهره و می تواند بود که این کلام یعنی نفرین باشد و دعای بد یعنی حق تعالی دلهای ایشان را
از راه حق بگرداناد و بطریق اثبات رهنمونی نکناد بانهم بسبب آنکه ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند که در
نمی یابند حق را و فهم آن نمیکنند و از غایت نفاق رسوخ کفر و عناد در باطن ایشان در
آن تدبر نمیکنند تا حق را دریابند بعد از ذکر اهل کفر و نفاق و وعید ایشان بعقاب بر سبیل عموم
خطاب بجمیع بندگان میکند که لقد جاءکم بتحقیق که آمد بشما ای کافه مکلفان رسول فرستاده بحکم خدا دیقین
انفسکم از شما یعنی از جنس شما در بشریت تا بواسطه جنسیت با او مخالطه نمایند و بر وجه سهولت
افاده و استفاده وجود گیرد یا آمد بشما ای اهل عرب رسولی از شما متکلم بلغت شما از قبیله شما از ابن عباس
مرویست که هیچ قبیله نبود در عرب مگر که حضرت رسالت را رشته خویشی بدان پیوسته بود و با وجود
این صفت عزیز علیه ما عنتم دشوار است بر وی آنچه در رنج افتید بدان از کفر و ضلالت و
بجهة آن معذب شوند یعنی لطف و مرحمت و شفقت او نسبت بشما بر وجهیست که نمیخواهد که بسبب صدور
عمل بدی گرد اذیتی و غباری بلیتی بدامن شما نشیند و بجهة این پیوسته در صدد تزکیه شما است و همگی
همت او آنست که هیچ کردار بد از شما ظاهر نشود تا موجب ضرر و عذاب شما نگردد و بعضی بر لفظ عزیز
وقف میکنند و بنا برین معنی آنست که بغیر از حمید است و بزرگ مقدر و غالب بر دشمنان دین و معنی
علیه ما عنتم آنکه بر وی است آنچه کنید از گناه اعتذار آن بروی است نزد پروردگار در روز قیامت شفاعت

تدارک آن خواهد بود حریص علیکم حریص است بر اسلام شما و صلاح نبات شما بالمؤمنین رؤف

رحیم بگرویدگان از شما و بغیر شما مهربانست و بخشاینده حق تعالی هیچ پیغمبر را باین دو صفت مدح نکرده مگر

پیغمبر ما را در حق خود فرمود ان الله بالناس لرؤف رحیم و در بارهٔ وی گفت بالمؤمنین رؤف

رحیم و در مجمع آورده که آنحضرت رؤفست بر مطیعین و رحیم است بمؤمنین یا رؤفست بر اقربای خود

و رحیم است بر اولیا خود رؤفست بر هر که او را دیده رحیم ست بهر که او را ندیده فان تولوا

پس اگر بر گردانند منافقان از یاری و هواداری و تخلف کنند از فرمان بر داری یا کافران

اعراض کنند از ایمان آوردن فقل حسبی الله پس بگو که بسنده است مر خدای که شما را کفایت

و مر از شما غالب اند لا اله الا هو نیست هیچ معبودی بحق مگر وی علیه توکلت بر وی توکل

کردم و کار خود را باوی گذاشتم پس امیدواری و ترسکاری ندارم مگر از و و هو رب العرش

العظیم و اوست خداوند عرش بزرگ مراد ملک عظیم اوست یا جسم اعظم که محیط است بر جمیع اجسام

آسمان و زمین و مقادیر و احکام از آن نازل میشود و قبلهٔ دعا و طواف گاه ملایکه است و آنرا بکمال

قدرت خود نگاه میدارد و مرویست که عرش الهی هزار رکن دارد و در روایتی سیصد هزار قایمه و از

قایمه تا قایمه سیصد هزار ساله راه است همه آن مملوست از صافات ملائکه و حقیقت معنی آیه

آنست که ای محمد بگو که خدای عرش بدین عظمت را نگاه میدارد قادر است که مرا از شر منافقان

و کافران در پناه خود نگاه دارد آورده اند که مردی صالح رسول صلی الله علیه و آله بخواب دید که

در مجمعی نشسته بود و اصحاب با او مجالست کرده مردی از جمله آشنایان از در آمد خواست که بنشیند

حضرت دست او را بگرفت و بر بالای صحابه جای داد گفتند که یا رسول الله این کیست که وی را بر ما تقدیم

فرمودی و باین مرتبه در تکریم و تعظیم او کوشیدی فرمود که این مردیست که در عقب هر نماز

دو آیه از سورهٔ برات خواندی قوله لقد جاءکم الی قوله و هو رب العرش العظیم سورهٔ یونس علیه السلم

ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره را قراءت کند بعدد هر که تصدیق

بیونس علیه السلم کرده و تکذیب او نموده و بعدد هر که با فرعون غرق شده ده حسنه برای او بنویسند و از

اباعبدالله علیه السلم مرویست که هر که تلاوت سورهٔ یونس کند در هر دو ماه یا سه ماه از جاهلان نبود و روز

قیامت از مقربان بارگاه عزت و نزدیکان درگاه صمدیت باشد بسم الله الرحمن الرحیم

الذین

یونس

الر یعنی انا الله الرحمن است یا انا الله اری یعنی منم خدای بخشاینده یا منم خدای که می بینم جمیع افعال

بندگان را تلک این سوره آیات الکتاب الحکیم آیتهای قرآنست که مشتمل بر حکمت و یا محکم و متقن که

در وی تناقض و اختلاف نیست یا آنکه هرگز رقم نسخ بروی کشیده نشود یا کسی بر تغیر آن قادر نباشد که

چون اساس بنای نبوت محمدی صلی الله علیه و آله تاکید یافت و حضرت عزت او را برسالت اختصاص

داد صنادید قریش از روی انکار گفتند که عجب است که خدای رسولی که از جنس آدمی میان عالمیان و یتیم

ابی طالب را اختیار کند حق تعالی رد انکار ایشان کرده فرمود اکان للناس آیا هست مردمان را عجبا

تعجبی و شگفتی ان اوحینا الی رجل منهم آنکه وحی کردیم بسوی مردی که از قبیلهٔ ایشانست و تعجب ایشان در

از فرط حمق و قصور فطرات ایشان بود در امور عاجله چه اعتقاد ایشان آن بود که مرتبت فضیلت و مرتبه و شان

مرد بکثرت مال و جاه دنیویست و آنحضرت را که از عظمای خود که تمهید انستند بجهة قلت مال بود و چون حکمت الهی

مقتضی حقیر داشتن حطام دنیویست از جهة پیغمبران که مبعوث شده اند متصف بفقر بوده اند تا بندگان

بدانند که مال دنیا را دخلی نیست در رفعت مرتبه و لکن را از فرط جهالت این را نمی یافتند و تعجب میکردند و حق تعالی

از روی انکار و توبیخ فرمود که آیا تعجب میکنند در اینکه ما وحی کردیم بمردی که از اصل و نسب ایشانست مضمون

وحی ان انذر الناس آنست که بیم کن مردمان را از عقوبت الهی و بشر الذین آمنوا و مژده ده آنانرا که

گرویده اند ان لهم بانکه مر ایشانرا قدم صدق بیشرو نیک عند ربهم نزد پروردگار ایشان و آن بعض

از لیست و نعیم جنت که حق تعالی بان وعده داده است مومنانرا و مرویست که حضرترا از قدم صدق فرمود

که آن شفاعت منست که بان متوسل شوید برحمت پروردگار خود و مقررست که گناهکاران تباه روزگار را

هیچ وسیله برای کام و مرجعی برابر شفاعت آنحضرت نیست قال الکافرون گفتند ناگرویدگان بعد از آمدن

پیغمبر و نمودن معجزات باهرات ان هذا بدرستیکه این مرد لساحر مبین جادوئیست آشکارا و درین

اعتراف است بانکه ایشان تمهید کنند معجزات آنحضرترا که عاجز کننده ایشان بود از معارضه ان ربکم الله

بدرستی که پروردگار شما اللهست الذی خداوندیست که بقدرت تمام خلق السموات و الارض بیافرید

آسمانها و زمینها را که اصول ممکنات اند و بزرگترین اجسام این عالم فی ستة ایام در مقدار شش روز از ایام

دنیا و در یمدت آنرا اختراع کرد با چندین بدایع و عجایب با آنکه قادر بود که بیک طرفة العین آنرا ایجاد نماید

تا تعلیم بندگان باشد که در کارها تعجیل نکنند ثم استوی پس مستولی شد علی العرش بر عرش بآفریدن و تدبیر کردن

آمنوا

همچو استوای ملک بر سریر یا استیلای بر تدبیر مملکت چه همه تدبیر از عرش که اعظم مخلوقاتست نازل میشود
و لهذا ابندکان نزد حاجت دستها را بر جانب آن میدارند یُدَبِّرُ الْأَمْرَ تدبیر میکند و میسازد امر کاینات را
بمقتضای حکمت مَا مِنْ شَفِيعٍ نیست هیچ شفاعت کننده در روز قیامت إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ مگر پس از دستوری
دادن خدای مر او را این تقریر عظمت اوست و رد سخن کمان ایشان است که الله
ایشان شفیع خواهند بود نزد خدا ذَٰلِكُمُ اللَّهُ آنکه موصوف است باین صفات مقتضی الوهیت و ربوبیت
خدای بحق است رَبُّكُمْ که پروردگار شماست نه غیر او چه غیر او را با او درین صفتها شرکت نیست فَاعْبُدُوهُ
پس او را بپرستید بیگانگی أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نمیگیرید یا تفکر نمیکنید که مستحق عبادت اوست
نه معبودان باطل إِلَيْهِ بسوی اوست مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بازگشت همه شما بموت و نشور نه بغیر او پس مهیا باشید
برای آن بکسب اعمال صالحه و اجتناب از اعمال سیئه وَعْدَ اللَّهِ وعده داد شما را خدای وعده دادنی حَقًّا
راست و درست إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ بدرستی که خدای در اول بار بیافرید خلق را ثُمَّ يُعِيدُهُ پس بعد از مردن
زنده کرداند آنرا لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا تا جزا دهد ایشانرا که گرویده اند بدو وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند
عملهای پسندیده بِالْقِسْطِ بعدل یعنی مکافات دهد ایشانرا بروجه عدل که در آن هیچ نقصی نباشد وَالَّذِينَ
كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ مر ایشانراست آشامیدنی از آب گرم دوزخ که چون
بخورند امعا و احشای ایشان پاره پاره کردد وَعَذَابٌ أَلِيمٌ و دیگر ایشانراست عذابی دردناک
که تخفیف نپذیرد بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند که بخدا و رسول و يَكْفُرُونَ کافر شدند و منکر و بدند هُوَ الَّذِي
اوست آن خداوندی که بقدرت کامل جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً گردانید آفتاب را خداوند روشنی وَالْقَمَرَ نُورًا
و ماه را خداوند نور وَقَدَّرَهُ و تقدیر کرد برای سیر هر یک از شمس و قمر مَنَازِلَ منزلهای از فلک و اگر رانند
که ضمیر راجع بقمر است یعنی تقدیر کردیم برای سیر قمر منزلهای بیست و هشت بعدد شبهای ماه غیر از دو شب محاق
و اسامی آن منازل اینست شرطین بطین ثریا دبران هقعه هنعه ذراع نثره طرف جبهه
زبره صرفه عوا سماک غفر زبانا اکلیل قلب شوله نعایم بلده ذابح سعد بلع سعد الاخبیه
فرغ الدلو المقدم فرغ الدلو المؤخر بطن الحوت و بروج دوازده است حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله
و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و این منازل ماه و آفتاب و زهره و مشتری
و زحل و مریخ و عطارد است و مناط احکام شرع بشمس و قمر است درین بروج و منازل کمالا

لتعلموا

لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ تا بدانید شمار سالها و چون سال مشتمل بر ماهها بود ذکر ماه نکرد وَالْحِسَابَ و تا
بدانید شمار اوقات از ماهها و روزها در مهمات و معاملات مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَٰلِكَ نیافرید خدای
آنچه مذکور شد إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحق یعنی بر وفق حکمت بالغه نه بمجازی و عبث يُفَصِّلُ الْآيَاتِ روشن میکنیم و جدا جدا
تفصیل بیان میکند خداوند یعنی خدای بیان میکند دلایل قدرت خود را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که دانند
یعنی در آن اندیشه میکنند و بجهت تامل از آن نفع میگیرند چه هر که تامل کند میداند که شمس و قمر دو آیه از آیات
الهی که از اعظم دلالاتند بر وحدانیت و علم و قدرت او سبحانه چه از آنها عالم منور میشود و بشعاع شمس
و افراح نبات و طبخ ثمار میکنند و تمامیت و نقص قمر اول و آخر ماه معلوم میکردد و حساب شهور و ایام
صیف و شتا بآن دانسته میشود إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بدرستیکه در آمد و شد شب و
روز از پس یکدیگر یا در مخالفت ایشان بنور و ظلمت وَمَا خَلَقَ و در آنچه آفریده او سبحانه فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها از انواع کاینات چون آفتاب و ماه و کواکب سیاره و ثوابت و انواع
فرشتگان و عرش و کرسی و لوح و قلم و از انواع حیوانات و جمادات لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر وجود
صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ مر گروهی را که بترسند از عاقبت احوال الامور یعنی
از حال مآل و معاد خود براندیشند و از رسوائی حشر ترسان کردند بعد از آن در تهدید مکذبان معاد و
معاندان بی بنیاد میفرماید إِنَّ الَّذِينَ بدرستیکه آنانکه لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا امید ندارند بثواب ما و عقاب
یعنی منکر آنند که محل مجازات عمل است وَرَضُوا و خوشنود شدند بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگانی دنیا و
پسندیدند آنرا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا و آرام گرفتند بدان یعنی همت خود را بر لذات محسوسه و زخارف فانیه
مقصور کردانیدند و از نعم جنان و لذات جاودان غافل شدند و بروجهی بدنیا مطمئن شدند و آرام
گرفتند که گویا هرگز ایشانرا از آنجا رحلت نخواهد بود و ندانستند که لحظه فلحظه دست اجل طبل رحیل فرو
خواهد کوفت وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان عَنْ آيَاتِنَا از آیتهای کتاب و دلایل صنع ما غَافِلُونَ
ناآگاهان و بیخبرانند و بجهت فرط توغل ایشان در آنچه ضد آیاتست که آن اشتغالست بزخارف دنیای سریع
الزوال أُولَٰئِكَ آن گروه مشغول بحطام دنیا و غافل از امور عقبی مَأْوَاهُمُ النَّارُ جای ایشان آتش دوزخ
بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه بودند که کسب میکردند از معاصی که کفر و شرکست و سایر خطیئات بعد از وعید کافران
در وعده مومنان میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنانکه ایمان آوردند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای

شایسته یهدیهم ربهم راه نماید ایشانرا پروردگار ایشان در آخرت بایمانهم بسبب ایمان
ایشان بطریقی که مودی بهشت تجری من تحتهم الانهار جاری میشود از زیر مساکن ایشان جویهای آب
فی جنات النعیم در بوستانهای با نعمت و ایشان بربالای غرفها بران تکیه دعویهم فیها خواندن ایشان
مر خدایرا در بهشت باینوجه باشد که سبحانک اللهم بپاکی یاد میکنیم ترا بار خدایا از هر چه لایق بحضرت کبریایی
تو نیست و این بجهت لذت ایشان و چون این کلمه گویند آنچه آرزوی ایشان باشد حاضر گردد و تحیتهم
و درود و ثنای ایشان بر یکدیگر و یا درود حق و تحیت ملائکه بر ایشان فیها در بهشت سلام سلام بود
که مشتمل است بر سلامتی از جمیع آفات و نقایص و مکاره و آخر دعویهم و آخر دعای ایشان ان
الحمد لله آن باشد که گویند حمد مر خدایرا رب العالمین مرویست که چون مومنان بهشت در آیند و انوار
عظمت و کبریای حضرت عزت مشاهده کنند زبان بنعت و جلال و تسبیح ملک متعال کشایند و ملائکه با حق تعالی
بر ایشان سلام کرده بانواع کرامات و علو مقامات بشارت دهند و وظایف حمد و ثنای الهی بجای
آورده ختم کلام بکلمه تسبیح و حمد کنند و هر آینه لذت تسبیح و تحمید ایشانرا از جمیع لذتهای بهشت خوشتر آید
بیت ذوق نامش عاشق مشتاق را ٭ از بهشت جاودانی بهتر است ٭ مرویست که چون مرغی بر بالای
ایشان پرواز کند ایشان آرزوی گوشت آن کرده گویند سبحانک اللهم فی الحال پرها از آن مرغ جدا شده
بریان شود و پیش دست ایشان افتد و چون آنرا تناول کنند گویند الحمد لله رب العالمین در حال استخوانها
مرغ گوشت پیدا کرده پرواز در آید همچنانکه اول بار از مجاهد نقل است که معنی یهدیهم ربهم که درین آیه واقع شده
اینست که راه نماید خدا ایشانرا بنور ایمان تا بر صراط بگذرند و در خبر است که رسول صلی الله علیه و آله جبرئیل را
گفت که چگونه بر صراط بگذرند متوجه آسمان شده باز آمد و گفت حق تعالی ترا سلام میرساند و می فرماید
که تو بر صراط بنور من بگذری و علی بنور تو و امت تو بنور علی گذر کنند نور امت تو از علی است و نور علی از تو و نور
تو از من و بهشت من در آیند و هر چه آرزو کنند در آن باشند دادم و چون کفار نزول عذاب استعجال
میکردند این آیه آمد که ولو یعجل الله للناس و اگر تعجیل کند خدای برای مردمان الشر باجابت دعا بر
استعجالهم بالخیر همچنانکه شتافتن ایشان بدعای خیر لقضی الیهم هر آینه رانده و گذارده شود
بسوی ایشان اجلهم اجل ایشان و هلاک شوند یعنی اگر ما دعای بد ایشانرا بر وفق اجابت کنیم چنانکه
دعای خیر ایشانرا مستجاب میگردانیم ایشان زود هلاک شوند فنذر الذین پس میگذاریم آنانرا که

لا یرجون

یونس

لا یرجون لقاءنا امید ندارند برسیدن بعذاب و ثواب ما یعنی بر وجه عناد و خبث و متعلقات آن
منکر و ند فی طغیانهم در بیراهی خود شان یعنی بطریق استدراج مهلت میدهیم ایشانرا تا در ضلالت
یعمهون سرگردان میروند و بحق راه نمی یابند و بعد از آن خبر میدهد از حالت جبر آدمی و ضرر در شداید
او میفرماید که و اذا مس الانسان الضر و چون برسد با آدمی سختی و رنجی مراد جمیع کفار اند یا ولید بن مغیره
و یا اکثر آدمیان و بهر تقدیر چون ضرر بوی رسد دعانا بخواند ما را با خلاص تمام برای خلاصی از آلام
لجنبه وقتیکه تکیه کرده باشد به پهلوی خود یعنی صاحب فراش بود از آن رنج او قاعدا یا نشسته او
قائما یا ایستاده یعنی در جمیع حالات فلما کشفنا پس چون برداریم و ببریم عنه ضره از و
رنج و مضرت او مر برود بر همان راهی که بوده از کفر و بران مستمر شود یا بگذرد از موقف دعا
و دیگر بازآن رجوع نکند کان لم یدعنا گویا که او نخوانده است ما را الی ضر مسه بکشف ضرری و
دفع رنجی که بدو رسیده بود کذلک مانند این تزیین زین آراسته شده است یعنی شیطان آراسته
زین
للمسرفین مر اسراف کنندگانرا که از حد تجاوز نموده اند ما کانوا یعملون آنچه هستند که میکنند از
فرو رفتن در ملاهی و اعراض از قبول اوامر و نواهی یعنی شیطان چنان در نظر ایشان در آمده
که آنچه میکنند از اعمال قبیحه نیکوست و بعد از آن از عقوبات کفار امم سابقه خبر میدهد تا این امت
از مثل عمل ایشان احتراز نمایند میفرماید که و لقد اهلکنا القرون و بدرستی که ما هلاک کردیم اهل قرنها
من قبلکم پیش از شما ای اهل مکه لما ظلموا آنهنگام که ستم کردند بتکذیب پیغمبران و عصیان ورزیدند
در اطاعت حضرت حق و جاءتهم و حال آنکه آمده بودند رسلهم رسولان ایشان بالبینات بحجتهای
روشن و معجزهای ظاهر که دال بود بر صدق ایشان و ما کانوا لیومنوا و نبودند ایشان که ایمان
آرند اگر هلاک نشدندی و زنده ماندندی بجهت فرط عناد و انکار و جحود کذلک همچنین که ایشانرا جزا
دادیم با هلاک ایشان بجهت تکذیب رسل نجزی القوم المجرمین پاداش خواهیم داد قوم گناهکار را
از اهل مکه که تکذیب پیغمبر ما میکنند ثم جعلناکم پس گردانیدیم شما را ای گروهی که محمد بشما مبعوث شده
خلائف خلیفهای گذشتگان و جانشینان ایشان فی الارض در زمین من بعدهم پس
از قرونی که هلاک شدند لننظر تا ببینیم در صورت شهادت بعد از آنکه دانسته ایم در غیب
کیف تعملون چگونه عمل خواهید کرد از خیر و شر تا با شما بمقتضای آن کردار جزا دهیم گر

مرویست که عبد الله بن ابی امیه مخزومی و ولید بن مغیره و مکرز بن حفص و عمر بن عبد الله عامری و امثال
ایشان از کفار قریش با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفتند آیتی بیار که سادات عرب را از عبادت
لات و عزی و منات باز دارد و ذم بتان در آن نبود حق تعالی آیه فرستاد که واذا تتلی علیهم و چون
خوانده شود بر مشرکان مکه آیاتنا آیتهای ما یعنی قرآن بینات در حالتیکه واضح المعنی است قال الذین
لا یرجون لقاءنا گویند آنانکه امید ندارند رسیدن بعقاب و ثواب ما در روز حساب ائت بقرآن
بیار قرآنی را غیر هذا بجز اینکه بر ما میخوانی یعنی کتابی که در وی ذکر بعث و نشر و ثواب و عقاب و معایب لات
و منات و سایر اصنام نباشد او بدله یا آنکه تبدیل کن قرآن را یعنی در موضع آیتی که مشتمل است بر امور
مذکوره آیتی دیگر را وضع کن که در آن ذکر عذاب و ذم آلهه ما نباشد قل بگو ای محمد در جواب ایشان ما
یکون لی سزاوار نیست مرا ان ابدله آنکه تبدیل کنم قرآن را من تلقاء نفسی از قبل نفس خود
یعنی بخود نمیتوانم که قرآن را تغییر کنم و در آن زیاده و کم تصرف نمایم ان اتبع متابعت نمیکنم و از پی نمیروم
الا ما یوحی الی مگر آنچه را که وحی کرده میشود بمن از حق تعالی بی زیاده و نقصان انی اخاف
بدرستیکه من میترسم ان عصیت ربی اگر عاصی شوم در پروردگار خود به تبدیل و تغییر آن عذاب
یوم عظیم عذاب روز بزرگ که قیامت است بعد از آن بر صحت نبوت آنحضرت تنبیه مینماید قل
بگو ای محمد لو شاء الله اگر خواستی خدای ما تلوته علیکم نخواندمی بر شما آنچه بمن منزل شد ولا
ادریکم به و نه شما را دانا کردی خدای بدین قرآن پس از فضل و رحمت اوست که مرا امر کرد بخواندن و
شما را اعلام کرد بر زبان من مراد آنست که این بمشیت الله است نه بمشیت من تا آنرا بوحی کردم
که موافق آرزوی شما شود فقد لبثت پس بدرستی که درنگ کردم فیکم عمرا در میان شما عمری
دراز که مقدار چهل سال بود من قبله پیش از نزول قرآن یعنی در آن مدت که مبعوث نبودم
نه من قرآن میخواندم و نه شما بدان دانا بودید افلا تعقلون آیا چرا در نمی یابید و تعقل
نمیکنید در کسی که چهل سال در میان شما بوده و ممارست علمی ننموده و با عالمی مصاحبت نکرده
کلامی بر شما میخواند که معنی عرب از کمال بلاغت آن حیرانند و بلغای دیوان ادبا از کمال
او کمال فصاحت او انگشت حیرت در دندان و با وجود این از احوال ماضی و مستقبل خبر
میدهد که صدور کلامی چنین از مردی چنان خارق عادتست و منزل از جانب حضرت عزت

وشما از

وشما از غایت عناد اقرار میکنید که قرآن کلام منست نه از جانب خدا فمن اظلم پس کیست ستمکارتر
ممن افتری از کسی که افترا کند و بربندد علی الله کذبا بر خدای دروغی و چیزی که او نگفته باشد نسبت
باو دهد او کذب بآیاته یا تکذیب کند آیتهای او را و بدان کافر شود و یا گوید که او صاحب شریک
و ولد است انه لا یفلح المجرمون بدرستیکه نجات نیابند و رستگار نشوند مجرمان یعنی کافران که غرق
جرمها اند و مستغرق معصیت و یعبدون من دون الله و می پرستند بجز از خدای ما لا یضرهم
آنچه را که ضرر نرساند بدیشان اگر ترک عبادت او کنند ولا ینفعهم و سود نرساند بدیشان
اگر همه اوقات در پرستش او صرف نمایند زیرا که معبود ایشان جماد است و جماد بر رسانیدن نفع
و ضرر قادر نیست و حال آنکه معبود می باید که قدرت او بایقاع ثواب و عقاب متعلق باشد تا
بندگان بامید جلب نفع و دفع ضرر او را پرستند و یقولون و میگویند بت پرستان هؤلاء
این بتان شفعاؤنا شفیعان ما اند عند الله نزد خدای یعنی ما را در امور دنیا شفاعت میکنند
و از خدای درخواست مینمایند تا مهمات ما را کفایت کنند یا اگر فرضا بعث و حشر باشد چنانکه
زعم اهل اسلام است ما را از خدای درخواست کنند و از عذاب برهانند حق تعالی بر سبیل
الزام ایشان فرمود که قل بگو ای محمد اتنبئون الله آیا خبر میکنید خدای را بما لا یعلم بچیزی که
نمیداند فی السموات در آسمانها ولا فی الارض و نه در زمینها انتفای علم کنایه از انتفای معلوم است
یعنی شما میگوئید خدای را شریک هست و اثبات شفاعت بتان میکنید و خدای حق که عالم است
بجمیع معلومات این را نمیداند زیرا که شریک او وجود ندارد تا علم او تعلق بآن گیرد اگر موجود می بود
هر آینه معلوم او سبحانه بودی که عالم بجمیع معلوماتست و هرگاه او را شریک نباشد پس شفاعت
شریک مقبول نباشد سبحانه پاکست خدای و تعالی عما یشرکون و بلند مرتبه است از آنچه
ایشان او را شریک وی میدانند و ما کان الناس و نبود آدمیان الا امة واحدة فاختلفوا
مگر امتی یگانه پس اختلاف کردند یعنی همه بر فطرت اسلام بودند و از ابن عباس مرویست که میان آدم
و نوح ده قرن بود و در میان اختلاف واقع نشده تا بعد طوفان و لولا کلمة و اگر نه سخنی
سبقت من ربک که پیشی گرفته است از آفریدگار تو یعنی حکم ازل واقع شده به تأخیر عذاب تا روز قیامت
که روز جزاست و اگر نه لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان فیما فیه در آنچه در آن

ایشان در آن یختلفون اختلاف میکنند یعنی عذاب نازل شدی و مبطل هلاک گشتی و محو ماندی و یقولون
و میگویند مشرکان که اقتراح آیات میکنند از تو لولا انزل علیه و چرا فرستاده نشد بر محمد صلی الله علیه و آله
آیة من ربه معجزه از پروردگار او یعنی از آن معجزاتی که ما میطلبیم نه آنچه خود می‌نمائی که معلوم ما نیست فقل
انما الغیب لله پس بگوی در جواب ایشان که غیب مر خدای راست یعنی مختص است بعلم او پس شاید که علم او تعلق
گرفته باشد بآنکه انزال آیات مقترحه از جمله مفسده ایست که مانع انزال است پس اگر صلاح شما در آن بودی انزال
آن میکرد و چون انزال آن نمی فرماید معلوم میشود که علم او تعلق گرفته بعدم صلاح آن پس اقتراح شما معقول
نیست فانتظروا پس شما انتظار برید نزول مقترحات را انی معکم بدرستیکه من با شما من المنتظرین
از منتظرانم تا به بینم که بجهة جحود و انکار شما خدا با شما چه خواهد کرد پس از افعال ذمیمهٔ ایشان میدهد و اذا
اذقنا الناس و چون بچشانیم مردمان را یعنی اهل مکه را رحمة و فراخی من بعد ضراء از پس بیماری و قحطی که
مستهم رسیده باشد بدیشان اذا لهم چون در نگری مر ایشان را باشد مکر فی آیاتنا مکری در آیتهای ما یعنی
طعن کنند در آن و در باره پیغمبر ما کید کنند مرویست که اهل مکه هفت سال بقحط و خشک سالی مبتلا بودند تا کار
نزدیک بهلاکت رسید پس حق تعالی بر ایشان رحم کرده باران بایشان فرستاد و آن قحطی و خشک سالی بفراخی
و آبادانی مبدل شده صاحب جمعیت شدند و متنعم گشتند بعد از آن زبان طعن بر رسول دراز کرده قدح
بگو ای محمد که خدای اسرع مکرا زودتر است از شما در رسانیدن جزای مکر شما یعنی پیش از ظهور کید شما حق
تعالی نزول عذاب بر شما امر خواهد کرد ان رسلنا بدرستیکه رسولان ما یعنی ملائکه حفظه یکتبون می
نویسند ما تمکرون آنچه تمامی اندیشید از مکر و کاه که تدبیر خفی شما بر فرشتگان ما پنهان نیست بر ما کی
پنهان خواهد بود و بعد از آن تذکر نعمت خود میفرماید که هو الذی اوست خداوندی که یسیرکم سیر گرداند
شما را یعنی تمکین و قدرت میدهد شما را در قطع مسافت شما فی البر در خشکی بر پشت دواب چون اسب
و شتر و البحر و در تری بر پشت کشتی حتی اذا کنتم فی الفلک تا چون باشید در کشتی و جرین بهم
و کشتیها روان شوند با نانکه بادی اندر بریح طیبة ببادی خوش که نرم می وزد و فرحوا بها و شاد
شده اند ایشان بآن باد جاءتها ناگاه آید بدان کشتی ریح عاصف بادی سخت که دریا را
در شور آورد و جاءهم الموج و بیاید بدیشان موج من کل مکان از هر جائی یعنی از چپ
و راست و پیش و پس کشتی بموج در آید و ظنوا و یقین کنند انهم احیط بهم آنکه فرو گرفته است

بلاها مر ایشان را از همه جوانب پس طریق خلاصی نداشته دعوا الله بخوانند خدای را بدفع بلا از ایشان
مخلصین در حالتی که پاک کننده‌گان باشند له الدین برای خدا دین را یعنی از خوف این دین خود را خالص
سازند و فطرت اصلی ظهور کند و عوارض نفسانی و شیطانی زایل گردد و گویند لئن انجیتنا اگر
ما را نجات دهی من هذه از اهوال و بلایا لنکونن من الشاکرین هر آینه باشیم از سپاس دارندگان
مر نعمت نجات را فلما انجیهم پس چون باز رهاند ایشان را از آنچه می ترسیدند اذا هم انگاه ایشان
یبغون فی الارض ستم کنند در زمین و شتابند بآن کار که بر آن بودند از شرک و فساد و افساد
بغیر الحق بناحق و ناروا یعنی مبطل باشند در آن این احتراز است از تخریب مومنان دیار کفره
و سوختن زروعات ایشان و کندن درختان ایشان چه این افساد حق است یا ایها الناس
انما بغیکم ای مردمان جز این نیست که ستم شما علی انفسکم بر نفسهای شما بار گناه معاصی متاع الحیوة
الدنیا برخورداری زندگانی دنیاست یعنی تمتع و منفعت دو سه روزه ناپایدار است لذت آن زود
بگذرد و عقوبت آن باقی ماند ثم الینا مرجعکم پس بسوی ماست بازگشت شما در قیامت فننبئکم
پس خبر کنیم شما را بما کنتم تعملون بآنچه هستید که عمل میکنید و مناسب آن پاداش خواهیم داد شما را
انما مثل الحیوة الدنیا جز این نیست که مثل زندگانی دنیا در سرعت زوال و ادبار آن بعد از اقبال
کماء مانند آبیست یعنی باران انزلناه که فرو فرستادیم آنرا من السماء از آسمان یا از ابر فاختلط
به پس آمیخت بآن آب نبات الارض گیاه رسته از زمین مما یاکل الناس از آنچه میخورند آدمیان از آن
چون حبوب و ثمار و بقول و الانعام و از آنچه میخورند چهارپایان در اشکال و الوان مختلفه حتی اذا
اخذت الارض زخرفها تا گرفت زمین زینتهای او و ازینت و آراسته شد و بازینت گشت
محصولات گوناگون و میوه‌های رنگارنگ و ظن اهلها و گمان بردند اهل آن زمین انهم قادرون
آنکه ایشان قادرند علیها بر درویدن گیاه و چیدن میوه‌های آن اتیها ناگاه آمد بدان زمین امرنا
عذاب و فرمان ما جز الی آن در رسید لیلا او نهارا در شب یا در روز فجعلناها پس گردانیدیم همه
کشت و زرع آن زمین حصیدا با آنچه درویده باشند یا اصل بر کنده کان لم تغن گویا هیچ نبوده و نقصه
و اثر آن پیدا نشده بالامس دیروز کذلک همچنین که در این تمثیل کردیم نفصل الآیات روشن میسازیم
و تفصیل میدهیم دلایل قدرت خود را لقوم یتفکرون برای گروهی که تفکر کنند در ضرب المثل و بیان

نفع کرند حق تعالی درین آیه حال دنیا را در زوال نعیم و اهوال و ظهور را در بار بعد از اقبال تشبیه کمال کیاه زمین
که بعد از تازگی و طراوت خشک و تیره و بی رونق و بی نضارت میشود چنانچه اول کیاه را صفت طراوت و
تازگیست و آخر صفت تیرگی و پژمردگی است مبدا دنیا نوازش و دولتست و منتهای آن گذارش نکبت و نکبت اندک
انجاست تشبیه مال انجماست بباران یعنی باران مادام که جاریست باعث حیات و پاکیزگیست و چون در موضعی مکث کرده مدتی در
یکجا ماند رنگ و بوی آن متغیر گشته و منقطع شد و مال دنیا نیز بسبب انفاق چون الهر دان چون دست بدست روان
پسندیده و معقول باشد و چون در مضیق بخل و امساک خسیسان بماند نکوهیده و مذموم بود و از فنا دارا
حادثات برو تاخته بنای آن از الهر صر باد نکبت از پا در آرد **نظم** مال چون آبست تا باشد روان فیض بخش
یابند از او اهل جهان * چون چیند روزی بیک جا در نک * گنده و بی اصل است و تیره رنگ * و یا وجه تشبیه آنست
که چون آب باران باندازه آید و بقدر حاجت نازل گردد سبب آسایش آدمیان و آرامش عالمیان باشد
اما چون از اندازه بگذرد و از حد اعتدال تجاوز کند سبب خرابی عالم و سرگردانی بنی آدم شود مال دنیا
نیز تا بمقدار از احتیاج بدست آید مقاصد دین و دنیا بنجاح مقرون گردد و فواید آن تقریب و کوبند
و چون روی باز دیاد نهند و خزانه و انبار شود موجب ارتکاب معصیت و تفاخر شود که ان الانسان
لیطغی ان راه استغنی و بعضی دیگر در وجه تشبیه گفته که باران چون بنهال گل رسد لطافت و طراوت آن بیفزاید
و چون بخار بن بگذرد حدت و شوکت او زیاده کرد و مال دنیا نیز چون بمصلح رسد مصالح او بیفزاید و چون
آن در قربات کرنعم المال الصالح للرجل الصالح و اگر بدست مفسد افتد ماده فساد و عناد او روی باز
نهد در تیسیر آورده که چون حق تعالی بندگان خود را میخواند بدنیا که محل آفاتست بلکه بسرای بهشت دعوت
میکنند که نزول سلامتی از مخافاتست چنانچه فرموده والله یدعو او خدای میخواند بندگان را الی دار السلام
بسوی سرای باسلامت یعنی دعوت میکنند بعملی که موجب دخول جنت است و گویند بهشت را دار السلام
جهة آن گویند که گفت که تحیت خدا و تحیت ملائکه اهل آن با تحیت بهشتیان با یکدیگر سلام است
کقوله تعالی سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و قوله سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار و قوله و تحیتهم
فیها سلام و قوله الا قیلا سلاما سلاما یا سلام نام خداست و اضافه بهشت با وجهة تعظیم او بود چنانچه
اضافه خانه بصاحب بجهة تکریم پس حق تعالی بنده خود را میخواند از سرای کاوش بکاستن و او بطش
عناد و آخرش فنا بسرای که مبدا نعم عطاست و او سطش رضا و آخرش جوار حضرت و یهدی من یشاء

و راه می نماید هر کرا میخواهد از طالبان حق بتوفیق اسباب لطف و یا ایشانرا در قیامت راه نماید الی صراط
مستقیم بسوی راه راست که طریق شریعت است و یا دار السلام للذین احسنوا مر آنکسانرا
که نیکوئی کردند یعنی ایمان آوردند و عمل صالح کردند و از نواهی اجتناب نمودند الحسنی مثوبت نیکو
که آن نعم دار السلامست و زیادة و افزونی از پاداش که بطریق تفضل کرامت فرماید کقوله تعالی
و یزیدهم من فضله و گویند حسنی جزای حسنه است یکی بیکی و زیاده آنکه یکی را ده دهد تا هفتصد یا بیشتر
و یا حسنی مغفرتست و زیاده خوشنودی حضرت عزت و در روایتی واقع شده که زیاده ابریست که بر سر
اهل بهشت گذر کند و هر چه خواهند بر ایشان بیارد و از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که زیاده
غرفه ایست در بهشت که از یک دانه مروارید مخلوق شده و آنرا چهار درست و لا یرهق
وجوههم و پوشیده نگرداند روبهای بهشتیانرا قتر گردی و غباری یعنی روی ایشان در کل
طراوت و نضارت باشد و لا ذلة و نه خواری یعنی اثر خواری و مذلت بر بشره ایشان نباشد
اولئک انگروه نیکو رویان اصحاب الجنة اهل بهشت هم فیها خالدون ایشان در آنجا
جاوید مانندگان نه نعمت ایشان زوال یابد و نه دولت از ایشان انتقال پذیرد و بخلاف زخارف
دنیا و امتعه غرور او که در معرض فنا و زوالست فضل بن یسار از باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت
از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که هیچ چشمی از خوف خدا گریان نشود مگر حق تعالی بدن آنرا از
آتش دوزخ حرام گرداند و اگر از خوف او سبحانه آب چشم بر رخساره او روان شود آن رو را
تیرگی و خواری نرسد و با نضارت و طراوت باشند بعد از وعده مطیعان در وعید منکران می
فرماید که و الذین کسبوا السیئات و پاداش آنانکه کسب کردند بدیها را از شرک و نفاق و طغیان
و عصیان جزاء سیئة بمثلها پاداش بدیست بمانند آن بدی که کرده اند نه زیاده بران چه زیادتی
عقاب بر قدر استحقاق معصیتست و ترهقهم ذلة و فرو پوشد ایشانرا ذلة خواری و رسوائی یعنی آثار
مذلت بر ایشان هویدا گردد ما لهم من الله و نباشد مر ایشانرا از عذاب خدای من عاصم
هیچ نگهدارنده یعنی هیچ کس عذاب از ایشان باز نتواند داشت و خشم خدا را از آنها دفع نتواند
کرد کانما اغشیت گویا پوشیده شده است وجوههم روبهای ایشان قطعا من اللیل
بپارهای از شب مظلما در حالی که آن شب تاریک بود یعنی روبهای از غم و اندوه و حزن

دوزخ چون شب باشند بغایت تیره و بسیار سیاه اولئک آنگروه کاسبان سیئات که مشرکان و منافقان اند
اصحاب النار یاران دوزخ اند هم فیها ایشان در آتش خالدون جاوید باشند کاینند
یعنی هرگز روی رهائی از عذاب ندارند و یوم نحشرهم و یاد کن روزیکه حشر کنیم نیکان و بدان را جمیعا
همه ایشان را ثم نقول پس گوییم للذین اشرکوا مر آنانرا که شرک آورده‌اند مکانکم بایستید بر جایهای
خود انتم و شرکاؤکم شما و شریکان شما که بدون من پرستیده‌اید یعنی تا به بینند که چه با شما کنیم فزیلنا
بینهم پس جدا کنیم میان کفار و معبودان ایشان و بپرسیم از کافران که چرا پرستش بتان کردید گویند
که ما را بعبادت خود فرمودند حق تعالی بتان را بحجت آورد و قال شرکاؤهم و گویند شریکان ایشان
یعنی بتان ما کنتم ایانا تعبدون نبودید شما که ما را پرستیده بودید بلکه شما هوای خود را پرستش میکردید
چه آن و نمی بیند شما بود بشرک آوردن شما و گویند مراد بشرکا ملائکه اند و مسیح و عزیر که کافران
انکار کنند و گویند نه چنین است بلکه شما ما را پرستش خود امر کردید بتان گویند فکفی بالله شهیدا جدال
پس کافیست خدا گواه باشد بیننا و بینکم میان ما و شما ... ان
کنا مدرستیکه ما بودیم عن عبادتکم از پرستش شما لغافلین بیخبران زیرا که ما نمیدیدیم و نمی شنیدیم
و عقل و فهم نداشتیم و ملائکه و مسیح گویند که ما نمیدانستیم که شما پرستش ما میکردید هنالک در آن مقام
تبلوا کل نفس بیازماید یعنی بداند هر نفسی ما اسلفت آنچه از پیش فرستاده از اعمال نفع و ضرر
آنرا معاینه ببیند و یا بیابد جزای آن کردار را تقدم خود را و ردوا و بازگردانیده شوند همه نفسها الی الله
بسوی ثواب و عقاب خدا مولیهم الحق که خداوند و متولی امر ایشان است بحقیقت و ضل
عنهم و گم گردد و ناپدید شود از کافران ما کانوا یفترون آنچه هستند که افترا میکنند از شفاعت
بتان و دعوی الوهیت ایشان و بعد از آن از توحید و بعث اعمال بقول مذکور کرد اینجا
میگوید قل من یرزقکم بگو کیست که شما را روزی میدهد من السماء از آسمان که باران می باراند و
الارض و از زمین که گیاه می رویاند چه ارزاق حاصل نمیگردد مگر با سبب سماویه و ارضیه امن یملک
السمع یا کیست خداوند که قادر است بر آفریدن شنوائی والابصار و دیدها را یعنی تواند سمع و بصر
بعد بیافریند یا حفظ آن کند از آفات شنوائی والابصار و دیدها را یعنی تواند سمع و بصر
یا حفظ آن کند از آفات و من یخرج الحی و کیست که بیرون آورد زنده را که حیوان است

یا نبات من المیت از مرده که نطفه است یا دانه و یخرج المیت و بیرون می آورد مرده را که نطفه است
یا دانه من الحی از زنده که حیوان است یا نبات و من یدبر الامر و کیست که تدبیر کند کارهای عالمیان را
و چون این سوالها کنند کافران از غایت ظهور نتوانند که عناد و مکابره کنند فسیقولون
الله پس زود باشد که گویند در جواب که اینها بر سبیل الله است و چون این اقرار بر زبان ایشان آمد حجت
در بطلان طریق ایشان گرفته شد فقل پس بگو ای محمد مر ایشان را بعد از این اقرار افلا تتقون
آیا پس نمی‌ترسید از چنین خداوندی که بتان را شریک او میسازید فذلکم الله پس آنکه او را این
صفات کمال ثابت است الله است ربکم الحق که پروردگار شماست ثابت در ربوبیت که شک در
آن راه ندارد فماذا پس چه چیز است بعد الحق پس از راستی و بیان حق الا الضلال مگر گمراهی
فانی تصرفون پس از کجا گردانیده میشوید از حق بباطل و از توحید بشرک مراد انکار است یعنی بعد
از حق مگر ضلال پس هر که در گذرد از حق عبادت الله با چندین دلیل و حجج بر وحدانیت او در ضلال
افتد کذلک همچنانکه ربوبیت حق سزاوار است نه غیر او را حقت کلمت ربک سزاوار شد حکم پروردگار
تو و واجب گشته علی الذین فسقوا بر آنانکه بیرون رفته اند از دایره ایمان و استصلاح
متمرد شدند در کفر و عناد انهم لا یؤمنون که ایشان ایمان نیارند و از دایره استصلاح بیرون
در کفر مرید یا معنی آنست که عذاب الهی واجب شده بر اهل کفر و عدوان بجهت آنکه ایمان نمی آرند بعد از
آن اثبات دلیلی دیگر میکند در باب توحید و علم و قدرت خود و میفرماید که قل بگو ای محمد با این مشرکان معاند
و کافران جاحد که هل من شرکائکم آیا از شریکان شما یعنی آنها که شریک خدا گرفته اید من یبدؤا
الخلق کسی هست که باغاز بیافریند خلق را ثم یعیده پس باز زنده سازد بعد از موت چون کفار
مر او را معترف بودند و اعاده را منکر و از روی عناد و لجاج بدان اعتراف نمیکردند حق تعالی فرمود
قل الله بگو ای محمد مر ایشان را خدای بحق این صفت دارد که یبدؤا الخلق که باغاز بیافریند خلق را
ثم یعیده پس باز زنده گرداند آنرا بعد از موت فانی تؤفکون پس از کجا بر گردانیده میشوید
از راه راست و نیز حجت و وضوح حجت قل بگو مر ایشان را که هل من شرکائکم آیا هست از بتان شما
که شریک نام نهاده اید من یهدی کسی که راه نماید بارسال رسل و انزال کتب و توفیق نظر در دلایل
قدرت یعنی نصب حجج کند تا راه نماید الی الحق بسوی حق و این معاندان میدانند که این صفت

ما از آنکه ایشان مسلوب است و اگر لجاج و عناد دامن گیر ایشان نشده نگذارد که باین معترف شوند قُلِ اللّٰهُ
بگوی خدای يَهْدِي لِلْحَقِّ خدای بحق راه مینماید بحق بالطافی که با بنده کرده و کند از تمکین ایشان در نظر و حجج
أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ آیا پس آنکه راه مینماید بحق باسباب توفیق و الطاف أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ سزاوارتر است
که متابعت کرده شود أَمَّنْ لَا يَهِدِّي یا آنکس راه نمینماید بخودی خود إِلَّا أَنْ يُهْدَى مگر آنکه راه نما بنده او را
و این حال اشراف شرکای شما است چون ملائکه و مسیح و عزیر پس جمادات بطریق اولی که شایسته الوهیت
نباشند در تفسیر زاهدی مذکور است که بت پرستان بتی را بر چهار پایان می‌بستند و از جای بجای
نقل میکردند پس حق تعالی فرمود که آیا برابر بود آنکه ترا راه نماید با کسی که تو او را راه نمائی فَمَا لَكُمْ
پس چیست توجه بوی شما را كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید در تسویت میان کسی که شما بوی محتاجید
یا کسی که او بشما محتاج است و یکسان می‌شمارید قادر و عاجز را و درین آیه دلیل روشن است در عدم جواز
تقدیم مفضول بر فاضل در امامت و خلافت و ریاست عامه دینیه و دنیویه بعد از آن فرمود که
وَمَا يَتَّبِعُ و پیروی نمیکنند أَكْثَرُهُمْ بیشتر کفار إِلَّا ظَنًّا مگر گمانی زیرا که متمسک اند بخیالات موهومه و
قیاسات فاسده است چون قیاس غایب بر حاضر و خالق بر مخلوق باندک مشارکت موهومه مراد باکثر
جمیع است یا کسانیکه بنای مذهب خود را بر تمیز و نظر نهاده باشند و راضی بتقلید صرف نشده
باشند إِنَّ الظَّنَّ بدرستیکه گمان لَا يُغْنِي بی نیاز نگرداند کسی را مِنَ الْحَقِّ از علم و اعتقاد درست
شَيْئًا چیزی یعنی ظن و تخمین بجای حق و یقین نخواهد بود و گفته اند که ظن کفار آن بود که بتان ایشان را
شفاعت خواهند کرد حق تعالی فرمود که گمان ایشان سود نکند و باز ندارد از عذاب خدا
إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستیکه خدای داناست بِمَا يَفْعَلُونَ بآنچه ایشان میکنند از متابعت گمان
و اعراض از حجت و برهان و بر آن جزا و سزا خواهد داد درین آیه دلیل است بر آنکه تحصیل علم در اصول
واجبست و اکتفا بتقلید و ظن جایز نیست و جواز ظن در جائیست که علم ممکن نباشد مانند مسایل
اجتهادیه بعد از آن در رد قول کفار میفرماید که وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ و نیست این قرآن بدین
و آن با وجود دلایل و اعجاز أَنْ يُفْتَرَى که بافته شود و کسی تواند گفت مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدا
یعنی سزاوار نیست که این سخن افترا باشد وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي ولیکن هست تصدیق کننده آنچه
بود بَيْنَ يَدَيْهِ پیش وی از توریة و انجیل و زبور یعنی با وجود اعجاز مصدق و موافق کتب سابق

است

است وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ و بیان کردن آنچه بر شما نوشته شده از اوامر و نواهی لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شکی و شبهه
در وی نیست یعنی در حقیقت آن مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ نازل شده است از نزد پروردگار عالمیان و نیز بجهت اثبات
الزام حجت بر اهل عناد و انکار میفرماید که أَمْ يَقُولُونَ آیا میگویند مشرکان افْتَرَاهُ بر بافته است محمد این
کلام را از خود قُلْ بگو اگر این سخن بر میتوان بافت چنانچه زعم شما است فَأْتُوا پس بیارید شما و بر بافید بِسُورَةٍ
مِثْلِهِ سوره مانند آن در بلاغت و فصاحت و قوت معنی چه شما در نظم بلیغ و نثر فصیح مشهور زمان و سرآمد
دوران اید و اگر بخود معارضه نمیتوانید کرد و استعانت نمائید وَادْعُوا و بخوانید برای معاونت خود در آوردن
سوره مثل قرآن مَنِ اسْتَطَعْتُمْ هر کرا توانید که از وی یاری خواهید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای تا شما را
مددکاری کند و بسازید مانند قرآن إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که محمد صلی الله علیه و آله
خود میسازد بَلْ كَذَّبُوا بلکه از فرط جحود و عناد تکذیب کردند بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ بآنچه نگرفتند و نرسیدند
بدانش آن مراد آنست که بعد از استماع قرآن و قبل از تدبر در آن بتکذیب و انکار آن مشغول شدند نه بجهت
آنکه قرآن متضمن ذکر بعث و جزا است و سایر آنچه مخالف دین ایشان است وَلَمَّا يَأْتِهِمْ و هنوز نیامده بدیشان
یعنی ظاهر نگشته بر ایشان تَأْوِيلُهُ معنی حقیقت قرآن در بادی الرای و در ذهن ایشان بسر ادراک
آن نرسید یعنی اگرچه اول علم بحقیقت آن نداشته اما بالآخره اعجاز آن بر ایشان ظاهر شد و تبلیغ مکرر حجت
رسالت بران دعوی بجد میکرد و ایشان قوای خود را در معارضه آن صرف کرده نتوانستند و عاجز
گشتند و بدانستند که فوق طوق بشر است و اما بجهت فرط عناد و جحود در تکذیب آن کوشیدند كَذَلِكَ
همچنان تکذیبی که کفار زمان تو دارند كَذَّبَ الَّذِينَ تکذیب کردند انبیای خود را آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ
پیش از ایشان فَانْظُرْ پس درنگر و ببین كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ چگونه بود سرانجام ستمکاران
مکذب پس اینها نیز مثل آن معذب و معاقب خواهند شد و درین آیه تسلیه حضرت رسالت است و تهدید
اهل کفر و ضلالت وَمِنْهُمْ و از ایشان که تکذیب میکنند مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ کسی هست که میگرود بقرآن و تصدیق
میکند در نفس خود و میداند که حق است و لیکن از روی عناد اظهار نمیکند وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ
بِهِ و از ایشان کسی هست نمیگرود بآن از فرط عناد و غایت نادانی وَرَبُّكَ أَعْلَمُ و پروردگار تو داناتر است
بِالْمُفْسِدِينَ بتباه کاران یعنی معاندان که مصر اند بر تکذیب و گفته اند که معنی آنست که بعضی از قوم تو
ایمان آورند بقرآن و از کفر توبه کردند و برخی ازین سعادت محروم ماندند و بر شقاوت کفر مردند

وان کذبوک و اگر تکذیب کنند ترا یعنی بران اصرار نمایند و تو از جانب ایشان نا امید شوی فقل پس بگوی
ایشانرا کی لی عملی مراست جزای کردار من و لکم عملکم و مر شمار است پاداش عمل شما انتم بریئون
شما بیزارید یعنی دست شما رسیدنیست مما اعمل از آنچه من میکنم یعنی شما از عمل من مواخذه نخواهید گردید و
انا بریء و من بیزارم مما تعملون از آنچه میکنید یعنی ما خود بعمل شما نخواهیم شد نزد بعضی این آیه بآیة السیف
منسوخ میدانند بجهة آنکه اعراض است از ایشان و تخلیه ایشان و نزد بعضی منسوخ نیست بلکه مراد وعید است
کقوله تعالی اعملوا ما شئتم و منهم و از اهل شرک جماعتی از اهل لهو دکن من یستمعون کسانی اند که
گوش فرا میدارند الیک بسوی تو وقتیکه قرآن میخوانی و احکام شرع را بامت تعلیم میکنی باستهزا
گشتن آن افانت تسمع الصم آیا تو می شنوانی کرانرا یعنی کسانرا در عدم سماع حق بمنزله کرانند مراد اینست
که تو قادر نیستی بر اسماع ایشان و لو کانوا و اگرچه هستند که با دیگر کاری لا یعقلون در نمی یابند یعنی با هم
ایشان عدم تعقل انضمام یافته و چون سمع و عقل هر دو مفقود باشد بدیهی است که حال بر چه منوال باشد
و منهم من ینظر و از ایشان کس باشد که نظر کند الیک بسوی تو و بر وجه طعن دلایل نبوت و نشانهای
صدق ترا مشاهده نماید و از غایت عناد چنان قرار نماید که هیچ چیز از آیات رسالت ندیده افانت
تهدی العمی آیا تو راه می نمائی کورانرا یعنی آنانرا که در عدم انتفاع از مشاهده آیات مانند کورانند
ولو کانوا و اگرچه هستند که با وجود عدم لا یبصرون نمی بینند بدیده بصیرت یعنی قادر نیستی بر هدایت
کسانی که با عمی بصر عمی بصیرت کرده اند و چون مقصود از ابصار اعتبار است و استبصار و ملاحظه
در آن ببصیرت و ایشان ازین هر دو اعراض کرده اند پس گوییا که دیده ظاهر و باطن از ایشان مسلوب
ان الله بدرستیکه خدای لا یظلم الناس شیئا ستم نمیکند بمردمان هیچ چیز از افساد حواس
و عقول ایشان و تعذیب ایشان بدرستی استحقاق و نقص ثواب حسنات ایشان و لکن الناس
و لیکن مردمان انفسهم یظلمون ستم میکنند بر نفسهای خود بکسب سیئات و حس و عقل که آلات ادراک
آیات قدرتست در ملاهی استعمال میکنند نظم چشم از برای دیدن آیات قدرتست ٭ گوش از پی
شنیدن آواز حکمتست ٭ هر که حق نه بیند و حق نشنود ٭ کور و کر است بلکه از آن هم تر است ٭ و یوم
نحشرهم و یاد کن روزی را که جمع کنیم و حشر سیئت میخوانند یعنی خدای جمع کند کافرانرا و از هول آنروز مدت
مکث از دنیا و قبر ایشان کوتاه نماید بر وجهی که کان لم یلبثوا گوییا درنگ نکرده اند در دنیا

ویا در قبر

ویا در قبر الا ساعة من النهار مگر اندکی از روز چه مکث در دنیا یا قبر اگرچه طویل باشد اما نسبت
آخرت بمنزله مکث قلیل باشد چون از قبر برانگیخته شوند یتعارفون بینهم آشنائی میان یکدیگر یعنی همدیگر را آشنا سازند
همچنانکه دو کس بجهة قلت زمان مفارقت یکدیگر را می شناسند و اگر مدت طویل است همدیگر را می بینند
و این در اول بعث باشد و بعد از آن بسبب اهوال قیامت این آشنائی انقطاع یابد و از یکدیگر فرار
کنند قد خسر الذین بتحقیق که زیان کردند بر خود در حظوظ خیرات ابدیه آنانکه ایشان کذبوا بلقاء
الله تکذیب کردند برسیدن بجزای کردار در روز حساب و آنرا منکر شدند و ما کانوا مهتدین
و نبودند راه یافتگان بایمان بوسیله استعمال حواس و عقول خود در تحصیل معارف حقه بلکه بجهة فرط
غفلت و مغرور شدن بحطام دنیا از تدبر در آیات و معجزات غافل شده خود را بمهالک عذاب
ابدی انداخته و اما نرینک و اگر بنمائیم ترا ای محمد بعض الذی نعدهم برخی از آنچه وعده داده ایم
کفار را از عذاب با تنبیه هلاکت جمعی از ایشان در روز بدر او نتوفینک یا متوفی سازیم ترا قبل
از آنکه عقوبت ایشان کنی یعنی اگر انتقام بکشیم از ایشان در دنیا و تو آنرا به بینی فالینا مرجعهم
پس بسوی ماست بازگشت ایشان و ترا در آخرت مینمائیم عذاب ایشان را ثم الله پس خدای بعد از
نمودن عذاب ایشان بتو یا پس از متوفی شدن تو شهید علی ما یفعلون بر آنچه ایشان میکنند و
فرا خور عمل جزا خواهند یافت و لکل امة و هر گروهی را از امم مرضیه رسول فرستاده بود که ایشانرا
بحق دعوت میفرمود فاذا جاء پس چون آمد بدیشان رسولهم رسولی که مبعوث بود بدیشان
و تکذیب او کردند قضی بینهم حکم کرده شد میان رسول و مکذبان او بالقسط براستی یعنی رسول نجات
یافت و اهل بلد بهلاک شدند و هم و ایشان یعنی رسول و مکذبان لا یظلمون ستمدیده نشوند
یعنی از ثواب رسول کم نکنند و در عذاب مکذبان بزیاده بر استحقاق حکم نفرمایند آورده اند که بعد از
نزول آیه و اما نرینک کفار مکه استعجال عذاب موعود کردند آیه آمد که و یقولون و میگویند کافران
از روی استعجال و استهزا و استبعاد متی هذا الوعد کی باشد این عذاب موعود و چرا فرود
نیاید ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان درین وعید خطاب به پیغمبر است و مومنان که اهل
شرک را تخویف میکردند قل لا املک بگوی ای محمد که من مالک نیستم لنفسی برای نفس خود ضرا و لا نفعا
زیانی از مرض و بیماری و قحطی و نه سودی را از تندرستی و ارزانی یعنی قادر نیستیم بر دفع ضرر

و جز نفع برای خود الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدای که من مالک آن شوم یعنی همه در تحت تصرف اوست
و من بران قدرت ندارم که مرا تمکین دهد بران پس چگونه استعجال کنم در وقوع ضرر که نزول عقوبت و عذاب است
بر شما لکل امة اجل و مر هر گروهی را وقتیست معین برای هلاک ایشان اذا جاء اجلهم چون بیاید
عذاب ایشان فلا یستأخرون پس واپس نیایند از اجل خود ساعة اندک زمانی و لا یستقدمون
و پیشی نگیرند بلکه چون آن وقت در رسد همه هلاک شوند و این اشارتیست که ساعت بساعت
عذاب الهی بر شما فرود آید و شامت تکذیب روزگار شما رسد قل بگو ای محمد ارأیتم آیا دیدید
و دانسته‌اید شما ان اتاکم اگر بیاید شما عذابه عذاب خدا که نزول آن تعجیل میکنید بیاتاً تا بوقت
مشغولی شما بخواب یعنی شب او نهاراً یا در روز یکه زمان اشتغال شما بطلب معیشت هر آینه پشیمان
شوید از استعجال عذاب و چون چنین است پس ماذا یستعجل چه چیز را شتاب میکنید منه از
عذاب یعنی کدام نوع از عذاب را می طلبند المجرمون گناهکاران یعنی مشرکان و حال آنکه همه عذاب
ناملایم است اثم آیا بعد از استعجال عذاب اذا ما وقع چون واقع شود عذاب و اثر آن بینید
آمنتم به ایمان آورید بوی یعنی بعد از وقوع عذاب که مستلزم عدم نفع ایمان خواهید آورد و
عذاب ایشان را گویند آلآن آیا اکنون که عذاب نازل شده ایمان می آرید و قد کنتم و حال آنکه بودید
شما که از روی تکذیب و استهزا به بعذاب یعنی بنزول آن تستعجلون شتاب میکنید بروجه تکذیب
و استهزا ثم قیل پس گفته شود بعد از نزول عذاب للذین ظلموا مر آنان را که ستم کردند بر خود به شرک
تکذیب ذوقوا بچشید عذاب الخلد عذاب جاوید را هل تجزون آیا جزا داده شوید یعنی جزا نمیدهند
شما را الا بما کنتم مگر بسبب که مراد باین نزول عذابیست از آسمان بر فساق اهل قبله در آخر الزمان نعوذ
بالله منه آورده اند که حی بن اخطب یهود مدینه قبل از هجرت آنحضرت صلی الله علیه و آله بتجارت مکه رفته
بود چون بحرم رسید و طنطنه و شوکت حضرت سید عالم شنید بمجلس شریف ایشان آمده بعد از استماع
قرآن پرسید که ای محمد این دعوت میکنی بجد است یا بهزل و این کلام که میخوانی براستی هست یا بباطل
حق تعالی آیه فرستاد که و یستنبؤنک و خبر میپرسند از تو در باب قرآن و ادعای نبوت احق هو
آیا حق است و راست این قل بگو ای محمد ای و ربی آری بحق پروردگار من انه لحق بدرستیکه
دعوی من یا قرآن یا نبوت من درست و راست است و ما انتم بمعجزین و نیستید شما عاجز کننده که گ

خدا را

خدا را از عذاب کردن یعنی عجز بقدرت او راه نیابد و شما عذاب وی از خود باز نتوانید داشت و از قبضه
قدرت او بیرون نتوانید رفت و لو ان و اگر باشد لکل نفس ظلمت مر هر نفسی را که ستم کرده است بر خود
بکفر یعنی اگر کافر را باشد ما فی الارض آنچه در زمین است از جمیع مال و متاع و خزاین آن لافتدت به
هر آینه فدیه بدهد تا خود را از عذاب باز خرد و اسروا الندامة و بپوشند پشیمانی خود را از پیروی هوا
داران خود که مبادا از ایشان سرزنش و ملامت شوند یا مبهوت شوند از هول عذاب و بر نطق قادر
نباشند لما رأوا العذاب آن هنگام که ببینند عذاب را و قضی بینهم و حکم کرده شود میان مؤمنان
و کافران و یا رؤسا و اتباع و یا ظالمان و مظلومان بالقسط بداد و راستی و هم لا یظلمون و ایشان
ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عقاب الا ان لله بدانید بدرستیکه مر خدای راست ما
فی السموات و آنچه در آسمانهاست و الارض و آنچه در زمین است پس خدای کار احتیاج ندارد و بر تعجیل
ثواب و عقاب قادر است الا ان وعد الله بدانید بدرستیکه وعده خدا در ثواب و عقاب حق
درست و راست است و در آن خلاف ممکن نیست و لکن اکثرهم و لیکن بیشتر اهل کفر و ظلم لا یعلمون
نمیدانند بجهت مقصود بودن عقل ایشان در ظاهر نعم دنیوی و مغرور بودن ایشان بدان هو یحیی و
یمیت اوست که زنده میگرداند و می میراند در دنیا پس قادر باشد بر این هر دو در عقبا زیرا که قادر
بالذات است بر حیات و موت پس میت از حیات و ممات ممکن باشد و الیه ترجعون و بسوی جزای او
در روز بعث باز گردانیده خواهید شد پس در بیان حقیقت قرآن میفرماید که یا ایها الناس ای مردمان
قد جاءتکم موعظة بدرستیکه آمد شما را پندی من ربکم از نزد پروردگار شما و شفاء و شفا
و دوائی لما فی الصدور مر آنچه را که در دلهاست از امراض جهالت و ضلالت و هدی و راهنمون
بسوی حق و رحمة للمؤمنین و رحمتی برای گرویدگان یعنی قرآن که نازل شده است برای مؤمنان مردمان
جامع جمیع این صفات مذکوره است و هر آینه چنین کلام عین هدایت و محض رحمت خواهد بود قل بگو
ای بندگان شادی کنید بفضل الله بفضل خدای که قرآنست و برحمته و برحمت خدای که دین اسلامست
و گویند فضل قرآنست و رحمت حضرت رسالت و یا فضل توفیق است و رحمت عصمت و یا فضل قرآنست
و رحمت آنکه ما را از اهل آن گردانید [illegible] توفیق و یا نعم ظاهره و نعم باطنه یا دخول جنت و نجات
از عقوبت یا کشف غطا و کمال قرب بحضرت [illegible] در کشف آورده که حضرت عزت از روی کرامت میگوید

که ای بنده من در فضل و رحمت من اعتماد کن نه بر طاعت و عبادت خود چه اعتماد جز بر فضل من و اساس نیست
جز رحمت من هر کس را سرمایه ایست سرمایه مومنان فضل من هر کس را خزانه ایست خزانه مومنان رحمت من از محمد بن
علی الباقر علیه السلم منقولست که مراد بفضل حضرت رسالتست و برحمت اقرار بولایت سید اولیا علی المرتضی علیه
الصلوة والسلم و نزد بعضی معنی آنست که بفضل و رحمت من فرود آمده است موعظه و شفا فبذلك پس
باین فضل و رحمت نامتناهی حضرت باری فلیفرحوا پس باید که شاد شوند مومنان هو آن فضل و رحمت یا قرآن
که متضمن آنست خیر مما یجمعون بهتر است از آنچه جمع میکنند از حطام دنیوی که در معرض زوال و فناست
قل بگو ای محمد بکفار که ارأیتم خبر دهید مرا ما انزل الله از آنچه فرو فرستاده خدای لکم برای شما من رزق
از روزی چهارپایان که خوردن آن حلالست فجعلتم پس ساختید و نام نهادید منه از آن روزی حراما
وحلالا حلال و حرامی یعنی بعضی را از آن گفتید که حلالست و بعضی را حکم کردید که حرامست چون بحیره و سایبه
و مانند آن که در سورة المایده گذشت و بعضی را گفتید که بر جمیع حرامست و بر جمیع حلال که ما فی بطون
هذه الانعام خالصة لذکورنا ومحرم علی ازواجنا قل الله اذن لکم بگو آیا خدای دستوری داد مر شما را
در تحریم و تحلیل ام علی الله تفترون یا بر خدای افترا میکنید و میگویید که والله امرنا بها وما ظن الذین
و چیست گمان آنها که یفترون بر بندند علی الله الکذب بر خدای دروغ را در تحلیل و تحریم یعنی گمان
دارند که خدا با ایشان چه کند یوم القیمة در روز رستخیز که روز مکافاتست ان الله بدرستیکه
خدای لذو فضل خداوند رحمتست علی الناس بر مردمان بانزال الکتب و ارسال رسل ولکن اکثرهم
ولکین بیشتر مردمان لا یشکرون سپاس داری نمیکنند این نعمت را بعد از آن بیان میکند که مهلت
دادن ایشان از عذاب نه بجهت جهلست بحال ایشان و می فرماید که وما تکون و نباشی تو ای محمد فی شان
در کاری از کارهای خود وما تتلوا منه و نخوانی از آنچه فرستاده خدای من قرآن از قرآن ولا
تعملون و نکنید ای جمیع آدمیان من عمل از هیچ کاری از کارها الا کنا مگر هستیم ما بر شما شهودا
گواهان یا نگهبانان اذ تفیضون فیه وقتی که خوض میکنید در هر و بدر فیه در آن کار وما
یعزب و پوشیده نمیشود عن ربك از علم پروردگار تو من مثقال ذرة هم سنگ مورچه خورد یا مقدار
ذره هوا فی الارض در زمین ولا فی السماء و نه در آسمان ولا اصغر و نیست خوردتر من ذلك
از آن ذره ولا اکبر و نه بزرگتر مراد آنست که نیست هیچ چیز از امور مذکوره الا مکتوبست فی کتاب

مبین

مبین در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ ملخص معنی آنست که هیچ قولی و فعلی بر حق سبحانه و تعالی پوشیده نیست
و هر یک را بر وفق عمل جزا خواهد داد و این وعده است مومنان را بکمال مثوبت و وعید است مشرکان را بعقوبت
عقوبت مرویست از صادق علیه السلم که هر گاه رسول صلوات الله علیه و آله این تلاوت فرمودی بگریستی بسیار
و بعد از آن ذکر مجازات اهل ایمان و مشرکان خبر میدهد که الا ان اولیاء الله بدانید بدرستیکه دوستان
خدا را که منقاد جمیع اوامر و نواهی او باشند و مجتنب از نواهی لا خوف علیهم هیچ ترسی نیست برای ایشان
از رسیدن مکاره و شداید ولا هم یحزنون و نه ایشان اندوهناک شوند از فوت
مقاصد و مطالب و در کشف الاسرار صفت اولیا برین وجه میکند که عنوان شریعتند و برهان
حقیقت ظاهر ایشان باحکام شرع آراسته و باطن ایشان بانوار فقر افروخته و گفته اند که جمعی اند
که با یکدیگر دوستی کنند برای خدا ابو سعید خدری از رسول صلی الله علیه و آله پرسید که من هم اولیاء الله
دوستان خدا چه کسانند فرمود آنانند که چون مردمان ایشان را ببینند خدا را یاد کنند هیبت و
و طریقت ایشان روند و دیدار ایشان عین لطف الهی باشد و حدیث مشهور النظر الی وجه علی
عبادة موید اینست از امیر المومنین صلوات الله علیه صفت اولیا پرسیدند فرمود کسانی اند که از فرط
بیخوابی شبها چشمهای ایشان آب ریزد و از رشحه بسیاری عبرتهای روزگار روی ایشان خشک
و سیاه شده و علی بن الحسین زین العابدین فرموده که اولیای خدا آنانند که ادای فرایض خدا کنند و
بر سنت رسول صلی الله علیه و آله مواظبت کنند و از محارم متورع باشند و از حطام دنیا زهد و رغبت
ورزند و بدانچه نزد خداست رغبت نماید و از کسب حلال روزی خورند و مال حلال خود را سرمایه تکاثر
و تفاخر خود نسازند و آن را در حقوق واجبه دهند و به صرف نماید حق تعالی بجهت این صفات حسنه در
کسب ایشان برکت فرموده و در آخرت ایشان را در صدر درجات عالیات جای دهد و در خبر آمده است
که از رسول خدای صلی الله علیه و آله پرسید که ولی خدا کیست حضرت دست در کتف امیر المومنین علیه السلم
نهاد و فرمود هذا ولی الله دوست خدا این مرد است دوستی کن با وی اگر چه کشنده پدرت و برادرت باشد
و چون که آنحضرت جامع جمیع صفات مذکوره بود از جهت باسم ولی الله مشهور گشته و جهه سبق ایمان و
کمال تقوی او را امیر المومنین و امام المتقین گفتند و گویند اولیاء الله همه مومنان پرهیزکارند بدلیل
آنکه حق در صفت ایشان میفرماید که الذین آمنوا اولیا آنانند که گرویده اند بخدا و رسول و بیاری

ماجاء عند الله وکانوا یتقون و هستند که پرهیزکاری میکنند عما حرم الله لهم البشری مر ایشانراست مژدگانی
فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا یعنی بشارتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در باب ایشان کرده است و
قرآن بآن ناطق گشته و بشر الذین امنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم و قوله یبشرهم ربهم برحمة منه
و مراد رؤیای صالحه است که مومن بیند یا برای او بینند و اکثر اصحاب تفسیر گویند یا بشارت ملائکه مر ایشانرا
که در وقت نزع گویند که الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون و در تبیان گفته که
بشری آنست که مومن جای خود را در بهشت به بیند پیش از مرگ و فی الآخرة و مر ایشانراست مژده در
آخرت و آن سلام ملائکه است بر ایشان که سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و از ابی جعفر علیه السلام مرویست
که بشارت آخرت آنست که فرشتگان ایشانرا در وقت خروج از قبور مژده دهند و بسخنان فرح افزا
با ایشان گویند تا آنکه در بهشت شان در آرند و در خبر است که مومن را چون در قبر نهند حق تعالی
دری از درهای بهشت بقبر او بگشاید و او سبیل در رفتن در جمیع نعم آنرا و منزل خود را مشاهده کند
و عقبة بن خالد از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که آنحضرت گفت ای عقبه در روز قیامت قبول
هیچ دینی نکنند مگر ازین دین که شما برانید و در بهشت نعمتها برای شما آماده است که هیچ چشم آنرا ندیده
و هیچ گوش نشنیده و در خاطر هیچ کس خطور نکرده و بنده مومن آنرا در دنیا نه بیند تا آنکه روح او بر
گردن رسد بعد از آن این آیت تلاوت فرمود که الذین آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة
الدنیا و فی الآخرة لا تبدیل نیست هیچ بدل کردن لکلمات الله مر سخنان خدایرا یعنی در وعدهای او خلاف
نیست و تغییر و تبدیل را در آن راه نه ذلک آن بشارت دادن که وعده داده شده است هو الفوز
العظیم آنست رستگاری بزرگ که بغیر هیچ کس نرسد پس بجهة تسلیه حضرت از انکار کفار میفرماید
که و لا یحزنک و باید که اندوهگین نکند ترا ای محمد قولهم گفتار ایشان در اشراک ربوبیت و
تکذیب نبوت و یا بسخنانی که با تو اهانت توهم اهند ان العزة لله جمیعا بدرستیکه همه غلبه خدایرا
یعنی غالب مطلق است و هیچ شیئی نیست مگر که او بران غالبست پس ترا و دین ترا اعزاز و ارجمند گرداند
و یاری دهد ترا بر ایشان هو السمیع اوست شنوا مر اقوال ایشانرا العلیم دانا باحوال ایشان در
هر چه وقت کنند و فراخور آن ایشانرا جزا دهد بعد از آن در بیان غلبیت مطلقه خود میفرماید که الا
ان لله بدانید بتحقیق که مر خدایراست من فی السموات هر که در آسمانهاست از ملائکه و من فی الارض

وهرکه

و هر که در زمین است از جن و انس و چون اینها که اشرف ممکنات اند همه از آن او باشند در بندگی
و مقهوری پس هیچ کس را از ایشان نرسد که دعوی کنند در ربوبیت و چون ذوی العقول را صلاحیت ربوبیت
نباشد پس چون جمادات را شریک ساختن بکمال جهل باشد و نهایت ضلالت و ما یتبع و چه
چیز را متابعت کنند الذین یدعون آنانکه میخوانند و می پرستند من دون الله شرکاء بجز
از خدا شریکانرا یعنی آنهارا که از فرط جهالت و ضلالت شریک خدا میخوانند ان یتبعون
پیروی نمیکنند و در عبادت شرکا الا الظن مگر گمانرا یعنی به بتان گمان شرکت حق برده و ان هم
و نیستند ایشان الا یخرصون مگر که دروغ میگویند در نسبت آن شرکت و یا کذب تقدیر و تخمین
شرکت ایشان میکنند و تخمین باطل و محال اسناد شرکت میدهند و بعد از نفی آن شرکت تنبیه میکند
بر کمال قدرت و حکمت خود تا بدان استدلال بر فردانیت و وحدانیت او نموده دانند که مستحق
عبادت او راست و پس میفرماید که هو الذی اوست آنکس که بقدرت کامله جعل لکم اللیل
گردانید یعنی آفرید برای شما شب تیره لتسکنوا فیه تا بیارامید در وی از تعب تردد روز
بر آسایید و النهار مبصرا و روز روشن را تا بمهمات خود قیام نمایید ان فی ذلک بدرستیکه
در آفریدن روز و شب و نور و ظلمت لآیات هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم لقوم
یسمعون مر هر قومی را که بشنوند بر وجه تدبر و اعتبار و در آن تفکر و تدبر نمایند و کفار بجهة
فرط عناد وجود در آیات داله بر وحدانیت و قدرت او اندیشه ناکرده قالوا اتخذ الله
گفتند فرا گرفت خدا ولدا فرزندی گرفت که الملائکة بنات الله و این قول بنو ملیح است و یا جهودان
گفتند که عزیر ابن الله و یا ترسایان گفتند که المسیح ابن الله سبحانه پاکست خدای از گرفتن فرزند
هو الغنی اوست بی نیاز از فرا گرفتن ولد چه طلب فرزند یا ضعیفی کند تا بقوت وی گیرد یا فقیر
تا باعانت او روزگار گذراند یا ذلیلی یا بسبب فرزند عزت و شرف یابد یا حقیر کم نام تا بولد اسم
و رسمی پیدا کند و یا مخفی که خود اهد نسل او با زماند و مجموع اینها علت احتیاج حدوث و او
سبحانه قدیم و غنی بالذات است پس اتخاذ ولد از و منتفی باشد له ما مر اوراست از روی
مالکیت ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از علویات و ما فی الارض و آنچه در زمین است از سفلیات
ان عندکم نیست نزدیک شما ای مشرکان من سلطان هیچ حجت و برهانی بهذا باینکه خدا فرزند

کیرد و اتقولون آیا میگوئید ما لا تعلمون آنچه را که نمیدانید قل ان الذین بگو آنکسانی که یفترون
افترا میکنند علی الله الکذب بر خدای دروغ را یا اتخاذ ولد و اضافه شریک وی لا یفلحون رستگاری
نیابند یعنی هرگز از دوزخ نرهند و به بهشت نرسند متاع فی الدنیا این افترا و کذب در آنکه خدا را
ولدی هست برخورداری اندکیست در دنیا تا بآن اقامت ریاست خود کنند و عنقریب آن را البته حسرت
و ندامت بگذارند ثم الینا پس بسوی جزای ما باشد مرجعهم بازگشت ایشان یعنی مرجع ایشان شقاوت
ابدی باشد ثم نذیقهم پس بچشانیم ایشان را العذاب الشدید عذابی سخت یعنی همیشه بعذاب الیم
و عقاب عظیم گرفتار باشند بما کانوا یکفرون بسبب آنکه بودند که بوحدانیت و کتاب و پیغمبر ما و بروز
بعث کافر میشدند بعد از آن رسول را امر میفرماید که قصه نوح را بر ایشان خواند تا نظر در سیر عاقبت
ایشان کرده از کفر و شرک برآیند پس میفرماید که و اتل علیهم و بخوان بر ایشان یعنی بر کفار
نبأ نوح خبر نوح پیغمبر و یاد کن اذ قال چون گفت نوح لقومه مر گروه خود را یعنی آنها که مشرک
بودند یا قوم ای گروه من ان کان کبر علیکم اگر هست بزرگ شده و گران گشته بر شما مقامی
اقامت من یعنی بودن من و طول مکث من در میان شما یا قیام من بر دعوت در مدت متمادی چه بنص
کلام ربانی حضرت نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال قوم خود را الی خدا دعوت کرد و جفا و آزار ایشان را
تحمل میفرمود و چون جفای قوم بغایت رسید در صدد قتل او شدند گفت ای قوم اگر بر شما شاق
میگذرد مکث من در میان شما و تذکیری و پند دادن من مر شما را بآیات الله بدلیل حجتهای روشن بر
وحدانیت خدا و تصدیق نا نموده مرا میرنجانید فعلی الله توکلت پس بر خدای توکل کردم و اعتماد
کلی بروی نمودم در دفع کید شما و نصرت من بر اعدا و چون اعتقاد کلی بر خدا کرده ام و همه کار خود باو
گذاشته ام فاجمعوا امرکم پس همه با اعتقاد فراهم آرید کار خود را یعنی عزیمت کنید بر امر خود تا
در هلاکت من و شرکاءکم و با شریکان یعنی آنانکه بزعم خود شرکای حق میدانید خلاصه سخن
آنست که تصمیم امر خود کنید در هلاکت من و بخوانید شریکان خود را بسیار ثم لا یکن پس
باید که نباشد امرکم امر شما غمة بر شما پوشیده یعنی در خفیه بر هلاکت من کید مکنید بلکه آشکارا
علیکم
در هلاک من سعی کنید و متوجه دفع من شوید ثم اقضوا الی پس ادا کنید و برسانید بمن
آنچه میخواهید یعنی آنچه در دل دارید درباره من بجای آرید و لا تنظرون و مرا مهلت مدهید در کار

من زودتر

من زودتر خلاص یابید از مشقت مقام من و محنت کلام من که من اصلا از آن اندیشه ندارم و توکل کلی بر خداوند
خود کرده ام و بالکلیه کار خود را باو گذاشته ام پس از کید و مکر و آزار شما چه اندیشه دارم این سخن دلیل ست
بر آنکه نوح علیه السلام در مقام توکل ثابت قدم بوده و اعتقاد تمام بحضرت ملک علام داشته و میخواسته که
قوم او بدین معنی پی برده قدم در طریق متابعت وی نهند ایشان از فرط عناد و غایت جهالت از قول وی
اعراض کردند و چون نوح علیه السلام اعراض ایشان را دریافت فرمود که فان تولیتم پس اگر روی بگردانید
از قبول قول وی اعراض کرده اید فما سألتکم پس من نخواستم از شما بر ادای رسالت خود من اجر هیچ
مزدی که باعراض شما از من فوت شده باشد بلکه جز آن بر شماست ان اجری نیست مزد ادای رسالت
من الا علی الله مگر بر خدای و او مرا بآن ثواب خواهد داد خواه شما ایمان آرید و خواه نه و امرت و
فرموده شده ام ان اکون من المسلمین بآنکه باشم از گردن نهادگان مر حکم خدا را پس خلاف امر او نکنم و
اجر رسالت خود را از غیر او نخواهم فکذبوه پس بدروغ داشتند قوم نوح مر او را یعنی اصرار کردند
بر تکذیب او پس از الزام حجت بر ایشان لاجرم مستوجب عذاب شدند فنجیناه پس ما نجات دادیم
نوح را از غرق شدن و من معه و آنانکه با او بودند فی الفلک در کشتی و اهل کشتی و قول اصح هشتاد مؤمن
بودند از مرد و زن و جعلناهم و گردانیدیم اهل آن کشتی را خلائف پس ماندگان یعنی باشندگان در
زمین از پس هلاک شدن و اغرقنا و غرق کردیم بطوفان الذین کذبوا آنانکه تکذیب کردند بآیاتنا
بآیتهای ما یعنی معجزات نوح فانظر پس در نگر ای نگرنده بدیده عبرت ببین کیف کان عاقبة المنذرین
چگونه بود سرانجام بیم کرده شدگان یعنی مشرکان از قوم نوح در این آیات حضرت علیه رسالت و
بیم پند دادند اهل کفر و ضلالت ثم بعثنا پس برانگیختیم من بعده از پس نوح علیه السلام رسلا فرستادگان را
الی قومهم بسوی قوم ایشان یعنی هر رسولی را بقومی هود را بقوم عاد و صالح را بقوم ثمود و ابراهیم را
بقوم بابل و شعیب را باصحاب ایکه و اهل مدین فجاءوهم پس آمدند رسولان ما باقوام خود بالبینات
بمعجزهای روشن که مبین صدق ایشان بود فما کانوا لیؤمنوا پس نبودند امم این رسل که ایمان آورند بدان
پیغمبران فرستاده بر ایشان بما کذبوا به بسبب آنچه تکذیب کرده بودند یعنی نگرویده بودند بدان دین
حق من قبل پیش از بعثت رسل یعنی تکذیب حق را عادت کرده بودند قبل از بعثت رسل رسمان و شیوه سلوک
نموده بودند و بجهت عادت ایشان بر تکذیب اطاعت رسولان خود نکردند با آنکه ایشان مانند قوم نوح بودند

در تکذیب و عناد کذلک مثل مهر خذلان و تخلیه که بر دلهای مکذبان امم ماضیه نهاده بودیم بجهة فرط عناد و اصرار
بر کفر و عدم تدبر در آیات واضحه نطبع مهر می‌نهیم علی قلوب المعتدین بر دلهای از حد در گذرندگان در تکذیب
یعنی مکذبان و معاندان قریش و امثال ایشان را تخلیه میکنیم و در وادی خذلان میگذاریم و با یحیانا که علامت
و در وادی بر دلهای مکذبان امم ماضیه وضع کردیم که دلالت کند بر آنکه ایمان نیارند بر کفر بمیرند و بسبب
آن فرشتگان ایشان را هدف تیر طعن و لعن کردند با معاندان و جاحدان زمان تو نیز چنین کنیم ثم
بعثنا من بعدهم پس برانگیختیم از پس این پیغمبران موسی و هرون موسی بن عمران و برادر او هرون
علیهما السلام الی فرعون بسوی ولید بن مصعب که فرعون آن زمان بود و ملائه و اشراف قوم او بآیاتنا
بآیتهای ما یعنی معجزهای روشن چون عصا و ید بیضا و غیر آن از معجزات نه گانه فاستکبروا پس
گردنکشی کردند از قبول آن و متابعت موسی و هرون نمودند و کانوا قوما مجرمین و بودند ایشان گروهی
گنه کاران یعنی معتاد بتکذیب انبیا و تهاون بآیات کبریا و مصر بر اجرام و معاصی فلما جاءهم الحق
پس آنهنگام آمد بدیشان سخن حق یعنی راست و درست من عندنا از نزدیک ما یعنی چون موسی بدیشان
آمد و سخن حق را بر ایشان القا کرد بر وفق معجز بدیشان نمود قالوا گفتند از فرط عناد و تمرد و طغیان ان
هذا بدرستی که اینکه تو آورده ای و معجزه نام نهاده لسحر مبین هر آینه جادوییست آشکار قال موسی
گفت موسی مر قایلان این قول را اتقولون آیا میگوئید للحق مر سخن راست و معجزه روشن را لما جاءکم
آنهنگام که بشما آمده که این سحر است موسی گفت بر سبیل انکار اسحر هذا آیا این جادوئیست یعنی بدیهیست که
سحر نیست بلکه آیات قاهره الهیست که بجهة صدق دعوی من بر دست من ظاهر گشته و لا یفلح الساحرون
و فیروزی نیابند نیابند ساحران و مراد از سند این تتمه کلام موسی است و بجهة دلالت بر آنکه از و صادر میشود
سحر نیست چه اگر سحر می بود مضمحل میشد سحر شما زیرا که سحر سحر را باطل میکند قالوا گفتند اشراف قوم فرعون
موسی را اجئتنا آیا آمده بما لتلفتنا تا بگردانی ما را عما وجدنا علیه از آنچه که یافته ایم بر آن
آباءنا پدران خود را یعنی آمده که ما را از پرستش فرعون که معبود پدران ما بود باز داری و تکون
لکما و باشد مر شما هر دو برادر را الکبریاء فی الارض پادشاهی در زمین مصر و ما نحن لکما بمؤمنین
مر شما را دو برادر را بمؤمنین از تصدیق کنندگان زعم قبطیان آن بود که دعوی موسی بجهة اراده
سلطنت او ست و قال فرعون و گفت فرعون جمعی را از ملازمان خود که ائتونی بکل ساحر

بیارید

بیارید بمن هر ساحری علیم که بسیار دانا باشد در فن سحر تا معارضه کند موسی پس ساحران را جمع کردند
بر وجهی که در سوره اعراف گذشت و وعده مال و جاه داده بموضع معلوم معین کرده آوردند فلما
جاء السحرة پس آنهنگام که آمدند جادوان در مقابل موسی علیه السلام قال لهم موسی گفت مر ایشان را موسی
القوا ما انتم ملقون بیفکنید آنچه شما افکنندگان آنید از رسنها و عصاها فلما القوا پس چون بیفکندند
جادوان ریسمان و عصاها که اجواف آنرا از زیبق کرده بودند و بسبب حرارت بحرکت در آمده در چشم
مردم مار مینمود قال موسی گفت موسی مر ایشان را ما جئتم به آنچه آورده اید شما السحر آن جادوئیست
نه آنچه فرعون و اصحاب او سحر میگویند از معجزه قاهره من الحق ان الله بدرستی که خدای لا یفلح بصلاح نیارد
و تقویت ننماید عمل المفسدین کار تباه کاران را بلکه آنرا تباه و نابود سازد و یحق الله الحق و ثابت
گرداند خدای تعالی حق را یعنی آنچه من داده ام بکلماته بسخنان خویش یعنی باوامر و قضایای خود و یا بوعده
نصرت و غلبت که من کرده و لو کره المجرمون و اگرچه کراهت دارند گناهکاران و دشوار آید بدیشان
یعنی حق تعالی بوعده نصرت دوستان وفا کند و از خشم و کراهت دشمنان باک ندارد القصه معجزه
موسی سحر قبطیان را باطل گردانید حق غالب شد و سحره بموسی ایمان آوردند و قبطیان بر اصرار و عناد
خود ماندند و در اول که موسی دعوی نبوت کرد و اظهار معجزه فرمود فما آمن لموسی پس ایمان نیاوردند
بموسی در ابتدا الا ذریة من قومه مگر فرزندان از قوم موسی نه پدران ایشان و آنچنان بود که چون موسی
از مدین بمصر آمده بنی اسرائیل را بحق دعوت فرمود پیران و بزرگان اجابت نکردند و جوانان بشنیدن
بوی گرویدند مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان آوردند بموسی علی خوف من فرعون و ملائهم
با آنکه ترسیده بودند از فرعون و هم از کسان خود ان یفتنهم با آنکه ایشان را از دین برگرداند
و ان فرعون لعال بدرستی که فرعون متکبر و طاغی بود فی الارض در زمین مصر و غالب و قاهر
اهل آن و انه لمن المسرفین بدرستی که او بود از حد برندگان در کبر و سرکشی تا حدی که دعوی
ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را ببندگی گرفت و قال موسی و گفت موسی علیه السلام مر آن مومنان را که
آثار خوف از ایشان مشاهده کرد یا قوم ای گروه من ان کنتم آمنتم اگر هستید شما که باعتقاد
گرویده اید بالله بخدای تعالی چنانکه اظهار میکنید و دانسته اید ایصال منافع و دفع مضار بقبضه
اقتدار او ست فعلیه توکلوا پس بر او توکل کنید و کار خود را با او گذارید ان کنتم مسلمین اگر هستید
گردن

سیبطله زود باشد که باطل کند و نیست گرداند آنرا یعنی زود ناپدید سازد کمال جادوی ایشان را ان الله لا یصلح عمل المفسدین

نهادگان مرا احکام و قضایای او را فقالوا پس گفتند علی الله توکلنا بر خدای نه بر غیر او توکل کردیم و بلطف او
واثق شدیم و چون دعای متوکل با جابت مقترن است بزبان نیاز آغاز دعا کرده گفتند ربنا ای پروردگار ما
لا تجعلنا فتنة مگردان ما را محل آزمایش بوجه عذاب للقوم الظالمین برای گروه ستمکاران یعنی
ایشان را بر ما مسلط مساز تا بدست ایشان معذب نشویم ونجنا و خلاصی ده ما را برحمتک بمهربانی
و بخشش خود من القوم الکافرین از کید و مفسده گروه ناگرویدگان در تقدیم توکل بر دعا تنبیه است
بر آنکه یقین بود تا مسجدی که در سر محلات و در میان بازار ساخته بودند خراب کردند و ایشان را
از ادای نماز منع کرد حق تعالی موسی را فرمود تا درون خانهای ایشان مسجد مقرر کنند تا کافران
بر عبادت ایشان مطلع نگردند چنانکه میفرماید واوحینا و وحی کردیم الی موسی و اخیه بموسی و برادر او
ان تبوءا آنکه فرا گیرید جای بازگشت لقومکما برای قوم خود بمصر بیوتا خانهای که رجوع کنید بان
جهة پرستش خدای خود را و اجعلوا و دیگر حکم کرد بسازید هر دو برادر و قوم شما بیوتکم خانهای
خود را قبلة مسجدهای متوجه قبله یعنی کعبه چه موسی نماز را بکعبه گذاردی و اقیموا الصلوة و بپای
دارید نماز در آن موضع و بشر المؤمنین و بشارت ده ای موسی مومنان را بنجات دنیا و
درجات عقبی و قال موسی و گفت موسی علیه السلم در دعای خود ربنا ای پروردگار ما انک آتیت
بدرستی که دادی تو فرعون و ملاه فرعون و گروه او را زینة چیزی که بآن آرایش میکنند از
لباس و پیرایه گرانمایه و متاع خانه و مراکب جمیله و اموالا و داده ایشان را مالها از نقود و انعام
و ضیاع فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا ابن عباس فرموده که از فسطاط مصر تا زمین
حبشه کوههای که در آن معادن ذهب و فضه و زبرجد بود همه تعلق بفرعون داشت و فرمان
فرعون در این مواضع جاری بود و بدین سبب مال بسیار بتصرف قبط در آمده بود متوسل شد
و سبب ضلال و اضلال ایشان گشت که ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی پس موسی علیه السلم
بعد از آنکه دعای خود ذکر کرد گفت ای پروردگار من فرعون و قوم او را مال بسیار و زینت
بی شمار داده و دیگر باره برای الحاح و تضرع تکرار کرد ربنا ای آفریدگار ما ایشان را اینها
داده لیضلوا تا عاقبت ایشان باین منتهی شد که گمراه میکردانند بندگان ترا عن سبیلک
از راه عبادت تو و بعبادت فرعون میخوانند یعنی سرانجام ایشان با ضلال مردمان شد

بجهة مغرور

بجهة مغرور ایشان شدن باموال دنیویه و میتوان بود که لام برای علیت شد چه اعطای نعم بر کفر استدراج است
ربنا اطمس ای پروردگار ما اثر محو فرست علی اموالهم بر مالهای ایشان یعنی صورت ثروت
ایشان را بگردان تا شوکت بشکنند از قتاده مرویست که حق تعالی درهم و دینار ایشان را همه سنگ
گردانید بهمان شکلی و نقشی که داشت و سدی گفته تمام اموال ایشان را از نقد و امتعه و
اشجار و اثمار همه را سنگ گردانید و دیگر باره در دعا بر ایشان فرمود و اشدد علی
قلوبهم و سخت فرا گیر بر دلهای ایشان یعنی بجهة اصرار کفر و فرط عناد ایشان مهر خذلان و ختم
بر دلهای ایشان نهاد فلا یؤمنوا پس ایمان نیاورند موسی بوحی معلوم کرده بود که ایشان
ایمان نخواهند آورد لاجرم دعا کرد که دل ایشان را سخت سازد تا بایمان منشرح نشود و ایمان
نیاورند حتی یروا العذاب الالیم تا آنکه به بینند عذابی دردناک که آن غرق است در بحر
قلزم و چون موسی دعا کرد قال گفت خدای قد اجیبت دعوتکما بدرستیکه اجابت کرده
شد دعای شما هر دو دو برادر مرویست که موسی دعا میکرد و هرون آمین میگفت
و آمین گوینده در دعا شریکست و از اینجهة گفت که دعای هر دو مستجاب شد فاستقیما پس
ثابت باشید بر دعوت و الزام حجت و تعجیل مکنید که مطلوب شما در وقت خود بظهور خواهد رسید
گویند که بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد و لا تتبعان و پیروی مکنید در تعجیل سبیل الذین
راه آنان که از فرط جهالت لا یعلمون نمیدانند که وعده حق تعالی بوفا انجامد در وقتان کارها
ع کارها موقوف وقت آمد نگهدارید وقت عتاب بر حرص بربست و از ابو عبدالله علیه السلم
مرویست که حق تعالی در این آیه موسی و هرون را نهی کرد از آنکه تابع کسانی شوند که نگرویده اند
بخدا و او را بوحدانیت نشناخته اند و انبیای او را تصدیق نکرده اند یعنی با کفار مداهنه و مساهله
مکنید و در دعوت خود ثابت قدم باشید تا رسیدن وقتی که مقرر و معین کرده ام برای استیصال
ایشان آورده اند که چون هنگام وقت عذاب آن قوم در رسید وحی آمد بموسی علیه السلم که با قوم خود
از مصر بیرون رو که قبطیان را هنگام عذاب رسیده و جاوزنا ببنی اسرائیل البحر و بگذرانیدیم
فرزندان یعقوب را از دریای قلزم بسلامت فاتبعهم پس از پی در آمد ایشان را فرعون
و جنوده فرعون و لشکر او بغیا جهة ستم کردن بر بنی اسرائیل و عدوا و جهة از در گذشتن در جفای

ایشان چون بکنار دریا رسیدند اسب فرعون بهوای مادیان که جبرئیل بران سوار بود بدریا در آمد و لشکر
متابعت نمودند و همه خود را در دریا افکندند فرعون نیز خواست که بدریا در آید امام کعب احبار روایت کرده
حتی اذا ادرکه الغرق تا آنکه چون دریافت او را غرق شدن و دانست که هلاک خواهد شد قال
آمنت گفت بر وجه التجا و یاس که ایمان آوردم و بگرویدم بآنکه شأن اینست که لا اله نیست هیچ
معبودی مستحق عبادت الا الذی مگر آن خدایی که بدعوت موسی علیه السلام آمنت به بوا اسرائیل گرویده
اند بدو بنی اسرائیل وانا من المسلمین و من از جمله گردن نهادگان حکم او را در مدارک گفته اند
که این معنی را سه نوبت بسه عبارت تکرار کرد از غایت حرصی که بر قبول آن داشت لیکن فوت شد وقت
که آن بیرون رفتن زمان تکلیف بود مقبول نشد چه در وقت تکلیف مرة واحدة کافی باشد و بعد
از آنکه فرعون این سخن گفت حق تعالی فرمود و اصح آنست که جبرئیل پاره گل برداشت و بر دهان فرعون زد و
گفت بر وجه انکار ایمان او آلآن آیا اکنون اختیار ایمان بنده است ایمان می آوری وقد عصیت و حال
آنکه تو نافرمانی کردی قبل پیش از آن و فرمان پیغمبر نشنیدی وکنت من المفسدین و بودی از جمله
تباهکاران و گمراه کنندگان و در تفسیر ابو الفتوح و مجمع و غیر آن مذکور است که در اول حال که حق تعالی موسی را امر
کرد که بنی اسرائیل را از زمین مصر بیرون کن موسی ایشان را ازین صورت خبر داد و ایشان حلی و جامها
قبطیان را گرفتند به بهانه اینکه عروسی داریم و در شب برخاستند و از شهر بیرون آمدند حق تعالی شب را
دراز گردانید و خواب بر قبطیان انداخت تا هیچکس از رفتن ایشان خبر نیافتند و بنی اسرائیل ششصد و
بیست هزار مرد بودند غیر از هفتاد ساله و بیست ساله و آن شب در اکثر سرای قبطیان دو کودک
و سه کودک مردند و جهت مشغولی تجهیز و دفن و عزا و کسی نمی پرداخت و از بنی اسرائیل یاد نکردند تا آفتاب
در آمد بگفتند روز دیگر برخاستند و انتظار بنی اسرائیل میکشیدند بر عادت خود بیایند و هر یک
بجهتی که نامزد او بود مشغول شوند کسی پیدا نشد متعجب شدند و در سراهای ایشان رفتند هیچکس را
نیافتند فرعون را ازین صورت مطلع گردانیدند فرعون برآشفته لشکر خود جمع کرده با هزار هزار سوار
و ششصد هزار از پی ایشان روان شدند و از محمد بن کعب روایتست که در لشکر او صد هزار اسب سیاه
بود غیر از رنگهای دیگر و آن جماعت از خواص فرعون بودند چه شعار فرعون آن بود که جامه سیاه پوشیدی
و بر اسب سیاه نشستی و این صد هزار مرد با جامهای سیاه و اسبان سیاه و رایتهای سیاه بودند چون بنی

اسرائیل بکنار

اسرائیل بکنار دریای قلزم رسیدند مقدمه لشکر فرعون که هفتصد هزار بود در عقب خود مشاهده کردند
هر یکی را اسب تازی نشسته و خودی بر سر نهاده و حربه بدست گرفته چون قوم موسی ایشان را بدیدند غمگین شدند
گفتند ای موسی چاره این امر چیست در پیش دریای خونخوار و از پس لشکر بیشمار اگر در دریا رویم غرق
شویم و اگر اینجا توقف کنیم کشته گردیم موسی فرمود که کلا ان معی ربی سیهدین حق تعالی بموسی وحی فرستاد
که عصا را بر دریا زن موسی چون عصا را بر دریا زد دوازده راه خشک پدید آمد در دریا بعدد اسباط
بنی اسرائیل هر سبطی راهی فرو شدند چون پاره راه برفتند گفتند خبر از بنی اسرائیل اعمام نداریم
مبادا که غرق شده باشند حق تعالی فرمان داد که تا آبها طاق طاق شدند تا ایشان یکدیگر را مشاهده
کردند چون ساقه لشکر موسی بدریا فرو رفت مقدمه لشکر فرعون بکنار دریا رسید فرعون دریا را دید
که طاق طاق شده و راههای خشک در آن پدید آمده بترسید و دانست که آن آیات خداست لشکریان
گفتند که ما نیز فرو رویم فرعون تعلل میکرد و جرأت نمی نمود جبرئیل علیه السلام بر مادیانی در پیش اسب فرعون
فرعون راند و در دریا رفت اسب فرعون سرکشی کرده پی مادیان گرفت فرعون هر چند سر او را
محکم کشید فرمان نپذیرفت تا آنکه بدریا فرو شد لشکریان چون دیدند که فرعون بدریا رفت همه یکبار فرو رفتند در
مدارک و تبیان و غیر آن از ثعلبی آورده که روزی جبرئیل علیه السلام بصورت مردی بدیوان مظالم فرعون
آمده گفت من از راه دور آمده ام بجهت مسئله که از تو استفتا کنم پس رقعه بمضمون بفرعون داد که حکم
امیر چیست در شان بنده که نشو و نما یابد در میان مال و نعمت خواجه خود و تربیت او از همه حال ممتاز
گردد پس کفران نعمت پیش آورده دعوی خواجگی آغاز کند و فرمان مولای خود نبرد فرعون بدست خود
ذیل فتوی او نوشت که میگوید ابو العباس ولید بن مصعب که سزای بنده که برسد خود بیرون آید و در نعمت
کافر گردد جزای او آنست که او را در دریا غرق سازند جبرئیل آن خط را فرا گرفت و از مجلس بیرون آمد
و در محلی که فرعون بگرداب فنا در افتاده اظهار ایمان می نمود جبرئیل آن خط بوی نمود و گفت این
خط تست گفت آری فرمود هم بفتوی تو با تو عمل کرده اند فالیوم پس امروز که هنگام نزول عذابست
جزای کفران تو ننجیک ببدنک برهانیم ترا از فرو شدن در آب یعنی قوم ترا در قعر بحر در آریم و بدن ترا
بروی آب آریم آورده اند که چون فرعون و قوم او غرق شدند بنی اسرائیل را دغدغه شد که فرعون هلاک
نشده دمادم کشتیها ساز کرده لشکر را در دریا بکذارند و از عقب ما در آید حق تعالی بدن فرعون را

بروی آب آورد با زرهی از طلا که در بر داشت پس ننجیک ببدنک یافتند و زاد المسیر آورده که نقبای قوم
فرعون که در مصر بودند غرق شدند فرعون را مسلم نداشتند و گفتند او با قوم خود در جزایر بحر بصید
مرغ و ماهی مشغول گشته حق تعالی وحی فرستاد بدریا که فرعون را یکبار در دریا انداز تا مصریان ببینند
پس دریا او را از میان بلند افکند چنانچه همه مردم او را دیدند پس جبرئیل بیامد و گفت امروز می اندازیم
ترا بر تلی بلند از زمین لتکون تا باشی لمن خلفک برای کسی که از پس تو باشد آیة نشانه که
بتو عبرت گیرند و اندکه مملوک دور است از دعوی مالکیت و قاهریت و عارف شود بآنکه بنده که
خود را از غرقه شدن در گرداب بلا نتواند رهانید صدای انا ربکم الاعلی بسمع جهانیان رسانید و
ان کثیرا و بدرستیکه بسیاری من الناس از مردمان عن آیاتنا از علامات قدرت ما لغافلون
بی خبرانند در آن فکری میکنند و نه از آن عبرت میگیرند علی بن ابرهیم ابن هاشم باسناد خود از صادق
علیه السلم روایت کرده که گاه جبرئیل علیه السلم نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله می آمده اندوهناک و غمناک می بود
و از حین غرق شدن فرعون این غم و اندوه داشت تا هنگامی که این آیه را به پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد
خندان و مسرور شد از وی پرسید ای جبرئیل هرگز نزد من نیامدی که مسرور بوده باشی بلکه دایم اثر
اندوه و غم بر تو ظاهر بود مگر این نوبت که ترا فرحناک و خندان می بینم جواب داد که یا محمد در حینی که
فرعون غرق میشد گفت آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنوا اسرائیل من پاره گل سیاه در دهن او
آوردم و گفتم الآن وقد عصیت قبل وکنت من المفسدین بعد از آن ازین خایف شدم که مبادا امر حق
الهی بوده باشد و رحمت الهی او را دریافته باشد پس همیشه این اندوه داشتم تا که حق تعالی
بمن امر کرد بنور سانم آنچه بفرعون گفته بودم دانستم که رضای الهی بآن تعلق گرفته بود پس بجهت این
مسرور گشتم و اثر اندوه و اندیشه از من رفع شد بعد از آن بیان حال بنی اسرائیل میکند پس
از غرقه شدن فرعون و لشکریان او و میفرماید که ولقد بوأنا و بدرستیکه جای دادیم بنی اسرائیل
فرزندان یعقوب را علیه السلم بعد از اهلاک فرعون و قوم او مبوأ صدق بجای شایسته چنانکه
سزاوار صدق وعده ما بود و آن بیت المقدس بود و سایر ولایت شام ورزقناهم
وروزی دادیم ایشانرا من الطیبات از چیزهای پاکیزه و لذیذ فما اختلفوا پس اختلاف نکردند
در امر دین خود حتی جاءهم العلم تا وقتی که آمد بدیشان علم توریة و احکام آن و اشباه آنها

خوانند

خوانند و دانستند و در آن اختلاف کردند بتاویل و گفته که مراد بعلم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
زیرا که آنحضرت را معلوم بود نزد ایشان بنعوت و صفات و چون مبعوث شد اختلاف کردند در
تصدیق او و اکثر ایشان باو کافر شدند ان ربک بدرستیکه پروردگار تو یقضی بینهم حکم کند میان
ایشان یوم القیمة روز رستخیز فیما کانوا در آنچه بودند از روی عناد فیه یختلفون در آن
اختلاف میکردند از حکم توریة یا امر پیغمبر صلی الله علیه و آله میفرمود و حکم او در آن روز میان ایشان
تمیز محق باشد از مبطل و نجات مومنان و تعذیب کافران بعد از آن در صحت نبوت محمد صلی الله علیه و آله
میفرماید که فان کنت فی شک پس اگر هستی تو در شکی بر سبیل فرض و تقدیر مما انزلنا
الیک از آنچه فرو فرستادیم بتو از قصص فسئل الذین پس بپرس از آنانکه یقرؤن الکتاب
میخوانند کتاب را مراد جنس کتب است من قبلک پیش از تو یعنی از اهل کتاب چه این محقق است نزد
ایشان و ثابت در کتب ایشان مراد تحقیق آنست و گواه خواستن بآنچه در کتب متقدمه است و استشعار
بآنکه قرآن مصدق آنچیزیست که در آن کتب است نه آنکه مراد از امکان وقوع شک باشد از آنحضرت
و لهذا اقرار نموده که لا اشک ولا اسال یعنی شک در حقیقت این ندارم و نمی پرسم و گویند خطاب
بحضرتست و مراد امت اند و در زاد المسیر آورده که ان بمعنی نفی است یعنی تو در شک نیستی اما برای زیادتی
بصیرت سوال کن از اهل کتاب مثل قول ابرهیم ولکن لیطمئن قلبی لقد جاءک الحق بدرستیکه آمد بتو
درست و راست من ربک از آفریدگار تو فلا تکونن من الممترین پس مباش از شک آورندگان
واضح اقوال آنست که در امثال این صورت خطاب متوجه بحضرتست اما مخاطب غیر اوست چه
آنحضرت معصوم و محفوظ است از شک و شبهات در آنچه بر وی منزل گشته و ازین قبیل است
این خطاب دیگر که ولا تکونن من الذین کذبوا و مباش از کسانیکه تکذیب کردند بآیات الله
مر آیتهای خدای را که قرآنست فتکون پس باشی اگر تکذیب کنی من الخاسرین از زیانکاران و گویند
که امثال این از برای آنست که فتنگوی جنس باشی که تا کفار قطع طمع کنند از آنکه آنحضرت بدیشان
میل کند ان الذین حقت بدرستیکه آنانکه واجب شده است علیهم بر ایشان کلمة ربک
سخن پروردگار تو یعنی قولی که در لوح محفوظ نوشته شده که ایشان در کفر میمیرند و یا در دوزخ
مخلد باشند و ملائکه را ازان خبر داده و گفته اند کلمه آنست که لاملان جهنم من الناس ولا ابالی

قسم بذات خودم که دوزخ را پر سازم از آدمیان و جنیان و هیچ از آن باک ندارم و بر هر تقدیر
حیف نباید که علم ازلی تعلق گرفته بعدم ایمان ایشان پس ایشان لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نیارند پس ای
محمد دل بر ایمان ایشان منه که تصدیق نکنند وَلَوْ جَاءَتْهُمْ و اگرچه آید بدیشان كُلُّ آيَةٍ هر آیتی
که اقتراح میکنند حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ تا ببینند عذابی دردناک را که نامزد ایشانست
و بعد از نزول عذاب ایمان ایشان را نفع نرساند چنانچه قوم فرعون و سایر امم ماضیه را سودی
نداشت و چون حق سبحانه بیان فرمود که ایمان فرعون مقبول نشد نزد معاینه عذاب در عقب آن
بیان قبول ایمان قوم یونس علیه السلام میکند قبل از نزول عذاب و میفرماید که فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ
پس چرا نبود اهل دیهی از دیههای عاصیه که آمَنَتْ ایمان آوردند قبل از معاینه عذاب
فَنَفَعَهَا تا سود دهد اهل آن دیه را إِيمَانُهَا ایمان ایشان و عذاب از ایشان رفع شود إِلَّا
قَوْمَ يُونُسَ لیکن قوم یونس لَمَّا آمَنُوا آن هنگام که ایمان آوردند یعنی در وقت مشاهده علامت
عذاب كَشَفْنَا عَنْهُمْ برداشتیم و بردیم از ایشان عَذَابَ الْخِزْيِ عذاب رسوایی فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا در زندگی دنیا وَمَتَّعْنَاهُمْ و برخوردار گردانیدیم ایشان را إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام سپری شدن
اجلهای ایشان در تبیان گفته که اکثر نحویان بر آنند که لولا اینجا بمعنی ما نافیه است و الا استثنا
منقطع یعنی نبودند اهل دیهها که در حین نزول عذاب ایمان آوردند ایشان نفع بایشان رساند
مگر قوم یونس که چون بعد از مشاهده علامات عذاب ایمان آوردند ما رفع کردیم از ایشان و
ممتع ساختیم ایشان را بحیات دنیا تا حین اجل ایشان و سبب این نیست که ایمان قوم یونس بر سبیل
اخلاص و اختیار بوده نه بر وجه اجبار چه ایشان قبل از نزول عذاب ایمان آوردند و وقتی که
علامتی از علامات آنرا دیدند پس مثل ایشان مثل مریض است که در مرض خود توبه کند و امید عافیت
داشته باشد و از موت ترسد و مجمل قصه بروایت متواتره آنست که حق تعالی یونس را با اهل نینوی
فرستاد او مدتی ایشان را بخدا دعوت کرد ایشان ابا کردند و ایمان نیاوردند و وی از جفا بتنگ آمد
یونس شکایت ایشان را بخدای کرد و گفت الهی قوم مرا تکذیب کردند حق تعالی فرمود ای یونس قوم
خود را خبر ده که امروز تا سه روز دیگر اگر ایمان نیارید عذاب بر شما فرود آید یونس ایشان را خبر داد
و از میان قوم بیرون رفت در شکاف کوهی پنهان شد چون روز سیم که زمان موعود رسید حق تعالی

بمالک دوزخ

بمالک دوزخ خطاب کرد که بمقدار شعیره از سموم دوزخ بدین قوم فرست مالک فرمان الهی بجای آورد
و سموم دوزخ بصورت ابر سیاه با دود غلیظ و شراره آتش گرد مدینه نینوی فرو گرفت چون
قوم یونس بامداد بر خواستند و علامات عذاب را دیدند ترسان و لرزان شده دانستند که یونس
علیه السلام راست گفته رو به پادشاه خود نهادند و چاره این امر از وی طلب کردند نیافتند پادشاه
گفت اگر یونس رفت خدای او که ما را بدو دعوت میکرد باقیست و دانا و شنوا اما و طلب من او را
بجهت آن بود که بوی ایمان آرم تا شاید عذاب از ما رفع شود اکنون رفته است بیایید تا جمله بسجود آییم
و بعجز و شکستگی و تضرع و زاری بدرگاه حق تعالی توجه کنیم تا شاید که بر ما رحم کند پس دیبا برهنه شده
پلاسی در پوشیده و رعایا نیز بهمین صورت روی بصحرا نهادند و مرد و زن و خورد و بزرگ خروش
و فریاد در گرفتند و کودکان را از مادر جدا کردند و چارپایان و ستوران را نیز بهمین دستور و یکبار
نیتها خالص کرده آواز برداشتند که ایمان آوردیم بآنچه یونس بما آورد و از اول ذی حجه تا دهم محرم
الحرام بر این وجه نالیدند و در بن جبال و از فغان و ناله نیاسودند و دردمندی و بیچارگی بگوش
میرسانیدند و بزبان حال مضمون این مقال میگفتند **مناجات** چاره ما ساز که بی یاوریم ٭
گر تو برانی بکه رو آوریم ٭ بی طربیم از همه سازنده ٭ جز تو نداریم تو از زنده ٭ پیش تو گر بی سر و پا آمدیم ٭
هم بامید تو خدا آمدیم ٭ پادشاه روی بر خاک نهاد و گفت خداوندا ما خواستیم یونس را در دفع این
عذاب و رفع این عقاب وسیله سازیم اکنون او بشومی گناه ما از میان ما بیرون رفته ما بدرگاه تو
آمده ایم و خود را بتو تسلیم کرده ایم و تصدیق تمام بوحدانیت تو کرده ایم خدایا برحمت واسعه
خود بقدر جاه و منزلت یونس در درگاه تو که این عذاب را از ما بردار و قومی میگفتند که خدایا
یونس ما را گفته بود که خدای من گفته بنده کان را بخرید و آزاد کنید ما بندگان توایم ما را بکرم عمیم خود
آزاد فرما جماعتی دیگر مینالیدند که خداوندا ما را یونس خبر داده بود که تو خداوند ما را فرموده
که بیچارگان و دردمندان را دستگیری کنید بفضل و کرم خود ما را دستگیر بعضی دیگر بعرض رسانیدند
که ای پروردگار ما یونس از قول تو می فرماید که هر که بر شما ستم کند از وی درگذرانید خدایا یکدیگر
بسیار بر خود ستم کرده ایم از ما عفو فرما و گروهی دیگر بدین گونه سخن ادا میکردند که خدایا یونس ما را
میگفت که پروردگار و آفریدگار من گفته است که سائلان را رد مکنید و محروم مسازید ما سائلانیم

و عالمی در میان ایشان بعد به یکی [illegible]
[illegible] عالم

بی چیز روی بدرگاه کرم تو آورده ایم ما را رد مکن و محروم مساز پس صدق نیت ایشان را اثر آن
داشت که حق تعالی بر یکدیگر داشتند دادن کردند تا آنکه مردی سنگی را از مال غیر در خانه زیر پای
خود نهاده بود آنرا برکند و بصاحبش رسانید پیری در میان ایشان بود از بقیه علما ایشان گفت همه
ایمان آورده این کلمات بر زبان رانید که یا حی یا قیوم حین لا حی و یا محی الموتی یا حی لا اله الا انت
تا عذاب از شما رفع شود ایشان خدا را باین کلمات بخواندند عذاب برحمت بدل شد پس بلا شبهه گزیده
مومن باین نامها او را سبحانه بخواند حاجات دین و دنیای او باجابت مقرون گردد القصه روز
چهلم که جمعه بود و عاشورا اثر مناجات دلسوز ایشان اظهار نموده برات نجات از دیوان رحمت
نوشته و ظلمت سحاب عذاب منقشع گشته ابر رحمت بر سر ایشان گسترده شد یونس علیه السلام جهت
ترک بزلی که از وصادر شده بود که آن بیرون رفتن او بود از میان قوم بدون اذن الهی چهل روز در شکم
ماهی محبوس شد و چون روز چهلم ماهی او را از دهن خود بکنار دریا افکند در زیر درخت کدوئی که حق تعالی
در کنار دریا رویانیده بود قرار گرفت تا قوت یافته وحی الهی در رسید که بمیان قوم خود رو که جهت ایمان
آوردن ایشان عذاب از ایشان مرتفع شده چو پای تو اند پس یونس علیه السلام بمیان قوم خود آمده
پادشاه و سایر رعایا از مقدم او خوشحال شده در ملازمت او بطاعت و عبادت حضرت عزت
میگذرانیدند تا برحمت الهی واصل شدند و تفصیل این بسوره والصافات بمت ذکر خواهد یافت آورده اند
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر ایمان قوم خود بغایت حریص بود و چون ایمان نمی آوردند غبار
ملال بر آئینه دل آنحضرت می نشست حق تعالی این آیه فرستاد و لو شاء ربک و اگر خواستی پروردگار
تو که باجبار مردمان ایمان آرند لآمن هر آئینه ایمان آورده بدی بروجه الجاء و اضطرار من فی الارض
هر که در زمین هست کلهم جمیعا همه ایشان أفانت تکره الناس آیا تو اکراه میکنی مردمانرا حتی
یکونوا مومنین تا که باشند گروندگان یعنی نمیتوانی که مردمانرا باکراه بر ایمان داری چه این در حق
مقدر تو نیست و خدای که برین قادر هست نیز باکراه و اجبار ایشانرا بر ایمان ندارد زیرا که منافی
حکمت و تکلیف است و ما کان لنفس و نباشد و نشاید هیچ تن را أن تؤمن آنکه ایمان آرد
الا باذن الله مگر بتوفیق و لطف خدای که آن اعطاء تمکین و آلات و نصب ادله عقلی و نقلی است
تا عقول خود را کار بسته و تفکر در آیات او نموده ایمان آرند و گویند اذن بمعنی علم است یعنی

هیچکس

یونس

هیچکس ایمان نمی آرد مگر که علم الهی بان تعلق گرفته و دانسته در ازل که او باختیار خود ایمان آرد و یجعل
الرجس و میگرداند عذاب و لعنت و غضب خود را و حفص بیا خوانده یعنی خدای مسلط می سازد عذاب
و غضب خود را علی الذین لا یعقلون بر آنانکه تعقل نمیکنند در آیات قدرت او تا بشرف ایمان
رسند و یا حکم میکنیم بنجاست کافران قل انظروا بگوای محمد مشرکانرا که از تو طلب آیات میکنند
که بنگرید بچشم یا ملاحظه کنید بدیده سر که بصیرتست ماذا فی السموات چه چیزهاست در آسمانها از عجایب
فطرت و الارض و در زمین تا شما را دلالت کند بر کمال صنع الهی و حکمت پادشاهی و ما تغنی الایات
و دفع نمیکند دیدن نشانها و النذر و استماع کلام بیم کنندگان یعنی پیغمبران عذاب الهی را عن قوم لا یومنون
از گروهی که نخواهند گروید و بکفر خواهند مرد فهل ینتظرون پس چشم نمیدارند مشرکان الا مثل ایام را
یعنی واقعها مثل ایام الذین مانند واقعهای آنانکه خلوا من قبلهم گذشتند پیش از آنکه ایشان چون
قوم عاد و ثمود و اصحاب ایکه و اهل موتفکه مراد نزول عذابست قل فانتظروا پس بگو انتظار برید
عذاب را که بر شما نازل خواهد شد انی معکم بدرستیکه من با شما من المنتظرین از منتظران هلاک
شما ام ثم ننجی رسلنا پس رهانیدیم پیغمبران خود را وقتیکه عذاب بر مکذبان ایشان فرود آمد
و الذین آمنوا و نجات دادیم آنانرا که گرویده بودند بدیشان کذلک همچنانکه نجات دادیم رسل و
متابعان ایشانرا حقا علینا وعده راستست و درستست از ما که بوقت هلاک مشرکان ننج
المومنین نجات میدهیم گرویدگان که محمد است و اصحاب او قل یا ایها الناس بگوای مردمان مراد
اهل مکه اند ان کنتم فی شک اگر هستید شما در گمان من دینی از صحت دینی که بیان میکنم آنرا برای شما
فلا اعبد الذین پس نمی پرستم آنانرا که تعبدون که شما می پرستید من دون الله بجز از خدای از
بتان و ملائکه و مسیح و عزیر و لکن اعبد الله و لیکن پرستش خدای را الذی یتوفیکم آنکه خدای که
بمیراند شما را برای جزای کردار شما در روز شمار و امرت ان اعبد و مامور شده ام ان اکون
بانکه باشم من المومنین از گرویدگان باحکام الهی و ان اقم و دیگر امر کرده اند مرا بانکه راست دار
وجهک للدین روی خود را از برای دین حق عمل خود را موافق دین اسلام گردان و همگی همت خود را
معروف دار بر کشیدن بار خوف و امر شریعت و یا در نماز دل خود را مستقبل قبله گردان که آن
شعار دین اسلام است حنیفا در حالتیکه از دین مایلست از همه ادیان باطله بدین اسلام و یا در حالتیکه

تو نایلی از همه ادیان بدین اسلام وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و مباش از شرک آرندگان خطاب سوی پیغمبر
حضرتست و همچنین اینکه میفرماید که وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ و مخوان بجز از خدای مَا لَا يَنفَعُكَ آنچه را
که سود نکند ترا خواندن و پرستیدن آن وَلَا يَضُرُّكَ و زیان نرساند ترا و فروگذاشتن آن فَإِن
فَعَلْتَ پس اگر بکنی یعنی بخوانی اینچنین چیزی را و پرستی آنرا فَإِنَّكَ إِذًا پس بدرستیکه تو آن هنگام باشی مِنَ
الظَّالِمِينَ از ستمکاران بر نفس خود با نداختن خود در مهلکه و عقوبت وَإِن يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ
و اگر رساند خدای بتو مرضی و شدتی و فقری فَلَا كَاشِفَ لَهُ پس هیچ باز دارنده نیست مر آنرا
إِلَّا هُوَ مگر او که الله است وَإِن يُرِدْكَ بِخَيْرٍ و اگر خواهد بتو صحت و راحت و غنا فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ
پس هیچ دفع کننده و باز دارنده نیست مر آن فضل او را يُصِيبُ بِهِ میرساند فضل را مَن يَشَاءُ
بآنکه خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود بر وفق مصلحت وَهُوَ الْغَفُورُ و اوست آمرزنده پس از عفو ان
بمعصیت نا امید مشوید الرَّحِيمُ مهربانست پس بطاعت امیدوار رحمت او باشید بعد از آن ختم
سوره میکند بموعظه حسنه خطاب بحضرت رسالت میفرماید که قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ بگوای مردمان
قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ بدرستیکه آمد بشما پیغمبری بحق و یا کلامی درست و راست و یا دین اسلام مِن
رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما و هیچ عذری نماند شما را فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هر که راه یافت بایمان و
متابعت نمود فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ پس جز این نیست که راه مییابد برای نفع خود یعنی منفعت
او عاید باوست وَمَن ضَلَّ و هر که گمراه شد بانکار و تکذیب و عناد فَإِنَّمَا يَضِلُّ پس این است
که گمراه میشود عَلَيْهَا بر نفس خود یعنی وبال آن ضلال بروست وَمَا أَنَا و نیستم من عَلَيْكُم بِوَكِيلٍ
بر شما نگهبان که امر شما بمن گذاشته باشد و بر من واجب و لازم که اصلاح فساد شما کنم و شما را
باجبار بهتدی گردانم و یا نگهدارم شما را در منع عذاب از شما چه من بشری ام مثل شما و بر من تبلیغ است
و اگر رسانیده ام نزد محققین این آیه بآیه السیف منسوخست وَاتَّبِعْ و پیروی کن ای محمد مَا
يُوحَىٰ إِلَيْكَ آنچه را که وحی کرده میشود بسوی تو بامتثال و تبلیغ وَاصْبِرْ و شکیبا باش بر دعوت و ایذا
که بتو رسد از امتت شکیبایی ورز حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ تا وقتیکه حکم کند خدای بنصرت تو یا امر
نماید بقتال و سبی و جزیه کتابی وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ و اوست بهترین حکم کنندگان زیرا که ممکن نیست
در حکم او خطا و میلی و ستم بجهة اطلاع او بر سرایر و ضمایر بخلاف دیگران که مطلع است بر ظواهر و حقایق

بینه و

بینه و گواه ندارد و حاکمان دیگر بر سرایر حال مطلع نیستند و بر ظواهر حکم میکنند **سورة هود** ابی بن
کعب از حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که تلاوت آن کرده ده حسنه برای او و بعدد هر کس
در روز قیامت از سعدا باشد و حسن بن وشا از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده که هر که در هر جمعه سوره هود
بخواند حق تعالی او را در روز قیامت در زمره پیغمبران مبعوث گرداند و حساب او را آسان گرداند و در
آن روز هیچکس گناه او عارف نشود ابو جحیفه روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله را گفتند یا رسول الله
پیری در تو زود اثر کرده فرمود شیبتنی سورة هود و اخواتها الحاقة و الواقعة و عم یتساءلون و هل
اتیک یعنی سوره هود و الحاقه و عم و هل اتیک مرا پیر ساختند چه درین سوره حکم کرده و استقم کما امرت
یعنی مستقیم باش بر آن وجهی که بآن امر کرده شده و در سورها دیگر بحث کرده اما ویل و شدائد کتاب

این سوره بخواند بعدد هر که

بسم الله الرحمن الرحيم الٓر اعراب اکثر و اشهر بمعنی انا الله
یعنی منم خدای که می بینم طاعت مطیعان را و معصیت عاصیان را و هر کس را بمناسب عمل او جزا خواهم داد پس
این کلمه مشتمل است بر وعد و وعید كِتَابٌ کتابیست صفت و اینکه أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ استوار کرده شده
آیتهای او بحجتهای روشن و یا منتظم گشته است بنظم چون بنای مستحکم که نقص و اختلال بدو راه نیابد ثُمَّ
فُصِّلَتْ مِن لَّدُنْ پس جدا کرده شده است سوره سوره و آیه آیه و یا مفصل و مبین شده و نازل
گشته در آنچه بندگان بدان محتاج اند از عقاید و احکام و مواعظ و اخبار مِن لَّدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ
از نزدیک خداوند حکم کننده بغایت دانا و آگاه و انزال آیات أَلَّا تَعْبُدُوا و احکام آنست که تا نپرستید
إِلَّا اللَّهَ مگر خدا را که معبود بحق است و خداوند مطلق إِنَّنِي لَكُم بدرستیکه من شما را از جانب
او سبحانه و یا مراد نَذِيرٌ بیم کننده ام مبعوث بر شرک و طغیان وَبَشِيرٌ و مژده دهنده ام بثواب
بر توحید و ایمان وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا و دیگر انزال قرآن بجهة آنست که آمرزش طلبید رَبَّكُمْ از پروردگار
خود برای گناهان گذشته ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس توبه کنید و باز گردید از معاصی بطاعت و امتثال او
یا استغفار کنید از شرک و بعد از آن بوسیله طاعت رجوع نمایید باو سبحانه يُمَتِّعْكُم تا برخوردار
دهد شما را مَتَاعًا حَسَنًا برخورداری نیکو یعنی عمر درازی ارزانی دارد تا مرفه الحال معیشت گذرانید
در امنیت و صحت و وسعت روزی إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتیکه نام برده شده که آخر عمر مقرر است یعنی
بیش از اجل مقدر شما را بعذاب استیصال هلاک نگرداند وَيُؤْتِ تا بدهد خدای كُلَّ ذِي فَضْلٍ

مر خداوند فضل را در دین فضله ثواب و جزای فضل هم در دنیا و هم در آخرت ابن مسعود فرموده
که ذو فضل کسی است که حسنات او فاضل باشد بر سیئات او عبدالله مسعود گفت هر که او سیئه کند
یک سیئه برای او بنویسند و هر که حسنه کند ده حسنه بنویسند و اگر آن سیئه که کرده باشد در دنیا
عقوبتش کنند ده حسنه خالص برای او بماند و اگر نه یک حسنه مقابل یک سیئه برود و نه حسنه بماند ابن عباس
فرموده که هر کرا حسنات بر سیئات بر حسناتش بیفزاید به دوزخ شود و هر کرا سیئات و
حسناتش برابر باشد از اهل اعراف باشد و مدتی آنجا بماند و بعد از آن به بهشت رود وَإِنْ
تَوَلَّوْا و اگر شما ای کافران از اسلام یا از متابعت من فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ پس بدرستیکه
من می ترسم بر شما عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ از عذاب روز بزرگ که قیامت است و گفته اند روز
شدت و مشقت است که کفار کشیدند از قحطی تا حدی که مرده و مردار میخوردند إِلَى اللَّهِ بسوی
جزای خداست مَرْجِعُكُمْ بازگشت شما وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و بر همه چیزی از ثواب دادن
و عقوبت کردن توانا است پس قادر باشد بر تعذیب شما آورده اند که جمعی مشرکان بالی
عداوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله می ورزیدند و بجهة مصلحت زمان آنرا می پوشیدند
روزی با یکدیگر ملاقات نموده گفتند چون پردهها فرو کنداریم و خود را بجامها بپوشیم و سینهها
خود را فراهم آریم در عداوت محمد کسی چگونه اطلاع یابد حق تعالی آیه فرستاد که أَلَا إِنَّهُمْ
يَثْنُونَ بدانید بدرستی که در سینه در نوردند و فراهم میگیرند صُدُورَهُمْ سینههای خود را
بکفر و دو دلی میکنند آنرا بر عداوت محمد صلی الله علیه و آله حبیب من و یاری از حق گردانیده
میل میکنند بکفر مراد آنست که دشمنی را در درون دل میگیرند لِيَسْتَخْفُوا تا پنهان دارند مِنْهُ
از خدای سر خود را و رسول و مومنان را بدان اطلاع نکردانند عیاشی باسناد خود از ابو
جعفر صلوات الله علیه روایت کرده که جابر بن عبدالله گفت چون مشرکان رسول را دیدند از
غایت نفاق سر در پیش افکندندی و جامه در سر کشیدندی و روی بپوشیدندی تا پیغمبر را
نبینند و پیغمبر ایشان را نبیند حق تعالی فرمود ایشان منعطف میشوند بر کفر و نفاق و عداوت
پیغمبر صلی الله علیه و آله تا آنرا از خدای بپوشانند أَلَا حِينَ بدانید آن هنگام که ایشان يَسْتَغْشُونَ
ثِيَابَهُمْ در سر کشند جامههای خود را و بر فراش خود گیرند جای گیرند يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ میداند

حدای

خدای آنچه پنهان میکنند در سینهها وَمَا يُعْلِنُونَ و میداند آنچه آشکارا میکنند بر زبانها و سر و علانیه ایشان
نسبت بعلم او یکسان است پس چگونه اخفا میکنند بر او آنچه می ترسند که آشکارا شود إِنَّهُ بدرستیکه او
سبحانه عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ دانا است باسراری که در سینهها است وَمَا مِنْ دَابَّةٍ و نیست هیچ جنبنده
فِي الْأَرْضِ در زمین است مراد جمیع حیوانات است إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا مگر که بر خدا است روزی دادن
آنرا یعنی بر او واجب است روزی را بایشان رساند و اگر ترک آن کند خلاف حکمت او باشد و او حکیم است
بخلاف حکمت کاری نمیکند وَيَعْلَمُ و میداند مُسْتَقَرَّهَا قرارگاه حیوانات را در حین حیوة وَمُسْتَوْدَعَهَا
و آرامگاه او را بعد از ممات در گور و کفن مسکن و ماوای حیوانات که روح است از زمین و آب و
هوا و مستودع موضع قرار ایشان قبل از استقرار چون صلب و رحم و بیضه كُلٌّ همه آنها که یاد کرده شد
از دواب و ارزاق و مستودع و مستقر ایشان مسطور است فِي كِتَابٍ مُبِينٍ در کتابی روشن
که لوح محفوظ است وَهُوَ الَّذِي و اوست خدای که خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آفرید آسمانها و
زمینها و آنچه در وست فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز از ایام دنیا که اول آن یکشنبه بود و آخر آن
جمعه با آنکه قادر بود که در یک لحظه همه را ایجاد کند اما جهة تعلیم بندگان تا در کارها تعجیل نکنند بتانی خلق نمود
پیش از آفریدن زمین و آسمان وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ عرش او بر آب بود و آب بر باد و در بعضی تفاسیر آمده
که حق تعالی در مبدأ آفرینش یاقوتی سبز بیافرید و بنظر هیبت در وی نگریست آن جوهر آب شد پس باد را
آفرید و آبرا بر بالای آن بداشت و عرش را بر زبر آب جای بداد و در وقوف عرش بر آب و استقرار
آب بر باد اعتباری عظیم است مر اهل تفکر را جلت قدرته و عظمته از ضمیره تعالی است که عرش مانند کشتی
بر بالای آب میرفت بعد از آن لوح و قلم و فرشته را امر کرد که جمیع کائنات که موجود خواهد شد در لوح
نوشت بعد از آن فرشته هزار سال تسبیح او سبحانه نمود آنگاه جمیع موجودات را آفرید لِيَبْلُوَكُمْ
تا بیازماید شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان کند تا ظاهر گردد بر عالمیان أَيُّكُمْ کدام از شما أَحْسَنُ
عَمَلًا نیکوتر است از روی عمل قلبیه و اعضای یعنی علم و عمل که مشترک است مراد آنست که تا ظاهر شود که
کیست که تدبر و تفکر عالم میشود و بوحدانیت و قدرت و علم او و در طاعت و عبادات او می کوشند
و کیست که جهة عدم تفکر بر کفر اصرار میکند و مرتکب عمل نمیشود وَلَئِنْ قُلْتَ و اگر گویی تو ای محمد مر قوم
خود را که إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ بدرستی که شما برانگیخته شدگانید مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ از پس مرگ برای جزا تا عمل نیک

لیقولنّ الّذین کفروا هر آینه گویند آنانکه نگرویدند ان هذا نیست این سخن که در باب بعث میگویند
الا سحر مبین مگر مانند سحر آشکارا در بطلان یا در فریب یعنی همچنانکه سحر فریبست و باطل حقیقتی ندارد
این سخن تو نیز که در باب بعث میگویی حقیقتی ندارد و فریب و باطل است و لئن اخّرنا و اگر تاخیر کنیم
عنهم العذاب از ایشان عذاب استیصال را که وعده داده ایم الی امّة معدودة تا جماعتی از
اوقات یعنی بعضی از اجزای وقت شمرده شده که منتهی شود آنهنگام عذاب نازل سازیم لیقولنّ
هر آینه گویند از روی استهزا ما یحبسه چه چیز باز میدارد و عذاب را از نزول و وقوع از ابو عبد الله علیه السلام
مرویست که مراد بامت اصحاب مهدی اند علیه السلام که سیصد و سیزده باشند بعدد اصحاب بدر که در یک
ساعت نزد آنحضرت جمع شوند یعنی کفار ایمان نیاورند و بوعده عذاب استهزا کنند تا آنکه بدست مهدی
و اصحاب او مستاصل شوند الا یوم یأتیهم بدانید که آن روز که عذاب بدیشان که روز بدر است
تا حین ظهور مهدی علیه السلام لیس مصروفا نباشند عذاب بازداشته شده عنهم از ایشان یعنی چون
وقت آن در رسد هیچ چیز از ایشان منع نکند و حاق بهم و احاطه کرده خواهد شد بدیشان
ما کانوا آنچه بودند از روی جهل و ضلالت به یستهزءون که بدان استهزا میکردند و بوقوع آن تعجیل
می‌نمودند و لئن اذقنا الانسان و اگر بچشانیم یعنی بدهیم آدمی را منّا رحمة از نزد خود نعمتی که
دریابد لذت او را ثمّ نزعناها منه پس باز ستانیم آنرا از وی انّه لیئوس کفور بدرستیکه او بسیار
ناسپاس در نعمت گذشته یعنی آدمی پیوسته ناسپاس و ناامیدست و این هر دو صفت را از دست
بمنیه بهره و لئن اذقناه و اگر او را بچشانیم نعماء نیکویی چون صحت و توانگری بعد ضرّاء
مسّته پس از سختی که باو رسیده باشد چون فقر و بیماری لیقولنّ هر آینه گوید ذهب السّیئات رفت
بدیها یعنی مصایب و مکاره که مرا بدمی آمد دور شد عنّی از من انّه بدرستیکه آدمی لفرح هر آینه بسیار
شادمانست بنعمت معزور بآن فخور نازنده و فخر کننده بر مردمان و فرح و فخر او را غافل ساخت
از شکر نعمت الّا الّذین صبروا مگر آنانکه شکیبائی ورزیدند در محنت و بلا و تقلبات رضا دادند
و عملوا الصّالحات و کردند کارهای نیکو یعنی بوسیله ادای واجبات و مندوبات و اجتناب از
منهیات و وظایف شکرگزاری بتقدیم رسانیدند در نعمت و رخا اولئک آن گروه که بصفت صبر و شکر
موصوفند لهم مغفرة مر ایشانراست آمرزش گناهان و اجر کبیر و مزد بزرگ که نعیم جنانست و کمال
بحضرت

هود
بحضرت چنان آورده اند که کفار عرب از روی تعصب و عناد اقتراح آیات از حضرت سید کاینات میکردند
و بکلام کریم قرآنی استهزا می‌نمودند و از جمله اقتراحات ایشان آن بود که چرا گنجی بتو نداده اند یا فرشته مصدق
تو نفرستاده اند حضرت رسالت از عدم قبول دعوت و استهزا و سخریت ایشان تنگدل می‌شد حق تعالی برای
تحریص آنحضرت بر ادای رسالت و عدم مبالات او برد و انکار ایشان فرمود که فلعلّک تارک پس شاید که
تو ترک کننده باشی مراد نهی است یعنی ترک مکن بعض ما یوحی الیک برخی از آنچه وحی کرده شده است بتو یعنی از
آنچه مخالف رای مشرکانست از سب آلهه و عیب بتان ایشان بجهت مخالفت رد ایشان و استهزای
ایشان بآن و ضائق به و تنگست باظهار آن صدرک سینه تو ان یقولوا از ترس آنکه گویند
لو لا انزل چرا فرو فرستاده نشده است علیه کنز بر وی گنجی که نفقه کند بر مردمان و بسبب آن تابع او
شوند همچنین که بعض پادشاهانست او جاء معه ملک یا چرا نیامد با او فرشته که نبوت
او یعنی بسبب این مقالات از ادای رسالت باز ممان و باکی از گفتار این مدار انّما انت نذیر
اینست جز این نیست که تو بیم کننده و الله علی کل شیء وکیل و خدای بر همه چیز ها وکیل و صاحب اختیار است
ام یقولون افتریه بلکه میگویند که قرآن که محمد بر بافته است آنچه میگوید که من وحی میکنند یعنی قرآن را
خود میسازد قل فاتوا پس بگو بیارید بعشر سور ده سوره مثله مانند قرآن در کمال بلاغت و حسن
نظم مفتریات بر بافته شده از نزد شما یعنی زعم شما آنست که قرآن را از خود در میتوان بافت و من این
کمان میبرید که من از خود میسازم و شما فصحای عرب پس باید که شما نیز قادر باشید بر انشاء مثل
کلام بلکه شما از من قادر ترید بجهة وقوف شما بر قصص و اخبار و عادت شما در اشعار و ادعوا من استطعتم
و خوانید از برای معاونت بر معارضه هر کرا توانید من دون الله بجز از خدای ان کنتم صادقین
اگر هستید راست گویان که این کلام بر بافته شده منست و چون ایشان از معارضه عشر سور عاجز آمدند آیتی
دیگر آمد فاتوا بسورة من مثله و چون باین نیز اتیان نکردند عجز ایشان بر همه کس ظاهر شد فان لم
یستجیبوا لکم پس اگر اجابت نکردند مر شما را ای مومنان در آنچه گفتید از آوردن سوره بمثل قرآن
و متعرض جواب آن نشد فاعلموا پس بدانید که انّما انزل آنچه فرو فرستاده شده است بعلم الله
بعلم خداست یعنی متلبس بعلمی که خاصه اوست و کسی دیگر بر آن قادر نیست و آن علم بمصالح بندگان و آنچه
ایشانرا بکار آید در معاش و معاد و ان لا اله و بدانید که نیست معبودی سزای الّا هو مگر او و عالم

باچه غیر او نداند و قادر هست بر آنچه غیر او نتواند فهل انتم مسلمون پس آیا هستید شما تابعان بر اسلام
مراد امر است یعنی چون اعجاز قرآن نزد شما متحقق شد پس بر اسلام ثابت باشید من كان هر كه باشد
از پستی همت یرید الحیوة الدنیا خواهد زندگانی دنیا و زینتها و آرایش آنرا در مقابل اعمال خیر
خود مراد منافقانند یا اهل ریا یا یهود یا نصاری یا مطلق مردمان یعنی هر که از مردمان اعمال خود را
وسیله حطام دنیوی و زینت آن گرداننده باشد نه ثواب اخروی نوف الیهم تمام بدهیم بایشان
اعمالهم فیها جزای کردارهای ایشان در دنیا از صحت و ریاست و فراخی روزی و کثرت اولاد
وهم فیها و ایشان در دنیا لا یبخسون کاسته نشوند یعنی ایشانرا از مزد دنیوی چیزی کم نکنند
اولئک الذین آنگروه آنانند که لیس لهم نباشد مر ایشانرا فی الآخرة در آن سرای دیگر الا النار
مگر آتش دوزخ و حبط و تباه گشت ما صنعوا فیها آنچه کرده اند در دنیا چه ثواب آخرت
متفرع هست بر اخلاص و ایشان بروجه اخلاص عمل نکرده اند بلکه از برای غرضی دیگر بآن اقدام کرده اند
که ریاست یا جنب ریاست و امثال آن باطل و ناچیز است در نفس الامر ما کانوا یعملون آنچه بودند
که میکردند از ریا و غیر آن از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ماثور هست که چون روز قیامت باشد
و خلایق را در زمین قیامت بدارند حق تعالی خلق را بحکومت خواند و همه بندگان بزانو افتاده باشند
اول کسی که ایشانرا نزد خدا برند سه کس باشند مردی که قرآن حفظ کرده باشد و شخصی که او را در راه خدا کشته
باشند و کسی که بذل مال کرده باشد و صاحب قرآن را گوید من ترا توفیق دادم تا قرآن آموختی و یاد گرفتی
گوید بلی ای خداوند و مولای من گوید چه کردی با آن گوید بار خدایا از گرد در نماز شب قرائت کردم
و در میان شب خواندم حق تعالی گوید چنین است اما برای من نکردی بلکه قصد تو آن بود که مردمان گویند
فلان قاریست و قرآن خوب میخواند و ترا امروز در من حقی نیست و مزد تو همان ثنای مردمان است پس
صاحب مال را گوید ترا مال بسیار دادم با آن چه کردی گوید بار خدایا انفاق کردم و صدقه دادم گوید
بلی چنین است ولیکن مقصود تو با آن این بود که مردمان گویند فلان مرد سخی است پس ترا امروز نصیبی نباشد
و شهید را گوید نه من ترا قوت دادم و شجاعت گوید بلی جهت آن در راه تو جهاد کردم تا شهید شدم
گوید مقصود تو در جهاد آن بود که مردمان گویند که فلان مرد شجاعت دارد پس ترا امروز از آن نصیبی
نیست پس بفرماید تا هر سه را بدوزخ برند افمن كان آیا پس هر که باشد علی بینة من ربه بر برهانی

روشن

هود

روشن از پروردگار خود که او را دلالت کند بر طریق صواب و یتلوه و از پی در آید بر آن و او را که دلیل عقلی است
شاهد منه گواهی از خدا که صحت آن گواهی دهد که آن قرآنست برابر باشد آنکس با کسی که زینت
دنیا طلبد و عمل نه بروجه ثواب کند گویند که صاحب بینه مومنان اهل کتابند یا هر مومن مخلص و شاهد
پیغمبر است یا خداوند بینه پیغمبر است و تابع او و شاهد جبرئیل یا فرشته که حافظ او بوده یا صورت و شمایل
حضرت رسالت هر که بدیده انصاف در وی نگریستی انوار حق و آثار صدق در بشره او مشاهده نمودی
و روایت متواتره از موافق و مخالف مراد بصاحب بینه رسول است صلی الله علیه و آله و بشاهد امیر المومنین
علیه السلم و ثعلبی که امام اصحاب الحدیث است از علمای اهل سنت در تفسیر خود آورده باسناد از کلبی
از ابو صالح از عبدالله عباس و جبیب بن یاسر نیز از زادان روایت کرده که امیر المومنین صلوات الله
علیه فرمود که بحق خدای که در زمین دانه شکافت و در رحم صورت نگارد که اگر از برای من بالشی بنهند
و مرا بدان نشانند حکم کنم میان اهل توریه بتوریه و اهل انجیل و اهل زبور بزبور و اهل فرقان بفرقان
و هیچ مردی نیست از قریش که من میدانم آیتی در شان او نازل شده که دلالت میکند بر آنکه بهشتی است
یا دوزخی مردی برپای خاست و گفت آیه تو کدام است فرمود که افمن كان علی بینة من ربه و یتلوه
شاهد منه رسول خداست که بر حجت روشن است از نزد خدا و شاهد منم که از ویم و تابع ویم نیز یعقوب
ابن حیون بن سلیمان که از طریق اهل سنت است روایت میکند از پدرش از پدر خود علی بن عبدالله
از ابن عباس که مراد از افمن كان علی بینة من ربه رسول خداست و مراد از شاهد برادر رسول خدا
و مراد از شاهد منه علی بن ابی طالب است و حافظ ابو نعیم اصفهانی نیز در حلیة الاولیا آورده که مراد
از افمن یتلوه شاهد علی بن ابی طالب و بالجمله ظاهر و مخفی نیست آنکس که خدای تعالی او را شاهد پیغمبر
گردانیده بمعاونت و مساعدت او مطالب رسالت و نبوت را اثبات نماید که بمرتبتی که آنکسی که خدای
تعالی او را شاهد پیغمبر گردانیده و فضیلت و کمال تشرف متصف است پس لایقتر است که در مسالک اقتداء
اقدام خود را استوار سازی و اقتدا باهل بیت مصطفی نمائی و دیده دل را بمحبت شاه اولیا بگشائی
و منصب امامت و تخت خلافت را با و احق و اولی دانی و او را پیشوای و امام و مولی و مقتدای خود دانی
زیرا که ظواهر آیات قرآنی و اخبار نبوی دالست بر آنکه امامت با و الیق است و خلافت با و الحق
فلا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله بعد از آن در صفت توریه که شاهد است بر حقیقت قرآن

و پیغمبر آخر الزمان میفرماید ومن قبله کتاب موسی و پیش از قرآن یا پیش از پیغمبر کتاب موسی علیه السلام بود یعنی توریة
که مصدق قرآنست و بشارت دهنده بآن اماما در حالتیکه آن توریة پیشوا بود مر اهل دین را
ورحمة و سبب بخشایش و واسطه فیض آلهی در دنیا و آخرت اولئک آنگروه که بینه اند از جانب
خدای یؤمنون به میگروند بقرآن یا بمحمد صلی الله علیه و آله ومن یکفر به و هر که کافر شود بقرآن یا بمحمد
من الاحزاب از گروه یعنی اهل ملل متفرقه از یهود و نصاری و وثنی که متفق اند بر عداوت پیغمبر
فالنار موعده پس آتش دوزخ وعده گاه اوست و لامحاله باو رسد فلا تک فی مریة منه
پس مباش تو در شک از و انه الحق پس بدرستیکه این موعد یا قرآن وعده درست و راست است من
ربک از پروردگار تو ولکن اکثر الناس و لیکن بیشترین مردمان لا یؤمنون نمیگروند بآن و تصدیق نمیکنند
بجهة قلت نظر و تدبر از فرط عناد و جحود ومن اظلم و کیست ستمکارتر یعنی کافر ممن افتری از آنکه افترا
کند و بربندد علی الله کذبا بر خدای دروغرا یعنی نفی وحی او کند یا اثبات شریک نماید برای
او اولئک آنگروه مفتریان یعرضون عرض کرده خواهند شد در موقف علی ربهم بر پروردگار خود
یا بمعنی که در موقف عرض حبس ایشان کنند و عرض اعمال کنند بر ایشان ویقول الاشهاد و خواهند
گفت گواهان یعنی حفظه و کرام الکاتبین یا پیغمبران برای هر امتی یا اعضا و جوارح ایشان
و یا ائمه معصومین که بر اعصار خود گواهی دهند هؤلاء الذین اینگروه آنانند که از فرط عناد و
جحود کذبوا علی ربهم دروغ گفتند بر پروردگار خود بفرا گرفتن شریک و ولد الا لعنة الله بدانید که
لعنت خدای علی الظالمین بر ستمکارانست یعنی کافران الذین آنانند که از فرط عناد یصدون
باز میدارند مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای یعنی از دین اسلام که موصل است برحمت بیغایت
ویبغونها عوجا و وصف میکنند راه خدا را بکجی و انحراف از حق و صواب و یا طلب اهل میکنند
تا ایشانرا برده از آن راه برگردانند وهم بالآخرة و حال آنکه ایشان بدانسرای هم کافرون
ایشان ناگرویدگانند اولئک آن گروه کافران لم یکونوا معجزین نیستند عاجز کنندگان
مر خدا را از عذاب خود فی الارض در زمین یعنی در دنیا وما کان لهم و نیست مر ایشانرا من
دون الله بجز از خدا من اولیاء هیچ دوستان که عقوبت آلهی از ایشان باز دارد و لیکن تاخیر
عقاب از ایشان کرده تا روز قیامت عقوبت ایشان سخت و پاینده تر یضاعف لهم العذاب

افزوده شود

افزوده شود برای ایشان عذاب یعنی دوبار معذب بجهة گمراه شدن و گمراه کردانیدن ما کانوا
نبودند که در دنیا یستطیعون السمع توانستند شنیدن حق را چه از شنیدن آن کر بوده اند وما
کانوا یبصرون و نبودند که ببینند یعنی آیات قدرت را چه از دیدن آن کور بوده اند یعنی خود را کور
و کر دانیده بودند از دیدن و شنیدن آیات حق مراد آنست که بروجه تامل و تدبر نظر در آیات
نکردند تا بدان مهتدی شوند پس گویا کور و کر بودند از آن اولئک الذین آنگروه آنانند که در
معامله خسروا انفسهم زیان کردند نفسهای خود را یعنی زیان ایشان بدیشان باز گردد وضل عنهم
و گم از ایشان شد ما کانوا یفترون آنچه بودند که افترا میکردند از شفاعت بتان و درخواست ملایکه
پس غیر از حسرت و ندامت چیزی ایشانرا باقی نماند لا جرم انهم بیشک و شبهه ایشان فی الآخرة
در آن سرای هم الاخسرون ایشانند زیانکاران چه پرستش بتانرا از پرستش خدای بحق برگزیده
اند و متاع فانی دنیا را بر نعیم عقبا اختیار کرده اند و بعد از ذکر کفار و عذاب ایشان بیان ابرار و ثواب
ایشان میکند که ان الذین آمنوا بدرستیکه آنانکه از روی اخلاص ایمان آورده اند وعملوا
الصالحات و کرده کارهای شایسته از ادای فرایض و مندوبات واخبتوا الی ربهم و آرام گرفته اند
بپروردگار خود و خضوع و خشوع کرده اند برای خدای اصحاب الجنة آنان ملازمان بهشت اند
هم فیها خالدون ایشان در آن بهشت مخلد اند مثل الفریقین صفت دو گروه که مومن و کافر اند
کالاعمی والاصم مانند کور و کر اند از شنودن حق مراد کفارند والبصیر والسمیع و مانند بینا و شنوا
از آنکه صفت مومنانست هل یستویان آیا برابر باشند دو فریق از روی صفت یعنی برابر نیستند افلا
تذکرون آیا پند نمیگیرید بدین مثلها و تامل نمیکنید در آن اعمی آنست که حق را باطل و باطل را حق بیند و اصم
آنست که باطل را حق و حق را باطل شنود و بدان عمل کند و بصیر و سمیع آنکه حق را حق بیند و پیروی آن کند و باطل را
باطل بیند و از آن اجتناب نماید و سمیع آنکه حق را حق شنود و بدان عمل کند و باطل را باطل شنود و از
آن حذر نماید و چون حق تعالی ذکر وعد و وعید و ترغیب و ترهیب نمود در عقب آن بیان اخبار انبیا
نموده جهة تاکید آن و تخویف خلقان و تسلیه پیغمبر آخر الزمان ابتدا القصه نوح کرد که شیخ الانبیا است
و ایذا و آزار او از پیغمبران دیگر بیشتر بوده و عذاب امت او فضیح‌تر و فرمود که ولقد ارسلنا
و بدرستیکه ما فرستادیم نوحا الی قومه نوح را بسوی قوم او پس گفت ایشانرا انی لکم

بدرستیکه من شما را نذیر مبین بیم کننده ام هویدا یا روشن کننده موجبات عذاب و وجه خلاص از
آن و بیان کننده ام أن لا تعبدوا الا الله و اینکه مپرستید مگر خدا را اگر پرستش او نمائید انی اخاف
علیکم بدرستیکه من می ترسم بر شما عذاب یوم الیم عذاب روزی که عذاب او بسیار است یا در دوام
فقال الملأ پس گفتند اشراف و رؤسا الذین کفروا آنانکه بودند کافر و بیدین من قومه از قوم نوح
علیه السلم ما نریک نمی بینیم ترا الا بشرا مثلنا مگر آدمی مانند ما یعنی مزیتی که ترا باشد که بسبب تخصیص تو بود در ما
گردانند طاعت تو از تو نمی یابیم ایشان نظر بصورت کردند و از معنی غافل شدند گمان بردند که رسول باید
از جنس ایشان نباشد و بجهت این تعجب کرده گفتند که ای نوح هستی مگر مانند ما در احتیاج باکل و شرب
و نکاح و غیر آن از امور که بشر محتاج است بان پس ترا چه مزیتی بر ما باشد تا موجب اختصاص بنبوت بود
بتو نه بما و ما نریک اتبعک و نمی بینیم که متابعت کرده باشند ترا الا الذین مگر آنانکه هم اراذلنا
که ایشان فرومایگان و خسیسان ما اند بادی الرأی در ظاهر رای یعنی بتو ایمان آورده اند بی آنکه تفکر و
تامل کنند در کار تو و حقیقت و بطلان تو بر ایشان ظاهر شود یا آنکه در متابعت تو کرد صفت رذالت در
ایشان ناشی بوده کنند و یا آنکه چون اتباع نوح از نعم فانیه دنیویه اعراض کرده دست از آن کا باز داشته بودند
و همت خود را صرف کرده بودند بطاعت و عبادت که سرمایه نعیم باقیاست و بجهت این بفقر و فقر
سلوک میکردند قوم نوح گفتند که ما نمی بینیم متابعان ترا مگر اراذل و ما نری لکم و نمی بینیم شما را یعنی ترا و پیروان
ترا علینا من فضل بر ما افزونی از کثرت مال و در دنیا شرف و حسب که بدان متابعت شما باید کرد و ادعای
نبوت تو باید نمود بل نظنکم کاذبین بلکه گمان می بریم شما را کاذبان دروغگویان یعنی ترا در دعوی نبوت و پیروان
ترا در علم بتصدیق تو قال گفت نوح علیه السلم یا قوم ارأیتم ای قوم مرا خبر دهید ان کنت علی بینة اگر باشم من
بر حجتی هویدا و دلیلی روشن و آشکارا من ربی از نزد پروردگار من که بر صحت من گواهی دهد و آتانی و داده باشد
مرا خدای رحمة من عنده بخشایشی از نزدیک خود که نبوتست یا بینه واضح بران فعمیت علیکم پس پوشیده
باشد بر شما و صعب بهم و تشدید بیم خوانند یعنی پوشیده کرده اندیده شود آن بینه و حجت بر شما بجهت قلت تدبر
شما در آن ملخص معنی آنست که اگر گمان شما چنانست که من کاذبم پس چگونه اید اگر بر خلاف ظن شما باشم و بر حجتی
روشن و معجزه هویدا باشم از جانب خدا و شما تصدیق من نکنید بسبب آنکه از غایت عناد و انکار پس حال
شما چگونه باشد انلزمکموها آیا الزام کنیم که الزام کنیم شما را قبول آنرا و باکراه و اجبار شما را بران در آرم

مراد نفی

مراد نفی است یعنی الزام نکنیم شما را بدان راه راست و انتم لها کارهون و حال آنکه شما مر آن حجت را کاره
ناخواهنده باشید چه اکراه و اجبار منافی تکلیف است پس بر من همین تبلیغ است و اظهار معجزه بر وفق آن
ع تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال ع یا قوم لا اسئلکم و ای گروه من نمی خواهم از شما علیه بر تبلیغ رسالت
مالا مالی را که مزد کار من باشد تا بر شما گران آید اگر از اکینه بار بر شما شاق نماید اگر ابا نمائید ان اجری
نیست مزد من الا علی الله مگر بر خدا که آن ثواب آخرت است آورده اند که اشراف قوم میگفتند که ای نوح اراذل را
از مجلس خود دور کن تا ما با تو مجالست کنیم چه نشستن ما با این گروه اراذل موجب ننگ و عار میشود همچنانکه
در زمان خاتم انبیا همین میگفتند نوح در جواب فرمود که و ما انا و نیستم من بطارد الذین آمنوا راننده آنانکه ایمان آوردند
از نزد خود که گرویده اند بخدا انهم بدرستیکه ایشان ملاقوا ربهم ملاقات کنندگان اند
اند بجزای پروردگار خود پس چگونه ایشانرا برانم و لکنی اریکم و لیکن من می بینم شما را قوما تجهلون
گروهی که نمیدانید قدر ایشانرا و یا قوم و ای گروه من من ینصرنی کیست که مرا یاری دهد و منع کند من الله
از عذاب و انتقام خدا ان طردتهم اگر برانم ایشانرا که باین مثابه در جا اند نزد خدا افلا تذکرون
آیا در نمی یابید و اندیشه نمی کنید تا بدانید که راندن ایشان از مجلس نه صواب است و عین خطا کفر است این
صفت ایشان میکنی و حال آنکه ایشان بظاهر با تو موافقت و بباطن مخالفت تواند نوح علیه السلم
فرمود و لا اقول لکم و نمیگویم شما را که عندی خزائن الله نزدیک منست خزینهاء علم خدا و لا اعلم الغیب
و نمیگویم که من میدانم غیب را تا از بواطن مردمان خبر دهم بلکه نظر من بر ظاهر است پس هر که قائل
می شود در وحدانیت خدا و نبوت من او را مومن میدانم و حکم بایمان او میکنم و لا اقول و نمیگویم من
انی ملک که من از ملایکه ام و لا اقول للذین تزدری و نمیگویم مر آنانرا که بخواری در ایشان می نگرد اعینکم چشمهای
شما بجهت فقر ایشانرا اراذل میگویند لن یؤتیهم الله که نخواهد داد خدای ایشانرا خیرا نیکوئی بجهت
حق تعالی برای ایشان مقرر آماده کرده بر ازانکه شما را در دنیا داده الله اعلم خدای داناتر است
بما فی انفسهم بانچه در نفسهای ایشانست از صدق و اخلاص و اگر من حکم با ایشان نکنم انی اذا بدرستیکه
من آنهنگام باشم لمن الظالمین از ستمکاران بر خود چه انبیا را حکم بر ظاهر است قالوا گفتند قوم
نوح که یا نوح قد جادلتنا ای نوح بدرستی با ما مجادله و مخاصمه کردی فاکثرت جدالنا پس بسیار کردی

جدال را با ما و آنرا دراز کشیدی و درین باب از اندازه بیرون رفتی و سخن را کوتاه نکردی فأتنا
بما تعدنا پس بیار آنچه ما را وعده دادی از عذاب إن كنت من الصادقين اگر هستی از راست
گویان در دعوت نبوت و وعید خود چه مناظره تو در ما اثر نمیکند قال گفت نوح علیه السلام إنما يأتيكم
به الله جز این نیست که بیارد خدا آنرا بشما إن شاء اگر خواهد در دنیا یا در آخرت یعنی آوردن آن
بدست من نیست در هر وقت که مشیت و اراده او تعلق گیرد و بفعل آید و از آن متقدم
و متأخر نشود وما أنتم بمعجزين و نیستید شما عاجز کنندگان مر خدا را از تعذیب او شما را یا بکر در
دفع عذاب او کوشید و یا بگریزید ولا ينفعكم نصحي سود نمیدهد نصیحت کردن من إن أردت
أن أنصح لكم اگر خواهم که نصیحت کنم مر شما را إن كان الله يريد اگر هست خدای که خواهد أن يغويكم
آنکه شما را اغوا و عایب کرد اند یعنی اگر خدای بجهت فرط عناد شما اهلاک شما را خواسته باشد پس اگر
من خواسته باشم که نصیحت کنم شما را او بر وفق ارادت و إليه ترجعون و بسوی او باز گردیده خواهید
شد و بر کردار خود جزا خواهید یافت ایشان ازین کلام نیز متنبه نشدند أم يقولون بلکه میگویند
که افتراه بر می بندد و بر می بافد وحی را از پیش خود ما نوح را گفتیم قل إن افتريته اگر بر بافته
باشم من وحی را فعلي إجرامي پس بر منست وبال گناه کردن من وأنا بريء و من بیزارم مما تجرمون
از آن گناهی که میکنید وأوحي و وحی کرده شد إلى نوح بسوی نوح علیه السلام أنه لن يؤمن ایمان
نخواهند آورد من قومك از گروه تو إلا من آمن مگر آنکس که ایمان آورده فلا تبتئس پس اندوهگین
مباش بما كانوا يفعلون بآنچه هستند که میکنند از تکذیب و ایذا چه ایشان هرگز ایمان نیارند پس
کم اجتهاد در بند واصنع الفلك و بساز کشتی را بأعيننا بنگاهداشت ما و کمال حفظ و رعایت ما
ووحينا و بوحی کردن ما تو در ساختن آن بچه طریق بساز از ابن عباس کفته که نوح نمیدانست که کشتی را
چگونه سازد وحی آمد که کشتی را بساز چون سینه مرغ ولا تخاطبني و خطاب مکن با من في الذين
ظلموا درباره آنانکه ستم کرده اند یعنی از من درمخواه دفع عذاب ایشانرا إنهم مغرقون بدرستیکه
ایشان غرق شدگانند یعنی حکم کرده ایم بغرقه شدن ایشان از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که حق تعالی
اراده هلاک قوم نوح فرمود و رحمهای زنان ایشانرا عقیم ساخت مدت چهل سال و از ایشان
هیچ فرزندی در وجود نیامد و در خبر آمده که نوح علیه السلام چون کشتی طلبید از خدای فرمان در رسید که تا درخت

ساج

ساج بکارند و در مدت بیست سال که درخت برسید هیچ فرزندی از قوم او متولد نشد و در بیمدت
اطفال ایشان بالغ شدند و ایشان از متابعت ابا کردند از قبول دعوت نوح علیه السلام نیز پس نوح
بساختن کشتی مشغول شد ويصنع الفلك و بود که میساخت کشتی را وكلما مر عليه و هرگاه بگذشتند
بر او ملأ من قومه گروه مهتران از قوم او سخروا منه استهزا کردند بر وجه نوح کشتی را در بیابان
میساخت دور از آب ایشان بروجه سخریت گفتندی که ای نوح کشتی میسازی آب کو و بعضی طعنه
زدندی که اول نبی بودی و آخر نجار شدی قال گفت نوح علیه السلام إن تسخروا منا اگر سخریت میکنید با ما فإنا
نسخر منكم پس بدرستیکه ما استهزا خواهیم کرد بر شما در حین غرق شدن شما در دنیا و حرق شما در د…
و حرق شما در عقبی بر وجه شماتت نه بر طریق سفاهت كما تسخرون همچنانکه شما امروز سخریت میکنید با ما
در ساختن کشتی از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که نوح علیه السلام در میان قوم هزار سال
بجز پنجاه کم مکث فرمود و در بیمدت قوم را بخدا دعوت کرد و در آخر کار حق تعالی فرمود تا درختی بنشاند
چون بزرگ گشت و نما و رشد یافت بفرمان خدای تعالی او را ببرید و از وی کشتی میساخت مردمان بر وی گذشتند
و میگفتند که نوح علیه السلام خانه میسازد برای زمستان تا از سرما متأذی نشود دیگری میگفت تنهائی نیز
میسازد شخصی دیگر میگفت انبار خانه میسازد و جمعی میگفتند که این مرد دیوانه است که بر زمین خشک
کشتی میسازد و نوح علیه السلام فرمود که فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید من يأتيه آنکس را که
بیاید بدو عذاب يخزيه عذابی که او را رسوا کند در دنیا که غرق است ويحل عليه و فرود آید برو
عذاب مقيم عذابی دایم در آخرت که حرق است از ابن عباس نقلست که نوح علیه السلام مدت دو سال
کشتی را از چوب ساج بساخت که طول آن سیصد ذرع بود و گفته اند که هزار و دویست و عرض آن
پنجاه ذرع و بقولی ششصد ذرع و ارتفاع آن سی ذرع بود و بقولی سی و سه ذرع و آنرا بر سه طبقه مرتب
کرد اینه و بپوشید و دو بحکم الهی زوجی از هر نوعی از انواع حیوانات جمع کرد طیور را در طبقه علیا
و بهائم را در سفلی و آدمیان که از اهل ایمان بودند با امتعه و اغذیه در وسطی مقرر فرمود و
که او سبحانه نوح را خبر داده بود که ابتدای طوفان وقتیست که آب از تنوری که حوا ساخته بود
بر جوشد تو با قوم خود در کشتی نشین و نوح علیه السلام منتظر آن حالت بود حتى إذا جاء أمرنا تا وقتیکه آمد
عذاب یا امر ما بعذاب وفار التنور و بر جوشید آن تنوری که بود از سنگ که حوا از آن نان پختی

دمیراث بنوح رسیده بود و آن بود و آن تنور میبوخت که ناگاه از میان آن تنور آب بدر جوشید و مفضل بن
عمر از ابو عبد الله علیه السلم نقل کرده که این تنور در خانه عجوزه مؤمنه بود در جانب راست مسجد کوفه من
گفتم یا ابن رسول الله مسجد کوفه در آن روز بود فرمود نعم آن مصلای انبیاست و در شب معراج حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله آنجا رسید جبرئیل گفت یا رسول الله اینجا فرود آی که مسجد پدر تست یعنی آدم پس حضرت
فرود آمد و در آنجا نماز گزارد و بعد از آن جبرئیل علیه السلم او را باسمان برد و ابو عبید الله خدا از ابی جعفر علیه السلم
روایت کرده که مسجد کوفه روضه ایست از روضهای بهشت یک رکعت نماز در وی برابر هفتاد نماز است در
غیر آن و هزار و هفتاد پیغمبر در آن مسجد نماز گزارده اند و در آن آسیا از تنور بر جوشید و نوح کشتی در
آن تراشید القصه چون علامات عذاب طوفان نازل شد قُلْنَا احْمِلْ گفتیم نوح علیه السلم که بردار فیها
در آن کشتی مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ از هر نر ماده که نفع منصور باشد اثْنَيْنِ دو تا تا نسل بر نوح حیوانات
د و حاصل شود و منقطع نگردد و حفص تنوین کُلٍّ خوانده یعنی بردار از هر نوع از حیوانات نر و ماده
را که دو تا باشند وَأَهْلَكَ و نیز در آور کسان خود را در کشتی و ایشان زن او و پسران و زنان ایشان
بودند إِلَّا مَنْ سَبَقَ مگر آنکس را که پیشی گرفته است عَلَيْهِ الْقَوْلُ بر و گفتار ما یعنی علم ازلی ما بهلاکت او
تعلق گرفته و بجهت آن حکم بغرق شدن او صادر گشته مراد کنعانست و واعله که پسر و زنان نوح بودند
که کافر بودند وَمَنْ آمَنَ و نیز بردار در کشتی هر کس را که ایمان آورده از غیر اهل تو وَمَا آمَنَ و ایمان
نیاورده بودند مَعَهُ با نوح إِلَّا قَلِيلٌ مگر اندکی از مردمان که زوجه مسلمه او بود و سه پسر او حام و یافث
و سام و زنان ایشان و هفتاد و دو تن دیگر از اهل ایمان و با نوح هشتاد تن بودند پس نوح
علیه السلم ایشان را نزدیک کشتی آورد و سرپوشی که ترتیب داده بود بر بالای کشتی پوشیده و با پسران
خود گفت که با زنان خود در کشتی خلوت مکنید حام مخالفت کرده با زن با زن مقاربت کرد نوح دعا
کرد و گفت بار خدایا نطفه او متغیر گردان حق تعالی نطفه او را در شکم زنش سیاه گردانید و فرزندی
که از و بوجود آمد سیاه بود و نسل او همه سیاه بودند و همه اهل هند و حبش از اولاد او یند
و عرب و روم و فارس و اصناف عجم ولد سام اند و ترک و صین و سقالیه و یاجوج و ماجوج
ولد یافث حاصل که چون از زمین آب جوشیدن گرفت و از آسمان آب باران فرود آمدن
آغاز کرد حق تعالی خطاب کرد بنوح وَقَالَ و گفت نوح با قوم خود ارْكَبُوا فِيهَا سوار شوید در کشتی

وازام کوس

هود

مرکوب خود سازید در حالیکه گوئید بِسْمِ اللَّهِ بنام خدای یعنی نام خدا بر زبان مَجْرَاهَا در وقت براندن
کشتی وَمُرْسَاهَا و هنگام باز داشتن آن و گویند معنی آنست که بنام خدا است رفتن و ایستادن
کشتی چه در خبر آمده که خواستندی که کشتی برود بسم الله گفتندی روان شدی و چون خواستندی
که ساکن شود هم بسم الله گفتندی ساکن شدی پس نوح ایشان را بر بنوح تعلیم تسمیه داد و نیز
گفت حق تعالی که بگو با ایشان که إِنَّ رَبِّي بدرستیکه پروردگار من لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده مؤمنانست
رَحِيمٌ مهربان بر ایشان که از بلای طوفان ایشان را نجات میدهد وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ و کشتی می برد
ایشانرا فِي مَوْجٍ در میان موجها از غایت عظمت كَالْجِبَالِ مانند کوهها بودند یعنی در عین
طوفان موجه از آن مانند کوه بود در بلندی و بزرگی و مشهور آنست که کشتی نوح علیه السلم از بالای
کوهها بلندی پانزده گز و بروایتی چهل گز بر آمده بود تا یکسال بر روی آب سیر میکرد وَنَادَىٰ
و آواز داد نُوحٌ ابْنَهُ مر پسر خود را کنعان وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ و بود بر کرانه دور ایستاده
و پدر او را مسلمان میدانست پس در اول طوفان از روی شفقت با و گفت يَا بُنَيَّ ارْكَبْ
مَعَنَا ای پسرک من سوار شو در کشتی با ما وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ و مباش با کافران تا
غرق نشوی و مرویست آن پسر منافق بود با پدر اظهار اسلام کردی و در غیبت با کافران متفق بود
و نیز در بعضی آنست که نوح میدانست که او کافر است پس او را گفت ای پسر من اسلام آور با ما
در کشتی نشین و با کافران مباش که پیش ایشان تا غرق نشوی قَالَ گفت در جواب پدر سَآوِي
زود باشد که باز گردم و پناه برم إِلَىٰ جَبَلٍ بسوی کوهی بغایت بلندی يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ
نگهدارد مرا از غرق شدن در آب قَالَ گفت نوح لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ نگاه دارنده نیست امروز
که منع کند و باز دارد چیزی مِنْ أَمْرِ اللَّهِ از عذاب خدا إِلَّا مَنْ رَحِمَ مگر آنکس که می بخشد
خدای لا بخشیدن و بخشایش عادت و صفت اوست در اثنای این گفت و گوی میان پدر
و پسر طوفان اشتداد یافت وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ و حایل شد میان پدر و پسر موج طوفان
فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ پس گشت از جمله غرق شدگان ابو الفتوح آورده که ارباب حدیث
گفته اند که این گفتگو میان پدر و پسر مدت چهل روز بود که آب از زمین بر می آمد و از آسمان
فرو میریخت و در هوا معلق می ایستاد و بعد از چهل روز آن هر دو آب بهم رسیدند کنعان غرق

شد و همه عالم آب فرو گرفت و بر سر کوههای عالم چهل گز بر گذشت و همه عالم خراب شد و هیچ کافری بر
روی زمین نماند و چون قضیه طوفان بنهایت رسید و کفار غرق شدند امر الهی در رسید وَقِيلَ
و گفته شد یعنی حق تعالی گفت يَا أَرْضُ ابْلَعِي ای زمین فرو بر مَاءَكِ آب خود را که بیرون داده وَيَا سَمَاءُ
أَقْلِعِي و ای آسمان باز گیر آب را که فرو میگذاری وَغِيضَ الْمَاءُ و کم کرده شد آب بر روی وَقُضِيَ الْأَمْرُ
و گزارده شد کاری که حکم حق بدان متعلق بود از هلاک کفار و نجات ابرار وَاسْتَوَتْ و قرار گرفت
کشتی عَلَى الْجُودِيِّ بر کوه جودی از موصل یا شام روز عاشورا دهم محرم و نزد بعضی
که مدت طوفان شش ماه بود و نوح در دهم رجب بکشتی نشست و دهم محرم فرود آمد وَقِيلَ و گفته شد
بُعْدًا دوری و هلاک باد لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ مر گروه ستمکاران را یعنی کافران وَنَادَىٰ نُوحٌ و
بخواند نوح دیگر پروردگار خود را فَقَالَ رَبِّ پس گفت ای پروردگار من إِنَّ ابْنِي بدرستیکه پسر من کنعان
مِنْ أَهْلِي از اهل من بود و تو فرموده بودی که اهل ترا نجات دهم و او هلاک شد وَإِنَّ وَعْدَكَ
الْحَقُّ و بدرستیکه وعده تو راست است وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ و تو بهترین حکم کنندگانی و با حکمت
تو بیشتر از حکمت همه حکماست حکمت درین چیست ما ربدی گفته که نوح از کفر پسر خود خبر نداشت که اگر
خبر داشتی این سوال نکردی زیرا که حق تعالی باو گفته بود که وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا و چون این
سوال کرد قَالَ گفت حق تعالی يَا نُوحُ إِنَّهُ ای نوح بدرستیکه او لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ نبود از اهل دین
تو إِنَّهُ عَمَلٌ بدرستیکه او خداوند کرداری بود غَيْرُ صَالِحٍ نه نیک و نه شایسته فَلَا تَسْأَلْنِ
پس مپرس از من مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ از آنچه نیست ترا دانستنی یعنی چیزی را که علم بصلاح و فساد
آن نداری از من مطلب و آن عدم علم او بود بصواب و معنی در هلاک کنعان مراد الهی
إِنِّي أَعِظُكَ بدرستیکه من پند میدهم ترا أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ اینکه باشی از غافلان و نادانان
از آنکه مذهب درین سوال ترک سنت و اولی بود آن قَالَ رَبِّ گفت نوح علیه السلم که ای پروردگار من
إِنِّي أَعُوذُ بِكَ بدرستیکه من پناه میگیرم بتو بعد ازین أَنْ أَسْأَلَكَ از آنکه بپرسم از تو مَا لَيْسَ
لِي بِهِ عِلْمٌ آنچه که نیست مرا بآن دانائی یعنی بجواز سوال از آنکه مستلزم ترک سنت است پس بر
سبیل انقطاع بسوی او سبحانه و غایت خشوع گفت که وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي و اگر نیامرزی مرا وَتَرْحَمْنِي
و نبخشائی بر من أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ باشم از زیانکاران در نقص ثواب که از جهت ترک اولی
شده

شده باشد بعد از آن ذکر عتاب بر ترک مذهب مراسم راحت بر جراحت عتاب وی نهاده
که قِيلَ يَا نُوحُ گفته شد یعنی حق تعالی یا ملکی از نزد او گفت ای نوح اهْبِطْ فرود آی از کشتی بِسَلَامٍ
مِنَّا با سلامتی حاصل از حضرت ما یا سلامتی و تحیتی از ما بتو وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ و برکتها بر تو یا در بها
در نسل تو تا آدم ثانی باشی در انتساب آدمیان بتو قولی آنست که از اهل کشتی غیر نوح و پسران او را
عقب نماند اهل عالم بدین سه کس منتهی میشود سام پدر عرب و فرس است و یافث پدر ترکان و حام
پدر هندیان وَعَلَىٰ أُمَمٍ و سلام و برکت بر گروهی چند مِمَّنْ مَعَكَ از آنها که با تو اند یا از آنهایی که
ناشی شوند از جمعی که با تو اند یعنی مومنان تا روز قیامت وَأُمَمٌ و از آنها که با تو اند امتی چند اند
یعنی از ذریت ایشان امتی چند ناشی خواهند شد سَنُمَتِّعُهُمْ زود باشد که برخوردار
دهیم ایشان را در دنیا بفراخی و عیش و فراخی معیشت ثُمَّ يَمَسُّهُمْ پس بارسد ایشانرا مِنَّا
از جانب ما عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک در آخرت مراد کفارند گویند مراد قوم هود و لوط و صالح
و شعیب اند و مراد بعذاب آنچه بر ایشان نازل شد در دنیا و آورده که از قرطی نقلست که هیچ مومن
و مومنه نباشند الا که داخل است درین ختم و عذاب تِلْكَ این قصه نوح مذکور شد مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ
از خبرها غیبست که بواسطه جبرئیل علیه السلم نُوحِيهَا إِلَيْكَ وحی کردیم آنرا بسوی تو که محمدی مَا كُنْتَ
تَعْلَمُهَا نبودی که بدانی آنرا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ نه تو و نه گروه تو که قریش اند مِنْ قَبْلِ هَٰذَا پیش از این
وقت که وحی کردیم بتو درین تنبیه است بر آنکه آنحضرت آنرا از کسی تعلیم نگرفته بود و بغیر ایشان مختلط
نشده بود و ایشان با وجود کثرت آنرا نشنیده بودند پس چگونه آنرا فرا گرفته باشد فَاصْبِرْ
پس شکیبائی کن بر مشاق رسالت و اذیت قوم همچنانکه نوح صبر کرد إِنَّ الْعَاقِبَةَ بدرستیکه انجام
نیکو در دنیا بظفر و در آخرت بفوز لِلْمُتَّقِينَ مر کسانی راست که پرهیز کنند از شرک و معاصی بعد از آن
قصه قوم هود را بر قصه قوم نوح عطف کرده فرمود وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا یعنی فرستادیم
بقوم عاد برادر نسبی ایشان را که هود بود قَالَ هود علیه السلم يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من بپرستید
مر خدای را بیگانگی مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست مر شما را معبودی غَيْرُهُ بجز از وی و شما مر او را شریک
اثبات میکنید إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُفْتَرُونَ نیستید شما مگر افترا کنندگان بر خدای بر اتخاذ شریک يَا
قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ ای قوم من نمیخواهم از شما بر تبلیغ رسالت اجری مزدی همه رسولان

قوم خود از بی طمعی خود خبر داده اند جهت دفع تهمت و خلوص نصیحت چه دعوت و موعظه وقتی فایده میرساند
بطمع فاسد آلوده نباشد از جهت این فرموده ان اجری نیست مزد من الا علی الذی فطرنی مگر بر آنکه
که بمحض قدرت بیافرید مرا افلا تعقلون آیا فهم نمیکنید و عقل خود را کار نمی فرمایید تا حق را از باطل و
از باطل تمیز کنید مرویست که چون ... ساخته و چون اصحاب زراعت بودند و دشمنان نیز داشتند برای زراعت
بباران و برای رفع دشمنان بفرزند محتاج شدند هود علیه السلام فرمود که و یا قوم استغفروا ای گروه
استغفار کنید و آمرزش طلبید ربکم از پروردگار خود بوسیله ایمان ثم توبوا الیه پس باز گردید و از
پرستش غیر او یرسل السماء بفرستد آسمان علیکم بر مزروعات شما مدرارا بارانی پیاپی
پیوسته و یزدکم و بیفزاید و زیاده کند قوة الی قوتکم قوتی با قوت شما یعنی فرزندان دهد شما را
تا بمدد ایشان بر دفع دشمنان قادر شوید لا تتولوا و از من برنگردید و اعراض نکنید از پیغام الهی مجرمین
در حالتیکه مصر باشید بر گناهان از رجایب روایت کنند که حسن بن علی را علیهما السلام گفتم من مردی ام زر و مال بسیار
هست و فرزندی ندارم چیزی مرا تعلیم فرمای تا حق تعالی ببرکت آن مرا فرزندی دهد فرمود استغفار
بسیار کن آن مرد همیشه استغفار کردی و روزی ما بودی که هفتصد بار استغفار از و صادر شدی حق تعالی
وی را ده پسر داد این خبر بمعاویه رسید گفت چرا از وی نپرسیدی که این را از کجا گفتی آن مرد بعد از
ملاقات با آنحضرت مثل این از وی پرسید فرمود نشنیده که حق تعالی در قصه هود میفرماید که و یزدکم قوة الی قوتکم
و در قصه نوح میفرماید که و یمددکم باموال و بنین العقده چون قوم این نصیحت را از هود با کثرت معجزات که بدیشان نموده بود اما ایشان
بجهت بسیاری عناد آنرا بحساب نمیگرفتند و انکار مینمودند چنانکه پیغمبر ما را صلی الله علیه و آله گفتند لولا انزل علیه
آیة من ربه و ما نحن بتارکی و ما نیستیم ترک کنندگان عبادت خدایان خود عن قولک از گفتار تو همین که
گویی خدا را بپرستید و ترک آلهه خود کنید و ما نحن لک و ما نیستیم ترا بمؤمنین گروندگان با آنچه میگویی ان
نقول الا اعتراک مگر آنکه رسانیده اند بعض آلهتنا برخی از خدایان ما بسوء یعنی بدی و علتی و دیوانگی گویند
مراد جنونست یعنی مذمت آلهه ما میکنی و دشنام میدهی ایشان ترا دیوانه ساخته اند و ازجهت این سخنان که
بطریق عقلا از تو شنوده میشود قال گفت هود انی اشهد الله بدرستیکه من گواه میگیرم خدا را و
اشهدوا و نیز گواه باشید انی بریء برانکه من بیزارم مما تشرکون از آنچه شما انباز میگیرید من دونه
بدون خدای در عبادت او و دیگری را شریک میسازید فکیدونی جمیعا کید کنید من همه مجتمع شوید

برکید

برکید رسانیدن بمن مراد آنست که شما و خدایان شما در اهلاک من اتفاق کنید ثم لا تنظرون پس مهلت
مدهید مرا بلکه هرچه خواهید در قصد من بکنید که من باکی ندارم و بحمایت الهی از مضرت شما اندیشه
از جمله معجزات هود بود که تن تنها در برابر جمعی کثیر و جباران و اهل سطوت و شوکت که همه بخون او تشنه
بودند این همه مبالغه فرمود که جمع شوید و اتفاق نمایید و در اهلاک من بی مهلت سعی کنید ایشان
با وجود شدت قهر و اختیار از رسانیدن اندک ضرری بدو عاجز شدند و چون هود علیه السلام
بکرم الهی وثوق تمام داشت گفت انی توکلت بدرستیکه من توکل کردم علی الله بر خدای ربی
و ربکم که پروردگار من و پروردگار شماست و مهم خود را باو گذاشتم ما من دابة هیچ جنبنده
نیست الا هو آخذ مگر خدای فراگیرنده است بناصیتها موی پیشانی او را این تمثیل است برای
مالکیت و قادریت او و سلطنت بر جمیع دواب و تصرف آن در آنها هر وجه که خواهد یعنی او دست قادر
و مالک و غالب بر همه است ان ربی بدرستی که پروردگار من علی صراط مستقیم بر طریق حق و عدل است
هیچ متوکلی مرد و ضایع نمیشود فان تولوا پس اگر برگردید و اعراض کنید از این نصیحت و بر فعل زشت
خود ثابت و راسخ باشید فقد ابلغتکم پس بدرستی که رسانیدم بشما ما ارسلت به آنچه مرا
که فرو فرستاده شده ام بدان الیکم بسوی شما یعنی وحی الهی بشما رسانیدم و بر شما حجت گرفتم و چون
قبول نکردید حق تعالی شما را هلاک کند و یستخلف جانشین شما گرداند ربی آفریدگار من قوما
غیرکم گروهی را غیر شما و لا تضرونه شیئا و زیان نتوانید رسانیدن حق را چیزی با اعراض شما
از قبول دعوت حق ان ربی بدرستیکه پروردگار من علی کل شیء حفیظ بر همه چیز نگهبانست یعنی
اقوال و افعال همه را نگاه میدارد و جزا میدهد و هیچ چیز از آن از و فوت نمیشود و چون قوم هود علیه السلام
مرین سخنان نپذیرفتند حکم ربانی بعذاب ایشان نافذ گشت و لما جاء امرنا و هنگامیکه
آمد فرمان ما بعذاب ایشان نجینا هودا نجات دادیم هود را و الذین آمنوا معه و آنکسانی را
که گرویده بودند باو و ایشان چهار هزار بودند که همه را با هود از میان کفار بیرون برده برهانیدیم برحمة
منا ببخششی از ما یعنی بعطای لطف و توفیق که وسیله اهتدای ایشان شد و بجهت ایمان از عذاب برهانیدند
و نجیناهم و نجات دادیم ایشانرا من عذاب غلیظ از عذاب درشت و قوی آن سموم بود
که بانزد روز بینی کفار در آمده و از مقعد آنها بیرون شده اعضای ایشانرا پاره پاره ساخت

و بعذاب جحیم و عقاب الیم رسانید وَتِلْكَ عَادٌ این قبیلهٔ عاد بودند جَحَدُوا که انکار کردند و کافر شدند
بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار خود وَعَصَوْا رُسُلَهُ و عاصی شدند در فرستادگان او یعنی نه هود را
و نه پیغمبران دیگر را تصدیق کردند در وقتی که هود ایشان را بتصدیق رسولان میفرمود وَاتَّبَعُوا و پیروی کردند
أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ فرمان هر گردنکش ستیزه کار را یعنی عاصی شدند در کسی که ایشان را بکفر و ضلالت میخواند
و از روسای کفر وَأُتْبِعُوا و از پی در آمده شدند فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا درین سرای لَعْنَةً دوری از رحمت
خدا را که هلاکت است وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز قیامت لعنت در پی ایشان است و عذاب ابدی لازم
ایشان أَلَا إِنَّ عَادًا بدانید که قبیلهٔ عاد كَفَرُوا رَبَّهُمْ نگرویدند به پروردگار خود أَلَا بُعْدًا
بدانید که دوریست لِعَادٍ مر عاد را یعنی از رحمت دورند قَوْمِ هُودٍ گروه هود وَإِلَىٰ ثَمُودَ
و فرستادیم بسوی قبیلهٔ ثمود أَخَاهُمْ صَالِحًا برادر ایشان را در نسب که صالح بود قَالَ گفت صالح
علیه السلام يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من بپرستید خدای را بوحدانیت و بگروید مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ
غَيْرُهُ نیست شما را معبودی بجز از وی هُوَ أَنْشَأَكُمْ او آفرید شما را وَاسْتَعْمَرَكُمْ و زندگانی داد و بقا
بخشید شما را فِيهَا در زمین و در آن شما را عمر دراز داده مرویست که سال عمر یک یک از قوم ثمود از سیصد
تا هزار بوده یا شما را قدرت داد بر عمارت زمین تا منازل خوب ساختند و انهار کندند و اشجار نشاندند
فَاسْتَغْفِرُوهُ پس آمرزش خواهید از و یعنی ایمان آورید تا شما را بیامرزد ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع کنید
به پرستش او و از عبادت غیر او إِنَّ رَبِّي بدرستیکه آفریدگار من قَرِيبٌ نزدیکست بامیدواران رحمت
مُجِيبٌ اجابت کننده دعای [illegible] بفضل و منت قَالُوا يَا صَالِحُ گفتند قوم او که ای صالح قَدْ كُنْتَ
فِينَا بدرستی که تو بودی در میان ما مَرْجُوًّا امید داشته شده یعنی بتو امیدها داشتیم در باب خیر و
صلاح و رسیدن منافع بما قَبْلَ هَٰذَا پیش ازینکه دعوی [illegible] کنی چون نشان رشد در
تو میدیدیم امیدواری داشتیم که ترا پادشاه یا پیشوای خود گردانیم یا بتو امید داشتیم که بدین ما
در آئی حال بدین سخن که تو میگوئی امید ما از تو بریده شد پس بر سبیل انکار گفتند که أَتَنْهَانَا
آیا ما را نهی میکنی أَنْ نَعْبُدَ از آنکه می پرستیم مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنچه پرستیدند پدران ما که می پرستند
وَإِنَّنَا لَفِي شَكٍّ و بدرستی که ما در شکیم مِمَّا تَدْعُونَا از آنچه تو میخوانی ما را إِلَيْهِ بسوی او و آن از توحید [illegible] و ترک
پرستش اصنام مُرِيبٍ شکی در تهمت افکننده یعنی گمانی که نفس را مضطرب میسازد و در آرام [illegible]

وعقل را

وعقل را پریشان و شوریده می گرداند چه بیقین پدران ما هرگز بر جهالت و ضلالت نبودند پس این
سخن موجب تردد شک است و تنزل آن و مستدعی انتفاء آرامش و یقین ماست قَالَ گفت صالح يَا قَوْمِ
أَرَأَيْتُمْ ای گروه من خبر دهید مرا که إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ اگر باشم بر حجتی روشن مِنْ رَبِّي از پروردگار
خود وَآتَانِي مِنْهُ و داده باشد مرا از نزدیک خود رَحْمَةً پیغمبری که لازم رحمت واسعهٔ اوست
فَمَنْ يَنْصُرُنِي پس کیست که یاری کند و باز دارد مرا مِنَ اللَّهِ از عذاب خدا إِنْ عَصَيْتُهُ اگر
نافرمانی او را در تبلیغ رسالت و منع شما از شرک آوردن فَمَا تَزِيدُونَنِي پس زیادتی نمی افزائید مرا غَيْرَ
تَخْسِيرٍ جز نسبت دادن زیانکاری من با بطال و تضییع شما آنچه حق تعالی بمن داده از نبوت و
نخوانید شما مرا بر دین و ملت پدران خود آورده اند که قوم ثمود بعد از جدال بسیار طلب معجزه
کردند چنانچه در سورهٔ اعراف گذشت و بدعای وی از سنگ ناقه بیرون آمد چنانچه مطلوب ایشان
بود و صالح بر ایشان حجت گرفت و در باب ناقه نصیحت آغاز کرد وَيَا قَوْمِ هَٰذِهِ گفت ای گروه
من نَاقَةُ اللَّهِ این ناقه ایست که خدای بمحض قدرت خود خلق فرموده لَكُمْ برای عبرت شما از
آنکه آيَةً در حالتیکه نشانه ایست بر کمال قدرت و فَذَرُوهَا پس بگذارید او را تَأْكُلْ تا بخورد
یعنی بچرد و آب آشامد فِي أَرْضِ اللَّهِ در زمین خدای یعنی روزی او بر شما نیست و نفع او مر شما را
وَلَا تَمَسُّوهَا و مرسانید بوی آزاری بِسُوءٍ که اگر بدی قصد آن کنید فَيَأْخُذَكُمْ پس فرا گیرد
شما را عَذَابٌ قَرِيبٌ عذاب نزدیک یعنی در عقب آزار معذب کرده شوید و مهلت نیابید مگر زمانی
اندک که سه روز باشد پس ناقه با ولد روزی همه آبهای ایشان را می آشامیدند و همان مقدار شیر
بایشان میداد و روزی برای ایشان میگذاشت و گرد چشمه میگشت ایشان در دفع او کوشیدند
فَعَقَرُوهَا پس پی کردند آن ناقه را و تفصیل این در سورهٔ القمر بیاید ان شاء الله تعالی و بعد از پی
کردن ناقه بچهٔ او بر بالای کوهی بر آمده سه بار بانگ کرد صالح در آن وقت در میان قوم نبود چون بیامد
حال را با و تقریر کردند فَقَالَ پس گفت که تَمَتَّعُوا برخوردار شوید از زندگی خود فِي دَارِكُمْ در سرای خود
ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ که چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه است و روز شنبه شما را عذاب فرود آید ذَٰلِكَ وَعْدٌ این وعده
غَيْرُ مَكْذُوبٍ نه دروغ آورده اند که روز چهارشنبه روهای ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ گشت و
جمعه سیاه شد و شنبه عذاب نازل گشت فَلَمَّا جَاءَ پس آنگاه که در آمد أَمْرُنَا فرمان ما بعذاب ایشان

نجینا صالحاً رهانیدیم صالح را والذین آمنوا معه و آنانرا که با او بودند از مؤمنان برحمة
منا برحمتی و بخشایشی از نزدیک ما که از اعطای لطف و توفیق بود با ایشان که بسبب آن مهتدی شده
از آن عذاب رهیدند و من خزی یومئذ و از رسوائی آن روز که هلاک شدند بود بصیحه و یا از عذاب
روز قیامت ان ربک بدرستی که پروردگار تو هو القوی اوست توانا بر نجات مؤمنان
العزیز غالب بر هلاک کردن کفار واخذ الذین ظلموا و فرا گرفت آنانرا که ستم کردند بر خود الصیحة
فریاد عظیم مراد جبرئیل است در زاد المسیر و غیر آن آورده که در سه روز که وعده حیات داشتند در
خانهای خود ساکن شده قبرها کندند و منتظر عذاب می بودند چون روز چهارم آفتاب طالع شد و عذاب
واقع نشد از منازل بیرون آمده یکدیگر را میخواندند که ناگاه جبرئیل علیه السلام بر صورت اصلی خود با بالش
بر زمین و سرش بر آسمان پرهای خود گسترده از مشرق تا مغرب پایهای وی زرد و بالهای سبز و
دندانهای وی سفید و براق پیشانی با جلا و نورانی و رخسارها برافروخته و موی سر وی سرخ رنگ
مرجان ظاهر شد و افق را بپوشید ثمود آن حال را مشاهده نموده روی بمساکن خود نهادند و بقبور
در آمدند جبرئیل نعره زد که موتوا علیکم لعنة الله بیکبار مردند و زلزله در خانهای افتاد و سقفها
بر ایشان فرود آمد فاصبحوا فی دیارهم جاثمین پس گشتند در سراهای خود جاثمین مردگان و بسینه افتادگان
کان لم یغنوا فیها گویا هرگز نبوده اند و قیام در آن سرای در وسیط که خدای تعالی بدان صیحه
هلاک کرد هر که از قوم ثمود بود در مشارق و مغارب در بیابانها و کوهها مگر یکمرد را که ابو رغال
گفتندی و از حضرت صلی الله علیه و آله پرسیدند که ابو رغال کیست فرمود پدر قبیله ثقیف الا
ان ثمود آگاه باشید که بدرستی که ثمود کفروا ربهم انکار کردند پروردگار خود را الا بعداً لثمود
دور باشید دوری تمام مر ثمود را ولقد جاءت و بدرستی که آمدند رسلنا فرستادگان ما از ملائکه نه فرشته یا
دوازده یا هفت یا هشت و در دمیاطی گوید که سه فرشته بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام
بر صورت جوانان ساده روی صاحب جمال آمدند ابراهیم بسوی ابراهیم بالبشری بمژده دادن او بفرزند
یا بهلاک قوم لوط علیه السلام دمیاطی آورده که جبرئیل بهلاک قوم لوط آمده بود و اسرافیل ببشارت
ولد ابراهیم را و میکائیل بنجات لوط و اهل وی بیرون آوردن ایشان از مؤتفکات العقود
بنزد خلیل آمدند قالوا سلاما گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قال سلام گفت ابراهیم که جواب است

سلام است

سلام بر شما ابراهیم ندانست که فرشتگانند فما لبث پس درنگ نکرد ان جاء آنکه آورد بعجل حنیذ
گوساله بریان کرده بر سنگ پس خوان بگسترد و ایشانرا بطعام خوردن اشارت کرد ایشان
دست بطعام دراز نکردند و در خبر است که در وقتی که این فرشتگان بنزدیک ابراهیم آمدند بصورتی
زیبا که هیچ چشمی مانند آن ندیده بود با بوی خوش و خوی دلکش و گفتند یا خلیل الله مهمان خواهی
و نمود چرا نخواهم ایشانرا پیش گرفت و در مهمان خانه بنشاندند و ساره را گفت امروز مهمان
چند عزیز آمده اند که در همه عمر خود از ایشان نیکو روی تر و نیکو خوی تر و خوش سخن تر ندیده ام برای
ایشان طعامی بساز او گفت در این وقت طعامی نیست و گوشت هم در خانه نیست که طعامی از آن توان
پخت امالم گوساله ایست که آنرا می پرورم و دست و پای وی را حنا بسته ام و مهره در گردن او
کرده از غایت دوستی که با او دارم ابراهیم فرمود تا آنرا بکشتند و بریان کردند پس نزدیک
ایشان آوردند ایشان با آن دست نکشیدند فلما رای پس آن هنگام که دید ابراهیم علیه السلام ایدیهم
دستهای ایشانرا که مطلق لا تصل الیه نمی رسد بدان گوساله یعنی دست بدان طعام دراز
نمیکنند نکرهم منکر شمرد آنرا و اوجس و در دل آورد منهم خیفة از ایشان ترسی چه در بقصد بالاود
آنزمان هر که او در شتی از طعام او تناول نکردندی و چون ایشان از طعام او نخوردند رسید که
دزدان باشند و ضرری بوی رسانند فرشتگان از وی احساس این معنی نمودند قالوا گفتند ای ابراهیم
لا تخف مترس انا ارسلنا بدرستی که ما فرشتگانیم فرستاده شده الی قوم لوط بسوی گروه لوط
تا ایشانرا عذاب کنیم و اینکه دست بطعام دراز نمیکنیم جهة آنست که ما از طعام مستغنی
و بی نیازیم و از شان ما طعام خوردن نیست وامرأته و زن ابراهیم ساره بنت هرون
قائمة ایستاده بود در پس پرده و سخن ملائکه می شنید یا برای خدمت مهمانان ایستاده
بود و بخدمت ایشان قیام می نمود چه ساره عمر یافته بود و پیر گشته و از کس روی نمی پوشیده
همین که سخن فرشتگان شنید فضحکت پس بخندید بجهة فرح و سرور یا بسبب زوال خوف ابراهیم
یا برای هلاک اهل فساد و یا بجهة نزول ملائکه بمنزل او فبشرناها پس بشارت دادیم او را از زبان
ملائکه باسحق بوجود فرزند اسحق نام و من وراء اسحق یعقوب و از پس اسحق یعقوب علیهما السلام
تخصیص بشارت بساره جهة آن که بهجت و سرور زنان بفرزند بیشتر است و دیگر آنکه

ابرهیم از هاجر پسری داشت اسمعیل نام و ساره را هیچ فرزندی نبود پس چون مژده فرزند شنود قالت
یا ویلتی گفت ساره وای عجبا ءالد آیا من زایم انا عجوز و حال آنکه من پیر زنم و در آن وقت نود و نه
از عمر وی گذشته بود و هذا بعلی و این شوهر منست شیخا در حالتی که پیر است صد و بیست ساله از آن
مردیست که این خبر که میگویید لشیء عجیب چیزی عجب است تعجب وی از روی عادت بود نه بوجه قدرت
و از بهجت قالوا گفتند اتعجبین گفتند آیا شگفت میداری من امر الله از کار خدای چه تعجب نیست
در آنکه او سبحانه از ضعیفی آلت و فضل علت از میان دو پیری فرزندی بیرون آرد رحمة
الله و برکاته و برکتهای وی یعنی زیادتی خیر است و علیکم اهل البیت بر شما است ای اهل
بیت ابرهیم و از برکات الهی بر ایشان آن بود که اسباط جمیع بنی اسرائیل از ابرهیم و ساره پیدا شدند
در مجمع آورده که اینکه ساره را از اهل بیت ابرهیم گردانیده دلالت میکند که زوجه مرد از اهل بیت او
باشد چه ساره دختر عم ابرهیم بود و بجهت این او را اهل بیت شمرد انه بدرستیکه خدای حمید
ستوده است باعطای نعم مجید بزرگوار است باظهار کرم مرویست که ساره از جبرئیل در باب
مژده وقوع ولد از و علامتی و نشان طلبید جبرئیل چوب خشک بدست گرفت و آن را در میان
انگشتان خود در آورد در حال بحرکت آمده سبز گشت و ثمر فلما ذهب پس آن هنگام که برفت و زایل
شد عن ابرهیم الروع از ابرهیم ترس و فزعی که داشت و جاءته البشری و آمد بوی بشارت
ولد یجادلنا فی قوم لوط مجادله و مباحثه میکرد با فرشتگان ما در شان قوم لوط یا مینمود که از
روی استعلام کیفیت هلاک ایشان گفت که هلاک میکنید اهل قریه را که در و صد مومن باشند گفتند ملئکه
نه فرمود اگر نود باشند گفتند نه همچنین ده ده میکرد تا بده رسید بعد از آن گفت پس یکی گفتند در
دیهی که در و یک مومن باشد ما را اهلاک کردن ایشان فرمان نیست ابرهیم علیه السلام گفت فیها لوط
دختران وی در آنجا اند جبرئیل گفت ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم آورد و از میان ایشان
ان ابرهیم لحلیم بدرستیکه ابرهیم دایم بردبار بود تعجیل نداشت در انتقام از بدکاران
اواه بسیار آه کننده از گناه بندگان و تاسف خورنده بر ایشان منیب رجوع کننده بحضرت
عزت بجهت این دو صفت که موجب رقت قلب و فرط ترحم اوست با ملایکه مباحثه کرد با میدانکه تاخیر
کند عذاب قوم در توقف افتد با میدانکه توبه کنند گفتند یا ابرهیم اعرض ای ابرهیم روی گردان

و در گذر

و در گذر عن هذا ازین جدال انه قد جاء بدرستی که آمده است امر ربک فرمان پروردگار تو بعذاب
ایشان و او داناتر است بحال ایشان در استحقاق عذاب و انهم آتیهم بدرستی که آینده است بر ایشان
عذاب غیر مردود عذابی باز گردیده نشود بجدال و دعا و غیر آن پس ملایکه ابرهیم را وداع کردند و
روی بموتفکات نهادند و آن پنج شهرستان بود در هر یکی صد هزار مرد شمشیرزن چون نزدیک سدوم رسیدند
که یکی از آنها بود و لوط در آنجا متوطن بود نگاه کردند دیدند که وی در زمین خود زراعت میکرد پیش
وی رفتند و سلام کردند و گفتند ما امروز مهمان تو ایم و لما جاءت رسلنا و آن هنگام که آمدند فرستادگان
ما لوطا بلوط علیه السلام سیء بهم اندوهگین شد بدیشان یعنی آمدن ایشان باو و یرا اندوهناک ساخت
و ضاق بهم ذرعا و تنگدل است بجهت ایشان و ذرع بمعنی سینه است و تنگی سینه کنایه است از بسیاری
قبض خاطر و آن اندوه وی بجهت آن بود که ایشان را با رویهای خوش و صورتهای دلکش دید از بدی و
بی باکی قوم اندیشید و با وجود این قوم با او شرط کرده بودند که هیچ غریب را مهمان خوانه خود نبرد
و قال و گفت هذا یوم عصیب این روز سخت است بر من آورده اند که حق تعالی ملایکه را گفته بود
تا که لوط چهار نوبت بر بدی قوم خود گواهی ندهد ایشان را اهلاک مکنید پس لوط علیه السلام با ایشان گفت
بشما رسیده است خبر اهل این شهر و کار بد ایشان گفتند کار ایشان چیست لوط را شرم آمد گفت گواهی
میدهم که این قوم بدترین اهل عالم اند جبرئیل میکائیل را اشارت فرمود اینک یک شهادت پس لوط
با ایشان روی بشهر نهاد چون بدروازه رسید همان سخن را گفت و چون بشهر در آمد باز اعاده
کرد و چون بخانه رسیدند دیگر باره ادا کرد و چهار گواهی وجود گرفت بعضی مهمانان لوط را دیدند خبر
بدیگران رسانیدند و گویند لوط ایشان را براهی بشهر در آورد که کسی ایشان را ندید مگر مردمان سرای
وی زن لوط ایشان را دید بر بالای بام بر آمد و مردمان را خبر داد که در سرای لوط مهمانی آمده اند که
هیچ چشمی مانند جمال ایشان ندیده و جاءه قومه و آمدند بلوط علیه السلام قوم او یهرعون الیه در حالتی که
شتابان دویده میشدند بسوی او یعنی شیطان و هوای نفس ایشان را میدوانید بجانب لوط علیه السلام
و من قبل و پیش ازین وقت کانوا یعملون السیئات بودند که عملهای بد کردند از لواط و کبوتربازی
و صفیر زدن در مجالس و بر سر راهها نشستن برای استهزا و امثال آن از قبایح پس یکبار در خانه لوط
دویدند و گفتند ای لوط مهمانان را از سرای خود بیرون کن و بدست ما باز ده قال گفت لوط علیه السلام یا قوم

شمارا

ای کروه من هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي این‌ها دختران من‌اند ایشان را بخواهید هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ ایشان پاکیزه ترند مر شمارا
تزویج دختران با ایشان بشرط ایمان بوده و یا در شریعت او تزویج مومنات بکفار جایز بوده چنانکه
در بدایت اسلام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دختری از دختران خود را بعتبه داد و دختر دیگر را
بابو العاص و بعد از آن این حکم منسوخ شد و گویند مراد وی دختران امت بودند و اضافه بخود بجهة
آنست که انبیا بمنزلهٔ آبا اند در شفقت و حرمت و بر تقدیر لوط بجهة دفع فساد ایشان گفت تا ایشان
دختران متزوج شوید فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای در ترک فواحش وَلَا تُخْزُونِ و مرا رسوا مکنید
فِي ضَيْفِي در شان مهمانان من أَلَيْسَ مِنْكُمْ آیا نیست از شما رَجُلٌ رَشِيدٌ مردی راه یافته که شمارا
پند دهد و از عملهای بد باز دارد قَالُوا گفتند در جواب لوط علیه السلام لَقَدْ عَلِمْتَ بدرستیکه تو میدانی
که مَا لَنَا نیست ما را فِي بَنَاتِكَ در دختران تو مِنْ حَقٍّ هیچ حاجتی وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ و بدرستیکه تو میدانی
مَا نُرِيدُ آنچه میخواهیم از لوط قَالَ گفت لوط علیه السلام لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً کاشکی مرا بود مرا بر دفع شما قوتی
و یا اگر باز کر میبود مرا در نفس خود قوتی البته شمارا دفع میکرد أَوْ آوِي یا پناه میگرفتم و باز میگردیدم إِلَىٰ
رُكْنٍ شَدِيدٍ برکنی سخت یعنی عشیره و قبیله که مدد ایشان نبخشا تو را هم کرد در خبر است که جبرئیل چون این را
از لوط شنید فرمود ای لوط رکن تو سخت شدید است هیچ غم مخور مرویست که لوط علیه السلام در خانه فرو بسته
بود و از پس در با ایشان جدال میکرد ایشان دیوار را شکافتند و خواستند که بخانه در آیند لوط
بغایت مضطرب شده اند و بهنگام کشتن ملایکه چون او را بدان اضطراب و جزع دیدند قَالُوا يَا
لُوطُ گفتند ای لوط إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ بدرستی که فرستادگان پروردگار توییم و بجهة عذاب ایشان
نازل شده ایم دل قوی دار که ایشان لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ نرسید یا ضرار و ایذای تو یعنی ضرر ایشان
بتو متوجه نشود قدم از میان بیرون نه و ایشان را با ما گذار پس لوط در را گشود و ایشان باندرون
آمدند فرشتگان کردند جبرئیل پیش آمد و پر خود بر روی ایشان مالید همه کور شدند و از خانه
لوط بیرون دویدند می‌گفتند حذر کنید که مهمانان ساحر ند ما را بسحر کور کردند جبرئیل فرمود که ای لوط
فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ پس ببر کسان خود را بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ بپاره از شب یعنی بعد از گذشتن برخی از شب
و ابن عباس فرموده که ببر ایشان را در تاریکی شب تا کسی شما را نه بیند وَلَا يَلْتَفِتْ و باید که وا پس ننگرد
مِنْكُمْ أَحَدٌ از شما یکی پس همه را بازگو چه إِلَّا امْرَأَتَكَ مگر زن خود را که او کافره است در روایت

امده که

هود

آمده که چون لوط با اهل خود از شهر بیرون آمد ایشان را گفت باز پس منگرید تا عذاب بشما نرسد چون
پاره راه برفتند آوازی سخت شنیدند همگی باز پس ننگریدند مگر زن لوط پس نگریست و گفت واقوماه
و بر ایشان تاسف خوردی فی الحال سنگی بر سر او فرود آمده و هلاک شد اصح آنست که لوط زن خود را
از شهر بیرون نبرد إِنَّهُ بدرستی که مُصِيبُهَا رسنده است او را مَا أَصَابَهُمْ آنچه رسید بدیشان یعنی او
نیز چون باقی کفار هلاک خواهد شد لوط از غایت دلتنگی فرمود کی خواهد بود هلاک شدن ایشان
جبرئیل گفت إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ بدرستیکه هنگام عذاب ایشان صبح است لوط فرمود که
هنوز تا صبح بسیار است جبرئیل گفت که تعجیل است أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ آیا نیست صبح نزدیک بعض
نزدیکست فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا پس آن وقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل را فرمودیم تا پر
خود را در زیر شهرهای ایشان در آورده بر داشت تا بجایی که اهل آسمان بانگ خروس و آواز سگ
ایشان شنودند پس ما حکم کردیم تا نیکند و ما بقدرت کامله جَعَلْنَا کردانیدیم عَالِيَهَا سَافِلَهَا
زبر آن شهرها را زیر آن یعنی سرنگون ساختیم وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا و بارانیدیم بر آن شهرها بعد از سر
نگون شدن آن حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ سنگی از گل سخت شده و بآتش پخته شده چون آجر و آن سنگها
بود مَنْضُودٍ برهم نهاده یعنی پی در پی فرود آینده مُسَوَّمَةً در حالیکه نشان کرده شده
بود بخطوط سیاه و سفید و یا سیاه و سرخ و در زاد المسیر آورده که بعضی از آن سفید بود بر
نقطهای سیاه بود و برخی سیاه بود و نقطهای سفید با نام هر کس بر آن باران می شد بر آن نوشته
بود عِنْدَ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو یعنی در علم او یا در خزاین او و در بعضی کتب آمده که سنگ بزرگ
آن مساوی حجمی بود و خورد آن برابر سبوئی و قولی آنست که سنگ رجم بار بید از آن قوم که در دیار
نبودند پس هر کس از ایشان که در دیار خود بود سنگی معین بنام وی بر سرش آمدی مرویست که یکی
از ایشان که بحرم در آمده تا چهل روز سنگی که بنام او بود در هوا معلق ایستاده بود همین که از حرم
بیرون رفت بر سر وی آمدی و هلاک شد وَمَا هِيَ و نیست آن سنگ عذاب مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ
از ستمکاران دور چه ایشان را استحقاق آن هست که سنگ بر ایشان بارد از ابو سعید خدری
مرویست آن تنگ لواط میکردند از سی بیشتر بودند و از چهل کم حق تعالی چهل هزار کس را هلاک ساخت
جهة آنکه ترک امر معروف و نهی از منکر کردند ابو بکر عباس گفت از او علیه السلام پرسیدند که زنان ایشان

بودند
بگناه مردان مواخذه شدند و همچنانکه مردان بمردان مشغول بودند زنان نیز بزنان مشغول
بعد از آن قصه شعیب را بیان میکند بقوله وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ فرستادیم باولاد مدین بن ابرهیم
و یا اهل کنان بلده مدین أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان را در نسب که شعیب علیه السلم بود قَالَ يَا قَوْمِ
اعْبُدُوا اللَّهَ گفت ای قوم بپرستید خدا را بیگانگی مَا لَكُم نیست شما را مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ هیچ خدائی بجز ا
وی وَلَا تَنقُصُوا الْمِكْيَالَ و کم مکنید و کم مکنید بمودن مکیلات وَالْمِيزَانَ و ترازو را در سنجیدن
موزونات إِنِّي أَرَاكُم بِخَيْرٍ بدرستیکه من می بینم شما را با توانگری و فراخی نعمت یعنی درمانده و محتاج نیستید
تا داعی باشد شما را الخیانت بلکه توانگرید و رسم حق گذاری آنست که مردم را از مال خود بهره مند سازید
نه آنکه از حقوق ایشان باز گیرید وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ و بدرستیکه من میترسم بر شما با این خیانت که
میکنید در مال یکدیگر عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ عذاب روزی که در آینده شما باشد که هیچکس از شما
از آن نرهد وَيَا قَوْمِ و ای گروه من أَوْفُوا الْمِكْيَالَ بتمام بپیمائید پیمانه را وَالْمِيزَانَ و تمام سنجید الخ
ترازو میکشید بِالْقِسْطِ بعدل و راستی و انقوم با وجود خیانت در کیل و وزن هرچه میخریدند از
بهای آن چیزی باز میگرفتند و اطراف درم و دینار را نیز می بریدند وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردم را
أَشْيَاءَهُمْ چیزهای ایشان را یعنی هرچه میخورید و یا فروشید از درم و دینار می برید وَلَا تَعْثَوْا فِي
الْأَرْضِ و غایت تباهی مجوئید در زمین شهر خود مُفْسِدِينَ در حالتیکه تباه کار باشید حرام در بین خود را
و مصالح آن را چون بَقِيَّتُ اللَّهِ آنچه خدای باقی گذارد برای شما بعد از کرد حلال خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است شما را
از آنچه بخیانت جمع میکنید إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارندگان مرگفتار مرا و یا بشرط آنکه
ایمان آرید چه خیریت آنچه در ثواب فرع ایمانست وَمَا أَنَا عَلَيْكُم بِحَفِيظٍ و نیستم من بر شما نگهبان
که شما را بجبر و قهر از قبایح باز دارم یا از عذاب محافظت کنم و چون شعیب نماز و طاعت
میکرد و اینرا از جهت قَالُوا يَا شُعَيْبُ گفتند قوم او که ای شعیب أَصَلَاتُكَ آیا نمازهای که میگزاری
تَأْمُرُكَ می فرماید ترا أَن نَّتْرُكَ بتکلیف آنکه تارک شویم ما مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا آنچه پرستیده اند پدران ما
از بتان أَوْ أَن نَّفْعَلَ یا دست بداریم از آنچه میکنیم فِي أَمْوَالِنَا در مالهای خود مَا نَشَاءُ آنچه
میخواهیم از نقصان کیل و وزن و غیر آن إِنَّكَ لَأَنتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ بدرستیکه تو هرآینه بردباری
در امور الرشید راه یافته وصف ایشان شعیب را باین دو صفت بجهت آن بود که او نزد ایشان بصفت

حلم و

حلم و رشد مشهور بود یعنی تو حلیمی و رشیدی نزد ما پس این نوع سخنان از تو بدیع و بعید است قَالَ
يَا قَوْمِ گفت ای گروه من أَرَأَيْتُمْ إِن كُنتُ خبر دهید مرا اگر باشم عَلَىٰ بَيِّنَةٍ بر بصیرتی و حجتی مِّن رَّبِّي
از نزد پروردگار خود وَرَزَقَنِي و روزی داده باشد مرا مِنْهُ از نزد خود رِزْقًا حَسَنًا روزی
نیکو یعنی نبوت و رسالت و یا مال حلال بی خیانت چه مرویست که شعیب صاحب مال و منال بود و یا
دولت کمال و تکمیل از آن داشته باشد و سعادت روحانی و جسمانی عطا فرموده روا باشد
که من در روی او خیانت کنم و در امر و نهی او مخالفت ورزم وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ و نمی خواهم
که مخالفت کنم شما را و بیایم إِلَىٰ مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ بسوی آنچه که شما را از آن نهی میکنیم یعنی شما را
از چیزی منع میکنم تا خود مرتکب آن شوم بلکه از هرچه شما را باز میدارم خود نیز از آن باز می ایستم
إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ نمیخواهم مگر بصلاح آوردن کار شما را مَا اسْتَطَعْتُ مادام که توانم
اصلاح کنم یعنی غرض من نیست الا اصلاح شما و با امر معروف و نهی از منکر اگر صلاح را در شما می بینم
شما میکردم وَمَا تَوْفِيقِي و نیست توفیق من در اصلاح یا رسیدن بمنزل صواب و صلاح إِلَّا
بِاللَّهِ مگر بهدایت و معونت خدا عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بروی توکل میکنم که قادرست بر همه چیز و غیر او عاجز اند
وَإِلَيْهِ أُنِيبُ و بسوی او باز میگردم در هرچه میکنم آنرا از آغاز و ابتدا تمامی اندیشیم و
يَا قَوْمِ و ای گروه من لَا يَجْرِمَنَّكُمْ باید که شما را باعث نشود شِقَاقِي دشمنی و ستیزه کاری من با
شما بجهة صلاح شما أَن يُصِيبَكُم آنکه رسد شما را مِّثْلُ مَا أَصَابَ مانند آنچه رسید قَوْمَ نُوحٍ نصف
گروه نوح را از طوفان أَوْ قَوْمَ هُودٍ یا گروه هود را یا از باد صرصر أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ یا گروه
صالح را از رجفه وَمَا قَوْمُ لُوطٍ و نیستند گروه لوط علیه السلم مِّنكُم بِبَعِيدٍ از شما دور یعنی
نزدیکند در زمان و مکان شما از امم گذشته عبرت میگیرید از ایشان عبرت گیرید وَاسْتَغْفِرُوا
رَبَّكُمْ و طلب آمرزش کنید از پروردگار خود با ایمان ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ پس رجوع کنید بعبادت او و از
پرستش غیر او باز گردید إِنَّ رَبِّي بدرستیکه پروردگار من رَحِيمٌ بخشنده است بر مستغفران
وَدُودٌ دوست دارنده تایبان و وداد خدا با بنده افاضه لطف و احسانست با ایشان همچنانکه
کسی مودت دارد با کسی و اعطا و احسان میکند قَالُوا گفتند قوم او وقتیکه از وی استماع این
وعظ و تخویف کردند يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ ای شعیب ما فهم نمیکنیم كَثِيرًا مِّمَّا تَقُولُ بسیاری از

میگوئی از وجوب توحید وحرمت کم سنجیدن واین را از روی عناد وانکار میگفتید وانا لنریک
فینا وبدرستیکه ما می بینیم ترا درمیان خود ضعیفا بی قوت در دفع ما ویا ضعیف البصر وجهة این تو
ایذا می رسانیم ولولا رهطک واگر نه قوم تو بودندی که در دین ما اند وما ایشانرا عزیز میداریم لرجمناک
هر آینه ترا سنگسار میکردیم رهط از سه تا ده گویند تا هفت وایشان چند هزار بودند وما انت
علینا بعزیز ونیستی تو بر ما عزیز وارجمند ومکرم که عزت تو مانع رجم یا موجب رحم شود این کلام از
عادت سفیه است که در مقام حجت زبان بدشنام وتهدید دراز کنند قال گفت شعیب در جواب
ایشان که یا قوم ارهطی ای گروه من آیا عشیره من اعز علیکم عزیزترند بر شما ودوست ترند نزد
شما من الله از خدای واتخذتموه وفرا گرفته اید شما امر خدا را وراءکم از پس پشت خود ظهریا
مجو چیزی فراموش شده وانداخته در پس پشت یعنی حق قبیله وتبار مرا نگاه میدارید وفرمان پروردگار
من پس پشت می افکنید ان ربی بدرستیکه پروردگار من یعنی علم او بما تعملون محیط بانچه می کنید
شما احاطه کننده است بروجهی که هیچ چیز بر وی پوشیده نیست وشما را بران جزا خواهد داد ویا
قوم اعملوا ای گروه من عمل کنید علی مکانتکم بر حالت وهیات خود از شرک وخیانت در کیل و وزن
انی عامل بدرستیکه من نیز عمل کننده ام در کار خود سوف تعلمون زود باشد که بدانید من یاتیه
آنکس را که بیاید بدو عذاب یخزیه عذابی که او را رسوا کند وبفضیحت تمام او را هلاک کند ومن
هو کاذب وبدانید آنکس را که او دروغگو است بزعم شما مراد آنست که زود باشد که بدانید که من
رجتم نه شما وارتقبوا انی معکم رقیب ولما جاء امرنا وانتظار برید آنرا که من میگویم
از آمدن عذاب نجینا شعیبا نجات دادیم شعیب را والذین آمنوا معه وآنانرا که ایمان آورده
بودند باو برحمة منا ببخشش یعنی ازما که آن اعطای توفیق والطاف بود که بان مهتدی شده از عذاب
رهیدند واخذت الذین ظلموا وبگرفت آنانرا که کافر بودند الصیحة آواز جبرئیل که بصوت مهیب انشانرا
کفت که بمیرید فاصبحوا فی دیارهم پس گشتند در سراهای خود جاثمین مردگان وزبان افتاد کان
یعنی برجای خود مردند کان لم یغنوا فیها گوئیا هرگز اقامت نکرده اند وازآن دیار الا بعدا
لمدین بدانید که دوری از رحمت وهلاکت مر قوم مدین راست کما بعدت ثمود همچنانکه دور شدند از
رحمت وهلاک گشتند ثمود ایشانرا تشبیه بقوم ثمود فرمود جهت آنکه عذاب هردو قوم صیحه بود ازابن

عباس

عباس نقل است که هیچ یکی دو امت بیک عذاب هلاک نگشتند مگر قوم شعیب وصالح اما قوم ثمود را صیحه از
تحت ایشان بود واهل مدین را از فوق بعد ازآن دربیان قصه موسی علیه السلام میفرماید که ولقد ارسلنا
موسی وبتحقیق که ما فرستادیم موسی را علیه السلام بآیاتنا بتوریة ومعجزات خود که نشانهای صحت نبوت اوید
وسلطان مبین وباحجتی غالب وروشن که آن عصا بود وتخصیص آن بذکر جهة زیادتی وضوح آنست حاصل
که میفرماید موسی را بآیات وحجج بینه فرستادیم الی فرعون وملائه بسوی فرعون وگروه اشراف از
قوم او فاتبعوا پس پیروی کردند آنگروه امر فرعون فرمان فرعون را در کافر شدن وانکار وبدن موسی
علیه السلام وما امر فرعون ونبود کار فرعون برشید براه رشد وصواب یقدم قومه پیش روی
میکند فرعون قوم خود را وایشان تابع او باشند یوم القیمة در روز رستخیز فاوردهم النار
پس در آورد ایشانرا باتش دوزخ وبئس الورد المورود وبد جایگاهیست در آورده شده در و
یعنی آتش دوزخ وهرکرا عاقبت این باشد در امر او رشد وصلاح نباشد واتبعوا وازپی در آمده
شدند فرعون وقوم او فی هذه لعنة درین سرای لعنت که دوری از رحمت ونزدیکی هلاک
ویوم القیمة ودر روز رستخیز نزدوی از رحمت که موجب عذاب ابدیست در پی ایشان بئس
الرفد المرفود بد عطائیست داده شده بایشان یعنی لعنت دوجهان وابن عباس فرموده که
روز مرفود لعنتیست بعد از لعنت یعنی لعنتهای پی در پی ذلک این خبر من انباء القری از اخبار
دیههای خراب شده است نقصه علیک میخوانیم قصه آنرا بر تو منها یعنی از آن دیهها قائم
باقیست یا ابادان مانند زرع قایم ایستاده وحصید وبرخی از آن مفقود شد یا خراب گشته
ودرهم شکسته چون کشت درویده گویند قایم آنست که اثر آن دیده میشود چون دیار عاد
وثمود وحصید آنکه آثار آن باقی نیست چون دیار قوم نوح وما ظلمناهم وما ستم نکرده بر اهل
دیهها باهلاک ایشان ولکن ظلموا انفسهم ولیکن ستم کردند ایشان بر نفسهای خود بارتکاب
موجب عذاب ایشان باشد فما اغنت پس نفع رسانیدند وقدرت دفع نداشته عنهم از ایشان
آلهتهم التی خدایانی که از فرط غوایت وضلالت یدعون میخواندند ومی پرستیدند من دون
الله بجز از خدای یعنی آلهه باطله ایشان باز نداشتند از ایشان من شیء هیچ چیز لما جاء امر ربک
وقتیکه آمد امر پروردگار تو بعذاب ایشان وما زادوهم ونیفزودند ایشانرا غیر تتبیب جز

هلاک گردانیدن و زیان تمام رسانیدن وَكَذَلِكَ و مانند این گرفتن است أَخْذُ رَبِّكَ گرفتن
پروردگار تو إِذَا أَخَذَ الْقُرَى چون بگیرد اهل دیهها را وَهِيَ ظَالِمَةٌ و حال آنکه اهل آن دیهها ظالم
باشند بوجود بارتکاب کفر و شرک إِنَّ أَخْذَهُ بدرستیکه گرفتن او أَلِيمٌ شَدِيدٌ عذاب سخت است إِنَّ فِي
ذَلِكَ بدرستیکه در آنچه یاد کردیم از نزول عذاب بر امتان گذشته لَآيَةً هر آینه عبرتیست لِمَنْ خَافَ
هر کس که بترسد عَذَابَ الْآخِرَةِ از عذاب آن سرای یعنی تامل کند در آن تا عالم شود بانکه آنچه بحال
گذشتگان رسید نمونه آنچیزیست که حق تعالی برای مجرمان مهیا ساخته در آخرت تا از آن منزجر شود و در عمل
صالح کوشد ذَلِكَ روز قیامت يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ روزیست جمع کرده شده از برای آن مردمان
یعنی همه خلایق را در وی جمع کنند وَذَلِكَ و آن روز يَوْمٌ مَشْهُودٌ روزیست حاضر کرده شده در وی
اهل آسمان و زمین وَمَا نُؤَخِّرُهُ و باز پس نداریم آن روز را إِلَّا لِأَجَلٍ مَعْدُودٍ مگر برای گذشتن
مدتی شمرده شده و معین و مقرر یعنی تا آن مدت که حکمت ما مقتضی آنست که منتهی نشود و قایم نگردد
يَوْمَ يَأْتِ روزیکه بیاید جزا یا آن روز لَا تَكَلَّمُ نَفْسٌ سخن نگوید هیچ کس بسخنی که او را نفع رساند از
جواب یا شفاعت إِلَّا بِإِذْنِهِ مگر بدستوری خدا و این در موقعی خاص باشد و موقعی دیگر باشد که در
اجازت سخن گفتن نباشد لقوله هذا يوم لا ينطقون ولا يؤذن لهم فيعتذرون فَمِنْهُمْ پس بعضی از اهل
موقف شَقِيٌّ بدبخت باشد که بمقتضای وعید دوزخ جای او بود و ایشان اهل کفر و طغیان باشند
وَسَعِيدٌ و بعضی نیکبخت که بموجب وعده بهشت ماوای او بود و آنها مومنان باشند و اهل تقوی
و صلاح در خبر آمده است که روز قیامت چون خلایق را در صعید سیاست بیدار ندا از قبل رب الارباب
ندا رسد که انبیا و صدیقان و شهیدان حاضر آیند فرشتگان صفها کشیده باشند ندا آید که
کیستند که مرا پرستیده اید چنانکه حق پرستیدن منست هیچکس را زهره آن نباشد که جواب دهد دیگر باره
این ندا رسد فرشتگان که همه عمر خود را از بدایت خلق عالم تا نهایت فنای در یک طاعت بسر برده
باشند آواز برآرند و زبان عجز و مذلت اعتراف کنند که سبحانک ما عبدناک حق عبادتک و این ملایکه
آنها باشند که در همه عمر یک رکوع یا یک سجود یا یک تسبیح بسر برده باشند و گروهی یسبحون اللیل والنهار
بایشانست از شقیق بلخی نقل است که علامت سعادت پنج چیز است نرمی دل و بسیاری گریه و توبت
از دنیا و کوتاهی امل و شرمناکی و نشانه شقاوت هم پنج است سختی دل و خشکی دیده و رغبت بدنیا

وطول

وطول و بی حیائی فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا پس اما آنکه بدبخت شدند فَفِي النَّارِ پس در آتش دوزخند لَهُمْ
پس در آتش دوزخند لَهُمْ فِيهَا مر ایشانراست در آتش دوزخ آنها زَفِيرٌ فریاد سخت و
شَهِيقٌ و ناله زاری زفیر صوت شدید را گویند و استعمال آن در مبدا صوت حمار است و
شهیق صوت ضعیف و آن در آخر صوت حمار مستعمل است پس تشبیه کرده فریاد اشقیا را بانکر الاصوات
خَالِدِينَ فِيهَا جاوید باشند در آن مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ مادامی که آسمانها و زمینها باشند
این کلمات در عرف عرب عبارت از تابید و تخلید است پس دوام دوزخیان بدوام آسمانها
و زمینها باز بسته بود بجهة آنکه نصوص داله بر تابید دوام اهل نار و انقطاع ارض و سما وارد است
و گویند سماوات و ارض آخرت داده اند لقوله یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات پس مراد
بسماوات و ارض فوق و تحت است یعنی مادام که بالا و پایین باشد در دوزخ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ
مگر آنچه خواهد خدای تو که ایشان را از عذاب نار بعذاب زمهریر معذب سازد یا بعذابی دیگر غیر از
عذاب آتش چه در دوزخ انواع عذاب و عقوبتست و یکی از آنها آنست که با آتش عذاب کنند پس
استثنا از خلود باشد در عذاب نار خلود از دوزخ إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو فَعَّالٌ لِمَا
يُرِيدُ کننده است هر چیز را که خواهد از تعذیب بدون اعتراض معترضی و منع مانعی وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا
و اما آنانکه نیکبخت شدند فَفِي الْجَنَّةِ پس ایشان در بهشت اند خَالِدِينَ فِيهَا جاوید در آن مَا دَامَتِ
السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ مادام که باشد آسمانها و زمینها یعنی نیز غرض تابید و تخلید است و یا مراد آسمانها جنت
و یا بقای فوق و تحت یعنی همیشه در بهشت باشند إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ مگر آنچه خواهد پروردگار تو که ایشان را از انواع
نعیم جنان که فراخور اعمال ایشانست بمرتبه از آن بلندتر رساند که زیاده بر رتبه ایشان باشد و یا مراد
تعلیق شی است بامر محال که مشیت الهی بخروج ایشان از بهشت است عَطَاءً عطا داده خدای اهل بهشت را
غَيْرَ مَجْذُوذٍ نه منقطع و بریده یعنی ممتد الی غیر النهایة و چون حق تعالی بیان قصه کفار کرد و آنچه بر ایشان
نازل شد از عذاب دنیا و عقاب آخرت در عقب آن جهة تسلیه خاطر مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه و
آله و تهدید کفار را می فرماید که فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ پس مباش در شک بعد از آنکه از احوال امم
عالم شدی و بدی عاقبت ایشان را دانستی ظاهر خطاب با آنحضرت است و حقیقت راجع است
بامت یعنی در شک مباشید مِمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ از آنچه می پرستند این مشرکان در آنکه ضلالت است

مودی بهلاکت یعنی شک مکنید در انکه آن عبادت گمراهی است که آخر بهلاکت ایشان کشد چنانکه کفر
امم ماضیه سبب عذاب ایشان شد مَا یَعْبُدُونَ نمی پرستند اهل شرک بتان را إِلَّا كَمَا يَعْبُدُ مگر آنچه می
پرستیدند آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ پدران ایشان پیش ازین بتان و بشما رسیده آنچه بایشان لاحق شده
از انواع نکال و عذاب پس حال اینها نیز چنان خواهد بود وَإِنَّا لَمُوَفُّوهُمْ و بدرستیکه ما تمام رساننده
ایم بایشان نَصِيبَهُمْ بهره ایشانرا از عذاب همچنانکه بآبای ایشان رسانیدیم غَيْرَ مَنْقُوصٍ در
حالتیکه آن نصیب ناکاسته باشد و بما روزی را بروجه تمام بایشان رسانیدیم و ایشان کفران آن نموده
معبود ساختند اصنام اشتغال نموده پس وقوع عذاب برایشان لازم باشد وَلَقَدْ آتَيْنَا و هر آینه دادیم
مُوسَى الْكِتَابَ موسی را توریة فَاخْتُلِفَ فِيهِ پس اختلاف کرده شده در آن یعنی قوم او اختلاف
کردند بعضی بر آن گرویدند و برخی کافر شدند همچو اختلاف قوم تو در قرآن پس خاطر خود را اندوهناک
مگردان و بار غم بر دل منه وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نبودی سخنی پیشی گرفته مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو بتاخیر
عذاب از ایشان تا قیامت بجهة حکمت مصلحت لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی در دنیا میان قوم موسی
بثواب و عقاب تا مبطل بعذاب استیصال مبتلا گشتی و محق از آن نجات یافتی و بجهة آن امتیاز میان
حق و باطل واقع شدی وَإِنَّهُمْ و بدرستیکه کفار قوم لَفِي شَكٍّ هر آینه در گمان اند مِنْهُ از قرآن کتابی
مُرِيبٍ در ریبه افکننده یعنی نفس را مضطرب و عقل را شوریده کننده و زایل کننده یقین و یا قوم
موسی در شک اند از نبوت تو یا از قرآن وَإِنَّ كُلًّا و بدرستیکه همه مختلفان که مومن اند و کافر خواه امت
موسی و خواه امت تو لَمَّا لَيُوَفِّيَنَّهُمْ هر آینه از آن کسانی اند که تمام خواهد داد رَبُّكَ پروردگار تو أَعْمَالَهُمْ جزای
کردارهای ایشان إِنَّهُ و بدرستیکه خدای بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ داناست و آگاه است بآنچه میکنند و چیزی از او
فوت نشود و اگر چه خفی باشد و بعد از تبیین امر مختلفان در توحید و نبوت و شرح وعد و وعید رسول
خود را امر میکند باستقامت در شرایع بر آن نهجی که بر او منزل شده و میفرماید که فَاسْتَقِمْ پس مستقیم
و راست باش كَمَا أُمِرْتَ همچنانکه فرموده شده وَمَنْ تَابَ و باید که مستقیم شوند آنانکه بازگشته اند
از کفر و ایمان آورده اند با تو وَلَا تَطْغَوْا و بیرون مروید و از حدود خدا در مگذرید بزیاده
و نقصان إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بدرستیکه خدای بدانچه میکنید بَصِيرٌ بیناست پس جزا دهنده شماست
بدانکه مستقیم در طریق دین قویم کسی است که بر اوامر و نواهی آن ثابت قدم و راسخ دم باشد

و از راه حق بر نگردد تا بسر منزل وصال برسد و چون حقیقت استقامت سلوک است در جمیع احوال
بر جاده حق بران وجه که مامور و مرضی او سبحانه باشد و بهیچ وجه شایبه انحراف و اعوجاج بدان نداشته باشد
از تطرق افراط و تفریط محفوظ باشد و چشم و دل از ماسوی بر دوخته بالکلیه متوجه مولی باشد و
این در غایت عسرتست ازینجهت در جمیع قرآن هیچ آیتی سختر ازین آیه نبوده بر آنحضرت و لهذا فرموده
شَيَّبَتْنِي سورة هود یعنی پیر ساخت مرا سوره هود و بعد از امر باستقامت نهی مردمان میکند از
مداهنه در امور دینیه و میل بظلم میفرماید که وَلَا تَرْكَنُوا و میل اندک مکنید چه جای بسیار إِلَى الَّذِينَ
ظَلَمُوا بسوی آنانکه ستم کردند بر خود و بر غیر خود و معاونت ایشان مکنید به بیداد ایشان و راضی
شدن بآن و شریک ایشان شدن در ظلم ایشان در خبر آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که
هر که ظالمی را دعا کند ببقای عمر دوست داشته باشد که عاصی شود بخدا در زمین او و تزیی بزی
ظلمه و تعظیم ذکر ایشان و اختلاط با ایشان و اظهار محبت با ایشان و طمع در عطایای ایشان
از جمله میل است با ایشان ابو سفیان ثوری فرمودی که هر که قلمی برای ظالمی تراشد یا سیاهی
در دوات ایشان ریزد یا کاغذی بدست ایشان دهد در هر چیزیکه موجب ظلم باشد همچنین با
ایشان شریک باشد و مرویست که در جهنم وادیست که در وساکن نشود مگر قاریانی که زایر
ملوک و ملازم سر سلاطین باشند حاصل که حق سبحانه میفرماید که میل اندک بظلم منمایید
فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ پس برسد بشما آتش دوزخ و هرگاه که میل اندک بکسی که جنایتی ظلم ازو صادر شود
و سبب وصول است به نیران پس چگونه باشد حال کسی که میل نماید بکسانیکه موسوم باشند بظلم و ستم
و بعد از آن میل زیاده کنند بظلم و از آن ترقی کرده مرتکب ظلم شود و بعد از آن متوغل شود نعوذ
بالله منه وَمَا لَكُمْ و نیست شما را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از خدای مِنْ أَوْلِيَاءَ دوستانی که عذاب
از شما باز دارند ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ پس شما یاری داده نشوید از قبل رب العزة نداکنند که این
الظلمة کجا اند ظالمان و یاران و یاوران ایشان پس همه را جمع کنند حتی کسی را که برای ایشان دوات
لیقه نهاده باشد و قلم تراشیده نیز با ایشان حشر کنند پس همه را در تابوتی افکنند از آتش و
در قعر دوزخ اندازند و مرویست که هیچ چیز نزد خدا دشمن تر ازین نیست که عالمی بزیارت عملدار
رود و از این روایت نقل است که بر سر مردار نشستن بهتر است از آنکه قاری بر در سرای ظلمه

وعمال ظلمه نشسته اند از سفیان پرسیدند که اگر ظالمی در بادیه تشنه یابند و بر هلاکت مشرف شده ویرا
آب توان داد فرمود نه گفتند اگر آب نه دهند بمیرد گفت بگذار تا بمیرد آورده اند که موفق که وزیر او
بود در پس امام نماز میگذارد چون آیه ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار تلاوت کرد موفق نعره زد
وبیفتاد و بیهوش شد با هوش آمد ویرا از آن حالت پرسیدند گفت این آیه در باره کسیست که اندک
میل بظلمه کند پس حال ظالم چگونه باشد و چون توجه بصلوة موجب رقت قلب است و خوف و خشیت
که مستلزم ترک ظلم است و ترک سایر قبایح از جهت در عقب این میفرماید که وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ و بپای دار
نماز را با شرایع و ارکان طَرَفَیِ النَّهَارِ در دو طرف روز وَ زُلَفًا مِنَ اللَّیْلِ و در ساعتهای
از شب که قریب بنهار است و مراد بنماز در طرف اعلا نماز صبحست و نماز در طرف اسفل ظهر و عصر
نماز زلف مغرب و عشا و ابن عباس فرمود که مراد بطرفی النهار وقت صلوة فجر است و عصر
و زلفا من اللیل عشا آورده اند که ابو البشر الغفاری روزی خرما میفروخت زنی صاحب جمال
بخرما خریدن آمده بود گفت خرمای خوبتر دارم و در خانه همراه من بیا تا آنرا بتو دهم چون زن بخانه در
آمد ابو البشر او را در بر گرفت و ویرا ببوسید زن گفت از خدا بترس او فی الحال پشیمان شد بمجلس حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله گریان بموقف عرض رسانید که یا رسول الله چه میفرمایی
در حق مردی که زن بیگانه بخانه خود در آورد و بغیر جماع در ایشان ملامسه و تقبیل واقع شود
حضرت هیچ جواب نداد و منتظر وحی بود تا وقت نماز دیگر در آمد رسول صلی الله علیه و آله نماز
عصر بگذارد و جبرئیل امین آمد و این آیه آورد که اِنَّ الْحَسَنَاتِ بدرستیکه نیکوییها یعنی نمازها
پنجگانه یُذْهِبْنَ السَّیِّئَاتِ میبرد و محو میسازد بدیها حضرت از ابو البشر پرسید که نماز عصر با ما
بگذاردی گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود که این نماز کفارت آن گناه است گفتند یا رسول الله
این حال مخصوص بویست فرمود نه همه مردمان درین حکم داخلند و نیز در حدیث صحیح واقع شده که
از نمازی تا نمازی کفاره گناهانست که میان آنها واقع شده باشد اگر کبیره نباشد ابو حمزه
ثمالی از احدهما علیهما السلام نقل کرده که امیر المومنین علیه السلم فرمود که از حبیب خود از رسول خدا صلی الله
علیه و آله شنیدم که فرمود که آیه و اقم الصلوة تا آخر امیدوارترین آیتیست در قران بخدای که
مرا بشیر و نذیر مبعوث کرده اند که اگر یکی از شما قیام نماید بوضو ذنوب از اعضای وی متفرق گردد

ورزان

هود

ورزان شود و چون بوجه و قلب متوجه قبله شود از آن منفصل نگردد تا آنکه جمیع گناهان از وی ریزان
شود و چون ویرا هیچ گناه بر صحیفه عمل او نماند همچنانکه روزی که از مادر متولد شده بود و اگر مابین دو نماز
از نمازهای فریضه پنجگانه گناه از وی صادر شده باشد نیز چنین باشد بعد از آن گفت که ای علی
بدرستیکه منزله صلوات خمس برای امت من مانند نهریست که بر در خانه یکی از شما باشد اگر شخصی بر
او چرک باشد و هر روز پنج نوبت از آن نهر غسل کند هیچ از آن چرک در بدن وی نماند گفت بنی
فرمود و همچنانکه نمازهای پنجگانه مر امت مرا نیز چنین است ذٰلِكَ آن امر باستقامت و صلوات ذِكْرٰى
لِلذَّاكِرِيْنَ پندیست مر یاد کنندگان را وَاصْبِرْ و صبر کن بر امتثال اوامر و اجتناب از نواهی فَاِنَّ
اللّٰهَ پس بدرستی که خدای لَا يُضِيْعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِيْنَ ضایع نکرداند اجر نیکوکاران را فَلَوْلَا كَانَ
پس چرا نبودند مِنَ الْقُرُوْنِ از اهل قرنها مِنْ قَبْلِكُمْ که پیش از شما بودند اُولُوا بَقِيَّةٍ خداوندان
عقل و رای و فضل که از روی عاقبت بینی يَّنْهَوْنَ باز میداشتند آنرا عَنِ الْفَسَادِ فِي الْاَرْضِ
از تباهی در زمین تا عذاب برایشان فرود آید مدی اِلَّا قَلِيْلًا لیکن اندک بودند مِمَّنْ
اَنْجَيْنَا از آنها که نجات دادیم ایشانرا از عقوبت مِنْهُمْ از گذشتگان که ایشان منع میکرد
مراد انبیا و اهل ایمانند وَاتَّبَعَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا و پیروی کردند آنانکه کافر بودند مَا اُتْرِفُوْا فِيْهِ
آنچیز را که متنعم بودند در آن یعنی بمتابعت آرزوهای نفس کرده تمام اهتمام بتحصیل اسباب
شهوات مصروف گردانیده اند وَكَانُوْا مُجْرِمِيْنَ و بودند کافران بسبب آن مستاصل شدند
وَمَا كَانَ رَبُّكَ و نبود پروردگار تو یعنی شایسته حکمت او نیست لِيُهْلِكَ الْقُرٰى که هلاک کند اهل
دیهها را بِظُلْمٍ بشرک و کفر وَّاَهْلُهَا مُصْلِحُوْنَ و حال آنکه اهل آن بصلاح آرندگان باشند در
میان یکدیگر یعنی بمجرد شرک هلاک نکند تا فساد و ظلم بآن منضم نگردد و ازینجا گفته اند که شاهی با کفر
باقی میماند وَلَوْ شَاۤءَ رَبُّكَ و اگر خواستی خدای تو لَجَعَلَ النَّاسَ هر آینه گردانیدی بجبر و قهر
مردمانرا اُمَّةً وَّاحِدَةً یک گروه یعنی بر یک دین و آیین و لیکن این منافی تکلیف است چه از
شروط تکلیف اختیار است وَلَا يَزَالُوْنَ و همیشه باشند مُخْتَلِفِيْنَ اختلاف کنندگان در حق
و باطل چون یهود و نصاری و مجوس بجهت عدم تدبر در دلایل و اِلَّا مَنْ رَّحِمَ رَبُّكَ مگر
آنرا که رحم کرده پروردگار تو او را بلطف و توفیق بواسطه تدبر او در دلایل ها دیه مراد اهل

اهل ایمانند که اختلاف در میان ایشان نیست و گویند مراد اختلاف مردمانست در روزی که بعضی
توانگر بند و برخی درویش بر آنکه خدا ویرا قناعت دهد و لذلک و از برای تمکین و اختیار کرد اختلاف
از آن ناشی شده خلقهم آفریدست ترا تا ثواب دهد اختیار کنندهٔ حق را و معاقب سازد اختیار کننده
باطل را و یا معنی آنست که از برای رحمت خود که احسان و فضلست ایشانرا آفریده است و تمت کلمة
ربک و تمام شد سخن پروردگار تو یعنی وعید او که لاملئن جهنم هر آینه پر سازم دوزخ را من الجنة
و الناس از دیوان و آدمیان اجمعین همه ایشان یعنی عاصیان و کلا نقص علیک و هر خبری قصه
که میخوانیم بر تو من انباء الرسل از خبرهای پیغمبرانست ما نثبت به فؤادک داین خبرها آن خبریست که
ثابت میکردانم بان دل ترا تا بیارامد و یقین تو بیفزاید و سرا داور رسالت ثبات نمائی و از ایذای
کفار شکیبا باشی و جاءک و آمده است بتو فی هذه الحق درین سوره آنچه درست و راست است در
معالم گفته که تخصیص این سوره بحق برای تشریف است و اگرنه حق در همه سوره قرآن هست و گفته اند
هذه اشاره باخبار مذکور است که درین سوره این خبرها درست و موعظة و پند است و ذکری
و یاد بودی للمؤمنین مر گرویدگانرا و قل و بگوای محمد بر وجه تهدید للذین لا یؤمنون مر آنانرا که
ایمان نمی آرند اعملوا علی مکانتکم عمل کنید بر حالتیکه بران هستید و قدرت دارید انا عاملون
هر آینه ما نیز عمل کنندگانیم بر همان حال که داریم و انتظروا و چشم دارید بما انقلاب زمان و
گردش روزگار و انا منتظرون و بدرستیکه ما منتظریم نزول عذاب بر شما و لله و مر خدایراست
غیب السموات و الارض علم جمیع آنچه غایبست از آسمانها و زمینها و هیچ چیز از و مخفی نیست و
الیه یرجع الامر کله و بسوی او نه غیر او باز گردد همه کارها بندگان و حفص یرجع بصیغه مجهول میخواند
یعنی باز گردانیده شود همه کارها بسوی او فاعبده پس پرستش کن مرا و را که مرجع همه اوست و
توکل علیه پس توکل کن بروی تقدیم عبادت بر توکل اشارتست بانکه نفع بعابدان میرسد و توکل بعد
گفتار یا عبادتست و ما ربک و نیست پروردگار تو بغافل عما تعملون بیخبر از آنچه بندگان میکنند
و حفص بخطاب میخواند و مخاطب همه مردمانند یعنی خدای بیخبر نیست از هر چه شما میکنید ای بندگان
سوره یوسف علیه السلام ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده که گفت بندگان را سوره یوسف بیاموزید
که هر مسلمانی که آنرا تلاوت کند و اهل خود را تعلیم دهد حق تعالی سکرات موت را برو آسان کرداند و او را

ثوابی ازان

ثوابی ازان فرماید که بهر کس از مسلمانی بنزد و ابو بصیر از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر که سوره یوسف
علیه السلام قرائت کند در هر روز یا در هر شب حق تعالی در روز قیامت روی او را مثل جمال یوسف
علیه السلام کند و از فزع روز قیامت ایمن کرداند و از بندگان صالح شود و این سوره در توریة نوشته
بسم الله الرحمن الرحیم الر زید بعضی ایشان یعنی انا الله اری یعنی
منم خدای که می بینم چیزها را و میدانم جمیع اشیا را و یا الف از الله است و لام از لطیف و را از رحمت
و یا از الفاظ اشارتست بانفراد و لام بلطف و را براحت یعنی قسم بانفراد من بربوبیت و بلطف من باهل
معرفت و برحمت من بر کافه بریت قول اول اشهر و اصح است تلک این آیات این سوره آیات الکتاب
آیتهای کتابیست که واضح است معنی آن و یا ظاهرست اعجاز آن و یا روشن کننده حلال و حرام است
و در روایت آمده است که یهود بعضی از اشراف عرب را گفتند که از محمد سوال کنید که سبب انتقال
آل یعقوب از شام بمصر چه بود این سوره نازل شد که انا انزلناه بدرستیکه ما فرستادیم کتاب را
مراد این سوره است قرانا عربیا در حالتیکه قرآن تازیست یعنی از قرآن گفته اند مانند قسم جزو
باسم کل این سوره را بلغت عرب فرستادیم لعلکم تعقلون تا باشد که شما فهم کنید و معانی آن برسید
و حجت بر شما لازم شود چه اگر بلغت دیگر میفرستادیم در فهم آن عذر می آوردید نحن نقص علیک
ما میخوانیم بر تو احسن القصص بهترین قصه ها را که خوانده شود و در معالم التنزیل آورده که بهتر است بجهة اشتمال
آن بر عجایب و غرایب و حکمتها و عبرتها چه آن متضمن ذکر انبیاست و صلحا و ملائکه و شیاطین و جن و انس
و انعام و طیور و سیر ملوک و آداب ممالیک و طریقه تاجران و ذکر عقلا و سفها و اختلاف احوال آدمی
و مکر زنان و ذکر توحید و فقه و علم تعبیر خواب و آداب سیاست و تدبیر معیشت و لهذا درین سوره
بساط انبساط کشوده قصه یوسف بر وجه تفصیل بعبارت دلپذیر سمت تحریر خواهد یافت الله
اعانة العقره حق تعالی میفرماید که ما بر تو میخوانیم نیکوترین قصه ها را بما اوحینا بانچه وحی فرستادیم بوحی
کردن الیک بسوی تو هذا القرآن این سوره را که خوانده میشود و ان کنت و بدرستیکه بودی تو من
قبله لمن الغافلین پیش از این از ناآگاهان یعنی از دانستن این قصه غافل بودی و این حکایت
بگوش تو نرسیده و این غفلت مذموم نیست و در تفسیر ثعلبی مذکور است که نزول این سوره بجهة تسلی
رسالت پناه صلی الله علیه و آله بعد از استماع واقعه ها یکه بر حسن و حسین علیهما السلام جاری شده و صورت

این چنان بود که روزی سید کاینات نشسته بود حسن و حسین علیهما السلام را بر کنار خود نشانده گاه لب
بر لب حسن می نهاد و گاهی روی بر روی حسین می مالید ناگاه بفرمان الهی جبرئیل امین در رسید و خطاب رب العالمین
رسانید که یا رسول الله انجمها آیا حسن و حسین را دوست میداری فرمود اولادنا اکبادنا چگونه دوست
ندارم دو پاره جگر منند و دو روشنائی بصر جبرئیل فرمود که ای سید کدام را دوستری داری فرمود که ای
برادر هر دو در یک صدفند و بدر یک آسمان شرفند هر دو گوهر یک درجند و اختر یک برج هر دو جگر
گوشه رسول الله و نوشه دل بتول هر دو شبل اسد الله اند و سبط رسول الله یا اخی جبرئیل هر دو را بغایت
دوست میدارم جبرئیل گفت ای سید ملک جلیل میگوید که ای حبیب من آگاه باش که یکی را ازین دو فرزند
ارجمند تو بزهر قهر از پا درآرند و یکی را بتیغ بیدریغ سر بردارند حضرت چون از جبرئیل قصه زهر حسن
و قصه قهر حسین بشنید بگریه افتاده فرمود من بفعل ایشان با جگر گوشگان من این بی رحمی که کنند جبرئیل گفت
جمعی باشند از امت تو که با وجود دعوی ایمان و امید شفاعت تو ایشان را آزار کنند حضرت فرمود ای
جبرئیل امت من بچه جرم حسن مرا شربت زهر چشانند و بچه گناه حسین مرا با خنجر آبدار سر از تن جدا کنند
گفت بی جنایتی که از ایشان صادر شده باشد این خیانت روا دارند و بدون خطا از جور و جفا
چیزی فرو نگذارند سید عالم صلی الله علیه و آله از جفای امت بسیار گریان شد و سوزناک گشت جبرئیل
از برای خرسندی دل آنحضرت پیغام رسانید که نحن نقص احسن القصص و فرمود از معامله عاصیان امت
عجب مدار از واقعه برادران یوسف براندیش اگر اینها بی خبرانند آنها از نسل پیغمبرانند اگر اینها امتانند
آنها برادرانند و وجه احسنیت این سوره همین گفته اند نظم اصل این قصه جود درد و محن بیت خوب
سوز و بکا و حزن بیت احسنش گفت خداوند که آن بیت در قتل حسین و حسن بیت پس برای تسلی دل مبارک
مصطفی و امتش بلا کشان کربلا فرمود که اذ قال یاد کن ای محمد وقتیکه گفت یوسف لابیه یوسف مر
پدر خود را یعقوب بن اسحق بن ابرهیم یا ابت ای پدر من حوالی عجب دیدم انی رایت بدرستی که دیدم
در خواب احد عشر کوکبا یازده ستاره را والشمس والقمر و آفتاب و ماه را و من بر سر کوه بلند بودم
در حوالی من انهار جاری و اشجار سبز و از آسمان این ستارگان و آفتاب و ماه فرود آمدند و من در
ایشان چون نگریستم رایتهم دیدم آنها را لی ساجدین مرا سجده کنندگان آورده اند که یعقوب علیه
و آله و علیه السلام دوازده پسر داشت و یوسف را از همه دوستر داشتی و نظر تربیت در حال او کماحقه

زیراکه

زیراکه هم بحلیه جمال آراسته بود و هم به پیرایه کمال پیراسته صورت حال او از کمال معنی خبر میداد
و جمال جبینش آینه صورت جلوه میکرد برادرانرا از نخجه زنگار حسد بر آینه دل نشسته بود و رقم رشک
و غیرت بر لوح سینه ایشان نقش بسته بود و بیتکه در سرای یعقوب علیه السلام درختی بود هرگاه او را پسری
آمدی از آن درخت شاخی برآمدی و بان ببالیدی و قوی شدی پدر آنرا بگرفتی و بجهت عصا بوی دادی
و گفتی که این عصای تست که با تو نشو و نما یافته چون یوسف متولد شد از درخت هیچ شاخی بر نیامد
و چون بهفت سالگی رسید با پدر گفت ای پدر بزرگوار هر یک از برادران مرا عصائی دادی مرا هم عصائی بدهی
خطاب آمد که ای یعقوب از من چوبی بخواه که بتو ارزانی فرمایم یعقوب دعا فرمود حق تعالی جبرئیل را
بوی فرستاد با عصای از چوب بهشت و گفت این را بیوسف ده تا عصای وی باشد و آن چوبی بود از
زبرجد سبز شبی یوسف در خواب دید که آن عصا را بر زمین زد و برادران وی نیز عصاهای خود را بر زمین
فرو زدند عصای یوسف علیه السلام بلند گشت و برگ برآورد و شاخها کشید و سایه گستر شد دیگر
و سر در عنان آسمان کشید و عصاهای برادران بر حال خود بماندند بعد از آن بادی عصاهای
برادرانرا از بیخ بکند و در دریا انداخته و عصای او بر جای بماند و از خواب در آمد ترسان شد و نزد پدر
آمد پدر او را ترسان یافت گفت ای فرزند دلبند و ای قرة العین من ترا چه رسیده است یوسف علیه السلام
صورت حال را با پدر تقریر کرد چون برادران ازین خواب خبر یافتند حسد و حقد ایشان بیشتر گشت
و با خود گفتند این خواب دلالت میکند بر آنکه وی پیشوای مردمان شود و مرتبه بلند و درجه ارجمند
یابد و ما محکوم حکم وی شویم و از وهب نقل است که فرط محبت یعقوب با یوسف بوجهی بود که یکساعت
نمیگذاشت که از نزد وی غایب شود و شب و روز او را نزد خود داشتی چون بشروع در دوازده
سالگی کرد شب جمعه در کنار پدر خوابیده بود در واقعه دید که آفتاب و ماه و یازده ستاره از آسمان
فرود آمدند و او را سجده کردند یوسف از دهشت آن بیدار شده آنرا با پدر تقریر کرد یعقوب علیه السلام
دانست که او مرتبه رفیع یابد و برادران یازده گانه او که ستارگان اشارت برایشانست و او و زوجه
او که خاله یوسف است و شمس و قمر عبارت از ایشانند تعظیم و تکریم او بجای آرند فکر فرمود که اگر برادران
این واقعه دیگر را بشنوند و ایشان در تعبیر وقوف تمام دارند هر آینه قصد وی کنند قال یا بنی
گفت ای پسرک من از روی شفقت و مرحمت و کمال محبت لا تقصص و مخوان و ظاهر مکن

رؤیاک خواب خود را علی اخوتک بر برادران خود فیکیدوا لک کیدا که حیله کنند برای هلاک تو حیله کردنی
ب وسوسه شیطان ان الشیطان بدرستیکه دیو سرکش که ابلیس است للانسان مر آدمی را عدو مبین
دشمنی است آشکارا که او را بمکر و حیله میدارد و کذلک همچنانکه ترا برگزید خدای با همچنین خوابی که دلیل
شرف و نشانه تفوق و کمال مرتبه تست بر برادران تو و علامت شرف و عز و کمال نفس تو یجتبیک
ربک برخواهد گزید ترا پروردگار تو به نبوت و فرمانفرمائی و پادشاهی و غیر آن از امور عظام و
یعلمک و بیاموزاند ترا من تاویل الاحادیث از تاویل خوابها از قتاده روایتیست که در عهد
یوسف علیه السلام هیچکس تعبیر خواب به از و نمیدانست و یتم نعمته و تمام کند نعمت خود را که نبوتست
و وصل نعمت دنیا بنعمت آخرت علیک بر تو و علی آل یعقوب و بر فرزندان یعقوب یعنی از آنها یکی
پیغمبر بودند از اولاد او و یا مراد برادران یوسف اند که حق تعالی ایشانرا باسلام و توبه از آنچه صادر شده
بود مشوبات و مغفرت ارزانی داشت و باجماع اهل سنت برادران یوسف علیه السلام پیغمبر نبودند اما حق تعالی
توفیق داده بنعمت توبه و مغفرت بر ایشان ارزانی فرمود کما اتمها همچنانکه تمام کرد نعمت نبوت را
علی ابویک بر پدر و پدر پدر تو من قبل پیش ازین وقت یعنی پیش از تو مراد جد است و پدر جد یعنی ابرهیم
و اسحق اما ابرهیم بخلت و رسالت و نجات از آتش نمرودی اما اسحق به نبوت و اخراج یعقوب
و اسباط از صلب وی ان ربک بدرستیکه پروردگار تو علیم داناست که استحقاق اجتبا دارد
حکیم استوار کار و درست کردار است یعنی آنچه کند بر وفق حکمت و مصلحت است و بعد از ذکر تمهید این
مقدمه شروع در آن نموده فرمود که لقد کان فی یوسف علیه السلام بتحقیق که هست در قصه یوسف علیه السلام
و اخوته در حکایت برادران او آیات نشانهای قدرت حق یا دلایل قدرت للسائلین مر پرسندگان را
ازین قصه و برادران یوسف یکی بنیامین بود که وی برادر اعیانی یوسف بود و شش علاتی که پسران
خاله بودند یهودا و روبیل و شمعون و لاوی و ریالون و یشجر و چهار دیگر علاتی بودند ایشان
از دو کنیز که بوجود آمده بودند و آنها دان و نفتالی و اشر بودند یوسف در حسن صورت و سیرت از
همه در پیش بود مرویست که حق تعالی چهار دانگ حسن بیوسف ارزانی فرمود و دو دانگ دیگر بر
جمیع بندگان قسمت کرد ابو سعید خدری از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت فرمود که شب معراج
مرا باسمان بردند یوسف علیه السلام را دیدم بحسن عجیب و لطافتی غریب از آن نزدیک متعجب شدم و پرسیدم

کاین

کاین کیست گفتند یوسف و اصحاب از آنحضرت سوال کردند یوسف را چگونه دیدی فرمود ماه شب
چهارده در میان ستارگان کعب الاحبار روایت کرده که حق تعالی صور تمام پیغمبران را با آدم
علیه السلام نمودی یک یک را ابدید در طبقه ششم یوسف را بدید تاج وقار بر سر نهاده و قضیب پادشاهی
در دست گرفته و ردای کرامت بر دوش نهاده و بر راست او هفتاد هزار فرشته ایستاده و
بر چپ او هفتاد هزار همه آواز تسبیح و تهلیل برداشته و پیش او درختی سبز که آنرا درخت سعادت
ایستاده هر کجا او میرفت آن درخت با وی حرکت میکرد گفت بار خدایا این کیست ندا رسید که شخصی از
فرزندان تو که همه مردم بروی حسد برند بجهت آنچه باو عطا خواهم کرد گفت بار خدایا چه بوی خواهی داد
فرمود حظی تمام از حسن آدم علیه السلام او را در بر گرفت و بوسه بر چشم او میداد و گفت لا تاسف یا
بنی و انت یوسف اندوه مخور ای پسر من که تو یوسفی در حسن یاد در زمانی قابیل اول کسی او را یوسف
نام نهاد آدم بهشت و دیگر آنکه آدم در اول خلقت بصورت و جمال یوسف بود چون شجره منهیه تناول
کرد آن حسن و بها و نور از و زایل شد و حق تعالی آنرا بیوسف داد و گفته اند که شبتارا از نور روی
او چون روز نورانی شدی و او جعد موی بود و فراخ چشم و سروقد و سطبر ساعد و باریک
میان و تیز بینی و خورد دندان بر رخ راست او خالی سیاه بود و در میان هر دو چشم و علامتی نورانی
بود که بنیه انشتی ماه تابان است و چون بخندیدی یا سخن کردی نور از دندانهای او تافتی که در و دیوار
روشن ساختی و لطافت اندام وی بوجهی بود که اگر سبزی خوردی در پوست و هیدا شدی و گویند
او حسن را از جده اش اسحق بمیراث گرفته بود و اسحق از مادرش و حق تعالی ساره را بر صورة حور العین
آفریده بود القصه چون یوسف علیه السلام خواب گو بیا پدر تعبیر کرد پدر بگیمان آن وصیت مرد و
و اجتبا و اتمام نعمت مژده داد و بعضی از زنان او شنودند تا از شام که ایشانرا بجاده بار آمدند
صورت حال باز نمودند ایشانرا عرق حسد در حرکت آمده تدبیر دفع مشغول شدند همچنانکه می فرماید
که اذ قالوا یاد کن آنرا که گفتند برادران یوسف با یکدیگر لیوسف و اخوه هر آینه یوسف و برادر او
بنیامین که برادر مادر پدری اوست احب الی ابینا دوست تر اند بسوی پدر ما از ما و نحن عصبة منا
و حال آنکه ما جماعتی توانا و مردان کارزاریم و ایشان خورد سال و اکفا پس بایستی که ما را دوستر
داشتی و چون دو عاجز ضعیف را برده قوی و توانا اختیار کرده ان ابانا بدرستی که پدر ما لفی ضلال

همچنین در دور افتاد دولت هویدا و انکار از راه صواب یعنی رای او درین کار خطا واقع شده
پس با یکدیگر گفتند چاره درین امر باید کرد و حیله باید انگیخت تا ویرا از پدر دور گردانیم
بجهت نیافتن او ما را دوست گیرد یکی از ایشان گفت تدبیر این امر اینست که اقْتُلُوا يُوسُفَ بکشید
یوسف را و گویند که این سخن شمعون بود و در تفسیر آورده که شیطان بصورت پیری بر ایشان ظاهر
گشت و گفت یوسف هیچ جا در کار شما راه بندگی گیرد گفتند تدبیر او چیست گفت او را بکشید أَوِ اطْرَحُوهُ
یا بیفکنید او را أَرْضًا بزمینی دور از عمارت که ددان بسیار باشند يَخْلُ لَكُمْ تا خالی ماند برای شما
وَجْهُ أَبِيكُمْ روی شما یعنی چون او را نبیند همگی روی بشما آرد و تمامی بشما روی آورد و بغیر التفات
نکند وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ و باشید پس از یوسف یعنی بعد از ساختن امر او قَوْمًا صَالِحِينَ گروهی
شایستگان یعنی توبه کنندگان ازین عمل این نیز از کید شیطانست ع کار امروز کنید و فردا
توبه ۰ و این نیز غافل میسازد از آنکه عذر فردا از کجا فردا میباید و بر عمر اعتمادی نیست قَالَ
قَائِلٌ مِنْهُمْ گفت گوینده از ایشان یعنی یهودا که در عقل و رای از ایشان در پیش بود گفت لَا تَقْتُلُوا
يُوسُفَ مکشید یوسف را که قتل وی گناه عظیم است وَأَلْقُوهُ و بیفکنید او را فِي غَيَابَتِ
الْجُبِّ در قعر چاه يَلْتَقِطْهُ تا فرا گیرند او را بَعْضُ السَّيَّارَةِ یعنی راه گذریان که بدانجا رسند او را
بیرون آورده بناحیه دیگرش برند و شما از و برهید یعنی چون غرض شما نابودن اوست تدبیر او بر وجه
کنید إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ اگر هستید شما کنندگان [illegible] منقول شده که موجب
که روزی یعقوب علیه السلام طعامی پخته بود و در جوار او درویشی بود بوی آن طعام می شنید و کسی ویرا
نصیبی از آن طعام نداد خطاب آمد که ای یعقوب چون آن درویش را طعام ندادی و او را محروم
ساختی پس ببلای من راضی شو و بقضای من خرسند باش و در همین شب یوسف واقعهٔ مذکوره را
بدید القصه برادران یوسف نزد پدر آمده گفتند فصل بهار رسیده و سبزها از زمین روئیده چه شود
که یوسف را با ما فرستی تا روزی تفرج و تماشا بگذراند یعقوب فرمود که من بی بهار روی یوسف
چون بلبل خزان دیده خواهم شد روا مدارید که شما در گلزار باشید و من بخار هجران یوسف گرفتار
باشم فرزندان یعقوب از اذن او محروم شده پیش یوسف آمدند و انواع بازیها کردند و از تماشای سبزه
و صحرا یادی در میان آوردند و بزبان حال گفتند بیت موسم گل دو سه روز است غنیمت دانید ۰ که دگر

نوبت

نوبت تاراج خزان خواهد بود ۰ یوسف که نام تماشا شنید و آن بازیها را بدید خاطر مبارکش بآن
متوجه شد و برادران پیش پدر آمدند و التماس اجابت نموده مضمون این مقال بزبان حال بعرض
رسانیدند بیت زین تنگنای حلقوم خاطر بصحرا میکشد ۰ کز دوستان باد صبا خوش میرسد پیغام را
یوسف درین باب مبالغه نمود و گفت ای پدر بزرگوار چگونه جایز باشد بیت حریفان در بهار عیش
خندان ۰ من اندر کنج غم چون دردمندان یعقوب علیه السلام در تفکر دور و دراز افتاد قَالُوا
گفتند برادران يَا أَبَانَا ای پدر ما مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا چیست ترا که امین نمیداری ما را عَلَى يُوسُفَ
بر یوسف و تامل میکنی در فرستادن او وَإِنَّا لَهُ و حال آنکه ما مر او را لَنَاصِحُونَ نیکخواهانیم و
مهربان أَرْسِلْهُ مَعَنَا بفرست او را با ما غَدًا فردا بجانب صحرا يَرْتَعْ تا در سعت و فراخی میوه
نقلها خورد وَيَلْعَبْ و بازی کند تیر انداختن و شتر دوانیدن و غیر این از انواع بازیهای
مباح وَإِنَّا لَهُ و بدرستیکه ما مر او را لَحَافِظُونَ نگاه بانیم از هر ضرری و بلیه قَالَ گفت یعقوب
إِنِّي لَيَحْزُنُنِي بدرستی که مرا اندوهگین دارد أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ آنکه ببرید او را از نزد من چه
مفارقت او بر من بسیارست و صبر بر مهاجرت او دشوار وَأَخَافُ و دیگر میترسم أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ
از آنکه بخورد او را گرگ چه بدان زمین که شما میروید گرگان درنده بسیار میباشند و مبادا که گرگ
قصد وی کند وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ و شما از آن بیخبران باشید بسبب مشغولی بتماشا و مهمات خود
بیت از آن ترسم که غافل شنید ۰ از غفلت صورت حالش نبینید ۰ درین دشت در آید
محنت انگیز ۰ کهن گرگی بدو دندان کند تیز ۰ قَالُوا گفتند فرزندان یعقوب لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ
بخدای که اگر بخورد او را گرگ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ و حال آنکه ما گروه توانا و قوی هیکلیم که هر یک با ده شیر
محاربه میتوانیم إِنَّا إِذًا بدرستیکه ما آنوقت که برادر را بچنگ گرگ دهیم لَخَاسِرُونَ هر آینه
زیانکاران باشیم پس چون یعقوب علیه السلام مبالغه فرزندان شنید و میل یوسف بگشت دشت و
و تماشای صحرا و کوه دید دل بر الم هجران نهاده و بقضای ربانی رضا داده بفرمود تا سر و تن
یوسف را بشستند و مویش شانه زده جامهای نوش پوشانیدند و پیراهن ابراهیم که جبرئیل
از بهشت آورده بود و بوقت انداختن او را در آتش نمرودی در وی پوشانیده بود و حکم آن
به یعقوب رسیده چون تعویذ بیازویش بست و او را بدان پسران سپرده فرمود برویید بیرون دروازه

کنعان در زیر شجرة الوداع توقف کنید تا من نزد شما آیم و شجرة الوداع درختی بود که هر که بسفر رفتی یاران
یاران وی را آنجا وداع کردندی و دوستان و خویشان تا بدان جا مشایعت نمودندی گویا بیخ آن درخت
باب اندوه پرورش یافته بود و شاخ و برگش در محنت و بلا نشو و نما یافته پسران یعقوب پدر را از شهر بیرون
آمدند و در سایه آن درخت قرار گرفتند یعقوب علیه السلام جامه پشمینه در پوشید و عمامه از پشم بافته بر فرق
مبارک نهاد و میان بربست و عصا در دست گرفته روی بدروازه آورد چون هرگز رسم نبود که
یعقوب بمشایعت فرزندان رود هر که آن صورت میدید متعجب میشد و چون نظر فرزندان بر یعقوب افتاد
از جای برجستند و دست و پای پدر را بوسیدند یعقوب علیه السلام یوسف را در بر گرفت و روی بر روی او
نهاد و گفت ای فرزندان مرا معذور دارید که از این پسر بوی پدر و جد میشنوم و بجایت این از
دیدار او مطلقا سیر نمیشوم پس گفت ای فرزند ارجمند و ای مونس دل دردمند اگر توانستمی ترا
بگردن گرفته بردمی و باز آوردمی اما پدر ضعیف و نحیف و منتظر دیدار شریف تو زنهار تا شب
در صحرا نباشی و دل پدر را بناخن فراق نخراشی ای پسر اگر امشب در صحرا مانی و باز نیائی یقین است
که در آتش فراق تو بسوزم و هزار شعله جانسوز در کانون سینه برافروزم یوسف پشت خم کرد
تا پای پدر را بوسه دهد پدر سر مبارک برداشت و پیشانی نورانی اش را ببوسید و گفت ای
قرة العین من مرا در کنار گیر و ساعتی در بغل من قرار گیر که داند که فردا بر سر ما چه چیز نوشته اند
بیت نگاه دار زمانی زمام کشتی وصل ۞ که بحر حادثها را کناره نیست ای یوسف ترا چهار وصیت میکنم
این وصیتها بشنو و در خاطر نگاه دار اول آنکه ای فرزند دلبند خدای را هیچ حال فراموش مکن و
در هر کاری که باشی ذکر آفریدگار را از زبان و دل خویش دور مدار که هیچ چیزی در سفر و حضر برابر
ذکر و شکر او نیست دوم اگر ببلائی در مانی یاری جز از فضل خدای مجوی که هر که رشته تدبیر از
دست بدهد اگر چنگ در ریسمان کرم او زند از پای در نیاید سوم این کلمه را بسیار گوی که حسبی الله
نعم الوکیل که حضرت ابراهیم خلیل را که در آتش انداختند این کلمه را گفت جز از آتش بدو
نرسید وصیت چهارم آنست که ای پسر مرا فراموش مکن که من ترا فراموش نخواهم کرد تا سیل خون جگر
خانه دل مرا خراب نسازد ساکن غمکده سینه ام سودائی تو خواهد بود خواب دید که گرگی یوسف را
از کنار او برده اند که یوسف را خواهری بود دینا در آن ساعت که برادران و پدر میرفتند وی خفته

بود ناگاه

یوسف

ناگاه بیدار شد در خواب دید که گرگ یوسف را از کنار پدر در ربود از بیم این واقعه در گریست که یوسف
کجاست گفتند با پدر در آن صحرا رفت گفت پدر اجازت فرمود گفتند گفت زمانه بی وفا و روزگار
پر جفا عاقبت روی یوسف گرفتار گرداند و دود جهان در دل یاد آورد پس بتعجیل تمام روی
بدروازه شهر نهاد تا بزیر درخت شجرة الوداع رسید پدر را دید که با یوسف افتاده مقنعه
از سر برگرفت در گردن او افکند و گفت ای برادر جان برادر چنان انگار که من یکی از کنیزان توام مرا با خود
ببر تا هر جا که نزول کنی من خاک آن زمین را بمژگان بروبم چون آب نوشی بر پای تو ایستم هر دو دست در زیر
جام دارم و اگر طعام باید پخت من پزم جمع کنم ای خورشید فلک خوبی ای گوهر صدف یعقوبی و
اگر مرا نخواهی برد زنهار تا دل این عاجزه بیچاره بدرد فراق سیاه نسازی و جگر این ضعیفه را بآتش
هجران نسوزی یوسف را بحنان خواهر گریه در آورد القصه یوسف از جانبی میگریست و یعقوب از
طرفی اشک میریخت و دینا از گوشه میگریخت و دینا از یک گوشه مینالید در آن محل درهای آسمانها را
گشوده بودند و حور العین ایستاده بودند در خروش آمده زبان حکم ازلی میگفت ای یعقوب
تو از مفارقت یکشبه میزاری و از فراق چهل ساله خبر نداری پس علیه السلام یوسف را در بر گرفت و
دانه مروارید خوشاب بالماس مژه سفتن آغاز کرد بیت نهاله را که بسی خون دل باریده و گل را
آب داد ۞ وز تگرگ روح پرورش عناب داد ۞ و گفت ای پدر بزرگوار سبب گریه چیست و این
اضطراب و بیتابی از برای کیست یعقوب گفت ای نور دیده من از رفتن تو بوی اندوهی بمشام
دل من می رسد میدانم که سرانجام کار بکجا خواهد رسید باری مرا فراموش مکن که من پیوسته در
خیال تو خواهم بود یوسف علیه السلام دست پدر بزرگوار بگرفت و روی خواهر را بوسیده وداع کرد
میکند آن همه وداعی دوستان خویشتن تازه داغی می نهد مر سینهای ریش را پس بار دیگر فرزندان را
در باب محافظت یوسف مبالغه بسیار فرمود برادران یوسف را بدوش گرفته روی براه
آوردند یعقوب آواز داد که من از اینجا بشهر باز نخواهم رفت تا شما باز آیید و روبیل را گفت تو
از همه بزرگتری یوسف را بتو می سپارم زنهار که از حال وی غافل نشوی روبیل قبول کرد و روی
براه آوردند اما چون قدمی چند دور شدند یعقوب آواز داد که آهسته روید و زود از نظر من
غایب مشوید ایشان آهسته میرفتند و یعقوب بر اثر ایشان می نگریست و بهای های میگریست چون

چون نزدیک بود که از نظر غایب شود یعقوب آهی زد و گفت ای فرزندان یوسف مرا باز آرید تا
یکبار دیگرش ببینم و از بوستان جمالش میوه وصال بچینم برادران باز گشتند و یوسف را نزد
پدر بزرگوار بردند یعقوب او را در بر گرفت و گفت ای فرزندان رحم کنید دل از وصال برداشتی مرا
در فراق مگذارید یوسف پدر را تسلی داده وداع کرد و روی به راه آورد و چون غایب شدند
یعقوب با سوز تمام مراجعت نموده چون بزیر درخت رسید از هر شاخ او آواز الفراق الفراق
شنید دانست که در زیر پرده غیب رنگی عجب آمیخته است و مرو لیست که فرزندان در نظر پدر
یوسف را از یکدیگر میگرفتند و بر دوش و گردن یکدیگر می نشانیدند بلکه او را بر فرق می نهادند
فلما ذهبوا به چون برادران بردند یوسف را و از نظر یعقوب غایب شدند او را بر زمین
زدند و گفتند یار تو کشیم و شربت اشک تو چشم بیاده روان شود در پیش پیش پای مرو
و یوسف بگریه در آمد و گفت ای برادران عزیز چه کرده ام که با من این خواری میکنید و مرا بیاده
میدوانید ایشان آغاز طعن کرده گفتند که ای دروغگو از آن ستارها و ماه و آفتاب که ترا
سجده کردند در خواه تا امروز بفریاد تو رسند و ترا دستیار باشند یوسف گفت شما را چه شد آخر
یکی از حال پیر کنعان براندیشید و بر کودکی و ضعف حال من رحمت آرید ایشان بسخن او التفات
ننموده طپانچه بر رخسار او میزدند و او را میدوانیدند و چون پاره راه او را دوانیدند نعلین
او بکشیدند پس پای برهنه بر سر خار و خاشاک میدویدند تا پای او مجروح شده مانند گشت پس او را
در خاک خاری کشان و تشنه بروی میکشیدند و او هر چند جزع میکرد بجای نمی رسید و نزد هر برادری
که میدوید تا او را شفقت کنند طپانچه بروی میزد بر جنوال او را در صحرا میدوانیدند و خار و خاشاک
میکشیدند تا وقتی آفتاب بلند شد و هوا چون سینه یعقوب سوزناک شد تشنگی بر یوسف غلبه
کرد روی بروبیل آورد که ای برادر تو از همه بزرگتری و مرا هم پسر خاله و هم برادری و با وجود این پدر مرا
بتو سپرده بود باری تو رحمی کن و بر خوردی و شکستگی من ببخشای روبیل بسخن وی التفات نکرده
طپانچه بر رخسار نازکش زد که برگ گلش مانند بنفشه کبود شد نزد شمعون آمد که مشربه را بده که از
تشنگی جانم بلب رسید تا دمی آب خورم و آن مشربه بود که یعقوب از برای یوسف قدری آب و مقداری
شیر با هم آمیخته بود در آن ریخته بود و بشمعون سپرده و گفته که هنوز از لبهای او بوی شیر می آید و برا طاقت

تشنگی

تشنگی نخواهد بود هرگاه تشنه شود از این مشربه بر او شربتی بچشان چون یوسف از شمعون آب طلبید شمعون
هر چه در مشربه بود بر زمین ریخت یوسف گفت ای شمعون چرا این آب بریختی گفت ما داعیه داریم که خون از
حلق تو بریزیم چه جای آنست که آب در حلق ریزیم تو تشنه آبی و ما چون تو تشنه ایم یوسف چون حدیث
کشتن شنید بر خود بلرزید و از بیم جان آب و نان فراموش کرد و در آن محل یوسف را از تشنگی کام و زبان
چون لاله آتش باز شده بود و حدقه چون دیده نرگس آب گرفته بیطاقت شده از پای در افتاد
و آغاز ناله کرد و چون او را قصد برادران محقق شد روی بقبله دعا آورد و گفت ای خداوندی که جد
پدر مرا از شر و ضرر آتش نمرودی خلاص دادی و پدر پدرم را مژده و بارکنا علیه و علی اسحق فرستادی
که بر پدر و بر من رحمت کن و مرا از کشتن نجات ده یهودا که این مناجات شنید عرق برادری در
حرکت آمد و عرق مروت بر جنبش نشست روی به یوسف کرد که ای برادر دل خوش دار که تا جان در تن من
باشد نگذارم که کسی قصد تو کند پس او را در زیر حمایت خود گرفت و با برادران گفت دست تعدی
آستین کشید و اجمعوا و رای خود را محکم ساختند ان یجعلوه بانک بیفکنند او را فی غیابت الجب
در قعر چاه که با صحرا قوال بر سه فرسخی کنعان بود و سر چاه تنگ و پایین آن گشاده و هفتاد گز عمق
داشت و زیاده از این نیز گفته اند و از طریق جاده دور افتاده بود پس برادران بر سر آن چاه آمدند
و یوسف را با آنجا کشیدند هر چند یوسف دست در دامن یک یک میزد فایده نداشت گاهی برادری
پیر و زمانی بخرد و خوردی خود را شفیع می آورد سود نمیکرد و هر چند از ابر دیده آب حسرت می بارید از
زمین همت برادران گیاه وفا نمیرست چون دید که از سر آن بیداد در نمیگذرند و بنظر رحمت در
حال زار او نمی نگرند فرمود که مهلتم دهید تا دو رکعت نماز بگذارم گفتند تو نماز گذاردن چه
دانی گفت آخر پیغمبرزاده ام و با پدر بسیار در محراب طاعت ایستاده ام پس از برادران در خواست
کرد که تا یوسف را یک زمان گشادند و دست از گریبان او باز داشتند تا دو رکعت نماز بگذارد
و بعد از نماز روی بخاک نهاد و گفت خداوندا بتو سپردم و زمام خود در قبضه رضای تو باز
گذاشتم نظم ما بنده ایم و مصلحت ما رضای تست ۞ خواهی ببخش و خواه بکش رای رای تست ۞
چون از مناجات فارغ شد برادران گفتند پیراهن بیرون کن گفت هیهات زنده را
عورت پوش می باید و مرده را کفن می شاید پیراهن با من بگذارید تا اگر میرم کفن باشم و

واگر زیم ستر عورت داشته باشم گفتند چون برهنه باشی یازده ستاره وماه وآفتاب ترا برهنه
نگذارند وجامه در پوشند یوسف مبالغه از حد گذرانید گفتند که البته پیراهن بیرون کن و چون
ایشان آن بود که پیراهن خون آلوده کرده پیش پدر برند وگویند اورا گرگ از هم بدرید اینک پیراهن
خون آلوده گواه حال است یوسف بدو دست گریبان گرفته بود وفریاد وزاری میکرد ایشان
بقوت دست وی باز کردند پیراهن از سرش برکشیدند ورسن بمیان وی بسته بچاه گفت ای
برادران هرچه خواستید از جور وجفا بجا آوردید من تمام الغصه میکنم بشنوید وازین سخن برو
مروید گفتند چه مصلحت گفت پدر را نیکو دارید ومن بعد جانب او فرو مگذارید که او منتظر
که شما با من چه کرده اید اگر بداند بر شما خشم گیرد ودعای بد کند وبشما انواع عقوبت رساند
اگر شما را با من قوت آن هست که با من جفا کنید مرا طاقت آن نیست که یعقوب پدر در باید
روبیل ازین سخن برو در هم کشید وکارد برد وریسمان ببرید یوسف در نیمه چاه بود که رسن بریده
شد گفت دریغ که دید از نادیده رشته امید از زندگی منقطع شد ودر چاه هلاک افتاد دست
دل از جان برداشت وخود را بکلی بحق واگذاشت ندا رسید بجبرئیل که بنده مرا دریاب جبرئیل بیک
پر زدن از سدرة المنتهی بمیان چاه رسید یوسف را در هوا بگرفت بیهوش شده بود در آهسته
آهسته اورا بتک چاه رسانید وبر بالای سنگی خوابانید خطاب آمد که ای جبرئیل جامهای بهشت
در پوشان واز شربتهای انهار جنت بوی بپوشان وسر اورا در کنار خود نه وپر با فرود
در جراحتهای وی بمال تا به شود وچون بهوش آید سلام ما بوی برسان وبگو هیچ غم مخور که ترا از برای
تخت وجاه آفریده ایم نه از برای تخت چاه جبرئیل گفت الهی اجازت فرما که من خود را بصورت یعقوب
بوی نمایم تا زمانی بدان تسلی یابد فرمان در رسید که چنین کن جبرئیل بصورت یعقوب برآمد وسر
یوسف را بکنار گرفت چون بهوش آمد سر خود را در کنار پدر دید بجست وبهر دو دست در گردن
روح الامین درآورد وفریاد برآورد که ای پدر بزرگوار کجا بودی که برادران با من چها کردند مرا
از خدمت تو محروم ساختند وترا بفراق من مبتلا کردانیدند ومرا سر وپا برهنه در بیابان
مهلک دوانیدند وآنچه از ستم وجفا ممکن بود بمن رسانیدند وآب ونان از من باز داشتند ومرا
گرسنه وتشنه بگذاشتند ورخسارم الغریب طپانچه کل رنگ کردند گیسوی مرا با خاک وخون برآغشتند

وپراهن

وپراهن که تو خود در من پوشانیدی از سرم کشیدند برسن خاری بر میانم بستند اگر سید ادی برتنم
زدند وسر نگون بچاه در اوکندند ای پدر در روی من نگر وزخم طپانچه ببین ودر پشت وپهلوی من نگاه
کن واثر جراحت ملاحظه فرمای یوسف این سخن میگفت واز دیوارهای چاه آواز وناله می آمد
جبرئیل بخروشید وملایکه میگریستند آخر جبرئیل بیطاقت شده گفت ای یوسف من یعقوب نیستم من
روح الامینم فرستاده رب العالمین پس سلام الهی بدو رسانید واز طعام وشراب بهشت بوی خورانید
پیراهن خلیل که یعقوب تعویذ وار بر بازوی یوسف بسته بود گشوده در وی پوشانید وآنگاه مژده
خلاص ونجات از چاه ورسیدن بمرتبه عز وجاه بگوش او رسانید چنانکه حق تعالی از آن خبر میدهد
وَأَوْحَيْنَا وما وحی کردیم بسوی یوسف بواسطه جبرئیل که اندوهگین مباش که به زودی ترا از
حضیض چاه بذروه جاه رسانیم وبرادرانرا باحتیاجمندی نزدیک تو آریم لَتُنَبِّئَنَّهُمْ هر آینه تو خبر دهی
برادرانرا بِأَمْرِهِمْ هَذَا باین کاری که کرده اند ورنجی که بتو رسانیده وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
وحال آنکه ایشان ندانند که تو یوسفی بجهة علو مرتبه شان ورفعت مکان تو واین وقتی بود که بجهة غلا
وقحطی بطلب غله بخدمت او آمدند واو را نشناختند وَهُمْ لَهُ مُنكِرُونَ چنانکه مبین شود ان شاء الله
تعالی وچون جبرئیل خواست که بمقام خود درود ومعرلی از حضرت عزت در رسید که ای جبرئیل دو سه روز
در تک چاه قرار گیر ومونس یوسف در کنار که غریبست وتنها از یار ودیار خود دور افتاده
ودل بر کربت غربت وحرقت فرقت نهاده آورده اند که فرزندان یعقوب آنشب بکنعان نرفتند یعقوب
همه روز بانتظار یوسف در زیر شجرة الوداع نشسته بود وبا خواهر یوسف سخن شوق در پیوسته تا
شام درآمد واثر آمدن فرزندان پیدا نشد دود از نهاد یعقوب برآمد وگفت ای دختر برادرانت
چه شد که دیر کردند وسبب چیست که ماه رخسار یوسف از مطلع وصال طالع نمیشود وشمع جمالش چرا
کلبه تاریک فراق بلمعات انوار خود روشنی نمی بخشد ای دختر از تخیل مفارقت دیو تو مهاجرت او
آتش حسرت در اشتعال درآمده وکشتی قرار وآرام در گرداب اضطراب افتاده دنیا پیدرزا تسلی
میداد وانواع سبیها واعذارها ترتیب می داد العقصه یعقوب شب بماتجا بسر برد وبامداد بر پشته
بلندی که بصحرا مشرف بود برآمد وبنشست ودختر را نزد خود بنشاند ودیده براه فرزندان نهاد
وفرزندان آنشب در سر راه بودند وخواب بر ایشان غلبه کرده بود ادرخواب یعقوب چنانکه دید

برادران در خواب‌اند فرصت یافته پنهان بسر چاه شتافت و آواز داد که ای برادر من یوسف
اخی انت ام میت آیا تو زنده درین چاه یا مرده یوسف گفت تو کیستی که از حال بیچارگان غریب خبر گیری
و از بیکسان مهجور یاد میکنی گفت منم برادر تو یهودا ای برادر چون باشد حال کسی که از کنار مهربان پدر
جدا بود و بر تنگ چاه در صد دو قوت و فنا نه مونسی و نه غمگساری و نه در روی زمین از زندگان و نه
در زیر زمین از مردگان یهودا از درد دل یوسف در خروش آمد و بر خورد داری و غریبی و تنهایی و
بیکسی او بسیار بگریست یوسف در قعر چاه آواز داد که ای برادر وقت وصیت است نه هنگام نوبت
یهودا گفت چه وصیت داری گفت وصیت من آنست که چون نماز شام با برادران بخانه رسی از بیکسی من
یاد کنید و در وقت طعام خوردن از گرسنگی من یاد آورید و بامداد چون سر از بالین برداشتی جامه
پوشیدا از برهنگی من فراموش مکنید و در وقت شادی و جمعیت که با هم گفتگو کنید تنهایی و پریشانی
من بر خاطر گذرانید یهودا از سوز این وصیت خروش برکشید و او مرد بلند آواز بود آواز او
بگوش برادران رسید بر جستند و بر اثر آن آواز روان شدند چون آنجا رسیدند که یهودا بر سر چاه
نشسته میگریست گفتند ای یهودا چرا میگریی گفت بر حال این یتیم غریب بیچاره او آواره میگریم برادران او را
ملامت کردند و خواستند که سنگی چند در چاه افکنند یهودا منع ایشان کرد و آخر سنگی بر سر چاه
نهاده روی بکنعان آوردند و پیراهن یوسف را بخون گوسفندی آلوده ساختند و نزدیک بود
بغروب که بحوالی آن بیشه رسیدند که یعقوب بر بالای آن بود همه روز انتظار کرده و دیده بر صحرا
بر راه نهاده ناگاه گردی در آن صحرا پدید آمد یعقوب دختر را گفت این گرد است گفت عجب که برادران
من نباشند گفت نیکو بنگر ایشانند یا نه دینا نگریست لرزه بر اعضای وی افتاد یعقوب گفت
ای دختر ترا چه شد گفت ای پدر برادران می‌آیند اما یوسف با ایشان نیست یعقوب از استماع
این خبر آه سوزناک از جگر برکشید و گفت ایشان را آواز ده که تا بر بالای این بیشه بر آیند
دینا نعره زد که ای اولاد یعقوب بیایید که پدر بزرگوار شما اینجا انتظار میبرد چون فرزندان آن شنیدند
که پدر ایشان آنجاست از میان وادی دست بر زدند و چون صبح کاذب گریبان چاک زدند و چون
خروس سحری خروش بر آوردند یعقوب سراسیمه گشته متحیر فرو مانده از کار رفته با دختر گفت ای
دختر این چه فریاد است که می‌آید و این چه شیون است که رگ جان دیده میکشاید این شور است که از

تاثیران

که از تاثیر آن آتش اندوه در کانون سینه می‌افروزد این چه خروش است که از هیبت استماع آب
حسرت از فواره دیده فرو میریزد دینا گوش فرا داشته و از مضمون آن فریاد یعقوب را
خبر داد مقارن استماع این خبر آن پیر ناتوان از پای در افتاد و بیهوش شد دینا نعره
زد که ای برادران بشتابید که پدر پیر خود را دریابید که حال او دگرگون شد و عنان از
اختیار بیرون شد چون این بگفت وی نیز بیفتاد و بیهوش شد ایشان دویدند و جاؤا
اباهم و آمدند نزد پدر خود عشاء محل شبانگاه یبکون میگریستند و فغان میکردند و خاک
بر سر میکردند و میگفتند وا یوسفاه و وا اخاه و چون پدر را بدان حال دیدند فغان و فریاد
ایشان بیشتر شد روبیل پیش دوید و سر پدر در کنار گرفت و دست بدامان مبارکش نهاد
اثر نفس پدید خروش بر کشید یهودا گفت ای برادران این چه حرکت بود که با خود کردید پدر را
ضایع ساختید و برادر را در چاه انداختید و زبان ملامت خلق بر خود دراز کردید و در نامه
تو من آشنا و بیگانه بر خود باز کردید و پرده خود بدست خود دریدید و رشته پیوند به تیغ
قطیعت بریدید پس نعره زنان و فریاد کنان پدر را برداشتند و بخانه آوردند یعقوب علیه السلم
همچنان بیهوش بود تا صبح بدمید چشم باز کرد و گفت نور چشم من کو ایشان متفق الکلمه گفتند
قالوا گفتند یا ابانا ای پدر ما انا ذهبنا نستبق ما رفتیم بصحرا که نستبق پیشی میگرفتیم بر
یکدیگر در دویدن و تیر افکندن وترکنا یوسف و گذاشتیم یوسف را تنها عند متاعنا
نزدیک رخت و بار خود فاکله الذئب پس بخورد او را گرگ وما انت بمؤمن لنا و نیستی
تو باور دارنده لنا مر ما را یعنی ما را باور نمیکنی ولو کنا صادقین اگر هستیم ما راست گویان
در همه کارها ما اینجا بجهت بدگمانی که بما داری ما را دروغگو می‌پنداری و دلیل دیگر داریم بر خوردن
گرگ یوسف را و آن پیراهن اوست وجاؤا و آوردند علی قمیصه بر بالای پیراهن یوسف
بدم کذب بخونی دروغ یعنی پیراهن یوسف را بخون گوسفند آلوده ساخته نزد پدر آوردند
و آنرا چنان قرار نمودند که خون یوسف است یعقوب علیه السلم چون قول ایشان نشنید و پیراهن
خون آلوده دید بار دیگر بیهوش دینا بر سر بالین پدر آمد گریان گریان دست بر فرق او
نهاد و نعره وا ویلاه و وا مصیبتاه بر کشید و قطره از آب دیده او بر چهره یعقوب چکید و دیده

برکشاد و گفت من کجا ام گفتند در منزل کرامت خود و در میان فرزندان عترت خود گفت یوسف من
اینجاست گفتند نه فرزندان دیگر هستند گفت چه حاصل بیت کل شکفته هر هست وی یار نیست چو
سود بت شکر لب من در کنار نیست چه سود پس پیرهن یوسف را طلبید و آنرا ببوسید و
آهی بزد و باز بیهوش شد چون با خود آمد آنرا بر روی خود افکند و چندان گریه کرد که روی او
چون پیراهن سرخ شد و چون نیک در آن نگرید هیچ جا از آن دریده نیافت گفت عجب گرگی
بود که یوسف مرا خورده و تعرض به پیراهنش نرسانیده پس از بسیاری غم و الم و غصه و اندوه
عتاب به پسران کرده قال گفت نه چنین است که شما میگوئید بل سولت لکم بلکه آراسته است
برای شما انفسکم نفسهای شما و آسان گردانیده در چشمهای شما امرا کاری بزرگ که آن
هلاک یوسف است فصبر جمیل پس کار من صبر است نیکو یعنی شکیبائی که با آن شکایت
نباشد مگر با خدای والله المستعان و خدای یاری خواسته شده است از و یعنی یاری از وی
میخواهی علی ما تصفون بر آنچه شما صفت میکنید از هلاک یوسف مرویست که چون برادران
این سخن را از پدر شنیدند منفعل گشتند روز دیگر با چراگاه رفتند و با خود گفتند که تدبیری باید
کرد تا این اندیشه از دل پدر بیرون رود و ما را در آنچه میگوئیم تصدیق کند بعضی گفتند صلاح
آنست که برویم و یوسف را از چاه بیرون آوریم و استخوانهای او را پاره پاره کرده نزد پدر آریم
تا این تهمت از ما دفع شود یهودا گفت نه با من عهد کرده اید که یوسف را نکشید ایشان را از آن منع
کرد و نماز شام بخانه آمدند پدر ایشان را گفت اگر چنانست که راست میگوئید آن گرگ که یوسف را
خورده بگیرید نزد من آرید تا صدق قول شما را معلوم کنم ایشان بصحرا رفته گرگی گرفته دست و پای او را
بربسته و نزد یعقوب آورده بیفکندند و گفتند که این گرگ است که یوسف را خورده یعقوب گفت
که دست و پای او را بگشائید چون وی را گشودند گفت ای گرگ نزد من آی آن گرگ بیامد و نزدیک
یعقوب بایستاد و یعقوب گفت ای گرگ شرم نداری که جگر گوشه و میوه دل من و روشنائی هر دو
چشم مرا بخوردی گرگ به آواز درآمد که بحق موی سفید تو که فرزند ترا نخوردم و بدرستی که گوشت و خون شما
که پیغمبرانید بر ما حرام است و من مظلومم و بر من دروغ بسته اند و درین زمین غریبم گفت برای چه باین
زمین گفت با بنی اسد مرا دری خویش بند دیروز بزیارت ایشان آمده بودم پسران تو مرا گرفتند
وبربستند

وبربستند و نزد تو آوردند و این دروغ بر من بستند یعقوب نزد این حال و شنیدن این مقال از
گرگ گفت بل سولت لکم انفسکم امرا فصبر جمیل العقد یعقوب علیه السلم در فراق یوسف چندان بگریست که
فرشتگان بفریاد آمدند و گفتند الهی یوسف را باو باز ده یا یعقوب را خاموش گردان و یا ما را
اجازت ده تا بدنیا رویم و با یعقوب در آه و ناله موافقت کنیم مرویست که هر بامداد یعقوب بصحرا
بیرون آمدی و بر حوالی کنعان گذشتی و میگفتی یا بنی فرزند دلبندم الهی من وای نور دیده من وای میوه باغ
دل پر داغ من وای جگر گوشه جگر خون شده من فی ای بر طرحوک آیا ترا در کدام چاه انداختند فی ای
سیف قتلوک آیا بکدام تیغ ترا هلاک ساختند فی ای بحر غرقوک آیا بکدام دریا غرق قاب قنا
افکندند بای ارض دفنوک بکدام بقعه از زمین ترا دفن کردند پس گشته در آن وادی میگشت
و آب حسرت از دیده می بارید و بسوری که آتش در افلاک زدی میزارید جبرئیل در رسید گفت
که ای یعقوب فرشتگان را اگر به خود دیگر باینیدی و مقدسان ملا اعلی بناله و زاری در آوردی یعقوب
جواب داد که ای جبرئیل چکنم که نگریم جان غم فرسوده دارم آه آه آه درد آلوده دارم چون نگریم
زار زار آورده اند که جبرئیل در چاه تا مدت سه روز رفیق یوسف بود و در تسلی او میکوشید
و او را بر صبر امر میفرمود و انواع مژده ها وی میرسانید و چون خواست که مفارقت کند یوسف از
وحشت و بیکسی خود بنالید جبرئیل فرمود که ای یوسف این دعا را بخوان تا از زندان چاه خلاصی یابی
یا صریخ المستصرخین و غیاث المستغیثین و یا مفرج کرب المکروبین قد تری مکانی و تعرف حالی و لا
یخفی علیک شیء من امری حق تعالی برکت این کلمات شریفه او را از حضیض چاه باوج جاه رسانید
و از صادق علیه السلم مرویست که چون یوسف را در چاه انداختند جبرئیل باو نازل شد و گفت ای
پسر ترا که در چاه انداخت گفت برادران بجهت حسد بردن بر منزلت و تقرب من نزد پدر جبرئیل
گفت اگر خواهی که ازین بلا خلاص یابی این کلمات را بگو اللهم انی اسالک بان لک الحمد لا اله
الا انت بدیع السموات و الارض ذو الجلال و الاکرام ان تصلی علی محمد و آل محمد و ان تجعل لی من امری
فرجا و مخرجا و ان ترزقنی من حیث احتسب و من حیث لا احتسب حق تعالی بجهت آن او را از
بند چاه خلاص کرده پادشاه مصر گردانید العقد روز چهارم نوید نجات از مهب لطف الهی
بوزید و جاءت سیارة بیامد کاروان نزدیک آن چاه و ایشان جمعی بودند از مدین بمصر

مزدست فَاَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ پس فرستادند وارد خود را بسوی آن چاه وارد آن کسیست که آب کشیدن
کاروان تعلق باو داشته باشد و وارد ایشان مالک بن زعر خزاعی بود از اهل مدین چون بسر چاه رسید
فَاَدْلٰی دَلْوَهُ پس فرو گذاشت در چاه دلو خود را وحی رسید بیوسف که در دلو نشین که این دلو از برای
تو در چاه آمد یوسف علیه السلام در نشست و در معالم گفته که دیوارهای چاه بر فراق یوسف بگریستند و در
انس الملوک مذکورست که مالک در کشید دلو گران یافت دلو را بغایت گران دید بچاه فرو نگریست این
ماه را در دلو نشسته دید گرد قَالَ گفت یَا بُشْرٰی ای مژده شادمانی هٰذَا غُلَامٌ که این پسریست که دلو را
گران ساخته پس یوسف را از چاه بر آوردند وَاَسَرُّوْهُ و پنهان داشتند وارد و اصحاب او یوسف را
از رفقای خود که اهل کاروان بودند بِضَاعَةً در حالتیکه متاع تجارت بوده یعنی ایشانرا برای فروختن
مناسب بود و یا پنهان ساختند امر او را از کاروانیان و گفتند که اهل آب بما داده اند تا برای
ایشان بمصریان فروشیم و یا برادران حال او را پنهان داشتند و گفتند با کاروانیان که بنده ایست
و از ما گریخته است او را بخرید وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای داناست بِمَا یَعْمَلُوْنَ بآنچه میکردند یعنی مخفی نمودن
سر و پنهان کردن یوسف و مکر و کید کاروانیان و اولاد یعقوب آورده اند که یهودا را عادت بود
که هر روز یکبار بر سر چاه آمدی و یوسف را آواز دادی و طعام آوردی در آن روز که کاروان اینجا
رسیدند و یوسف را بیرون آوردند یهودا بسر چاه آمد که طعام باو دهد هر چند آواز داد جوابی
از چاه نشنید پس بطلب یوسف بمیان کاروان آمده او را در میان ایشان نزدیک مالک بن ذعر
یافت برادران را خبر داد بیامدند و مالک را گفتند که این غلام ماست که گریخته مالک گفت اگر خواهید
او را بشما دهیم و گرنه ویرا بما بفروشید گفتند او را بتو میفروشیم لیکن این غلامیست که دزد و عاق او را
باین عیب میفروشیم مالک گفت باین عیبها ورا بخریدم گفتند هر چه میخواهید بدهید اما شرط
آنکه ویرا ازین ولایت بیرون برید و غل در گردنش نهید و دست و پایش در زنجیر کنید که گریز پاست
و او را بسته داشته دارید که غلامی متکبر و سرکش است تا آرام کرد و یوسف در برادران می نگریست
و سخنان عتاب آمیز ایشان می شنید و قوت و یارای سخن کردن نداشت پس بزبان عبری با یوسف
گفتند اگر با خبر ما میگوئیم و میکنیم سرکشی کنی و خلاف آن گوئی ما تمام اعدا سرت را از بدن جدا کنیم یوسف
خاموش شد الْقِصَّة او را در معرض بیع در آوردند مالک گفت من زری که داشتم بقناعت خریده ام

ابا من

و با من درمی چند ناسره مانده است گفتند تو که میدانی بهای غلام ما بسیار است ما بتو میفروشیم بهر چه داری
پس دست یوسف بستند و دادند وَشَرَوْهُ و بفروختند او را بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ بهای ناسره اندک
و بی اعتبار دَرَاهِمَ مَعْدُوْدَةٍ که درمی چند بود شمرده شده عادت اهل آن روزگار چنان بود که کمتر از
چهل درم را می شمردند و زیاده بر آنرا وزن میکردند مالک درمهای خود را بشمرد هفده عدد بود که
بیست عدد هر برادری دو عدد برداشتند و از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که هجده درم بود و در وسیط
آورده که یهودا هیچ نگرفت الْقِصَّه مالک یوسف را بخرید وَکَانُوْا بودند برادران فِیْهِ در یوسف علیه السلام
مِنَ الزَّاهِدِیْنَ از بی رغبتان از آن درم از غایت قلت و یا میخواستند که یوسف با ایشان
باشد و یا کاروانیان در خریدن او بی رغبت بودند جهت گریختن و تا زمانی او در خرامیده که روزی یوسف
در آینه نگاه کرد جمال خود را دید و از آن تعجب کرد و با خود گفت اگر من بنده بودمی بهای من از عدد حصر
متجاوز بودی پس حق سبحانه و تعالی بر سبیل امتحان بثمن بخس داد و ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده که چون
مالک یوسف را بخرید در جمیع سفر انواع خیرها و برسید تا آنکه در مصر او را بفروخت آن خیر و برکت از و
مفقود شد او بدانست که آن از برکات یوسف بوده پس نزد او آمده گفت تو چه کسی گفت انا ابن یعقوب
ابن اسحق بن ابراهیم مالک او را در بر گرفت و بسیار بگریست و مالک مردی عاقر بود و هرگز او را فرزند
نمیشد از یوسف التماس کرد که دعا کند تا حق تعالی او را فرزندی دهد یوسف دعا کرد حق تعالی دوازده پسر باو
داد هر بطنی دو پسر الْقِصَّه در اول حال که مالک یوسف را بخرید بفرموده برادران خود گفت که غل و زنجیر
حاضر کردند چون یوسف چشم بر غل و زنجیر افتاد فغان برداشت مالک گفت ای غلام اضطراب مکن که
بندگان گریز پا را از ذل غل و تشویش زنجیر چاره نیست یوسف فرمود من نه از غل و زنجیر شما بفغان آمده
ام بلکه از آن حال مرا یاد آمد که ملک تعالی زبانیه دوزخ را فرماید که بگیرید این بنده عاصی را و غل بر گردن
او افکنند که گردن از طوق خدمت ما پیچیده است و پایش در زنجیر کشید که قدم از دایره فرمان ما بیرون نهاده است
مالک ازین گفتار متحیر شده آهسته برو گفت ای غلام من ترا در نظر خواجگان بنده میکنم دل خوش دار که چون
ایشان بروند و ازین منزل کوچ کنیم بند از پای و غل از گردن تو برداریم پس در حضور برادران نظم
ز آهن بند بر پایش نهادند ٭ بگردن طوق تسلیمش نهادند ٭ پلاس کهنه اش پوشیدند و انواع اندیشه
شنوانیدند فرزندان یعقوب علیه السلام خاطر جمع کرده روی بکنعان نهادند یوسف در کار آغاز گریه

کرد مالک گفت ای غلام چرا می گری و در صبر و سکون بر خود نمی بینی گفت ای مالک تحمل فراق ندارم دشوار
تا بر دم و فروشندگان خود را ببینم و ایشان را وداع کنم مالک گفت ای غلام من از ایشان از مهر و
محبتی بتو ندیدم و جز تعنت و درشتی از تو چیزی دیگر از ایشان نیافتم تو چه رغبت بدیشان میکنی
گفت اگر ایشان را از من نفرت است مرا بدیشان رغبت است و اگر ایشان مرا دوست ندارند
من ایشان را دوست میدارم تو کرم فرما و ایشان را بگو توقف کنند مالک آواز داد که ای جوانان
آهسته روید که این غلام میخواهد که از شما بحلی طلبد پس یوسف را دستوری داد که برو و خواجگان
را وداع کن یوسف زنجیر کشان نزد برادران آمد و گفت ای عزیزان هر چه کردید تحمل کردم توقع من
آنست که در وقت گریه پدرم را تسلی دهید و بهر نوع که توانید مراعات آن پیر مبتلا بجا آورید و بگویید
و من غریب مبتلا را از یاد مگذارید پس دیگر به درآمد و یوسف را در کنار گرفت و گفت ای
جان برادر چه دانه باشد و کار خود را بخدای گذار پس مشتری آوردند و یوسف را با پالهنگ و غل
و زنجیر بر بالای آن شتران افکندند و غلام زشت روی بدخوی را بدو موکل کردند ساخته کاروان
بجانب مصر روان شد یوسف از عقب نگاه میکرد و میگفت ای پدر بدار و دریاب که در غریبی
و ذل بندگی گرفتارم و ای خواهر من مرا فراموش مکن که من شفقتها و دلنوازیهای ترا یاد دارم
کاروانیان همه شب میراندند سحری بود که بمقابر آل اسحق رسیدند یوسف در نگریست قبر مادر خود را
دید بی اختیار خود را از بالای شتر بر قبر مادر افکند و از تربیت عهد کودکی یاد میکرد و مهر و شفقت
مادری بخاطر آورد و قطرات عبرات چون باران نیسان بر روی ارغوانی رخش ریختن گرفت و آواز
داد که ای مادر مهربان سر خود را بردار و پرده خاک از پیش دیده دور کن و نگاه کن بحال فرزند
دلبند خود انا اینک المغلول منم پسر تو که غل در گردنم نهادند و اسیر وار لباس پوشانیدند و دست
پایم بزنجیر بسته بتهمت بندگی مرا فروختند و پدرم را باتش هجران سوختند از قبر راحیل صیحه برآمد
که ای فرزند پسندیده وای نور هر دو دیده بسیار کردی اندیشه غم مرا و افزون ساختی اندوه مرا
ای فرزند نازپرور و غم مرا بسیار کردی و جانم بتیغ درد افگار کردی پس صبر کن که ان الله مع الصابرین
بدرستیکه خدای با صابرانست و در وقت ترکیب صبر در روی کش تا علم ظفر در میدان مراد
افراشت اما چون روز روشن شد غلامی که موکل یوسف بود نگاه کرد یوسف را بر بالای

شتر ندید

شتر ندید پس بازدوید دید بر قبری نشسته زار زار میگریست آن بی رحم جفا کار از روی طپانچه
بر روی نازکش زد که رخسار عزیزش از زخم آن طپانچه بشکافت و روی مبارکش خراشیده در خون آلود
گشت و گفت ای غلام خواجگان ترا راست گفتند که تو گریزپایی یوسف هیچ نگفت اما چنان بدرد بنالید
که غلغله در ملکوت افتاد فی الحال تند باد قهر الهی برآمد و غبار برخاست و صاعقه ابر در هوا پیدا شد
و خروش رعد و سوز برق بی سحاب ظاهر شد کاروانیان گفتند ما از خود درین چند روز گناهی تازه نمی
بینیم که موجب این عقوبت باشد آن غلام سنگدل بیامد و گفت بسوی معامله من چه بود این ساعت طپانچه
بر روی این غلام عبری زدم و او آب در دیده بگردانید و بدرد دل ناله کرد در آنحال این قصور
واقع شد مالک گفت ای مالک من سر ستیز و پای گریز ندارم اما چون بخاک مادرم رسیدم صبر و قرار
تحمل از من رمیده شد و رشته طاقتم به تیغ اضطراب بریده گشت مادرم هرگز اندیشه نکرده
بود که من با غل و زنجیر بر سر خاکش خواهم رسید با داغ بندگی بر رخ جگر گوشه او خواهند کشید
چون قبر ورا دیدم بی اختیار خود را از بالای شتر در انداختم و غم دل با او می گفتم و قصه رنج خود
بر او میخواندم که این غلام طپانچه بر روی من زد و من نفرین نکردم همین بود که آهی از دل پر درد
برآوردم کاروانیان بگریه درآمدند و آغاز گریه و زاری کردند که ای جوان عالیشان این
گردی که برانگیخته فرزندان توست یوسف بهوا انگیخت و لب بجنبانید فی الحال باد بیارامید و هوا صاف
شد مالک این حال مشاهده کرد در ساعت بفرمود که تا غل از گردن و بند از دست و پای او برداشتند
و جامهای نیکو در وی پوشانیدند و بر راحله تیز رو نشانیدند العقه مالک او را بمصر آورد و در
آن زمان پادشاه مصر ریان بن ولید عملیقی بود از اولاد عملاق بن لاود بن سام بن نوح و گویند
که او بیوسف ایمان آورد و پیش از یوسف فرمان یافت و پس از و پادشاهی بقابوس بن مصعب
افتاد که فرعون زمان موسی بود اول زمان او آخر زمان یوسف بود و یوسف او را بایمان دعوت
کرد قبول نمود و ریان زمام امور ملک خود را بدست قطفیر مصری باز داده بود و بجهة زیادتی
این مرتبه و رفعت شأن او نزد ملک مصر او را عزیز گفتندی و چون کاروان بمصر آمد و تماشاگران
عزیز بر سر راه کاروان آمده یوسف را دیدند از لمعه جمال او آشفته و حیران شدند بازگشتند
خبر بعزیز بردند و او زنی داشت راعیل نام و نام مشهور او زلیخا بود چون عزیز خبر یوسف شنیدند

مالک هنوز داد که غلام را انجا سر آورد روز دیگر مالک یوسف را بحمام برده سر و تن او را شست و جامهای
قیمتی در او پوشانید و بآراستگی تمام او را ببازار آورد و جلوه آن جمال شور انگیز شور از مصر
برآمده خریداران بمن یزید درآمده هر کس در بهای چیزی اضافه میکرد تا بجائی رسید که هم سنگ او
زر و نقره و مشک و دیبا بدهند عزیز مصر قدم خریداری پیش نهاده او را باین مبلغ خریده
بخانه آورد وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ و گفت آنکس که خرید یوسف را مِنْ مِصْرَ از اهل مصر یعنی عزیز
لِامْرَأَتِهِ مر زن خود را یعنی زلیخا را أَكْرِمِي مَثْوَاهُ گرامی دار جای نشستن این غلام کنعانی را یعنی در
تعهد و نیکو داشت او ملاحظه تمام کن چه نشاندن کسی را بجای نیکو دلیل عزت و احترام است
عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا شاید که سود رساند ما را در کارها از ضیاع و عقار و سرانجام روزگار
یا مستظهر شویم در مصالح و مال خود چه علامت رشد از جبین او لایح است أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا
یا فرا گیریم او را فرزند گویند عزیز عقیم بود و نزد بعضی عنین بود و بجهت این گفت که او را فرزند
گیریم چه آثار رشد و صواب در بشره او ظاهر است از بعضی اکابر نقل است که عزیز زلیخا را امر کرد
که یوسف را بموضعی فرود آورد که نیکوترین اماکن باشد زلیخا جائی که احسن منازل باشد بهتر از درون
دل نیافت پس او را در خانه دل فرود آورد وَكَذَلِكَ و همچنانکه عزیز را بر یوسف مهربان گردانیدیم و او را
بر تعهد حال او داشتیم بعد از آنکه وی را از بند چاه و تعب راه نجات داده بودیم مَكَّنَّا لِيُوسُفَ
جای دادیم یوسف را و تمکین دادیم او را فِي الْأَرْضِ در زمین مصر تا تصرف کند در آن ولایت
وَلِنُعَلِّمَهُ و تا بیاموزیم او را فِي الْأَرْضِ در زمین مصر تا تصرف کند در آن ولایت ... مِنْ
تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها و یا معنی کتب الهی محصل معنی آنست که غرض از رهانیدن یوسف از
چاه و رسانیدن او بمصر و تمکین دادن او در آن این بود که بعدل قیام نماید و بتدبیر ...
اقدام کند و از ما تعلیم معانی کتب و احکام آن گرفته انفاذ آن کند و ایشان را بآن ارشاد
نماید و یا تعبیر خوابها نموده تا ایشان از حوادث واقف گردند تا مستعد آن شوند و بتدبیر آن مشغول
شوند قبل از آنکه واقع شود مانند تدبیر او در سالهای قحط ایشان بر تفصیلی که مذکور خواهد شد
وَاللَّهُ غَالِبٌ و خدای غالبست عَلَى أَمْرِهِ بر کار خود و هیچکس چیزی را از امر او رد نتواند کرد و یا
غالبست بر امر یوسف که برادران اراده او مطلوبی بود و مشیت خدای بر خلاف آن واقع شد مگر

آنچه خدای خواست وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که زمام امور بقبضه اقتدار
و مشیت اوست و یا علم ندارند بلطایف صنع و خفایای او سبحانه وَلَمَّا بَلَغَ و آن هنگام که یوسف رسید
أَشُدَّهُ بمنتهای اشتداد در جسامت و قوت خود که آن میان سی و چهل سالگی است و گویند مراد از اشد
که مبدا بلوغ است و بروایتی صحیح از ابن عباس از هیجده سالگی است تا سی سالگی آتَيْنَاهُ دادیم او را حُكْمًا
نبوت یا حکمت که آن علمیست مؤید بعمل و یا حاکم گردد میان مردمان وَعِلْمًا و دانشی که آن تأویل احادیث است
از علوم دینیه و علم مصالح مردمان و تعبیر خواب مرویست که مردمان چون مرافعه بعزیز عرض میکردند عزیز
ایشان را بیوسف اشارت میکرد بجهت ظهور کمال عقل و صواب دید او وَكَذَلِكَ و مانند این جزا نَجْزِي
الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را این اشارتست بآنکه حق تعالی بجهت پاداش احسان او در عمل
... را در عنفوان جوانی باو ارزانی فرمود و در بعضی روایت آمده که یوسف علیه السلام هفده
ساله بود که عزیز مصر ویرا خرید و سی ساله بود که ریان بن ولید ویرا وزارت داد و چهل ساله بود
که حق تعالی او را نبوت داد و صد و بیست ساله بود که متوفی شد آورده اند که چون یوسف بخانه عزیز
درآمد سلطان عشق رخت بخانه دل زلیخا فرستاد و لشکر محبتش صبر و سکون او را بیغما داد هر
روز جمال یوسف زیاده میشد و عشق زلیخا افزون میگشت تا آنکه عشق بغایت کشید و شوق بنهایت
انجامید صورت حال بیوسف در میان نهاد وَرَاوَدَتْهُ و طلب مراد خود کرد از و الَّتِي هُوَ فِي
بَيْتِهَا آن زنی که یوسف در خانه او بود یعنی زلیخا عَنْ نَفْسِهِ از نفس او یعنی بحیله گری می آمد و میخواست
تا تدبیر امر خود کند بانواع حیل مطلوب خود را از یوسف حاصل کند ابن عباس فرموده که از جمله مراوده
و حیله گری او در طلب مراد خود از و این بود که با وی میگفت که چه نیکو موی نیکو داری در جواب
گفت که اول چیزی که در خاک پراکنده و ریزیده گردد موی باشد گفت ای یوسف چه روی نیکو داری گفت
احسن الخالقین آنرا در رحم مادر نگاشته گفت ای یوسف حسن روی تو تن مرا لاغر کرد جواب داد که
شیطان ترا بر داشته گفت ای یوسف عشق تو آتش در دل من زده این آتش را منطفی گردان
گفت اگر آتش ترا تیز زنم با آتش دوزخ سوخته شوم گفت برخیز و اندران خانه رو و آبی بیار
که بغایت تشنه ام غرض آن بود که چون بخانه رود از پس او درآید و مراد خود از وصال کند یوسف
در جواب گفت که در خانه کسی رود که صاحب خانه است من مملوکم و مالک چیزی نیستم گفت در آنخانه بر

هر دو آشفته اند پیش از آنکه تفحص ایشان مشغول شود زلیخا پیش دستی کرده و دلیرانه بسخن آمده قَالَتْ گفت
بعزیز مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ چیست جزای کسی که خواهد بِأَهْلِكَ سُوءًا با اهل تو بدی را مراد وی از این سخن
آن بود که برائت ذمه خود را از گناه ظاهر سازد و چنان وا نماید که گناه از یوسف است یعنی مکافات
یوسف درین گناه نیست إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ مگر که زندان کرده شود یعنی پاداش او زندانست أَوْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ یا عذابی دردناک یعنی ادب کردن و زدن بتازیانه این سخن را بجهة انتقام کشیدن از امتناع
یوسف از مراد وی و پاک دامنی خود بر زبان راند چون یوسف این سخن بشنید بجهة دفع عقوبت از
خود قَالَ گفت ای عزیز هِيَ رَاوَدَتْنِي زلیخا درخواست کرد مرا عَنْ نَفْسِي از نفس من و من امتناع کردم
و از وی گریختم عزیز گفت راستی این سخن بچه دانم بحکم از غوامض الهی دارد یوسف گفت در آنجا
کودکی چهار ماهه بود در گهواره او گواه منست و آن کودک پسر خاله زلیخا بود عزیز گفت کودک
چهار ماهه چه داند و سخن چگونه گوید یوسف گفت خدای من قادرست بآنکه او را بسخن درآورد
عزیز از آن کودک پرسید که تو چه میگوئی بقدرت ربانی کودک بسخن درآمد و حق تعالی ازین خبر
میدهد که وَشَهِدَ شَاهِدٌ و گواهی داد گواهی دادنی مِنْ أَهْلِهَا از کسان زلیخا که بسخن درآمده
گفت ای عزیز إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ اگر هست پیراهن یوسف قُدَّ مِنْ قُبُلٍ دریده شده از پیش
فَصَدَقَتْ پس راست میگوید زلیخا وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ و یوسف از دروغگویانست چه
این صورت دلیل است بر آنکه زلیخا دفع یوسف میکرده که پیراهن از پیش دریده وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ
و اگر هست پیراهن یوسف قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ پس زلیخا دروغ میگوید وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ
و یوسف از راستگویانست چه این حال دلالت دارد بر آنکه یوسف از وی گریخته و او در پی
آمده و ویرا بخود کشیده و پیراهن از پس دریده فَلَمَّا رَأَى پس آنهنگام که دید عزیز قَمِيصَهُ
پیراهن یوسف را قُدَّ مِنْ دُبُرٍ دریده شد از پس روی بزلیخا کرد و از روی غضب قَالَ گفت عزیز إِنَّهُ
بدرستیکه این گفتار یا این کار یا این بدی مِنْ كَيْدِكُنَّ از مکر و حیله شما زنانست مراد زلیخا و امثال ویست
از زنان مکاره إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ بدرستیکه مکر شما عظیم است بزرگست چه کید زنان زود بدل می
آویزد و بسیار در نفس تاثیر میکند و نیز کید زنان مواجهست و وسوسه شیطان بوجه اخفا از
بعضی منقولست که خوف من از زنان اکثر از خوف منست از کید شیطان زیرا که حق تعالی در قرآن فرموده

إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا و در باره کید زنان گفته اند إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ در خبر است که یوسف علیه السلام چون خوبی
و پادشاهی بوی قرار گرفت روزی جبرئیل نزد وی نشسته بود جوانی از خدمتکاران مطبخ وی نزد وی آمده جامه
چرب پوشیده و چیزی از آلت مطبخ بدست گرفته جبرئیل گفت ای یوسف این جوانرا میدانی که چه کس است گفت
نه گفت این آن کودکست که برای تو در گهواره گواهی داد یوسف گفت پس ویرا بر من حقی ثابتست بفرمود
تا جامه از وی برکشیدند و خلعتی گرانمایه در وی پوشانیدند پس او را وزیر خود گردانید القصه چون صدق یوسف
و کذب زلیخا بر عزیز ظاهر شد متوجه یوسف شده بر وجه اعتذار گفت يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا ای یوسف
اعراض کن ازین سخن و پنهان دار این کار را وَاسْتَغْفِرِي و ای زلیخا آمرزش طلب لِذَنْبِكِ برای گناه خود
و در بعضی تفاسیر گفته که معنی آنست که عذر خواه از یوسف و توبه کن از گناه که او را بیازردی إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ
بدرستی که تو بودی مِنَ الْخَاطِئِينَ از گروه گناهکاران آورده اند که اگر چه عزیز این قصه را تسکین داد اما
اینگونه سخن عشق نهان کی ماند همه ازین واقعه در افواه مرد و زن افتاد وَقَالَ نِسْوَةٌ و گفتند گروهی
از خواتین مصر در کشف آورده که پنج زن بودند از زنان خواص ملک زن حاجب و زن ساقی و زن
زن خباز و زن زندانبان و صاحب دواب که با یکدیگر گفتند فِي الْمَدِينَةِ در شهر مصر که آنرا عین الشمس
گویند مضمون سخن ایشان این بود که امْرَأَتُ الْعَزِيزِ زن عزیز یعنی زلیخا تُرَاوِدُ فَتَاهَا طلب کرده است غلام
خود را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او یعنی از و درخواسته است که کام وی دهد قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا بدرستیکه شکافته است
یوسف پرده دل او را حُبًّا از روی دوستی یعنی محبت یوسف پرده دل او را شکافته و بدرون دل او در آمده
إِنَّا لَنَرَاهَا بدرستیکه ما می بینیم زلیخا را فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا یعنی دوری از راه صواب
خطائی روشن که با وجود عزیز شیفته غلام درم خریده شده فَلَمَّا سَمِعَتْ پس چون شنید زلیخا بِمَكْرِهِنَّ
بمکر ایشان تسمیه قول ایشان بمکر باعتبار آنست که آنرا از و اخفا میکردند بجهت آنکه مکر کننده مکر خود را
پنهان کند و یا آنکه غرض ایشان آن بود که یوسف را ببینند چه یوسف هرگز از خانه عزیز بیرون
نمیرفت و یا آنکه زلیخا عشق خود را از ایشان پوشیده و ایشان افشای آن کردند حاصل که
چون زلیخا سخن ایشان را شنید أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ فرستاد بسوی ایشان و استدعای آن نمود
که بدعوت وی حاضر گردند مرویست که چهل زن را طلبید و آن پنج زن ملامت کننده در میان ایشان
بودند چون بمنزل وی درآمدند تعظیم ایشان بجای آورد وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ و آماده کرد برای ایشان

بستر حریر و دیبای لطیف گسترده در آنخانه در آی و مراد من حاصل کن گفت چگونه خود را مستوجب دوزخ
گردانم و منزل خود را در بهشت از دست بدهم گفتا ای یوسف از این ابا نمها در گذر و با من در درون
ای که کسی را در آن پرده راه نیست گفت خدای من بر همه اسرار و خفیات مطلع است چگونه از وی پوشیده
شود گفت دست بر دل من نه تا اطمینان یابم گفت عزیز با آن اولی تر است گفت من عزیز را شربتی دهم
تا بمیرد و من حلیله تو شوم گفت چگونه از عذاب و عقاب دوزخ رهایی یابم از سدی نقل است که مراد
او به یوسف آن بود که خود را می آراسته و بروی عرض میکرد و وی را با خود دعوت میکرد گاهی ترغیب و
گاهی ترهیب و می گفت ای یوسف چه روی حال من می نگری گفت چگونه بچیزی نگاه کنم که عنقریب در خاک
پوسیده شود گفت مشاهده موهای مجعد من میکنی گفت چه فایده که با خاک آمیخته خواهد شد
و چون نزد یوسف نشستی یوسف روی از وی بگردانیدی و چون از تدبیرات مراوده عاجز شد
شروع در حیله دیگر کرد باین وجه که خانه ساخت زیر و بالا و در و دیوار آن آینه بود و صورت خود
و یوسف را در آن نقش کرد که هر دو یکدیگر را تنگ در بغل گرفته بودند چون خانه تمام شد از یوسف
التماس کرد که در اندرون در رو و ببین که هرگز این نوع خانه دیده یوسف بالتماس او در آنخانه
در آمد و زلیخا در عقب او در رون شده در خانه در آمد وَغَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ و دربست درها را مراد
که آن هفت خانه بود در یکدیگر در هر خانه دری نشانده زلیخا همه درها را فرو بست وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ هیت
و گفت پیش من آی و بشتاب که بهر دو کار من احسن مثوای من تر ام قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ گفت
پناه میگیرم بخدای پناه گرفتنی بوجه اتم إِنَّهُ بدرستیکه پروردگار من أَحْسَنَ مَثْوَايَ نیکو ساخت
منزل مرا نزد یک بار کاه و تربیت خود و مرا مرتبه جلیل و درجه رفیعه داده چگونه در حق او عاصی شده
باین امر قبیح اقدام نمایم و خود را از آن مرتبه محروم گردانم و یا عزیز تربیت کننده منست و مرا به
نیکو داشتن من فرمود پس چگونه حرمت و حق نعمت او را رعایت ننموده دست خیانت
در حرم او دراز کنم إِنَّهُ بدرستی که شان اینست که لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ رستگاری نمیشوند
ستمکاران یعنی حق ناشناسان که در عوض نیکی بدی کنند یا فایز نگردند زناکاران چه زنا
بدترین ظلمهاست وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ و بدرستیکه قصد کرد آن زن یعنی زلیخا مخالطه یوسف علیه السلام
وَهَمَّ بِهَا و قصد کرد یوسف علیه السلام بدفع او بطریق فرار لَوْلَا أَنْ رَأَى اگر ندیدی و نیافتی

یوسف بُرْهَانَ رَبِّهِ راه روشن پروردگار خود را هر آینه قصد مخالطه او کردی و آن برهان بقول اصح
عصمت الهی بود و لمعه نبوت یوسفی که حایل شد میان یوسف و میان آنچه سبب خشم خدای بود پس یوسف
بقوت نبوت و مدد فتوت در الحال خود را نگاه داشت و گفته اند بود که مراد از هم بها
قصد مخالطه یوسف علیه السلام بوده باشد بزلیخا زیرا که منافی عصمت و جمیع انبیا معصومند از صغایر
و کبایر و هم را از قصد معاصی مرویست که نزد آن حال فرشته بصورت یعقوب بر یوسف ظاهر شد که
انگشت بدندان گرفته بود چون یوسف علیه السلام آنرا بدید از آنخانه بیرون دوید كَذَلِكَ همچنانکه نمودیم اورا
برهان روشن لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ تا بگردانیم از وی بدی را یعنی خیانت در حرم عزیز وَالْفَحْشَاءَ
و عمل زشت یعنی زنا بدرستی که او مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ از بندگان خالص ماست یعنی پاک کرده شده
از هر ناشایست و نابایست باطن و ظاهر و از جمله بدیهی است که قصد فاحشه و عزم بر آن از اکبر سو
و اعظم قبح است و منافی خالص بودن او و از قبایح پس یوسف قصد آن نکرده باشد مرویست که از علی بن
الحسین علیه السلام که برهان یوسف آن بود که او را از فحش باز داشت آن بود که در آنخانه بتی بود و زلیخا در حین مراوده
چیزی بر سر آن انداخت یوسف گفت چرا چنین کردی گفت تا او بر حال ما واقف نشود و نزد آنحال او
شرمنده نشوم یوسف گفت پس سزاوار ترم از آنکه من شرم دارم از خدای که یکتا و قهار است بر
عاصیان و در روایت آمده که چون زلیخا مراوده کرد بهیئت کردن یکدیگر کرده اند یوسف علیه السلام از وی
بگردانید و بجانب دیگر نگریست صورت خود و صورت زلیخا را دید که دست در گردن یکدیگر کرده اند روی
از آن بگردانید و بسقف نگاه کرد همچنان دید و بهر طرف که می نگرید آنرا مشاهده میکرد مضطرب شد
بسرعت تمام رو به بیرون نهاد و زلیخا در پی او دوان شد وَاسْتَبَقَا الْبَابَ و پیشی گرفتند بسوی در یعنی
یوسف بجهت فرار از زلیخا میل خروج کرد و زلیخا مسارعت کرد در پی او تا منع او کند از خروج و مراد
از در در اینجا در بیرونی بود که خارج خانه بود چنانکه از کعب مرویست که یوسف روی بگریز نهاد و نزدیک در
که رسید قفل آن در بیک شکسته میشد و بزمین می افتاد تا که بدر را و زلیخا با و رسیده دست را
در وی زده و پیراهن او را باز پس کشید وَقَدَّتْ و درید زلیخا در وقت کشیدن قَمِيصَهُ پیراهن یوسف را
مِنْ دُبُرٍ از پس آن وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا و یافتند هر دو شوهر زن را یعنی عزیز را که شوهر زلیخا بود
لَدَى الْبَابِ نزدیک در بیرون چون عزیز یوسف و زلیخا را مضطرب دید دانست صورتی روی نموده

مُتَّکَأً تکیه گاهی از بالشهای لطیف و گویند مراد از متکأ طعامیست که خوردن آن احتیاج بکارد داشته باشد
و در هنگام بریدن آن کج شده تکیه بر چیزی کنند و بنابرین تسمیه طعام بمتکأ از سبیل مجاز باشد وَآتَتْ کُلَّ
وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ و داد هر یکی را از زنان سِکِّیناً کاردی تا گوشت ریزه کنند و تناول نمایند و ترنج را نان
بر نهند و دهن را بآن خوش کنند پس نزدیک یوسف آمد و جامهای مرصع در وی پوشانید و تاج مکلل بر فرقش
نهاد و بآراستگی تمام و آرایش لا کلام او را مزین کرد ایستاده ساز در صفه خانه نشانده بود که یوسف
در اندرون آن بودی وَقَالَتِ اخْرُجْ عَلَیْهِنَّ و گفت با او که بیرون آی باین زنان جهت خدمت یا سلام
کردن برایشان یوسف بجهت آنکه بنده بود و به ذل انقیاد و فرمانبرداری در بند ابا ننمود و بیرون آمد
ز خلوت خانه آن گنج نهفته   برون آمد چو گلزار شکفته   فَلَمَّا رَأَیْنَهُ پس آن هنگام که آن زنان او را
دیدند أَکْبَرْنَهُ بزرگ یافتند او را در جمال یعنی حسن او در چشم ایشان گران آمد و بیکبار مدهوش شدند
دیدار او گشته از خود فراموش کردند وَقَطَّعْنَ أَیْدِیَهُنَّ و ببریدند دستهای خود را یعنی در حالی که
گوشت یا ترنج می بریدند و کمال ایشان آن بود که گوشت یا ترنج می بریدند و اصلا الم آن احساس نکردند و گفته اند
که زلیخا هر یکی را ترنجی و کاردی داد و گفت چون یوسف بشما گذرد هر یک ازین ترنج پاره ببرید و بدهید چون
یوسف بمجلس ایشان گذر کرد محو جمال او شده مدهوش شده دستهای خود را بجای ترنج ببریدند از غایت حیرت
اصلا درد آنرا احساس نکردند و از وهب منقولست که از آن چهل زن نه زن بمردند و بعضی از ایشان
دست خود را جدا کردند چون با خود آمدند دستهای بریده خود را دیدند وَقُلْنَ و گفتند از غایت
تعجب حَاشَ لِلَّهِ پاکست خدای خدای از صفت عجز در آفریدن چنین مخلوق مَا هَذَا بَشَراً نیست این غلام
از جنس آدمی زیرا که چنین حسن معهود بشری نباشد   که این جمال نه در حد آدمیزاد است   إِنْ هَذَا
نیست این کس إِلَّا مَلَکٌ کَرِیمٌ مگر فرشته گرامی و بزرگوار نزد خدا چه جمالی بدین زیبائی و کمال بدین غایت
و عصمتی بدین مرتبت از خواص ملکیت است در حقایق سلمی مذکور است که حق تعالی بدین آیه مدعیان
محبت خود را سرزنش میکند که مخلوق در رویت مخلوق بدین غایت میرسد که الم قطع عضو
خود را احساس نمیکند شما در شهود پرتو جمال خالق خود باید که از هیچ بلائی و رنجی متألم نشوید
و صاحب وسیط باسناد خود از جابر انصاری نقل میکند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرمود که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت خدا ترا سلام میرساند و میگوید ای حبیب من حسن روی

ترا

ترا از نور عرش مقرر کردم و حسن یوسف را از نور کرسی دادم و ما خلقت خلقا احسن منک و هیچ مخلوقی
نیکوتر از تو نیافریدم آنحضرت را کمال یوسف بود و جمال و در شهود جمال یوسفی دستها بریده شد و
در ظهور کمال محمدی زنارها قطع یافته و در معنی گفته اند   نظم   از حسن روی یوسف دست بریده گشت
در پای دلبر من سرها بریده بینی   القصه چون زلیخا حیرت زنان و آشفتگی ایشان مشاهده کرد قَالَتْ
گفت با ایشان فَذَلِکُنَّ الَّذِی پس این آن بنده کنعانیست که شما لُمْتُنَّنِی فِیهِ ملامت کردید مرا در دوستی
او و اکنون دانستید که حق بطرف من بوده وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ و بدرستی که من مراوده کردم او را عَنْ
نَفْسِهِ از نفس او خواستم که آرزوی من بدهد فَاسْتَعْصَمَ پس خود را نگاه داشت و سر من در
نیاورد وَلَئِنْ لَمْ یَفْعَلْ و اگر چنانچه نکند مَا آمُرُهُ آنچه فرمایم او را از حاصل کردن مراد من لَیُسْجَنَنَّ
زندانی کرده شود وَلَیَکُوناً مِنَ الصَّاغِرِینَ و باشد از خوار شدگان یعنی داخل زندانیان
یوسف که این سخن بشنید روی از آن مجلس برتافت و زنان از عقب بیرون دویدند در لباس اگر
دیر ملامت کنیم و هر یک جدا جدا او را بخود دعوت کردند یوسف از ملاقات ایشان بتنگ آمده
قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَیَّ زندان دوستر است نزد من مِمَّا یَدْعُونَنِی از آنچه میخوانند
این زنان مرا إِلَیْهِ بسوی آن از مطاوعت و میل ایشان   بیت   عجب در آمده ام در کار ایشان   مرا
زندان به از دیدار ایشان   وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّی و اگر نگردانی از من کَیْدَهُنَّ مکر و فریب ایشان را یعنی اگر
مرا در پناه عصمت نگیری أَصْبُ إِلَیْهِنَّ میل کنم بسوی ایشان یعنی اجابت سخن ایشان بطبع و مقتضای
شهوت خود وَأَکُنْ مِنَ الْجَاهِلِینَ و باشم از نادانان بارتکاب آنچه نشاید فَاسْتَجَابَ لَهُ
پس اجابت کرد مر دعای او را رَبُّهُ آفریدگار او فَصَرَفَ عَنْهُ پس بگردانید از و کَیْدَهُنَّ مکر آن زنان
بقوت عصمت إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ بدرستیکه او شنواست مر دعای کسی را که باو پناه برد الْعَلِیمُ
دانا بحال کسی که از همه در روی بدو آورده اند که بعد از نومیدی زنان از وی زلیخا را گفتند که
صلاح آنست که او را دو سه روزی در زندان باز داری شاید که بسبب ریاضت رام تو گردد
و قدر راحت و نعمت بداند آسته سر تسلیم بر خط فرمان تو نهد   بیت   چو کوره ساز زندانرا بر او گرم
بود زندان کوره گردد آهنش نرم   زلیخا این سخن را قبول نمود نزد عزیز آمد و گفت این غلام
کنعانی بدنام گشته ام و طبع مرا از خدمت او تنفری پدید آمده صلاح آنست که او را قید و بند

وزنجیر گرفتار کرده در زندان افکنی تا مردم گمان برند که او گناه کار است و از من ملامت و سرزنش باز
رهم عزیز را این سخن معقول افتاد حکم کرد که بزندانش برند همچنان که میفرماید ثُمَّ بَدَا لَهُمْ پس ظاهر شد
مر ایشانرا یعنی عزیز و اهل او را مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ از پس آنکه دیدند دلایل عصمت و شواهد ابرار
براءت یوسف مانند گواهی کودک و چاک پیراهن و قطع دستها و امتناع او از ایشان یعنی با وجود مشاهده
این نشانها رای قرار گرفت برای مصلحت لَيَسْجُنُنَّهُ که در زندان کنند او را حَتَّىٰ حِينٍ تا هنگامی که مقرر باشد
پس زلیخا آهنگری را بخواند و گفت بندان گران لب زر و سلسله محکم ترتیب کن تا بر دست و پای این
غلام عبری نهم و چند روزی در زندان وی را گوشمال دهم آهنگر را نظر بر دست و پای یوسف افتاد
گفت ای ملکه جهان این جز داشت و طاقت بندگران و قوت رنج زندان ندارد زلیخا بانگ بر وی
زد و گفت بر زندانیان رحم میکنی پس آهنگر بند و زنجیر ترتیب داد و بر دست و پای یوسف نهاد
زلیخا بفرمود تا او را بر اسب بندند و زنجیر بر ستوری نشانند و در بازار مصر بگردانند و منادی زنند
که هر که در حرم عزیز اراده خیانت داشته باشد سزای او اینست و خود جامه چرکین و کهنه پوشیده
تا مردم او را نشناسند و بر سر راه یوسف بایستاد تا او چه خواهد گفت پس یوسف را چون سوار
کردند دست بر گردن بسته و بندگران بپای نهاده یوسف بنالید گفت که الهی تو از سر کار آگاهی از
غم پدر با ناله و آه و از جفای برادران در غربت بسر کردانم و با وجود این گرفتار بند و
زندان ام جز استغاثه بحضرت تو چاره ندارم امیدوارم جبریل آمد و گفت که ای یوسف از بند و زنجیر
غم مخور ع سلسله بند است و شیر را بگردن زیور است زنهار که از تنگنای حبس اندیشه نکنی و از خیال
فتنه اندوهگین مباش وی چه نزول در زاویه زندان موجب رهایی ریاض خلد خواهد بود چه گل از حرم
در تنگنای غنچه نکهت پرورش میکند و مشک از فراز تنگنای ناف تمام عطر می یابد اما ای یوسف زلیخا
و بر رهگذر نشسته تا نظاره کند که چگونه جزع خواهی کرد و که برای خلاص خود شفیع خواهی خواست زنهار
ای یوسف روی ترش نکنی و گره بر ابرو نزنی و سر از پیش بر نیاری و چپ و راست و پس و پیش منگر
خندان باش و تبسم کنان خود را چنان بدان که ترا از زندان بگلستان می برند تا من آن زندان را
بر تو گلستان کنم چون یوسف را از سرای عزیز جانب بازار بردند قریب صد هزار مرد و زن بنظاره
بیرون آمدند مردان سنگ بر سینه میزدند و زنان بناخن رخ خراشیده خروشها از اهل مصر بر آمد

یکی می گوید

یکی می گفت که مظلوم است و بیچاره و دیگری می گفت محروم است و آواره یکی نعره میزد که آه از دست تو
این غریب کنعانی و دیگری ناله میکرد که دریغ از این اسیر زندانی گاهی آن فریاد میکرد که این چه بی رحمی و دل
آزاریست و این طعنه میزد که این چه بیداد و ستمکاریست که کودکی را که دست حوران زیبا روی برای
حال او در حسرت است با طوق چه کار و دستی را که گردن دلبران مشکین موی در آرزوی آن مقید بند حسرت
به بند و زنجیر چه سببست هر کرا چشم بر جمال یوسف افتادی فی الحال دیوانه و آشفته گشته دل از دست
دادی مرویست که چون یوسف برابر زلیخا رسیدی بر زبان منادی او جاری شد که هذا غلام من کنعان
این غلامیست کنعانی عبری زبان والعزیز علیه غضبان و عزیز بروی خشمناکست و غضب الود جبریل آمد
و گفت ای یوسف جواب منادی باز ده هذا اخیر من غضب الرحمن این خواری اندک است از غضب ربانی
و مصیبة الدیان و این نافرمانی خوشتر باشد از غضب سبحانی و دخول النیران و رسیدن به آتش سوزان و
سرابیل القطران و پوشیدن لباس قطران تا ما بکمال قدرت خود آواز ترا بگوش زلیخا رسانیم و بهیچ کس
دیگر نشود یوسف چون این بگفت زلیخا بشنید و بر خود به پیچید و برخاست و بخانه آمد و پیغام داد
بزندانیان که این غلام را در جای تنگ و تیره باز دارد و در طعام و شراب بر وی تنگ گیری کن پس
یوسف را بزندان آوردند وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ و در آمدند با او بزندان فَتَيَانِ دو بنده
از بندگان ریان یکی ساقی ملک او را ابونا گفتندی و دیگری طباخ او که مجلب خواندندی چه مالک ریان
گمان برده بود که در صدد آنند که او را زهر دهند و مرویست که طباخ بعادت خود طعام نزد ملک
آورد و بنهاد و شرابدار نبیذ و گفت که این را مخور که زهر آلوده است طباخ گفت ای ملک شراب زهر
آلوده است نه طعام این را مخور ساقی گفت دروغ میگوید ملک ساقی را گفت این شراب بخور چون بخورد
ضرری بوی نرسید و طباخ را گفت این طعام را بخور امتناع کرد پس لقمه بیاوردند و آن طعام بوی دادند
بخورد در حال بمرد پس ملک بفرمود تا طباخ را بزندان بردند و شرابدار را نیز بمظنه تهمت با او
یار کرد حکم کرد تا هر دو را بزندان کنند اتفاقا در آن وقت که یوسف را بزندان در آوردند ایشان را
نیز بزندان کردند یوسف در زندان متعهد حال زندانیان گردید و جستجوی احوال هر یک بجا آوردی
و بعیادت بیماری ایشان رفتی و معالجه فرمودی و جامه دریده ایشان دوختی و دلخوشی دادی
در خبر است که چون یوسف در زندان شد اهل زندان را دلتنگ یافت ایشان را گفت خوشدل

باشید و صبر کنید که خدای شما فرج دهد بفرج دنیا و ثواب عقبی ایشان خوشحال شدند و گفتند رحمة الله علیک
تو چه زیبا روی و نیکو خوابی چه کسی و از کدام قبیله گفت انا یوسف بن یعقوب صفی الله بن اسحق ذبیح الله
ابن ابرهیم خلیل الله عامل زندان گفت ای پیغمبرزاده والله اگر توانستمی ترا رها کردمی اکنون در خدمت
تو تقصیر نخواهم کرد پس زندانیان همه روز نزد وی آمدندی و حدیث وی شنیدندی و با او اظهار مودت
و محبت کردندی یوسف فرمود که ای یاران در محبت من غلو مکنید که هر که با من محبت ورزید از وی محنت
یافتم عمه مرا دوست داشت و میخواست مرا نزد خود نگاه دارد کمری از ابرهیم علیه السلام میراث با وی رسیده
بود در میان من بست و من خفته بودم و از آن بیخبر آنگاه مرا بآن متهم ساخت بدزدی و بجهت آن
مرا یکسال نزد خود نگاه داشت و جزای دزدی در شرع ما چنین است و پدرم او دوست میداشت
در محنت برادرانم افتادم و زلیخا مرا محبت ورزید بسبب زندان گرفتار شدم گفتند ما تو
الفت گرفته ایم و نمیتوانیم که بی تو زندگانی کنیم القصه با او مبالغت کرده بانواع امتحان او مستفید
شدندی و اگر خوابی دیدندی تعبیر فرمودی و موافق افتادی بجهت این هر روز زندانیان
نزد یوسف آمدندی و خوابهای خود را تقریر کردندی یوسف تعبیر آن فرمودی تا آن هر دو زندانی
خوابها دیدند و گویند هر یک خواب دیگری را بر خود بستندی و نزد بعضی هیچکدام خواب ندیده
بودند اما بر وجه امتحان یوسف را قال احدهما گفت یکی از ایشان انی ارانی بدرستیکه
من می دیدم خود را در خواب که در باغی یک اصل درخت تاک بود بر وی سه خوشه انگور رسیده و
پیاله ملک در دست من اعصر خمرا می افشردم در وی انگور را برای شراب تسمیه انگور بخمر
باعتبار آنست که مآل آن خمر میگشت و قال الآخر و گفت دیگری یعنی طباخ انی ارانی بدرستیکه من
میدیدم خود را در ملکا احمل فوق راسی که بر میداشتم بر زبر سر خود خبزا نانرا و آن سه سفره بود نان
تاکل الطیر منه میخوردند مرغان از آن نان و می ربودند نبئنا بتاویله خبر ده ما را از تعبیر این
خواب انا نریک بدرستیکه ما می بینیم ترا من المحسنین از نیکوکاران با اهل زندان و غریبان
و یا نیکو دانا در علم تعبیر چه هر خوابی را که تعبیر فرمودی موافق افتادی و چون یوسف دانست
که تعبیر ایشان زودی باز گوید چه در آن هلاکت یکی از ایشان بود پس پیش از تعبیر ایشان را بطریق
مستقیم که توحید است ارشاد فرمود تا باسلام بگروند اول بیان معجزه خود فرمود که آن خبر دادن

وی بود

وی بود از غیب تا دلالت بر صدق قول او کند در دعوت ایشان باسلام و صحت تعبیر او همچنانکه طریقه انبیاست
که اول اظهار معجزه میکردند و بعد از آن امت خود را بطریق اسلام دعوت میفرمودند پس بجهت این
اول ابا از تعبیر اعراض در بیان معجزه خود قال گفت لا یاتیکما طعام ترزقانه نیاید بشما
خوردنی که روزی داده شوید بدان الا نبأتکما بتاویله مگر خبر دهم شما را بتاویل آن یعنی بگویم
رنگ و مزه آن طعام قبل ان یاتیکما پیش از آنکه بیاید بشما اخبار کنم شما را از غیبات ایشان
گفتند ما هر گاه از کاهنان امثال این را شنیده ایم یوسف بجهت دفع کهانت از خود فرمود ذلکما
اینکه گفتم بشما مما علمنی ربی از آن خبر نیست که بیاموخت مرا پروردگار من بالهام و وحی نه آنکه
از قبیل کهانت باشد پس در بیان انکار کهانت فرمود انی ترکت بدرستیکه من ترک کرده ام
و باز گذاشته ام ملة قوم لا یؤمنون کیش گروهی را که نمیگروند بالله بوحدانیت خدای و
هم بالآخرة و ایشان برای آخرت هم کافرون ایشان ناگرویدگانند تکرار ضمیر برای تاکید ناگرویدگان
باخرت و اتبعت و پیروی کرده ام ملة آبائی دین پدران خود ابرهیم و اسحق و یعقوب
اظهار آن که از اهل نبوتست بجهت قصد زیادتی رغبت ایشان است باستماع کلام وی قبول کردن سخن
وی در آنچه گویند ما کان لنا روا نیست و نشاید ما را که پیغمبرانیم ان نشرک آنکه انباز گیریم بالله من
شیء بخدا چیزی را ملکی بطریق یگانگی پرستش او میکنیم ذلک این توحید و پرستیدن خدا بیگانگی من
فضل الله علینا از فضل خداست بر ما که بوحی ما را بآن آگاهی داد و علی الناس و از فضل اوست
بر سایر آدمیان که انبیا را بارشاد ایشان فرستاده و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان
که بعثت ما بر ایشان آمده لا یشکرون سپاس داری نمیکنند آن فضل و موهبت را و از آن اعراض
میکنند و از آن متنبه نمیشوند پس در ترغیب ایشان بتوحید و تنفیر ایشان از شرک فرمود یا صاحبی
السجن ای یاران زندان یعنی ساکنان آن ءارباب متفرقون آیا خداوندان پراکنده که
شما دارید از زر و نقره و سنگ و چوب و آهن خیر بهترست ام الله الواحد یا خدای یگانه
و یکتا در ذات و صفات القهار غالب بر همه مکونات که هیچکس با وی مقاومت نتواند کرد ما
تعبدون نمی پرستید ای اهل زندان من دونه بدون خدای الا اسماء مگر نامهایی چیزی چند را
که باعتبار اسم بدون حجتی و دلیلی سمیتموها نام نهاده اید آنرا انتم و آباؤکم شما و پدران

نمایعنی می پرستید چیزها را باعتبار اطلاق اسم و محض نام بدون حجتی که دلالت کند بر استحقاق الوهیت
ایشان مراد آنست که همین اسم خدا دارند و از حقیقت الوهیت معرا اند ما انزل الله بها فرو
نفرستاده خدای بپرستش آنها من سلطان از هیچ حجتی که دلالت کند بر آنکه ایشان شایسته معبودیت اند
پس شما می پرستید اسمی چند بی مسمی ان الحکم نیست حکم پرستش الا لله مگر خدایرا که مستحق پرستش است
امر فرمان داده بزبان پیغمبران ان لا تعبدوا که نپرستید ای کافر مردمان الا ایاه مگر
خدا مر او را که حجتی روشن دلالت میکند بر وجوب عبادت او و بوحدانیت ذلک الدین القیم و اینست
دین حق و درست و راست و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند راه حق را
بجهت عدم تفکر در دلایل عقلی و حجج نقلی و تبعیت هواجس و وساوس شیطانی و بعد از تنبیه بر
بطلان کیش آنها و امر بعبودیت معبود یکتا در تعبیر خواب ایشان شروع کرده فرموده که یا
صاحبی السجن ای یاران زندان اما احدکما اما یکی از شما که ساقی ملک است سه روز دیگر خلاصی یابد فیسقی
ربه پس بیاشاماند تربیت کننده خود را یعنی ملک خمرا شراب چنانچه پیشتر میبوده یعنی بهمان
ساقی ملک و اما الاخر و اما آن دیگر که طباخ است فیصلب پس بر آویخته شود بر دار و مدتی او را
بران بگذارند فتاکل الطیر پس بخورند مرغان شکاری من راسه از کله سر او و ایشان یا یکی از
ایشان گفتند دروغ گفتیم و هیچ خوابی ندیده بودیم و بازی میکردیم یا گفتند ما خوابهای یکدیگر را
بر خود بستیم یوسف فرمود که قضی الامر الذی حکم کرده شد آن کاری که فیه تستفتیان در آن
خواب میطلبید این دلیل است بر اخبار یوسف بغیب بر طریق وحی نه مانند تعبیر معبران در
حدیث آمده که خواب بر پر مرغ پرنده بسته شده است مادام که تعبیر آن نکرده باشند چون تعبیر
آن کنند بیفتند از پر آن مرغ و بر زمین آید یعنی بجای خود واقع شود و خواب جزویست از چهل و شش جزو
از پیغمبری باید که خوابی که بینی جز با خدا و ند را صایب نگوئی مرویست که چون سه روز بر آمد بکشتنگاه
ملک آمدند و ایشانرا از زندان بیرون بردند و قال و گفت یوسف در وقت بیرون رفتن ایشان
للذی ظن آنکس را که دانست بطریق وحی انه ناج آنکه او رستگار است منهما از آن هر دو ظن
بمعنی یقین در کلام عرب بسیار است میتواند بود که بمعنی خود باشد زیرا که تعبیر وی بطریق وحی نبود
بصواب دید و رای حاصل که ساقی را گفت اذکرنی یاد کن مرا عند ربک نزد مربی خود یعنی ملک پس

مرا مرد کر

بنزدیک ربان رسان ترا امر از ین محنت باز رهانند وی این معنی را قبول کرد پس ملک بفرمود تا طباخ را
که خیانت او ثابت شده بود بردار کردند و ساقی را که صفت امانت او تحقیق یافته بود بهمان منصب
نخستین باو دادند چون یوسف ترک ادب کرده متوسل بمخلوق شد در نجات خود جبرئیل نازل شد و
یوسف را بگوشه زندان برد و پر خود را بر زمین زد زمین تا طبقه دوم شکافته شد یوسف در آن
فرو نگر تا چه بینی یوسف نگاه کرد فرمود طبقه زمین دوم را می بینم یکبار دیگر پر بران زد زمین سوم
همچنین تا طبقه هفتم ظاهر گشت جبرئیل گفت فرو نگر چون نگاه کرد سنگی عظیم دید گفت سنگی بزرگ
را می بینم جبرئیل پر بران سنگ زد شکافته شد و از آن کرمی پیدا شد برگی سبز در دهن گرفته
گفت یا اطهر الطاهرین ای پاکیزه ترین پاکیزگان ای پروردگار عالمیان ترا اسلام میرساند
و میگوید شرم نداشتی که از من که استعانت کردی بملک مصر تو و جلال من که بجهت این ترا هفت سال
درین زندان بدارم یوسف از ین سخن متاثر شده گفت ای جبرئیل خدای از من راضی باشد گفت
آری از تو راضی است یوسف گفت چون او از من راضی است اگر هفتاد سال در اینجا مانم باک ندارم
و از ابو عبدالله علیه السلام مرویست که جبرئیل نزد یوسف آمد و گفت ای یوسف که ترا حسنی چنین داد
بحیثیتی که در روی زمین مانند تو نیست گفت پروردگار من صورتی چنین بمن ارزانی فرموده گفت محبت
که در دل پدر تو انداخته محبت برادرانت گفت آن نیز کار من گفت که کاروانرا بسر چاه بیاورانید
گفت خالق من گفت در چاه سنگ را از تو باز داشت تا برادرانت آزار تو نرسانند و ترا از هلاک
نگاه داشت خدای من گفت ترا که از چاه برهانید گفت آفریننده من گفت که کید زنان را از تو بگردانید
گفت پروردگار من گفت حق تعالی فرماید که پس چه چیز ترا بر آن داشت که حاجت خود را
بمخلوق عرض کردی نه بمن بجهت این ترا مدت هفت سال در زندان باز دارم چون یوسف این سخن
از جبرئیل شنید چندان گریه کرد که دیوارهای زندان بگریه در آمد و بباید دانست که استعانت
بمخلوق در دفع مضار و تخلص از مکاره جایز است باجماع و غیر قبیح بلکه گاه هست که واجب میشود پس
روایات مذکوره دلالت بر حرمت استعانت نمیکنند بلکه عتاب مذکور بیوسف جهت ترک عادت
جمیله او بود در صبر و توکل بر خدای بر جمیع امور بجهت تشدید محنت و فتح استعانت در صورتست
که ترک توکل بر خدای کرده اعتماد کلی بر مخلوق کنند و اگر با وجود توکل بر خدا مخلوق را واسطه سازند

در دفع بلیت موجب اثم نمیشود القصه چون ساقی بمرتبه قرب رسید و از سکر جاه و دولت سرخوش گردید
از زندان و اهل آن فراموش کرد فانسیه الشیطان پس فراموش کردانید بروی شیطان ذکر ربه
یاد کردن یوسف را نزد تربیت کننده خود که پادشاه بود فلبث فی السجن پس درنگ کرد یوسف در
زندان بضع سنین چند سال بضع عدد است میان سه و نه یوسف بعد از واقعه هفت سال در زندان
بماند و مشهور آنست که از اول تا آخر دوازده سال در زندان مکث کرد از کلبی نقلست که یوسف پنج
سال قبل از بیرون رفتن ساقی از زندان و هفت سال بعد از رفتن او در زندان بماند و در بنمازت
شب و روز چندان گریست تا حدی که زندانیان بتنگ آمده گفتند ای یوسف بروز گریه کن و شب خاموش
باش تا ما را آرامشی باشد یا بشب گریه کن و بروز خاموش باش تا ما را آسایشی باشد زلیخا را
ازین حال خبر دادند بفرمود تا در زندان موضعی خالی کردند و دریچه بشارع عام گشادند و حکم کرد
تا یوسف را در پیش آن روزن بنشانند تا بدیدن مردمان مشغول شده گریه نکند و زندانیان را
آرامی پدید آید قضا را روزنه بر جانب کنعان واقع شده بود چون شب شدی یوسف از پای
پس آن پنجره بنشستی و آغاز گریه کردی و هر بادی که از کنعان وزیدی بزبان حال از حال یعقوب پرسیدی
و هر نسیمی که بطرف کنعان رفتی پیغام درد خود فرستادی تا شبی نشسته بود و دیده در راه انتظار نهاده
از دور دید که اعرابی بر شتری سوار از راه بادیه میرفت شتر سر از و در کشید و بطرف زندان متوجه شد
هر چند اعرابی او را میزد و مهار او را میکشید او ممکن نمیشد کد اعرابی بتنگ آمده رها کرد و شتر زمام
از دست او در کشید و بسوی دیوار زندان توجه نمود و در پیش روزنه که یوسف آنجا بود بایستاد
و بزبان فصیح بر یوسف سلام کرد و گفت ای یمن چمن خوبی و ای بلبل گلشن یعقوبی از کنعان بمصر
آمده بودم و حالی از مصر محروم بدان پدر محنت زده هیچ پیغامی داری و برای آن پدر فراق دیده
الم کشیده هیچ چیزی میفرستی یوسف چون نام پدر و ذکر کنعان شنید خروش و فریاد برداشت و زار
زار بگریست ناگاه اعرابی از پس شتر برسید با عصای کشیده خواست که بر شتر زند زمین او را
بگرفت تا نیمه ساق اعرابی در خاک فرو رفت یوسف آواز داد که یا اخا العرب زمانی بایست تا
با تو سخن گویم اعرابی گفت زمین مرا گرفته چگونه بپای دیگر تو آیم هر چه میخواهی بپرس یوسف
گفت از کجا می آیی گفت از کنعان پرسید که شتر در کدام چراگاه می بود گفت در چراگاه دل یعقوب

چریده

چریده و آب چشمه سار کنعان آشامیده یوسف فرمود که در زمین کنعان هیچ درختی دانی که او را دوازده
شاخ بود یکی از آن شاخها جدا شده و اکنون چند سال است که تا بیخ درخت در فراق شاخ خود می نالد
و مرغ آن شجره در آرزوی اصل خود بتضرع میگذراند اعرابی گفت اینکه تو میگویی صورت حال یعقوب علیه السلام است
که دوازده پسر داشت و یکی از آن دوازده غایب شده او مدتیست که در فراق او میگرید و حزارد
و بر سر راه خانه ساخته و بیت الاحزان نام نهاده و هر که از آن راه میگذرد حال گم شده خود می پرسد
و کسی از نام و نشان او خبر نمیدهد یوسف علیه السلم را از استماع این خبر درد بر درد افزود و گفت ای
اعرابی ازینجا عزم کجا داری گفت بباد دیه میروم که متاعی مناسب که آنجا خریده ام آنجا بفروشم بعد از
آن بکنعان روم یوسف فرمود درین معامله چند سود طمع داری گفت صد درهم یوسف
گفت بالقولی میدهم که بیست هزار دینار از زر دمم ازینجا باز گرد و بکنعان رو و چنان بکن که از راه
در بیت الاحزان رو و بگوی ای پیغمبر خدا من رسول غریبان و مهجوران و زندانیانم در آن وقت
دردت بغایت رسیده باشد و سوز فراقت بنهایت انجامیده دست تضرع بحضرت درگاه بی نیاز
بردار و ما را بدعای یاد کن و چنانچه ما ترا فراموش نکرده ایم تو نیز ما را فراموش مکن اعرابی گفت
چه نام داری گفت مرا دستوری نام گفتن نیست اما در روی من نگاه کن و صفت شکل و صورت
من بر ورق دل ثبت کن و حرف حرف از صورت روی من و موی من در صحیفه خیال رقم زن و
ازین علامت این پیر صاحب کرامت را خبر نمای و اگر خالی که بر رخسار راست داشته ام بپرسد بگو
آن مظلوم محروم گفت آن نقطه خال بر رهگذر سیلاب آب دیده افتاده بود از بس که در درد
فراق تو بیت خون جگرم ز دیده بر رخ پالود ۰ آن خال سیه محو شد از عارض من ۰ ای اعرابی
غریب دل پیام من اسیر بدان پیر رسان که ترا از شادی او برکت بسیار روی خواهد نمود اعرابی
چون بمحبت یعقوب رسی چندان صبر کن که پاسی از شب بگذرد و غوغا و هنگامه مردم فرو نشینند و
نقش حیوانی رخت نشاط از حواس استیناس برچیند و یعقوب از ورد فارغ گردد تو بدر کلبه او
رو و بگو السلام علیک ایها المغموم سلام بر تو باد ای عزیز زنده غمهای دمادم من الغریب المهموم
از غریبی مبتلا بانواع غم پس بگو که آن مظلوم میگوید که تا از خدمت تو مانده از گریه و ماتم نیاسوده
ام و تا جمال ترا ببینم بر بساط راحت و فراش آسایش بفراغت ننشینم ای اعرابی بیاد این باقو

قیمتی از من بکیسان و از یعقوب علیه السلم هر دعای که خواهی در خواه که دعای آن پیر دردمند بدرگاه خدا
مستجابست گفت ای جوان چگونه چشم توانم که مرا از مین گرفته است یوسف گفت امید است زدن شتر از
دل بیرون کن تا زمین ترا رها کند و این شتر را مرغان که او مارا از حالات مکروب بیت الاحزان خبر
داده و بجهت این مرا از حال خود بی خبر کرده است اعرابی گفت از زدن شتر در گذشتم فی الحال باشی
از زمین بر آمده نزد یوسف دوید و هم از شعاع رویش نشانهای پالیست همه بدید و یاقوت
و یاقوت از دست جارکش فرا گرفته راه کنعان بر گرفت یوسف از عقب نگرست و می گفت یا لیت
را حیلم تلد لی ای کاشکی را حیلم مرا نزادی تا دل من در ورطه چنین غمی بیفتادی پس اعرابی
و صبر کرد تا معداری از شب بگذشت به بیت الاحزان آمد و گفت السلام علیک یا نبی الله و
از آن راحتی بدل رسید بر جست و از خانه بیرون آمد و گفت علیک السلام و رحمة الله و برکاته یا عبد الله
چه کسی و از کجا می آئی گفت پیغام آورده ام گفت رسول کیستی و پیغام که داری گفت من رسول
زندانیم و پیک مهجوران و قاصد زندانیان از زمین مصر می آیم و تمام قصه باز گفت یعقوب علیه السلم
چون این حکایت استماع نمود فریاد بر آورد و گفت اگر تو رسول زندانی من نیز در فراق زندانیان
مبتلا ام و اگر تو پیک مهجوران من نیز سوخته آتش هجران بلا ام و اگر تو فرستاده زندانیانی
من نیز ساکن بیت الاحزانم ای اعرابی مژده دادی که از دو نوی وصال بشام من رسید و خبری
دادی که بدان کرد حسرت از دل من گشادی مژدگانی چه میخواهی گفت یا نبی الله آنچه مقصود منست
از و یافته ام از تو توقع دعا دارم یعقوب دعا نمود الهی سکرات بر وی آسان گردان شتر اعرابی
در آمد که سبب پیغام من بود دم و اعرابی را امین مدار زندان را همنوایی کرده ام و در گذاردن این رسالت
مرا نیز شرکتی است و از تو طمع دعا دارم یعقوب دعا نمود الهی این شتر را از ناقهای بهشت بود
گفت ای برگزیده حق آن غریب زندانی را دعا کن گفت خدایا او را از بند خلاصی ده و در آنجه
پیوستگی کرامت فرمای پس اثر دعای یعقوب بیوسف رسید و مدت محنت او بسر آمد ملک ریان
خوابی مهیب دید بامداد تمام حکما و ندمای خود را طلب نمود وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک ریان إِنِّي أَرَىٰ
بدرستی که خواب دیده ام سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ هفت گاو فربه که از جوی خشک بیرون آمدند و بعد از آن
يَأْكُلُهُنَّ خورند و دیدم هفت خوشه سبز و تر و تازه که دانهای آنها منعقد شده بود وَأُخَرَ و هفت خوشه

دیگر دیدم

دیگر دیدم یَابِسَاتٍ خشک شده و بر رو آمده پس این خوشهای خشک بر آن خوشهای سبز پیچیده فرار
کردند دانهای آن را و بپوشیدند بعد از بیان این خواب گفت یَا أَيُّهَا الْمَلَأُ ای گروه کاهنان و منجمان
که اشراف قوم مید أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ جواب دهید یعنی جواب گوئید مرا در رُؤْيَايَ تعبیر خواب من إِنْ كُنْتُمْ اگر
هستید شما که از روی دانش لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ مر خواب را تعبیر میکنید و معبران آن عالمید و آنرا
نیک میدانید قَالُوا گفتند معبران در جواب ملک این خوابها أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ خوابهای شوریده و
پریشانست وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ به تعبیر این خوابها بِعَالِمِينَ دانایان چه ما تعبیر
خوابهای راست میکوئیم و این خوابها باطل است ملک ریان از خواب ایشان متحیر گشته در دریای
فکر غوطه خورد که آیا این مشکل من که بگشاید و راه تعبیر این واقعه بمن که نماید ٤ یا رب این خواب
پریشان مرا تعبیر چیست ❊ ساقی که ملک متحیر دید از حال یوسف بیاد شاه آمد وَقَالَ الَّذِي و گفت آنکس
که نَجَا مِنْهُمَا نجات یافت از آن دو بنده زندانی یعنی ساقی وَادَّكَرَ و یاد کرده از قول یوسف
که گفته بود که مرا نزد مربی خود یاد کن بَعْدَ أُمَّةٍ پس از زمانی دور و دراز أَنَا أُنَبِّئُكُمْ من خبر دهم
شما را بِتَأْوِيلِهِ به تعبیر این خواب فَأَرْسِلُونِ بفرستید مرا بزندان که در آنجا کسی هست که علم تعبیر نیکو
داند ملک از این شادمان گشته حکم فرمود که زود برو و خبر بیاور ساقی سواره شده بزندان
آمد و گفت يُوسُفُ ای یوسف أَيُّهَا الصِّدِّيقُ ای نیک راست گوینده و صفت او بالصدیق که صیغه
مبالغه است جهت آن بود که احوال او را تجربه کرده و صدق او را دانسته در تعبیر خواب او و خواب صاحب
او و بهذا گفت ای بسیار راست گوینده أَفْتِنَا فتوی ده ما را فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ در هفت گاو
فربه يَأْكُلُهُنَّ خورند دانهای ترا سَبْعٌ عِجَافٌ هفت گاو لاغر وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ و در هفت خوشه
سبز وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ و هفت خوشه دیگر خشک که بر ایشان پیچید و خشک ساختند مرحل در پس
تو چه جواب گوئی لَعَلِّي أَرْجِعُ تا باشد که باز گردم با جواب تمام و تعبیر راست إِلَى النَّاسِ بسوی
مردمان یعنی ملک ریان و ملازمان او لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ شاید یعنی امید هست که ایشان برکت تو
بدانند تا دیل این و افور ایشان و فضل ترا معلوم کنند قَالَ تَزْرَعُونَ یوسف گفت یاد که شما کشت
کنید سَبْعَ سِنِينَ هفت سال که بقرات سمان اشارت بدانهاست دَأَبًا زراعتی بعادت مستمر
خود فَمَا حَصَدْتُمْ پس آنچه بدروید از غلات فَذَرُوهُ پس بگذارید آنرا فِي سُنْبُلِهِ در خوشه آن

یعنی حبوب را پاک مکنید تا از شپشه و آفات ایمن باشید پس غلات را با آن خوشه ذخیره کنید إِلَّا
قَلِيلًا مگر اندکی بقدرت حاجت مِمَّا تَأْكُلُونَ از آنچه خورید در این سالها که آنرا پاک کرده اید یعنی
شما را احتیاج افتد از خوردن آن در این هفت سال پاک کنید و ما بقی را با حبوب ذخیره کنید ثُمَّ
يَأْتِي پس بیاید مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس این سالها سَبْعٌ شِدَادٌ هفت سال سخت که سبع عجاف عبارت
از آنهاست يَأْكُلْنَ بخورند این سالها یعنی کسانیکه در آن زمان باشند مَا قَدَّمْتُمْ از آنچه از پیش مرتب ساخته
باشید یعنی ذخیره نهاده لَهُنَّ برای سالها إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی مِمَّا تُحْصِنُونَ از آنچه نگاه دارید که
ضبط کنید برای تخم زراعت ثُمَّ يَأْتِي پس بیاید مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس این سالها عَامٌ فِيهِ سالی که در
يُغَاثُ النَّاسُ فریاد رسیده شوند بر آن مردمان یعنی ضر ابغر یاد رسیدن ایشان رسد وَفِيهِ و در این سال
يَعْصِرُونَ بیفشرند آنچه فشردنی باشد مثل انگور و زیتون و کنجد و مثل آن و این کنایت از
کثرت اثمار است و گفته اند که اشارت بدوشیدن شیر است از ایشان گاو و گوسفند و این
عبارتست از فراخی سال است و چون یوسف علیه السلم تعبیر تمام کرد ساقی باز گشت بخدمت ملک رفت
و در وقتی رسید که جمیع اکابر و اصاغر در خدمت پادشاه ایستاده بودند و در آن محل عام این سخنان را
که از یوسف شنیده بود بر همان وجه تقریر نمود ملک را پسندیده آمد و خواست که بگوش خود از زبان
یوسف بشنود کسی را بطلب او فرستاد تا مبشر از و بشنود کما قال الله وَقَالَ الْمَلِكُ و گفت ملک ائْتُونِي
بِهِ بیاورید یوسف را بمن فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ پس آنهنگام که آمد بدو فرستاده ملک یعنی ساقی
گفت ای یوسف اجابت کن ملک را تا تعبیر خواب چنانچه بمن گفته از تو بشنود یوسف خواست که اول
برائت و بیگناهی خود را بر ملک آشکارا کند تا کسی را در حال او مجال تهمت و وقیعه نماند پس بجهة
این قَالَ ارْجِعْ گفت یوسف باو که باز گرد إِلَىٰ رَبِّكَ بسوی مهتر خود فَاسْأَلْهُ پس او را یعنی در خواست
کن او را تا تفحص کند و بپرسد مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي چه بود حال آن زنانی که در مجلس زلیخا قَطَّعْنَ
أَيْدِيَهُنَّ ببریدند دستهای خود را إِنَّ رَبِّي بدرستیکه آفریدگار من بِكَيْدِهِنَّ بمکر ایشان عَلِيمٌ دانا است و در این دلیل است بر آنکه سزاوار آنست که در نفی تهمت از خود اجتهاد
نمایند و از مواقع آن بپرهیزند و از ابن عباس مرویست که اگر یوسف بیرون استکشاف این حال از
زندان بیرون آمدی ملک هر وقت که او را دیدی تعنت و المنی کردی که آنکه داشت که باز نان عزیز خیانت

کرد اما

کرد اما چون رسول باز و پیغام یوسف رسانید ملک بفرمود تا آن زنان را جمع کردند و زلیخا را نیز بیاوردند
پس از بهجت تحقیق این امر قَالَ گفت بایشان مَا خَطْبُكُنَّ چه بود حال و کار شما إِذْ رَاوَدْتُنَّ یُوسُفَ
وقتیکه طلب کردید یوسف را عَنْ نَفْسِهِ از نفس خود دری یعنی کام دل خود از وی میجستید قُلْنَ گفتند
آن زنان در جواب که حَاشَ لِلَّهِ پاکست خدای از آنچه عاجز باشد از آفریدن مردی پاکیزه مانند یوسف
مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ ندانستیم ما بر یوسف از هیچ بدی نه اندک و نه بسیار چون زلیخا دانست
که راستی فایده ندارد او نیز بپاکی یوسف اقرار کرد قَالَتِ امْرَأَتُ گفت زن عزیز یعنی زلیخا
الْآنَ اکنون حَصْحَصَ الْحَقُّ ثابت و مستقر شد و هویدا و روشن گشت آنچه درست و راست است
أَنَا رَاوَدْتُهُ من مراوده کردم یوسف را عَنْ نَفْسِهِ از نفس او و آرزوی وصال او کردم وَإِنَّهُ
و بدرستیکه او لَمِنَ الصَّادِقِينَ از راستگویانست آنجا که با عزیز گفت هی راودتنی از امام عبد الله
علیه السلم مرویست که جبرئیل یوسف را در چاه این تعلیم کرد در عقب هر نماز که اللهم اجعل لی
فرجا و مخرجا وارزقنی من حیث احتسب و من حیث لا احتسب حق تعالی او را از آن نجات داد
و شعیب عقرقوقی از آنحضرت نقل کرده که چون مدت حبس منقضی شد حق تعالی او را اذن داد در دعای
فرج یوسف علیه السلم رخ خود را بر زمین نهاد و گفت اللهم ان کانت ذنوبی قد اخلقت وجهی عندک
فانی اتوجه الیک بوجوه آبائی الصالحین ابرهیم و اسحق و یعقوب حق تعالی او را از آن فرج داد
من گفتم یا بن رسول الله عوض ما بهذا الدعا ما این دعا را بخوانیم فرمود شما این دعا بخوانید که اللهم
ان کانت ذنوبی قد اخلقت وجهی عندک فانی اتوجه بنبیک نبی الرحمة و علی و فاطمه و الحسن
و الحسین و الائمة علیهم السلم الغرض حق تعالی ببرکت دعای مذکور یوسف علیه السلم را از زندان خلاص
داد ملک ریان باو پیغام داد که زنان بگناه خویش اقرار نمودند از زندان بیرون آی تا بخصوص
نوازش ترا عقوبت کنم یوسف علیه السلم برسول ملک گفت که عوض من عقوبت ایشان نبود ذَٰلِكَ
این درخواست من برای آن بود که لِيَعْلَمَ تا بداند عزیز أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ که من خیانت نکردم او را
بِالْغَيْبِ در غیبت وی در حرمت تربیت وی نگاه داشتم وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر معلوم کند که خدای
لَا يَهْدِي راه ننماید یعنی انفاذ نکند و بصواب بنیاید كَيْدَ الْخَائِنِينَ مکر خیانت کنندگان را این
تعرض زلیخا در خیانت او با شوهر خود و تنبیه انابت و پاکدامنی خود بعد از آن بجهت استغفار

الجزء الثالث عشر

اگر بوسیلهٔ حمایت ربانی و توفیق سبحانی و عصمت یزدانی از خیانت مبرا شده نه آنکه نفس او
مستقل بوده درین امر این کلمات از پی قول مذکور در آورد که وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي و نیز مبرا نمیکنم
نفس خود را یعنی میگویم که نفس من بالطبع از میل با آرزوها مبرا و معرا نیست إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ
بدرستیکه نفس غدار فرماینده است بِالسُّوءِ به بدی و بالطبع مایل است بشهوات پس قصد معاصی میکند
و جوارح را بآن مشغول مینماید در جمیع اوقات إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي مگر وقتی که رحمت پروردگار من که اعطای توفیق
و لطف و عصمت او ست و یا مگر نفوسی را که رحمت کند خدای آن را إِنَّ رَبِّي خود بدرستیکه پروردگار
من غَفُورٌ آمرزنده است بندگان را رَحِيمٌ مهربان که بعصمت و توفیق و لطف هدایت ایشان کند آورده اند
که چون ملک ریان این سخنان را از یوسف شنید نه بار گشته مشتاق دیدار یوسف زیاده وَقَالَ الْمَلِكُ
و گفت ملک مصر ائْتُونِي بِهِ بیارید یوسف را نزد من أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي تا خالص کردانم اورا برای خود
و مهمات خود بوی باز گذارم در ترتیب آورده که ملک هفتاد مرکب آراسته با تاج و لباس ملوکانه
بزندان فرستاد با تعظیم هر چه تمامتر یوسف را از زندان ببارگاه آورند در وقت بیرون رفتن
یوسف علیه السلم زندانیان نهایها بگریستند و میگفتند که ای دلنواز و غمگسار ما بی تو چگونه درین زندان
زندگانی کنیم و باکرامت کرم یوسف ایشان را دلنوازی فرمود در حق ایشان دعا کرد که بار خدایا
دلهای مشفق کردان و ایشان را از بند خلاصی ده و چون از زندان بیرون آمد بر در زندان
بیرون آمد بر در زندان نوشت که قبر زندگانست و خانهٔ اندوهگینان و تجربهٔ دوستان و شماتت
دشمنان بحمام رفت و خود را بشست و خلعت در پوشید و متوجه بارگاه ملک شد چون چشمش
افتاد گفت اللهم انی اسئلک بخیرک و اعوذ بک من شر غیرک و چون نزدیک ملک رسید سلام کرد و ملک را
تحیت فرمود و ملک اورا احترام استقبال فرمود و اورا در کنار گرفت و بانواع اجلال و اکرام وی را
بر تخت خود نشاند فَلَمَّا كَلَّمَهُ پس آن هنگام که ملک سخن کرد با او بزبان عربی جواب داد ملک گفت این چه زبان
گفت زبان پدران من وهب گوید که ملک هفتاد زبان میدانست بهر زبانی که با یوسف سخن میگفت
لغت او جواب میداد ملک ازین متعجب شد و یوسف آن روز سی ساله بود ملک حد جمال او نگریست و خردی
سن و کثرت علمش بدیده کرد بر وجه تعجب گفت این آن کسیست که تاویل خواب من کرده است پس گفت ای
یوسف میخواهم که تعبیر خواب خود را از تو بشنوم یوسف اول خواب ترا بتفصیل بگویم که چه دیدی و چگونه

دیدی

دیدی بعد از آن تعبیر آن کنم ملک گفت چنین باشد پس گفت ای ملک تو هفت گاو دیدی فربه سفید از روی
گرو دریای نیل شکافته و از آنجا بیرون آمدند پستانهای ایشان پر از شیر تو در ایشان مینگریدی و از
تعجب میکردی ناگاه دیدی که آب نیل بزمین فرو شده و زمین پدید آمد و از میان گل و لای هفت
گاو لاغر بر آمدند خاک رنگ شکمهای بالا پیوسته شیر و پستان تیز دندان و پنجه دار شدند چون
خرطومهای سباع پس بران گاو فربه حمله کردند و ایشان را بدریدند و استخوانهای ایشان را شکستند
و مغز استخوانهای ایشان را بمکیدند و تو از آن تعجب میکردی پس هفت خوشه گندم سبز تازه از زمین
بر آمد و هفت دیگر سیاه و خشک همه در یک موضع تو از روی تعجب با خود میگفتی که چگونه در یکجا هفت خوشه
چنین سبز و خرم و هفت دیگر چنین سیاه و خشک رسته بعد از آن بادی بر آمد و خوشهای سیاه
خشک را بران خوشهای سبز و تر زد و آتش از آن بیرون آمد و آن خوشهای سبز را بسوخت تو از هیبت
پس از دهشت و خوف این واقعه از خواب بیدار شدی ملک ازین صورت متعجب و متحیر فرو ماند و
گفت والله چنین بود که تو گفتی از خواب من خبر است گویا این واقعه تو دیدی بخدا که صواب گفتی
و هیچ خطا نکردی و من بعضی از آن فراموش شده بود اکنون که تقریر کردی بخاطرم رسید پس تعبیر آن را
بطریقی که گذشت تقریر کرد اکنون ای صدیق روزگار صواب تو درین امر چه اقتضا میکند تا بآن
عمل کنیم یوسف گفت ای ملک صلاح آنست که بفرمائی که هر گندم و جو که در مملکت تو هست جمع کنی و آنچه
در خزینه داری خرج زراعت آن کنی چه اضعاف آن کنی باز خواهی یافت و چون محل درویدن آن
رسد بفرمائی تا بدروند و با خوشه در انبارها بنهند تا از آفت شپشه ایمن باشد و دانه آن برای
آدمیان باشد و کاه آن برای چهارپایان تا در زمان قحطی چهارپایان نیز در معرض تلف نیایند و در
هفت سال آنچه حاصل شود هر سال پنج یک آن برای قوت آنسال دار و باقی ذخیره کن برای سالهای قحط
چون این هفت سال منقضی شود هفت سال قحطی باشد و مردم اطراف و اکناف عالم آیند و
آنچه در آن هفت سال فراخی نهاده باشی همه را بمراد بفروشی و بجهت آن خزینهٔ تو از سیم و زر مملو شود
که هیچ پادشاهی آن را ندیده باشد و تصور نکرده ملک که این سخنان از یوسف علیه السلم شنید
قَالَ گفت ای یوسف إِنَّكَ الْيَوْمَ بدرستیکه تو امروز لَدَيْنَا مَكِينٌ نزد ما با جاه و قدری و در رعایت
تو امین و محکم بر همه چیز تا چه میخواهی از مناصب بخواه و آنچه آرزو داری با من بگو که بر وفق مدعای تو

که چون سالهای فراخی منقضی شد و سالهای قحط در رسید و در زمین مصر و شام قحطی فرو گرفت اهل مصر را
بیوسف آوردند سال اول بنقود که داشتند غله بدیشان فروختند سال دوم بحلی و پیرایه و طلا آلات
سیوم بغلام و کنیز چهارم بدواب و مواشی سال پنجم بضیاع و عقار سال ششم بفرزندان و در هفتم
ببندگی با و دادند یوسف را ملکی حاصل شد که هیچکس را نبود و خزینه که کسی چنان تصور نکرده پس
یوسف صورت حال را بعرض ملک رسانید ملک گفت ما بنده تواند و اختیار بدست تست یوسف علیه السلم
همه را بحضور ملک آزاد کرد و اموال و اولاد و ضیاع و عقار هر چه از ایشان گرفته بود بدیشان باز داد
چون ملک این احسان و کرم و خصال ستوده و فضایل حمیدهٔ او را مشاهده نمود گفت اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له و اشهد انک رسوله و حکمت درین آن که مصریان یوسف را بوقت خرید و فروخت
بصورت بندگی دیده بودند عزت ازلی همه را طوق بندگی او در گردن نهاد تا کسی را در باره او
سخن بی ادبانه نرسد و در خبر آمده است که یوسف در آن هفت سال هرگز طعام سیر نخوردی تا گرسنگان را فراموش
نکند و امر کرده بود که هر روز نماز پیشین یا نماز عصر طعام نزد ملک بردندی ملک گفت ای یوسف ترا
بر عادت معهود هر روز طعام در مجلس من حاضر میکنی گفت تا تو نیز طعم گرسنگی بیابی و درویشان را فراموش
نکنی ملک گفت نیکو گفتی آورده اند که اثر قحط چون بکنعان رسید کار بر اولاد یعقوب تنگ شد گفتند ای
پدر در شهر مصر ملکی است که همه قحط زدگان را می نوازد و کار رعایا و ابناء السبیل از لطف او
منتظم است اگر فرمائی برویم و طعامی بجهت اهل بیت کنعان بیاوریم یعقوب اجازت فرمود بنیامین را که
فراق یوسف را با او تسلی دادی جهت خدمت خود باز گرفت و ده برادر دیگر هر یک با شتری و بضاعتی از پشم
رنگ کرده و کشک و پنیر و امثال آن که داشتند روی براه آوردند و یک شتر بجهت بنیامین با بضاعت
او همراه بردند وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ و آمدند برادران یوسف از کنعان بطلب زرت یوسف فَدَخَلُوا
عَلَيْهِ پس در آمدند بروی و بزبان عبری تکلم کردند و رسم خدمت بجای آوردند فَعَرَفَهُمْ پس شناخت یوسف
علیه السلم ایشان را در نظر اول وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ و ایشان مر اورا ناشناسندگان بودند بجهت طول
عهد بقول اصح چهل سال از واقعهٔ ایشان گذشته بود و برادر را کودک رها کرده بودند و اکنون بپادشاهی
دیدند بر سر پادشاهی نشسته جامهای ملوکانه پوشیده و تاج مرصع بانواع جواهر بر سر نهاده و طوق
زرین در گردن کرده حکما گفته اند که حکمت در آنکه برادران یوسف را نشناختند آن بود که معصیت کرده

بودند و

بودند و معصیت دیدهٔ عاصی را تاریک میگرداند و گویند بجهت آنکه یوسف در پس پرده با ایشان
سخن میگفت پس یوسف علیه السلم پرسید که شما چه کسانید گفتند جماعت شبانانیم و قحط رسیده آمده ایم تا ما را
نوازش کنی و از طعام محظوظ گردانی یوسف فرمود مبادا جاسوس باشید با این صورت آمده
تا از کیفیات و حالات مملکت من واقف شده اعلام اعادی کنید و فتنه در زمین مصر اندازید ایشان
گفتند ای ملک معاذ الله ما پسران یک پدریم که یعقوب صفی الله است گفت پدر شما چند فرزند دارد
گفتند دوازده پسر داشت یکی را در صغر سن گرگ خورد و یکی را که از مادر او حاصل شده بود پدر
برای خدمت خود نگاه داشته و ما ده تن بملازمت آمده ایم پس یوسف علیه السلم فرمود که اینجا کسی باشد که
شما را شناسد گفتند نه مردم مصر ما را نمی شناسند یوسف گفت آن برادر دیگر بیارید تا صدق و کذب شما در
آنچه میگوئید معلوم شود گفتند این نوبت پدر او را همراه خود بیاوریم یوسف فرمود یکی از شما اینجا باشید تا برو
و آن برادر را بیاورید تا حال شما بر من محقق گردد ایشان قرعه زدند بنام شمعون بر آمد پس وی را پیش
یوسف علیه السلم بفرمود تا بضاعات ایشان بستدند و عوض گندم بدیشان دادند وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ
بِجَهَازِهِمْ و آن هنگام که بساخت کار ایشان را و ساز ایشان مرا سرانجام نمود هر یک را یک شتر بار داد
گفتند یک شتر بار دیگر جهت برادر ما که در خدمت پدر است بدهید یوسف علیه السلم فرمود من شما را دیدم
بشمار شتر ایشان مبالغه نمودند قَالَ ائْتُونِي گفت یوسف علیه السلم که بیارید بمن بِأَخٍ لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ برادر
که شما راست از پدر شما یعنی علاتی نه اعیانی شما أَلَا تَرَوْنَ آیا نمی بینید أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ که من تمام
می پیمایم پیمانه را و حق کسی را باز نمیگیرم وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ و من بهترین فرود آرندگانم یعنی در فرود
آوردن مهمان و اکرام و احسان ایشان با ایشان دقیقه فرو گذاشت نمیکنم فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ
پس اگر نیارید بمن آن برادر را فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي پس شما را نزدیک من پیمانه نیست یعنی طعام و
لَا تَقْرَبُونِ و نزدیک مشوید بمن و در ولایت من میائید و گرد من مگردید قَالُوا گفتند سَنُرَاوِدُ
عَنْهُ أَبَاهُ زود باشد که مراوده کنیم یعنی بجد تمام و تدبیر و حیله برادر را از دست پدر انتزاع کنیم
وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ و بدرستیکه ما کنندگانیم این خبر را که بگوئیم و در آن باب سستی و اهمال نکنیم وَقَالَ و
گفت یوسف علیه السلم لِفِتْيَانِهِ مر غلامان خود را که کیل غلات تعلق بدیشان داشت اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ
بنهید بضاعت ایشان را که بهای گندم آورده اند در میان بارهای ایشان و گویند که آن پوستی و کفشی چند بود

ساخته خواهد شد قَالَ اجْعَلْنِي گفت یوسف علیه السلم بگردان مرا حاکم کننده عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ بر
خزینهای زمین مصر یعنی خراج آنچه حاصل ولایات مصر است از نقود و اطعمه خازن گردان آنرا تا بر طریق
مذکور صرف مزروع کنم إِنِّي حَفِيظٌ بدرستیکه من بسیار نگاه دارنده ام و نیکو حفظ کننده و چیزی از
آن ضایع نگردانم عَلِيمٌ دانا بمصالح ملک و هر چه سازم از صلاح بیرون نباشد و یا نگاه دارنده حسابها
و دانا بلغت هر که با من سخن گوید در تفاسیر معتبره مذکور است که ملک تختی از زر سرخ مرصع بانواع
جواهر جهة یوسف علیه السلم مقرر کرده تاج مکلل بسر وی نهاد و کلیدهای خزاین بوی سپرد
و زمام اختیار مملکت بقبضه تصرف او باز داد و آنگه عزیز را عزل کرده مهمات وی نیز بعهده یوسف
کرد و در اندک زمانی عزیز گذشت و ملک از علم و فضل و حسن معاشرت و معدلت یوسف تعجب کرده
هر روز محبت او با یوسف علیه السلم بیشتر می شد از ابن عباس نقل است که حضرت رسالت صلی الله علیه
فرمود رحم الله اخی یوسف اگر از ملک التماس منصب نمیکرد در حال این منصب با و قرار میگرفت
و اکثر ابوی ارزانی میداشت لیکن چون التماس کرد بعد از یک سال باین رسید در این
یکسال با ملک مجالست میکرد و ملک از صحبت او مستفید میشد یک روز با یوسف گفت آرزو دارم
که همیشه با تو مکالمه و مواکلت کنم اما مرا از آن ننگ می آید یوسف گفت من باین اولی ترم چه من
پسر یعقوب اسرائیل الله ام که پسر اسحق ذبیح الله است که پسر ابراهیم خلیل الله است گفت راست
گفتی ای یوسف چه با او مواکلت میکرد چون یکسال برآمد تاج مکلل بسر او نهاد و جامه خاص
خود در وی پوشانید و شمشیر خاص خود حمایل وی کرد و او را بر تخت مرصع بیاقوت نشانده و قبه
از استبرق بر بالای او برزد درازی او سی گز و پهنای او ده گز و سی بستر بر سر آن افکنده و او را
بر آن نشاندند و امرا و سلاطین خود را بخدمتگاری او نصب کرد و خود در خانه نشست و
زمام اختیار و پادشاهی بکف کفایت او داد و کار مصر با و باز گشت و در سال قحط عزیز فوت
شد ملک بالتماس تمام زلیخا را بیوسف داد بر تفصیلی که بعد ازین مذکور خواهد شد چون یوسف با وی
خلوت کرد او را بکر یافت متعجب آن پرسید جواب داد که عزیز عنین بود و او را رجولیت نبود
پس حق تعالی یوسف را از وی دو پسر ارزانی فرمود میشا و افرائیم روزی یوسف علیه السلم زلیخا را
گفت که این مرتبه که اکنون داریم بهتر است یا آنچه مرا بآن استدعا میکردی زلیخا گفت ای صدیق

مرا بآن ملامت مکن که من زنی بودم جوان و در نعمت پرورده با جمال و مال و شوهرم با زنان میلی نداشت
و هرگز پیرامن من نگشت و تو نیکوتر اهل روزگار من بودی و بجهة فرط محبت تو مبتلا شدم ببلائی که
هیچکس بآن مبتلا نبوده القصه پادشاهی یوسف علیه السلم قرار گرفت و مردمان آن روزگار محکوم حکم او
شدند کما قال وَكَذَلِكَ و همچنین یوسف علیه السلم را از بند و زندان خلاص دادیم و او مقرب پادشاه
آن عصر گردانیدیم مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ جای دادیم مر یوسف را در زمین مصر یعنی متمکن ساختیم
او را بحکومت و پادشاهی يَتَبَوَّأُ مِنْهَا جای میگرفت از آن زمین که هیچ فرجه در هیچ
عرصه داشت یعنی تصرف میکرد در آن حَيْثُ يَشَاءُ هر جا که میخواست نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا
می رسانیم رحمت خود را از نعم دینی و دنیوی و صوری و معنوی مَنْ نَشَاءُ بهر که میخواهیم وَلَا نُضِيعُ
و ضایع و باطل نمیگردانیم أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ مزد نیکوکاران را در دنیا و آخرت وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ
و هر آینه مزد آخرت از حیثیت بقا و دوام خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا بهتر است مر آنانرا که گرویده اند
بخدا وَكَانُوا يَتَّقُونَ و هستند که پرهیز میکنند از فواحش چون یوسف که باحسان و تقوی از تخت
چاه بتخت جاه رسید القصه یوسف علیه السلم مهمات مملکتی پیش گرفته حکم کرد تا مردم بزراعت اشتغال
نمودند و انبارخانهای عالی بنا نمود و هفت سال از هر غله که حاصل میشد بقدر کفاف خرج مردم میداد
و باقی را با خوشه ضبط میساخت تا سالهای قحط در رسید و در شب اول از سال قحط امر کرد تا در
میان شب طعام ساختند طباخان گفتند ایها الصدیق ملک را عادت نیست که در نیم شب طعام
خورد یوسف گفت شما را آنچه میگویم اقدام نمائید ایشان در شب طعام مهیا ساختند چون
نیمه از شب بگذشت ملک از خواب در آمد گفت هر طعامی که میسر شود بیارید که گرسنگی بر من غالب
شده فریاد الجوع الجوع میکرد یوسف گفت تا طعامهای ساخته حاضر کردند ملک گفت درین شب
چگونه دانستید که مرا طعام احتیاج خواهد شد گفت یوسف ما را باین امر فرموده ملک یوسف را
گفت ای یوسف چه دانستی که من در نیم شب گرسنه خواهم شد فرمود که نخست شب اول سالهای قحط است
و از علامات قحط و اسباب آن یکی آنست که مردمان را میل طعام بیشتر از سالهای فراخی باشد و بجهة این
دانستم که ترا خلاف عادت در میان شب طعام ضرورت شود پس بفرمود تا طباخان طعام مهیا
میکردند ملک ازین سخن متعجب شد و از علم و زکاوت وی متحیر گشت و از حضرت امام رضا علیه السلم منقول

فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ و بر او باید که توکل کنندگان اعتماد بر غیر او نکنند چه حصول جمیع نعمات و مقصودات از وی
کل است وَلَمَّا دَخَلُوا و آن هنگام که در آمدند اولاد یعقوب مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ از آنجا که فرموده
بود ایشان را پدر ایشان یعنی از دروازهای متفرقه مَا كَانَ يُغْنِي نبود که دفع کند عَنْهُمْ از ایشان رای
یعقوب علیه السلم مِنَ اللَّهِ از حکم خدای و اراده او که در باره ایشان واقع شده بود مِنْ شَيْءٍ چیزی را که حق
تعالی بر وجه اجبار منع حسد حاسدان و دفع چشم زخم رسانندگان نکرد پس از رهگذر ارباب حسد و چشم
زخم تهمت دزدی بر بنیامین افتاد و برادران اندوهگین شدند و مصیبت دو چندان گشت پس تدبیر
یعقوب در دفع مکاره و منع حوادث فایده ندارد إِلَّا حَاجَةً مگر حاجتی بود فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ در نفس
یعقوب علیه السلم یعنی شفقتی بر اولاد و اضطراب قلب جهة خوف وقوع بلا بر فرزندان از رهگذر حسد و چشم بد
قَضَاهَا که ظاهر کرد آنرا در آن وقت ظاهر ساخت آنرا در آن وقت و بآن وصیت کرد وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ و بدرستی که یعقوب
خداوند دانش بود و میدانست لِمَا عَلَّمْنَاهُ آن چیز را که بدو آموخته بودیم بطریق وحی و اراده عقل و از
آن بود که گفت ما اغنی عنکم من الله من شیء وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند
مرتبه و علو درجه یعقوب نزد ما مراد مشرکان اند که منکر میشوند مرتبت قدر و مرتبه ایشان نزد حق
سبحانه و تعالی و یا بیشتر مردمان سر قدر نمیدانند و جاهلند با آنکه تدبیر تقدیر نمیتوانند که دو حذر دفع قدر نتواند
نمود و از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله مرویست که اگر چیزی بر قضا سبقت گرفتی هر آینه چشم بدان سبقت
گرفتی و ازینجا معلوم میشود که چشم بد را اثری عظیم است و لهذا حضرت رسالت و سایر انبیا علیهم السلام از آن
از حق تعالی استعاذه کرده اند چنانچه در کتب ادعیه ایشان منقول است وَلَمَّا دَخَلُوا و آن هنگام
که در آمدند اولاد یعقوب علیه السلم عَلَى يُوسُفَ و بپارگاه او رسیدند یوسف بر تخت نشسته بود و نقاب
فرو هشته پرسید که چه کسانید گفتند کنعانیانیم که ما را فرموده بودی که برادر خود را بیاوریم او را
از پدر خود در خواستیم و بعهد و پیمان بر آنکه تقصیر در محافظت او نکنیم او را آوردیم یوسف علیه السلم فرمود
که بنشینید ایشان در کنار بساط بنشستند و حکم شد که شش خوان آراسته پیش ایشان نهادند یوسف
علیه السلم گفت هر دو برادر که از یک پدر و مادرند بر یک خوان طعام خورند هر دو کس بر خوانی نشستند بنیامین
تنها ماند بگریه در آمد و میگریست تا بیهوش شد گفت ای ملک حکم فرمودی که هر کس با برادر علاتی خود در
یک خوان نشیند مرا برادری که یوسف نام داشت بیاد آمد با خود گفتم که اگر او بودی با من باین خوان نشستی

و من تنها ماندمی از شوق آن حال بی طاقت شدم و بیهوش گشتم یوسف گفت بیا تا من برادر تو باشم و با تو در
یک خوان بنشینم پس فرمود تا خوان وی را برداشتند و در پس پرده آوردند و او را طلبید و باین نهاد
آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ جای داد بسوی برادر خود یوسف علیه السلم نقاب بسته بود دست بطعام دراز کرد چون
بنیامین را نظر بر دست یوسف افتاد بگریست یوسف علیه السلم باز پرسید که این چه گریه است گفت ای ملک
چه ماننده است دست تو بدست برادرم یوسف بنیامین یوسف این کلمه بیطاقت شده نقاب از چهره
برداشت و بنیامین را قَالَ گفت إِنِّي أَنَا أَخُوكَ بدرستیکه منم برادر تو فَلَا تَبْتَئِسْ پس اندوهگین
مباش بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه کردند برادران در حق با بنیامین چون روی یوسف را بدید و این سخن بشنید
دیگر باره از هوش رفت و چون با خود آمد دست در گردن یوسف کرد و بزبان حال گفت بیت الیه
چه می بینم به بیداریست یا رب یا بخواب ✱ خویشتن را در چنین راحت پس از چندین
عذاب ✱ انگه دست در دامن یوسف زد و گفت دیگر از تو مفارقت نکنم یوسف گفت ای برادر اهتمام
به پریشانی تو دانستم اگر برای تو بهانه سازم هم غم او زیاده شود اگر مصلحت دانی وسیله کنم و با مر
شنیع ترا بآن متهم سازم تا بجهة آن نزد ما مانی بنیامین گفت از آن باک ندارم پس یوسف فرمود
که نزد برادران رو و این امر از ایشان پنهان دار بنیامین از پس پرده بیرون آمد چون شب در
آمد و طعام شب حاضر کردند بطریق اول او را نزد خود طلبید و با او طعام تناول کرد و چون وقت
خوابیدن ایشان رسید برای هر دو برادر بستری آوردند و بگستردند بنیامین تنها ماند یوسف
گفت جامه خواب او را نزد من بنهید از بد بنیامین رفته در یک جامه خواب بخوابیدند روز دیگر
با برادران گفت ای فرزندان یعقوب من شما را با یکدیگر با لوف میبینم جز این برادر که تنهاست و بجهة این
وی را با خود طلبیده ام تا در غربت غم زده و محروم نباشد پس ملازمان حکم کرد که کارسازی کنعانیان کنند
فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ پس آن هنگام که ساز راه ایشان فرمود جَعَلَ السِّقَايَةَ بنهاد سقایه را و آن
مشربه بود از نقره یا طلا از زبرجد مرصع بجواهر که ملک آب از آن خوردی و در وقت قحط بجهة عزت طعام
اگر ایمانه ساخته بود یوسف علیه السلم بفرمود تا آنرا پنهان کردند فِي رَحْلِ أَخِيهِ در بار برادر خود
بارهای دیگر مکمل کرد و ایشان را اجازت رفتن داد چون از شهر بیرون رفتند شروع در راه رفتن
کردند چون اندکی راه برفتند جمعی ملازمان یوسف از عقب کاروان رسیدند آذَّنَ مُؤَذِّنٌ پس ندا کرد

و یوسف نخواست که گندم بها بدیشان فروشد فرمود که بضاعتهای ایشانرا بنهید فی رحالهم در
باردانهای ایشان و چون دانست که دیانت ایشان اقتضای آن خواهد کرد که آن بضاعتها چون
ثمن گندم بوده باز آرند باید باز پس فرستند از نجهت گفت لعلهم یعرفونها شاید که ایشان بشناسند بضاعت خود را
یعنی حق رد آنرا اذا انقلبوا چون بازگردند الی اهلهم بسوی کسان خود دو بار یکبند لعلهم
یرجعون شاید که بازگردند و برادر مرا بیارند فلما رجعوا الی ابیهم پس آنهنگام بازگشتند فرزندان یعقوب
علیه السلم الی ابیهم بسوی پدر خود گفت احوال شما چون گذشت با ملک مصر گفتند ای پدر ما وصف کرم
و احسان و فضل ملک مصر نتوانیم کرد با ما چندان احسان و انعام کرد که اگر یکی از فرزندان یعقوب علیها
بیش ازین نکردی یعقوب گفت یهودا کجاست قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما منع منا الکیل منع کرده شد
از ما پیمودن طعام یعنی مالک مصر حکم کرد که دیگر طعام بما نه پیمایند اگر بنیامین را بریم و یهودا را گرو
نزد خود نگهداشت تا بنیامین را نزد او بریم فارسل معنا اخانا پس بفرست با ما برادر ما را
نکتل تا فرا گیریم پیمانه را از برای خود و برای او و انا له لحافظون و بدرستیکه ما مر او را نگهدار ایم
از رسیدن مکروه بوی یعقوب علیه السلم گفت ملک مصر چگونه دانست گفتند بجهة آنکه ما را بجاسوسی متهم کرد و ما
و چون ما شرح خود بگفتیم او گفت شما میگوئید که دوازده برادرانیم یکی را گرگ خورد دیگری کجاست
گفتیم پدر او را بخدمت خود نگهداشته است گفت گر او را نیارید دیگر طعام بشما ندهم اکنون او را
با ما بفرست که ما حافظ اوئیم و نگهداریم که مکروهی باو نرسد قال گفت یعقوب علیه السلم که ای فرزندان هل
آمنکم علیه آیا شما را امین دارم بر او الا کما امنتکم مگر چنانکه امین ساختم شما را علی اخیه
بر برادر او من قبل پیش ازین که گفتید که انا له لحافظون یعنی چگونه بر شما وثوق نمایم چه اعتماد کنم
که شما در حق ان برادر گفتید که ما نگهدارنده اوئیم و آخر گفتید که او را گرگ هلاک کرد فالله
خیر پس تدبیر است خدای حافظا از روی نگاه داشتن و حفص حافظا خوانده یعنی در حالتیکه نگه
دارنده است پس تو بر میکنم و کار خود را بدو میگذارم و هو ارحم الراحمین و او بخشاینده ترین
بخشایندگانست که بمحافظت او بخشاید بر من و مرا بمصیبت دو فرزند مبتلا نسازد یعنی من
او را بخدای سپردم نه بشما تا حفظ وی نماید و او را بمن رساند و بر پیری و ضعف من بخشاید و
لما فتحوا و آنهنگام که گشودند متاعهم بارهای خود را وجدوا بضاعتهم یافتند بضاعت

خود را که

خود را که تسلیم ملک کرده بودند در بارهای خویش بحکم یوسف علیه السلم ردت الیهم باز گردانیده بودند
بدیشان قالوا یا ابانا گفتند ای پدر ما ما نبغی چه چیز طلبیم از احسان و کرم ملک زیاده ازین که
هذه بضاعتنا این بضاعت ماست که علاوه برین بضاعت بما فروخته اند ردت الینا
باز گردانیده شده است بما یعنی زیاده ازین از پادشاه طلب احسان نتوانیم که غله را بی عوض
بما داده پس ما بجهة این اکرام و احسان که از و بدیدیم بازگردیم و رجوع کنیم باو و نمیر اهلنا
و طعام آریم کسان خود را و نحفظ اخانا و نگاه داریم برادر خود را در رفتن و آمدن و نزداد
و زیاده بستانیم کیل بعیر پیمودن شتر و بار مصاحبت برادر زیاده بستانیم و بیاریم ذلک
این یک شتر وار کیل یسیر کیلی اندکست و ملک بدان مقدار با ما مضایقه نخواهد کرد قال گفت یعقوب
لن ارسله معکم نخواهم فرستاد بنیامین را با شما حتی تؤتون تا بدهید مرا موثقا من الله
پیمانی موکد بذکر خدا در تبیان فرموده که او را شمانه عهد باسوگند خوردید بحق خاتم النبیین و سید
المرسلین لتأتننی به البته که هر آینه بیاورید او را بمن الا ان یحاط بکم مگر آنکه بگرد شما در آورده
شود بلیه و واقعه که طاقت آن نداشته باشید و دفع آن نتوانید کرد یا مگر که همه هلاک شوید القصه
ایشان سوگند غلاظ شداد خوردند که در مهم بنیامین غدر نکنند فلما اتوه پس چون بدادند
پدر را موثقهم پیمان و عهد خود را در محافظت بنیامین قال الله گفت یعقوب علیه السلم خدای
که علی ما نقول بر آنچه ما میگوییم وکیل نگاهبانست و مطلع پس بنیامین را همراه برادران کرد و چون
خواستند که بروند آئینه یعقوب ایشان را وصیت کرد و قال و گفت از روی شفقت بر فرزندان خود
یا بنی ای فرزندان من لا تدخلوا در نیائید در شهر مصر من باب واحد از یک در یعنی برادران از
یک دروازه بشهر در روید تا ناگاه چشم بد بشما نرسد چون شما را باین جمال و وجاهت و هیأت
شوکت و تن آوری و طول قامت به بینند و مع ذلک دانسته که شما در مصر نزدیک ملک معزز و مکرم و محترم بوده اید
وادخلوا من ابواب متفرقة از درهای متعدد یعنی بطور او رود و در آخر عزیز بندگی کرده گفت
و ما اغنی عنکم و من دفع نمیکنم از شما بدین نصیحت که کردم من الله از حکم و مشیت خدای من
شیء چیزی را چه هر چیزی را اراده او بوقوع آن تعلق گیرد لا محاله معقول آید ان الحکم نیست حکم و مشیت
من در هر چه خواهد بود و نافذ الا لله مگر خدای را در هر چه خواهد علیه توکلت بر او توکل کردم نه بر غیر او و علیه

ندا کننده از ملازمان که ایتها العیر ای کاروانیان انکم لسارقون بدرستیکه شما دزدانید یعنی کو
یوسف را از پدر دزدیده و گفته اند که منادی این سخن را به فرمان یوسف علیه السلم نگفت و با اخفای سقایه ندا
کردند بران بر رضای بنیامین بود چنانکه گذشت و گویند یوسف این فرمان خدای کرد نه برای خود چه حق تعالی
خواست که محنت یعقوب علیه السلم بنهایت رسد تا از آن فرج یابد و عادت الهی جاریست که چون محنت بنهایت
رسد فرج روی نماید القصه چون این ندا بسمع فرزندان یعقوب علیه السلم قالوا گفتند و اقبلوا علیهم
در حالتیکه روی آوردند بملازمان یوسف علیه السلم که شما ماذا تفقدون چه چیز گم کرده اید که مجوئید
قالوا نفقد گفتند میجوئیم صواع الملک مشربه ملک را که بهانه غله بود و بعد ازان منادی ایشان گفت یا
کاروانیان که و لمن جاء به و برای هر کس که بیاورد آنرا حمل بعیر شتر باری از طعام است و انا به
و من که ندا کننده ام بدان زعیم کفیل ام و ضامن قالوا تالله گفتند بر وجه تعجب که بخدای لقد علمتم
شما میدانید ما مردم متهم و بضاعتی که در بار ما نهاده بود دیدید در اول نوبت چون این کرت بیامدیم باز آوردیم
و می بینید که دهن شتران بسته ایم تا از زراعت مردمان نخورند ما جئنا نیامده ایم ما از کنعان لنفسد
تا تباه کاری کنیم فی الارض در زمین در زمین مصر و مال مردم را بناحق در تصرف خود در آوریم و ما کنا
و نبوده ایم و نیستیم ما سارقین دزدان و دزدی کار ما نیست قالوا گفتند ملازمان یوسف علیه السلم
فما جزاؤه پس چیست جزای دزدی ان کنتم کاذبین اگر باشید دروغگویان درا برای ذمه خود
یعنی شما میگوئید که ما دزد نیستیم اگر رخت ما در میان بار شما پیدا شود آنرا چه مکافات باشد قالوا
جزاؤه گفتند جزای دزدی سارق من وجد فی رحله گرفتن آنکس ست که یافته شود مال دزدیده
در بار او فهو جزاؤه پس او جزای دزدیست یعنی یک سال او را به بندگی باید گرفت در دین پدر ما
کذلک نجزی الظالمین همچنین پاداش میدهیم ستمکاران را یعنی دزدان را پس بجهة تحقیق ایمعنی ایشان را
باز گردانیدند بمصر و بدرگاه ملک باز داشتند فبدأ باوعیتهم پس آغاز کردند کننده و گفته اند
و یوسف علیه السلم باوعیتهم بباردانهای ایشان قبل وعاء اخیه پیش از باردان بنیامین اقدام
نمودند ثم استخرجها من وعاء اخیه پس بیرون آورد آنرا از باردان برادر او که بنیامین است
کذلک مانند این کید یعنی تدبیر خفی کدنا لیوسف تعلیم دادیم یوسف را با الهام تا در باب باز داشتن
برادر نزد خود این تدبیر کرد یا کیدی که برادران با یوسف کردند ما این نوع جزای کید ایشان دادیم این

دلیل است

دلیل است بر آنکه کید مذکور بامر الهی بوده پس برادران یوسف علیه السلم سر در پیش انداخته و زبان
طعن به بنیامین گشودند بعد از آن در بیان کید و تدبیر مذکور میفرماید که ما کان نبود یوسف را یعنی
سزاوار نبود از و لیاخذ اخاه تا فرا گیرد برادر خود را و حبس کند او را نزد خود یک سال
فی دین الملک در کیش ملک مصر یعنی حکم ملک مصر در باب دزد نه بر بینوجه حکم او در باره کسی که
دزدی کردی تازیانه بود و غرامت گرفتن از و نه به بندگی گرفتن پس بگرفتی یوسف برادر خود را
به بندگی بمدت یک سال الا ان یشاء الله مگر که خواست خدای و دستوری او پس کید و تدبیر
خدای آن بود که بر زبان برادران جاری ساخت جزای دزد نزد ما چنانست که او را به بندگی نزد صاحب
متاع دهند تا مراد یوسف حاصل شود و در مجمع گفته که کید عبارتست از آنکه فعلی کنند بالسبب آن
ایذای بغیر رسانند در خفیه که او علم بآن نداشته باشد و چون یوسف این تدبیر وسیله اخذ برادر
خود گردانید که متضمن نفع خود شده و ضرر برادران از نجهة بکید مسمی شد نرفع درجات من نشاء میداریم
درجها و رتبهای در علم و حکمت من نشاء هر کرا میخواهیم همچنانکه درجه یوسف را بر داشتیم و مرتبه او را بر برادران
بلند گردانیدیم و فوق کل ذی علم علیم و بالای هر خداوند دانشی دانا تریست درجه او بلند تر است تا
آنکه منتهی شود باو سبحانه که بالذات بجمیع معلومات عالم است و فوق از و عالمی نیست و بعد از ظهور آن
از بار بنیامین یوسف علیه السلم فرمود که ای کنعانیان این چه عملست که کرده اید کاغیر را که
ایشان خجل زده و منفعل گشته روی عتاب و خطاب به بنیامین کردند که ای پسر راحیل این چه فعلی بود
که ما را از همه پسر راحیل روی نمود آخر این صاع را چگونه گرفتی و در میان بار خود بچه وجه پنهان کردی
که هیچکس از ان واقف نشد بنیامین گفت که شما که میبینم منتا محنت و بلیت پسران راحیلید
که پسران راحیل و سیل بلا و محنت شما اند چه برادر مرا ابرد دید و در میان بیابان در معرض
مهلکه بگذاشتید و گفتید که گرگ او را خورد و اکنون میخواهید که مرا بدزدی متهم کنید پس ایشان روی
از و گردانیده متوجه یوسف علیه السلم شدند و بر وجه سرزنش به بنیامین قالوا گفتند ان یسرق
اگر دزدی کند بنیامین عجب نباشد فقد سرق پس بدرستیکه دزدی کرده بود اخ له برادر
اعیانی او را بود من قبل پیش ازین یعنی یوسف در مدارک آورده که در خانه یعقوب ما کیانی
سیلی بدبر خانه آمد و هیچکس نبود یوسف آنرا برابایع اد برادران او را بدزدی تهمت

تهمت کردند و گویند آن تخم مرغی بود و یا بزغاله که بدرویش داد و یا بت زرین که پدر مادر او را صنمی بود آن را بشکست
و در کنیز انداخت از وهب بن منبه مرویست که یوسف را در طفولیت عادت بود که چون چیزی از خوان
پنهان کردی پاره طعام برگرفتی و پنهان کردی برای سائلان برادران جهت این نسبت دزدی با او
دادندی و قول اصح و اشهر آنست که چون مادر یوسف راحیل رحلت کرد یوسف علیه السلام طفل بود
یعقوب خواهر خود را که دختر اسحق بود تربیت و دایگی او نامزد کرد چون یوسف پنج شش ساله شد
خواهر را گفت یوسف را بمن ده تا من با او قیام نمایم خواهر امتناع کرد و گفت من تاب مفارقت
یوسف ندارم یعقوب درین باب مبالغه کرد خواهر گفت البته او را از من انتزاع خواهی کرد دو سه روز
دیگر توقف کن تا من وی را نیک به بینم و از وصل او متمتع شوم یعقوب گفت چنین باشد پس یوسف نزد
عمه خوابیده بود کمربندی را که از اسحق میراث باو رسیده بود در میان یوسف بست چون یعقوب
بیامد که یوسف را بخانه خود برد خواهر را دید که ترددی میکند منشاء آن پرسید گفت کمربندی گم شده در
تجسس آن مشغولم چون پاره جستجوی کردی گفت هر که درین خانه هست یک یک را برهنه باید شد
تا باشد که کسی برداشته باشد پس یک یک را برهنه میکرد تا نوبت بیوسف رسید چون او را برهنه
کرد کمربند در میان او یافت و در مذهب ابراهیم چنان بود که دزد را صاحب متاع ببندگی گرفتی
یکسال بندگی نگاه داشتی یعقوب گفت خود یوسف نزد تو باشد چندانکه خواهی پس وی را نزد خواهر بگذاشت
و چون برادران نسبت دزدی بیوسف نمودند فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ پس پنهان داشت این مقاله را
فِي نَفْسِهِ در نفس خود وَلَمْ يُبْدِهَا و ظاهر نکرد آنرا لَهُمْ برای ایشان یعنی این سخن را در دل
گرفت و آشکارا نکرد و با خود گفت که أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا شما بدترید ما بینید از روی منزلت که پسر را از
پدر دزدیدید و از وصال او جدا کردید و پست ترین جرمها نسبت بندگی کردار که از پدر عاق شده برادر را
بمکر و کید از وی گرفتید و در چاه انداختید و آنگاه او را بفروختید و بعد از آن پیرهن بخون رنگ
کردید و پیدار نمودید که گرگ او خورده وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا تَصِفُونَ بآنچه
صفت میکنید یعنی او میداند که نه چنانست که شما میگوئید چه یوسف علیه السلام ماذون بود از پدر
در طعام دادن سایل و کمربند در میان او بسته بودند که خود برداشته بود در خبر آمده که چون
صاع نزدیک ملک بردند و آن صاعی بود که از آن جام گیتی نما گفتندی چون بوی نگریدندی بانگ کمان

کردندی

کردندی و فال گرفتندی یوسف در صاع نگرید و انگشت بروی زد آوازی از آن بیرون آمد روی
ببرادران کرد و گفت میدانید که این صاع چه میگوید گفتند نه گفت میگوید که شما دوازده برادر بوده اید
یکی را از پدر جدا کردید و بفروختید بنیامین برخاست و گفت ای ملک ازین طاس معلوم کن که برادر
من زنده هست یوسف دست در صاع زد و گفت میگوید زنده است و تو او را می بینی بعد از آن
یوسف برخاست و وضوی نماز کرد و باز آمد بنیامین گفت ای ملک ازین صاع بپرس که چه کس او را در بار
من نهاده وی خشمناک گشت و گفت چیزی نخواهد گفت پس بنیامین را نگاهبان خود سپرد و برادران هر چند
در خلاصی او سخن گفتند بجائی نرسید روبیل را آتش خشم شعله زدن گرفت و مویهای تن وی از
جامه سر بدر کردند و گفت ای ملک برادر ما را بگذار و اگر نه فریادی کنم که هر جا که حامله درین شهر
از هول آن فریاد بار بنهد یوسف دید که روبیل در غضب است پسر کوچک خود را گفت برو دست
بر پشت وی فرود آور چون دست او بپشت روبیل رسید شعله غضب او فرو نشست روی
ببرادران کرد و گفت شما مرا مس کردید گفتند نه گفت بخدا سوگند که درین شهر ولدی از اولاد یعقوب
هست چه هر گاه یکی را خشم غالب شدی چون دیگری از آل یعقوب او را مس کردی تسکین یافتی در
معالم التنزیل آورده که روبیل دیگر باره غضب شده آهنگ یوسف کرد یوسف نقاب
بسته از تخت فرود آمد و او را در ربود و بر سر دست آورده گفت ای کنعانیان شما بزور خود مغرور
و یعقوب خود معجب شده اید می پندارید که هم شما بزور از پیش برید و چون ایشان دیدند
که هم بزور و هم از پیش نمیرود از زاری و تضرع در آمدند قَالُوا گفتند يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ ای عزیز إِنَّ
لَهُ مر بنیامین را أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا پدریست که پیری بزرگ سال است و عظیم القدر و بعد از
هلاک پسر خود یوسف باین پسر انس و الفت دارد فَخُذْ أَحَدَنَا پس فرا گیر یکی از ما را ببندگی مَكَانَهُ
بجای او و او را رها کن إِنَّا نَرَاكَ بدرستیکه ما می بینیم ترا مِنَ الْمُحْسِنِينَ از نیکوکاران نسبت بما
پس احسان خود را بکمال رسان و یا عادت تو احسان کردنست پس عادت خود را
تغییر مده قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ گفت یوسف پناه میگیرم بخدا پناه گرفتنی أَنْ نَأْخُذَ از آنکه بگیریم إِلَّا
مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ مگر آنکه را یافته ایم متاع خود را نزد او و اگر بجای او دیگری را بگیریم
إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ بدرستیکه ما آنهنگام باشیم از ستمکاران در مذهب شما چه فتوی شما گرفتن غیر دزد ستم

کی ظلمت فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ پس آنوقت نومید شدند از یوسف و دانستند که برادر را
بدیشان نمیدهد خَلَصُوا نَجِيًّا بیک کناره شدند در حالتیکه رازگویان بودند و از هر گوشه گو
کنندگان و از جمله اسرار ایشان با یکدیگر در خلوت این بود که قَالَ كَبِيرُهُمْ گفت بزرگ ایشان در
سن روبیل یا برادر خود یهودا و علی هذا بنابر رسم گفته که دانا تر بود که گفت أَلَمْ تَعْلَمُوا آیا نمیدانید شما أَنَّ
أَبَاكُمْ آنرا که پدر شما قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ بتحقیق که فرا گرفته است بر شما مَوْثِقًا عهدی و پیمانی محکم مِنَ اللَّهِ
از خدای یعنی سوگند خورده اید بخدای که بقر آوردن او را از ماست که شما درباره او غدری نکنید اکنون این
صورت واقع شده وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ و پیش ازین تقصیر کردید فِي يُوسُفَ در شان یوسف
و چون صورت حال چنین است فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ پس جدا نمیشوم و بیرون نمی روم از زمین مصر یعنی ازین
شهر بیرون نمی روم حَتَّى يَأْذَنَ لِي تا وقتیکه دستوری دهد مرا أَبِي پدر من أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ
یا خدای حکم کند لِي برای من یعنی به پدر رحم کند رخصت رجوع من بکنعان و ترک برادر دهد یا برادر
را خلاص کند از دست ملک مصر و یا بموت من امر کند و یا بمحاربه کردن من با مصریان تا برادر را ازایشان
بستانم یا کشته شوم وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ او بهترین حکم کنندگانست چه از راستی حکم میکند و میل و مداهنه در
او نیست ارْجِعُوا إِلَى أَبِيكُمْ بازگردید إِلَى أَبِيكُمْ بسوی پدر خود فَقُولُوا يَا أَبَانَا پس بگوئید ای پدر ما
إِنَّ ابْنَكَ سَرَقَ بدرستیکه پسر تو بنیامین دزدی کرد وَمَا شَهِدْنَا و ما گواهی نمیدهیم إِلَّا بِمَا
عَلِمْنَا مگر بآنچه دانسته ایم که صاع ملک از بار او بیرون آمد وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ و ما نیستیم باطن حال را
حَافِظِينَ نگاه دارندگان یعنی بظاهر دزدی او دیدیم اما در نفس الامر خبر نداریم که بتهمت کردند
یا صاع را در بار دوان او نهادند یا خود دستش مباشر آن امر بوده که با تو در حینی که با تو عهد میکردیم
و پیمان موافق میکردانیدیم نمیدانستیم که او دزدی کند وَاسْأَلِ الْقَرْيَةَ الَّتِي و بپرس از اهل
آن دیه که كُنَّا فِيهَا بودیم در وی یعنی مصر مراد آنست که بفرست و از مصریان بپرس وَالْعِيرَ الَّتِي
و از کاروان نیز سوال کن که أَقْبَلْنَا فِيهَا روی نهاده ایم بکنعان در میان ایشان و ایشان
جمعی اند از کنعانیان که همسایه یعقوب بودند وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و بدرستیکه ما راستگویانیم
پس فرزندان یعقوب علیه السلام بحکم روبیل یا یهودا یا لاوی روی بکنعان نهادند و چون بخدمت پدر آمده
آنچه برادر گفته بود بموقف عرض رسانیدند یعقوب این را باور نکرده قَالَ گفت با ایشان که چنین نیست

رکهامی

لکم
شما میگوئید بَلْ سَوَّلَتْ بلکه آراسته است برای شما أَنْفُسُكُمْ نفسهای شما أَمْرًا کاری را که خواسته بودید
داده و اگر نه ملک مصر چه میداند که جزای سارق بندگی گرفتن است فَصَبْرٌ جَمِيلٌ پس صبر من
شکیبی جمیل نیکوئی پس اندیشه فرمود که محنت بغایت رسیده و بلیت بنهایت انجامید
و عادة الله جاری گشته که هر گاه محنت بنهایت انجامد فرج و فرح روی نماید از آن جهت فرمود که عَسَى اللَّهُ
أَنْ يَأْتِيَنِي شاید که خدای بیاورد بمن بِهِمْ جَمِيعًا همه ایشان را بمن یعنی یوسف و بنیامین و آن
برادر دیگر که در مصر است إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ بدرستیکه او داناست بحال من و حال شما الْحَكِيمُ
راستکردار در آنچه میکند پس یعقوب از غایت ملال توجه به بیت الاحزان فرمود وَتَوَلَّى
عَنْهُمْ و روی بگردانید از فرزندان وَقَالَ يَا أَسَفَى و گفت ای اندوه و شدت حزن من عَلَى
يُوسُفَ بر فراق یوسف ذکر یوسف بداشت و اما حیات بنیامین و آن برادر دیگر عالم بود
صاحب کشاف آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید که شدت حزن و اندوه
یعقوب علیه السلام بچه مرتبه بود در فراق یوسف جبرئیل فرمود برابر هفتاد مادر فرزند مرده حضرت
سوال کرد که او را چه مزد دادند گفت مزد صد شهید آری هیچکس در مفارقت بیش از یعقوب
نسوخت از ابتدای یوسف تا وقت وصال او که مدت چهل بود چشم یعقوب از گریه خشک نشد و
از بار فراق جگرگوشه خود پشت مبارکش او خمیدگی یافت وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ سفید شد هر دو چشم او
مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ از اندوه یعنی بجهت بسیاری اندوه یوسف و درین دلیلست بر جواز تاسف و
بکا نزد مصیبت و بلیت شاید که امثال این در تحت اختیار نباشد چه نزد شدت بلیت بنده
کسی ضبط حال خود نمیتوانند کرد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در فراق فرزندان خود ابراهیم بعجایب
گریان شده و فرمود دل محزون شد و چشم من گریان گشت و نگوئیم چیزی را که خدای را بغضب آورد ای ابراهیم
در فراق تو بسیار غمگین و اندوهناک گشته ام القصه چون فرزندان فریاد یا اسفی شنیدند و یا مضطر
پدر دیدند قَالُوا تَاللَّهِ تَفْتَأُ گفتند بخدای که همیشه باز داری تَذْكُرُ يُوسُفَ یاد کنی یوسف را
حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا تا وقتی که بیمار شوی بیماری مشرف بر موت أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ یا باشی از
جمله هلاک شدگان قَالَ گفت ای فرزندان إِنَّمَا أَشْكُو جز این نیست که شکایت میکنم بَثِّي و حزنی
شده و غم و اندوه خود را تا قادر نیستم بر صبر کردن بر آن إِلَى اللَّهِ بخدای و مقدار اندوه با و میگویم زیرا که

کس بکسیان وچاره کر بیچارکان اوست زیغیر او پس مرا با حزن واندوه باز کذارید ودر خبر است
که چون یعقوب از غایت حزن واز نهایت اندوه این کلمه بکفت حق تعالی باو وحی کرد که ای یعقوب
بعزت وجلال من اگر یوسف وبنیامین هردو مرده بودند بدین ناله که کردی من ایشانرا زنده ساخته
بتو رسانیدمی بعد ازین مژده یعقوب گفت وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ من میدانم از وحی خدا مَا لَا تَعْلَمُونَ
آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف ورسیدن او بمن وگویند روزی همسایه نزد یعقوب آمد وگفت ای
یعقوب پشتی شکسته ودرهم رفته است میبینم وتو هنوز بآن سن نرسیده که چنین شوی گفت آنچه
خدای مرا بآن مبتلا کرد از غم یوسف مرا باین مرتبه رسانید حق تعالی بوی وحی فرستاد که یا یعقوب
اتشکونی الی خلقی آیا شکایت مرا با خلقان میکنی یعقوب گفت بار خدایا بتو انابت کردم وعهد
کردم که غم یوسف پیش کسی نگویم وشکایتی از آن نکنم مگر چون بعد از آن هرکه از حال او پرسیدی گفتی انما اشکو
بثی وحزنی الی الله ودر خبر است که بعد ازین از بیت الاحزان بیرون نیامدی سوز وگداز جز از
خداوند کارساز نکردی ودر حدیث موثق ثابت شده که سبب این امتحان وکشف آن آن بود
که بوی خطاب رسید که ای یعقوب روزی درویشی بر در سرای تو آمد وطلب چیزی کرد وبا وی چیزی
ندادی ومن از همه خلقان یعقوب را دوستر دارم چون این صورت از تو ظاهر شده من ترا باین
بلیه مبتلا ساختم وچون سبب این بلیه منع طعام بوده سایل طعامی ودانی سرانجام کن ودرویشان وفقرای
بلد را بطلب تا آنرا بخورند وبرکت این فراق تو بوصال مبدل کردد پس یعقوب طعامی مهیا کرد
وفرمود تا منادی در شهر ندا کرد که هر درویشی که است امروز باید که بخانه یعقوب آید پس همه
حاضر شدند وطعام بخوردند حق تعالی ازو کشف این محنت کرد وگویند روزی ملک الموت
بزیارت وی آمده بود یعقوب سوگند بوی داد که روح یوسف را قبض کرده ملک الموت گفت
نه یعقوب بدان امیدواری که يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا ای پسران من بروید فَتَحَسَّسُوا پس تجسس کنید مِنْ يُوسُفَ
وَأَخِيهِ از حال یوسف وبرادر او وَلَا تَيْأَسُوا ونومید مشوید مِنْ رَوْحِ اللَّهِ از فضل ورحمت خدا
إِنَّهُ لَا يَيْأَسُ مِنْ رَوْحِ بدرستی که نا امید نمیشود از فضل ورحمت خدا إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ
مگر گروه ناگرویدگان بخدا وصفات وکمال او وعارف نیستند چه عارف باو سبحانه وصفات وکمال او
از رحمت الهی نومید نباشد وبیت کی یعقوب نامه نوشت بیوسف باین مضمون که این نامه ایست از یعقوب

موسفان

اسرائیل بن اسحق ذبیح الله بن ابراهیم خلیل الله بسوی ملک مصر اما بعد بدان ای ملک که ما اهل بیتیم
که همیشه بلا را موکل ما کردانیده اند جدم ابراهیم را دست وپای بسته در آتش میفکندند خدای تعالی
اورا نجات داد وپدرم اسحق را کارد بر حلق نهادند حق تعالی برای او فدا فرستاد ومرا پسری بود دوستر
همه فرزندان من برادران او را بصحرا بردند وپیراهن خون آلود آوردند وگفتند که او را گرگ خورد من در
در فراق او چندان گریستم که چشم سفید شده او را برادری بود اعیانی که من بوی تسلی میکردم او را
بدزدی گرفته نزد خود نگاه داشته ونا ما ازان خاندانیم که از ما دزدی برآید اگر این فرزند را بمن
فرستادی فبها والا بر تو دعائی کنم که اثر آن بفرزندان هفتمین تو برسد والسلام پس نامه بفرزندان داده
اندک بضاعتی از پشم وروغن وکشک وامثال آن ترتیب داده ایشانرا بمصر فرستاد ایشان
بمصر آمده با برادر خورد که آنجا بود ملاقات کردند وباتفاق روی ببارگاه یوسف نهادند فَلَمَّا دَخَلُوا
پس آنهنگام که درآمدند برادران یوسف عَلَيْهِ بر وقَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ گفتند ای عزیز مستنا برسید
ما را وَأَهْلَنَا الضُّرُّ وکسان ما را سختی وگرسنگی وبی نوائی وَجِئْنَا بِبِضَاعَةٍ مُزْجَاةٍ وآورده ایم
بضاعتی اندک وبی اعتبار که از غایت رداءت وقلت هرکس بیند آنرا رد کند وقبول نکند نزد
ابن عباس رضی الله عنه مغشوش بود که کسی آنرا نستدی ونزد حسن هر چیزیست که شبانان ومهرانشان را
میباشد از دوغ وپشم وکشک وموی وبر هر تقدیر گفتند که بضاعت اینست نظر باین مکن فَأَوْفِ
لَنَا الْكَيْلَ پس تمام کن برای ما کیل را وَتَصَدَّقْ عَلَيْنَا وتصدق کن بر ما زیاده از بهای این متاع وابن
ضحاک گفته بر انند که تصدق بر ما ورد بنیامین إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ پاداش
میدهد بنیکوئی آنرا که از روی تفضل تصدق میکنند واحسان می نمایند وآنکه نامه یعقوب را گویند
تحت نهادند چون نامه پدر بخواند بر چشم نهاد وگریه بروی غلبه کرد وعنان تمالک واختیار از دست
رفته ضبط خود نتوانست کرد وروی ببرادران کرده قَالَ گفت ای برادران هَلْ عَلِمْتُمْ آیا دیدید
مَا فَعَلْتُمْ آنچه کردید بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ با یوسف وبرادر او إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ وقتیکه شما نادانان
بودید یعنی بلوغ رسیده وشوخ وجاهل بودید بعقوق پدر وقطع رحم وموافقت هوای نفس این کلام
بر وجه نصیحت وترغیب بر توبه وشفقت بر ایشان گفته نه بر وجه معاتبه وسرزنش وفعل ایشان با یوسف
عبارتست از دور کردانیدن او بود از پدر وانداختن او در چاه وفروختن بثمن بخس وبا بنیامین آنکه

بود که او را خوار وبیمقدار میداشتند وقتی بر روی نهادند پس نقاب برافکند وتاج از بر داشت ایشان از کمال
نظر بدان شکل وشمایل افتاده قَالُوا گفتند أَئِنَّكَ لَأَنْتَ يُوسُفُ آیا توئی یوسف این برادر تقریر است
یعنی توئی البته یوسف که این جمال وکمال دیگری نتواند بود قَالَ أَنَا يُوسُفُ گفت منم یوسف وَهَذَا أَخِي
واین برادر منست قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا بتحقیق که منت نهاد خدای بر ما بسلامت وکرامت گویند چون
یوسف برقع برداشت وتبسم کرد ایشان از دندانهای او که مانند مروارید منظوم بود ودر وقت
تبسم از برق آن دندان ها نوری پیدا شدی بدانستندی که یوسف است وگویند که یوسف بر سر
علامتی داشت وآن خالی بود که آبا واجداد وی را بودی چون تاج از سر برداشت ایشان آنرا
بدیدند گفت که توئی یوسف یوسف فرمود که آری منم یوسف إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ بدرستیکه هرکه بپرهیزد از
از خدای وَيَصْبِرْ وصبر کند بر طاعت ویا بر بلیه شکیبائی ورزد از معصیت فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه
خدای لَا يُضِيعُ ضایع نکند أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ مزد نیکوکاران چون برادران یوسف را بشناختند روی
بخجالت آورده خواستند که پای یوسف را ببوسند یوسف از تخت فرود آمد وایشانرا در کنار گرفت
قَالُوا تَاللَّهِ گفتند بخدای سوگند لَقَدْ آثَرَكَ اللَّهُ هر آینه برگزید خدای ترا عَلَيْنَا بر ما بحسن صورت وکمال
سیرت وغایت جاه ومرتبت پادشاهی وپیغمبری وَإِنْ كُنَّا لَخَاطِئِينَ وبدرستی که هستیم ما گناهکاران
بدان عملهای که کرده ایم قَالَ لَا تَثْرِيبَ گفت هیچ سرزنشی نیست عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ بر شما امروز یعنی من گرد
گناه شمارا بروی شما نیارم يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ بیامرزد خدای شمارا که اعتراف کردید بگناه خود وَهُوَ أَرْحَمُ
الرَّاحِمِينَ واو بخشاینده ترین بخشایندگانست از ابن عباس نقلست که روز فتح مکه رسول خدا صلی الله
علیه وآله حلقه در خانه کعبه بدست گرفته مردم مکه در آن روز از ترس اهل اسلام پناه بخانه کعبه داده
بودند فرمود ای اهل مکه مرا رنجانیدید وتکذیب من کردید واز شهر خود بیرون کردید با ایام امروز گمان
شما بمن چیست وظن شما آنست که با شما چه خواهم کرد گفتند گمان خیر بتو داریم که کریمی وپسر کریمی
وامروز قادری که ما همه را هلاک کنی وقطع حیات ما کنی اما اعتماد بر کرم عمیم وخلق عظیم تو داریم حضرت
فرمود که من امروز همان میگویم که برادرم یوسف صدیق با برادران بجا آورد وگفت لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ
الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وچون یوسف بنوازش بزرگانه برادرانرا بنواخت بکار پدر بزرگوار خود
بپرداخت اذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا ببرید این پیراهن مرا وآن پیراهن خلیلی بود که جبرئیل در تعویذ

از بازوی کشوده بوی پوشانید وچون امر شد که مژده بیعقوب رسانند جبرئیل نزول فرمود گفت ای
یوسف این پیراهنیست که در وبوی بهشت است بر هیچ بیماری ومبتلائی واقع نشود مگر که شفا یابد این را
بکنعان فرست تا پدر بر چشم مالیده روشن شود از ینجهت یوسف فرمود که ببرید آنرا فَأَلْقُوهُ پس بیفکنید
عَلَى وَجْهِ أَبِي بر روی پدر من يَأْتِ بَصِيرًا تا باز گردد بینای چشمش بحال اول عود کنند وروشن گردد
وَأْتُونِي وبیائید بمن بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ همه کسان خود از ذکور واناث وخدم آورده اند که یهودا
گفت ای یوسف پیراهن خون آلود ترا پیش پدر من برده ام ممن خواهد که برم که شاید فرح این پیراهن تدارک
آن پیراهن کند یوسف پیراهن بوی داد واسباب راه جهت پدر ومتعلقان مهیا ساخته برادران تسلیم کرد
مر دویست راحله با احتیاج سفر بایشان داد ویهودا از مصر بیرون آمده با برادران متوجه
کنعان شد ودر جمع آورده که یهودا بکاروان نایستاد وهفت عدد نان برمیان بست وسر وپا برهنه
روی بکنعان نهاد ومسافت میان مصر وکنعان هشتاد فرسخ بود وبروایت ابوعبدالله ده روزه راه بود
از غایت شعف وشادی در راه تعنفی(؟) ونکنان(؟) شش نخورده بسرعت تمام خود را بحوالی کنعان رسانید
وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ وآنوقت که جدا شد کاروان یعنی بیرون آمد از عمارت مصر وبفضای صحرا رسید
باد صبا از حق سبحانه دستوری خواست وبوی پیراهن یوسف بمشام یعقوب رسانید قَالَ أَبُوهُمْ
گفت پدر ایشان جمعی را که حاضر بودند نزد او از نبیرگان إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ بدرستیکه می
یابم بوی یوسف را لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ اگر شما مرا بنقصان عقل نسبت ندهید ونگوئید که برگشته از سن
خرافت رسیده قَالُوا تَاللَّهِ گفتند آنها که بخدا که هنوز لَفِي ضَلَالِكَ الْقَدِيمِ در همان حیرت قدیمی و إِنَّكَ
از راه صواب دور افتاده بجهت افراط در محبت یوسف واز بسیاری ذکر او وتوقع ملاقات بعد از
چهل سال فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ پس آنهنگام که آمد مژده دهنده یعنی یهودا آنچنان سر وپا برهنه دویدن
آغاز کرده بکنعان رسید ونزدیک پدر آمده أَلْقَاهُ بیفکند پیراهن یوسف را عَلَى وَجْهِهِ بر
روی پدر خود فَارْتَدَّ بَصِيرًا پس گشت بینا ودر جمع نقل کرده از ضحاک که بینائی او وجوانی باز آمد
با نبیرگان خود قَالَ گفت ای فرزندان أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ آیا نمیگفتم شمارا إِنِّي أَعْلَمُ بدرستیکه من میدانم
مِنَ اللَّهِ از الهام الهی مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف وملاقات من با او پس
بتهیه راه مشغول شدند وهرکه اندک علاقه قرابت با یوسف داشت از مرد وزن متوجه مصر شدند

برادران دیگر در رسیدند و دست و پای پدر را افتادند و از روی عجز و مذلت قَالُوا يَا أَبَانَا ای پدر ما
افتادند و از روی عجز و استغفر لنا آمرزش طلب از خدای برای ما ذُنُوبَنَا گناهان ما را إِنَّا كُنَّا
بدرستیکه ما مذلت هستیم خَاطِئِينَ گناه کاران و چون از حق معترف بگناه آنست که از سر او
بگذرند و برای او سوال آمرزش کنند پس قلم بر جرم ما کش و از سر گناه ما در گذر و برای ما از خدای
تعالی استغفار کن قَالَ سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ گفت یعقوب که زود باشد که آمرزش خواهم برای شما
رَبِّي از پروردگار خود إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ بدرستیکه او امرزنده است تا بیامرزد ذنوب الرَّحِيمُ
مهربانست بر بندگان بکشف کروب و از عبدالله و ابن عباس مرویست که سبب در توقف استغفار
و تاخیر آن این بود که در شب جمعه وقت سحر برای ایشان استغفار کند چه دعای درین وقت باجابت اقرب است
و از وهب منقولست که یعقوب زیاده از بیست سال در هر شب جمعه از برای استغفار میکرد تا حق تعالی
از سر گناهان ایشان در گذشت و مرویست که چون وقت سحر جمعه میرسید فرزندان را امر میکرد
تا در پس او صف میکشیدند و او دعا و استغفار میکرد برای ایشان و ایشان آمین میگفتند
تا بعد از بیست سال توبه ایشان مقبول شد و نزد بعضی از علما تفسیر یعقوب تاخیر دعا فرمود تا بداند
که یوسف از ایشان عفو کرده یا نه و بعد از انکه بمصر آمد و علم بعفو یوسف حاصل کرد شب بنماز
بر خاست و بعد از تهجد روی بقبله بایستاد و یوسف را در قفای خود و برادران را در عقب او
بداشت و دست بدعا برداشت و ایشان آمین میگفتند تا حق اجابت فرمود و در روایت
آمده که دعا در وقت سحر زودتر باجابت میرسد العقصه چون یعقوب اولاد و احفاد و سایر
اقربا بنزدیک ملک مصر رسیدند یوسف با ملک ریان گفت که مرا پدر یست که پیغمبر خداست و پیغمبر
زاده و پدران مانند پیغمبرانند و امروز در جمیع اهل بیت خود از کنعان میرسند توقع آنکه باستقبال
وی بیرون آئی پس ملک ریان با چهار هزار مرد از خواص خود بزینت و شوکت لا کلام و امر
یوسف اکابر و اشراف مصر را امر کرد تا ایشان با آراستگی تمام باستقبال بیرون آمدند
و یعقوب علیه السلام با فرزندان بر بالای تلی بر آمده تفرج آن کوکبه و شوکت میکرد فرا از آن تعجب
میفرمود جبرئیل فرود آمد و گفت از تحمل و کوکبه این لشکر تعجب میکنی بالا نگر جنود ملائکه از زمین
تا آسمان صف کشیده بتفرج آمده بشادی تو همه در رسیده اند چنانچه در بیمت ان اندوه

تو مخزون

تو مخزون و رنجور بودند چون یوسف بعد از مشاهده پدر از مرکب فرود آمد و یعقوب نیز پیاده شد
یوسف خواست که سلام کند جبرئیل گفت بگذار تا پدر بر تو سلام کند و گویند یوسف خواست
که سلام کند یعقوب بر و سبقت کرده چون چشمش بر جمال یوسف افتاد گفت السلام علیک یا مذهب
الاحزان سلام بر تو باد ای زایل کننده جمیع غمها و المها و هر دو دست در گردن یکدیگر در آورده
در آوردند و از غایت شادی بهایهای بگریستند و در کتاب شواهد النبوه باسناد از محمد بن ابی
عمیر از هشام بن سالم از ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که چون یعقوب نزدیک مصر رسید و یوسف با
کوکبه و عظمت تمام باستقبال آمد چون پدر را دید قصد کرد که پیاده شود اما در نظر پادشاهی و علو قدر
خود کرده پیاده نشد چون سلام بر پدر خود کرد و یکدیگر را پرسیدند جبرئیل نازل شد که حق تعالی میفرماید
که چه منع کرد ترا که برای بنده صالح من فرود نیامدی دست را بگشا یوسف دست بگشاد نوری از میان
انگشتان او بیرون آمد یوسف گفت این چه نور است جبرئیل گفت این نور نبوت بود در صلب تو
بجهت ترک این ادب و اولی از صلب تو پیغمبری بیرون نیاید و حکمت درینکه یعقوب مامور شد نزد
یوسف رود آنست که اگر یوسف نزد پدر رفتی بیت الاحزان را دیدی و شکستگی و بینوایی
و درویشی او بنظر او در آمدی از راحت برنج و اندوه مبتلا شدی پس یعقوب را گفتند که در بیت
در بیت بلیه و رنج گرفتاری نزد یوسف رو تا مملکت و ولایت و برا ببینی که کودکی را از نزد تو بردیم
و امروز پادشاه مصر کردانیدیم و بتو خواهیم سپرد و در حدیث که در حبیبی که حضرت با ملک یعقوب
و استقبال کردن یوسف پدر را زلیخا در آنروز پیر شده بود و نابینا گشته و در غم یوسف گداخته
و ضعیف و زار شده و جمعیت و شوکت او بفقر و فاقه متبدل گشته بیکسی قناعت کرده دست او
بگرفت و او را برراه یوسف برد و منتظر نشست هر گاه که جوقی از لشکر بگذر آمدی فایدان لشکر گفتی
بر خبر که یوسف می آید زلیخا گفتی هنوز آمدن یوسف نزدیک نشده و ی گفتی تو چه دانی جواب داد که
بوی او را می شنوم تا چند فوج بگذشتند چون کوکبه یوسفی ظاهر شد آواز داد که من بوی یوسف میشنوم
مرا پیش او برید چون وی را نزد یوسف بردند یوسف نگاه کرد زلیخا را دید عنان کشید گفت بجهه
داری وی گفت ای زلیخا چون گفت چه میبینی گفت حالت بکجا رفت در عرصه تلف آمد گفت آن جمالت
کجاست گفت در فراق تو زایل گشت گفت چشمت را چه رسید جواب داد که از بسیاری گریه در فراق

تو تباه گشت گفت ملک و مال و حسن و جمال تو رفته آیا از محبت من چیزی باقی مانده گفت هر روز که میگذرد
مضاعف میشود یوسف گفت سبحان من جعل العبید ملوکا بالطاعة و جعل الملوک عبیدا بالمعصیة پاکست
خداوندی که بنده را بطاعت خود پادشاه کردانید و پادشاه را بمعصیت در ذل بندگی انداخت
جبرئیل نازل شد که ای یوسف اکنون وقت آن رسید که مرهم راحت بر جراحت والم زلیخا نهی و بسبب
ازین او را در آتش مفارقت سوزی دعا کن تا حق تعالی چشم او را روشن کرداند و جوان کرداند
آن جمال که داشت زیاده از آن باو ارزانی فرماید یوسف دست بدعا برداشت و از حضرت باری
تعالی این استدعا فرمود فی الحال تیر دعای او بهدف اجابت رسید چشم او روشن شد و جوانی او
و جمال و عود کرد العقصه یوسف او را بعقد در آورد و او دو پسر آورد یکی میشا که جد یوشع بن نون بود
و دیگری افرایم العقصه یوسف در نزدیکی مصر موضعی داشت که فقرا رفیع انجا بنا کرده بود در انجا فرود
آمد فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ پس چون در آمدند بر پدر و خاله و برادران یوسف در آن قصر آوَى
إِلَيْهِ جای داد بسوی خود اَبَوَيْهِ پدر و خاله را که در حقیقت داری بجای مادر بود و مع ذلک زن
پدرش بود پس دیگر باره پدر را در کنار گرفت و خاله را پرسش نمود و برادران را دلداری نوازش کرد
وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ و گفت در آیید بمصر إِنْ شَاءَ اللَّهُ اگر خواهد خدا و اراده او با آن تعلق گرفته
باشد آمِنِينَ در حالی که ایمن باشید از قحط و عنا و مشقت و اصناف مکاره مشیت متعلق است
بدخول متصف بامن باشید یعنی اگر اراده الهی باشد شما بروجه امنیت و استراحت و فراغت در شهر
مصر در آیید ابن عباس فرمود که تعلیق دخول بمشیت بجهت آن بود که در آنوقت مردمان از ملوک مصر
غایب بودند و بی جواز منتوانستند که بمصر در آیند و مراد بدخول اول موضعی بود خارج از بلد که پیشتر
معبر شد و مرویست که در حینی که بمصر در آمدند همفتاد و دو کس بودند و قتی که با موسی از مصر بیرون
می رفتند مردان ایشان ششصد و هزار و پانصد بودند و زنان و کودکان ایشان دو بیست
هزار و و فاصله میان آن چهارصد سال بود و چون بمصر در آمدند و ایشان را در منزل خود فرود
آورد وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ و بر داشت پدر و خاله را یعنی بالا برد عَلَى الْعَرْشِ بر تخت خود وَخَرُّوا لَهُ
و بروی در افتادند پدر و خاله و برادران لَهُ برای تعظیم یوسف سُجَّدًا در حالتیکه سجده کنندگان
بودند تحیت و تعظیم ایشان در آن زمان سجده بود و یوسف که این حال مشاهده کرد و سرور و مبتهج

کشت

گشت وَقَالَ و گفت يَا أَبَتِ ای پدر من هَذَا سجده کردن شما تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ تعبیر خواب منست که دیدم
مِنْ قَبْلُ پیش ازین در ایام صبا قَدْ جَعَلَهَا بدرستیکه گردانید آنرا رَبِّي پروردگار من حَقًّا
راست و درست از حسن بصری نقلست که حق تعالی مادر یوسف راحیل را زنده کرد تا یوسف را
سجده کرد العقصه بعد از رویا مرویست که تخت شاهی را میان میدان بردند و جمله اهل مصر از مرد و زن
حاضر بودند چون بر سر تخت نشست جمله مردمان و زنان اهل مصر نزد او بسجده رفتند پدر و مادر چون
چنان دیدند ایشان نیز بموافقت مریان بسجده آمدند یعقوب گفت ای یوسف اینها چه کسانند که
ترا سجده کردند گفت این همه را در ایام قحطی خریده ام و من امروز بجهت کرامت دیدار تو همه را آزاد کردم
در خبر است که جبرئیل با رسول این قصه را تقریر میکرد آنحضرت از کرم یوسف تعجب میفرمود جبرئیل گفت
دیگر که نزد رسول آمد گفت که حق تعالی را سلام میرساند و میگوید که ازین تعجب مکن بعزو جلال من
که فردای قیامت چندان ترا در شفاعت دهم که تو گوئی حسبی حسبی بس است مرا بس است مراد بدانکه
نزد بعضی این سجده خدا را بود و یوسف مانند قبله و نزد بعضی دیگر سجده تعظیم بود نه سجده عبادت
مانند سجده فرشتگان مر آدم را علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین روایت کرده که یحیی بن
اکثم از امام محمد بن علی بن موسی الرضا علیه السلام مسئله چند پرسید از جمله یکی این بود که یا ابن رسول الله یعقوب
علیه السلام و فرزندان چگونه سجده یوسف کردند و حال آنکه یعقوب پیغمبر خدا بود و اولاد او همه مومن بودند
آنحضرت جواب داد که سجود یعقوب و فرزندان او برای یوسف نبود برای اطاعت خدا بود و تحیت
یوسف مانند سجود ملائکه مر آدم را که جهت خدای بود و تحیت آدم پس بجهت شکر گذاری خدای از رفعت مواصلت
یوسف یعقوب و فرزندان سجده خدای کردند و نزد کلبی سجده ایشان در آنزمان مانند هیات رکوع
بود و همچنانکه در فعل اعاجم العقصه یوسف بعد از مشاهده اینحال مسرور گشته فرمود که این سجده شما برای
تحیت من تعبیر خواب منست که ازین دیده بودم و حق تعالی آنرا راست گردانید وَقَدْ أَحْسَنَ بِي
و بدرستیکه نیکوئی کرده است بمن آفریدگار من إِذْ أَخْرَجَنِي چون بیرون آورد مرا مِنَ السِّجْنِ از
زندان ذکر چاه نکرد تا برادران منفعل نشوند وَجَاءَ بِكُمْ و آورد شما را مِنَ الْبَدْوِ از بادیه و
آن موضعی بود از زمین فلسطین در ولایت شام یعقوب آنجا نشستی و آن قریب بکنعان
بود و یوسف جهت شکر نعمت فرمود که حق تعالی مرا از زندان بتخت پادشاهی رسانید و شما را

از بادیه نزدیک من آورد تا با یکدیگر نشستیم مِنْ بَعْدِ از پس آنکه أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ افساد کرد و مخالف
افکند شیطان بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي میان من و میان برادران من إِنَّ رَبِّي بدرستیکه پروردگار
من لَطِيفٌ نیکو تدبیر است و رساننده نیکوئی لِمَا يَشَاءُ برای هر که میخواهد هیچ امر صنعتی نیست
مگر که مشیت او در آن نافذ و جاریست إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ بدرستیکه اوست دانا بوجوه تدبیرات
الْحَكِيمُ محکم کار در تعیین مواقع تقدیرات مرویست که یوسف یعقوب را در خزاین خود میگردانید و اسباب
و اموال و تجمل پادشاهی خود بر و عرض میکرد چون گذار او بر دفترخانه افتاد کاغذ بسیار در آنجا بود
گفت ای یوسف چه ترا غافل ساخت که در مدت پارچه کاغذی بمن نفرستادی با آنکه میان من و تو
هشت منزل بیش نبود گفت جبرئیل مرا امر کرده بود که بتو کتابتی ننوشتم گفت این وجه را ازو سؤال
نمیکنی گفت تو باو گستاخ‌تری از وی معلوم کن یعقوب علیه السلام ازو پرسید گفت حق تعالی مرا چنین امر کرد
بجهة آنکه در وقت مفارقت یوسف گفتی انی اخاف ان یاکله الذئب میترسم که او را گرگ بخورد او سبحانه
فرمود که چرا از گرگ ترسیدی و از من نترسیدی بعزت و جلال خودم که مفارقت بعیده میان تو و
یوسف واقع گردانم و با وجود مسافت اندک میان شما مدت بعیده ازو خبر نداشته باشی در کتاب
النبوة باسناد از ابی عبدالله علیه السلام نقل کرده که یعقوب بیوسف گفت خبر ده که برادران با تو چه کردند گفت
ای پدر مرا ازین معاف دار یعقوب گفت سوگند میدهم ترا که مرا ازین خبر دهی یوسف فرمود ایشان
مرا بسر چاه آوردند و گفتند پیراهن را از خود جدا کن و اگر نه این کار را بتو زنیم چون یوسف این
سخن گفت یعقوب بیفتاد و بیهوش شد چون با خود آمد گفت آخر با تو چه کردند گفت التماس دارم بحق
ابراهیم و اسمعیل و اسحق علیهم السلام که مرا ازین معاف داری پس یعقوب دیگر ازین مقوله سخن نکرد
و در خبر دیگر آمده که یوسف گفت ای پدر از من مپرس که برادران با من چه کردند بلکه از من سؤال کن که
خدای تعالی با من چه کرد یعقوب علیه السلام فرمود که خدا با تو چه کرد گفت وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ
السِّجْنِ تا آخر در لطایف آورده که چون بیست و چهار سال ازین واقعه بگذشت یعقوب را وفات
رسید ابوحمزه ثمالی از ائمه هدی علیهم السلام روایت کرده که یعقوب علیه السلام صد و چهل و شش سال
داشت و در حینی که بمصر آمد صد و سی سال عمر داشت و نزد یوسف هفده سال ماند و بروایت
ابن اسحق بیست و چهار سال با یوسف بسر برد و چون وفات کرد او را بزمین شام برد و در بیت

المقدس دفن کرد و باز بمصر آمد و باسناد ابی خالد از ابی عبدالله علیه السلام مرویست که یوسف علیه السلام سال
بود که در بند زندان گرفتار شد و هیجده سال در آن مکث کرد و بعد از آنکه از زندان بیرون آمد
هشتاد سال بزیست پس عمر او صد و ده سال بود و در بعضی از تفاسیر آمده که چون بیست
سال از وفات یعقوب علیه السلام برآمد یوسف در واقعه دید که پدر او میگفت ای یوسف بغایت
مشتاق لقای توام شتاب نما سه روز دیگر نزد من آی یوسف از خواب درآمد برادران را طلبید
وصیتها فرمود و یهودا را ولی عهد خود ساخته فرزندان را بدید و بسپرد و بطریق مناجات گفت
رَبِّ ای پروردگار من قَدْ آتَيْتَنِي بدرستیکه تو دادی مرا مِنَ الْمُلْكِ از پادشاهی و مملکت داری
مصر و نواحی آن وَعَلَّمْتَنِي و آموختی مرا مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ از تعبیر خوابها یا احکام حلال
و حرام و شرایع اسلام فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ای پدید آرنده آسمانها و زمینها أَنْتَ
وَلِيِّي تو یار منی و متولی کار منی فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در این سرا و در آن سرا تَوَفَّنِي مُسْلِمًا
بمیران مرا در حالتیکه گردن نهاده باشم امر ترا یعنی مرا مسلمان بمیران وَأَلْحِقْنِي و در رسان
مرا بِالصَّالِحِينَ بپدران شایسته من یعنی بعالم صلحا در رتبه و کرامت آورده اند که بعد از روز
از واقعه که دیده بود بروضه وصال انتقال یافت إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ و او را در رود نیل
دفن کردند در صندوقی از رخام و سبب آن بود که چون یوسف وفات یافت اهل مصر با هم
نزاع کردند هر یکی او را میگفتند ما او را در محله خود دفن میکنیم تا نزدیک بود که کار بقتال کشد پس
قرار دادند که او را در رود نیل دفن کنند تا آب برو میگذرد و بهر محله که میرسد خیر و برکت
او را بآن محله میرساند و چون پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شد او را از آنجا بیرون
آوردند و در حظیره آبای او دفن کردند و بعد از قصه یوسف خطاب بحضرت رسالت کرده میفرماید
ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ آنچه یاد کرده شد از قصه یوسف از خبرهای غیبست که ما جهة ظهور
دلایل اعجاز تو نُوحِيهِ إِلَيْكَ وحی میکنیم آنرا بتو بعد از اجرای دلیل میکند بر آنکه از اخبار غیبست
بقوله وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ و تو نبودی نزدیک برادران یوسف إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ
الکلام که جمع کردند و فراهم آوردند رایهای خود را بر افکندن یوسف بچاه وَهُمْ يَمْكُرُونَ و
ایشان مکر میکردند بیعقوب و یوسف تا یوسف را از پدر جدا سازند و با خود ببرند و تواند بود

و مکذبان تو میدانند که از کسی نشنیده و از آن خبر میدهی بوجهی که بوده پس این دلیل روشن است
بر آنکه بوحی دانسته وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ و نیستند بیشتر مردمان وَلَوْ حَرَصْتَ و اگر حرص ورزی بر ایمان
ایشان در اظهار معجزات روشن بِمُؤْمِنِينَ گروندگان بجهت فرط عناد و رسوخ اصرار ایشان در
کفر و مراد بحرص اینجا طلب چیزیست که بغایت اجتهاد و نهایت کوشش وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ
و نمیخواهی از ایشان از تبلیغ رسالت و ادای احکام شریعت یا بر خواندن قصص قرآنی مِنْ أَجْرٍ
مزدی چنانکه قصه خوانان میخواهند التماس مزد ایشانرا از اجابت دعوت تو باز دارند إِنْ هُوَ نیست آن
إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی از خدای لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را که بخوانند و بدانند و بدان پند گیرند وَكَأَيِّنْ مِنْ
آيَةٍ و بسا نشانهای قدرت و دلایل داله بر وجود صانع و حکمت بالغه و توحید او فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
در آسمانها و زمینها است از انواع حیوانات و نباتات و جمادات مشتمل بر انواع صنایع و حکم که
آن معاندان يَمُرُّونَ عَلَيْهَا میگذرند بر آن وَهُمْ عَنْهَا و ایشان از آن آیتها مُعْرِضُونَ
روی گردانندگانند یعنی نه در آن تفکری میکنند و نه از آن عبرت میگیرند وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ
و ایمان نمیآورند بیشتر مردمان بِاللَّهِ بحق تعالی و صفات کمال و نعوت جلال او و اقرار نمیکنند بخالقیت او
إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ مگر آنکه ایشان مشرک آیند که مانند بر پرستش عزیر و نزد ابن مراد مشرکان مکه اند
که چون ایشانرا گفتندی شما را که آفرید گفتندی خدای تعالی بعد از آن با این اقراری پرستیدندی و میگفتندی بتان
انبازان خدااند و شفیعان ما و از علی بن موسی الرضا علیه السلم مرویست که مراد اهل کتابند که ایمان آوردند
بخدا و روز قیامت و بتوریة و انجیل بعد از آن شرک آوردند بجهة انکار قرآن و نبوت پیغمبر ما آنگه بر
سبیل تهدید میفرماید أَفَأَمِنُوا آیا ایمن شدند مشرکان أَنْ تَأْتِيَهُمْ از آنکه بیاید بدیشان غَاشِيَةٌ
عقوبتی پوشیده یعنی فرو گیرنده ایشانرا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ از عذاب خدای که همه ایشانرا فرو گیرد
و هیچکس را ازو نگذارد أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ یا بیاید بدیشان قیامت بَغْتَةً ناگهان بی ظهور سابقه
علامت آن وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند آمدن آنرا و کار سازی نکرده باشند قُلْ
بگوی ای محمد هَذِهِ این دعوت بتوحید و آماده شدن برای معاد سَبِيلِي راه منست و برین راهم
أَدْعُو إِلَى اللَّهِ میخوانم بندگانرا براه خدای عَلَى بَصِيرَةٍ در حالتی که مطالع و دیده ورم ببیان حجت و
وجه ارشاد یعنی بر وجه یقین میخوانم ایشانرا براه خدا أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي من و هر که پیروی کرده است

مرا باین

مرا باین راه حق وَسُبْحَانَ اللَّهِ و پاکست خدا از شرک که شما او را بدان وصف میکنید وَمَا أَنَا
و نیستم من مِنَ الْمُشْرِكِينَ از شرک آرندگان یعنی او را از شرکا منزه و مبرا میدانم آورده اند که کافران
گفتند که خدا اگر فرستادی از فرشتگان هستند پیرا آدمی را برسالت فرستاد اگر خواستی ملایکه را فرستادی
و حق تعالی رد قول ایشان کرده فرمود که وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ و نفرستادیم پیش از تو برسالت
إِلَّا رِجَالًا مگر مردانی را که نُوحِي إِلَيْهِمْ وحی فرستاده شد بدیشان و حفص نوحی میخواند یعنی ما وحی فرستادیم
بایشان مِنْ أَهْلِ الْقُرَى از اهل شهرها و دیها و مرویست که حق تعالی هرگز پیغمبری از جلف نفرستاد که
از اهل بادیه باشد یا از جنی یا از زنان أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نمیکنند کافران فِي الْأَرْضِ در زمین شام
و یمن و بر دیار عاد و ثمود نمیگذرند یعنی باید که بر آن بگذرند فَيَنْظُرُوا پس ببینند بنظر عبرت كَيْفَ كَانَ
که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِينَ آخر کار و سرانجام آنانکه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بودند از مکذبان و چگونه
بجهت تکذیب و عناد بعذاب گرفتار شدند و آثار عمارت ایشان شاهد است بر آن وَلَدَارُ الْآخِرَةِ
و هر آینه سرای آخرت یعنی بهشت و نعمت آن خَيْرٌ بهترست از لذت فانیه دنیا لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مر آنانرا که
پرهیز کنند از شرک و معاصی پس ای محمد ایشانرا بگوی که أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنید و نمی اندیشید
تا بدانید پس برای تسلیه حضرت رسالت پناه احوال مکذبان امم سابقه میکند و میگوید که بایشان مهلت
زمان تو بتمادی ایام و طول حیات مغرور نشوند چه امم ماضیه را مهلت دادیم حَتَّى إِذَا اسْتَيْأَسَ
الرُّسُلُ تا آنگاه که نومید شدند فرستادگان ما از ایمان ایشان وَظَنُّوا و دانستند رسولان أَنَّهُمْ
بآنکه ایشان وظنوا و دانستند رسولان أنهم بآنکه ایشان قَدْ كُذِبُوا بدرستیکه تکذیب کرده شدند
یعنی کفار بوعده ایمان ایشانرا دروغگوی گفتند یا کافران گمان بردند رسولان با ایشان دروغ میگویند
در وعد و وعید جَاءَهُمْ نَصْرُنَا آمد بپیغمبران یاری کردن ما یعنی عذاب بر آن قوم فرود آمد
فَنُجِّيَ پس رهانیده شد مَنْ نَشَاءُ هر که خواستیم یعنی پیغمبر و متابعان او وَلَا يُرَدُّ و باز گردانیده نشود
بَأْسُنَا عذاب ما عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از گروه کافران وقتیکه بدیشان فرود آمد لَقَدْ كَانَ فِي
هر آینه هست فِي قَصَصِهِمْ در قصه انبیا و امم ایشان یا در قصه یوسف و برادران او عِبْرَةٌ
اعتباری و پندی لِأُولِي الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقلهای خالص که از مثل آنچه برادران کردند اجتناب
کنند و در بلیات و مصایب صابر باشند و یا از مثل عناد کفار و انکار ایشان نمایند تا بسعادت

دارین فایز کردند سلمی از جعفر صادق علیه السلم نقل کرده که مراد از الباب اسرار هست پس اعتبار کرفتن
ازین قصها ارباب اسرار باشد و حقایق کلام در آینه دل اهل اشیان روی نماید ماکان قرآن
حدیثا یفتری خبرهای که بر بافته شده باشد وَلٰکِنْ ولیکن هست تَصْدِیقَ الَّذِی مصدق آنچه بوده
بَیْنَ یَدَیْهِ پیش او از کتب الٰهی یعنی موافق آن در راستی و درستی وَتَفْصِیلَ کُلِّ شَیْءٍ و بیان کننده چیزها
که بندکان بآن محتاج باشند در دین و دنیا و انجام دنیا و دین نیست مکر مستند است بقرآن سواطع
وَهُدًی و راه نماینده مر سالکان طریق را وَرَحْمَةً و دوسیلهٔ رحمت و بخشش لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ مر کروهی
که بکروند بتوحید خدا و بنبوت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله سورة الرعد ابی کعب از پیغمبر صلی الله علیه و
آله روایت کرده که هر که سورة الرعد بخواند حق تعالی بعدد هر ابری که بر روی هوا و اقع شده و خواهد شد
تا روز قیامت برای وی ده حسنه بنویسد و در قیامت از جمله موفیان باشد بعهد خدا و از ابی عبد الله
علیه السلم مرویست که هر که سورة الرعد بسیار بخواند حق تعالی او را بی حساب به بهشت برد و شفاعت دهد
در جمیع اهل البیت و برادران دنیای او که او را شناسند بِسْمِ اللّٰهِ
الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ الٓمٓرٰ من خدای که میدانم احوال خلق را و می بینم اقوال افعال ایشان را تِلْكَ این آیتها
آیَاتُ الْکِتَابِ آیتهای قرآنست وَالَّذِی و این آیتها آنچیزیست که اُنْزِلَ فرو فرستاده شد اِلَیْكَ
بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از پروردکار تو الْحَقُّ کتاب مذکور درست و راستست وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ
ولیکن بیشتر مردمان اهل مکه لَا یُؤْمِنُونَ نمی کروند بدان جهت عدم تفکر در معانی اَللّٰهُ الَّذِی خدای بحق
رَفَعَ السَّمٰوَاتِ آنست که برداشت آسمانها را یعنی بیافرید آنرا بر داشته بِغَیْرِ عَمَدٍ بی ستونها تَرَوْنَهَا
که می بینید شما آنرا یعنی ستونی که مرئی شود ندارد یا ستونی ندارد که او را توان دید در فواید السلوك
مذکورست که باری تعالی سقوف عالیه و اراضی قایمه که ادراك توانید کرد بر فراشت و بی ستون که
مشاهده توانید نمود بلند بر داشت یعنی ستون آنست یعنی مخفی است و قایم است اما غیر مرئیست و آن
عدالت و سجاحت است که بالعدل قامت السموات ثُمَّ اسْتَوٰی عَلَی الْعَرْشِ پس قصد کرد با فریدن
عرش یا مستولی شد با و با قتدار تمام و نفاذ حکم و یا مراد بعرش پادشاهی او ست یعنی حق تعالی
قصد فرمود بحفظ و تدبیر وَسَخَّرَ الشَّمْسَ و رام کردانید آفتاب را وَالْقَمَرَ و ماه را جهة مصالح بندکان بر
حرکات مستمره آن که نافع است در حدوث کاینات و بقای آن کُلٌّ هر یک از آنها یَجْرِی میرود و حرکت میکند

لاجل

لِأَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی که نام برده شد یعنی مدت معین که دور خود را تمام رسانند یعنی آفتاب دوازده برج خود را
در عرض یکسال تمام کند و ماه منازل یکماه و هر یک روز از مطلعی دیکر بر آیند و بمغربی دیکر فرو روند و با هر یک
میروند و سیر میکنند تا قیام قیامت که سیر آنها بآن منقطع کردد یُدَبِّرُ الْاَمْرَ تدبیر میکند کار ملکوت خود را از
ایجاد و عدم و اذلال و اعزاز و احیا و اماتت یُفَصِّلُ الْاٰیَاتِ بیان میکند آیتهای قرآن را یعنی مفصل میسازد
با مر و نهی یا آیات دلایل قدرت میکند یکی بعد از دیکری لَعَلَّکُمْ شاید که بِلِقَاءِ رَبِّکُمْ برسیدن بجزا
پروردکار خود در قیامت تُوقِنُونَ بیکمان شوید و دانید که هر که قادرست بر آفریدن این اشیا
قدرت دارد بر اعاده احیا وَهُوَ الَّذِی مَدَّ الْاَرْضَ و اوست آنکه کشید زمین را بر روی آب یعنی
بسط آن کرد در طول و عرض بعد از آنکه مجتمع بود در زیر کعبه تا حیوانات بران جای کیرند و سیر کنند و قدمهای
ایشان بران قرار کیرد وَجَعَلَ فِیهَا و آفرید در آن رَوَاسِیَ کوههای محکم پا برجا که هیچ زمین اندو القا
و بیدا کرد در زمین جویهای آب روان وَمِنْ کُلِّ الثَّمَرَاتِ و از همه میوها جَعَلَ فِیهَا کردانید در زمین یعنی
آفرید در آن از جمیع انواع ثمرات زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ دو صنف دو صنف چون سیاه و سفید و خرد و
بزرک و ترش و شیرین و سرد و کرم و بری و بوستانی و زمستانی و تابستانی یُغْشِی اللَّیْلَ النَّهَارَ
می پوشاند و در میکشد شب را بروز تا هوا پرنور بعد از آنکه روشن بود و این اکتفا باحد الضدین است بوده تاریک
چه اینجا در میتوان یافت که در آوردن روز در شب تیره تا هوا بعد از تیرکی روشن کردد هم از
جانب اوست اِنَّ فِی ذٰلِكَ بدرستیکه درین آثار قدرت که مذکور شد لَاٰیَاتٍ هر آینه نشانهای است
لِقَوْمٍ یَتَفَکَّرُونَ برای کروهی که تفکر کنند و دانند که تکوین این اشیا دلیلی روشن است بر وجود صانع
قدیر حکیم وَفِی الْاَرْضِ و در زمین قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ پارهاست پیوسته بیکدیکر یعنی این نیز یکی از دلایل
قدرتست که قطعهای زمین بیکدیکر پیوسته بعضی شایسته زراعت و بعضی شوره زار و پاره ریك آمیز
و قطعه سنکستان و بعضی سخت و برخی نرم و پاره صالح زراعت و پاره صالح غرس و اکر قادر مختار تخصیص
یك نمیکرد و صفتی دون صفتی دیکر و بر وفق اراده افعال خود در ایران واقع نمیکردانید بوجهی دون وجه
اختلاف در آن راه یافت بجهة اشتراك اینها در طبیعت ارضیه وَجَنَّاتٌ مِنْ اَعْنَابٍ و دیکر دلالت
میکند بر قدرت کامله او آنکه در زمین بوستانهاست از انکور بسیار وَزَرْعٌ و کشتها وَنَخِیلٌ
و خرما بنان صِنْوَانٌ دو نه چنانکه بلکه متفرق الاصول یعنی هر یك شاخ از بیخ رسته و حفص زرع

وَ غَيْرُ صِنْوَانٍ

۲ زرع و نخیل با آنکه برفع میخوانند بمان معنی صنوانست بکسر صاد یُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ یعنی هر یک شاخ از نخل
برسته آب داده میشوند این اشجار و زروع بیک آب وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا و تفضیل میدهیم بعضی از آن عَلَىٰ
بَعْضٍ بعضی دیگر فِي الْأُكُلِ در میوه بحسب شکل و رنگ و بو و طعم با وجود آنکه همه آب میخورند مختلف الصفات اند
پس این نیز دلالت میکند بر وجود صانع حکیم چه اختلاف آن با اتحاد اصول و اسباب نیست مگر بتخصیص قادر
مختار و عاصم یسقی بیا میخوانند بر تقدیر ما ذکر یعنی آنچه مذکور شد آب داده میشود بیک آب إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
بدرستیکه آنچه ذکر کرده شد لَآيَاتٍ هر آینه دلالتهای واضحه است لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تأمل
و تعقل کنند که اختلاف میوه‌ها بر اشجار با آنکه از یک آب پرورش می‌یابند نمیتواند بود مگر باراده قادر مختار
و در تبیان آورده که مثل بنی آدم است در اختلاف الوان و اشکال و هیئات و اصوات و اخلاق جبلی در
در طول و قصر و توسط با وجود آنکه پدر ایشان یکیست ابن ابی حماد که یکی از راویان معتبره اهل سنت است
روایت کرده از ابی اسحق بن عطا که از عبد الله بن محمد بن عقیل کرده که جابر بن عبد الله فرمود که از رسول الله صلی الله
علیه و آله شنیدم خطاب بعلی بن ابی طالب کرد و فرمود ای علی مردمان از درختان متعدد اند و من و تو
از یک درختیم پس این آیت تلاوت فرمود که وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ الی قوله يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ و احمد و ابو هرون
عبدی نیز روایت کرده که من از ابو سعید خدری پرسیدم که از حال علی بن ابی طالب مرا آگاه کن و آنچه
از فضایل او میدانی مرا خبر ده جواب داد که یا ابو هارون بدان و آگاه باش که من از رسول خدا
شنیدم که فرمود که مردمان از درختهای متعدد اند و من و علی از یک درختیم و من اصل آن درختم و علی بن ابی طالب
فرع آن پس خوش حال آن سعادتمندی که بشاخ اصل آن تمسک نماید و از ثمره‌اش تنها او محظوظ گردد و بعد از
ذکر دلایل بر قدرت کامله خود تعجب مینماید از تکذیب منکران بعث میفرماید که وَإِنْ تَعْجَبْ و اگر عجب میداری
میداری ای محمد از انکار کفار بعث و نشور را و عدم تدبر ایشان در دلایل وحدت و قدرت پس فَعَجَبٌ
قَوْلُهُمْ پس سزاوار است که تعجب کرده شود از قول ایشان یعنی تعجب تو بجای خود است چه هر که قادر باشد
بر آفریدن آنچه بر خواندیم هر آینه اعاده بر وی آسان خواهد بود چه هرگاه او سبحانه قادر باشد بر پیدا کردن
اشیا از عدم بدون ماده بطریق اولی که قادرتر باشد بر اعاده آن با وجود ماده آن پس جای آنست
که تعجب کنی از سخنان ایشان که میگویند بر سبیل انکار که أَئِذَا كُنَّا تُرَابًا آیا آن وقت که ما باشیم تراب یا خاک یعنی بعد از
مرگ با خاک شویم أَئِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ هر آینه باشیم در آفرینش نو یعنی ما را زنده گردانند أُولَٰئِكَ آن گروه

باوجود

با وجود آنکه خدای تعالی را خالق آسمان و زمین میدانند و بجهت عناد هیچ فکر نمیکنند که هر که بر ابدا قادر باشد
بر اعاده نیز قادر خواهد بود الَّذِينَ آنانند که كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ نگرویده اند بپروردگار خود بجهت انکار ایشان
ایشان بقدرت او بر حشر و نشر وَأُولَٰئِكَ و آن گروه الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ غلها در گردنهای ایشانست
یعنی مقید اند باغلال ضلال و بجهت اغلاق ایشان در عناد از آن خلاصی ندارند و یا روز قیامت غل
آتشین وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ آن گروه مصاحبان آتش دوزخند هُمْ فِيهَا ایشان در آن آتش خَالِدُونَ
جاویدان اند در خبر است که نضر بن حارث و اصحاب او استعجال عذاب میکردند بر طریق استهزا و انکار
حق تعالی فرمود که وَيَسْتَعْجِلُونَكَ و طلب تعجیل میکنند از تو بِالسَّيِّئَةِ بعقوبتی که خدا برای ایشان مقرر کرده
معذب ساختن بآن آنحضرت تا آخر فرموده تا قیامت پس تأخیر خسته شد و آن استیصال شیئه کافران استعجال عذاب
استیصال میکردند قَبْلَ الْحَسَنَةِ قبل از احسان الهی بر ایشان بتأخیر آن بر وجه انکار و استهزا در آن استعجال میکردند وَ
قَدْ خَلَتْ و حال آنکه گذشته است مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ پیش از ایشان عقوبتهای امثال ایشان از مکذبان چون
خسف و مسخ و رجفه و صیحه پس ایشان چرا اعتبار نمیکردند و تجویز مثل آن نمیکنند بر خود وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستی
که پروردگار تو لَذُو مَغْفِرَةٍ هر آینه خداوند آمرزش است برای مردمان چون ایمان آرند و تصدیق کنند
حق تعالی بیامرزد ایشان را عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ بر ستم ایشان یعنی کفر ایشان را بیامرزد و از سر معاصی ایشان
درگذرد چه ایمان ما دم جرایم کفرست مراد حقوق الله است نه حقوق الناس چه با جماع ایمان نفی حقوق
مردمان نمیکند وَإِنَّ رَبَّكَ و بدرستیکه پروردگار تو لَشَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر کافران اگر مصر
باشند بر کفر و تکذیب و گفته اند ذو مغفرتست بر مومن بتوبه و استغفار و سخت عقوبتست بر کافران
بانکار و استکبار سعید بن مسیب روایت کرده که بعد از نزول این آیه رسول صلی الله علیه و آله فرمود
اگر عفو خدا نبودی عیش هیچ احدی گوارنده نشدی و اگر وعید حق نبودی همه کس تکیه بر عفو کرده از طاعت
باز ماندندی بعد از آن فرمود که اگر بندگان قدر رحمت الهی و عفو و مغفرت او دانستندی چشمهای
ایشان بدان روشن شدندی و اگر عفو خدا نبودی عذاب و عقوبت و نکال او را شناختندی هرگز
چشم ایشان از گریه باز نایستادی و ایشان بهیچ چیز روشن نگشتی وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا
میگویند آنانکه کافر شدند لَوْلَا أُنْزِلَ چرا فرستاده نمیشود عَلَيْهِ بر محمد آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ نشانی از
او یعنی معجزه که ما میطلبیم چون عصای موسی و احیای عیسی إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ جز این نیست که تو بیم کننده

یعنی فرستاده شده لولا انزل برای بیم کردن و بر تو همین بلاغ است و بس با اظهار معجزه داله بر صدق
آن و ترا در اظهار آیات مقترحه بدون اراده ما چه اختیار و لکل قوم هاد و مر هر گروه را هادی و راه
نماینده است یعنی پیغمبری که مخصوص باشد بمعجزی در صورت آنچه غالب بود بر قوم او چون سحر در زمان موسی و
طب در وقت عیسی پس معجزه موسی و عیسی که شما می طلبید اختصاص بزمان ایشان داشته و چون
فصاحت بر شما غالبست قوی ترین معجزه من قرآنست پس مثل آن بیاورید تا ابطال کنید فخر الدین رازی
که از اعاظم اهل سنت است در تفسیر کبیر خود آورده که چون این آیه نازل شد پیغمبر دست مبارک بر سینه
خود نهاد و فرمود منم منذر و بعد از آن دست مبارک بر دوش علی بن ابی طالب نهاد و با او
گفت که ای علی بعد از من مردمان بتو هدایت شوند یعنی بتو و نیز حافظ ابونعیم که از مشاهیر اهل سنت است
در تفسیر خود آورده که از سعید جبیر و ابن عباس نقل کرده که چون این آیه نزول یافت سرور انبیا
صلی الله علیه و آله فرمود و انا المنذر و علی الهادی منم منذر خلقان و علی هادی و رهنمای ایشان و
ثعلبی در تفسیر خود این حدیث را ذکر کرده و سعید بن مسیب از ابوهریره روایت کرده که هادی هذه الامة
علی بن ابی طالب و بعد از آن نیز حق تعالی در بیان کمال علوم و قدرت خود میفرماید که الله یعلم خدای میداند
ما تحمل آنچه بر میدارد کل انثی هر زنی از فرزندان نر و ماده و سیاه و سفید و خوب و زشت و
دراز و کوتاه و غیر آن و ما تغیض الارحام و داند آنچه بکاهد رحمها یعنی حق تعالی بکاهد در رحم از
کودک که تمام خلقت بیرون نیاید و ما تزداد و آنچه زیاده سازد یعنی حق تعالی افزون گرداند در جثه
ولد از اجزا زایده و گویند مراد زیاده و کم عدد ولدست چه رحم مشتمل است بر یک ولد تا چهار و نزد
بعضی نهایت اولاد در رحم چهار است و اصح آنست که زیاده بران ممکن است و نقل کرده اند که در یمن زنی
بود پنج بطن برآورد در هر بطنی پنج دختر و از بعضی ثقات منقولست که زنی در خزا ایک شکم ده پسر آورد
و اتفاقا که در آن وضع ایشان کرده بود از آن سبب العشره نام نهادند و کل شیء و هر چیزی عنده
نزدیک او بمقدار باندازه ایست که هرگز زیاده و کم نشود کقوله انا خلقناه بقدر عالم الغیب
اوست داننده پوشیده ها از حس و الشهادة و آشکارا یعنی هر محسوس الکبیر بزرگوار
و عظیم الشان المتعال برتر بر تو بقدرت کامل یا بلند مرتبه از صفت مخلوقات و متعالی از آن سواء
منکم یکسانست از شما در پیش علم او من اسر القول هر که پوشیده سخنی را در نفس خود و من جهر به

و هر که

و هر که آشکارا کند آنرا بادیگری و من هو مستخف و هر که او طلب کننده خفاست و پوشیده عمل خود
باللیل در شب و سارب و بیرون رونده بالنهار و هر ظاهر و آشکارا کننده عمل بر جمیع امور آنچه امر آنکس را که می پوشد یا
آشکارا میکند قول و فعل خود را له معقبات فرشتگانی اند که در پی در آینده اند آنکس را که در حفظ
افعال و اقوال و من بین یدیه از پیش روی او و من خلفه و از پس او یحفظونه نگاه میدارند
او را من امر الله بفرمان خدا و تدبیر او و آنچه از و صادر میشود می نویسند و ایشانرا کرام الکاتبین
و برره گویند و در تبیان آورده که ایشان ده ملک اند بروز و ده بشب و قول اصح و اشهر آنست که
حق تعالی فرشتگانرا آفریده تا بندگان او را نگاه میدارند از مضار و مکاره و در زاد المسیر از
کعب الاحبار نقل میکند که اگر خدای فرشتگانرا موکل آدمیان نکردی جنیان ایشانرا بربودندی از روی
زمین و در خبر است که خدای فرشتگان خلق کرده بحفظ ما تا شیاطین را از ما میرانند چنانکه مگس را
از انگبین میرانند آورده اند که یکی از بزرگان صحابه از رسول صلی الله علیه و آله پرسید که بر ما چند فرشته
موکلند فرمود دو فرشته یکی بر راست و دیگری بر جانب چپ آنکه بر راستست امیر است بر آنکه چپ است چون
بنده حسنه بکند فرشته دست راست یکی را ده بنویسد و اگر سیئه بکند فرشته دست چپ گوید
که بنویسم گوید که نه توقف کن تا باشد که پشیمان شود و استغفار کند و توبه نماید اگر استغفار کند گرد
چیزی ننویسد و اگر نه گوید که بنویس که خدای ما را ازین برهاناد که بد همنشینی است ما را که نه ملاحظه خدای میکند
و نه از ما شرم میدارد و ذلک قوله ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید و دو فرشته دیگر اند که ما را نگاه
میدارند و ذلک قوله معقبات من بین یدیه و من خلفه و فرشته دیگر هست که موی پیشانی تو در دست اوست
یعنی مسلطست بر تو چون تواضع کنی ترا رفع کند و چون تکبر کنی ترا وضیع کند و فرشته دیگر بر لب تو است
که حفظ هیچ چیز از اقوال تو نمیکند مگر صلوات تو بر محمد و آل محمد و دو فرشته دیگر موکلند تا مار در دهن تو
نشود و دو فرشته دیگر بر چشمهای تو موکلند و این ده فرشته بر آدمی موکلند بشب و ده بیایند بروز
و مجموع بیست فرشته بعد از آن میفرماید که ان الله بدرستیکه خدای لا یغیر تغییر نکند ما بقوم آنچه
با گروهی باشد از عافیت و نعمت حتی یغیروا تا وقتیکه آن گروه تغییر دهنده ما بانفسهم آنچه در دلهای ایشانست
یعنی بدل کنند احوال جمیل را با اخلاق رذیله و سلمی گفت که تغییر دهنده زبان را از ذکر او و متغیر گردانند
دلها را از یاد او و مادام که دل و زبان او راست از نور غفلت نور زند آثار فیض بدیشان رسد ابن عباس

فرموده که هرگاه حق تعالی بر قومی نعمتی عطا فرماید و ایشان شکرگذاری آن تمام نمایند حق تعالی آن
نعمت را برایشان زیاده گرداند و اگر کفران آن کنند از ایشان سلب نماید و در خبر است که چون تحریم
خمر کرده شد رسول صلی الله علیه و آله در کوچه از کوچه های مدینه میگذشت جوانی انصاری می آمد قرابه خمر بر
سر چون رسول را بدید بترسید و متغیر شد در دل خود نیت را با خدای خالص گردانید و گفت بار
خدایا اگر یکبار دیگر پرده بر روی کار من پوشانی دیگر با سر این معصیت نروم پس ترسان و لرزان
می آمد چون رسول باو رسید سلام کرد رسول گفت چیست آنکه در سر داری چون از ترس گفت یا
رسول الله پاره سرکه است فرمود بیار تا بچشم وی با خوف تمام و دست لرزان قرابه را از سر
برگرفت و پاره از آن در دست رسول ریخت سرکه پاکیزه صافی شده بود رسول از آن بچشید و
یاران نیز بچشیدند مرد متعجب شد و بماند و گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق فرستاده که من خمر
در قرابه کرده بودم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود راست گفتی چون مرا دیدی توبه نصوح کردی
و با خدای خود عهد کردی که اگر مرا رسوا نکنی من بعد بر سر این خطا نروم حق تعالی بصدق نیت تو نظر
فرموده خمر را بسرکه مبدل گردانید پس این آیه را تلاوت فرمود که ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا
ما بانفسهم و اذا اراد الله و چون خدای خواهد یعنی حکمت او تقاضا کند برساند بقوم سوءا گزندی
عذاب و عقوبت و هلاکت فلا مرد له پس بازگردانیدن نیست گردد کننده آنرا از خود یا دیگری از و
باز نتوانند داشت و ما لهم و نیست مر آن قوم را من دونه بجز از خدای من وال کسی که متولی امر ایشان
شود و در دفع عذاب یاری ایشان کند و نیز از کمال قدرت خود خبر میدهد که هو الذی او
آنکه یریکم البرق بشما نماید برق را آن لموالیست که سریع الزوال که از ابر ظاهر گردد و گاه نه
باران باشد پس خدای برق می نماید خوفا برای ترس مسافر که از باران او را ضرر رساند و طمعا
و برای طمع مقیم و جمعی که بباران محتاج باشند و ینشیء و پدید آورد در هوا بسبیل اختراع السحاب
الثقال ابرها را گران که انبار تند و یسبح الرعد تسبیح گوید رعد بجلال تسبیح متعرف کرد خدای یعنی تسبیح را
بالحمد مقترن میسازد و در روایت آمده که از ابن عباس که رعد ملکیست که ابر را می راند و برق
تازیانه اوست ابر را میراند و در حقایق سلمی آورده که رعد صاعقه فرشتگانست و برق آه سوز
و باران گریه ایشان مراد آنست که شنوندگان رعد بجهة ترس باواز بلند تسبیح و تحمید خدای میکنند

یعنی که دیا آنگه

یعنی همه و یا آنکه رعد ذکر وحدانیت و کمال قدرت اوست و دال بر نزول رحمت او و بنابرین تسبیح
و حمد آنها مانند سجده جمادات است یعنی همه مکونات او جهة امکان داله بر وجود آفریدگاری که مستجمع
جمیع صفات و کمال است و مرویست که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله آواز رعد شنیدی فرمودی
سبحان من یسبح الرعد بحمده پاکا خداوندا که تسبیح و حمد او میکنند و الملائکة من خیفته و پا
کا خداوندی که تسبیح او میکنند فرشتگان یا آنها که اعوان رعدند از ترس خدا از ابن عباس منقولست
که هر که آواز رعد بشنود و بگوید سبحان الذی یسبح الرعد بحمده و الملائکة من خیفته و هو علی کل شیء
قدیر اگر او را صاعقه رسد دیت او بر منست و هم از و مرویست که رعد فرشته ایست که چون
آواز بردارد در آسمان هیچ فرشته نماند مگر آواز تسبیح خدای بردارد و نزد آنحال حق تعالی باران
میفرستد و یرسل الصواعق و فرو می آرد صاعقه ها را از ابر فیصیب بها پس میرساند آنرا
من یشاء هر که میخواهد که بدان هلاک گرداند مرویست که عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه نزد رسول
نزد رسول آمدند بقصد قتل او در وقتی که آنحضرت صلی الله علیه و آله تنها بود پس عامر با آنحضرت بمجادله
مشغول شد و او را بخود مشغول ساخت و اربد در پس حضرت شمشیر کشیده برخاست که بر حضرت
زند حضرت متنبه شد و گفت بار خدایا شر این هر دو از من کفایت کن حق تعالی صاعقه به اربد
فرو فرستاد و او را بکشت و عامر را طاعون دریافت و بجهنم پیوست و این آیه نازل شد که
له معقبات یعنی پیغمبر را معقبات فرشتگان اند که در پس و پیش او محافظت میکنند از آنکه دشمنان
ضرری باو رسانند و حق تعالی ارسال صاعقه میکند بر دشمنان او مانند اربد بن ربیعه که صاعقه
باو رسید و او را بسوخت و هم یجادلون و ایشان جدال میکنند فی الله در حق تعالی که
او از چه چیز است یا جدال ایشان تکذیب پیغمبر است در آنچه خدا را بآن وصف میکند از کمال
علم و تفرد الوهیت و با آنچه ذکر روز معاد میکند و اهوال آن و هو شدید المحال و خدای
قوتست در تعذیب مجادلان و در روایت آمده که رسول خدا صلی الله علیه و آله جمعی را نزد شخصی
از معاندان مشرکان عرب فرستاد تا او را باسلام دعوت کنند و چون وی را بآن دعوت کردند
گفت بگویید که خدای محمد از چه چیز است از مروارید است یا از یاقوت یا از زر سرخ گفتند خدای
را مثل و شبیه نیست هیچکس را از سر او را بخبری تشکیک کند پس آمدند و رسول را خبر دادند فرمود که

تا بار دیگر ویرا دعوت کردند گفت تا معاینه خدای محمد را نه بینم با دیگر ویم اینصورت بموقف عرض رسانید
فرمود یکبار دیگر ویرا دعوت کنید تا حجت بر او لازم شود درین نوبت نیز همان مقال گفت فی الحال ابری
الهی صاعقه ظاهر شد و او را بسوخت و این آیه نازل شد و بعد از آن فرمود که له مر خدا راست
دعوة الحق خواندن بحق که کلمه لا اله الا الله است یا مرو راست سزاوار بودن آنکه مردمان را بعبادت
او خوانند یا مر خدا راست اجابت کسی که باخلاص او را بخوانند والذین یدعون و آنانکه میخوانند من
دونه بجز از وی بتان را که مشرکان میخوانند لا یستجیبون لهم اجابت نمیکنند مر ایشانرا بشیء
بچیزی از مرادات الا کباسط کفیه مگر مثل اجابت کسی که بکشاید هر دو کف خود را الی الماء
بسوی آب از چاهی که آب از وی دور باشد مانند تشنه که بر سر چاهی رسد او را دلو و رسنی همراه
نبود هر دو دست خود را بسوی چاه بکشاید و بعجز و زاری آب طلبد لیبلغ فاه تا بدهن او رسد
وما هو و نیست آب ببالغه رسنده بدهن او زیرا که آب جماد است و دانا نیست بخواننده و
قدرت ندارد بر اجابت او و اصنام نیز نسبت بداعیان خود همین حال دارند و یا معنی آنست که تشنه
دستها و انگشتان بگشاید آب بر کف دست او قرار نگیرد تا بدهن رساند اجابت اصنام دعا
کننده نیز چنین است وما دعاء الکافرین و نیست خواندن کافران مر بتانرا الا فی ضلال مگر در گمراهی
و بطلان و ناامیدی و ضایع بودن بعد از آن بیان کمال قدرت خود و سعت ملکیت خود میکند بقوله
ولله یسجد و مر خدا راست سجده میکند من فی السموات هر که در آسمانهاست والارض و هر که در زمین است
طوعا از روی فرمانبرداری مراد مومنانند از ملائکه و جن و انس که در آسانی و دشواری فرمان او برند
و سجده کننده خدا را وکرها و از روی کراهت و بی رغبتی مراد کافرانند که در وقت شدت و محنت
بضرورت سجده میکنند وظلالهم و سجده میکنند سایهای اهل آسمان و زمین مر خدا را بتبعیت اشخاص بالغدو
بامداد بسوی مغرب والاصال و ما بین عصر و مغرب بسوی مشرق مراد دوام است و تخصیص این دو
وقت جهة آنست که امتداد ظل درین دو وقت ظاهرتر است و حقیقت آنست که طوع و رغبت
صفت آنهاست که لطف الهی شامل حال او شده نهال ایمان در دل او روییده گشته و نفرت و
کراهت خاصیت آنانکه بجهة فرط عناد قهر بادشاهی تخم خذلان در مزرعه نفس نافرمان ایشان
افشانده و چون حق تعالی درین آیه بیان فرمود که او مستحق عبادت و سجود موجودات دارضی

برای اوست در عقب آن بیان حجت میکند بران بقوله قل بگو ای محمد من رب السموات والارض
کیست آفریدگار آسمانها و زمینها یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین کیست اگر جواب دهند بر
وجه صواب فهو المراد و اگر بجهة عناد و رزند در جواب دادن و چون جواب ایشان خواهد بود الزام
کن ایشانرا بر وجه تبکیت قل الله بگو با ایشان خدا را افاتخذتم آیا فرا میگیرید من دونه اولیاء
بجز از وی معبودان که ایشانرا دوست دارید یعنی چون میدانید که آفریننده آسمان و زمین اوست
چرا غیر او می پرستید و فرا میگیرید ایشانرا دوستان لا یملکون نمیتوانند و مالک نیستید در دفع ضرر از
از خود پس سود بدیگری چگونه توانند رسانید و بچه نوع زبان باز توانند داشت بعد از الزام
حجت لانفسهم نفعا ولا ضرا مر نفسهای ایشان نه نفع را و نه ضرر را قل هل یستوی الاعمی بگو
برابر باشد نابینا که پرستنده صنم است و در تاریکی کفر و شبهه گرفتار والبصیر یا برابر باشد معبود
که غافل است از شما معبودی که مطلع است بر احوال ایشان ام هل تستوی الظلمات یا برابر باشد
تاریکیها یا برابر باشد تاریکیهای شرک و انکار والنور و روشنی توحید و معرفت پس بروجه انکار
میفرماید که ام جعلوا لله یا کافران ساختند برای خدای شرکاء خلقوا انباز انی که بیافریدند کخلقه
مانند آفریدن خدای فتشابه الخلق پس متشابه شد آفریده علیهم بر ایشان و ندانستند که آفریده
خدای کدام است و آفریده کارسازی کدام حاصل معنی آنست که ایشان شریکانی نگرفتند برای خدا که مثل او
آفریننده باشد و امتیاز میان آفریدگار هر یک مشتبه گشته تا این گویند که ایشان نیز می آفرینند چنانکه خدا
می آفریند پس مستحق عبادت باشند چنانچه اوست لیکن ایشان فرا گرفته اند شریکانی که قادر نیستند
بر آنچه خلق بران قادرند چه جای آنکه قادر باشند بر آنچه خالق آن بران قادر است قل الله بگو ای
محمد که خدای خالق کل شیء آفریننده همه چیزهاست از آسمان و زمین و حیوانات و جمادات و صنایع و
خلق از جواهر و اعراض و شریک ندارد در آفریدن اینها تا شریک او باشند در پرستیدن
وهو الواحد و اوست یکتا در الوهیت القهار غالب بر همه چیزها بعد از آن بیان مثل میکند
حق و باطل بقوله انزل من السماء فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان ماء آبی را فسالت اودیة
پس روان شد رودخانها از آن آب بقدرها باندازه خود یعنی هر وادی بمقدار خود و
بزرگی و فراخی آب برداشت یا باندازه که خدای تعالی مقرر کرده که آن سود رساند و ضرر نرساند

فاحتمل السیل پس برداشت روان زبدا رابیا کف بلند را یعنی کف را برتر آورد از عات
متموج و جوشش و مما یوقدون و بعضی از آنچه در کوره نهاده می فروزند و صفت بیان میخواند یعنی آن
می افروزند علیه فی النار بران در آتش یعنی میگدازند از فلزات چون زر و نقره و آهن و مس و جز
آن ابتغاء حلیة برای طلب پیرایه او متاع یا باران اوانی و آلات جاریه و ادوات زراعت
یعنی از آنچه آتش بدان می افروزند از فلزات زبد کفی است مثله مانند آن کف که بر روی آبست
کذلک همچنانکه ذکر کرده شد یضرب الله مثل میزند خدای للحق والباطل حق و باطل را تشبیه کرده بحق خویش را
در افاده و ثبات بابی که جهة منافع خلق از آسمان فرود آید و فلزی که برای پیرایه و امتعه مختلفه محتاج الیه
باشد و قول باطل را در قلت نفع و سرعت زوال بکفی که بر روی آب و بر زبر فلز باشد چنانکه میفرماید فاما
الزبد پس اما کف روی آب و خبث بالای فلز فیذهب جفاء پس برود در حالتیکه مطروح و ساقط
باشد واما ما ینفع الناس و اما آنچه سود رساند مردمانرا چون آب صافی فلز گداخته بی غش فیمکث
فی الارض پس بماند در زمین تا از آن منتفع شوند کذلک همچنین که ذکر کرده شد یضرب الله الامثال
میزند خدای مثلها را برای تحقق و تامل در آن ملخص سخن آنست که اهل باطل اگرچه بسیار باشند مانند آب صافی
مکث طویل نمایند و بر دوام نفع رسانند للذین استجابوا مر آنانرا که اجابت نمودند لربهم مر فرمان
پروردگار خود الحسنی مثوبت نیکوست والذین لم یستجیبوا و آنانکه اجابت نکردند مر خدا را
لو ان لهم اگر باشد مر ایشانرا ما فی الارض جمیعا آنچه در زمین است همه آن از نقود و اجناس و امتعه
و ضیاع ومثله و مانند اینها معه با آن باشد یعنی اگر آن قدر که نقود و امتعه دنیاست با آن اضافه
کنند و همه در مصرف کار آن باشد در روز قیامت لافتدوا به هر آینه فدا کنند آنرا یعنی خواهند که
خود را باین حیله باز خرند و از عذاب برهند و اما کسی از ایشان نستانند و آن فدیه قبول نکنند اولئک
آن گروه لهم مر ایشانراست سوء الحساب بدی شمار یعنی بحقی حساب چه حسنات ایشانرا قبول نکنند
و سیئات ایشانرا بیامرزد وماویهم و بازگشت ایشان جهنم دوزخ باشد وبئس المهاد
و بد جاییست دوزخ محل استقرار و نیز در بیان امتیاز میان مومن و کافر می فرماید که افمن
یعلم انما انزل آیا پس کسی که میداند آنچه فرو فرستاده اند الیک بسوی تو من ربک از پروردگار
تو الحق درست و راست است کمن هو اعمی بچو کسی است که نابینا باشد بدل و انکار قرآن کند مراد

نصف الجزو

عدم تساوی است میان ایشان انما یتذکر جز این نیست که پند پذیر میشوند تو ان اولوا الالباب
خداوندان عقلهای صافی شده از معارضه وهم و شبهه الذین یوفون آنانکه وفا میکنند بعهد الله
به پیمان خدای که در روز میثاق بسته اند ولا ینقضون المیثاق و نمیشکنند آن پیمان را یعنی نقض
پیمانی نمیکنند که عقول ایشان بآن دلالت کرده از اعتراف بربوبیت و وحدانیت حضرت عزت و با عهد
که خدای تعالی در کتب خود از ایشان فرا گرفته نقض آن نمیکنند والذین یصلون و آنانکه می پیوندند
ما امر الله به بآنچه امر کرده است خدای بآن ان یوصل آنکه بپیوندند بآن صله رحم و موالات مومنان
و ایمان بجمیع انبیا و کتب و امثال آن از مراعات حقوق الله و حقوق الناس ویخشون ربهم
و می ترسند از عذاب پروردگار خود ویخافون و خوف دارند سوء الحساب از بحتی حساب
خصوصا پس محاسبه نفس خود میکنند قبل از آنکه محاسبه ایشان کنند ابو ایوب انصاری روایت کرده
که رسول صلی الله علیه و آله مردی را گفت که خدا را پرست و با او شرک میاور و نماز بپای دار و زکوة بده
و صله رحم بجای آر و از خدا بترس تا بر راحله بهشت روی و در توریه نوشته که ای فرزند آدم از
خدای بترس و با پدر و مادر نیکویی و بر رحم بپیوند تا عمرت دراز شود و کارها بر تو آسان گردد و بلا
از تو بگردانم و ابو حنیفه علیه الرحمه گفته که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بر والدین و صله رحم آسان میکند
حساب را این آیه تلاوت فرمود والذین صبروا و آنانکه صبر کرده اند بر مکاره نفس و مخالفت هوا
یا بر جهاد ابتغاء وجه ربهم برای رضای طلب پروردگار نه بریا و سمعت واقاموا الصلوة و بپای
داشته نماز مفروضه را وانفقوا و نفقه کردند مما رزقناهم بعضی از آنچه بدیشان داده بودیم یعنی
نفقه واجبه را از آن اخراج کردند سرا نهان از کسی که معروف المال نیست وعلانیة و آشکارا
مثل کسی که مشهور باشد بمال ویدرءون و دفع کردند بالحسنة السیئة بنیکویی بدی را یعنی در عوض
بدی نیکو کردند و گفته اند سفاهت را بحلم مقابله نمودند و فحش را بسلام و منکر را بمعروف و گناه را
کردند بتوبه یا معصیت را بطاعت اولئک آن گروه که بدین صفات موصوفند لهم عقبی الدار مر
ایشانراست سرای نیکو یعنی جزا عمل دادن در عاقبت و آن چه چیز است جنات عدن
بوستانهای باقامت که همیشه در آن باشند یدخلونها در آیند ومن صلح و در آیند در
بهشت کسانیکه شایستگان باشند بایمان و طاعت من آبائهم از پدران ایشان وازواجهم

وزنان ایشان وَذُرِّیّٰاتِهِمْ وفرزندان ایشان یعنی صلحای اهل ایشان با ایشان ملحق شوند
واگرچه بفضل ایشان نرسند جهت تبعیت وتعظیم ایشان وَالْمَلٰائِکَةُ یَدْخُلُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ کُلِّ
بٰابٍ وفرشتگان درآیند برایشان از هر دری از درهای منازل ایشان و مرویست که
مقدار شبانروزی از دنیا سه نوبت نزد ایشان آیند وگویند سَلٰامٌ عَلَیْکُمْ سلامتی
از آفات بر شما واین بشارتست بدوام سلامتی یعنی همیشه سالم خواهند بود بِمٰا صَبَرْتُمْ
بسبب آنچه صبر کردید وشکیبا بودید بر فقر در دنیا وفقر دوست ترین صفتی است نزد حق تعالی
چنانچه در اخبار آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بلال را گفت چنان کن که از فقر بخدای
رسی نه از غنا که آنچه فقرا از همه مقبول ترند وبا صبر گردید بر جمیع مکاره فَنِعْمَ عُقْبَی الدّٰارِ پس نیکوست
سرانجام آن سرای که ایشان یافته اند مرویست که جنات عدن خیمه از در مجوف است طول آن در هوا
شش میل که در آن شکافی و پیوندی نیست در هر زاویه از آن جمعی از [illegible] واهل ایمان باشند
وآنرا چهار مصراع است از زبرجد هر دری هفتاد هزار فرشته است با هر فرشته تحفه و هدیه
برای اهل آن که مغایر تحفه دیگر باشد وبعد از دربیان حال اشقیاء عهد میفرماید که وَالَّذِینَ یَنْقُضُونَ
وآنانکه میشکنند عَهْدَ اللّٰهِ پیمان خدا را مِنْ بَعْدِ مِیثٰاقِهِ از پس محکم کردن آن باعتراف وقبول وَ
یَقْطَعُونَ وببرند مٰا أَمَرَ اللّٰهُ بِهِ آنچه خدای فرموده است بآنچیز أَنْ یُوصَلَ آنکه پیوند کنند یعنی
برحم یا ایمان بهمه پیغمبران وکتابها وغیر آن از حقوق الله وحقوق الناس وَیُفْسِدُونَ فِی الْأَرْضِ
وتباهی میکنند در زمین بکفر یا ظلم یا معصیت یا فتنه انگیزی أُولٰئِکَ آن گروه لَهُمُ اللَّعْنَةُ مر ایشان راست
دوری از رحمت وَلَهُمْ سُوءُ الدّٰارِ ومر ایشان راست بدی سرای که آن دوزخ است یا بدی
عاقبت در دنیا و آخرت وگفته اند که مراد به یقطعون ما امر الله به ان یوصل خارجیانند که بیعت
شکسته و بر امام زمان بیرون آیند و مراد به یفسدون فی الارض محاربان بعد از آن بیان [illegible]
[illegible] میکنند بقوله اَللّٰهُ یَبْسُطُ الرِّزْقَ خدای گشاده میگرداند روزی را لِمَنْ یَشٰاءُ برای هر که
میخواهد برونق مصلحت وَیَقْدِرُ وتنگ میسازد برکسی که اراده میکند بر طبق حکمت وَفَرِحُوا
وشاد شدند اهل آن بِالْحَیٰوةِ الدُّنْیٰا بزندگانی دنیا وبآنچه بدیشان داده از متاع دنیوی وَمَا الْحَیٰوةُ
الدُّنْیٰا ونیست زندگانی این سرای فِی الْآخِرَةِ در آخرت إِلّٰا مَتٰاعٌ مگر برخورداری اندکی با تناهی

از امتعه

کرلقای ما دارد چون اداوت خانه وَیَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا وگویند آنانکه نگرویده اند لَوْلٰا أُنْزِلَ
عَلَیْهِ چرا فرستاده نمیشود بر محمد آیَةٌ مِنْ رَبِّهِ آیتی از پروردگار او بر وجهی که میخواهیم قُلْ إِنَّ اللّٰهَ
بگو بدرستیکه خدای یُضِلُّ مَنْ یَشٰاءُ فرو میگذارد در ضلالت هر که را میخواهد مراد آنهااند که
اقتراح آیات کردند بعد از ظهور معجزات وَیَهْدِی إِلَیْهِ وراه می نماید بسوی خود بوسیله انصاف
مَنْ أَنٰابَ هر که بازگردد بوی و آنها چه کسانند الَّذِینَ آمَنُوا آنانکه گرویدند بخدای وَتَطْمَئِنُّ و
آرام می یابد قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان بِذِکْرِ اللّٰهِ بیاد خدای یعنی ذکر خدا شنوند وبآن آرام یابند
یا دل ایشان بتوحید او مطمئن است یا بذکر رحمت او یا بکلام او که قوی ترین معجزاتست أَلٰا بِذِکْرِ اللّٰهِ
بدانید که بذکر خدای تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ آرام می یابد دلهای مومنان الَّذِینَ آمَنُوا آنانکه گرویدند وَ
عَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ وکردند عملهای شایسته طُوبیٰ لَهُمْ زندگانی خوش مر ایشان راست وَحُسْنُ مَآبٍ
ونیکویی بازگشت وباحادیث صحیح ثابت گشته که طوبی درختیست در بهشت عدن که بیخ آن در سرای حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله ودر هیچ غرفه ودری نباشد که شاخی از آن نباشد و چشمه سلسبیل و کافور
از زیر آن روان باشد و هیچ شکوفه و میوه نباشد مگر که بران باشد و ابوسعید خدری نیز روایت
کرده که مردی از رسول پرسید که طوبی چیست فرمود نام درختیست در بهشت سایه آن صد ساله
راه باشد جامهای اهل بهشت از شکوفهای آن بیرون آید واز مقاتل نقلست که هر برگی
از آن خلایقی سایه افکند و فرشته بران موکل است که خدا را تسبیح میکند بانواع لغت وهب
بن منبه گفت در بهشت درختیست که آنرا طوبی گویند اگر سواری یکصد سال در سایه وی رود
از آن در نگذرد و [illegible] از یاقوت و گل او از مشک اصل آن جوی شیر و می و انگبین بیرون می
آید و آن موضع اهل بهشت است ایشان در مجلس خود نشسته باشند که فرشتگان با ایشان آیند
با جنیبتهای از نور بازمامهای زر بر پشتهای ایشان زینها باشد که الواح آن از یاقوت بود و روی
آن از زر و جامهای آن سندس و استبرق بران ناقها نشینند و در برابر یکدیگر روند تا بموضعی رسند
در آنجا نغمها شنوند که در وهم و خاطر ایشان نگذشته باشد و بدل ایشان خطور نکرده ثعلبی
در تفسیر خود از کلبی نقل کرده که ابوصالح از عبدالله بن عباس روایت کرده که درخت طوبی در سرای علی بن
ابی طالب علیه السلم و در سرای هر مومنی از آن شاخی باشد و بروایت اهل البیت از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

منقول است که آنحضرت فرمود سرای من و علی در بهشت یکی باشد و درخت طوبی در آنجا باشد و چون
نعمت ارسال حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله واسطه است در وصول نعیم جنت از جهت عقبی در
این محل فرموده که کذلک همچنانکه رسولان را پیش از تو فرستادیم برای هدایت امم ارسلناک فرستادیم
فی امة قد خلت بسوی امتی که گذشته است من قبلها امم پیش از ایشان امتان دیگر لتتلوا علیهم
تا بخوانی بر ایشان الذی اوحینا الیک آنچه را که وحی کرده ایم بتو یعنی قرآن تا از ضلالت بهدایت رسند
وهم یکفرون و حال آنکه ایشان نمی گروند بالرحمن بخدای که رحمن نام اوست یعنی بلیغ الرحمه که نعمت او
محیط است همه بندگان مراد مشرکانند که چون ایشان را گفتند رحمن را سجده کنند رحمن را نمی شناسند گفتند که رحمن چه چیز است
قل هو ربی بگوی ای محمد که رحمن آفریدگار منست لا اله الا هو هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او علیه
بر وی نه بر غیر او توکلت توکل کردم در یاری دادن و مرا بر شما غالب ساختن والیه متاب و بسوی
اوست بازگشت من و ثمام و ... که جمعی از اهل عناد چون ابوجهل و اتباع او حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
را گفتند که اگر میخواهی که ترا متابعت کنیم پس باین قرآن خود که میگوئی از نزد خداست کوههای مکه را از جای
بکه بردار تا زمین بر ما گشاده گردد و باین زمین را بشکاف تا چشمهای آب پدید آید و مازرعت
بکنیم و قصی بن کلاب را که جد شماست زنده کن تا بدر ان ما تا در حقیقت تو سخن گویند چه تو میگوئی که عیسی از
مرده زنده میشد آیه آمد که ولو ان قرآنا و اگر بودی کتابی در عالم سیرت به الجبال که ببرکت
آن رانده شدی کوهها یعنی در وقت خواندن وی کوهها از موضع خود برفتی او قطعت به الارض
یا شکافته شدی باو زمین چون بر وی خواندندی او کلم به الموتی یا بسخن درآورده شدی ببرکت تلاوت
آن مردگان هر آینه این قرآن بودی که در غایت اعجاز است و در نهایت انذار و یا اگر بقرآن کوهها
روان شدی و زمین شکافته گشتی و مردگان بسخن درآمدندی کفار بکار ایمان نیاوردندی از جبلت
که حق تعالی بر آیات مقترحات ایشان قادر است بل لله الامر جمیعا بلکه مر خدایراست همه کارها
یعنی قدرت او بهمه چیز رسیده پس اگر خواهد و مصلحت داند آن آیات را ظاهر گرداند و چون مصلحت او
مقتضی آن نیست جهت علم او بعدم ایمان مقترحان نزد وقوع آن از آنجهت اظهار آن نمیکند همچنانکه میفرماید
افلم ییأس الذین آمنوا آیا نا امید نشدند آنهائی که گرویده اند یعنی مومنان از ایمان مقترحان آیات
و نزد بعضی افلم ییأس الذین بمعنی افلم یعلم است یعنی آیا ندانستند گرویدگان ان لو یشاء الله آنکه

اگر خواهد

اگر خواهد خدای لهدی الناس جمیعا هر آینه راه نماید همه مردمان را بر وجه اجبار و بنا بر معنی اول تقریر این
آیه بر این وجه است که آیا نا امید نشدند مومنان از ایمان آوردن معاندان بجهت علم ایشان باینکه اگر خواهد
خدای همه را هدایت دهد باجبار و چون این منافی تکلیف است از آنجهت اراده آن نفرموده و لا یزال
الذین کفروا و همیشه آنانکه کافر شدند تصیبهم برسد ایشان را بما صنعوا بسبب آنچه کردند از تکذیب
بلایا و مصایب گرفتار میشدند قارعة او تحل قریبا من دارهم و یا فرود تحل راجع بقارعه است
یعنی بلیه که ایشان را بکوبد و از جای برکند و یا فرود آید نزدیک سراهای ایشان از آن خانه
و ترسان شوند که مبادا شرر آن بایشان رسد و عوض که بلا بایشان خواهد رسید حتی یاتی
وعد الله تا وقتی که بیاید وعده خدای که موت است یا قیامت ان الله بدرستیکه خدای لا یخلف
المیعاد خلاف نکند وعده را بجهت امتناع کذب در کلام او پس حکایة تسلیه حضرت صلی الله علیه و آله میفرماید
ولقد استهزئ و بدرستیکه استهزا کرده شد برسل من قبلک بپیغمبران پیش از تو چنانکه این قوم میکنند
فاملیت پس مهلت دادم للذین کفروا مر آنانرا که نگرویدند یعنی مدتی ایشانرا بگذاشتم در راحت و
و آسانی تا شاید که متنبه شوند ثم اخذتهم پس بگرفتیم ایشانرا بعقوبت جهت فرط عناد و انکار
فکیف کان عقاب پس چگونه باشد عقوبت من ایشانرا کلام بر سبیل تهویلست افمن هو آیا هر
که او باشد قائم علی کل نفس نگهبان بر هر نفسی بما کسبت بآنچه کسب کند آن نفس از نیکی و بدی
برابر است با کسی که چنین نباشد یعنی خدای که نگهدارنده و سازنده کار بندگانست برابر نیست با آنکه
عاجز و ضعیف و ناتوانانست یعنی بتان وجعلوا و میسازند کافران لله مر خدایرا شرکاء انبازان
یعنی بتان که می پرستند قل بگوی ای محمد سموهم نام نهید و وصف کنید این شرکا را بنام او اوصاف لایق
ایشان و بنگرید که استحقاق شرکت و اهلیت عبادت دارند یا نه مراد آنست که حق تعالی حی است و قادر
و عالم و خالق و رازق و سمیع و بصیر و حکیم است و بجهت این مستحق معبودیت است پس بتان خود را بصفاتی که در
متصف دارید و به بینید که اهلیت شرکت دارند یا نه ام تنبئونه بلکه خبر میدهید خدایرا بما لا یعلم
بآنچه نمیداند فی الارض در زمین یعنی علم بشریک خود ندارد یعنی هرگاه کسی که عالمست بجمیع مکونات
زمین و آسمان علم بوجود شریک خود نداشته باشد بجهت عدم آن در نفس الامر پس چگونه او را شریک
باشد ام بظاهر من القول یا نام می نهید بتانرا شرکا بظاهر سخن یعنی بمجرد نام نهادن بی اعتبار معنی چون

و سرایای آنحضرت که الی اطراف
رفته اموال و مواشی ایشانرا
غارت کردند

نام نهادن دیگری لکافور بل زین بلکه آراسته شده یعنی شیطان آراسته للذین کفروا برای آنانکه کافر شدند مکرهم مکر و کید ایشان که آراستن اباطیل و اکاذیبست در نظر ایشان بصورت صواب وصدوا و باز داشته شده اند یعنی وساوس شیطان ایشانرا باز داشته عن السبیل از راه راست و دین درست ومن یضلل الله و هر که فرو گذارد او را خدای بجهة فرط عناد و جحود او نظر توفیق و لطف از بردارد بجهة آن فما له من هاد پس نیست ویرا راه نماینده و توفیق دهنده در هدایت لهم مر کافرانراست عذاب فی الحیوة الدنیا عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسیری و قحط و سایر مصایب ولعذاب الاخرة و هر آینه عذاب آنسرای اشق سخت تر و دشوارترست برایشان وما لهم و نیست مر ایشانرا من الله از عذاب خدای من واق نگهدارنده که نگذارد تا معذب شوند و بعد از وعید ذکر وعد میفرماید که مثل الجنة التی صفت بهشتی که وعد المتقون وعده داده شده اند متقیان تجری میرود و میوسته من تحتها الانهار از زیر درختان یا از زیر مساکن ایشان جویها اکلها میوه آن دائم همیشه باشد و هرگز منقطع نگردد بخلاف میوهای دنیا وظلها و سایه آن نیز زوال پذیر نشود چنانکه سایه نسخ می پذیرد تلک آن بهشت موصوف عقبی الذین اتقوا مآل حال و منتهای کار آنانیست که پرهیزکاری کردند وعقبی الکافرین النار و عاقبت و سهم کافران آتش دوزخ است والذین آتیناهم الکتاب و آنانکه عطا کرده ایم ایشانرا کتاب مراد مومنان اهل کتابند چون عبد الله سلام و اصحاب او از یهود و هشتاد تن از نصاری یفرحون شاد میشوند بما انزل الیک با آنچه فرو فرستاده میشود بتو از قرآن ومن الاحزاب و از لشکرهای کفر و ضلالت یعنی اهل کتاب چون حیی بن اخطب و اتباع او از یهود و نصاری من ینکر بعضه کسیست که انکار میکند بعضی از آنرا که مخالف شریعت ایشانست قل انما امرت بگو ای محمد ایشانرا که جز این نیست که من مامور شده ام ان اعبد الله بانکه بپرستم خدایرا بیگانگی ولا اشرک به و شرک نیارم بوی چنانچه شما آورده اید عزیر و مسیح الیه ادعو بسوی خدای یگانه بر زبان امم ایشان انزلناه فرستادیم قرآنرا حکما کتابی محکم که تغییر و نسخ بدو راه نیابد و یا کتابی حکم کننده میان حق و باطل عربیا بلغت عرب تا ایشانرا فهم و حفظ آسان باشد ولئن اتبعت و اگر بر سبیل فرض متابعت کنی اهواءهم آرزوهای مشرکانرا که ترا بدین آباء دعوت میکنند یا آرزوهای یهود را که ترا رجوع بقبله خود میخواهند بعد ما

ماجاءک پس از آنکه آمد بتو من العلم از دانش یعنی بطلان کیش ایشان و نسخ حکم قبله یهود ما لک نباشد مر ترا من الله از عذاب خدای من ولی یاری که نفع رساند ولا واق و نه نگهداری که عقاب حق از تو باز دارد آورده اند که از عذاب خدای من ولی هیچ یاری که جمعی یهود سرزنش میکردند حضرت رسول صلی الله علیه و آله و میگفتند این مرد مدام نکاح میکرد و همیشه بازدواج و امتزاج با زنان مشغول و اگر پیغمبر بودی هر آینه امر نبوت او را از اشتغال بهم زنان باز داشتی آیه آمد که ولقد ارسلنا و هر آینه ما فرستادیم رسلا من قبلک پیغمبران پیش از تو وجعلنا لهم و دادیم ایشانرا ازواجا زنان زیاده از زنان تو وذریة و فرزندان مانند سلیمان که هزار زن داشت وما کان و نباشد و نشاید لرسول هیچ فرستاده را یعنی در وسع او نباشد ان یاتی بایة آنکه بیارد معجزه از آنحضرت که ازو اقتراح کنند الا باذن الله مگر باذن خدای تعالی و خواست او این جواب مشرکانست که بتحکم طلب معجزات از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم میکردند یعنی هیچ پیغمبر بخود معجزه نتوانند آورد مگر که خدای خواهد و تقدیر خود کند در وقتی که صلاح داند لکل اجل هر وقتی را و مدتی را کتاب حکمی است نوشته شده بر بندگان بر وفق مصلحت و مراد از آن زمان مراد فروع شرایع ملتهاست با هر اجلی را از آجال حلالی و کتابتی نزدیک خدای که چیزی بر آن اطلاع ندارد یمحو الله محو میکند خدای ما یشاء آنچه میخواهد یعنی محو میسازد نسخ آنرا ویثبت و اثبات میکند آنچه میخواهد و مصلحت می بیند وعنده و نزدیک اوست ام الکتاب اصل کتاب که لوح محفوظ است چه هیچ چیزی نیست الا که در آن نوشته است جابر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که محو کند از دیوان حفظه آنچه جزائی بدان متعلق نباشد و بگذارد غیر آنرا یعنی چون حفظه اعمال بندگان آنچه از بنده صادر شود از اقوال و افعال و احوال همه بنویسند و آن دفتر را بموقف عرض رسانند حق تعالی هر قول و فعل را که ثواب و عقاب بران متفرع نیست محو کند و باقی را ثبت بگذارد و یا سیئات تایب را محو کند و بدل آن حسنات را اثبات کند یا بعضی از احکام شرایع را بحسب زمان نسخ کند و حکمی دیگر اثبات کند یا محو کند تازگی و قوت جوانی را و اثبات کند اثر پیری و ضعف پیری را از ابن عباس نقل است که حق تعالی لوح محفوظ را از یک در سفید آفریده است و درازی آن پانصد ساله راهست هر روز حق تعالی سیصد

شصت بار در آن لوح نظر کند آنچه خواهد محو کند و آنچه خواهد بگذارد بحسب مصلحت اشخاص مثل آنکه خدای تعالی اجلی برای بنده نوشته باشد چون آن بنده دعا کند یا صدقه دهد یا طاعتی کند مصلحت او آنست که مدت عمر او دراز گردد پس آن مدت مکتوب را محو کند و بجای آن زیاده بر آن نویسد و مزید تفصیل محو و اثبات و جمیع اقوال علما در آن منهج الصادقین مسطورست بعد از آن رسول را تهدید میفرماید و اما نرینک و اگر بتمام ترا رسیل حکمت بعض الذی نعدهم برخی از آنچه وعده داده ایم کافرانرا از عذاب قتل و اسر و قحط او نتوفینک یا بمیرانیم ترا پیش از آن بر وجه مصلحت ترا با آن کاری نیست فانما علیک البلاغ پس جز این نیست که بر تو رسانیدن پیغام و تبلیغ احکام است و علینا الحساب و بر ماست حساب کردن و جزا دادن و پاداش آن مراد آنست که مجازات نه بر تو است پس تو اعراض مکن از تبلیغ بتعجیل و استعجال عذاب ایشان مکن که ما البته ایشانرا جزا و سزا رسانیم یا در زمان تو و یا بعد از تو بعد از آن تنبیه بر نعمتی کرده میفرماید که او لم یروا آیا نمی بینند و نمی دانند انا نأتی الارض که ما می آییم یعنی فرمان ما می آید بزمین کفار ننقصها می کاهانیم پاره پاره من اطرافها از کنارهای آن یعنی از تصرف ایشان بیرون میکنیم و بحوزه تسخیر مسلمانان درمی آریم والله یحکم و خدای حکم میکند بنقصان زمینهای کفار و ازدیاد زمین اهل اسلام لا معقب در حالتیکه هیچ رد کننده نیست لحکمه حکم خدایرا یعنی حکم میکند بنقصان زمینهای کفار مر حکم او را وهو سریع الحساب و اوست زود حساب یعنی بزودی حساب کند ایشانرا در آخرت بعد از عذاب ایشان در دنیا بقتل و جلا از ابن عباس نقل است که نقصان زمین و خرابی آن بمرگ علما باشد و مرگ عالم رخنه باشد در مسلمانی که آنرا هیچ چیز نه بندد تا روز قیامت بعد از آن بر سبیل تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میفرماید که وقد مکر الذین من قبلهم و بدرستی که مکر کردند یهود ان یا مشرکان که پیش از یهود یا کفار زمان تو بودند با پیغمبران خود فلله المکر جمیعا پس مر خدایراست مکر تمامی یعنی نزد اوست جزای مکر همه ایشان یا تدبیر امر در دست اوست پس مکر ایشان را بر ایشان رد گرداند یعلم ما تکسب کل نفس میداند هر چه میکند هر نفسی از خیر و شر و جزای او آماده میسازد وسیعلم الکفار و زود باشد که بدانند کافران از یهود و بت پرستان که فردای قیامت یا نزدیک نزع لمن عقبی الدار مر کرا

عاقبت پسندیده در آنسرای ویقول الذین کفروا و میگویند آنانکه کافر شدند از مشرکان یا از روسای یهود که تو محمد لست مرسلا نیستی فرستاده شده از نزد خدا بنبوت و دعوت قل کفی بالله بگو خدای پسندیده و کافیست شهیدا گواه بینی و بینکم میان من و شما بآنکه من پیغمبرم و او اظهار معجزات نموده بر دست من برای تصدیق دعوی من ومن عنده علم الکتاب و دیگری که نزدیک اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ که جبرئیل است که وحی از لوح محفوظ فرا میگیرد یا علم تورات و آن مومنانند و یا علم تورات که ابن سلام است و اصحاب او و در زاد المسیر آورده که ومن عنده علم الکتاب علی بن ابی طالب است علیه السلم ابو سعید خدری روایت کرد که من از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدم که یا رسول الله مرا خبر ده از انکه مراد بقول خدای تعالی ومن عنده علم الکتاب چه کسست حضرت فرمود که ذاک اخی علی بن ابی طالب ثعلبی یاد در من علی بن ابی طالب است و ابو معویه که یکی از فضلای اهل سنت است از اعمش روایت کرده و او از ابو صالح که مراد از من عنده علم الکتاب علی بن ابی طالب است زیرا که او عالم بود بعلم تفسیر و تاویل و ناسخ و منسوخ و حلال و حرام و ثعلبی نیز خود از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نقل کرده که ومن عنده علم الکتاب علی بن ابی طالب است علیه السلم عبد الله بن شریک روایت کرده که ابو عبد الله علیه السلم دست مبارک بر سینه خود نهاد و فرمود عندنا والله علم الکتاب بخدا سوگند که نزد ماست علم کتاب سورة ابراهیم ابی بن کعب از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره ابراهیم قرائت کند حق تعالی بعدد هر که عبادت اصنام کرده و هر که عبادت آن نکرده برای او ده حسنه بنویسد و عیینة بن مصعب از ابی عبد الله علیه السلم روایت کرده که هر که سوره ابراهیم و حجر در هر نماز جمعه قرائت کند در رویش و دیوانگی و بلیت بوی نرسد

بسم الله الرحمن الرحیم الر منم خدای کریم و می بینم جمیع چیزها را و گویند مراد از حروف مقطعه اسم قرآنست یعنی قرآن کتاب انزلناه کتابیست که فرستاده ایم انزلناه الیک بسوی تو لتخرج الناس تا بیرون آوری مردمانرا بسبب دعوت کردن بهم آن من الظلمات از تاریکیهای کفر یا نفاق یا شک الی النور بروشنی ایمان یا اخلاص باذن ربهم بفرمان پروردگار ایشان یعنی بتوفیق و تیسیر او یعنی بیرون آوری مردمانرا از همه کفر الی صراط العزیز الحمید براه خدای غالب که ستوده است یعنی راه اسلام الله الذی

این تفسیر عزیز است یعنی براه خداوند حق که متصف است باینکه له ما فی السموات مر اوراست آنچه
در آسمانهاست از موجودات علویه و ما فی الارض و آنچه در زمین است از مبدعات سفلیه
و ویل للکافرین و رنج و مشقت مر ناگرویدگان راست بقرآن من عذاب شدید از عذابی که
بدیشان رسد الذین کانوا آنانند که از فرط ضلالت یستحبون الحیوة الدنیا دوست
میدارند و برمیگزینند زندگانی دنیا را علی الآخرة بر آن سرای و یصدون و باز میدارند
مردمان را عن سبیل الله از راه خدای یعنی منع میکنند از ایمان به پیغمبر و قرآن و یبغونها
و میطلبند مر آن راه حق را عوجا کجی یعنی میگویند که این راه کج است و بمنزل مقصود نمی رسد
اولئک آن گروه که باین صفتها مذمومند فی ضلال بعید در گمراهی اند دور از حق در زاد المسیر آورده
که قریش میگفتند چه حالتست که همه کتب منزله بلغت عجمی فرود آمده و کتابی که بمحمد آمده عربیست آیه
آمد که و ما ارسلنا و نفرستادیم ما من رسول هیچ پیغمبر را الا بلسان قومه مگر بزبان قوم او
یعنی گروهی که او از ایشان بوده و در میان ایشان متولد شده و برایشان مبعوث گشته چه هر
پیغمبری را اول دعوت نزدیکان خود باید کرد لیبین لهم تا بیان کند برای ایشان اوامر
و نواهی الهی را و ایشان فهم کنند و عذر نگویند که سخن این پیغمبر را درنمی یابیم فیضل الله پس در
ضلالت فرو گذارد خدا من یشاء هر که را خواهد یعنی جهت فرط عناد او را فرو گذارد و نظر لطف
توفیق از باز گیرد تا نزد آن گمراه گردد و یهدی من یشاء و راه نماید هر که را خواهد یعنی توفیق دهد
کسی را که طالب اهتداست تا راه یابد و هو العزیز و اوست غالب در حکم خود الحکیم و درست
کار و صواب کردار در همه افعال بعد از آن بیان ارسال موسی علیه السلام میفرماید بقوله و لقد
ارسلنا موسی و بتحقیق که ما فرستادیم موسی را بایاتنا با دلایل قدرت خود و معجزات روشن چون
عصا و ید بیضا و غیر آن ان اخرج آنکه بیرون آر ای موسی قومک خود را که بنی اسرائیل اند من الظلمات
از تاریکیهای جهالت و شبهه الی النور بروشنای علم یقین و ذکرهم و پند ده ایشان را بایام الله
بروزهای خود یعنی بوقایع و نوازل که بر امم سابقه نازل شده از آن متذکر شده از معاصی اجتناب
کنند ان فی ذلک بدرستیکه در پند دادن بایام الله لآیات هر آینه دلالتهاست بر قدرت الهی لکل
صبار مر هر صبر کننده در بلا شکور شکر گوینده بر آلاء و نعما و اذ قال و یاد کن این را که گفت موسی

لقومه موسی مر گروه خود را یعنی بنی اسرائیل را که اذکروا ای گروه من یاد کنید نعمة الله نعمتهای
خدا را که انعام فرموده علیکم بر شما اذ انجیکم وقتیکه برهانید شما را من آل فرعون
از کسان فرعون یسومونکم می چشانیدند شما را سوء العذاب بدی عذاب را یعنی عذابهای بد که شما
میرسانیدند و به بندگی گرفته کارهای سخت بشما میفرمودند و یذبحون ابناءکم و می کشتند پسران
در وقتیکه منجمان گفته بودند که در بنی اسرائیل پسری متولد شود که هلاک فرعون بسبب آن بود پس بحقیقت
این پسران شما را می کشتند و یستحیون نساءکم و زنده میگذاشتند دختران شما تا
خدمت زنان ایشان کنند و فی ذلکم و در آن محنت و شدت شما را بلاء آزمایشی بود
من ربکم از آفریدگار تا در آن نجات حق تعالی شما را از آن نعمتی بود عظیم بزرگ و با مقدار
و اذ تاذن و یاد کنید ای بنی اسرائیل آنرا که اعلام کرد و آگاه کردانید ربکم پروردگار شما
لئن شکرتم اگر شکر کنید بر نعمتهای من لازیدنکم هر آینه افزون کنم بر شما نعمت را و لئن کفرتم
و اگر ناسپاسی کنید بر آن ان عذابی لشدید بدرستیکه عذاب من سخت است بر ناسپاسان
از امیر المومنین صلوات الله علیه و سلامه علیه روایتست که چون اوایل نعمت بشما رسد اواخر آنرا
دور منمایید بکمی شکر در حدیث شکر و حدیث آمده که شکر قید نعمتست و صید نعمت یعنی نعمت
موجود را نگهدارد و بند کند و نگذارد که زایل شود و نا آمده را صید کند و نگاه دارد و قال موسی
و گفت موسی که ای گروه من ان تکفروا انتم اگر کافر شوید یا ناسپاسی کنید شما و من فی الارض جمیعا
و هر که هست در زمین همه ایشان از جن و انس فان الله لغنی حمید پس بدرستیکه خدای بی نیاز است
از عبادت و شکرگذاری شما حمید ستوده است و مستحق ستایش و اگر چه شما ستایش او نکنید چه همه
ذرات مخلوقات ثنا گوی او و ناطق اند و الستنه جمیع ملایکه بر تسبیح و حمد او جاری پس کفران شما ضرری بکار بر
نکرد شما الم یاتکم آیا نیامد بشما ای بنی اسرائیل یعنی آمد نبؤ الذین من قبلکم خبر آنانکه پیش از شما بود
قوم نوح گروه نوح علیه السلام و عاد و قبیله عاد و ثمود و جماعت ثمود و الذین من بعدهم و خبر آنکه
بعد از ایشان بودند لا یعلمهم نمیداند عدد ایشان را از بسیاری الا الله مگر خدای از ابن
عباس نقلست که میان عدنان و ابراهیم سی قرن گذشته و از احوال آن قرون هیچکس خبر ندارد
الا الحق تعالی جاءتهم رسلهم آوردند پیش ایشان پیغمبران ایشان بالبینات بحجتهای روشن

که کتب الهی بود یا معجزات ایشان فردوا ایدیهم فی افواههم پس دستهای خود را بدندان گزیدند
از خشم رسولان یا استهزا بر آن بمچنانکه کسی که ضحکت رد غلبه کند و قالوا انا کفرنا و گفتند بدرستیکه
ما نگرویده ایم بما ارسلتم به بانچه شما فرستاده شده اید بآن بر زعم خود و انا لفی شک و
بدرستیکه ما در شکیم مما تدعوننا الیه از آنچه میخوانید ما را الیه بسوی آن از توحید و ایمان مریب شکی
در تهمت انداز نده که آن اضطراب و تزلزل است دل و عدم اطمینان آن بچیزی از سخنان پیغمبران
قالت رسلهم گفتند رسولان ایشان که ما شما را بخدای دعوت میکنیم افی الله شک آیا در وجود
خدا شکی هست استفهام برای انکار است یعنی از کثرت ادله بر وجود او شک را مجال نمانده فاطر السموات
و الارض خدای که آفریننده آسمانها و زمینهاست یدعوکم میخواند شما را بایمان لیغفر لکم تا بیامرزد
شما را چون ایمان آرید بشرط یعنی بشرط ایمان بیامرزد من ذنوبکم بعضی از گناهان شما را مراد تقصیرات
در حقوق الله و در حقوق الناس چه اسلام قطع آن نمیکند و یوخرکم و تا باز پس دارد شما را
یعنی مهلت دهد شما را و عذاب نکند الی اجل مسمی تا وقتیکه نام برده شده که آخر اعمار شما باشد قالوا
گفتند ایشان در جواب رسولان ان انتم نیستید شما الا بشر مثلنا مگر آدمی مثل ما در صورت و
هیات و هیچ فضلی نیست شما را بر ما از روی ظاهر پس چرا شما مخصوص باشید به نبوت از میان ما و اگر خدای
خواستی که پیغمبر فرستد از جنس فرستادی که افضل از بشر باشد تریدون ان تصدونا میخواهید
آنکه باز دارید ما را بدعوی پیغمبری عما کان یعبد از آنچه بودند که می پرستیدند آباؤنا پدران ما از
اصنام فاتونا پس بیارید ما را بسلطان مبین حجتی روشن بر صحت دعوی خود در باب استحقاق بر فضیلت
نبوت و مرتبت رسالت ایشان اگر چه معجزه میدیدند لیکن اعتبار نمیکردند و از روی لجاج و عناد
اقتراح معجزات دیگر میکردند چنانکه معاندان زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله قالت رسلهم گفتند مر
ایشان را رسولان ایشان ان نحن نیستیم ما الا بشر مثلکم مگر آدمی مثل شما یعنی مشارکت در
جنسیت مسلم داریم و لکن الله و لیکن خدای یمن منت می نهد بنعمت نبوت و کرامت رسالت علی من
یشاء بر هر که خواهد من عباده از بندگان خود و ما کان لنا و نیست ما را و نمیتوانیم ان ناتیکم
بسلطان آنکه بیاریم برای شما حجتی یعنی معجزه که می طلبید بر وجه اقتراح الا باذن الله مگر بفرمان
خدای و مشیت او یعنی ما از نزد خود بی اراده خدای کاری نمیتوانیم و معجزه نمیتوانیم ساخت و علی الله

و علی الله و بر خدای نه بر غیر او فلیتوکل المومنون باید که توکل کنند گرویدگان در صبر و عنا و عداوت
معاندان باشما و ما لنا و چیست ما را یعنی چه عذر آوریم الا نتوکل علی الله در آنکه توکل نکنیم بر خدای
و قد هدینا و حال آنکه راه نموده است ما را سبلنا براههای راست یعنی راهی که بدان می شناسیم
او را و میدانیم که زمام امور بدست قدرت اوست و لنصبرن و بخدای صبر خواهیم کرد علی ما
آذیتمونا بر آنچه ایذا می رسانید ما را بتکذیب و مخالفت و علی الله و بر خدای نه بر غیر او فلیتوکل
المتوکلون باید که ثابت باشند توکل کنندگان و بر آن راسخ باشند بر هر چه بدیشان رسد و قال
الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر بودند لرسلهم مر رسولان خود را لنخرجنکم هر آینه بیرون کنیم شما را
من ارضنا از زمین خود او لتعودن یا آنکه عود کنید یعنی موافقت نمایید با ما فی ملتنا در کیش ما
فاوحی الیهم پس وحی کرد به پیغمبران ربهم پروردگار ایشان و سوگند یاد فرمود که لنهلکن الظالمین
هر آینه هلاک کردانیم ستمکاران را و لنسکننکم الارض هر آینه ساکن کنیم در زمین ایشان من بعدهم
از پس هلاکت ایشان ذلک این امر مقرر و وعده راست و ثابت لمن خاف برای هر که بترسد
مقامی از ایستادن من در موقف حکم من یعنی از آنکه در روز قیامت او را در موقفی که من حکم کنم بر
بندگان باز دارند و خاف وعید و برای کسی که ترسان گردد از وعید من بعد از عذاب یا عذاب
من که موعود است برای کفار و استفتحوا و طلب فتح کردند پیغمبران یعنی نصرت خواستند از خدای
بر هلاک دشمنان یا حکم طلبیدند میان خود و اعادی و خاب و نومید ماند و بی بهره گشت از خلاص
کل جبار هر گردنکش متکبر بر خدای عنید ستیزه کننده با حق و اعراض نماینده از طاعت من
و رائه جهنم از پس حیات او دوزخ است یعنی روز حشر رجوع او بدان خواهد بود و کتارا او بر آن
و یسقی و بیاشامانند او را من ماء صدید از آبی که روان شود از پوست دوزخیان یعنی
در زرداب که از تن دوزخیان چکد یتجرعه بتکلیف و رنج تمام جرعه جرعه خورد آنرا و لا یکاد یسیغه
و نتواند که بگلو فرو برد آنرا از غایت تلخی و گنده گی بلکه در گلوی او گرفته شود و فرو شکنند و همیشه
درین عذاب گرفتار باشد و یاتیه الموت و آید بدو آلام و شداید مرگ من کل مکان از هر
جانبی از جوانب او یعنی احاطه کرده باشد بدو اطراف و انواع عذاب یکسر و ما هو بمیت و نیست
او مرده یعنی مردی که بآن بیاساید و ازین عذاب خلاصی یابد و مردی که روح او در حجره او

عَذابٌ غَلیظٌ

مانده باشد نه بیرون آید تا بمیرد و نه باتن باز گردد تا زنده باشد بلکه مردگی و زندگی باشد و گویند مراد
آنست که هر گاه بمیرد باز او را زنده گردانند وَمِن وَرَائِهِ و در پس او ست یا معذب بوده مَثَلُ الَّذِينَ
كَفَرُوا آنچه بر تو خوانده میشود صفت غریب و حالت عجیبه آنانست که کافر شدند بِرَبِّهِمْ با خدای خود
و این صفت غریبه اینست که أَعْمَالُهُمْ کردارهای ایشان كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ همچو خاکستریست که سخت
بگذرد بِهِ الرِّيحُ بدو باد فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ در روزی که سخت باشد باد آن یعنی عملهای کافران که در
صورت خیر مینماید چون صله رحم و آزاد کردن بنده و اکرام مهمانان و امثال آن از صدقات مانند
توده خاکستریست که بادی سخت بدان وزد و بهوا برده در اطراف پراکنده کند که باز دو یکجا جمع کردن
آن قادر نباشد و از آن نفع نگیرد همچنین روز قیامت لَا يَقْدِرُونَ قادر نباشند مِمَّا كَسَبُوا
از آنچه کسب کرده اند در دنیا عَلَى شَيْءٍ بر هیچ چیز یعنی مطلقا ثواب آن نیابند بجهت آنکه افعال ایشان بر
وفق شریعت نبوده باشد تا ثوابی بران مترتب شود ذَلِكَ آن ضلال یا پنداشتن ایشان که ما نیکویی کرده ایم
هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ آنست گمراهی دور یعنی در غایت بعد از راه حق بعد از آن بیان میکند که غرض
از خلق اشیا عبادتست و ایمان نه معصیت و کفران و میفرماید که أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی ای بیننده یا ندانستی
أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بیافرید آسمانها و زمینها را بِالْحَقِّ بر وجهی که حق است
یعنی بر نهجی که حکمت و مصلحت مقتضی آنست که بران طریق باشد إِنْ يَشَأْ اگر خواهد خدای و حکمت او اقتضا
کند يُذْهِبْكُمْ ببرد شما را ای اهل مکه و نیست گرداند همه شما را وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ و بیاورد آفریده
نو بجای شما که مثل شما نباشند در کفر و تکذیب بلکه مومن مصدق باشند وَمَا ذَلِكَ و نیست این نیست
کردن شما و آن و آفریدن گروه دیگر عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ بر خدای دشوار چه او قادر بالذاتست و بر همه
چیز تواناست وَبَرَزُوا و ظاهر شوند و بیرون آیند از قبر لِلَّهِ برای امر خدا و محاسبه او جَمِيعًا همه مردمان
از کفار و مومنان و ابن عباس فرموده که پیشوایان با اتباع خود در روز قیامت محشور شوند
فَقَالَ الضُّعَفَاءُ پس گویند عاجزان از اهل کفر یعنی اتباع و سفلگان خود را گویند إِنَّا كُنَّا مر متکبران
ما بودیم در دنیا لَكُمْ تَبَعًا مر شما را پیروان در تکذیب رسولان و اعراض از فرمان ایشان فَهَلْ
أَنْتُمْ آیا هستید شما مُغْنُونَ عَنَّا دفع کنندگان از ما مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ از عذاب خدای چیزی
یعنی چونکه ما در آن عالم تابع شما بودیم شما درین عالم از عذاب خدای چیزی بردارید و از ما دفع کنید

قالوا

قَالُوا گویند متکبران که ای قوم لَوْ هَدَانَا اللَّهُ اگر خدای نمودی ما را طریق نجات از عذاب لَهَدَيْنَاكُمْ
هر آینه ما نیز شما را راه می نمودیم بدان اما طریق خلاصی مسدود است و شفاعت در این درگاه مردود
ایشان نا امید شده گویند بیایید تا باتفاق جزع و زاری کنیم شاید که بر ما دری بگشایند و راه اخلاصی
بما نمایند پس پانصد سال بانگ و خروش کنند ایشانرا سودی ندهد گویند صبر کنیم شاید که
کلید صبر دری و فرجی بر ما گشوده گرداند و پانصد سال دیگر شکیبائی ورزند هرگز به نجات نرسند گویند
سَوَاءٌ عَلَيْنَا یکسانست بر ما أَجَزِعْنَا جزع و زاری کنیم و جزع کنیم أَمْ صَبَرْنَا یا صبر کنیم یعنی هر دو مساوی اند
در عدم فایده مَا لَنَا نیست ما را مِنْ مَحِيصٍ هیچ گریزگاهی و پناهی از عذاب دوزخ وَقَالَ الشَّيْطَانُ
گوید دیو سرکش که ابلیس است لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ آنگاه که گزارده شود کار یعنی حساب خلق کنند و
حکم الهی صادر شود یا آنگاه اهل بهشت به بهشت در آیند و دوزخ را بدوزخ اندازند همه دوزخیان
زبان ملامت بر ابلیس دراز کنند ابلیس بر منبری از آتش بر آید و گوید که ای ملامت کنندگان
إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ بدرستیکه خدای وعده داد شما را وَعْدَ الْحَقِّ وعده درست که شما را راست بود و در
که حشر و جزا خواهد داد وَوَعَدْتُكُمْ و من وعده دادم شما را وعده دروغ که نه قیامت باشد و نه
حساب و اگر بر سبیل فرض باشد شما را شفاعت خواهند کرد فَأَخْلَفْتُكُمْ پس خلاف وعده کردم شما را
و امروز ظاهر شد که دروغ گفته بودم وَمَا كَانَ لِيَ و نبود مرا عَلَيْكُمْ بر شما مِنْ سُلْطَانٍ هیچ تسلطی
که شما را اجبار و اکراه کنم بر کفر و معصیت یا حجتی نبود مرا بر صحت قول من إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ مگر آنکه من شما را
بخواندم بوسوسه و فریب بی حجتی فَاسْتَجَبْتُمْ لِي پس اجابت کردید مرا بزودی و تامل نکردید در عاقبت
کار خود فَلَا تَلُومُونِي پس بد مگوئید مرا که من کردم مستحق ملامت نیستم چه دشمن هر چه از آن بدتر نباشد در
حق دشمن خود کند وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بردید و قول اعدا را که
گفته بود که شیطان دشمن شماست از و حذر کنید نشنیدید مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ نیستم من امروز فریادرس
شما و فریاد رس شما از عذاب وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ و شما نیز نیستید فریاد رس من
إِنِّي كَفَرْتُ بدرستی که من امروز کافر شدم بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ بآنچه انباز گرفتید مرا مِنْ قَبْلُ پیش از این
در دنیا کافر شده بودم بخدا پیش از شرک آوردن شما در وقتیکه قبول امر خدا نکردم در سجده کردن
پدر شما را پس امروز بیزارم از شرک شما إِنَّ الظَّالِمِينَ بدرستیکه ظالمان ستمکاران لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

مرایشانرا ست عذابی دردناک با دوام و خلود و ابن عامر روایت کرده که از رسول صلی الله علیه و آله در باب
حدیث شفاعت که آنحضرت فرمود که حضرت عیسی علیه السلم در عرصه قیامت بمن بشارت کند و باصحاب خود
گوید که این آن پیغمبر امیست که من بوی بشارت دادم شما را پس مرا گوید یا خاتم النبیین برخیز و شفاعت
عاصیان امت کن من برخیزم از برای شفاعت از مجلس بوی پیدا شود که تشنگان بوی از آن
خوشتر نشنیده باشند پس شفاعت کنم و حق تعالی اجابت کند و مرا نوری دهد از فرق تا قدم که
همه عرصات آنرا ببینند کافران چون آن ببینند و بدانند که شفاعت من بایشان نمی رسد تو میشوند
و نزد ابلیس روند و گویند که اهل ایمان را شفیعی پدید آمد و ایشانرا شفاعت کرد و مارا اخر گوی نیست
برای ما شفاعت کن وی برخیزد و از مجلس او نتنی عظیم پدید آید که کسی چنان نشنیده باشد و گوید
ای معشر کفار ان الله وعدکم وعد الحق تا آخر آیه پس همه را طعمه دوزخ کنند بعد از وعید کفار در
وعد اهل ایمان میفرماید وَأُدْخِلَ الَّذِينَ و در آورده شوند آنانکه آمنوا گرویده اند بوحدانیت الهی
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند کارهای شایسته جَنَّاتٍ تَجْرِي در بهشتها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
از زیر درختان و مساکن آن جویهای آب و شیر و انگبین خَالِدِينَ فِيهَا در حالتیکه جاویدان
باشند در آن و در آرندگان مومنانرا به بهشت فرشتگان باشند ایشانرا باکرام و تعظیم تمام بر این
دار السلام در آرند بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بدستوری و فرمان پروردگار ایشان تَحِيَّتُهُمْ تحیت ملائکه
برایشان فِيهَا در بهشت یا تحیت هر یک بر یکدیگر سَلَامٌ سلام باشد که دالست بر سلامتی از
جمیع آفات بعد از آن بیان ضرب المثل میکند برای پیروان راه حق بقوله أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و ننگری
ای بیننده بیت و دانا که برای تعظیم است کَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا چگونه بزد خدای مثلی را یعنی کرد آینه خدا
كَلِمَةً طَيِّبَةً کلمه پاکیزه را که کلمه توحید است یا دعوت باسلام كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ مانند درخت پاک که آن
نخل است یا شجره ایست در بهشت أَصْلُهَا ثَابِتٌ که بیخ آن بر زمین استوار و محکم و پایدار باشد وَ
فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ و شاخ او بجانب آسمان کشیده این مبالغه است در بلندی تُؤْتِي أُكُلَهَا میدهد
میوه خود را كُلَّ حِينٍ در وقتی که خدای حکم کرده بمیوه دادن اگر درخت خرما باشد و گفته اند که حین
شش ماهست از وقت شکوفه تا وقت پخته شدن و رسیدن یعنی در ثمارت میوه میدهد
بِإِذْنِ رَبِّهَا باراده آفریننده و پرورنده آن وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ میزند خدای مثلها را یعنی

بیان میکند لِلنَّاسِ برای مردمان لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که ایشان دریابند محصل این مثل
آنست که همچنانکه درخت آب از عروق میخورد و شاخ آن در بلندی و رفعت سر باوج کشیده همچنین
کلمه شهادت در دل مومن ثابت و راسخ شده و آب از چشمه تصدیق میخورد و فرع او که گفتار است
چون از زبان بر آسمان رسد بدون حاجبی و مانعی کقوله تعالی الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح
یرفعه و در تفسیر کاشفی آورده که حق تعالی تشبیه کرده درخت ایمانرا که اصل آن در دل مومن ثابت
و اعمال او بجانب اعلی علیین مرتفع و ثواب در هر زمان بدو و اصل درخت خرما که بیخ او ستوار
در منبت خود و فرع آن متوجه بجانب علو و نفع آن بهر وقت بخلق رسنده و از حضرت رسالت صلی
الله علیه و آله روایتست که مثل اسلام چون درختیست که اصل آن ایمانست بجای و تنه آن
نماز پنجگانه است و زکوة شاخ آن و روزه رمضان پوست آن و خوشخوئی برگ آن از ابو جعفر
علیه السلم روایتست که مراد بشجره رسول خداست و فرع آن علی بن ابی طالب و عنصر شجره فاطمه و ثمره ان
اولاد او بند و اغصان و ورق آن شیعه آن بعد از آن فرمود که مردی که از شیعه ماست چون
بمیرد از آن درخت برگی بیفتد و چون یکی از ایشان متولد شود بجای آن برگ افتاده برگی بروید و
ابن عباس از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که جبرئیل مرا گفت که توئی شجره و علی غصن آن و فاطمه
ورق آن و حسن و حسین میوه آن وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ و مثل سخن ناپاک که کلمه کفر است كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ
مانند درخت ناپاک چون حنظل که تلخ است و ناخوش بوی و مکروه طبیعت و با وجود خباثت
اجْتُثَّتْ جنبان شده و بریده و برکنده گشته جثه آن بالکلیه مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ از زیر زمین مَا لَهَا
مِنْ قَرَارٍ نیست او را ثبات استحکام یعنی نه بیخ دارد در زمین و نه شاخ در هوا المحصل آنست که حق تعالی
تمثیل کلمه کفر را و عبادت اصنام را یا دل کافر مقلد را که بجهة عدم حجت و برهان بیان ثباتی ندارد
و عملی نیز که بمقصد قبول رسد از وصادر نمیشود بشجره حنظل که نه اصل آنرا قراریست و نه فرع آنرا اعتبار
و بعد از آن بیان صاحب کلمه طیبه میکند بقوله يُثَبِّتُ اللَّهُ ثابت میکند خدای الَّذِينَ آمَنُوا آنانکه ایمان
آورده اند و استحکام میدهد بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ یعنی راست و محکم که حجت قاطع نزد ایشان ثابت شده
و در دلهای ایشان متمکن گشته فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی در زمان ابتلا و مصائب صبور
ورزند و از جاده مستقیم توحید باشد وَفِي الْآخِرَةِ و ثابت دارد ایشانرا در آنسرا

[Bottom spread]

نعمت خدا را که بفضل و کرم بشما داده لَا تُحْصُوهَا شماره نتوانید کرد و قدرت بر تعداد آن نخواهید
داشت چه نعمت الهی غیر متناهیست إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستیکه آدمی لَظَلُومٌ هر آینه ستمکار است كَفَّارٌ
بسیار ناسپاس ظلم میکند بر نعمت بترک شکرگزاری آن و کفران میورزد در حق منعم حقیقی یا ظلم
میکند بر نفس خود که در محنت جزع میکند و شکایت مینماید و کفران میکند یا بنوعی که بخل میورزد
و در خیر منع میکند و بعد از نهی از عبادت اصنام امر میکند بندگانرا بر ملت ابرهیم خلیل که دین
اسلام است و میفرماید که وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کن چون گفت ابرهیم علیه السلم در مناجات خود که گفت
رَبِّ اجْعَلْ ای پروردگار من گردان هَذَا الْبَلَدَ این شهر مکه را آمِنًا ایمن از مخاوف و مکاره
تا آنکه کبوتر و باز و گرگ و گوسفند با یکدیگر باشند تعرض با یکدیگر نرسانند و اگر کسی که خوف داشته
باشد چون در آن که شهر در آید ایمن گردد از تعرض ضرر وَاجْنُبْنِي و دور گردان مرا وَبَنِيَّ و فرزندان صلبی
مرا أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ از آنکه پرستیم بتانرا یعنی لطف فرما و توفیق ده تا در آنحال از عبادت اصنام
اجتناب کنند از ابن عیینه نقل است که فرزندان اسمعیل بجهة دعای حضرت خلیل بت پرستیدند بلکه
ایشانرا سنگی بوده آزاد و ار تمام نهاده و گرد آن گردیدند و گفتندی خانه کعبه از حجر است پس ما هم
حجری نصب کنیم پیرامن خانه باشد پس حجر را الشیاء بمحراب میدانستند و این قولیست ضعیف زیرا که بیشتر
قریش از نسل اسمعیل بوده اند و بت پرستی ایشان مشهور است و حق آنست که چون دعای انبیا مردود
نمیشود و بی فایده نیست پس بنابرین سوال مخصوص بوده براولاد صلبی او و یا کسانی که علم الهی تعلق
الهی تعلق گرفته باشد که مومن باشند از اولاد و اولاد و حق تعالی او را اذن داده باشد که دعا کند
در حق ایشان و او دعا کرده باشد بر وجه انقطاع و تذلل و تعبد و اگر نه دعای او بی فایده باشد و
عبث نباشد و عبث نیز زیرا که آنچه در علم الله هست که موجود شود لامحاله بفعل آید خواه دعا کند یا نه پس
دعای وی نه بر وجه ایجاد مطلوب باشد که مستلزم تحصیل حاصل است و ما نند این دعاست قوله
رب اجعلنی مقیم الصلوة و من ذریتی بعد از آن فرمود که رَبِّ ای پروردگار من إِنَّهُنَّ بدرستیکه
بتان أَضْلَلْنَ كَثِيرًا گمراه کردند بسیار را یعنی سبب گمراهی بسیار کس شدند مِنَ النَّاسِ از مردمان
و لهذا بتو پناه میجویم از اضلال ایشان و از تو سوال عصمت میکنم از آن فَمَنْ تَبِعَنِي پس هر که پیروی
کرد مرا در دین من فَإِنَّهُ مِنِّي پس بدرستیکه او از منست یعنی از اهل ملت من وَمَنْ عَصَانِي و هر که نا

و هر که نافرمانی کند مرا در عبادت و شرک فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ پس بدرستی که تو آمرزنده مهربانی
و یا قادری که بیامرزی ایشانرا و رحمت کنی برایشان بتوفیق ایمان و طاعت و توبه از کفر و معصیت
رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنِّي أَسْكَنْتُ بدرستیکه من ساکن گردانیدم مِنْ ذُرِّيَّتِي بعضی از فرزندان خود را
مراد اسمعیل است که بعد از تولد او از هاجر در زمین شام ساره خاتون را که زن خلیل الرحمن بود در شک
آمد که با ابرهیم فرمود که دل من چنان میخواهد که پسر هاجر را بیرون کنی که در و آب و آبادانی نباشد خلیل
متامل شد جبرئیل وحی آورد که هر چه ساره میگوید چنان کن پس ابرهیم علیه السلم براق نشسته و
اسمعیل و هاجر را سوار کرده باندک زمانی از شام بزمین حرم آمد و در وادی مکه ایشانرا بی آبی
و رفیقی بگذاشت و تفصیل این قصه در سوره البقره گذشت القصه چون ابرهیم ایشانرا در زمین حرم
فرود آورد دعا فرمود که خدایا من اینانرا بفرمان تو ساکن ساختم بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ بوادی
که خداوند زرع نیست یعنی آب ندارد که کشت در وی توان کرد عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ نزدیک خانه تو
که حرام گردانیده شده است در وی صید و قتال یا حرام است هتک حرمت آن و تعرض جبابره
در آن مراد موضع خانه حرام است که در زمان آدم علیه السلم بود چه در وقت دعای ابرهیم خانه نبود نسبت
دادن این بخانه بجهة تعظیم آنست و تسمیه بیت بآن با آنکه بنای آن خانه بجهة علم ابرهیم بود بآنکه در سابق
علم الهی مقرر شده که آنجا خانه شود که مردم عالم بطواف آن متوجه شوند و بروایت صحیح ثابت شده که
آنخانه را در وقت طوفان بآسمان بردند پس تکرار فرمود که رَبَّنَا ای پروردگار ما ایشانرا در زمین مکه
ساکن کردانیدم لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ تا بپای دارند نماز را و پرستش تو بجای آرند فَاجْعَلْ أَفْئِدَةً
مِنَ النَّاسِ دلهای بعضی از مردمانرا که بکشش محبت تَهْوِي إِلَيْهِمْ بشتابد بسوی ایشان از غایت
شوق حق تعالی دعای آنحضرت را مستجاب فرمود و بعد از رفتن خلیل و گذاشتن ایشانرا در آن
وادی باندک زمانی باثر قدم اسمعیل چشمه زمزم پدید آمد چنانکه مفصلا در سوره البقره گذشت و
قبیله جرهم بدانجا داعیه اقامت نمودند و روز بروز شوق مردم بدانجا در تزاید است وَارْزُقْهُمْ
و روزی ده اهل این شهر که عز ذی زرع است مِنَ الثَّمَرَاتِ از انواع میوه ها لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ شاید که
سپاس داری کنند نعمتهای ترا این دعا نیز بشرف اجابت پیوسته با آنکه مکه وادی غیر ذی زرع است
میوه ها در وی پیدا میشود حتی که فواکه ربیعی و صیفی و خریفی و شتوی در یک روز در مکه توان یافت

یعنی در قبر که منزل اول آخرتست تا جواب منکر و نکیر و طریق صواب باز دهد و یا در موقف و هولهای
قیامت در هشت سر و غالب نشود و گویند مراد از دنیا قبر است و از آخرت موقف حساب و هم در
که حضرت رسالت فرمود که چون قبض روح مومن شود روح او را در قبر عود کنند و دو ملک نزد
او آیند و او را بنشانند و گویند او را که خدای تو کیست و پیغمبر و امام تو کیست اگر جواب مطابق گوید
منادی از آسمان ندا کند که بنده مومن جواب بصواب گفت اینست معنی قول تعالی یثبت الله الذین
آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة بعد از آن دریچه از بهشت در قبر او بگشایند
تا نسیم بهشت بر وجهد و تحفه‌های بهشت نزد او آرند و او را گویند که خواب کن چنانچه عروس در
خوابگاه خسبد و اگر جواب بصواب نگوید و گوید من نمیدانم خدا و رسول و امام را نمیدانم او را گویند
نا زنده بودی عاصی بودی چون مردی شقی مردی بخسب چنانکه مار گزیده خسبد پس دری از درهای
دوزخ در گور او گشایند و گرز آتشین بر سر او فرود کوبند چنانکه همه گور او پر از آتش شود
او فریادی کند که همه حیوانات زمین بشنوند مگر جن و انس و هر که بشنود او را لعنت کند اینست که
میفرماید و یضل الله الظالمین و فرو گذارد خدای ظالمانرا یعنی کافر معاندرا و نظر لطف و توفیق
از ایشان باز گیرد پس در دنیا بکلمه توحید راه نیابد و در وقت سوال قبر و حساب فرو مانند و یفعل
الله ما یشاء و میکند خدای آنچه میخواهد از هدایت مومن مخلص و تخلیه کافر معاند بعد از آن بیان
بدی احوال کافر معاند میفرماید که الم تر آیا نمی‌بینی و نگاه نکردی ای محمد الی الذین بسوی آنانکه بدلوا
نعمت الله کفرا تبدیل کردند شکر نعمت خدا را بکفران و ناسپاسی مراد اهل مکه اند که حق تعالی ایشانرا
سکان حرم خود گردانیده ابواب رزق بر ایشان گشاده و ایشانرا بنعمت وجود حضرت رسالت مشرف
ساخته ایشان ناسپاسی کردند لاجرم هفت سال بقحط مبتلا ماندند و خوار و بیمقدار گشتند و از صادق
علیه السلام روایتست که ما هم نعمت خدای بر بندگان و بما فایز میشود هر که رستگار میگردد و مخالفان ما را
بگذاشتند و اتباع خود را در ضلالت افگندند و احلوا قومهم و فرود آوردند قوم خود را
یعنی اتباع خود را بجهت حمل ایشان بر کفر و ضلال دار البوار بسرای هلاک جهنم و آن دار
بوار و زحمت یصلونها در آیند در آن و بئس القرار و بد آرامگاهیست دوزخ و جعلوا
لله و فرا گرفتند برای خدای بی همتا اندادا همتایان در عبادت یا در تسمیه که ایشان را آلهه نام

نام کردند

نام کردند لیضلوا تا گمراه گردانند مردمانرا عن سبیله از راه خدا که طریق توحید است قل تمتعوا
بگو ای محمد بر خوردارید بآرزوهای خود دنیا بگذرانید عمر را بعبادت بتان یعنی روزی چند بوسوسه شیطان
بگذرانید فان مصیرکم پس بدرستیکه بازگشت شما الی النار باتش دوزخ است قل بگو ای محمد بعز
امر کن لعبادی الذین آمنوا مر بندگان مرا که گرویده اند که نماز بپای دارید و زکوة بدهید
یقیموا الصلوة تا ایشان بامر تو نماز فریضه گذارند و ینفقوا و نفقه دهند مراد زکوة و صدقات
و سایر نفقات واجبه مما رزقناهم از آنچه عطا دادیم ایشانرا سرا انفقه کردن پنهان و علانیة
و نفقه آشکارا یعنی در همه احوال بانفاق اشتغال نمایند و نزد اکثر مراد بسر صدقه تطوعست و
بعلانیه صدقه واجبه زیرا که در مندوب اخفا است بجهت آنکه از ریا دورتست و در فریضه علانیه بجهت رفع
تهمت حاصل که حق تعالی می فرماید که امت را بگو که نماز گذارند و زکوة دهند من قبل ان یأتی
پیش از آنکه بیاید یوم لا بیع فیه روزیکه خرید و فروخت در و نباشد تا معتقد چیزی بخرد که بآن تدارک
تقصیر تواند کرد و لا خلال و نه دوستی کردن با یکدیگر یا دوستی شفیع او باشد یعنی کفار نتوانند که
دوستی در آن روز بگیرند تا شفاعت او کند بعد از آن استحقاق الوهیت خود میکند بقول الله
الذی خلق خدای بحق آنکس است که آفرید السموات و الارض آسمانها و زمینها و انزل من السماء
و فرو فرستاد از آسمان ماء آبی را که بارانست فاخرج به پس بیرون آورد بدان آب من
الثمرات از انواع میوه‌ها رزقا لکم روزی برای شما و سخر لکم الفلک و رام گردانید برای انتفاع
شما کشتی را لتجری فی البحر تا میرود در دریا بامره بفرمان او بهر جا میخواهید و سخر لکم
الانهار و مسخر ساخت برای شما جویهای آب را و انواع چشمه‌های آب را و سخر لکم الشمس و القمر
و مسخر گردانید برای نفع گرفتن شما آفتاب و ماه را دائبین در حالتیکه مستمر اند بر داب و عادت
خود در سیر کردن و نور دادن و باصلاح آوردن مکونات از پختن میوه‌ها و پروردن کشت و غیر آن
از منافع و سخر لکم اللیل و النهار و رام گردانید برای شما شب و روز را که متعاقب یکدیگر
میآیند یکی از برای خواب و راحت و دیگری از برای کسب معیشت و آتیکم و بداد شما را من
کل ما سألتموه بعضی از هر آنچه خواستید از و یعنی حق سوال تمام چیزی را که متضمن مصلحه باشد
در دین یا دنیا مخالف حکمت او نبود بشما عطا فرمود و ان تعدوا اگر خواهید که شمار کنید نعمت الله

دیگر باره فرمود رَبَّنا ای پروردگار ما اِنَّکَ تَعْلَمُ بدرستی که تو میدانی ما نُخْفی آنچه پنهان میکنیم وَ ما نُعْلِنُ
آنچه آشکارا میسازیم یعنی پنهان و آشکارا را میدانی و باحوال و مصالح ما اعلم از مائی و بنفسهای ما
ارحم از مائی پس حاجت نیست ما را طلب مقاصد خود کردن از تو لیکن ترا میخوانیم از روی تضرع مقاصد
خود کردن از تو لیکن ترا میخوانیم از روی تضرع مقاصد خود را بر تو عرض میکنیم اظهار عبودیت و افتقار برحمت
واسعه تو وَ ما یَخْفی و پوشیده نیست عَلَی اللّهِ مِنْ شَیْءٍ برای هیچ چیزی فِی الْاَرْضِ نه در زمین وَ لا فِی السَّماءِ نه در آسمان برانکه عالم
بعلم ذاتی و نسبت آن علم بهمه معلومات یکسانست این کلام حق تعالی است نه ارسیل حکایت ابرهیم علیه السلم
بعد از آن باز نقل کلام ابرهیم علیه السلم مینماید که اَلْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی شکر و سپاس آن خدای را که بفضل خود وَهَبَ
لی بخشید و عطا کرد مرا عَلَی الْکِبَرِ بر سر پیری و بزرگسالی یعنی در وقتیکه پیر بودم و نا امید از فرزند بخشید
دو پسر را اِسْمٰعیلَ وَ اِسْحٰقَ اسمعیل در شصت و چهار سالگی و یا در نود و نه سالگی و اسحق را در نود سالگی یا
در صد و دوازده سالگی اِنَّ رَبّی بدرستیکه پروردگار من لَسَمیعُ الدُّعاءِ شنونده یعنی اجابت کننده
دعاست رَبِّ اجْعَلْنی ای آفریننده من کردان مرا بروجه الطاف مُقیمَ الصَّلٰوةِ بپای دارنده نماز وَ
مِنْ ذُرِّیَّتی و فرزندان مرا نیز توفیق ده بر مواظبت بر نماز ابن عباس فرموده که همیشه اولاد ابرهیم طرف
اسلام بودند و خواهند بود تا قیامت رَبَّنا ای پروردگار ما وَ تَقَبَّلْ دُعاءِ قبول کن و فرا پذیر یعنی اجابت
کن دعای مرا رَبَّنَا اغْفِرْ لی ای پروردگار ما بیامرز مرا وَ لِوالِدَیَّ و پدر و مادر مرا این آیه دلالت
بر آنکه پدر و مادر ابرهیم کافر نبود زیرا که آنحضرت سوال مغفرت کرده برای ایشان در روز قیامت که اگر
کافر می بودند این دعا نمی فرمود و میگفت که بیامرز ایشانرا وَ لِلْمُؤْمِنینَ و سایر مومنانرا یَوْمَ
یَقُومُ الْحِسابُ و روزیکه قایم شود حساب خلایق ابن عباس فرمود که مراد مومنان امت
محمد صلی الله علیه و آله و بعد از ذکر روز حساب بیان میکند که امهال ظالمان بجهة غفلت نیست بلکه
برای تاکید حجت است پس میفرماید که وَ لا تَحْسَبَنَّ اللّهَ و مپندار ای محمد مراد امت اند یعنی ای کسیکه
کرحذا غافلاً غافِلاً عَمّا یَعْمَلُ الظّالِمُونَ بیخبر از آنچه میکنند ستمکاران یعنی ثابت باشید برآنچه دانسته از
عقابی که متوجه ظالمانست اِنَّما یُؤَخِّرُهُمْ جز این نیست که تاخیر میکند خدای عذاب ایشانرا لِیَوْمٍ
تَشْخَصُ فیهِ برای روزی که خیره شود در آن اَلْاَبْصارُ دیدها از مشاهده اهوال مُهْطِعینَ در حالتیکه
خداوندان این دیدها شتابندگان باشند بسوی خواننده خود که آن اسرافیل است که ایشانرا

بعره

ابراهیم

بر ضد قیامت خواند مُقْنِعی رُؤُسِهِمْ بر داشتگان سرهای خود را ببالای همچنانکه عادت اهل حیرتست لا یَرْتَدُّ
اِلَیْهِمْ طَرْفُهُمْ باز نمیگردد بدیشان نظر ایشان چشمهای ایشان یعنی خیره باز مانند بر وجهی که نتوانند بر خود بگشتن
و یا بر اطراف و جوانب خود نگاه کردن وَ اَفْئِدَتُهُمْ هَواءٌ و دلهای ایشان خالی باشد از فهم و خرد از سطوت
کثرت دهشت و حیرت و یا دلهای ایشان مرتفع شده باشد بحلقهای ایشان که بیرون نیاید و بجای خود
نمکشند مانند چیزی که در میان هوا ایستاده باشد و بجهات مختلفه تردد کند وَ اَنْذِرِ النّاسَ و بیم کن ای محمد
یعنی اهل مکه را و ترسان یَوْمَ یَأْتیهِمُ الْعَذابُ از روزیکه بیاید بدیشان عذاب و آن روز مرگست یا
روز قیامت فَیَقُولُ الَّذینَ ظَلَمُوا پس گویند آنانکه ستم کردند بشرک و تکذیب رَبَّنا ای پروردگار
ما اَخِّرْنا باز پس دار ما را یعنی عذاب ما را تاخیر کن و ما را بدنیا فرست و مهلت ده اِلی اَجَلٍ قَریبٍ
تا مدتی نزدیک که آن مدت زندگانی دنیاست یا آنقدار که زمانی که ایمان توان آورد نُجِبْ دَعْوَتَکَ
تا اجابت کنیم دعوت ترا یعنی آنکس که ما را بتو خواند وَ نَتَّبِعِ الرُّسُلَ و پیروی کنیم فرستادگانرا گویند که اَوَ
لَمْ تَکُونُوا آیا نبودید شما که از روی مبالغه اَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ سوگند خوردید پیش از این در دنیا
که همیشه خواهید بود ما لَکُمْ مِنْ زَوالٍ نباشد شما را هیچ زوالی مراد آنست که می گفتند ما در دنیا خواهیم بود دیگر
دیگر نقل نخواهیم کرد و انتقال را بر سبیل غرور میگفتند وَ سَکَنْتُمْ و ساکن بودید شما فی مَساکِنِ
الَّذینَ در مسکنهای آنانکه ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ ستم کردند بر نفسهای خود بکفر و شرک چون عاد و ثمود
وَ تَبَیَّنَ لَکُمْ و ظاهر شد مر شما را مشاهده در منازل ایشان بجهت کفر و طغیان ایشان وَ ضَرَبْنا
لَکُمْ کَیْفَ فَعَلْنا بِهِمْ چگونه کردیم با ایشان وَ ضَرَبْنا لَکُمُ الْاَمْثالَ و مثلها زدیم برای شما از احوال
ایشان وَ قَدْ مَکَرُوا مَکْرَهُمْ و بدرستیکه کوشش کردند در حیله آنچه نهایت مکر ایشان بود
در ابطال حق و اثبات باطل وَ عِنْدَ اللّهِ و نزدیک خداست مَکْرُهُمْ جزای مکر ایشان یا نزد خدا
مکتوبست فعل ایشان و بران جزا خواهد ایشان را وَ اِنْ کانَ مَکْرُهُمْ و بدرستیکه بود مکر ایشان
در شدت عظمت ساخته و پرداخته لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبالُ تا از جای برود از آن مکر کوهها این برای
احکام شرایع انبیا و یا معجزات رسل و یا امر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله یعنی کافران حیلها
انگیختند تا چیزی که در ثبات و رسوخ چون کوههاست ثابت و استوار زایل کردانند
در معالم التنزیل از امیر المومنین علیه السلم نقل کرده اند که این آیه در قصه نمرود بن کوش بن کنعان

دنیا

و صورت این قصه بر نهج است که چون نمرود سلامتی ابرهیم از آتش مشاهده کرده گفت بزرگ خدای
دارد ابرهیم که او را از این آتش عظیم برهانید من میخواهم که بر آسمان برآیم و او را ببینم اشراف
مملکت گفتند آسمان بغایت مرتفع است و بر رفتن بآسانی میسر نیست نمرود نشنید و نمود تا
صرحی بساختند بلند در مدت سه سال و چون آنجا بر آمد آسمانرا همچنان دید که از زمین میدید روز
دیگر آن بنا بیفتاد و بجهت خلق بسیار هلاک شدند و افتادن آن در سوره النحل مذکور خواهد شد
ان شاء الله تعالی القصه چون آن صرح بیفتاد نمرود بجهة افتادن آن و هلاک شدن قوم بسیار
خشمناک شد و گفت بر آسمان روم و با خدای ابرهیم مناره مرا شکست جنگ کنم پس چهار کرکس را
پرورش دادند تا قوت تمام گرفتند و صندوقی چهار گوشه ساختند و دو در یکی بالا و یکی پایین در روز
گرد بر چهار طرف او چهار نیزه نصب کرد پس کرکسانرا چند روز گرسنه داشتند و بر چهار سر دار بر
نیزها کرده اطراف صندوق بر کرکسان بستند ایشان از غایت جوع میل ببالا کردند و جانب مردار
پرواز نموده صندوق را نمرود با یک تن دیگر در آنجا نشسته بود بهوا بردند بعد از شبانه روزی
نمرود در بالا بکشاد و نگاه کرد آسمانرا همان صورت دید بر زمین میدید رفیق خود را گفت تا
پایین را بگشاد و گفت بنگر تا چه می بینی آنکس نگاه کرد جواب داد که بغیر از آب چیزی دیگر نمی بینم بعد از
یک شبانه روز دیگر در بالا را بگشاد و حال همان دید که روز سابق دیده بود و رفیق وی نیز در پایین
بکشاد جز دود تاریکی چیزی دیگر ندید نمرود تیر بسیدو نیزه را با مردار سر نگون کرد و کرکسان میل
بزیر کردند و در وقت فرود آمدن آواز مهیب از بالهای کرکسان ظاهر شد که کوهها از فزع
آن نزدیک بود که از موضع خود زایل گردند و از عکرمه نقلست که در وقت بازگشتن رفیق خود را
گفت تیری بهوا بیفکند از وی تیری بینداخت آن تیر خون آلود باز پس آمد گفت آسمانرا کفایت کردم
و گفته که آن تیر در ماهی آمد در دریای از دریاهای آسمان و چون حق تعالی از این خبر داد که مکر نمرود
بر وجهی بود که کوه از آن زایل شود در عقب آن خطاب به پیغمبر کرده که فَلا تَحْسَبَنَّ اللّهَ پس
مپندار خدا را مُخْلِفَ وَعْدِهِ خلاف کننده وعده خود رُسُلَهُ مر پیغمبران خود را یعنی وعده نصرت
بر کفار که فرمود اِنّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنا اِنَّ اللّهَ عَزیزٌ بدرستیکه خدای غالبست بر همه ذُو انْتِقامٍ خداوند
انتقام یعنی خواهنده کینه اولیا از اعدا یا کینه کشیده از ظالمان یَوْمَ تُبَدَّلُ الْاَرْضُ در روزیکه

تبدیل

حجر

تبدیل کرده شود زمین غَیْرَ الْاَرْضِ بزمین دیگر مراد روز قیامتست که در روز زمین را زمینی دیگر تبدیل
کنند وَ السَّمٰواتُ و آسمانها را بآسمان دیگر و از امیر المومنین علیه السلم نقلست که زمین را بدل کنند
بزمینی از نقره و آسمانرا بآسمانی از زر و بروایت ابن مسعود مردمان محشور شوند بزمینی که هیچکس بر آن
گناه نکرده باشد و بروایت دیگر زمین در آن روز مبدل شود بآتش پس همه آن زمین آتش باشد و
بهشت در پس آن زمین باشد و عرق از سر مردمان بدهن ایشان رود وَ بَرَزُوا و ظاهر شوند مردمان
از قبرهای خود لِلّهِ الْواحِدِ الْقَهّارِ برای محاسبه خدای یگانه قهر کننده و این دلالتست بر شدت صعوبت
آن روز وَ تَرَی الْمُجْرِمینَ و ببینی گناهکارانرا که مشرکانند یَوْمَئِذٍ در آن روز مُقَرَّنینَ یعنی با اسیران
فِی الْاَصْفادِ در بندها و غلها سَرابیلُهُمْ پیرهنهای ایشان مِنْ قَطِرانٍ از قطرانست آن روغنی سیاه
پیرهنهای ایشان مِنْ قَطِرانٍ از قطرانست آن روغنی سیاه و گویند صمغ ابهل است که بجوشانند و بر شتر
گرگین میمالند تا جدت جرب را بسوزاند فردا بر پوستهای دوزخیان اندود کنند تا جدت و چسبندگی
و نتن رایحه و شدت افروختگی آتش بآن معذب کردند و تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا
مانند تفاوت میان آتش دوزخ و آتش دنیا وَ تَغْشی وُجُوهَهُمُ النّارُ و فرو گیرد و بپوشد رویهای
ایشانرا آتش یعنی آتش در آن لِیَجْزِیَ اللّهُ تا جزا دهد خدا از روی حساب همه بنده کانرا که حساب
یکی او را از حساب دیگری باز ندارد هٰذا این قرآن یا آنچه درین سوره است از مواعظ بَلاغٌ
لِلنّاسِ کفایتست مردمانرا تا پند داده شوند بدان وَ لِیُنْذَرُوا بِهِ و بیم کرده شوند بدان وَ
لِیَعْلَمُوا و تا بدانند بتامل در دلایل قدرت اَنَّما هُوَ اِلٰهٌ واحِدٌ که اوست خدای یکی وَ لِیَذَّکَّرَ
اُولُوا الْاَلْبابِ و باید که پند گیرند خداوندان خرد و باز ایستند از مناهی و قیام کنند باوامر

کُلَّ نَفْسٍ ما کَسَبَتْ اِنَّ اللّهَ سَریعُ الْحِسابِ

سورة الحجر ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی
بعدد مهاجر و انصار و مستهزیان محمد ده حسنه بنویسد بسم الله
الرَّحْمٰنِ الرَّحیمِ الٓر گویند که الف اشارتست باسم الله و لام جبرئیل و را باسم حضرت رسول صلی
الله علیه و آله یعنی این کلام از خدای بواسطه جبرئیل برسول رسیده تِلْکَ این آیتها که آیٰتُ
الْکِتابِ آیتهای این سوره است وَ قُرْآنٍ مُبینٍ و آیتهای روشن قرآن روشن یا پیدا کننده حق را
از باطل و مبین حلال و حرام رُبَما یَوَدُّ الَّذینَ کَفَرُوا ای بسا وقت که در آن دوست دارند آنانکه

الجزو الرابع

۱۴

نکرویدند یعنی کافران در آن آرزو برند لو کانوا مسلمین که کاشکی بودندی مسلمانان و این آرزوی
ایشان در دنیا باشد بوقت نصرت مومنان یا نزدیک حلول مرگ کفار یا در قبر یا در قیامت یا در وقت حساب
و یا در وقتی که عاصیان اهل دوزخ توحید را از دوزخ بیرون آرند و در های دوزخ بر ایشان ببندند
و دانند که خروج ایشان از آن میسر نیست تمنا کنند که کاشکی از اهل ایمان می بودند بعد از آن در وعید اهل
کفر با حبیب خود خطاب میکند که ذرهم بگذار ایشان را یا امر برای تحقیر است یعنی کافران در حساب بند
دست از ایشان باز دار تا در دنیا یاکلوا بخورند انچه خواهند و یتمتعوا و برخورداری یابند از
انواع ملاذ و منافع آن و یلههم الامل و مشغول کرداند ایشان را آرزو یعنی توقع طول عمر و استقامت
حال ایشان را باز دارد از تدبیر روز معاد و تفکر در آمال فسوف یعلمون پس زود باشد که بدانند عاقبت
بدی کردار خود را و آن روز عرض اکبر باشد غرض تهدید کردانیدن رسول است از ایمان ایشان و اشعار که
انکار ایشان از اهل خذلانند و عدم نفع نصیحت ایشان و ما اهلکنا و ما هلاک نکردیم من قریة هیچ
دیهی را الا و لها مگر هلاک ایشان را کتاب معلوم زمانی مقدر بود نوشته و ثبت کرده در لوح محفوظ
که مهلت ایشان کی بود ما تسبق من امة اجلها سبقت نگرفتی هیچ گروهی را اجلها مدت هلاک خود را و ما یستاخرون
و باز پس نمانند از آن یعنی هلاک نشوند پیش از وقت معد و نه بعد از اجل مقرر پس باید که کفار
از مهلت دادن مغرور نشوند چه لامحاله نزول عذاب در وقت مقدر باشد خواهد رسید و قالوا و گفتند
کفار عرب یا ایها الذی نزل علیه ای انکسی که فرود آمده است بر او الذکر قرآن انک لمجنون که
هر آینه تو دیوانه که ما را از تقلید پدران میخوانی این کلام را بطریق استهزا میگفتند چه اعتقاد بنزول
قرآن و نسبت جنون با هم راست نمی آید لوما تاتینا چرا نمی آری بما بالملائکة فرشتگان را که گواهی بر رسالت
خود ان کنت من الصادقین اگر هستی از راستگویان در دعوی پیغمبری تا بحضور ما گواهی دهند
بر رسالت تو حق تعالی در جواب ایشان فرمود که ما ننزل الملائکة فرود آمده نشوند و حفص ننزل
الملائکة میخواند بضم نون و کسر زا و نصب ملائکه یعنی ما فرو نفرستیم فرشتگان را الا بالحق مگر بوحی یا بعذاب
یعنی ملک را بصورت اصلی وقتی توانند که ببینند که عذاب نازل شود چنانکه قوم لوط جبرئیل را در زمان هلاک
دیدند یا بوقت مرگ چنانکه همه کس می دیدند و ما کانوا اذا و نباشند در آن هنگام که ملائکه را
بدین صورت فرو فرستیم منظرین از مهلت داده شدگان یعنی فی الحال معذب شوند چه ایمان ایشان

حجر

در آنصورت بطریق اجبار باشد نه اختیار و این منافی تکلیف است انا نحن بدرستیکه ما نزلنا
الذکر فرو فرستادیم قرآن که یاد کردن مومنانست و یا موجب شرف خوانندگانست و انا له و بدرستیکه
ما مر او را لحافظون نگهبانانیم از تغییر و تبدیل یعنی شیاطین نتوانند که در وی چیزی از باطل بیفزایند یا چیزی
از حق کم کنند ما نگهدار اوئیم از تطرق خلل و لقد ارسلنا و بتحقیق که فرستادیم ما من قبلک پیش از تو رسولان
فی شیع الاولین در گروههای پیشینیان و در میان ایشان پیغمبران تعیین کردیم و ما یاتیهم و نیامد
بدیشان من رسول هیچ فرستاده الا کانوا مگر بودند که از روی عناد و کبر به آن پیغمبر به یستهزئون
استهزا میکردند چنانکه این معاندان میکنند یعنی از میان انبیا تو مخصوص نیستی بایذای قوم بلکه همه پیغمبران
باین مبتلا بوده کذلک همچنانکه در آوردیم ذکر حق را در دلهای کفار بدعوت پیغمبران ایشان نزد آن ایمان
نیاوردند مجیبین نسلکه در می آوریم ذکر را امر او که قرآنست فی قلوب المجرمین در دلهای کافران زمان
تو و ایشان از کثرت عناد لا یؤمنون به ایمان نمی آرند بدان یعنی با وجود اعراض ایشان اثر ذکر را در
قلوب ایشان در می آریم بجهت تاکید حجت بر ایشان و قد خلت بدرستیکه گذشته است سنة الاولین
سنت خدای در هلاکت پیشینیان یعنی هر که از ایشان هلاک شده بترک قبول حق و تکذیب رسل
بوده و بروایت آمده که منقول از ابن عباس معنی آنست که گذشته است عادت پیشینیان در تکذیب
یعنی عادت امم سابقه آن بوده که تکذیب پیغمبران خود کنند از روی عناد و نظر در معجزات ایشان نکرده اقتراح
معجزه دیگر کنند و لو فتحنا علیهم و اگر بگشائیم بر این مقترحان بابا من السماء دری از آسمان فظلوا فیه
پس باشند همه روز در وان یعرجون که در بالا روند و عجایب و غرایب را ببینند لقالوا هر آینه از غایت
عناد و تشکیک در حق گویند که انما سکرت ابصارنا جز این نیست که بربسته اند دیدهای ما را و حیرانی در
ما کرده اند و این صورت در خارج وجود ندارد بل نحن بلکه ما قوم مسحورون گروهی جادو کرده ایم یعنی
محمد ما را جادو کرده بعد از آن در بیان توحید خود میفرماید که و لقد جعلنا بدرستیکه ما آفریدیم و پیدا
کردیم فی السماء بروجا در آسمانها برجهای دوازده گانه بهیات مختلفه که منازل شمس و
قمرند و زیناها و آراستیم آن را بصور آنها و یا آسمان را از زینت ساختیم بشمس و قمر و سایر کواکب
للناظرین برای نگرندگان که بعبرت در آن نگرند و بر آن بر قدرت مبدع و وحدانیت صانع
آن استدلال کنند و حفظناها و نگهداشتیم آسمان را من کل شیطان رجیم از هر دیو رانده شده

از رحمت تا نتواند که بر آن بر آید و بر احوال و اخبار علوی مطلع شود الا من استرق السمع مگر
دیوی که بر آسمان رود و بدزدد و بربایبد سخن مسموع یعنی شنود سخنی را فاتبعه پس از پی در آید او
و بسوزدش شهاب مبین ستاره روشن و درخشان از ابن عباس نقل است که از زمان آدم
تا وقت عیسی دیوان بر آسمان میرفتند و از ملائکه اخبار لوح محفوظ در می شنیدند و میگفتند
و بزمین آمده با دوستان خود از کاهنان میگفتند چون روح الله علیه السلام متولد شد ایشان را از
آسمان منع کردند چون ولادت با سعادت خاتم النبیین علیه و آله الصلوات دست داد از همه آسمانها
ممنوع گشتند و بجهت رجم ایشان شهاب ثاقب مقرر شد و ابواب کهانت مسدود گشت و
الارض مددناها و زمین را باز کشیدیم بر روی آب از زیر خانه کعبه و القینا فیها و دور افکندیم
و پیدا کردیم فیها رواسی در زمین کوهها افراخته بار جای و انبتنا فیها و رویانیدیم در زمین من
کل شیء موزون از هر چیزی سنجیده بمیزان حکمت یعنی مقدر بمقدار معین بر وجهی که موافق حکمت و مصلحت او بود
یا موزون یعنی مستحسن است یعنی رویانیدیم از زمین چیزهای نیکو مشتمل بر منافع بسیار از اشجار و مزروعات
و امثال آن و جعلنا لکم و گردانیدیم برای شما فیها در زمین معایش اسباب معیشت یعنی آنچه قوام
عیش شما بآن باشد از مطاعم و ملابس برای شما مقرر کردیم و من لستم و هم برای شما ساختیم آنرا که
نیستید شما له برازقین مر او را روزی دهندگان از اولاد و خدم و ممالیک و سایر چیزها که تو هم آن
میشود که مرزوق شمااند مرزوق ما از انعام و مراکب و ان من شیء و نیست هیچ چیز از مکونات الا
عندنا مگر نزدیک ماست یعنی در تحت تصرف ما خزائنه خزینه های آن مانند چیزیکه در خزانه نهاده
باشند که در اخراج آن احتیاج بکلف و زحمت نباشد و ما ننزله و فرو نمی فرستیم آنرا از خزانه
قدرت خود الا بقدر معلوم مگر باندازه دانسته شده که نه از آن شاید و نه زیاده از آن باید
و ارسلنا الریاح و فرو فرستادیم بادها را لواقح آبستنان بار یعنی بردارندگان ابر را یا آبستن
کنندگان درختها را بمیوه فانزلنا من السماء پس فرو فرستادیم از آسمان ماء آبی را که آن
باران است فاسقیناکموه پس خورانیدیم شما را از آن آب و شما را منتفع ساختیم در آن
و ما انتم له و شما نیستید مر آن فرستاده را بخازنین نگهدارندگان در چاه و چشمه و قدرت ندارید
که آنرا در خزانه ذخیره کنید برای روز احتیاج بلکه ما حافظ آنیم بهیچ وجه که آنرا از آسمان انزال میکنیم و

حجر

در زمین حفظ میکنیم و بعد از آن بقدر حاجت از چشمها بیرون می آریم و انا لنحن و بدرستیکه ما نحیی
زنده میکنیم اجسام قابل را بایجاد حیات در آن و نمیت و می میرانیم اجسام حیه را بازاله حیات
از آن و نحن الوارثون و ما وارثانیم یعنی باقی بعد از فنای همه خلایق و میراث چیزها گویند که
بعد از مردن دیگر بدیگری رسد پس همه در معرض فنا اند و حق تعالی موصوف به بقا و لقد علمنا
المستقدمین منکم و هر آینه میدانیم پیشی گیرندگان را از شما در اسلام و لقد علمنا المستاخرین
و بتحقیق میدانیم واپس افتادگان را از آن و میدانیم هر که مرده است از زمان آدم تا این وقت و
هر که خواهد مرد تا قیامت و در اسباب نزول آورده که زن جمیله در عقب حضرت صلی الله علیه
نماز میکرد در صفوف زنان یعنی از اهل جماعت در صفهای پس می رفتند تا او را نه بینند و جمعی
پس می آمدند تا در وقت رکوع زیر بغل خود تماشای او کنند حق تعالی فرمود که متقدم و متاخر
اهل صفوف میدانم و در حق پوشیده نیست هر دو را میدانم و در روایت ربیع انس رسول مردمان را
ترغیب کرده بر صف اول مردم مبادرت میکردند و بنو عذره را سراهای دور بود چون برسیدندی
صف اول را مردم گرفته بودندی گفتند یا رسول الله سراهای خود را بفروشیم و در جوار مسجد سرا بخریم تا فضل
صف اول از ما فوت نشود حق تعالی این آیه فرستاد که من عالمم باحوال و به نیات شما احوال آنانکه پیشتر شما
بمسجد آئید اگر چه سرای شما دور است تا مسجد و بجهت آن گامهای بیشتر است حق تعالی بجهت هر گامی ثوابی حسنه
می نویسد ایشان خوشحال شدند و ان ربک و بدرستیکه پروردگار شما هو یحشرهم او جمع گرداند متقدمین
و متاخرین را و جزای هر یک بدو رساند انه حکیم بدرستیکه او محکم کار است و درست کردار
علیم دانای نهان و آشکار او و لقد خلقنا الانسان و بدرستیکه ما آفریدیم انسان را یعنی آدمی را من
صلصال از گل خشک که چون دست برو زنند آواز کند من حما از گل سیاه مسنون بوی گرفته
بواسطه بسیار بودن در آب چون لای که در تک حوض و جوی باشد صاحب تبیان گفته که حق تعالی
آدم را از خاک آفرید پس آنرا خمیر کرد بر خاک بپالایند تا گل سیاه گشت پس آنرا بصورت انسان مصور ساخت
انگاه بگذاشت تا خشک شد و بمرتبه صلصال رسید و الجان خلقناه و جان که پدر پریانست و گویند
ابلیس است بیافریدیم او را من قبل پیش از آفریدن انسان من نار السموم از آتش بی دود در غایت
لطافت و اذ قال و یاد کن آنرا که گفت ربک للملائکة پروردگار تو مر فرشتگان را که بجهت خلافت زمین

انی خالق بدرستیکه من آفریننده بشرا آدمی را من صلصال از گل خشک که کان است من حمأ مسنون از
ازلای گندیده یا مصور فاذا سویته پس چون راست کنم صورت او را و روحی که مستعد دمیدن باشد
ونفخت فیه و درآرم دروی من روحی از روح که آفریده منست و او بدان زنده گردد فقعوا له
پس بیفتید برای او ساجدین سجده کنندگان بسجده تعظیم و تکریم چون در آدم نفخ روح فرمود فسجد
الملائکة پس سجده کردند فرشتگان کلهم اجمعون همه ایشان بتمام الا ابلیس مگر ابلیس که از روی کبر
ابی ان یکون سر باز زد از آنکه باشد مع الساجدین از سجده کنندگان قال یا ابلیس گفت
خدای که ای ابلیس مالک چیست ترا و عوض تو درین چه باعث ان لاتکون در آنکه نباشی مع الساجدین
با سجده کنندگان قال گفت ابلیس لم اکن لاسجد نیستم من که سجده کنم یعنی صحیح نیست و نه لایق منست که
سجده کنم لبشر خلقته مر آدمی را که آفریده او را من صلصال از گل خشک که آن حمأ مسنون از لای سیاه
بوی ناک است یعنی او را از خسیس ترین عنصری آفرید که خاک ظلمانیست و مرا از اشرف آنکه آتش نورانیست
پس روحانی لطیف را بسجده جسمانی کثیف کند ابلیس نظر بر ظاهر آدم داشت و از باطن او غافل
و صورت او را ویرانه دید ندانست که گنج در خرانه مدفونست قال گفت خدای مر ابلیس را که چون از
امتناع کردی فاخرج پس بیرون رو منها از اهل آسمان یا از بهشت یا از مرتبه که داشتی فانک
رجیم پس بدرستیکه تو رانده شده از خیر و کرامت و ان علیک اللعنة و بدرستیکه بر تست
دوری از رحمت و راندگی از آن الی یوم الدین تا روز جزا مراد آنست که تا روز قیامت سزاوار
تو لعنت کنند و بعد از آن عذابی بتو رسد که از لعنت فراموش کنی قال رب گفت ابلیس که ای
پروردگار من فانظرنی پس مهلت ده مرا الی یوم یبعثون تا روزیکه بر انگیخته شوند مردم و غرض ابلیس
ازین سخن آن بود که بمیرد چه میدانست که بعد از بعث موت نیست و حق تعالی اجابت این معنی کرده
قال گفت در جواب او که فانک پس بدرستیکه تو من المنظرین از مهلت داد گانی الی یوم الوقت المعلوم
تا روز وقت دانسته شده و مؤخر گردانیده و آن زمان انقراض همه مردمان باشد بنفخه اول که آنرا
نفخه صعق گویند چه قول جمهور آنست که نفخه اولی نفخه موت باشد و نفخه ثانیه نفخه احیا و میان هر دو نفخه
بقول اشهر چهل سال باشد پس بنابرین ابلیس چهل سال مرده باشد العقصه چون ابلیس را ده شد
قال رب گفت ای پروردگار من بما اغویتنی سوگند میخورم باغوای تو مرا و نومید ساختن تو مرا

از رحمت لازینن لهم هر آینه آراسته گردانم برای آدمیان کفر را فی الارض در زمین و دنیا که
سرای غرورست و یا معنی آنست که بسبب آنکه مرا اغوی کردی بیارایم معاصی را در چشم بندگان
تو ولاغوینهم اجمعین و همه ایشان را گمراه کردانم الا عبادک منهم المخلصین که خالص شدگان باشند
از شرک جلی و خفی که مکر و فریب مرا در ایشان اثری نباشد مراد اهل عصمت اند از انبیا و ائمه علیهم
و چون ابلیس در اغوای خود معمم شد و بندگان خالص حق تعالی از آن استثنا کرد قال گفت خدای تعالی
هذا این اخلاص و ایمان صراط راهیست که حق بست علی بر من رعایت آن مستقیم راست است یعنی
کجی ندارد و رونده صاحب خود را بمنزل مراد میرساند ان عبادی بدرستیکه بندگان من مخلصان
لیس لک نیست مر ترا علیهم سلطان بر ایشان توتی و تسلطی در اغوای و اضلال چه ایشان بعصمت
و لطف از من مکاید و وساوس تو معصوم باشند الا من اتبعک مگر آنکس که متابعت تو کند من
الغاوین از گمراهان که بر تو مسلط تو انی شد سفیان عیینه در تفسیر این آیه گفته که تو بندگان مرا در گناه
نیفکنی که عفو بدان نرسد و ایشانرا از ایل نگردانند از اغوا و از من غفران تا هر چه تو بطول عمر خود اغوا کنی من
بیک ساعت بیامرزم لیکن آنکس که پیروی تو کند از غاویان و گمراهان در اصل مذهب حق ترا بر ایشان
سلطنتی و قوتی باشد و ان جهنم و بدرستیکه دوزخ لموعدهم وعده گاه همه ایشانست یعنی متابعان
تو اجمعین همه ایشان لها مر دوزخ را سبعة ابواب هفت در است لکل باب مر هر دری را منهم
از گمراهان جزء مقسوم پاره ایست قسمت کرده شده که از آن در آیند مراد از ابواب درکات
که حسب مراتب در آن در آیند طبقه اول جهنم است و آن جای گناه کارانست از اهل توحید دوم لظی
که مقام ترسایانست سیوم حطمه که ماوای جهودانست چهارم سعیر که از آن صابیانست پنجم سقر که
مقر گبرانست ششم جحیم که محل مشرکانست هفتم هاویه که درک اسفل گویند مامن جمیع منافقانست از
امیرالمؤمنین علیه السلام مرویست که دوزخ را هفت بابست که بعضی بر بالای بعضی است پس یکدست را بالای
دستی دیگر نهاد و فرمود باین وجه که طبقات بعضی بر بالای بعضی دیگر است مرویست که رسول صلی الله علیه و آله
در مسجد تنها نماز میگذارد مردی اعرابی میگذشت بیامد و اقتدا بآنحضرت کرد چون باین آیه
رسید آن زن نعره زد و بیهوش شد و بیفتاد چون رسول نماز تمام کرد دانا امت را فرمود
مقر فرمود تا آب بر روی آن زن زدند با خود آمد گفت واویلاه هر عضوی از اعضای من معذب خواهد

هر دری از درهای هفتگانه دوزخ حضرت فرمود چنانست مراد آنست که هر فرقه از مکلفان را از دری
از درهای دوزخ عذاب کنند بموقر گرد ارایشان و گفت یا رسول الله من هفت بنده دارم بنوازی
چیزی ندارم ترا گواه گرفتم که همه را آزاد کردم هر یکی را برای خلاصی دری از درهای دوزخ جبرئیل
نازل شد و گفت یا رسول الله بشارت ده این زن را که حق تعالی همه درهای دوزخ را بر تو حرام کرد و بنیم
و درهای بهشت بر روی تو بگشادم و بعد از وعید در بیان وعده میفرماید که ان المتقین بدرستیکه
پرهیز کنندگان از پیروی شیطان در کفر و فواحش فی جنات و عیون در باغها که در آن چشمها
روان باشد از آب و شیر و خمر و غیر آن که بوصف در نیاید فرشتگان ایشانرا گویند ادخلوها
درین در این بوستانها بسلام آمنین با سلامتی از همه آفتها در حالتیکه ایمن باشید از زوال و
نزعنا و بیرون کشیم ما فی صدورهم آنچه در سینهای بهشتیان باشد من غل از کینه در دنیا که
با هم داشته باشند و یا صفت حسد را از ایشان نزع کنند تا بدر جات یکدیگر رشک نبرند اخوانا
در حالتیکه برادران یکدیگر باشند یعنی در مهربانی و دوستداری نشسته علی سرر بر تختهای از زر
مکلل بجواهر متقابلین رویها بیکدیگر آورده باشند لا یمسهم نرسد ایشانرا فیها در بهشت نصب
رنجی و مشقتی چه آن سرای نعمت و راحت است و ما هم منها و نیستند ایشان از بهشت بمخرجین
بیرون کرده شدگان یعنی جاوید در بهشت باشند مرویست که روزی حضرت نبوی صلی الله علیه و آله
بمسجد الحرام در آمد جمعی صحابه را دید که میخندیدند فرمود چیست شما را که خندان میبینم صحابه را بجهت این
ازین سخن او در یافتند آنحضرت از آنجا در گذشت و هنوز بحجر نارسیده باز گشت و گفت جبرئیل آمد
و پیغام آورد که چرا بندگان مرا نا امید میسازی نبئ عبادی خبر ده بندگان مرا انی انا الغفور
الرحیم بآنکه من آمرزنده کسی را که از من آمرزش طلبد و بخشاینده کسی که توبه کند و ان عذابی و آنکه
عذاب من بر عاصی که از توبه و استغفار ابا کند هو العذاب الالیم آن عذابیست دردناک پس بر
مصداق وعد و وعید قصه ابرهیم و لوط را ذکر میکند که مشتمل بر آن هر دو هست میگوید که
و نبئهم عن ضیف ابرهیم یعنی خبر ده ای محمد بندگان مرا از مهمانان ابرهیم یعنی فرشتگان که هستند یاد داد
که بشارت ابرهیم و اهلاک قوم لوط بروی نازل شدند اذ دخلوا علیه چون در آمدند بر او
فقالوا سلاما پس گفتند سلام میکنیم بر تو سلام کردنی قال گفت ابرهیم انا منکم وجلون بدرستیکه ما از شما

وجلون ترسانیم و سبب ترس آن بود که بی وقت و بی اذن آمده بودند یا آنکه با حضور وی نخوردند فرشتگان
این سخن شنیده قالوا لا توجل گفتند مترس انا نبشرک بدرستیکه ما مژده میدهیم ترا بغلام بپسری
نام علیم دانا یعنی وقتی که ببلوغ برسد علم نبوت بوی خواهد رسید قال ابشرتمونی گفت آیا بشارت میدهید
مرا علی ان مسنی الکبر بر آنکه رسیده است یعنی در وقتیکه بمن رسیده بزرگ سالی بعجب می درین بود که
پیر بزرگسال ابر برچه و چه حاصل شود یعنی باز جوان گردم یا بر همان پیری که هستم اینصورت وجود گیرد فبم
پس بچه نوع و چگونه تبشرون مژده میدهید مرا قالوا بشرناک گفتند مژده دادیم ترا بالحق براستی و درستی
بی شک و شبهه فلا تکن من القانطین پس مباش از نا امیدان یعنی امیدوار باش بدین مژده که آنکه
قادرست بر خلق بشری بی پدر و مادر هر آینه توانا ست بر افواج ولد از مرد و زن پیر قال گفت ابرهیم من یقنط
از نا امیدان از رحمت پروردگار من و من یقنط من رحمة ربه و کیست که نا امید شود از رحمت پروردگار
خود الا الضالون مگر گمراهان که طریق معرفت را نشناخته اند و کثرت رحمت و کمال علم و قدرت را ندانسته
و چون در بشارت دادن یکو شته کافیست و ایشان متعدد بود ند ابرهیم متحیر و متامل شد و در
تعجب افتاد که آیا آمدن این همه ملک سبب چه باشد پس متوجه ایشان شده قال فما خطبکم گفت پس چیست
کار بزرگ شما ایها المرسلون ای فرستادگان و چه مهم دارید و بکجا میروید قالوا انا ارسلنا گفتند بدرستیکه
ما را فرستاده اند الی قوم مجرمین بسوی گروه کافران یعنی قوم لوط که ایشانرا هلاک کنیم الا آل لوط
لیکن آل لوط یعنی خاندان او انا لمنجوهم بدرستیکه ما نجات دهندگانیم اجمعین همه ایشانرا الا امراته
مگر زن او قدرنا قضا کردیم ما حکم و مودیم بامر خدا انها بدرستیکه او لمن الغابرین از باز ماندگان
در شهرها برای عذاب فلما جاء پس آنهنگام که آمدند آل لوط نجات داده لوط المرسلون فرستادگان قال گفت
لوط انکم قوم منکرون بدرستیکه شما گروه بیگانگانید یعنی شما را نمی شناسیم و می ترسیم که از شما بمن شر
رسد قالوا گفتند ما بیگانه ایم و از ما ضرر بتو متوقع نیست بل جئناک بلکه آمده بتو بما کانوا فیه یمترون بآنچه بودند
قوم تو که از روی عناد و جحود فیه یمترون در آن شک میکردند یعنی آمده ایم بعذابی که ایشانرا بآن وعده داده
بودی و اتیناک بالحق و آورده ایم بتو راستی را یعنی عذاب ایشانرا که حق است در تحقق وقوع و انا
لصادقون و بدرستیکه ما راست گویانیم درین خبر فاسر باهلک پس بیرون بر از این شهر اهل خود را بشب
بقطع من اللیل بپاره که از شب بگذرد و اتبع ادبارهم و برو از پی ایشان یعنی همه کسان خود را پس انداز

ودر عقب ایشان بشتاب تمام آنهارا ازین شهر دورکن وَلَا یَلْتَفِتْ و باید که باز ننگرد هنگام احداث یکی از شما تا هول عذاب رانه بیند وَامْضُوا حَیْثُ تُؤْمَرُونَ و بروید آنجا که فرموده شده اید یعنی شام یا مصر یا صغر که شهرستان پنجم است و اهل آن هلاک نخواهند شد وَقَضَیْنَا و حکم کردیم یا وحی فرستادیم اِلَیْهِ بسوی او ذَٰلِکَ الْأَمْرَ آنکه این را که تفسیر اینست که اَنَّ دَابِرَ هَٰؤُلَاءِ بدرستیکه بنیاد این گروه مَقْطُوعٌ بریده و برکنده شده است مُصْبِحِینَ در حالتیکه بصبح در آیند یعنی قوم تو در بامداد مستأصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نماند مرویست که چون زن لوط مهمانان نیکوروی را دید خبر بقوم فرستاد وَجَاءَ أَهْلُ الْمَدِینَةِ و آمدند اهل شهر بدر خانه لوط یَسْتَبْشِرُونَ مژده میدادند یکدیگر را بدان مهمانان و هر یک طمع داشتند با ایشان قَالَ گفت لوط اِنَّ هَٰؤُلَاءِ ضَیْفِی بدرستیکه این گروه مهمانان منند فَلَا تَفْضَحُونِ پس مرا رسوا مکنید بفضیحت با ایشان چه بدی رسانیدن بمهمان موجب ایذای مهماندار است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدا در کردن فاحشه وَلَا تُخْزُونِ و خوار و خجل مسازید مرا بشرمساری مهمانان قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَکَ گفتند آیا ما ترا نهی نکرده ایم عَنِ الْعَالَمِینَ از حمایت عالمیان یعنی غریبان چه فاحشه ایشان مخصوص بغربا بوده قَالَ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِی گفت اینک دختران منند یعنی زنان قوم چه پیغمبر پدر امت است یا گفت که دختران خود را بشما دهم بشرط اسلام اِنْ کُنْتُمْ فَاعِلِینَ اگر هستید کنندگان آنچه را که من میگویم لَعَمْرُکَ قسم بزندگانی تو ای محمد اِنَّهُمْ لَفِی سَکْرَتِهِمْ بدرستیکه بودند قوم لوط در بیهوشی گمراهی خود یَعْمَهُونَ سرگردان میشدند و از مستی غفلت گمراه میگشتند از ابن عباس نقلست که حق تعالی نیافرید هیچکس را گرامی تر از حضرت پیغمبر و از جهة این بحیات هیچکس سوگند نخورده مگر بحیات او فَأَخَذَتْهُمُ الصَّیْحَةُ پس فرا گرفت ایشان را صیحه مالک جبرئیل یعنی بآواز بلند ایشان را زد مُشْرِقِینَ در حالیکه بروشنی روز در آمده بودند یعنی وقت درخشیدن آفتاب از مطلع خود و آواز مهیب جبرئیل ایشان را فرو گرفت و مرویست که جبرئیل بال های خود را در زیر شهرهای ایشان کرده آنرا برداشت و بنزدیک آسمان برد و آنرا سرنگون کرد فَجَعَلْنَا پس کردانیدیم عَالِیَهَا زبر آن شهرها سَافِلَهَا زیر آن یعنی زیر و زبر کردانیدیم آنرا وَأَمْطَرْنَا عَلَیْهِمْ و بارانیدیم بر ایشان دکوینده که بر قومی که غایب بودند از آن شهر حِجَارَةً مِنْ سِجِّیلٍ سنگی از گل محکم شده یا سنگی نوشته بنام هر کسی که نامزد او بوده است و تفسیر این قصه در سوره الاعراف و سوره هود مذکور شده است اِنَّ فِی ذَٰلِکَ بدرستیکه در هلاک کردن ما قوم لوط لَآیَاتٍ هر آینه نشانهاست برای عبرت لِلْمُتَوَسِّمِینَ

مرخداوند

مرخداوندان فراست را که بفطانت در نگرند و حقیقت ایشان از امارات و علامت ان بشناسند وَإِنَّهَا و بدرستیکه شهرستانهای مؤتفکه لَبِسَبِیلٍ مُقِیمٍ دایم السلوک است یعنی براهی که قافلها میروند و آثار آنرا می بینند اِنَّ فِی ذَٰلِکَ بدرستیکه در آنچه یاد کردیم لَآیَةً لِلْمُؤْمِنِینَ هر آینه نشانیست برای گرویدگان بقدرت ربانی تخصیص مومنان جهت آنست که ایشان منتفع می شوند نه غیر ایشان وَإِنْ کَانَ و بدرستیکه بودند أَصْحَابُ الْأَیْکَةِ یاران ایکه یعنی قوم شعیب لَظَالِمِینَ ستمکاران ایکه در لغت درختان بسیار در هم رفته را گویند و ایشان را باعتبار آنکه در میان بیشها و مرغزارها بود ایکه میگفتند و شعیب با اهل مدین و با اهل ایکه مبعوث بود و اهل مدین تکذیب وی نمودند و بصیحه هلاک شدند چنانکه در سوره هود گفته شد اصحاب ایکه نیز نافرمانی کردند فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ پس انتقام کشیدیم از ایشان بعذاب یوم الظله و آن در سوره الشعرا مذکور خواهد شد وَإِنَّهُمَا و بدرستیکه اهل سدوم و ایکه و یا ایکه و مدین لَبِإِمَامٍ مُبِینٍ هر آینه براه روشن و هویدا است که مردم بر آنجا میگذرند و می بینند و تسمیه طریق بامام بجهة آنست که هر کس اینتمام نمود یعنی پیروی آن کرد و تابع آن شد بمقصد میرسد وَلَقَدْ کَذَّبَ و بدرستیکه تکذیب کردند أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسَلِینَ اهل دیار حجر یعنی ثمود فرستادگان یعنی صالح را تکذیب کردند و تکذیب یکی از رسل تکذیب جمیع رسل است و یا آنکه مراد صالح است و هر که با او بود از مومنان و حجر وادیست در میان مدینه و شام که آن ساکن می بودند وَآتَیْنَاهُمْ و دادیم ثمود را آیَاتِنَا آیتهای ما که معجزات ظاهر او بود مانند خروج ناقه از سنگ و بزرگی خلقت او که هرگز شتری بعظمت او دیده نبوده و زادن آن بعد از بیرون آمدن و بسیاری شیر که بهمه ثمود را کافی بود و بر سر چاه آمدن آب در روز نوبت و خوردن تمام آب را در روز نوبت فَکَانُوا عَنْهَا پس بودند از آن معجزات مُعْرِضِینَ روی گرداننده کان وَکَانُوا یَنْحِتُونَ و بودند که می بریدند و می تراشیدند مِنَ الْجِبَالِ بُیُوتًا از کوهها خانها آمِنِینَ در حالتیکه ایمن بودند از فرو افتادن و نقب بریدن دزدان در آن و یا پنداشتند که آن خانها حمایت خواهد کرد ایشان را از عذاب و در آن ایمن خواهند بود فَأَخَذَتْهُمُ الصَّیْحَةُ پس فرو گرفت ایشان را صیحه عذاب مُصْبِحِینَ در حالتیکه در آینده گان بودند بصباح یعنی اول روز یکشنبه بصیحه جبرئیل هلاک شدند چنانکه در سوره هود گذشت فَمَا أَغْنَیٰ عَنْهُمْ پس دفع نکرد از ایشان مَا کَانُوا یَکْسِبُونَ آنچه بودند که کسب میکردند از امتعه اموال و یا آنچه می ساختند از بنای خانها وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمانها و زمین وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه میان ایشان است

اِلَّا بِالْحَقِّ مگر آفریدن حق مشتمل بر حکمت و مصلحت و رفع مفسده و لهذا حکمت مقتضی اهلاک امثال این جماعت گشته وَإِنَّ السَّاعَةَ و بدرستیکه قیامت لَآتِیَةٌ هر آینه آینده است پس خدای انتقام تو از مکذبان خواهد کشید فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِیلَ پس درگذر درگذشتنی نیکو یعنی بعقوبت ایشان تعجیل مکن و در صدد مکافات ایشان مباش و گویند که این آیه بآیه السیف منسوخ است اِنَّ رَبَّکَ بدرستیکه پروردگار تو هُوَ الْخَلَّاقُ اوست آفریننده تو و آفریننده همه خلایق و بیدا و قدرت او است امر تو و امر ایشان الْعَلِیمُ دانا باحوال و فاق و نفاق و حال تو و حال ایشان پس تو کار بوی گذار تا حکم کند میان شما در اسباب نزول آورده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در کاروان دید از یهود قریظه و بنی نضیر که انواع طیب و جواهر و امتعه و جامهای فاخر بار داشتند و در تیسیر آورده که گفت هفت کاروان قریش در یک روز در مکه در آمدند با مطاعم بسیار و ملابس بیشمار و بر هر تقدیر برخی از صحابه گفتند که اگر این مالها در دست ما بودی همه را در راه خدا انفاق میکردیم و در تیسیر آورده که در خاطر مبارک حضرت خطور کرد که مومنان بگرسنگی و برهنگی میگذرانند و مشرکان را این همه مال باشد آیه آمد که وَلَقَدْ آتَیْنَاکَ و بدرستیکه دادیم ترا سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِی هفت آیه که سوره فاتحه الکتابست از مثانی که قرآنست و این هفت آیه که از قرآنست بعبارت آن هفت فاتحه است و قرآن را مثانی گفت جهت آنکه احکام و قصص در وی مثنی و واقع شده یعنی تکرار یافته و گویند که من از برای بیانست یعنی هفت آیتی که مثانی است و مراد بمثانی فاتحه باشد و تکرار آن حیثیت آنست که در نماز دو بار خوانده میشود یا اکثر الفاظ آن مکرر واقع شده و اکابر صحابه از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که الحمد لله رب العالمین هفت آیه است و بسم الله الرحمن الرحیم یکی از آیات آنست و آن سبع المثانی و ام القرآن و فاتحه الکتاب و از ابی بن کعب روایتست که رسول فرمود که بدان خدائی که جان من در فرمان ویست که حق تعالی در توریه و انجیل و زبور و قرآن هیچ سوره از این فاضلتر نفرستاد و بعد از آن فرمود که این سبع المثانی و قرآن عظیم است که مرا داده اند و اگر این سوره فضل بنودی حق تعالی آنرا در مقابل همه قرآن نگردانیدی و نگفتی که وَلَقَدْ آتَیْنَاکَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِی وَالْقُرْآنَ الْعَظِیمَ یعنی دادیم ترا فاتحه الکتاب و قرآن بزرگوار و اتصاف قرآن بعظمت جهة مبالغه است در کمال عظم سوره فاتحه که در مقابل آن واقع است و این از عطف عام است بر خاص بعد از آن فرمود که لَا تَمُدَّنَّ و باز مکش عَیْنَیْکَ هر دو چشم خود را إِلَیٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ بسوی آنچه که برخورداری دادیم بآنچه أَزْوَاجًا مِنْهُمْ صنفها را از کفار

یعنی آخر را

یعنی آخر را که اصناف کفره از یهود و نصاری و مجوس و بت پرستان داده ایم مایل شو که آن بغایت حقیر و خوار و قلیل و بی اعتبار است نسبت با آنچه مثوار زانی داشتیم از مرتبه بلند و درجه ارجمند که آن نعمت نبوت و کمال قرب بدرگاه احدیت و با آنچه برای اهل تقوی ذخیره است از نعم عظیم اخرویه وَلَا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ و اندوه مخور بر کفار جهة عدم ایمان ایشان با وجود مستحق شدن ایشان در نعم الهی و یا تمکین مشهور بی نوائی درویشی یاران خود وَاخْفِضْ جَنَاحَکَ و فرود گیر بال خود را یعنی تواضع کن لِلْمُؤْمِنِینَ مر مومنان را و رفق نما با ایشان وَقُلْ و بگو ای محمد اِنِّی أَنَا النَّذِیرُ بدرستی که من بیم کننده ام الْمُبِینُ هویدا و آشکارا یعنی بیبیان روشن شما را بیم میکنم و شما را از خدای می ترسانم و میگویم که او سبحانه میفرماید که اگر ایمان نیارید عذاب آنرا بشما رسانم کَمَا أَنْزَلْنَا مثل آن عذاب که فرستادیم عَلَی الْمُقْتَسِمِینَ بر بخش کنندگان الَّذِینَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ آنانکه ساختند قرآن را عِضِینَ پاره پاره یعنی بخش کردند قرآن را و جدا کردند بدین وصف بازنمودند از بحر و شعر و کهانت و مفتری و اساطیر الاولین و گویند که بعضی کفار بر وجه استهزا می گفتند که سوره البقره از من و یا از شما و دیگری میگفت که سوره نمل را من دهید و باقی را نگهدارید و برخی میگفتند که عنکبوت را من بازگذارید و باقی شما را باشد و آن جماعت دوازده تن بودند که ولید بن مغیره در موسم ایشان را بعقبات مکه فرستاد تا با مردم قافله که از حاج ملاقات کنند ایشان را از محبت حضرت رسول بازدارند فَوَرَبِّکَ پس بحق پروردگار تو لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ که هر آینه همه ایشان را سوال خواهیم کرد عَمَّا کَانُوا یَعْمَلُونَ از آنچه بودند که میکردند از تقسیم قرآن و تکذیب آن و بر وفق آن هر یک را جزا رسانیم و در نقل آمده که حضرت رسالت بعد از بعثت مردم را بخفیه دعوت میکرد تا سه سال بگذشت جبرئیل نازل شد و این آیه آمد که فَاصْدَعْ پس آشکارا کن و بظاهر قیام نمای بِمَا تُؤْمَرُ بآنچه فرموده شده از تبلیغ اوامر و نواهی وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ و روی برگردان از شرک آرندگان و با آنچه میگویند التفات مکن آورده اند که پنج تن از اشراف قریش در ایذا و آزار حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله بسیار کوشیدندی و آنها ولید بن مغیره و عاص بن وائل و اسود ابن مطلب و عبد یغوث و حارث بن قیس بودند روزی آنحضرت در مسجد الحرام نشسته بود با جبرئیل این پنج تن در آمدند و بدستور سابق سخنان گفتند و بطواف حرم مشغول شدند جبرئیل علیه السلام گفت یا رسول الله مرا فرموده اند که شر ایشان را از تو کفایت کنم پس اشارت بساق ولید مغیره و بکف پای عاص و بینی حارث بن قیس و بروی اسود بن عبد یغوث و بچشم اسود بن مطلب کرد

کرده هر یک باندک زمانی هلاک شدند ولید بدکان تیرتراشی بگذشت پیکان در دامن او آویخت وی سر
بزرگ‌کرد که آنرا جامه باز کند آن پیکان ساق را مجروح کرد و رگ شریان از آن بریده گشت و بدوزخ رفت
و خاری در کف پای عاص خلیده پایش ورم کرد و بدان علت بمرد و از بینی حارث ریم و قیح روان شده
جان بداد و اسود بعلت استسقا مبتلا شد و سر دردی او ورم کرد و روی بر زمین می‌مالید تا هلاک
شد و چشم اسود نابینا شد و از غضب سر خود را بر زمین تا جان بداد و این آیه آمد که إِنَّا كَفَيْنَاكَ
الْمُسْتَهْزِئِينَ بدرستیکه ما کفایت کرده ایم از تو شر استهزا کنندگان را الَّذِينَ يَجْعَلُونَ آنانکه میسازند
یعنی شریک میسازند مَعَ اللَّهِ با خدای إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر بباطل فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود باشد که
بدانند عاقبت کار خود را و بدانند مکافات کردار خود را در دنیا و آخرت وَلَقَدْ نَعْلَمُ و
بدرستیکه ما میدانیم أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ آنکه تنگ میشود سینه تو بِمَا يَقُولُونَ بانچه کافران میگویند
از شرک خدای و طعن قرآن و استهزا بتو یعنی بر تو شاق می‌نماید و دشوار می‌آید گفتار کفار
فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ پس تسبیح کن تسبیحی مقترن بحمد پروردگار خود یعنی بگو سبحان الله وبحمده وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ
و باش از نمازگذارندگان تا کشف غم تو کند مرویست که چون اندوهی بآنحضرت میرسید مشغول نماز می
شد و از دلِ آن غم زایل میگشت وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ و پرستش کن پروردگار خود را تا وقتیکه يَأْتِيَكَ
الْيَقِينُ بیاید بتو مرگ که متیقن است رسیدن آن بهر زنده از مخلوقات مراد آنست مادام که زنده
ترک عبادت او مکن و دست از پرستش او باز مدار در خبر است که امیرالمومنین علیه السلم میفرمود که هیچ
یقینی ندیدم که شبیه‌تر از موت باشد یا یقین‌تر از و مرویست که رسول صلی الله علیه وآله بعد از
نزول این آیه فرمود که مرا نفرموده اند که مال جمع کن و از جمله تاجران باش بلکه فرموده اند که تسبیح
کن بحمد او و از جمله ساجدان و نمازگذارندگان باش سورة النحل ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه
وآله روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق تعالی حساب او نکند بر هر نعمتی که در دنیا باو انعام
کرده باشد و او را مزد کسی دهد که در وقت موت وصیت نیکو کرده باشد و محمد بن مسلم از ابی جعفر
علیه السلم روایت کرده که هر که این سوره را بخواند حق تعالی او را هفتاد نوع بلا نگاه دارد و
کمترین آن جنان و جذام و برص باشد و مسکن او در جنت عدن باشد که بهترین مواضع آنست
آورده اند که چون آیه اقتربت الساعة وانشق القمر نازل شد کافران بیکدیگر گفتند که محمد میگوید

کر قیامت نزدیک شده پس از خایف شده چند روزی ترک جحود و انکار کردند و انتظار آن
کشیدند چون از آن اثری نیافتند باز بر سر عناد و جحود خود رفتند آیه آمد اقترب للناس حسابهم
وهم فی غفلة معرضون از این تر سیدند و متربص آن شدند چون نتیجه آن بظهور نرسید زبان استهزا
کشودند گفتند ای محمد از آنچه گفتی اثری پیدا نشد این آیه نازل شد
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ نزدیک است که برسد و
واقع شود و فرمان خدا بقیام قیامت یا بعذاب کفار فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ پس شتاب آن مکنید یا در وقت
آن در آید مراد آنست که امر موعود بجهت تحقق وقوع آن بمنزله آنست که آمده است و متحقق شده پس تعجیل
طلب آن مکنید که بلا شک واقع خواهد شد سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ و برتر است از
آنچه ایشان انباز میگیرند یعنی برات از آنچه و براسفر بکیا و میدانند و میگویند که فردا ایشان منع
عذاب خدا کنند از ما يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ فرو میفرستد فرشتگان را بِالرُّوحِ بوحی یا بقرآن که سبب حیات
قلوبست و گویند مراد بروح جبرئیل است یعنی ملائکه را با جبرئیل نازل میسازد و بر تقدیر میفرماید که
فرو میفرستد ملائکه را با روح مِنْ أَمْرِهِ از فرمان خود یعنی جهت فرمانگذاری خود عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ
بر هر که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان خود که استحقاق او را ثابت باشد و آن فرشتگان به پیغمبران
میگویند أَنْ أَنْذِرُوا آنکه اعلام کنید خلق را و آگاه سازید أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنَا آنکه نیست خدای
مستحق عبادت مگر من که آفریننده و روزی دهنده همه ام فَاتَّقُونِ پس بپرهیزید مرا و جز من دیگری را
پرستش مکنید و انذار درین مقام بمعنی اعلام است خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ آفرید آسمانها و زمینها را
بِالْحَقِّ بحکمتی درست و غرض صحیح یعنی ایجاد آنها کرد بر مقدار و شکلی و اوضاع و صفات مختلفه
بحکمت بالغه و مصلحت عامه تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ برتر است خدای و بزرگتر از آنچه انباز میگیرند برای و
از مخلوقات خَلَقَ الْإِنْسَانَ آفرید آدمی را مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی که جمادیست بی حس و فهم و
سیال که وضع و شکل بپذیرد پس آنها را فهم و عقل داد فَإِذَا هُوَ پس آنگاه او خَصِيمٌ مُبِينٌ جدل
کننده ایست آشکارا یعنی مناظره میکند و میخواهد که سخن خود در الحجت ثابت سازد و مراد ابی
ابن خلف است که استخوان آدمی کهنه پوسیده ریزیده را نزد پیغمبر آورد و گفت چگونه این را زنده
توان ساخت حق تعالی این آیه را فرستاد که او جمادی بود او را حس و نطق دادیم اکنون با ما

سَخَّرَ لَكُمُ الْبَحْرَ مسخر و رام کردانید دریا را بجهتی که شما تمکن از انتفاع بدان یافتید در وصید کنید لِتَأْكُلُوا مِنْهُ
تا بخورید از آن لَحْمًا طَرِيًّا گوشت تازه را یعنی ماهی وَتَسْتَخْرِجُوا و دیگر تا غوص کنید در آن و بیرون آرید مِنْهُ از آن
و بیرون آرید حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا پیرایه که بپوشید آنرا یعنی آنچه از آن پیرایه سازند چون لولو و مرجان که زنان شما از
مهم پوشند برای شما وَتَرَى الْفُلْكَ و می‌بینی کشتیها را مَوَاخِرَ رانده و شکافنده آب فِيهِ در دریا وَلِتَبْتَغُوا
و دیگر مسخر کرد دریا را تا بجوئید به نشستن در کشتی مِنْ فَضْلِهِ از زیادتی روزی او در معامله وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
و شاید که شکر گویید خدا را برین نعمت وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ و افکند در زمین رَوَاسِيَ کوههای بلند و بزرگ
أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ جهت آنکه میل کند بشما زمین یعنی نا مزد اند و متحرک نسازد شما را و در اخبار واقع شده که چون حق
تعالی زمین را بیافرید تا قرار گرفت وَأَنْهَارًا و بیافرید در زمین جویها را چون نیل و فرات و دجله
و جیحون و سیحون و امثال آن وَسُبُلًا و دیگر پدید کرد در زمین راهها از موضعی بموضعی جهت مقاصد شما
لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا باشد که شما راه برید بمنازل و مقاصد خود وَعَلَامَاتٍ و دیگر پیدا کرد نشانها راه
برای روندگان از کوهها و پشته‌ها و مانند آن در بادیه‌ها تا هلاک نشوند و بعضی مراد ستاره‌اند وَبِالنَّجْمِ و
ستارگان چون ثریا و بنات النعش و جدی و فرقدین و مانند آن هُمْ يَهْتَدُونَ و ایشان راه می‌یابند
یعنی آدمیان در خشکی و تری راه می‌یابند از قتاده مرویست که ستارگان از برای سه چیز مخلوق شده اند
یکی زینت آسمان دوم رجوم شیاطین سیوم علامات که بآن براه برند أَفَمَنْ يَخْلُقُ آیا پس کسی که
می‌آفریند این همه مخلوقات را که مذکور شد كَمَنْ لَا يَخْلُقُ مانند کسی باشد که نمی‌آفریند مراد آنها اند که مشرکان بدان
خدائی می‌پرستند چون عیسی و عزیر و ملائکه و اصنام یعنی خالق را با مخلوق هیچ مشابهتی نیست پس جاعل
شریک خدا غایت عناد و ضلالت باشد أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پس یاد نمیکنید آنها را یعنی یاد کنید تا در
یابید فساد اعتقاد خود را چه فساد رای شما بر وجهی ظاهر است که باندک تذکری ادراک در میتوان یافت
وَإِنْ تَعُدُّوا و اگر خواهید که بشمرید نِعْمَةَ اللَّهِ نعمتهای خدا را اگر شما از زمانی داشته لَا تُحْصُوهَا
نتوانید شمرد آنرا و ضبط عدد آن نتوانید کرد و چون از شمار نعمت عاجز باشید پس چگونه بشکر آن
قیام توانید نمود إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدا إِلَّا آمرزنده است اگر در ادای شکر گذاری او تقصیر
کنید رَحِيمٌ مهربانست که بتقصیر شکرگذاری نعمت را از شما باز نمیگیرد وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند
مَا تُسِرُّونَ آنچه پنهان میکنید از عقاید حق و باطل وَمَا تُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنید از آن

کرامت

لَغَفُورٌ

حسنه وسیئه وَالَّذِينَ يَدْعُونَ و آنانکه میخوانند یعنی کفار مکه دمی پرستند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز از
خدای یعنی بتان لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا نمی‌آفرینند چیزی را و چگونه آفرینند وَهُمْ يُخْلَقُونَ و حال آنکه ایشان
آفریده شده اند و هر که مخلوق باشد محتاج بود در وجود بدیگری و محتاج ممکن باشد و خالق
واجب الوجود پس ایشان شریک حق را نشاید أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ ایشان مردگانند نه زندگان
یعنی حیات ایشان نشده بلکه جمادند و نمی‌شنوند و نمی‌بینند و نمیگویند و هیچ‌گاه احیا نشوند
و نمی‌بینند و میگوید خدای باید که حی بالذات باشد و اصلا موت بر وی طاری نشود وَمَا يَشْعُرُونَ
و نمیدانند أَيَّانَ يُبْعَثُونَ که کی برانگیخته خواهند شد و چون وقت بعث خود و عبده خود را
نمیدانند چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را چه معبود باید که جزا بندگان خود داند و بر
افعال جزا دهد ایشان توانا باشد إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خدای شما خدای یگانه و یکتا است فَالَّذِينَ
لَا يُؤْمِنُونَ پس آنکسانی که نمیگروند بِالْآخِرَةِ بسرای دیگر تصدیق بعث نمیکنند قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ
دلهای ایشان ناشناسنده است و ناپذیرنده راستی وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ و ایشان گردنکشانند
از متابعت پیغمبر صلی الله علیه وآله و گردنکش از قبول ایمان لَا جَرَمَ هر آینه راست و درست است أَنَّ اللَّهَ
يَعْلَمُ آنکه خدای میداند مَا يُسِرُّونَ آنچه پنهان می‌سازند بر رسول و غیر آن از عقاید فاسده وَمَا
يُعْلِنُونَ و آنچه آشکارا میکنند از مخاصمت با وی پس جزای ایشان خواهد داد إِنَّهُ بدرستیکه خدای
لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ دوست نمیدارد متکبران را که از توحید خدا و تصدیق پیغمبر صلی الله علیه وآله سرکشی
کنند وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ و چون گویند کافران یعنی اتباع و سفله پرسند از رؤسا و اشراف بر
سبیل استهزا که مَاذَا أَنْزَلَ چه چیز فرستاد رَبُّكُمْ پروردگار شما قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ گویند
آن فرستاده شده سرگذشت پیشینیانست یعنی هیچ فرو نفرستاده و آنچه او میخواند افسانهای
پیشینیانست و بدین سخن قوم بسیار را گمراه میساختند حق تعالی فرمود که این عمل کردند لِيَحْمِلُوا
أَوْزَارَهُمْ تا بردارند بار گناهان خود را كَامِلَةً تمام و کمال يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز وَمِنْ أَوْزَارِ
الَّذِينَ و بردارند بعضی از گناهان خود کامل آنانکه يُضِلُّونَهُمْ گمراه میساختند ایشان را بِغَيْرِ عِلْمٍ بی
دانشی یعنی با بطالت نمیدانستند که رهنمای ایشان گمراه است أَلَا سَاءَ بدانید که بد بار است مَا يَزِرُونَ
آن بار که ایشان میکشند از عقوبت ضلالت و وبال اضلال قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ بدرستیکه مکر کردند آنانکه

مجادله میکنید چرا استدلال نمیکنید با بتدای آفرینش خود بر اعاده که هر که بران قادر بود هر آینه بر
نیز قدرت دارد وَالْأَنْعَامَ و چهارپایان را که هشت صنف اند خَلَقَهَا لَكُمْ آفرید برای شما فِيهَا
دِفْءٌ در آن چهارپایانست پوشش گرم کننده یعنی جامها از پشم و موی که سرباز دارد وَمَنَافِعُ
و دیگر شما را از ایشان منفعتهاست از ولد و شیر و کرایه و سواری و تجارت و غیر آن وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ
و از آنها میخورید یعنی شیر و روغن و کشک و گوشت و پیه و غیر آن از آنچه توان خورد وَلَكُمْ فِيهَا
شما را در آن چهارپایان جَمَالٌ زینتی و آرایشی است یعنی در نهای خانهای شما روزی دو وقت بدین
انعام می باید حِينَ تُرِيحُونَ هنگامی که باز میگردانید آنها را از چرا با آرامگاه یعنی آخر روز با شکمهای
سیر و پستانهای پر شیر وَحِينَ تَسْرَحُونَ و وقتی که بیرون میبرید بچرا و ندبرچی خود یعنی بامداد وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ
و بر میدارند بارهای گران یا بدنهای شما را إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا شهری که نباشید شما بالغیه
رسندگان بدان بارها گران یا پیاده إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ مگر برنج و سختی که ببدنهای شما رسد
إِنَّ رَبَّكُمْ بدرستیکه آفریدگار شما لَرَءُوفٌ هر آینه مهربانست که بی سابقه خدمتکاری شما را نعمت
داد رَحِيمٌ بخشاینده است که با آفریدن چهارپایان کار بر شما آسان کرد وَالْخَيْلَ و آفرید اسبان را
وَالْبِغَالَ و استران وَالْحَمِيرَ و خران لِتَرْكَبُوهَا تا برنشینید بران وَزِينَةً و آرایش کنید روزگار
خود را بدان آرایش کردنی وَيَخْلُقُ و می آفریند چنانکه اینها را آفرید مَا لَا تَعْلَمُونَ آنچه را که شما
نمیدانید از حشرات و هوام و طیور و جانوران گویند مراد نعمتهای بهشت است ابن عباس فرمود
که مراد نهریست که بر راست عرش دریاییست چند مقابل هفت آسمان و هفت زمین جبرئیل هر روز
بدر دروی رود و غسل کند برآید و جناح بر جناح او افزون شود و بعد از آن خود را بیفشاند هر
قطره که از پر او چکد هزار فرشته بیافریند هر روز هفتاد هزار در بیت المعمور شوند و هفت
هزار در خانه کعبه تا روز قیامت نوبت بایشان نرسد وَعَلَى اللَّهِ و بر خداست قَصْدُ السَّبِيلِ
بیان کردن راه بیان بندگان یعنی راه راست که موصل است بحق که طریق اسلام است بتواسطه
الطاف و سایر مقدمات تکلیف از قدرت و تمکین دادن و نصب دلایل و رفع
مانع کردن وَمِنْهَا و بعضی از آنها جَائِرٌ کج و منحرف است از مقصد یعنی ملتهای کفر و انواع بدعتها
وَلَوْ شَاءَ و اگر خواستی خدای که بر وجه اکراه و اجبار راه نماید لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ هر آینه راه

مؤدی

هر آینه راه مؤدی همه شما را لیکن این منافی تکلیف است و خلاف حکمت و مصلحت هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ
اوست آنکه فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا از ابر مَاءً لَكُمْ آبی یعنی باران برای شما مِنْهُ
شَرَابٌ و از آنست آب وَمِنْهُ شَجَرٌ و از آنست درخت یعنی بسبب رویانیدن و پرورش یافتن درختان که
فِيهِ تُسِيمُونَ و از آن میچرانید چهارپایان را يُنْبِتُ میرویانم و حفص بیا میخوانند یعنی میرویاند خدای لَكُمْ
بِهِ الزَّرْعَ برای شما بان آب کشت را که حبوب غذایست از گندم و جو و برنج و امثال آن وَالزَّيْتُونَ
و درخت زیت را وَالنَّخِيلَ و خرما بنان را وَالْأَعْنَابَ و تاکها انگور را وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ و بعضی از میوه‌ها که
در زمین ممکن باشد زیرا که همه میوه‌ها موجود نباشد مگر در بهشت إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه در این رویانیدن
حبوب و اشجار لَآيَةً هر آینه دلیلیست روشن بر قدرت و حکمت الهی لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ مرگروهی را که تفکر
کنند و تامل نمایند در آنکه دانه آن شکافته گشته ساقی از آن در هوا برآید و پایین آن شکافته بیخی از
آن در زمین رایج شود و بنشو و نما ساعت بساعت زیاده گردد تا وقتی که شکوفه‌ها و میوه‌ها برو پدید
آید و هر میوه را در رو شکلی و رنگی و مزه دیگر باشد جلت قدرته و عظمته وَسَخَّرَ لَكُمْ و رام کرد از بندگی انتفاع
شما اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ شب و روز را یکی برای آرایش و دیگری برای آسایش وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ و آفتاب و
ماه را برای پختن میوه‌ها و پرورش زراعت و معرفت حساب سال و ماه وَالنُّجُومُ و ستارگان را برای
شناختن راهها و زینت و این همه شما را نفع میرساند در حالتیکه همه مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ رام شدگان
بامر خدای که بر روزگار همه است و حفص مسخرات خوانده برفع یعنی ستارگان رام کرده شدگانند برای تدبیر
و مصلحت بندگان إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه در اینها لَآيَاتٍ هر آینه علامتها و دلیلهاست بر وحدانیت
و قدرت و علم او سبحانه لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مرگروهی را که تعقل کنند در احوال نباتات و جمادات که متضمن منفعت
بسیار است و عجایب بی شمار وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ و رام کردانید آنچه را که آفریده است لکم برای نفع شما فِي
الْأَرْضِ در زمین از هر چه بدان محتاجید یعنی آسان کردانید برای نفع گرفتن بدانها از مطاعم و مشارب
و ملابس و مراکب و امثال آن از سایر حیوانات و نباتات و معدنیات مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ در حالتیکه
مختلف است هیات و خواص لونها و اصناف آن إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه در اختلاف مخلوقات از روی
خلق و هیات و خواص لَآيَةً هر آینه دلالتیست روشن و علامتی بر قدرت صانع حکیم و وحدانیت او
لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ مرگروهی را که یاد کنند و در آن تامل کنند وَهُوَ الَّذِي و اوست که بقدرت کامله

و اشکال

بودند من قبلهم پیش از اهل مکه در قصد ایذا و آزار انبیا کردند و در تکذیب ایشان کوشیدند فاتی الله
پس آمد فرمان خدای بنیانهم بناهای که برافراشته بودند یعنی امر خدای بخرابی بناهای ایشان صادر شد من
القواعد از جانب اساس که بنا بر آن موضع بود بانیوجه که اول بحرکت در تزلزل شد اساس خانها فخر علیهم
السقف پس بیفتاد بر ایشان سقف خانها من فوقهم از زبر ایشان و نزد جمهور مراد ازین بنا صرح نمرود است
که در بابل ساخته بود ارتفاع پنجهزار گز و فرسخ عرض آن بود تا از صد امور آسمانی گشته در خدای ابراهیم
مطلع شود و با وی متعارف نماید بعد از اتمام صرح بادی از مهب هیبت الهی بوزید و آن بنا را از بیخ
و بنیاد برکند و سر آن بنا را در دریا افکند و باقی در خانهای نمرود و بیان افتاد و آواز مهیب از آن
پدید آمد و بجهة این زبانهای مردم مختلف شد و هر قومی بزبانی سخن آغاز کردند و هیچ یک زبان آن دیگر
نمیدانستند و از انجا بعضت دو و دو زبان مختلف در عالم پدید آمد و اتیهم العذاب و آمد بدیشان
عذاب من حیث لا یشعرون از آنجا که ندانستند و فارغ البال بودند و گمان نداشتند از رسیدن
عذاب ایشان و دمیاطی گفته که مراد ازین عذاب پشه ایست که بر لشکر نمرود مسلط شد و در لباب
ذکر کرده که حق تعالی نمرود را مبتلا ساخت بپشه که در بینی او رفته بود و در مغز سر او جای گرفت
و بزرگ شد و چهارصد سال در آنجا ماند و در بیمدت مطرقه بر سر او میزدند تا فی الجمله آرام میگرفت
ثم یوم القیمة پس روز قیامت یخزیهم رسوا کند ایشان را یا عذاب کند باتش دوزخ
چنانکه در دنیا او را معذب کرده اند و یقول و گوید خدای در آن روز این شرکاءی
کجا اند شریکان و انبازان من یعنی آنها که گمان میکردند که شریکان منند الذین کنتم آن
شریکانی که بودند که از روی استیزه تشاقون خلاف میکردید با پیغمبر و مومنان فیهم در شان ایشان
قال الذین گویند آنانکه اوتوا العلم داده شده اند علم را یعنی اهل علم از انبیا و ملائکه یا
دانایان که خلق را بتوحید میخوانده اند گویند ان الخزی الیوم بدرستیکه خواری و رسوائی
درین روز و السوء و بدی عذاب علی الکافرین بر کافرانست که الذین آنانند که تتوفیهم
الملائکة بتمام گیرند فرشتگان ایشانرا یعنی اعوان ملک الموت ارواح ایشانرا قبض میکنند ظالمی
انفسهم در حالتیکه ایشان ستمکارانند بر نفسهای خود بکفر و چون مرگ را دیدند فالقوا
السلم در انداختند صلح را و اقرار کردند بربوبیت و وحدانیت حق و گفتند ما کنا نعمل بوده

بوده ایم ما کم عمل

بوده ایم ما که عمل کنیم من سوء هیچ بدی از کفر و ظلم یعنی منکر شرک و معصیت شدند ملائکه جواب
ایشان دهند که بلی آری کافر بودید و معصیت کردید ان الله علیم بدرستیکه خدای داناست
بما کنتم تعملون بعملها آنچه بودید که عمل میکردید شما را پاداش خواهند داد و پاداش ایشان آنست
گویند فادخلوا ابواب جهنم پس در آئید بدرهای دوزخ باید هر کسی که آمده است برای شما
خالدین فیها در حالتیکه جاوید باشید در و فلبئس مثوی المتکبرین پس بد مقامی و بد جای
متکبران از او دوزخ بعد از بیان احوال مشرکان ذکر اقوال مومنان میفرماید که و قیل للذین
اتقوا و گفته شود یعنی هرگاه گویند مر آنانرا که پرهیز کردند یعنی مومنان ماذا انزل ربکم
چه چیز فرستاد پروردگار شما قالوا خیرا گویند فرستاده شده است نیکو مراد قرآنست که
جمیع خیرات و برکات و حسنات است در دنیا و آخرت را مرویست که احیاء عرب در موسم حج کسان
میفرستادند بمکه تا خبر حضرت پیغمبر تحقیق کرده بدیشان رسانند چون فرستاده از کفار مکه
می پرسیدند که بر محمد چه چیز فرود می آید میگفتند افسانهای گذشتگان چنانکه گذشت للذین
احسنوا مر آنانرا که کردند نیکوئی در اقوال و افعال یا میگفتند لا اله الا الله محمد رسول الله فی
هذه الدنیا درین سرای مکافاتست حسنة نیکوئی از نکو داشتن چون و مال و حرمت
و نصرت و لدار الآخرة و ثواب ایشان در الآن سرای دیگر خیر بهتر است ازین و لنعم
دار المتقین و نیکو سرائیست مر پرهیزکاران را جنات عدن بهشتهای با اقامت ید
خلونها در آیند در آن تجری من تحتها الانهار میرود از زیر درختان یا منازل آن
بهشتها جویهای آب و شیر و انگبین لهم فیها مر ایشانراست در بهشت ما یشاؤن آنچه
خواهند از انواع آرزوها در حوالی کسی که گوید شاید مر البته خواهد که بدرجه انبیا و اولیا
شهدا رسد گفته اند در بهشت حسد که موجب تمنا باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان بدانچه
داشته باشند راضی باشند کذلک مانند این جزا یجزی الله المتقین پاداش میدهد خدای
متقیانرا الذین تتوفیهم الملائکة ایشانند که قبض روح ایشان کنند فرشتگان بامر خدای
طیبین در حالتیکه پاک و پاکیزه باشند از شوایب شرک و عصیان و یا مسرور باشند
بقبض روح خود بتوجه ایشان بالکلیه متوجه شود بحضرت قدس و فرشتگان بروح تعظیم

یقولون گویند بایشان که سلام علیکم سلام خدا بر شما باید یا سلام من از هر آفت
و بلیات بر شما باشد و بعد از سلام گویند چون مبعوث شوید ادخلوا الجنة در آئید در بهشت
که برای شما آماده است بما کنتم تعملون بسبب آنچه بودید که میکردید از خیرات و حسنات مرویست
که چون روح مومن بحنجره رسد کار بروی سخت شود فرشته بیاید و گوید السلام علیک یا ولی الله السلام
بر تو باد ای دوست خدا در آی ببهشت نعیم و فارغ شو از جمیع غمها هل ینظرون آیا انتظار میبرند
کافران یعنی منتظر نیستند الا ان تاتیهم الملائکة مگر آنکه بیایند بدیشان فرشتگان بقبض
ارواح او یاتی امر ربک یا بیاید فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال ایشان تا مستاصل شوند
برایشان آید کذلک مانند شرک و تکذیب ایشان فعل الذین کردند آنانکه بودند من قبلهم
پیش از ایشان و بدین سبب رسید بدیشان آنچه رسید و ما ظلمهم الله و ستم نکرد خدای بدیشان
و لکن کانوا انفسهم یظلمون و لیکن ایشان ستم میکردند بر نفسهای خود بکفر و معاصی فاصابهم
پس رسید ایشانرا سیئات ما عملوا جزای آن بدیها که کردند و حاق بهم و فرود آمد بدیشان
یعنی فرو گرفت ایشانرا سیئات ما عملوا ما کانوا به جزای آنچه بودند که بآن یستهزؤن استهزا
میکردند یعنی عذاب موعود و قال الذین اشرکوا و گفتند شرک آوردند لو شاء الله اگر خواستی
خدای ما عبدنا من دونه نمی پرستیدیم بجز از خدای من شیء هیچ چیز نحن و لا اباؤنا و نه پدران
ولا حرمنا و حرام نمیکردیم من دونه بی حکم خدا من شیء کذلک چیزی را از بحیره و سائبه و غیر آن کفار
این بروجه استهزا میگفتند فعل الذین من قبلهم کردند آنانکه پیش از ایشان بودند از شرک و
تکذیب رسل و تحریم حلال و تحلیل حرام فهل علی الرسل پس آیا هست بر فرستادگان الا البلاغ
المبین مگر رسانیدن پیدا و اشکارا و ایشانرا تصدیق و مستوجب عقوبت شدند و لقد
بعثنا و بتحقیق که ما فرستادیم فی کل امة در میان هر گروهی رسولا پیغمبر را احتیاج را بدین
فرستادیم و فرموده بودیم همه رسولانرا تا با قوم خود بگویند ان اعبدوا الله آنکه پرستید خدا را
و اجتنبوا الطاغوت و بپرهیزید از پرستیدن طاغوت که شیطانست و هر که خواننده است
بگمراهی فمنهم پس از این امتان من هدی الله کس بود که بوسیله الطاف و توفیق راه نمود حق
تعالی ایشانرا بایمان و منهم و بعضی از ایشان من حقت کسی بود که بجهة فرط عناد و جحود

او بار او

با وجود مشاهده آیات بینه و معجزات ظاهره و حقت علیه الضلالة و خذلان و تخلیه تا نزد
آن در ضلالت خود ماندند فسیروا پس سیر کنید ای مشرکان فی الارض در زمین فانظروا کیف کان
پس نیک بنگرید حاضران عهد رسول که چگونه بود عاقبة المکذبین منتهای کار تکذیب کنندگان یعنی بدیار عاد و ثمود
بگذرید و بنظر عبرت در آن نگرید بار بسیار روشن شود که هر آن کس که ایشان کردند چنان هلاک شود که ایشان
شدند ان تحرص اگر تخت بکوشی و حرص ورزی ای محمد علی هدیهم بر راه یافتن مشرکان فان الله
بدرستیکه خدای لا یهدی راه ننماید بر وجه اجبار و الجا آنکس که تخلیه کرده باشد و در ضلالت گذاشته
نظر لطف و توفیق از ایشان برداشته بجهة عناد و جحود ایشان و ما لهم و نیست مر ایشانرا من ناصرین
هیچکس از یاری کنندگان که دفع عذاب کنند از ایشان ابو العالیه نقل کرده که یکی از مسلمانان را بر کافری دین بود
و تقاضای آن رفته در اثنای مکالمه گفت بدان ای که بعد از موت مرا زنده کنند آنکه و گفت تو امید داری که بعد
از موت شوی مسلمان گفت آری کافر سوگند غلاظ شد که در خیال مقرر بود سوگند یاد کرد هیچکس بعد از موت
زنده نشود آیه آمد که و اقسموا بالله و سوگند خوردند بخدای که جهد ایمانهم سخت ترین سوگندان خود
یعنی کردند در تغلیظ سوگند لا یبعث الله بر نینگیزد خدای من یموت آنرا که بمیرد حق تعالی بدیشان رد
کرده فرمود که بلی آری بر انگیخته شوند مردمان برای حساب و ثواب و عقاب وعدا علیه وعد
کرده است خدای وعده کردنی بر زنده شدن مردگان و رسیدن ایشان بدوزخ یا بهشت حقا
وعده درست و راست که هیچ شبهه در وقوع آن نیست و لکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان از غایت
جهالت و ضلالت لا یعلمون نمیدانند که مبعوث خواهند شد و خلف وعده از و سبحانه محال است لیبین
البته بر انگیزد خدای ایشانرا لیبین لهم تا بیان کند برای ایشان الذی یختلفون آنچیزرا که اختلاف میکنند
فیه در آن یعنی در امور بعث و حشر و لیعلم الذین کفروا و تا بدانند آنانکه کافر بودند انهم کانوا آنکه
کافر بودند کاذبین دروغگویان در انکار قیامت و در آنکه خدا مردگان را زنده نکرداند انما قولنا جز این
نیست که قول ما لشیء مر چیزی را اذا اردناه چون خواهیم آمدیدا آنرا ان نقول له آنست که گوییم مر
آنرا کن فیکون پس بباشد مراد آنست که چون اراده علم الهی بوجود چیزی تعلق گیرد فی الحال وجود
گیرد و اصلا تاخیر در آن نرود و الذین هاجروا و آنانکه بریدند از اوطان خود فی الله در راه
حق خدا و برای رضای او من بعد ما ظلموا از پس آنکه ستمدیده شده بودند مراد اصحاب حضرت اند که بجهة

المنصف الجزو

که بجهة ستمکاری قریش بر ایشان بحبشه هجرت کردند حق تعالی میفرماید که این مهاجران لنبوئنهم
هر آینه جای دهیم ایشان را فی الدنیا در این سرای حسنة بلده نیکو یعنی مدینه معظمه و گفته اند غنیمتی
نیکو و لاجر الآخرة و هر آینه مزد آخرت ایشان را اکبر بزرگتر است از حطام دنیوی و امتعه
فانیه آن بازار غنیمت که در دنیا بدست ایشان در آید لو کانوا یعلمون اگر باشند کفار که بدانند
آنچه را حق تعالی برای مهاجران آماده کرده یا اگر اهل هجرت بدانند آنچه برای ایشان مدخر است
از خیر دنیا و آخرت هر آینه اعتبار در اجتهاد افزایند در بلاهای مفارقت اوطان صبر کنند الذین صبروا
مهاجران آنانند که صبر کردند بر مفارقت وطن و آزار کفار و علی ربهم و بر پروردگار خود یتوکلون
توکل میکنند و کار خود را بدو میگذارند آورده اند که کفار قریش گفتند که خدای بزرگوار است که بشر را
به پیغمبری فرستد بلکه ملکی را مبعوث گرداندی تا خلق را بدو دعوت کنند حق تعالی رد قول ایشان
کرده میفرماید که و ما ارسلنا و نفرستادیم ما برسالت من قبلک پیش از فرستادن تو الا رجالا
مگر مردان را نوحی الیهم یعنی بواسطه فرشتگان وحی میفرستادیم بر ایشان مراد آنست که سنت الهی و عادت ربانی
جاری شده که بشر را برسالت فرستد نه ملک را چنانکه کفار میگویند فاسئلوا پس بپرسید اهل
الذکر اهل کتاب را یعنی علما و اهل تواریخ را که باخبار امم ماضیه عالمند تا شما را از این اعلام کنند ان
کنتم لا تعلمون اگر شما هستید که نمیدانید که انبیای سابق همه بشر بوده اند که مبعوث شده اند
بالبینات بمعجزهای روشن و الزبر و کتابهای نوشته و انزلنا و فرو فرستادیم الیک الذکر را
چه قرآن که سبب یاد کردن خداوند است لتبین للناس بجهة آنکه روشن و هویدا کنی برای مردمان
ما نزل آنچه فرو فرستاده شده است در قرآن الیهم بسوی ایشان از اوامر و نواهی و آنچه
بر ایشان مشتبه است و لعلهم یتفکرون و بجهة اراده آنکه شاید ایشان تامل کنند در
و متنبه شوند بدان و بدانند که این کلام مخلوق نیست افأمن الذین آیا پس ایمن شده اند
آنانکه مکروا السیئات کرده مکرهای بد یعنی برای اهلاک انبیا و مومنان حیلها انگیخته اند
ان یخسف الله از آنکه فرو برد خدای بهم الارض ایشان را در زمین چنانکه قارون را
فرو برد او یأتیهم العذاب یا ایمن اند از آنکه بدیشان عذاب من حیث لا یشعرون
از جایگه ندانند و امید هیچ ندارند چنانچه بقوم لوط آمد او یأخذهم یا بگیرد ایشان را خدای

فی تقلبهم در حالت تردد آمد شد ایشان در سیر و تجارت خود یعنی در وقت سود او معامله که تردد
کنند ایشان را بگیرد فما هم بمعجزین پس نباشند عاجز کنندگان خدا در فرار از عذاب
او یأخذهم یا بگیرد ایشان را علی تخوف بر ترس چنانکه گروهی را بعذاب هلاک کند و گروهی
ترسناک کند و بعد از آن بهمان عذابی که رسیده باشد که بایشان رسد هلاک گرداند فان ربکم
پس مر آینه پروردگار شما لرؤف رحیم هر آینه مهربان و بخشاینده است بعقاب تعجیل نکند و مهلت
دهد ایشان را تا باشد که اندیشه کنند و براه حق باز آیند و بعد از آن بیان دلایل قدرت خود میکند
بقوله او لم یروا آیا ندیدند این کافران یعنی البته نظر کردند الی ما خلق الله بسوی آنچه آفریده است خدای
تعالی من شیء از چیزی یعنی مخلوقاتی که یتفیؤ ظلاله میگردد سایهای ایشان عن الیمین و الشمائل
از راست و چپ از هر جانب سجدا لله در حالتیکه آن سایهای ایشان سجده کنندگان اند مر خدای را
و هم داخرون و حال آنکه ایشان خوار انند یعنی خاضع و متواضع مراد بسجود انقیاد و امتثال است
و مقهوریت و مغلوبیت خواه بطبع و یا باختیار و در تفسیر زاهدی آورده که معنی آنست که اگر کافر
مرا سجده نکنند باختیار سایهای ایشان مرا بالطبع سجده کنند و حق آنست که همه اشیا متخاضع و ذلیل اند
و دلالت بر وجود صانع خود و لله و مر خدای را یسجد سجده میکند ما فی السموات آنچه در آسمانها است و
ما فی الارض و آنچه در زمین است من دابة از جنبندگان این بیان هر دو هست زیرا که دبیب
بمعنی حرکت جسمانیست خواه در زمین و خواه در آسمان و مراد بسجود انقیاد ارادیست و الملائکة
و دیگر سجده میکنند فرشتگان این از قبیل ذکر خاص است بعد از عام جهة تعظیم و یا عطف مجرد است بر
جسمانیات و هم لا یستکبرون و فرشتگان سرکشی نمی نمایند از عبادت او و صاحب تبیان گفته که
سجود بر دو قسم است سجود عبادت که وضع جبهه است بر زمین از روی پرستش و آن سجده ذوی العقول است
و سجده تذلل و خضوع و تسخر و آن سجده غیر عقلاست یخافون ربهم میترسند از پروردگار خود
که ناگاه فرود آید من فوقهم از زبر ایشان و یا می ترسند از او در حالتیکه او فوق ایشان است بقهر و غلبه
بطوع و رغبت و یفعلون و میکنند بطوع و رغبت ما یؤمرون آنچه فرموده شده اند بدان از پرستش
و ذکر و تدبیر امور کلی و جزئی خود از پیغمبر نقل میکنند که حق تعالی را در آسمان هفتم فرشتگان هستند که بجود
ایشان را از آن زمان که ایشان را آفریده اند تا روز قیامت گوشتهای دوش و هر دو پهلوی ایشان میلرزد از خوف

خدای هیچ قطره از آب چشم ایشان جدا نمیشود مگر که فرشته از آن آفریده میشود و چون روز قیامت
شود سر از سجده بر دارند و گویند بار خدایا نپرستیدیم ترا چنانکه حق پرستیدن تست بعد از آن بیان
وحدانیت خود میکند بقوله و قال الله و گفت خدای لا تتخذوا الهین اثنین فرا مگیرید دو خدا را انما
هو جز این نیست که خدای بحق اله واحد معبودیست یگانه و یکتا یعنی وحدت لازم الوهیت است
چنانکه بادله واضحه ثابت گشته فایای فارهبون پس مرا بپرستید نه غیر مرا و له و مر او راست ما
فی السموات و الارض آنچه در آسمانها و زمینهاست یعنی مخلوق و مملوک است و له الدین و مر او راست
طاعت و فرمانبرداری واصبا در حالتیکه لازم و واجب است چه مقرر است که الوهیت منحصر است در وی پس
سزاوار آنست که او را پرستند نه غیر او را افغیر الله تتقون آیا پس بدون خدای و حال آنکه
غیر او عقوبت و عذاب نمیکند بجهة آنکه غیر او نفع نمی رساند کما قال و ما بکم من نعمة و آنچه بشما رسیده است
از نعمتها چون صحت و غنا و ارزانی فمن الله پس از خداست چه منعم حقیقی اوست و نعمت همه منعمان موقوفست
بر نعمت او ثم اذا مسکم الضر پس چون برسد بشما سختی چون مرض و فقر و قحط فالیه تجأرون
پس بدو مینالید و تضرع و زاری بدرگاه او میکنید ثم اذا کشف الضر پس چون بردارد آن سختی را
که از و مینالید عنکم از شما اذا فریق منکم آنگاه گروهی از شما یعنی کفار بربهم یشرکون بپروردگار خود
شرک آرند بعبادت غیر او لیکفروا تا کفر ورزند بما آتیناهم بآنچه داده باشیم ایشان را از نعمت کشف
مضرت فتمتعوا پس برخوردار باشید از نعمتهای دو سه روز کام خود برانید و از دنیا بهره بردارید
فسوف تعلمون پس زود باشد که بدانید عاقبت امر خود را و یجعلون و میگردانند یعنی مقرر میکنند این
کافران لما لا یعلمون برای آنهاکه نمیدانند یعنی بتان که ایشان را عقلی و علمی نیست بجهة آنکه جماد اند نصیبا
مما رزقناهم بهره از آنچه بدیشان داده ایم از کشتها و چهارپایان چنانچه در سوره انعام گذشت
تالله لتسئلن سوگند بخدای که پرسیده خواهید شد روز قیامت عما کنتم تفترون از آنچه هستید
که افترا میکنید و دروغ بر می بافید که بتان خدایانند و ما نصیب زراعت و انعام بدیشان قربت
میکنیم و یجعلون و میگردانند و میسازند لله البنات برای خدای دختران را چنانکه خزاعه و کنانه
میگفتند که ملائکه دختران خدا اند و بحسب بنو ملیح آن بود که حق تعالی با جن مواصلت کرده ملائکه متولد
شده اند سبحانه پاک است خدای از آنچه ایشان میگویند که خدای دختران دارد و لهم ما یشتهون

مر ایشان راست آنچه آرزو دارند و بدان نازند یعنی منزه و مبراست حق تعالی از این قسم که دختران او
نسبت دهند و پسران را بخود اسناد کنند و اذا بشر احدهم بالانثی و چون خبر داده شود یکی از
ایشان بزاد ولادت دختران یعنی چون کسی را از کافران خبر دهند که ترا دختری متولد شد ظل وجهه
گردد روی او مسودا سیاه از اندوه و غم و شرمندگی در میان قوم و هو کظیم و او پر باشد
از خشم بر زن خود که چرا دختر زاده یتواری پنهان شود و خود را بپوشد من القوم از گروه
آشنایان و خویشان من سوء ما بشر به از بدی و ناخوشی آنچه او را خبر داده اند بآن چنانکه
عادت بآن جاریست و در اندیشه این باشد که با آن دختر چکند ایمسکه آیا نگاهدارد آن مولود را
علی هون بر خواری و ذلت که از قوم کشد و از سرزنش ایشان که دختر آورده ام یدسه فی
التراب یا بپوشد آنرا در خاک یعنی زنده در گور کند الا ساء بدانید که بدست ما یحکمون آنچه
حکم میکنند یعنی دختران که نزد ایشان قدر و منزلتی ندارند و موجب نکوهش و سرزنش ایشان
میشود بخدای نسبت میدهند کفار در زمان جاهلیت دختران را زنده در گور میکردند بجهة سرزنش
قوم و بعد از اسلام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله این عادت قبیحه را از میان ایشان برانداخت
و فرزدق تمیمی نام او صعصعه چون خبر یافتی که کسی را دختر آمده چند شتر را بهدیه فرستادی تا آن دختر را
زنده در گور نکشد بعد از آن فرمود که للذین لا یؤمنون مر آنان را که ایمان نیاورند بالآخرة بسرای
آخرت مثل السوء صفت بد است که آن احتیاج ایشانست بزن و فرزند و کراهت ایشان از
دختران و زنده در گور کردن آنها بجهة سرزنش و ترس از درویشی و لله المثل الاعلی و مر خدای راست
صفت بلند که وجود ذاتیست و غنای مطلق و جود شامل و تقدس او از زن و فرزند و هو
العزیز و اوست غالب و قادر بر هلاک کفار الحکیم حکم کننده بمهلت ایشان تا وقت معلوم چه او
منفرد است بکمال قدرت و حکمت و لو یؤاخذ الله الناس و اگر بگیرد خدای مردمان را یعنی بکفر
کافران بظلمهم بستم یعنی بکفر ایشان که تعدی است از طریق حق ما ترک علیها نگذارد بر روی زمین
من دابة هیچ جنبنده از اهل شرک و عصیان بشومی کفر و معصیت و لکن یؤخرهم و لیکن
باز پس میدارد خدای ایشان را مهلت میدهد الی اجل مسمی تا وقتی که نام برده شد برای موت
یا عذاب ایشان فاذا جاء اجلهم پس چون بیاید وقت مقرر ایشان برای عقوبت یا

یا در رسد وقت مرگ ایشان لا یستأخرون ساعة باز پس نروند ساعتی از آن و لا
یستقدمون و پیشی نگیرند ساعتی بر آن هلاک شوند یا معذب شوند در همان لحظه و یجعلون لله
و حکم میکنند مر خدا را یعنی برای او ما یکرهون آنچه نمیخواهند و کراهت دارند که برای ایشان باشد یعنی دختران یا
شریک در مهتری و در سرداری و تصف و با وجود این وصف میکند السنتهم الکذب زبانهای
ایشان دروغ را یعنی میگویند ان لهم الحسنی آنکه ایشان راست بهشت یا مثوبتی نیکو چه کافران
میگفتند که اگر فرضا رجوع ما با خدا باشد ما را نزد یک او مرتبه نیکو خواهد بود حق تعالی رد قول
ایشان کرده فرمود که لا جرم حقا که فردای قیامت ان لهم النار بدرستیکه باشد مر ایشان را
دوزخ و انهم مفرطون و بتحقیق که ایشان داشته شوند با آتش دوزخ یعنی قبل از همه ایشان را
بدوزخ شتابانند و ابن عباس فرموده که مفرطون آن باشند در آتش یعنی حق تعالی ایشان را
در دوزخ بگذارد و هرگز ایشان را از آن بیرون نیارد همچنانکه کسی چیزی را فراموش کند و هرگز جانب آن
نگذرد و بعد از آن جهة تسلیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که تالله لقد ارسلنا
بخدا که ما فرستادیم پیغمبران الی امم بسوی امتانی که بودند من قبلک پیش از تو فزین لهم
الشیطان پس بیاراست برای ایشان دیو کش که ابلیس است اعمالهم کردارهای
بد ایشان را بجهة آن اقدام نمودند بر قبایح و کافر شدند برسولان و تکذیب ایشان کردند
فهو ولیهم پس شیطان دوست ایشانست الیوم امروز یعنی در دنیا و یا روز قیامت قرین و
یار و مصاحب ایشان باشد در دوزخ و لهم و مر ایشان راست یعنی ابلیس لعین و متابعان او را
عذاب الیم عذابی دردناک در قیامت و ما انزلنا علیک الکتاب و نفرستادیم بر تو قرآن الا
لتبین مگر برای آنکه بیان کنی و روشن گردانی لهم برای مردمان الذی اختلفوا فیه آنچه اختلاف
کردند در آن از امر توحید و احوال معاد هدی و رحمة و نفرستادیم بر تو قرآن مگر جهة راه
نمودن بحق و برای رحمت لقوم یؤمنون مر گروهی را که بگروند بدان و الله انزل و خدای
فرستاد من السماء ماء از آسمان آبی را فاحیا به الارض پس زنده گردانید بان
آب زمین را بعد موتها پس از مردگی یعنی بباران تازه گردانید زمین را بانواع نبات بعد
از مردگی و خشکی ان فی ذلک بدرستیکه درین چه مذکور شد لآیة هر آینه نشانه است

تحل

اشکارا

آشکارا لقوم یسمعون مر گروهی را که بشنوند بگوش تدبر و استماع کنند بجمع استماع انصاف و ان لکم
و بدرستیکه مر شما راست فی الانعام در وجود چهارپایان لعبرة دلالتی که بران عبرت گیرند و بدان جهل
علم عبور کنند نسقیکم می آشامانیم شما را مما فی بطونه بعضی از آنکه در شکمهای ایشانست از شیر
حیوانات من بین فرث و دم از میان سرگین و خون لبنا خالصا شیر پاک از رنگ خون و بوی
سرگین سائغا للشاربین گوارنده و خوشگوار مر آشامندگان را از ابن عباس نقلست که چون بهیمه علف
بخورد در شکم او مختمر شود سه طبقه در وی پیدا شود اسفل فرث است و اوسط لبن و اعلای آن دم در عروق
جاری میگردد و شیر به پستان و فرث از شکم خود بیرون می آیند شعر از خون سرخ شیر سفید آورد
برون و ز خارهای خشک گل رنگین پدید و من ثمرات النخیل و الاعناب و می آشامانیم از میوهای
خرما بن و تاکهای انگور یعنی از شیرهای این عالم تتخذون منه فرا میگیرید از آن سکرا مسکر را
و رزقا حسنا و روزی نیکو را چون خرما و مویز و دوشاب و سرکا برادر رزق حسن در مقابل سکر
دالست بر حرمت خمر ان فی ذلک بدرستیکه درین میوه تر و خشک و فوائد آن لآیة هر آینه دلیلی
روشن بر قدرت کامل باری تعالی لقوم یعقلون مر گروهی را که تعقل کنند و بنظر تامل در آن نگرند و اوحی
ربک و الهام کرد پروردگار تو الی النحل بسوی زنبوران عسل یعنی در دل ایشان افکند ان اتخذی
آنرا که فرا گیرید من الجبال و الهام کرد پروردگار تو الی النحل از شکاف کوهها بیوتا خانهای مسدس
متساوی الاضلاع الااستیجس صنعت ان اتخذی آنرا که فرا گیرید من الجبال و تحت قسمت و من
الشجر و از میان درختان نیز خانه گیرید یعنی در میان کوه و درخت جای گیرند و فی که مالک صاحب نداشته
باشند و مما یعرشون و خانه گیرند از آنچه مردمان بنا میکنند یعنی مالکان تمام کنند و غیر آن ثم کلی من
کل الثمرات پس بخورید ای زنبوران از همه میوه که خواهید تلخ یا شیرین مراد شکوفهای آنست فاسلکی
سبل ربک پس در روید براهای پروردگار شما که شما را بان الهام داده و تعلیم فرموده یعنی بجاهای
خود باز گردید ذللا در حالتیکه منقاد باشید و رام شده مر امر او را و چون زنبوران امر الهی را کار
بسته از شکوفها و گلها بچند در درون ایشان مستحیل گردد بشیره شیرینی برای ذخیره زمستان یخرج
من بطونها بیرون آید از شکمهای ایشان بطریق لعاب شراب شربتی مختلف الوانه خلاف
یکدیگر رنگهای او یعنی سفید که عسل زنبور جوانست و زرد که از آن میانه سالست و سرخ که از آن زنبور

پیر است و سیاه و سبز نادر باشد گویند اختلاف الوان عسل بجهة اختلاف فصول است فیه شفاء
للناس در آن شراب شفاست مردمان را یا نفع یعنی چنانکه در امراض بلغمیه یا مختلط یا غیر خود چنانکه
امراض چشم معجون باشد که عسل جزو وی بنا شده و ابن بابویه آورده که در اعتقادیات خود که اعتقاد
ما در عسل آنست که او امراض بلغمیه را شفا میدهد و اصح آنست که عسل یا با دویه حاره و یا بدون آن
شفای بلغم است و با ترشیها شفای صفراست و با روغنها شفای سوداست ان فی ذلک
بدرستیکه در امور زنبور عسل لآیة هر حجتی است روشن بر قدرت ربانی لقوم یتفکرون
برای گروهی که تفکر کنند در اختصاص نحل باین علوم دقیقه و افعال عجیبه چه هر که باینها عالم شود
هر آینه بداند که این صنایع غریبه و امور دقیقه نیست مگر از الهام قادر حکیم که چندین حکمت در جانور
ضعیف ودیعه نهاده و از جمله انقیادی دارند که هرگز از راه فرمان منحرف نشوند و اعانتی که
میوه تلخ و عسل شیرین باز دهند و ورعی که جز پاک و پاکیزه نخورند و طاعتی که هرگز یعسوب را که پادشاه
ایشانست خلاف نکنند و مکی که فرسخها قطع کنند و باز بوطن خود رجوع نمایند و طهارتی که هرگز بر قاذورات
ننشینند و از آن نخورند و صناعتی که اگر تمام بنایان عالم را جمع سازند خانهای مسدس ایشان
بر طریق یاد ساده روز کار نافذ الامر است و فرمان مطاع و جمیع زنبوران تابع اویند و بدون فرمان
او بهیچ امری اقدام نمیکنند و اگر یکی از آنها از جاده فرمانبرداری منحرف شود بعضی پیش او را
جزا بر سازند و همچنانکه از عسل ایشان شفای الم ظاهر حاصل میشود از تفکر احوال ایشان شفای مرض
باطن جهل است بقدر استعداد الهی دست میدهد و اینکه امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که انا
یعسوب المسلمین اشارتست بآنکه همچنانکه نحل نخورد مگر پاک و ننشیند مگر بر جای پاک و برون نمی
اندازد الا طیب و طاهر و لطافت خود بکثافت بدل نمیکند و ذیل طهارت را بلوث نجاست نمی
آلاید و بر شاخ خوشبو و شکوفهٔ پاکیزه می نشیند و برگها و شکفتهای لطیف تناول میکند و باید
وقتی در اندرون او بشکل لعاب تازه خوش مزه جمع میشود و شربتی بیرون می آید از وی که دارد او
حکمت صفت فیه شفاء للناس در شان او راست می آید آنحضرت نیز متصف باین صفات است
و مومن مخلص که تابع او ست مثل زنبور عسل است در اکل طیبه و اجتناب از خبث و خبث پس
اینکه آنحضرت خود را بیعسوب که امیر زنبوران عسل است تشبیه فرموده در کمال لطافت باشد

و الله

و الله خلقکم و خدای آفرید شما را و از عدم بوجود آورد ثم یتوفیکم پس بمیراند شما را و دیگر بار
شما را بعدم باز برد با جال مختلفه و منکم من یرد و از شما کس هست که رد کرده میشود الی
ارذل العمر بسوی خوارترین زندگانی یعنی بسن پیری و نقصان قوت عقل مثل بسن طفولیت باشد
و آن هفتاد و پنج یا هشتاد یا نود است پس عاقبت آن باین منتهی شود که لکیلا یعلم تا نداند
بعد علم شیئا پس از دانستن چیزی را حال طفولیت باز رود و چیزها را فراموش کند و قوت حافظه
و فهم او برود و دمیاطی گفته که مراد کفارند چه مسلمانان را زیادت نکند طول عمر الا کرامت
و عقل و در طریق ما نیز وارد شده که مؤمن را هرگز این حالت دست ندهد ان الله بدرستیکه
خدای علیم داناست بمقادیر اعمار بندگان قدیر توانا است که جوان با نشاط را بمیراند و پیر بسیار
سال را باقی گذارد و در بین تنبیه است بر آنکه تفاوت آجال مردمان نیست مگر بتقدیر عالم حکیم باینکه
و چه که ترکیب ابنیه و تعدیل امزجه کنند بر قدر معلوم بعد از آن بیان تفاوت ارزاق بندگان
میکند بحسب مصلحت بقوله و الله فضل و خدای افزونی داد بعضکم برخی شما را بر برخی دیگر فی الرزق
در روزی یعنی در مال دنیا یکی توانگر باشد و دیگری درویش و یکی مهتر باشد و دیگر چاکر فما الذین
فضلوا پس نیستند آنانکه افزونی یافته اند در اموال یعنی آنها که بسبب مال مهتر باشند و توانگر و مالک بندگان
شده نیستند برادی رزقهم باز گرداننده روزی و مال خود علی ما ملکت ایمانهم بر آنها را که
مالک شده است دستهای ایشان یعنی خواجگان مالهای خود را ببندگان خود نمیدهند که ایشان مالکان مملوک
خود را در مال خود شریک سازند فهم فیه سواء تا باشند خواجگان و بندگان در مالداری یکسان
پس بجهة استبداد و تسلط بر مملوکان و عدم رضا بمساوات بندگان با ایشان مال را با ایشان نمیدهند
و آنها را شریک خود نمیسازند تا موجب نقص ایشان نشود مرویست که خطاب با مشرکانست پس
میفرماید که ای اهل شرک شما تجویز نمیکنید که بندگان شما شریک شما باشند در اموال پس چگونه روا میدارید
که بتان و بندگان من شریک من باشند در الوهیت و نزد بعضی معنی آنست که آنانکه حق تعالی روزی ایشان را
تفضیل فرموده از مالکان روزی را بممالیک خود نمیدهند و رازق ایشان نمیشوند بلکه حق تعالی رازق همه مالک
و مملوکست چه انفاق مالک بر مملوک از جزئیست که حق تعالی روزی او گرداننده حق تعالی رازق همه ایشان
باشد و همه در روزی مساوی باشند افبنعمة الله یجحدون آیا پس نعمت خدا انکار میکنند و حقیقت آن

تحتانی خوانده یعنی کافران انکار نعم او میکنند و چون ثابت شد که منعم بجمیع نعم اوست پس هر که بتان را
شریک او گوید منکر نعمت او شده باشد و نیز در تعداد نعم خود میفرماید که وَاللّهُ جَعَلَ لَكُم و خدای آفرید برای
شما مِّنْ أَنفُسِكُمْ از جنس شما أَزْوَاجًا زنان را که با ایشان آرام گیرند وَجَعَلَ لَكُم و آفرید برای شما مِّنْ
أَزْوَاجِكُم از زنان شما بَنِينَ پسران وَحَفَدَةً و اولاد اولاد یا دختران و گویند مراد دامادانند
بر دختران وَرَزَقَكُم و روزی داد شما را مِّنَ الطَّيِّبَاتِ از پاکیزها یعنی اموال حلال و یا اطعمه لذیذه و
ملابس طیبه فاخره أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ آیا به بیهوده میگروند مشرکان اعتقاد مشرکان آن بود که
بتان اعانت ایشان میکنند در روزی و فردا شفاعت ایشان کنند حق تعالی انکار این معنی
کرده میفرماید که آیا باین امر باطل میگروند وَبِنِعْمَتِ اللّهِ و بنعمت خدای هُمْ يَكْفُرُونَ ایشان منکر میشوند
چه اضافه نعمت به بتان میکنند وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللّهِ و می پرستند بدون خدای مَا لاَ يَمْلِكُ
لَهُمْ آنچه را که مالک نیست یعنی نمیتواند برای ایشان رِزْقًا روزی دادن را مِّنَ السَّمَاوَاتِ از آسمانها
یعنی باران وَالأَرْضِ و از زمین یعنی نبات حاصل که کافران عبادت بتان میکنند که ایشان نمیتوانند
روزی دادن شَيْئًا چیزی را پرستندگان از باران و گیاه وَلاَ يَسْتَطِيعُونَ و اصلا قدرت و
توانائی ندارند پس چگونه روزی دهند و هیچ یعنی عظیم از آمرزیدن و روزی دادن نیست فَلاَ تَضْرِبُواْ
لِلّهِ الأَمْثَالَ پس مزنید یعنی مسازید برای خدا امثال و اشباه بدین وجه که بتان را مثل او گردانید و ایشان را
شریک او سازید یعنی چونکه او بی‌تمثیل و بی نظیر است چگونه بتان را مثل و شبیه او میگردانید إِنَّ اللّهَ
يَعْلَمُ بدرستیکه خدای میداند فساد قول شما را و عظم جرم شما را در آنچه میکنید وَأَنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ
و شما نمیدانید بطلان قول خود را و عظم عقوبت آن را و اگر بروجه تدبیر و تامل بدانید برین اشراک
جرات نکنید بعد از آن ایراد مثل میکند برای خود و برای معبودان باطل بقوله ضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً بزد
خدای یعنی بیان کرد مثلی و آن کدام است عَبْدًا مَّمْلُوكًا بنده درم خریده غیر مکاتب و غیر ماذون
که او لاَّ يَقْدِرُ توانائی ندارد عَلَى شَيْءٍ بر هیچ چیز از نفع و ضرر وَمَن رَّزَقْنَاهُ و آزاد دیگر که روزی
داده باشیم او را مِنَّا از نزدیک خود رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو یعنی بسیار و بی مزاحم که در وی تصرف
تواند کرد بر حسب دلخواه فَهُوَ پس آن مرد آزاد يُنفِقُ مِنْهُ نفقه میکند از آن روزی سِرًّا
وَجَهْرًا پنهان و بی اختیار در تصرف اموال با خواجگان صاحب اقتدار و خداوندان مال و منال

پس چون

پس چون مملوک عاجز با مالک قادر متصرف برابر نیست پس بتان که عاجزترین مخلوقاتند شریک
قادر علی الاطلاق چگونه توانند بود الْحَمْدُ لِلّهِ ستایش و ثنا خدای راست که دهنده جمیع نعمتهاست
پس هیچکس مستحق آن نیست مگر او چه جای آنکه مستحق عبادت باشد یا شکر خدا را که ما را بادله
توحید راه نمود بَلْ أَكْثَرُهُمْ بلکه بیشتر مردمان یعنی مشرکان لاَ يَعْلَمُونَ نمیدانند و بجهت ضلالت و گمراهی
اضافه نعمت بغیر او میکنند و بواسطه آن غیر سبحانه را می پرستند پس مثلی دیگر ایراد میکند که وَضَرَبَ
اللّهُ مَثَلاً و بیان کرد خدای مثلی را که آن اینست رَّجُلَيْنِ دو مرد را که أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ یکی
از ایشان گنگ است ولی شبه گنگ مادر زاد نشنود و نگوید لاَ يَقْدِرُ قدرت ندارد عَلَىَ شَيْءٍ
بر فهم هیچ چیز از سخن و فهمانیده نمیشود صنایع و تدابیر بجهت نقصان حواس عقل وَهُوَ كَلٌّ و با این
همه گران است عَلَى مَوْلاهُ بر کسیکه متولی امر او باشد یعنی ولی او برعایت حال او در مانده باشد
أَيْنَمَا يُوَجِّههُّ هر کجا متوجه سازد او را یعنی بهر مهمی که او را فرستد لاَ يَأْتِ بِخَيْرٍ باز نیاید بنیکوئی
یعنی کاری نسازد و کفایتی نکند چه از مافی الضمیر خود خبر تواند داد و نه جوابی که گویند در تواند یافت
هَلْ يَسْتَوِي هُوَ آیا برابر است این شخص چنین وَمَن يَأْمُرُ و کسی که میفرماید بِالْعَدْلِ براستی سخن گوی
بارشدی تام و فهمی درست که امر میکند بعدل و عدل صفتیست جامع جمیع فضایل و مکارم وَهُوَ و او است
در نفس خود عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ بر راهی راست و سیرتی درست و طریقه پسندیده که بهر مطلب که توجه
نماید رود بمقصد و مقصود رسد چنانکه ابکم بحاصل مساوی این کامل فاضل نیست پس بتان بی اعتبار را
نسبت مساوات با حضرت پروردگار نباشد و چون کفار قریش از روی استهزا تعجیل وقوع قیامت میکردند
شما پوشیده هست و گویند مراد روز قیامت که علم آن غیبست بر اهل سموات و ارض وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ
و نیست کار قیامت یعنی آمدن آن بسرعت و سهولت إِلاَّ كَلَمْحِ الْبَصَرِ مگر مانند نگریستن چشم از اعلای حدقه
باسفل که آن را باصطلاح چشم زدن گویند یعنی آوردن خدای قیامت را آسانتر است از آنکه شما
دیده برهم زنید أَوْ هُوَ أَقْرَبُ بلکه آن نزدیکتر است چه لمح البصر فعل است یعنی نهادن جفن و برداشتن
آن و ایقاع قیامت یک فعل پس ممکن است وقوع آن در نصف زمان حرکت إِنَّ اللّهَ بدرستیکه
خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از بعث و حشر قَدِيرٌ تواناست که احیای خلایق کند در یک دفعه بیکبارگی
قادر است بر احیای ایشان بتدریج پس از ابتدای وجود ایشان خبر داد تا از مبدا بر معاد استدلال

کنند و فهم کنند وَاللّهُ أَخْرَجَكُم و خدای بر آورد شما را مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ از شکمهای مادران شما
لاَ تَعْلَمُونَ شَيْئًا که نمیدانستید هیچ چیز از جذب منافع خود و دفع مکاره از خود وَجَعَلَ لَكُمُ الْسَّمْعَ
داد مر شما را گوش که بشنوید وَالأَبْصَارَ و چشمها وَالأَفْئِدَةَ و دلها یعنی آلات دانش شما داد تا جزئیات
این را بحواس دریابید پس تعقل کنید در مصنوعات او لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شکر کنید
برین نعمتها أَلَمْ يَرَوْاْ آیا نمی نگرند آدمیان برای استدلال بر قدرت آلهی إِلَى الطَّيْرِ بسوی مرغان مُسَخَّرَاتٍ
در حالتیکه رام شده‌اند برای پریدن فِي جَوِّ السَّمَاء در میان آسمان و زمین مَا يُمْسِكُهُنَّ نگاه نمی
دارد ایشان را در هوا إِلاَّ اللّهُ مگر خدای و اگر گرانی جسد ایشان مقتضی سقوط است چیزی در فوق
و تحت نیست که نگهدارنده ایشان باشد إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه در تسخیر طیر برای گروهی که بگروند برای
پریدن ایشان در هوا بی نگهدارنده بر خلاف طبع آن لآيَاتٍ هر آینه نشانهاست لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
برای گروهی که بگروند چه مومنان منتفع اند بر آنچه تفکر میکنند در آنکه حق تعالی مرغان را بر وضعی
آفریده که می توانند پرید و هوا را بر وجهی مخلوق ساخته که در آن ممکن است ایشان را پرواز کردن
بر خلاف طبع پس بیان این تفکر در هوا موقوف بر ... خود را با آشیانه کرامت نموده
تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة میرسانند وَاللّهُ جَعَلَ لَكُم و خدای ساخت برای شما مِّن
بُيُوتِكُمْ از خانهای شما که از سنگ و چوب و خشت باشد سَكَنًا آرامگاهی که بوقت اقامت در
آن ساکن توانید بود وَجَعَلَ لَكُم و ساخت مر شما را مِّن جُلُودِ الأَنْعَامِ از پوست چهارپایان
بُيُوتًا خانها چون قبه و خیمه که از پوست سازند تَسْتَخِفُّونَهَا سبک می یابید آن را بر داشتن
با خود بردن يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وقت سفر و رحلت شما وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ و بوقت اقامت یعنی حضر یا نزول
منازل سفر وَمِنْ أَصْوَافِهَا و پیدا کرد برای شما از پشمهای انعام یعنی آنچه میش را باشد
وَأَوْبَارِهَا و پشمهای نرم که شتر را باشد وَأَشْعَارِهَا و مویهای که بز را باشد أَثَاثًا
رختها از پوشیدنی و گستردنی وَمَتَاعًا و برخورداری از خرید و فروخت إِلَى حِينٍ تا هنگامی
که بر قرار بود و از آن نفع توان گرفت و کهنه و ریزیده نشده باشد وَاللّهُ جَعَلَ لَكُم و خدای
پیدا کرد برای راحت شما مِّمَّا خَلَقَ از آنچه آفرید از درخت و کوه و نبات ظِلاَلاً سایهای
تا مان از تاب آفتاب پناه می برید وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ و پدید کرد برای کوهها أَكْنَانًا

پوششها

پوششها یعنی غارها و خانهای تراشیده که در آن ساکن شوید وَجَعَلَ لَكُمْ و ساخت برای شما
سَرَابِيلَ پیراهنها یعنی پوشیدنیها چون جامه صوف و کتان و پنبه و غیر آن تَقِيكُمُ الْحَرَّ که باز دارد
از شما ضرر گرما و ذکر سرما نکرد بجهت اکتفا باحد الضدین یا بجهت آنکه گرما در بلاد عرب بیشتر است وَسَرَابِيلَ
و دیگر ساخت برای شما پیراهن از آهن تَقِيكُم نگاه میدارد شما را از سلاح دشمنان یعنی
تیغ و تیر و نیزه ایشان بَأْسَكُمْ در آزار شما كَذَلِكَ همچنانکه این نعمتها برای شما تمام کردم
يُتِمُّ نِعْمَتَهُ تمام گرداند نعمت خود را عَلَيْكُمْ بر شما لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ تا باشد که شما اسلام آرید
و منقاد حکم او شوید و به یگانگی پرستش او کنید فَإِن تَوَلَّوْاْ پس اگر بر گردند و اعراض کنند کفار
از اسلام فَإِنَّمَا عَلَيْكَ پس جز این نیست که بر تست ای محمد الْبَلاَغُ الْمُبِينُ رسانیدن پیغام
آشکارا و چون تو پیغام بدیشان رسانیده اعراض ایشان ترا زیان ندارد يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ
اللّهِ می شناسند مشرکان نعمت خدا را که شمرده شده بر ایشان و معترفند که اینها همه از وست ثُمَّ
يُنكِرُونَهَا پس انکار میکنند آن را به پرستش غیر منعم و یا میگویند که این نعمت او داده اما بشفاعت
بتان وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ و بیشتر ایشان جاحدند از روی عناد وَيَوْمَ نَبْعَثُ و یاد کن
آن روز را که بر انگیزیم در آن مِن كُلِّ أُمَّةٍ از میان هر گروهی شَهِيدًا گواهی بر ایمان و کفر ایشان مراد
پیغمبران امم اند ثُمَّ لاَ يُؤْذَنُ پس از اقامت انبیا شهادت را بر امم دستور ندهند لِلَّذِينَ كَفَرُواْ
مر آنان را که کافر شدند در عذر خواهی یا در رجوع بدنیا وَلاَ هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ و نه ایشان طلب کرده
شوند باسترضا یعنی نگویند با ایشان که شما خشنود سازید خدا را باین وجه که عملی کنید که خدا از شما
خشنود شود زیرا که آن وقت سرای تکلیف نیست وَإِذَا رَأى و یاد کن چون به بینند روز قیامت الَّذِينَ
ظَلَمُواْ آنانکه شرک آوردند الْعَذَابَ عذاب دوزخ را ... از مالک تخفیف عذاب
دوزخ وَلاَ هُمْ يُنظَرُونَ و نه ایشان مهلت داده شوند زمانی بی عذاب بگذارند وَإِذَا رَأى
الَّذِينَ أَشْرَكُواْ و چون ببینند آنانکه شرک آوردند شُرَكَاءهُمْ انبازان خود را یعنی بتان را که ایشان
شریکان خدا میگفتند قَالُواْ رَبَّنَا گویند مشرکان ای پروردگار ما هَؤُلاء شُرَكَآؤُنَا این گروه اند
شریکان ما الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوْ آنانکه بودیم ما ایشان را می پرستیدیم مِن دُونِكَ بدون تو فَألْقَوْا پس
بیفکنند و القا کنند إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ بسوی ایشان سخن را یعنی خدا بتان را گویا گرداند تا در جواب

ایشان کویند انکم لکاذبون بدرستیکه شما دروغکویانید یعنی شما ما را الهی پرستیدید بلکه هوای خود را می پرستیدید ما هرکز معرفت نموده بودیم به پرستش خود در تبیان آورده که نصاری وقتی عیسی و عزیر و ملایکه را در بهشت ببینند و خود در دوزخ باشند کویند خدایا اینان را می پرستیدیم با مرایشان پس آن دو پیغمبر و فرشتکان کویند شما دروغ میکوئید ایشان شرمنده شوند و حجت بر ایشان لازم شود و اندیشه دیکر کنند و القوا الی الله و بیفکنند بخدای یومئذ السلم در آنروز صلح را یعنی از در صلح در آیند و معترف شوند بکناه و کردن نهند حکم خدای را با اسلام آرند هیچکدام ندارد و ضل عنهم و کم کردد از ایشان یعنی باطل و زایل کردد ما کانوا یفترون آنچه بودند که دروغ برمی بافتند از شفاعت بتان و دستکیری ایشان چه جای شفاعت از ایشان تبرا کنند و نیز از حال مشرکان در آنروز خبر میدهد که الذین کفروا و آنانکه نکرویدند بخدا و صدوا و باز داشتند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای یعنی از ایمان و تصدیق بوحدانیت خدای و نبوت حضرت مصطفی زدناهم بیفزاییم ایشانرا عذابا فوق العذاب عذابی بر بالای عذابی بما کانوا بسبب آنکه بودند که هیچ مردمان از ایمان یفسدون فساد میکردند پس بعذاب برای کفر ایشان نشسته و دیکری برای منع دیکران از اسلام و کفر ایشان که زیادتی عذاب آنست که مار را بزرک خلعت کرده هر یک چند مانند درختهای بلند قد و تن آورد عقربان عظیم هر یک مقابل چند شتر بختی حمله بر ایشان کمارند و ایشان از آنها کریزان شده خواهند که میان آتش پنهان شوند و یوم نبعث و یاد کن ای محمد روز یکه برانکیزانیم در آن فی کل امة در میان هر کروهی شهیدا علیهم کواهی بر کفتار و کردار ایشان من انفسهم از نفسهای ایشان یعنی پیغمبری که هم از ایشان مبعوث بود بدیشان و جئنا بک و بیاریم ترا شهیدا علی هؤلاء کواه برین کروه یعنی بر امت تا بر تصدیق مومنان و تکذیب مشرکان کواهی دهی و نزلنا علیک الکتاب و فرو فرستادیم بر تو از تبیانا تا در حالتیکه روشن است لکل شیء برای هر چیزی از امور دین بتفصیل یا باجمال که بیان آن بسنت مطهره و هدی و رحمة و راه نموذست و بخشایش بر همه اکر بدان بکروند و بشری و مژده بهشت للمسلمین مر مسلمانانرا خاصه بعد از آن بیان طریقه نیکو میکند که عمل بدان موجب وصولست بروضه رضوان و میفرماید که ان الله یامر بالعدل بدرستیکه خدا میفرماید براستی یعنی بهمه چیز خواه در اعتقاد چون توحید که متوسطست میان تعطیل و تشریک و فعل متوسط آن

میان تعطیل و تشریک و مع جبر و قدر و تمثل یعنی تعبید باد ای و اجبات که متوسط است میان جحود و تهور بطالت و ترهب خواه در اخلاق چون جود که متوسطست میان جود و تبذیر و شجاعت که متوسط است میان جبن و تهور و الاحسان و میفرماید به نیکوئی کردن در طاعت بحسب کیت چون قطوع بنوافل و با بحسب کیفیت که آن غایت اخلاص است و محض احتمال و کویند عدل توحید است و احسان ادای فرایض و ایتاء ذی القربی و عطا دادن خویش و بذان نزدیک و رسانیدن بایشان آنچه بدان محتاج باشند این تخصیص بعد از تعمیم است جهة مبالغه و الجمهور علیه السلام فرمود که مراد قرابت رسولست صلی الله علیه و آله که حق تعالی در کریمه فان لله خمسه و للرسول و لذی القربی برای ایشان خمس مفروض ساخته ترید کان و ینهی عن الفحشاء و نهی میکند شما را از عمل زشت چون زنا و لواطه که قبیح ترین افعالست و المنکر و از فعلی که انکار آن کنند بر مباشران در شرع و عقل چون قتل نفس و غصب اموال و البغی و از ستمکار که از صفت شیطانیست مانند استیلا بر مردمان و تجبر و تکبر ایشان یعظکم پند میدهد خدای شما را بامر و نهی لعلکم تذکرون شاید شما پند کیرید و بمامورات قیام نمایید و از منهیات اجتناب کنید این آیه موعظه ایست جامع جمیع مواعظ و از ینجاست که خطبا روز جمعه در آخر خطبه میخوانند مرویست که سبب اسلام اکثم بن صیفی که از اکابر عرب بود و حکمای ایشان بود همین آیه است بجهة جامعیت آن جمیع مکارم اخلاق با وجود قلت لفظ و بیان جزالت و فصاحت این آیه و ذکر جمیع اقوال علما و مفسران در وجوه احسن و اشمل در منهج الصادقین مسطور است و در اینجا اکتفا کرده میشود بقول صاحب لطایف التفسیر در تفسیر این آیه و آن اینست که استقامت مملکت و ملت بسه چیز مامور به است و اضطراب آن هم بسه چیز منهی عنه و هر یک از آنها نتیجه دارد ثمره عدل ظفر و نصرت و انتظام عالم است و نتیجه احسان ثنا و مدح نواکرا و فایده صله رحم انس و الفت اما نتیجه فحشاء فساد دین و ثمره منکر انکیختن اعدا و حاصل بغی محروم ماندن از مشتهی و آیه مذکور جامع جمیع آنست پس عمل کردن بآن موجب فراغت دنیوی و مثوبت اخروی باشد و اوفوا بعهد الله و وفا کنید به پیمان خدای اذا عاهدتم چون عهد بستید مراد عهد الست است که آن ثبات بستن بر ایمان یا عهود که میان مردمان معهود میباشد و لا تنقضوا الایمان و مشکنید سوکندها یعنی پیمانها بعد توکیدها پس از استواری آن بسوکند بخدا و قد جعلتم الله و حال آنکه کردانیده اید حضرت عزت علیکم بر پیمانهای خود کفیلا کواه

ان الله بدرستیکه خدای میداند ما تفعلون آنچه میکنید از نقض عهد و سوکند و شما را بدان جزا خواهد داد و لا تکونوا و مباشید کالتی نقضت مانند زنی که بشکافت و باز کشید غزلها ریسمان رشته خود را من بعد قوة پس قوة یعنی استحکام و شدت قتل آن انکاثا در حالتیکه رشته ریسمانهای تاب باز داده باشد یعنی مانند زنی که ریسمانها را بعد از آنکه تاب باز داده یا محکم و قوی ساخته تاب باز دهد و پاره پاره کرد اند مرویست که در عرب زنی بود نام او ربطه و بجد خرافت رسیده بود و باین سبب او را خرقا میکفتند و او را کنیزان بود و آن زن از اول تا نیم روز خود با خدم رشتن و کنیزانرا رشتن میفرمود و بعد از نصف النهار میکفت تا آن ریسمانها تاب باز میدادند تا خراب و ضایع میشد و پیوسته عادت او چنین بود حق تعالی شکستن عهد را بپاره کردن ریسمان آن زن و میفرماید که چنانچه آن حمقا رشته تاب باز داده خود را ضایع میکند مردم عاقل باید که سر رشته عهد خود را بسر انکشت پس از تش الشیان میکند در شکستن بقول تتخذون ایمانکم فرا میکیرید عهد و سوکند خود را دخلا بینکم خیانت و دغلی و مکر در میان خود اصل دخل الجزلیست که در چیزی بسازند و حال آنکه از جنس آن نباشد یعنی در سوکند و عهود خود مکر و خیانت میکنند ان تکون امة بسبب آنکه هستند کروهی یعنی کفار هی اربی من امة که ایشان زیاده از کروه دیکرند در عدد و مال یعنی از مسلمانان مراد آنست که عهد میبارید و نقض عهد بسبب آنکه قریش را از مسلمانان بیشتر و مال ایشان را وافرتر بینید و بجهة آن حیله بازی آغاز کرده تا که با دیکر خود رجوع کنید و طریق اهل جاهلیت پیش کیرید انما یبلوکم الله جز این نیست که خدای می آزماید شما را به یعنی بامر وفای بعهد یعنی تا بر عالمیان ظاهر کردد که دست اعتصام در ریسمان وفای میزنید و یا بعهد خدای و بیعت پیغمبر صلی الله علیه و آله وفا میکنید یا آنکه بکثرت قریش و شوکت ایشان قلت مومنان و ضعف مغرور شده نقض آن میکنید و لیبینن و هر آینه پیدا کند برای شما یوم القیمة روز رستخیز ما کنتم فیه آنچه هستید که در آن تختلفون اختلاف میکنید در شان بعث و جزا در وقتی که پاداش دهد بر اعمال شما جواب و عقاب و لو شاء الله و اکر خواستی خدای یعنی حکمت او تقاضای کردی لجعلکم هر آینه کردانیدی شما را امة واحدة یک کروه متفق بر اسلام و لکن یضل و لیکن فرو میکذارد در خذلان من یشاء هر که را میخواهد یعنی بر وجه اجبار و اکراه

کسانیکه با وجود ظهور معجزات بینه بجهة فرط عناد نظر از آن نکرده اختیار ایمان نکنند حق تعالی ایشانرا فرو کذارد و نظر لطف از ایشان باز کیرد و یهدی من یشاء و راه نماید بتوفیق و لطف هر که را خواهد یعنی کسی را که بر طریق استرشاد تامل و تفکر در آیات الهی کنند حق تعالی ایشانرا توفیق هدایت کرامت فرماید و لتسئلن و هر آینه سوال کرده خواهید شد در محشر عما کنتم تعملون از آنچه بودید که عمل میکردید شما بدون سرزنش کرده شوید و نیز بجهة مبالغه در قبح نقض عهد تکرار نهی از آن میفرماید که و لا تتخذوا ایمانکم و فرا میکیرید سوکندهای خود را دخلا غدر و مکر بینکم میان یکدیکر اکر چنین کنید فتزل قدم پس بلغزد قدم شما از شارع اسلام بعد ثبوتها پس از استواری آن و تذوقوا السوء بچشید اندوه و رنج در دنیا بما صددتم بسبب باز ایستادن شما عن سبیل الله از راه خدا که آن وفا بعهد است و لکم و مر شما را باشد در آخرت عذاب عظیم عذابی بزرک این تهدید عظیم است مر ضعفای اهل اسلام را که میخواستند که از عهد رسول بر کردند و قریش ایشان را وعده میدادند که اکر رجوع بدین ما کنید منافع بسیار رسانیم حق تعالی فرمود که و لا تشتروا و مخرید یعنی بدل مکنید بعهد الله عهد خدا و بیعت او را ثمنا قلیلا بهای اندک که آن مال حقیر دنیوی است که قریش شما را وعده میدادند انما عند الله بدرستیکه آنچه نزدیک خدای است برای وفا داران از نصرت و نعیم دنیا و ثواب آخرت هو خیر لکم آن بهتر است شما را از آنچه قریش وعده میکنند ان کنتم تعلمون اکر هستید که بدانید و از ابو صادق علیه السلام مرویست که این آیه در ولایت امیر المومنین علیه السلام و بیعت نازل شده و نیز در عقب وفا بعهد میفرماید که ما عندکم آنچه نزدیک شماست از اموال دنیویه ینفد منقضی و فانی کردد و ما عند الله و آنچه نزدیک خدای است از خزاین رحمت باق همیشه است و هرکز منقرض نکردد و لنجزین و هر آینه جزا دهیم الذین صبروا آنانکه صبر کردند بر فاقه و فقر و یا مشقت تکالیف و یا بر آزار کفار و بر سکیبائی بر وفا بعهد اجرهم مزد ایشانرا که نعیم بهشت است باحسن ما کانوا بنیکوترین آنچه بودند که از روی اخلاص یعملون عمل میکردند آنچه راجح باشد بر اعمال ایشان چون واجبات و مندوبات و یا بجزای نیکوتر از اعمال ایشان من عمل صالحا هر که بکند کردار شایسته من ذکر او انثی از مرد و زن و هو مومن و او مومن باشد چه عمل بدون ایمان استحقاق ثواب ندارد فلنحیینه پس هر آینه او را زندکانی دهیم در دنیا حیوة طیبة زندکانی خوش یعنی او را توانکر دایم

ضحاک گفته که هر ایمان آورد و عمل صالح کند اگرچه درویش باشد باز زندگانی او خوش گذرد بجهة
امیدواری او بثواب آن و هر که فاسق باشد و عمل صالح نکند زندگانی او ناخوش بود و اگر
چه توانگر باشد بجهة حرص و خوف و عدم امیدواری بثواب وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آینه بدهیم مر ایشانرا
أَجْرَهُمْ مزد ایشانرا بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ نیکوترین کاری که میکنند تکرار بجهة تاکید
وعده از امر بطاعت بنده کان را باستعاذه میفرماید تا از شر وسوسهٔ شیطانی ایمن شوند پس
میفرماید که فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ یعنی ای محمد چون خواهی بخوانی قرآن را فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ پناه
جوی بخدای مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ از شر دور رانده شده یعنی بگوی اعوذ بالله من الشیطان
الرجیم تا در قرائت از وسوسهٔ او ایمن باشی و خطاب بحضرتست و مراد امتند إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ
بدرستیکه نیست مر ابلیس را سُلْطَانٌ تسلطی و غلبه عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا بر آنانکه گرویده اند
ایشان پناه بحق میگیرند از شر او وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود در دفع وساوس او يَتَوَكَّلُونَ
توکل میکنند إِنَّمَا سُلْطَانُهُ جز این نیست که تسلط او عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ بر آنانست که او را دوست
میدارند و اطاعت میکنند وسوسهٔ او را قبول میکنند وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان بسبب اضلال او
مُشْرِكُونَ شریک آرندگانند بخدا آورده اند که کفار مکه بوقت نسخ بعضی احکام گفتندی که محمد با
یاران خود سخریت میکند چه امروز ایشانرا کاری میفرماید و روز دیگر از آن نهی میکند
غالب آنست که او افترا میکند بر خدا و از نزد خود میگوید آیه آمد که وَإِذَا بَدَّلْنَا و چون بدل کنیم
آيَةً مَكَانَ آيَةٍ آیتی را بجای آیت منسوخ در لفظ یا در حکم وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا و خدای داناتر است
بِمَا يُنَزِّلُ بآنچه فرو میفرستد از ناسخ جهة حکمت و مصلحت قَالُوا گویند کافران إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ جز
این نیست که تو افترا کننده بر خدای و از خود سخن میگوئی بَلْ نه چنین است که میگویند بلکه أَكْثَرُهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ بیشتر ایشان نسخ را نمیدانند قُلْ بگو ایشانرا نَزَّلَهُ فرود آورد آنرا یعنی قرآن را رُوحُ
الْقُدُسِ پاکیزه که جبرئیل است مِنْ رَبِّكَ از نزد پروردگار تو بِالْحَقِّ بدرستی و راستی و تحقیق و صواب
نه باطل و خطا حاصل که حق تعالی قرآن را بواسطهٔ جبرئیل نازل ساخت لِيُثَبِّتَ الَّذِينَ آمَنُوا
بجهة آنکه ثبات دهد آنرا که گرویده اند و اعتقاد در ایشان راسخ سازد باینکه این کلام حق است
یعنی چون ناسخ را بشنوند و رعایت صلاح و حکمت آنرا تدبر نمایند دل ایشان مطمئن شود و عقاید

ایشان

ایشان را راسخ سازد باینکه این کلام حق است یعنی چون ناسخ را بشنوند و رعایت صلاح و حکمت آنرا تدبر
نمایند دل ایشان مطمئن شود و عقاید ایشان راسخ گردد وَهُدًى وَبُشْرَىٰ و نیز نازل ساخت قرآنرا
بجهة هدایت کردن و بشارت لِلْمُسْلِمِينَ مر کسانی که اسلام آورنده کانند آورده اند که غلامی رومی
بود در عامر حضرمی را که جبر گفتندی و گویند که دو غلام بودند مرد لسیار و شمشیرها را صیقل زدندی
و اهل کتاب بودند و پیوسته توریة و انجیل خواندندی چون سید عالم بر ایشان گذشتی استماع
قرائت ایشان فرمودی قریش گفتند که محمد ازین دو غلام کلام می آموزد و با ما میگوید آیه
آمد که وَلَقَدْ نَعْلَمُ و هر آینه ما میدانیم أَنَّهُمْ يَقُولُونَ آنرا که ایشان میگویند که إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ
بَشَرٌ جز این نیست که او را می آموزاند آدمی یعنی و سایر جبر پس در رد قول ایشان که لِسَانُ الَّذِي
زبان یعنی لغت کسی که يُلْحِدُونَ میکردانند گفتار خود را از استقامت إِلَيْهِ بسوی او یعنی نسبت قرآن
بوی میدهند أَعْجَمِيٌّ عجمی است یعنی فصاحت ندارد و کلام او فهمیده نمیشود وَهَٰذَا لِسَانٌ و این قرآن
لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ زبان عربیست روشن که شما با وجود کمال فصاحت و نهایت مهارت در فن
عربیت از آوردن مثل آن عاجزید پس دعوی آنکه می آموزاند اعجمی شکسته زبان مر آنحضرت را کلامی
ببین بلاغت و فصاحت ظاهر البطلانست بمحض کلام آنست که آنچه از جبر می شنوید کلامی اعجمی غیر فصیح
که نه بیغمبر آنرا می فهمد و نه شما و قرآن عربیست بنهایت فصاحت و بلاغت رسیده که باندک تاملی آنرا
می فهمند پس چگونه بیغمبر آنرا از یکی فرا گرفته باشد إِنَّ الَّذِينَ بدرستیکه آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ
بِآيَاتِ اللَّهِ منکر و نه بآیتهای کتاب خدا او تصدیق بآن نمیکنند بجهت فرط عناد و جحود لَا
يَهْدِيهِمُ اللَّهُ راه نماید خدای ایشانرا بنجات که رسیدنست بجنات و با اختیار ایشان را باز این
ندارد وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانراست عذابی دردناک در آخرت بجهت کفر ایشان و نسبت
افترا بر آنحضرت و حال آنکه اهل افترا ایشانند إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ جز این نیست که بر می بافد
دروغ را الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ آنانکه منکر و نه بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای خدای بجهة فرط عناد و انکار
وَأُولَٰئِكَ و آن گروه هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشانند دروغ گویان که میگویند که إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ آورده اند
که قریش بعد از توجه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با طائف ایشان با ایذاء و آزار در آن
صحابه که حامی نداشتند چون بلال و خباب و عمار و پدر او یاسر و مادرا و رضی الله عنهم مشغول

عنهم

شدند و ایشانرا بر رجوع بکفر اکراه کردند بعضی در طریق ایمان ثبات قدم ورزیده بر جفای قوم شکیبائی
نمودند تا حدی که پدر و مادر عمار را بشکنجه عذاب کشیده شربت شهادت چشانیدند و عمار
از بیطاقتی و ضعف بدن تحمل ایذاء نداشت و چون مشرف بر هلاکت شدی اختیار کلمهٔ کفر
نمود در آن بود که بعضی خبر بحضرت رسید که عمار کیش کفار اختیار کرده از دین خود بیزار شد حضرت
فرمودند که نه چنین است سر تا قدم عمار از ایمان پر است و ایمان بگوشت و خون او آمیخته یعنی ایمان
یعنی ایمان چنان در باطن او متمکن شده که بگفتگوی هر هرزه گوئی تفاوت پذیرد و عمار گریه کنان
نزد حضرت آمد حضرت بدست مبارک اشک از چشم عمار پاک میکرد و میگفت که ترا چیست اگر باز
کردند تو باز کرد بدیشان آنچه گفتی حق تعالی این آیه فرستاد که مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ هر که کافر شود
بخدای مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ پس از ایمان خویش و مرتد گردد در معرض غضب ربانی باشد إِلَّا مَنْ
أُكْرِهَ مگر کسی که اکراه کرده شود بر افترا و بر آن باحمد یا غیر آن از کلمات کفر وَلَٰكِنْ مَنْ شَرَحَ و لیکن هر کس
که بگشاید بِالْكُفْرِ صَدْرًا سینه کفر خود را یعنی برضای نفس خود کافر شوند و بدان اعتقاد کنند فَعَلَيْهِمْ
غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ پس بر ایشانست خشمی از خدای وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و مر ایشانراست
عذاب بزرگ که ارتداد است ذَٰلِكَ این عذاب بزرگ مر ایشانرا بِأَنَّهُمُ اسْتَحَبُّوا بسبب آنست
که ایشان دوست داشتند و برگزیدند الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا را عَلَى الْآخِرَةِ بر نعیم
آخرت وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر جهة آنست که خدای لَا يَهْدِي راه نمی نماید الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ گروه نا
گرویدگان را یعنی مرتدان را أُولَٰئِكَ آن گروه الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ آنانند که مهر نهاده خدای عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ
بر دلهای ایشان تا قول حق در نیابند وَسَمْعِهِمْ و بر گوشهای ایشان وَأَبْصَارِهِمْ و بر دیدهای
ایشان یعنی چون کفار بر وجه عناد و جحود تامل در امر حق نکردند و آنرا نشنیدند و بدیده اعتبار در
آن نظر نکردند و بسمع قبول نشنیدند حق تعالی علامتی برانها وضع فرمود تا فرشتگان بآن علم بعدم ایمان
ایشان پیدا کرده برایشان طعن و لعن کنند وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ و آن گروه ایشانند بیخبران و غافلان
که سرمایهٔ عمر را ضایع کرده در بازار دنیا سودی بدست نیاوردند مفلس را در شهر قیامت
جز دست تهی و دل پر حسرت و ندامت نخواهد بود بجهة آنکه میفرماید که لَا جَرَمَ أَنَّهُمْ حقا که ایشان
بی شبهه فِي الْآخِرَةِ در سرای دیگر که قیامتست هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشان زیانکارانند

مقدران

ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مر آنانرا که هجرت کردند بسوی مدینه چون عمار
و خباب و صهیب مِنْ بَعْدِ مَا فُتِنُوا از پس آنکه عذاب کشیده بودند و از کفار ایذای تمام
یافته ثُمَّ جَاهَدُوا و از پس هجرت و جهد و صبر لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده است عفو کند از ایشان
گناهان گذشته را رَحِيمٌ مهربانست ایشانرا توفیق طاعت دهد در زمان آینده و بار رحمت خود را
بر ایشان نثار کند یَوْمَ تَأْتِي در روزی که آید كُلُّ نَفْسٍ نفسی یعنی هر انسانی تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا
جدل کند از نفس خود یعنی ملامت کند خود را امثلا عاصی گوید چرا معصیت و مطیع گوید چرا نفسی نفسی
وَتُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ و تمام داده شود هر نفسی را مَا عَمِلَتْ جزای آنچه کرده است وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ
و ایشان ستم دیده نشوند در مکافات وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا و بیان کرد خدای مثلی برای کافران و آن
اینست که قَرْيَةً كَانَتْ دیهی که بود آمِنَةً ایمن از نزول جباران و ستمکاران مُطْمَئِنَّةً آرامیده و اهل
آن آسوده باسایش يَأْتِيهَا می آید بر آن دیه رِزْقُهَا روزی اهل آن یعنی قوتهای ایشان رَغَدًا
فراخ و بسیار مِنْ كُلِّ مَكَانٍ از هر جایی یعنی از اطراف و جوانب آن فَكَفَرَتْ پس کافر شدند اهل
اهل آن یعنی کفران ورزیدند بِأَنْعُمِ اللَّهِ بنعمتهای خدای شکر نکردند فَأَذَاقَهَا اللَّهُ پس بچشانید خدای
اهل آنرا لِبَاسَ الْجُوعِ پوشش گرسنگی و ترس بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ بآنچه بودند که کردند از عملهای ناشایسته
و فعلهای ناپایست ابن عباس فرموده که مراد حق تعالی باین مثل اهل مکه اند که ایمن بودند از قتل و
غارت و در رفاهیت و ارزانی میگذرانیدند همین که نعمت نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله کفر
کافر شدند حق تعالی بتبدیل و انحای ایشان کرد بقحط مدت هفت سال در بلای قحط و خشک سالی ماندند و از غایت
جوع مردار میخوردند و خون می آشامیدند و با وجود این حق تعالی ترس مسلمانان در دل ایشان انداخت
تا حدی که از هیبت اهل اسلام ترک تردد سفر شام کردند و بر نفس و مال خود ایمن نبودند کما قال وَلَقَدْ
جَاءَهُمْ و بدرستیکه آمد بدیشان رَسُولٌ مِنْهُمْ پیغمبری از ایشان یعنی محمد صلی الله علیه و آله فَكَذَّبُوهُ
پس تکذیب کردند او را فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس فرا گرفت ایشانرا عذاب یعنی قحط و ترس وَ
هُمْ ظَالِمُونَ و حال آنکه ایشان ظالمان بودند بر نفس خود بشرک و تکذیب بعد از آن خطاب
باهل ایمان کرده فرمود که فَكُلُوا پس بخورید ای مومنان مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه خدای روزی
داده شما را حَلَالًا طَيِّبًا در حالتیکه بی شبهه بود در پاکی و پاکیزگی و شایبهٔ حرمت در آن نبود و اشکر وا

وسپاس داری کنید نعمت الله نعمت خدای را ان کنتم ایاه تعبدون می پرستید و فرمان می برید و بعد از
بیان مباحات ذکر محرمات میکند بقوله انما حرم جز این نیست که خدای حرام کرد علیکم المیتة بر شما
مردار را والدم و خون روان را ولحم الخنزیر و گوشت خوک و آنچه از آن توان خورد وما اهل و
آنچه آواز برداشته شده باشد لغیر الله مر غیر خدای را به یعنی در وقت ذبح آن یعنی بنام بتان کشته باشند
فمن اضطر پس هر که مضطر شود و محتاج گردد بخوردن یکی از محرمات غیر باغ در حالتی که طالب لذت نباشد
یا بیرون آینده باشد بر امام زمان ولا عاد و نه گذرنده از حد سد رمق فان الله پس بدرستیکه خدای
غفور آمرزنده است گناه مضطر را رحیم مهربانست در رخصت دادن اکل محرمات در وقت اضطرار
ولا تقولوا لما تصف السنتکم و مگوئید آنچه را که وصف میکنید بر زبانهای خود یعنی بمجرد وصف
زبان بدون دلیل مگوئید الکذب دروغ را هذا حلال که این حلالست مراد هر چیزیست که در شکم بحیره
وسایبه باشد چنانکه در سوره مایده گذشت وهذا حرام و این حرامست یعنی آنچه خدای حلال ساخته
مگوئید که حرامست و آنچه حرام ساخته مگوئید که حلالست لتفتروا تا افترا کنید علی الله الکذب بر
خدای دروغ را و گوئید خدای ما را فرموده است ان الذین بدرستیکه آنانکه یفترون بر بندند علی الله
الکذب بر خدای دروغ را لا یفلحون رستگاری نیابند از عذاب خدای در دنیا و آخرت متاع
قلیل آنچه افترا میکنند برای تحصیل آن برخوردار یست اندک و ناپایدار که زود منقطع گردد در دنیا
ولهم عذاب الیم و مر ایشانراست عذابی دردناک در آخرت وعلی الذین هادوا و بر آنانکه
بر دین یهود در آمده حرمنا حرام گردانیدیم ما قصصنا علیک آنچه خوانده ایم بر تو من قبل پیش از
نزول این سوره یعنی در سوره انعام و هو قوله وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر وما ظلمناهم
و ستم نکردیم بر ایشان بتحریم آن ولکن کانوا ولیکن ایشان بودند که بواسطه کثرت گناه انفسهم یظلمون
بر نفسهای خود ستم کردند تا مستحق عذاب گردانیدند بجهة عصیان و کفران نعم الهی و تحریم محللات
و تحلیل محرمات خود بر خود ستم کردند و خود را مستحق عذاب گردانیدند ثم ان ربک بدرستیکه پروردگار تو للذین
عملوا السوء مر آنانرا که گناه کردند بجهالة بسبب غفلت و نادانی و عدم تفکر در عاقبت خود ثم تابوا
من بعد ذلک از پس آن عمل بد واصلحوا و صلاح آوردند کار خود را ان ربک بدرستیکه پروردگار
تو من بعدها از پس توبه لغفور هر آینه آمرزنده است مر گناه را بسبب توبه رحیم مهربانست که قبول

میکند

میکند توبه را از بنده و بعد از نهی کفار از تحلیل محرمات و تحریم محللات امر میکند ایشانرا باطریقه ابراهیم
خلیل چنانچه باید کرد ان ابراهیم بدرستیکه ابراهیم خلیل کان امة بود جامع کمالات و فضایل که یافته شد
مجموع آن کم متفرق در اشخاص بسیار یعنی هر خصلتی نیک که در امتی باشد و بر طریق تفرق و انتشار در وی
جمع بود حاصل که او جامع جمیع کمالات و فضایل بود قانتا لله فرمانبردار مر خدای را حنیفا مایل از دینهای
باطل بدین حق ولم یک من المشرکین و نبود از شرک آرندگان چنانکه زعم قریش است چه اعتقاد ایشان
آن بود که بر ملت ابراهیم اند شاکرا سپاس دارنده بود لانعمه مر نعمتهای خدای را اجتبیه بر گزید
خدای مر او را به نبوت وهدیه و راه نمود او را در دعوت امت الی صراط مستقیم براهی راست
که طریق توحید است واتیناه و دادیم او را فی الدنیا حسنة در دنیا نیکوئی که ذکر جمیل است
و یا محبت او را در دلهای خلق انداخت که همه ارباب ملل او را دوست دارند و بر ثنا گویند و یا
آنکه حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله از نسل او گردانید وانه و بدرستیکه ابراهیم فی الاخرة
در سرای دیگر لمن الصالحین از جمله شایستگان است با درجات عالیه جنان و علو رتبه و رفعت
منزلت رضوان ثم اوحینا الیک پس وحی کردیم بتو ان اتبع پیروی کن در توحید و ترک از
شرک ملة ابراهیم کیش ابراهیم را حنیفا در حالتیکه مایل بود از همه کیشها بدین اسلام که طریق حق است
وما کان و نبود ابراهیم من المشرکین از جمله شرک آورندگان این تعریض کفار قریش است که میگفتند
که ما کیش پدر خود را داریم آورده اند که حق تعالی امر کرد موسی را که بنی اسرائیل را بگو تا روز جمعه از مهمات
دنیوی دست کشیده پرستش حق نمایند چون فرمان بدیشان رسید اندکی قبول کردند و بسیاری
سرکشی نمودند و میان ایشان نیز اختلاف افتاد بعضی گفتند روز شنبه را اختیار کنیم چه حق تعالی در
آن روز از آفریدن خلق عالم فارغ شده قومی بر آن رفتند که روز یکشنبه اولی است زیرا که در آن روز
ابتدا بآفرینش کرده حق تعالی بجهة شامت نافرمانی و مخالفت ایشان تعظیم شنبه بر ایشان فرض کرد چنانچه
فرمود انما جعل السبت جز این نیست که گردانیده شد تعظیم سبت و نوشته گشته و مفروض علی
الذین اختلفوا فیه بر آنکه اختلاف کردند در رو و تعظیم سبت آن بود که در روز سبت کسب نکنند و
بهیچ مهم مشغول نشوند و این تکلیف شاق بود بر ایشان دم روایت که موسی علیه السلام یکی را دید در روز شنبه
متاعی بر داشته بجائی میرود فرمود تا گردنش بزدند و تن او در موضعی بیفکندند مرغان در دار خوار

جهل و زراعت و جمع او را بجو رو ندوان ربک و بدرستیکه پروردگار تو لیحکم بینهم هر آینه حکم
میان ایشان یوم القیمة در روز رستخیز فیما کانوا در آنچه بودند که فیه یختلفون که در آن اختلاف
میکردند یعنی در روز شنبه برای عبادت بعد از آن پیغمبر خود را بدعوت حق میفرماید که ادع بخوان
ای محمد خلق را الی سبیل ربک براه پروردگار خود که اسلام است بالحکمة بدلیلی که حق را ثابت
گرداند و شبهه را زایل سازد والموعظة الحسنة و به پند نیکو و سخنان نافع اول دعوت
خواص امت است که طالب حقایق اند و دوم برای دعوت عوام ایشان وجادلهم و جدال
کن یعنی مباحثه نمای بالتی هی احسن بطریقه که نیکوترین جدالهاست برفق و خوشخوئی و ملایمت چه
این انفع است در تسکین آتش عناد ان ربک بدرستیکه پروردگار تو هو اعلم او داناتر است
بمن ضل بانکس که او گمراه شده عن سبیله از راه حق که اسلام است وهو اعلم و او داناتر است
بالمهتدین براه یافتگان یعنی ای محمد بر تو همین دعوت و ابلاغ احکام است و اما حصول هدایت
و ضلال و جزا دادن بر تو نیست بلکه عالم است باهل ضلالت و اهتدا و او جزا دهنده است روایت
آورده اند که مشرکان در جنگ احد بسیاری از مسلمانان بکشتند و همه را مثله کردند و شکمها
بشکافتند مسلمانان گفتند اگر ما را دست تصرف دهد بایشان نیز این کنیم و چنان مثله کنیم که
در عرب هیچکس نکرده باشد و در این روز حمزه بن عبد المطلب را مثله کردند و شکم او را بشکافتند
هند دختر عتبه جگر او را در دهن نهاد تا بخورد و در دهنش سنگ شد بینداخت رسول را از این
خبر دادند فرمود حمزه نزد خدا از آن گرامی تر است که بعضی را از و با آتش سوزد چه حمزه از
اهل بهشت است و هند اهل دوزخ نخواست که خون حمزه با جسد هند مختلط شود و بعد از آن
فرمود که اگر ما را ظفر دهد هفتاد کس را بعوض حمزه مثله کنیم حق تعالی آیه فرستاد که وان عاقبتم
و اگر عقوبت کنید یا داستانی که با شما عقوبت کرده فعاقبوا پس عقوبت کنید بمثل ما عوقبتم
مانند آنکه عقوبت کرده شده اید به آن یعنی اگر ایشان یکی را مثله کرده باشند شما در
برابر مثله کنید نه زیاده ولئن صبرتم و اگر صبر کنید بر عقوبت ایشان و درگذرید لهو هر آینه
ان صبر خیر للصابرین بهتر است مر صابرانرا از انتقام واصبر و صبر کن در آنچه روز احد بتو رسید
وما صبرک و نیست صبر تو الا بالله مگر بتوفیق و تیسیر خدای تعالی ولا تحزن ولا تک فی ضیق و مباش

در تنگدلی

در تنگدلی مما یمکرون از آنچه مکر میکنند از بدی ان الله بدرستیکه خدای تعالی بنصرت و یاری مع
الذین اتقوا با آنانست که پرهیز کردند از شرک و معصیت والذین هم و با آنکه ایشان محسنون
نیکوکارانند یعنی موحدان و مخلصان چه مدار ایمان و اسلام بدین دو صفت است سوره بنی اسرائیل
ابی بن کعب از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره بنی اسرائیل قراءت کند دلش نرم شود
از آنجا که ذکر پدر و مادر کرده حق تعالی او را در بهشت دو قنطار مزد بدهد و قنطاری هزار و دویست
اوقیه باشد هر اوقیه بهتر از دنیا و هر چه در و هست و از صادق علیه السلام روایتست که هر که در شب جمعه
این سوره بخواند نمیرد تا آنکه قائم آل محمد را دریابد و از یاران وی باشد بسم الله
الرحمن الرحیم سبحان الذی پاک میدانم از همه عیوب و نقص پاک ولی عیب دانستی آنکس را که از وی
اسری بعبده ببرد بنده خود را که محمد است صلی الله علیه و آله لیلا در شبی یعنی در زمان اندکی از ساعات
شب من المسجد الحرام از مسجد حرام که محیط است بحرم کعبه و نزد اکثر از خانه ام هانی که حرم آن همه مسجد است
الی المسجد الاقصی بسوی مسجد دورتر از اهل مکه یعنی بیت المقدس که ما ورای آن مسجدی نیست بارکنا
آن مسجدی که برکت کردیم حوله گرد اگرد آن که زمین شام است هم برکت دین که آنرا مهبط وحی انبیا
دیگر ساختیم و هم کثرت دنیا بکثرت اشجار و انهار و بسیاری اثمار و فراخی معیشت پس بدانجا محمد را بردیم
لنریه تا بنمائیم او را من آیاتنا از دلایل قدرت خود چه اندک زمان از مکه بشام رفته و بیت المقدس
را مشاهده نمود و انبیا را دیده و وقوف بر مقامات ایشان حاصل کرده و بر عجایب و غرایب آسمانها
که بعضی از آن اینجا مسطور خواهد گشت اطلاع یافت و اکثر علما برانند که معراج در سال دوازدهم از مبعث
بود و بقول اشهر شب بیست و هفتم رجب و رفتن آنحضرت از مکه به بیت المقدس بنص قرآن ثابت شده و
منکر آن کافر است و عروج بر آسمان و وصول بمراتب قرب باحادیث صحیحه مشهوره که بحد تواتر رسیده
ثابت گشته و هر که انکار آن کند ضال مبتدع باشد و باجماع امامیه و بقول اکثر جمهور عروج آنحضرت بجسد
و روح بود و در بیداری بوده انه بدرستیکه خدای هو السمیع او است شنوای گفتار کفار در تکذیب معراج
و غیر آن البصیر بینا و دانا باحوال مومنان در تصدیق و از ام هانی مرویست که شب معراج حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله در خانه من بود چون نماز خفتن بگزارد من نیز خفتن بگزاردم و بخفتم و آنحضرت را
در نماز رها کردم و در خواب شدم و بیدار نشدم تا که بامداد مرا بیدار کرد و گفت برخیز ای ام هانی

تا ترا حدیثی عجب گویم من خواستم و نماز بامداد دیگر ادا کردم حضرت فرمود که بیدار گشتم جبرئیل نزد من آمد و گفت برخیز
و غسل کن و وضو را تجدید ساز من چنان کردم و در روایتی آمده که فرمود که آب کوثر را با آب زمزم ممزوج کردند
من با آن غسل کردم و وضو ساختم پس از منزل بیرون آمدم فرشته دیدم ایستاده و عنان اسبی بدست گرفته
و آن از دراز گوش بزرگتر و از اشتر کهتر روی او چون روی آدمیان و چشمهایش چون زهره و رخ
و دمش چون دم شتر و پشتش چون پشت اسب دست و پایش چون دست و پای شتر و سم او چون گاو و زینش
از یاقوت سرخ و زینی از زینهای بهشت بر او نهاده بود و او را دو پر بود چون پر طاوس آن اسب را
پیش من کشید و گفت بر نشین آن اسب تنگی داشت که من سوار شوم جبرئیل شرط کرد که در روز قیامت
بر او سوار شوم راضی شد که بر او سوار شوم پس بر آن نشستم ساعتی لگام میگرفت و ساعتی می پرید و
جبرئیل بر دست من بود و با من توجه میرفت تا به بیت المقدس رسیدیم حق تعالی ارواح جمیع پیغمبران را
از عهد آدم تا بروز گار عیسی در مسجد اقصی جمع کرد تا بر من سلام کردند پس جبرئیل آمد دست مرا بگرفت
و مرا نزدیک آن سنگ برد که پایه معراج بر او نهاده است و آن صخره بیت المقدس است و بالای آن
با آسمان پیوسته است یک پایه آن از یاقوت و دیگری از زمرد و ملک الموت چون قبض روح کند از آن
معراج بزیر آید و محلی که میت را چشم باز بماند و متحیر بماند نگران آن معراج بروی ظاهر شود پس مرا بر آن
معراج با آسمان دنیا برد آنجا خروسی دیدم که موی گردن او سبز و سرون او سفید که از و نیکوتر سبزی و
سفیدی ندیده بودم پایهای او را در هفتم زمین و سر او در زیر عرش با چون شب آخر رسید بالها
بگشاید و بر هم زند و خدا را تسبیح گوید و آن اینچنین که سبحان الملک القدوس الکبیر المتعال
لا اله الا الله الحی القیوم از آنجا بگذشتم بفرشته رسیدم که یک نیمه او از آتش بود و نیمه دیگر از برف
آتش برف را می گداخت و نه برف آتش را فرو می نشانید و چون از آنجا بگذشتم فرشته دیدم بزرگ
نشسته و لوحی در کنار بهیبت تمام بارها بر و جبرئیل گفت این ملک الموت است وی چون مرا دید رسم
تحیت بجای آورده گفت ای محمد من همه آثار خیر در امت تو می بینم گفتم الحمد لله المنان بالنعم او پرسیدم
که این لوح چیست گفت لوح آجال است و نام آنانکه روح ایشان را قبض کرده ام در لوح دیگر است
گفتم چگونه مباشر قبض ارواح اهل زمین میشوی که بر جای خود نشسته و هیچ جای نمی روی گفت تمام
همه دنیا را سر و دنیا در دست من بمنزله خوانیست نهاده تا هر جا که میخواهم دست دراز میکنم و فرا میگیرم

پس وی را وداع کردم و فرشته را دیدم که منظر و ترش روی جبرئیل گفت این مالک دوزخ است
و تا حق تعالی وی را آفریده هرگز نخندیده و هر روز خشم او زیاده میشود پیش وی رفتم و سلام کردم
اکرام و تعظیم بجای آورد گفتم چندگاهست که دوزخ را میتابی گفت از آن وقت که خدای دوزخ را
آفریده تا قیامت خواهم تافت گفتم بعضی از دوزخ بمن نمای وی گوشه از دوزخ برکشید آتشی سیاه
دیدم و دودی بغایت تیره که آفاق از آن پر شد هولی در دل من نشست و نزدیک بود که روح از
من مفارقت کند پس از آنجا بالا رفتم فرشتگان بسیار دیدم که عدد ایشان بجز خدای نداند
در میان ایشان فرشته دیدم او را هزار هزار سر بود و بر هر سری هزار هزار روی و بر هر رویی
هزار هزار دهن و بر هر دهنی هزار هزار زبان و بهر زبانی هزار هزار لغت تسبیح خدای کردی
از بسیاری ذکر او تعجب کردم خطاب آمد که اگر بنده مومن از امت تو در عقب هر فریضه از فرایض
نماز یومیه این تسبیح بگوید که سبحان الله کما ینبغی لله شیء و کما یحب الله ان یسبح و کما هو اهله و کما ینبغی
لکرم وجهه و عز جلاله و الحمد لله کما حمد الله شیء و کما یحب ان یحمد و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله
و لا اله الا الله کما هلل الله شیء و کما یحب الله ان یهلل و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و الله اکبر
کما کبر الله شیء و کما یحب الله ان یکبر و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله ثواب این تسبیح زیاده از تسبیح
ذکر باشد که این فرشته میکند تا روز قیامت پس با انبیا ملاقات کردم و از آسمان با آسمانی بر رفتم و
چون بسدرة المنتهی رسیدم در زیر آن چهار چشمه بیرون می آمد از آب و می و انگبین و شیر چون در
شاخ آن درخت نگاه کردم دانستم که آن سدرة المنتهی است نوری از انوار الهی بر آن درخت میدرخشید
که بوصف در نیاید و آنرا هزار هزار شاخ بزرگ بود و هر شاخی هزار هزار شاخ کوچک و بر هر یک از
آن هزار هزار فرشته چون آن رسیدم جبرئیل بایستاد و مرا گفت پیش رو که مقام من از این در نگذرد
پس بفرشته حجاب الذهب سپرد و خود بیرون حجاب بایستاد و گفت که بمقدار سر انگشتی پیشتر روم
سوخته شوم پس آن فرشته مرا بفرشته حجاب اللؤلؤ رسانید آن فرشته مرا بر داشت و بفرشته دیگر
رسانید و بر همین وجه مرا از هفتاد حجاب بگذرانیدند ستبری هر حجابی پانصد ساله راه پس
حجاب رفرف رفع کردند چندان که نور آفتاب را غلبه میکرد چشم من در آن نور خیره شد و از آنجا
براق از رفتار فرو ماند و مرا بر آن رفرف سوار کرده بعرش رسانیدند چون عرش بدیدم هر

پیش از این دیده بودم در چشم من حقیر گشت حق تعالی مرا بمسند عرش رسانید و هزار نوبت
از حضرت عزت خطاب ادن منی شنیدم یعنی نزدیکتر آی در هر نوبت از این خطاب مرا ترقی دیگر
دست داد تا قدم بر سریر دنی فتدلی نهاد و بخلوت مکان قاب قوسین او ادنی در آمده
استماع فاوحی الی عبده ما اوحی کردم پس از عرش قطره بچکید در زبان من آمد طعمی که هیچ ذایقه از آن
شربتی نچشیده باشد حق تعالی از اخبار اولین و آخرین مرا اخبار فرمود و زبان بگشادم تا از
آن هیبت و عظمت گفتم التحیات لله الصلوات الطیبات الطاهرات حق تعالی فرمود السلام علیک
ایها النبی و رحمة الله و برکاته گفتم السلام علینا و علی عباد الله الصالحین بعد از آن گفتم آمن الرسول
بما انزل الیه من ربه و المومنون کل آمن بالله یعنی بار خدایا رسول تو ایمان آورد و همه مومنان ایمان آوردند
بخدا و فرشتگان و کتابها و پیغمبران نه چنانکه یهودان و ترسایان که بعضی گرویدند و بعضی کافر شدند
خطاب آمد که مومنان چه گفتند گفتم ایشان گفتند سمعنا و اطعنا شنیدیم امر ترا و فرمان ترا بجا آوردیم خطاب آمد
که بخواه آنچه میخواهی گفتم ربنا لا تواخذنا ان نسینا او اخطانا بار خدایا ما را بگیر اگر نسیان یا خطا کنیم
فرمود امر زیدم و امت ترا از خطا و نسیان و مواخذه نکنم از آنچه ناگاه از ایشان بر امری دارند گفتم
ربنا و لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا بار خدایا بر ما منه بار گران چنانچه نهادی بر آنانکه
پیش از ما بودند یعنی یهود فرمود این کرامت را بر تو و امت تو ارزانی داشتم گفتم ربنا و لا تحملنا ما لا
طاقة لنا به بار خدایا چیزی بر ما منه که ما را طاقت آن نباشد فرمود این نیز بتو و امت تو ارزانی داشتم
گفتم و اعف عنا من الخسف ما را از خسف نگاه دار و اغفر لنا من القذف و بیامرز ما را از قذف و سایر
بدگوئی و ارحمنا من المسخ و ببخش ما را از مسخ انت مولانا تو خدای مائی فانصرنا علی القوم الکافرین نصرت
ده ما را بر گروه کافران این نیز مر تراست و امت ترا گفتم بار خدایا پیغمبرانی که پیش از من بوده اند
کرامتها کردی ابرهیم را خلیل خود گرفتی و با موسی سخن گفتی و ادریس را مکانی بلند دادی و سلیمان را
ملکی عظیم بخشیدی داود را زبور دادی بار خدایا مرا چیست فرمود ترا حبیب خود گرفتم چنانکه
ابرهیم را خلیل خود گرفتم و با تو سخن گفتم چنانکه با موسی و ترا فاتحة الکتاب و خواتیم سورة البقره
دادم چنانکه داود را زبور دادم و آن از گنجهای عرش است و پس از پیغمبری نو نشستم و بر و بحر را
مسجد تو کردم و امت ترا غنیمت حلال کردم و ترا بر اعدا نصرت دادم تا دشمنان تو از یکماهه راه

بترسند و قرآن که سید کتابهاست بتو فرستادم و ذکر ترا رفیع کردم بجای توریة مثانی را بتو دادم و
امت ان ترا بهترین امتان گردانیدم پس اینها را قبض کن و بر آن شکر کن و بعد از آن با من چیزها گفت و
نهی کرد مرا که بکسی نگویم و بعد از آن پنجاه رکعت نماز فرض کرد و من شفاعت کردم تا هفده رکعت قرار شد
و پنج چیز دیگر را بمن عطا فرمود و پنج چیز را بعلی کرامت نمود مرا جوامع الکلم داد و علی را جوامع علم الهی داد
و علی را وصی مرا کوثر داد و علی را چشمه سلسبیل مرا وحی داد و علی را الهام و در آن شب که مرا با آسمان بردند
همه درهای آسمان بروی من گشودند و جمیع حجابها از پیش نظر من برداشتند تا آنکه در آن حال من نظر در
علی میکردم و علی نظر بمن میکرد و در امالی طوسی نقل کرده بروایت ابن عباس که آنحضرت فرمود که چون
بمقام قاب قوسین رسیدم اول سخنی که حق تعالی بمن گفت این بود که ای محمد در پایین خود نگر من نظر کردم
دیدم که همه حجابها برداشته شده همه درهای آسمان گشوده گشته علی را دیدم سر برداشته بود بمن می
نگریست پس حق تعالی بمن تکلم فرمود علی گفت یا رسول الله حق تعالی با تو چه گفت گفتم این خطاب کرد که ای
محمد من علی را وصی تو گردانیدم و وزیر و خلیفه تو از پس تو پس او را اعلام کن که سخن ترا می شنود من
نزد پروردگار خود علی را ندا کردم و ایمعنی با و رسانیدم و علی در خانه خود بود و من میگفت
و سخن مرا می شنید پس بمن گفت یا رسول الله امر الهی کردم و فرمانبرداری او نمودم پس حق تعالی ملا
اعلی امر کرد تا همه ملائکه بر علی سلام کردند و علی جواب سلام ایشان باز گفت و من همه فرشتگان را دیدم
که یکدیگر را بشارت میدادند بوصایت و خلافت علی و هیچ گروهی از فرشتگان نگذشتم مگر که مرا
تهنیت کردند و گفتند ای محمد بحق آن خدایی که ترا بحق بخلق فرستاد که همه فرشتگان را سرور و خوشحالی
تمام دست داد باینکه حق تعالی ابن عم ترا خلیفه تو گردانید و حاملان عرش را دیدم که همه سرها خود
بپایین انداخته در زمین می نگریستند من جبرئیل را گفتم که سبب چیست که همه بر زمین می نگرند جواب
داد که از خدای اذن طلبیدند که نظر در روی علی کنند و اکنون همه متوجه علی اند و روی او را می بینند
و چون از آسمان بزمین آمدم در صدد آن شدم که قصه معراج را و آنچه دیده بودم و شنیده با علی
بگویم علی بر من سبقت کرده همه آنچه دیده و شنیده بودم مرا خبر داد دانستم که در هیچ جا قدم نزدم و
بهیچ جا نرفتم مگر که حق تعالی آنرا بعلی نموده بود و او را بر آن واقف ساخته بعد از آن ابن عباس گفت که من
گفتم یا رسول الله وصیتی فرما تا دستگیر من باشد در دنیا و آخرت و سبب فوز و رستگاری من گردد

مناقبول

فرمود علیک حب علی بن ابی طالب بر تو باد که دوستی کنی با علی و او را دوست داری بحق آن خدای که مرا از سائر خلق برگزید و فرستاد که آتش دوزخ غضب تراست بر دشمن علی از آنکس که دعوی کند که خدا را فرزندی است و اگر همه ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین بر فرض محال جمع شوند بر دشمنی علی حق تعالی همه را با آتش دوزخ عذاب کند گفتم یا رسول الله کس باشد که علی را دشمن داشته باشد فرمود قومی باشند که گمان برند که از امت منند و حال آنکه ایشان را نصیبی از اسلام نباشد و بدان ای عباس که نشانه دشمنی ایشان علی را آنست که غیر او را بر وی تفضیل دهند و آگاه باش و یقین بدان که حق تعالی هیچ پیغمبری را گرامی تر از من نیافرید و هیچ وصیی را گرامی تر از علی خلق نکرده پس مخالفت کن با هر که مخالفت علی کند و با آنکس دوستی مکن و یاری او منما یا ابن عباس اگر خواهی که با خدای ملاقات کنی و او را از تو خشنود باشد بطریقه علی سلوک کن که شک در علی کفر است بخدا و از ابن عباس مرویست که بامداد آن شب که رسول المعراج بردند آنحضرت دلتنگ نشسته بود جهة آنکه کسی از و باور نکرد که بیک شب هفت آسمان سیر کرده باشد و بر بهشت و دوزخ مطلع شده باشد درین اثنا ابو جهل لعین بیامد و در پهلوی آنحضرت بنشست و بر طریق استهزاء آنچه تازگی از خدا بتو رسیده فرمود مرا دوش به بیت المقدس بردند گفت بیک شب به بیت المقدس رفتی گفت بلی ابو جهل گفت آنچه با من گفتی با قوم خود بگوی آنحضرت اوآزداد که با معشر بنی کعب بن لوی همه جمع شدند و گفتند چه میگوئی ای محمد فرمود که بدانید مرا دوش به بیت المقدس بردند و بار آوردند آنها از آن متعجب شدند یکی دست بر هم میزد و دیگر صفیر میزد و جمعی مستضعفان که اظهار ایمان می کردند و کفر پنهان بالکلیه برگشتند و گفتند این دروغ فحش است ابو جهل گفت ای محمد اگر راست میگوئی نشانها از آن بگوی رسول الله فرمود من شروع کردم در بیان علامات راه بیت المقدس و نزدیک بآن شد که بعضی از علامات بر من مشتبه شود حق تعالی مثال آنرا بر من نمود آنرا میدیدم و آنرا بقوم میگفتم گفتند که همه علامات آنرا راست میگوئی گفتند خبر کاروان ما که بجانب شام متوجه شده اند چه داری فرمود که ایشان را در روحا گذاشتم اشتری که بحمت گم کرده بودند و بطلب آن مشغول شده و در میان ایشان قدری آب و من تشنه بودم آنرا از ایشان طلبیدم ایشان قدحی آب از آن بمن دادند من آنرا باز خوردم و قدح را بایشان رد کردم و چون باز گردند از ایشان بپرسید گفتند این علامت دیگر است بعد از آن فرمود که فلان و فلان بر شتری نشسته اشتر ایشان از من برمید و فلان بیفتاد و دستش بشکست

گفتند این آیتی دیگر است بعد از آن گفتند وصف کاروان کن که هر یک بر چه صفتند من یک یک را وصف میکردم و چون اوصاف بعضی بر من مشتبه بود حق تعالی مثال ایشان را در برابر چشم من آورد تا میدیدم و خبر میدادم و میگفتم که ایشان چنین اند و عدد شتران ایشان چندین اکنون بکوه رسیده اند و در پیش کاروان شتریست خاکستر رنگ و بر و دو غراره نهاده اند چون آفتاب طالع شود ایشان در رسند از پس این کوه گفتند این علامت دیگر است پس منتظر بودند که آفتاب برآید و کاروان بیاید آنحضرت را دروغگوی گویند چون وقت طلوع شد یکی گفت بخدا که آفتاب برآمد دیگری گفت بخدای که اینک کاروان رسید شتر خاکستر رنگ در پیش و چون از کاروان علامتی که حضرت فرموده بود مشاهده کردند گفتند والله که ما مانند این ندیدیم و نشنیدیم این سحر روشن است از غایت عناد و جحودی که داشتند حق تعالی اول فرمود که محمد را بمسجد اقصی بردم و نگفت که باسمان بردم چه اگر در اول بار اینچنین گفتی تعجب و انکار ایشان بیشتر بودی و در تکذیب مبالغه بیشتر کردندی پس اول درین سوره گفت الی المسجد الاقصی بردم و چون بآیات و علام مذکور تجویز آن کردند حق تعالی بیان حدیث معراج او را بعرش نزدیک کردانیدن در سوره النجم بیان فرمود فی قوله فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی و باقی روایات و اخبار معراجیه بر طریق مبسوط بعبارت دل پذیر در منهج الصادقین مذکور است و مسطور بعید از مصیر مایدکه ما محمد را بمعراج بردیم و آیات و معجزات باو دادیم تا موجب اطمینان باشد موسی نیز بآیات بینه مکرم ساختیم وَآتَیْنَا مُوسَی الْکِتَابَ و دادیم موسی را کتاب توریة وَجَعَلْنَاهُ و کردانیدیم کتاب یا موسی را هُدًی لِبَنِی إِسْرَائِیلَ راه نماینده مر فرزندان یعقوب را و گفتیم أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِی انکه فرا مگیرید بجز از من وَکِیلًا پروردگاری که کار خود را باو گذارید ذُرِّیَّةَ مَنْ حَمَلْنَا ذریت آنکسی که برداشتیم او را در کشتی مَعَ نُوحٍ با نوح علیه السلم مراد سام است که جد ابراهیم است و ابراهیم جد بنی اسرائیل چه همه از نسل یعقوب اند که نبیره ابراهیم است علیه السلم یعنی نجات از طوفان که نبیره شما از زانی داشتیم یاد کنید و شکر گذاری آن نمائید إِنَّهُ کَانَ بدرستیکه نوح علیه السلم بود عَبْدًا شَکُورًا بنده سپاس دارنده مرویست که در همه احوال از خوردن و آشامیدن و جامه پوشیدن و نشستن و برخاستن و سوار شدن گفتی که الحمد لله از اینجهة حق او را شکور گفت وَقَضَیْنَا إِلَی بَنِی إِسْرَائِیلَ اعلام کردیم بنی اسرائیل را یعنی پیغام فرستادیم بایشان فِی الْکِتَابِ در توریة و بیان

کردیم لَتُفْسِدُنَّ هر آینه فساد کنید و تباهی از شما پدید آید فِی الْأَرْضِ در زمین شام مَرَّتَیْنِ دو بار یعنی دو بار فساد از شما ظاهر شود اول آن مخالفت احکام توریة بود و ناشنیدن امر ارمیا که پیغمبر ایشان بود و کشتن شعیا و افساد دوم قتل زکریا و یحیی و قصد هلاک عیسی غرض که حق تعالی گفت که شما دو بار فساد خواهید کرد وَلَتَعْلُنَّ و بلند خواهید شد عُلُوًّا کَبِیرًا بلند شدنی بزرگ یعنی بسیار سرکش خواهید شد از طاعت من و تکبر خواهید نمود بر آفریدگان من از روی ظلم و ستم فَإِذَا جَاءَ پس آنهنگام که بیاید وَعْدُ أُولَاهُمَا وعده عقوبت افساد اول از آن دو بَعَثْنَا عَلَیْکُمْ برانگیزیم و مسلط کنیم بر شما بر وجه تخلیه عِبَادًا لَنَا بندگانی که مر را اند یعنی بندگانی که مخلوق ما اند مراد بخت النصر و لشکر او است پس صفت آنها میکند که أُولِی بَأْسٍ شَدِیدٍ خداوندان کارزار سخت فَجَاسُوا پس آیند خِلَالَ الدِّیَارِ میان سراهای شما برای قتل و غارت و اسر یعنی کبار شما را بکشند و صغار شما را اسیر کنند و اموال شما را غارت کنند و توریة شما را بسوزانند و مسجد را خراب کنند مراد آنست که ما ایشان را بر وجه جبر و قهر منع نکنیم چه این منافی تکلیف است بلکه تخلیه ایشان کنیم و اختیار با خود شان بگذاریم و بجهة این بر شما مسلط شوند وَکَانَ و هست این وعده وَعْدًا مَفْعُولًا وعده کرده شده یعنی حکم تعلق گرفته بانکه این واقع شود ثُمَّ رَدَدْنَا لَکُمُ الْکَرَّةَ پس بازگردانیدیم برای شما غلبه را تا غالب شوید عَلَیْهِمْ بر ایشان بهمن بن اسفندیار در حینی که پادشاهی را از جد خود گشتاسب بن لهراسب بمیراث گرفته بود حق تعالی در دل او افگند که شفقت ورزیده بر بنی اسرائیل اسیران ایشان را رد کرد و دانیال بر ایشان پادشاه شده بر اتباع بخت النصر مسلط شدند وَأَمْدَدْنَاکُمْ و مدد دهیم شما را بِأَمْوَالٍ بمالها از هر نوع وَبَنِینَ و بر زیادتی پسران وَجَعَلْنَاکُمْ و ساختیم شما را أَکْثَرَ بیشتر از پیشتر نَفِیرًا از روی نفر عدد و نفر شما را زیاده از آن کردانیم که پیش از قتل بود ند تا مجتمع شده توانید با خصمان مقاومت کردن إِنْ أَحْسَنْتُمْ اگر نیکوئی کنید أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِکُمْ نیکوئی کرده باشید مر نفسهای خود را چه ثواب نیکی آن بشما رسد وَإِنْ أَسَأْتُمْ و اگر بدی کنید فَلَهَا پس وبال آن بر نفسهای شما است در مدارک از امیر المومنین علیه السلم نقل کرده که من هرگز باکسی نیکوئی نکرده ام و بدی بکسی نرسانیده ام پس این آیه بر خواند یعنی هر چه باکسی کنید با خود کنید فَإِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ الْآخِرَةِ وعده عقاب نوبت دیگر یعنی افساد دوم و میان دو ماه

دولت ده سال بود پس حق تعالی میفرماید که چون وعده عقوبت ثانیه در رسد برانگیزیم بر وجه تخلیه گروهی را بر شما یعنی طیطوس رومی و قوم او لِیَسُوءُوا تا آن فرستادن و برانگیختن وجوه کند رویهای شما را یعنی آثار غم و اندوه بر بشره شما پیدا کنند و حفص لِیَسُوءَ بجمع خوانده یعنی تا آن قوم رویهای شما بد و رسانند وَلِیَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ و تا در آیند به بیت المقدس کَمَا دَخَلُوهُ چنانکه در آمدندی در وی أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار یعنی چنانکه نوبت اول قوم بخت النصر در آمدند و مسجد را خراب کردند لشکر طیطوس نیز در آیند وَلِیُتَبِّرُوا و هلاک کنند و نیست سازند مَا عَلَوْا آنچه غالب شوند بران تَتْبِیرًا هلاک کردنی عسی رَبُّکُمْ شاید که پروردگار شما بعد از عقوبت دوم أَنْ یَرْحَمَکُمْ انکه رحمت کند بر شما اگر توبه کنید و باز شما را معنوس زد وَإِنْ عُدْتُمْ و اگر باز گردید نوبتی دیگر بنافرمانی عُدْنَا باز گردیم ما نوبت سیوم بعقوبت دیگر ایشان درین نوبت نیز عود کردند بانکه تکذیب حضرت رسالت کردند و قصد قتل او کردند حق تعالی عود کرد بر ایشان بانکه آنحضرت را بر ایشان مسلط کردانید و آنحضرت بنی قریظه را بقتل آورد و بنی قریظه را بقتل آورد و بنی نضیر را از خانمان خود آواره کرد و جزیه بر بواقی نهاد و این عقوبت دنیوی ایشان بود وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ و کردانیدیم دوزخ جاوید را لِلْکَافِرِینَ برای ناگرویدگان حَصِیرًا زندانی که در آنجا باز داشته شوند و بر بیرون آمدن قادر نباشند و یا دوزخ را بساط و فراش ایشان کردانیدیم همچنانکه حصیر بساط و فرش مردمانست و چون بسط این قصه و تفصیل این قصه گنجایش این انتخاب نداشت لاجرم حواله آن بمطالعه منهج الصادقین میرود و منه الاعانة والبدایة والنهایة چون حق تعالی در آیات مذکوره بنی اسرائیل را امر کرد بتوبه و انابت و قبول طریقه اسلام در عقب آن بیان حقیت قرآن میکند که مصدر احکام شریعت است و میفرماید که إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ بدرستیکه این قرآن یَهْدِی لِلَّتِی راه می نماید طریقه اسلام را هِیَ أَقْوَمُ که آن راست تر است و پاینده تر از طریقها و ملتها و نیکوترین مذهبها وَیُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِینَ و مژده میدهد قرآن گرویدگان را الَّذِینَ یَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ آنانکه میکنند عملهای شایسته أَنَّ لَهُمْ بانکه مر ایشانراست أَجْرًا کَبِیرًا مزدی بزرگ که بهشت منعم است وَأَنَّ الَّذِینَ نیز بشارت میدهد مومنان را بانکه آنکسانکه لَا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ نمیگروند بسرای آخرت أَعْتَدْنَا لَهُمْ آماده کرده ایم برای ایشان عَذَابًا أَلِیمًا عذابی دردناک یعنی آتش دوزخ پس مومنان را دو بشارت است یکی ثواب ایشان جنت نعیم است و دیگری عقوبت اعدا

ایشان که عذاب الیم است وَیَدْعُ الْاِنْسَانُ و دعا میکند آدمی و عذاب را میخواند در وقت غضب
و دلتنگی بِالشَّرِّ ببدی بر نفس خود و اهل و مال خود دُعَاءَهُ بِالْخَیْرِ مثل دعا کردن و خواندن خدا را
بنیکوئی مراد نضر بن حارث است که عذاب از خدا بدعا میخواست وَکَانَ الْاِنْسَانُ و هست آدمی عَجُولًا
بسیار شتاب کننده در دعا بی تامل و بدی عاقبت آن تعجیل دارد و از انقلاب از حالی بحالی نه در سرا
تحمل دارد و نه در ضرا و نه در کار شکیباست و نه در سرما پس در بیان حکمت باهره و قدرت بالغه خود
میفرماید که وَجَعَلْنَا الَّیْلَ وَالنَّهَارَ و گردانیدیم شب و روز را آیَتَیْنِ دو علامت که دلالت میکنند
بتعاقب یکدیگر بر قدرت حکیم مطلق فَمَحَوْنَا اٰیَةَ الَّیْلِ پس محو گردانیدیم آیتی را که شب است یعنی ظلمت او را
محو ساختیم بشعاع آفتاب وَجَعَلْنَا اٰیَةَ النَّهَارِ و ساختیم آیتی را که روز است مُبْصِرَةً روشن
که در وی همه چیز توان دید لِتَبْتَغُوْا تا طلب کنید در روشنی آن فَضْلًا مِّنْ رَّبِّکُمْ افزونی در معیشت از
پروردگار خود وَلِتَعْلَمُوْا و تا بدانید از اختلاف حرکات شمس و قمر عَدَدَ السِّنِیْنَ شمار سالها
وَالْحِسَابَ آجال و مراسم اعمال وَکُلَّ شَیْءٍ و هر چیز را که بیان محتاجید از امور دینی و دنیوی
فَصَّلْنٰهُ بیان کردیم آنرا و هویدا ساختیم تَفْصِیْلًا بیان کردنی نمایان و از جمله آنکه شب و روز را
که اگر چنین نبودی شب از روز ممتاز نبودی و اجیر ندانستی که تا کی کار کند و روزه دار معلوم
نداشتی که کی افطار نماید و زن و عده دار انقضای عده خود ندانستی که اجل آن منقضی شود و نکس
ندانستی که در چه زمان استراحت کند و در چه زمان طلب معیشت کند پس حق تعالی بر کافه بندگان منت نهد
شب و روز را آفرید بر وجهی که از یکدیگر ممتاز شدند بعد از آن بر سبیل تهدید میفرماید که وَکُلَّ
اِنْسَانٍ و هر آدمی خواه مومن و خواه کافر اَلْزَمْنٰهُ الزام کردیم او را طٰٓئِرَهٗ فِیْ عُنُقِهٖ عمل او را در گردن
او یعنی عمل بنده لازم اوست و از وی جدا نمیشود و چنانکه طوق لازم گردنست تا آنوقت که حساب
آن کرده شود و گویند که طایر کتابیست که روز قیامت پران پران بدست بنده آید و معنی فی عنقه
آنست که عهده آن در گردن اوست وَنُخْرِجُ لَهٗ و بیرون آوردیم برای آدمی یَوْمَ الْقِیٰمَةِ در روز رستخیز
کِتٰبًا نامه نوشته که صحیفه عمل اوست یَلْقٰىهُ مَنْشُوْرًا بیند آن کتاب را بازگشاده در تبیان آورده که چون
آدمی در حیات باشد نامه او گشاده باشد و بران اعمال او را ثبت کنند و چون در سکرات افتد آنرا
در هم پیچند و چون مبعوث شود بازگشاده بدست او دهند و گویند که اِقْرَاْ کِتٰبَکَ بخوان نامه کردار نوشته

خود را و در آنروز همه آدمیان خواننده باشند و خطاب بهر یک رسد که نامه خود را بخوان کَفٰى بِنَفْسِكَ الْیَوْمَ
بس است نفس تو را امروز عَلَیْكَ بر تو حَسِیْبًا حساب و شماره کننده یعنی خود ببین که چه کرده و مستحق چه
نوع پاداشی و در حدیث آمده که حاسبوا قبل ان تحاسبوا امروز دفتر اعمال خود را در پیش نه و در نگر
از نیک و بد چه کرده و چون فرصت داری سیئات تایب شو و در حسنات بیفزای بعد در تدارک خود کوش
که فردا مجال تلافی نخواهد بود و در کشف الاسرار آورده که پدری پسر خویش را گفت امروز هر چه با مردم گوئی
و هر چه از ایشان شنوی و هر عملی که کنی نماز شام با من بگوی و حرکات و سکنات خویش همه بر من عرض کن
آن پسر نماز شام تکلفی تمام یک روزه کردار خود را با پدر باز گفت پدر روز دیگر همین حال از پسر
درخواست گفت ای پدر هر چه خواهی از رنج کلفت را می کشم این صورت را بگذار که طاقت ندارم پدر
گفت من ترا درین کار پندی دادم تا بیدار شوی و هشیار گردی و از موقف حساب غافل نشوی
که ترا طاقت یک روزه حساب با پدر نیست حساب عمر را با حق تعالی چگونه باز خواهی داد مَنِ اهْتَدٰى
هر که راه یابد و براه راست رود فَاِنَّمَا یَهْتَدِیْ پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهٖ برای نفس خود
یعنی راه یافتن او و را نجات خواهد داد وَمَنْ ضَلَّ و هر که گمراه شد فَاِنَّمَا یَضِلُّ پس جز این نیست که
گمراه می شود عَلَیْهَا بر نفس خود یعنی گمراهی او او را هلاک خواهد کرد و پس وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ و بر ندارد و از
هیچ نفسی بر دارنده وِّزْرَ اُخْرٰى گناه نفس دیگر را مرویست که ولید بن مغیره کافران را میگفت متابعت من
کنید و من گناهان شما را می آمرزم حق تعالی میفرماید که هر نفسی بار خود را بر خواهد داشت نه بار دیگری را وَ
مَا کُنَّا مُعَذِّبِیْنَ و نیستیم عذاب کننده قومی بعذاب استیصال حَتّٰى نَبْعَثَ رَسُوْلًا تا وقتی که بر انگیزانیم
و نفرستیم رَسُوْلًا فرستاده بدیشان تا ایشان را براه راست خوانند و حجت بر ایشان لازم کنند
مراد آنست که عذاب نکنیم هیچ کس را بر آنچه متعلق بشرع است و از شرعیات نه در دنیا و نه در آخرت الا بعد از
بعثت رسول اما اگر جنایتی که حجت از جهت عقل باشد که آن ایمانست بخدا جایز است عذاب بر ترک آن و اگر
چه بعثت رسول نفرماید وَاِذَآ اَرَدْنَآ و چون خواهیم اَنْ نُّهْلِكَ قَرْیَةً آنکه هلاک کردانیم اهل شهری
و دیهی اهل شهری و دیهی را بعد از قیام حجت بر ایشان و ارسال رسل بایشان اَمَرْنَا بفرمائیم
مُتْرَفِیْهَا متنعمان و سرکشان آن شهر را بعبادت و فرمانبرداری بر زبان رسول که مبعوث شده
بر ایشان و تخصیص بذکر متنعمان بذکر جهت آنست که غیر ایشان ترا امر کنیم بفرمان برداری پیغمبران غیر

فَفَسَقُوْا پس ایشان از سخن رسول بیرون روند و سرکشی کنند فِیْهَا در آن شهر فَحَقَّ پس واجب شود عَلَیْهَا
الْقَوْلُ بر اهل آن دیه گفتار یعنی کلمه عذاب که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شوند و
کَمْ اَهْلَکْنَا و بسیار هلاک کردیم مِنَ الْقُرُوْنِ از اهل قرنها مِنْ بَعْدِ نُوْحٍ از پس نوح چون قوم عاد
و ثمود و امثال آن و قرن صد بیست سال است یا چهل یا هشتاد یا سی وَکَفٰى بِرَبِّكَ و بسنده است که
پروردگار تو بِذُنُوْبِ عِبَادِهٖ بگناهان بندگان خود خَبِیْرًا دانا که ذنوب پنهان ایشان را داند بَصِیْرًا
بینا که خطیئات آشکارای ایشان را بیند و بر وفق آن همه را عقاب کند آورده اند که منافقان در غزوات
با مومنان بیرون می رفتند و غرض ایشان حصول غنیمت بود نه خلوص جهاد حق تعالی فرمود که مَنْ کَانَ
هر که باشد از روی همت یُرِیْدُ الْعَاجِلَةَ خواهد این جهان شتابنده یعنی لذت و نعمت آن را عَجَّلْنَا لَهٗ
بشتابانیم مر او را فِیْهَا در دنیا بتعجیل بدهیم مال و متاع دنیا را مَا نَشَآءُ آنچه خواهیم لِمَنْ نُّرِیْدُ برای آنکس که خواهیم
از طالبان دنیا ثُمَّ جَعَلْنَا پس آماده کنیم لَهٗ جَهَنَّمَ برای او دوزخ را در آخرت یَصْلٰىهَا در آید بدوزخ
مَذْمُوْمًا در حالتیکه نکوهیده باشد مَّدْحُوْرًا رانده شده از رحمت خدای وَمَنْ اَرَادَ الْاٰخِرَةَ
و هر که خواهد آخرت را یعنی بهشت وَسَعٰى لَهَا و بشتابد برای آن یعنی سعی کند باعمال نیکو در طلب بهشت
سَعْیَهَا آنچه حق سعی آن باشد که آن عمل است با وامر و باز ایستادن از مناهی وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال
آنکه سعی کننده مومن باشد ایمانی صحیح خالی از شایبه شرک چه قبول عمل فرع ایمان صحیح است فَاُولٰٓئِكَ پس
پس آنگروه که طالب آخرتند و با ایمان ساعی عمل خیر کَانَ سَعْیُهُمْ هست شتافتن ایشان مَّشْکُوْرًا
مقبول و پسندیده نزدیک خدای یعنی مثاب چه شکر از جانب خدا دادن ثواب بر طاعت کُلًّا نُّمِدُّ
هر یکی را ازین دو گروه که طالبان دنیا چون بندگان عقبی اند مدد کنیم بر وجه مصلحت هٰٓؤُلَآءِ آنگروه را بمقدار
کفایت وَهٰٓؤُلَآءِ و آنگروه را بمقدار همت هیچکدام را محروم نگردانیم مدد کنیم مِنْ عَطَآءِ رَبِّكَ از عطای خداوند
تو وَمَا کَانَ عَطَآءُ رَبِّكَ و نیست عطای آفریدگار تو مَحْظُوْرًا منع کرده و باز داشته از مومن و کافر در دنیا
و از مومن خاصه در آخرت اُنْظُرْ بنگر بدیده بصیرت که از روی مصلحت کَیْفَ فَضَّلْنَا چگونه افزونی داده ایم
بَعْضَهُمْ بعضی آدمیان را عَلٰى بَعْضٍ بر بعضی دیگر از ایشان در روزی که بعضی در فراخی اند و بعضی در تنگی و یا بعض
در صحت و بعضی بمرض و یا تفضیل داده ایم برخی را که جویای عقبی اند بتوفیق و لطف بر برخی که طالب دنیا اند
بر وجه خیر وَلَلْاٰخِرَةُ و هر آینه سرای آخرت اَکْبَرُ دَرَجٰتٍ بزرگتر است از روی درجات و مراتب و اَکْبَرُ

تَفْضِیْلًا و بزرگتر از روی افزونی یعنی تفاوت در آخرت بیشتر است زیرا که تفاوت بهشت بدرجاتست
و از درجه تا درجه برتر از زمین تا آسمان لَا تَجْعَلْ فلا مکن ای بنده مَعَ اللّٰهِ با خدای اِلٰهًا
اٰخَرَ خدای دیگر را در الوهیت و عبادت فَتَقْعُدَ پس نشینی در دوزخ جاوید ان مَذْمُوْمًا
نکوهیده و متصف بدیها مَّخْذُوْلًا فرو گذاشته و محروم از همه نیکوئیها وَقَضٰى رَبُّكَ و حکم کرد
پروردگار تو ای محمد بر جمیع مکلفان اَلَّا تَعْبُدُوْٓا با آنکه می پرستید یعنی تو و امتان تو پرستش مکنید
اِلَّآ اِیَّاهُ مگر او را خداوندیکه است وَبِالْوَالِدَیْنِ و با آنکه نیکوئی کنید بپدر و مادر اِحْسَانًا نیکوئی
کردنی ضم احسان والدین بعبادت خود جهت مبالغه است در کمال احسان با ایشان بجهت آنکه
ایشان سبب قریب اند در وجود و تربیت اولاد اِمَّا یَبْلُغَنَّ اگر البته برسد عِنْدَكَ الْکِبَرَ
نزدیک تو بزرگسالی و کبر سن اَحَدُهُمَآ یکی از ایشان اَوْ کِلٰهُمَا یا هر دو یعنی چندان پیر شوند
که پیر شوند و محتاج خدمت تو گردند فَلَا تَقُلْ لَّهُمَآ پس مگو مر ایشان را اُفٍّ کلمه اف که آن کسی
میگوید که اگر چیزی بتنگ آید و یا بر و گران گردد یعنی از ایشان بتنگ میای و صحبت ایشان را گران
مشمر وَّلَا تَنْهَرْهُمَا و بانگ بر ایشان مزن و سخن درشت جواب باز مده وَقُلْ لَّهُمَا و بگوی مر ایشان را
قَوْلًا کَرِیْمًا سخنی نیکو از روی ادب و حرمت یعنی ایشان را بنام مخوان بلکه ای پدر من وای مادر من
و سعید بن مسیب گفته که معنی اینست که با ایشان سخن چنان کن که بنده گناه کار عاجز با خواجه خشمناک
درشت خوی گوید وَاخْفِضْ لَهُمَا و فرو گذار برای ایشان جَنَاحَ الذُّلِّ بال تواضع و تذلل را یعنی با
ایشان تکبر و بزرگی مکن بلکه ملایمت و فروتنی کن مِنَ الرَّحْمَةِ از فرط بخشش تو بر ایشان برای
آنکه تو دیروز محتاج ایشان بوده در تربیت و ایشان محتاج تو اند در خدمت وَقُلْ رَّبِّ ارْحَمْهُمَا
و بگوی ای پروردگار من ترحم فرما و ببخشا بر ایشان کَمَا رَبَّیٰنِیْ صَغِیْرًا همچنانکه پروردند مرا در وقتیکه
خورد بودم یعنی بر ایشان رحمت کن که مانند رحمت ایشان باشد بر من به تربیت و شفقت و ارشاد
و از ابی عبد الله علیه السلام روایتست که اگر حق تعالی میدانست که چیزی کمتر از کلمه اف هست آنرا نهی میکرد
پس کمترین عقوق والدین با ایشان گفتن کلمه اف است و در حدیث آمده که عاق والدین هر عملی که خواهد گو کن
که هرگز به بهشت نرسد و از ابی عبد الله علیه السلام منقولست که باید پر نشود هر دو چشم تو از نظر کردن
بپدر و مادر مگر برحمت و مهربانی و باید که آواز خود بر نداری بالای آواز ایشان و دستهای خود را

بر بالای دستهای ایشان نکستری و مقدم منتوی بر قدمهای ایشان وار حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
روایتست که هر که در حین بری پدر و مادر تفقد حال ایشان نکند بهشت نرود و در حدیث قدسی
آمده که ای عاق والدین هرچه خواهی بکن که من ترا نیامرزم و ای نیکوکننده در حق پدر و مادر
هرچه خواهی بکن که من ترا بیامرزم و در خبر است که مردی نزد حضرت صلی الله علیه و آله آمده گفت یا
رسول الله مرا چیزی بیاموز که بآن برحمت خدا نزدیک شوم فرمود که مادر و پدر داری گفت آری فرمود که با
ایشان نیکویی کن که نیکو کردن در حق ایشان نزدیک تراست برحمت خدای از همه چیزها رَبُّكُمْ أَعْلَمُ
پروردگار شما داناتر است بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ بآنچه در نفسهای شماست از بر والدین و عقوق ایشان
إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ اگر باشید شایستگان یعنی نیکویی کنندگان بمادر و پدر فَإِنَّهُ كَانَ پس
بدرستی که خدای هست لِلْأَوَّابِينَ مر بازگردندگان را از عقوق و رجوع کنند بحضرت او در جمیع اوامر
غَفُورًا آمرزنده از تقصیر تایب که قبل توبه از وصادر شده باشد و بروایت صحیح وارد شده
که مراد از اوابین کسانی اند که میان مغرب و عشا نماز گذارند و بعد از ... اعانت حال پدر و مادر
و نهی از عقوق ایشان ترغیب بندگان میکند بدادن حقوق مستحقان و می فرماید که وَآتِ ذَا الْقُرْبَى
و بده خداوندان خویشی را حَقَّهُ آنچه حق اوست مراد اقارب حضرت رسالتست صلی الله علیه و آله و حق
ایشان اعطای خمس است بدیشان و از صادقین علیهما السلام مرویست که مراد ازین آیه مائیم که اهل بیت
رسولیم و در خبر است که چون آیه آمد رسول صلی الله علیه و آله فدک را بفاطمه بخشید و در مدت حیات آنحضرت
در تصرف وی بود و منافع آن بصرف فرزندان میکرد چون رحلت فرمود از فاطمه انتزاع
کردند ثعلبی که از علمای اهل سنت است در تفسیر خود آورده که مراد بذی القربی درین آیه اهل بیت
رسولند پس خلاصه معنی آنست که بده خمس مالهای خود را با اولاد پیغمبر وَالْمِسْكِينَ و بده درویش را وَ
ابْنَ السَّبِيلِ و راه گذر را باز راحتی ایشان و نیز ثعلبی در تفسیر خود از منهال بن عمرو نقل کرده که امام زین
العابدین علیه السلام را از خمس پرسیدم فرمود که هو لنا گفتم که اهل بیتیم گفتم که حق تعالی می فرماید که و
الیتامی والمساکین فرمود یتامانا و مساکیننا یعنی مراد یتیمان و مسکینان ما اند و دادن خمس باولاد
و ذریت پیغمبر که ما نجیبانند مشروطست بر آنکه فقیر باشند بر قوت سال خواه یتیم باشد و خواه
ابن سبیل چنانکه در کتب فقه مسطور است و بعد از باعطای حقوق مستحق می فرماید که وَلَا
تُبَذِّرْ و اسراف مکن یعنی پراکنده مساز مال خود را در آنچه رضای خدا در آن نباشد یعنی

وجه شرع

وجه شرع شریف نباشد تَبْذِيرًا پراکنده ساختنی بر وجه مشروع از مجاهد منقولست که اگر کسی
احد زر را در وجوه خیر صرف کند اسراف نباشد و اگر جوی در باطل صرف کند اسراف باشد إِنَّ
الْمُبَذِّرِينَ بدرستی که اسراف کنندگان یعنی صرف کنندگان مال در معاصی كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ هستند
برادران دیوان یعنی امثال ایشان در شرارت و اتلاف مال در معاصی مرویست که عرب مال عظیم اموال
خود را بریا خرج میکردند یک مهمان شتران بسیار میکشتند تا مردمان ستایش ایشان کنند حق تعالی
ایشانرا نکوهش کرد در تضییع اموال ایشان مثل دیوانند وَكَانَ الشَّيْطَانُ و هست دیو رشت
لِرَبِّهِ مر پروردگار خود را كَفُورًا بسیار منکر نعمت و ناسپاس پس باید که کسی فرمان او نبرد در خبر است که
بلال و صهیب و خباب و بعضی دیگر از فقرای صحابه در برخی از اوقات از حضرت سید کاینات علیه الصلوات
والتسلیمات چیزی طلبیدندی که حاضر نبودی و آنحضرت از غایت شرم و آزرم متوجه جانبی دیگر شد
و اندیشه کردی که آنرا از جائی بایشان رساند آیه آمد که وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ و اگر اعراض کنی از
محتاجان صحابه ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ برای انتظار روزیکه مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا از پروردگار خود امید داری
آنرا که چون بتو رسد بدیشان دهی فَقُلْ لَهُمْ پس بگوی ایشانرا قَوْلًا مَيْسُورًا
خود امید داری آنرا که چون ... گفتاری نرم و نیکو یعنی ایشانرا دعا کن بفراخی روزی بعد از نزول این آیه
چون از آنحضرت چیزی می طلبیدند که حاضر نبودی میفرمود که رزقنا الله و ایاکم حق تعالی روزی دهد ما را و
شما را پس بیان تمثیل میکند برای بخیل و مسرف بقوله تعالی وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ و مساز دست خود را
مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ بسته بر گردن خود تا از بسط آن توانا باشی پس کنایتست از امساک وَلَا
تَبْسُطْهَا و مگشای دست خود را كُلَّ الْبَسْطِ تمام گشادن این عبارتست از اسراف یعنی اسراف مکن
فَتَقْعُدَ که بنشینی مَلُومًا ملامت کرده شده مَحْسُورًا درمانده و محتاج مرویست که زنی مسلمه با یهود
گرویده و مضمون کرد که حضرت مصطفی از موسی کلیم سخیتر است وجهت آزمایش زن مسلمه دختر خود را
بجانب آنحضرت فرستاد دختر نزد آنحضرت آمد و گفت یا رسول الله مادر من پیراهن میطلبد که در بر کند
حضرت بحجره در آمده و پیراهن خود را از کرده بوی داد و خود برهنه بنشست بلال قامت بگفت و یاران
منتظر خروج آنحضرت بودند و بسبب برهنگی بیرون نتوانست آمد این آیه آمد که ورا فازل شد و حق تعالی
او را باعتدال صفت که سخاوتست امر نمود و از تقتیر و تبذیر منع نمود إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو

يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ گشاده میگرداند روزی را برای هر که میخواهد وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر
اراده او اقتضا میکند بسط و قبض او بمحض مصلحت است و کسی را از بهره اعتراض نیست إِنَّهُ كَانَ
بدرستیکه او هست بِعِبَادِهِ بمصالح بندگان خود خَبِيرًا بَصِيرًا دانا و بینا و پس میداند مصالح
ایشانرا آنچه برایشان مخفی است وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ و مکشید فرزندان خود را خَشْيَةَ
إِمْلَاقٍ از ترس درویشی گویند آیه در حق اهل جاهلیت است که دختران را زنده در گور میکردند
بجهت ترس آنکه مبادا بر نفقه و جهاز ایشان قادر نباشند و ملامت زده مردمان گردند حق تعالی
ایشانرا ازین نهی کرد و فرمود نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ ما روزی میدهیم ایشانرا و شما را پس
غم روزی ایشان مخورید إِنَّ قَتْلَهُمْ بدرستیکه کشتن ایشان كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا هست خطای
بزرگ چه آن موجب قطع نسل است وَلَا تَقْرَبُوا الزِّنَا و نزدیک مشوید بزنا و کردن آن مکنید
إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه زنا هست فَاحِشَةً خصلتی زشت و بسیار قبیح وَسَاءَ سَبِيلًا
و بد راهیست آنچه موجب قطع انساب است و سبب فتنه و نزاع و قطع صله رحم و قطع حقوق
آبا بر اولاد از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که در
زنا شش خصلت است سه در دنیا و سه در آخرت آن سه در دنیاست آبروی ببرد و روزی را
قطع کند و اجل را نزدیک گرداند و آن سه که در آخرتست حق تعالی بر او خشمناک باشد و در حساب
او تنگگیری کند و او را بآتش دوزخ درآورد وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي و مکشید آن نفس را
که حَرَّمَ اللَّهُ حرام کرده است خدای قتل او را و آنها اهل ایمانند و ذمی و معاهد که ایشانرا
نشاید کشت إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحکم راستی که قصاص است یا ارتداد یا زنا بشرط احصان وَمَنْ
قُتِلَ و هر که کشته شود مَظْلُومًا در حالتی که ستم رسیده باشد یعنی مستوجب کشتن نباشد
فَقَدْ جَعَلْنَا پس بدرستیکه گردانیدیم در شرع و مقرر کردیم لِوَلِيِّهِ وارث آن مقتول را که
بعد از قتل او متولی امر اوست سُلْطَانًا تسلطی و قوتی بمواخذه بمقتضای قتل که آن
قصاص است در عمد و اخذ دیت اگر خطا باشد فَلَا يُسْرِفْ پس باید که ولی خون اسراف نکند
و از اندازه بدر نرود فِي الْقَتْلِ در کشتن بآنکه غیر قاتل را بکشد و یا قاتل را مثله کند مرویست
که در جاهلیت چون کسی کشته شدی وارث قاتل او را بکشتی بلکه مهتر قبیله قاتل کردی حق تعالی

ازین آیه

ازین آیه نهی فرمود که باید ولی غیر قاتل را نکشد إِنَّهُ بدرستیکه ولی خون كَانَ مَنْصُورًا هست یاری
داده شده در قصاص بمعونت امر حاکمان شرع او را و بعد از امر بحفظ نفوس امر میفرماید بحفظ مال
بقوله وَلَا تَقْرَبُوا و نزدیک مشوید مَالَ الْيَتِيمِ بمال یتیمان و تصرف در آن مکنید إِلَّا بِالَّتِي مگر بطریقی که شرعا
و عرفا هِيَ أَحْسَنُ آن بهتر و نیکوتر است یعنی بآن معامله کنید تا اصل مایه برای وی بماند و رنج آن خرج
معاش او شود و بیان این بحث در سوره الانعام مذکور شد حاصل که میفرماید که ضبط اموال یتیم
کنید و غبط آنرا از دست مدهید و بوجه شرعی تصرف در آن مکنید حَتَّى يَبْلُغَ تا برسد یتیم أَشُدَّهُ
بنهایت قوت خود یعنی ببلوغ برسد و آثار رشد در وی ظاهر گردد وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ و وفا کنید بعهدی
که خدا بسته است با شما از تکالیف شرعیه یا بپیمانی که با یکدیگر بندید و یا عهدی که با خدای می بندید
از نذر و عهد و یمین إِنَّ الْعَهْدَ بدرستیکه پیمان كَانَ مَسْئُولًا هست طلب کرده شده یعنی از آن
معاهد طلب خواهند کرد که نقض آن نکرده و وفا بعهد نموده تا جزا بر وفق آن یابد وَأَوْفُوا الْكَيْلَ
و تمام بپیمائید کیل را إِذَا كِلْتُمْ چون بپیمائید برای دیگری وَزِنُوا و بسنجید بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ
بترازوی راست یا بقپان که ترازوی بزرگست ذَلِكَ این تمام نمودن و راست سنجیدن خَيْرٌ
بهتر است شما را از خیانت وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا و نیکوتر از روی عاقبت و بازگشت وَلَا تَقْفُ ما
و از پی مرو مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ آنچیزی را که نیست ترا بدان عِلْمٌ یعنی بتقلید و گمان از پی چیزی مرو و تبعیت
آن مکن یعنی مگوی که دیدم و شنیدم و دانستم و حال آنکه ندیده باشی و نشنیده و ندانسته و نزد
بعضی آیه مخصوص است بعقاید دینیه و یا علم بمعنی اعتقاد راجح است که منعقد شده باشد از دلیلی خواه
قطعی باشد و خواه ظنی و مؤید قول اولست قوله إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ بدرستیکه گوش و چشم وَالْفُؤَادَ
و دل كُلُّ أُولَئِكَ هر یک ازین اعضا كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا هست از وی پرسیده شده یعنی از اعضای
مذکوره خواهند پرسید که صاحب شما با شما چه معامله کرده یا از سمع سوال کنند که چه شنیدی از امور
جایزه و از چشم پرسند که چه دیدی از اشیائی که در شرع جایز بوده باشد دیدن آن یا نه و از دل
پرسند که چه دانستی که از اعتقادات حق یا باطل ابو جعفر علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده
که مردان قیامت بنده قدم از قدم بر ندارد تا او را از چهار چیز سوال کنند از عمر که در چه صرف
کرده و از بدن که در چه کهنه ساخته و از مال که از کجا کسب کرده در چه صرف نموده و از دوستی ما

که اهل بهشتیم وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ و مرو در زمین مَرَحًا در حالتیکه خرامیده و تکبر باشی خطاب بسوی رسول است
و مراد امت وی یعنی ای بنده خرام در راه چنانکه متکبران خرامند إِنَّكَ بدرستیکه تو لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ هرگز نتوانی
شکافت زمین را بپای در روی کشیدن و سخت گام زدن و زمین و کوفتن وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ و هرگز
نرسی بکوهها طُولًا از روی درازی مراد آنست که چون متکبر آن ضعیف و خوار است و قادر نیست که خرق
زمین کند بکوفتن قدم و سرکشی از کوه در نگذرد پس او را لازم است که طریق تواضع و تذلل پیش دارد كُلُّ
ذَٰلِكَ همه اینها که مذکور شده و آن بیست و پنج خصال است از قوله لا تجعل مع الله الها آخر تا اینجا که یازده
امر است و چهارده نهی و اینها در الواح موسی مکتوب بوده كَانَ سَيِّئُهُ هست آن یعنی آنچه منهی است
عِندَ رَبِّكَ نزد پروردگار تو مَكْرُوهًا کراهت داشته شده یعنی خدای کراهت دارد آنرا از آن نهی
کرده ذَٰلِكَ آن احکام مذکوره مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ از آنچیزیست که وحی کرده است بتو رَبُّكَ پروردگار
تو مِنَ الْحِكْمَةِ از علمی شناخت حق است و در دانستن آن برای عمل وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ و مکن با خدای
إِلَٰهًا آخَرَ خدای دیگر اگر شرک آری باو فَتُلْقَىٰ پس انداخته شوی فِي جَهَنَّمَ در دوزخ مَلُومًا در حالتیکه
ملامت کرده شده باشی یعنی ملائکه و اهل ایمان ترا ملامت کنند مَّدْحُورًا دور کرده شده سوی از رحمت
خدای أَفَأَصْفَاكُمْ خطاب است بآنکه گفتند فرشتگان دختران خدااند یعنی آیا برگزید شما را
رَبُّكُم پروردگار شما بِالْبَنِينَ بپسران که افضل اولادند وَاتَّخَذَ و فرا گرفت برای خود مِنَ الْمَلَائِكَةِ
إِنَاثًا از فرشتگان دختران که خسیس ترین اولادند این خلاف آنچیزیست که عقول شما برآنست و عادت شما
بران جاری إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ بدرستیکه شما میگوئید قَوْلًا عَظِيمًا سخنی بزرگ که اضافه اولاد میکنید بحق سبحانه
و تعالی و خود را التفضیل میدهید بر وی که مجبور بر الجزو مکروه را بدو نسبت میدهید وَلَقَدْ صَرَّفْنَا و بدرستیکه
گردانیدیم یعنی مکرر ساختیم براست خود در ازو لدیو و تقدیر فِي هَٰذَا الْقُرْآنِ چند جای از قرآن لِيَذَّكَّرُوا
تا پند پذیر شوند و در یابند وَمَا يَزِيدُهُمْ و نمی افزاید ایشانرا تکرار این سخن إِلَّا نُفُورًا مگر رمیدن
و از حق دور شدن بعد از آن در رد قول مشرکان میفرماید که قُل بگو ای محمد لَّوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ اگر
بودندی با خدا خدایان دیگر كَمَا يَقُولُونَ چنانکه شما ای مشرکان میگوئید و حفص بیا میخواند چنانکه
کافران میگویند إِذًا لَّابْتَغَوْا آنگاه آن خدایان طلب کردندی إِلَىٰ ذِي الْعَرْشِ سَبِيلًا بسوی خداوند عرش
یا مالک ملک سَبِيلًا راهی که بدفع آن مشغول شدندی چنانکه مملوک میکنند یعنی حق سبحانه و تعالی آنها

نیکوهش

نیکوهش و عیب ایشان مینمودند اگر ایشان خدا بودندی یا شریک خدای بایستی که راه منازعت جستندی
و غیر را از خود دفع سُبْحَانَهُ پاکست خدای وَتَعَالَىٰ و برتر عَمَّا يَقُولُونَ از آنچه ایشان میگویند عُلُوًّا
كَبِيرًا برتر و بزرگ یعنی متباعد از آن غایت تباعد چه او سبحانه در اعلا مراتب وجود است زیراکه
واجب الوجود لذاته است و فرا گرفتن ولد از ادنی مراتب وجود است که از خواص آنچیزیست که
ممتنع البقاست تُسَبِّحُ لَهُ تسبیح میکنند و بپاکی یاد میکنند خدایرا السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ هفت آسمان
و زمین وَمَن فِيهِنَّ و هر که در ایشانست از ملائکه و جن و انس وَإِن مِّن شَيْءٍ و نیست هیچ چیز از
مخلوقات إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ مگر تسبیح میکند خدایرا تسبیح مقرون بحمد او یعنی تنزیه میکند او را از سمات
نقصان و ستایش میکند او را بصفات کمال وَلَٰكِن لَّا تَفْقَهُونَ ولیکن شما ای مشرکان در نمی
یابید تَسْبِيحَهُمْ تسبیح ایشانرا چه شما بنظر صحیح و عقل صافی تامل نمیکنید تا فهم تسبیح ایشان توانید کرد
إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه هست خدای حَلِيمًا بردبار که تعجیل عقوبت نمیکند بر شما بجهة عدم تفکر در صنایع او
غَفُورًا آمرزنده مر آنکس را که تامل در مصنوعات کرده بصانع عالم و وحدانیت او اعتراف نماید سلمی
گوید که تمام مکونات باختلاف لغات تسبیح الهی میکنند اما آنرا نشنود و فهم نکند مگر عالم ربانی و مراد
بتسبیح ایشان کیفیت دلالت ایشانست بر وجود صانع و بر قدرت و حکمت و علم و وحدانیت او آورده اند
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در شب نزد خانه کعبه نشستی و تلاوت قرآن فرمودی بعضی از
اهل شرک سنگ بر آنحضرت انداختندی و قصد ایذای او کردندی حق تعالی شر ایشان را ازوی کفایت
کرده چه آنحضرت از چشم ایشان بپوشید و آیه فرستاد که وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ و چون خوانی قرآن را
جَعَلْنَا بَيْنَكَ گردانیدیم یعنی پیدا کردیم میان تو وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ و میان
آنانکه منکرند بدان سرای حِجَابًا مَّسْتُورًا پرده پوشیده شده از حس که ترا نه بینند و آواز
ترا نشنوند وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ و گردانیدیم بر دلهای ایشان أَكِنَّةً پوششها یعنی کفار بجهة
عناد و لجاج تامل نمیکنند در آیات باهره و معجزات ظاهره پس گویا بر دلهای ایشان پوششها
نهاده ایم که مانع است أَن يَفْقَهُوهُ از آنکه دریابند قرآنرا وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا و نهادیم بر گوشهای
ایشان گرانی تا استماع قرآن نمیکنند و یا علامتی بر دلها و گوشهای ایشان نهاده ایم تا ملائکه بآن علامت
کنند که ایشان از فرط عناد تدبر در آیات نکنند و از استماع قبول نشنوند چه ایشان ... لعن کنند وَإِذَا

ذَكَرْتَ و چون یاد کنی رَبَّكَ فِي الْقُرْآنِ پروردگار خود را در قرآن وَحْدَهُ یگانه و یکتا وَلَّوْا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ
بازگردند کافران بر پشتهای خود باز پس روند نُفُورًا در حالتیکه رمندگان باشند از شنیدن توحید
چه داعیه ایشان آنست که آلهه ایشانرا با آن ذکر کنی نَّحْنُ أَعْلَمُ ما داناتریم بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِ
قرآنرا بسبب آنچیزیکه بخریه است مراد آنست که قرآنرا برای طعن و استهزا در آن میشنوند إِذْ يَسْتَمِعُونَ
إِلَيْكَ وقتیکه گوش فرا میدارند بسوی تو وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰ و وقتیکه ایشان راز گویند یعنی پنهان بایکدیگر
میگویند که کلام وی سحر است و شعر إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ یاد کن ای محمد چون گفتند ستمکاران یعنی مشرکان
اصحاب ترا که شما إِن تَتَّبِعُونَ متابعت نمیکنید و ازپی نمیروید إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا مگر مردی سحر کرده شده را
یعنی کسی را باو سحر کرده اند و عقلش زایل شده انظُرْ كَيْفَ بنگر چگونه ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ زدند
برای تو مثلها مختلف یعنی وصف میکنند ترا بمجنون و ساحر و کاهن و شاعر فَضَلُّوا پس گمراه شدند
از طریق در جمیع امثال فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا پس نمیتوانند یافتن راهی بطعنه تو بر وجهی که موجه
باشد مگر بهتان صریح و بعد از آن ذکر انکار ایشان ببعث میفرماید که وَقَالُوا و گفتند کافران أَإِذَا
كُنَّا آیا آنهنگام که ما بعد از مرگ بمرور زمان گردیم عِظَامًا استخوانها وَرُفَاتًا و خاکهای خرد مرده شده
و ریزه گشته أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا برانگیخته شدگانیم خَلْقًا جَدِيدًا آفریدن نو و تازه قُلْ بگو در
جواب ایشان كُونُوا اگر دیدید شما اگر یعنی المنکر گردیدید حِجَارَةً سنگ أَوْ حَدِيدًا یا آهن أَوْ خَلْقًا
مِّمَّا يَكْبُرُ یا آفریده از آنچه بزرگست و دشوار فِي صُدُورِكُمْ در سینههای شما مانند آسمان و کوه
و امثال آن از هر چه قبول حیات دور و بعید است البته حق تعالی شما را میراند و زنده گرداند بجهة تعلق
تامه حضرت عزت بر همه ممکنات پس تعلق قدرت او بر زنده گردانیدن استخوانهای پوسیده شما که موضوع
حیات بوده است بطریق اولی فَسَيَقُولُونَ پس زود باشد که گویند بر وجه انکار مَن يُعِيدُنَا کیست که
باز آرد ما را یعنی زنده سازد پس از مرگ قُلْ بگو در جواب که باز آورد و زنده سازد شما را الَّذِي
فَطَرَكُمْ آنکسی که بیافرید شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که خاک بودید پس آنکس تواند خاک را جان دادن در
بدایت هم تواند که خاک را زنده سازد در نهایت چه این آسان تر است از اول فَسَيُنْغِضُونَ
پس زود باشد که بجنبانند إِلَيْكَ رُءُوسَهُمْ بجانب تو سرهای خود را یعنی چنانچه کسی از تعجب سر خود
می جنباند ایشان از روی انکار سر خود بجنبانند وَيَقُولُونَ و گویند مَتَىٰ هُوَ کی خواهد بود این بعث

و نشر

و نشر قُلْ بگو ای محمد عَسَىٰ أَن يَكُونَ شاید که باشد بعث و نشر قَرِيبًا نزدیک چه هر چه لا محاله آینده است
آن نزدیک است و بعث شما البته واقع شود يَوْمَ يَدْعُوكُمْ در روزیکه بخواند خدا شما را بمحاسبه بآنکه اسرافیل
بانگ زند شما را آواز دهد فَتَسْتَجِيبُونَ پس شما اجابت کنید خدایرا یا اسرافیل را بِحَمْدِهِ در حالتیکه
قائل باشید بستایش حق بر کمال قدرت او چنانکه در خبر آمده که خلایق از قبور برآمده خاک از سرها
افشانند و گویند سبحانک اللهم و بحمدک وَتَظُنُّونَ و گمان برید آنهنگام إِن لَّبِثْتُمْ آنکه درنگ کردید
در قبر إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی یا زندگی خود را که در دنیا داشته باشید در آن روز اندک شمرید جهت مشاهده
اهوال آن و یا بجهة طول مکث در آخرت بعد از آن بندگانرا باتباع احسن اقوال و افعال میفرماید که
وَقُل لِّعِبَادِي و بگو مر بندگان مرا مومنان که بندگان مخصوص منند يَقُولُوا الَّتِي بگویند آن کلمه را که هِيَ
أَحْسَنُ آن بهتر و نیکوتر باشد و آن امر است یا و امر و نهی از مناهی آورده اند که مشرکان ...
در ایذای صحابه بقول و فعل میکوشیدند مومنان صورت حال بعرض سید ابرار رسانیدند و
جدال و قتال ایشان دستوری طلبیدند آنحضرت فرمود که مرا حق تعالی امر بمحاربه نفرموده این آیه
آمده که مومنان را امر کن تا عمل کنند باحسن اقوال یعنی در مقابله جفای کفار درشتی نکنند بلکه بارفق
گویند یهدیکم الله خدا شما را براه راست آرد إِنَّ الشَّيْطَانَ بدرستیکه دیو سرکش يَنزَغُ بَيْنَهُمْ
دشمنی می افکند میان آدمیان پس ممکن است درشتی کردن با ایشان درشتی گردد و موجب ستیزه و
عناد گردد و آن صورت بازدیاد فتنه و امتداد کشد إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ بدرستیکه شیطان هست
لِلْإِنسَانِ مر آدمی را عَدُوًّا مُّبِينًا دشمنی آشکارا که هرگز صلاح او نجوید و خیر او نخواهد بلکه همه
رَّبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ پروردگار شما داناتر است بحال شما إِن يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ اگر خواهد ببخشد بر شما و از جور
کافران برهاند أَوْ إِن يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ یا اگر خواهد عذاب کند شما را بایذا و آزار کفار یا بنوعی که خلیفه
ایشان کند تا شما را آزار کنند و این موجب زیادت ثواب شما باشد وَمَا أَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم
ترا ای محمد عَلَيْهِمْ وَكِيلًا بر کافران نگهبانی که ایشانرا از کفر نگهداری و باجبار ایشانرا بر اسلام
داری پس مواخذه نخواهی شد بکفر و کردار ایشان و بر تو همین تبلیغ است پس اصحاب خود را
باقوال و افعال حسنه و با کفار مدارا کن وَرَبُّكَ أَعْلَمُ و آفریدگار تو داناتر است بِمَن فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ بآنکس که در آسمان و زمین است یعنی احوال ایشانرا میداند و مصلحت ایشانرا او

نکذارد و در انوار گفته که قریش استبعاد میکردند که چرا یتیم ابو طالب پیغمبر شد و برهنه و گرسنه چند
متابعت او کنند حق تعالی این آیه فرستاد که ما داناتریم باهل آسمان و زمین هر که را خواهیم وَلَقَدْ
فَضَّلْنَا و بدرستی که افزونی دادیم بَعْضَ النَّبِيِّينَ یعنی پیغمبران عَلَى بَعْضٍ بر بعضی دیگر چنانکه
ابرهیم را بالخلت و موسی را بالمکالمه و محمد را بالمحبوبیت و خاتمیت و عموم رسالت و شفاعت و معراج
وَآتَيْنَا دَاوُودَ و دادیم داود را زَبُورًا کتاب زبور پس شرف او بدان کتابست نه بپادشاهی او
مرویست که زبور صد و پنجاه سوره بود که در او از احکام حلال و حرام و حدود و فرایض نیست
بلکه ثنا الهی و مواعظ و نصیحت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و ستایش او آورده اند که چون قریش
بقحط مبتلا شدند حق تعالی از جهت الزام ایشان این آیه فرستاد که قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ بگو ای
محمد با کافران که بخوانید آنها را که گمان بردید که ایشان خدایانند از ملائکه و مسیح و عزیر و اصنام
مِنْ دُونِهِ بجز از خدای تا این بلا را از شما بگردانند فَلَا يَمْلِكُونَ پس ایشان نمی توانند كَشْفَ
الضُّرِّ برداشتن سختی یعنی قحطی و درویشی و بیماری عَنْكُمْ از شما وَلَا تَحْوِيلًا و نمیتوانند تغییر دادن
آنرا یعنی گردانیدن آن از قبیله شما بقبیله دیگر آورده اند که بنو ملیح ملائکه را و خزاعه جن را می پرستیدند
جنیان خود ایمان آوردند و پرستندگان ایشان بر کفر خود بماندند این آیه آمد که أُولَئِكَ آن گروه از
ملائکه و جن الَّذِينَ يَدْعُونَ آنانند که میخوانند کافران ایشان را و می پرستند يَبْتَغُونَ میجویند إِلَى رَبِّهِمُ
الْوَسِيلَةَ بپروردگار خود وسیله و دست آویزی یعنی تقرب بطاعت و عبادت بحضرت او أَيُّهُمْ
أَقْرَبُ هر کدام ایشان که نزدیکترند بمنزلت و مرتبه یعنی آنها که مقربانند در کاهند از ملائکه و جن توسل
میکنند بحق تعالی پس غیر مقرب بطریق اولی که وجه توجه با حضرت آورد و ملخص معنی آنکه معبودان
شما محتاج معبود حق اند وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ و امید میدارند رحمت او را وَيَخَافُونَ
عَذَابَهُ و می ترسند از عذاب او إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستیکه عذاب آفریدگار تو كَانَ
مَحْذُورًا هست سزاوار آنکه از آن حذر کنند و چون معلوم شد که ایشان در بیم و امید
بجو سایر بندگانند پس چگونه ایشانرا پرستش توان کرد و بعد از آن بر سبیل تهدید میفرماید
وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ و نیست هیچ دیهی و شهری إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا مگر ما هلاک کننده ایم اورا
بمرگ و فنا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ پیش از روز قیامت أَوْ مُعَذِّبُوهَا یا عذاب کننده ایم آنرا بقتل

وقحط

و قحط و غیر آن عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت یعنی اگر مومن و صالحند بموت و اگر کافر و فاسقند بعذاب
كَانَ ذَلِكَ هست این حکم در لوح محفوظ مَسْطُورًا نوشته شده آورده اند که قریش از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله معجزها طلبیده اند و از جمله آنکه کوه صفا را از زر سرخ سازد و کوهها مکه را
دور کند تا زمین گشاده گردد و صلاحیت زراعت داشته باشد و جویها روان سازد تا باغ
و بوستان سازند حق تعالی فرمود وَمَا مَنَعَنَا و باز نمیدارد ما را أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ از
آنکه بفرستیم معجزه مقترحه قریش را إِلَّا أَنْ كَذَّبَ مگر آنکه تکذیب کردند بها آیات مقترحه خویش الْأَوَّلُونَ
پیشینیان یعنی امم گذشته معجزات طلبیدند و ما بر دست پیغمبران ظاهر کردیم و آنانکه تکذیب کردند
و ما ایشانرا مستاصل گردانیدیم پس اگر آنچه این امت میطلبیدند از معجزات بظهور آریم که
ایشان نخواهند گروید و هر آینه عذاب استیصال بایشان باید فرستاد و ما در ازل حکم کرده ایم
که ایشانرا مستاصل نسازیم بجهت شرف محمد و بابت آنکه از نسل ایشان مومنان بیرون خواهیم
آورد و بعد از آن ذکر بعضی از امم ماضیه میکند که بجهت تکذیب آیات مقترحه هلاک شدند می فرماید
که وَآتَيْنَا ثَمُودَ النَّاقَةَ و دادیم ثمود را ناقه باقتراح ایشان از صالح پیغمبر مُبْصِرَةً در حالتیکه
بود پیدا و هویدا یعنی آنرا از سنگ بیرون آوردیم بر وجهیکه بعیان آنرا میدیدند فَظَلَمُوا بِهَا پس کافر
شدند بها و ناقه و او را پی کردند و تمامی هلاک شدند وَمَا نُرْسِلُ و ما نفرستادیم بِالْآيَاتِ
معجزات مقترحه إِلَّا تَخْوِيفًا مگر برای ترسانیدن از عذاب استیصال پس اگر بگرویدند باشند بعد از نزول
این معجزات هر آینه مستاصل کردند وَإِذْ قُلْنَا لَكَ و یاد کن چون گفتیم ترا و وعده دادیم که اندوهگین مشو
إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو یعنی عذاب او أَحَاطَ بِالنَّاسِ فرا خواهد گرفت مردمانرا یعنی
هلاک خواهد گردانید قریش را این اشارتست بواقعه بدر یا علم خدا احاطه کرده باحوال مردمان
و باعمال ایشان از طاعت و عبادت و معصیت و شرک و آنچه مستحق آنند از ثواب و عقاب
وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي و نگردانیدیم آن خوابی که أَرَيْنَاكَ بنمودیم ترا إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ مگر
برای آدمیان یعنی سبب آزمایش مراد خوابیست که در سال حدیبیه آنحضرت دیدن و آن
چنان بود که حضرت در خواب دیده بود که عمره گزارده بود و خانه را طواف کرده و سعی
و حلق بجای آورده صحابه منتظر آن بودند و در آن سال عمره میسر نشد و منافقان دراز کردند زبان طعن

که این خواب راست نشد و حال آنکه الهی حکم آن بود که تعبیر واقعه در سال آینده بظهور رسد
و تفصیل این در سوره الفتح مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و از امام محمد باقر و جعفر
صادق علیهما السلام مرویست که این خواب آن بود که حضرت در واقعه دید که جمعی بوزینگان
در منبر او میروند و برآنجا می جستند حضرت دلتنگ شد جبرئیل آمد و او را خبر داد که اینها بنو امیه
باشند که بعد از تو پای بر منبر نهند و بر آنجا بر آیند و در خبر است که بعد از این واقعه هیچکس آنحضرت را
خندان ندید و بنابرین مراد از فتنه آن بود که در ایام حکومت ایشان واقع شد از قتل اولاد
و ذریت سید ابرار و اولیای ایشان و غیر آن که در هیچ قولی از قرون کسی مثل آن ندیده
و نشنیده و نزد امامیه و محمد بن کعب و بعضی دیگر مراد بشجره ملعونه که بعد از این واقع شده
بنو امیه اند و آن اینست که وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ یعنی نگردانیدیم درخت لعنت کرده که یاد کرده
شد فِي الْقُرْآنِ در قرآن مگر برای فتنه مردمان تا بحیات خود را نزد آن آزمایش کنیم و بر عالمیان
ظاهر سازیم که کدام از ایشان صابر است بر آن و کدام جزع کننده است بر آن و در بعضی
تفاسیر آمده که چون مشرکان درخت زقوم شنیدند که در دوزخ رسته بهت متعجب شدند
ابو جهل گفت محمد میگوید که آتش دوزخ سنگ را می سوزد و باز میگوید در او درخت میروید
این نهایت عجب است و حال آنکه از تعجب ایشان عجب بود زیرا که از درخت سبز آتش میگیرند
و هیچ فکر نمیکردند که آنکه آتش در درخت ودیعه نهد چه عجب که درخت در آتش برویاند باقی
پر و بال سمندر را در آتش از سوختن نگاه میدارد توانا است بر رویانیدن شجره در دوزخ
و زقوم را شجره ملعونه گفت باعتبار آنکه خورنده آن کافرانند و لعنت متوجه ایشانست وَنُخَوِّفُهُمْ
و می ترسانیم کافرانرا بانواع تخویفات چون خبر دادن از استیصال امم سابقه و یاد کرد دوزخ
و زقوم و امثال آن فَمَا يَزِيدُهُمْ پس نمی افزاید آن تخویف ایشانرا إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا
مگر سرکشی بزرگ یعنی گزاف کاری و ستیزه از حد متجاوز شده چون تکبر ایشان از وسوسه
شیطانست در عقب آن ایراد استکبار و بدی عاقبت او کرده می فرماید که وَإِذْ قُلْنَا
و یاد کن چون گفتیم لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا امر فرشتگانرا که سجود کنید لِآدَمَ مر آدم را سجده
تعظیم و تکریم فَسَجَدُوا پس سجده کردند همه ایشان إِلَّا إِبْلِيسَ مگر ابلیس که سجده نکرده و چون خدای

تعالی

تعالی گفت چرا سجده نکردید قَالَ گفت بروجه استکبار و انکار أَأَسْجُدُ آیا سجده کنم یعنی نکنم لِمَنْ
خَلَقْتَ مر آنکسی را که آفریدی طِينًا از گل پس حق تعالی برو لعنت کرد و ویرا از درگاه خویش
براند قَالَ گفت ابلیس دیگر باره که ای آفریدگار من أَرَأَيْتَكَ آیا دیدی و پسندیدی هَذَا
الَّذِي كَرَّمْتَ این را که گرامی کردی و تفضل دادی او را عَلَيَّ بر من و بچه وجه او را بر من تفضیل دادی
و حال آنکه او از خاکست که خسیس ترین عناصر است و من از آتش که شریف ترین آنست لَئِنْ
أَخَّرْتَنِ بخدا اگر واپس داری مرا و مرا تاخیر کنی إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت لَأَحْتَنِكَنَّ
هر آینه مستولی شوم بگمراه ساختن ذُرِّيَّتَهُ فرزندان او را و همه را در تحت تصرف خود در
آورم و مامور خود سازم إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی را که نتوانم ایشانرا گمراه ساختن بسبب عصمت
که باریتعالی ارزانی داشته باشی قَالَ اذْهَبْ گفت خدای تعالی مر اورا که برو این امر اهانتست
و ابعاد ترا ست او را از درگاه رحمت و قرب خود و بر وجه تهدید فرمود که در پی مهم خود برو
فَمَنْ تَبِعَكَ پس هر که متابعت کند ترا و فرمان برد مِنْهُمْ از ذریت آدم فَإِنَّ جَهَنَّمَ پس بدرستی
که آتش دوزخ جَزَاؤُكُمْ پاداش شماست یعنی جزای تو و ایشان تغلیب کرده مخاطب را
را بر غایب یعنی ترا و همه تابعان ترا جَزَاءً مَوْفُورًا جزای تمام یعنی عذابی بر دوام و ثبات که
وَاسْتَفْزِزْ و از جای بجنبان و بلغزان مَنِ اسْتَطَعْتَ هر کرا توانی مِنْهُمْ از ایشان بِصَوْتِكَ
باواز خواندن ایشان بعصیان در راه در تفسیر خود از ابن عباس نقل میکند که هر آوازی که
بغیر رضای خدای از دهن بیرون آید آواز شیطانست و هر داعی که بمعصیت دعوت کند
لشکر ابلیست وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ و آواز بخت کن و برانگیزان بر ایشان بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ
سوارکان و پیادکان خود را در مجمع گفته که هر که سواره و پیاده از انس و جن که در معصیت
خدا سعی کند از خیل و رجل شیطانست وَشَارِكْهُمْ و شرکت کن با ایشان فِي الْأَمْوَالِ در مالها
یعنی ایشانرا بران دار که از حرام جمع کنند یا بر باد دهند و یاد در سایر معصیت صرف کنند وَالْأَوْلَادِ
و در فرزندان ایشان نیز شریک شوند از زنا حاصل کنند یا بعبد العزی و عبد الشمس و امثال آن نام
نهند یا ایشانرا بر ملت باطله ترغیب کنند وَعِدْهُمْ و وعده ایشانرا بوعدهای دروغ از دراز
امل و شفاعت بتان و بتاخیر توبه و انکار بعث و بهشت و دوزخ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ

و وعده میدهد شیطان ایشانرا اِلّا غُرُورًا مگر بفریب یعنی خطارا بصورت صواب باشان مینماید تا مرتکب آن شوند اِنَّ عِبَادِی بدرستیکه بندگان خالص و برگزیده من که برای بهشت آفریده شده اند لَیْسَ لَكَ نیست ترا عَلَیْهِمْ براغوای ایشان سُلْطَانٌ تسلط و قدرت یعنی همه کس رامی توانی فریفت مگر بندگان مرا وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وبسنده است پروردگار تو وَكِیلًا نگهدار بندگان خود از اضلال تو بوسیله دلایل واضحه و یا کافیست و در انکه کار خود با وگذارند و از وساوس تو با وپناه جویند سوشوند و یاری از وجویند رَبُّكُمُ الَّذِی پروردگار شما انکسیست که بقدرت کامله یُزْجِی میراند و روان میکرداند لَكُمُ الْفُلْكَ برای شما کشتی را فِی الْبَحْرِ در دریا لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ تا بجوئید از فضل او یعنی روزی خود را که از ربح معاملاتست یا منفعه کبی عبور دریا بدست نیابد اِنَّهُ كَانَ بدرستیکه او هست بِكُمْ رَحِیمًا بشما مهربان که کارهای مشکل برشما آسان میکرداند و مایحتاج شمارا مهیا میسازد وَاِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ و چون برسد شمارا سختی که آن خوف غرق شدنست فِی الْبَحْرِ در دریا ضَلَّ کم شود و برود از خاطرهای شما مَنْ تَدْعُونَ هرکرا میخوانید و می پرستید اِلَّا اِیَّاهُ مگر او را که خداوند یگانه است یعنی در آنجا جز و یرا نمیخوانید و نجات جز از وی نمیجوئید فَلَمَّا نَجَّاكُمْ پس آنهنگام که برهانید شمارا از غرقه شدن و برسانید اِلَى الْبَرِّ بسوی بیابان اَعْرَضْتُمْ برگشتید از توحید و باز روی بپرستش بتان آوردید وَكَانَ الْاِنْسَانُ كَفُورًا و هست آدمی بسیار ناسپاس مر نعمت خداوند خود را اَفَاَمِنْتُمْ آیا بجا خدا یا فتید بعد از رسیدن شما از دریا بصحرا الیس ایمن شدید اَنْ یَخْسِفَ بِكُمْ از انکه فرو برد شمارا جَانِبَ الْبَرِّ بکرانه از زمین یعنی انکه قادر است برانکه شمارا در آب فرو برد توانا است برانکه در خاک نهان کند اَوْ یُرْسِلَ یا فرو فرستد عَلَیْكُمْ حَاصِبًا بر شما بادی که سنگ بر شما افکند یعنی قادر است برانکه بر شما سنگباران کند ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ پس نیابید برای خود وَكِیلًا نگهدارنده که شمارا محافظت کنند از حکم و فعل حق تعالی سوا اندکرداند اَمْ اَمِنْتُمْ آیا ایمن شدید اَنْ یُعِیدَكُمْ از انکه بازگرداند شمارا در او در آورد فِیهِ در دریا تَارَةً اُخْرَىٰ بار دیگر یعنی در دل شما افکند یا دیگر باره میل سفر دریا کنید و در کشتی نشینید فَیُرْسِلَ عَلَیْكُمْ پس بفرستد قَاصِفًا مِنَ الرِّیحِ شکننده از باد یعنی بادی برانگیزد که کشتی را بشکند فَیُغْرِقَكُمْ پس غرق کرداند شمارا بِمَا كَفَرْتُمْ بسبب آنچه غرق کرد اند ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ پس نیابید برای خود عَلَیْنَا بر ما بآن غرق کردن بِهِ تَبِیعًا از پی در آینده که داوری کنند و خواهد که انتقام کشد از ما

زبان اعتراض

زبان اعتراض دراز کند و گوید چرا چنین کردی بعد از حکایت از قول ابلیس ذکر تعظیم بنی آدم فرمود بقول وَلَقَدْ كَرَّمْنَا هر آینه ما کرامی کردیم بَنِی آدَمَ فرزندان آدم را وَحَمَلْنَاهُمْ و برداشتیم ایشانرا یعنی سوار کردانیدیم فِی الْبَرِّ در بیابان بر چهار پایان وَالْبَحْرِ و در دریا بکشتیها وَرَزَقْنَاهُمْ و روزی دادیم ایشانرا مِنَ الطَّیِّبَاتِ از طعامهای پاکیزه و بالذت وَفَضَّلْنَاهُمْ و افزونی دادیم ایشانرا عَلَىٰ كَثِیرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا بر بسیاری از آنچه ما آفریده ایم تَفْضِیلًا افزونی دادنی بغلبه و استیلا یا بشرف و کرامت بدانکه کرامات ایشان جسدانی هست و روحانی اما جسمانی تمام ایشانرا است از مومن و کافر و آن تخمیر طینت ایشانست بیدین و تصویر در رحم و حسن صورت و مزاج و ترتیب اعتدال و راستی قامت و اخذ بیدین و اکل باصابع و تزئین بلحیه و گیسو و تمیز بعقل و فهم و نطق و خط و راه یافتن باسباب معیشت و ممکن بر صناعات و روحانی بر دو قسم است عامه و خاصه اما آنچه عامه مومن و کافر در آن شریکند چون نفخ روح در ایشان و اخراج از صلب آدم و اسماع قول الست و انطاق بجواب بلی و عهد بر شهودیت و ایلاد بر فطرت اسلام و ارسال رسل بر ایشان و انزال کتب برای ایشان و ترغیب مثوبات و تخویف از عقوبت یزدانی و اظهار آثار قدرت و دلایل معجزات برای ایشان اما کرامت روحانیت خاصه آنست که انبیا و اولیا و مومنان زا بدان گرامی ساخته از نبوت و رسالت و دولت و هدایت و ایمان و اسلام و ارشاد و اخلاق حسنه و آداب مرضیه و ترقی از مضایق ناسوتی بجذبات لاهوتی و محمد بن کعب گفته که کرامت آدمیان بآنست که حضرت مصطفی از ایشانست و اکثر علما کرسل بنی آدم شریفترند از اولیا و ملائکه و صلحای آدمیان فاضلترند بر عوام ملائکه و در تنزیه الانبیا آورده که انبیا و رسل و ائمه معصومین علیهم السلام افضل از جمیع ملائکه اند بعد از آن میفرماید که یاد کن ای محمد یَوْمَ نَدْعُو روزی را که بخوانیم كُلَّ اُنَاسٍ هر کروهی از مردمان بِاِمَامِهِمْ به پیشوایان ایشان یعنی چنانکه گویند یا امت موسی و یا امت عیسی و یا امت محمد و یا حنفی که در مذهب متابعت او نموده باشند از ائمه هدی و ائمه ضلال چنانکه یا امامی یا حنفی یا شافعی و از امیر المومنین علیه السلام مرویست که در آن روز هر قومی را بخوانند بامام زمان ایشان و کتاب منزل بدیشان و از صادق علیه السلام مرویست که فرمود که ای دوستان و محبان ما حمد خدا مکنید بر نعمت که چون روز قیامت باشد هر قومی را بآن دعوت کنند که بوی اقتدا کرده باشند ما بناه برسول خدا دهیم و چنگ در روز نیم شما پناه بما دهید پس

بکار برند شمارا و این کلمه را سه بار ادا فرمود و بعد از ان گفت بخدای کعبه که شمارا ببهشت برند فَمَنْ اُوتِیَ پس هرکرا داده شود كِتَابَهُ بِیَمِینِهِ نوشته عمل او بدست راست او فَاُولَٰئِكَ پس آنگروه یَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ میخوانند کتاب خود را از روی بهجت و مسرت فوتی بعد از نوبتی چه در آن نامه عملهای نیکو بینند وَلَا یُظْلَمُونَ و ستم دیده نشوند در مزد خود فَتِیلًا بمقدار فتیل از پوست میان انگشتان یعنی کمترین چیزی قصور در پاداش ایشان وَمَنْ كَانَ فِی هَٰذِهِ و هرکه هست درین دنیا اَعْمَىٰ نابینا یعنی دیده دلش راه صواب نه بیند بجهة فرط فساد در دلایل بدیه نظر نکند تا راه صواب مشاهده کند فَهُوَ فِی الْآخِرَةِ اَعْمَىٰ پس او در آخرت نابینا باشد یعنی راه نجات نیابد وَاَضَلُّ سَبِیلًا و گمراه تر از نابینا بود پس هرکه نابینا بود در دنیا از طاعت نابینا بود در عقبی از ثواب و هرکه اینجا روی تو نه بیند اجمال حضرت کی مشاهده تواند کرد آورده اند که وفد ثقیف گفتند که ای محمد با ایمان نیاریم بتو تا وقتیکه یکسال تو مارا به بت پرستی بگذار و زمین طایف را که آرامگاه ما هست چون حرم مکه حرم ما کردانی و مارا در نماز از رکوع و سجود معاف داری اگر از تو پرسند که چرا چنین کردی بگو خدای من مرا باین فرموده است آیه آمد که وَاِنْ كَادُوا و بدرستیکه نزدیک بودند ثقیف لَیَفْتِنُونَكَ که ترا در فتنه اندازند و بگردانند ترا عَنِ الَّذِی اَوْحَیْنَا اِلَیْكَ از چیزیکه وحی کردیم بتو لِتَفْتَرِیَ تا افترا کنی و بربندی عَلَیْنَا غَیْرَهُ بر ما غیر آنچه وحی کرده ایم یعنی بگو خدای مرا امر فرموده وَاِذًا لَاتَّخَذُوكَ آنگاه که تو چنین کنی هر آینه فرا گیرند ترا خَلِیلًا دوست خود جهة موافقت تو با ایشان در سلوک طریق ضلال وَلَوْلَا اَنْ ثَبَّتْنَاكَ و اگر نه آنستی که ترا ثبات دادیم بمدد عصمت خود لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ بدرستیکه نزدیک بود که میل کنی اِلَیْهِمْ بسوی ایشان شَیْئًا قَلِیلًا میل کردنی اندک یعنی بجهة قوت کید و مکر ایشان نزدیک بود که تو از صدد میل شوی با ایشان و لیکن عصمت ما ترا نگاه داشت در مجمع آورده که چون آنحضرت معصوم بود پس برای تخفیف امت تا میل بجانب مشرکان نکنند آیه آمد که اِذًا لَاَذَقْنَاكَ آنگاه که میل کردی هر آینه می چشانیدیم ترا ضِعْفَ الْحَیَاةِ دو چندان عذاب زندگی در دنیا وَضِعْفَ الْمَمَاتِ و دو چندان عذاب مرگ یعنی در آخرت دو چندان عذابی باشد که واقع شود بر غیر تو کرم نکب این امر شود زیرا که خطای خطیر

اخطرات

اخطرات ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ پس نیابی برای خود عَلَیْنَا نَصِیرًا بر دفع عذاب ما نصیر یاری که بسبب آن از و باز رهی این آیه آمد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین بار خدایا مرا چشم زدنی بخود مگذار مرویست که اهل مکه در اخراج آنحضرت مشاورت کردند و رای ایشان بران قرار گرفت در دشمنی بحدی افراط کنند که آنحضرت بضرورت بیرون باید رفت حق تعالی این آیه فرستاد که وَاِنْ كَادُوا و بدرستیکه خواستند اهل مکه لَیَسْتَفِزُّونَكَ تا مضطر سازند ترا مِنَ الْاَرْضِ از زمین لِیُخْرِجُوكَ تا بیرون کنند ترا از این زمین وَاِذًا لَا یَلْبَثُونَ و آنگاه که چنین کنند درنگ نکنند خِلَافَكَ پس از رفتن تو اِلَّا قَلِیلًا مگر اندکی از زمان و آن چنان شد چه بعد از هجرت زمان واقعه بدر دست داد و هلاک گشتند از ابن عباس روایتست که یهود از راه حسد بآنحضرت در مدینه آمد گفتند یا ابا القاسم مقام انبیا شام بر زمین شام بود اگر تو پیغمبری و میخواهی که ما تو را تصدیق کنیم باید که بشام روی و آنجا ساکن شوی حضرت عزم سفر شام فرمود این آیه آمد که یهود میخواهند که ترا از زمین یثرب دور افکنند اگر چنین باشد پس از تو چند الی امان نیابند و معذب شوند حضرت عازم شام شده متوطن در مدینه و در اندک زمانی قبایل یهود بقتل و اجلا معذب شدند بعد از آن فرمود که سُنَّةَ مَنْ قَدْ اَرْسَلْنَا سنت نهادنی برای آنها که فرستادیم قَبْلَكَ پیش از تو مِنْ رُسُلِنَا از فرستادگان ما و آن سنت هلاک ایشانست بتکذیب پیغمبران و اخراج ایشان از دیار خود وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا نیابی مر سنت و عادت ما را تَحْوِیلًا تغییری و تبدیلی چون عادت الله جاری شده که تا پیغمبر در میان امت باشد ایشان از عذاب ایمن باشند و اگر او را بیرون کنند معذب کردند پس چو اقصد میکنند که ترا بیرون کنند بعد از اقامت حجت و ذکر وعده و وعید امر میفرماید باقامت صلوة بقول اَقِمِ الصَّلَاةَ بپای دار نماز را و محافظت آن کن لِدُلُوكِ الشَّمْسِ در وقت زوال آفتاب و میل آن بجانب مغرب که آن اول ظهر است اِلَىٰ غَسَقِ اللَّیْلِ تا تیرگی شب که اول نماز شام و خفتن و غسق لیل وقت نماز مغرب و عشاست وَقُرْآنَ الْفَجْرِ و بپا دار نماز صبح را تسمیه صلوة بقرآن جهة وجوب قراءت قرائتست در آن پس از قبیل تسمیه کل باسم جز باشد اِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ بدرستیکه نماز بامداد كَانَ مَشْهُودًا هست دیده شده یعنی ملائکه لیل و نهار او را مشاهده میکنند چه وقت نزول فرشتگان روز است و بالا رفتن فرشتگان شب پس فرشتگان شب آنرا دیده در آخر

دیوان اعمال لیل ثبت میکنند و ملائکه روز آنرا می بینند و در اول دیوان عمل نهار می نویسند و من
اللیل و بعضی از شب فتهجد به پس بیدار شو به قرآن یعنی بنماز شب نافلة لک در حالیکه زیاده
رانیده است برای تو بر نمازهای یومیه چه آن وجوب مختص است بتو و امت تو مندوب پس نماز
شب را تو فریضه کرده ایم نه بر امت تو عسی ان یبعثک ربک شاید که بدارد ترا
پروردگار تو مقاما محمودا در مقام پسندیده یعنی مقامی که ستوده باشد بستایش همه
ستایش کنندگان و آن مقام شفاعت است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را در آن
مقام خلق اولین و آخرین ستایش کنند و او بر همه مشرف باشد بر وجهی که همه بندگان او را
ببینند و در زاد المسیر آورده که حق تعالی او را در روز قیامت بر عرش نشاند و عبد الله سلام
گفت که روز قیامت کرسی بیارند و در پیش عرش نهند و خاتم انبیا در آنجا نشیند و او را
اذن شفاعت دهند و بشفاعت هر که گوینده لا اله الا الله باشد و در دل او ایمان باشد حق تعالی
او را از دوزخ خلاصی دهد و بعد از آن حضرت را امر میکند که و قل رب و بگو ای پروردگار من
ادخلنی در آر مرا در قبر مدخل صدق در آوردنی پسندیده و با کرامت و اخرجنی و بیرون
آور مرا از آن در وقت بعث مخرج صدق بیرون آوردنی ستوده و با کرامت از امام جعفر
صادق علیه السلام روایتست که رسول این دعا را در وقتی که در غار بود کرد یعنی بار خدایا بیرون آر مرا
از غار با امنیت و باز بمکه بر با ظفر و غنیمت و اجعل لی و بده مرا من لدنک از نزدیک خود سلطانا
نصیرا حجتی یاری دهنده و قول اعانت کننده و غالب شونده بر جمیع اهل خلاف و عناد و قتاده
گفته که مراد از سلطان سلطنت و پادشاهی است که ناصر اسلام باشد بر کفر چه رواج اسلام بدون
آن میسر نبود پس حق تعالی اجابت دعای آنحضرت کرد بقوله ان حزب الله هم الغالبون و بقوله
لیظهره علی الدین کله و بقوله و لیستخلفنهم فی الارض و قل جاء الحق و بگو آمد حق یعنی اسلام و زهق الباطل
و ناچیز شد باطل یعنی شرک و گویند حق قرآنست و باطل شیطان چه هرگاه قرآن ظهور کند شیطان
بگریزد ان الباطل بدرستیکه باطل کان زهوقا هست نیست شده و ناچیز گشته ابن مسعود گفت
که چون رسول صلی الله علیه و آله فتح مکه فرمود در اطراف کعبه سیصد و شصت بت نهاده بود هر قومی روی
بصنم خود آوردی پس آنحضرت چوبی در دست گرفته بود که سر آن قطعه آهن بود بر هر بتی که میزد بر

پاره میشد و می گفت و قل جاء الحق و زهق الباطل و بر هر بتی که میگذشت آن بت بر روی در افتادی مشرکان
می گفتند که ما هیچ مردی ساحرتر از این مرد ندیدیم و بالای خانه کعبه بتی از خزاعه مانده بود که از مس بود
حضرت فرمود که ای علی آنرا از بام کعبه بزیر انداز امیر المؤمنین آنرا بزمین انداخت و بشکست بعد از
آن در نعت قرآن میفرماید که و ننزل و فرو میفرستیم بر تو من القرآن از قرآن ما هو شفاء آنچه که
آن شفاست مر امراض را مانند فاتحه و آیات شفا و یا شفاست مر بیماری جهل و شبهه را و اوضح
آنست که من از برای بیانست یعنی همه قرآن شفاست از مرضهای صوری و معنوی و قلبی و قالبی و رحمة
و بخشایشیست للمؤمنین مر مومنانرا که بدان نفع میگیرند در دین و صلاح نفوس خود و در حدیث آمده
که قرآن شفاست هر که بقرآن طلب شفا نکند خدا او را شفا ندهد و از صادق علیه السلام روایتست که اگر کسی را علتی
باشد باید که چون نماز صبح روی از نماز بگرداند هفت بار الحمد بخواند و باد برود و اگر به نشود روز دیگر
هفتاد بار بخواند من ضامنم بشفای آنکس مگر بیماری که اجل در آن باشد و لا یزید الظالمین
و نمی افزاید قرآن ستمکارانرا یعنی مشرکانرا الا خسارا مگر زیانکاری و هلاکت بجهة تکذیب و
کفران بآن و مثل اینست که و لم یزدهم دعائی الا فرارا بعد از آن از کفران مشرکان خبر میدهد که
و اذا انعمنا و چون انعام کنیم نعم را علی الانسان بر آدمی یعنی کافر اعرض روی بگرداند از یاد ما
و بشکر آن مشغول نشود و نای بجانبه و دور گرداند نفس خود را از شکرگزاری آن و ما را یکبار
فراموش کند و مستغنی شود از و و اذا مسه الشر و چون برسد بدو بیماری و فقر و ترس
کان یؤسا باشد بسیار نا امید از رحمت ما و تفضل ما و اثق نباشد اما مومن در نعمت شکر
کند و در محنت بامید فرج صبر نماید پس آیه مخصوص است بکافر و اگر چه بحسب ظاهر علی الاطلاق واقع شده
قل کل بگو هر کس از مومن و کافر یعمل علی شاکلته کار میکند بر طریقتی که رسته کل حال و اعتقاد او
باشد از خیر و شر یا کافر در نعمت اعراض کند و در محنت نا امید باشد و مومن در سرا سپاس دارد و در
ضرا شکیبائی ورزد و همچنین هر کس که هست بر وفق احوال اعتقاد و اعتماد و بر طبق صواب دید خود
عمل کند از شبلی پرسیدند که کدام آیه در قرآن امیدوارتر است فرمود کل یعمل علی شاکلته گفتند درین آیه
چه امید است گفت از بنده جفا و خطا آید و آنچه مقتضای طبع او باشد و از خدای وفا و عطا آید
و آنچه از کرم او سزد فربکم پس پروردگار شما اعلم بمن داناتر است بمن هو اهدی سبیلا بکسی

که او را یافته تر است و بصواب نزدیکتر و یا نیکوتر از جهة دین و مذهب آورده اند که کفار عرب
نضر بن حارث و ابی بن خلف و عقبة بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهود حال حضرت رسالت را
استفسار کنند چون با ایشان ملاقات کردند احوال باز گفتند یهود متعجب شده گفتند ای صنادید
عرب یاد داشته ایم که زمان ظهور پیغمبری نزدیکست و از سخنان شما رایحه احوال آن نبی استشمام مینمود
کرد شما بجهة آزمایش از و بپرسید که طوف کنندة مشرق و مغرب که بود و احوال جوانانی که در زمان پیشین
گم شدند چگونه است و روح چیست اگر هر سه سوال را جواب باز دهد یا هیچکدام را جواب ندهد بدانید
که او پیغمبر نیست و اگر دو را جواب دهد و از روح هیچ نگوید پیغمبر است چه ما در کتاب خود چنین خوانده ایم
ایشان بمکه آمده مجلس ساختند و از آنحضرت سوال کردند حق تعالی در باب جوانان زمان پیشین
این آیه فرستاد که ام حسبت ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجبا و در باب آنکه در مشرق و مغرب
عالم سیر کرد این آیه آمد که و یسئلونک عن ذی القرنین قل ساتلوا علیکم منه ذکرا و در باب روح فرمود
و یسئلونک عن الروح و می پرسند ترا از کیفیت روح که انسان بدان زنده است قل الروح
من امر ربی بگو روح از امر پروردگار منست یعنی از مبدعات اوست که بامر کن موجود شده
بی ماده و از آنهاست که مخصوص است بعلم خدا و غیر حق تعالی بدو دانا نیست و ما اوتیتم من العلم
و داده نشده اید از دانش الا قلیلا مگر اندکی نسبت بعلم خدا که استفاده آن میکنید از و
سبحانه بتوسط حواس خود مرویست که چون کفار این جواب شنیدند گفتند این خطاب مختص است
بما یا غیر نیز داخلند حضرت فرمود که نه ما حقیقت روح میدانیم و نه شما گفتند عجب است از گفتار تو
که یکبار میگوئی و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و بار دیگر میگوئی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا آیه
نازل شد که و لو ان ما فی الارض من شجرة اقلام الآیه و آنچه ایشان گفته بودند بجهة سبکی فهم ایشان بود
زیرا که حکمت انسانیه همین است که علم بحق حاصل کنند بقدر طاقت بشریه و آنچه سبب انتظام معاش
و معاد او باشد و علم چنین کسی نسبت بمعلومات الله که مالا نهایت است در غایت قلت است
و با وجود قلت سبب خیر داریست و در تفسیر کبیر بعد از آن بیان امتنان خود میفرماید که
و لئن شئنا و اگر خواهیم ما لنذهبن بالذی هر آینه ببریم آنچه را که اوحینا الیک وحی کرده ایم
بتو که قرآنست یعنی از سینه ها و مصحفها محو کنیم ثم لا تجد لک پس نیابی تو برای خود به آن

یعنی نیابی بعد از بردن آن علینا وکیلا بر ما وکیلی از جانب خود که از ما استرداد کند و سینها
و مصحفها باز آرد و آنچنانکه اول بود محفوظ دارد الا رحمة من ربک مگر بخشایش از خدای تو که
ترا در یابد و آنرا رد کند و بر سینه تو محفوظ و بر مصاحف مسطور دارد و یا معنی آنست که لیکن
رحمت پروردگار تو آنرا باقی میگذارد و محو نمیکند ان فضله کان بدرستیکه فضل خدای
هست علیک کبیرا بر تو بزرگ که ترا سید ولد آدم ساخته و ختم پیغمبران گردانیده و لوای حمد
و مقام محمود بتو داده و قرآن بتو فرستاده و در میان امت تو باقی گذاشته و آنحضرت گفت ابن
مسعود گفت که اول چیزیکه شما آنرا در دین خود نیابید امانت باشد و آخرین آن و روزی رسد که نماز
واقع شود که قرآن از دلها بروند و در مصحفها پس این آیه را خواند که و لئن شئنا تا آخر و ابن
عمر گفته که قیامت برنخیزد مگر قرآن باز هم آنجا رود که آمده است و آنرا دوی باشد چون دوی
مگس انگبین حق تعالی گوید ترا چه بوده است گوید بار خدایا نزد تو آمده ام جهت آنکه مرا میخوانند و
بآن کار نمیکنند و این آنگاه باشد که قیامت نزدیک شده باشد بعد از آن بیان اعجاز قرآن
میکند جهة احتجاج مشرکان و میفرماید که قل لئن اجتمعت الانس بگو ای محمد اگر جمع شوند
آدمیان و الجن و پریان که تو بر ایشان مبعوث شده و همه اتفاق کنند علی ان یاتوا بر آنکه
بیارند بمثل هذا القرآن مانند این قرآن در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از
غیب لا یاتون بمثله نیاورند مانند آنرا درین صفتها با آنکه در میان ایشان فصحا و بلغا و عرفا هستند
این آیت در جواب نضر بن حارث فرود آمده که میگفت لو نشاء لقلنا مثل هذا اگر خواهیم مثل
این بگوئیم حق تعالی رد قول او کرده فرموده که جن و انس مثل این نتوانند گفت و لو کان بعضهم
و اگر چه باشند برخی از ایشان لبعض ظهیرا مر برخی دیگر را هم پشت و مددکار و لقد صرفنا
و بدرستیکه مکرر گردانیدیم بوجوه مختلفه جهة زیادتی تقریر و بیان للناس برای مردمان فی هذا
القرآن درین قرآن من کل مثل از هر نوعی و صنفی چون ترهیب و ترغیب و قصص و اخبار
و ذکر جنت و نار و مانند آن فابی اکثر الناس پس سر باز زدند بیشتر مردمان و نخواستند
الا کفورا مگر ناسپاسی را که آن انکار حق است آورده که صنادید قریش روزی حضرت رسالت را
طلبیده مجلسی ساختند و گفتند ای محمد ما ترا طلبیده ایم تا تو عی کنیم که نزاع میان ما و تو بر خیزد والله که ما

در عرب کسی را ندیدیم که با قوم خود این درشتی کند که تو با ما میکنی آبا و اجداد ما را دشنام میدهی و ایشان را
عیب میکنی و زبان بخدایان ما کشوده دشنام میدهی و سنگ تفرقه میان الفت و جمعیت ما می اندازی
و هیچ زشتی و درشتی نماند که با ما نکردی اگر برای مال است ترا چندان غنی کردانیم که در عرب کسی از تو غنی تر
نباشد و اگر ریاست میخواهی ترا این منصب بدهیم و اگر جنیان ترا زحمت میرسانند ما طبیبی حاذق
بیاریم تا در علاج تو کوشد حضرت جواب داد که اینها هیچ کدام نیست حق تعالی مرا بتمام فرستاده و کتابی
بمن داده که شما را از بهشت مژده دهم و از دوزخ بترسانم و اگر سخن من را قبول کنید در دنیا
و آخرت مرفه الحال باشید و اگر قبول نکنید من صبر کنم تا خدای میان من و شما حکمی کند ایشان گفتند تو
میدانی که زمین ما تنگترین زمینهاست و کم آب ترین جایها اگر تو در دعوی نبوت و رسالت صادقی دعا
کن تا خدای این کوهها را از زمین بردارد و زمین فراخ شود و چشمها روان کرداند چنانکه در شام
و عراق است و پدران ما را زنده کرداند از جمله قصی بن کلاب که پیری صادق القول بوده تا احوال
از وی بپرسیم و اگر او ترا راست کوی داند ما بتو ایمان آریم و بدانیم که ترا نزد خدا قرب بسیار است
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مرا باین نفرستاده اند بکلام ابرسالت فرستاده اند و قرآنی بمن
داده اند تا معجزه من باشد اگر در نبوت من شک دارید مثل این قرآن را بیارید و چون بلیغتر
پس من البته پیغمبر خدا ام و شما بجهت عناد و استکبار منکرید گفتند اگر این آیات مذکوره را نمی
نمائی از خدا بخواه تا ترا بستانی دهد از اشجار انگور و خرما و سایر میوها و جویها آب در میان آن
روان و اگر این نیز نمیکنی از و درخواه تا ترا گنجهای زمین راه نماید و از درویشی خلاص شده
غنی شوی و اگر باین نیز اقدام نمیکنی پاره از آسمان بر سر ما افکن تا هلاک شویم و یا خانه از زر
برای تو سازد و تو در آن نشینی رسول صلی الله علیه و آله فرمود اگر خدای خواهد این کار میکند
یکی از ایشان گفت ما بتو ایمان نیاریم تا خدا را با فرشتگان بما بنمائی دیگری گفت که شنیدم
که این قرآن از مردی در یمامه است و رحمن نام دارد بتو می آموزد و ما دست از تو برنداریم تا ترا
هلاک کنیم یا تو ما را هلاک کنی رسول صلی الله علیه و آله از میان ایشان دلتنگ شده برخاست و
بیرون آمد عبد الله بن امیه که پسر عم آنحضرت بود برخاست و با او روان شد و گفت ای محمد
آنچه این قوم بر تو عرض کردند قبول نکردی و آنچه از تو خواستند یکی را بفعل نیاوردی بخدا که من بتو ایمان

نیارم تا نردبانی بنهی و بآسمان برائی و من در تو نگرم و از آنجا نامه بیاری با جمعی از فرشتگان که بر آن گواهی
دهند برای تو و با وجود این کمان من چنان خواهد بود که بنبوت ترا باور نکنم و تصدیق قول تو نکنم ابوجهل گفت
ای قوم بیچاره ام آنچه از وی طلبیدید ابا نمود بخدا که چون فردا بیاید و روی بکعبه آورده مشغول نماز شود بسجده
رود سنگی گران بردارم و بر سر او زنم و از جفای او باز رهیم رسول از این سخنان بسیار دلتنگ شد
حق تعالی این آیه فرستاد که وقالوا و گفتند متعرضان قریش بعد از الزام حجت بر ایشان باعجاز قرآن و
غیر آن از معجزات دیگر لن نؤمن لك تصدیق نکنیم ترا حتی تفجر لنا وقتیکه روان سازی برای ما من
الارض از زمین ینبوعا چشمه پر آب که هرگز کم نگردد او تکون لك یا باشد مر ترا جنة من
نخیل و عنب بوستانی از درختان خرما و انگور و مشتمل بر آن درختان فتفجر الانهار پس روان سازی
جویهای آب خلالها در میان آن بوستانها تفجیرا روان کردانیدنی او تسقط السماء یا بیفکنی آسمان
را چنانکه زعمت چنانکه کمان بردی و وعیده دادی که او تسقط علینا کسفا من السماء
علینا کسفا بر ما پاره پاره او تاتی بالله یا بیاری خدا را و الملائکة و فرشتگان را قبیلا کفیل
با آنچه دعوی میکنی یعنی شاهد بر صحت دعوی و ضامن درک آن یا آنها را بیاری در مقابله یعنی ایشان را عیان
بنمائی او یکون لك یا باشد مر ترا بیت من زخرف خانه از زر که در آنجا نشینی او ترقی فی السماء
یا بروی در آسمان و لن نؤمن و تصدیق نکنیم لرقیك مر بر آمدن ترا بآسمان حتی تنزل تا وقتیکه
فرود آری علینا کتابا بر ما کتابی را که نقرؤه که بخوانیم آنرا و در آن تصدیق تو نوشته باشد قل بگو
از روی تعجب سبحان ربی پاکست پروردگار من و مبراست از آنکه بروی حکم کنند و یا از آنکه کسی را در قدرت
شریک وی سازند و شما آنچه از من می طلبید بجز وی کسی بر آن قادر نیست هل کنت آیا هستم من
بشرا رسولا مگر آدمی فرستاده شده همچو سایر رسولان و ایشان برای قوم خود
ظاهر نکردند معجزه که مناسب قوم ایشان بود و اظهار آیات باراده و قدرت حق است نه باختیار
و مشیت ایشان و ما منع الناس و منع نکرد مردمان را یعنی اهل مکه را ان یؤمنوا از آنکه ایمان آورند
اذ جاءهم الهدی وقتیکه بدیشان بیان حق بر زبان محمد که قرآنست الا ان قالوا مگر آنکه
گفتند از روی عناد که ابعث الله بشرا رسولا آیا برانگیخت خدای آدمی را رسول و این
غایت جهالت و ضلالت در این سخن خطا کردند و ندانستند که تجانس موجب الفت است و تخالف مقتضی

تنافر پس رسول از جنس ایشان باید تا افاده و استفاده در میان ایشان پدید آید و چون کافران
میگفتند که رسول خدای فرشته باید و بشر نشاید حق تعالی جهت رد قول ایشان فرمود که قل لو کان
بگو اگر بودندی بجای آدمیان فی الارض ملائکة در زمین فرشتگان که مانند آدمی یمشون می رفتند
بر قدمهای خود مطمئنین در حالتیکه آرام مقیم بودند و آرام گرفته در زمین لنزلنا علیهم هر آینه میفرستادیم
بر ایشان من السماء از آسمان ملکا رسولا فرشته را پیغمبر یعنی از جنس ایشان رسول از این
میفرستادیم تا باهم مجتمع توانستندی شد و از وی تعلیم توانستندی گرفت چه در تعلیم جنسیت شرط است
و چون ساکنان زمین آدمیانند پس رسول ایشان نیز آدمی باید در لباب گفته که کافران گفتند که گواه
رسالت تو کیست آیه آمد که قل کفی بالله بگو بس است خدای شهیدا در حالتیکه گواه بر صدق
دعوی منی بینی و بینکم میان من و میان شما انه کان بدرستیکه خدای هست بعباده به بندگان خود
خبیرا دانا که احوال پوشیده ایشان را میداند بصیرا بینا که اعمال آشکارای ایشان می بیند پس بمن
بر وفق کردار پاداش خواهد داد و من یهدی الله و هر که راه نماید خدای یعنی حکم کند بهدایت او
یا راه بهشت باو نماید یا توفیق دهد او را بایمان فهو المهتد پس او راه یافته است و من یضلل و
هر کرا خدا خذلان کند و بجهت عنادی که داشته باشد تخلیه او فرماید تا آنکه در گمراهی خود راسخ شود
یا بر گمراهی حکم کند بعضی گفته اند از راه بهشت بگرداند فلن تجد لهم پس نیابی تو مر ایشان را اولیاء
دوستان که بعزت کشند ایشان را من دونه بجز از خدای و نحشرهم و حشر کنیم ایشان را یوم القیامة
روز رستخیز علی وجوههم بر رویهای ایشان مرویست که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند
که چگونه بر روی خود روند فرمود آنکس که ایشان را می برد بر قدمهای ایشان قادر است که بر روی ایشان
حشر کنیم عمیا در حالتیکه نابینایان باشند یا بیند چیزیکه موجب لذت چشم باشد و بکما
و گنگان باشند یعنی نگویند چیزیکه از ایشان قبول کنند و صما و کران باشند که آنچه موجب لذت سمع
باشد نشنوند بجهة آنکه نظر در آیات ما نکرده باشند و سخن حق را بسمع قبول نشنیده باشند و گفته
باشند متقابل کفر که چون کفار را بدوزخ درآورند ... مأویهم جهنم
جای ایشان دوزخ است کلما خبت هر گاه ساکن شود زبانه آتش دوزخ یعنی چون آتش دوزخ
گوشت و پوست ایشان را بخورد و ایشان مانند انگشت شوند زبانه آتش دوزخ یعنی چون فرو نشیند

چنانکه آتش نماند پس از سوختن بمیرند زدناهم سعیرا بیفزائیم مر ایشان را سعیرا آتش سوزان یعنی بر فروزیم
بعد از تبدیل پوست و گوشت ایشان تا باز آتش در ایشان مجدد و مستمر بنوعی باشد ذلک آن
جزاؤهم پاداش ایشان است بانهم کفروا پس بسبب آنکه ایشان کافر شدند بآیاتنا بدلالتهای ما
بر صدق پیغمبر که معجزات اوست یا بر آیات قرآنست و قالوا و گفتند از روی انکار که ءاذا کنا عظاما
آیا آنوقت که کردیم استخوانها و رفاتا و خاکهای ریزه شده ءانا لمبعوثون آیا ما برانگیختگانیم
خلقا جدیدا آفریدنی نو چون ایشان خلق جدید را منکر بودند در ساعتی صد بار سوخته شوند و باز
پوست و گوشت ایشان تازه سازند تا عذاب کشند اولم یروا آیا نمی بینند و نمیدانند ان الله
الذی آنکه خدای آنکسیست که خلق السموات والارض آفرید آسمانها و زمینها را با آن عظمت و بسطت
قادر توانا است علی ان یخلق بر آنکه بیافریند مثلهم مانند ایشان را یعنی دیگر بار ایشان را
بر مثل اول خلق کند پس آنکه چیزی را خلق کند بی ماده قادر است که آفریده کهنه را که مرده باشد باز اعاده کند
و جعل لهم و گردانیده است و مقرر کرده برای فنای ایشان اجلا لاریب فیه مدتی که هیچ شک
نیست در آن و آن زمان مرگ است یا بجهة اعاده ایشان اجلی نهاده که قیامت است فابی الظالمون
پس سر باز زدند و نخواستند ستمکاران با وجود وضوح حق الا کفورا مگر انکار حشر و نشر قل لو
ای محمد لو انتم تملکون اگر شما مالک شوید در تصرف درآید خزائن رحمة ربی خزینهای روزی پروردگار
مرا که بخلقان میدهد اذا لامسکتم آنگاه که باز ایستید و نگاه دارید خشیة الانفاق از ترس
درویشی باوری آورده که یکی از آفریدگار مقصد خزائن نعم الهی شود هر آینه جود او با وجود دریابی
منادی نخواهد بود جهة آنکه برای نفس خود چیزی از آن باز خواهد گرفت و از کم شدن آن خواهد ترسید
و خدای در جود خود از این هر دو مبراست و کان الانسان و هست آدمی قتورا بخیل چه بنای امر او بر
حاجت و بخل است با آنچه محتاج است بآن بعد از آن ذکر موسی میکند که با وجود آیات ظاهره داشت ما او
وجود آیات ظاهره که داشت باو نگرویدند فرماید و لقد آتینا موسی و بدرستی که دادیم موسی را
تسع آیات نه آیه روشن یعنی معجزهای آشکار که آن عصا بود و ید بیضا و سنون و طوفان
و جراد و قمل و ضفادع و دم و نقص ثمرات چنانکه در سوره الاعراف بتفصیل مذکور شده و
گویند مراد بآن انفلاق بحر است و انفجار آب از حجر و رفع طور بر سر بنی اسرائیل و طمس اموال

نصف

قبطیان و ازاله عقده از زبان او و فرو بردن عصا حبال و عصی سحره و نزد بعضی مراد بآن احکام است
چنانکه مرویست از عبد الله سلمه که یهودی بصاحب خود گفت بیا تا نزد محمد رویم و او را ازین سوال کنیم چون آن
حضرت سوال کردند فرمود که آن نه آیت این است که شرک میارید و خون ناحق مریزید و از دزدی و خوردن
و سخن چینی و سحر و دشنام زنا دور باشید و از جهاد مگریزید و این نه احکام در جمیع ملتها ثابت شده
و یکی خاص ست بشما که در شنبه عدوان مکنید و از حکم آن در نگذرید آن دو یهود چون این کلام از
سید انام علیه الصلوة و السلام شنیدند برخاستند و دست و پای آنحضرت را بوسیدند
و گفتند گواهی میدهیم که تو پیغمبر خدای بعد از آن خطاب بحضرت کرده میفرماید که فسئل بنی
اسرائیل پس بپرس ای محمد از بنی اسرائیل یعنی از علمای ایشان بمثل این آیات تا سوال کنی تا صدق تو بر
مشرکان ظاهر گردد و ما آیات تورات بموسی دادیم اذ جاءهم در وقتیکه آمد بدیشان فقال له فرعون
پس گفت فرعون موسی را انی لاظنک یا موسی مسحورا بدرستیکه من گمان میبرم ترا ای موسی سحر کرده
جادوی کرده و عقل تو پریشان شده قال لقد علمت گفت موسی با و بدرستیکه تو دانسته بدل خود
و اگر چه بزبان بلفظ نمیکنی که بی شبهه ما انزل هؤلاء نفرستاد این نه آیه را الا رب السموات
و الارض مگر آفریدگار آسمانها و زمینها بصائر در حالتیکه آیتهای روشن اند که هر یکی دلیلند بر نبوت
من و صدق قول من و لیکن تو عناد میکنی و انی لاظنک یا فرعون بدرستیکه من یقین میدانم ترا
ای فرعون مثبورا هلاک شده یعنی مشرف بر هلاک و یا ناقص عقل و یا مصروف از خیر و معرض
فاراد پس خواست فرعون ان یستفزهم آنکه برانگیزد و دور کند موسی و قوم او را من الارض
از زمین مصر یا مطلق زمین بقتل و استیصال فاغرقناه پس غرق کردانیدیم او را و من معه
جمیعا و هر که را که با او بودند تمامی و قلنا من بعده و گفتیم پس از غرق شدن او و ایشان
لبنی اسرائیل مر فرزندان یعقوب را که اسکنوا الارض ساکن شوید در آن زمین که ایشان میخواستند
که شما را از آن بیرون کنند فاذا جاء وعد الآخرة پس چون آید وعده سرای دیگر یعنی چون قیامت
شود جئنا بکم بیاریم شما را و ایشان را بمحشر لفیفا حالی که جماعتی آمیخته باشید با هم پس حکم
کنیم میان شما بتمیز سعدا از اشقیا و حق تعالی قصه موسی و فرعون را درین مقام برای دلخوشی رسول صلی الله
علیه و آله ایراد فرموده و گفت که کفار قریش ترا از مکه بیرون کردند قبل از تو فرعون نیز در صدد اخراج

او شده ما او را و قوم او را مستاصل ساختیم و مصر با یشان دادیم پس ترا نیز بر دشمنان ظفر دهیم و غنیمت
خود را برو تمام کنیم و بالحق انزلناه و بحق فرستادیم قرآن را و بالحق نزل و بحق فرود آمد قرآن یعنی قرآن فرو
نیامد مگر بحق و در تبیان آورده که با بمعنی علی است و مراد از حق حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله یعنی بمحمد که
قرآن نازل شده و در مدارک آورده که محمد بن سماک رحمه الله بیمار شد قاروره او را بطبیب ترسا بردیم مرد
نیکو رو و خوشبوی جامه زیبا پوشیده بما رسید و صورت حال پرسید ما بیان کردیم فرمود سبحان الله
در مهم دوست خدا از دشمن خدا استعانت میکنید برگردید و محمد بن سماک بگوئید که دست خود را بموضع وجع
نه و بگو و بالحق انزلناه و بالحق نزل این بگفت و از چشم ما غایب شد بازگشتیم و قصه بوی عرض کردیم و
وی دست بر آن موضع نهاده این کلمات بر زبان راند فی الحال شفا یافت و گویند که آن کس خضر بود
علیه السلم و ما ارسلناک و نفرستادیم ترا الا مبشرا مگر در حالتیکه مژده دهنده مطیعان را بثواب و
نذیرا و بیم کننده عاصیان را بعقاب سلمی گوید که مژده دهنده آنرا که از ما روی نگردانید و بیم کننده او را
تا روی بما آرد و یا بشارت دهنده بسعت رحمت و کمال عفو تا روی بدرگاه ما آرند و نیکان
انذار کننده از هیبت قهر تا بر اعمال خود اعتماد ننمایند و قرآنا فرقناه و قرآن را که فرو فرستادیم یعنی
آیه و سوره سوره لتقراه تا بخوانی آنرا علی الناس بر مردمان علی مکث بر آهستگی و تانی در هر آیتی و سورتی
از بهر آنکه تامل کنند و غایت تفکر را در آن مرعی دارند و نزلناه تنزیلا و فرو فرستادیم آنرا بحسب حوادث
فرو فرستادنی در مدت بیست سال پس برسبیل تهدید میفرماید که قل بگو ای محمد بکفار مکه امنوا به ایمان آرید
بقرآن او لا تؤمنوا یا ایمان میارید یعنی ایمان شما موجب مزیت کمال آن نمیشود و از عدم ایمان شما بدو
نقصی بآن راه نمی یابد چه مؤمنان حقیقی بآن عمل میکنند و بآن انقیاد می نمایند کما قال ان الذین بدرستیکه
آنانکه اوتوا العلم داده شده اند علم من قبله پیش از نزول قرآن یعنی آنها که کتب آسمانی خوانده و حقیقت
وحی را شناخته و امارات نبوت معلوم کرده و امتیاز میان حق و باطل نموده و نعت و صفت قرآن را
در کتب خود خوانده چون ابن سلام و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری یا طالبان
دین چون فارسی و ابو ذر غفاری و ورقه بن نوفل و اضراب ایشان اذا یتلی چون خوانده میشود
قرآن علیهم بر ایشان یخرون میافتند للاذقان افتادنی بر زنخهای خود یعنی بر رویها سجدا در حالتیکه سجده
کنندگان اند برای تعظیم امر خدای یا برای شکر گزاری بر انجاز وعده الهی در کتب خود خوانده بودند

از ارسال محمد و انزال قرآن و یقولون سبحان ربنا و میگویند پاکست پروردگار ما از خلاف وعده
خود ان کان بدرستیکه هست وعد ربنا وعده آفریدگار ما لمفعولا کرده شده یعنی واقع شده
لا محاله و یخرون للاذقان و می افتند در رویهای خود یعنی در سجده و ذکر ذقن جهة آنست که اول چیزی
که از روی ساجد بر زمین میرسد آنست یبکون میگریند در حالت سجود و یزیدهم و زیاده میگرداند
شنیدن قرآن ایشان را خشوعا فروتنی و تضرع یکی از اکابر علما فرموده که هر که او را علمی باشد و آن علم
او را بگریه نیارد در علم وی را نافع نباشد بلکه سبب ضرر او باشد آورده اند که رسالت صلی الله علیه و آله
در سجود میگفت یا الله یا رحمن مشرکان با یکدیگر میگفتند که محمد ما را از پرستیدن دو خدا منع میکند و خود
دو خدای را میخواند آیه آمد که قل ادعوا الله بگو بخوانید خدا را او ادعوا الرحمن یا بخوانید رحمن را که منعوت
از هر دو لفظ ذات واحد است ایا ما تدعوا هر کدام را که بخوانید نیکوست و بدان حق را خوانده باشید فله
الاسماء الحسنی مر او راست نامهای نیکو یعنی از صفات جلال و رحمی مشتمل بر صفتهای اکرام و مرویست
آنحضرت جهر میفرمود در جمیع نمازها هر گاه که صلوة یومیه را در مسجد گزاردی اهل شرک بلغو و لهو دهن
و دست زدن مشغول شدندی تا شاید آنحضرت در غلط افتد و ترک قراءت کند حق تعالی فرمود فلا تجهر
بصلاتک و آشکارا مکن قراءت نماز خود را یعنی بلند مخوان تا مشرکان استهزا نکنند و لا تخافت بها
آواز فرو مدار بان چندانی که نشنوند آنکه در عقب تو نماز میگزارند و ابتغ بین ذلک و طلب کن میان
جهر و اخفا سبیلا راهی میانه چه وسط در همه امور محبوب و مستحسن ست و نزد بعضی معنی آنست که
در همه نماز بلند یا آهسته مخوان بلکه میانه هر دو راهی پدید کن یعنی نماز صبح و شام و خفتن را بلند بخوان
و پیشین و دیگر را آهسته و بنا برین آیه مجمل باشد و بیان آن موقوف باشد بفعل پیغمبر و اهل بیت او
صلی الله علیهم اجمعین و قل الحمد لله و بگو همه ستایش و ثنا خدا راست الذی لم یتخذ ولدا آن
خدائی که فرا نگرفت فرزندی رد یهود و نصاری است و بنو ملیح که اثبات فرزند میکنند برای او و
لم یکن له شریک و نیست مر او را انبازی فی الملک در پادشاهی یعنی در الوهیت رد مشرکان
که بتان را شریک حق میگویند و لم یکن له ولی من و نیست مر او را دوستی از جنس او و یاری از جنس
غیر او من الذل از جهت مذلتی یا عجزی که داشته تا بسبب اعانت او عزیز و ارجمند گردد در رد صابیانست که
میگویند که اگر خدا را دوستان نبودی ذلیل بودی و علما رحمه الله فرموده که حق تعالی دوست نگیرد تا بلا

ایشان از ذل بعز رسد بلکه او دوست با لطف وی از حضیض مذلت باوج عزت رسد و کبره تکبیرا و تعظیم
کن او را تعظیم کردنی یعنی حق را بزرگتر دان از وصف و اوصاف واصفان و معرفت عارفان و گویند
معنی کبره آنست که بگوید الله اکبر ثعلبی در تفسیر خود آورده که در روایت آمده که بنده را که گفتن الله
اکبر بهتر است از دنیا و هر چه در وی است و این آیه را آیه العز میگویند و مرویست که هر کودکی از
بنی عبد المطلب که بسخن در آمدی حضرت رسالت این آیه را تعلیم او دادی سورة الکهف از
ابی بن کعب روایتست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر که این سوره بخواند تا هشت از فتنه
دجال ایمن باشد و اگر درین هشت روز دجال بیرون آید حق تعالی حافظ او باشد از فتنه دجال
و اگر آخر این سوره یعنی قل انما انا بشر تا آخر تلاوت کند در وقتیکه بخوابگاه خود رود نوری در بالای
سر او درخشان شود تا مکه و ملائکه در میان آن نور صلوات بر وی فرستند تا از خواب بیدار شود و خبر
سمره بن جندب روایت کند از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که ده آیه از اول سوره الکهف
بخواند از فتنه دجال با وی ضرر نرساند و اگر همه سوره بخواند البته به بهشت در آید و مرویست که رسالت
صلی الله علیه و آله فرمود که آیا دلالت کنم شما را بر سوره که در وقت نزول آن سوره هفتاد
هزار فرشته تشییع آن میکردند و عظم آن ما بین آسمان و زمین فرا گرفت گفتند بلی یا رسول الله فرمود
سوره اصحاب الکهف است هر که آنرا در روز جمعه بخواند هر عملی که ازین جمعه تا جمعه دیگر کرده باشد
حق تعالی آنرا بیامرزد و سه روز دیگر زیاده بران نوری بطول دهد که تا با سمان برسد و برا از فتنه
دجال نگه دارد و عیاشی باسناد خود از حسن بن علی بن حمزه و او از پدر خود و پدرش از ابی عبد الله
علیه السلم روایت کرده که در شب جمعه سوره الکهف بخواند شهید میرد و روز قیامت او را حق
او را شهید مبعوث کند و در موقف با شهدا باشد بسم الله
الرحمن الرحیم الحمد لله همه ستایش و ثنا خدا راست الذی انزل آن خدائی که فرو
فرستاد علی عبده بر بنده خود یعنی محمد صلی الله علیه و آله الکتاب قرآن را سبب استحقاق حمد او
انزال قرآن تنبیه ست بر آنکه قرآن اعظم نعمتها است که ملک منان بر بندگان ارزانی داشته
آنها دی جمیع بندگان است و داعی بانچه سبب انتظام صلاح معاش و معاد است و لم یجعل له
و نگردانید مر او را عوجا چیزی از کجی باختلاف لفظ و تفاوت معنی یا عدول از حق بباطل

وکرد اینه آنرا قَیِّمًا مستقیم و معتدل بی سمت افراط و صفت تفریط و یا قایم بمصالح خود و میتواند که
ضمیر له راجع بعبد باشد یعنی نازل کرده بنده خود را همیل بغیر خود بلکه او را مستقیم کرد اینه در جمیع احوال
لِيُنْذِرَ بَأْسًا تا بیم کند خدای یا محمد مر کافرانرا بأسا شدیدا بعذابی سخت که استیصال ایشانرا یا عقوبت
دوزخ عذاب و عقوبتی که صادر شده باشد مِنْ لَدُنْهُ از نزدیک خدای جهة عذب او
نه غیر او وَيُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِينَ و تا مژده دهد پیغمبر یا قرآن مر گرویدگانرا الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ
آنانکه میکنند کارهای پسندیده أَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشانراست أَجْرًا حَسَنًا مزدی نیکو یعنی با
داش پسندیده و تمام که آن بهشت نعیم است مَاكِثِينَ فِيهِ درحالتیکه مقیم باشند در آن
أَبَدًا همیشه بی انتقال و انقطاع وَيُنْذِرَ الَّذِينَ و بیم کنند آنانرا که از روی غوایت و عناد
قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ گفتند فرا گرفت خدای وَلَدًا فرزندی و قائلان این یهود اند و نصاری
و بنو مدلج مَا لَهُمْ نیست این گویندگانرا بِهِ فرزند یا بدین سخن که میگویند مِنْ عِلْمٍ دانشی یعنی ایشان این را
از فرط جهل و توهم و کذب میگفتند و تقلید آبای دلیل وَلَا لِآبَائِهِمْ و نه دانشی بود مر پدران
ایشانرا درین باب بلکه ایشان نیز بی علمی و دلیلی این را میگفتند كَبُرَتْ كَلِمَةً بزرگ است مقاله
ایشان از روی کلمه بزرگ سخنی است که تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ بیرون می آید از دهنهای ایشان
بروجه جرات و فرط جهالت و نادانی و بی ادبی إِنْ يَقُولُونَ نمیگویند إِلَّا كَذِبًا مگر دروغی
غایت عظمت که بسبب آن نزدیکست که آسمان و زمین بشکافند و کوهها از جا برود آورده اند
که حضرت رسالت از شنیدن این کلمه بغایت غمناک شد و مایوس شد از امیدی که بایمان
ایشان داشت حق تعالی برای تسلی دل مبارک او فرمود که فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ پس شاید که تو باخع نفسک
کشنده مر نفس خود را عَلَىٰ آثَارِهِمْ بر حسرت و اندوه بر نشانهای باز گشتن و پشت کردن
ایشان از ایمان یعنی کار ایشان بر خود آسان گیر و غم بر دل خود منه إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا اگر ایمان
نیاورند بِهَٰذَا الْحَدِيثِ باین سخن یعنی قرآن و بر بروی کفر و عصیان ایشان خود را هلاک
مساز أَسَفًا بجهة اندوه و جزع یا حسرت یا غضب بر ایشان إِنَّا جَعَلْنَا بدرستیکه ما گردانیدیم
مَا عَلَى الْأَرْضِ آنچه را که بر زمین است از معادن و نباتات و حیوان زِينَةً لَهَا آرایش
اهل زمین را یعنی آنچه در زمین است برای بندگان آرایش داده ایم از اقسام نعم لِنَبْلُوَهُمْ

تا بیازمائیم یعنی ایشانرا معامله آزمایندگان کنیم تا ظاهر گردانیم کدام از ایشان أَحْسَنُ عَمَلًا نیکوتر است
از روی کردار کیست که شکر نعمت الهی بتقدیم رساند و بوسیله طاعت و کیست که از ان کفران میورزد
بجهة کسب سیئات و یا چه هر کس روی از نعم فانیه دنیویه گردانیده بالکلیه متوجه مولی میشود و التفات
بان نمیکند و چه هر کس پابست آن شده از دولت آخرت محروم میماند بعد از آن در عدم ثبات حطام
دنیوی حیفی باید کرد وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ و بدرستیکه ما گردانیده ایم مَا عَلَيْهَا آنچه را که بر روی زمین است
از کوه و درخت و بناها و غیر آن صَعِيدًا جُرُزًا زمینی هموار بی گیاه و نبات یعنی اگر این عمارتها را
خراب خواهیم ساخت پس دل بران منهید و بزینت ناپایدار آن فریفته مشوید و در سوره
الاسری مذکور شد که یهود قریش را سؤال تعلیم داده که از حضرت بپرسند و با ایشان اعلام
کرده اند که قصه جوانان کهف پس عجب است از روی که جواب آن داند این آیه آمد که أَمْ حَسِبْتَ
نه چنانست که میگویند آیا میپنداری أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ اصحاب غار و رقیم که سیصد و نه سال
در خواب ماندند كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا بودند از دلایل قدرت ما عَجَبًا چیزی شگفت یعنی قصه ایشان نسبت
بآیات قدرت ما که در آفرینش ارض و سما ظاهر است چندانی عجب و غریب نیست مراد از کهف
غاریست جیرم نام واقع در کوه بناجلوس از حوالی شهر افسوس که دار الملک دقیانوس بود و رقیم
بقول ابن عباس و ضحاک اسم وادیست که کوه بناجلوس در انجاست و بروایت سعید بن جبیر لوحیست
از رصاص یا حجر که اسمای اصحاب کهف در آن رقم کرده بودند و از در غار آویخته و نعمان بن بشیر
در حدیثی مرفوع بحضرت رسالت روایت کرده که اصحاب رقیم سه کس بودند که از شهر بیرون آمدند
بجهة بعضی از حوایج خود باران ایشانرا فرا گرفت پناه بغاری بردند چون باندرون غار رفتند سنگی
عظیم بر در غار افتاد و راه بیرون آمدن را مسدود ساخت ایشان مضطرب شدند و با خود
گفتند که طریقی که موجب فتح این باب بود جز تضرع و زاری و اخلاص بحضرت باری نیست صلاح آنست
که هر یک عمل صالحی کرده باشیم شفیع خود آوریم شاید که حق تعالی ما را ازین خلاصی بخشد پس یکی از
ایشان گفت خداوندا که روزی من مزدوری چند داشتم و از برای من کار میکردند مردی بنماز پیشین
آمد او را گفتم تو نیز کار کن بستان چون شام شد هر یک را مزد میدادم یکی گفت او نیم روز آمده
نزد من و او را یکسان میدهی گفتم با مال من ترا چه کار تو مزد خود بستان او در خشم شد و مزد نگرفت

و برفت و من آنچه مزد او بود بچه گاوی خریدم و در میان رمه گاو خود رها کردم و از وی بچه ها متولد شد و بعد از مدت طویل
آن مزد باز آمد ضعیف و نحیف و بی برگ و نوا شده و مرا گفت که مرا بر تو حق است گفتم چیست گفت آن مزد را
که مزد خود را پیش تو بگذاردم من در وی نگریستم و ویرا بشناختم دست وی گرفتم و بصحرا بردم و گفتم این گله
گاو مر تراست گفت ای مرد مرا استهزا میکنی من گفتم والله که این حق تست و هیچکس را درین حقی نیست
قصه با وی باز گفتم پس همه را بوی تسلیم کردم بار خدایا اگر میدانی که من این کار برای رضای تو کردم و هیچ
غرضی دیگر از آن نداشتم ما را ازین خلاصی بخش در حال سنگ گشاده شد و دو دانگ از آن جدا شد
دیگری گفت خداوندا سالی قحط بود زنی با جمال نزد من آمد گندم خرید من گفتم مراد من حاصل کن تا گندم
بتو دهم و اگر نه باز گرد وی برفت پس از جهة گرسنگی بی تاب شده باز بیامد و گندم طلبید من همان
گفتم و وی درین نیز ابا کرد و برگشت بار سیم از غایت اضطراب و عجز نزد من آمد و گندم طلبید و گفت بر من و
عیالان من رحم کن همه هلاک میشویم من همان سخن گفتم این نوبت نیز امتناع نمود چهارم بیامد بی تاب و
طاقت گشته از غایت گرسنگی بالضروره راضی شد من او را بخانه بردم و خواستم که با وی معاشرت کنم
لرزه بر وی افتاده من گفتم چه حال داری گفت از خدای میترسم من با خود گفتم ای نفس ظالم این زن در حال حزن و فاقت
از خدا میترسد تو با وجود چندین نعمت اندیشه عذاب او نمیکنی پس از پیش او برخاستم و زیاده از
آنچه میخواست باو دادم و رها کردم بار خدایا اگر این کار محض رضای تو کردم ما را ازین تنگنا گشایش
گشادی بخش فی الحال دو دانگ دیگر از آن سنگ جدا شد و غار روشن گشت مرد سیوم گفت بار
خدایا مرا مادر و پدری پیر بود من گوسفندان داشتم نماز شام قدری شیر نزد ایشان آوردم ایشان
خفته بودند مرا دل نداد که ایشانرا بیدار کنم بر بالین ایشان بنشستم و گوسفندانرا ضایع
بگذاشتم و دلم با ایشان مشغول بود و آنچنان شیر برداشتم تا روز شد ایشان از خواب بیدار شدند
و من آن شیر بایشان دادم تا بخوردند بار خدایا اگر این کار برای رضای تو کردم و بآن رضای تو
جستم ما را ازین گرفتاری نجات ده سنگ بتمامی زایل گشت و ایشان از غار بیرون آمدند
و قصه اصحاب کهف برینوجه بود که ترسایان تعدی و طغیان آغاز کرده از حدود و احکام انجیل
قدم بیرون نهادند تا آنکه فواحش و در میان ایشان بسیار شد و بت پرستیدن آغاز کردند
از حدود و احکام و در میان ایشان جمعی بودند و در زهد و عبادت میکوشیدند و ایشانرا پادشاهی

طغیانوس نام و بت پرست و بسیار جبار و ستمکار بود و مردمانرا از دین عیسی منع میکردند و هر کرا دید
که بر دین عیسی سلوک میکند میکشت میکشت و بجهة تسخیر ممالک در جمیع شهرها میگشت تا بشهر افسوس رسید که
اصحاب کهف در آن بودند ایشان از ترس او بسیار پریشان شدند و بنمازگاهی که داشتند آمده
بتضرع و زاری میگفتند خدایا شر این طاغی را از ما کفایت کن جمعی از کمال شقاوت طغیان مطلع شد
و ویرا خبر دادند وی کسی را فرستاده ایشانرا حاضر کردند با جامهای عبادت و رویهای خاک آلود
از کثرت سجود چشمهای پر آب شده طغیانوس ایشانرا تهدید کرد ایشان گفتند ما خدای حق
میپرستیم که آفریدگار آسمان و زمین است هر چه میخواهی میکن طغیانوس گفت روزی چند شما را مهلت دادم
تا در کار خود اندیشه کنید اگر با دین من آئید فبها و اگر نه شما را سیاستی کنم که همه خلقان از آن عبرت گیرند
ایشان از مجلس او بیرون آمده با یکدیگر گفتند تدبیر آنست که ما زادی و توشه برگیریم و از دست این
ظالم بجهیم پس هر یکی از خانه پدر قدری مال جهة زاد برداشتند و از آن شهر بیرون آمدند و نزدیکی آن
شهر کوهی بود و در آن غاری بود متوجه آن شدند و در اثنای راه سگی در دنبال ایشان افتاد
و چندان که او را میزدند و میراندند باز نمیگشت تا آنکه باواز آمد که ای یاران مرا مزنید که من دوستان
خدا را دوست میدارم چون بخسبید من شما را پاسبانی کنم ایشان سگ را با خود بردند پس باندرون
غار در آمدند و بمناجات و انواع طاعات مشغول شدند و بر خدای توکل کردند چون کار بدینجا رسید
حق تعالی خواب بر ایشان مستولی ساخت تا سیصد و نه سال بخفتند و بعد از چند روز طغیانوس ایشانرا
طلبیده ایشانرا نیافت پدران ایشانرا بگرفت و احوال ایشان پرسید گفتند مالهای ما را برداشته
و برفتند و ندانیم که کجا رفتند کسانیکه ایشانرا دیده بودند با و رسانیدند که در فلان غارند طغیانوس
با لشکر متوجه آن کوه شد چون بدرون غار رسیدند هیچکس را زهره آن نبود که اندرون رود آن غار
رود پس گفتند ای ملک ترا غیر از کشتن ایشان چه کار است در غار را محکم مسدود ساز تا ایشان
بگرسنگی بمیرند طغیانوس بفرمود تا در غار بر آوردند و در لشکر او دو مرد مؤمن بودند نامهای و نسبهای
ایشانرا بر لوح از ارزیز نوشتند و در بنای آن سد و ضم کردند تا باشد که کسی وقتی این سد بشکافد
و از احوال ایشان خبر دار شود مردمان ازین عبرتی گیرند و آن سد چندان بود تا طغیانوس هلاک شد
و چندان قرن برین بگذشت و در آن شهر پادشاهی پدید آمد صالح و مؤمن نام او تندروس

مردمان در زمان او بعضی مؤمن بودند و بعضی کافر و او ایشان را بخدا دعوت میکرد و بعث و نشور میرسانید
ایشان گفتند که ما حیات و ممات همین میدانیم که در دنیاست و پس از حیات حیاتی نمیدانیم آن پادشاه
با خدا مناجات کرد که حق تعالی آیتی بدیشان نماید که دلالت کند بر حقیقت بعث و نشور حق تعالی آیتی بدیشان
نمود که دلالت در دل یکی از ایشان مردمان آن شهر انداخت که گوسفندان او الیاس نام داشت آن سد گوسفندان
گوسفند کند پس در غار بشکافت جمعی را دید آنجا خفته و سگی بر در غار خسبیده چون خواست یا بدرون
آید سگ برخاست و روی بوی نهاد وی از بیم آن ترسان و هراسان شد و برگشت چون
مفتوح گشت حق تعالی ایشان را از خواب بیدار ساخت نشستند و بر یکدیگر سلام کردند و چنان پنداشتند
که یک روز یا بعضی از روز خوابیده اند نماز بگذاردند و صاحب طعام خود را بر همان صورت و هیات
یافتند که خفته بودند تغیر نیافته و جامها کهنه شده پنداشتند که در عهد طغیانوس هستند نماز بگذاردند و صاحب
طعام خود را که تملیخا نام داشت گفتند برو و برای ما طعام بیاور و نیکو بنگر که این طاغی طلب ما میکند یا نه
تملیخا درمی چند برداشت و از کوه بزیر آمد تا در شهر رود همه علامات بر خلاف آن دید که گذاشته بود
ترسان و لرزان از ترس طغیانوس در شهر در آمد مردمان دید که بر دین عیسی اند و نام وی می بردند
و بر وی صلوات میفرستادند و تعجب وی بیشتر شد و متحیر فرو ماند و با خود گفت من دوش از این شهر بیرون
رفتم هیچکس نمیتوانست که نام عیسی برد پس گرد آن شهر میگشت و هیچکس را نمی شناخت در کوچه و آیین شهر
بر خلاف گذشته دید با خود گفت که همانا من این شهر را غلط کرده ام یا خواب می بینم موجب این حال ندانم
که چیست از مردی پرسید که این شهر چه نام است گفت افسوس است این همان شهر است و مردمان شهر همان
جست تا اگر درمی چند که داشت بیرون آورد تا طعام فرو خرد چون در آن نگریست درمی دید بشکل
پادشاه و مهر طغیانوس بر آن نهاده و سیصد سال قبل از این سکوک شده در دو آویخت که گنج
طغیانوس یافته او را نزد حاکم شهر بردند وی تصور کرد که او را نزد طغیانوس می برند بالفزود در دل
بر هلاکت نهاده میگفت بار خدایا بفریاد من برس و مرا از ظلم و ستم طغیانوس خلاصی بخش پس او را
نزد حاکم بردند چون او را بدید طغیانوس نبود ساکن شد پس آن درم را بحاکم دادند حاکم گفت
ای جوانمرد راست بگو این گنج کجا یافته گر نقش این درم گواهی میدهد که تو گنج یافته تملیخا گفت من از گنج
خبر ندارم و این درم از خانه پدر خود بیرون آورده ام حاکم بانگ بر وی زد که اگر اقرار کردی که این گنج

کجا یافتی

کجا یافتی از عذاب خلاص شدی و اگر نه بشکنجه و عذاب آن را از تو بستانیم سیصد و نه سال است که این درهم
را زده اند و خزاین این شهر بدست ما است و هیچکدام از این ضرب یک درم نداریم تملیخا گفت بگو آن
خدای که تو را می پرستید که بگو بلید که طغیانوس کجاست گفتند مگر تو دیوانه یا خود را مجنون داشته
تا گنج را بتنهایی بتصرف کنی از زمان طغیانوس سیصد و نه سال است بر آمده تملیخا گفت شما با من راست
نمیگوئید اما بدانید که ما چند رفیق و مصاحب بودیم پادشاه این شهر بر ما ستم میکرد و از دین حق
ما را منع مینمود ما دیروز از دو گریختیم و شب در غار خفتیم و امروز آمده ام بشهر که برای ...
طعامی بخرم شما مرا این تهمت نهاده اید و میگوئید که گنج یافته ام اگر باور نمیکنید بیائید تا غار شما بنمایم
چون ارنوس که حاکم آن شهر بود این سخن بشنید گفت همانا این مرد راست میگوید و این آیتی است از حق
تعالی پس حاکم برخاست با مردمان شهر متوجه آن غار شدند چون بدر غار رسیدند این تملیخا گفت
مکث کنید تا بروم و خبر بایشان رسانم تا این که ایشان از این خلق عظیم نترسند و چون تملیخا این
خبر بدیشان رسانید ایشان در بحر فکر فرو رفتند و در اثنای این حال اهل شهر در رسیدند و
از آن حال متعجب و متحیر گشتند چون نگاه کردند لوحی دیدند از ارزیز نامهای ایشان در آن نوشته
بر وجهی که در فلان تاریخ در عهد مملکت طغیانوس مکشلینا مسلینا تملیخا دبرنوش شاذنوش
مرطونس بدین شکل و هیات از فتنه پادشاه وقت گریختند برای دین خود و در این غار پنهان شدند
چون مردمان شهر بدین مطلع شدند تعجب ایشان زیاده شد پس آنها را بجان و هیات دیدند
تازه روی و یاقوت رنگ روی ایشان نگردیده و جامها چرکن و کهنه گشته حقیقت گشت که خدای
تعالی برد شده کرد ایشان همه مردگان قادر است پس حاکم نامه نوشت نزد پادشاه صالح که تعجیل
متوجه اینجانب شو تا آیتی به بینی بر صحت بعث و نشور آن قصه در نامه درج کردند ملک صالح بسجده شکر
گزارده با لشکر خود متوجه آن غار شدند جوانان کهف را دیدند که در آن غار بعبادت مشغول و خدا را
تسبیح و تهلیل میکردند پس ملک بر ایشان سلام کرده بعد از ملاقات گفتند ای ملک یا ترا و داع میکنیم
که خدای تعالی ما را بحالت اول خواهد برد این بگفتند و پهلو بر زمین نهادند و بخفتند و حق تعالی جانهای
ایشان را برداشت و پادشاه بفرمود تا حلل و جامهای قیمتی را کفن ایشان کنند و تابوتها از زر
بسازند در خواب باو نمودند که ایشان را همچنان بگذار و زر و سیم را از ایشان دور دار پس حق تعالی

ایشان را از چشم خلایق محجوب کردانید و ترس را در دل مردمان افکند تا هیچکس نتوانست که گرد ایشان
در آید پس پادشاه بفرمود تا بر در غار ایشان مسجدی بنا کردند و مردمان آنجا میرفتند و نماز میکردند
و حاجت میخواستند و روا میشد و بروایت صحیح ثابت شده که رسول صلی الله علیه و آله آرزوی آن
کرد که اصحاب کهف را ببیند جبرئیل آمد که یا رسول الله تو ایشان را در دنیا نخواهی دید اما جمعی از اصحاب
بفرست تا ایشان را بدین تو ایمان خوانند حضرت فرمود چگونه فرستم گفت همچو سلیمان که بر بساط می
نشست بر بساط بنشینند و باد که مسخر سلیمان بود از حق تعالی بطلب تا ایشان را بردارد و بآنجا برد رسول
صلی الله علیه و آله بفرمود تا بساطی بگستردند و امیر المؤمنین علیه السلام و سلمان و ابوذر و ابوبکر و عمر و عثمان
در آن بساط نشستند و حضرت فرمود هر که اصحاب کهف جواب سلام او بدهند وصی من باشد
پس از خدای درخواست تا باد در غار فرستاده بساط را برداشت و بآنجا برد که اصحاب کهف در
آنجا بودند چون فرود آمدند سگی که بر در غار بود بر داشتند سگ ایشان روشنی را دید بانگ در
گرفت و حمله آورد اما چون چشم وی ایشان را دید دم جنبانیدن آغاز کرد و بسر اشارت کرد که
در آئید ایشان در آمدند پس ابوبکر و عثمان اصحاب را سلام کردند جواب نشنیدند امیر المؤمنین علیه السلام
سلام کرد جواب دادند و گفتند و علیک السلام و رحمة الله و برکاته آنحضرت فرمود که من از رسول
رسول خدا ام و از نزد او بجانب آمده ام تا شما را بدین او دعوت کنم گفتند مرحبا به و بک آمنا
و صدقنا حضرت امیر فرمود که رسول خدا شما را اسلام میرساند و گفتند و علی محمد رسول الله الصلوة
و السلام ما دامت السموات و الارض و علیک بما بلغت و چون قبول دین اسلام کردند و به
نبوت خاتم النبیین و ولایت سید الوصیین ایمان آوردند باز بخوابگاه خود تکیه کردند و بار
دیگر نزد خروج مهدی صلوات الله علیه بیدار خواهند شد و مهدی بر ایشان سلام کند و جواب
دهند پس بمیرند و در قیامت مبعوث گردند پس امیر المؤمنین علیه السلام باد را امر کرد تا بساط را
برداشت و بمجلس رسول صلی الله علیه و آله آورد و پیش از آنکه امیر المؤمنین خبر دهد از آنچه میان
او و اصحاب کهف گذشته بود رسول بوحی الهی با اصحاب اخبار فرمود و من بیت تفصیل این
قصه در منهج الصادقین مسطور است و حق تعالی این قصه را بر این وجه در این سوره بیان میفرماید
که اِذْ اَوَی الْفِتْیَةُ یاد کن ای محمد چون جای گرفتند و بازگشتند جوانان اِلَی الْکَهْفِ بغار چون

فقالوا

فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا پس گفتند ای پروردگار ما بده ما را مِنْ لَدُنْکَ رَحْمَةً از نزد خود بخششی یعنی آمرزش
و روزی و امن از عذاب وَهَیِّئْ لَنَا و مهیا ساز برای ما مِنْ اَمْرِنَا از کار که مفارقت کفار است
رَشَدًا صواب و راستی که بسبب آن راه یابند و مهتدی شوند فَضَرَبْنَا عَلَی آذَانِهِمْ پس نهادیم بر گوشهای
ایشان حجابی که نشنوند یعنی بخوابانیدیم ایشان را فِی الْکَهْفِ در غار سِنِینَ عَدَدًا سالهای شمرده
و مقرر و معین ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را لِنَعْلَمَ تا بدانیم یعنی تعلق گیرد علم
ما تعلقی حالی مطابق آنچه حاصل شده و وجود گرفته و از اوست که تا ظاهر شود معلوم ما را آنچه دانسته ایم در ازل
و آن معلوم آنست که اَیُّ الْحِزْبَیْنِ کدام از دو گروه از کتابین که اختلاف کردند در آن مدت و
یا کدام از مومن و کافر و یا کدام از اصحاب کهف که اختلاف کردند در مدت لبث خود کما قال قائل منهم
کم لبثتم قالوا لبثنا یوما او بعض یوم و بر هر تقدیر معلوم گردد که کدام از ایشان اَحْصَی شمار نگاه دارنده
تر است لِمَا لَبِثُوا اَمَدًا امر آن اندازه مدتی را که ایشان درنگ کردند در غار یعنی دانسته شود ضبط
زمان لبث ایشان کدام گروه کرده اند و شماره کدام راست تر است نَحْنُ نَقُصُّ ما قصه میکنیم یعنی
میخوانیم عَلَیْکَ بر تو ای محمد نَبَاَهُمْ خبرهای ایشان را بِالْحَقِّ بصدق و راستی اِنَّهُمْ فِتْیَةٌ بدرستیکه ایشان
جوانان بودند که از روی راستی آمَنُوا بِرَبِّهِمْ ایمان آوردند بپروردگار خویش وَزِدْنَاهُمْ و بیفزودیم
ایشان را هُدًی راهنمونی یعنی ثبات و یقین بوسیله زیادتی لطف و توفیق وَرَبَطْنَا عَلَی قُلُوبِهِمْ و ببستیم
بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشان را و قوت دادیم بر اظهار حق و جرات ارزانی داشتیم
در رد سخن بر طغیانوس اِذْ قَامُوا چون بایستادند در پیش وی و او ایشان را بپرستش بت دعوت میکرد
فَقَالُوا رَبُّنَا پس گفتند پروردگار ما رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینهاست لَنْ نَدْعُوَ
هرگز نخواهیم پرستید مِنْ دُونِهِ اِلٰهًا بجز او هیچ معبودی لَقَدْ قُلْنَا بخدای که گفته باشیم اِذًا آن هنگام که دیگر را
پرستیم شَطَطًا سخنی دور از حق و محض خطا و دروغ هٰؤُلَاءِ قَوْمُنَا آن گروه که کسان ما اند در نسب
یعنی جمعی از اهل افسوس اتَّخَذُوا فرا گرفتند بسبب تهدید طغیانوس مِنْ دُونِهِ بجز از خدا
آلِهَةً خدایان دیگر که بر باطلند لَوْلَا یَاْتُونَ چرا نمی آورند کافران عَلَیْهِمْ بر پرستش بتان و الهگان
ایشان مر عبادت را بِسُلْطَانٍ بَیِّنٍ حجتی روشن یعنی طغیانوس و کماشتگان او بوعید و قتل
مردمان را تکلف بت پرستی میکردند نه بحجت و برهان فَمَنْ اَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَی

از کسی که افترا کند و بندد علی الله کذبا بر خدای دروغ را که آن نسبت شرکاست بوی قبل ازین کذشت که
طقیانوس بعد از معارضه ایشان را مهلت داد و ایشان فرار کردند تملیخا که مهتر ایشان بود در اثنای راه بیاران
کفت و اذ اعتزلتموهم و چون بایکسو شدید از اهل شرک و دوری جستید از ایشان و ما
یعبدون و از آنچه می پرستند الا الله مکر خدای را و چون ایشان خدای را معبود میدانستند و بتان را
در عبادت شریک میساختند از بتخانه تملیخا فرمود که چون از ایشان و از معبودان باطل ایشان یکسو
شدید روی بخدای یکانه آورید دید که معبود بحق است و خداوند مطلق فأووا الى الكهف پس
بازکشت کنید بسوی غار و در وجای کیرید ینشر لکم ربکم تا بکسترد برای شما یعنی بسیار کرداند بر
شما من رحمته از بخشش خود در هر دو سرای از فراخی روزی و مثوبات اخروی و یهیئ لکم و
بسازد برای شما من امرکم از کار شما مرفقا آنچه بدان نفع کیرید در دین و دنیا و در این کلمه
قوت وثوق ایشان بود و بعض خدای القصه چون جوانان اتفاق نموده بکوه برآمدند و چنانکه کذشت
سک شبانی ملازم ایشان شده بغار در آمدند و آنجا قرار کرفتند حق تعالی خواب ایشان کلی
و تمامی بخشید و طقیانوس بعد از دو سه روز در کرد شهر افسوس مراجعت کرد احوال ایشان پرسید و
راه بدیشان برده بر در غار آمد و در اثر آن سنک بر آورد تا همانجا هلاک شوند پس بازکشت و غار
ایشان در طرف جنوبی آنکوه بود که اکر آن کوه بنا خلوص میکفتند واقع شده لا جرم آفتاب بوقت طلوع
و غروب بر هر دو جانب آن میکردد و عفونت آنرا تحلیل کرده هوا را باعتدال باز می آورد و در درون
غار نمی تابد تا الوان و اجساد ایشان را متغیر و جامهای ایشان را کهنه نکرداند چنانکه میفرماید که و تری
الشمس و بینی تو ای بیننده آفتاب را اذا طلعت چون طلوع کند تزاور عن کهفهم میل کند از غار
ایشان ذات اليمين بجهتی که خداوند دست راست است یعنی بسوی راستان آن چه غار در مقابل قطب
شمال افتاده بجهة این شعاع آفتاب بر ایشان واقع نمیشود تا ایشان را مبتدل و متغیر سازد و اذا
غربت و چون غروب کند تقرضهم برد از ایشان و بکردد ذات الشمال بسوی چپ غار و هم فی
فجوة منه و ایشان در فراخی اند از غار یعنی در وسط آن بحیثیتی که روح و نسیم هوا و خنکی آن
بایشان میرسد محقق آنست که آن موضع اصلح مواضع است از برای خوابیدن ایشان چه آن غار در
مقابل بنات النعش واقع شده و آفتاب در حین غروب طلوع یا غروب ازان میکردد و شعاع آن بر آن

بجهتی که خداوند دست چپ

نمی افتد با وجود این غار بسیار متسع است و ایشان در میان حقیقی آن خوابیده اند و در غار مجاری
قطب شمالی است پس آفتاب در حین طلوع یا غروب بایشان نمی افتد و نسیم شمالی بدیشان می وزد و بجهت این
لون ایشان متغیر نمیکردد و جسد ایشان متعفن نمیشود و جامهای ایشان کهنه نمی یابد ذلك این جا دادن
ایشان در آن غار بهیات مذکوره من آیات الله از دلایل قدرت حق تعالی است من یهد الله
هر کرا خدای راه نماید بتوفیق و لطف فهو المهتد پس او راه یافته است بفلاح و رشاد و رستکاری
در روز معاد مانند اصحاب کهف و من یضلل الله و هر کرا فرو کذارد خدا یعنی بجهة فرط عناد فقط
لطف و توفیق از و بردارد و وی را در وادی هلاکت بکذارد فلن تجد له پس نیابی تو مر او را ولیا
مرشدا دوستی راه راست نماینده که او را براه راست دلالت کند و از ضلالت بهدایت رساند
چون طقیانوس و اتباع او و تحسبهم ایقاظا و بیداری تو اصحاب کهف را بیداران زیرا که چشمهای
ایشان بازکشوده است و هم رقود و حال آنکه ایشان خفتکانند ابن عباس فرموده که اصحاب کهف
در هر شش ماه از جانبی بجانبی میکردانند تا زمین آنچه بر وست از اجساد نخورد و کویند هر سال روز
عاشورا میکردانند ایشان را و بر هر تقدیر منقلب شدن ایشان ثابت است چنانکه میفرماید و نقلبهم و میکردانیم
ایشان را با ملائکه یا مر ما میکردانند ذات اليمين بدست راست و ذات الشمال و بدست چپ
تا زمین بمرور ایام که خوابت ایشان متصل است بآن نخورد و کلبهم باسط ذراعيه بالوصيد
و سک ایشان کستراننده است هر دو دست خود را و سر در میان هر دو دست نهاده بر پیشکاه
غار یا بر آستانه آن و آن سک زرد بوده یا سرخ یا خاکستر رنک یا ابلق و در زاد المسیر آورده
که سرش سرخ بود و پشتش سیاه و شکمش سفید و دمش ابلق و نامش قطمیر است یا قطمور یا حمران و یا صهبا
و یا ریان و قول آخر از امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست و ثعلبی در تفسیر خود آورده که هر کس بار زر
بحضرت نوح درود فرستد یا بنوعی که سلام علی نوح فی العالمین از عقرب بوی کزندی نرسد و هر که
کلمات و کلبهم باسط ذراعيه بالوصيد نوشته با خود دارد از سک متضرر نشود و چون چشمهای اصحاب
کهف کشاده است و موهای ایشان دراز شده و در مکان مظلم موحش اند از مهابت میفرماید که لو اطلعت
علیهم اکر اطلاع یابی بر ایشان و نظر کنی بدیشان لولیت هر آینه روی بکردانی منهم از ایشان فرارا
بجهة کریختن و لملئت و هر آینه پر کرده شوی منهم از ایشان رعبا از روی ترس و بیم یعنی دل تو از ترس

ایشان پر شود و خوف عظیم از ایشان بخاطر تو راه یابد مراد آنست که کسی را طاقت دیدار ایشان نیست
خطاب با حضرت رسالتست و مراد غیر وی اند مروی است که در حینی که معاویه بن ابی سفیان بغزو المضیق روم
که از ولایت روم است لشکر او برین غار افتاد خواست که بر صورت احوال ایشان مطلع کردد ابن عباس کفت
نمیتوانی که برین اطلاع یابی حق تعالی شخصی را که بهتر از تست از آن منع فرموده و لفظ که لو اطلعت علیهم لولیت منهم
فرارا وی قبول این معنی نکرد جمعی را بآنجا فرستاد بر در غار رسیدند باد سموم بوزید و همه را بسوخت القصه
چون طقیانوس در غار بر ایشان استوار کرده برکشت و بدار الملک باز آمد باندک زمانی باد اجل نهال
حیاتش را بهم شکست و آن همه ملک و مال و جاه و جلال و متلاشی کشت و بعد از وی چند پادشاه دیکر در
مملکت تصرف کردند تا ملک بیدروس رسید که از صلحای آن روزکار بود و خدا ترس و متورع و اکثر اهل
او را حشر اجساد شبهه افتاد و منکر آن شدند چنانکه کذشت هر چند ملک ایشان را پند داد سود نکرد حق
خواست که دلیلی بر حشر اجساد بدیشان نماید در غار بر دست الیاس که یکی از شبانان آن شهر بود مفتوح
ساخت و اصحاب کهف را از خواب بیدار کرد چنانکه کفت و کذلك و همچنانکه ایشان را در خواب کرده بودیم
بعثناهم برانکیختیم و بیدار کردیم ایشان را که بطول زمان جسد ایشان تغیر نیافته بود و جامهای ایشان
فرسوده نکشته یعنی بهمان وضع که در خواب رفته بودند ایشان را بیدار کردیم لیتساءلوا بینهم
تا سوال کنند میان یکدیکر و حال خود را بشناسند و یقین ایشان بر کمال قدرت ما بیفزاید قال قائل
منهم کفت کوینده از ایشان یعنی مکسلمینا که پس از همه بزرکتر بود کم لبثتم چند وقت درنک کردید درین
غار مقصود ایشان آن بود که مدت لبث را بدانند و نمازهای فوت شده قضا کنند چه ایشان بامداد
بغار در آمده بودند و درنک شیند آفتاب بوقت چاشت رسیده بود قالوا لبثنا کفت غالب ظن
ما آنست که درنک کردیم اینجا یوما روزی او بعض یوم یا پاره از
روز اکر درین روز خفته باشیم پس چون ناخنان خود را بالیده و مویهای سر را دراز یافتند قالوا ربکم
کفتند بعضی از ایشان بعضی را که پروردکار شما اعلم بما لبثتم داناترست بآنچه درنک کرده اید و چون
این امر بر ایشان مشتبه شد و طریقی نیافتند که علم بآن حاصل کنند مشروع در مهم خود کرده کفتند
با یکدیکر ما محتاج طعامیم فابعثوا احدکم پس بفرستید یکی را از میان خود بورقکم هذه بدین درم
که در آید الى المدينة بسوی شهر افسوس مراد درم طقیانوس بود که صورت او بر آن نقش کرده بودند

فلینظر پس باید که آن فرستاده در نکرد ایها تا کدام از اهل شهر ازکی طعاما پاکیزه تر است از روی
طعام یعنی بنکرد که طعام چه کس حلالتر است چه در آن شهر کسان بودند که ایمان خود مخفی میداشتند و غرض
اصحاب کهف آن بود که ذبیحه مسلمانی بخرند تا حلال و طیب باشد نه حرام و خبیث که مذبوح مجوس باشد چه
اکثر آن شهر مجوس بودند فلیاتکم برزق منه پس آن فرستاده بیارد بشما خوردنی ازان طعام
پاک و لیتلطف و باید که فرستاده نرمی و مدارا کند و در خرید و فروخت منازعه ننماید و لا یشعرن
بکم و خبردار نکرداند بشما احدا هیچکس را از اهل این شهر انهم بدرستیکه اهل آن شهر که اکثر تابع
طقیانوس اند ان یظهروا اکر مطلع شوند یا قادر شوند یا ظفر یابند علیکم بر شما یرجموکم
سنکسار سازند شما را و بکشند او یعیدوکم یا باز کردانند شما را فی ملتهم در کیش خویش
کویند اهل کهف اول بر دین ایشان بوده اند و لن تفلحوا اذا و رستکاری نیابند آن وقت که بدین
ایشان در آیید و روی بنجات نیابید ابدا هرکز پیوسته در عذاب باشید القصه تملیخا که عاقل
و ارشد ایشان بود این نصایح را قبول کرده بشهر در آمد و بر تفصیلی که مذکور شد بدروازه
رسید اوضاع شهر را دید متغیر و چون بشهر در آمد بازار و محلات و اشکال و الوان مردمان بر
نمطی دیکر یافت حیرت برو غلبه کرد بدکان خبازی آمد و درم طقیانوسی را باو داد و چون خباز درم را دید تصور کرد که کنجی یافته
اکر با اهل بازار نمود بیک لحظه خبر بحاکم رسید او را طلبیده و تهدید کردند وی ملجا شده قصه خود
تقریر کرد حاکم با اکثر مردم شهر بغار توجه نمود جوانان را دید با رویهای تازه و جامهای نو مانده و
الواح که بر در غار نوشته بود مطالعه کرد تحیر او بیشتر شد و بدین آیه تحقیق ایشان ببعث زیاده
کشت چنانکه میفرماید و کذلك و همچنانکه ایشان را بیدار کردیم اعثرنا علیهم مطلع کردانیدیم بیدروس
و قوم او را بدیشان لیعلموا تا بدانند بعین الیقین ان وعد الله بدرستیکه وعده خدای ببعث
و حشر حق راستست و درستست چه خواب ایشان بآن هیات و کیفیت مثال بهی تمام دارد بموت
و بعث و ان الساعة و دیکر بدانند که قیامت لا ریب فیها هیچ شک نیست در امکان و وقوع آن جنس
قادرست بر توقیف نفوس ایشان و بقیه ابدان ایشان مدت سیصد و نه سال از آنکه متحلل و متعفن
شود و بعد از آن ایشان را بیدار کرداند هر آینه قادر خواهد بود که توفیه ارواح و نفوس مردمان کند
و ایشان را نکاه دارد تا وقتیکه حشر ابدان ایشان کند و نفوس با ابدان رد کند القصه میفرماید که ما مطلع

ساختیم قوم تندروس را بر حال اصحاب کهف اِذْ یَتَنَازَعُونَ وو قتیکه نزاع کردند بینهم میان یکدیگر
اَمْرَهُمْ امر دین خود را با اینکه بعضی میگفتند که حشر مخصوص است بروح و بعضی قایل بودند بحشر
جسد و با یکدیگر پس بدیدن ایشان ظاهر شد که روح و جسد با هم مبعوث خواهند شد و گویند
آنست که چون اصحاب بار دوم دعا کردند در مواضع خود بخفتند و حق تعالی ارواح ایشان را قبض
کرد قوم تندروس نزاع کردند در آنکه ایشان مردند و جمعی گفتند که در خواب رفتند بجنانکه اول بار
گفتند که بر ایشان بنا باید ساخت یعنی تا در مقابر و مشاهد تا مردمان اینجا وطن سازند و اکرام
دیری آنجا پیدا شود و اینجا کاروان بود ند که گفتند که ایشان از ما اند بر ایشان صومعه بنا کنیم و مسلمانان
گفتند که اینجا مسجدی باید ساخت و تا مردمان نماز و طاعت مشغول شوند بجنانکه میفرماید که فَقَالُوا
ابْنُوا عَلَيْهِم پس گفتند بنا نهید بر ایشان بنیانا دیواری که از چشم مردم پوشیده شوند تا بدان
بنا موضع ایشان را بشناسند رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ پرورد کار ایشان دانا تر است بکار ایشان از
منازعت می نمایند در باب ایشان قَالَ الَّذِينَ گفتند آنانکه غَلَبُوا غالب شدند عَلَى أَمْرِهِمْ
بر دین ایشان یعنی آن جماعت که بحشر اجساد قایل بودند گفتند لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا هر آینه فرا گیریم
بر ایشان مسجد یرا که مردمان در آن نماز گذارند بعد از آن از متنازعان عصر حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
در باب اصحاب کهف میفرماید که سَيَقُولُونَ زود باشد که گویند یهود یا یعقوبیه را از نصاری
که اصحاب کهف ثَلَاثَةٌ سه تن بودند رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ چهارم ایشان سگ ایشان وَيَقُولُونَ و
گویند نسطوریه از ترسایان خَمْسَةٌ که ایشان پنج تن بودند سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ ششم ایشان سگ ایشان
دمی انداز ند این کلام را رَجْمًا بِالْغَيْبِ بر پوشیده کی یعنی گفتاری که به پندار یا اختراع خود
میگویند و اصلا بر آن اطلاع ندارند وَيَقُولُونَ مسلمانان باخبار رسول صلی الله علیه وآله از
جبرئیل علیه السلم سَبْعَةٌ گفتند وَثَامِنُهُمْ و هشتم كَلْبُهُمْ سگ ایشان حق تعالی قبل از وقوع این
اصحاب رسول خود را بآن خبر داد تا یقین ایشان زیاده شود و بعد از آن وفد نجران آمدند و
حدیث عیسی و اصحاب کهف بیرون آوردند مهتر ایشان دو کس بودند یکی سید نام داشت و دیگری
عاقب سید که نسطوری بود بزعم خود گفت که سه کس بودند چهارم سگ ایشان و عاقب بظن خود گفت
که پنج تن بودند ششم ایشان کلب ایشان اهل اسلام گفتند که هفت تن هشتم ایشان سگ ایشان

عبد المسیح که این سخن شنید گفت قول اهل اسلام حق است و حق تعالی بجنانکه اشاره ببطلان هر دو قول اول کرده
بقول رجما بالغیب ایما میکند بصدق قول مسلمانان بقول قُل بگو ای محمد رَّبِّي أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِم آفریدگار من
دانا تر است بشمار ایشان مَّا يَعْلَمُهُمْ نمیداند ایشان را إِلَّا قَلِيلٌ مگر اندکی از آدمیان که پیغمبر است و اصحاب او
از ابن عباس نقل است که فرمود انا من ذلک القلیل و از امیر المؤمنین علیه السلم منقول است که اصحاب کهف هفت تن
بودند یملیخا و مکشلینا و مشلینا اصحاب دست راست پادشاه آن عصر بودند و مرنوش و دبرنوش و شاذنوش
اصحاب دست چپ آن بودند و هفتم مرطونس و بروایتی کفشططیوش که اسم راعی و اسم کلب قطمیر
و این راعی با کلب او در راه همراه ایشان شد و روایات دیگر در اسامی ایشان هست اما
بصحت نرسیده و گویند اقوال ثلثه از آن اهل کتاب است و مراد بقلیل بعضی از اهل کتاب اند که از روی علم
خبر میدادند بعدد اصحاب کهف و این قول است ضعیف و از ابن عباس مرویست که هر که نامهای اصحاب
کهف را با خود داشته باشد از خوف و ترس ایمن گردد و اگر در جایی که آتش افتاده باشد این نامها را
در خرقه نویسند و در آن آتش اندازند باذن حق تعالی آتش فرو نشیند و اگر اطفال در گهواره
گریه کنند و آرام نیابند بنویسند در زیر سر ایشان نهند آرام یابند و اگر بر چوب پاره کنند
و در میان زرع نصب کنند آن زراعت از آفت محفوظ ماند و اگر کسی خواهد که نزد پادشاهی رود
بنویسد بر ران راست بندد و اگر برای عسر ولادت پادشاه او را گرامی دارد و از برای تب
ربع و صداع و غنا و جاه نیز بر ران راست بندد و اگر برای عسر ولادت بر ران چپ بندد دشواری
بر او آسان گردد و نشستن در کشتی و نجات از قتل بجهان بر ران چپ بندد خلاصی یابد بفرمان
تعالی و بعد از بیان تعداد اصحاب کهف میفرماید که چون بطریق وحی بر تو واضح شد که اصحاب کهف
چند کس بودند فَلَا تُمَارِ پس تو جدال مکن فِيهِمْ در شان ایشان یعنی اصحاب کهف اگر اهل کتاب تو با تو جدال
کنند إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا مگر جدالی ظاهر یعنی بی تعمق تمنای در مجادله و بر ایشان خوان آنچه در قرآنست و
بتجهیل ایشان اشتغال منمای وَلَا تَسْتَفْتِ و فتوی مجوی یعنی مپرس فِيهِم در شان ایشان مِّنْهُمْ
از اهل کتاب أَحَدًا هیچکس را چه بطریق وحی تو با آن عالم شده و آنچه ایشان میگویند بروجه
تلقف و رجم غیب میگویند و اصلا بآن علم ندارند و در آید دلیل است بر آنکه مجادله حق جایز است
و با باطل جایز نیست و در مجمع آورده که خطاب بپیغمبر است و مراد امت او زیرا که آنحضرت بسبب وحی دانا بود

احتیاج نداشت که آنرا از اهل کتاب معلوم کند آورده اند که چون اهل مکه بتعلیم یهود مدینه سوالات
ثلثه که در سوره الاسری مذکوره از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله پرسیدند حضرت چون لایق وحی جواب
آن نتوانست داد گفت بیان آنکه جبرئیل امروز فردا بیاید او را استفسار کنم فرمود که فردا بیایید تا شما را
خبر کنم و نگفت ان شاء الله پانزده روز یا کم و بیش وحی نیامد و قریش طعنه میزدند که خدای محمد او را فرو گذاشت و
و دشمن گفت غبار ملال بر آینه دل منجلی آنحضرت نشست جبرئیل با آنحضرت نازل شد فرمود ای جبرئیل
این چند روز کجا بودی که من بسیار مشتاق تو بودم جواب داد که یا رسول الله اشتیاق من از تو بیشتر بود
حکم الهی چنان که من بتو نازل شوم و ما نتنزل الا بامر ربک برو خواند و بعد از آن این آیه را که وَلَا تَقُولَنَّ
لِشَيْءٍ و مگو هرچیزی را که قصد داری إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ من بدرستیکه من کننده ام آنرا غَدًا فردا إِلَّا أَن يَشَاءَ
اللَّهُ مگر آنکه خدای خواهد یعنی مگوی که اگر خواهد من آنرا مگر آنکه حق تعالی میفرمود لا بروجه تادیب و ندب تا فرمود
که گوید انی فاعل شیا غدا مگر آنکه آنرا مقید سازد بمشیت الله یعنی گوید ان شاء الله و این تادیبی است
از او سبحانه مر بنده کان را و تعلیم ایشان که حکم جزم نکنند در زمان آینده تا منظنه کذب نشود و اگر چه بانی آن
فعل نتوانند کرد و این نهی نسبت بحضرت رسالت تنزیهی است نه فرضی وَاذْكُر رَّبَّكَ و یاد کن مشیت پروردگار
خود را یعنی بگوی ان شاء الله إِذَا نَسِيتَ چون فراموش آنرا و بخاطر تو رسد که آنرا بعد از کلام بگوئی
مراد آنست که چون ان شاء الله را فراموش کنی و بعد از آن متذکر شوی بگوی ان شاء الله و اگر چه بعد از روزی
باشد و چون بدلایل عقلیه ثابت شده که سهو و نسیان بر انبیا روا نیست پس خطاب با آنحضرت است و مراد ناسی باشد
امت و گویند معنی آنست که یاد کن پرورد کار خود را وقتی که غیر او را فراموش کرده باشی وَقُلْ عَسَىٰ و بگو شاید
أَن يَهْدِيَنِ آنکه دلالت کند مرا رَبِّي پروردگار من لِأَقْرَبَ اقرب بچیزی که نزدیکتر است مِنْ هَٰذَا از نسبت
اصحاب کهف باشد و آن آیات خبر دادن حق سبحانه بود آنحضرت را از قصص انبیا که روزگار متمادی بعهد
بود میان آنحضرت و ایشان و خبر دادن او سبحانه حضرت را از حوادث نازله که در اعصار مستقبل تا قیام
قیامت واقع شود و بعد از آن مقدار لبث اصحاب کهف خبر میدهد که وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ و درنگ کردند
اصحاب کهف در غار خود وقتیکه در غار بودند ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ سیصد سال وَازْدَادُوا تِسْعًا
و زیاده کردند و افزودند نه سال دیگر یعنی سیصد و نه سال از حین دخول ایشان در غار تا هنگام بیدار
شدن ایشان در زمان تندروس گذشته بود در لباب آورده که سیصد سال شمسی بود نه سال

بروافزودند تا قمری شده چه تفاوت بین السنتین در هر سال قریب یازده روز است و بنا بر این سیصد سال
شمسی سیصد و نه سال قمری و دو ماه و نوزده روز باشد مرویست که یهودی امیر المؤمنین علیه السلم را از مدت لبث
اصحاب کهف پرسیدند آنحضرت او را خبر داد بآنچه در قرآن واقع شده یهودی گفت ما در کتاب خود سیصد سال
یافته ایم فرمود آنچه من گفتم سال قمریست و آنچه شما میگویید سال شمسی است و در خبر است که ترسایان گفتند ما
سیصد سال دانیم و نه را ندانستیم حق تعالی فرمود که قُلِ اللَّهُ بگوی ای محمد خدای أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا داناتر است
بمقدار درنگ کردن لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر او راست پوشیده های آسمانها و زمینها یعنی پنهانها
میداند پس چگونه عالم نباشد بمدت لبث اصحاب کهف أَبْصِرْ بِهِ چه بیناست خدای بهر موجودی وَأَسْمِعْ
و چه شنواست بهر مسموعی یعنی هیچ شی مانع علم او نیست و نزد او همه چیز یکسانست در احاطه ادراک او از آن
از لطیف و کثیف و خفی و جلی مَا لَهُم نیست مر اهل آسمان و زمین را مِّن دُونِهِ من دون او مِن وَلِيٍّ هیچ دوستی که
متولی امور ایشان شود وَلَا يُشْرِكُ و انباز نمیکند خدای فِي حُكْمِهِ در حکم و قضای خود که از جمله آن
وحی کرده شده است إِلَيْكَ بسوی تو مِن كِتَابِ رَبِّكَ از کتاب پروردگار تو که قرآنست و التفات مکن
بقول کفار و مکر و انکار ایشان لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ هیچ تغییر دهنده نیست بکلمات او مر سخنان او را یعنی هیچکس قادر نیست
بر تغییر و تبدیل آن وَلَن تَجِدَ مِن دُونِهِ و نیابی تو بجز از وی مُلْتَحَدًا پناهی که ملتجی بآن شوی در کشاف آورده
که قومی از روسای اهل کفر مر حضرت رسالت را گفتند که این پشمینه پوشان بی قدر را چون عمار و صهیب
و خباب که بوی عرق های خرقه های ایشان ما را متاذی دارد از مجلس خود دور ساز تا با تو مجالست کنیم
و چون که ما اشراف عربیم با تو بنشینیم لازم همه عرب میل کنند بصحبت تو حضرت بجهت اهتمامی که در باب اسلام ایشان
داشت در خاطر ش گذشت که با ایشان مجالست نماید و در خفیه با اصحاب صحبت دارد این آیه آمد که
وَاصْبِرْ نَفْسَكَ و باز دار خود را و شکیبائی کن مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم با آنانکه می پرستند پروردگار
خود را بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ در بامداد و شبانگاه مراد طرفین روز است یا جمیع اوقات یعنی شب و روز
بپرستش حق تعالی مشغول اند يُرِيدُونَ وَجْهَهُ میخواهند رضای او را یا او را میجویند و جز بای غیر او نشستند
در جمیع اوقات وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ و باید که در نگذرد چشمهای تو عَنْهُمْ از ایشان یعنی نظر از ایشان
بر نداری و بغیر ایشان التفات نکنی تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در حالیکه باز نگریستن تو بجانب ارباب
که خواهی آرایش زندگانی را ببا باید دانست که آنحضرت هرگز بزیب و زینت آن میل ننموده بلکه معنی آنست

کہ عمل خود را شایسته عمل کی مکن که زینت دنیا مایل است چه مایل بدنیا از فقرا اعراض کنند و بر اغنیا توجه

نماید ولا تطع و فرمان مبر من اغفلنا آنرا که غافل کردانیده ایم قلبه دل او را عن ذکرنا از یاد کردن خود

مراد امیه بن خلف است و اتباع او که آنحضرت را بر اندن فقرا از مجلس امر میکردند حق تعالی فرمود که ما او را بر

تخلیه و خذلان غافل کردانیده ایم از یاد خود واتبع هواه و او پیروی کرده است آرزوهای نفس خود را

و غافل شده از ذکر او سبحانه و با فرمان آنرا که ما غفلت را باو نسبت داده ایم و اینانرا بصفت غفلت یاد کرده ایم

وکان امره و هست کار آن معاند جاحد که در وادی خذلان غفلت گرفتار است فرطا مشتمل افتاده از حق

و دور افتاده از صواب از قتاده نقل است که فقرای اهل اسلام هفتصد کس بودند که همیشه در مسجد از

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بودند و صنعتی و تجارتی نداشتند و پیوسته نماز گزاردندی و تعقیب آن

ستده منتظر نماز دیگر بودندی چون این آیه آمد رسول فرمود الحمد لله که در امت من کسانی اند که حق تعالی

امر کرد که چشم خود را از ایشان برمدار و با ایشان باش وقل و بگو ای محمد آنرا که ترا از صحبت فقرا منع میکنند

الحق قول درست و سخن راست که قرآنست من ربکم از نزد پروردگار شماست و من تبعیت اهوای شما نمی

میکنم نه بآنچه موافق مقتضای شما باشد فمن شاء پس هر که خواهد کرویدن فلیؤمن پس باید که ایمان آرد

ومن شاء و هر که خواهد نا کرویدن فلیکفر کو کفر ورزد و این با جماع اهل اسلام تهدید و توعید است انا اعتدنا

بدرستی که ما آماده کردیم للظالمین برای ستمکاران یعنی ناکرویدگان نارا آتشی احاط بهم که احاطه کرده ایشان

در آید سرادقها سراپردهای آن تشبیه فرموده آتشی که محیط باشد بکافران بسراپرده که مشتمل باشد

بر اهالی آن و ابو سعید خدری از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که سرادق نار چهار دیوار است

که غلظ هر دیواری از آن چهل ساله راه باشد و آن بگرد کافران در آید ابن عباس فرموده که سرادق

دود غلیظ دوزخ است وان یستغیثوا و اگر فریاد خواهند کنند از تشنگی یغاثوا بماء فریاد رسیده شوند

بآبی کالمهل که مانند دردی زیت باشد یا مس گداخته یا چرک و ریم دوزخیان که جوشان باشد چون

پیش دهن ایشان برند یشوی الوجوه بریان کنند و بسوزاند رویهای ایشانرا از بسیاری حرارت

بئس الشراب بد شرابیست مهل وساءت مرتفقا و بد جاییست تکیه گاه ایشان از سعید جبیر روایت

چون اهل دوزخ گرسنه گردند از گرسنگی فریاد کنند ایشانرا از درخت زقوم میوه دهند که چون بخورند

کوشت بر تن ایشان مستولی شود و چند سال فریاد کنند ایشانرا آبی دهند بغایت گرم که چون نزدیک

دهن برند گوشت روی ایشان در آبی افتد و بعد از ذکر وعید در وعده میفرماید که ان الذین آمنوا بدرستیکه آنانکه

کرویدند بخدا و کتاب و رسول او وعملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته انا لا نضیع بدرستیکه ما ضایع نکردانیم

اجر من احسن مزد آنکسی که نیکوتر است عملا از روی کردار اولئک آن گروه مومنان و پسندیده کاران

لهم مر ایشانراست جنات عدن بوستانهای با اقامت یعنی بهشتهائی که در آن مقیم باشند تجری من

تحتها الانهار میرود از زیر ایشان یا مر ایشان جویهای یحلون فیها آراسته شوند در آن بهشتها

من اساور از دستوانها ساخته شده من ذهب از زر در زاد المسیر از ابن جبیر نقل میکند که

هر یک از بهشتیانرا سه دستوانه بود یکی از زر و دیگری از نقره و دیگری از لؤلؤ و یاقوت ویلبسون

ثیابا خضرا و میپوشند جامهای سبز من سندس از دیبای نازک واستبرق و دیبای سطبر فرا

خور آرزوهای هر یک و تخصیص خضر در میان الوان بجهت آنست که احسن الوانست و طراوت آن بیشتر

متکئین فیها تکیه زدگان باشند در بهشت علی الارائک بر تختها چنانکه عادت متنعمانست نعم الثواب

نیکو پاداشیست بهشت و نعیم آن وحسنت و نیکوست آن تختها مرتفقا از روی تکیه گاه یا نیکو گشت

از روی منزل و آرامگاه و بعد از آن برای مطیعان شاکر و عاصیان ناسپاس بیان مثلی میکند و میگوید

واضرب لهم مثلا و بیان کن ای محمد برای مومنان و کافران مثلی و آن مثل کدامست رجلین دو مرد که

برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا نام داشت و آن مومن و صالح بود و دیگری و دیگری فطروس

و آن کافر بود و هشت هزار دینار از پدر بدیشان میراث رسیده بود و هر یک چهار هزار دینار تصرف

کردند و کافر بدان ضیاع و عقار و متاع خانه خرید و مومن همه را در وجوه خیرات صرف کرد از عطاوا

که برادر کافر سرائی بهزار دینار خرید برادر مومن گفت خداوندا برادر کافر در دنیا سرای خرید من نیز

از تو سرای بهزار دینار میخرم پس هزار دینار تصدق کرد برادرش بهزار دینار دیگر براق و اسباب

خانه خرید او گفت من هم هزار دینار خرج سرای آخرت میکنم پس آنرا صدقه داد برادرش بهزار دینار

ضیاع و آب و زمین خرید وی گفت من هم باغ و بستان بهشت بخرم و آنرا نیز تصدق کرد برادرش

بهزار دینار زنی بخواست وی گفت من نیز بهزار دینار حوری از بهشت ابتیاع کنم پس همه را

تصدق کرد حق تعالی از مآل حال ایشان خبر میدهد که جعلنا لاحدهما دادیم مر یکی را از ایشان یعنی

فطروس جنتین من اعناب دو بوستان از تاکهای انگور وحففناهما بنخل و فرو گرفتیم

اثر خرما نبان یعنی بر شکلی نیکوتر بهتر تمام وجعلنا بینهما و پیدا کردیم میان آن دو باغ اتت اکلها باد

که سالی تمام آید و سالی ناقص همیشه آن میوه باغها تمام آمدی ولم تظلم منه شیئا و کم و کاست در آن راه

نیافتی وفجرنا خلالهما نهرا و روان کردیم هر دو بوستان جوی آب تا شراب آن دایمی باشد و

کان له ثمر و بود مر آن کافر انواع میوه یعنی غیر انگور و خرما و میوهای دیگر داشت و اختصاص آن بذکر بجهت غالبیت

آن بود و آورده اند که یهودا محتاج شد و رجوع ببرادر کرده از و در معیشت توقع اعانتی کرد فطروس گفت

زر من و تو برابر بود من این همه باغ و متاع پیدا کرده ام و خادمان دارم تو چرا اینکه دست دیر شدی و بدین

حالی یهودا گفت ای برادر تو بدان مالها باغ دنیا خریدی و من بوستان بهشت خریدم تو سرا ساختی

من بآن خانه جنت خریدم تو کدخدا شدی و من مهر حور العین دادم تو غلام و کنیز جمع کردی و من خدمت

ولدان و غلمان نمودم فطروس او را ملامت کردن آغاز کرد و گفت زر نقد را بوعده سپرده ای و خود را

خوار و محتاج کردانیدی فقال پس گفت فطروس لصاحبه مر یار خود را یعنی برادر خود یهودا و هو یحاوره

در حالتی که او مجادله میکرد با او و سخن باز میگردانید یعنی این میگفت و آن جواب میداد پس کافر گفت انا اکثر

منک من بیشترم از تو مالا از جهة مال و متاع واعز نفرا و عزیزترم از قبیل اولاد و حشم و خدم پس

یهودا گرفت ودخل و در آمد بباغ خود وهو ظالم لنفسه و حال آنکه او ستم کننده بود بر تن خود

بعجب و مفاخرت از روی محبت دنیا قال ما اظن گفت گمان نمی برم ان تبید که اگر فانی شود و سپری

آید و نابود گردد هذه ابدا این بوستان من هرگز با مطلقه من آنست که دنیای سپری نگردد وما اظن الساعة

و گمان نمی برم قیامت را قائمة آینده ولئن رددت و اگر باز گردانیده شوم الی ربی بسوی پروردگار

خود چنانکه تو میگوئی و مرا برانگیزاند لاجدن هر آینه بیابم خیرا منها بهتر از بوستانها پس گفت او را

این جهة اعتقاد او بود با آنکه آنچه در دنیا باو داده بجهة استحقاق ذاتی اوست پس عبد ابن وفدا او را

نصیحت بدو قال له گفت مر فطروس را صاحبه وهو یحاوره که حال او مجادله میکرد با او اکفرت آیا

کافر شدی با نکار بعث و تردد در آن بالذی خلقک بآنکس که آفرید ترا من تراب از خاک یعنی پدر ترا

که اصل ماده تست از آن آفرید یا خود ماده اصل ترا از آن خلق کرد ثم من نطفة پس از نطفه که ماده

وجود تست ثم سویک پس ترا راست کرد با ستقامت قامت رجلا مردی یعنی آدمی بحد مردی رسید

کفر او را بسبب شک او کرد انیده است بجهة آنکه منشاء آن شک وی کافر بود در کمال قدرت خدا

ولهذا مرتب ساخت انکار او را بر خلق از تراب چه هر که قادر باشد بر بدو خلق او از تراب هر آینه قادر خواهد

بود بآنکه او را از آن اعاده کند لکنا من میکویم هو الله اوست خداوند بحق ربی که پروردگار من و آفرید

منست از خاک و نطفه ولا اشرک و انباز نمیکردانم بربی احدا بخداوند خود هیچکس را ولولا اذ

و چرا چون در آمدی جنتک ببوستان خود قلت ما شاء الله نگفتی که آنچه خدا خواهد چنان شود یعنی

چرا اینکه گفتی که هرگز زوال بباغ من نرسد نگفتی که اگر خدای خواهد فانی کرداند و نگفتی لا قوة الا بالله

نیست قوت هیچکس مگر بخدای یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف کرده دانستی که آنچه تراست از عمارت

باغ و تدبیر امر آن بمدد کاری لطف حضرت باریست انس از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کند

که هر چیزی ببیند که او را در چشم نیکو آید بگوید که ما شاء الله لا قوة الا بالله چشم بد بدان نرسد هشام

بن سالم و ابان بن عثمان از صادق علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که عجب دارم از کسی که

خائف باشد از چیزی ملتجی نشود بگفتن حسبنا الله و نعم الوکیل چه حق تعالی در عقب آن فرموده فانقلبوا

بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء و عجب دارم از کسی که غمگین شود متوسل نشود بکلمه لا اله الا

سبحانک انی کنت من الظالمین چه حق تعالی بعد ازین میفرماید که ونجیناه من الغم وکذلک ننجی المؤمنین و تعجب

میکنم از کسی که بمیخواهد با او مکری کنند و او نگوید و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد تا ایمن شود از مکر زیرا که

حق تعالی در عقب آن فرموده فوقاه الله سیئات ما مکروا و عجب دارم از کسی که اراده دنیا و زینت آن

داشته باشد و چرا نگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله چه بعد ازین مذکور است فعسی ربی ان یؤتین خیرا من جنتک

وعسی از خدا بمعنی وجوبست العقصه بعد ازین محاوره یهودا بفطروس گفت که ان ترن انا اگر می بینی مرا

اقل منک مالا و ولدا از روی فرزند فعسی ربی ان یؤتین پس شاید که بدهد مرا پروردگار من

در دنیا یا در آخرت بجهة ایمان من خیرا من جنتک بهتر از بوستان تو در دنیا ویرسل علیها

و فرو فرستد بر بوستان تو حسبانا من السماء صاعقها از آسمان یعنی صاعقها را بر باغ تو نازل

سازد فتصبح پس گردد بوستان تو صعیدا زلقا زمینی هموار لغزان که گیاه در پای بر و بلغزد یعنی خاک

که بر وی ثبات قدم ممکن نباشد او یصبح ماؤها یا گردد آب بوستان غورا فرو رفته در زمین فلن

تستطیع له پس نتوانی تو مر آن آب بزمین فرو رفته را طلبا جستنی یعنی طلب آن آب معذور و تو نبود یس

یا فتن و بجوی باز آوردن خود چگونه توانند بود حق تعالی سخن آن مومن را راست کردانید و عذاب اهلاک

و استیصال بدان باغ فرستاد و احیط و احاطه کرده فرو گرفته شد عذاب آلهی بثمره یعنی بمیوه باغ آن کافر
تباه شد جمیع اثمار و اشجار آن مرویست که آتشی از آسمان نازل شد و جمیع باغ او را بسوخت و بنیاد و
عمارتی که در آن باغ ساخته بود خراب کرد فاصبح پس بامداد کرد فطروس و آن را امش بدو کرد یقلب کفیه
هر دو کف خود را یعنی از روی حسرت کف بر کف میزد و پشیمانی میخورد علی ما انفق فیها بانچه که خرج
کرده بود در عمارت آن و هی خاویة و حال آنکه بناهای آن باغ افتاده بود علی عروشها بر سقفهای خود
یعنی اول سقفها افتاد و بعد از آن دیوارهای آن در روی افتاد و یا چفته که بسته بودند بیفتاد و انگور
تا کها بروی فرود آمد و بر همه تقدیر چون فطروس آن عذاب بدید بگفت دست بکوفت دست میزد و یقول یالیتنی
کاشکی من لم اشرک بربی احدا انباز نمیگرفتم یعنی شریک نمیگرفتم بربی احدا بپروردگار خود دیگری را تا بوستان
من بسبب شرک من خراب نمیشد محتمل است که این تمنای حرج بوده باشد از کفر با ایمان و یا توحد او ازین
ندامت او بوده باشد بر فنای مال دنیوی نه بقصد ایمان و لم تکن له و نبود مر او را فئة ینصرونه گروهی
که یاری دهنده او را در دفع عذاب از باغ او من دون الله بجز از خدای که او بران قادر نبود و بس
و ما کان و نبود فطروس منتصرا یاری دهنده مر خود را از انتقام کشنده از خدای هنالک آنجا یعنی
بوقت زوال آن نعمت الولایة لله نصرت دادن و یاری کردن مر خدا را است و بس الحق خدای راست
کوی و درست کردار است یعنی در آن وقت هیچکس بنصرت قادر نبود مگر او و یا در وقت قیامت یاری
میدهد دوستان خود را ایجنا که یاری داد یهودای مومن را برادر کافرش هو خیر او بهتر است ثوابا از روی
پاداش دادن مر دوستان را و خیر عقبا و بهتر از جهة عاقبت طاعت مر بنده ترسکار را یعنی او بهتر
است در عقب طاعت بنده که جزای آن را باو رساند بعد از آن رسول خود را امر میفرماید بضرب مثل
برای رغبت کردانیدن از دنیا و راغب ساختن بامور آخرت بقوله و اضرب لهم و بیان کن برای
مردمان مثل الحیوة الدنیا مثل زندگانی ایشان درین جهان در زینت و سرعت زوال آن کماء
انزلناه مانند آبیست که فرو فرستادیم آن را من السماء از ابرها از جانب آسمان فاختلط به پس
آمیخت بسبب آن آب نبات الارض گیاه رسته از زمین یعنی گیاهها از زمین بجهة سیرابی در هم پیچیده
و از غایت کثرت و تکاثف بر یکدیگر افتاده و یا آن گیاه با آب آمیخته یعنی که آب در جمیع اجزای آن
در آمده و آن را طراوت و نضارت داد بعد از آن که گیاه در هم پیچید و با طراوت شد فاصبح

بامداد کرد یعنی روز دیگر گشت آن گیاه تازه و زیبا هشیما خشک شده و در هم شکسته که از خشکی
و شکستگی تذروه الریاح پراکنده میکردانند آن را بادها و از بن بر میکنند و بهر طرف میزنند
و کان الله و هست خدای علی کل شیء بر همه چیز از انشا و افنا مقتدرا توانا حاصل که حق تعالی
درین تشبیه کرده زندگانی دنیا را بگیاهی که بآب باران سبز شود و ببالد و بکمال نمو رسد همچنین آدمی در
دنیا با عیش و عشرت و جوانی و کامرانی باشد و با مال بسیار و فرزندان و خدم و حشم بیشمار و همه کار
ساخته مراد حاصل گشته ناگاه نعمت او بمحنت بدل گردد و توانگری بدرویشی و تندرستی به بیماری تا در
جمیع حالات قضیه او منعکس گردد و بعد از آن نامه عمر به پایان رسیده منقضی اجل در آید و نهال نهاد
او را بصرصر خشک سازد و خرمنهای آرزوی او بباد نیستی برد بعد یکی از صلحا گفته که روزی بکوفه گذشتم
بخورنق و سدیر بگذشتم سرای نعمان بن منذر دیدم همه خراب شده و چیزی از رسوم و امارات و
آثار عمارات از آن باقی نمانده ساعتی در آن اعتبار کردم و از روی تعجب و تحیر و عبرت گفتم کجا اند
ساکنان تو کجا اند اهل و عیالهای پیکران تو کجا اند خدمتکاران و ملازمان تو از هاتفی شنیدم که
گفت فانی ساخته ایشان را حوادث روزگار و گردش لیل و نهار و مصایب و نوائب فلک دوار
عبد الملک بن عمر روایت کرده که سر امام حسین علیه السلام را دیدم که نزد عبید الله زیاد علیه اللعنه نهاده
در قصر امارت کوفه و سر عبید الله زیاد را پیش مختار و سر مختار نزد مصعب زبیر و سر مصعب پیش
عبد الملک مروان و این همه مدت دوازده سال دیدم از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت است
که هیچ سرایی از خوشی پر نشد مگر که از آب چشم پر شود و لبید از دختر نعمان منذر پرسید که آخر بگوی که حال
شما که بدان مرتبه در نهایت شوکت و عظمت بود چگونه باین مرتبه رسید گفت مجمل سخن آنست که روز آفتاب طالع
شد هیچ رونده و آرامنده نبود در خورنق و سدیر که زیر دست ما نبود همین که آفتاب فرو شد چنان
شدیم که هر کس ما را میدید دل او بر ما میسوخت پس عاقل باید که بر زندگانی دنیا نبندد و عیال و فرزند
و خویش و تبار مغرور نگردد که المال و البنون مال و پسران زینة الحیوة الدنیا آرایش زندگانی دنیا اند
نه زاد قبر و توشه معاد چه باندک زمانی نشانه تیر تلف و هدف زوال خواهند بود از رسول صلی الله
علیه و آله مرویست که فرمود امت من در دنیا بر سه طبقه باشند اول جماعتی که بر جمع مال رغبت نکنند و در
ذخیره آن سعی ننمایند و از دنیا بقوت لایموت و سد رمق اکتفا کنند و توانگری آخرت خواهند جماعتی

صالحه فرع محبت اهل بیت است بعد از آن بر وجه تهدید که و یوم نسیر الجبال و یاد کن روزی را که بر انیم
کوهها را یعنی از بیخ بر کنیم و در هوا پراکنده سازیم و تری الارض و بینی زمین را بارزة ظاهر شده
از زیر کوهها و مردگان همه بر روی زمین آمده در خبر است که روز قیامت چون اسرافیل صور
در دمد کوهها بامر خدا برفتن آیند و بادی در آید و کوهها را در هوا پراکنده کند چون پشم زده و
حشرناهم و حشر کنیم ایشان را یعنی جمع کنیم در موقف فلم نغادر منهم پس فرو نگذاریم و ترک نکنیم منهم احدا
یکی را از ایشان حشر ناکرده و عرضوا و عرض کرده شوند علی ربک بر حساب آفریدکار تو صفا
ایستاده و صف کشیده که هیچکس از غایب نشود و حق تعالی گوید که لقد جئتمونا هر آینه آمدید بما و بدرگاه
برهنه و تنهای بی خدم و حشم و مال و منال کما خلقناکم همچنانکه آفریده بودیم شما را اول مرة اول بار
که هیچ چیز نداشتید و برهنه بودید حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که مردمان محشور شوند در روز
قیامت برهنه و منکشف العوره عایشه چون این سخن شنید گفت یا رسول الله زنان نیز برهنه باشند
فرمود آری عایشه گفت و اسوأتاه چه رسوائی باشد حضرت فرمود که آن روز از هول قیامت چنان
بخود گرفتار باشند که به یکدیگر ننگرند از ان بعد از آن بمنکران بعث خطاب میکند که بل زعمتم بلکه پنداشت
که شما گمان میبردید و پنداشتید ان لن نجعل لکم آنکه نسازیم برای شما موعدا وقتی برای انجاز وعده
یا مکانی که موعود بود برای محاسبه و وضع الکتاب و نهاده شود نوشتهای اعمال در دستهای
راست و چپ اهل حشر با کتابهای کردارهای ایشان در ترازوی اعمال بنهند فتری المجرمین پس
بینی گناهکاران را مشفقین ترسان و اعراض کنندگان باشند مما فیه از آنچه در کتاب ایشان باشد
از گناهای فراموش کرده یعنی چون بران مطلع گردند خوف بر ایشان مستولی گردد و یقولون و
گویند از روی تعجب که وای بر ما مال هذا الکتاب چه بوده است این نامه را که اصلا لا یغادر صغیرة
و لا کبیرة فرو نگذاشته است گناهان خرد و بزرگ را الا احصاها مگر شمرده است همه آنها را و ضبط
کرده و نگاه داشته و وجدوا ما عملوا حاضرا و بیابند آنچه کرده اند حاضر خود یعنی مکتوب در آن نامه
و لا یظلم ربک و ستم نکند پروردگار تو احدا بر کسی بنوشتن آنچه نکرده باشد و یا بنقصان
ثواب حسنه و بازیادتی عذاب سیئه او و درین آیه دلیل است بر آنکه اطفال معذب نشوند زیرا که
عقوبت زیاده بر معصیت نباشد پس چگونه بی گناه را عقوبت کند بعد از آن تهدید مکلفان میکند

انانند که حق تعالی در باره ایشان فرموده که لا خوف علیهم و لا هم یحزنون طبقه دویم مال دوست داشته
باشند و از پاکترین وجهی جمع کنند و آن را با حرام مخلوط نسازند و در نیکوترین وجهی که رضای آلهی در آن
باشد صرف کنند و با درویشان مواسات کنند و صله رحم رعایت نمایند و در اجتناب از حرام
چنان باشند که سنگ خوردن دوستر داشته باشند از مال حرام ایشان نیز بعد از حساب به بهشت
روند طبقه سیوم آنانند که دوستداران جمع مال و منال باشند و حلال و حرام مخلوط سازند و
در راه خدای تعالی صرف نکنند و ایشان آنانند که دنیا زمام دلهای ایشان را بدست گرفته باشد
تا کرانش بر اندوزند و الباقیات الصالحات و کارهای شایسته پایدار که ثمره آن ابد الآباد
باقی ماند خیر عند ربک بهتر است نزد پروردگار تو ثوابا از روی پاداش عظیم و خیر املا و بهتر از
وجه امیدواری یعنی صاحب اعمال صالحه هر چه امید میدارد از حق تعالی در آخرت می یابد نزد بعضی
علما مراد بباقیات صالحات نمازهای پنجگانه است و این قول از ابی عبد الله علیه السلام مرویست و
گویند مراد کلمه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم است
که چون بنده این کلمات بگوید گناه از روی ریزان شود چنانکه برگ از درخت و نیز از آنحضرت مرویست
که فرمود شب معراج ابرهیم خلیل علیه السلام مرا گفت که امت خود را بگوی که در زمین بهشت غرس بنا کنند
گفتم که غرس بهشت چیست فرمود که لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و انس نیز از حضرت رسالت
روایت کرده که باقیات صالحات تسبیحات اربعه است و اصحاب ما نیز این قول را از ابی عبد الله علیه السلام
روایت کرده مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که اگر عاجز شوید از شب برخاستن برای
تهجد و از تعب جهاد باری عاجز مشوید از گفتار سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر
و نزد بعضی مراد از باقیات الصالحات نماز تهجد است و مراد از کلمات سه گانه است لا اله الا الله
و استغفر الله و صلی الله علی محمد و آله و یا سخنان خوش که سبب فرح قلوب باشد یا نیات نیکو که
موجب قبول اعمال است و یا دختران صالحه که سبب خلاص والدین باشند و یا هر عملی است صالح که متضمن
بطمع و عوض دنیاوی نباشد بلکه خالصا لوجه الله باشد تا نتیجه آن ابدا موسوم ببقا تواند بود و در
کتاب بصایر عقده از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که آنحضرت با حصین بن عبد الرحمن گفت یا
حصین محبت و مودت ما را حقیر و صغیر مدان بلکه آن را امری عظیم اعتقاد کن و شبهه نیست که قبول همه

میکنند از متابعت سبذیرا آنچه میان ایشانست و شیطان از عداوت قدیم و فرمود و اذ قلنا
و یاد کن انوقتی که گفتیم للملائکة اسجدوا مر فرشتگان را که سجده کنید لآدم مر آدم را فسجدوا پس سجده
کردند الا ابلیس مگر دیو سرکش کان من الجن بود از جن از قوم بنی الجان یا جن گروهی اند از ملائکه از
آتش آفریده شده اند و ابلیس از ایشان بود و غیر ایشان از ملائکه مخلوق اند از نور و قول اول اصح
چه درهمین آیه اورا ذریت اثبات میکند و ملائکه را ذریت نیست و دلیل دیگر آنست ففسق عن
امر ربه پس بیرون رفت از فرمان پروردگار خود یعنی عاصی شد بجهت آنکه در اصل جن بوده و در بنده
برآنکه ملائکه معصوم اند از عصیان و تحقیق این در سورة البقرة گذشت افتتخذونه آیا بعد از آنکه
عداوت شیطان بر شما محقق گشته فرا میگیرید او را و ذریته و فرزندان او را اولیاء دوستان من
دونی بجز از من که پروردگار شمایم یعنی ایشان را دوست میگیرید و فرمانبرداری میکنید و در من کار
شما عاصی میشوید و هم و حال آنکه ابلیس و ذریت او لکم عدو مر شما را دشمنان اند بئس للظالمین
بد است مر ستمکاران را ابلیس و ذریت او بدلا بدلی از خداوند در تبیان آورده که چون حق تعالی ابلیس را
از رحمت خود دور کرد ابتدا از پهلوی چپ او زوجه او را که اوه نام دارد بیافرید و او را ریکهای بیابان
فرزندان اند و از اولاد او یکی مره است و دیگری لاقیس و یکی دیگر دلهان و در عین المعانی آورده که
لاقیس وسوسه دهنده طهارت است و دلهان وسوسه کننده در نماز و بعضی عکس نیز گفته اند و احمد
غزالی در اربعین آورده که شیطان مانع نماز است و زنبور که یکی از اولاد اوست صاحب اسواق
که بدروغ و کم فروشی و خیانت وسوسه میکنند و یکی اعور صاحب ابواب زناست و نیز صاحب مصایب
که نوحه و جامه دریدن و طپانچه بر روی زدن میفرماید و مسوط که اراجیف در میان مردمان
میاندازند و اسم که با خورنده طعام میباشد که بسم الله نگفته باشد و در خوردن با او شریک
میشود و مدهش که موکل است بر علما و ایشان را بر هواهای مختلف میدارد و اسمر داو مانع دست
که لبر ارود و سلام کند و نام خدای برد و در وقت طعام به آدمی نباشد مگر با او یکی از
ایشان باشد و او را انگیزاهی دارد و بعضی از کفار و کاهنان گفتند که جن بر علوم غیبی مطلع اند
حق تعالی نفی این کرده فرمود که ما اشهدتهم و حاضر نکردانیدم شیطان او اولاد او را خلق
السموات والارض بوقت آفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند تا غیب اگر دانند و از آفرینش

نفسهای ایشان در آفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند تا با ایشان مشورت کنم یا مددکاری طلبم و
لا خلق انفسهم و نه بوقت آفرینش نفسهای ایشان در آفرینش آسمان و زمین حاضر بودند تا غیب
اگر دانند و از آفرینش نفسهای خود بیخبرند پس چگونه ایشان را در عبادت انباز میگیرید و ما کنت
و نیستم من متخذ المضلین فرا گیرنده گمراه کنندگان ابلیس و ذریت او عضدا یاران و مددکاران
این نفی معتقد کسانیست که شیاطین را شریک میدانند و جهت این عبادت ایشان میکنند و یوم
یقول و یاد کن آن روز را که گوید خدای با فرشته یا مر او مشرکان را که برای شفاعت خود یا جهت دفع
عذاب از خود نادوا بخوانید با آواز بلند شرکائی الذین زعمتم شریکان مرا که گمان بردید که
ایشان انبازان منند مراد جمیع معبودان باطل اند ابلیس و ذریت او فدعوهم پس بخوانند
کافران بتان را یا ابلیس و اتباع او را و استغاثه کنند فلم یستجیبوا اجابت نکنند لهم مر ایشان را
و بفریاد نرسند و جعلنا بینهم و گردانیدیم میان کافران و آلهه ایشان موبقا جای هلاک یعنی
نهر او را در وادی از وادیهای دوزخ که موضع هلاکت عظیم باشد جمع کنیم و در آن معذب سازیم
و یا معنی آنست که حاجزی پیدا کنیم میان کفار و میان معبودان ایشان که ملائکه و مسیح و عزیر است یا بنوجه
اینها را بهشت در آریم و آنها را در دوزخ هلاک گردانیم و میان مطلق اهل هدی و اهل ضلال جدای
افکنیم یا بنکه اهل ضلال را در موبق که وادی عظیم است در دوزخ در آریم و اهل حق را ببهشت رسانیم
از انس روایتست که موبق وادیست در جهنم پر از چرک و ریم و رای المجرمون النار و ببینند مشرکان
آتش دوزخ را معاینه از چهل ساله راه فظنوا انهم پس یقین کنند که ایشان مواقعوها افتادگان
و در آیندگان اند در آن و لم یجدوا عنها و نیابند از آن آتش مصرفا مکانی که باز گردند بآن یا گریزگاهی
نیابند جهت آنکه از همه جوانب احاطه کرده باشد بدیشان و لقد صرفنا و بدرستیکه ما بیان کردیم فی هذا
القرآن درین قرآن للناس برای مردمان من کل مثل از هر مثلی که بدان محتاجند از قصص امتان گذشته
که سبب عبرت گردد و دلایل قدرت کاملة موجب ازدیاد بصیرت شود حکیم الهی گفته حق مجمل فضل علیم
در کتاب کریم آنچه حمله بندگان را بکار آید گفته است چنانکه باید و کان الانسان و هست آدمی اکثر
شیء بیشتر از هر چیزی که خدای آفریده است جدلا از روی خصومت بباطل یعنی آدمی از همه مخلوقات جدل
کننده تر است و خصومت او در کار حق بیشتر ابن عباس فرموده که مراد نضر بن حارث که در قرآن جدال

میکرد یا ابی بن خلف که در امر بعث و حشر خصومت میکرد یا مراد مطلق اهل جدال و عناد اند و ما منع الناس
و منع نکرد اهل مکه را و باز نداشت ان یؤمنوا از آنکه بگروند و تصدیق کنند اذ جاءهم الهدی و قتیکه
آمد بدیشان راه نماینده یعنی شما پیغمبر یا قرآن و یستغفروا ربهم و منع ننمود ایشان را از آنکه
استغفار کنند از گناهان و آمرزش طلبند از آفریدگار خود از ایمان بوی الا ان تاتیهم مگر انتظار آنکه
بیاید بدیشان سنة الاولین عادت خدای در هلاک کردن پیشینیان در دنیا او یاتیهم العذاب
یا بیاید بدیشان عذاب آخرت قبلا روی باروی و معاینه و ما نرسل المرسلین و نفرستادیم فرستادگان
الا مبشرین مگر در حالتیکه مژده دهندگان بودند اهل ایمان را بثواب دایمی و منذرین و بیم کنندگان
مشرکان را بنکال سرمدی و یجادل الذین کفروا و مجادله میکنند آنانکه کافر شدند بالباطل
بیهوده که اقتراح معجزات است از تو بعد از ظهور آن و یا بد نسبت سحر و شعر و کهانت بتو لیدحضوا به
تا زایل کردانند از موجود باطل سازند بآن جدال الحق سخن حق و درست را که قرآنست یا دین قویم
محمدی یعنی غرض ایشان از جدال آنست که حق را بپوشانند و باطل را آشکارا کنند و اگرچه قدرت بران
ندارند و اتخذوا و فرا گرفتند آیاتی آیتهای کتاب یا دلایل قدرت و ما انذروا و آنچه بیم کرده
شده اند بران از قیامت و عذاب یعنی قرآن و مواعید او و وعید او را گرفتند هزوا افسوس کرده
شده بآن و من اظلم و کیست ستمکارتر ممن ذکر از کسی که پند داده شود بآیات ربه بآیتهای
پروردگار خود که قرآنست فاعرض عنها پس روی بتابد از آن و قبول نکند و نسی و فراموش کند
ما قدمت یداه عاقبت آن عملهائی که از پیش فرستاده است او از کفر و معاصی یعنی بچنانکه
چیزی را فراموش کنند و بخاطر نیارد روی در آن تفکر نکند و در عواقب آن اندیشه ننماید انا جعلنا
بدرستیکه ما نهادیم بر گوشهای ایشان وقرا گرانی تا نشنوند چنانچه حق تعالی شنیدن آنست یعنی
مرض عناد و جحود ایشان بنهایتی رسیده که گویا دلهای ایشان را از دریافتن حق و گوشهای ایشان را
از شنیدن آن باز داشته ام و مزید تبیین در آیه ختم الله علی قلوبهم که در اوایل سورة البقره
مذکور گشته و ان تدعهم و اگر خوانی تو ایشان را الی الهدی بآنچه سبب هدایتست یعنی ایمان و قرآن
فلن یهتدوا پس راه نیابند اذا ابدا هرگز که دعوت کنی یعنی بدعوت تو براه نیایند ابدا هرگز
مراد کفار معاندند که از فرط عناد و غایت جحود ایمان نیاورده اند و ربک الغفور و پروردگار تو

بسیار آمرزنده است و عیب پوش ذو الرحمة خداوند بخشش و صاحب فضل و رحمت خود در عذاب ایشان تعجیل
نمیکند لو یؤاخذهم اگر بگیرد خدای ایشان را یعنی کافران را بما کسبوا بآنچه کرده اند از گناهان که
شرکست و تکذیب پیغمبر و قرآن و مهلت ایشان ندهد لعجل هرآینه بشتاباند لهم العذاب برای ایشان
عذاب را در دنیا بجهت افراط ایشان در شرک و عداوت رسول و لیکن در آن تعجیل نمیفرماید بل لهم
بلکه مر کافرانراست موعد وعده یا زمان وعده که روز بدر است یا قیامت که چون آن وعده در آید
لن یجدوا من دونه نیابند بجز از خدای موئلا پناهی و گریزگاهی که بآن باز گشت کنند و تلک
القری و آن دیهها که قصه ایشان بر تو خوانده ایم یعنی حجر و احقاف و موتفکات و امثال آن اهلکناهم
هلاک کردیم اهالی ایشان را لما ظلموا آنهنگام که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب و مجادله و معاصی و
جعلنا و مقرر کردانیدیم لمهلکهم برای هلاک ایشان موعدا وقتی معلوم که چون در رسید پیش و پس
نرفتند بلکه در همان وقت مستاصل گشتند پس مر اهل قریش را از آن عبرت بگیرند و از شرک و نافرمانی
باز نمیدارند و بتاخیر عذاب مغرور میشوند علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که چون حضرت رسالت قصه
اصحاب کهف را برای قریش بیان کرد ایشان گفتند ما را خبر ده از آن عالمی که حق تعالی موسی را امر کرد که تابع
او شود در آنچه گفته گوید و برای ما بیان این قصه کن جبرئیل فرود آمده و قصه موسی و خضر را بر طریقی که در مسطورست
بر آنحضرت نازل ساخت و مفتتح این قصه برین نهج است که چون موسی بعد از هلاک شدن فرعون و قبطیان بنی
اسرائیل جمع کرد و خطبه بلیغ ادا فرمود بر وجهی که فغان از مستمعان برآمد و همه در ادای کلمات و تامل از
معانی آن متحیر شدند و آن خطبه متضمن بیان انعام حق تعالی بود بر بنی اسرائیل بغرق شدن دشمنان
ایشان و نجات ایشان و تفضیل ایشان بر سایر مردمان آن زمان و اعطای توریة و غیر آن چون مردمان
در ادای کلام موسی و تامل در حقایق و معانی آن متعجب و متحیر گشته و گفتند یا کلیم الله هیچکس باشد در روی
زمین که از تو داناتر باشد موسی فرمود نمیدانم اما در خاطرش گذشت که در روی زمین از او عالمتر
نخواهد بود و گوینده که باین مردمان اظهار این معنی نمود که من داناترم از خود در دنیا نمی بینم فی الحال جبرئیل
فرود آمد گفت حق تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید که چرا نگفتی که خدا داناتر است بانکه عالمتر از من باشد
باز موسی بسوی مناجات شتافت و گفت خداوندا بر روی زمین از من عالمتر هست خطاب آمد که بسیار
بندگان دارم از تو اعلم اند یکی از آنها خضر است که او را بعلم خاص اختصاص دادیم و خضر علیه السلام در ایام

و بیذون بوده مقدم لشکر ذو القرنین و در ایام موسی در مجمع البحرین بسر میبرد القصه موسی گفت بار خدایا
دستوری فرما تا او را ببینم و از وی علمی تعلیم گیرم حق تعالی او را دستوری داد موسی گفت خداوندا او را
از کجا یابم ندا رسید که در مجمع البحرین صخره ایست که چون ماهی بریان کرده که در سفره داشته باشی بهم الحق
زنده شود و براه دریا روانه شود و تو در عقب آن روانه شو که آن ماهی ترا بآن بنده میرساند و
حق تعالی فرمود که ماهی بریان کرده را جهة زاد بصاحب خود ده هر جا که آن ماهی را فراموش کند خضر آنجا
باشد موسی یوشع بن نون بن افراهیم بن یوسف را که یکی از خواص او بود رفیق ساخته تهیه اسباب سفر
فرمود و روی براه آورد چنانکه حق تعالی تقصیص آن میفرماید و اذ قال موسی و یاد کن ای محمد چون گفت
موسی لفتیه مر خادم خود را یعنی یوشع که لا ابرح همیشه خواهم رفت در طلب خضر حتی ابلغ مجمع البحرین
تا برسم بمجمع البحرین که مکان اوست و آن موضعی است که دریای فارس و دریای روم بهم میرسند در جانب
مشرق آن مجمع فریقیه است و نزد بعضی مراد بحرین موسی و خضر اند چه موسی بحر علم ظاهر بود و خضر بحر باطن
القصه موسی گفت میروم تا برسم بمنزل او و با یکدیگر ملاقات کنیم او امضی حقبا یا میروم زمان دراز که
هشتاد یا هفتاد سال باشد یعنی در این سفر یا بخضر میرسم یا آنکه مدت تمادی مسافرت میکنم مراد آن است
که بهیچ وجه روی از این سفر بر نمی تابم ع دست از طلب بر ندارم تا کام من بر آید * پس گفت ای یوشع تو
با من موافقت می نمائی در طلب این بنده صالح یوشع فرمود اگر من با تو موافقتم و رفاقت ترا غنیمت
میدانم ع خوش است آوارگی او را که همراهی چنین باشد * پس یوشع نانی چند و ماهی بریان بر داشت
باتفاق موسی علیه السلام روان شد فلما بلغا پس چون که رسیدند مجمع بینهما بجمعی که میان هر دو دریا است
آنجا بر صخره که بر کنار چشمه بود بنشستند و موسی در خواب رفت یوشع در چشمه حیات وضو ساخت قطره
آب وضوی وی برای ماهی چکید فی الحال زنده شد و روی بدریا نهاد یوشع متحیر گشت و موسی از خواب
در آمد تجسس حال ماهی نا نموده روی براه نهاد و از غایت تعجیل سفر نسیا حوتهما فراموش کردند ماهی
خود را یعنی موسی ترک طلب ماهی کرد و یوشع فراموش کرد این حال تا که با موسی بگوید که ماهی زنده شد
و روی بدریا نهاد و گویند اسناد نسیان بهر دو بر سبیل مجاز است چه ماهی در توشه یوشع بود و او
حامل آن بود نه موسی و از آن جهت که ماهی زاد هر دو بود نسبت نسیان بهر دو داد یعنی یوشع فراموش
کرد که حال او را بیان کند و نزد اکثر مراد بنسیان ترک است یعنی واگذاشتند موسی و یوشع ماهی را و گذ

که ماهی از

که ماهی از ایشان گم شد و هر چند جستند نیافتند پس معنی آنست که نیافتند ماهی را فاتخذ سبیله
پس فرا گرفت ماهی راه خود را فی البحر سربا در دریا مثل سردابه که در آن توان رفت هر جا که ماهی
بریان می رفت آب بالای آن مرتفع می شد و زمین خشک میگشت فلما جاوزا پس چون وقتی که در
گذشتن از مجمع البحرین و آن روز و آن شب برفتند تا روز دیگر چاشتگاه قال گفت موسی لفتیه مر
خادم خود را یعنی یوشع که وقت چاشت شد آتنا غداءنا بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم که بسیار
گرسنه شده ایم لقد لقینا هر آینه دیدیم من سفرنا هذا از این سفر کردیم نصبا رنج و محنتی و چون
یوشع سفره پیش آورد و قصه ماهی پیش آمد قال ارایت گفت خبر داری اذ اوینا الی الصخرة چون جای
گرفته بودیم بآن صخره بر کنار چشمه فانی نسیت الحوت پس بدرستیکه من فراموش کردم حال ماهی را یعنی
عجب آنرا فراموش کردم که ترا اعلام کنم این کلام صریح است بر آنکه نسیان از جانب یوشع بود نه موسی پس
نسبت آن بهر دو مجاز باشد چنانکه گذشت القصه یوشع تمامی قصه باو باز گفت و بعد از آن گفت بر سبیل
اعتذار که و ما انسانیه و فراموش نکرد بر من ذکر ماهی را الا الشیطان مگر شیطان که مرا غافل
ساخت ان اذکره از آنکه یاد دهم ترا از حال ماهی واتخذ سبیله و گرفت ماهی راه خود را فی
البحر در دریا عجبا راه عجب که هر جا میرفت راه فراخ پیدا میشد و زمین دریا خشک میشد و جهة آنکه
شیطان قصه ماهی را از یاد من برد این همه رنج و تعب کشیدیم و فکر طعام دیگر نکردیم قال گفت موسی بیوشع
ذلک آن ماهی و فقدان او ما کنا نبغ آنچیزی بود که ما بودیم که می طلبیدیم چه حق تعالی بمن گفته بود که آن ماهی را
راه خواهد نمود بدانکه می طلبیم فارتدا پس باز گشتند علی آثارهما بر نشانهای قدم خود قصصا
از پی رفتنی تا رسیدند در آن موضع که ماهی بدریا در آمده بود و راهی دیدند گشاده و خشک بدان
در آمدند فوجدا پس یافتند عبدا من عبادنا بنده از بندگان ما که بمحض عنایت آتیناه دادیم او را
رحمة من عندنا بخششی از نزد خود که آن وحی است و نبوت و طول عمر چه او تا نفخ صور زنده خواهد بود
و علمای مسافران که راه گم کرده باشند روی براه می آورد و علمناه و آموختیم او را من لدنا علما
از نزد خود علمی خاص است باو که بی آنکه میدانند لا بتعلیم او و آن علم بغیبیات و از صادق علیه السلام
مرویست که نزد خضر علمی بود که در توریت نبود و موسی گمان میبرد که جمیع علوم در توریت باشد از ذوالنون
مصری منقولست که علم لدنی علم است بحسن عاقبت و بدی خاتمت هر یک و علمی چنین بکسب نمیشود و لهذا در

الاسرار آورده که داننده این را محقق است که از یافته سخن گوید و بدانکه اسم خضر ارمیا بن ملکان
و خضر لقب است چه هر جا که می نشست زمین سبز می گشت و از مجاهد نقلست که چون نماز گذاردی بر گرد
او یکبار سبز گشتی آورده اند که چون موسی و یوشع بمکان خضر رسیدند او را دیدند تکیه کرده و جامه
خود را کشیده موسی بر او سلام کرد خضر از روی خود جامه بیرون کرده جواب داد تو کیستی گفت من
موسی ام نبی بنی اسرائیل حق تعالی فرمود که با تو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم این جا گفت که موسی
خضر را دید که سجاده بستر بر روی آب کشیده و بر بالای آن نشسته بر وی سلام کرد برخاست و گفت و
علیک السلام یا نبی بنی اسرائیل موسی گفت چگونه دانستی که من رسول بنی اسرائیلم گفت آنکس که ترا
بمن رهنمونی کرد احوال ترا بمن اعلام نمود پس بنشستند و سخن در پیوستند مرغی بیامد و منقار در آب زد
و قطره بر داشت و در جوی مالید و برفت خضر موسی را گفت دانی که این چه رمز است موسی گفت نه خضر گفت
جهانیان در علم بنی اسرائیل عاجزند و بنی اسرائیل در علم من و علم من و تو و جمیع عالمیان نسبت بعلم الهی باندازه این
یک قطره آبست که این مرغ از دریا برداشت و در بیرون خود مالید در خبر است که از امام موسی کاظم علیه السلام
پرسیدند که جواب هر دو بگفتی خضر عالمتر بود یا موسی فرمود خضر از موسی پرسید و جواب نداشت که اگر من
دو نزد من آمدند و از من پرسیدندی جواب هر دو بگفتمی و من آنچه از ایشان پرسیدمی جواب نداشتندی
و مشهور است که علی چنین از معلم ملک اهل نعلم میراث گرفته بود القصه بعد از ملاقات موسی و خضر قال له موسی
گفت موسی او را هل اتبعک آیا پیروی کنم ترا علی ان تعلمن بر شرط آنکه بیاموزانی مرا مما علمت رشدا
از آنچه ترا آموخته اند رشدا علمی مبنی بر رشد باشد و اصابه چیزی از علمی است که بالفوق علوم ظاهری باشد که
انبیا را می باشد از اصول و فروع شرعیه قال گفت خضر در جواب موسی انک لن تستطیع بدرستیکه تو
نتوانی معی صبرا با من صبر و شکیبائی کردن موسی گفت چرا صبر نتوانم کرد گفت جهة آنکه تو بیوشی بحکم توریت
ظاهر است شاید که از من عملی صادر شود که در ظاهر منکر و ناشایست نماید و تو وجه حکمت آن را ندانی
و بدان صبر کردن نتوانی و کیف تصبر و چگونه صبر کنی علی ما لم تحط به بر آنچیز که احاطه نکرده باشی بآن
خبرا از روی دانش یعنی علم تو بآن نرسیده باشد قال ستجدنی گفت موسی زود باشد که یابی مرا
ان شاء الله اگر خواهد خدای صابرا صبر کننده بر آنچه از تو مشاهده کنم و لا اعصی لک امرا و نافرمانی
نکنم مر ترا امرا در هیچ کاری معلق ساختن وعده بکلمه ان شاء الله جهة علم او بود بصعوبت امری که بر مشاهده

خلاف معتقد

الجزء السادس عشر

خلاف معتاد صعب است قال گفت خضر که ای موسی فان اتبعتنی پس اگر پیروی کنی مرا فلا تسئلنی عن
شیء پس مپرس مرا از چیزی که منکر باشد و بر صحت آن نداند یعنی افتتاح سوال مکن حتی احدث
لک تا من احداث کنم و ابتدا نمایم برای تو منه ذکرا از آنچیز ذکری ابتدائی که تو در یابی بآنکه حدوث بیان
و کشف حکمت آن از من باشد بدون سبقت سوال تو موسی قبول فرمود پس هر دو روی براه آوردند و
یوشع در عقب ایشان میرفت و نظاره می نمود فانطلقا پس روان شدند بساحل دریا و رسیدند
بکشتی و از اهل کشتی استدعا نشستن در آن کشتی نمودند ملاحان اول راضی نشدند در آخر خضر را
شناخته بتعظیم تمام ایشان را بکشتی در آوردند حتی اذا رکبا تا چون بر نشستند فی السفینة
در آن کشتی و بمیان دریا رسیدند خضر تبری برداشت و پنهان از قوم خرقها سوراخ کرد کشتی را
بآن وجه که دو لوح که در کشتی از الواح آن بر کند آورده اند که چنانچه خضر کشتی را سوراخ کرد موسی
آنرا بجز و قیر اصلاح نمود و روی بخضر کرده قال اخرقتها گفت آیا سوراخ کردی کشتی را لتغرق اهلها
تا غرق گردانی اهل کشتی را چه سوراخ سبب دخول آبست که در آن در آید و دخول آب موجب غرق شدن
کشتی است بدرستیکه آوردی تو شیئا امرا چیزی شگفت و شنیع و بد لکران قال الم اقل انک گفت
خضر که آیا نگفتم که تو لن تستطیع معی نتوانی با من صبرا شکیبائی کردن آورده اند که موسی نگاه کرد
از آنجا که وی شکسته بود آب بکشتی در نمی آمد بدانست که آن معجزه است و بر آن اصلاح کرد عذر خواست
قال گفت لا تواخذنی مواخذه مکن با من بما نسیت بآنچه فراموش کردم نسیان یعنی ترک است چنانکه گذشت
از ابن عباس مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که موسی گفت لا تواخذنی بما نسیت ای بما ترکت
من عهدک یعنی عتاب مکن بمن آنچه ترک کردم از عهد تو در نوبت اول و لا ترهقنی و تکلیف در مرا ابا ساز
من امری از کار من عسرا دشواری یعنی سخت گیری مکن و با تمرحه با من مضایقه و تنگ گیری منمای و در تنزیه الانبیا
آورده که میتواند بود که نسیان در اینجا بمعنی خود باشد زیرا که نسیان بر انبیا جایز نیست نسیانیست
که تعلق بامور شرعیه داشته باشد نه مطلق و بر هر تقدیر میفرماید که خضر قبول معذرت او کرده از سفینه بیرون
آمدند فانطلقا پس رفتند تا بدیهی رسیدند در بیرون آن ده بجمعی طفلان بازی میکردند و در آن میان
پسری زیبا صورت بلند قامت سبز خط بود نام او حیشور یا حیشور و نام پدر او سلاس و نام مادر رحما
موسی و خضر آنجا سیر میکردند حتی اذا لقیا غلاما تا چون رسیدند به پسری که مذکور شد خضر او را میان جمع

طلپیده در پس دیواری فَقَتَلَهُ پس بکشت او را آنجا بی‌باکی کرفتن قَالَ گفت موسی أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً
آیا کشتی نفسی پاک از کناه بِغَيْرِ نَفْسٍ بغیر نفسی که او کشته باشد بحسب ظاهر یعنی او پاک بود از قتل بغیر حق پس چگونه
او را کشتی لَقَدْ جِئْتَ هر آینه آوردی شَيْئًا نُكْرًا چیزی ناپسندیده و ظاهر الفجع در ترتیب ازینجا که نقل است که
وی بالغ بود و مادر و پدر را از و دریغ بود و دزدی کردی جوانی بود با قوت که وی راه زدی و مال از نزد پدر و مادر
ایشان سوکند خوردندی که وی نکرده و ابی بن کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن پسر
بالغ بود و کافر و بروایت ابن عباس نابالغ بود و بنا برین جواب آنست که بنا خلاف خضر او را بفرمان خدای
کشته هیچ فرقی نیست که حق تعالی فرماید که یکی را بکشد یا پیغمبر را امر کند پس آن محض حکمت و مصلحت باشد
قَالَ گفت خضر در جواب موسی که أَلَمْ أَقُلْ لَكَ آیا نگفتم ترا در اول مصاحبت که إِنَّكَ بدرستیکه تو
لَنْ تَسْتَطِيعَ قوت نداری و نتوانی مَعِيَ با من و بر فعلهای من صَبْرًا شکیبایی ورزیدن قَالَ گفت
موسی إِنْ سَأَلْتُكَ اگر سوال کنم ترا عَنْ شَيْءٍ از چیزی که صادر شود مثل افعال منکره بَعْدَهَا بعد ازین
کرت فَلَا تُصَاحِبْنِي پس مصاحبت مکن با من قَدْ بَلَغْتَ بدرستیکه رسیده باشی مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا
از نزدیک من بعذری یعنی ترک مصاحبت تو بجهة من بوده باشد و در آن معذور باشی و در حدیث
آمده که خدای تعالی رحمت کند بر برادرم موسی که از روی شرم گفت فلا تصاحبنی اگر شکیبایی کردی
و با مصاحب خود درنگ کردی هر آینه چیزهای عجیب و غریب تر ازین دیدی فَانْطَلَقَا پس در
گذشتند و رفتند حَتَّى إِذَا أَتَيَا تا چون در آمدند أَهْلَ قَرْيَةٍ با اهل دهی که انطاکیه بود اهل
آن ده چون شب شدی دروازه در بستندی و از برای هیچکس نگشودندی نماز شام بود
که موسی و خضر بدان ده رسیدند خواستند که بده در آیند کسی دروازه نگشود اسْتَطْعَمَا
طلب طعام کردند أَهْلَهَا اهل آن ده را و گفتند اینجا غریب رسیده ایم و کرسنه ایم چون ما را در ده
جای ندادید باری طعام جهة ما بفرستید فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا سر باز زدند اهل ده از آنکه مهمانی
کنند ایشان را و ایشان کرسنه بیرون ده بودند و بامداد روی براه کردند فَوَجَدَا فِيهَا پس
یافتند در نواحی ده جِدَارًا دیواری مایل شده بیک طرف يُرِيدُ میخواست آن دیوار یعنی نزدیک
بود و نزدیک آن رسیده بود أَنْ يَنْقَضَّ بر آنکه بیفتد و در کرد فَأَقَامَهُ پس خضر راست کرد
آنرا باینوجه که اساس آن بسنک و کل مستحکم ساخت و بروایت ابن عباس آنرا در هم شکست و باز

ساخت و از وهب نقلست که درازی آن دیوار سیصد کز بود چون موسی دید که خضر دیوار را راست
کرد قَالَ گفت اهل ده ما را جای ندادند و طعام نیز نفرستادند پس بجهة چه دیوار ایشان را راست کردی
لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ هر آینه فرا میگرفتی بر تعمیر آن دیوار أَجْرًا مزدی تا بآن طعام بخریدیم و سد رمق
خود میکردیم قَالَ گفت خضر علیه السلم هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ اینست جدایی میان من و تو یعنی
بودی که اگر نوبت سیوم چیزی پرسم با من صحبت نداری اینک وقت فراق رسید و روایتست که موسی
پرسیدند که از سختیهای دنیا از جور فرعون و غیر آن کدام بر تو دشوارتر بود گفت اینکه خضر مرا گفت
که هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ زود باشد که آگاه سازم ترا ای موسی بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ
بتعبیر آنچه نتوانستی عَلَيْهِ صَبْرًا بر آن شکیبایی نمودن و از حیثیت ظاهر بر آن انکار کردی و از باطن
امر بیخبر بودی أَمَّا السَّفِينَةُ اما آن کشتی فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ پس بود مر محتاجان را که ده برادر بودند
پنج بیمار و از کار وا مانده و پنج دیگر ملاحان که بجهة تحصیل معیشت يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ کار میکنند در دریا
فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا پس خواستم که بحکم خدای آنرا سوراخ سازم و عیبناک گردانم وَكَانَ
وَرَاءَهُمْ و هست در پیش ایشان مَلِكٌ پادشاهی جلندی نام از دی کویند يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ میگیرد
هر کشتی درست که میبیند غَصْبًا بالغصب از کشتی بانان باز میستاند من کشتی را معیوب کردم تا او غصب
نکند و آن محتاجان بکلی محروم نکردند وَأَمَّا الْغُلَامُ و اما پسر کشته فَكَانَ أَبَوَاهُ پس بود پدر و
مادر او مُؤْمِنَيْنِ کرویدکان فَخَشِينَا پس ترسیدم یعنی بجهة الهام خدای کراهت داریم بالهام او بجهة
أَنْ يُرْهِقَهُمَا آنکه در رساند بدیشان طُغْيَانًا وَكُفْرًا سرکشی و ناپاکی و کفران نعمت یعنی عاشق
و کفر او در سازند بجهة مهربانی والدین را برو لداست و آن در ساختن موجب کفر و طغیان ایشان
شود فَأَرَدْنَا پس خواستیم أَنْ يُبْدِلَهُمَا آنکه بدهد بدل ایشانرا رَبُّهُمَا پروردگار ایشان خَيْرًا
مِنْهُ فرزندی بهتر شود فَأَرَدْنَا پس خواستیم أَنْ يُبْدِلَهُمَا آنکه بدل دهد ایشانرا رَبُّهُمَا
پروردگار ایشان خَيْرًا مِنْهُ فرزندی بهتر ازو زَكَاةً از روی طهارت و پاکی از لوث کناه و اخلاق
بد پاک باشد و مزکی وَأَقْرَبَ رُحْمًا و نزدیکتر از روی بخشایش و مهربانی بر پدر و مادر از ابن عباس
مرویست که حق تعالی بعوض آن پسر ایشانرا دختری داد و پیغمبری او را بعقد خود در آورد و هفتاد پیغمبر از نسل
او پدید آمد و قتاده گفته که آن پسر در وجود آمد پدر و مادرش خرم شدند و چون او را بکشتند دل تنگ

شدند و اگر بماندی ایشانرا هلاک کردی پس بنده باید که بقضای خدای راضی باشد که آنچه قضا کند
بهتر باشد و اگر چه بنده از آن کاره باشد وَأَمَّا الْجِدَارُ و اما آن دیوار که راست کردم فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ
يَتِيمَيْنِ پس هست برای دو کودک یتیم نام یکی اصرم و دیگری صریم و ایشان هستند فِي الْمَدِينَةِ در این ده
مذکور وَكَانَ تَحْتَهُ و هست در زیر دیوار آن كَنْزٌ لَهُمَا کنجی برای ایشان و اگر دیوار بیفتادی آن کنج
ظاهر شدی و مردمان برداشتندی وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا و بود پدر ایشان مردی شایسته نام او
کاشح و گفته اند که میان او و پدر صالح ایشان هفت پدر دیگر بود حق تعالی بجهة اصلاح آن پدر بمحافظت آن
کنج فرمود فَأَرَادَ رَبُّكَ پس خواست پروردگار تو أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا آنکه برسند بتمام قوت و
کمال رشد خود وَيَسْتَخْرِجَا و بیرون آورند كَنْزَهُمَا کنج خود را از زیر آن دیوار رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ بجهة
بخشش از پروردگار تو وَمَا فَعَلْتُهُ و نکردم آنچه تو دیدی عَنْ أَمْرِي از رای خود بلکه بفرمان خدای تعالی کردم
ابو ذر از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که آن کنج صحیفه‌های طلا و نقره بود و بروایت سعید جبیر صحیفه بود
از علوم نادیه و از صادق علیه السلم مرویست که لوحی بود از زر و بر آن نوشته که عجب دارم از آنکه بقضای خدا ایمان
دارد چرا اندوه میخورد و عجب از کسی که روزی بیقین دارد چرا اندوه میخورد و عجب از کسی که روزی بیقین دارد چرا
رنج میبرد و عجب از آنکه ایمان بحساب دارد چرا غافل میشود و عجب از آنکه دنیا می‌بیند و تقلب و تغیر آن
می‌شناسد چگونه بشادمانی میگذراند و در آخر آن نوشته بود که لا اله الا الله و محمد رسول الله و علی
ولی الله و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقولست که حق تعالی بصلاح مرد مومن فرزند او
و فرزند فرزند او و اهل بیت او و اهل خانهای همسایه او ببخشد الفقه خضر بعد از تاویل قضایا
مشکل بموسی گفت ذَلِكَ اینکه مذکور شد از تاویل و نقیه امور مغلقه تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ حقیقت
آنچه که نتوانستی عَلَيْهِ صَبْرًا بر آن صبر کردن بجهة آنکه در ظاهر شرع منکر می‌بود پس موسی و خضر
علیهما السلم یکدیگر را وداع کردند و هر یک روی بمنزل خود نهادند قبل ازین گذشت که کفار بتعلیم یهود
سوال از پیغمبر صلی الله علیه و آله کردند یکی کیفیت روح و دیگر قصه اصحاب کهف و این هر دو مذکور شد
و سیوم ذو القرنین و آن اینست که وَيَسْأَلُونَكَ و می‌پرسند ترا مشرکان بامتحان یهود عَنْ
ذِي الْقَرْنَيْنِ از قصه ذی القرنین یعنی اسکندر رومی که بانی اسکندریه بود و او پادشاه مشرق و
مغرب بوده و بدین جهة او را ذو القرنین گفتند که بطرف مشرق و مغرب طواف کرد و قرن یعنی طرف

و یا در زمان او دو قرن از مردمان گذشتند یا تاج او دو شاخ و یا بدست و رکاب میکرده یا کریم
الطرفین بود یعنی از جانب پدر و مادر اصیل بود و یا علم ظاهر و باطن را جمع کرده بود و یا دو گیسو
بافته داشت از دو جانب سر و مرویست که او در خواب دید که گیسوهای او آفتاب را احاطه کرده بود
معبران تاویل آن باینوجه کردند که او پادشاه مشرق و مغرب گردد و در نبوت او خلاف کردند ابن کوا
از امیر المومنین علیه السلم پرسید که ذو القرنین پادشاه یا پیغمبر آنحضرت فرموده که بنده صالح بود و
حق تعالی بود و او سجاده محب او و او اوامر الهی را امتثال میکرد و حق تعالی نیز مصالح دنیوی او را
میساخت گفت قرنهای او از زر بود یا نقره فرمود از هیچکدام نبود دعوت کرد قوم خود را بتوحید خدا
یکجانب سر او را بشمشیر مجروح کردند وی از آنجا جلای وطن کرد و بعد از مدتی بیامد و دعوت کرد
جانب دیگر از سرش بشمشیر جراحت رسانیدند بجهة این ویرا ذو القرنین گفتند و فرمود و فیکم مثله
و در میان شما نیز مثل او هست مراد نفس نفیس خود است و بروایت مجاهد پیغمبر بود و هم پادشاه و به
هر تقدیر حق تعالی میفرماید که قُلْ بگو ای محمد سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ زود باشد که بخوانم بر شما مِنْهُ ذِكْرًا از ذی القرنین
خبری إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ بدرستیکه ما قوت و اقتدار دادیم لَهُ او را باستیلای تام فِي الْأَرْضِ در زمین و
آتَيْنَاهُ و عطا کردیم او را مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی که خلق محتاج بود بدان و یا از آنچه سلاطین را بکار آید از فتح
شهرها و جنگ با اعدا و یا دادیم او را هر چیزی که میخواست سَبَبًا دست آویزی که بدان سبب او را بجز مقصد از
علم و قدرت آله آورده اند که حق تعالی نور و ظلمت را مسخر او کردانید و از امیر المومنین علیه السلم نقل است
که ابر را در فرمان او کرد تا بران سوار شده هر جا میخواست میرفت و در سیر کردن شب و روز برو مساوی
بود چه حق تعالی نوری باو داده بود که بدرخشندگی آن راه میرفت و نوحی او سبحانه لوحهای تعلیم ساخته
بروی دریا می انداخت و کنار میکرد و ملکین او در زمین عمارت است از زین و روزی از روم بیرون آمده
مصر را مسخر ساخت و با زنکیان حرب کرد و برایشان غالب شده عزم مغرب کرد فَأَتْبَعَ سَبَبًا
پس از پی رفت سببی و وسیله را که بآن سبب توسل جسته میرفت حَتَّى إِذَا بَلَغَ تا چون رسید مَغْرِبَ
الشَّمْسِ بجای فرو رفتن آفتاب یعنی نهایت عمارت در جانب مغرب وَجَدَهَا یافت آفتاب را که
تَغْرُبُ فرو میرفت فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ در چشمه آب کرم ابو ذر غفاری روایت کرده که من ردیف رسول
خدای بودم وقت فرو شدن آفتاب گفت ای ابا ذر دانی که آفتاب کجا فرو میرود گفتم خدا و رسول اعلم

میدانند فرمود چشمه گرم فرو میرود و بعد از آن فرمود که اگر نه آنست که خدای نگاه میدارد آفتاب را هر چه
در زمین بودی از حرارت آن بسوختی و حفص حامیة میخواند چشمه آب تیره و لای ناک متعفن ابن عباس
روایت کرده که من نزد معاویه رفتم این آیه چنین میخواند که فی عین حامیة پس کعب الاحبار را بخواند
و گفت آفتاب کجا فرو میرود گفت در توریة یافته ام که در میان آب و گل سیاه فرو میرود از ابو العالیه
مرویست که آفتاب در آن چشمه فرو میرود و بجهة شدت حرکت آن چشمه بجانب شرق قوم آن مشهود
که آن چشمه آفتاب را بجانب شرق میکشد و اگر نه آفتاب از فلک خود زایل میکرد و ملخص آنست که ذو القرنین
آنجا آفتاب را بر طریقی دید که گویا در آن چشمه فرو میرود همچنانکه کسی در دریاست می پندارد که آفتاب در
دریا غروب میکند و از آن مطلع می نماید القصه چون ذو القرنین آنجا رسید بجستجوی مردمان آن بلاد
کرد وَوَجَدَ عِنْدَهَا و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط غربی قَوْمًا گروهی را که ناسک
گویند و آنها قوی بودند بت پرست سبز چشم سرخ موی توانا و تن آور لباس ایشان پوست حیوانات
و طعام ایشان وحوش و جانوران آبی قُلْنَا گفتیم ما بطریق وحی یا بروحی الهام و یا در خواب او را
ندا دادیم که یَا ذَا الْقَرْنَیْنِ ای ذا القرنین اِمَّا یا آنکه عذاب میکنی فیهم اَنْ تُعَذِّبَ
یا آنست که عذاب میکنی این قوم را یعنی اگر ایمان نیارند وَاِمَّا اَنْ تَتَّخِذَ و یا آنکه فرا میگیری فِیْهِمْ
در باب ایشان حُسْنًا نیکوئی از ارشاد و تعلیم شرایع دینیه و انواع مواسات دنیویه اگر
بگروند قَالَ گفت ذا القرنین اَمَّا مَنْ ظَلَمَ اما کسی که ستم کند بر خود یعنی بر کفر خود مصر باشد فَسَوْفَ
نُعَذِّبُهُ پس زود باشد که عذاب کنیم یعنی من و هر که با منست بکشیم او را و این عذاب دنیاست ثُمَّ
یُرَدُّ اِلٰی رَبِّهِ باز گشته شود بسوی جزای پروردگار خود در قیامت فَیُعَذِّبُهُ پس عذاب کند
خدا او را عَذَابًا نُکْرًا عذابی سخت و منکر که مثل او معهود نباشد وَاَمَّا مَنْ اٰمَنَ و اما هر که بگرود وَعَمِلَ
صَالِحًا و عمل کند عملی شایسته یعنی بر مقتضای ایمان فَلَهُ پس مر او راست در هر دو سرای جَزَاءً
الْحُسْنٰی پاداش خصلتی نیکو و پسندیده و حفص جزاءً بتنوین خوانده و معنی آنکه مر او راست
روی پاداش مثوبت نیکو وَسَنَقُوْلُ لَهُ زود باشد که بگوئیم مر او را مِنْ اَمْرِنَا از فرمان خود
یعنی او را فرمائیم یُسْرًا کاری آسان یا بگوئیم او را گفتاری سهل و آسان از فرمان خود یعنی او را مأمور
بتکلیفی که فراخور طاقت او باشد و بر کفر متقدم او را مواخذه نکنیم آورده اند که لشکر ظلمت را که

قوم ناسک را با خود برد و لشکر نور را از پیش روان کرد و عسکر ظلمت از عقب بداشت و بجانب جنوب
متوجه شد قوم تاویل که در قطر الیمن بودند مسخر کرد بهمان طریق که در قصه ناسک مذکور شد پس بشرق
نهاد حَتّٰی اِذَا بَلَغَ تا چون رسید مَطْلِعَ الشَّمْسِ بجای بر آمدن آفتاب یعنی موضعی که مبدا عمارت
از جانب مشرق وَوَجَدَهَا یافت آفتاب را که هر بامداد تَطْلُعُ بر می آید و شعاع او می افتد عَلٰی قَوْمٍ
بر گروهی که لَمْ نَجْعَلْ لَهُمْ نگردانیده بودیم و پیدا نکرده برای ایشان مِنْ دُوْنِهَا از غیر آفتاب وقت در
طلوع سِتْرًا پوششی از لباس و بنا که میان ایشان و آفتاب مانع باشد چه ایشان را هیچ پوششی نبود
در زمین چه زمین ایشان در غایت نرمی و سستی بود و هیچ بنای بر بالای آن نمی ایستاد
و ابو بصیر از ابی عبد الله علیه السلم نقل کرده که ایشان صنعت بنای نمیدانستند و در ساختن هیچ خانه
وقوف نداشتند از جهت پیوسته در آفتاب بسر می بردند قتاده گفته که چون آفتاب مرتفع شدی
در سردابها رفتندی و چون آفتاب از سمت الراس بگردیدی بیرون آمدی و ماهی میگرفتندی و با آفتاب
بریان میکردندی و میخوردندی و آنها را قوم منسک گفتندی عمر بن مالک گفت که مردی را دیدم که حدیث
میکرد و قومی بر او گرد آمده بودند چون آنجا رفتم میگفت من بزمینی افتادم چنین رسیدم مرا
گفتند میان تو و آفتاب یک روز راه است مردی را از ایشان مزد کردم و با جانب ایشان شدم
گروهی را دیدم که گوشهای ایشان بدرازی بالای ایشان بود یک گوش را بوقت خفتن لحاف
کردندی و دیگری را بزیر خود افکندی آن مرد که همراه من بود زبان ایشان میدانست ایشان را گفت
ما آمده ایم تا آفتاب ببینیم چگونه بر می آید درین سخن بودیم که آوازی شنیدیم چون آواز سلسله
آهن من بیفتادم و از هیبت آن مدهوش شدم چون با خود آمدم ایشان مرا بروغن می اندودند
آفتاب را دیدم بر آن آب افتاده برنگ روغن زیت و کناره آسمان دیدم چون دامن خیمه
و چون آفتاب مرتفع شد مرا در سردابه بردند چون آفتاب بگردید مرا بیرون آوردند و خود
بکنار دریا آمده ماهی میگرفتند و در آفتاب می افکندند تا بریان میشد و میخوردند القصه چون
اسکندر با لشکر ظفر پیکر باین موضع رسید کَذٰلِکَ همچنان بود امر او با ایشان که با اهل مغرب کرد
یعنی لشکر ظلمت بر ایشان گماشت تا ایمان آوردند پس از آنجا بقطر الیسر روان شد و بقومی رسید
که ایشان را تاویل خوانند و با ایشان نیز همان سلوک کرد که با قوم تاویل نموده بود وَقَدْ اَحَطْنَا و بدرستی

ما احاطه کرده بودیم یعنی علم ما او را رسیده بود بِمَا لَدَیْهِ بآنچه نزدیک او بود خُبْرًا از روی آگاهی یعنی
بجمیع لشکرها و ادوات حرب و اسباب جهانگیری ذو القرنین و بظواهر و بواطن عالم بودیم و یا اسباب
کثرت لشکر و عدد و عدد او بر وجهی که رسیده بود که احاطه نکرده بود بآن مگر علم خداوند لطیف خبیر
ثُمَّ اَتْبَعَ سَبَبًا پس اسکندر از پی در آمد بسببی یعنی متابعت طریق دیگر کرد که میان مشرق و مغرب
بود از جانب جنوب تا شمال حَتّٰی اِذَا بَلَغَ تا چون رسید در نهایت زمین ترک بَیْنَ السَّدَّیْنِ میان
دو کوه قَوْمًا گروهی را با هیئة عجیبه و شکلهای غریبه لَا یَکَادُوْنَ نزدیک نبود که بجهة غرابت لغت یَفْقَهُوْنَ
قَوْلًا در یابند سخنی را و کسی نیز از لشکر ذو القرنین ایشان را در نمی یافت قَالُوْا یَا ذَا الْقَرْنَیْنِ گفتند
یعنی مترجم ایشان گفت ای ذو القرنین و یا برموز و اشارت اعلام ذو القرنین کردند که اِنَّ یَاْجُوْجَ
وَمَاْجُوْجَ بدرستیکه قوم یاجوج و ماجوج مُفْسِدُوْنَ فِی الْاَرْضِ تباهی کنندگانند در زمین هر گاه که از
پس این کوهها بیرون آیند از گیاه آنچه سبز باشد بخورند و آنچه خشک باشد با خود ببرند و تمام انعام ما را
میکشند و میخورند و اگر چهار پایان نیابند آدمیان را بعوض میخورند و ایشان دو قبیله اند از اولاد یافث
ابن نوح و گویند یاجوج از ترک اند و ماجوج از جیل و از حضرت امیر المومنین علیه السلم مرویست که
بعضی از ایشان بمقدار شبریست و قد بعضی بغایت در درازی و در حدیث آمده که صنفی از ایشان
بر مثال درخت ارادند و آن درختیست در ولایت شام طول آن صد و بیست گز و صنفی طول
و عرض ایشان مساویست و صنفی چنانند که از یک گوش فراش کنند و از دیگری لحاف سازند
و شقیق بن عبد الله نیز روایت کرده که پیغمبر فرموده که ایشان هزار هزار امت اند که هیچ یک
نمیرد که هزار فرزند بینارد که هر یک چنان شوند که اسلحه بردارند و کارزار کنند و ایشان سه صنف اند
صنفی بالا صد و بیست گز و صنفی که درازی از پهنای فرق نتوان کرد و صنفی بزرگ گوش اند
یکی را فراش و دیگری را لحاف سازند چنانکه گذشت و هیچ حیوانی نرسد مگر که او را بدرند و هر کدام ازیشان
بمیرد بخورند و چون در آخر الزمان خروج کنند مقدمه ایشان در شام باشد و آخر ایشان در خراسان
جوی مشرق و مغرب و دریای طبرستان بخورند القصه چون ساکنان آن موضع شکایت یاجوج و ماجوج
با اسکندر کردند گفتند یا ذا القرنین اندیشه در باب دفع ایشان کن که ما را می کشند و چهار پایان
ما را هلاک میکنند و جمیع غلات و فواکه و اشجار و نباتات ما را میخورند فَهَلْ نَجْعَلُ لَکَ خَرْجًا پس آیا

پس آیا بگردانیم یعنی مقرر سازیم برای تو خرجی و بیرون آریم از میان مالهای خود مزدی عَلٰی اَنْ تَجْعَلَ بَیْنَنَا
و بر شرط آنکه بکنی میان ما وَبَیْنَهُمْ و میان ایشان سَدًّا بندی که منع کند ایشان را از بیرون آمدن
قَالَ گفت اسکندر مَا مَکَّنِّیْ آنچه تمکین و دست رس داده مرا فِیْهِ در آنچه رَبِّیْ آفریدگار من از اموال
بسیار و پادشاهی در کمال اقتدار خَیْرٌ بهتر است از آنچه میخواهید فَاَعِیْنُوْنِیْ پس مرا یاری دهید بِقُوَّةٍ
بتوانائی یعنی بمردان توانا یا چیزی که بدان قوت یابم درین کار از آلات و ادوات بنا چون سنگ
و آهن و روی و مس چندانکه توانید جمع کنید که بها و مزد آن بر منست اَجْعَلْ بَیْنَکُمْ تا بکنم میان شما وَبَیْنَهُمْ
و میان ایشان رَدْمًا حجابی سخت که بعضی از آن بر بعضی مرکب باشد آورده اند که ذو القرنین قبل از
ساختن سد بر بالای کوه برآمد تا نظاره یاجوج و ماجوج کند چون در نگریست گروهی دید که زن و مرد ایشان
یک شبر بود و هر یک بر یک شکل و برخی دراز تر از آن و ایشان دندان و چنگال داشتند
چون دندان و چنگال سباع بر اعضای ایشان موی بود که بآن خود را می پوشیدند همه با اسلحه و اسباب
کارزار و آواز ایشان چون آواز کبوتر و آواز بلند شان چون آواز گرگ پس پایین آمد و فرمود
که اٰتُوْنِیْ بیارید برای من زُبَرَ الْحَدِیْدِ قطعهای بزرگ از آهن و عوض آن از من بستانید منقولست که فرمود
تا خشتهای آهن ساختند پس حکم کرد تا میان آن دو کوه را چهار هزار قدم در طول و شصت و پنج گز در
عرض بکندند و باب رسیدند پس در آن سنگ خارا نهادند و خشتهای آهن بر بالای آن فرش کردند
حَتّٰی اِذَا سَاوٰی تا چون مساوی شد یعنی فرش تمام شد بَیْنَ الصَّدَفَیْنِ میان هر دو جانب کوه پس توده
هیمه بسیار بر بالای آن ریخته و دمها بر جوانب وضع کردند قَالَ گفت مر عمله را که انْفُخُوْا بدمید در آن آتشها
حَتّٰی اِذَا جَعَلَهُ تا چون گردانید آن خشتهای آهن را نَارًا آتش قَالَ اٰتُوْنِیْ گفت بیارید اُفْرِغْ عَلَیْهِ
تا بریزم بر بالای این آهن گرم شده قِطْرًا روی گداخته بدین نمط که بهر روی قرشی که انگیختند بر و روی حل
کرده میریختند و بر همین گونه دیوار صد و پنجاه گز در ارتفاع بر آمد مانند کوهی یکپاره و هموار و مستوی
فَمَا اسْطَاعُوْا پس نتوانستند یاجوج و ماجوج اَنْ یَّظْهَرُوْهُ آنکه بالا روند بر آن سد بلندی و ملاست
آن وَمَا اسْتَطَاعُوْا و نتوانستند لَهُ نَقْبًا مر آنرا سوراخ کردن بواسطه سختی و صلابت قَالَ گفت
ذو القرنین بعد از ساختن آن هٰذَا این سد با اقتدار برای تمام کردن آن رَحْمَةٌ مِّنْ رَّبِّیْ بخششی است
از پروردگار من بر بندگان چه آن مانع خروج یاجوج و ماجوج است فَاِذَا جَاءَ پس چون بیاید وَعْدُ

زیرا که وعده آفریدگار من حقا درست و راست و خروج این گروه از پس این سد یکی از علامات
قیامتست و در آخر سورة الانبیا ذکر خواهد رفت ان شاء الله تعالی آورده اند که ذو القرنین
بعد از ساختن این سد و تسخیر آن نواحی روی بمیان زمین نهاد و میرفت و بلاد را مفتوح میساخت
و تسخیر مینمود و مردمان را دعوت کرده بدایره اسلام در می‌آورد تا بجمعی رسید مردمان را دید نیکو
سیرت و با عدل و داد همه متفق الکلمه و متحد در طریق و متآلف القلوب و همواره ... از افعال قبیحه
و منزه از اعمال ردیه و نه سراهای ایشان را در و مقابر ایشان بر در سرا و در شهرهای ایشان حاکمی
و والی نبود ذو القرنین از ایشان تعجب ماند گفت شما چه قومید من از اطراف عالم عجیب تر ندیدم
مرا خبر دهید که چرا مقبرهای شما بر در سراها ساخته اید گفتند تا مرگ را فراموش نکنیم گفت چرا سراها
شما در ندارد گفتند جهت آنکه در میان ما دزد و خائن نیست پرسید چرا امیر و حاکم ندارید جواب دادند که
ما خود انصاف خود دهیم و کاری نکنیم که بحاکم احتیاج افتد گفت چرا در میان شما درویش نیست گفتند زیرا که
حق ... دریغ نداریم گفت چگونه است که عمر شما دراز است گفتند جهت آنکه مدار کار ما بر طاعت است
پرسید چرا هرگز نمی‌خندید گفتند از گناه می‌ترسیم و پیوسته با ستغفار مشغولیم گفت چرا غمگین نیستید گفتند
زیرا که دل بر بلا نهاده ایم خود را بر قضای الهی تسلیم کرده ایم گفت پدران شما هم بدین آیین بودند گفتند
این روش از پدران خود فرا گرفته ایم که ایشان بر درویشان رحم کردندی و با محتاجان مواسات
نمودندی و با کسی که با ایشان بدی کردی در عوض آن نیکی کردندی امانت نگاه داشتندی نماز
گذاردندی و بعهد خود وفا کردندی لاجرم کار ایشان همیشه با صلاح بودی ابو رافع از ابی هریره روایت
کند که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که هر روز صباح یاجوج و ماجوج بیایند و سد اسکندر را بکنند
تا چندانکه روشنائی آفتاب ببینند و گویند فردا بیاییم و این را بشکافیم و باز گردند روز دیگر
همچنان شده باشد که اول بود تا یکبار اتفاق افتد یکی از ایشان بگوید که ان شاء الله فردا بیاییم
و این بنا را بشکافیم و باز گردند چون روز شود همچنان تنگ باشد پس سوراخ در آن کنند و در
آن رخنه در آیند و اطراف عالم فرو گیرند پس گویند زمین ما را مسخر شد بعد آسمان باید گرفت تیر بر آسمان
اندازند تیرهای ایشان خون آلود باز گردد گویند خدای آسمان را بکشتیم حق سبحانه و تعالی کرمی بر ایشان
گمارد که در تنهای ایشان و چهارپایان ایشان افتد تا هلاک کنند و بعضی گفته اند که یاجوج و ماجوج

که زمین رسند مگر مکه و مدینه و بیت المقدس که در این سه موضع راه نیابند و حق تعالی از خروج یاجوج و ماجوج
از پس سد خبر میدهد که وترکنا بعضهم و وا گذاریم و منع کنیم ما بعضی از یاجوج و ماجوج را یومئذ
آن روز یعنی روز خروج که ازدحام کنند یموج فی بعض اضطراب کنند و داخل شوند در بعضی دیگر و یا در
قیامت همه آدمیان و جنیان بر وجه اضطراب بیکدیگر آمیخته شوند مانند موج دریا ونفخ فی الصور
و دمیده شود صور برای قیام قیامت فجمعناهم پس جمع کنیم خلایق را جمعا جمع کردنی برای حساب و
جزا در عرصه محشر و صور مانند شاخیست که یک سر آن در دهن اسرافیل است و سر دیگر در زیر عرش و
او چهل هزار سر است در اقطار و جوانب عرش رفته رسول صلی الله علیه و آله فرمود که شب معراج اسرافیل
را دیدم یک پای پیش نهاده و پای دیگر پس گرفته و چشم در زیر عرش گماشته منتظر آنکه ندا در رسد
که در دم چون آن صور در دمد همه مردمان از قبور برخیزند و بمحشر حاضر شوند وعرضنا جهنم و ظاهر گردانیم
دوزخ را یومئذ آن روز للکافرین برای ناگرویدگان عرضا ظاهر کردنی که پیش از دخول آن در آن
اثر اغلال ببینند و هول ایشان ... هول افزاید الذین آن کافرانی که از فرط غفلت کانت اعینهم
هست چشمهای ایشان فی غطاء عن ذکری در پوششی از یاد کردن من یعنی از مشاهده آیات که
بآن یاد کرده شوم بتوقیر و تعظیم مراد است که نظر نکنند در آیات داله بر وحدانیت من و تمجید و
تنزیه من تا بسبب آن عارف شوند بیگانگی و بزرگواری من وکانوا و هستند کافران که بجهت نا
شنوائی سخن من لا یستطیعون سمعا نمیتوانند شنودن ذکر و کلام من یعنی بجهت فرط انکار و
جحودی که دارند نظر در آیات خدا نمیکنند و آن را بسمع قبول نمیشنوند پس گویا که در چشمهای ایشان
پوششی هست و در گوشهای ایشان گرانی که آن نمیتوانند شنید افحسب الذین کفروا آیا می
پندارند آنانکه نگرویدند ان یتخذوا عبادی آنکه فرا گیرند بندگان مرا یعنی عیسی و عزیر و ملائکه را من
دونی بجز از من اولیاء دوستان یعنی معبودان که نفع رسانند ایشان را و دفع ضرر کنند از ایشان
مراد انکاریست یعنی فرا گرفتن ایشان را بمعبودیت هیچ سود نخواهد داشت ایشان را بروایت ابن
عباس مراد بعباد شیاطین اند و اصنام انا اعتدنا جهنم بدرستیکه ما آماده کردیم دوزخ را
للکافرین برای ناگرویدگان نزلا منزلی و ماوائی و یا آنچیزی که برای نزول مهمانان مهیا میکنند این
تنبیه است بر آنکه ایشان را عذاب خواهد بود که دوزخ در پیش آن چیز حقیر باشد قل هل ننبئکم

بگو ای محمد که آیا خبر کنم شما را بالاخسرین اعمالا بزیانکارترین مردمان از روی کردارها الذین ضل و آن
زیانکارترین مردمان آنانند که گم شد و ضایع گشت سعیهم شتافتن ایشان بعملهای نیکو فی
الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات در دیرها بصلوة و صیام
میگذرانند و بسبب کفر همه آن عملهای ایشان باطل است و هیچ ثوابی بران مترتب نمیشود و گویند مراد از این
طایفه خوارج اند ابو الطفیل روایت کند که عبد الله بن کوا از امیر المومنین علیه السلم پرسید فرمود
اهل حروراند و بعد از آن او را گفت که تو و یاران تو از ایشانند و عیاشی باسناد خود آورده که
امیر المومنین علیه السلم در تفسیر این آیه فرمود که مراد اهل کتابند که بپروردگار خود نگرویدند و در دین
خود بدعتها وضع کردند و عمل ایشان بسبب این ضایع و نابود شد و بران ثوابی نیافتند و اهل نهروان
نیز از ایشانند ... کفار ... رعایت صله رحم میکردند و فقرا را عطا میدادند و عتق
بنده میکردند حق تعالی ببطلان آن حکم فرمود که وهم یحسبون و ایشان می‌پندارند انهم یحسنون
آنکه ایشان نیکو میکنند صنعا کار را اولئک آن گروه که ذکر کرده شدند الذین کفروا آنانند که کافر
شدند بآیات ربهم بآیتهای پروردگار خود که آیات قرآنست و دلایل توحید و نبوت ولقائه و دیدن
بجزای او یعنی بعث و حشر که در آن جزای اعمال یابند فحبطت اعمالهم پس تباه شد کارهای ایشان
که در صورت نیکو مینمود و بجهت کفر آن جزای خیر نخواهند یافت فلا نقیم لهم پس اقامت نخواهیم کرد
برای عملهای ایشان یوم القیمة روز رستخیز وزنا ترازوئی که بدان بسنجند آن عملهای را چه باطل
گشته باشد و اعمال ایشان را در ترازو وزنی و قیمتی نباشد از ابو سعید خدری مرویست که در قیامت
جمعی باشند که اعمال ایشان از کوههای تهامه بزرگتر باشد چون در ترازو نهند آنرا وزنی نباشد
و یا معنی آنست که ایشان را وزنی نخواهیم نهاد یعنی اعتباری و قدری نخواهند داشت بلکه خوار و
ذلیل خواهند بود ذلک آن امر یعنی آنست که مذکور شد از بطلان عمل و خست قدر ایشان جزاؤهم
جهنم پاداش ایشان دوزخ است بما کفروا بسبب آنکه نگرویدند واتخذوا آیاتی و فرا گرفتند آیتهای
کتاب مرا ورسلی و فرستادگان مرا هزوا افسوس ... و استهزا نمایند یعنی بکتاب
و پیغمبر سخریت کردند و بعد از بیان حال کافران بیان حال مومنان میکند که ان الذین آمنوا
بدرستیکه آنانکه گرویدند بکتاب و رسول وعملوا الصالحات و کردند کارهای پسندیده و شایسته

کانت لهم هست ایشان را در حکم خدا جنات الفردوس بهشتهای فردوس یعنی بوستانهای مشتمله
بر اشجار که اکثر آن تاکهای انگور باشد نزلا ... در تبیان آورده که حق تعالی فردوس را بید قدرت
خود آفریده و بمقدار هر روز از روزهای دنیا پنجاه نوبت بر وی نظر میکند و میفرماید که افزون
ساز حسن و جمال و تازگی و پاکیزگی خود را برای دوستان من و اینچنین منزلی را نزول دوستان خود
... باشد بر آنکه ایشان را عطا ما باشد که نعیم فردوس ... محتقر و ما حضری باشد مرویست که
فردوس بلندترین درجهای بهشتهاست و در حدیث آمده که هرگاه از خدای طلب چیزی کنید از وی
طلب فردوس کنید و عبادة بن صامت از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که بهشت صد
درجه باشد میان هر دو درجه چندان باشد از آسمان تا زمین بلندترین آن فردوس است و جویهای
بهشت از آنجا آید و بالای آن عرش خداست و بهشتهای فردوس چهار است دو از نقره و هر چه در آنجا
از آلات و ادوات همه از نقره است و دو از طلا و هر چه در آنست همه از طلاست از کعب الاحبار
روایتیست که از بهشت فردوس بلندتر جائی نیست حق تعالی آمران بمعروف و ناهیان منکر را در آن
اسکان در آرد خالدین فیها جاویدان باشند در آن لا یبغون عنها نخواهند در آن بهشتها
حولا گردیدنی یعنی نطلبند از آن انتقال بمکان دیگر زیرا که همه مطالب و مرادات ایشان در آنجا
باشد و هیچ موضعی خوشتر از آنجا نباشد تا نفس ایشان میل آن موضع کند و بعد از امر و نهی و وعد و
وعید بیان علوم و حکم غیر متناهیه خود میکند که تا بندگان بدانند که اوامر و نواهی او در حسب حکم
و مصلحت است و میفرماید که قل لو کان البحر بگو اگر باشد دریای محیط که شامل جمیع ارض است مدادا
سیاهی لکلمات ربی برای نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معلومات و حکمتها و مقدورات او و
یا معانی قرآن و یا آنچه وعده فرموده برای اهل ثواب و وعید فرموده برای اهل عقاب لنفد البحر
هر آینه فانی گردد و نماند آب دریا چه آن جسم است و هر جسم متناهی است پس مداد متناهی کلمات
نامتناهی نوشته نشود قبل ان تنفد کلمات ربی پیش از آنکه فانی شود کلمات پروردگار من ولو جئنا
اگر چه بیاریم بمثله مانند دریای محیط مددا امداد آن و بران افزائیم از ابن عباس مرویست که این وقتی
نازل گشته که یهود مسلمانان را گفتند در کلام خدای خود میخوانید که من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا
در زعم محمد آنست که او را حکمت داده اند پس علم بسیار باشد و دیگر بار میخوانید وما اوتیتم من العلم الا قلیلا

جمع میان این دو سخن چگونه تواند بود حق تعالی درین آیه فرمود که علم او سبحانه نهایت ندارد در جمع
کسی را علم بسیار باشد در جنب علم الهی هیچ نماید قُل بگو ای محمد اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ جز این نیست که من آدمی
مِثْلُکُمْ مانند شما و دعوی احاطه بکلمات الهی نمیکنم و امتیاز من از شما همین است که بوساطت جبرئیل
یُوحَی اِلَیَّ وحی کرده میشود بمن اَنَّمَا اِلٰهُکُمْ جز این نیست که معبود شما اِلٰهٌ وَاحِدٌ معبودی یکتاست
و بی شریک فَمَنْ کَانَ یَرْجُوا پس هر که امید میدارد لِقَاءَ رَبِّهٖ رسیدن بپاداش پروردگار خود
در روز قیامت فَلْیَعْمَلْ پس باید که بکند عَمَلًا صَالِحًا کار شایسته پسندیده صدای در جزا او را
قبول کند یعنی که عمل صالح متابعت پیغمبر است و سلوک در مناهج سنت او و ترک دنیا و اختیار فقر و دوام عبودیت
و بریدن از خلق و پیوستن بحق آورده اند که زهیر عامری رضی الله عنه بحضرت رسالت عرض کرد که یا
رسول الله من عمل از برای خدا میکنم اما چون کسی بران مطلع شد خوشحال میگردم حضرت فرمود که حق تعالی پاکیزه است
قبول نکند جز پاکیزه پس قبول نمی نماید عملی را که غیری در آن شریک بیاورد و ابنا زند در عبادة
رَبِّهٖ در پرستش پروردگار خود اَحَدًا یکی را یعنی بریا تضییع عمل خود نکند که ریا شرک اصغر است و تباه
کننده عمل در حدیث آمده که بپرهیزید از شرک اصغر گفتند یا رسول الله شرک اصغر چیست فرمود ریا و
سمعت و نیز فرموده که بدترین بهلو بحقت جزیکی من بر شما می ترسم شرک پوشیده است پس از آن دور
باشید که شرک پوشیده تر است از امت من از رفتن مورچه در سنگ نرم در شب تاریک مراد
ازین شرک ریاست چه بعد از آن فرمود که هر که او نماز بریا کند مشرک باشد و روزه بریا و صدقه
بریا شرک باشد و در حدیث قدسی آمده که من بی نیازم از شرکا هر که عملی کند که غیر را در آن شریک
من گرداند من ازو بیزارم و آن عمل از آن کسی باشد که ویرا شریک من گردانیده باشد در خبر است
که امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه روزی نزد مامون آمد دید که غلام آب بر دست وی
میریخت و او وضو میساخت فرمود لا تشرک بعبادة ربک احدا مامون غلام را از نزد خود دور
کرد و خود متولی وضو شد شیخ ابوجعفر بن بابویه رضی الله عنه روایت کرده باسناد خود از عیسی بن
عبد الله از پدر خود از جد خود از علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه که هر که آیه قُلْ اِنَّمَا اَنَا
بَشَرٌ مِثْلُکُمْ تا آخر در خواب بخواند حق تعالی نوری از آن موضع خلق فرماید که تا به بیت الله الحرام
رود شنی آن برسد و اگر در بیت الحرام بخواند تا بیت المقدس برسد و از ابوعبدالله علیه السلام منقولست

ابتر حق تعالی بتصدیق ایشان خود ذکر کرده و منوط کلانشه جمیعکرده که عمل صالح است تا بیکه بنده که عمل صالح شریک

که هیچکس نباشد

که هیچکس نباشد که او نزد خوابیدن آخر سوره الکهف بخواند مگر که بیدار شود در آن ساعتی که خواسته
باشد و الله اعلم بالصواب سوره مریم از ابی بن کعب روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله
فرمود هر که سوره مریم بخواند حق تعالی او را ده حسنه بعدد هر که تکذیب زکریا و تصدیق وی کرده و
هر که تصدیق و تکذیب یحیی و مریم و عیسی و ابراهیم و اسمعیل و یعقوب و موسی و هرون و ادریس علی نبینا
و علیهم السلام و هر که دعوی ولد بر خدای تعالی کرده و هر که نکرده و از صادق علیه السلام مرویست که هر که قرائت
این سوره مواظبت نماید نمیرد تا آنکه آنچه مراد او باشد از دنیا در نفس و مال و ولد بیابد و در آخرت
از اصحاب عیسی بن مریم باشد و متابل پادشاهی سلیمان و داود در جنت باو دهند
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ کٓهٰیٰعٓصٓ عبد الله بن
عباس فرمود که کهیعص نامیست از نامهای الهی و مؤید اینست که امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده که
یا کهیعص یا حم عسق و کلبی گوید که این ثنائیست که حق تعالی خود را فرموده و کسی را بر حقیقت معنی آن اطلاع
نیست و از عطا نقل است که سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده که کاف مفتاح اسم کافی است
و کریم و کبیر است و ها اشارتست باسم هادی و یا اسم حکیم و حلیم و رحیم و مجید و حمید و عین شعار
بعلیم و عزیز و عظیم و عادل و صاد اسم صادق و در لباب آورده که یا اشارتست به یا من یجیر
و لا یجار علیه و یا من یجیب من دعاه و نزد بعضی این اسم بهترین اسم الهیست و گویند اسم سورت است
یعنی این سوره ذِکْرُ رَحْمَتِ رَبِّکَ یاد کردن بخشش پروردگار تست و بنا بر اقوال دیگر معنی آنست که
کاین که خوانده میشود بر تو ذکر بخشش پروردگار تست عَبْدَهٗ زَکَرِیَّا بنده خود زکریا بن آذن و آن
بخشش او سبحانه بود و دعا زکریا را در طلب ولد او از انبیاء بنی اسرائیل بود از اولاد رحیم بن
سلیمان بن داود علیهما السلام که مهتر احبار بیت المقدس و صاحب قربان بود پس مقتدا و اخوان و یاد
کن برای امت خود اِذْ نَادٰی رَبَّهٗ چون ندا کرد و بخواند پروردگار خود را در محراب بیت المقدس
بعد از تقرب بقربان نِدَآءً خَفِیًّا خواندنی پنهان چه اخفا در دعا با جابت نزدیکتر است بجهت
آنکه از ریا دور تر است و گویند خفای آن بجهت آن بود که از بنی اعمام خود شرم میداشت
که در نود سالگی با وجود زن نود و هشت ساله نازاینده طلب فرزند کند و دعای او این بود
که قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من اِنِّیْ وَهَنَ الْعَظْمُ بدرستی که سست شده است استخوانی که
ستون بدن است مِنِّیْ از من و چون این نوع استخوان که اصل اعضاست سست شده باشد

اعضای دیگر بطریق اولی وَاشْتَعَلَ الرَّاْسُ شَیْبًا و افروخته گشته سر از پیری یعنی چنانکه تاریکی
سیاهی بنور منتفی میشود سیاهی موی من بسفیدی پیری منتفی گشته و چنانکه آتش که در هیمه
افتد همه آنرا فرا گیرد و بجای دیگر سرایت کرده و همه سفید شد وَلَمْ اَکُنْ و نبوده ام بِدُعَآئِکَ
رَبِّ بخواندن من ترا ای پروردگار من شَقِیًّا بی بهره و نا امید یعنی هرگاه دعا کرده ام با جابت
رسانیده و مرا محروم نگردانیده من بحسن اجابت تو خو کرده ام پس مرا درین دعا محروم
و نا امید مگردان و اجابت آن فرمای و بعد از عرض دعا شرح حال خود را که باعث دعاست بیان
میکند و میگوید وَاِنِّیْ خِفْتُ الْمَوَالِیَ و بدرستیکه من می ترسم از اولیائی که وارث من باشند از
بنی اعمام که بدترین بنی اسرائیل اند و ترکه مرا در موضعی غیر رضای من صرف کنند مِنْ وَّرَآئِیْ
پس از من وَکَانَتِ امْرَاَتِیْ عَاقِرًا و زن من نازاینده است در پیری فرو رفته فَهَبْ لِیْ پس ببخش
مرا مِنْ لَّدُنْکَ وَلِیًّا از نزد خود فرزندی که اولی تر که باشد و مع ذلک ولی عهد من و متولی امور
من و باولدی که ولی از اولیا و دوستی از دوستان تو باشد و از روی استحقاق یَرِثُنِیْ و میراث
برد از من ترکه مرا وَیَرِثُ مِنْ اٰلِ یَعْقُوْبَ و میراث گیرد از آل یعقوب علیه السلام مانان که پدر مریم بود و گویند
کلبی برادر زکریا بود گویند یعقوب بن اسحق بن ابراهیم است زیرا که زکریا خواهر مریم خواسته بود
که دختر عمران بود و نسبت او متصل بود بیعقوب پیغمبر و نزد سدی زن او از اولاد سلیمان بن
داود بود و داود از اولاد یهودا بن یعقوب و زکریا از نسل هرون و هرون از اولاد لاوی
بن یعقوب جمیع اصحاب با این استدلال کرده اند بر آنکه انبیا مال را میراث میگرفته اند آنکه
مایعرف خود را صرف میکرده اند زیرا که ظاهرست مراد باریث مذکور مالست نه علم و نبوت چه
لفظ میراث اثر در لغت و شریعت اطلاق میکنند مگر بر آنچه نقل کرده میشود از موروث بوارث
از اموال و در غیر اموال استعمال نمیکنند مگر بطریق مجاز و از حقیقت بمجاز نقل کردن بدون دلیل
غیر جایز و دلیل دیگر آنکه زکریا بعد ازین فرموده وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِیًّا یعنی بگردان فرزند
مرا ای پروردگار من شایسته و پسندیده که از قول و عمل او راضی باشی و همیشه مطیع و
فرمانبردار تو باشد پس اگر مراد از ارث نبوت باشد چنانکه مخالف میگوید ذکر این بعد از
آن بی معنی بود و لغو و عبث باشد بجهت آنکه نیکو نیست که کسی گوید بار خدایا پیغمبری برابر ما فرستی او را

عاقل و

عاقل و مرضی خود گردان زیرا که هر گاه شخصی منصب نبوت داشته باشد البته متصف خواهد بود بصفات
اعظم از آنست و مؤید اینست که زکریا علیه السلام تصریح فرموده با ینکه من ترسم از بنی اعمام خود بعد از
فوت خود پس بجهت خوف او باشد از بنی اعمام و این خوف معقول نیست مگر بمال نه بنبوت و علم زیرا که
زکریا اعلم از آن بود که باری سبحانه نبوت و علم بکسی دهد که از اهل نبود دلیل آنکه مخالف از پیغمبر صلی الله
علیه و آله نقل کرده که نحن معاشر الانبیا لا نورث ما ترکناه صدقة محض افترا باشد و عین جفا
و طغیان و لهذا سیدة النسا علیها السلام تکذیب این سخن کرد و در آن استشهاد فرمود بآیه یَرِثُنِیْ وَ
یَرِثُ مِنْ اٰلِ یَعْقُوْبَ حاصل که زکریا بجهت خوف آنکه مبادا میراث او به بنی اعمام منتقل شود و آنرا در فسق
و فجور صرف کنند و موجب ازدیاد فسق و معصیت ایشان شود از حق تعالی طلب فرزند صالح کرد
که مرضی او سبحانه باشد و مامور امر او و بعد از دعا سر بسجده نهاد و تضرع می فرمود منادی ندای
کرم ربانی وعده اجابت دعا داده ندا کرد که یَا زَکَرِیَّا اِنَّا نُبَشِّرُکَ ای زکریا بدرستیکه با بشارت
میدهیم ترا بِغُلٰمِ اسْمُهٗ یَحْیٰی به پسری که نام او یحیی است لَمْ نَجْعَلْ لَّهٗ نیافریدیم او را مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا
پیش ازین هم نامی یعنی هیچکس قبل ازو باین اسم مسمی نبوده و این مزیت شرف اوست و نزد ابن جبیر
سمی بمعنی مثل است یعنی کسی مانند ازو بصورت و هیئات خلق نکرده بودیم و یا از آن حیثیت که
از زن عاقر در وجود آمده و هیچ فرزند از آن عقیم متولد نشده و با عتبار وفور علم و کثرت حکمت
در فضیلت او از ابا عبد الله علیه السلام روایت است که یحیی را سمی نبود امام حسین را علیه السلام سمی نبود
یعنی پیش از وی هیچکس بنام او نبود و آسمان بر هیچکس گریه نکرد مگر بر یحیی و حسین که چهل صباح برین هر دو
بگریست و پرسیدند که گریه آسمان چه طریق بود فرمود در وقت طلوع و غروب سرخ میشود و قاتل
یحیی ولد الزنا بود و قاتل حسین نیز ولد الزنا بود ثعلبی آورده که حق تعالی ذکر قبل از آن فرموده که اراده
او تعلق گرفته بود که بعد از وی کسی را بظهور آورد که او را بکمالات تامه و فضایل کثیره و علوم جدیده اختصاص
دهد که هیچکس با آن مرتبه نرسیده باشد و فرزند و اسم سامی او را از نام همایون خود مشتق
سازد فهو المحمود و هذا احمد العقبی چون زکریا بشارت فرزند شنید از روی تعجب نه از جهت
استبعاد از قدرت الهی قَالَ گفت رَبِّ ای پروردگار من اَنّٰی یَکُوْنُ لِیْ غُلٰمٌ چه گونه باشد مرا
پسری وَکَانَتِ امْرَاَتِیْ وحال آنکه هست زن من عَاقِرًا نازاینده وَقَدْ بَلَغْتُ بدرستیکه رسیده ام من

مِنَ الْکِبَرِ عِتِیًّا از بزرگی و غایت پیری عتیا بمعنی قحط و حالت یبس و خشکی اعصاب و عظام و ضعف قوی
از حسن منقولست که این سخن بطریق استعلام است از کیفیت ولد آوردن یعنی بار خدایا مارا چون فرزند
ساختند باهم درین پیری و بزرگسالی قدرت و ساز زائی خواهی داشت قال گفت فرشته بامر خدا در جواب
او که ای زکریا کذلک امر همچنین است که تو گفتی یعنی درین پیری ولد موعود موجود خواهد شد قال ربک
گفت پروردگار تو هو علی هین این کار آفریدن فرزند است در پیری پس از این دو شخص علی هین بر قدرت من
آسانست و در قوت تو کنم تا بر مباشرت قدرت یابی و رحم زن ترا گشاده سازم تا نطفه را جذب
کند و آنرا بحد ولد رساند و قد خلقتک و بدرستیکه آفریدم ترا من قبل پیش از یحیی و بوجود آوردم
و لم تک شیئا و حال آنکه نبودی چیزی یعنی معدوم صرف بودی ترا از عدم بوجود آوردم پس ایجاد تو
بود از آفریدن فرزند از دو پیر چه زایل ساختن مانع ولد آن عجز و ضعفست آسانتر است از ابتدا
آفریدن از ... علیه السلم ... که یحیی بعد ازین بشارت به پنج سال متولد شد القصه زکریا علیه السلم
ازین سرور رسید اما ندانست که عنقریب وجود خواهد یافت یا بعد از مدتی دیگر بظهور خواهد رسید
و بجهت این قال رب اجعل لی گفت ای پروردگار من بگردان برای من یعنی بنمای مرا آیة اعلامی که بدان
قرب وقوع این واقعه معلوم گردد و بآن استدلال کنم بر رسیدن زمان وجود ولد قال گفت خدای
مر زکریا را آیتک نشانه تو این است الا تکلم الناس که نتوانی گفت با مردمان ثلث لیال
سه شب و روز آن سویا حال آنکه درست باشی و بهم پیوسته یعنی سه شبانه روز تمام نزد اکثر مفسران مراد سوی
صحیح و سالم است یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن و حال آنکه سوی الخلق و تندرست باشی نه آنکه بعلتی
القصه بعد ازین بشارت و بیان علامت وقتی ... زبور میکرد و به تسبیح مشغول بود که ناگاه ...
زبان او بسته شد و اصلا نتوانست که سخن گفته و مردمان بنابر عادت در مسجد منتظر بودند تا زکریا بیرون
آید و در مسجد بگشاید تا با وی نماز گزارند فخرج پس بیرون آمد علی قومه بر گروه خود صباح آنروز که در
شب زن او حامله شده بود من المحراب از مصلای خود و ایشان از عدم قدرت او بر تکلم اطلاع یافتند
کردند و بدانستند که اثر اجابت دعای وی ... خوشحال گشتند فاوحی الیهم پس اشارت
کرد بایشان بدست خود ان سبحوا آنکه نماز گزارید و ... گویید خداوند خود را و ...
بکرة در بامداد که پیش از طلوع آفتابست و عشیا و در شبانگاه که بعد از غروب آفتابست ...

شبانه روز که بدینمنوال بگذشت زکریا بحال خود آمد و یحیی بعد از مضی مدت حمل متولد شد و در کودکی پلاس
پوشیده بود و با احبار بطریق عبادت و طاعت موافقت مینمود تا وقتی که وحی بدو فرود آمد و از حق تعالی
باو خطاب رسید که یا یحیی خذ الکتاب ای یحیی فراگیر کتاب توریة بقوة بقوتی که ترا دادیم بر اخذ آن
و عمل بدان و آتیناه الحکم و دادیم یحیی را حکمت که آن فهم توریة بود و دانستن احکام آن صبیا
در حالتی که کودک بود در سه سالگی ابن عباس فرموده که معنی آنست که او را پیغمبری دادیم در حالت
سه سالگی عیاشی باسناد خود از علی بن اسباط روایت کرده که او گفت روزی نزد ابو جعفر محمد بن علی الرضا
علیه السلم رفتم و او در سن پنج سالگی بود در حسن خلاق و فهم و ذکا او تامل میکردم فرمود که حق تعالی اخذ
امامت میکند بر همان طریقی که اخذ نبوت کند و بعد از آن این هر دو آیه تلاوت فرمود که فلما بلغ اشده
و استوی آتیناه حکما و علما و آتیناه الحکم صبیا بعد از آن فرمود که جایز است که حق تعالی عطای
نبوت کند در چهل سالگی و جایز است که آنرا کرامت کند در سن کودکی ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
از ضحاک نقلست که یحیی در وقت سه سالگی کودکان روزی او را گفتند بیا تا بازی کنیم و فرمود ما از برای
بازی آفریده نشده ایم این سخن پند عظیم است بی خبران بازیچه غفلت سرای که عمر عزیز ببازی و لهو
و لعب میگذرانند و مدام فریب انما الحیوة الدنیا لهو و لعب مشغول و مقید میمانند القصه حق تعالی
میفرماید که ما دادیم یحیی حکمت و فهم توریة را در حین کودکی و حنانا و رحمت و عطوفت را من لدنا
از نزدیک خود و بجهت آن هر دو مارا بطاعت خدا میخواند و از معصیت دور میگرداند و گویند مراد
بحنان خوف و خشیت است که غایت و نهایت ترسکاری او بود و زکوة و دیگر دادیم او را طهارت و
عمل پاکیزه یعنی لطف الهی شامل حال او شده از اول صغر تا زمان انقضای اجل پاکیزه بود از جمیع جنایات
و معایب یعنی او را دادیم برکت و زیادتی در علم و عمل و کان تقیا و بود ترسنده و پرهیزکار از جمیع
منهیات و مطیع امر در جمیع حالات که هرگز هیچ خطیئه در خاطر او خطور نکرد چه جای آنکه آنرا بفعل آرد و
برا بوالدیه و بود نیکوکار بپدر و مادر خود و مهربان و فرمانبردار ایشان و لم یکن جبارا
و نبود سرکش یعنی عاق والدین و گردنکش بر بندگان عصیا و نبود عاصی مر پروردگار خود را و
سلام علیه و سلام ما از یحیی است یوم ولد روزیکه متولد شد و یوم یموت و روزیکه میمرد و
یوم یبعث و روزیکه برانگیخته شود حیا زنده مراد سلام نزول رحمت و تحیت او سبحانه است

در دنیا و آخرت تخصیص این سه موضع بذکر بجهت آنست که وحشت برین مواطن است چه مولود چون متولد
متولد شود خود را در خارج آن مقام یابد که در آن مطمئن بود و چون متولد شود خود را در خارج آن
مقام یابد فوت شود چیزها را مشاهده میکند که هرگز ندیده در وقتی که مبعوث گردد خود را در محشر عظیم پر
هول بیند مرویست که خدا ترسی یحیی بمرتبه بود که چون احوال قیامت شنیدی فی الحال لرزه بر اندام او افتادی و مرغ
روحش در اضطراب افتادی و از لباسها بپلاس قناعت کردی و از طعام بنان خشک قناعت و اکتفا
کردی و در چهار سالگی توریة را حفظ کرده بود و در ده سالگی بر جمیع احکام شرع واقف شده
چندین مرتبه چندان گریسته بود که گوشت از رخسار مبارکش فرو ریخته و بیخ رگ و پی و استخوان
مانده بود و مادرش دو پاره پشم بر ممر آب چشم او نهاده بود هر لحظه آنرا برداشتی و بیفشردی
و باز بجا نهادی روزی زکریا گفت الهی فرزندی از تو خواستم که سرور سینه من باشد و راحت جان
من بود این فرزند خود سرور از سینه من بیرون برد و درد و غم و عنا بر جانم نهاد دیگر طاقت دیدن ناله او
ندارم خطاب رسید که از من فرزند ولی طلبیدی نمیدانی که صفت اولیا گریستن و نالیدن
و بار محنت کشیدن باشد بنای ما ضربت قهر است و غذای محبان شربت زهر القصه خوف یحیی در
مرتبه بود که در مجلسی که او حاضر بود زکریا از عقوبات الهی کلمه نگفتی و جز شرح آثار رحمت نامتناهی
نکردی چه یحیی را قوت استماع آیات خوف و وعید ربانی نبود و اگر از آن باب کلمه شنودی از
گریه بهلاکت نزدیک میبودی روزی زکریا بر بالای منبر آمد و از چپ و راست نگریست یحیی را
ندید او خود در پس ستونی نشسته بود گلیمی در خود پیچیده چون یحیی در نظر زکریا نیامد سخن از وعید
الهی در افکند در دوزخ کوهیست از آتش نام او غضبان بجز ... نگذرد مگر بگریستن از ترس
خدا یحیی که این کلمه شنید نعره زد و برجست و گلیم از دوش بیفکند و قدم از مسجد بیرون نهاد
و فریاد میکرد وای از آنکه غضبان جای او بود و این کوه ... ماوای وی باشد پس نعره میزد
و ناله میکرد تا از شهر بیرون رفت و زکریا از منبر فرود آمد و بخانه رفت و مادر یحیی را گفت من
ندانستم که پسرت در مسجد است کلمه از وعید ربانی بیان کردم و او بسر و پا برهنه از مسجد بیرون رفت
و شنیدم که روبصحرا نهاده بیا تا از پی او برویم مبادا که از بیخودی بجابجای افتد پس پدر و مادر
از عقب پسر روان شدند و سه شبانروز در صحرا و کوه و دشت قدم میزدند هیچ اثری از یحیی ندیدند

و جز او نشنیدند صباح روز چهارم بشبانی رسیدند گفتند که از یحیی خبری داری گفت من او را ندیدم
اما سه شب است که ازین غار ناله و زاری بیرون می آید که گوسفندان من بسبب آن ناله از چرا باز مانده
اند و گوش بآن ناله نهاده اند و آب از دیده ها می بارند زکریا گفت این نشانه ناله یحیی است پس
پدر و مادر روی بدان طرف نهادند مادر زودتر رسید یحیی را دید در گوشه بسجده افتاده و چندان
گریسته که جای سجده گاه از آب دیده های او گل شده مادرش بنشست و سر او را از خاک و گل پاک کرده
بر کنار خود نهاد و یحیی دیده برهم داشت چنان خیال کرد که ملک الموتست که بقبض روح او آمده
گفت ای عزرائیل پدر و مادر پیری دارم چندان امان ده که از ایشان بحلی حاصل کنم مادرش
در خروش آمد و گفت ای یحیی عزرائیل نیست مادر تست یحیی دیده باز کرد مادر را دید برجست و
خواست بگریزد مادرش پستان بدست گرفته گفت ای جان مادر بحرمت شیری که ازین پستان خورده
که با من بخانه آئی و درین حالت زکریا نیز در رسید و بمبالغه تمام یحیی را بخانه آوردند و سه شبانروز
بود که یحیی طعام نخورده بود و قدری آش عدس بخشید یحیی مقداری از آن تناول کرد و میل خواب
نمود در خواب دید که شخصی او را گفت ای یحیی مگر غضبان فراموش کردی که سیر خوردی و بخفتی یحیی
بیدار شد و روی بصحرا نهاد ع اگر بلا متوجه ارباب ولایتست و محنت متعلق ارباب محبت
هر جا که بنای محبت نهاده اند دری از محنت در وی گشاده اند حق سبحانه هر کرا دوست دارد او را
ببلا مبتلا سازد و بمحبت گردانند و قتل یحیی و زکریا را سبب آن بود که ملک آن زمان را زنی
بود او از شوهر دیگر دختری داشت بغایت جمیله و خود پیر شده بود میخواست که دختر خود را
بملک بشوهر دهد ملک درین باب با یحیی مشاورت کرد یحیی فرمود که آن دختر بر تو حرام است ملک ترک
دختر کرد و آن فاجره ازین صورت برنجید و صبر کرد تا روزی ملک مست شده بود دختر را بیاراست
و بنظر او بجلوه آورد ملک فریفته دختر گردید گفت این صورت میسر نمیشود تا یحیی را نکشی چه ...
بهای دختر من قتل یحیی است ملک بکشتن یحیی امر کرد کسی از مقربان ملک گفت پدرش را اول باید
کشت تا برگشته خود دعای بد نکند ملک گفت چنین باشد پس بخانه زکریا در آمدند و او ...
در نماز بود یحیی را از پهلوی پدر بکشیدند و بر بستند و قصد زکریا کردند وی بگریخت و ... در عقب
وی روان شدند چون نزدیک بوی رسیدند زکریا اشاره کرد بدرختی که در آن موضع بود درخت

بشکافته شد و ذکریا بدرون او در آمد ابلیس گوشه ردای زکریا گرفت و بیرون درخت بداشت درخت
فراهم آمد و کفار در رسیدند ابلیس را بصورت پیری دیدند از وی پرسیدند که بدین صفت مردی
در پیش ما میرفت کجا شد ابلیس ایشان را دلالت کرد بوی آنکه در درون این درخت است و گوشه
ردا بایشان نمود گفتند ای پیر چه تدبیر او را از میان درخت بیرون آریم گفت او را
کفتن او را چرا بیرون می آرید گفتند تا او را بکشیم شیطان گفت همانجا نیز او را هلاک میتوان
کرد پس ایشان را تعلیم داد که اره دو سر ساختند و بر سر درخت نهاده خواستند که ببرند ندا
بر زند از عالم غیبی ندا باو رسید که ای زکریا مباد که ناله کنی و آهی کشی که نامت از جریده صابران
محو کنیم پس چون اره بفرق زکریا رسید گفت خدایا هزار سر که خون من بر سر کوی محبت تو
میریزند انگه صبر کرد و آهی نکرد تا بدو نیم شد و جمعی که یحیی را بدرگاه ملک بردند فرمان در رسید
که هم در بیرون او را بقتل رسانند سر او را بها دادند آن کافران بی رحم سر مبارک یحیی را در
طشتی بریدند بجهت آنکه علمای آن روزگار گفته بودند اگر خون یحیی بر زمین آید دیگر گیاه از وی نروید پس
آن خون را در چاه ریختند آن خون در چاه بجوش آمد و حق تعالی بخت نصر را بر ایشان گماشت تا
هفتاد هزار کس از بنی اسرائیل بکشت و بعد از آن خون یحیی از جوش فرو نشست ابن عباس
از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کند که آنحضرت فرمود که بمن وحی آمد بجهت قتل یحیی بن زکریا هفتاد
هزار کس را کشتم و برای فرزند تو حسین هفتاد هزار بار هفتاد هزار کس را خواهم کشت
حق تعالی بعد از ذکر قصه زکریا و یحیی بیان قصه مریم و عیسی می نماید بدین وجه واذکر یاد کن ای محمد
فی الکتاب در قرآن مریم دختر عمران بن ماثان را و او پیوسته در مسجد قدس بعبادت
مشغول بودی و بوقت عذر بخانه خاله خود رفتی و بعد از پاکی بمسجد باز آمدی و وقتی در خانه خاله
خود محتاج بغسل شد طلب موضعی کرد که از اهل خانه اش دور باشد تا در آنجا غسل کند اذ
انتبذت چون بگوشه رفت و منفرد شد من اهلها از اهل خود یعنی خواهر قوم خود مکانا
شرقیا در جایی که در جانب مشرق بود یعنی بطرف آفتاب برآمدن از بیت المقدس یا از سرای
خاله فاتخذت پس فرا گرفت من دونهم از پیش ایشان حجابا یعنی از پیش نظر اهل خود
پرده بست تا مانع دیدن ایشان شود و بعد از آنکه غسل کرد جامه پوشید فارسلنا

الیها

فارسلنا الیها پس فرستادیم بسوی او روحنا روح خود را یعنی جبرئیل که دین الهی بوحی او و دل انبیا بدو
زنده شد چنانکه تن بروح حیات یابد فتمثل لها بشرا پس متصور شد برای مریم آدمی سویا تمام
الخلقه یعنی بصورت آدمی با خلقت تمام خود را بمریم نمود در کشف آورده که جبرئیل بصورت امرد
صبیح الوجه جعد موی برآمده نزد مریم آمد و دال بر کمال عفت و ورع اوست که از صورتی چنین بخدا چنین
بخدای استعاذه کرده قالت انی اعوذ بدرستی که من پناه میگیرم بالرحمن بخدای بسیار بخشش
منک از بدی که تو خواهی بمن رسانی از نزد من بیرون رو و ان کنت تقیا اگر هستی تو پرهیزکار
مراد آنست که اگر تو بصفت تقوی و ورع آراسته از من دور شو گرد من مگرد و یا اگر متورع و متقی
من از تو پرهیز میکنم و پناه بخدا میبرم چه جای آنکه چنین نباشی و گویند تقی مردی شریری فاسقی بود
در آن زمان که متعرض زنان میشد و بر عکس وی را این نام نهاده بودند مریم در قصه او استماع
نموده بود گمان برد که مگر اوست و از وی پناه بخدای تعالی جبرئیل چون اضطراب او را بدید
قال گفت انما انا جز این نیست که من رسول ربک فرستاده پروردگار توام لاهب لک
تا بخشم مر ترا بامر او غلاما زکیا پسری پاکیزه از آلودگی عصیان و ترقی نماینده در افعال
خیر و پرهیزکاری و پارسا قالت گفت مریم او را از روی تعجب که انی یکون لی غلام چگونه بود مرا
پسری و لم یمسسنی بشر و حال آنکه نسوده است مرا آدمی پس در عرف شرع کنایت از نکاح
صحیح یعنی هیچکس بطریق نکاح شرعی با من مباشرت نکردی و لم اک بغیا و نبوده ام از زناکار
و جوینده فجور و در گذرنده از حد شرع بسبب زنا پس چگونه مرا فرزند باشد قال گفت جبرئیل
کذلک امر چنین است که تو گفتی هیچ کس بنکاح و سفاح ترا مس نکرده فاما قال ربک گفت پروردگار
تو هو این کار که دادن ولد است بی پدر علی هین بر من آسان است هیچ دشواری ندارد
و ایجاد ولد بدون والد جهت آنست که تا بیان کنیم و آشکارا سازیم بر تو قدرت خود را و لنجعله
و تا کردانیم آن را آیة للناس علامتی برای مردمان که بتدبر در آن کمال قدرت ما دریابند
و رحمة منا و تا کردانیم او را بخششی از ما از برای آنکه بدو گروند و راه یابند بدو و
کان امرا مقضیا و هست کاری حکم کرده شده و مقرر گشته و نوشته در لوح محفوظ و هر چه

حکم الهی بوقوع آن تعلق گیرد البته واقع شود پس ای مریم منقاد و مطیع امر ما باش چون مباحثه [illegible]
میان مریم و جبرئیل واقع شد مریم رضا بقضا داده خاموش شد پس جبرئیل نزدیک وی آمد و در گریبان
او یا آستین یا دامان او بادی بدمید و آن باد بجوف وی در آمد فحملته پس بار گرفت بعیسی علیه السلام
مرویست از امام محمد باقر علیه السلام که گریبان جبه مریم را بدست گرفت و باد در آن دمید و در [illegible]
ولد در رحم او بجد کمال رسید یعنی که بچه نه ماه شده باشد در رحم مادر پس از موضع غسل بیرون آمده
بجهت گرانی حمل پای بر زمین میکشید و خاله وی چون در وی نگاه کرد و آن حال بدید بسیار پریشان گشت و مریم
بجهت حیا و شرمندگی از خاله و زکریا از منزل بیرون رفت فانتبذت به پس بگوشه رفت به آن حمل
و منزوی شد مکانا قصیا بسوی تنه درخت خرما از ابن عباس روایتست که مریم از شهر بیرون
آمد در جوار درخت خرمای خشک شده دید که شاخهای آن را بریده بودند و تنه خشک مانده و سال
خورده و این در فصل زمستان بود و سرمای سخت بود پناه بآن درخت آورد و نیست بادی
بارداد و آن درخت فی الحال سبز گشت و برگ آورد و خوشهای خرمای تر از وی آویخته شد
فاجاءها المخاض الی جذع النخلة و چون مریم در پای آن درخت قرار گرفت و از سر دلتنگی
و شرمساری او از قوم و شنیدن سخنان ناملایم از ایشان بجهت آنکه اهتمام حکم خدا قالت
یا لیتنی مت گفت کاشکی من مردمی قبل هذا پیش از این حال و کنت نسیا منسیا چیزی حقیر که آنرا
فراموش شده که هیچکس نام من نبردی و مرا نشناختی و اکنون که همه احبار بیت المقدس مرا میشناسند
و دانند که دختر امام ایشانم و در کفالت زکریا بوده ام و هنوز بکارت من زایل نشده و شوهر
نکرده ام از خجالت این حال چکنم و چه چاره سازم جبرئیل این سخن را از وی بشنید و جزع و فزع او را
مشاهده کرد فنادیها پس آواز داد مریم را من تحتها از زیر قدم او یا فرشته دیگر در زیر درخت
او را بخواند و نزد اکثر مفسرین عیسی علیه السلام در شکم مادر ندا کرد و بکر من تحتها میخوانند یعنی
آواز داد مریم را کسی که پایین او بود یعنی جبرئیل یا فرشته دیگر یا عیسی الا تحزنی اینکه اندوهگین
مباش و غمناک مگرد و غم مخور و از سخنان بی ادبانه مردمان اندیشه مکن و خود راه مده قد جعل ربک
بدرستی که کرد ایند یعنی آفرید و روان ساخت تحتک در زیر قدم تو سریا جوی آب که از آن
بیاشامی و بدان طهارت کنی و از ابن عمر مرویست که در پایین مریم نهری بود که آب آن منقطع شده بود

و خشک

و خشک گشته حق تعالی بجهت مریم آب را در آن جاری گردانید و از ابی جعفر علیه السلام مرویست که عیسی علیه السلم
پای از زمین زد چشمه آب جاری شد و هزی الیک و بجنبان و میل ده ای مریم بسوی خود بجذع النخلة
تنه خرمای خشک شده را تساقط تا فرو ریزد و حفص تساقط بضم تا و کسر قاف میخواند یعنی تا
بیندازد آن درخت علیک بر تو رطبا جنیا خرمای تر از بار چیده فکلی پس بخور از خرما و اشربی
و بیاشام از آب و قری عینا و روشن ساز چشم خود را یعنی خاطر خود را خوش دار بفرزند و سبز
شدن نخل و بار تازه دادن او که مناسب حال تو دارد آورده اند که چون مریم بکلمه طیبه وهزی الیک
مخاطب گشت گفت بار خدایا پیش از این که تندرست بودم و رنجور نبودم روزی بمن می رسانیدی
بی آنکه مرا سعی باید کرد اکنون که دردمند مخاض گرفتارم امر میفرمایی که درخت بجنبانم تا خرما بیفتد
این چه حکمت است خطاب رسید بودی که پیش از این مجرد بودی و بالکلیه متوجه ما بودی و اکنون که
دلت بعیسی تعلق پیدا کرده القصه حق تعالی جمعی ملایکه را فرستاد که مریم در آمدند و آنهنگام که عیسی متولد
شد او را فرا گرفتند و بشستند بآب چشمه آب و در حریر بهشت پیچیدند و در کنار مریم نهادند گویی
ندا رسید که ای مریم نذر کن کلام و از روزه صمت بداری فاما ترین پس اگر ببینی از آدمیان کسی را
و از تو پرسد که این فرزند از کجا است فقولی پس بگوی انی نذرت بدرستی که من نذر کرده ام
للرحمن صوما برای خدای روزه را گویند روزه ایشان ترک طعام و کلام بوده و این روزه را
روزه صمت گویند و در شرع ما منسوخ است فلن اکلم الیوم پس سخن نخواهم گفت امروز انسیا
با هیچ آدمی بلکه با ملائکه سخن میگویم یا با حق تعالی مناجات میکنم آورده اند که چون اهل مسجد مریم را
در محراب نیافتند تفحص او مشغول شده از هر جا و هر کس میجستند تا آنکه نشان داد کسی که او را
در بیت لحم دید قوم بدان جا رفته مریم چون ایشان را بدید عیسی را برداشت متوجه ایشان شد
و عیسی در راه با مادر بسخن در آمد و گفت ای مادر بنده خدا و رسول ویم از قوم خود اندیشه مکن و در
سخن گفتن مرا با ایشان واگذار فاتت به پس آورد مریم عیسی را قومها بقوم خود تحمله و در آن
حالت که بر داشته بود او را چون چشم القوم بروی افتاد و کودک را در بروی دیدند بگریستند چه
او از خاندان نبوت و طهارت بود و آبا و امهات او بورع و تقوی و صلاحیت معروف بودند
بودند و وی بصفت عصمت و طهارت مشهور بود چون این حال را از وی مشاهده کردند بسیار غمگین و

اندوهناک گشتند قالوا یا مریم گفتند ای مریم لقد جئت بدرستیکه آمدی شیئا فریا بچیزی عجیب
بدیع که در میان اهل تو مانند این نبود و از عمل تو نیز اینصورت متصور نبود پس از تو این کار بسیار
عجیب و غریب است یا اخت هرون ای خواهر هارون گویند او برادر پدری مریم بوده در غایت نیکی
و صلاحیت و زهد معروف و مشهور بود و این جبیر گفته که او مرد فاسق بوده و مشهور بزنا و فساد
و مریم را در قبح عمل باو تشبیه کردند و بروایت ابن عباس و قتاده و کعب و ابن زید و مغیره بن شعبه از
پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که مراد بهارون مردی صالح بود در بنی اسرائیل که در صلاحیت و
پرهیزکاری مشهور بود و هر که بصلاحیت شهرت یافت و یرا بهارون تشبیه میدادند و مرویست که چون
وفات کرد چهل هزار کس تشییع جنازه او کرده و همه هارون نام داشتند بجهت تبرک باو و اسم او پس
معنی آنست که ای مانند هارون در صلاح و تقوی ما کان ابوک نبود پدر تو امرا سوء مردی
بد یعنی شخصی نه که عمل بد کرده باشد و ما کانت امک و نبود مادر تو حتی فاحشه بغیا زناکار
و فاجر یعنی تو از خانواده که هرگز مثل این عمل از ایشان صادر نشده پس این امر عجیب و غریبست که
از تو بظهور رسیده فاشارت الیه پس مریم اشارت کرد بعیسی که با او سخن گویید و جواب از او
بشنوید غضب ایشان زیاده شده فاشارت الیه پس مریم قالوا گفتند باو کیف نکلم چگونه
سخن گوییم من کان فی المهد با آنکه در دامن تست که بمثابه گهواره است صبیا در حالتیکه کودک است
که اصلا فهم خطاب و قدرت بر جواب ندارد آورده اند که چون مریم گفت که جواب از این کودک
بشنوید گفتند ای مریم باین عمل قبیح و فعل شنیع که از تو صادر شده اکتفا نکرده که با ما سخریت
و استهزا میکنی و میگویی که طفل یکروزه جواب شما بدهد در صدد آن شدند که او را رجم کنند
ناگاه عیسی علیه السلام بفرمان حق تعالی دهن از پستان برداشته رو بایشان کرد و بزبان فصیح گفت
گفت ای قوم انی عبد الله بدرستیکه من بنده خدا ام تقدیم اقرار بعبودیت جهة ابطال قول
کسانیست که دعوی ربوبیت او کردند همچنین امیر المؤمنین علیه السلام چون میدانست که جماعت غلاة
در حق او گویند آنچه در باره عیسی گفتند فرمودی انا عبد الله و اخو رسول الله و در نگین مبارک
خود کنده که سبحان من فخری بانی له عبد یا کست آنکه خدای که فخر و نازم من آنست که بنده اویم پس انا
عبد الله جهة رد قول غلاتست و اخو رسول الله رد اعتقاد نواصب که جهة عناد و حسد از مرتبه

خلافتش منع کرده اند و بعد از آن فرموده که این کلمه را بعد از من کسی دیگر نگوید مگر دروغگوی که دعوی غیر حق
خود کند مراد جماعتی اند بناحق دعوی خلافت رسول کردند و او را در کنج خمول انشا نشیدند و تابعان چنانکه عیسی
علیه السلام پیش از بلوغ در وقت تکلیف کمال عقل داد تا اقرار کرد بعبودیت خدا و گفت انی عبد الله امیر المؤمنین
علیه السلام را نیز قبل از بلوغ و تکلیف کمال عقل داد تا رسول صلی الله علیه و آله او را دعوت کرد و محل او مرتبه
قابل دعوت آمده مامور او امر و نواهی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شد القصه چون قوم از گفتار عیسی
انی عبد الله شنیدند از آن متعجب شدند و گفتند این عجیب و غریبست بمتوجه عیسی شدند تا دیگر از و چه
صادر شود اتانی الکتاب داده است مرا خدای کتاب یعنی حکم کرده در ازل انجیل بمن دهد ار
تفسیر ثعلبی مذکور است که معنی آنست که مرا تعلیم داده است توریة را در شکم مادر و جعلنی نبیا
و گردانیده است مرا پیغمبری و بروایت ابن عباس و اکثر مفسران در همان حالت که متولد شد دعوی
پیغمبری کرد و تلاوت انجیل می نمود و باین معجزه بندگان خدا دعوت میفرمود و نیز فرمود که و جعلنی مبارکا
و ساخت مرا خدای و جعلنی با برکت و نفع اینما کنت هر جا که باشم و بهر موضع که توجه نمایم در روایت
صحیحه آمده که عیسی در هر جا که بودی بیماران و اصحاب و آفات و عاهات نزد وی آمدی و شفا
یافتندی و اگر جائی قحط شدی و باران نیامدی چون آنجا رفتی برکت قدم وی باران آمدی و ارزان
شدی و اوصانی و وصیت کرد مرا یعنی امر فرمود خدای بالصلوة باقامت نماز و الزکوة و بدادن
زکوة اگر مالک آن شوم ما دمت حیا مادام که زنده باشم و مخفی نیست که امیر المؤمنین علیه السلام
نیز باین صفات موصوف بود اما اول چنانکه گذشت که عیسی گفت انی عبد الله جهة رد غلات عیسی
گفت بعد از آن آتانی الکتاب و جعلنی نبیا جهة رد جهودان که او را ابن یوسف نجار میگفتند
حضرت امیر نیز فرمود که انا عبد الله و اخو رسول الله جهة رد غلات و نواصب و اما ثانی همچنانکه حق تعالی
عیسی علیه السلام را از زمان صغر او را بر خواندن انجیل و توریة داد امیر المؤمنین را نیز از زمان صغر
توفیق شد بدانستن علوم شریف مصطفوی و فطنت او بر وجهی بود که هر چه از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله می شنید حفظ میکرد و هرگز آنرا فراموش نمیکرد تا در حق وی آمد که اذن واعیه
ثالث چنانکه برکت عیسی اهل مرض شفا می یافتند برکت شاه اولیا اکثر اهل شرک از مرض کفر و
جهالت خلاص یافتند و بنور هدایت ایمان مستسعد شدند اما رابع همچنانکه عیسی فرمود و او صانی

بالصلوة و الزکوة ما دمت حیا امیر المؤمنین در عبادت بدنی و مالی تا غایتی بود که شبهای تار
هزار رکعت نماز میکرد و در حین نماز زکوة بر وجهی بود که در میان نماز زکوة داد و در حق او آیه انما
ولیکم الله نازل شد القصه عیسی علیه السلام بعد از آن بجهة تعلیم بندگان از لطف و رفق و حسن سیرت خود
و سایر بندگان خبر داد که و برا بوالدتی و گردانیده مرا خدای نیکوکار برمادر و مهربان بر وی که رفتار
او حاصل کنم و از فرمان او سر نپیچم و لم یجعلنی و نگردانیده مرا جبارا گردنکش که با بندگان تکبر کنم شقیا
بد بخت که بجهة تکبر فرمان او نبرم یعنی از جباران جبابره و از اشقیا نیستم بلکه با جمیع مردمان بطریق تواضع سلوک
میکنم و دایم منقاد او سبحانه و السلام علی و سلام خدای بر منست چنانکه بر یحیی علیه السلام یوم ولدت
روزی که بزادم و یوم اموت و روزی که بمیرم و یوم ابعث حیا و روزی که برانگیخته شوم زنده در
خبر است که روزی یحیی عیسی علیه السلام را گفت تو از من شفیع من باش نزد خدا در طلب مرتبه بلند در
ارجمند عیسی در جواب گفت تو به از منی زیرا که من سلام بر خود کردم و خدای سلام بر تو کرد حق تعالی
بعد از ذکر عیسی و قصه او جهة رد قول جماعتی که در باره او افراط و تفریط نمودند و طریق وسط قدم
نهادند میفرماید که ذلک عیسی بن مریم آنکس که ذکر او گذشت و نعت او مذکور شد عیسی بن مریم است
نه آنکه نصاری وصف او میکنند باضداد آنچه مذکور شد و بعضی از ایشان او را مسیح بن الله میگویند
و جمعی ابن یوسف نجار قول الحق و میگویم گفتن درست و راست یعنی آنچه در باره عیسی مذکور شد
گفتاری درست و راست است القول حق و صدق الذی فیه یمترون که در آن شک دارند و با هم منازعت
میکنند با یکدیگر در امر او یهود میگویند که ساحر و کذابست و متولد از یوسف نجار و نصاری گویند
که این الله است بعد از آن بجهة تکذیب نصاری و تنزیه خود از کلمات ایشان میفرماید ما کان
نیست و نشاید لله مر خدا را ان یتخذ من ولد آنکه فرا گیرد فرزندی سبحانه منزه و مبراست او از
آن چه ولد از جنس والد باشد و او سبحانه از جنسیت و مثلیت منزه است پس الزام میکند بقول اذا
قضی امرا چون حکم کند خدای بچیزی یعنی اراده آفریدن چیزی کند فانما یقول پس جز این نیست که
گوید له مر آن چیز را کن بباش فیکون پس بباشد بی تاخیر و کسی که قدرت او باین وجه باشد که بلفظ
ایجاد هستی نماید البته منزه خواهد بود از مشابهت او بخلق و مبرا از احتیاج فرا گرفتن ولد بایستی
گردانیدن اناث بعد از آن حبیب خود را بدعوت بندگان امر میکند بقول و ان الله و بدر

ربی و ربکم پروردگار من و شماست فاعبدوه پس بپرستید او را و به پرستش غیر او مشغول
مشوید هذا صراط مستقیم اینست راه راست که موصلست بروضه رضوان فاختلف الاحزاب پس
اختلاف کردند جمیع فرق یهود و نصاری من بینهم از میان یکدیگر در باب عیسی چه یهود از طریق تفریط گذشتند
و او را دشمن داشتند و ترسایان در جانب افراط افتادند و دعوی الوهیت او کردند با آنکه ترسایان
مختلف شدند و سه فرق گشتند نسطوریه او را ابن الله گفتند و یعقوبیه بالوهیت او قایل شدند و
ملکائیه گفتند که او بنده خداست و پیغمبر او فویل للذین کفروا پس وای مر آنانرا که کافر شدند و او را
خدا گویند من مشهد یوم عظیم از وقت حاضر شدن در روز بزرگ قیامت یا از مشاهده اهوال
آن روز بر ایشان چه در روز قیامت ملائکه و انبیا و زبان و اعضا بر کفر و بدی اعمال ایشان گواهی
دهند اسمع بهم و ابصر چه شنوا باشند کافران و چه بینا یوم یاتوننا روزی که بیایند بما یعنی بحشر
و بقیامت حاضر شوند و لیکن سود نکند ایشان را دیدن و شنیدن یعنی بعین الیقین بینند موعید الهی
و بدان متیقن گردند اما نفع نرسانند ایشان را لکن الظالمون الیوم لیکن ستمکاران امروز یعنی
در دنیا فی ضلال مبین در گمراهی اند هویدا و پیدا چه اختیار هوای کرده و از دین حق عدول نموده
بمحض بخن الحقست که کافران در دنیا جاهلند بامور عقبی و در آخرت عارف آن و این عرفان در آن
روز فایده ایشان ندهد و انذرهم و بیم کن ایشانرا یعنی کفار را یوم الحسرة روز ندامت
که در آن بدکاران حسرت خورند که چرا بد کردیم و نیکوکاران ندامت خورند که چرا نیکی بیشتر نکردیم اذ
قضی الامر و قتیکه ساخته شود کار یعنی در آن حساب مر خلایق را جمع کنند و حکم صادر شود
که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر یعنی بعضی را بهشت و جمعی را بدوزخ در آرند که هم فی غفلة و کفار در
دنیا بی خبری اند از احوال آخرت و هم لا یومنون و ایشان منکر و ندبا آخرت و متعلقات آن و در صحیحین
پیوسته در طرق و طرق اهل سنت که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که چون روز قیامت شود و مردمان
از حساب بپردازند حق تعالی مرگ را بصورت گوسفندی سیه سفید مصور سازد و بنماید تا
آنرا در میان اهل بهشت و اهل دوزخ بدوزخ بدارند و ندا رسد که مرگ را می شناسید همه
گویند مرگ اینست پس بفرماید تا او را بکشند و بعد از آن نگند که ای اهل بهشت و دوزخ همیشه
جاوید باشید که هرگز مرگ بشما نرسد و بعد از آن حضرت این آیه تلاوت فرمود که و انذرهم یوم

اوفقني الامراي ذبح الموت يعني در آنوقت كوسفند كه بصورت مرگ است بكشند اهل دوزخ حسرت
و بعد از آن فرمود كه بهشتيان چون اين بشنوند چندان فرحناك و شادمان شوند كه اگر مرگ
بودي همه از شادي هلاك شدندي و دوزخيان شهقه زنند كه اگر مرگ بودي همه از حزن و الم
هلاك شدندي انا نحن بدرستيكه ما نرث الارض ميراث بريم زمين را ومن عليها و هر كس را كه
بر روي زمين است يعني همه فاني سازيم پس هيچكس باقي نماند بر زمين كه مالك و متصرف باشند غير از
ما و ملك همه بما راجع شود و هيچكس نماند كه دعوي ملكي كند بجهة آنكه حالا دعوي ميكنند و الينا يرجعون
و بسوي ما بر گردانيده شوند بعد از مرگ يعني بجاي كه غير ما مالك امر و نهي نباشد و آنجا جزا را بر وفق اعمال
با ايشان رسانيم و مرويست كه چون سطوات ازلي از روي هيبت همه مكونات را فاني سازد
منادي كبريا در رسد كه لمن الملك اليوم و چون غير او سبحانه معدوم باشند جلال احديت و جمال صمديت
با كمال قدسي و عز سبوحي خود را جواب دهد كه لله الواحد القهار و بعد از ذكر احوال زكريا و يحيي
و مريم و عيسي قصه ابراهيم را بيان ميفرمايد كه تا بندگان نيز باو اقتدا كنند و در طريق نجات سلوك
نمايند كه واذكر و ياد كن اي محمد براي قوم خود في الكتاب در قرآن ابراهيم قصه ابراهيم را عليه السلام كه
همه اهل ملت بفضل او مقر و معترفند و مشركان عرب بفرزندي او مفاخرت ميكنند پس ايشان را از
توحيد او خبر ده و بگو با ايشان كه انه بدرستيكه او كان صديقا بود بسيار راست گوينده و
اين صفت اصل است در نبوت يعني در اقوال و افعال و امور اعتقاد صادق و مصدق بود نبيا
پيغمبري خبر دهنده بود با بلند مرتبه اذ قال چون گفت لابيه مر پدر خود را مراد عم او بود كه آزر است و
چون در طفوليت مربي او بود و او را پدر ميگفت و ميخوانده بود كه مراد پدر نباشد بجهة آنكه بادلائل
ثابت شده كه آبا و اجداد انبيا مسلمان بوده اند و اين قصه در سوره انعام مبين شده پس از
عطوفت و مهرباني فرموده كه يا ابت اي پدر من لم تعبد چرا مي پرستي ما لا يسمع چيزي را كه نمي
شنود دعا و نياز ترا و لا يبصر و نمي بيند خضوع و خشوع ترا كه نزد وي بجا مي آوري و لا يغني
عنك و دفع نميكند از تو شيئا چيزي را از ضرر و مكروه طبيعت يا نفع نرساند در دفع مضار و مكاره
از تو ميكند و آنحضرت رب الارباب است كه خالق و رازق تست يا ابت اي پدر من اني قد
جاءني بدرستيكه آمده است بمن از طريقت وحي من العلم از دانش ما لم يأتك آنچه بتو نيامده

فاتبعني پس پيروي كن مرا اهدك تا بنمايم ترا صراطا سويا راهي راست كه طالب خود را بمطالب
دنيوي و مقاصد اخروي رساند و او را از مهالك دنيا و آخرت رستگار گرداند يا ابت لا تعبد الشيطان
اي پدر من مپرست ديو را يعني فرمان او مبر در نافرماني خدا كه شرك است ان الشيطان بدرستيكه ديو
كان للرحمن عصيا هست مر خداي را عصيانا فرمان برنده از جمله عصيان اوست كه آدم را سجده نكرد و اولاد او را
بر شرك داشت يا ابت اني اخاف اي پدر من مي ترسم ان يمسك اگر برسد ترا عذاب من الرحمن
عذابي از جانب خدا بسبب عبادت تو شيطان را و چون عذاب الهي در رسد فتكون پس تو باشي للشيطان
وليا مر ديو را دوستي يعني همنشين و قرين او در عذاب و لعن قال گفت آزر اراغب انت
كه آيا روگرداننده تو عن آلهتي از پرستش خدايان من و ترك كننده ايشان يا ابراهيم اي ابرهيم لئن لم
تنته اگر باز نايستي از مقاله خود در مذمت بتان و رغبت گردانيدن از ايشان لارجمنك هر آينه
دشنام دهم ترا يا سنگسار كنم تا هلاك شوي يا از من دور شوي و گرد من نگردي و چون با من در طريق
مخالفت سلوك ميكني پس حذر كن از من واهجرني و دور شو از من مليا زماني دور و دراز پيش از آنكه ترا
بزنم و مجروح كنم و هلاك گردانم ابرهيم چون از ايمان او نا اميد شد و اين كلمات با تهديد از وي بشنيد بطريق
وداع و متاركه بسخن قال گفت سلام عليك سلام بر تو باد يعني ترا وداع ميكنم و ميروم و در بعضي اخبار
آمده كه چون ابرهيم قصد مهاجرت كرد آزر او را گفت از رفتن ملول مباش كه تو خداي نيكو داري ترا فرو
نخواهد گذاشت ابرهيم با ايمان او اميدوار شد بر وي سلام كرد و گفت سأستغفر لك زود باشد كه
آمرزش خواهم براي تو ربي از پروردگار خود تا شايد توفيق دهد ترا در توبه و ايمان حقيقت آنست كه
استغفار ابراهيم براي او بجهة وعده او بود بر ايمان آوردن چنانكه در سوره التوبه مذكور شد انه كان
بدرستيكه هست خداي من بي حفيا بمن نيك مهربان و اعتزلكم و كناره ميگيرم از شما و از
و امثال او از بت پرستان يعني از شما دوري ميجويم وما تدعون و از آنچه ميخوانيد و مي پرستيد من
دون الله بجز از خداي يعني بتان مراد مهاجرت اوست از دين ايشان و از ديار ايشان
و ادعوا ربي و ميخوانم پروردگار خود را يعني مي پرستم او را بيگانگي عسى ان لا اكون شايد
كه اميد دارم با آنكه نباشم بدعاء ربي شقيا بخواندن و پرستيدن پروردگار خود شقيا نا اميد و بي بهره
يعني شما از خواندن بتان بي بهره ايد و ضايع در گردانيد من اميد دارم كه از حق سبحانه بهره تمام

و در سلك مخصوصان و مقربان او باشيم آورده اند كه ابرهيم عليه السلام از بابل بكوهستان فارس آمد
و هفت سال در اطراف آن كوه پيغمبر بود و بعد از آن ببابل آمد و مذمت بتان آغاز كرد و بدين
نوبت بتان را بشكست و آتش بر وي سرد شد چنانكه تفصيل اين در سوره انبيا بيايد ان شاء الله
و بعد از آن با ساره و لوط عزيمت شام فرمود حق تعالي از اين هجرت خبر ميدهد فلما اعتزلهم و پس
آنهنگام كه دور شد ابرهيم از بت پرستان متوجه شام شد و بگذاشت ايشان را وما يعبدون
و آنچه را كه مي پرستند من دون الله بجز از خداي وهبنا له بخشيديم مر او را از ساره اسحق
و يعقوب فرزندي اسحق نام از ساره و پس از و نبيره از اسحق كه يعقوب نام داشت وكلا جعلنا
همه را گردانيديم نبيا پيغمبر خبر دهنده و بار بر گيرنده و بار فوت و تقرب تخصيص اسحق و يعقوب بذكر
جهة آنست كه تا ذكر اسمعيل كند بعد از اين علي الانفراد بجهة مرتبه فضل او ووهبنا لهم و بخشيديم
مر ايشان را من رحمتنا از بخشش خود سوي اولاد از نبوت از نعم دين و دنيا و گويند مراد
اولاد و اموال است كه با ايشان ارزاني داشت وجعلنا لهم و داديم مر ايشان را لسان صدق
زبان راست عليا در حاليكه بلند بود آن لسان صدق در ميان مردمان مراد ثناي نيكو
كه جميع اهل عالم از جهود و ترسا و نصاري و مسلمانان ايشان را بآن ستايش ميكنند و بايشان
مفاخرت مي نمايند و همه دعوي ميكنند كه ما بر دين ايشانيم و ما بلند كرديم ذكر ايشان را در ميان امت
محمد كه همه بوصف جميل ذكر ايشان خواهند كرد تا روز قيامت و بعد از آن در بيان قصه موسي
عليه السلام ميفرمايد كه واذكر و ياد كن اي محمد في الكتاب موسي در قرآن قصه موسي عليه السلام انه كان بدرستيكه
بود او مخلصا پاك كرده شده از نقص عيب يعني موحدي بود كه عبادت او از شرك و ريا
پاك بود و من جميع الوجوه متوجه حضرت ربوبيت بود و نفس او از تعلق ما سوي پاك بود و پاكيزه و
كان رسولا و بود فرستاده از نزد حضرت عزت نبيا خبر دهنده خلق از جانب احديت و بلند
قدر و عالي مرتبه وناديناه و ندا كرديم موسي را بگفت يا موسي اني انا الله رب العالمين من
جانب الطور از ناحيه كوه ربزا الايمن كه طرف راست موسي بود يا جانب ميمون و مبارك
وقربناه و نزديك گردانيديم او را بدرگاه عزت خود نجيا در حاليكه راز گوينده بود با ما
مرويست كه موسي عليه السلام را بلند گردانيدند و بالا بردند از آسماني تا آسماني و از حجابي تا حجابي كه

بجاي رسيد كه آواز قلم كه توريه بآن نوشته ميشد بشنيد ووهبنا له و بخشيديم او را و عطا
فرموديم من رحمتنا از جانب رحمت و مهرباني خود اخاه هرون برادر او هارون را يعني
او را وزير و معاون او گردانيديم و تدبير امور دينيه نبيا در حاليكه پيغمبر بود با رفيع القدر
بعد از آن در بيان حال اسمعيل ميفرمايد كه واذكر في الكتاب اسمعيل و ياد كن در قرآن
صفت اسمعيل را انه كان بدرستيكه او بود صادق الوعد راست وعده و كان
رسولا و بوده فرستاده خدا بخلق نبيا خبر دهنده از حق ذكر او بصدق اول بار بجهة
شهرت او بود باين صفت چنانچه مشهور است كه با كسي وعده داد كه درين مكان تا تو بيائي سروز
و بقول اشهر يكسال اقامت كرد تا آن مرد بيامد و در مدت جز پوست درخت از خوردني چيز
نداشت و نيز در صفت او ميفرمايد وكان يأمر و بود كه ميفرمود اهله اهل خود را بالصلوة
بنماز كه اشرف عبادات بدنيه است والزكوة و زكوة كه اكمل عبادات ماليه است وكان عند ربه
و بود نزد آفريدگار خود مرضيا پسنديده بجهة رسوخ او در استقامت اقوال و افعال و بعد از
آن سيرت ادريس عليه السلام بياد پيغمبر خود ميدهد تا امت مرحومه بآن اقتدا كنند و ميگويد و اذكر
و ياد كن اي محمد في الكتاب ادريس در قرآن قصه ادريس را كه پسر زاده شيث و جد پدر نوح است او
مرويست كه سي صحيفه باو نازل شده و اول كسي كه خط نوشت و از علم نجوم و حساب سخن گفت و وضع
ترازو كرد و اسلحه ساخت و خياطت كرد او بود در جامع الاصول آورده كه ادريس بصد سال
بعد از وفات آدم متولد شد انه كان بدرستيكه او بود صديقا بسيار راست گوينده در جميع اقوال نبيا
خبر دهنده از حق با بلند قدر ورفعناه و برداشتيم او را مكانا عليا بمكاني بلند كه شرف
نبوت و درجه قربت و يا او را به بهشت رسانيديم يا بآسمان ششم يا چهارم و در احاديث
معراجيه ثابت شده كه حضرت رسالت صلي الله عليه و آله فرمود كه من در آسمان چهارم با ادريس عليه السلام
ملاقات كردم و سبب رفع او بآسمان بروايتي آن بود كه روزي ادريس از حرارت آفتاب
مناجات كرد كه الهي با وجود اين بعد كه ميان و آفتاب است از حرارت آفتاب متاثر شدم آيا
آن فرشته كه حامل آفتاب است چه حال باشد خداوندا بار آفتاب را بر وي سبك گردان و او را
از تاب آفتاب در سايه حمايت خود محفوظ دار حق تعالي دعاي او را اجابت فرمود روز

دیگر آن فرشته که حامل آفتاب است خود سبکبار یافت در سایه حمایت خود محفوظ داد از دوحی تعالی
دعای او را اجابت فرمود روز دیگر و اثر حرارت آنرا در نیافت سبب آنرا از حضرت عزت
پرسید خطاب رسید که بنده من ادریس در حق تو دعا کرد و من اجابت کردم آنفرشته با جازت
الهی بزیارت آمد و بعد از ملاقات ادریس را و گفت چون بملک الموت ربی بگو تا در اجل
من تاخیر کند و من وظایف طاعات الهی را زیاده کنم آن فرشته گفت هر چه درین باب ممکن
باشد سعی نمایم پس بالتماس وی او را بر پر خود نشانید باسمان برد و نزدیک طلوع آفتاب رسانید
و با ستدعای ادریس کمیت عمر و کیفیت اجل وی از ملک الموت پرسید جواب داد که حکم الهی در
باره ادریس که تو میگوئی اینست که حالی نزد مطلع آفتاب متوفی شود چون فرشته بازآمد
نقد جان بقابض ارواح سپرده بود باز حق تعالی جان بوی داد اکنون در آن موضع بالا اکر
بعبادت مشغولست اولئک آن گروه که مذکور شد از زکریا یا ادریس علیهم السلام الذین
انعم الله علیهم آنانند که حق تعالی انعام کرد برایشان بانواع نعم دینیه و اصناف موهبت
معنویه من النبیین از میان پیغمبران من ذریة آدم از فرزندان آدم و ممن حملنا
و از ذریت آنها که برداشتیم ایشانرا در کشتی مع نوح با نوح علیه السلم و آنها غیر ادریس اند
و من ذریة ابرهیم و از ذریت ابرهیم علیه السلم و اسرائیل و از ذریت یعقوب علیه السلم
و ممن هدینا و از آنها که راه نمودیم ایشانرا الحق واجتبینا و برگزیدیم ایشانرا از
میان مردمان بنبوت و کرامت و رسوخ ایمان و طاعت اذا تتلی علیهم هرگاه خوانده
میشد بر ایشان آیات الرحمن آیتهای خدای بخشنده در کتابها که بایشان فرود آمده بود
خروا او بر روی در افتادند سجدا در حالتیکه سجده کنندگان بودند مر خدای را و بکیا
و گریه کنندگان از خوف نزد بعضی مراد من هدینا و اجتبینا مومنان اهل کتابند چون
عبدالله سلام و قوم او که چون قرآن برایشان خوانده میشد بسجده می افتادند و می گریستند و
از علی بن الحسین زین العابدین علیه السلم مرویست که فرمود قرآن خوانید و بگریید و اگر نتوانید
خود را بگریه دارید صالح مری فرموده که در خواب قرآن بحضرت رسول میخواندم فرمود ای صالح این
قرائتست گریه ات کو و شیخ عینیت که گریه لازم شوق در کلام دوست و در حدیث آمده

کر قرآن بحزن و اندوه نازل شده پس هرگاه قرائت کنید خود را بر حزن دارید بلکه گریه کنید و بعد
از ذکر پیغمبران و صالحان از فساق و فجار خبر میدهد که فخلف من بعدهم خلف پس در رسیدند از
پی ایشان فرزندان که از غایت غفلت و جهالت اضاعوا الصلوة فرو گذاشتند نماز را یعنی ترک
کردند و اتبعوا الشهوات و پیروی کردند آرزوهای نفس را از انواع معاصی چون شرب خمر و زنا
و امثال آن و ابن عباس فرموده که اینها یهود اند که ترک صلوة مفروضه کردند و شرب خمر نمودند
و نکاح خواهر پدری را حلال داشتند و بروایت مجاهد و قتاده مراد فساق این امتند تا روز
امیرالمومنین علیه السلم فرموده که در وقتیست که مشغول شوند به بناهای بلند و پر زینت و بر اسبان
منظور نشینند و جامهای مشهور پوشند فسوف یلقون غیا پس زود باشد که برسند غیا
بجزای گمراهی و تباهی خود و بسزای بدی و زیانکاری خود از ابن مسعود و عطا و کعب مرویست
که غی وادیست در جهنم آتش آن تیزتر و عذاب آن سخت تر که بی نمازان و متابعان شهوات و آرزوها را
بدانجا برند و بروایت ابن عباس وادیست در دوزخ که اهل دوزخ از فرط حرارت آن
پناه بخدای دهند و آن جای زانی مصر و مدمن خمر و اکل ربا است و کسانیکه عاق والدین باشند
و گواهی بدروغ دهند و زنی که فرزندی را که از شوهر وی نباشد بر شوهر خود بندد الا من
تاب مگر آنکه بازگشت باشد از معاصی و امن و ایمان آورده بخدا و رسول و عمل صالحا
و کرد کار شایسته فاولئک پس آن گروه تایب مومن یدخلون الجنة در آورده شوند به بهشت
و حفص بفتح یا و ضم خا میخوانند یعنی در آیند به بهشت بعنوان جزا و لا یظلمون و ستمدیده نشوند شیئا
چیزی را از پاداش خود یعنی چیزی را از مزد ایشان کم نکنند و این تایبان و عاملان صلاح در آیند
جنات عدن در بهشتهای باقی مقام التی وعد الرحمن وعده داده بهشت خدای بدان عباده آن بهشتی که
بندگان خود را بالغیب در حالتیکه آن بهشتها غایبند از ایشان یا ایشان از آنها غایبند انه
بوعده صدق الهی تصدیق بآن کرده اند و اگر چه آنرا ندیده اند انه کان بدرستی که هست وعده
وعده خدا آینده یعنی جنات عدن آینده و محقق الوقوع است و یا مراد بوعد جنات یعنی مومنان
آینده کانند بآن لا یسمعون فیها نشنوند در آن جنات لغوا سخنی بیهوده و هرزه و بی فایده مانند
فحش و مزخرفات و اباطیل الا سلاما لیکن بشنوند سلام را از جانب جناب عزت و [illegible] از

ملائکه بر وجه تعظیم و تکرمت و یا از یکدیگر از روی تحیت و لهم و مر ایشانرا بود رزقهم روزی ایشان
نعمتهای عظیمه فیها در آن بهشتها بکرة و عشیا بامداد و شبانگاه یعنی در طرفین روز یا بدوام
نعمتها خوزانه چنانکه عادت متنعمانست و چون در بهشت لیل و نهار نخواهد بود پس مراد از بکرة
و عشیا مقدار این دو زمانست یعنی بمقدار این دو زمانکه در دنیاست خورش باشند روزی بایشان
دهد و گوید اگر چه شب و روز نخواهد بود اما علامات باشد که بدان مقدار لیل و نهار شناسند و در بعض
تفاسیر آمده که زمان لیل بفرو گذاشتن پردها و بستن درها معلوم شود و زمان نهار بر داشتن
حجاب و گشودن درها باشد و در تبیان آورده که زمان شب کنیزان بهشت صفت مومنان گشته
و زمان غلمان بهشت و گویند عرب هر که چاشت و شام طعام میخورند او را متنعم میخوانند پس مراد اینست
که اهل بهشت متنعمان باشند و نزد بعضی مراد از بکره و عشی دوام روزیست در جمیع زمان تلک این وقت
معین علک آن بهشت که ذکر کردیم الجنة التی نورث بهشتی است که میراث دهیم من عبادنا از بندگان
خود من کان تقیا هر که پرهیزکار باشد یعنی باقی گذاریم آنرا برایشان بجهت تقوی ایشان همچنانکه
بر وارث مال مورث باقی ماند و در روایت صحیح آمده که حق تعالی برای هر بنده مکلف جایی
تعیین فرموده در بهشت و دوزخ چون مکلف ایمان آرد و اختیار کند جایی که در دوزخ نامزد
او باشد بکافران دهد و چون کافر شود و معصیت کند جایی که در بهشت برای او مقرر بوده باشد
بمتقیان دهد آورده اند که چون حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله از اصحاب کهف و ذو القرنین
سوال کردند فرمود که فردا بیایید و کلمه ان شاء الله نگفت پانزده روز یا دوازده روز یا بیست و
پنج و یا چهل روز جبرئیل نازل نشد مشرکان گفتند که خدای محمد را و اگذاشته و او را دشمن گرفت
و حضرت بجهت این سخن مغموم بود چون جبرئیل فرود آمد با او گفت ای برادر دیر آمدی و من بسی منتظر بودم جبرئیل
مشتاق ملازمت تو بودم اما درین مدت از حضرت عزت مرخص نبودم که نزد تو آیم بعد از آن
حق تعالی بزبان ملائکه حبیب خود را ازین خبر داد که و ما نتنزل و فرود نمی آییم ما فرشتگان
الا بامر ربک مگر بفرمان و دستوری پروردگار تو له ما بین ایدینا مر او راست آنچه در پیش
ماست از امکنه جهات و ما خلفنا و آنچه در پس خود و اگذاشته از امکنه و ازمنه گذشته
و ما بین ذلک و آنچه در میان ماست که زمان حالست مراد آنست که در تصرف قدرت اوست

جمیع ازمنه و امکنه و جهات از مکانی بمکانی و زمانی بزمانی منتقل نمیتوانیم شد مگر بامر او و اراده او و یا
مر او راست حکم ابتدای آفرینش و انتهای آجال ما و آنچه مدت حیات ماست و ما کان و
نبوده و نخواهد بود ربک پروردگار تو نسیا فراموش کار یعنی از حال تو آگاه است هر گاه مصلحت او
تقاضا کند ما را بتو فرستد پس فرو نیامدن تو بجهت عدم امر و مشیت اوست نه بجهت نسیان او
و چگونه نسیان بر او روا باشد و حال آنکه او رب السموات والارض و ما بینهما آفریننده
آسمان و زمینها است و آنچه میان آنهاست و آفریننده ارض و سما و پرورنده آن نشاید که
فراموش کار باشد فاعبده پس او را پرستش کن نه غیر او را واصطبر و شکیبا باش لعبادته
مر پرستش او را یعنی چون دانستی که ترا فراموش نکرده بر عبادت خود ثابت قدم باش و بدیر آمدن
وحی و استهزا کافران دلتنگ مباش پس بجهت تقریر امر بعبادت و انکار مثلیت خود و اثبات
وحدانیت خود میفرماید که هل تعلم له سمیا آیا میدانی مر خدا را مانندی که او را الله توان گفت
یا هم نامی یعنی همه آنکسی را غیر او الله بوده باشد و این از جمله آثار سطوت الهی و غیرت احدیست
که هیچکس از اهل شرک معبود خود را الله و رحمن نام ننهاده اند بلکه آله گفته اند و چون دانسته اند
که هیچکس مثل او نیست و هیچ مستحق عبادت نیست غیر او پس چاره نیست از تسلیم سخن مر او را
و اشتغال نمودن بعبادت او و صبر کردن بمشقت آن آورده اند که ابی بن خلف جمحی روزی نزد
رسول صلی الله علیه و آله آمده گفت آیا چون بمیرم مرا از گور زنده کنند و روایتی آنست که استخوانها
پوسیده و ریزیده مرده را بدست گرفته نزد رسول الله آورد و بر دست بمالید تا آرد شد
و باد بر آن دمید تا همه چون گرد پراکنده شد و از روی انکار گفت این زنده شود حق تعالی در
قول او کرده آیه فرستاد که و یقول الانسان و میگوید آدمی یعنی ابی که از جمله بنی آدم است
میگوید ائذا ما مت آیا در وقتیکه بمیرم لسوف اخرج هر آینه زود بیرون آورده شوم از خاک
حیا در حالتیکه زنده باشم یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود و از خاک بیرون آید اولا
یذکر الانسان آیا نمی اندیشد و یاد نمیکند آن آدمی انا خلقناه آنرا که بیافریدیم او را من
قبل پیش ازین و لم یک شیئا و نبود چیزی بلکه عدم صرف بود یعنی باید که بیاد آورد این معنی را که
ایجاد معدوم عجیبتر است از جمع مواد بعد از تفرق آن و اعاده مثل آنکه در آن بود از اعراض [illegible]

پس چونکه بر ابتدا قادر است بر اعاده نیز قادر خواهد بود بعد از آن جهة تحقیق امر اعاده اجسام
میفرماید فَوَرَبِّكَ پس سوگند بپروردگار تو که بوقت قیامت لَنَحْشُرَنَّهُمْ هر آینه حشر کنیم آدمیانرا
وَالشَّيَاطِينَ و همه دیوانرا که گمراه کننده ایشان شده ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ پس حاضر گردانیم همه آدمیانرا
حَوْلَ جَهَنَّمَ گرداگرد دوزخ تا سرور و فرح اهل تقوی و سعدا بجهة نجات ایشان از آنچه میبینند زیاده
شود و غیظ و خشم اشقیا بجهة آنکه مشاهده کنند آنچه از برای ایشان آماده است در دوزخ از انواع
عذاب بیشتر گردد پس بجهة این کفار و شیاطین را در گرد جهنم حشر کنیم جِثِيًّا در حالتیکه بزانو درآمدگان
باشند بجهة هول آنچه بر ایشان ظاهر شود ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ پس بیرون آریم مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ از هر گروهی
أَيُّهُمْ هر کرا از ایشان أَشَدُّ که او سخت تر و بسیار باشد عَلَى الرَّحْمَٰنِ بر خدای عِتِيًّا از روی سرکشی
یعنی از هر امتی آنرا که سرکش تر و نافرمانتر بود جدا کنیم و بدوزخ اندازیم حاصل معنی آنست که اول رؤسای
ایشانرا در دوزخ بریم بجهة آنکه هم گمراه بوده اند و هم گمراه کننده و بعد از آن تابعان ایشانرا ثُمَّ لَنَحْنُ
أَعْلَمُ پس ما داناتریم بِالَّذِينَ هُمْ بآنانکه ایشان أَوْلَىٰ بِهَا سزاوارترند بدوزخ صِلِيًّا از روی درآمدن
یعنی میدانیم که کیست سزاوار آنکه او را نخست جدا باید کرد و در آتش افکنده و بشدت عذاب او را معذب ساخت
وَإِنْ مِنْكُمْ و نیست از شما ای آدمیان إِلَّا وَارِدُهَا مگر رسنده و گذرنده است بدوزخ اما
چون مومنان بر وی گذرند آتش مرده و افسرده گردد چنانکه بر ابراهیم سرد و افسرده شد جابر از پیغمبر
صلی الله علیه و آله روایت کرده که بعضی بهشتیان از بعضی سوال کنند که نه حق تعالی ما را وعده داده کرد
ان منکم الا واردها پس چگونه بود که ما آتش را ندیدیم فرشتگان گویند که شما گذر کردید در دوزخ اما
آتش از سبب نور ایمان شما مرده گشته است ورود مردمان بدوزخ عَلَىٰ رَبِّكَ بر پروردگار
تو حَتْمًا حتم و قطع کرده که ناگزیر است از آن مَقْضِيًّا حکم کرده شده بر آن یعنی وعده ایست که البته واقع
شود ثُمَّ نُنَجِّي پس نجات دهیم الَّذِينَ اتَّقَوْا آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی بیرون آوریم ایشانرا
از دوزخ وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ و بگذاریم ستمکارانرا که از اهل شرک و کفر اند فِيهَا در آتش جِثِيًّا در
حالیکه بزانو درآمدگان باشند از شدت هول آن جابر بن عبد الله انصاری گفته که این هر دو گوش
من کر باد اگر از رسول خدا نشنیده باشم که می گفت ورود بمعنی دخول است هیچ برونی و فاجری نماند مگر در
دوزخ درآید لیکن بر مومنان سرد و سلامت باشد چنانکه بر ابراهیم خلیل و بعد از آن مومنانرا

بیرون

بیرون آرند و کافرانرا در آن بگذارند یعلی بن منبه از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که در روز
قیامت دوزخ فریاد و بانگ کند و گوید ای مومن بگذر از من که نور تو بنشاند حرارت مرا فرو
نشاند ابن مسعود از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که ورود مردمان بر صراط بقدر اعمال
باشد جمعی چون برق جهنده بگذرند و طایفه چون باد جهنده و گروهی چون اسپان دونده و بر
افتان و خیزان فرشتگان گویند بار خدایا ایشانرا سلامت نگهدار و ابو سعید خدری از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله نقل کرده که بعضی را از دوزخ بیرون آرند پس از آنکه از سوختگی انگشت شده
باشند بعد از آن فرمود که خلایق در طبقات مختلف باشند آنها را ببهشت برند و اگر حسنات و
سیات برابر باشند حق تعالی بر ایشان نیز رحمت کند و عفو فرماید و ببهشت برد یا آنکه من ایشانرا
کم و دیگری از اهل شفاعت و اگر هیچکدام از اینان نباشد ایشانرا بدوزخ برند و بقدر سیئات
عقوبت کنند و آنگه ببهشت درآیند و چون اراده تعلق گیرد بانکه ایشانرا از دوزخ بیرون آرند
ملک امر کند تا هوای دوزخ را صافی کنند و از کدورات و دود پاک گردانند منافقان که در
اسفل باشند مومنانرا ببینند بر سبیل استهزا ایشانرا گویند نه شما نماز گذارده اید و روزه
داشته اید مومنان گویند بار خدایا ما را از طعنه دشمنان طاقت نیست حق تعالی جبرئیل را امر کند
که برود و هر که در دل او مثقال ذره ایمان هست و در همه عمر یکبار لا اله الا الله گفته باشد از دوزخ
بر آن جبرئیل بیاید و جمیع مومنانرا از دوزخ بیرون آرد و در آنجا نمانند الا کافران پس مومنان
آرد و در آنجا نمانند الا کافران پس مومنانرا ببرند و بچشمه که آنرا عین الحیوان گویند در اندازند
در آن چشمه در آرند و سیاهی اعضای ایشان برود و علامتی نه در پیشانی ایشان بماند و اهل
بهشت چون ایشانرا ببینند گویند اینها اند که از دوزخ بیرون آمده اند و حق تعالی این منت را
نیز از ایشان کم کند بعد از آن از عناد اهل کفر خبر میدهد وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ و خوانده شود
بر مشرکان آيَاتُنَا آیتهای ما بَيِّنَاتٍ در حالتیکه هویدا و روشن اند در اعجاز قَالَ الَّذِينَ
كَفَرُوا گویند آنانکه نگرویده اند از صنادید قریش لِلَّذِينَ آمَنُوا آنانرا که گرویده اند از فقرای
مومنین یعنی توانگران اهل شرک بدرویشان اهل ایمان گویند أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ کدام از دو
گروه کافر و مومن خَيْرٌ مَقَامًا بهتر اند از روی مکان و مسکن وَأَحْسَنُ نَدِيًّا و نیکوتر

از روی مجلس و محفل یعنی ما را منازل خوب و اماکن ارجمند هست و همه ایشان معیشت بر وجه
دلخواه و مجمع ما آراسته و مزین بر حسب مدعی چه اهل مجلس ما همه صنادید قریش اند و
اشراف عرب و شما مبتلا بضیق معیشت و بی برگ و نوا و اهل مجلس شما همه موالی و ضعفا
ملخص آنست که چون کفار بشنوند آیات و فصاحت قرآنی را عاجز شوند از معارضه آن و
آن متمسک شوند بافتخار آنچه ایشانراست از حظوظ دنیا و استدلال کردند بزیادتی حظ
ایشان در آن فضل و مرتبه و حسن منزلت ایشان نزد حق تعالی یعنی گویند که چون در دنیا
حال ما از شما بهتر است پس در آخرت نیز حال ما از حال شما بهتر خواهد بود حق تعالی بنای افتخار
و مباهات ایشانرا در هم شکسته و بر سبیل تهدید فرمود وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بسا که هلاک
کردیم قَبْلَهُمْ پیش از مشرکان عرب مِنْ قَرْنٍ گروهی را که مجتمع بودند در زمان واحد و جنس
هُمْ ایشان از کفار عرب أَحْسَنُ أَثَاثًا نیکو بود از روی متاع خانه که آرایش منازل و
اموال و حسب و نسب و حسن و جمال و حال دافع هلاکت ایشان نشد و همه بچنگال نکال و عقوبت
عقاب گرفتار گشتند کفار عرب نیز چون عذاب بر ایشان نازل گردد مسکن و مجمع نیکوی ایشان
فایده بایشان نرساند و عذاب را از ایشان باز ندارد بلکه همه بهلاکت دنیوی و اخروی
گرفتار گردند مرویست که نضر بن الحارث و اصحاب او مویهای سر خود را شانه میکردند و
رویهای خود را بروغن صفا میدادند و جامه های فاخر می پوشیدند و بر اسبان دونده و جهنده
سوار میشدند و بهیأت و حسن صورت و جمعیت و رفاهیت خود را بر اصحاب رسول افتخار
میکردند حق تعالی این آیه در باره ایشان نازل ساخت و از آن بجهة بیان آنکه تنعم و
کثرت اموال ایشان بر سبیل استدراج است نه اکرام و ذکر اینکه عیار کار روی بار بر فضل
و نعمت در آخرت که دار بقاست نه دنیا که سرای فناست میفرماید که قُلْ بگو ای محمد مر
ایشانرا که بمال و منال مفتخرند که غره مشوید و آنرا سبب اکرام مدانید زیرا که مَنْ كَانَ
فِي الضَّلَالَةِ هر که باشد در گمراهی و دوری از راه صواب و طریق حق فَلْيَمْدُدْ پس باید
که بازکشد این خواسته در صورت امر یعنی ممتد میسازد لَهُ الرَّحْمَٰنُ مر او را خدای و باز
پس میکشد عمر او را مَدًّا بازکشیدنی و مهلت میدهد او را بطول عمر و تمتع بآن حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا

مایوعدون

مَا يُوعَدُونَ وقتیکه ببینند آنچه بیم کرده میشوند بدان إِمَّا الْعَذَابَ یا عذاب در دنیا بقتل
و اسیری و غلبه اهل اسلام بر ایشان وَإِمَّا السَّاعَةَ یا روز قیامت که مشتمل بر انواع رسوائی
و نکال و عقاب فَسَيَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند بمعاینه مَنْ هُوَ شَرٌّ که کیست بدتر
از آن دو گروه مَكَانًا از روی مکان یعنی عکس آنچه تصور کرده باشند ببینند چه جای مومنان
درجات جنان باشد و ماوای ایشان درکات نیران وَأَضْعَفُ و بدانند که کیست ضعیفتر
جُنْدًا از روی سپاه یعنی دوستان و مددکاری چه اهل ایمانرا خدای تعالی و ملائکه و انبیا
یار و مددکار باشند و مشرکانرا مطلقا یار و هوادار نباشد وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا
و می افزاید خدای در دنیا آنرا که راه یافته اند بکتاب هُدًى راه نمودن ایشانرا یعنی آنانکه
گرویده اند بآنچه از قرآن نازل شده حق تعالی ایشانرا بتصدیق چیز دیگر که منزل شود بر ایشان زیاده
میکند و یا زیاده میسازد از آنکه تصدیق کرده اند بآیت ایشانرا بتصدیق چیز دیگر که منزل شود
بر ایشان زیاده میکرده باین مسوخ علامت و شأن را بآیت ناسخ و یا می افزاید هدایت
ایشانرا بمعونت بر طاعات و توفیق بر طلب مرضات بر عکس کفار که ایشانرا در بادیه
خذلان فرو میگذارد و مدد توفیق نمیدهد بجهة فرط عناد و انکار ایشان وَالْبَاقِيَاتُ
الصَّالِحَاتُ و عملهای شایسته پایدار که ثمره آن ابد الآباد باقی ماند از نماز پنجگانه و تسبیحات
چهارگانه و امثال آن از انواع طاعات خَيْرٌ بهتر است ثواب آن عِنْدَ رَبِّكَ نزد پروردگار
تو ثَوَابًا از روی پاداش وَخَيْرٌ مَرَدًّا و بهتر است از روی بازگشت یعنی از کافران در
دنیا جاه و مال است در آخرت و نکال خواهد بود و اما مومن در دنیا هدایت دارد و هم حمایت
و در آخرت هم ثواب ابدی خواهد داشت و هم مآب سرمدی در صحیح مسلم و بخاری مذکور است
که خباب بن الارت روایت کرده که مرا نزد عاص بن وائل دینی بود روزی بادای آن
تقاضا کردم گفت ای ام ترا باز ندهم تا بمحمد کافر نشوی خباب گفت لا و الله هرگز کافر نشوم تا
تو زنده و نه مرده و نه روزی که مبعوث شوی عاص از روی استهزا و سخریت گفت آنروز که
برانگیخته شوی بیا و وام خود از من بستان که اگر آنچه تو گوئی حق است من از تو افضل خواهم بود
بآیات قرآن بر آن لایق خدمت با وَقَالَ و گفت بخدا سوگند که فردای قیامت لَأُوتَيَنَّ هر

آتیه داده شوم یعنی بمن دهند مالاً و ولداً مال و فرزند اطّلع الغیب آیا مطلع شده بر غیب
لوح محفوظ را مشاهده کرده و این سخن را آنجا دانسته و بجهة این سوگند مخورد که مرا در آخرت مال و
فرزند باشد ام اتخذ عند الرحمن عهداً یا فرا گرفته است عند الرحمن عهداً نزد بکی خدای عهدی و پیمانی
بر ادعای خود چه علم او بدعوی که میکند ازین دو طریق بیرون نیست و بروایت ابن عباس مراد
بعهد کلمه شهادتست و عمل صالح که وعده خدا بثواب بر شهادت و عمل صالح مانند عهدیست بر و
سبحانه یعنی آیا بکلمه شهادت معترف شده و اعمال صالح ازو بظهور رسیده که اعتقاد نموده
باینکه در آخرت مال و ولد باو دهند و مرتبه او زیاده از دیگران گردانند کلّا نه چنانست که او
میگوید و تصور میکند سنکتب زود باشد که بنویسیم ما یقول آنچه میگوید یعنی حفظ او را
امر کردیم که قول او را ثبت کنند در نامه کردار او تا جزا و سزای گفتار باطل او را در کنار او
نهیم و بسبب این قول کاذب او را در سلسله و غل کشیده بانواع عذابش معذب کنیم و نمدّ
له و باز کشیم برای او من العذاب از عذاب و عقاب مدّاً باز کشیدنی یعنی دراز گردانیم مدت
عذابی را که مستحق آنست یا عذاب او را زیاده سازیم یا مضاعف کنیم بر نوعی که عذابی بر بالای عذابی
باو رسانیم و نرثه و میراث گیریم یعنی باز ستانیم بمرگ او ما یقول آنچه میگوید که فردا بمن خواهند
داد یعنی فرزند و مال و یأتینا فرداً و بیاید بساحت احکام ما یعنی یا بوقت عرض بروز رستخیز
فرد و تنها یعنی نه مال با او باشد و نه فرزند قرین او بود و اتخذوا و فرا گرفتند کافران و مشرکان من
دون الله بجز از خدای آلهة خدایان یعنی اصنام و ملائکه و غیر آن لیکونوا تا باشند این
معبودان لهم عزّاً مر ایشانرا قوت و ارجمندی یعنی باشفاعت ایشان معزز گردند نزدیک
خدای کلّا نه چنانست که عزیز و ارجمند گردند نزد خدای بوسیله آلهه خود سیکفرون زود باشد
که کافر شوند یعنی انکار آن کنند آلهه ایشان و منزجر شوند بعبادتهم به پرستش ایشان یعنی
تکذیب ایشان کنند و از ایشان بیزار گردند و یا کفار چون بدی عاقبت خود در یابند بیند انکار
شرک خود کنند و منکر شوند باینکه آلهه باطل پرستیده اند و یکونون و باشند معبودان ایشان
علیهم ضدّاً بر ایشان دشمن و مخالف و سبب ذلّت و خواری ایشان نه باعث عزت و ارجمندی
چنانکه دعوی میکنند بعد از آن برسول خطاب میفرماید که الم تر آیا نه دیدی و ندانستی یعنی البته دانسته

انا ارسلنا الشیاطین بدرستی که ما فرستادیم دیوان را علی الکافرین بر ناگرویدگان یعنی باز گذاشته ایم و بر وجه جبر و قهر که منافی تکلیف است منع ایشان نکردیم تا رفیق و قرین ایشان شده اند و مسلط گشته
می جنبانند ایشان را تؤزهم أزّاً جنبانیدنی یعنی تحریک میکنند ایشانرا بر معاصی فلا تعجل علیهم پس شتاب
بر ایشان یعنی بعذاب ایشان تعجیل مکن انما نعدّ لهم جز این نیست که میشماریم برای ایشان ایام
احوال ایشان عدّاً شمردنی که در آن غلط نیست و هر گاه آن ایام منقضی گردد بر ایشان فرود آیند آنچه
مقرر شده از انواع عذاب و عقاب پس خوشحال باش و تعجیل منمای در نزول عذاب بر ایشان البته ما جزا
ایشان خواهیم داد یوم نحشر المتقین روزیکه فراهم آریم پرهیزکارانرا و جمع کنیم الی الرحمن
بسوی خداوند بخشاینده که ایشان مستغرق رحمت ساخته وفداً در حالتیکه وارد شوندگان
باشند بر او سبحانه یعنی بر منازل قرب خود که در بهشت داشته باشند بجای که وافدان بدرگاه ملوک
می برند بر وجه اکرام و تعظیم و یا در حالتیکه سواران باشند بر ناقهای بهشت داشته باشند یعنی
ایشانرا سواره به بهشت برند و از امیر المومنین صلوات الله علیه روایتست که بخدا سوگند که
ایشانرا حشر نکنند بر قدمها یعنی پیاده بلکه محشور شوند بر بالای شتران که پالانهای ایشان از زر
باشد و بر اسبهای نجیب که زینهای ایشان از یاقوت بود و آنچنان ایشانرا به بهشت در آرند
و اگر خواهند طیران کرده بر موضع خود نشینند و صالح بن محمد نیز از امیر المومنین علیه السلام روایت کرده
آنحضرت فرمود که من از رسول خدای شنیدم که فرمود ای علی چون مومنان از موقف حساب باز
گردند فرشتگان باستقبال ایشان بیایند با شتران که پالان آنها از زر باشد و مهارها از زبرجد
بر هر مرکبی حلهها افکنده که قیمت هر یک از آن از همه دنیا بیشتر بود هر مومنی حله از آن بپوشد و بر مرکبی
نشیند و مرکبان ایشان روی به بهشت آرند چون بدر بهشت رسند رضوان با ملائکه خود باستقبال
بیرون آیند و گویند سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و نسوق المجرمین و برانیم کافرانرا الی
جهنم بسوی دوزخ چنانکه بهایم رانند ورداً در حالتیکه تشنگان باشند یعنی ایشانرا تشنه و پیاده
بدوزخ کشیم لا یملکون مالک نباشند و نتوانند هیچکدام از مردمان الشفاعة درخواست و شفیع
مر ایشانرا الا من اتخذ مگر کسی که فرا گرفته باشد عند الرحمن عهداً نزد خدا عهدی و پیمانی برای
شفاعت که آن ایمان و عمل صالح است چه اهلیت شفاعت برای عاصیان موقوفست بآن و

وهیچکس نتوانند که شفیع شخصی شود مگر که از خدای دستوری یافته باشد از عبد الله مسعود منقولست که من از رسول
خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که صحابه خود را میگفت آیا نمی توانید هیچکدام از شما فرا گرفت هر بامداد و شبانگاه
نزد خدای عهدی گفتند چگونه یا رسول الله باین طریق که هر صبح و شام بگوید اللهم فاطر السموات
والارض عالم الغیب والشهادة الرحمن الرحیم انی اعهد الیک فی دار الدنیا
انی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک لک وان محمداً عبدک ورسولک و
ان الساعة لا ریب فیها وانک تبعث من فی القبور وان الجنة حق وان النار حق
وان البعث حق والحساب حق والقدر حق والمیزان حق وان الدین کما وصفت
وان الاسلام کما شرعت وان القول کما حدثت وان القران کما انزلت وانک
انت الله الحق المبین جزی الله عنا محمداً خیر الجزاء وحیّا محمداً وآله بالسلام اللهم یا عدتی
عند کربتی ویا صاحبی عند شدتی ویا ولیّ نعمتی الهی واله آبائی لا تکلنی الی نفسی طرفة
عین فانک ان تکلنی الی نفسی اقرب من الشر وابعد من الخیر فآنس فی القبر وحشتی
واجعل لی عهداً یوم القاک منشوراً چون این کلمات بخوانند هر بامداد و شبانگاه هر آینه فرا گرد
نزد خدا عهدی پس ملائکه مهری بر و نهند و در زیر عرش نهند و چون روز قیامت منادی ندا کند که
کجا اند آنانکه مر ایشانرا بهشت در آرند پس این عهد نامه بدست ایشان دهند و آنرا بخوانند بدانکه
آن عهد خداست که فرموده الا من اتخذ عند الرحمن عهداً پس او را به بهشت برند بعد عهد نام
ابو عبد الله علیه السلام از آبای کرام خود نقل کرده تا به پیغمبر صلی الله علیه و آله و از امیر المومنین علیه السلام نیز روایت
که این عهد از پیغمبر تعلیم گرفته ام و آنحضرت از جبرئیل و قالوا و گفتند کفار بنو ملیح و یهود و نصاری که اتخذ
الرحمن ولداً فرا گرفته است خدای فرزند را یعنی ملائکه و مسیح و عزیر را فرزند گرفته پس ای محمد در جواب
ایشان بگوی که لقد جئتم بدرستی که آمدید برای گفتن آن جاهلی شیئاً ادّاً چیزی بغایت زشت یعنی سخنی
ناخوش و بی ادبانه تکاد السموات نزدیک شد که آسمانها یتفطرن منه شکافته شوند از عظمت این
سخن و تنشق الارض و باز شکافد زمین و تخر الجبال و بیفتند کوهها و شکسته شود هدّاً
شکستنی یعنی پاره پاره گردند ان دعوا بجهة آنکه خواندند للرحمن ولداً مر خدای را فرزندی یعنی
ولد را باو اسناد کردند از ابن عباس و ابی بن کعب مرویست چون کفار این کلمه بگفتند آسمان و زمین و جمله

از ایشان بغیر از جن و انس از آن ترسیدند و همه فرشتگان بغضب آمدند و دوزخ بجوش آمد و ما ینبغی
و لائق و درست نباید و سزاوار نباشد للرحمن مر خدای را ان یتخذ ولداً آنکه فرا گیرد فرزندی چه این
قسم از مستحالاتست و از دایره امکان بیرون زیرا که آن ولادیست که معروفست و شبهه نیست در
استحاله آن نیست و یا تبنی است و آن نمی باشد مگر آنچه از جنس متبنّی باشد و قدیم تعالی از جنسیت
منزه است بعد از آن تصریح باین مدعا میفرماید که ان کل من فی السموات والارض نیست هر که
در آسمانها و زمینست از ملائکه و جن و انس و غیر آن الا آتی الرحمن مگر آینده در قیامت بسوی
جزای رحمن عبداً در حالتیکه بنده باشند مگر مملوک او باشند سبحانه و بطریق عبودیت و
انقیاد و مذلت و خضوع نماید پس محکوم و مربوب او باشند و هیچ معبودی غیر او نباشد مگر او
مقر و معترف باشند بعبودیت و بندگی و دعوی جزئی نکنند که کفار نسبت با و میدهند از الوهیت
و معبودیت لقد احصیهم بتحقیق که او سبحانه حصر کرده است همه ایشانرا یعنی علم او بجمیع آنها احاطه
کرده بحیثیتی که هیچ فردی از افراد ممکنات نیست که از تحت علم و قدرت او بیرون باشد و عدّهم عدّاً
و شمرده است اشخاص و افعال و اقوال ایشانرا عدّاً شمردنی پس هیچ از احوال و اعداد ایشان
بر او مخفی نباشد و کلهم و همه ایشان آتیه آینده کانند بوی یعنی رسنده کانند بجزای وی در موقف
حساب یوم القیمة در روز رستخیز فرداً در حالتیکه تنها باشند بی اتباع و انصار پس هیچ یک از
مخلوقات هم جنس او نباشند تا او را اولاد گیرد و هیچ مناسب او نبود تا او را شریک خود گردانند بعد از
آن در بیان حالات اهل ایمان میفرماید که ان الذین امنوا بدرستیکه آنانکه گرویده اند بخدا و
و رسول و عملوا الصالحات و کرده اند کارهای شایسته سیجعل لهم زود باشد که بگرداند یعنی
احداث کند برای ایشان الرحمن خداوند بخشنده ودّاً دوستی در دلهای مردمان یعنی محبت و
مودت آنها را در دلها افکند بی اسباب و وسایط از قرابت و صداقت بلکه محض اختراع باشد
از جانب احدیت ابتداءً و این کرامتیست مخصوص اولیا که حق تعالی ایشانرا بآن اختصاص
فرموده بجهت اکرام آنها بجهة آنکه ترس را در دلهای دشمنان افکنده بجهة اظهار قهاریت و غالبیت را
ابو حمزه در تفسیر خود آورده که ابو جعفر علیه السلام فرمود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امیر المومنین علیه السلام
امر کرد که ای علی دعا کن که بار خدایا از برای من عهدی نزد خود پیدا کن و از برای من پیدا کن محبت و

ومودت را در دلهای مومنان پس امیر المؤمنین این دعا فرمود حق تعالی این آیه فرستاد در
روایتی از ابن عباس و جابر بن عبد الله و براء بن عازب نیز مرویست و از انجاست که
هیچ مومنی نیست مگر که دل او مملو است از محبت و مودت آنحضرت و گویند مراد محبت مومنان است با
یکدیگر زیرا که حق تعالی محبت و الفت جمیع اهل ایمان را در دلهای صالحان نهاده و در حدیث آمده
که هیچ بنده رو متوجه حق سبحانه نشد مگر او سبحانه دلهای جمیع اهل ایمان را بجانب او مایل ساز[د]
و عطوفت و رافت ایشان را روزی او گرداند تا همه کس او را دوست داشته باشند ربیع بن انس
نیز از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کند که چون حق تعالی مومنی را دوست دارد جبرئیل را
گوید من فلان را دوست میدارم و تو هم او را دوست دار جبرئیل او را دوست دارد و منادی
ندا کند در میان اهل آسمان که ای ساکنان آسمان بدانید که حق تعالی فلان بنده را دوست دارد
شما نیز او را دوست دارید پس جمیع اهل آسمان او را دوست دارند و آنگاه محبت او را در
کند در زمین اهل زمین دوستدار او شوند و یا مراد ازین آیه آنست که حق تعالی محبت اهل
ایمان را در دلهای مخالفین و دشمنان اهل دین افکند تا دین اسلام را قبول کنند و یا در آخرت محبت او
در قلوب جمیع مومنان افکند و حقد و غل را از خاطر ایشان محو کند تا همه یکدیگر را دوست داشته
باشند مانند محبت و الدین مولد و مؤید قول اول است روایت صحیح از امیر المؤمنین علیه السلام
که فرمود اگر شمشیر خود را بر بینی مومن زنم تا که مرا دشمن گیرد هرگز دشمن من نشود و اگر دنیا با جمیع آنچه
در روست بر منافق افاضت کنم تا دوست من شود هرگز دوستی نکند با من و این بجهة آنست که
حکم ازلی تعلق گرفته و بر زبان حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نیز جاری گشته که ای علی هیچ مومن
ترا دشمن ندارد و هیچ منافقی ترا دوست نگیرد و بعد از آن حبیب خود را میفرماید که تبلیغ کن
بمردمان انچه بر تو منزل شده و ایشان را باین بشارت و بیم کن فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ پس جز این نیست
که آسان کردانیده ایم قرآن را بِلِسَانِكَ بزبان تو که لغت عربیست یعنی برای آسانی تو انزال
کرده ایم بلغت تو لِتُبَشِّرَ بِهِ تا مژده دهی بآن الْمُتَّقِينَ پرهیزکاران را که از شرک و عصیان
اجتناب نموده اند و بدایره ایمان در آمده وَتُنْذِرَ بِهِ تا بترسانی و بیم کنی بآن قَوْمًا لُدًّا
گروه ستیزه کنندگان را که بجهة فرط خصومت و جدال لجاج کننده اند مراد اهل مکه اند که در غایت

عناد

عناد و خصومت و لجاج بودند پس در تهدید کفار مکه میفرماید وَكَمْ أَهْلَكْنَا و بسا که هلاک کردیم
قَبْلَهُمْ پیش از اهل مکه مِنْ قَرْنٍ از اهل هر زمانی یعنی در هر قرنی از قرون قومی از مشرکان را هلاک
کردانیدیم هَلْ تُحِسُّ آیا هیچ می یابی و می بینی مِنْهُمْ از آن هلاک شدگان مِنْ أَحَدٍ یکی را أَوْ تَسْمَعُ
لَهُمْ یا می شنوی مر ایشان را رِكْزًا آواز پوشیده یعنی چون عذاب بر ایشان فرود آید هلاک
شدند نه شخصی ماند که او را کسی به بیند و نه آوازی که کسی شنود موکل قهر الهی باحکام در دست
و همه را بدست فنا در دام هلاکت و در کنج خمول نسیان انداخت بر وجهی که گویا هرگز نبوده
اند با آنکه ایشان بمال و منال و عدد و عدید و خدم و حشم از اهل مکه بمراتب در پیش بودند و
حضورشان بیش و چون حال ایشان باین طریق بود پس مآل اینها نیز چنان خواهد بود سوره
طه ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که هرکه این سوره بخواند حق تعالی
ثواب مهاجر و انصار در قیامت باو عطا فرماید و ابو هریره از آنحضرت نقل کرده که حق تعالی سوره
طه و یس را قرائت فرمود پیش از خلق آدم بدو هزار سال و چون ملائکه آنرا از و استماع
کردند گفتند خوشا حال امتی که این هر دو سوره بر ایشان نازل شود و خوشا سینه هایی که حامل
آن باشند و خوشا زبانهایی که بآن تکلم کنند و حسن بصری نیز از آنحضرت روایت کرده که اهل بهشت
از قرآن تلاوت نکنند مگر سوره طه و یس را اسحق بن عمار از ابی عبد الله صلوات الله علیه روایت
کرده که آنحضرت فرمود ترک مکنید تلاوت و قرائت طه و یس بدرستیکه حق دوست میدارد این
دو سوره را و هرکس که قراءت آن کند و بدان مداومت نماید نامه اعمال او را در قیامت
بدست راست او دهد و آنچه در حین اسلام از و صادر شده باشد محاسبه نماید و در قیامت
چندان ثوابها و دهند که بآن خشنود گردد بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طه این اسم سوره است یا اسم قرآن یا اسمی از اسما الهی یا مفتاح اسم
طاهر و هادی و یا اسمیست از اسمای خاتم الانبیاء علیه السلام چنانکه مزمل و مدثر و حرف ندا محذوف
یعنی یا طه و یا اشارتست بدو صفت آنحضرت که طالبست و هادی یعنی ای طالب شفاعت و هادی
شریعت و یا طاهر از ذنوب و عیوب و هادی بمعرفت علام الغیوب یا طاهر بطهارت دل و هادی
بهدایت او و تقرب حق و در تبیان گفته که ط قسمست بطول و هدایت الهی و یا بطینت پاک و حکمت

عالی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و در تفسیر اهل البیت مذکور است که از امام جعفر علیه السلام
مرویست که ط سوگند است بطهارت اهل البیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله لقوله تعالی و یطهرکم
تطهیرا و گویند اشارتست بطوبی و هاویه که خدای تعالی باین هر دو سوگند یاد کرده و بروایت
دیگر از صادق علیه السلام طوبی لمن هدی خوشا حال کسی که راه راست یافت و در زاد المسیر آورده
که ط طیبه است یعنی مدینه و ها مکه و حق تعالی باین دو حرم محترم سوگند یاد کرده و در بعضی دیگر تفاسیر
آمده که ط بحساب جمل نه است و ها پنج و مجموع چهارده باشد و ماه را در شب چهاردهم مرتبه بدریت است
پس معنی آنست که ای ماه شب چهارده و بدریت اشارتست بکمال مرتبه جامعیت آنحضرت
و نزد بعضی علما اشارتست بعدد ائمه اثنی عشر و حضرت رسالت و فاطمه صلوات الله علیهم که هادیان
صراط مستقیم اند و گویند که طه در اصل طا ها بوده که امر است از وطاء یطاء و ها راجع است بارض
و همزه بجهة خفت مبدل بالف گشته یعنی ای محمد بنه هر دو قدم خود را بر زمین در وقت ادای نماز و
صورت اجمال بر منوال بوده که در اوایل اسلام چون آنحضرت در شب بتهجد بر خاستی بر یک پای
ایستادی تا ریاضت او بیشتر شود و سبب زیادتی مثوبت او گردد و مزیت قرب او بحضرت
عزت و بدین سبب پشت پای مبارکش ورم کرد حق تعالی این سوره را فرستاد و امر کرد
او را که طا ها یعنی بسپر هر دو پای خود را بر زمین و بروایت ابن عباس طه بلغت اهل حبش یعنی
رجل است یعنی ای مرد و مرویست که چون ابوجهل و نضر بن حارث و امثال ایشان عبادت
آنحضرت را بدیدند و کثرت ریاضت و مشقت او را مشاهده کردند گفتند شقی محمد بر بخور
و بدبخت گشته بسبب پروردگار خود و ترک دین با خود را در رنج انداخت و طعنه میزدند
که قرآن بر محمد فرو نیامده مگر برای آنکه او را در رنج و تعب اندازد آیه آمد که طه یعنی ای محمد ای مرد
بهکس چون تحقیق قدم در میدان مردی نهاد ما أَنْزَلْنَا فرو نفرستادیم عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو قرآن را
لِتَشْقَى تا در رنج افتی و بسبب آن در شب خواب نکنی و بجهة قیام در نماز الم و ورم بپای مبارک
رسد از ابو عبید علیه السلام مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در شب یک پای را بر
برداشتی بجهة زیادتی تکلیف مشقت حق تعالی این آیه فرستاد و این تعب از و بر داشت
مغیره روایت کرد که آنحضرت چندان بپای ایستاد که هر دو پای او ورم کرد و ویرا گفتند یا

رسول الله

رسول الله حق تعالی ترا آمرزیده است این همه رنج چرا بر خود می نهی و این همه تعب چرا میکشی فرمود آیا
[illegible] بنده شاکر او نباشم حق تعالی این آیه فرستاد و تخفیف مشقت فرمود و نزد
بعضی تعب آنحضرت فرط تاسف او بود بر کفر قریش و عناد ایشان یعنی ما انزال قرآن نکرده ایم
بر تو تا در رنج و تعب افتی بجهة کثرت تاسف و اندوه خوردن تو بر شدت کفر و عناد قریش
و تکذیب نمودن ایشان قرآن را إِلَّا تَذْكِرَةً لیکن فرستاده ایم آنرا بر تو بجهة پند دادن تو
لِمَنْ يَخْشَى مر آنکس را که بترسد یعنی در دل او خوف و رقت باشد تا به بیم کردن تو متاثر گردد
و فرو فرستاده شد قرآن بر تو نیز تَنْزِيلًا فرو فرستادنی مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ از آنکس
که بیافرید زمین وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى و آسمانهای بلند را و آنکس الرَّحْمَنُ خداوند بسیار بخشایش است
عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى بر عرش مستولی است یعنی عرش با این همه عظمت مخلوق قادرست و در تحت امر او
لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و مر او راست آنچه در آسمانها از مبدعات علویه وَمَا فِي الْأَرْضِ آنچه در زمینها
از موجودات سفلیه وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان هر دو هست از اصناف ملائکه و طبقات نار
و هوائی و غیر آن وَمَا تَحْتَ الثَّرَى و آنچه در زیر طبقات خاکیست و آن موضعیست که
صخره صمار بالای اوست و صخره در زیر زمین هفتم است و در تیسیر و غیر آن از تفاسیر آورده که
وهب بن منبه از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هفت زمین بر دوش فرشته ایست و هر دو قدم او بر صخره
و صخره بر شاخ گاوی از فردوس و قوایم گاو بر پشت ماهی و پشت ماهی بر بحر و بحر بر جهنم و جهنم
بر ریح و ریح بر حجابی از ظلمت و حجاب بر ثری و علم اهل آسمان و زمین تا ثری منتهی رسید
و ما تحت الثری جز خدا نداند و از ابن عباس مرویست که زمین بر پشت ماهی است و ماهی بر
روی آب و هر دو طرف ماهی که سر و دنبال ویست در زیر عرش بهم رسیده و شکم در
در زیر دریا سنگیست سبز که سبزی آسمان از آنست و آن سنگ بر گاویست و پایهای گاو
بر ثری و زیر ثری کس نداند بغیر از حق تعالی و آن گاو دهن باز کرده و در وقت قیام قیامت
چون همه دریاها یکی شوند همه آب آن در شکم آن گاو رود و دریاها خشک گردند حاصل که
حق تعالی مالک جمیع مکونات و مدبر همه ممکنات است پس آیات مذکوره دال اند بر کمال قدرت
و ارادت او سبحانه بعد از اثبات قدرت خود در بیان علم خود میفرماید وَإِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ

واگر آشکار کنی سخن را و آواز بلند گردانی فَإِنَّهُ پس بدرستیکه او يَعْلَمُ السِّرَّ میداند پوشیده را
وَأَخْفَى و آنچه پوشیده تر است از آن پوشیده یعنی مبالغه منمای در رفع صوت بذکر و دعا
اگرچه بجهر بخوانی او را او میداند سر او پوشیده تر از سر آنست که بنده میکند و بی پوشید
و اخفی آنکه نمیداند که دیگر چه خواهد کرد یا سر آنست که کسی گوید به پنهانی و اخفی آنکه در دل خود
پنهان دارد و یا سر در موجودات و اخفی در معدومات و از امام محمد باقر و جعفر صادق علیهم السلام
مرویست که سر آنست که اخفای آن کنی در نفس خود و اخفی آنچه در خاطر تو خطور کند حاصل که معنی آنست
اگر آشکارا سازی ذکر خدا را و خواندن او را بدانکه او بی نیاز است از جهر تو چه او میداند سر را
و آنچه اخفی از آنست و بعد از بیان استجماع صفات الوهیت خود ذکر تفرد خود میفرماید بآن صفات
و توحید او بآن صفات میفرماید که اللَّهُ خدای بحق لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی سزاوار
پرستش مگر او مستجمع صفات مذکوره است لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى مر او راست نامهای نیکو یا صفتهای
پسندیده علی بن موسی الرضا از آبای کرام خود صلوات الله علیهم روایت کرده که امیر المومنین
فرمود که من از رسول خدای صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود حق تعالی را نود و نه نام نیکوست
و هر که آنرا بشمرد البته در بهشت داخل شود و معنی حدیث باین راجع است که هر که خدا را بوحدانیت
بشناسد و باو تصدیق کند و اسمای مذکوره بقصد اجلال او بر زبان راند در بهشت
داخل شود و شبهه نیست که این مشروط است بولایت امیر المومنین و ائمه طاهرین صلوات الله
علیهم اجمعین و حدیث مشهور حب علی حسنة لا تضر معها سیئة و بغضه سیئة لا تنفع معها حسنة
مصرح است باین و نیز از امام رضا علیه السلام مرویست که حق تعالی فرموده که لا اله الا الله حصن منست
هر که در حصن من در آید از عذاب من ایمن شود یکی از اهل مجلس برخاست و گفت بنابرین هر که
در جمیع عمر خود یکبار لا اله الا الله قائل این کلمه شود از عذاب خدای ایمن گردد حضرت فرمود بشرطها
بشروطها بشروطها و انا من شروطها یعنی سه بار تکرار فرمود که این مشروط است بشرطها چند
و محبت من از جمله شرطهای آنست بعد از آن حق تعالی قصه موسی را علیه السلام که متضمن تحمل
مشقت و ریاضت و تکالیف رسالتست برای حضرت رسالت خاتم الانبیا بیان میکند
تا در تحمل شداید و انواع ریاضت در تبلیغ رسالت باو اقتدا نماید پس میفرماید

وَهَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَى و آیا آمده است بتو خبر موسی بن عمران استفهام برای تقریر کلام است
یعنی بتحقیق آمد بتو حدیث موسی و آن اینست که إِذْ رَأَى نَارًا چون بدید موسی آتش را مراد آتش
طور است و آن وقتی بود که از شعیب علیه السلام دستوری طلبید که بمصر رود و مادر و برادر خود را
ببیند شعیب اجازت داده اهل او را با جمعی رفقا روان کرد و صفورا را که دختر شعیب و زن
او بود بر دراز گوشی سوار کرد و پیش قافله میرفت تا نظر اهل قافله بر و نیفتد و در شب جمعه که
هوا سرد بود و مظلم و برفت جهار بید راه گم کردند چون نزدیک وادی ایمن رسیدند صفورا
را درد وضع حمل پدید آمده بآتش محتاج شد موسی علیه السلام چندانچه سعی نمود که از سنگ و آهن
و آهن و آتش بیرون نمی آمد موسی در غضب شده آتش زنه را از دست بینداخت آن
سنگ و آهن باواز آمدند که ای موسی ما مور خدا وندیم و بما حکم شده که امشب آتش ندهیم و
هر آتشی که در عالم هست امشب فرو نشانند ماند موسی درین امر فرو و متحیر ماند که ناگاه از
دور آتشی دید فَقَالَ پس گفت لِأَهْلِهِ امْكُثُوا مر اهل و عیال خود را که درنگ کنید درهمین
موضع که إِنِّي آنَسْتُ بدرستیکه من دیدم بی شبهه نَارًا آتشی که مانوس و مرغوب نیست
لَعَلِّي آتِيكُمْ شاید که بیارم برای شما مِنْهَا از آن آتش قدری بِقَبَسٍ شعله در چوب یا فتیله
گرفته بیارم أَوْ أَجِدُ یا شاید که بیابم عَلَى النَّارِ هُدًى راهنمای که ما را بشارع رساند
چه غالب آنست که کسی نزد آن خواهد بود پس ایشان خود را گذاشت و تنها بجانب آن آتش
روان شد فَلَمَّا أَتَاهَا پس آنهنگام که بیامد بآن آتشی سفید دید که سر تا پای درختی سبز که
عناب بود که عوسج فرا گرفته در حوالی آتش هیچکس نه متحیر شده از روشنی آتش در سبزی
درخت متعجب بود که ناگاه نُودِيَ يَا مُوسَى ندا کرده شد که ای موسی إِنِّي أَنَا رَبُّكَ بدرستیکه
منم پروردگار تو شک مکن و حقیقتش شو بانکه من آفریدگار تو ام بحق آورده اند که چون موسی
ندا رسید که یا موسی بخود گفت که آیا سخن گوینده که با شما آواز آمد که إِنِّي أَنَا رَبُّكَ بدرستی که
منم پروردگار تو شیطان بوسوسه او در آمد گفت بدان این کلام ابلیس باشد موسی گفت
که من میدانم که این کلام خداست چه آواز از جمیع جهات و جمیع اعضای شنوم مرویست که
چون موسی نزدیک شجره رسید درختی دید که از زیر و زبر او آتشی سفید برافروخته و آواز

ملائکه شنید که زبان به تسبیح گشوده بودند و نوری عظیم از آنجا تا بآسمان تتق بسته نه سبزی درخت را
میسوخت چون موسی آن بدید مدهوش شد حق تعالی دل او را قوی گردانید تا از مشاهده غرایب و عجایب
بی تاب نشود و بعد از آن ندا رسید که ای موسی باین موضع رسیده فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ پس دور افکن از پای
نعلین خود را تا قدم ترا ارض مقدس مس کند و برکت آن بپای تو رسد محققان گفته اند که این تعلیم طریق
تواضع و ادبست که در بساط ملوک با نعلین نتوان رفت إِنَّكَ بدرستی که تو رسیده بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ
طُوًى بوادی پاکیزه که طوی نام اوست اهل اشارت گفته اند که مراد ازین امر آنست که فکر دنیا و آخرت را
از دل خود بیرون کن یا دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ کن و چون موسی خلع نعلین نمود و هر دو را
خود را در آن وادی مستور ساخت باز باو ندا آمد که وَأَنَا اخْتَرْتُكَ و من برگزیدم ترا ای موسی از برای
نبوت فَاسْتَمِعْ پس گوش فرا دار لِمَا يُوحَى مر الخبری را که وحی کرده میشود بتو و آن وحی اینست که إِنَّنِي
أَنَا اللَّهُ بدرستیکه منم خدای بحق لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا نیست خدایی بجز از من فَاعْبُدْنِي پس پرستش کن
وَأَقِمِ الصَّلَاةَ و بپای دار نماز را لِذِكْرِي برای یاد کردن من یعنی انکه یاد کنی در آن
چه ذکر من آنست که مرا بپرستید و نماز از برای من گذارید بعد از آن اخبار میفرماید موسی را بآمدن
قیامت بقول إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ بدرستیکه ساعت رستخیز آینده است و لامحاله واقع شدنی
أَكَادُ أُخْفِيهَا میخواهم که آنرا پنهان دارم از بندگان و یا آنکه نزدیکست که اخفای قیامت کنم و نگویم
که آینده است یعنی اگر نه اخبار آن متضمن لطفست من خبر باین نمیدادم و بدانکه قیامت البته آینده است
لِتُجْزَى تا پاداش داده شود و یا نزدیکست که آنرا ظاهر سازم تا جزا داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی بِمَا
تَسْعَى بر آنچه میشتابد از عملهای نیک و بد فَلَا يَصُدَّنَّكَ پس باید که باز ندارد ترا عَنْهَا از ایمان بقیامت
و تصدیق آمدن آن مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا آنکس که منکر بود بوقوع آن وَاتَّبَعَ هَوَاهُ و پیروی کرده است آرزوی
نفس خود را در میل آن بلذات خسیسه دنیوی و بجهت آن امر آخرت باز مانده یعنی منع آنکس از راه
فَتَرْدَى که هلاک شوی مراد آنست که تو بجهت کثرت اعدا و اموال و تنعم ایشان از راه مردی تابع
هوای نفس نشوی و بجهت در رسوخ و صلابت تو بعث و جز افتور و قصور راه نیابد چه اهل انکار
اگرچه با موسی است اما مراد امت وینند زیرا که ازین شک در اصول دینیه معصوم و محفوظ
و بعد از آن تمهید مقدمه میفرماید بر دادن معجزه و او را باین خطاب مخاطب میسازد وَمَا تِلْكَ

وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى و چیست آنکه بدست راست تست ای موسی یعنی حاضر باش تا از آن عجایب
مشاهده کنی قَالَ گفت موسی در جواب که هِيَ عَصَايَ این عصای منست و آن عصا از چوب بود از درخت
مورد از نهاد بهشت و طول آن ده ذرع بقد موسی و سر او دو شاخ بود و در زیر او سنانی آهنین
و نامش علیق بود از آدم میراث بشعیب رسیده بود و فرمود که أَتَوَكَّأُ عَلَيْهَا تکیه میکنم بر آن عصا چون
مانده میشوم در راه رفتن یا وقتی که بر سر رمه می باشم که بی چرند وَأَهُشُّ و فرو میریزم برگ از
درخت بها بآن عصا عَلَى غَنَمِي بر گوسفندان خود وَلِيَ فِيهَا و مرا در آن عصا مَآرِبُ أُخْرَى حاجتهای
دیگر است از ابن عباس مرویست که منافع دیگر از آن عصا بود که در راه با موسی سخن گفتی و انیس
وی بودی و از سباع و هوام او را نگاه داشتی در خواب و بیداری و با دشمن او حرب کردی و چون
در خواب بودی محافظت او کردی و معارض سباع شدی و بهر جایی که رسیدی تشنه وی از سمان
گشتی بقدر رای جاه و هر دو سر او دلو گشتی و چون بر زمین زدی درختی گشتی سایه دار و هر
میوه مرغوب موسی بودی بر و پدید آمدی و در شبهای تیره چون شمع و چراغ نور دادی و در وقت
مسافرت زاد و متاع خود را بران نهادی و بر دوش افکندی چون بیمار گشتی بر و نشستی و در زیر وی
اسب هموار رفتی و اگر طعام نداشتی بر زمین زدی و آنچه طبع او را آرزو بودی بران آمدی القصه
چون موسی بر سبیل تفصیل و اجمال ذکر منافع عصا کرد قَالَ گفت حق تعالی أَلْقِهَا يَا مُوسَى بیفکن آنرا
ای موسی حضرت موسی گمان برد که آنرا نیز بمحو نعلین دور می باید افکند فَأَلْقَاهَا پس بیفکند او را از
قفای خود فی الحال آوازی مهیب و عظیم بگوش او رسید نگریست فَإِذَا هِيَ پس آنجا آن عصا حَيَّةٌ
تَسْعَى که میشتافت بهر جا آورده اند که اول ماری بود زرد چه عصا بعد از آن بتدریج بزرگ شد
برابر شتر بختی و دراز گشت بر چهار قایمه سبطر و کوتاه رفتن آغاز کرد میان کنارهای دهن او بمقدار
که یا چهل گز و در دهن او دندانهای بغایت بزرگ و دو چشمش چون برق میدرخشید هر یک از موی
گردن او مانند نیزه چون موسی وی را بدید ترسان شده روی بگریز نهاد قَالَ خُذْهَا گفت خدای بگیر
وی را وَلَا تَخَفْ و مترس از وی سَنُعِيدُهَا فردا باشد که باز گردانیم او را سِيرَتَهَا الْأُولَى بهیأت
و حالت نخستین یعنی بمان عصا گردانیم آورده اند که چون این خطاب بموسی رسید روی باژدها نهاده دست
خود در دهن آن اژدها و لحییش او را گرفت بمان عصا شد و لحیین او بمان دو شعبه عصا گشت و چون

وچون اژدها حالت اول عود کرد باز باو خطاب رسید که وَاضْمُمْ يَدَكَ وضم کن و باهم آور دست
خودرا إِلَىٰ جَنَاحِكَ بسوی پهلوی خود و در زیر بازوی تَخْرُجْ بَيْضَاءَ تا بیرون آید سفید و روشن
مِنْ غَيْرِ سُوءٍ بی عیبی وعلتی یعنی سفیدی برص نباشد بلکه سفیدی درخشندگی باشد آیة بود
آيَةً أُخْرَىٰ درحالیکه آن سفیدی علامتی دیگر است بر نبوت تو لِنُرِيَكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى تا بنمایم
ترا بعضی از علامات ومعجزات بزرگ خود را از ابن عباس مرویست که موسی گندم گون بود چون دست
از زیر مدرعه خود بیرون آوردی از آن نور ساطع شد و روشنی لامع گشت که شب تار چون روز روشن
گشت وچون باز بزیر مدرعه بردی همان رنگ اول خود بیرون آمدی اگر در روز این معجزه نمودی نور آن
بر آفتاب غلبه کردی و روشنی چشم از کثرت درخشندگی آن خیره ماندی القصه چون حق تعالی او را بمنصب
نبوت داد و این دو معجزه باهره باو کرامت کرد فرمود و امر کرد او را که اذْهَبْ برو باین دو معجزه
إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون و دعوت کن او را بپرستش من إِنَّهُ طَغَىٰ بدرستیکه او از حد در گذشته
و طغیان او بدرجهٔ رسیده که دعوی الوهیت میکند چون موسی باین امر عظیم مامور شد با خود
اندیشید که من باین لکنت زبان وعدم ناصر ومعاون با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت توانم کرد پس
اول سوال از صدر میکند تا متحمل مشاق تبلیغ تواند شد و صبر بر آزار و ایذای قوم تواند کرد و از آن
نیاز قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي گفت ای پروردگار من گشاده کن برای من صَدْرِي سینه مرا تا در وی گنجد
آنچه بمن وحی میکنی و از سر سختی تنگدل نشوم وَيَسِّرْ لِي و آسان کن برای من أَمْرِي کار مرا تبلیغ رسالت
وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي و بگشای گره را از زبان من يَفْقَهُوا قَوْلِي تا فهم کنند سخن مرا چه تبلیغ
رسالت از بلیغ احسن است و تاثیر آن در نفوس بیشتر و سبب عقده زبان آن بود که روزی فرعون موسی را
در حین طفولیت بر کنار خود داشت موسی دست خود را بریش مرصع او دراز کرد و قدری
از آن بگرفت برکند فرعون از آن خشم گرفته بقتل او حکم کرد آسیه خاتون عذر خواهی آغاز کرده
فرمود که این کودک جوهر درخشان دید بدان متوجه شد اگر جمرات آتش ببیند و یاقوت هم
دست بر آتش خواهد رسانید نه بر یاقوت بجهت مزیت درخشندگی آتش پس طشتی از آتش
وظرفی از یاقوت نزد موسی آوردند جبرئیل دست ویرا گرفته بسوی جمرات آتش برد جمره از آن
برداشته بردهن نهاد دست و زبانش بسوخت و گرهی بر زبانش عارض شد سخنش تنگ

مفهوم

مفهوم نمیشد و ایجاد درخواست کرد تا آن گره گشوده شد و بعد از این التماس معاونی و ظهیری
کرده فرمود که وَاجْعَلْ لِي بگردان برای من یعنی معترف وَزِيرًا یاری دهنده در تحمل تبلیغ مِنْ
أَهْلِي از کسان من هَارُونَ أَخِي هرون که برادر منست اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي محکم گردان بوی پشت مرا
و او را یار و یاور من گردان وَأَشْرِكْهُ و انباز کن او را فِي أَمْرِي در کار من یعنی شریک ساز او را با من
در نبوت كَيْ نُسَبِّحَكَ تا بپاکی یاد کنیم ترا بنماز گذاریم برای تو كَثِيرًا بسیار وَنَذْكُرَكَ و یاد
کنیم ترا بحمد و ثنا و دعا کردن كَثِيرًا یاد کردنی در زمان بسیار إِنَّكَ بدرستیکه تو كُنْتَ بِنَا هستی تو
بما و باحوال ما بَصِيرًا بینا یعنی میدانی آنچه را که صلاح ما در آنست از معاونت و عالمی باینکه هرون
نیکو معینی و ناصریست مرا در آنچه بمن امر فرموده مرویست که هرون برادر پدر و مادر موسی بود
سه سال از موسی بزرگتر بود پیش از موسی بسه سال فوت شد و در آنوقت که موسی بمناجات بود
و از ما یحتاج خود سوال میکرد وی در شهر مصر بود القصه حق تعالی دعای اجابت کرد قَالَ گفت
قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ بتحقیق که داده شدی آنچه طلبیدی از مطلوب خود ای موسی و
لَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ و بدرستیکه منت نهادیم بر تو یعنی نعمت دادیم ترا مَرَّةً أُخْرَىٰ در وقتی دیگر إِذْ
أَوْحَيْنَا وقتی که وحی کردیم إِلَىٰ أُمِّكَ بسوی مادر تو مَا يُوحَىٰ آنچه وحی کرده میشود یعنی آنچه نتوان دانست
مگر بوحی مراد بوحی الهام است یعنی در دل مادر تو افکندیم یا در خواب باو نمودیم در آنوقت که ترا متولد
ساخته بود و کسان فرعون در طلب قتل پسران بودند و بکار تو در مانده بود منشاء این آن بود
که فرعون در خواب دیده بود که آتشی هایل از محلهای بنی اسرائیل بر آمده گرد سرای او در آمده او را
و کوشک و سرای او را بسوخت و معبران گفتند از بنی اسرائیل فرزندی در وجود آید که هلاک تو
و ملک تو در دست وی بود فرعون بفرمود تا هر پسری که متولد میشد از بنی اسرائیل میکشتند و
موسی را اینجا از این خبر میبود که چون متولد شدی مادر تو در کار تو متحیر بود ما باو الهام کردیم که أَنِ
اقْذِفِيهِ بیفکن یعنی بنه فرزند خود را فِي التَّابُوتِ در صندوق بعد از آنکه پنبه در وی نهاده
باشی و بندهای آن معتبر محکم ساخته فَاقْذِفِيهِ پس بیفکن موسی را در تابوت فِي الْيَمِّ در
دریای نیل فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ پس باید که بیفکند موسی را در دریا بِالسَّاحِلِ بکنار پس تو درین
باب اندیشه بخود راه مده که ضرری و آسیبی بموسی نخواهد رسید چه البته دریا موسی را بکنار اندازد

يَأْخُذْهُ تا فرا گیرد او را عَدُوٌّ لِي دشمنی که مراست یعنی فرعون که دشمن منست و رسول اوست آورده اند که مادر
موسی بامر حق تعالی موسی را در صندوقی نهاده آنرا بقیر بپیچید و قفلی بران نهاده بدریای نیل افکند
جوی از آن دریا بخانه فرعون میرفت از آن جوی بباغ فرعون در آمد فرعون با زن خود آسیه بکنار
حوضی که در جوار آن جوی بود نشسته بود چون صندوق را بدیدند از آن متعجب شدند و بگرفتند و سر آن
بگشودند کودکی ماه روی سیاه چشم بنظر ایشان در آمد از آن متعجب شدند و گفتند مرد بسیار
نهاده که در چشمهای موسی ملاحتی تمام بود که هر که او را دیدی دوست داشتی فرعون و آسیه که چشم
او را بدیدند محبت او را بدیدند محبت بسیار در دل ایشان پدید آمد چنانکه میفرماید وَأَلْقَيْتُ
عَلَيْكَ و افکندیم بر تو ای موسی مَحَبَّةً دوستی ثابت و واقع مِنِّي از من یعنی تخم محبت ترا در دلها
بکاشتم بجنسیکه هر که ترا میدید صبر نمیداشت بر مفارقت تو و از جهت فرعون ترا دوست میداشت
نمیخواست که از نزد او غایب شوی و آسیه زن او ترا در کنار خود پرورش داد پس با محبت ترا
در دلها افکندیم تا عطوفت و لطف کنیم بر تو وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي تا پرورده شوی بر دیدن من
یعنی منظور نظر تربیت من باشی و پرورده شوی بر نگهداشت و محافظت من آورده اند که فرعون
و آسیه او را بفرزندی برداشتند و تربیت مهد و تعیین دایه استعمال نمودند هر چند دایه از
حوالی خانه فرعون آوردند موسی شیر ایشان نگرفتی مادر موسی دختر خود را که مریم نام داشت
گفته بود که بر کنار رود نیل میرو و چشم بر صندوق میدار که بکجا میرود چون صندوق بباغ
فرعون در آمد مریم نیز خود را بباغ انداخت و صورت حال را مشاهده کرد که برادر از پستان
بیگانه شیر نمی ستاند خود را بنزد آسیه رسانید و باو گفت که من دایه بیارم که شیر وی بستاند
كما قال الله تعالى إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ ترا در نظر عاطفت خود پروریدیم در وقتیکه خواهر
خواهر تو آسیه میرفت فَتَقُولُ پس میگفت باو و اتباع او هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم شما را عَلَىٰ
مَنْ يَكْفُلُهُ بر کسی که تکفل این طفل کند در شیر دادن و پروریدن چون آسیه این سخن از مریم
بشنید گفت اگر چنین کنی با تو احسان نمایم مریم بیرون آمد و فی الحال مادر را آگاه کرد و آینده
و او را حاضر ساخت و آسیه موسی را در کنار مادر او نهاد فَرَجَعْنَاكَ پس باز گردانیدیم ترا بسوی
مادر تو بجهت وفا نمودن بوعده یعنی با بوعده خود وفا کردیم كَيْ تَقَرَّ تا روشن شود عَيْنُهَا

إِلَىٰ أُمِّكَ

چشم مادر

چشم مادر بدیدار تو وَلَا تَحْزَنَ و تا اندوهناک نگردد بفراق تو پس ترا برداشت بخانه خود آورد
و مع ذلک انواع عطایا و هدایا از فرعون باو رسید بجهت پروریدن تو و این یکی از نعمتهای او سبحانه
که بموسی کرامت کرد و یکی دیگر از آن نعمتها آنست که در پی او گفت وَقَتَلْتَ نَفْسًا و بکشتی یعنی آن قبطی که او را
که اسرائیلی مومن بتو استغاثه کرد از دو فرعونیان این را دانسته قصد کشتن تو کردند بجهت قصاص
فَنَجَّيْنَاكَ پس برهانیدیم ترا مِنَ الْغَمِّ از اندوه کشتن و امر کردیم که بمدین هجرت کن وَفَتَنَّاكَ
و بیازمودیم ترا فُتُونًا آزمودنی یعنی با تو معامله آزمایندگان کردیم و ترا در بوته افکندیم و پاک و
خالص از آن بیرون آمدی و تفصیل قصه ولادت موسی و قتل قبطی و هجرت او بمدین در سوره القصص
مشروح خواهد شد ان شاء الله تعالی القصه حق تعالی میفرماید که ما ترا امر کردیم بهجرت مدین فَلَبِثْتَ
پس درنگ کردی سِنِينَ سالها متعدده فِي أَهْلِ مَدْيَنَ در میان اهل مدین که آن ده سال بود
اجر شعیب بود و هیجده سال با دختر او بود تا از و فرزندان آورد ابن عباس فرمود که معنی فتناک
فتونا آنست که ما پاکیزه گردانیدیم ترا از جزع و فزع کردن در محنتی پس از محنتی و از جمله آن محن در سالی
متولد شد که پسران را میکشتند و مادر او را در دریا انداخت و فرعون قصد قتل او کرد و جمره
آتش در دهن گرفت بدل یاقوت و دهنش بسوخت و در وقت بیرون آمدن از مدین راه گم
کرد و در شب تاریک گوسفندان او متفرق شدند و در وادی ایمن خوف و ترس بسیار باو راه
یافت بعد از آن حق تعالی ذکر نعمتی دیگر میکند بر موسی و میگوید ثُمَّ جِئْتَ پس آمدی بدین وادی
عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ بر اندازه که مقدر کرده بودیم که ای موسی اینجا با تو سخن گویم در همین وقت و ترا
پیغمبری دهیم نه در وقت دیگر از اوقات پیش و پس وَاصْطَنَعْتُكَ بر گزیدیم و خالص گردانیدیم
لِنَفْسِي برای محبت خود یعنی ترا دوست خود گرفتیم و بالطاف خود مخصوص ساختیم یا برای ادای
رسالت ترا برگزیدیم و مطلوب ~~ترا دوست خود گرفتیم و بالطاف خود مخصوص ساختیم~~ باجابت سوال
گردانیدیم اذْهَبْ أَنْتَ وَأَخُوكَ برو تو و برادر تو هرون بِآيَاتِي بمعجزهای من و آن نه
معجزه بود که در سوره اعراف گذشته وَلَا تَنِيَا و سستی مکنید و تقصیر منمایید فِي ذِكْرِي در رسانیدن
پیغام من و دعوت کردن ایشان از ایمان و یا سست مشوید در یاد کردن من یعنی هر جا که روید ما را
فراموش مکنید و در طاعت من ثابت قدم باشید آورده اند که موسی با سایر اهل خود در زمستان متوجه

مصر شد و حق تعالی بهارون وحی کرد که برادرت را منصب نبوت و رسالت داده ام ترا نیز در نبوت او شریک و معاون کردانیده ام و وی متوجه اینصوب است باید که باستقبال او بیرون روی پس هرون استقبال موسی کرده یکدیگر را در بر گرفتند و بایشان ندا رسید که اِذْهَبَا بروید هر دو اِلَىٰ فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَغَىٰ بدرستیکه فرعون در کفر و عصیان از حد در گذشت و تمرد و طغیان بنهایت رسید فَقُولَا پس سخن گویید با او قَوْلًا لَّيِّنًا سخن گفتنی نرم یعنی برفق و مدارا او را دعوت کنید و بر وجه ملایمت و حسن خلق با وی گویید که آیا هیچ داعیه که از شرک پاکیزه شوی و از کفر بیرون آئی و ما ترا راه نمائیم بپروردگار خود تا از و بترسی لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ شاید که او پند گیرد بکلام شما و یکرد د بوحدانیت حق اَوْ يَخْشَىٰ یا بترسد از عذاب خدای تعالی یعنی اگر متذکر نگردد پس لا اقل متوهم خواهد شد و خواهد ترسید آورده اند که یحیی بن معاذ چون این آیه خواندی بگریستی و گفتی این رفق و لطف تست با کسی که دعوی الوهیت کرد پس لطف و رفق تو چگونه باشد در حق کسی که بغیر از تو خدای نپرستیده باشد در تیسیر آورده که چون موسی متوجه مصر شد و اهل خود در آنجا بگذاشت ایشان در آتش انتظار بردند و بیامد و در روز نیز اثری بظهور رسید و خبری نیافتند در آن صحرا متحیر ماندند تا قضا را جمعی از اهل مدین آنجا رسیده صفورا را بشناختند پس بپدرش بردند و بعد از غرق شدن فرعون خبر موسی بدیشان رسید القصه چون موسی بمصر رسید لوحی بود و هرون باستقبال وی بیرون آمد و در راه با یکدیگر ملاقات کردند موسی علیه السلم شرح حال تمامی با هرون بگفت هرون گفت ای برادر شرح شوکت و سطوت فرعون از آنچه تو دیدی زیاده شده و باندک سببی حکم بدست و پا بریدن و کشتن و بر دار آویختن میکند آنجا مقتضی طبع بشریت موسی متوهم شد و باتفاق برادر زبان نیاز بدرگاه بی نیاز گشودند قَالَا رَبَّنَا گفتند ای پروردگار ما اِنَّنَا نَخَافُ بدرستیکه ما میترسیم اَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا از آنکه فرعون پیشی کند بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما و نگذارد که ما دعوت اتمام کنیم و معجزه باو نمائیم اَوْ اَنْ يَطْغَىٰ یا آنکه زیاده کند طغیان و کفر خود را و دلیری کرده با حضرت عزت تو سخنی بی ادبانه گوید قَالَ گفت حق تعالی که ای موسی و هرون لَا تَخَافَا مترسید از فرط طغیان او اِنَّنِي مَعَكُمَا بدرستی که من باشما ام بحفظ و نصرت اَسْمَعُ میشنوم دعای شما را یا آنچه او گوید بشما وَاَرَىٰ و می بینم آنچه کند باشما یعنی آنچه میان او و شما جاری شود از قول و فعل من بآن شنوا و بینا ام

ونزد این

ونزد این احوال امری کنم که بآن شر و ضرر او از شما دفع کرد د و موجب نصرت شما شود و چون دانستید که از حال شما غافل نیستم و شما را فرو نگذارم و او را مغلوب و مخذول کردانم فَأْتِيَاهُ پس بروید بجانب او فَقُولَا اِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ پس بگویید بدرستیکه ما دو فرستاده پروردگار توئیم فَأَرْسِلْ مَعَنَا پس بفرست با ما بَنِي اِسْرَائِيلَ اولاد یعقوب را تا بزمین مقدسه رویم که مسکن آبا و اجداد ما بوده یعنی رها کن ایشان را و از بندگی و خدمت خلاص کن وَلَا تُعَذِّبْهُمْ و عذاب مکن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه در قتل مقاطعه و کشتن اولاد ایشان و خدمت فرعون مردان و زنان ایشان را بکارهای صعب از کندن چاه و عمارت کردن و سنگهای عظیم بر دوش کشیدن و امثال آن قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ بتحقیق که آورده ایم علامتی و نشانه یعنی معجزه مِّن رَّبِّكَ از نزد پروردگار تو یعنی سخن ما محض دعوی نیست که بدون اقامت بینه و معجزه واضحه باشد وَالسَّلَامُ و سلام همه ملائکه یا خزنه بهشت یا سلامتی هر دو سرا عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ بر آنکسیست که پیروی کند راه راست را که ایمانست بوحدانیت الهی اِنَّا قَدْ اُوحِيَ اِلَيْنَا بدرستیکه وحی کرده شد بما یعنی پروردگار ما حکم فرمود اَنَّ الْعَذَابَ بآنکه عذاب دنیا و آخرت عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ بر آنکسیست که تکذیب کرد پیغمبران خدا را و پشت بر آن داد و اعراض نمود از آن پس موسی و هرون بحکم الهی ببارگاه فرعون آمدند و بعد از مدتی که ملاقات میسر شد گفتند ما رسولان پروردگار توایم و ترا بپرستش او میخوانیم و آن کلمات که حق تعالی تعلیم ایشان کرده بود ادا کردند قَالَ گفت فرعون فَمَن رَّبُّكُمَا پس کیست پروردگار شما يَا مُوسَىٰ مرا به پرستش او دعوت میکنید نکته در تخصیص خطاب موسی آنکه هرون نیز با او بود آنست که موسی اصل بود در تبلیغ و هرون تابع او بود یا آنکه فرعون میدانست که در زبان موسی عقده هست و سخن او نیک فهم نمیشود پس خواست که او را نزد حضار مجلس انفعالی دهد و از اله آن عقده خبر نداشت پس بزبان فصیح و بیان بلیغ قَالَ رَبُّنَا الَّذِي پروردگار ما آنکسیست که از محض رحمت و عین عنایت اَعْطَىٰ داده است كُلَّ شَيْءٍ هر چیز را از انواع مخلوقات خَلْقَهُ صورتی که لایق حال و شکلی موافق کمال آن بود و باعطا فرموده خلیقه و طبیعت هر یک را از خلایق و هر چیز را که بآن محتاجند از وجوه معیشت ثُمَّ هَدَىٰ پس راه نمود یعنی شناسا ساخته او را بکیفیت

بانچه باو عطا فرموده بر وجه اختیار یا از روی طبع و یا راه نمود ایشانرا بطریق معیشت دنیوی و امور دینی فرعون چون این بشنید در برابر آن هیچ نتوانست گفت و بجهت ترس آنکه مبادا قوم او چون در این تفکر کنند او را بگذاشته بعبادت چنین شخصی مشغول گردند سررشته سخن بجای دیگر کشیده و بجهت عاجز ساختن موسی علیه السلم قَالَ گفت ای موسی فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْاُولَىٰ پس چیست حال اهل قرنهای نخستین چون قوم نوح و عاد و ثمود که خدای ترا نپرستیدند آیا ایشان بعد از موت در سعادت و دولت اند یا در شقاوت و نکبت قَالَ گفت موسی علیه السلم عِلْمُهَا دانستن حال و مآل ایشان عِندَ رَبِّي نزد آفریدگار منست و بغیر او سبحانه علم بحال ایشان ندارد فِي كِتَابٍ ثابت گشته و نوشته شده در لوح محفوظ یعنی اعمال ایشان محفوظ است نزد او بر وفق آن جزا و سزا خواهند دید لَّا يَضِلُّ رَبِّي خطا نمیکند پروردگار من در طریق علم تا بجهت آن مهتدی نشود در راه نیاید باحوال بندگان وَلَا يَنسَى و فراموش نمیکند هیچ چیز را چه نسیان و ضلالت بر عالم بالذات محال است یعنی علم او بهمه اشیا رسیده و من بنده ام مثل شما نمیدانم مگر آنچه علام الغیوب مرا از آن خبر دهد نزد ابن عباس معنی آنست که و المنکذارد کسی که بوحدانیت او بگرود تا انتقام از و نکشد و ترک نمیکند کسی را که بیگانگی او را دانسته تا که پاداش دهد او را باز موسی سخن اول را که وصف حق سبحانه و تعالی میکرد و گفت پروردگار من الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ آنکسیست که گردانیده الْاَرْضَ برای شما زمین را مَهْدًا فرش گسترده شده که بر آن می نشینید و مسکن میسازید یعنی مانند گهواره اطفال بر آن آرام میگیرید وَسَلَكَ لَكُمْ و پیدا کرد برای شما فِيهَا در زمین سُبُلًا راهها در میان کوه و بیابانها تا از بلده ببلده و از زمینی بزمینی مرو یدبرای مصالح و منافع خود وَاَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ و فرو فرستاد از آسمان مَاءً آبی که بارانست فَاَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آریم بسبب آن التفات از غیبت بتکلم شویست بر کمال ظهور قدرت و حکمت او سبحانه یعنی بجکس جز از ما قادر نیست بر اخراج بلکه مائیم که بقدرت کامله بیرون می آریم باب باران اَزْوَاجًا مِّن نَّبَاتٍ اصناف گوناگون از رستنی شَتَّىٰ که پراکنده و مختلف در کیفیت از الوان و طعوم و روایح و طبع و جنس و نفع و ضر گفتیم بندگان که كُلُوا بخورید از آنچه بیرون آورده ایم هر چه خوردنی را شاید از میوه و دانه وَارْعَوْا اَنْعَامَكُمْ و بچرانید چهارپایان خود را در چراگاهها چه خورد

شما را

نبات پیدا از کاه و علف اِنَّ فِي ذَٰلِكَ بدرستیکه در اینکه مذکور شد لَآيَاتٍ هر آینه علامتها و دلالتهاست بر قدرت ربانی و وحدت او لِّاُولِي النُّهَىٰ مر خداوند خرد را که عقول ایشان را باز دارد از پیروی باطل و ارتکاب قبیح مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ از زمین آفریدیم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما و اول ماده بدن شما خاک زمین است در تبیان آورده که حق تعالی سبحانه فرشته موکل تا از خاک موضعی که مدفن کسی خواهد شد قدری بر میدارد و بر نطفه که ماده وجود اوست میریزد پس از خاک و نطفه مخلوق میشود و در همان موضع مدفون میگردد حق ازین خبر میدهد که میگوید شما را از زمین آفریدیم وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ و در زمین باز بریم بعد از مرگ و بجز دوم در کردن اعضا وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ و از زمین بیرون آریم شما را بجمع کردن اجزای پراکنده تَارَةً اُخْرَىٰ بار دیگر برای حساب و جزا پس فرعون از موسی علیه السلم معجزه طلبیده حضرت موسی علیه السلم معجزه طلبید حضرت موسی عصا بیفکند اژدها شد و باز بگرفت همان عصا شد و ید بیضا نیز بنمود و غیر ازین از آیات معجزات نه گانه که در سوره اعراف مذکور شد وی هیچ کدام نکرو یدحا نمی فرماید وَلَقَدْ اَرَيْنَاهُ و بدرستی که بنمودیم بفرعون آيَاتِنَا كُلَّهَا همه معجزات خود را که موسی داده بودیم فَكَذَّبَ پس دروغ نسبت داد موسی را از غایت عناد و طغیان وَاَبَىٰ و سر باز زد از آنکه ایمان آورد و فرمان برداری کند از روی جحود و عصیان قَالَ گفت بموسی که اَجِئْتَنَا آیا آمده بسوی ما لِتُخْرِجَنَا تا بیرون کنی ما را مِنْ اَرْضِنَا از زمین ما که مصر است بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ بجادوی خود ای موسی و خود پادشاهی کنی در مصر بعد از اخراج ما از آن فَلَنَأْتِيَنَّكَ پس هر آینه بیاریم ما بسوی تو بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ جادوئی مثل جادوئی تو و با تو معارضه کنیم تا مردمان بدانند که تو پیغمبر نیستی بلکه ساحری فَاجْعَلْ پس بگردان یعنی مقرر کن بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ میان ما و میان خود مَوْعِدًا وعده بتعارف الجن ان وعده که بهیچ وجه لَّا نُخْلِفُهُ خلاف نکنیم آنرا نَحْنُ وَلَا اَنتَ نه ما و نه تو بلکه چون وعده در رسد حاضر شویم مَكَانًا سُوًى در جایی که مساوی باشد مسافت قوم ما و تو با آن و یا مستوی و هموار که در و بلندی و پستی نباشد تا همه مردم نظاره توانند کرد قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزِّينَةِ گفت موسی بفرعون که زمان وعده شما روز آرایش قبطیان است و آن روز عید ایشان بود که با آراسته در موضعی حاضر شدندی و تماشا کردندی و تعیین این بود در جهت آن بود که همه او گفته

تا ظهور حق و زوال باطل بهمه مردمان واضح شود و خبر آن باطراف عالم رسد وان یحشر الناس
ضحی و موعد شما آنست که جمع کرده شوند مردمان در چاشتگاه و یا زمان وعده شما در روز
که فراهم آورده شوند مردمان در وقت چاشت فتولی پس برگشت فرعون فرعون از مجلس
بخلوت در آمد و بجهت جمع کردن ساحران رای زود کسان را باطراف و جوانب ولایت مصر فرستاد
فجمع کیده پس جمع کرد آنچیز را که بآن کید و مکر کنند یعنی ساحران و الات سحر ثم اتی پس آمد
بوعده گاه با ساحران از ابن عباس مرویست که ساحران هفتاد و دو مرد بودند و بروایتی هفتاد
باهر یکی خرواری از چوب و رسن و در بعضی دیگر از روایت آمده که ایشان سی هزار بودند و بخبر
دیگر هفتاد هزار با هر یک عصائی و ریسمانی و اول اصح است و چون فرعون و سایر قبطیان گرد
او بودند با جمع ساحران روز میعاد در آن مکان جمع شدند مر جادوان را بعد از ملاقات ازره
نصیحت و موعظه گرای قوم وای نیکه وای بر شما لا تفتروا دروغ افترا مکنید و مبندید علی الله کذبا
بر خدا دروغی که آیت او را سحر گویند و خواهید که بآن معارضه کنید یا دروغ بخدا می بندید که هست
دیگری با او فیسحتکم که مستاصل کرداند و از بیخ بر کند شما را بعذاب بعذابی که نازل کرداند بر شما
قد خاب و بدرستیکه بی بهره و نومید مانده من افتری هرکه او افترا کرد بر خدا و امر باطل را با او
نسبت داد چون ساحران این بشنیدند فتنازعوا پس گفتگو شود کردند امرهم
در کار خود بینهم میان یکدیگر گفتند این بکلام ساحران نمی ماند و اسروا النجوی و پنهان
داشتند راز گفتن خود را از ملازمان فرعون و آخر بدین قرار دادند که اگر او بر ما غالب شود
متابعت او کنیم و بخدا ایگرویم و اگر ما بر وی غالب شویم او ساحر است و بر دست فرعون هلاک خواهد
شد آورده اند که فرعون از خوف دید که ایشان با یکدیگر سخن میگویند و پنهانی پرسید که این ساحران
چه میگویند ایشان از ترس فرعون قالوا گفتند ان هذان بدرستیکه شان این نیست که
هر دو مرد یعنی موسی و هرون لساحران جادوانند و گویند اختلاف ایشان درین بود که چه کنند تو
بموسی معارضه کنند و حفص ان خوانده بسکون نون و ان را نافیه میگیرد و لام بمعنی الا یعنی
موسی و هرون مگر جادوان یریدان ان یخرجاکم میخواهند که بیرون کنند شما را من ارضکم
از زمین شما بسحرهما بجادوی خود و مملکت مصر را در تحت تصرف خود در آورند و یذهبا

وحقیقت بکار

قال موسی گفت موسی

برند بطریقتکم المثلی بمذهب شما را که بهترین مذهبهاست در دین و مذهب خود را ظاهر سازند فرعون
چون از ساحران شنیدند که موسی و هرون ساحرانند و داعیه دارند که قبطیان را از مصر بیرون کنند
در غضب شد و گفت چون چنین است فاجمعوا کیدکم پس جمع کنید ادوات کید خود را یعنی
الات سحر را و هیچ چیز را از آن فرو گذاشت مکنید ثم ائتوا صفا پس بیایید بوعده گاه صف
زدگان در عرصه میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد و جهد کنید تا بر ایشان غالب شوید یا
ساحران بهم میگفتند که همه اسباب سحر را فراهم آوریم و متوجه میقات شوید و بیکبار بر موسی
در آیید تا مضطرب و عاجز شده کاری نتواند ساخت و غلبه ما را باشد و قد افلح الیوم
و بدرستیکه رستگار شد و بمطلوب رسید امروز من استعلی هر که برسر آمد در سحر پس جادوان
صف کشیدن در میقات و موسی و هرون در برابر ایشان ایستادند و ساحران بقول سعید
و انواع چوب و رسن میان تهی کرده و پر زیبق ساخته بمیدان در آورده بودند و بطریق ادب
قالوا یا موسی گفتند که ای موسی اما ان تلقی یا آنست که تو می افکنی عصای خود را و اما ان نکون
و یا آنکه ما باشیم اول من القی اولین کسی که بیفکند چوب و رسن را یعنی اختیار یکی ازینها کن که
آن نخست انداختن تو باشد یا انداختن ما موسی نیز از روی ادب یا از روی بی اعتباری و
عدم مبالات ایشان قال گفت که بل القوا بلکه شما بیفکنید پس ساحران ادوات سحر خود را
بیفکندند و بسبب حرارت هوا زیبق در جوف چوبها و رسنها در اضطراب افتاد فاذا حبالهم
پس ناگاه رسنهای ایشان و عصیهم و عصاهای ایشان یخیل الیه نموده شد بموسی من سحرهم از
جادوی و کید ایشان که گوییا انها تسعی بدرستیکه آن شتاب میکنند و میروند یعنی موسی خیال کرد که گوییا
آن رسنها و عصاها مار گشته اند و باطراف و جوانب می شتافتند فاوجس پس دریافت فی نفسه
در دل خود خیفة موسی خوفی و ترسی یعنی چون موسی آن را بدید ترسید چنانکه مقتضای طبیعت بشریت است
و اگرچه شکی در بطلان آن نداشت یا از آن ترسید که مبادا نظارگیان میان سحر و معجزه فرق
نکنند چون این وهم بر موسی طاری شد قلنا لا تخف گفتیم با وی که مترس از آنچه ترا در وهم انداخته
که کار و بار ساحران در هم شکست و امر تو از غایت وضوح بر خاص و عام پوشیده نخواهد گشت
انک انت الاعلی بدرستیکه تو برتری از ایشان و غالب بر ایشان یعنی الحجه علیت ترا

خواهد بود و همه ایشان مغلوب خواهند گشت و الق ما فی یمینک بینداز آنچه در دست راست تست
یعنی باک مدار از کثرت رسن و عصای ایشان و این چوب که در دست داری بینداز تلقف
تا فرو برد بقدرت ما صنعوا آنچه ساخته اند انما صنعوا بدرستیکه آنچه ساخته اند کید ساحر مکر و
جادوست و لا یفلح الساحر و رستگاری نیابد و فیروز نشود ساحر حیث اتی هر جا که آید یعنی
آنچه رو آورده در هر موضع که باشد ظفر و فلاح نیابد القصه حضرت موسی علیه بیفکند فی الحال بقدرت
ذو الجلال اژدها شده و دهان خود کشاده روی بساحران نهاد و ادوات ایشان آورده در یکساعت
تمام آن آلات و ادوات ایشان را که چهار صد خروار چوب و رسن بود فرو برد و برو اثری از آن
ظاهر نشد و حجم او چندانکه بوده زیاده نگشت مردمان از ترس روی بگریز نهادند موسی علیه السلام بیامد و او را
بگرفت همان عصا شد ساحران دانستند که آن سحر نیست زیرا که سحر سحر دیگر را باطل نکند بلکه قدرت
خدا و معجزه موسی است و دیگر آنکه انواع سحر بر ایشان ظاهر بود بیقین دانستند که آن از آیات الهی
و معجزات نبوی فالقی السحرة پس در افکنده شدند آن ساحران یعنی بیقین آن در حقیقت آن ایشان را
در روی افکند سجدا در حالتیکه سجده کنندگان بودند مر خدا را از روی صدق و انابت و توبه از
کردار خود و تعظیم این معجزه قالوا گفتند که امنا برب هرون و موسی گرویدیم بپروردگار هرون و موسی
که چون ایشان بسجود افتادند حق تعالی روضه جنان و منازلی را که نامزد ایشان بود در آن نشان
بایشان نمود ایشان چون منازل خود را بدیدند بیکبار محقق الکلمه گفتند با پروردگار موسی و هرون
گرویده ایم و تصدیق بوحدانیت و نمودیم فرعون اینصورت مشاهده کرد دید بدو تصدیق کردید قال
امنتم له گفت فرعون گرویدید موسی را یعنی پیروی نمودید مر دین او را قبل ان آذن لکم پیش از آنکه
دستوری دهم شما را ابدانکه بدو بگروید انه لکبیرکم بدرستیکه او هر آینه بزرگ شماست
الذی علمکم السحر که آموخته شما را جادوی یعنی استاد و مهتر و معلم جادوانست و شما با هم ساخته
و میخواهید که پادشاهی را از من بستانید و مردمان را از من بربایید و بجهت این مغلوب شدید که شاگرد
در سحر و شاگردی اید و مقرر است که شاگرد عاجز می باشد از آنچه استاد میکند نمیتوانند که با او
معارضه کنند فلاقطعن ایدیکم پس هر آینه ببرم دستهای شما را و ارجلکم و پایهای شما را من
خلاف از خلاف یکدیگر یعنی دست راست و پای چپ و لاصلبنکم و بیاویزم شما را فی جذوع النخل

در تنهای درخت خرما که درازترین درختانست تا همه کس شما را ببینند و عبرت گیرند و مرویست که اول کسی که
این عمل کرد فرعون بود و لتعلمن و تا بدانید شما ایّنا که کدام از شما اشد عذابا سخت است از روی
عذاب و ابقی و پاینده تر است از روی عقاب مراد او ازین گفتار نفس خبیث خود بود
و نفس نفیس موسی و یا ذات اقدس حق تعالی یعنی تا بدانید که عذاب من یا عذاب موسی و خدای
او که بدو ایمان آورده اید سخت تر است و پاینده تر ساحران چون از جام جذبه حق تعالی
مست شده بودند و از تواتر انوار الطاف ربانی که بر دل ایشان تافته بود از دست شده لا جرم
اندیشه نکرده در جواب فرعون زبان گشودند قالوا گفتند لن نؤثرک نگزینیم و اختیار نکنیم علی ما
جاءنا بر آنچه آمد بما من البینات از معجزات واضحه و نعمت فانیه ترا اختیار نکنیم بر نعم اخروی باقیه که
بما نموده اند در حالت سجده و الذی فطرنا و بر نگزینیم ترا بر آن خدای که آفریده است ما را و از عدم بوجود
آورده فاقض پس حکم کن ما انت قاض هر چیز را که تو حکم کننده آنی یعنی هرچه خواهی با ما کن که
پروای آن نداریم انما تقضی جز این نیست که تو حکم کنی هذه الحیوة الدنیا درین زندگانی تو
یعنی حکم تو در جهان که ما هستیم پیش جاری نیست هرچه میخواهی میکن و آخرت بهتر و پاینده تر است
از حکم معزول و مهم خود مشغول خواهی بود انا امنا بدرستیکه ما گرویده ایم بربنا بپروردگار خود لیغفر
لنا تا بیامرزد برای ما خطایانا گناهان ما را از کفر و معاصی و ما اکرهتنا علیه و بیامرزد آنچه
اکراه کردی ما را بر آنچه من السحر از جادوی کردن و آموختن آن مرویست که فرعون مردمان را
بر آموختن سحر اکراه میکرد و ایشان را بر خواندن و حفظ آن اجبار می نمود نداء ایشان یعنی از خدا
مغفرت آن اکراه طلبیدند و بعد از آن گفت و الله خیر و خدا بهتر است از روی پاداش و ابقی
و پاینده تر است از جهت ثواب تو ما را بر کفر مزدی میدهی که انقطاع بدان راه دارد و خدای تعالی
بر ایمان جزای عطای میکند که گرد زوال گرد آن نگردد و ما اختیار بهترین و پاینده تر کردیم و متاع فانی
محقر را قطع نظر کردیم پس هرچه خواهی میکن انه من یات بدرستیکه هر کس بیاید به نزد پروردگار
خود مجرما در حالتیکه مشرک باشد یعنی هر که بر کفر و شرک مرده در محکمه حساب و جزا که روز قیامت
حاضر شود فان له جهنم پس بدرستیکه مر او راست دوزخ است لا یموت فیها نمیرد در آن تا از عذاب
برهد و از عقاب خلاصی یابد و لا یحیی و نه زنده باشد بزندگی که خوش گذراند و راحت یابد.

بلکه زندگی داشته باشد که مرگ بهتر از آن بود بجهت شدت عذاب و من یأته هر که بیاید بوی مؤمنا
در حالتیکه گرونده باشد در دین بوحدانیت او و بانبیاء او و قد عمل الصالحات و تحقیق که
کرده عملهای شایسته فاولئک پس آن گروه مؤمنان و نیکوکاران لهم الدرجات العلی مر
ایشانراست درجهای بلند و مرتبهای ارجمند جنات عدن بدل از درجاتست یعنی مر ایشانراست در
بستانهای با اقامت که همیشه آنجا باشند تجری پیوسته میرود من تحتها الانهار از زیر درختان
یا از زیر منزلهای آن جویهای خالدین در حالتیکه آن گروه جاویدان باشند فیها در آن بو
و ذلک و این ثواب جزاء من تزکی پاداش کسیست که پاک باشد از نجاست کفر و شرک و از
دنس طغیان و بطاعات و خیرات متطهر و چون این قصه بشرحی مستوفی در سوره اعراف در متع
العاد و تبین القلم خرد در آمده و درین ترجمه نیز در آن موضع بیان اشارتی رفته از جهت اینکه از طریق
ایجاز بمضمون آیات اختصار رفت و بعد از آن از حال بنی اسرائیل خبر میدهد بقوله و لقد اوحینا
و بتحقیق وحی کردیم الی موسی بموسی علیه السلام یعنی وقتیکه فرعون از دیدن معجزات متاثر نشد در تعذیب
بنی اسرائیل افزود گفتیم موسی را ان اسر بعبادی آنکه شب بر بندگان مرا از مصر چون بکنار دریا
رسید و لشکر فرعون از عقب بیاید باک مدار فاضرب لهم پس بکردان از برای ایشان یعنی
فرا گیر و یا قیام نمای برای ایشان طریقا راهی و گویند یعنی آنست که بزن عصا را تا سازیم برای ایشان
راهی فی البحر در دریا یبسا که در و آب و لای نبود لا تخاف در حالتیکه نترسی درکا از دریافتن
دشمن یعنی ایمن باش که فرعونیان شما را در نیابند و لا تخشی و نترسی از غرق شدن چه ما شما را بسلامت
بگذرانیم و چون موسی بنی اسرائیل را که هفتاد هزار بودند از مصر بیرون برد روز دیگر قبطیان خبر
دار شدند بجهت آنکه در خانه هر یک مصیبتی عظیم افتاده بود چنانکه در سوره الاعراف گذشت
بان مشغول شدند و نتوانستند که آنروز در پی بنی اسرائیل روند روز دیگر فرعون بفرمود
تا ششصد هزار مرد جمع شدند فاتبعهم پس از پی در آمدند بنی اسرائیل را فرعون بجنود
فرعون با لشکریان خود چون بکنار دریا رسیدند موسی با قوم خود از آن گذشته بودند و فرعونیان
نیز از آن راهی که ایشان رفته بودند آمدند و آن دوازده راه بود که موسی عصا بر دریا زده بود
و بقدرت الهی آن راهها پیدا شده چون بمیان دریا رسیدند فغشیهم پس فرو گرفت ایشانرا

من الیم

من الیم از دریا آنچه فرو گرفت یعنی پوشانید ایشانرا ما غشیهم آنچه فرو گرفت ایشانرا یعنی آنچنان موجی دریافت ایشانرا که
هیچکس بکنه او نرسد تا آنرا بعبارتی بیان توان نمود که چگونه بود و اضل فرعون و گمراه کرد فرعون
قومه گروه خود را در دین و ما هدی و راه ننمود ایشانرا و بعد از نجات دادن بنی اسرائیل و
هلاک کردن فرعونیان تعداد نعم خود فرمود بر بنی اسرائیل و گفت یا بنی اسرائیل ای فرزندان یعقوب
قد انجیناکم بدرستی که ما رهانیدیم شما را من عدوکم از دشمنان شما که فرعون و قوم او بودند و
واعدناکم و وعده دادیم شما را جانب الطور الایمن بطرف راست کوه طور برای مناجات موسی
و انزال توریه و نزلنا و فرو فرستادیم علیکم المن و السلوی بر شما ترنجبین و مرغ بریان را
وقتی که در بیابان تیه سرگردان بودید و تفصیل این در سوره البقره مذکور است و گفتیم کلوا
بخورید من طیبات ما رزقناکم از پاکیزها یعنی حلالها که شما را روزی کرده ایم و لا تطغوا
فیه و از حد در مگذرید در آنچه یعنی بجهت ترک شکر آن و یا بجهت تعدی از حدود شرع و صرف
نعمت در معصیت و یا حلال آنرا حرام مبل مکنید که اگر چنین کنید فیحل علیکم پس فرود آید بر شما
غضبی خشم من یعنی عذاب من لازم حال شما شود و من یحلل علیه و هر که فرود آید بر و غضبی خشم
من و سخط و عذاب من فقد هوی پس بتحقیق که افتاد در هاویه و یا هلاک شد و از اوج سعادت
بحضیض شقاوت افتادی و انی لغفار و بدرستیکه من هر آینه آمرزنده ام لمن تاب مر آنکس را که
توبه کرد از شرک و امن و گروید بوحدانیت من و بجمیع آنچه پیغمبران من از نزد من آورده اند و
عمل صالحا و عمل کرد نیکو از فرایض و سنن ثم اهتدی پس راه راست یافت یعنی ثبات قدم
ورزید بایمان و طاعت تا حین موت و یا علم آموخت تا بآن راه برد بطریق حق و از امام جعفر صادق
علیه السلام منقولست که در تفسیر آیه فرمودند که معنی آنست که راه یافت بدوستی ما که اهل بیتیم پس بخدا
سوگند که اگر مردی در همه عمر عبادت خدا کند در میان رکن و مقام و بعد از آن بمیرد و متمسک نشده
باشد بدوستی ما حق تعالی او را بروی در آتش دوزخ اندازد و در تفسیر اهل البیت باسناد ابطریق
کرم ثم اهتدی الی ولایة علی بن ابی طالب مرویست که بنی مرویست بعد از هلاک فرعون از موسی
درخواستند که از برای ما قوانین شریعت و قواعد احکام شرع بیان کن موسی درین باب با رب
الارباب مناجات کرد خطاب مستطاب در رسید که جمعی از اشراف بنی اسرائیل بکوه طور رو نکنی

جامع احکام شرع باشد بتو کرامت کنم موسی علیه السلام هرون را بجای خود بگذاشت و با هفتاد
تن از اخیار بنی اسرائیل متوجه طور شد و در حین رفتن قوم را وعده داده که چهل روز دیگر
می آیم و کتابی مشتمل بر قوانین شرع باشد می آرم چون نزدیک طور رسیدند قوم را بگذاشت
و از غایت اشتیاق که بکلام الهی و بیان داشت زودتر ببالای کوه بر آمد خطاب ایزدی
در رسید که و ما اعجلک و چه چیز شتابان کرد ترا که تعجیل کردی و پیشتر آمدی عن قومک یا موسی
از گروه خود ای موسی قال گفت موسی هم اولاء ایشان گروهی اند که می آیند علی اثری
بر عقب من و همین لحظه میرسند و من پیش از ایشان نیامده مگر بگامی چند پس تقدم من قبل
تقدم بعضی رفقاست ببعضی در مسیر چنانکه عرف و عادتست در میان مردمان و عجلت الیک
و شتافتم بسوی تو رب ای پروردگار من لترضی تا خشنود گردی چه مسارعت در امتثال
امر موجب رضای آمر است یعنی پیش آمدن من از قوم نه بجهت تعظیم بود بر ایشان بلکه محض
طلب خشنودی تو کردم قال بگفت حق تعالی بموسی فانا پس بدرستیکه ما فتنا قومک در فتنه انداختیم
قوم ترا و مبتلا ساختیم ایشانرا بپرستش گوساله تا متمیز شود مخلص ما از منافق در عالمیان
ظاهر گردد که مومن مخلص کدام است و منافق معادی کدام و اضلهم السامری و گمراه
گردانید ایشانرا سامری و سامری مردی بود منسوب بقبیله سامره از عظمای بنی اسرائیل
و گویند کافری بود از کرمان نه از قوم بنی اسرائیل بلکه از جمعی گوساله پرست بوده و اظهار اسلام
کرده بود و در باطن کافر بود و اصح آنست که از بنی اسرائیل بود در وقتی که فرعون ابنای ایشانرا می کشت
او متولد شده بود و مادر او را بعد از تولد او را بکنار رود نیل بجزیره افکنده بود حق تعالی
جبرئیل را مقرر کرده بود تا او را پرورش دهد و ماکول و مشروب مهیا گرداند و بدین سبب او
جبرئیل را می شناخت و در روز غرق شدن فرعونیان از زیر سم او بهر چه زنند از و آواز
بیرون آید و این از امور عادیه است که حق تعالی در آن لودیعت نهاده و در بنوقت که موسی بطور
رفت سامری نزد هرون آمد و گفت قدری پیرایه که از قبطیان عاریه گرفته ایم با ماست و ما را
در آن تصرف کردن روا نیست و می بینم که بنی اسرائیل او را میخرند و میفروشند حکم کن تا همه را جمع
کنند و بسوزانند هرون فرمود تا همه پیرایها جمع کردند و آوردند در حفره ریختند و آتش در آن

اسب جبرئیل قبضه خاک بر داشت و محافظت نمود و از موسی شنید که بود که خاصیت اسب جبرئیل آنست که خاک زیر سم

زدند

زدند و سامری زرگری چالاک بود همین که آن زرها بگداخت قالب ساخت و آن زر گداخته در
ریخت و بشکل گوساله چیزی بیرون آورد و قدری از خاک زیر سم اسب جبرئیل که فرس الحیوة میگفتند
در درون وی ریخت فی الحال زنده گشت و گوشت و پوست برو پیدا شد و باواز آمد و گویند
که زنده نشد لیکن بهمان موضع که ریخته شده بود بانگی کرد چهار دانگ از قوم بنی اسرائیل که در ایمان
مستضعف بودند سجده کردند و بنی اسرائیل ششصد هزار بودند همه گوساله پرست شدند مگر
دوازده هزار کس که بجهت رسوخ ایمان ثابت قدم شدند و نگشتند حق تعالی موسی را خبر داد که
قوم تو بعد از خروج تو از میان ایشان گوساله پرست شدند فرجع موسی پس باز گشت موسی
از مناجات خود بعد از چهل روز و الواح توریه را فرا گرفته توجه نمود الی قومه بسوی گروه خود
بسوی گروه خود غضبان در حالتیکه خشمناک بود اسفا اندوهگین از ایشان یا جزع کننده و
یا متحسر بر آنکه مبادا تدارک آن امر ممکن نباشد و ایشان از ارتداد باز نگردند و بانی الف بما شد
و چون میان قوم رسید بانگ و خروش ایشان شنید که گرد گوساله دف میزدند و رقص میکردند
عتاب آغاز کرده از روی ملامت قال گفت یا قوم ای گروه من الم یعدکم آیا وعده نداده بود
شما را ربکم پروردگار شما وعدا حسنا وعده نیکو یعنی معروف بصدق و انجاز که توریه بشما
دهد و من بجهت این باخبار قوم شما بطلب آن رفته بودم افطال آیا دراز شد علیکم العهد بر
شما زمان مفارقت من و من چهل روز وعده کرده بودم و بهمان وعده باز آمدم ام اردتم
یا خواستید ان یحل علیکم اینکه فرود آید بر شما غضب من ربکم خشمی از خدای بسبب پرستیدن
گوساله که مستوجب عذاب الهی شدید فاخلفتم پس خلاف کردید موعدی وعده مرا که
کرده بودید با من از اثبات قدم بر ایمان و قیام بر اوامر و نواهی من و متمسک شدن بطریقه
هرون و اطاعت نمودن امر او تا حین رجوع من بشما از میقات قالوا گفتند گوساله پرستان
ما اخلفنا موعدک خلاف نکردیم وعده ترا بملکنا بقوت و اختیار خود یعنی اگر ما مالک امر خود
می بودیم و سامری ما را بحال خود میگذاشت و این تسویلات نمیکرد و ما را باجبار بر این
نمیداشت با خلاف وعده تو نمیکردیم و در آن ثابت قدم بودیم و لکنا حملنا و لیکن
بر داشتیم و حفص حملنا میخواند بصیغه مجهول یعنی تحمیل کرده شدیم مراد آنست که ما را تکلیف

کردند بار داشتیم اوزارا من زینة القوم بارهای گران و بسیار از پیرایه گروه قبطیان که
عاریت گرفته بودیم از ایشان باسم عروسی و یا برای زینت عید و آنرا رد نکرده بودیم با ایشان
در وقت بیرون آمدن از مصر تا ایشان واقف نشوند بخروج ما از شهر فقذفناها پس
ایشان را الحکم هرون در آتش انداختیم فکذلک پس همچنانکه ما افکنده بودیم پیرایهاء در آتش القی السامری
افکند سامری آنچه با او بود از پیرایه فاخرج لهم پس بیرون آورد سامری برای ایشان عجلا
گوساله جسدا که کالبدی بود ساخته از آن حلی که در آتش افکنده بودیم له خوار مر او را بانگ گاو
بود فقالوا پس گفتند سامری و اتباع او که هذا الهکم این گوساله خدای شماست و اله موسی
فنسی پس فراموش کرد خدای خود را و بطلب او بکوه طور رفت بعد از آن حق تعالی الزام حجت کرد
بر گوساله پرستان بقوله افلا یرون آیا نمی بینند یعنی میدانند گوساله پرستان الا یرجع اینکه
باز نمیگرداند گوساله را الیهم بسوی ایشان قولا سخن را یعنی هرچند او را می طلبند جواب نمیدهد و لا
یملک لهم و نمیتواند که دفع کند از ایشان ضرا زیانی و لا نفعا و نه سودی یعنی قدرت ندارد بر سانیدن زیان
و سود بکسی و چنین کسی را چگونه توان پرستید و لقد قال و بتحقیق که گفت لهم هرون مر ایشانرا
هرون من قبل پیش از آمدن موسی از موعد بطریق نصیحت و موعظه که یا قوم ای گروه من انما فتنتم
جز این نیست که مبتلا شده اید بتشدید تکلیف و ممتحن گشته اید بگوساله یعنی پرستش او مراد آنست که
حق تعالی با شما معامله آزمایندگان کرده تا بر عالمیان ظاهر گردد و بر ایشان روشن شود که کدام از
شما بر دین اسلام ثابت و راسخ خواهد شد و کدام متزلزل شده بپرستش عجل اقدام خواهد نمود مراد
آنست که تا محق از مبطل ممتاز گردد و ان ربکم الرحمن و بدرستیکه آفریدگار شما خدای بسیار بخشش است
نه غیر او فاتبعونی پس پیروی کنید مرا در عبادت او و اطیعوا امری و گردن نهید فرمان مرا در ثبات
و ورزیدن در دین اسلام قالوا گفتند گوساله پرستان در جواب هرون لن نبرح ما پیوسته
همیشه بپرستش گوساله عاکفین اقامت نمایندگان و مجاوریم حتی یرجع الینا موسی تا وقتیکه باز
گردد بسوی ما موسی از طور و ببینیم که او پرستش این میکند یا نه و آنچه سامری گفت که او اله موسی است
راست گفته یا نه هرون با آن دوازده هزار مرد که بر ایمان ثابت قدم بودند از ایشان اعتزال کرد
تا موسی باز آمده اول با قوم عتاب آغاز کرد چنانکه گذشت انگه روی برادر آورد و از غایت غضب

و فرط خشم در کاه آلهی خود را نتوانست نگاه دارد و چنانچه عادت جبلت بشریت است و طبیعت انسانیت
بی اختیار الواح توریة را انداخت و موی پیشانی هرون را گرفت و بسوی خود کشید و از روی عتاب
قال یا هرون گفت ای هرون ما منعک چه چیز باز داشت ترا اذ رایتهم ضلوا چون دیدی
که ایشان گمراه شدند الا تتبعن از آنکه متابعت کنی مرا و پیروی من نمائی در غضب و زجر کردن بر
ایشان و محاربه با ایشان برای حمایت و عصبیت دین و رضای خدا و یا آنکه از پی من آیی و خود را
بمن رسانی و مرا بآن خبر دهی افعصیت امری آیا سرکشیدی از فرمان من که آن تصلب است در دین
پس لا بسبیل و قرض حال است یعنی این خود متصور نیست که تو از فرمان و امتثال من سر کشیده باشی
پس چرا گذاشتی که این صورت واقع شود هرون چون فرط غضب موسی دید و او را بدید در مقام لحظ
در آمده قال گفت بموسی علیه السلم یا ابن ام ای پسر مادر من لا تأخذ بلحیتی مگیر محاسن مرا و لا برأسی و نه
موی سر مرا و تفصیل و تبیین این بحث و ذکر وجوه و اقوال متعدده و بیان صحت و بطلان
آن در منبع الصافی قدس مذکور شده است و بعضی از آن نیز درین ترجمه مسطور گشته در سورة
الاعراف القصه هرون زبان اعتذار گشوده گفت ای موسی آتش غضب فرو نشان و با خود آی
و زبان اعتراض از من کوتاه کن انی خشیت بدرستی که من ترسیدم که اگر مقاتله کنم با ایشان
یا ایشان را گذاشته نزد تو آیم ان تقول از آنکه تو گوئی فرقت بین بنی اسرائیل جدائی انداختی
میان بنی اسرائیل و لم ترقب قولی و نگاه نداشتی گفتار مرا که گفته بودم اخلفنی فی قومی و
اصلح و لا تتبع سبیل المفسدین و مقرر است که اصلاح نگاه داشت قوم است و مدارا کردن
با ایشان پس بجهت خوف اینکه تو گوئی که من گفتم که میان قوم باصلاح آور تو تفرقه و فساد در میان
ایشان انداختی بقتال و جدال و یا بمفارقت و ملحق شدن بتو من دست از ایشان باز داشتم
پس من بطریق ملایمت و نصح با ایشان سلوک میکردم و بر آن صبر میورزیدم تا تو باز آئی و تلافی
این کار بکنی چون موسی خود آمد و راه تدارک ساخت و هرون بر وی ظاهر شد این عذر را از و مسلم
داشت و روی بسامری آورده از روی انکار و غضب قال گفت فما خطبک پس چیست این
کار عظیم تو ای سامری یعنی این چیست که کردی و چه چیز ترا برین داشت که گوساله ساختی و بنی
اسرائیل را بعبادت آن از دین حق برگردانیدی قال گفت سامری بصرت بینا شدم بما لم یبصروا به بآن چیز

که بینا نبودند بنی اسرائیل بآن و عالم نبودند و از آن خبری نداشتند و آن این بود که رسول آمد
بنو در وقت غرق شدن فرعون روحانی محض بود و دانستم که اثر قدم اسب او بهیچ چیز نرسد که زنده
میشود فقبضت قبضة پس راست کردم و گرفتم بیک دست قبضه مقدار یک قبضه من اثر
الرسول از نشانه آن رسول که من و تو میدانیم یعنی از خاک قدم اسب جبرئیل فنبذتها
پس در افکندم آنرا در درون گوساله که از حلی بود و از زیور آنرا ریخته بودم و بجهت آن
گوساله زنده شده بود و با آواز آمد و بنی اسرائیل را بعبادت آن خواندم و ایشان از من
قبول کردند و کذلک و همچنین که گفتم سولت لی بیاراست برای من و در نظر من نیکو ساخت
نفسی نفس من از امام جعفر صادق علیه السلم منقولست و در لباب نیز مذکور است که موسی قصد قتل سامری
کرد از حق تعالی وحی آمد که او را مکش که صفت سخاوت بر و غالبست و چون از سخا او مردمان
منتفع اند پس نفع حیات او را باز نتوان داشت و چون موسی از قتل او ممنوع شد قال
گفت مر سامری را فاذهب پس بیرون رو از میان ما فان لک پس بدرستی که هست مر ترا
از عقوبت فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا ان تقول آنکه گوئی بهر کس که نزد تو آید لا مساس
نیست مس کردن من ترا و مس نمودن تو مرا یعنی از من دور شو تا یکدیگر را مس نکنیم چه حکم الهی
غضب ربانی مقتضی این بود که هر که او را مس کند هر دو را تب بگیرد پس مردمان بجهت این از و
متنفر شدند و ترک اختلاط او کردند و او تنها چون حیوانات وحشی در صحراها میگشت هر کرا
از دور میدید مبالغه میکرد که نزد من میا و در بعضی تفاسیر آمده که اولاد سامری نیز چنین
بودند و درین زمان نیز ایشان هستند و این حال دارند و این افحش عقوبت بود مر سامری را
در دنیا و ان لک و بدرستیکه مر عذاب تراست موعدا وعده در آخرت که لن تخلفه هرگز
خلاف نکنند با تو در آن یعنی آنرا بجد و فا رسانند بعد از عقوبت دنیا پس تو زیانکار
در دنیا و آخرت باشی و ذلک هو الخسران المبین و انظر الی الهک الذی و نگاه کن بآن معبود
که تو ظلت علیه عاکفا بودی همه روز بر پرستش او عاکفا مقیم و مجاور او لنحرقنه هرآینه بسوزانیم
آنرا باتش و این معنی بنا بر قول کسیست که میگوید آن گاو را گوشت و پوست بود و یا بسوهان آنرا
ریزه ریزه کنیم و این گفتار آنکس است که آن جسد زرین بود بی حیات ثم لننسفنه پس پراکنده

سازیم

سازیم خاکستر یا ریزهای آنرا فی الیم در دریا نسفا پراکنده ساختنی تا بدانند که آنچه توان
ساخت صفت الوهیت بر و اطلاق کردن عین جهالتست و محض ضلالت پس بگوساله پرستان
خطاب کرد که انما الهکم الله جز این نیست که معبود شما که مستحق عبادتست الذی آنکه
لا اله الا هو نیست معبودی بحق بجز او وسع فرا رسیده است کل شیء همه چیز علما
از روی علم و دانش یعنی خدای بحق آنست که علم او احاطه کرده باشد بهمه چیزها نه مانند گوساله
که اگر زنده نیز باشد مثل است در غباوت و بلادت پس موسی علیه السلم بفرمود تا آن گوساله را
بسوختند و خاکسترش در دریا ریختند و بعد از آن حق سبحانه خبر میدهد رسول خود را صلی الله
علیه و آله و خطاب میکند که کذلک نقص علیک مانند این قصه موسی را که بر تو میخوانیم میخوانیم
بر تو من انباء ما قد سبق از خبرهای آنچه بتحقیق و بیقین گذشته از قرون سابقه و قصص و اخبار
ایشان تا معجزه نبوت تو بود و زیادتی علم تو و قد اتیناک و بدرستیکه داده ایم ترا من لدنا
از نزدیک خود ذکرا یادی که موجب شرف تو و سایر عالمیانست یعنی قرآن که مشتملست
بر قصها و خبرها که سزاوار است که در آن تفکر کنند و بآن عبرت گیرند ذکر بجهت تعظیم است یعنی ذکر
بزرگوار و تذکره عالیمقدار که موجب نجات و سعادت دارین است هر کسی را که روی باو
آورد و آن پند گیرد من اعرض عنه و هر که روی بگرداند از آن ذکر که جامع وجوه سعادت
و نجاتست فانه پس بدرستیکه اعراض کننده و روی گرداننده از آن یحمل یوم القیمة
بردارد در روز رستخیز وزرا باری گران که آن عقوبت عظیم است بر وی پس آن اعراض کنندگان
در روز قیامت حامل گناه خود باشند و بردارنده پاداش کردار خود خالدین فیه در
حالتیکه جاوید باشند او و امثال او در آن روز یعنی در عقوبت و عذاب ابدی گرفتار گردد
هرگز از آن خلاصی نیابد و ساء لهم و بد است مر ایشانرا یوم القیمة حملا در روز قیامت
بار ایشان که جزای کفر و تکذیب است یوم ینفخ فی الصور در آن روزی که دمیده شود در صور
یعنی اسرافیل در صور دمد و نحشر المجرمین و حشر کنیم ناکسان را که شرک آورده اند
و بنبوت پیغمبر تصدیق نکردند یومئذ در آن روز زرقا در حالتیکه کبود چشم باشند که بدترین
رنگ چشم است نزد عرب زیرا که رومیان که دشمن ترین ایشانند این صفت دارند و لهذا

در صفت عدو میگویند که فلان جگر سیاه دارد و شارب زرد و سرخ و چشم کبود و این
صفت رومیانست و همچنانکه زرقه عین علامت دوزخیانست سواد وجه علامت ایشان خواهد
بود لقوله تعالی و جوههم مسودة و گویند مراد بزرقه عین نابینا نیست یعنی ایشانرا در قیامت نا
بینا محشور سازند لقوله و نحشرهم یوم القیمة اعمی یتخافتون بینهم نهان و آهسته گویند
در میان یکدیگر یعنی بجهة فرط حسرت اهوال آنروز زهره آن نداشته باشند که آواز بردارند
بلکه آهستکی با یکدیگر گویند که ان لبثتم درنگ نکردید در دنیا الا عشرا مگر ده شبانروز یعنی در
جنب درازی لبث ایشان در دوزخ کوتاه شمرند مدت مکث خود را در دنیا و یا بجهة
شدت هول و عذاب آنروز مدت دنیا را فراموش کرده باشند و گویند مراد مدت بعث از نفخه
اولی است تا ثانیه که چهل سالست چنانکه در مدت معذب نبوده باشند بر ایشان آسان گذشته
باشد که ده روز بیش نبوده همچنانکه کسی که تنعم میکند زمان مرور زمان برو اندک مینماید و یا مراد — وپنداشته باشند
مکث ایشان است در قبر چه عذاب قبر بالنسبت بعذاب آخرت سهل و آسان یافته باشند بر و جهی
که گوییا در خواب بوده اند و بر هر تقدیر حق تعالی میفرماید که نحن اعلم ما داناتریم بما یقولون
بآنچه گویند با یکدیگر از تعیین مدت لبث اذ یقول وقتیکه گوید امثلهم طریقة تمامترین ایشان
روی رای عقل که ان لبثتم درنگ نکردید در دنیا یا در قبر الا یوما مگر روزی یعنی مدت درنگ
شما در دنیا یا در قبر مقدار یک روز بیش نبوده زیرا که یوم واحد و عشر را هرگاه قیاس کنند
بروز قیامت و آنچه مر ایشانراست از عذاب دایمی یوم واحد نسبت بآن اقرب از عشر باشد
و مثل اینست قوله تعالی لبثنا یوما او بعض یوم فسئل العادین آورده که مشرکان قریش از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدند که حال کوهها با وجود صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود
آیه آمد که و یسئلونك عن الجبال و می پرسند ترا از کوهها یعنی از مآل حال آنها فقل پس بگوی ای
تاجیر(?) در جواب ایشان که بقدرت کامله ینسفها ربی پراکنده سازد آنها را پروردگار من
نسفا پراکنده ساختنی یعنی مانند ریگ روان آنرا در اقطار عالم پراکنده سازد و در روایت آمده که
آنرا از بیخ بر کنند پس اجزای آنرا ریزه ریزه گردانند تا چون ریگ شود و بعد از آن باد در دور را بعز(?)
تا آنکه متفرق سازد و در تبیان گفته که کوهها را از اماکن خود شان بردارد و در دریا اندازد

فیذرها قاعا پس بگذارد مر آنرا که آنرا که زمین پست در حالتیکه املس باشد و خالی از کوهها و نباتات
صفصفا هموار که اصلا نشیب و فرازی نداشته باشد لا تری فیها عوجا نه بینی در آن
اعوجاجی و کجی و لا امتا و نه اندک بلندی بسیار یومئذ در آنروز که برکنده و پراکنده گردد
کوهها اعوجاجی و کجی و لا امتا و نه اندک بلندی یتبعون الداعی پیروی کنند همه مردمان خواننده
خود را یعنی اسرافیل را که بآواز بلند همه مردمانرا بحشرگاه قیامت خواند و در خبر آمده که چون وقت
حشر در رسد حق تعالی اسرافیل را امر کند تا بر صخره بیت المقدس بر آید و ایستاده باواز بلند
مردمانرا بخواند ایشان از هر طرف که باشند متوجه جانب او شوند لا عوج له هیچ میلی و کجی نباشد مر
آن داعی را یعنی هیچکس نتواند که عدول کند و منحرف شود از خواندن او و بجانب او نیاید بلکه همه انقیاد
او نموده توجه بصوب او نمایند چون شتران بی عقل(?) که فرمان بدر رنگ(?) یا اسرافیل عدول نکنند از احد
بلکه همه را بمحشر قیامت خوانند و خشعت الاصوات و پست شود آوازها للرحمن از برای خدای یعنی از جهت
عظمت و مهابت او بجهة سخن او فلا تسمع پس نشنوی تو در آنروز الا همسا مگر آوازی نرم و سخن
آهسته بجهة هول و هیبت ایشان یومئذ در آنروز لا تنفع الشفاعة سود ندارد شفاعت شفیع یا شفاعت
درخواست کسی را الا من اذن له مگر کسی که دستوری دهد مر او را در شفاعت کردن الرحمن
خداوند بخشاینده و رضی له و بپسندد برای او قولا سخنی یا در باب شفاعت کردن یعلم
میداند خدای ما بین ایدیهم آنچه پیش آدمیانست از امور آخرت و ما خلفهم و آنچه
ایشانراست از کارهای دنیا یا از امور ماضیه و احوال مستقبله و با جمیع اقوال و افعال ایشانرا
قبل از خلق ایشان و بعد از خلق ایشان و یا در زمان حیوة و در حال ممات و لا یحیطون
و احاطه نمیتوانند کرد عالمیان به بذات خدای علما از روی دانش یعنی هیچکس علم ندارند
بذات او سبحانه و یا علم ایشان فرا نمیتواند رسید بمعلومات او سبحانه و عنت الوجوه
و خوار و ذلیل باشند رویها مراد اصحاب رویهاست یعنی در روز حشر همه مردمان ذلیل و
خوار باشند للحی القیوم مر خدای زنده پاینده را همچو اسیران در دست پادشاه قهار و
تخصیص وجه بجهة آنست که اثر مذلت و خشیت در وجه ظاهر میشود زیرا که محل معظم حواس است
و نزد بعضی این آیت مخصوص ست بمشرکان و مجرمان یا بملوک و سلاطین که در دنیا عزیز و ارجمند

و در آخرت ذلیل و خوار باشند و قد خاب و بدرستی که بی بهره ماند و نومید گشت از
رحمت خدا من حمل ظلما هر که برداشت بار ظلم را و مراد بظلم کفر و شرکست و سایر عصیان
و من یعمل من الصالحات و هر که بکند کارهای ستوده و شایسته و هو مؤمن و حال
آنکه او گرونده باشد بوحدانیت خدا و نبوت جمیع انبیا چه در صحت طاعات و قبول خیرات ایمان
شرط است فلا یخاف پس نترسد در آنروز ظلما از ستم و بیداد کردن برو که آن منع ثواب
او باشد بر ایمان و عمل صالح و لا هضما و نه از شکستی که آن نقصان ثواب باشد بر آن بلکه
ثواب او را بر وجهی که موافق اعمال او باشد و فراخور افعال او باو رساند بی کسری و نقصی و
بروایت ابن عباس نترسد که از حسنات او چیزی کم کنند و در سیاتش افزایند ضحاک گفته که
نترسد از آنکه مواخذه کنند او را بعملی که نکرده باشد و باطل سازند حسنه او را و بر آن ثواب
ندهند و کذلك یعنی مثل این آیات وعید انزلناه فرو فرستادیم کتاب را قرآنا عربیا
در حالتی که قرآنیست بلغت تازی یعنی همه آنرا برین و تیره انزال فرمودیم و صرفنا فیه
و مکرر گردانیدیم در و من الوعید از آیات وعید بوجوه مختلفه چون ذکر طوفان و حقه(?)
و صیحه و خسف و مسخ لعلهم یتقون شاید که بپرهیزند مشرکان و عاصیان و بترسانند از آنکه — بدیشان
این نوع عذابها نازل شود و بجهة آن از کفر و عصیان مجتنب شوند او یحدث یا احداث نماید
یعنی مجدد گرداند قرآن لهم برای ایشان ذکرا پندی و عبرتی چون استماع آن کنند یعنی
اگر از عصیان باز نایستند پس لا اقل از آن عبرت گرفته بترسند و فتوری در طغیان ایشان
پدید آید فتعالی الله پس بلند مرتبست خدای تعالی از صفات مخلوقات چون ذات و صفات او
از مماثلت مخلوقات متعالیست پس قرآن که کلام اوست مماثل کلام ممکنات نباشد الملك
پادشاه دنیا و آخرتست که نافذست در هرچه امر کند و هرچه از آن نهی نماید الحق ثابت در
ذات و صفات خود آورده اند که چون جبرئیل بوحی نازل شد و آیتی بر حضرت خواند آنحضرت
قبل از اتمام آن از خوف آنکه مبادا چیزی از آن فوت کند با جبرئیل قراءت فرمودی آیه
آمد که و لا تعجل و شتاب مکن بالقرآن بقراءت قرآن من قبل ان یقضی الیك وحیه
پیش از آنکه ادا کرده شود بسوی تو وحی آن و گویند معنی آنست که چون آیتی مجمل بر تو

نازل شود بر اصحاب مخوان تا بیان آن بر تو فرود آید و قل رب زدنی و بگوی ای پروردگار من زدنی علما
بیفزا مرا دانش باحکام شرع بنزول سورتی بعد از سورتی و آیتی بعد از آیتی و زیاده کن حفظ
مرا تا فراموش نکنم آنچه بمن وحی میکنی بعد از آن بجهة تنبیه حضرت بر عدم ترک اولی حکایت آدم علیه السلام
برای او بیان میفرماید بقوله و لقد عهدنا الی آدم و بدرستیکه عهد کردیم بسوی آدم من قبل
پیش از این زمان عهد بمعنی امرست یعنی امر کردیم او را که گرد درخت منتهی عنه که بقول اشهر درخت گندم است
نگردد و از آن نخورد فنسی پس فراموش کرد آن امر را و از آن درخت بخورد و لم نجد له و نیافتیم
مر او را عزما عزیمتی در التزام امر و ثباتی بر آن و از او لوازم نبود و چون بدلایل عقلیه ثابت
شده که انبیا معصومند از جمیع گناهان صغیره و کبیره و سهو و خطا و نسیان پس مراد باین عهد
نهی تنزیهیست و ترک اولی و نسیان بمعنی ترک و عدم عزم او بر آن بر سبیل عمد یعنی آدم ترک اولی
می نمود و عزم را جزم کرد بر آنکه آنرا نخورد ولکن عمدا آنرا تناول نمود و اذ قلنا و یاد آور ای پیغمبر که
چون گفتیم للملائکة مر فرشتگانرا که اسجدوا لآدم سجده کنید مر آدم را سجده تحیت و کرامت
فسجدوا الا ابلیس سجده کردند همه ایشان الا ابا کرد دیو دور مانده از رحمت ابی سر باز زد از
سجده فقلنا پس گفتیم یا آدم ای آدم بدرستی که دیو پر تلبیس که ابلیس است عدو لك دشمن است
مر ترا و لزوجك مر زن ترا که حواست فلا یخرجنکما پس باید که بیرون نکند شما را یعنی بسبب بیرون
رفتن شما نشود من الجنة از بهشت بسبب فتور عزم که در شما بیاید فتشقی پس تو در رنج افتی
آن هنگام یعنی چون از بهشت بیرون روی گرفتار شوی بانواع محنت و بلیت و مصیبت و آفت که
لازم دنیاست ان لك بدرستی که مر تراست در بهشت الا تجوع فیها اینکه گرسنه نشوی
در و زیرا که جمیع نعم مرغوبه مهیاست در و و لا تعری و برهنه نگردی زیرا که از ملبوسات آنچه باید
و شاید در و موجود است و انك لا تظمؤ فیها و بدرستی که تو تشنه نشوی در و چه آن مشتمل است
بر چشمهای جاری دایمی و لا تضحی و در آفتاب نباشی که سایه بهشت زوال نیابد و آفتاب در آن
راه ندارد و در بیرون بهشت این نعمت میسر نیست ابن جریر روایت کند که چون آدم علیه السلام
بزمین آمد جبرئیل علیه السلام بفرمان الهی گاوی سرخ برای کشت کردن وی بیاورد از بهشت آدم با آن
گاو کشت میکرد و زمین میشکافت و عرق از پیشانی مبارکش میچکید که این شقا و نسبت حق تعالی با

مرا گفت فاخرجنهما فتشقی آورده اند که چون ابلیس بجهت امتناع او از سجود آدم مخطوط شد بسخط آلهی
و غضب ربانی پیوسته در اندیشه آن بود که نوعی کند که آدم را از اوج عزت بچاه مذلت رساند
بوسیله مار و طاوس چنانچه در سورة البقره و اعراف گذشته در بهشت در آمد فوسوس
الیه الشیطان پس وسوسه کرد بسوی آدم باینوجه که با حوا ملاقات کرد او را از مرگ بترسانید
و حوا آنرا با آدم باز گفت و آدم از مرگ بسیار ترسان شد و چون ابلیس یافت که آدم از آن خایف
گشت بصورت پیری برآمد خود را بدو نمود و آدم بطریق تضرع و زاری علاج مرگ طلبید قال گفت
ابلیس یا آدم که ای آدم علاج این مرض خوردن شجرة الخلد است که آن درخت گندم است و بعضی
از آن گفت هل ادلک آیا دلالت کنم ترا علی شجرة الخلد بر درخت جاویدی که هر که از آن
بخورد هرگز نمیرد و ملک لا یبلی و دلالت کنم بپادشاهی که کهنه نشود یعنی زوال بدان نرسد
و در روایت آمده که ابلیس آدم را گفت که در بهشت احوال تو چیست آدم گفت هر نوع نعمت مرا
مباح است از خوردن و آشامیدن و جامه پوشیدن و نشستن و هیچ چیز مرا از آن منع
نکرده مگر یک جنس درخت را که مرا گفته اند که از آن مخور ابلیس در حال گفت که من ترا راه نمایم
بدرخت خلد که هر کس از آن بخورد جاوید در بهشت بماند و هرگز گرد فنا و زوال بدامن او نرسد و بیا
ترا دلالت کنم که هرگز آن نشود آدم گفت آن کدام درخت است ابلیس اشاره بآن درخت کرد آدم گفت مرا
از آن منع کرده اند و هرگز از آن نخورم ابلیس سوگند خورد که غرض من از این نصیحت نیست و من بجز از خیر خواهی
تو چیزی دیگر نمیخواهم ظن آدم آن بود که هیچکس سوگند بدروغ نتواند خورد و بجهة این از سوگند وی فریب
خورد فاکلا پس بخوردند آدم و حوا منها از آن درخت یعنی میوه آن فبدت لهما پس آشکار شد
مر ایشان را سوآتهما عورات ایشان آورده اند که بعد از خوردن آن بادی بیامد و تاج از سر ایشان
بربود و حلیه بهشت را از تن ایشان برهنه بماندند و طفقا یخصفان و در ایستادند و می چسبانیدند
علیهما بر عورات خود من ورق الجنة از برگ درخت بهشت تا پوشیده شود و چشم ایشان بر
عورات یکدیگر نیفتد و آن برگ انجیر بود و عصی آدم و خلاف کرد آدم ربه پروردگار خود را که
امر سنت او را که آن نخوردن میوه آن درخت بود فغوی پس بی بهره ماند از مطلوب او که عمر جاودانی
بود و یا از وجه اصلح که آن امتثال امر مندوب بود و معصیت یعنی مخالفت امر است مطلقا خواه آن

باشد

باشد و خواه سنت پس مستلزم ترک واجب نباشد که منافی عصمت است و چون بادله عقلیه معلوم است
که انبیا مخالفت امر واجب نکنند بجهة منافات این بعصمت پس مراد بعصیان اینجا مخالفت آدم است در
سنت و مزیت تفصیل این مبحث در منهج الصادقین مذکور است و در سورة البقره مذکور شد که چون
آدم ترک مندوب نمود حق سبحانه امر فرمود که از بهشت بیرون رفته بزمین رود آدم علیه السلم
دست حوا گرفته و از بهشت بیرون آمد بدار الابتلای دنیا هبوط کرده مدت دویست سال تضرع
و زاری میکرد و توبه و انابه می نمود تا آنکه بحضرت رسالت و آل و اطهار او را بشفاعت آورد
ثم اجتبیه پس برگزید او را ربه پروردگار او یعنی نزدیک گردانید او را پروردگار او
برحمت واسعه خود بوسیله توفیق توبه و شفاعت حضرت خاتمیت صلوات الله علیه و آله فتاب علیه
پس قبول کرد توبه او را و هدی و راه نمود یعنی توفیق داد او را بثبات بر توبه از ترک اولی
یا دلالت کرد او را بکلماتی که بسبب آن توبه او قبول شد که فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه
قال گفت حق تعالی مر آدم و حوا را بعد از خوردن درخت گندم اهبطا منها فرود روید از
بهشت بزمین جمیعا همه با هم گویند خطاب با آدم و حوا و ابلیس و مار و طاوس است و تفصیل این
در سورة البقره گذشت در جمع ... بسمت ... رفته و چون آدم و حوا اصل ذریت بودند
از این جهة ایشان را نازل منزله جمیع آدمیان گردانید و خطاب فرمود که بعضکم برخی از شما ای آدمیان
لبعض مر برخی دیگر را عدو دشمنند بجهة امر چنانکه حالا میبینند از نزع و خلاف و گویند خطاب با آدم
و ذریت ابلیس است که دشمن یکدیگرند و موید قول اول است فاما یاتینکم منی پس اگر بیاید بشما تا روز
زمین باشید از نزدیک من هدی راه نماینده از کتاب و رسول فمن اتبع هدای پس هر که پیروی کند
آن هدی را فلا یضل پس گمراه نشود در دنیا و لا یشقی و رنج نبیند در عقبی بعقوبت و عذاب دنیا و آخرت
معذب نشود بلکه در هر دو سرا مرفه الحال باشد از ابن عباس منقول است که حق تعالی ضامن شده کسی را
که قرآن بخواند و بدان عمل کند هرگز در دنیا گمراه نشود و بمقصد رسد و در آخرت بشقاوت و رنج گرفتار نگردد
و بعد از آن این آیه تلاوت فرمود که فمن اتبع هدای فلا یضل و لا یشقی و من اعرض و هر که روی
بر تابد عن ذکری از هدی که سبب یاد کردن منست و دائمی بعبادت من یا اعراض کند از ذکر من که قرآن است
فان له معیشة ضنکا پس مر او راست زندگانی تنگ و زندگانی سخت در دنیا زیرا که همت او

مصروف خواهد بود بر ازدیاد آن و خایف بر نقص و تلف آن متاسف و مغموم بر فوت و نقص آن بخلاف
مومن که طالب آخرتست چه او بجهة آنکه بزیور رضا و تسلیم بصبر و قناعت و توکل بحق سبحانه آراسته است
پس حق سبحانه و تعالی اسباب رزق را بآسانی و سهولت باو میرساند و توفیق میداد او را در معیشت که
و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و در حدیث قدسی واقع شده که حق تعالی خطاب
بدنیا کرد که ای دنیا خدمت کن کسی را که خدمت من میکند و در رنج انداز کسی که خدمت تو میکند
و بروایت ماثوره از پیغمبر صلی الله علیه و آله منقولست که مراد معیشت ضنک عذاب قبر است و فشار
و تنگی آن بر وجهی که همه استخوانهای پهلو از یکدیگر بدر روند و نود و نه اژدها بر او مسلط گردانند که هر یک
هفتاد سر باشد و او را میگزند و میدرند و میخورند و باز زنده میشود تا روز حشر و اگر یکی از آن
اژدها یکدم در زمین دمد هرگز گیاه نروید و نحشره و حشر کنیم آنکس را که از ذکر ما اعراض کرده
یوم القیمة در روز رستخیز اعمی در حالتیکه نابینا باشد و هیچ چیز نه بیند و حرف بینائی اصحاب
عقوبات آنرا قال گوید رب لم حشرتنی ای پروردگار من چرا حشر کردی مرا اعمی نابینا و قد کنت
بصیرا و بتحقیق که بودم در دنیا بینا یا آنکه چون سر از قبر بر داشتم بینا بودم معویة بن عمار از ابو عبد الله
علیه السلم که چه میفرمائی در حق مردی که حج نکرده باشد با آنکه استطاعت داشته باشد فرمود او از کسانی
باشد که حق تعالی درباره او میفرماید که و نحشره یوم القیمة اعمی گفتم سبحان الله او کور محشور شود فرمود
حق تعالی او را نابینا سازد تا راه نبرد بطریق بهشت بجهة آنکه در دنیا بطریق حق راه نیافته و چون
او گوید چرا بدین صفت محشور شدم قال گوید حق تعالی در جواب او کذلک همچنین بود فعل تو یعنی همچنانکه
در دنیا چشم از طریق خیر پوشیدی ما نیز امروز راه راست که طریق بهشت است از چشم تو پوشانیدیم
زیرا که اتتک آیاتنا آمد بتو آیتهای کتاب ما یا دلایل قدرت و وحدت ما فنسیتها پس تو از آن فراموش
کردی آنرا یعنی ترک آن نمودی و از آن چشم بر هم نهادی و در آن تامل نکردی و کذلک و همچنانکه ترک کردی
آیات ظاهره ما را الیوم تنسی امروز ترک کرده شدی در جائی که راه بیرون شد از آن نیست یعنی
در عذاب ابدی گرفتار گشتی و کذلک و مانند این جزا میدهیم کسی را که اعراض کننده است از آیات
روشن ما نجزی پاداش میدهیم من اسرف هر که را که از در حد گذشته بشرک و کفر و توغل در هوا
و لم یؤمن و نگرویده بآیات ربه بآیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب آن کرده و از آن مخالفت

نموده

نموده و لعذاب الآخرة و هر آینه عذاب آخرت که کوری و عذاب دائمی است اشد سختر است از معیشت ضنک
این سرای و ابقی و پاینده تر از آن بجهة عدم انقطاع آن افلم یهد لهم آیا راه ننمود مشرکان را
و طریق اعتبار بر ایشان روشن نساخت اینکه کم اهلکنا قبلهم بسا هلاک کردیم پیش از ایشان
من القرون از اصحاب قرنهای گذشته چون عاد و ثمود بجهة تکذیب و عناد ایشان یمشون میروند
کفار مکه یعنی تاجران ایشان بوقت تجارت بشام میگذرند فی مساکنهم در مسکنهای ایشان
چون احقاف و حجر و علامت هلاک و عذاب ایشان می بینند ان فی ذلک بدرستیکه در آن هلاک بر
عذاب لآیات هر آینه نشانهاست برای عبرت گرفتن لاولی النهی مر خداوندان عقول صافیه را
و لولا کلمة و اگر نه سخنی است سبقت پیشی گرفته بر این زمان من ربک از پروردگار تو که عذاب
منکران این امت را با آخرت افکند تا از نسل ایشان مومنان بیرون آرد لکان هر آینه بود مثل آنچه
نازل شد بر عاد و ثمود لزاما لازم ایشان که هیچ وجه مفارقت نکردی از ایشان تا همه را استیصال ساختی
و اجل مسمی و اگر نبودی حکم بمدت نام برده شد و مقرر شده که قیامت یا وقوع آن روز هر آینه قبل از
این وقت معین بر کفار نازل شدی همچو عذابی که بر عاد و ثمود نازل شد لیکن چون حکم متعلق گشته که قبل
از اجل مسمی عذاب واقع نشود از این جهة عذاب از ایشان متاخر شده چون مآل حال کفار عذاب و نکال است
فاصبر پس شکیبا باش ای محمد علی ما یقولون بر آنچه میگویند اهل شرک از تکذیب و طعن بر قرآن تا
وقتی که حکم الهی بعقوبت ایشان در رسد و گویند این بآیة السیف منسوخ است و سبح بحمد ربک
و نماز گزار در حالیتکه آن نماز مقرون باشد بحمد پروردگار تو یعنی در وقت نماز حمد گوی مر خدا را بر توفیق
و هدایت و پاکیزه دان او را از شرک و سایر آنچه کفار نسبت باو میدهند از نقص و عیب در حالتیکه
حامد او باشی بر هدایت کردن او ترا و اکثر آنست که معنی اینست که نماز گزار مقرون بحمد قبل طلوع الشمس
پیش از بر آمدن آفتاب یعنی نماز صبح و قبل غروبها و پیش از فرو رفتن آن یعنی نماز ظهر و عصر چه وقت ظهر
و عصر در نصف وقت آخر نهار است و یا وقت عصر فقط و من آناء اللیل و از ساعات شب و من بمعنی ابتدا است
یعنی در اول ساعتهای شب فسبح پس نماز گزار مراد نماز مغرب و عشا است و نزد ابن عباس مراد بآناء اللیل
جمیع نماز شب است از فرض است و سنت و اطراف النهار و در طرفهای روز یعنی وقت نماز صبح و ظهر
بجهة مزیت فضیلت آنست بر باقی نماز و یا مراد نماز عصر است و جمعیت اطراف بجهت وسعت آنست

وصحت ادای آن در هر جزئی از اجزای زمان حاصل که نماز گزارد درین اوقات لَعَلَّكَ تَرْضٰى شاید خشنود
کرده شوی یعنی حق تعالی ترا خشنود سازد بمثوبات جلیله و حقوق منیع تا میخواهند یعنی تا خشنود شوی بر آنچی
که حق تعالی ترا کرامت فرماید و آن شفاعت امت است ولسوف یعطیک ربک فترضی تصعوبت این قول میکند
و جمعی که حمل تسبیح بر ظاهر خود میکنند میگویند مراد مداومت بر تسبیح و تحمید در عموم اوقات از ابو رافع
رضی الله عنه نقل است که مهمانی بنزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و در خانه چیزی نبود که بآن اصلاح شان
مهمان کنند مرا در نزدیکی از یهود فرستاد که او را بگوی که محمد میگوید مهمانی بنزد ما نزول کرده و در خانه چیزی
نمی یابیم که بآن شرایط مهمانداری بتقدیم رسانیم مقداری آرد بما بفروش تا هلال رجب چون
برسد بها بگزاریم من پیغام بیهودی رسانیدم یهودی گفت تا چیزی مرهون نباشد من آرد نتوانم
داد بازگشتم بخدمت رسول شدم رسول صلی الله علیه و آله فرمود بخدا سوگند که اگر من معامله کردی حق
او را ادا کردمی پس زره خود را بمن داد تا بنزد او بردم و این آیه جهت تسلیه دل مبارک حضرت نازل شد
وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ و باز مکش نظر هر دو چشم خود را إِلٰى مَا مَتَّعْنَا سوی آنچیزی که برخوردار گردانیدیم
بِهٖ بآنچیزی که برخوردار گردانیدیم بآن برخی مردمان را در حالتیکه آن اصناف و انواع نعم است که آن زینت
و آرایش دنیاست از مطاعم و ملابس و مشتهیات نفسهای ایشان چه ما عطا نموده ایم بایشان زَهْرَةَ
الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا زینت و بهجت زندگانی دنیا را که مال و منال است لِنَفْتِنَهُمْ تا بیازمائیم ایشان را فیه
در آنچیز یعنی بواسطه آن با ایشان معامله آزمایندگان کنیم تا بر عالمیان ظاهر شود که شکر گزاری آن قیام
مینمایند یا نه اگر شکر گوینده و مطیع و منقاد ما شوند آن نعمت را بر ایشان زیاده کردانیم و اگر کفران آن
نمایند نعمت را از ایشان بگردانیم و از عذاب آخرت ایشان معذب گردانیم از ابی عبد الله علیه السلام مرویست
که چون این آیه فرود آمد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هر که بعزت و ارجمندی متعزز و
ارجمند نباشد بلکه خواهد که در تعزز متمسک بمخلوق شود و از غیر خدا اراده سیادت و ارجمندی خود کرده
باحسرت و ندامت از دنیا بیرون رود و هر که چشم چیزی دارد که در دستهای مردمانست و
تمنای آن کند همیشه در غم و اندوه باشد و از آن غم او را شفای نرسد و هر که دیده نشود که حق تعالی
او را عطا فرموده باشد مگر در حال خوردن و آشامیدن خود نقص یابد در کردار خود مشرف بر
آن زوال نعمت در دنیا و عقوبت عقبا و نیز از آنحضرت مرویست که در آنکس منکر بید کرد در نعمت

وحطام

وحطام دنیا زیاده از شماست بلکه در تحفی نگرید که در نعمت و سعت رزق کمتر از شما باشند خدا را بچشم بد نبینید
و بشکر گزاری آن قیام نمایید وَرِزْقُ رَبِّكَ و روزی پروردگار تو که روز بروز بتو میرساند و آنچه
روزی داده ترا از نبوت و هدایت در حق تو بر جمیع انبیا خَيْرٌ بهتر است از مالهای ایشان نیز
بی اعتبار ایشان که بدان متمتع اند وَأَبْقٰى و پاینده تر از آنچه مال جاهلان که آن بیشتر است از بقای مال
حرام و یا خیریت و بقای آن باعتبار آنست که اموال دنیوی در معرض فناست و نعم اخروی متصف بیقا
در کشف آورده که زهره در اصل شکوفه است پس حق تعالی دنیا را شکوفه گفته زیرا که تری و تازگی دارد
او دو سه روز بیش نباشد و در اندک زمانی پژمرده شود و نیست گردد و نعم ما قال الشاعر
مال جهان بباغ تنعم شکوفه ایست کاول بجلوه دل برباید ز اهل حال یکهفته نگذرد که فرو ریزد از درخت
بر خاک ره شود چو خس و خار پایمال اهل کمال در دل خود ره نمیدهند آنرا که دمبدم از پی است آفت زوال
پس چونکه نعم دنیویه با وجود فنا و زوال آمیخته است بانواع غصه مستلزم اصناف بلیت و با وجود
این مانع برداشتن توشه آخرت که موجب وصول بنعم دائمه آخرت و سعادت سرمدیه از
این جهت حضرت عزت حبیب خود را نهی فرموده از آن تا امت عالی همت اقتدا باو نموده از آن
باز ایستند و بر مدارج رفعت و قرب ترقی نموده برسند بریاض جنت که مشتمل است بر جمیع
لذات ابدیه و بواسطه همین او را با اهل البیت امداد بطاعت و عبادت که سرمایه نعم سرمدیست
امر کرده فرموده که وَأْمُرْ أَهْلَكَ و امر کن اهل بیت خود را بِالصَّلٰوةِ بنماز یعنی بعد از آنکه مأمور شدی
در آیه فسبح بحمد ربک اهل خود را بآن امر نمای از ابو سعید خدری روایتست که چون این آیه نازل شد
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله تا مدت نه ماه هر وقت نماز بدر خانه فاطمه زهرا و امیر المؤمنین صلوات الله
علیهما آمد و با واز بلند میگفت الصلوة رحمکم الله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا از ابو جعفر صلوات الله علیه مرویست که حق تعالی پیغمبر خود را امر کرد که مخصوص گرداند اهل
بیت خود را بنماز دون سایر مردمان تا بر عالمیان ظاهر شود که اهل بیت او را نزد خدای منزلتیست که
کسی دیگر از بندگان آن منزلت سزاوار نیست بجهت این امر کرد اهل بیت را با مردمان علی العموم در آیه
کریمه و اقیموا الصلوة و بعد از آن امر فرمود بایشان علی الخصوص بر ادای آن و در تبیان نیز آورده
که هرگاه آنحضرت با مالی خود رسیدی ایشانرا امر بنماز فرمودی و این آیه بر ایشان خواندی که وَأْمُرْ

اهلک بالصلوة وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا و صبر کن بر نماز یعنی مداومت نما برای امر نماز و بر ادای آن بکر بن عبد الله
مزنی روایت کرده که هرگاه فقر و احتیاج باهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله می رسید حضرت بایشان
میگفت برخیزید و نماز کنید که حق تعالی باین امر کرده رسول خود را حاصل که او سجاده رسول خود را
فرموده که با اهل خود اقبال کن بر صلوة که معظم عبادات است و اساس دین بوسیله آن استعانت نما
بخدا بر فقر و فاقه خود و غمگین مشو بامر رزق و معیشت لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نمیخواهیم از تو رزقی یعنی از تو روزی دادن را
سوال روزی نمیکنیم بر خود و کسان خود و نمیگوئیم که خود را و اهل خود را روزی نَحْنُ نَرْزُقُكَ ما روزی میدهیم
ترا و ایشان را پس برای نماز و تهیه اسباب بیاز فارغ البال باش وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام پسندیده لِلتَّقْوٰى
مر پرهیزکاریراست پس عنان تقوی از دست مده که ما ضامن متقیانیم کما قال تعالی و من یتق الله یجعل له مخرجا
و یرزقه من حیث لا یحتسب آورده اند که حق سبحانه و تعالی معجزه بینه بکفار مکه می نمود ایشان بجهت فرط عناد آنرا
اعتبار نکرده انکار آن می نمودند و اقتراح معجزات دیگر از آنحضرت میکردند حق سبحانه فرمود که وَقَالُوا و گفتند
مشرکان لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ چرا نمی آورد محمد بما آیتی و معجزه مِنْ رَبِّهٖ از نزد پروردگار خود یعنی چرا آنچه ما
میطلبیم از و ظاهر نمیکند أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ آیا نیامد بدیشان در قرآن بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولٰى بیان آنچه
در کتابهای پیشین که توریة و انجیل است از عذابهای متفرع بر تکذیب انبیا و اهلاک قومی که بعد از ظهور
معجزات اقتراح آیات کردند و هلاک شدند و یا نشنودند از اهل کتاب بیان آنچه در توریة و انجیل
از صفت محمد و بشارت قدوم او وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُمْ و اگر ما هلاک کردیم کفار مکه را بِعَذَابٍ بعذابی
از نزول خود بسبب کفر ایشان مِنْ قَبْلِهٖ پیش از بعثت محمد صلی الله علیه و آله یا قبل از نزول قرآن لَقَالُوا
هر آینه گفتندی در وقت نزول عذاب رَبَّنَا ای پروردگار ما لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا چرا نفرستادی بسوی ما رسولی
فرستاده از نزد خود تا ما را بطاعت تو خواندی فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ پس پیروی میکردیم آیتهای ترا که باو می
فرستادی مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل و غارت وَنَخْزٰى و رسوا گردیم
در قیامت در آتش دوزخ بانواع عقوبت پس بجهت قطع حجت ایشان پیغمبر و قرآن فرستادیم و
ایشان عناد و رزیدند بجحود انکار در آمدند قُلْ بگو ای محمد بایشان كُلٌّ هر یک از ما و تمام یعنی
منتظر است مال حال یکدیگر را یعنی شما چشم میدارید نکبت ما را و ظفر خود را و ما چشم میداریم عقوبت
شما را و فتح و نجات خود را فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید این در صورت امر است و مراد تهدید و وعید است

یعنی منتظر

یعنی منتظر باشید فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید یعنی در قیامت معلوم گردد که مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ
السَّوِيِّ کیست خداوندان راه راست و دین مستقیم وَمَنِ اهْتَدٰى و کیست راه یافته بحق و
رسنده بمطلب و مقصد خود که آن درجه قصوی است نزد حق سبحانه و تعالی سورة الانبیاء الجزء السابع عشر
ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که هر که سورة الانبیا بخواند حق تعالی
روز قیامت حساب او را آسان گرداند و هر پیغمبر که در قرآن اسم او مذکور است او را روز یاد او مصافحه
کنند و از ابو عبد الله صلوات الله علیه فرموده هر که این سوره را تلاوت کند از روی شوق
محبت رفیق جمیع پیغمبران باشد در جنات نعیم و تا در دنیا باشد در چشم مردمان عزیز و مکرم و موقر باشد
و با هیبت و شوکت بانواع مکرمت بسم الله الرحمن الرحیم
اِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ نزدیک شد مردمان را وقت محاسبه اعمال ایشان که آن روز قیامتست و
چونکه هر چه در آمدن آن متحقق و متیقن است و واقع شدن متحتم و لازم در حکم آنست که گویا واقع شده
و بفعل آمده از جهت آمدن آنرا بصیغه ماضی ایراد فرموده و از ابن عباس مرویست که مراد بناس کفارند
مؤید اینست که آنرا مقید ساخته بقول وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و ایشان در بیخبری اند از حساب اعمال بسیار خود
مُعْرِضُونَ اعراض کنندگانند از ایمان آوردن و تصدیق نمودن بآن و اگر مراد همه مردمان باشند
معنی آن خواهد بود که همه مردمان معرضند از تفکر در آن و اندیشه نمیکنند در عاقبت خود و تنبیه
نمیشوند از مآل و خاتمه خود مَا يَأْتِيهِمْ نیامد بدیشان مِنْ ذِكْرٍ هیچ پندی مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردگار ایشان
مُحْدَثٍ که آن نو فرستاده شده است بجهت تنبیه بر غفلت و جهالت ایشان إِلَّا اسْتَمَعُوهُ مگر شنوند
از پیغمبر صلی الله علیه و آله وَهُمْ يَلْعَبُونَ و حال آنکه ایشان بازی کنند بدان و استهزا نمایند بآن بجهت فرط
غفلت و لواهی ایشان از نظر کردن در آن و تفکر نمودن در عواقب خود لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ در حالتیکه
مشغولست دلهای ایشان بچیزی دیگر یعنی در حین استماع خود را مشغول چیز دیگر میدارند و در الفاظ و معانی
آن تدبیر نمیکنند تا بدانند که آن معجزه است تا بآن هدایت شوند پس دلهای ایشان مشغول لهو و باطل و
و غافل از احوال عقبا وَأَسَرُّوا النَّجْوٰى و پوشیده داشتند راز گفتن خود را یعنی مبالغه کردند در خفا
آن الَّذِينَ ظَلَمُوا آنانکه ستم کردند بر خود بشرک و معصیت یعنی اهل شرک و کفر و طغیان پنهان از مسلمانان
با یکدیگر میگفتند که هَلْ هٰذَا آیا نیست محمد إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثْلُكُمْ مانند شما در اکل و شرب و آمدن و رفتن

وهیچ مزیتی بر شما ندارد و این بجهة آن کفتند که آنچه آنحضرت می نماید از انواع معجزات از قسم سحر است همچنانکه
حق تعالی از قول ایشان خبر میدهد که ایشان با یکدیکر کفتند أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ آیا میروید شما بجادوی
یعنی در سر با یکدیکر کفتند که شما میدانید که هرچه او میخواهد و می نماید سحر است پس چرا میروید و میشنوید
وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ و حال آنکه شما می بینید که او آدمیست مانند ما و فرشته نیست و سخن او سحر است حق تعالی
پیغمبر خود را از آن نجوی خبر داده و فرمود که در جواب ایشان قُلْ بکو و حفص قَالَ خوانده اند یعنی پیغمبر در جواب کافران
کفت رَبِّي پروردکار من يَعْلَمُ الْقَوْلَ میداند کفتن هر کوینده را فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها
اکرچه بجهر کوینده و اکر بسر میداند کفتار سری و شما را بران جزا دهد وَهُوَ السَّمِيعُ و او است شنوا کفتار را
الْعَلِيمُ دانا باسرار و ضمایر ایشان بَلْ قَالُوا این اعراض ایشانست از قول اول یعنی اول نسبت سحر بقران دادند
بعد از آن از آن اعراض کرده کفتند که قران أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بخوابهای پراکنده است در پریشان مانند خوابهای
شوریده که آنرا اصلی نباشد پس از این اعراض کرده کفتند که بَلِ افْتَرَاهُ بلکه بر بافته است آنرا از خود و بر خدا افترا
کرده و از این نیز اعراض کرده کفتند که بَلْ هُوَ شَاعِرٌ بلکه او شاعر است یعنی کلام شعری میکوید و در خیال سامع
انکلند معنی چند که هیچ حقیقتی ندارد و این همه بجهة عجز و تحیر میکفتند و از سر جهل و سفاهت چه بدیهة عقل حکم میکند
که این احوال متناقض یکدیکر ند و تحقیق اسلوب قران چه آن مشتمل است بر معانی صحیحه و اخبار صادقه و تذکر مواعظ
حقه که رهاننده سند کانست از هلاکت دنیا و آخرت و رساننده ایشان بدرجه جنت و دعوی افترا
ایشان محض افترا است چه افترا امری ممکن است از هر فردی از افراد انسان و حال آنکه بعکس قادر نیست
که سوره بلکه آیتی از آن بکوید همچنانکه حق تعالی ایشانرا از آوردن مثل آن عاجز کردانیده بقوله فَأْتُوا
بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ مُفْتَرَيَاتٍ وغیر آن و اسناد شعر نیز بآن باطل است چه شعر کلامی است
مقفی و موزون و قران نه بآن اسلوبست حاصل که ایشان در امر حضرت رسالت متحیر کشته کاهی او را
ساحر و وقتی شاعر و زمانی مفتری و نوعی پریشان سخن میخواندند و بعد از آن از روی عناد و اضلال قوم
کفتند که اکر چنین که ما میکوییم نیست فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ پس باید که بیارد برای ما معجزه كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ
همچنانکه معجزه فرستاده شده بودند پیغمبران پیشین چون ناقه و عصا و ید بیضا و احیای موتی حق تعالی فرمود
که مَا آمَنَتْ بکرویدند بآیات ظاهره بعد از اقتراح قَبْلَهُمْ پیش از کفار مکه مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا هیچ
اهل شهری که هلاک کردیم ایشانرا یعنی امم کذشته آیتها طلبیدند و بعد از آن ایمان نیاوردند و بجهة انکار

ونکذیب

وتکذیب هلاک شدند أَفَهُمْ يُؤْمِنُونَ آیا پس اینها قریش یُؤْمِنُونَ ایمان آرند اکر آیتها را بایشان نمائیم یعنی
ایمان نخواهند آورد بآن بواسطه آنکه عتو و عناد و استکبار ایشان از مشرکان کذشته بیشتر است
بعد از آن ایشان که میکفتند هَلْ هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ میفرماید وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ و نفرستادیم پیش
از تو پیغمبری إِلَّا رِجَالًا نُوحِي مکر مردانی که وحی فرستاده شده و حفص نوحی خوانده اند بصیغه متکلم یعنی وحی
فرستادیم إِلَيْهِمْ بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبر فرشته نبوده بلکه بشر بوده اند تا میان ایشان و امم
جنسیت افاده و استفاده بر وجه تمام وجود کیرد فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ پس بپرسید از اهل کتاب که عالمند
باخبار انبیا و میدانند که پیغمبران بشر بوده اند إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اکر نه چنین که نمیدانید که رسول باید
که بشر باشد و اعتقاد کرده اید که پیغمبر را چکونه جواب خورد باشد در تفسیر اهل البیت علیهم السلام
و جامع البیان و تبیان و تفسیر ابو الفتوح مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که نحن اهل الذکر
مائیم اهل الذکر و این روایت از صادق علیه السلام نیز مرویست بعد از آن نفی خواص ملکیت انبیا کرده میفرماید
که وَمَا جَعَلْنَاهُمْ و ما نکردانیدیم پیغمبران را جَسَدًا اجساد و بدنها بر این که بآن لَا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ
نخورند خوردنی را وَمَا كَانُوا خَالِدِينَ و نبودند جاوید ماندکان در دنیا که هرکز نمیرند چه ایشان نیز
بشر بودند مانند شما ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ پس راست کردانیدیم ایشانرا از آن وعده که با ایشان کرده بودیم
از غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان فَأَنْجَيْنَاهُمْ پس نجات دادیم انبیا را وَمَنْ نَشَاءُ و هر که را که
خواستیم از مؤمنان و از هر که کذشتن او حکمتی بود با آنکه بعد از این ایمان آورد و یا از ذریت او قبول
ایمان نماید و لهذا او را از عذاب استیصال ایمن شده اند وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ و هلاک کردیم اسراف
کنندکانرا در کفر و طغیان و شرک و عصیان بعد از آن ذکر نعمت خود میکند بانزال قران بقوله لَقَدْ أَنْزَلْنَا بدرستی
هر آینه فرستادیم إِلَيْكُمْ بسوی شما کروه قریش كِتَابًا با فیه کتابی که در وی است ذِكْرُكُمْ شرف و بزرکواری که موجب
نیکنامی و آوازه شما باشد یا موعظه و پند شما در امر دین أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید و تعقل نمی کنید
در آن تا شما را بران دارد که بدان بکروید این آیه مرا اهل قران را تشریفی و تکریمی تمام است و در خبر علیه الاتم
علیه و آله الصلوة و السلم که اشراف امتی حاملان قران اند موید این اجلال و اکرام آورده اند کار
ولایت نمی دهی بود که آنرا حضور یا با حضور اکفتندی حق سبحانه و تعالی بعضی بپیشان فرستادم
او حفظ این سخن او را بسمع قبول نشنیدند و چشم از معجزه او پوشیدند و او را از جرم تمام کشتند غضب ربانی

بخت النصر بابلی را بر ایشان مسلط کردانید تا همه را در ایشان نهاد و ندای از آسمان بر آمد که یا لثارات
الانبیا یعنی اهل قصاص پیغمبران بیایید که وقت شما در ایشان از کرده نادم شدند و آن ندامت در
آن وقت نفعی نکرده تمامی هلاک شدند و حق تعالی از این خبر میدهد و کَمْ قَصَمْنَا و بسا کردیم شکستیم
مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ دیهی را بود که ظَالِمَةً ستمکار یعنی هلاک کردیم اهل آن دیه که بکفر و شرک و طغیان منتقم
بودند وَأَنْشَأْنَا و پدید کردیم و بیافریدیم بَعْدَهَا پس از هلاک آن دیه قَوْمًا آخَرِينَ کروه دیکر را بجای
ایشان و غرض از ذکر این تهدید کفار قریش و توعید ایشان با آنکه خداوند تعالی قادر بود بر هلاک کردن ایشان
توانا است بر اهلاک پس آمدکان فَلَمَّا أَحَسُّوا پس آن هنکام که اهل آن دیه یعنی حضور را دریافتند
عذاب ما را یعنی مشاهده کردند که لشکر بخت النصر کرد ایشان فرو کرفت إِذَا هُمْ ناکاه ایشان مِنْهَا يَرْكُضُونَ
از آن دیه بشتاب تمام هزیمت میکردند و میتاختند و بشتاب چهار پایان را میزدند و میراندند و در آن وقت
ملائکه بطریق استهزا با ایشان میکفتند که لَا تَرْكُضُوا متازید و بشتاب مروید و مکریزید وَارْجِعُوا و باز
کردید إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ بسوی آنچه متنعم شده بودید در آن از مال و ملک و منال و انواع التذاذ خود کردید
می نازید وَمَسَاكِنِكُمْ و بسوی مسکنهای خود لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ شاید که پرسیده شوید از نعمت یعنی تا فقرا
از شما اهل نعمت یا آنکه رسول شما از شما طلب ایمان کنند همچنانکه قبل از این شما را بران دعوت میکرد و یا از شما
بپرسند که پیغمبران شما را کشته و یا از شما پرسند کیفیت آنرا و چون بیافتند از روی حسرت قَالُوا يَا وَيْلَنَا
کفتند که ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ظَالِمِينَ ستمکار بر نفس خود که پیغمبر را کشتیم و این کلمه ایست که در وقت
نزول عقوبت و هلاکت میکویند فَمَا زَالَتْ پس همیشه بود تِلْكَ این کلمه یا ویلنا دَعْوَاهُمْ خواندن ایشان
این کلمه را تکرار میکردند حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ تا وقتیکه کردانیدیم ایشانرا حَصِيدًا کیاهی درویده یعنی
همچنانکه کیاه را بداس درو کنند ایشانرا بشمشیر درویدند و هلاک کردند خَامِدِينَ در حالتیکه افسرده کان
بودند همچنانکه آتش فرو میرود و فرو نشیند یعنی مراد بآیه جمیع قرای کفر و شرک است که بعد از استیصال افسرده
بودند بعد از آن در بیان تنزه در آفریدن عباد بعقیده معرفت و عبادت میفرماید که وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ
وَالْأَرْضَ و بنیافریدیم آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان آنهاست لَاعِبِينَ در حالتیکه بازی کنندکان
باشیم یعنی اینها را ببازی نیافریده ایم بلکه برای تبصره اصحاب بینش و تذکره ارباب دانش که آفریدیم
عجایب و انواع غرایب آفریده ایم تا بجهة آن معرفت را حاصل کنند و معاش و معاد خود را دریابند لَوْ أَرَدْنَا

اکرمیخواستیم

اکر میخواستیم أَنْ نَتَّخِذَ آنکه فرا کیریم لَهْوًا چیزی که بآن مشغول شوند و بازی کنند لَاتَّخَذْنَاهُ هر آینه فرا میکیریم آنرا
مِنْ لَدُنَّا از نزد خود إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ اکر می بودیم کننده آن یعنی بر وجهی که لایق حضرت ما بودی فرا میکرفتیم
آن از قسم مجردات باشند نه از نوع مادیات مانند اجسام مرفوعه و اجرام مبسوطه همچنانکه عادت شماست در
برافراشتن سقف و زینت دادن آن پس اینکه آسمانها را بلند افراشته ایم و فرش ساخته و زمین را کستر ده ایم
در زینت داده نه بجهة لهو و لعب باشد بلکه شان ما آنست که نَقْذِفُ بِالْحَقِّ میافکنیم حق را که خداست عَلَى
الْبَاطِلِ بر باطل که لهو و لعب است فَيَدْمَغُهُ پس فرو شکند آنرا فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ پس آن هنکام آن لهو باطل
محو شده باشد و نابود کشته وَلَكُمُ الْوَيْلُ و مر شما راست ای اهل کفر و عناد و وای کلمه حسرت و ندامت است
کرا اکر محیم بودی بر حجت الهی حجتی بالغه است یعنی حجت ما بر شبهه مبطلان بر وجهی که غالب و قاهر است
کرا اکر محیم بودی بر حضرت خورد و دمار از آن برآوردی و معدوم ساختی و بعد از آن از روی تهدید
خطاب میکند بکفار وَلَكُمُ الْوَيْلُ و مر شما راست ای اهل کفر و عناد و وای کلمه حسرت و ندامت است
دیدن عذاب و یا شما راست شدت عذاب مِمَّا تَصِفُونَ از آنچه وصف میکنید بکفار خدا را بوصف نالایق
و نار روا از اتخاذ لهو و لعب که از جمله آن زن و فرزند است بعد از آن اظهار استغنای ذات و الوهیت
مطلقه خود میفرماید که وَلَهُ و مر خدا راست مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ هر که در آسمانها است از روحانیات وَالْأَرْضِ
و هر که در زمین است از جسمانیات یعنی ما سوای او از علویات و سفلیات مخلوق و بنده و در بند
عبودیت و مملوکیت وی وَمَنْ عِنْدَهُ و هر که نزدیک اوست از ملائکه مقربین درکاه الوهیت اند
لَا يَسْتَكْبِرُونَ کشی نمیکنند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش او وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ و نه هیچ مانده میشوند
و ملال نمیکیرند در عبادت او در وظایف طاعت ایشان فتوری راه نیابد يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ
تنزیه میکنند و تسبیح او را از آنچه لایق حضرت وی نباشد شب وَالنَّهَارَ و روز یعنی پیوسته به تنزیه
و تعظیم حق تعالی مشغولند لَا يَفْتُرُونَ سست نمیشوند از آن بعد از آن بر وجه انکار میفرماید که أَمِ
اتَّخَذُوا آلِهَةً آیا فرا کرفته اند کافران خدایان باطل را مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی خدایانی که از اجزای
زمین مصنوعند چون زر و نقره و چوب و سنک هُمْ يُنْشِرُونَ ایشان زنده کنندکان را این کلام
بجهة تهییج مشرکانست با آنکه بتان را آلهه میکویند که از خاک تیره خلق شده اند و حال آنکه از لوازم الوهیت
اقتدار است بر ممکنات و کفار میدانند که ایشانرا قدرت نیست و با وجود این عجز دست از عبادت
ایشان باز نمیدارند لَوْ كَانَ فِيهِمَا اکر بودی در آسمان و زمین آلِهَةٌ خدایان که تدبیر امور کنند إِلَّا

الله غیر از خدای بحق که مستحق عبادتست نه غیر او لفسدتا هرآینه تباه شدی آسمان و زمین و نظام کار
آن در شکستی لیکن فاسد نشده پس معبودی بحق حق است نه غیر او و این و این برهان تمانع
که بنای برهان توحید بر آنست و تقریر آن این است که اگر دو خدا باشند البته باید که قدیم باشند زیرا که
موحدیتی می باید که واجب الوجود بالذات باشند و قدم از اشرف و اخص صفاتست پس اشتراک
در آن موجب تماثل خواهد بود و این هنگام واجبست که هر دو قادر و عالم و حی باشند و حق یکی از
ازین دو قادر آنست که صحیح باشد که احدهما مرید ضد الآخری باشد که دیگر مرید آنست از اماتت و احیا
و تحریک و تسکین و امثال آن پس حال هر دو خالی نیست که مراد هر دو حاصل میشود و این محالست
بجهة اجتماع نقیضین و یا مراد آنست که مراد احدهما حاصل شود دون دیگری و این موجب عجز دیگر
که مستلزم خلاف مفروض است و اگر مراد هیچ کدام حاصل نشود ارتفاع نقیضین لازم آید و این نیز
محالست پس خدای بحق یکی باشد فسبحان الله پس تنزیه کن تنزیه کردنی خدا را رب العرش
که آفریدگار عرش است که محیط است بجمیع اجسام و محل تدابیر و منشأ تقادیر است عما یصفون
از آنچه وصف میکنند او را از فرا گرفتن شریک و زن و فرزند لا یسئل پرسیده نشود او
سبحانه عما یفعل از آنچه میکند بجهة آنکه در عقول مرکوز است که هر آنچه کند عین حکمت و صواب باشد
وهم و ایشان یعنی بندگان یسئلون پرسیده شوند از آنچه میکنند جهة آنکه مملوک را با جار
که حساب گفتار و کردار با مالک راست کند و از عهده آن بیرون آید ام اتخذوا آیا فرا گرفته اند من
دونه بجز از خدای بحق آلهة خدایان یعنی آیا صفات الوهیت در ایشان یافته اند و در کتب آسمانی
امر پرستیدن ایشان واقع شده و بجهة این پرستیدن آنها مشغول شده اند قل بگوی بایشان که
هاتوا برهانکم بیارید دلیل روشن خود را در اتخاذ آلهه بدون خدا عقلا و نقلا چه دعوی بی
دلیل اعتبار ندارد و حکم بصحت آن کردن نزد عقل جایز نیست چه جای آنکه حجج بینه شاهد اند بر بطلان تعدد
آلهه و نقلا چه لا اینکه مذکور شد در بیان امتناع آلهه و عدم جواز زن و فرزند برو سبحانه ذکر من
معی یاد کردن کسانیست که با من اند از امت یعنی قرآن و ذکر من قبلی و یاد کردن آنانکه پیش از من
بوده اند یعنی توریة و انجیل و سایر کتب سماوی پس نظر کنید در آن تامل نمایید که در آنجا غیر از امر
توحید و نهی از شرک چیزی نمی یابید بل اکثرهم بلکه بیشتر بندگان لا یعلمون الحق نمیدانند حق را

ومعان

و میان حق و باطل تمیز نمیکنند فهم معرضون پس ایشان اعراض کنندگانند از خدا و نیز بجهة تقریر تحقیق مضمون باید
که وما ارسلنا من قبلک و نفرستادیم پیش از تو من رسول هیچ فرستاده را الا نوحی الیه مگر که وحی کرده شده
باو و حفص نوحی میخواند بصیغه متکلم یعنی مگر وحی کردیم باو انه لا اله الا انا که نیست خدای بجز من فاعبدون
پس پرستید مرا و کفار از غایت عناد و انکار توحید انبیت من میکردند و قالوا اتخذ الرحمن و گفتند که فرا
گرفت خدای ولدا فرزندان را از ملائکه و این زعم بنی خزاعه است سبحانه پاکست و منزه از آن بل بلکه ملائکه
عباد مکرمون بندگانی اند گرامی کرده شده که یعنی ایشان مخلوق او سبحانه اند و متصف بعبودیت که منافی
ولادتست الا آنست که مقرب درگاه صمدیت اند و مکرم درگاه الوهیت بجهة آنکه بمزیت صفات حسنی ممتاز اند
و چون زعم خزاعه و سایر مشرکان آن بود که ملائکه شفیعان ایشان خواهند بود در روز قیامت ازین جهة
حق تعالی انکار اینمعنی نیز فرموده بقوله لا یسبقونه پیشی نگیرند ملائکه بر خدای بالقول بسخن گفتن یعنی بی دستور
وی سخن نکنند پس بی اذن او شفاعت احدی نتوانند کرد وهم بامره و ایشان بفرمان حق تعالی یعملون کار
میکنند یعنی تا امر الهی نازل نشود بر ایشان هیچ عملی اقدام نمایند یعلم میداند خدای ما بین ایدیهم آنچه
از پیش ایشانست و ما خلفهم و آنچه از پس ایشانست یعنی آنچه فرشتگان مقدم و موخر داشته باشند از
افعال و اقوال برو پوشیده نیست بجهة علم او سبحانه باحوال سابق و لاحق ایشان و لا یشفعون و درخواست
نمیکنند الا لمن ارتضی مگر کسی را که خدا پسندد که در حق وی شفاعت کنند از اهل توحید چنانکه ابن عباس
فرموده که شفاعت نکنند مگر کسی را که بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله وهم و ایشان یعنی فرشتگان با وجود
قرب و منزلت و عدم قصور در طاعت من خشیته از بیم عذاب و عقوبت او سبحانه مشفقون ترسانند
از آنکه مبادا که تقصیری در عبادت ایشان واقع شود و یا از جهة هیبت او لرزانند از حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله منقولست که جبرئیل را در شب معراج دیدم مانند گلیم منبسط افتاده بود بجهة خوف و خشیت حضرت عزت
و بعد از وصف کرامت و قرب منزلت و مدحت آنها برین صفات مرضیه بجهة وعید شدید بر اهل شرک
و عن دو انذار ایشان بعذاب جحیم در روز میعاد میفرماید که و من یقل منهم و هر که گوید از فرشتگان
یا از سایر مخلوقات که انی اله بدرستی که من خدایم من دونه بجز از خدای فذلک پس آن قایل را نجزیه جزا
دهیم او را دوزخ کذلک همچنانکه مدعی ربوبیت را جزا میدهیم نجزی الظالمین جزا خواهیم داد ستمکاران را
که باشرک و کفر و ادعای ربوبیت ستم بر خود میکنند اولم یروا آیا ندیدند یعنی ندانستند الذین کفروا

و آنانکه کافر شدند ان السموات والارض آنکه آسمانها و زمینها کانتا رتقا بود بسته و بر هم نهاده بدون فرجه
و گشادگی در میان آنها ففتقناهما پس باز کشادیم آنها را از یکدیگر بادخال هوا و باد در میان
آنها و از هم جدا گردانیدیم از کعب الاخبار روایتست که حق تعالی آسمان و زمین را آفریده از یکدیگر
جدا ساخت و یا آسمان بسته بود و از وی باران نمی آمد و زمین نیز بسته بود و از وی گیاه نمیرست پس
ما آنرا بباران و این را بگیاه کشاده گردانیدیم و قول اخیر از ابو جعفر علیه السلام و عکرمه و زید و عکرمه منقولست
و مؤید اینست آنکه بعد ازین میفرماید که وجعلنا من الماء و گردانیدیم یعنی آفریدیم از آب کل شیء
حی هر چیز را که زنده است یعنی حیوانات و نباتات را از آب مخلوق ساختیم یعنی اعظم مواد آنها
آبست و گویند معنی آنست که ما زنده کردیم مخلوقات را از آبی که نازل ساختیم از آسمان و ما آب را سبب
حیوة هر ذی روحی و نمائی گردانیدیم از حیوانات و نباتات و اشجار افلا یؤمنون آیا تصدیق
نمیکنند و نمی گروند مشرکان با وجود این امارات واضحه وجعلنا فی الارض و گردانیدیم یعنی آفریدیم
در زمین رواسی کوههای بلند استوار ان تمید بهم تا نجنباند زمین آدمیان را بجهة کراهت
آنکه زمین حرکت کند و متحرک سازد ایشان را وجعلنا و ساختیم و پیدا کردیم در میان کوهها
در زمین فیها فجاجا سبلا راههای گشاده لعلهم یهتدون تا باشد که ایشان راه یابند
در آن بمصالح و مقاصد معاش خود و متردد شوند بامور معیشت وجعلنا السماء و گردانیدیم آسمان را
سقفا محفوظا سقفی نگاه داشته شده از افتادن بقدرت کامل خود یا از فساد و اختلال تا
وقت معلوم و محفوظ در هوا ایستاده بی ستون وهم و ایشان معرضون از آیاتها از نشانهای آسمان
و احوال آن که شمس و قمر است و سایر نیرات و مسایر و مطالع و مغارب بر ترتیب عجیب که دلالت
آن بر وجود صانع حکیم و وحدانیت و کمال علم و قدرت او در غایت ظهور و وضوح است معرضون
اعراض کنندگانند غیر متفکر در آن و نیز از جمله آیات بینه شاهد است بر علم و قدرت تامه
حضرت احدیت اینست که میفرماید وهو الذی و اوست آنکسی که بقدرت تامه خود خلق اللیل
آفریده شب را در وا آرام گیرند و النهار و روز روشن را تا در و بکسب معیشت اشتغال
نمایند و الشمس والقمر و آفرید آفتاب و ماه را که منور روز و شب اند و دانستن اوقات و حساب
و آجال بآن منعلق کل تمام آن شمس و قمر فی فلک یسبحون در فلک شنا میکنند یعنی بر سطح فلک می

شنا بند

شنا بند چون شتافتن شناور بر سطح آب و هر روز از مطلعی بیرون می آید و بمغربی فرو می روند
و چون هر یک از شمس و قمر و با عتبار مطالع متعدد اند و سیاحت ایشان مشابه بمساحت ذوی العقول
ازین جهة ضمیر جمع ذوی العقول راجع بآن داشته آورده اند که معاندان بارگاه رسالت بجهة عتو
و ضلالت میگفتند که ما انتظار میبریم که گردباد حوادث برآید و یاران محمد را غرق ساخته او را
در ورطه هلاک اندازد حق تعالی بجهة تسلیه آنحضرت میفرماید وما جعلنا لبشر و ما ندادیم
هیچ آدمی را من قبلک پیش از تو الخلد جاوید بودن در دنیا افان مت آیا اگر بمیری فهم
پس ایشان منتظران موت تو اند الخالدون جاویدان و پایندگان خواهند بود و از حمام مرگ
خلاصی خواهند یافت نه چنین است بلکه کل نفس هر نفسی در دنیا ذائقة الموت چشنده
مرگست پس هر که قدم از دروازه عدم بصحرای وجود نهاده بضرورت شربت فنا خواهد نوشید و لباس
موت خواهد پوشید و نبلوکم و می آزمائیم شما را یعنی با شما معامله آزمایندگان میکنیم بالشر بدی
یعنی ببلاها و مصیبتها و الخیر و نیکویی یعنی بعطاها و نعمتها فتنة آزمودنی یعنی تا با شما معامله
اهل اختبار می نمائیم در سختی و آسانی و نکبت و دولت تا مرتبه هر یک در صبر و جزع و شکر و کفران بر
اهل عالم ظاهر گردد و الینا ترجعون و بسوی باز گردیده خواهید شد یعنی بحسب اعمال جزا خواهید یافت
مرویست از ابی عبد الله علیه السلام که امیر المؤمنین علیه السلام بیمار شد اقربای او بعیادت او رفتند و گفتند
چگونه می یابی خود را امیر المؤمنین فرمود که بشر خود را امل صدق بدی می یابم گفتند این چه کلام است که
گفتی آن از مثل تو بعید است فرمود حق تعالی میفرماید که و نبلوکم بالشر والخیر فتنة خیر و صحت و غنا
و شر مرض و فقر است آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه بجمعی از صنادید قریش بگذشت و ابو جهل از
آن میان طرح بی ادبی افکنده و خنده گفت که این شخص پیغمبر اولاد عبد مناف است آیه آمد که و اذا
رآک الذین کفروا چون ببینند ترا آنانکه کافر شدند ان یتخذونک و نمیگیرند ترا الا هزوا مگر مسخره کرده
استهزا کنند یعنی ایشان با ستهزا ترا پیغمبر خوانند و با یکدیگر گویند اهذا الذی آیا این آنکسست که
بسوء یذکر آلهتکم یاد میکند خدایان شما را یعنی بعیب نام آنها می برد و هم و ایشان یعنی کافران
بذکر الرحمن بیاد کردن خدا بر وجه توحید و یا بارشاد خلق و یا ببعثت رسل و انزال الکتب و یا
قرآن و بنام رحمن هم کافرون کافرانند نا گرویدگانند و منکران پس ایشان مستحق استهزا اولی اند

سخریت باشند نه غیر ایشان حاصل معنی آنست که چون کفار جاحد معبودی اند که حی و منعم و قادر و دافع
و رازق است و عابد جمادی که نفع و ضر ایشان متصور نیست پس سزاوار استهزا ایشان باشند نه اهل
ایمان مرویست که نضر بن حارث تعجیل عذاب میکرد از سر تهور و از روی انکار و استهزا اهلیت آدمی
حق اول زجر ایشان فرمود بر فرط تعجیل بقوله خُلِقَ الْإِنْسَانُ آفریده شده است آدمی مِنْ عَجَلٍ از
شتاب زدگی و این غایت مبالغه است در لزوم عجل با انسان یعنی فرط استعجال و قلت تانی او
در امور بر وجهیست که گویا از شتاب زدگی مخلوق شده کقولک خلق زید من الکرم و از جمله
او مبادرت اوست بر کفر و استعجال عذاب و بعد از آن نهی و زجر ان کرده فرمود سَأُرِيكُمْ زود باشد
که بنمایم شما را آيَاتِي نشانهای عقوبات خود را در دنیا چون واقعه بدر و در آخرت عذاب دوزخ
فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ پس شتاب طلب مکنید از من عذاب را وَيَقُولُونَ و میگویند کافران از روی
انکار مَتَى هَذَا الْوَعْدُ کی باشد وقت این وعده عذاب یا قیامت یعنی بما گویید که زمان این کی
خواهد بود إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید صادق و راست گویان خطاب با اهل ایمانست حق تعالی در جواب
این میفرماید که لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا اگر بدانند آنانکه کافر شده اند حِينَ لَا يَكُفُّونَ هنگامی که باز
ندارند عَنْ وُجُوهِهِمُ النَّارَ از رویها خود آتش دوزخ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ و نه از پشتهای
خود یعنی باز نتوانند داشت آتشی را که احاطه پیش و پس ایشان کرده باشد وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و
نباشند که یاری کرده شوند یعنی هیچ یاری نباشد که از عذاب از وجوه و ظهور ایشان باز دارد
بَلْ هَلْ نه چنانست که ایشان گمان برده اند از کفر و وعده بوقوع قیامت و آمدن عذاب بلکه تَأْتِيهِمْ
بیاید با ایشان این وعده عذاب یا آتش دوزخ یا ساعت قیامت بَغْتَةً ناگاه فجأة بی ظهور
علامت وقوع آن یعنی بی شعور ایشان بآمدن آن بیکبار بر ایشان فرود آید فَتَبْهَتُهُمْ پس مبهوت
و متحیر سازد ایشانرا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند رَدَّهَا بازگردانیدن و باز داشتن ایشان
آنرا از خود وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ و نباشند ایشان که مهلت داده شوند برای توبه یا معذرت
و بعد از آن جهت تسلیه خاطر عاطر سید عالم صلی الله علیه خبر حال انبیای گذشته و استهزای معاندان
با ایشان میدهد و تهدید مستهزیان حضرت رسالت مینماید و میگوید که وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ و بدرستی که
استهزا و سخریت کرده شد بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ برسولانی که پیش از تو بوده اند فَحَاقَ پس احاطه کرد و فرا گرفت

بِالَّذِينَ سَخِرُوا بآنانکه سخریت کردند مِنْهُمْ از جمله پیغمبران یعنی قومی که از رسول و فعل انبیا سخریت میکردند بدیشان
رسید مَا كَانُوا بِهِ جزای آنچه بودند که بآن يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند پس خاطر خود را جمع دار که بکمال
کسانیکه با تو این نوع سلوک میکنند واقع خواهد شد قُلْ بگو ای محمد با مستهزیان که مَنْ يَكْلَؤُكُمْ کیست که
نگاه دارد شما را بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بشب و روز مِنَ الرَّحْمَنِ از عذاب خدای و انتقام او اگر اراده وقوع
آن فرماید بر شما یعنی در وقتیکه از شب و روز اراده الهی تعلق کرد بنزول عذاب بر شما هیچکس نخواهد بود
که شما را از آن عذاب نگاه دارد و گویند معنی آنست که کیست آنکس که نگاه میدارد شما را از عوارض
آفات و حوادث و بلیات او سبحانه در وقت خفتن و بیداری از ذو النون مصری روایتست که
شبی از شبهای مهتاب در غایت روشنی بود بیرون آمده و بر کنار رود نیل میرفتم عقربی را دیدم که
بشتاب تمام میرفت چنانکه من بدو نمیرسیدم گفتم همانا در ضمن این تعجیل حکمتی باشد بر اثر او میرفتم
تا بکنار آبی رسید و وزغی از آب بیرون آمده نزد او رسید و پشت برداشت تا آن عقرب بر پشت او
نشست و از آن آب بگذشت گفتم سبحان الله زهی سبوحی که عقرب را کشتی رها کرد و من نیز در عقب آن
در کشتی نشسته عبور کردم چون بخشکی رسید بار دیگر تاختن آغاز کرد و من بر اثر او می رفتم نگاه کردم جوانی را
دیدم مست افتاده و ماری سیاه بر سینه او حلقه زده آهنگ دهن او میکرد آن عقرب بیامد و بر پشت
مار نشسته و بر دنبه نیشی زد و او را بآن زخم هلاک کرد و برگشت من از آن متعجب شدم و بر بالین او
بایستادم و باواز بلند باین مضمون خواندم که خفته بخواب غفلت دوست حقیقی ترا پاسبانی میکند
در نیمه شب از هر بدی و بلیتی پس چگونه خواب میکنی و غافل میشوی از پادشاهی که نعم کثیره بتو
پیوسته میرساند و ترا از بلا و مصیبت نگاه میدارد چون از خواب در آمد صورت حال با او باز
گفتم وی بگریه نشست و بر دست من توبه کرد القصه حق تعالی میفرماید که نه چنانست که کفار از آیات متوعد
متنبه شوند بَلْ هُمْ بلکه ایشان از فرط عناد و انکار عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ از یاد کردن پروردگار خود
یعنی از مواعظ او مُعْرِضُونَ روی گردانیده اند و هرگز آنرا در خاطر خود نمیگذرانند پس از عقوبت
الهی که بازشان دارد و نگاه دارنده را چه شناسند آنگاه بر سبیل تقریع میفرماید أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ آیا
مر ایشان راست خدایانی که از روی قدرت و توانائی تَمْنَعُهُمْ باز دارند از ایشان و قادر باشند
مِنْ دُونِنَا جز از ما حال آنکه لَا يَسْتَطِيعُونَ نمی توانند خدایان ایشان نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ یاری دادن

مر نفسهای خود را یعنی اگر کسی در صدد شکستن بتان یا تلویث ایشان شود آنرا از خود دفع نتوانند
کرد چگونه پرستندگان خود را نگاه توانند داشت از عذاب و نکال وَلَا هُمْ و نه ایشان یعنی اصنام
مِنَّا از جانب ما يُصْحَبُونَ که مصحوب باشند بنصرت یعنی با نصرت مصاحب ایشان نیست تا نگاه داشته و یاری
داده شوند از عذاب خلاصه معنی آنست که هر که قادر نباشد بر نصرت نفس خود نزد وقوع مکاره
بران و مصحوب نباشد بنصرت و تایید از جانب خدا چگونه وجه منع عذاب از غیر خود نماید و چگونه
و معین او باشد نزد حدوث عذاب بَلْ نه چنانست که ایشان توهم کرده اند از حفظ ما
ایشان را و منع عذاب از ایشان بجهت حسن اعمال و شیمت عبادت اصنام بلکه مَتَّعْنَا برخورداری دادیم
هَؤُلَاءِ آن گروه کفار بسعت عیش و ایمنی و سلامتی بر وجه استدراج وَ
آبَاءَهُمْ و همچنین پدران ایشان را حَتَّى طَالَ تا دراز شد عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ بر ایشان مدت زندگانی
و بدان مغرور شده و امل دراز از پیش گرفته بنداشتند که همیشه چنین خواهد بود و ندانستند که
دست اجل بنای بدن ایشان را که بر افراشته شده است بر زمین اندازد و ایشان بعذاب ابدی
گرفتار گردانند أَفَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند یعنی التزم میکنند کفار مکه أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ آنرا که
می آئیم یعنی فرمان ما می آید بر زمین ایشان نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا کوتاه میکنیم و می کاهیم آن زمین را
از اطراف آن یعنی بتسلط اهل اسلام بر ایشان از ایشان کم میکنیم و بتصرف مسلمانان در می آریم تا
اگر بنصرت و فتح ما پیوسته قلعه و قریه ایشان می گیرند و یا آنرا خراب میکنند و بار تری سازند أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ
آیا ایشانند غلبه کنندگان بر اهل اسلام یعنی نه آنست که ایشان غالب توانند شد بر پیغمبر ما و اتباع او
بلکه امر منعکس است حاصل که او سبحانه میفرماید که جمیع مخلوقات در قبضه اقتدار ما اند و تقیید فرمان ما
اگر میخواهیم باقی میگذاریم ایشان و متنعم می سازیم بنعم خود و اگر میخواهیم سلب نعمت خود از ایشان میکنیم و
ایشان را فانی می سازیم بر وفق حکمت و مصلحت خود و غیر از ما بعکس دیگر نیست که مبقی و مفنی ایشان
و قابض و باسط ارزاق ایشان قُلْ بگو ای محمد بکفار قریش إِنَّمَا أُنْذِرُكُمْ جز این نیست که من بیم میکنم شما را
بِالْوَحْيِ بآنچه وعده کرده میشود بمن از قبل خود سخن نمیکنم بلکه از جانب او سبحانه بوحی شما را
بر هدایت میخوانم و بر وفق آن معجزات می نمایم و شما از آن متاثر نمی شوید و مهتدی نمیگردید وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ
الدُّعَاءَ و نمی شنوند کران خواندن را إِذَا مَا يُنْذَرُونَ چون بیم کرده شوند یعنی کافران در عدم انتفاع

میشنوند از انذار و تذکیر و وعظ مانند کرانند که چیزی مسموع ایشان نمیشود وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ و اگر برسد
بکفره نَفْحَةٌ اندک اثری و بوئی مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ از عذاب پروردگار تو یعنی از آنچه ایشانرا بیم میکنی
لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ بدرستیکه بودیم ستم کنندگان یعنی بر
شرک و تکذیب و بجهت این بعذاب گرفتار شدیم یعنی اعتراف کنند کافران بر نفسهای خود را بعد از آن
میفرماید وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ و وضع کنیم ترازوهای عدل و راستی را لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ برای روز
قیامت یا برای اهل آن روز تا صحایف اعمال بطریق عدل و راستی از آن سنجیده شود در دیست از رسول
صلی الله علیه و آله که شب معراج ترازوی دیدم آویخته فراخی هر کفه از آن مانند فراخی مشرق و
مغرب گفتم بار خدایا این ترازو چه باشد و چه پر شود خطاب رسید که بعزت و جلال من که بنده که
مقدار آن نیم خرما باشد سر در آرد و پر شود اگر باخلاص آنرا کرده باشد و در خبر آمده که داود
علیه السلام از حق تعالی درخواست که میزان اعمال را با او نماید چون با وی نمودند غشی کرد و بعد از آنکه با
خود آمد گفت الهی که تواند که از حسنات آنرا پر کند خطاب آمد که ای داود اگر از بنده خود
راضی باشم آن کفه بیک خرما پر سازم و ایراد میزان بلفظ جمع با آنکه یکی خواهد بود جهت تعظیم
شان اوست چنانکه یا ایها الرسل کلوا الخ نسبت بحضرت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و یا آنکه چون اعمال
هر یکی از مکلفان بدان می سنجند پس گویا باعتبار هر یک از ایشان میزانیست و نزد بعضی هر یک را
علیحده میزانی خواهد بود که اعمال بدان سنجند و طریق اعمال که اعراض اند باین وجه خواهد بود که صحایف
آنرا الوزن در او آورند که از قلم احبا مند و یا در کفه حسنات بعوض در های سفید نورانی وضع
کنند و در کفه سیئات بعوض آن جواهر ظلمانی فَلَا تُظْلَمُ پس ستم دیده نشود نَفْسٌ نفسی شَيْئًا
چیزی را از حق خود یعنی از نیکی هیچ عملی ناسنجیده نگذارند و از ثواب طاعت هیچ باز نگیرند و در
عقاب عاصی نیفزایند بلکه بمقدار طاعت و معصیت خود ثواب یابند و معاقب شوند وَإِنْ كَانَ
و اگر باشد عمل مِثْقَالَ حَبَّةٍ هم سنگ دانه مِنْ خَرْدَلٍ از سپندان که کوچکترین دانها است أَتَيْنَا
بِهَا بیاریم آنرا و در ترازوهای حساب نهیم و بر وفق آن جزا دهیم وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ و بسنده ایم
ما شماره کنندگان مر اعمال بندگان را چه کمال حال عدل مخصوص ما است کافی باشیم و در آن حسنات بندگان
کنیم و بر نقیر و قطمیر آن وارسیم و بعد از آنکه حق تعالی در ما تقدم ذکر وحی فرموده بیان نمود که انذار سید عالم

صلی الله علیه و آله بطریق وحی است نه از نزد خود تخویف و تهدید کفار می نماید در عقب آن ذکر انزال تورات
مینماید بر موسی و هرون تا معلوم بندگان شود که همچنانکه تورات وحی الهی است قرآن نیز از نزد او
نزول اجلال یافته بر پیغمبر ما و میفرماید که وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستیکه دادیم مُوسَىٰ وَهَارُونَ موسی
و هرون را کتابی جدا کننده میان حق و باطل وَضِيَاءً و روشنی یعنی کتابی روشن که متابعان آن
بوسیله آن از وادی ظلمات حیرت و ضلالت خلاص شده روی بخیرگاه آگاهی آوردند و هدایت یافتند و
وَذِكْرًا لِّلْمُتَّقِينَ و موعظه و پندی مر پرهیزکاران را یا ذکر آنچه محتاج باشند بآن از شرایع این آخر
صفت تورات است و قوله الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم صفت متقیان است یعنی پرهیزکاران آنانند که
میترسند از عذاب آفریدگار خود بِالْغَيْبِ در حالتیکه پنهان باشند از مردمان یعنی در غیبت و خلوت از
ترسانند و خشیت خود را از مردمان اظهار نمیکنند تا از ریا دور باشند و یا در حالتیکه حق تعالی از
حواس ایشان غایبست و ایشان بجهت تیقن بوجود او از او خائفند و در موضح آورده که از ابن
عباس نقلست که هر که ایمان آورد بوحدانیت خدا و بکرد و بهشت و دوزخ و بعث و حساب
و میزان بتحقیق که او ترسنده است از عذاب خدای بغیب وَهُم مِّنَ السَّاعَةِ و ایشان یعنی متقیان
از اهوال قیامت مُشْفِقُونَ ترسندگانند و بعد از وصف تورات در نعت قرآن
میفرماید که وَهَٰذَا ذِكْرٌ مُّبَارَكٌ و این قرآن سخنیست با خیر و بسیار منفعت در دنیا و آخرت
أَنزَلْنَاهُ فرو فرستادیم بر حضرت خاتمیت صلی الله علیه و آله أَفَأَنتُمْ آیا پس شما لَهُ مُنكِرُونَ مر
آن قرآن را انکار کنندگانید با آنکه معجزه است که حقیقت آن اصلا مخفی نیست بعد از آن بیان
قصه ابرهیم میکند که از آبای حضرت رسالت است و تبیین رشد و صلاح او میفرماید بقوله وَلَقَدْ
آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ و بدرستی که ما دادیم بابرهیم علیه السلام رُشْدَهُ راه یافتن او بوجوه صلاح دین و صلاح
دنیا یعنی رشدی که او را سزد و شاید و فراخور او باشد مراد دلایل بینه و حجج واضحه است که ما داد
او شدند بتوحید و معرفت یعنی او را توفیق معرفت خود ارزانی فرمودیم بوسیله حجج و براهین عقلیه
و گویند مراد برشد نبوتست یعنی او را پیغمبری دادیم مِن قَبْلُ پیش از موسی و هرون و یا قبل از محمد
صلی الله علیه و آله و یا قبل از بلوغ او را بآیات بینه و شواهد معرفت خود وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ و بودیم
باو یعنی باستحقاق او مر عطای رشد دانا پس فراخور استحقاق وی را نوازش فرمودیم پس یاد او را بطریق

رشد را ادا نمودیم إِذْ قَالَ در وقتیکه گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود یعنی عم خود آزر که بمنزله پدر او بود در تربیت وَقَوْمِهِ
و مر قوم خود را یعنی اهل بابل مَا هَٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي چیست این شکلها و صورتها که پیوسته أَنتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ شما آنرا یعنی
پرستش آنرا ملازمت کنندگان مجاور آنهایند در این کلام تحقیر شان اصنام است و توبیخ قوم او که تعظیم و اخلاص آنها میکردند
و تمثال کسوریست علی الروح است نه جزوی از آن مقصود است نه نفی از آن متوقع و آنها هفتاد و دو بت بودند
و در تیسیر آورده که آنها نود و نه بت بودند بزرگتر همه را از زر ساخته بودند و دو گوهر شبتاب در چشمهای او تعبیه
کرده بودند و در تبیان گفته که آن صورتها بر هیأت مرغان و بهایم و انسان بودند یا بر صور ستارگان
بودند و گویند بر صورت علمای خود ساخته بودند اصبغ بن نباته روایت کرده که امیر المؤمنین علیه السلام
بر جماعتی بگذشت که شطرنج بازی میکردند و فرمود ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون لقد عصیتم الله
و رسوله چیست این صورتها که با آنها قیام نموده اید بخدا که نافرمانی خدا و رسول کرده اید القصه ابرهیم
خلیل علی نبینا و علیه السلام فرمود که این چه صورتهاست که می پرستید قَالُوا گفتند در جواب او که وَجَدْنَا
آبَاءَنَا یافته ایم پدران خود را لَهَا عَابِدِينَ مر آنها را پرستندگان ما نیز تقلید ایشان کرده بعبادت
بتان مشغول شده ایم و پرستش آنها اقدام نموده هر و سیت که معظم کید شیطان آنست که مردمان را بتقلید دارد
و بوسیله آن ایشان را در وادی ضلالت در آرد و لهذا چون ابرهیم این جواب را از ایشان استماع کرد
قَالَ گفت لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ بخدا که بوده اید شما وَآبَاؤُكُمْ و پدران شما فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در گمراهی روشن و
خطای آشکارا یعنی در سلک اهل هلاک که بر هیچ عاقلی آن ضلالت پوشیده نیست بجهت عدم استناد شما و پدران
شما بدلیلی و حجتی بر مذهب خود قَالُوا گفتند باو که أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ آیا آوردی بما سخن راست و جد را
این بما میگویی أَمْ أَنتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ آیا هستی تو از بازی کنندگان قَالَ گفت ابرهیم که نیستم بازی کننده
در این قول بَل رَّبُّكُمْ بلکه پروردگار شما رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینهاست الَّذِي
فَطَرَهُنَّ آن خداوندی که آفرید بر طبقات آسمان و زمین را وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُم و من بر آنچه گفتم شما را او
سبحانه خالق جمیع عالم است مِّنَ الشَّاهِدِينَ از گواهانم یعنی از روی تحقیق ادای این شهادت میکنم و از سر بر
و حجت این گواهی میدهم نه آنکه مثل شما باشم در تقلید آورده اند که روزی بعد از زمان این مناظره
عید نمرود بود که در آن روز بصحرا رفتندی و تا آخر روز بگشت و سیر و تفرج اشجار و نباتات و غیر آن
مشغول بودندی و قبل از رفتن بتانرا ببیار استندی و طعامهای ملون آوردندی و نزد بتان نهادندی

تا برکت آنها بآن طعام برسد و در بازگشتن به بتخانه در آمدندی و بتانرا بزبانها بنواختندی و بعد از آن
ملعون سر بر زمین نهاده رسم پرستش را بجا آوردندی و آن طعامها را بخوردندی و آنگاه بجایهای خود باز گشتندی
چون ابرهیم علیه السلام با جمعی از ایشان در باب تماثیل مناظره فرموده گفتند فردا روز عید است با ما بیرون
آی تا به بینی که دین و آیین ما چه زیباست و یقین میدانیم که اگر آداب ما را به بینی و زینت بتان و
بتخانه ما مشاهده کنی زبان از سرزنش ما بندی و بدین ما در آیی ابرهیم علیه السلام ملاطفت جواب ایشان گفت
روز دیگر که بیرون شدند خواستند که او را ببرند ابرهیم علیه السلام بهانه بیماری پیش آورده که انی سقیم چنانچه
تفصیل آن در سوره والصافات مرقوم خواهد شد ان شاء الله ایشان دست از وی باز داشتند
رفتند ابرهیم پنهان از قوم خود فرمود که وَتَاللَّهِ و بخدا سوگند که لَأَكِيدَنَّ هر آینه حیله و چاره کنم و تدبیر عمل
نمایم در شکستن أَصْنَامَكُم بتان شما را بَعْدَ أَن تُوَلُّوا پس از آنکه روی بگردانید از ایشان مُدْبِرِينَ
در حالتیکه پشت کننده باشید بر ایشان و ایشانرا باز گذاشته و بتماشای خود رفته مردی گفت که یکی از آن
قوم این سخن را بشنید و با کسی نگفت تا چون بر گشتن ایشان از صحرا به بتخانه اما چون قوم برفتند حضرت
خلیل تبری برداشته به بتخانه آن قوم ذلیل درآمد فَجَعَلَهُمْ پس گردانید آن را بزخم تبر جُذَاذًا پاره پاره
و خرد و مرد إِلَّا كَبِيرًا لَّهُمْ مگر بت بزرگ که مر ایشانرا بود یعنی بت بزرگتر را نشکست بلکه تبر را بر گردن
او نهاد و بیرون آمد لَعَلَّهُمْ شاید قوم نمرود إِلَيْهِ بسوی بت بزرگتر يَرْجِعُونَ باز گردند یعنی
رجوع کرده از او بپرسند که شکننده بتان کیست چه از شان معبود آنست که در حل مشکلات بدو رجوع
نمایند و غرض ابرهیم از این عمل الزام قوم بود القصه چون نمرودیان آخر روز به بتخانه در آمدند از
وقوع این صورت متحیر شدند قَالُوا گفتند بروجه تعجب که مَن فَعَلَ هَٰذَا بِآلِهَتِنَا کیست که کرده است این
عمل بخدایان ما یعنی ایشانرا بدین طریق در هم شکسته إِنَّهُ بدرستیکه او لَمِنَ الظَّالِمِينَ هر آینه از ستمکاران
است بر آلهه ما چه آنها سزاوار آنند که تعظیم ایشانرا بجا آرند و پرستش آنها کنند او اهانت ایشان
کرده و این عمل قبیح با ایشان نموده یا از ظالمانست بر خود که بدین عمل خود را در هلاکت انداخت پس
نمرود کسان که شنیده بودند که گفته بود تالله لاکیدن اصنامکم از ابرهیم شنیده بودند آنرا با دیگر
گفت و زبان بزبان بگماشتگان نمرود رسانیده بودند قَالُوا گفتند از قومی شنیدیم که میگفت سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ
بواسطه از جوانی که بدی یاد میکرد بتان را يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ میگویند او را ابرهیم یعنی نام او ابرهیم

قَالُوا گفتند بایشان فَأْتُوا بِهِ پس بیارید او را عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ بر چشمهای مردمان یعنی چنین کنید که مردمان
صورت او را ببینند لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ شاید که گواهی دهند که اینست که بتانرا شکسته کرده و یا
حاضر شوند نزد عقوبت او تا از آن عبرت گیرند پس ابرهیم را گرفته نزد نمرود حاضر کردند قَالُوا گفتند باو که
أَأَنتَ فَعَلْتَ هَٰذَا آیا تو کرده این کار را یعنی از شکستن بتان و پاره پاره کردن بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ بخدایان
ما ای ابرهیم قَالَ گفت ابرهیم بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ بلکه کرده است این عمل را بزرگ ایشان که این بت است بجهت
خشم را ایشان که با وجود من پرستش شما ایشانرا پرستش شد هَٰذَا فَاسْأَلُوهُمْ پس بپرسید از ایشان که چه کس بت را
شکسته است بتان شما را إِن كَانُوا يَنطِقُونَ اگر هستند که سخن گویند یعنی این عمل از فعل بت بزرگست
اگر ناطق شوند پس از ایشان سوال کنید و چون تعلیق کلام بشرط محال است پس موجب کذب نباشد که
منافی عصمتست و این مثل آنست که شخصی گوید که فلانکس است گوید در آنچه میگوید اگر آسمان بر بالای سر ما نباشد
خلاصه معنی آنست که ایشانرا بت بزرگ شکسته اگر چنانچه سخن را بیند و جواب شما دهند لیکن جواب گفتن ایشان
محالست پس اینکه گویند ایشان شکسته باشد ایشانرا محال باشد و چون ابرهیم این را بگفت فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ
پس باز گشتند نمرودیان بنفسهای خود یعنی رجوع بیکدیگر کردند فَقَالُوا پس گفتند بعضی با بعضی دیگر إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ
بدرستیکه شما ستمکارانید بر خود در این رسوایی که دیدید از وجه شما را بجهت این سوال الزام کرد و عاجز ساخت
ثُمَّ نُكِسُوا پس نگونسار کرده شدند عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ بر سرهای ایشان منقلب شدند بمجادله بعد از آنکه طریق
ایشان روشن شده پس گفتند با ابرهیم از روی جدال مکابره لَقَدْ عَلِمْتَ بدرستیکه تو دانسته که مَا هَٰؤُلَاءِ
يَنطِقُونَ این بتان سخن نمیکنند پس چرا امر میکنی که از ایشان بپرسید و گویند معنی نکسوا علی رؤسهم یعنی
که ایشان بجهت خجالت و حیرت از الزام ابرهیم ایشانرا بر وجهی که سر در پیش افکندند که استعلای ایشان شکست
بر اعلای ایشان شد و بجهت حیرت گفتند که لقد علمت ما هولاء ینطقون و چون ابرهیم اعتراف ایشانرا در عجز
آلهه خود شان استماع فرمود قَالَ گفت از روی تقریع و انکار عبادت ایشان که أَفَتَعْبُدُونَ آیا پرستش
می کنید مِن دُونِ اللَّهِ بجز از خدای تعالی مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْئًا آنرا که سود نرساند شما را چیزی اگر پرستش کنید
وَلَا يَضُرُّكُمْ و زیان نکند شما را و زیان نکنند شما را اگر ترک پرستش او کنید پس چه وجه پرستش آنها
میکنید و ترک میکنید عبادت معبود بحق را که معطی اصول نعم شما از حیات و قدرت و شهوت و حواس ظاهر
و باطنه و غیر آن و توانا بر عقاب و ثواب أُفٍّ لَّكُمْ زشتی و ناخوشی باد شما را در پرستش خود وَلِمَا تَعْبُدُونَ

و مر آنچه را که می پرستید مِن دُونِ الله بجز از خدای تعالی اَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا در نمی یابید قبح عمل خود را
و عقل ندارید تا بدی کردار خود در یابید و از آن باز ایستید و بعبادت معبود یکتا مشغول شوید چون
از محاجه عاجز شدند جحود و استکبار و فرط عناد ایشانرا بر مضادهٔ او داشت و همه متفق الکلمه قالوا گفتند
بایکدیگر حَرِّقُوهُ بسوزانید او را که عقوبت آتش معتبر است وَانْصُرُوا آلِهَتَکُمْ و یاری دهید خدایان خود را
بانتقام کشیدن از وی اِنْ کُنْتُمْ فَاعِلِینَ اگر هستید کنندگان نصرت یعنی یاری دهندگان ایشان آنکه چنین را او
گویند قایل این قول کردی بود از گروه فارس نام او هیون و بحسب این قول تعالی او را زمین فرو برد تا روز قیامت
فرو میرود و گویند نمرود خود را بدین فعل تحریص داشت و اول حکم کرد تا حظیره در پیش کوهی بنا کردند ارتفاع دیوار
او شصت گز و قریب یکماه هیزم جمع کرده آنرا بر سر خشند و روغن فراوان بران همه بریختند و آتش در آن
زدند و ابراهیم را در منجنیق نهاده خواستند که در آتش اندازند فریاد از فرشتگان برخواستند و زمین
و آسمان و وحوش و طیور بگریه در آمدند و حمله عرش و ساکنان کرسی آغاز گریستن کردند ملائکه گفتند بار خدایا
از شرق عالم تا بغرب یک آدمیست که ترا بوحدانیت می شناسد اگر میخواهند که وی را بسوزانند ما را دستوری
ده تا او را مددی کنیم خطاب رسید که نزدیک وی روید اگر تمام مدد طلبد مدد و معاون او باشید اول ملک الریاح
بیامد و بر خلیل سلام کرد ابراهیم جواب گفت و گفت تو از چه کسانی که بر این کسان سلام میکنی گفت من
فرشته ام بر چوکل بر باد آمده ام که ترا مدد کنم اگر فرمایی لشکر باد را امر کنم تا تمام جمرات آتش را بر دارند
و بر جانهای نمرودیان افکنند و همه را بسوزانند ابراهیم گفت نمیخواهم که در این بلیت پناه بغیر ایزد متعال
برم و همچنین فرشته که موکل ابر است بیامد و گفت اگر امر کنی بفرمایم ابر را تا قطرات باران بر جمرات
آتش افشانند و باندک زمانی آتش افروخته را فرو نشانند ابراهیم گفت که همه در راه حق و اگر اشتراک
وچشم از مدد کاری این و آن بر داشته ام فرشته که موکل است بر کوهها پیش آمد و گفت یا خلیل الله
حکم فرما تا کوههای بابل بر سر نمرودیان فرود آرم و همه را در زیر کوههای بلند پست کردانم ابراهیم
گفت نمیخواهم که بغیر حق را در مهم من دخلی باشد فرشته که موکل است بزمین بیامد و گفت ای خلیل طبقات
زمین مامور منست اجازت ده تا زمین را بگویم که نمرودیان را فرو برد ابراهیم فرمود بگذارید مرا با حبیب
تا هر چه خواهد کند و در آن که جبرئیل آمد بوقتی که ابراهیم از منجنیق جدا شده بود و بحظیره آتش نزدیک شده
بود نزد که ای خلیل حاجت داری ابراهیم گفت حاجت دارم اما بتو ندارم جبرئیل گفت با کسی حاجت داری

بخواه گفت عِلْمُهُ بِحَالِی حَسْبِی مِنْ سُؤَالِی دانستن او حال مرا از سوال باز میدارد و مرویست که چون جبرئیل
باوی گفت که جواب انکس که حاجت داری بطلبکوی گفت چون اراده دوست سوختن باشد زبان سوال را
نبست پس از مهد بر قهر الهی با آتش نمرود در رسید و حرارت آنرا بیکبار فرو نشانید و آن موضع را
سرد و خنک کردانید معجزه نمونه ما بید که قُلْنَا یَا نَارُ کُونِی گفتیم ای آتش چون خلیل ما بکلیه توجه ما
نموده از طبیعت خود بیرون آمده تو هم طبع خود را باک کداخته کُونِی بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَی اِبْرَاهِیمَ
باش خداوند برودت و سلامت برابراهیم یعنی بردتی که ضرر باو نرساند و بحد اعتدال باشد آورده اند
ابن عباس مرویست که اگر سلاما در عقب بردا ذکر نفرمودی حکم که ابراهیم از شدت سردی بیفسرد
القصه چون ابراهیم بمیان آتش رسید فی الحال بند و هر دو دست و غل ابراهیم از وی جدا شد و گویند آتش
غل و بند را بسوخت و اصلا متعرض او نشد و بر حوالی او گل و نرگس بدمید و چشمه آب شیرین بدید
آمد و جبرئیل پیرهنی و بالشی از بهشت بیاورد پیرهن در وی پوشانید و در زیر او نهاد و او را
نشانید و هفت روز با ابراهیم در حظیره بسر برد و انیس وی همی بود و چون نمرود ببالای قصر بر
آمده دید که ابراهیم در بوستانی خوش و گلستانی بغایت دلکش نشسته و با ملکی سخن میگوید و برگرداگرد
ایشان آتش شعله میزد آواز داد که ای ابراهیم خدای تو که قدرت او درین مرتبه است که می بینم بزرگ
خدائیست میخواهم که برای او قربانی کنم ابراهیم گفت که خدای من قربانی از تو قبول نکند مادام که بر کیش خود
باشی در اختیار آمده که نمرود چهار هزار گاو قربان کرد و ترک ایذای ابراهیم نمود و مرویست که نمرود بر بالای
قصر ابراهیم را گفت که هیچ میتوانی که قدم در میان این آتش نهاده بیرون آئی گفت میتوانم گفت بیا آنگاه
در آی ابراهیم از آن آتش برون آمد و هیچ ضرری از آن باو نرسید و صحبت رسیده
که ابراهیم در آن روز شانزده ساله بود و در وقتیکه اسمعیل را قربان میکرد نود ساله بوده و اسمعیل هفت
ساله و القصه بسلامت از میان آتش بیرون آمد و هیچ ضرری از آن باو نرسید وَاَرَادُوا بِهِ
و خواستند نمرودیان با ابراهیم کَیْدًا مکری و تدبیری در سوختن او فَجَعَلْنَاهُمُ الْاَخْسَرِینَ پس کردانیدیم
ما ایشان را از زیانکاران یعنی زیانکاری ایشان مزیت داشت بر جمیع زیانکاران چه سعی ایشان
بزیانی در افضح شد بر حقیت قول ابراهیم و بطلان فعل ایشان و بروایت ابن عباس آنست که
آن بود که حق تعالی لشکر پشه را بر ایشان بگماشت تا گوشتهای ایشان را بخورد و خونهای ایشان را

ایشان را بیاشامید و یکی از آنها در دماغ نمرود رفت تا که او را هلاک کردانید وَنَجَّیْنَاهُ و نجات دادیم
ابراهیم را از زمین عراق که منزل نمرود و قوم او بود وَلُوطًا و برادرزاده او لوط بن هرون بن تارح
و رسانیدیم ایشانرا اِلَی الْاَرْضِ الَّتِی بَارَکْنَا فِیهَا بزمینی که برکت دادیم در آن لِلْعَالَمِینَ
مر جهانیانرا یعنی زمین شام از آن حیثیت بود که تمام انبیا در آن ولایت مبعوث شده بودند و از
حیثیت کثرت آب و اثمار و انهار و بسیاری نعمت و ارزانی آن و در روایت آمده که ابراهیم علیه السلام
بفلسطین نزول فرمود و لوط علیه السلام بمؤتفکات و میان این دو موضع مسیر یک شبانه روز
بود و در خبر آمده که هیچ آبی خوشتر از آب شام نیست و منبع جمیع آن آبها در زیر بیت المقدس وَوَهَبْنَا
لَهُ و بخشیدیم مر ابراهیم را از ساره که از عم او بود پسری اِسْحٰقَ نام او اسحق وَیَعْقُوبَ و
دادیم او را نبیره یعقوب نام نَافِلَةً در حالتیکه محض عطیه ما بودند از ما بدون جزا و استحقاق
وَکُلًّا و هر یک از پیغمبرانرا که ابراهیم و لوط و اسحاق و یعقوب اند جَعَلْنَا صَالِحِینَ کردانیدیم نیکان
و شایستگان یعنی توفیق ایشان دادیم در اصلاح بحد کمال رسیدند وَجَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّةً
و کردانیدیم پیشوایانی که بندگان اقتدا با ایشان کنند در اقوال و افعال یَهْدُونَ راه نمایند
مردمان را بحق بِاَمْرِنَا بفرمان ما یعنی امر کردیم بدیشان وَاَوْحَیْنَا اِلَیْهِمْ و وحی کردیم ما بسوی ایشان
فِعْلَ الْخَیْرَاتِ کردن نیکوییها یعنی انواع اعمال صالحه که خلق را بدان ترغیب کنند وَاِقَامَ الصَّلٰوةِ
و بپای داشتن نماز وَاِیتَاءَ الزَّکٰوةِ و دادن زکوة تخصیص نماز و زکوة از خیرات تنبیه بر تفضیل است
وَکَانُوا لَنَا عَابِدِینَ و بودند ما را پرستندگان نه غیر ما را یعنی موحدان بودند باخلاص عبادت
کنندگان وَلُوطًا اٰتَیْنَاهُ و لوط را دادیم حُکْمًا حکمت که آن امریست واجب العمل یا نبوت یا فصل
بین الخصمین یعنی حکومت وَعِلْمًا و دانشی که پیغمبرانرا باید از قواعد شریعت وَنَجَّیْنَاهُ و رهانیدیم
او را مِنَ الْقَرْیَةِ الَّتِی از آن دهی که کَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ بودند که میکردند اهل آن از عملهای ناپاک
و آن دیه سدوم بود از مؤتفکات که اهل آن بلواط مشغول بودند و راه زنی میکردند و غیر آن قبیح
اِنَّهُمْ کَانُوا بدرستی که بودند ایشان قَوْمَ سَوْءٍ گروه بدکاری یعنی بدکار بودند فَاسِقِینَ
بیرون رفتگان از دایره فرمان یعنی مشرک بودند و از توحید بیگانه امتناع میکردند و با وجود
این مرتکب انواع قبایح و فواحش بودند وَاَدْخَلْنَاهُ و در آوردیم لوط را فِی رَحْمَتِنَا در بخشش خود

یعنی در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت خود داخل کردانیدیم یا در بهشت که محل رحمتست در آورده و در
قدسی وارد شده که هذه رحمتی ارحم بها من اشاء یعنی بهشت رحمت منست رحمت کنم بان هر که را خواهم
اِنَّهُ بدرستیکه لوط علیه السلام مِنَ الصَّالِحِینَ از جمله شایستگان و ستوده کارانست و گویند مراد از صالحین
انبیااند و قصه لوط قبول از این رسیده تفصیل گذشت وَنُوحًا و یاد کن نوح را علیه السلام اِذْ نَادٰی
وقتیکه بخواند پروردگار خود را مِنْ قَبْلُ پیش از ابراهیم و لوط علیهما السلام یعنی دعا کرد بهلاکت قوم فَاسْتَجَبْنَا لَهُ
پس اجابت کردیم او را فَنَجَّیْنَاهُ وَاَهْلَهُ و اهل بیت او را از غرق و از زنان و زیاده هر که در دایره ایمان
در آمده بود مِنَ الْکَرْبِ الْعَظِیمِ از اندوه بزرگ یعنی طوفان یا از ایذای قوم و تکذیب ایشان وَ
نَصَرْنَاهُ و یاری دادیم او را در انتقام کشیدن مِنَ الْقَوْمِ الَّذِینَ کَذَّبُوا بِاٰیَاتِنَا از گروهی
که تکذیب کردند آیات و معجزات ما را و آنرا بدروغ داشتند اِنَّهُمْ کَانُوا بدرستیکه ایشان بودند
قَوْمَ سَوْءٍ گروه بد و اهل شر چه کفر سرهمه بدیهاست فَاَغْرَقْنَاهُمْ اَجْمَعِینَ پس غرق کردانیدیم
ما ایشانرا از ذکور و اناث وَدَاوُدَ وَسُلَیْمٰنَ و یاد کن قصه داود و پسر او سلیمانرا علیهما السلام
اِذْ یَحْکُمَانِ وقتیکه حکم کردند فِی الْحَرْثِ در کشت یا در تاک انگور که خوشهای آن آویخته بود و بزمین نزدیک
رسیده اینقول ابن عباس است اِذْ نَفَشَتْ وقتیکه در شب پراکنده شده بودند و چرا کردند
بدون شبانی فِیهِ در آن کشت یا بوستان انگور غَنَمُ الْقَوْمِ گوسفندان آن گروه وَکُنَّا لِحُکْمِهِمْ
و بودیم مر حکم هر دو حاکم را که داود و سلیمان بودند و مدعی و مدعی علیه را شَاهِدِینَ دانایان
یعنی دانستیم که داود و سلیمان علیهما السلام که بر مدعی صاحب زرع بودند و مدعی علیه که صاحب گوسفند
بود چه حکم کردند و بیان این قصه بر نهج بود که روزی دو کس بمحکمه داود علی نبینا و علیه السلام آمدند
یکی دهقان و او را ایلیا گفتندی و دیگری گوسفند دار و او را یوحنا خواندندی ایلیا گفت یا
خلیفة الله همسایه من یوحنا است رمه خود را می چرانید و بکشت زار من در آمده اند و تمام
خورده و بقول ابن عباس به بوستان رفته و خوشهای انگور را خورده داود از یوحنا پرسید که
تو چه میگویی گفت آری من در خواب بودم و صورت چنین روی نمود داود فرمود که حساب
کنید بهای زرع و گوسفندان چند است چون حساب کردند مساوی بودند پس حکم کرد که
گوسفند خود را با ایلیا ده تا صاحب کشت و عادت سلیمان علیه السلام چنان قرار یافته بود که چون

داود علیه السلم در محکمه نشستی وی بر در محکمه نشستی و هر که بیرون آمدی از مهم وی حکم پدر را استفسار نمودی
و چون ایلیا و یوحنا از محکمه بیرون آمدند و مضمون قضیه را اعلام سلیمان کردند که در آمد و در
آن وقت او در سن یازده سالگی بود و با پدر گفت که اگر حکمی غیر از این بودی نیکوتر بودی صلاح او
داود گفت چه نوع تواند کرد سلیمان جواب داد که گوسفندان را تسلیم ایلیا باید کرد
تا از آن نفع یابد از شیر و روغن و پشم و زرع و باغ را بیوحنا باید داد که گوسفندان خود تسلیم
تا غم آن خورده به مرتبه رساند که اول بود و چون کشت بان درجه رسد که اول بود تسلیم ایلیا
کند و گوسفندان بستاند تا هیچ کدام بی بهره نمانند داود برین منوال حکم فرمود و حق سبحانه
حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله از این قضیه خبر داد که فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ پس تفهیم و تعلیم دادیم
آن حکومت را سلیمان یعنی بطریق وحی بفهم او رسانیدیم تا حکم کرد که گوسفندان بصاحب زرع
باید داد یا باغ دهد تا از آن نفع گیرد و بدان تلافی روزگار خود کند و زرع یا باغ صاحب گوسفند
غمخوارگی کند و بمرتبه خستین رسانیده تسلیم او کنند تا من بعد از رمه غافل نشود و حقیقت
که در آن زمان حکم چنان بوده که از و صاد در گشته و خدای تعالی وحی کرده سلیمان علیه السلم که ناسخ آن
حکم شده داود بعد از اطلاع بمنسوخیت حکم سابق بنفس ناسخ حکم فرموده و کسانی که قائلند بر
جواز اجتهاد از انبیا متمسک جسته اند باین آیه و گفته اند که سلیمان این حکم را با جتهاد خود کرده باشد
بلکه هر دو حکم از قبیل وحی بوده و ثانی ناسخ حکم اول و این قول اجماع جمیع علماست که نافی اجتهاد انبیا
اند و باقی وجوه در ابطال اجتهاد انبیا در مبرد الصادقین بسیطی و لبذیر مذکور است و در روایت
که داود را پسران متعدد بود میخواست بداند که خلافت و نیابت او بکدام از ایشان تعلق خواهد
گرفت از حق تعالی درخواست تا باو اعلام نماید که کدام یکی از ایشان خلیفه او خواهد بود حق تعالی
باین طریق اعلام او کرد تا بداند که شایسته هبوط وحی الهی سلیمانست نه پسران دیگر و بدانکه حکم
این مسئله در شرع تر جانست بر صاحب غنم اگر در حفظ آن تقصیر کرده باشد خواه در روز و خواه
در شب و دال بر حکم داود و سلیمان است بطریق وحی قوله تعالی وَكُلًّا آتَيْنَا و هر یک از پدر
و پسر را دادیم حُكْمًا حکم کردن وَعِلْمًا و دانش بامور دین وَسَخَّرْنَا و رام ساختیم مَعَ دَاوُدَ
الْجِبَالَ با داود کوهها را يُسَبِّحْنَ تسبیح میکردند خدا را بموافقت او وَالطَّيْرَ و مرغان او را دایم

و مرغان نیز که بموافقت داود تسبیح و تقدیس خدای تعالی میکردند وَكُنَّا فَاعِلِينَ و هستیم ما کنندگان مر امثال این کارها
و در جنب قدرت ما مانند این بدیع نیست اگرچه نزد شما عجیب است و در تبیان آورده که تسبیح میکرد از کوهها
بر مثل آن شنوده میشد این معجزه آنحضرت بود بعد از آن بیان نعمت دیگر می فرماید داود که وَعَلَّمْنَاهُ
و بیاموزانیدیم داود را صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ ساختن زره برای شما ای آدمیان یعنی از برای شما این
صنعت را تعلیم داود کردیم برای شما لِتُحْصِنَكُمْ تا نگاه داریم شما را و حفص تا بجمع اند یعنی تا نگاه دارد روزه
شما را مِنْ بَأْسِكُمْ از کارزار شما یعنی از قتل و جراحت در کارزار فَهَلْ أَنْتُمْ پس آیا هستید شاکری
سپاس گویید برین نعمت آورده اند که اول کسی که زره ساخت داود بود حق تعالی آهن را در دست او
نرم کردانید تا صفحهای آهن را بی مدد آتش حلقهای زره می ساخت و در هم می بافت و در روایت که
سبب نرم شدن آهن در دست داود آن بود که حق تعالی نبوت و پادشاهی باو داده بود و در
گرد محلات شهر میگشت بوجهی که مردم او را نمی شناختند و احوال اعمال خود را از ایشان استفسار
میکرد تا معلوم کند که سلوک او و عمال خود با رعایا چونست یکشب جبرئیل علیه السلم بصورت آدمی ظاهر
شد و سلام کرد او جواب سلام او باز گفت و از وی پرسید که سیرت داود چگونه است جبرئیل گفت سیرت
او بغایت نیکو می بود اگر از بیت المال مسلمانان نمی خورد چون این سخن بشنید سوگند خورد که من بعد از بیت
المال نخورد و از حق سبحانه و تعالی طلب کسبی کرد تا از آن معیشت گذراند حق تعالی آهن را در دست او نرم
گردانید که وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ تا زره می ساخت و می فروخت و وجه معاش میکرد بعد از ذکر فقه داود بیان
نعم خود بر سلیمان میکند و می فرماید که وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ و مسخر کردیم برای سلیمان باد را عَاصِفَةً
در حالیکه سخت و تند بود در وجهی که تختش او را برداشتی در یک روز یکماهه راه بردی تَجْرِي بِأَمْرِهِ
می رفت بفرمان سلیمان و اراده او هر جا که میخواست با وجود تندی هموار میرفت و تخت او را از آنکه
مضطرب نمی ساخت و قطع مسیر میکرد إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا بسوی آن زمینی که برکت کرده ایم در آن
یعنی بولایت شام در شبانگاهی بعد از آنکه سیر کرده بود در بامداد بولایت دیگر در تخییل آورده
شهری بود تدمر نام که دیوان برای سلیمان ساخته بودند صباح از آنجا بیرون آمدی و باز نماز شام
باد و برا بدانجا آوردی و در مختار العقصه مذکور است که بامداد از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر
و شام بتدمر باز آمدی و در بعضی تفاسیر مذکور است که سلیمان را بساطی بود طول و عرض آن چهار فرسخ در

در چهار فرسخ چون بسفر رفتی با نفرای ساز راه بجای نهادی و لشکر جن و انس را برای جای دادی و مرغان
بر بالای آن صف زدندی و باد عاصف را امر کردی تا آن بساط را برداشتی و بر هوا بردی پس باد
نرم را فرمودی تا آنرا براندی بجایی که خواستی بامداد یکماهه راه بردی و شبانگاه یکماهه راه باز آمدی
و مرویست که سلیمان را در بعلبک متوطن بود و دیوان امر فرموده بود که بیت المقدس را از برای او
میساختند و هر روز بساط او را باد از بعلبک برمیداشت و باز بارض مقدسه میبرد و کیفیت بنا را
تعلیم دیوان می کرد و باز بمکان خود مراجعت مینمود پس بجهة بیان حکمت و مصلحت درین باب حیفرماید که
وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ بهمه چیز دانائیم یعنی آنچه بسلیمان اعطا کرده بودیم بحکمت و مصلحت آن دانا
وَمِنَ الشَّيَاطِينِ و مسخر ساختیم مر سلیمان را از دیوان مَنْ يَغُوصُونَ آنانی که غواصی کردندی در دریا
لَهُ برای او یعنی جهة بیرون آوردن جوهرهای نفیس دریائی از در و مرجان و غیر آن وَيَعْمَلُونَ و میکردند
عَمَلًا دُونَ ذَٰلِكَ عملی دیگر جز غواصی مثل بنائی و سایر صنعتهای عجیبه وَكُنَّا لَهُمْ و بودیم مر دیوان را حافظین
نگاه دارندگان تا از فرمان سلیمان بیرون نروند و بر مقتضای رای خود افساد نکنند و ضرر بمردم
نرسانند وَأَيُّوبَ و یاد کن قصه ایوب را علیه السلم و او پسر اموص بن رازخ بن روم بن عیص بن اسحق
بن ابراهیم است و مادر او از اولاد لوط بود حق تعالی او را مال بسیار داده بود و خلعت نبوت
بر وی پوشانیده و بولایت ثنیه فرستاده بود و از وهب منبه مرویست که از مردمان آن روزگار
هیچکس توانگرتر از ایوب نبود تمام سواد شام و سهل و جبل در تصرف او بود و او را گاو و گوسفند
و شتر و اسب و باغات مملو از اصناف اشجار از حصر متجاوز بود و بابصد جفت گاو کشت داشت که بر
جفتی غلامی موکل کرده بود و چهارصد غلام شبان و ساربان با هر غلامی زنی و فرزند و مال بسیار
و با هر یک گاو و گوسفند و شتر و اسب داده سه چهار ولد بود و زن او رحمه بنت افراهیم بن یوسف بود
یا ماخیر بنت میشا بن یوسف و از و هفت پسر و هفت دختر داشت و بروایت دیگر دوازده پسر
و هفت دختر و در حسن خلق بمرتبه کمال رسیده بود و در عفت و صلاحیت و تقوی و خیرات و مبرات
از همه در پیش و بر درویشان بغایت مشفق و مهربان و همه مال خود را وقف یتیمان و فقیران
کرده و بسیار شاکر نعمت و پاکیزه سیرت بود در مدت هشتاد سال در فراخی نعمت و طیب معیشت بسر
برده بود اما در مدت عمر خود شب و روز بطاعت گذرانیده بود و هم اسم طاعت بجا

آورده بود و اصلا قصور و فتوری در وظایف عبادات او راه نیافته روزی جبرئیل امین نزد وی آمد و گفت
ای ایوب مدتی شد که در نعمت میگذرانی حالا حکم شده که حال تو منقلب گردد و نعمت بمحنت مبدل گردد و توانگری
بدرویشی و تندرستی به بیماری بدل شود ایوب فرمود چون رضای دوست چنین است باکی نیست هرچه از دوست
رسد چون مطلوب اوست بغایت زیبا و نیکوست و در بعضی روایت آمده که ابلیس لعین هرچند خواست
که ایوب را وسوسه کند و نوعی نماید تا در وظایف عبادت او خللی پدید نتوانست گفت بار خدایا امروز در
زمین هیچ بنده عابدتر و شاکرتر از ایوب نیست طن من آنست که کثرت عبادت و شکر بجهة آنست که در
عافیت و وسعت عیش است چه مال بسیار و فرزندان بزرگوار دارد و اگر با نزاع اموال و اولاد مبتلا
سازی از تو بر گردد و طریق کفران نعمت پیش گیرد حق تعالی فرمود که چنین نیست که تو میگوئی او ما را بنده
پسندیده است و اگر هزار بار در کوره ابتلائش بگذاریم بر محک اعتبار تمام عیار آید پس حق سبحانه و تعالی بجهة آنکه
بر ابلیس و سایر عالمیان واضح شود که ایوب بنده صادق الاخلاص و محب الاخلاص است و از مخصوصان
درگاه و مقربان بارگاه او را و برادر بوته امتحان و ابتلا نهاد و جبرئیل را فرستاد تا وی را خبر داد که حالی
نوبت بلیت است و تبدیل نعمت بمحنت ایوب توکل بر حضرت عزت کرده و رضا بقضا داده منتظر بلا بود
تا روزی بامداد گزارده بود و پشت بمحراب بنوه باز داده حاضران مجلس را موعظه می فرمود که ناگاه
فریادی بر آمد و از در مسجد نگاه کردند مهتر شبانان از در در آمدند و فریاد کنان گفتند ای ایوب سیلی
عظیم از کوه در آمد و تمامی رمها را بدریا انداخت شبان درین حکایت بود که یکی از ساربانان در
رسید که یا نبی الله کوهی پیدا شد که اگر بر کوه زدی هراسان شدی و اگر بر خورشید و زیدی ترا یاد دید
بر شتران و زید و همه را هلاک کرد باغبانان بیامدند جامه چاک کرده که ای پیغمبر خدای صاعقه پدید آمد و
درختان را با زراعت بسوخت ایوب این سخنان می شنید و ذکر حق بر زبان می راند ناگاه فرزندان
در آمد سنگ بر سینه زنان و نوحه کنان گفتند ای فرستاده خدای یازده فرزند پسر تو در خانه برادر مهتر
بمهمانی رفته بودند سقف خانه بر ایشان فرود آمد بعضی لقمه در دهن و بعضی را دست در کاسه همه را فوت
و غبار فنا بر چهره حیات همه نشست شکر به و ناله خواست که بر ایوب تا زند او را در ورطه جزع و بی صبری
اندازد ایوب خود را در یافت و سجده در افتاد و گفت باکی نیست چون او را دارم همه چیز دارم چون
فرزندان و مال و منال در معرض فنا و زوال رفته انواع بیماری روی بوی آورده تمام عضا

اعضا او متألم شده بغیر از دل و زبان هیچ عضوی بسلامت نمانده و اینکه از وهب نقل کرده اند که ابلیس
درخواست کرد که مرا بر مال و فرزندان وی مسلط گردان تا حقیقت حال وی ظاهر گردد حق ابلیس را بر او
مسلط گردانید و وی دیوار از بر کمال پشت تا جمیع اموال او را فانی ساخت پس قصد بدن وی کرد و
او را بانواع امراض مبتلا گردانیدند تا آنکه چهار هزار کرم در بدن او افتادند و اعضای
او را متعفن و مجروح گردانیدند و میخوردند و او را هفت سال بر در کناسه از کناسهای بنی اسرائیل انداخته
بودند و همه مردمان از اقارب و اجانب بجهة کثرت نتن و عفونت او ترک وی کردند و چون اعضا از وی مستر بودند
بغیر از رحمه که زوجه او بود هیچ کسی نمانده است در غایت ضعف و نهایت سخافت و رکاکت چه از جمله بعید است
که حق تعالی ابلیس را که دشمن ترین دشمنان اوست بر انبیا و اولیاء خود مسلط نکرده اند و کدام
عاقل تجویز تواند کرد که حق تعالی نقض غرض خود کند که آن ارسال انبیاست برای هدایت بندگان
و این نیز امر ضمنی منفر سازد که طبایع همه خلایق از و رمیده شود و بجهة آن با ایشان مجالست
و مکالمت نتوانند کرد بلکه بر او سبحانه واجب است که هر چه از منفرات باشد انبیا را از آن نگاه دارد تا
بندگان بصحبت ایشان مایل شده مهتدی شوند چنانکه در کتاب کلامیه بدلایل مبین شده و در حقایق
آورده که روایت وهب از اخبار یهود است و موثق نیست و حقیقت آنست که حق تعالی اقسام امراض
شدیده که منفر طبیعت مردمان نبود بر وی گماشت بجهة امتحان نه بواسطه علی شیطان چنانکه زعم بعضی است
تا بران صابر و شاکر شده اعواض مضاعف در دنیا و آخرت باو رساند و در بندگان ظاهر گردد که
از جمله محبان یکجهت و مخلصان یکرنگ درگاه احدیت حضرت عزت است و در مدت بیماری او خلاف است بعضی
گفته که سه سال بوده و نزد کعب هجده سال و بروایت عبدالله عباس و اکثر مفسران سه سال و بروایت
مروی از ابو عبدالله علیه السلام نه سال بود و در خبر آمده که در مدت بیماری او سه کس از اهل ایمان نزد
وی تردد میکردندی یکی از اهل یمن که او را ایفن گفتندی و دو مرد دیگر از ولایت شام یکی بلدم نام
و دیگری صافر این هر سه روز آمدندی و بشرف خدمت او مشرف گشتندی یکی از ایشان کهل بود
و دیگری جوان اتفاقا روزی بیامدند و او بسیار رنجور یافتند با یکدیگر گفتند سبحان الله از وی چیزی عظیم
صادر شده که مرضی بوده که خدای بر وی رحم نمیکند آن جوان گفت شما نمیدانید که او پیغمبر خدا است و برگزیده
او حق تعالی دوستان خود را امتحان بانواع مصیبت گرفتار کرده اند تا صبر ایشان را بمردمان نماید

بجهة معصیت و خطا نیست و بسا اکثر نعمت امتحان کرد و بعد از آن به بلیت محن ساخت تا شکر و صبر او را
بمردمان نماید از خدا بترسید و از این که گفته اید توبه کنید و گمان بد در حق پیغمبران مبرید گفتند راست
گفتی و چون ایوب این سخن را بشنید دست بدعا برداشت و گفت بار خدایا تو عالمی که من هرگز شب چاشت
نکرده ام اگر سیر بوده باشم و در اطراف و جوانب من گرسنه بوده باشند که باو طعام نداده باشم و هرگز پوشیده
ام با آنکه دانسته که مردمان برهنه هستند مگر که اول ایشان را پوشانیده ام و اگر دو مرد در حضور من
خصومت کردندی و یکی از روی غضب و دلتنگی سوگند خوردی من کفارت سوگند او دادمی تا اگر دروغ
خورده باشد این کفارت کفاره او باشد و تو میدانی که هرگز در حضرت تو عصیان نورزیده ام بلکه
در همه عمر کمر انقیاد و فرمانبرداری بر میان جان بسته ام و همیشه در میدان مجاهده و ریاضت بر توسن
طاعت و عبادت سوار شده با نفس و شیطان در مقام محاربه در آمده ام اگر غرض من از این رضای
تو بوده و امتثال امر تو نه معلل باغراض دیگر درین قول تصدیق من کن و علامتی که شاهد باشد بر قول
من نمای جبرئیل آمد و گفت ای ایوب طلب شفا کن دست بدعا برداشته طلب شفا نمود چنانکه حق سبحانه
میفرماید که یاد کن ای محمد قصه ایوب را که اذ نادی ربه چون بخواند پروردگار خود را انی مسنی الضر
بدرستیکه رسید مرا رنج و سختی انت ارحم الراحمین و تو بخشنده ترین بخشندگانی و گفته اند که حق تعالی
در شان ایوب علی نبینا و علیه السلام فرموده که انا وجدناه صابرا و گفته انی مسنی الضر منافی است چه
شکایت از رنج منافی مرتبه صبر است جواب این بر چند وجه تقریر کرده اند که مردمان زبان طعن بر وی دراز کرده
نسبت ذنب باو میدادند چنانکه گذشت وی تاب این سخن نیاورده و این دعا کرد نه بجهة بی صبری
از بیماری و یا آنکه از شماتت شیطان رنجی عظیم باو رسیده چه نزد وی آمد و از روی بطر و فرح گفت ای
ایوب دیدی که چندین سال عبادت خدای کردی و آخر ترا باین مبتلا ساخت اگر یک سجده من کنی
ترا ازین بلا بیرون آورم و هر مدعا که داری بر آورم ایوب از غیوری شکایت کرد بحضرت عزت و
از رنج خود و از حسن بصری نقلست که هر چند بیماری ایوب امتداد می یافت و متزاید می شد ایوب در
مراد شکر می افزود و در حرمه زوجه او در خدمت کاری او هیچ دقیقه فرو نمیگذاشت ابلیس چندانکه
خواست که بحیله و تلبیس در صبر و شکر او رخنه کند نتوانست با اتباع خود درین باب مشورت کرد گفتند
پیشوای مائی و ما آنچه دانیم از اسباب اضلال و مکر و حیله از تو تعلیم گرفته ایم و وسایل حیله تو گمراهی اهل عالم

بآن میکردی کجاست گفت آدم را بآن فریب دادی چه بود گفت آن بوسیله زن وی بود حوا گفتند اینجا
نیز همین با ایوب سلوک کن گفت راست گفتید و مرا راه صواب نمودید پس نزد رحمه آمد دید که برای ایوب
چیزی می پخت گفت یا امة الله شوهرت کجاست فلان جای افتاده بیمار است و مدت مدید است
که مریض است و اثر شفا باو نمی رسد پرسید چون دید که رحمه اظهار غم و الم و غصه و اندوه می نمود
گفت ترا یاد نمی آید که آن مال و جمال و فرزندان او هیچکس را نبود اکنون همه رفتند و هر روز کار او تباه تر
میشود و هرگز بحال خود باز نخواهد رسید که بود از این نوع سخنان میگفت تا که رحمه بگریه نشست و بفریاد و فغان
در آمد پس گفت ای رحمه فریاد مکن و خاطر جمع دار که من علاج این را میدانم و دوای آن را نیکو میشناسم
اگر نصیحت من بشنوی رحمه گفت آن چیست گفت این گوسفند را از من بستان و بنام من قربان کن
خدای او را عافیت دهد و همه بیماری او زایل شود رحمه گوسفند را برداشت و نزد ایوب آمد و گفت
یا نبی الله تا کی درین محنت بسر بری و این رنج کشی مردی طبیب آمده و مرا نصیحتی کرده و علاجی نموده و آن
قصه را باز گفت ایوب وی را گفت ای ناقص عقل آن ابلیس است که دشمن خداست آمده که ترا با من
وجه بر گرداند و کافر سازد ندانسته که همه نعمت و محنت از نزد خدا است اگر خواهد نعمت دهد و اگر مصلحت
باشد بنده را بمحنت مبتلا گرداند ابلیس دید که تیر تلبیس او بر سنگ بر آمد بصورت مردی صاحب جمال
بر زین پادشاهان بر اسبی نیکو نشسته نزد رحمه آمد و او را گفت حال شوهرت چگونه است گفت
در غایت رنجور است گفت مرا می شناسی من خداوند زمینم و آن بیماری و تلف مال و هلاک فرزندان
من کرده ام بجهة آنکه مرا گذاشته و خدای آسمان را می پرستد اگر تو مرا یک سجده کنی من آن همه الم و
رنج از وی بردارم و مال و فرزندان باو باز دهم گفت درین امر با آنکه مشورت کنم اقدام نمایم گفت این
کار مکنی با ایوب بگو که یکبار طعام خوردی و در اول آن بسم الله و در آخر الحمد لله نگوید تا
از تو خشنود شوم و وی را شفا دهم رحمه نزد ایوب آمد و صورت حال باز گفت ایوب بر وی خشم
گرفت و گفت امروز نیز همان روز با ابلیس که عدو خداست در سخن بوده و گوش سخن او داشته بخدا
سوگند که اگر او سبحانه مرا ازین بیماری شفا دهد ترا صد چوب بزنم از نزد من برو و دیگر نزد من
میا چون رحمه از نزد ایوب بیرون آمد و تنها ماند و هیچکس نبود که از برای وی طعام بیرون
مهیا کند و بیمار پرسی نماید پس روی بر زمین نهاد و گفت رب انی مسنی الضر و گفته اند که مدت

بیماری او چنان ضعیف شده بود که بفرض نماز قیام نتوانست و بجهة این بکلمات رب انی مسنی الضر زبان
بگشود نه بواسطه شدت مرض و عدم صبر بران تا منافی کریمه انا وجدناه صابرا باشد و یا آنکه چون
بیماری او در دل و زبان او اثر نکرده بود بران صبر میفرمود آنهنگام که نزدیک بآن رسید که در
دل و زبان او که محل توحید و تمجید بود نقصان پذیر شود گفت رب انی مسنی الضر و نزد بعضی رنجش
از غایت بیمارگی وی چیزی گیسوی خود را ببرید و بفروخت برای وی قوتی خرید و ایوب رنجیده مطلع
شده آواز انی مسنی الضر برکشید و در حقایق سلمی از امام جعفر صادق علیه السلام نقل میکند که چهل روز
باو وحی نیامد این شکایت بجهة این کرد و نیز گفته اند که هر گاه بی واسطه ملکی و بشری از بارگاه کبریا
این خطاب بایوب می رسید که ای بیمار ما چگونه ایوب بذوق و شوق کوه بلا را بجان میکشید و
بان بیماری خوش بود در بحر آخر درکم هم راحت می رسید بجهة این خطاب سر افراز شده فریاد
بر آورد که رب انی مسنی الضر در لطایف قشیری مذکورست که این سخن نه بر وجه اعتراض بر حکم
قضا و قدر بلکه از روی ضعف و عجز بشریست چه منقولست که جبرئیل علیه السلام بوی آمد و گفت چرا خاموش
نشسته گفت حکم نگر صبر جبرئیل گفت بلا در خزانه حق سبحانه بسیار است تو طاقت بیماری از خود فوت
طلب ایوب بزبان مقول رب انی مسنی الضر بگشود و در بعضی روایات آمده که در زمان بیماری او از
اطراف عالم بیماران می آمدند و از وی دعا در میخواستند و وی دعا میکرد و شفا می یافتند و بروی گفتند
چرا خود را دعا نکنی گفت مرا حیا مانع می شود که مدت هشتاد سال در نعمت گذرانیده باشم الکنون
که چند روز در محنت باشم دفع آن از الحق تعالی رفع نمایم حق تعالی بجهة این وی را دستوری داد تا دعا کرد
و گفت رب انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین فاستجبنا له پس اجابت کردیم او را فکشفنا
پس بردیم ما ما به من ضر و آنچه باو رسیده بود از رنج او را شفا دادیم آورده اند که ایوب در وقت
شدت بیماری چون خواستی که بتقاضای حاجت رود رحمه دست وی گرفتی و بان موضع آوردی و وی را
بجا گذاشتی چون فارغ شدی زوجه را آواز دادی بیامدی و دست او را بگرفتی و بخوابگاه خودش
آوردی آخر روز که روز شفا بود برعادت خود او را بر دو باز گشت منتظر آنکه وی را آواز دهد
حق تعالی بمعاینها با ایوب وحی کرد که ارکض برجلک هذا مغتسل بارد و شراب پای بر زمین زن چون
بر زمین زد چشمه آب خوش از زیر قدم او روان شد و بامر او سبحانه از آنجا غسل کرد جمیع امراض

ظاهری اواز و زایل گشت و بار دیگر بند او رسید پای بر زمین زن چون بر زمین زد چشمه دیگر ظاهر گشت چون
از آب آن شست امراض باطنی او بالکلیه زایل شد و او را قوت و جمال و جوانی و رنگ روی باز آمد بر وجهی
نیکوتر و با قوت تا از مرتبه اول شد جبرئیل فی الحال حله از بهشت آورد و در وی پوشانید و هم از آنجا نیلی رفت
و بنشست و چون وقت آواز دادن او دیر شد رحمه پریشان شد که مبادا عارضه او را دست داده باشد
بیامد با موضع ایوب را بر جای خود ندید بالای پشته نگاه کرد مردی را دید در حسن و جوانی با نضارت و بشاشت
و صباحت تمام او را پرسید که این جا بیمار بود کجا رفت گفت تو چه چیز او را گفت شوهر من است گفت اگر ش
ببینی او را باز شناسی گفت چگونه او را نشناسم که سالها است که با هم مصاحبت میکردیم گفت صورت و شکل
تو بود گفت منم شوهر تو حق تعالی بر من منت نهاد و همه رنج و الم از من برداشت و بحالت جوانی باز آورد پس
دست گردن یکدیگر کردند و از غایت فرح بگریه در افتادند و هنوز دست در گردن یکدیگر داشتند که
حق تعالی همه اموال او را مضاعف باز داد او کرد کما قال جل جلاله وَآتَيْنَاهُ و عطا کردیم او را أَهْلَهُ فرزندان
او را یعنی ایشان را برای او زنده کردانیدیم وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و مانند ایشان با ایشان یعنی دو چندان
ایشان با او کرامت فرمودیم یا مثل اولاد او اولاد اولاد با او دادیم و در روایت آمده که رحمه بعد از
عود جوانی و قوت او از برای او بیست و شش پسر آورد و اصح آنست که حق تعالی اولاد او را زنده کرد
و مثل ایشان را بعد برای او ایجاد فرمود در بطن رحمه و همان مواشی و اموال او را برو رد فرمود
با ضعف آن و این قول قتاده و حسن است و مروی از ابی عبد الله علیه السلم و از ابن عباس مرویست که
حق تعالی اولاد و اموال و مواشی او را مضاعف بوی داد و ابر سرخ یا سفید فرستاد تا ملخ زرین
برو بیارید و در احقاف آورده که شبانروز در حوالی سرای او می بارید و در حدیث آمده که هر قطره
آب غسل که از وی فرو چکید ملخی زرین شد و ایوب آنرا بدست جمع کرد وحی آمد که ای ایوب نه من ترا
مستغنی کردانیدم و جمیع اموال را با ضعف آن بتو دادم از برای چه این جمع میکنی فرمود بار خدایا چون
این از بدن من جدا شده که محل ابتلا و امتحان نیست پس آنرا برکتی و کرامتی دیگر خواهد بود و حرمت و تیمن
و تبرک خواهد داشت بر اموال دیگر آورده اند که چون ایوب از جمیع امراض خلاص شد و اولاد و اموال
بر وجه مضاعف باو رسید در اندیشه آن افتاد که آیا آن سوگندی که خورده بود که رحمه صد چوب
بزند چه نوع کند که برائت ذمه او حاصل کردد و ضرر بوی نرسد حق تعالی بوحی کرد که خذ بیدک ضغثا

فاضرب

فاضرب به ولا تحنث دسته از شاخ درختان بگیر که عدد صد چوب باشد و در هم بند و یکبار بروزن تا
سوگند راست شود و ضرری بزوجه ات نرسد و تفصیل این در سوره ص مرقوم خواهد شد ان شاء الله تعالی
القصه حق سبحانه میفرماید که ما کشف ضر او کردیم و اعطای اموال و اولاد او نمودیم دو چندان رَحْمَةً
مِنْ عِنْدِنَا بجهة بخشش و انعام از نزدیک خود وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ و بجهة پندی برای پرستندگان
تا صبر کنند چنانکه او کرد و جزا یابند چنانکه او یافت وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ و یاد کن قصه
اسمعیل و ادریس و ذی الکفل را که یوشع است یا زکریا یا الیاس یا الیسع و ذا الکفل بمعنی خداوند نصیب
و بهره مند از حضرت عزت و یا کفل بمعنی ضعف است یعنی عمل او دو برابر عمل انبیای زمان او بود و ثواب دو
چندان ایشان یا ثواب او دو برابر ثواب امت شما بود و بمعنی ضمان نیز آمده یعنی او ضامن امت خود شده
بود که اگر اسلام آورند و بطریق حق سلوک کنند ایشانرا بهشت ارزانی سازد و در خبر آمده که متکفل پادشاه
جبار شد که بعد از انقیاد او باو امر الهی او را ببهشت برد و نام آن پادشاه کنعان بود و خطی
باین مضمون نوشت و بوی داد و در مختار القصص آورده که ذا الکفل الیسع است که از الیاس علیه السلم
تکفل نموده که با مر دین قیام نماید بعد از مفارقت الیاس از وی بدین جهة بذی الکفل مسمی شده و صاحب تبیان
و محی السنه آورده اند که یکی از پیغمبران بنی اسرائیل وحی آمده که من میخواهم که قبض روح کنم تو ملک خود را
بر بنی اسرائیل عرض کن هر که متکفل شود که شب نماز گذارد و فتوری در عبادت وی راه نیابد و در روز روزه
دارد و در هیچ روزی افطار نکند و در میان مردمان بحق حکم کند و خشم نگیرد پادشاهی خود بدو تسلیم کن
و چون آن پیغمبر این سخن را بر بنی اسرائیل ظاهر کرد ایشان جوانی از میان قوم برخواست و گفت انا
اتکفل بهذا من متکفل این می شوم گفت بنشین بار دوم و سیوم که اعاده کرد از آن همین او برخواست
آن پیغمبر ملک باو تسلیم کرد و او بوعده خود وفا کرد خلعت پیغمبری یافت و حق تعالی او را ذا الکفل لقب
نهاد و فرو خوردن خشم او در حالت شدت غضب و ثبات قدم او در کارهای دین بر وجهی بود که
روزی شیطان بیامد تا او را بخشم آرد و در ثبات قدم او رخنه کند در سرای بحت بزد ذو الکفل
گفت چه کسی گفت مردی ام و صاحب حاجتی آمده ام یکی را بفرستاد تا ببیند چه کار دارد گفت ترا میخواهم نه او را
کسی دیگر را نفرستد چون مردی دیگر بیامد همان جواب گفت ذو الکفل از سرای بیرون آمد و گفت که امیخواهی
گفت ترا پس دست وی بگرفت و او را ببازارها برد و اینجا پس او را بگذاشت و ناپدید شد ذو الکفل باز گشت

با سکینه و وقار بخانه آمد و هیچ اثر خشم در وی پدید نیامد از مجاهد منقولست که ذو الکفل همه شب بتهجد مشغول
بودی و روز بروزه و جمیع اوقات روز در میان مردمان حکم میفرمود غیر از یک ساعت چاشتگاه که
بقیلوله مشغول میشد ابلیس با تباع خود گفت علیکم بفلان بر شما باد که ظفر یابید برو گفتند ما را برو هیچ دست
نیست گفت من چاره کار وی باز سازم پس در وقتی که ذو الکفل میخواست بقیلوله مشغول شود بصورت
پیری بر آمده در خانه وی آمد و در بزد گفت کیست جواب داد که پیریست مظلوم که ظلم و ستم بسیار برو رفته
ذو الکفل برخاست و بیرون آمد ابلیس را بر پای بداشت و قصه آغاز کرد که بر من فلان و فلان ظلم کرده
اند و چندان درین باب بگفت که وقت نماز دیگر در آمد و زمان قیلوله گذشت وی را گفت برو و خصمانت را
حاضر کن وقت آنست که من بمحکمه روم و چون بمحکمه بنشست و میان مردمان حکم میکرد و انتظار او می کشید
نیامد روز دیگر در وقت قیلوله ذو الکفل بیامد حلقه بزد گفت کیست گفت پیر مظلوم گفت نه ترا گفتم که
بمحکمه آی گفت خصمانم بگریختند و ایشان مردمان ظالمند و چنین و چنین تعدی میکنند و قصه را بنیاد
کرد و می گفت تا امروز نیز قیلوله گذشت و پیشین رسید ذو الکفل گفت من حالی بمحکمه میروم ایشانرا نزد من
حاضر کن تا داد تو از ایشان بستانم وی رفت و باز نیامد و روز سیوم در همان وقت بیامد گفتند ذو الکفل باز
خواب نکرده اکنون در خواست و جبر کن تا اندکی خواب کند و رنجور نشود ابلیس بیامد کرد در زند آنمرد گفت
که در را مزن و صورت حال باو باز گفت ابلیس مبالغه آغاز کرد البته در را بزنم که پیش ازین تاب تعدی
و ظلم ندارم آنمرد مانع او میشد و نمیگذاشت و آخر از سوراخ در باندرون آمد و در را بزد ذو الکفل
گفت کیست گفت آن پیر مظلوم ذو الکفل آنمرد را آواز داد که نه ترا گفتم که مگذار کسی در را بزند گفت عجب حالتی
مشاهده کردم وی باندرون خانه آمد بی آنکه در گشوده شود سوراخ در اندر آن دالان در بزد ذو الکفل
گفت گمان من آنست که تو ابلیسی و دشمن خدایی گفت آری خواستم که ترا در خشم آرم گفت شکر مر خدای را
که مرا از شر تو نگاه داشت پس ابلیس نا امید باز گشت و قصه اسمعیل بعد ازین و ثبات صبر او در سوره
والصافات مذکور خواهد شد و تفصیل حکایت ادریس قبل ازین گذشت و بعد از آن در بیان صبر
ایشان حق میفرماید که كُلٌّ همه از سه پیغامبر مِنَ الصَّابِرِينَ از صبر کنندگان بودند بر مشقت اسمعیل بر اقامت
در مکه که وادی غیر ذی زرع است صبر فرمود و در حالت ذبح نیز صبر و ادریس در مدت مدید بر ایذای
و اذیت ایشان صبر نمود و ذو الکفل شکیبائی نمود در آنچه متکفل آن شده بود وَأَدْخَلْنَاهُمْ و در

آوردیم

آوردیم ایشانرا فِي رَحْمَتِنَا در بخشش خود که نعم نبوتست یا رفعت عالیه در جنت إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان مِنَ
الصَّالِحِينَ از ستودگان و فرمان برندگان اند چه انبیا معصومند از شائبه فساد وَذَا النُّونِ و
یاد کن صاحب ماهی را یعنی یونس بن متی إِذْ ذَهَبَ چون برفت از میان قوم خود مُغَاضِبًا در حالتی که
خشمناک بود بر ایشان چه مدت مدید و عهد بعید در میان ایشان بود و هر چند دعوت میکرد و معجزه
مینمود قبول نمیکردند و در اصرار و انکار می افزودند و نزد اکثر مفسرین آنست که یونس ایشانرا وعده
عذاب داده بود و چون عذاب داده دیر آمد پنداشت که او را دروغگوی شناختند غضبناک
از میان ایشان بیرون رفت از ابن عباس مرویست که یونس و قومش در زمین فلسطین بودند
پادشاهی جبار بر ایشان آمد نه سبط و نیم ایشانرا بغارت برد و دو سبط و نیم باقی ماند حق تعالی
وحی کرد بشعیای پیغمبر که نزدیک حزقیا رود و او پادشاه بنی اسرائیل بود و او را بگوی
تا پیغمبری قوی با سبط شوکت با ایشان فرستد که در دل او افکنده که بنی اسرائیل را باو فرستد
تا آن جماعت را که بغارت برده اند باز ستاند چون شعیا نزد حزقیا آمد احوال را عرض کرد گفت
سمعا و طاعة کیست که این کار ازو پدید آید و در مملکت او پنج پیغمبر بود دید مردمان گفتند که
شایسته این کار یونس است پادشاه یونس را گفت جمعی از بنی اسرائیل را بردار و بمحاربه
جمعی رو که از ابنای جنس ما را بغارت برده اند یونس گفت که آیا حق تعالی مرا تعیین کرده یا
حکمی مطلق فرمود گفت بطریق اطلاق حکم کرده فرمود دیگری را بفرست پادشاه گفت البته
ترا بباید رفت گفت نمیتوانم پادشاه درین باب مبالغه بسیار کرد پس یونس از روی
غیظ و خشم پادشاه و آنانکه در مبالغه شریک پادشاه شده بودند از آنجا بیرون آمد
و ذلک قوله و ذا النون اذ ذهب مغاضبا و بعضی از محققین تفسیر این آیه بر نهجی کرده اند که
خارج عقل و شرع است و منافی عصمت انبیا و بیان آن و جواب از آن بر وجهی دل پذیر در منهج الصادقین
مذکور است و صحیح آنست که یونس از قوم خود که در نهایت عناد و انکار بودند خشمناک شده
بیرون آمد فَظَنَّ پس گمان برد أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ که تنگ نکنیم تکلیف و مشقت را برو یعنی
او را مستعد این تکلیف و مشقت حمل نکردانیم و مجاهد و ضحاک گفته اند که معنی آنست که او پنداشت
که ما برو حکم نکنیم و او را معاتب نسازیم بر بیرون آمدن او بدون اذن ما و با او مساهله نمائیم

و جبانی گفته که ظن برد که ما تنگ نخواهیم ساخت راه رفتن را بر او و او را ملجا نخواهیم ساخت بکوه نشستن یا بشکم ماهی در آمدن و اینکه تفسیر آن بر نوع جه نموده اند که یونس گمان برد که ما قادر نیستیم را افذ او و عاجزیم از عقوبت او کلامیست باطل و فاسد چه آن مستلزم ظن بد است بخدا و موجب کفر است نعوذ بالله من هذه الاقوال الفاسده و الاراء الباطله و در عیون الرضا از امام الجن والانس علی بن موسی الرضا علیهما السلم و الثنا نقل نموده اند که ظن بمعنی یقین است و قدر بمعنی تنگی روزی کور ببسط الرزق لمن یشاء و یقدر پس معنی آنست که یونس بیقین میدانست که ما روزی را بر او تنگ نخواهیم کرد بلکه هر جا که خواهد رفت ما روزی را باو خواهیم رسانید مرویست که روزی ابن عباس نزد معویه رفت وی را گفت من دی شب در میان امواج معانی آیتی از آیات قرآنی فتادم و در آن غرق شدم و نتوانستم که گوهر مقصود از آن بساحل مراد رسانم که موجب تشفی خاطر من شود گفت آن چیست گفت آیه فظن ان لن نقدر علیه که ظاهر معنی وی آنست که ظن یونس آن بود که خدای قادر نباشد بر مواخذه او و چگونه پیغمبر خدا این نوع گمان بخدا باشد ابن عباس گفت نقدر مشتق از قدر بمعنی تنگی نه از قدرت بمعنی توانائی و معنی آنست که یونس گمان برد که ما تکلیف شدیده بر وی تنگ گیری نکنیم در جهت بیرون آمدن او از میان قوم بدون اذن ما و روعتابی ننمائیم و حال آنکه خلاف وی بوقوع آید چه از موضع نینوی چون بیرون آمد بکنار دریا رسید کشتی را روانه می ساختند با جماعتی بسیار و مال بیشمار وی در آن کشتی نشست و چون کشتی بمیان دریا رسید دریا بموج در آمده نزدیک بآن رسید که کشتی غرق شود اهل کشتی گفتند که در میان ما بنده گریخته یا مردی عاصی هست و از رسم و عادت ایشان زکار آن بود که در چنین حالتی قرعه زدندی بنام هر که بر می آمد حکم بعصیان یا گریختن او میکردند و بدریا می انداختند یونس گفت منم آن بنده گریخته مرا بدریا اندازید تا کشتی بساحل آید گفتند معاذ الله تو سیمای صالحان داری و این معنی از تو دور است و ما بی قرعه این کار نکنیم پس قرعه زدند بنام یونس بر آمد و بان اکتفا نکرده دیگر قرعه زدند بنام یونس بر آمد پس یونس برخاست و بکنار کشتی آمد تا خود را بدریا اندازد ماهی بیامد و دهن باز کرد گفتند مناسب نیست که او را طعمه ماهی کردانیم وی را بکنار دیگر بردند آن ماهی از آنجا بر گشت و بآن طرف آمد و دهن باز کرد و حاصل که بهر طرف که می رفتند ماهی می آمد و دهن می گشاد پس یونس بر توکل

درکشیده خود را در دریا انداخت علی الفور ماهی او را فرو برد حق تعالی بآن ماهی الهام فرمود که ما این بنده را طعمه تو نکرده ایم بلکه بجهت امتحان چند روزی شکم ترا محبس او کردانیده ایم باید که پوست او را نخراشی و اعضای او نیازاری و همچنانکه مادر تربیت طفل خود کند او را تربیت نمائی پس ماهی دیگر بیامد و آن ماهی را فرو برد و دیگری آن دیگر را فرو برد و در اکثر تفاسیر مذکور است که یونس چهل روز در شکم ماهی ماند و هفت روز و سه روز نیز گفته اند حق تعالی شکم ماهی را چون آبگینه کردانید تا عجایب دریا را می دید و ماهی او را بهفت دریا گردانید و بقعر دریا رسید و آوازی شنید با خود گفت آیا این چه آواز باشد وحی آمد که این آواز تسبیح حیوانات دریاییست در تسبیح موافقت ایشان کرد فنادی فی الظلمات پس ندا کرد در تاریکیها یعنی در میان تاریکی شکم ماهی و تاریکی دریا و در تاریکی بطن ماهی خواند خدای خود را ان لا اله الا انت بآنکه هیچ معبودی نیست مستحق عبادت بجز تو سبحانک تنزیه میکنم ترا و ترا از نقص و عیب دور میکردانم انی کنت بدرستیکه من بودم من الظالمین از ستمکاران بنفس خود که بجهت ترک اولی که آن توقف بود در میان قوم تا اذن تو بخروج صادر شود و از ثواب آن محروم شدم و بجهت آن تعبیر نقص ثواب خود کردم القصه چون یونس بجهت کسر نفس و انقطاع از غیر و خشوع و خضوع گفت انی کنت من الظالمین فاستجبنا له پس اجابت کردیم مر دعای یونس را و نجیناه و رهانیدیم او را من الغم از غم دریا و غصه از زندان شکم ماهی و ماهی را امر کردیم تا او را از شکم خود بر کنار دریا افکند بر وجهی که ضرری بوی نرسد و تفصیل این در سوره و الصافات مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و کذلک و همچنان که ما یونس را از غم نجات دادیم ننجی المؤمنین و می رهانیم گرویدگان را از غم گاهی که باخلاص و خشوع در درگاه ما دعا کنند و از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مرویست که هیچ اندوهناکی این دعا نکند که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین مگر حق تعالی غم او را بفرح مبدل کند و از امام جعفر صادق علیه السلم روایتست که فرمود عجب دارم از آنکس که از چهار چیز ترسد چگونه پناه بچهار چیز نبرد اول آنکه او را غمی باشد باین کلمات پناه نبرد که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین و حال آنکه میشنود که حق تعالی در عقب آن میفرماید که فاستجبنا له و نجیناه من الغم دوم آنکه اگر از کسی ترسد گوید که حسبنا الله و نعم الوکیل با آنکه می بیند که حق تعالی بعد از این میگوید فانقلبوا بنعمة من الله و فضل لم یمسسهم سوء سیوم آنکه اگر از کید و مکر کسی ترسان باشند بگوید افوض

امری الی الله ان الله بصیر بالعباد و میداند که حق تعالی در عقب این میگوید که فوقیه الله سیئات ما مکروا چهارم آنکه از چشم بد ترسد چگونه نگوید ما شاء الله لا قوة الا بالله و حال آنکه می شنود این آیه را در عقب آن که ان ترن انا اقل منک مالا و ولدا فعسی ربی ان یؤتین خیرا من جنتک و ذکریا و یاد کن قصه زکریا را اذ نادی ربه چون بخواند پروردگار خود را باین وجه که رب ای پروردگار من لا تذرنی فردا مگذار مرا تنها یعنی فرزندی بمن عطا کن که معین من باشد در امر دین و در دنیا و بعد از موت از من میراث گیرد و انت خیر الوارثین و تو بهترین وارثانی پس اگر وارث ندهی باکی نیست این ثنای زکریاست بر حق تعالی بآنکه باقیست بعد از فنای جمیع خلقان که و لله میراث السموات والارض چون زکریا این دعا کرد فاستجبنا له پس اجابت کردیم مر دعای وی و وهبنا له یحیی و بخشیدیم مر او را پسری یحیی نام که باو زنده ماند معالم دین و اصلحنا له زوجه و صلاح آوردیم برای او زن او را که ایشاع بنت عمران بود یعنی بعد از عقیم شدن از او قابل آن ساختیم که آبستن شود و گویند که معنی آنست که او را خوش خلق کردانیدیم برای زکریا پس از آنکه بد خلق بود حارث بن مغیره روایت کند که من با بی عبد الله علیه السلم گفتم یا ابن رسول الله جمیع اهل بیت من مرده اند مرا فرزندی نیست از و نسب باقی ماند فرمود بسجده رو و بگو رب هب لی من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء رب لا تذرنی فردا و انت خیر الوارثین تا حق تعالی ترا فرزندی ارزانی فرماید من چنین کردم حق تعالی مراد و پسر کرامت فرمود یکی را علی نام کردم و دیگر را حسن بعد از آن حق تعالی در صفت انبیای مذکوره میفرماید که انهم بدرستیکه این پیغمبران که ذکر ایشان رفت کانوا یسارعون بودند که می شتافتند فی الخیرات در انواع نیکویها و پیشی میگرفتند اصناف شایستگان و یدعوننا و میخواندند ما را رغبا بجهت رغبت نمودن بثواب با طاعت و رهبا و بجهت ترسیدن از عقوبت یا از معصیت و کانوا لنا و بودند ما را خاشعین فروتنان و فرمان برندگان مراد بخشوع خوف دائمیست در قلب یعنی ترسان بودند از ما محققان گفته اند که خاشعان اهل نیاز بند و در کشف الاسرار آورده که نیاز بدو برد توانگر کرد او هر که ناز بجهت آن کند آفریده او است عزیزش کند و کانوا لنا خاشعین نشان نیاز است مثنی ورب العرش معبودی بیان نیاز شعر ما سر بلند از آنیم ای نازنین نگارا کز خاک پست باشد حسن تو آشکارا و التی و نیز یاد کن آن زن را که احصنت فرجها نگهداشت فرج خود را از حلال

فوائد

و حرام و گفت که و لم یمسسنی بشر و لم اک بغیا مراد مریم بنت عمرانست علیهما السلم که خود را پاکیزه داشت و وقتی که همچو کسی را بدامن خود نگذاشت فنفخنا پس بر دمیدیم یعنی جبرئیل را فرمودیم تا دمید فیها در مریم یعنی در گریبان یا آستین یا دهان او من روحنا از روحی که بامر ماست و مخلوق یعنی جاری کردانیدیم در وی روح عیسی را و بآن عیسی را در شکم او زنده ساختیم و جعلناها و گردانیدیم حال مریم را و ابنها و حال فرزند او عیسی را که از نفخ حاصل شده بی واسطه نطفه بر خلاف سایر مردمان آیة علامتی و حجتی للعالمین مر عالمیان را یعنی تامل کنند در آن تا بر ایشان ظاهر شود که ظهور عیسی بی پدر از مریم بمجرد نفخ دلالت میکند بر کمال قدرت صانع حکیم ان هذه بدرستیکه این ملت و دین اسلام امتکم ملت و کیش شماست ای کافه مردمان که واجبست شما را استقامت بر آن امة واحدة در حالتی که ملتی است یگانه یعنی اختلافی در آن نبوده در میان انبیا و ملل بلکه همه انبیا متفق الکلمه بوده اند در توحید و انا ربکم و منم آفریدگار شما فاعبدون پس مرا بپرستید نه غیر مرا و تقطعوا و بریدند و پاره پاره کردند مردمان یعنی یهود و نصاری امرهم بینهم کار دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند هر فرقه مذهبی را منقطع ساختند از برای خود و اختیار آن نموده یکفر فرقه دیگر نمودند کل الینا راجعون همه این فرقهای مختلف بسوی ما باز گردند کا نند ما ایشان را مزا خور کردار ایشان پاداش خواهیم داد حاصل معنی آنست که ای اهل اسلام ببینید و تعجب کنید فعل اهل کتاب را در دین حق که منقطع و متفرق کردانیدند امر دین خود را که حق تعالی بمتابعت آن امر نموده بود و هر گروهی شقی دیگر اختیار کردند بر خلاف آن بود حق تعالی همه را روز قیامت جزا و سزا خواهد داد فمن یعمل من الصالحات پس هر که بکند از کارهای شایسته انواع طاعت و هو مؤمن و حال آنکه گرونده باشد بخدا و رسول چه ایمان شرطست در ثواب یافتن بر فعل خیرات فلا کفران لسعیه پس هیچ ناسپاسی نیست مر شتافتن او را بعمل یعنی ضایع نشود کردار او بلکه مشکور و ماجور گردد و کفران موضوع قبول افتد که کفران مستعمل است در منع ثواب چنانکه شکر را استعمال میکنند در اعطای ثواب و انا له کاتبون و بدرستیکه ما سعی او را نویسندگانیم یعنی اثبات کننده آن در صحیفهای کردار او مر ادا کرو فرشتگان بفرموده ما ثبت می نمایند در نامه عمل او پس هیچ از آن ضایع نگردد و حرام علی قریة و ممتنع است بر اهل دیهی که اهلکناها که ما هلاک کردیم ایشان را انهم لا یرجعون آنکه باز کردند بدنیا یعنی متصور نیست از هلاک شدگان که بدنیا رجوع کنند بلا تلافی اعمال و تدارک احوال دیگر حرم نکره حا

وسکون راخوانده بمعنی حرام است مانند حل و حلال و بعضی لا را اصلی میدانند نه زایده و معنی آیت برین وجه تقریر میکنند که ممتنع است بر اهل قریه هلاکت یعنی نشاید که رجوع نکنند بحشر برای حساب بلکه البته بیایند باین جا و ایشانرا از حساب اهمال کریزی نیست و قول اول اشهر است و جابر جعفی گوید که امام محمد باقر علیه السلام را از حدیث رجعت بدنیا پرسیدم این آیه برخواند پس معنی آنست که حرام است بر دهی که ایشانرا هلاک کرده ام که باز نیایند بدنیا و ابن بابویه در اعتقادات خود آورده که رجعت حق است چنانکه هفتاد هزار خانواده بودند از طاعون گریختند و همه برکنار دریا نزول کردند حق تعالی برایشان ندا کرد که موتوا همه بمردند و بعد از مدتی مدید ارمیا که پیغمبری بود از بنی اسرائیل برایشان بگذشت و دست بدعا برداشت گفت بار خدایا اگر اراده تو باشد ایشانرا زنده کردانی تا شهرهای ترا آبادان کنند و بندگان ترا متولد سازند و ترا پرستند حق تعالی همه را زنده کردانید و بدنیا رجوع فرمود و بعد از آن باجل خود بمردند و همچنین عزیر صد سال بمرد و باز حق او را زنده کردانید و بدنیا رجوع فرمود و بعد از آن باجل خود بمرد و نیز قوم موسی که بمیقات رفته بودند حق تعالی بصاعقه ایشانرا هلاک کرد و باز احیای ایشان فرمود در رجعت و در احادیث صحیحه آمده که هر مؤمنی که آرزوی لقای صاحب الزمان داشته باشد و تمنا کرده که در رجعت او بشرف شهادت مشرف شود حق تعالی او را زنده کرداند و وی را بتمنائی که داشته باشد رساند و مصداق وقوع رجعت است در دنیا اینکه حق تعالی خروج یاجوج و ماجوج را که از علامات قرب قیامت است غایت آن مذکور کردانیده که حَتّٰی اِذَا فُتِحَتْ یعنی هلاک شدگان و مردمان از امت مرحومه ممتنع است که باز کردند تا وقتی که کشاده شود یَاْجُوجُ وَمَاْجُوجُ سد یاجوج و ماجوج و نزول عیسی باشد و بعد از آنکه دجال و دابة الارض یاجوج و ماجوج را بکشد مدت مدید پادشاهی کند و عالم را پر از عدل و داد کند و حذیفه یمانی از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله روایت کرده که از آن حضرت شنیدم می فرمود اول علامتی که در آخر الزمان واقع شود خروج دجال باشد و بعد از آن خروج دابة الارض و پس از آن خروج یاجوج و ماجوج و بعد از آن عیسی از آسمان فرود آید و نزدیک خروج مهدی بود و بعد از آنکه مهدی بدرجه شهادت رسد آکثی از قعر عدن بیرون آید و همه دما ترا الحشر براند و در کشف الغمه آورده که از جمله علامات صاحب الامر آنست که مردگان از گورها زنده شده بدنیا رجوع کنند و یکدیگر را بشناسند و بیکدیگر تزوج شوند و بنابر آنکه مراد رجوع باشد در آیه فتح یاجوج و ماجوج

اشارت

اشارتست بوقوع قیامت یعنی ممتنع است که مردگان رجوع کنند و زنده شوند تا آنکه قیامت قایم شود و اکثر مفسرین باین معنی تفسیر کرده اند و بدانکه یاجوج و ماجوج دو قبیله اند از جنس انس و در روایت آمده که آدمیان ده جزء اند نه جزء ایشان یاجوج و ماجوج اند و تفصیل آنها در سوره الکهف مذکور شد وَهُمْ و یاجوج و ماجوج بعد از خروج مِنْ كُلِّ حَدَبٍ از هر بلندی و پستی يَنْسِلُونَ شتابند و روند یعنی همه ایشان در زمین متفرق شوند تا آنکه هیچ بقعه از زمین نباشد که بر آن عبور نکنند و در روایت آمده که ایشان همه عالم را فرو گرفته آبهای دریاها را بیاشامند و از خشک و تر هرچه بیابند بخورند و در احادیث آمده که یاجوج و ماجوج بروند تا بکوه بیت المقدس و با هم گویند اهل زمین را کشتیم بیایید تا اهل آسمان را بکشیم پس تیرها بطرف آسمان افکنده و خون آلوده فرود آید و کار بر عیسی و اصحاب تنگ شود دعا کنند و حق تعالی بیکدفعه همه را هلاک کرداند وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ و نزدیک رسیده وعده راست که وقوع قیامتست فَاِذَا هِيَ پس آنهنگام که واقع شود قصه و شان این باشد که شَاخِصَةٌ خیره و باز مانده باشد از هول ما بودیم در دنیا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هٰذَا از بی خبری از این روز و از این حال بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ بلکه بودیم ما ستمکاران بر خود که سخن پیغمبران شنیدیم و آنچه ایشان ما را از آن خبر میدادند قبول نکردیم و تکذیب ایشان کردیم بعناد و لجاج در معجزات ایشان نظر نکردیم بعد از آن بکفار خطاب میفرماید که اِنَّكُمْ بدرستیکه شما ای مشرکان وَمَا تَعْبُدُونَ و آنچه می پرستید مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز از خدای از بتان و ابلیس و اعوان حَصَبُ جَهَنَّمَ آنچه هیمه که انداخته شود در آتش دوزخ چنانکه حصبا که سنگ ریزه است در جائی اندازند اَنْتُمْ شما با معبودان لَهَا وَارِدُونَ بدوزخ کذرندگانید یعنی در آیندگان و در تبیان گفته که حکمت در ایراد بتان بدوزخ زیادتی توبیخ پرستارانست چه بدانها آتش افروخته گردد و دیگر هرگاه معبودان خود را ببینند که با ایشان در آتش دوزخ سوزند موجب زیادتی خواری ایشان شود و دیگر مقصود ایشان آنست که بتان شفیعان ایشان باشند و چون امر برعکس این ببینند هیچ در نظر ایشان دشمن تر از ایشان نباشد و نظر بوجه اعدا الوعیست از عذاب پس بر سبیل احتجاج بر کافران و تنبیه ایشان رجوع نماید که لَوْ كَانَ هٰؤُلَاءِ اگر بودندی آن بتان و شیاطین آلِهَةً خدایان چنانچه گمان میبرند مَا وَرَدُوهَا نیامدندی بدوزخ چه خدای عذاب کننده است نه عذاب کرده شده وَكُلٌّ و همه دیوان و بتان

وبت پرستان فِيهَا خَالِدُونَ در دوزخ جاوید مانندگان اند که بهیچ وجه ایشانرا اخلاص نیست و دایم در آن معذب باشند بانواع عقوبت لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ مر ایشانرا در آتش دوزخ ناله و زاری زفیر ناله عمیق باشد که از عم او عظیم تر نباشد چون عظم باشد ناله او نیز عظیم خواهد بود و اهل لغت زفیر بآواز دراز کوش کرده اند مراد از آن شدت نفس کشیدن است نزد سوختن ایشان بآتش دوزخ وَهُمْ فِيهَا و ایشان در دوزخ لَا يَسْمَعُونَ نشنوند سخنی را که بدان شاد شوند در راحتی که بدیشان رسد تا بجهت هول و شدت عذاب هیچ آوازی نتوانند شنید و از عبد الله بن مسعود روایتیست که بجهت آن نشنوند که در تابوتهای آتشین باشند در قعر دوزخ انداخته و هر کس را گمان برد که بغیر از وی کسی دیگر معذب نیست آورده اند که روزی رسول صلی الله علیه و آله در مسجد الحرام در آمد دید که صنادید قریش در حطیم نشسته و سیصد و شصت بت نهاده اند و آنرا سجده میکنند نزدیک ایشان آمده بنشست و با ایشان مناظره آغاز کرد و نضر بن حارث با آنحضرت در مقام مجادله در آمد حضرت سخن را بجائی رسانید که بر همه ایشان حجت لازم آمد و چون ملزم شده و جواب نداشتند عناد ورزیده گفتند ما بر دین آبای خود را نخیم و از آن بر نمیگردیم حضرت آیه انکم و ما تعبدون من دون الله حصب جهنم بر ایشان خواند آتش غضب در سینه ایشان بر افروخته برخاستند و نزد عبد الله زبعری که از رؤسا بود رفتند ماجرا را بوی گفتند هیچ مخور بدید که من با محمد مباحثه کنم و او را ملزم سازم پس نزد آنحضرت آمده گفت بخدا سوگند که آمده ام تا با تو مخاصمت کنم تو میگوئی که هر چه از دون الله می پرستید همه در دوزخ خواهد بود و حال آنکه عزیر و عیسی و ملائکه معبود یهود و نصاری و بنو ملیح اند هرگاه این معبودان حصب دوزخ باشند کو بتان ما نیز باشند حضرت فرمود که معبودان شما شیاطین اند که ایشان باین امر فرموده اند و عزیر و عیسی و ملائکه از پرستندگان خود بیزارند حق تعالی این آیه فرستاد که اِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ بدرستیکه آنانکه پیشی گرفته اند برای ایشان مِنَّا الْحُسْنَىٰ از جانب ما سابقه نیکوتر که سعادت دنیا و عقبا است یعنی توفیق طاعت و رسیدن بجنت و آنها عزیر و عیسی و ملائکه اند اُولٰٓئِكَ آن گروه مخصوص سابقه عنایت عَنْهَا مُبْعَدُونَ از دوزخ دور کرده شدگان اند چه ایشان در اعلی علیین باشند و دوزخ در اسفل السافلین الهی با ایشان سبقت مر ولیت که روزی امیر المؤمنین علیه السلام خطبه میخواند بعد از آن این آیه

فرمود

فرمود و گفت انا منهم من از ایشانم که عنایت الهی بایشان سبقت گرفته لَا يَسْمَعُونَ نشنوند دوستان از آتش حَسِيسَهَا آواز آتش را بجهت دوری مسافت ایشان و دوزخ و حسیس آوازیست که محسوس شود وَهُمْ و ایشان فِي مَا اشْتَهَتْ اَنْفُسُهُمْ در آنچه آرزو کنند نفسهای ایشان خَالِدُونَ جاوید مانندگانند یعنی مشتهیات خود را دایم یابند لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْاَكْبَرُ اندوهناک نگرداند ایشانرا که بزرگترین ترسهاست و آن کلمه اخسئوا است که ملائکه با اهل شقاوت گویند چه هر گاه ایشان کلمه خواهند شنید بجهت آنکه اهل سعادتند و مقربان درگاه عزت تا وقتی که ملائکه ندای وامتازوا الیوم در دهند غمگین نخواهند بود چه بجانب دست راست خود متوجه بهشت خواهند شد و نزد ابن عباس فزع اکبر نفخه اخیره است زیرا که حق تعالی فرموده که یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات الا من شاء الله وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ و پیش باز آیند و استقبال نمایند آن بهشتیان را فرشتگان در وقت بیرون آمدن از قبور و ایشانرا تهنیت گویند که هٰذَا این روز يَوْمُكُمُ الَّذِي روز ثواب شماست که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید که بدین وعده داده می شوید یعنی اینست ثواب و کرامت شما و رسیدن بمطالب خود ابو سعید خدری از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله روایت کرده که فردای روز قیامت سه کس بر پشته از مشک باشند و از فزع اکبر ایمن و از حساب اندیشه نداشته باشند یکی مردی که تلاوت قرآن نماید برای محض مرضات الهی و معتقد حساب و جزا باشد در عقبا و مردم از قراءت او امر کنند در حالتیکه بجانب جزای کردار خود متیقن باشد دوم مردی که اذان گوید و مثوبت اعمال صالحه معترف سوم بنده که ادای حق خدا و حق مولای خود نماید يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ یاد کن روزیکه در هم پیچیم آسمانرا و یا محو و نابود گردانیم آنرا چه غرض از نشر آن اینست که سایبان بنی آدم است چون همه متفرق شوند آنرا از موضع خود برکنند و در هم پیچند كَطَيِّ السِّجِلِّ چون پیچیدن طومار لِلْكُتُبِ که برای کتابت صحف و کتب خوانده یعنی چون پیچیدن طومار که برای حرفهائیست که نوشته می شود در آن از معانی معقوده خلاصه معنی آنست که ما آسمان را در هم پیچیده باشند در هم پیچیدن صحیفه پس از آنکه کشاده شده باشد برای نوشتن ابن عباس گفته که سجل نام کاتب حضرت رسالت صلی الله علیه و آله یعنی دبیران حضرت که صحیفه را در هم پیچند آسمانرا در هم پیچیم و بروایت سدی سجل نام ملکیست که اعمال بندگان را در صحیفه نویسد و حفظ مینماید بعد از آن باعاده مبعوث نماید كَمَا بَدَاْنَا چنانکه آغاز کردیم اَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ نخست آفریدن را باز گردانیم

آنرا که آفریده ایم اول بار چه هر دو نزد قدرت ما در یکی است یعنی وعده دادیم باعاده وَعْدًا عَلَيْنَا وعده دادن که بر ماست وفا کردن بآن وعده دادن اِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ بدرستیکه ما کننده ایم یعنی چنانکه اول بوجود آوردیم برای شما خلق دیگر باره موجود خواهیم ساخت بر مکافات کردار و یا همچنانکه آفریدیم خلایق را در بطون مادران برهنه و پا برهنه و ختنه ناکرده همچنین بازمیگردانیم در قیامت چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده مردمان را برهنه و پا برهنه و ختنه ناکرده محشور سازند و اول کسی که جامه پوشانند ابراهیم خلیل بود عایشه گفت یا رسول الله زنان نیز برهنه محشور شوند فرمود بلی گفت چه رسوائی باشد فرمود که از شدت هول آن روز مردان ندانند که زن کدامست و زن ندانند که مرد کدامست پس این آیه تلاوت فرمود لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ وَلَقَدْ كَتَبْنَا و بدرستی که نوشتیم فِي الزَّبُورِ و در کتابهای زبور داود علیه السلام مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ پس توریة یعنی بعد از آنکه توریة نوشته بودیم در زبور نیز ثبت کردیم اَنَّ الْاَرْضَ آنکه زمین بهشت يَرِثُهَا میراث گیرند عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ بندگان من شایسته و ستوده اند و بصلاح و تقوی آراسته مراد همه مومنانند و نظیر این است قوله تعالی و اورثنا الارض و قوله الذین یرثون الفردوس و نزد بعضی مفسرین بارض زمین دنیاست و بصالحان امت محمد یعنی حکم کردیم که زمین دنیا را بندگان صالح ما که امت پیغمبر آخر الزمان اند میراث گیرند بفتح و نصرت کقوله تعالی لیظهره علی الدین کله و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود فراهم آورده شد برای امت من همه زمین پس نموده شدم مشارق و مغارب آنرا و زود باشد که برسد ملک امت من آن مقدار که فراهم آورده شده است برای من از زمین و از امام محمد باقر علیه السلام منقولست که فرموده هم اصحاب المهدی فی آخر الزمان یعنی صلحای که وارثان همه زمین اند اصحاب صاحب الزمان اند علیه السلام که در آخر الزمان مشارق و مغارب زمین بتصرف در آورند بیهقی در کتاب بعث و نشور اخبار بسیار درین معنی ذکر کرده و احادیث صحیحه درین تنصیص بر خروج مهدی و در اینکه او از عترت رسالت است صلی الله علیه و آله بسیار است از اجمله بیهقی باسانید و ثیقه رفع کرده بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله که لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول الله ذلک الیوم حتی یبعث الله فیه رجلا منی یواطی اسمه اسمی یملأ الارض قسطا و عدلا کما ملئت جورا و ظلما یعنی اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز که حق تعالی آن روز را دراز کرداند تا بر انگیزد در آن حق تعالی مردی را از اهل بیت من که نام او نام من باشد پر سازد زمین را از داد و عدل همچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم نیز در مجمع البیان باسانید صحیحه از پیغمبر صلی الله علیه و آله

نقل کرده که المهدی من عترتی من ولد فاطمة یعنی مهدی از عترت من باشد از فرزندان فاطمه اِنَّ فِي هَذَا بدرستیکه در اینکه مذکور شد از اهلاک کافران و دولت صلحای اهل ایمان یا از اخبار و مواعظ این سوره لَبَلَاغًا هر آینه کفایتیست لِقَوْمٍ عَابِدِينَ مر گروه پرستندگانرا که تمامی همت خود را صرف عبادت کرده باشند مراد امت مرحومه اند که بمواعظ قرآنی ایشانرا کافیست در رسیدن بملکوت وَمَا اَرْسَلْنَاكَ و نفرستادیم ترا اِلَّا رَحْمَةً مگر بخشایشی لِلْعَالَمِينَ مر عالمیانرا از برای آنکه بآن مبعوث شده سبب هدایت و سعادت ایشانرا و موجب صلاح معاش و معاد ایشان که مرحمت رحمت اوست بکفار امتیت ایشان است از عذابهای که بر امم سابقه واقع شد کقوله تعالی و ما کان الله لیعذبهم و انت فیهم بلکه معظم رحمت او بر اهل کفر آنست که ایمان و ثواب دائمی را ایشان بآن مهتدی نشده اند همچنانکه کسی که طعام کثیر را حاضر سازد برای گرسنه و او تقصیر نموده از آن بخورد او را منعم میگویند و آن گرسنه را منعم علیه یا آنکه قبول کرده باشد مانند کسی که چشمه عظیم را جاری کرداند و صلای عام در دهد که هر که تشنه باید و از آن بخورد و سوای مزار خود را از آن آب بدو جمعی بجهة تقصیر خود از نفع آن محروم مانند همچنین کفار بجهة تقصیر خود از نعمت هدایت محروم گشته در وادی ضلالت بگرسنگی و تشنگی هلاک گشته و در صحیح وارد دیافته که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از جبرئیل پرسید که ازین رحمت چیزی بتو رسیده گفت آری من از عاقبت خود میترسیدم پس بیمنت تو ایمنی یافتم بجهة آنکه حق تعالی ثنای من فرمود در آیه ذی قوة عند ذی العرش مکین مطاع ثم امین در کشف الاسرار آورده که از جمله رحمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آنست که امت را در هیچ مقام فراموش نکرد اگر در مکه معظمه بود و اگر در مدینه مشرفه و اگر در مسجد حرام بود و اگر در حجره مطهره و همچنین چون بر ذروه عرش و مقام قاب قوسین بر آمد ایشانرا یاد نمود و فرمود السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و فردا نیز در مقام محمود دیساط شفاعت گسترده گوید امتی امتی تا همه را شفاعت نموده در جنت عدن در آورد قُلْ بگو ای محمد کافرانرا که اِنَّمَا يُوحَى اِلَيَّ جز این نیست که وحی فرستاده میشود بسوی من اَنَّمَا اِلَهُكُمْ آنست که جز این نیست که خدای شما اِلَهٌ وَاحِدٌ خدای یگانه است و یکتا فَهَلْ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ آیا هستید گردن نهادگان باخلاص عبادت نماینده کان مر او را فَاِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند از توحید فَقُلْ پس بگو بایشان که آذَنْتُكُمْ عَلَى سَوَاءٍ آگاه کردم شما را بر طریق سویت بچیزی که بآن مامور شده ام از توحید یعنی همه آنرا بهمه شما رسانیدم و همه را درین خبر یکسان کردانیدم و قومی را دون قومی تخصیص نکردم و در موضح آورده که اعلام کردم

شمارا از آنچه وحی کردند بمن و بر شما روشن شد کافر و مومن در علم باین مساوی شدند وَاِنْ اَدْرِي و نمیدانم اَقَرِيبٌ اَمْ بَعِيدٌ آیا نزدیکست اَمْ بعید یا دور است مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده می شوید بدان از حشر و نشر یا غلبه مسلمانان لیکن بیقین میدانم که محقق الوقوع است و بی شک و شبهه واقع خواهد شد مراد عدم علم است بوقت معین و مقرر آن و بیقین بر وقوع آن لا محاله اِنَّهُ بدرستی که خدا يَعْلَمُ الْجَهْرَ میداند آشکارا را مِنَ الْقَوْلِ از سخن کفار در طعن اسلام وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ و میداند آنچه می پوشید از حسد بر پیغمبر و حقد بر مسلمانان و همه را بدان سزا خواهد داد وَاِنْ اَدْرِي و نمیدانم حکمت در تاخیر عقوبت شما لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ شاید آن تاخیر آزمایشی باشد مر شما را یعنی تا با شما معامله آزماینده کان کند در کیفیت عمل کما قال لننظر کیف تعملون مراد آنست که تا بر اهل عالم واضح شود که کدام از شما عناد ورزیده در کفر راسخ شود و کدام از شما بوسیله معجزه ظاهره از آن رجوع نموده باسلام و اطاعت تو میل نماید وَمَتَاعٌ و شاید که آن برخورداری بود اِلَى حِينٍ تا هنگامی که وقت مقرر و اجل مقدر است بجهة این تمتع حجت بر شما لازم آید و از شعبی روایت که چون امام حسن بن علی علیهما السلام بجهة مصلحت رعیت با معاویه مصالحه نمود و معاویه او را گفت خطبه بخوان و مردمانرا از این جزوه آنحضرت بر خواست و باواز بلند خطبه خواند مشتمل بر حمد الهی و نعت حضرت رسالت پناهی و بعد از آن فرمود که عاقل ترین مردمان مرد پرهیزکار است و نادان ترین ایشان مرد بدکار ذنبه روزگار که این کار که من و معاویه در آن اختلاف کردیم یا حق مردیست که باین سزاوار تر است و یا حق خود منست که آنرا گذاشتم و از آن گذشتم برای صلاح امت پس این آیه تلاوت فرمود که و ان ادری لعله فتنة لکم و متاع الی حین قُلْ رَبِّ احْكُمْ بگو ای پروردگار من حکم کن و حفص قال میخواند یعنی گفت پیغمبر که ای آفریدگار من حکم فرما میان من و اهل مکه بِالْحَقِّ براستی یعنی بعدلی که مقتضای وقوع عذابست و عقاب بر ایشان چه ایشان مستحق این شده اند و چون آنحضرت بامر الهی این دعا فرمود حق تعالی اهل مکه را در بدر معذب کردانید بشمشیر اصحاب و او را نصرت کرداند و کرار و سایر اتباع ابرار و اشرار را اهلاک ساخته بدار البوار رسانید از قتاده مرویست که هرگاه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بجهاد حاضر شدی قبل از شروع در قتال فرمودی که رب احکم بالحق وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ و پروردگار ما بسیار رحمت بر بندگان خود الْمُسْتَعَانُ یاری خواسته شده یعنی یاری از و میخواهیم عَلَى مَا تَصِفُونَ بر آنچه شما صفت میکنید از حالی که بر خلاف حق است که آن شوکت و تسلط باشد بر ما و نکونسار شدن رایت اسلام در اندک فرصتی و تکذیب عذاب موعود و واقع نشدن آن

باطل چون هل هذا الا بشر مثلکم و اتخذ الرحمن ولدا و امر او آنست که شما سخن ناسزا و ناروا میگوئید و ما از حق تعالی بر رد آن یاری میخواهیم و امیدواری از درگاه حضرت باری داریم که حق را بر باطل غالب کرداند و همه باطل را درهم شکند پس حق تعالی اجابت دعوت آنحضرت نموده همه اهل کفر را مغلوب و منکوب کردانید و وعده لیظهره علی الدین کله را بظهور آورده همه را مغلوب ساخت و در آنچه گمان بردند می بردند خایب و خاسر شدند و آنچه طمع آن داشتند نقیض آن را مشاهده کردند خسر الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین سورة الحج ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره الحج بخواند حق تعالی او را ثواب کسانی که حج و عمره کرده اند و کنند تا روز قیامت کرامت فرماید و از ابو عبد الله علیه الصلوة و السلام مرویست که هر که این سوره در هر سه روز یکبار بخواند آن سال بیرون نیاید که زیارت بیت الحرام مشرف کردد و اگر در سفر فوت شود حق تعالی او را بجنت نعیم رساند و آنچه آرزوی او باشد وی را عطا فرماید و چون حق تعالی ختم سوره انبیا نمود بامر پیغمبر کرامت توحید و اعلام ایشان بانکه پیغمبر او رحمة للعالمین است افتتاح این سوره کرد بامر مکلفین بپرهیز بدن از شرک و مخالفت در دین و فرمود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا اَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان خطاب بجمیع مکلفانست از مرد و زن و مومن و کافر و بنده و آزاد اما کودک و دیوانه چون از دایره تکلیف بیرون اند در تحت این خطاب داخل نیستند پس پیغمبر باید که ای مردمان که از اهل تکلیفید و قابل خطاب اتَّقُوا رَبَّكُمْ بترسید از عذاب پروردگار خود و بجهة آنکه از کفر و معصیت مجتنب شوید اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ بدرستیکه جنبانیدن قیامت مر زمین را شَيْءٌ عَظِيمٌ چیزی بزرگ و پر هول و هیبت و گویند این زلزله نزدیک طلوع آفتاب باشد از جانب مغرب و در زاد ذلک آورده که قبل از نفخه اول زمین متزلزل شود و ندای از آسمان برسد که یا ایها الناس اتی امر الله ای مردمان حکم خدا بوقوع قیامت در رسید پس فزع عظیم در خلایق پدید آید يَوْمَ تَرَوْنَهَا روزیکه به بینید آن زلزله را تَذْهَلُ غافل و بیخبر گردد از غایت وحشت آن كُلُّ مُرْضِعَةٍ هر زن شیر دهنده عَمَّا اَرْضَعَتْ از آن فرزندی که شیر داده آنرا یعنی با وجود شدت شفقت و مرحمت مادر بفرزند شیرخواره چون زلزله قیامت حاصل گردد از وحشت و هول آن پستان از دهن فرزند خود بکشد و از و غافل و او را فراموش کند و بیاد نیارد وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ و بنهد هر زنی که خداوند بار است یعنی هر زن آبستن و بار دار بیفکند حَمْلَهَا بار خود را یعنی از غایت وحشت آن زلزله فرزند خود را از شکم بنهد وَتَرَى النَّاسَ و به بینی ای بیننده همه مردمانرا از شدت هول آن روز بشکل

در حالتیکه مستان باشند از روی حقیقت و اگرچه در رای العین مست نمایند وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ
ولیکن عذاب خدای سخت است پس بجهت هول و وحشت آن مستان نمایند از عمران بن حصین و ابو سعید خدری
مرویست که این هر دو آیه در شب نازل شد در غزوه بنی المصطلق و ایشان قبیله اند از بنی خزاعه و مردمان در آن
شب راه میرفتند چون این هر دو آیه نازل گشت رسول صلی الله علیه و آله فرمود تا توقف کردند در کار
آنحضرت و حضرت این هر دو آیه را بآواز بلند بر ایشان خواند همه بگریه آمدند و در هیچ وقت آن قدر
گریه نکرده بودند که در آن شب و چون روز شد هیچکس زین از پشت اسبان فرو نگرفت و خیمه نزد و طعام نپخت
و بعضی گریه میکردند و جمعی حزین و غمگین سر بزانوی خود فرو برده رسول فرمود میدانید که این روز چه روزی
خواهد گفتند الله و رسوله اعلم خدا و رسول بهتر میدانند فرمود آن روزیست که خدای تعالی آدم را فرماید که برخیز
یعنی از فرزندان خود را بدوزخ فرست او گوید چند کس را بدوزخ برم ندا رسد که از هزار نهصد و
نود و نه را بدوزخ فرست و یکی را به بهشت از صحابه چون این بشنیدند صدای الله اکبر از ایشان بر آمد
و بهای های بگریستند و گفتند یا رسول الله آن نجات یابنده که خواهد بود فرمود مژده باد شما را که از جنس
شما دو خلق است که ایشان را یاجوج و ماجوج میگویند و از غایت کثرت از حصر و حد متجاوزند و نهایت
ایشان جز خدای نداند همه ایشان اهل دوزخ باشند با سایر کافران دیگر و عدد شما در جنب عدد کفار مانند
یک موی سفید است در گاو سیاه و امیدوارم که ربع اهل بهشت شما باشید ایشان خوشحال شدند و بعد
از آن فرمود که امید میدارم که ثلث اهل جنت شما باشید ایشان خوشحال شدند زبان بتکبیر و حمد
بگشودند پس گفت امید من چنانست که شما دو ثلث اهل بهشت باشید و صد و بیست صف باشند
هشتاد صف آن امت من باشند و بعد از آن فرمود که امت من هفتاد هزار از آن قبیل باشند که بی حساب
به بهشت روند عمر خطاب برخاست و گفت هفتاد هزار بی حساب به بهشت روند فرمود هم با هر صنفی از آن
هشتاد صنف هفتاد هزار باشند که بی حساب به بهشت درآیند عکاشه بن محصن برخاست و گفت
یا رسول الله دعا کن تا من از جمله ایشان باشم فرمود بار خدایا او را از ایشان گردان مردی از انصار
برخاست و همین التماس کرد حضرت رسالت فرمود عکاشه باین بر تو سبقت گرفته و از ابن عباس
منقولست که آن انصاری منافق بود بجهت این برای او دعا نفرمود آورده اند که نضر بن حارث پیوسته
با آنحضرت جدال کردی و گفتی فرشتگان دختران خدا اند و گفتی قرآن افسانهای پیشینیانست و خدای قادر

برانگیزد مرده که پوسیده و ریزیده باشد و خاک گشته زنده کند حق تعالی در باره او و هر که تابع او بود در این
گفتار فرمود که وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ و از مردمان کسیست که از غایت کفر و عناد جدال و
نزاع میکند فِي اللَّهِ در کتاب خدا و در آنچه حق تعالی منزه است از نسبت ولد باو و عدم قدرت او بر
زنده کردن مردگان بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی و معرفتی و بدون برهانی و حجتی وَيَتَّبِعُ و پیروی میکند در مجادله کردن
با حق كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ هر دیو سرکش را که تمرد کننده و سرکشنده است و از فرمان خدا و معرا است
از صلاح و اصلاح كُتِبَ عَلَيْهِ نوشته شده است بر آن دیو یعنی در لوح محفوظ ثبت شده أَنَّهُ آنکه
اینست که مَن تَوَلَّاهُ هر که آن دیو را دوست دارد یعنی پیروی او کند فَأَنَّهُ پس بدرستیکه آن دیو یضله
گمراه کرداند تابع خود را از راه راست که طریق نجاتست از شقاوت ابدی و موصل بسعادت سرمدی
وَيَهْدِيهِ و راه نماید او را إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ بسوی عذاب آتش سوزنده یعنی دوست و تابع خود را
بکاری دارد که مکافات آن آتش دوزخ باشد و شبهه نیست در آنکه تابع پیشوایان ضلال
و اضلال و روسای بدعت میشود و پیروی کسانی میکنند که گردیده اند از جاده آل هدایت انتمال
حضرت رسالت پناه و اهل بیت سید مختار صلی الله علیه و آله و روسا که مصابیح طریق هدایت اند و
کواکب بروج نجات … آینه در ظلم ضلالت گرفتار شده مانند اتباع شیاطین و روسای کفار
… البوار شتابند و بعذاب سعیر گرفتار گردد و چون اکثر جدال اهل کفر و شرک در باب بعث است
و نشور از جهت حق تعالی بدلیل روشن بیان تحقق وقوع آن میفرماید که يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان مراد
منکران بعث اند إِن كُنتُمْ اگر هستید شما فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ در شک از برانگیختن حق تعالی
همه بندگان را که میگوئید اعاده معدوم ممکن نیست مر حق سبحانه را آخر نظر کنید در اول حال خود فَإِنَّا
خَلَقْنَاكُم پس بدرستیکه آفریدیم ما پدر شما را مِّن تُرَابٍ از خاک و همه شما فرع اوئید و هر که قادر باشد
که آدمی تمام خلقت و صورت را از خاک تیره بیافریند البته توانا خواهد بود که اجزای خاک شده
او را جمع کرده زنده گرداند پس تفکر کنید در اول آفرینش خود که آن آفریدن شما ست از خاک ثُمَّ
مِن نُّطْفَةٍ پس از آن از منی که آن آبیست که از پشت مرد و سینه زن برحم ریخته میشود و جمع میگردد
ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ پس از مقدار خون ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ بعد از آن از قطعه گوشت آن مقدار که بخایند
مُّخَلَّقَةٍ تمام خلقت که در وی هیچ نقصی و عیبی نباشد وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ و نا تمام خلقت که در بعضی از اعضا

آن نقصانی باشد و در وسیط گفته که غیر مخلقه بچه از شکم افتاده است که بعضی از آن صورت نیافته
حاصل که ما شما را منتقل ساختیم از حالی بحالی و هیاتی لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ تا بیان کنیم برای شما باین انتقالات
بر سبیل تدریج قدرت و حکمت خود را یعنی استدلال کنید از مبدا بر معاد و تامل نمائید که هر چه قابل
تغیر و فساد و گونه گونست بار دیگر قبول آن میتواند و هر که قادر باشد بر تغییر و تصویر آن اولا لا محاله قادر
خواهد بود بر اعاده آن ثانیا وَنُقِرُّ و قرار میدهیم و باقی میگذاریم فِي الْأَرْحَامِ در رحمهای مادران
مَا نَشَاءُ آنچه را که خواهیم قرار دهیم یعنی آن جنینی را که مشیت ما تعلق گرفته باینکه از شکم مادر نیفتد در
رحم بماند إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى تا وقتی نام برده شده و مقرر گشته که زمان وضع است و اقل آن
شش ماهست و اکثر آن نه ماه از ابن مسعود مرویست که چون نطفه در رحم قرار کرد حق تعالی فرشته
بران موکل گرداند آن فرشته گوید بار خدایا این نطفه مخلقه خواهد بود یا غیر مخلقه اگر ندا رسد که غیر
مخلقه اگر اسپید از د و اگر خطاب آید که مخلقه گوید خداوندا مذکر خواهد بود یا مونث و رزق او چه
خواهد بود و اجلش چیست و شقی است یا سعید آن پس گوید در لوح محفوظ نگاه کن و آنرا بنویس و
نگاه دار و بعد از آن ملازم حال او باشد تا هنگام وضع و بعد از آن با وا او سپارد او را از شکم مادر
بیرون آرد همچنانکه می فرماید که ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ پس بیرون آوریم شما را از شکمهای مادران طِفْلًا در
حالتیکه کودک باشید از غایت و از غایت ضعف و ناتوانی با مور خود قیام نتوانید نمود که فرزندان
و بان پرورش نمائید و پس جوانی در آیند ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ پس از آن برسید بکمال پختگیهای خود
در قوت و عقل که نهایت قوت و غایت … و فرد است و آن میان سی و چهل سالگی است وَمِنكُم
مَّن يُتَوَفَّىٰ و بعضی از شما کسی بود که متوفی گردد نزد بلوغ و رشد و کمال یا قبل از آن یعنی در حالت
کودکی و جوانی بمیرد وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ و بعضی دیگر از شما کسی باشد که رد کرده شود إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ
بفروترین و زبونترین زندگانی که سن خرافت است و نهایت پیری لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ تا بداند
پس از دانستن امور شَيْئًا چیزی را یعنی بحالت کودکی باز گردد پس هر چه دانسته باشد فراموش کند
و آنچه شناخته از یاد او برود و حق تعالی سن خرافت را ارذل عمر گفت بجهت آنکه آدمی در سن
امید بصحت و قوت ندارد بلکه هر چند می آید خفت عقل و ضعف بدن و رذالت و خواری بیشتر میگردد
و پیوسته منتظر گشتن و فنا بخلاف حال طفولیت و ضعف که در آن … امیدواری

تمام قوت و کمال عقل است و از عکرمه منقولست که هر که تلاوت قرآن کند حق تعالی او را از خرافت و نقص عقل
نگه دارد بدلیل قوله تعالی ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عمل صالح را
تفسیر بتلاوت قرآن کرده بعد از آن حق تعالی استدلال دیگر میفرماید بر بعث باینکه وَتَرَى الْأَرْضَ
و می بینی ای آدمی زمین را هَامِدَةً در حالتیکه خشک و بی رونق است و پژمرده و افسرده فَإِذَا أَنزَلْنَا
پس چون فرو فرستیم از ابر عَلَيْهَا الْمَاءَ بران زمین آب باران اهْتَزَّتْ جنبش کند آن زمین یعنی …
مانند کسی که از روی نشاط بحرکت در آید وَرَبَتْ و برآید مانند خمیر وَأَنبَتَتْ و برویاند مِن كُلِّ زَوْجٍ
از هر صنفی بَهِيجٍ که تازه و تر و نیکو باشد و بهجت افزائی پس قادری که زمین مرده را بآبی زنده سازد تواناست
بر آنکه اجزای مردگان را جمع ساخته بهمان حال که بوده باز برد پس از آنکه مرده باشند و خاک گشته مانند زمین مرده
و افسرده در فصل زمستان که هیچ چیز از وی روئیده نشود چون فصل ربیع در آید او را بجنبش در آورد و
انواع نبات از آن برویاند پس البته او قادر باشد که همه مخلوقات را زنده کند پس از مردن و خاک
شدن ذَٰلِكَ آنچه مذکور شد از آفرینش آدمی در اطوار مختلفه و تحویل ایشان باحوال متنوعه و احیای
زمین بعد از مردگی بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای تعالی هُوَ الْحَقُّ اوست ثابت در ذات خود که بوجود
واجب و ثابت و همه اشیا متحقق گشته و بسبب آنست که او يُحْيِي الْمَوْتَىٰ زنده میگرداند مردگان را چه
نطفه و زمین خشک بدون موجدی و موثری زنده و تازه نمیتوانند شد وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و
برای آنست که او بهر چیز توانا است از میرانیدن و زنده گردانیدن و غیر آن از مقدورات چه قدرت
ذاتیه او نسبت بجمیع ممکنات علی السویه است وَأَنَّ السَّاعَةَ و بسبب آنست که قیامت آتِيَةٌ آینده است
یعنی تا بیان دلایل عالم شوند بوقوع قیامت لَّا رَيْبَ فِيهَا که هیچ شکی نیست در آمدن چه تغیر از مقدمات
انعدام آنست وَأَنَّ اللَّهَ و برای آنکه بدانند که خدای يَبْعَثُ بر انگیزاند مَن فِي الْقُبُورِ کسانی را که در گورها اند برای
جزای کردارها بمقتضای وعده خود که قابل خلف نیست لا محاله وفا بآن خواهد نمود وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان
مَن يُجَادِلُ کسی هست که از روی عناد جدال میکند فِي اللَّهِ در کلام خدا و یا در توحید و قدرت او مراد ابو
جهل است و یا ابی یا نضر بن حارث یا مراد از او روسای کفار اند از ثانی تابعان ایشان و سایر مقلدان
که هر یک از آنها طرح جدال می افکنند بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی وَلَا هُدًى و بی دلیلی که راه نماید بمقصد وَلَا كِتَابٍ
مُّنِيرٍ و بی کتابی روشن که بدان صواب از خطا ممتاز گردد ثَانِيَ عِطْفِهِ در حالتی که پیچیده است جانب دوش

و گردن و روی خود از همه چیزی منحرف میسازد و مراد او افواست و روی گرداییدن او از حق و مراد
تقدیر این مقال اقبال میکند در حالتی که متجبر و متکبر است یا معرض از حق لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیلِ اللّٰهِ تا گمراه گرداند
مردمان را از راه خدا یعنی از فرمان برداری او لَهُ فِی الدُّنْیَا مر او راست در دنیای خِزْیٌ رسوائی چنانچه در
روز بدر و فضیحت و نکوهش بر زبان اهل اسلام وَنُذِیقُهُ و بچشانیم او را یَوْمَ الْقِیٰمَةِ در روز رستخیز
عَذَابَ الْحَرِیقِ از عذاب آتش از سوزان و او را گوییم در قیامت که ذٰلِکَ این رسوائی و عذاب عا
قَدَّمَتْ بسبب آنچیزیست که از پیش فرستاده است یَدَاکَ دستهای تو یعنی کسب کرده از کفر و معصیت وَاَنَّ
اللّٰهَ و بسبب آنکه خدای لَیْسَ بِظَلَّامٍ نیست ستم کننده لِلْعَبِیدِ مر بندگان را یعنی جزا این بنیست که او را جزا
دهنده ایشانست بر قدر اعمال ایشان نه زیاده بر آن و ذکر ظلام بصیغه مبالغه بجهت کثرت بندگانست
یعنی ظلم نمیکند بر هیچ فردی از افراد آفریدگان از ابن عباس روایتست که جمعی از اعراب بمدینه آمده قبول
اسلام کردند پس هر که از ایشان مرضی عارض نشد و تندرست بودند و زنش پسر آورد و اسب کره
خوب تولد نمود و مواشی نتاج نیکو دادند گفتند نیکو دینی هست و مراد البته آن نیکوئیها بسبب آمدن
او به اسلام آرمیده شد و هر کرا قضیه بر عکس این دست داد از دین برگشته گفتند ایمان بر من
میمون نیست و بروایت ابن مسعود یکی از یهود ایمان آورد اتفاقا بعد از آن در چشم او را عارضی
و نور باصره او تاریک شد و بلاهای دیگر او را پیش آمد بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله گفت من این
اسلام پس گرفتم مرا از آن معاف دار تا بکیش خود باز گردم حضرت جواب داد که دین اسلام را اقاله و
دیگر رجوع نتوان کرد یهودی مرتد شد و این آیه آمد که وَمِنَ النَّاسِ و از مردمان مَنْ یَعْبُدُ اللّٰهَ
کسی هست که پرستد خدا را بوحدانیت عَلٰی حَرْفٍ بر طرفی و کناره از آن نه در وسط حقیقی آن
و این مثل است برای عدم ثبات در دین بدون سکون و طمانینه در آن همچنانکه کسی بر کنار لشکر
ایستاده باشد و منتظر اینکه اگر فتح و ظفر ایشان زا در یابد مطمئن شده و دل او آرامیده گردد و میان
آن لشکر در آید و با ایشان در غنیمت دست یکی دارد و شریک ایشان گردد و اگر آن قضیه بر عکس این دهد
فرار بر قرار نهد و از ایشان بگریزد چنانکه میفرماید که فَاِنْ اَصَابَهُ پس اگر برسد او را خَیْرٌ نیکوئی چون
توانگری اطْمَاَنَّ آرام گیرند بدین و ثابت شوند بران بِهِ بسبب آن خیر وَاِنْ اَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ و اگر برسد
او را ابتلاء آزمایشی چون فقر و مرض و غیر آن انْقَلَبَ عَلٰی وَجْهِهِ بر گردد بر روی خود یعنی از آن وجه

که خود

که متوجه شده باشد باسلام که کفر است باز بران عاد کند مراد آنست که مرتد گردد و دین اسلام را از دست
بدهد و از حسن منقولست که مراد بحرف بانست یعنی زبان اظهار عبادت خدا کند و انقیاد اسلام نماید
و بدل بر کفر خود راسخ شود خَسِرَ الدُّنْیَا زیان کرد در دنیا که بمراد نرسیده و آنچه مدعای او بود از صحت بدن
و توانگری محروم ماند وَالْاٰخِرَةَ و زیان کرد در آخرت که بسبب مرتد شدن بعذاب ابدی گرفتار شد ذٰلِکَ
زیان هر دو سرا هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِینُ آنست زیان هویدا و پیدا چه زیانی از این عظیم نیست که از نعمت
دنیا محروم ماند و در آخرت از ثواب و جنت نعیم رآمده بعذاب جحیم معذب گردد رباعی نه مال شد و دنیا نه عمل
شد و دین نه لا متصدق نه الوار یقین در هر دو جهان منفعل و خار حزین التر زیانی نبود بدتر از این
یَدْعُوا میخواند و می پرستد آن مرتد مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز از خدای مَا لَا یَضُرُّهُ آنچیز را که ضرر نرساند اگر پرستند
او را وَمَا لَا یَنْفَعُهُ و آنچه سود ندهد او را اگر پرستش کنند زیرا که جمادات فاعل ضرر و نفع نمیتوانند بود ذٰلِکَ
آن خواندن و پرستیدن هُوَ الضَّلٰلُ الْبَعِیدُ آنست گمراهی دور از مقصد که آن فوز و هدایتست مانند کسی که
در بیابان بی آب سلوک کند و هر چند بیشتر سیر کند از آبادانی دورتر شود تا آنکه کار او بهلاکت کشد
یَدْعُوْا میخواند لَمَنْ ضَرُّهُ آنرا که ضرر پرستیدن آن که قتل دنیا و عذاب آخرتست اَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ نزدیکتر است
از سود او که توقع شفاعتست از آن لَبِئْسَ الْمَوْلٰی هر آینه بد یار او که ضرر او اقربست از نفع او الخ بد یار است او وَ
لَبِئْسَ الْعَشِیْرُ و بد معاشری و مصاحبی که با و معاشرت کنند و مخالطت ورزند چه از آن بغیر از ضرر ابدی
حاصل نمیشود و بعد از ذکر جزای کسی که شک کنند در دین اسلام و یا مصر اند بر نفیض آن ثواب اهل ایمان
میکند که ثابت و راسخ اند در آن و میگوید اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای یُدْخِلُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا در می آورد
آنان را که تصدیق کرده اند خدا و رسول را وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کرده اند کارهای شایسته جَنّٰتٍ تَجْرِیْ
در بوستانهای که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر اشجار یا غرفهای آن جویهای آب چه نزهت طبع و بوستان
باب روانست اِنَّ اللّٰهَ یَفْعَلُ بدرستیکه خدای میکند مَا یُرِیْدُ آنچه میخواهد از مکافات موحد و مشرک که
وجه مصلحت و حکمت و مقتضی مشیت که دافع ثابتست و عقوبت او شود آورده اند که گروهی
از عطفان در قبول اسلام توقف نموده گفتند که ظن ما آنست که مهم محمد از پیش نرود اگر امروز اسلام آریم
دوستی که میان ما و یهود است منقطع گردد و با وجود این مدد اهل اسلام بما نرسد حق تعالی بجهت رد قول
ایشان فرمود مَنْ کَانَ یَظُنُّ هر که باشد از دشمنان خدا و رسول که گمان برد اَنْ لَّنْ یَّنْصُرَهُ اللّٰهُ

اگر یاری ندهد خدا و پیغمبر او را فِی الدُّنْیَا در دنیا باعلای کلمه اسلام و اظهار حجت و غلبت او بر دشمنان
وَالْاٰخِرَةِ و در آخرت بعلو درجه شفاعت و قرب و کرامت و نزد جماعتی معنی آنست که از رزاق بندار
خدا است و آن بیچاره بمرتبه که مثبت او و بنده را نا چار است بقسمت او راضی شد شود پس هر که
گمان برد که حق تعالی رازق او نیست و بصبر و تسلیم راضی نشود فَلْیَمْدُدْ بِسَبَبٍ پس باید که بجهت زوال غم
خود بکشد رسنی اِلَی السَّمَآءِ از سقف خانه یعنی رسیمانی از سقف خانه خود درآویزد و در گردن خود ببندد
ثُمَّ لْیَقْطَعْ پس باید که ببرد آن رسن را تا بر زمین افتد یا ببرد یا رسن در گردن افکند و راه نفس خود را ببندد
و خود را هلاک کند همچنانکه کسی که غم بر ایشان مستولی شده باشد چنین میکنند فَلْیَنْظُرْ پس باید که در
نگرد و نظر تامل کند که با وجود این این کلفتها هَلْ یُذْهِبَنَّ آیا می برد کَیْدُهٗ این فعل حیله آمیز او که نهایت الخ
که بران قادر است مَا یَغِیْظُ آنچه خشم آورد او را از کار مخبر که مظنه و امید او آنست که آنحضرت منصور
و مظفر نگردد بر دشمنان و یا از عدم وسعت روزی خود وَکَذٰلِکَ و همچنانکه این آیه مذکوره را فرستادیم
اَنْزَلْنٰهُ انزال میکنیم همه قرآن را اٰیٰتٍ بَیِّنٰتٍ در حالیکه آیتهای روشن اند در احکام و اخبار و مواعظ
بر آنکه آن بر شما واضح شود وَاَنَّ اللّٰهَ و برای آنکه خدای تعالی یَهْدِیْ راه نماید بدانها یا بر هدایت ثابت
دارد مَنْ یُّرِیْدُ هر کرا خواهد که هدایت کند او را یعنی او را که داند لطف و توفیق و را نفع خواهد داد و نها
کسانی اند که طالب حق اند و طالب آیات و معجزات میکنند نه جماعتی که بجهت عناد و جحود نظر در دلایل و محجه
نکنند و استماع آیات هادیه نمایند اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا بدرستی که آنانکه گرویده اند بخدا و رسول وَالَّذِیْنَ
هَادُوْا و آنانکه یهود شوند وَالصّٰبِئِیْنَ و ستاره پرستان یا کفاری که از دینی بدینی دیگر از کفر نقل
وَالنَّصٰرٰی و ترسایان وَالْمَجُوْسَ و گبران وَالَّذِیْنَ اَشْرَکُوْا و آنانکه شرک آوردند یعنی بت پرستان اِنَّ اللّٰهَ
یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ بتحقیق که خدای تعالی جدا میکند میان ایشان یَوْمَ الْقِیٰمَةِ در روز رستخیز بحکم خود تا محق از
مبطل متمیز گردد و محق را بعلامت سفید روی و مبطل بنشانه سیه روئی و یا بنوعی از جزاء و مکافات اعمال
ممتاز گردانند یعنی کدام را بر وجهی که لایق او باشد مجازات نماید و در موضعی که مهیا است و فراخور او
فرود آورد اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیْدٌ بر همه چیز ها گواه است و از حال همه آگاه پس ایشان را
بر وفق اعتقاد جزا خواهد داد در روز معاد مجاهد گفته که اهل ملت بر پنج قسم اند یکی از آنها که اهل
ایمانند تابع رحمتند و ناجی و رستگار در دنیا و عقبی و باقی فرق شیطان که مالک اند بهلاکت ابدی

الم

اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی خطابست بحضرت رسالت و مراد امتند یعنی ای اهل تکلیف نمیدانید اِنَّ اللّٰهَ آنرا که خدای
یَسْجُدُ لَهٗ سجده میکنند مر او را یعنی کمال خضوع و خواری برای او بجای آورد مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ که در آسمانها
از انواع ملائکه بطوع و رغبت وَمَنْ فِی الْاَرْضِ و هر که در زمین است از مومنان جن و انس از
روی طاعات و عبادات وَالشَّمْسُ و سجده میکند او را آفتاب بطلوع و غروب که متضمن خضوع و انقیاد است
در انقیاد که آن مدلول علیه سجودست و برین قیاس است قول وَالْقَمَرُ و سجده میکند مر او را ماه برآمدن
و فرو رفتن بر وجه فرمان برداری وَالنُّجُوْمُ و ستارگان برفتن و آمدن بر وفق مامور وَالْجِبَالُ
و کوهها بجاری شدن چشمهای آب از آن و پرورش معادن بر وجه انقیاد وَالشَّجَرُ و درختان بسایه
که موجب پستی و مذلتست وَالدَّوَآبُّ و چهار پایان بعجایب ترکیب و طاعت و غیر ذوالعقول بر سبیل
ذوالعقول مسخر شدن و عدم امتناع از تدبیر ملک قدیر و از روی ذلت کردن آنها بدل و خضوع
خود بر عظمت مدبر خود و وجود صانع خود که مستحق جمیع صفات کمالاتست که بجهت آن مستحق عبادت و سجود است
وَکَثِیْرٌ مِّنَ النَّاسِ و سجده میکنند او را بسجده طاعت بسیاری از مردمان وَکَثِیْرٌ و بسیاری از
ایشان که ابا کرده اند از سجود حَقَّ عَلَیْهِ الْعَذَابُ سزاوار شده است برایشان عذاب
یعنی بجهت امتناع از سجود و انقیاد و اصرار بر کفر و معصیت حکم شده بر آنها بعقوبت در دنیا
و آخرت و از مجاهد مرویست که هر که او سجده نکند خدا را سایه او سجده قیام نماید لقوله تعالی
وظلالهم بالغدو والاصال و در اتحاف آورده که بحسب حقیقت پیشانی بر زمین نهادن سجده
نیست چه اگر کسی از روی استهزاء پیشانی بر زمین نهد آنرا از حساب سجده نمی شمارند بلکه
سجده نشان خضوع دل و نهایت تواضع و تضرع و غایت تعظیم و تکریم است و همه ذرات عالم
مر خدا را خاشع و خاضع اند بدلالت حال او فصح و اظهر است از دلالت مقال و صاحب کشاف نیز
گفته مراد بسجود مطاوعت مخلوق است مر او را در آنچه احداث نموده در آنها از افعال و در آنچه
اجرای افعال نموده در آنها از تدبیر و تسخیر خود مر آنها را و بدانکه این ششم از سجدات قرآنی باتفاق علما
و در فتوحات این سجده را سجده مشاهده و اعتبار گفته و فرموده که از همه اشیا غیر آدمیان نا
تبعیض نکرد پس بنده باید که مبادرت کند بسجده تا از کثیر اول باشد و اقرا ببنده از کثیر ثانی که مستحق
عذاب و عقاب اند وَمَنْ یُّهِنِ اللّٰهُ و هر کرا خوار گرداند خدای یعنی او را بجهت کفر یا عصیان و

وفسق بشقاوت آخرت که عذاب دوزخ است گرفتار کرداند وَمَنْ یُهِنِ اللّٰهُ و هر که را خوار کند خدای مراد و امن مکرم و جیح
گرامی کنندهٔ و نوازنده بسعادت مثوبت و در آوردن او بجنت که دار کرامت است چه مالک مثوبت و عقوبت
نیست مگر او سبحانه اِنَّ اللّٰهَ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ بدرستی که خدای میکند آنچه خواهد از اهانت و اکرام بر وفق
مقتضای عمل عاملان و اعتقاد معتقدان و اهل مجلس از آن منع نتوانند کرد چه او قادر مطلق است و ماسوای
او در نهایت عجز و افتقار و ذلت و احتیاج از ابن عباس مرویست که اهل کتاب با زمره اصحاب در مقام
مخاصمت در آمده گفتند پیغمبر ما مقدم و دین ما قدیم است و بالحقیقت از شما سزاوارتریم و دین ملکم و
قائم است مومنان جواب دادن که ما پیغمبر خود و پیغمبر شما را با جمیع پیغمبران پیشین تصدیق میکنیم و
بکتاب خود و کتاب شما و سایر کتابهای آسمانی ایمان داریم و شما با آنکه پیغمبر و کتاب ما را می شناسید از روی
حسد و حقد بوی نمیگروید پس حق در طرف ما باشد نه در جانب شما حق سبحانه این آیه فرستاد که هٰذَانِ
خَصْمَانِ این دو گروه که دشمن یکدیگرند اخْتَصَمُوا احتجاج و جدال نمودند فِي رَبِّهِمْ در دین پروردگار خود و بخاری در
صحیح خود آورده که از ابوذر رحمه الله منقولست که گفت سوگند میخورم بخدای که این آیه در حق شش کس است
از مومن و کافر که در روز بدر سبقت کردند بر یکدیگر و مبارزت از جانب کفار عتبه بود و شیبه و ولید پسر
عتبه و از طرف مومنان حمزه و علی و عبیدة بن حارث بن عبد المطلب حمزه مبادرت کرده عتبه را
بکشت و امیر المومنین ولید را بقتل آورد و عبیده شیبه را التفصیل این در آیات بدر مذکور است و
در تبیان نیز از امیر المومنین صلوات الله علیه نقل است که آنحضرت فرمود که این آیه در مبارزان ما که کفار بودند
نازل شد در روز بدر و در وسیط آورده که فرق خمسه مذکوره یعنی یهود و صابیان و نصاری و مجوس و
مشرکون یک گروه اند از این هر دو خصم و مومنان علیحده یک گروه و این هر دو خصم پیوسته در ذات و صفات
خدا جنگ میکنند فَالَّذِينَ كَفَرُوا پس آنانکه نگرویدند قُطِّعَتْ لَهُمْ بریده شود برای ایشان ثِيَابٌ
مِنْ نَارٍ جامهای از آتش که بهمه جسد ایشان را فرا گیرد مانند جامه که احاطه جمیع بدن کند و با وجود این یُصَبُّ
ریخته شود مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ بر زبر سرهای ایشان یعنی بریزند بر سر ایشان الْحَمِيمُ آب جوشان که از غایت
حرارت یُصْهَرُ بِهِ گداخته شود بآن مَا فِي بُطُونِهِمْ آنچه در شکمهای ایشان باشد از آلات اندرونی
وَالْجُلُودُ و گداخته گردد پوستهای ایشان یعنی اثر آن حرارت بظاهر و باطن ایشان رسد وَلَهُمْ
و مر تعذیب ایشان راست مَقَامِعُ گرزها در دست زبانیه مِنْ حَدِيدٍ از آهن که بعنف بر ایشان کوبند كُلَّمَا

ارادوا هر گاه خواهند کفار أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا آنکه بیرون آیند از آن آتش مِنْ غَمٍّ از جهة کثرت غم و الم
و بیطاقتی أُعِيدُوا فِيهَا باز گردانیده شوند بآن گرزها فِيهَا در آن آتش یعنی چون بکنار دوزخ رسیده نزدیک
بخروج شوند زبانیه گرزهای که در دست داشته باشند بزنند بر ایشان و باز گردانند آنها را بدرکات
دوزخ و از حسن مرویست که زبانیه آتش بر ایشان جوشد و ایشان را بر بالای دوزخ اندازد و زبانیه
بمقامع ایشان را باز بته دوزخ اندازند و بعد از آن هفتاد خریف بته دوزخ رسند و باز زبانه
آتش ایشان را ببالا اندازد و زبانیه ایشان را بمقامع بقعر دوزخ افکنند و بر همین منوال معذب باشند
و گویند بایشان که وَذُوقُوا و بچشید عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب آتش سوزان را در حدیث آمده که اگر گرزی از
آن گرزها در زمین دنیا نهند و همه آدمیان و پریان جمع شوند و خواهند که آنرا بردارند نتوانند و راوی
این حدیث ابو سعید خدری است و عذاب موصوف از برای یکی از دو خصم باشد که کافر است و مومنان
دوم خصم که اهل ایمانند میفرماید که إِنَّ اللّٰهَ بتحقیق که خدا يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا در آورد آنانرا که گرویدند
بخدا و رسول او وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته جَنَّاتٍ تَجْرِي در بوستانهای که میرود مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار یا مساکن آن جویهای آب يُحَلَّوْنَ فِيهَا آراسته گردانیده و زیور پوشانیده
شوند در آن بهشتها مِنْ أَسَاوِرَ از دستوانهای مِنْ ذَهَبٍ که از جنس طلا باشند وَلُؤْلُؤًا و زیور پوشانیده
شوند از مروارید یا از دستوانهای طلا که مروارید در آن نشانیده باشند و عاصم لؤلؤا بنصب میخواند
یعنی داده شوند مروارید تا بآن خود را مزین کرد انند وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا و جامه پوشیدن ایشان در بهشت
حَرِيرٌ ابریشم خالص است و در حدیث آمده که هر که در دنیا حریر پوشد در آخرت نپوشد مراد مردان اند
که لباس حریر بر ایشان حرام است و طلا هم مثل اینست وَهُدُوا و راه نموده شوند مومنان إِلَى الطَّيِّبِ
مِنَ الْقَوْلِ از گفتار یعنی حق تعالی در آخرت کلمه طیبه را بایشان نماید و آن چنان باشد که چون نظر ایشان
بر بهشت افتد که الحمد لله الذی هدانا لهذا و چون به بهشت در آیند بر زبان رانند که الحمد لله الذی
اذهب عنا الحزن و چون در منازل خود قرار گیرند گویند الحمد لله صدقنا وعده و یا قول پاکیزه آن باشد
که در بهشت لغو و فحش و باطل نگویند که لا یسمعون فیها لغوا و لا تأثیما یا تحیه سلام ایشان باشد بیکدیگر
و تحیتهم فیها سلام و اکثر مفسران بر آنند که مراد بقول طیب کلمه شهادتست در دنیا کقوله تعالی الیه یصعد الکلم
الطیب و ابن زید تکبیر را با کلمه شهادت ضم میکند و میگوید قول طیب لا اله الا الله و الله اکبر است

ونزد سدی قول طیب قرآنست و نزد بعضی ذکر مطلق ذکر الهی و یا استغفار است و هر قولیست که مطلوب نفوس
مردمان باشد و سلمی آورده که ذکر الله است یا نصیحت و موعظه مسلمانان یا دعای مومنان یا امر بمعروف
و نهی از منکر و صاحب کشف الاسرار آورده که کلام پاکیزه آنست که از دعوی و عجب و ریا دور باشد
و به نیاز نزدیک و سهل تستری فرمود که درین کلام نظر کردم اهل ایمان إِلَىٰ صِرَاطِ الْحَمِيدِ براه خداوند
ستوده که مستحق حمد است مراد طریق بهشت است یا بصراط مستقیم که دین اسلام است بعد از آن
از صفات ذمیمه کفار خبر میدهد که إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستیکه آنانکه نگرویدند بخدا و رسول وَيَصُدُّونَ
و باز میدارند مردمان را عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ از راه خدا که ایمانست و طاعت وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و از طواف
مسجد الحرام بقول اشهر مراد روز حدیبیه است که پیغمبر و اصحاب را از طواف خانه و مسجد باز داشتند الَّذِي جَعَلْنَاهُ
آن مسجدی که ساختیم لِلنَّاسِ برای همه مردمان و مخصوص نیست بمعنی دون بعضی سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ
یکسانست مقیم در وی وَالْبَادِ و آینده از بادیه یعنی شهری و غریب در ادای مناسک حج و ادای لوازم
تعظیم خانه کعبه مساوی اند و گویند مراد آنست که قبیله کسانی که مقیم اند در آن و جماعتی که از اطراف
و جوانب عالم اند کعبه و همه درین حکم مساوی اند و یا همه مساوی اند در ایمن بودن از قتل و غارت
وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ و هر که اراده کند در حرم کاری را که مقارن باشد بمیل کردن و گردیدن از راه
حق و پیوسته بستمکاری که آن شرکست و کسب معصیت یا هر که خواهد در زمین کرو بیدترا از راه
بسبب ظلم و تعدی از منهج صواب نُذِقْهُ بچشانیم او را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب دردناک در دنیا و
آخرت از ابن عباس و ضحاک و مجاهد و ابن زید مرویست که مراد بالحاد و ظلم استحلال حرام است و گویند مراد
هر چیزیست که منهی است حتی دشنام دادن بخادم چه ذنوب آنجا عظیم است چنانچه ثواب دیگر و عقاب آن
مضاعف و اکثر علما بر آنند که اراده گناه در حرم موجب استحقاق عذابست هر که قصد گناهی کند در غیر
حرام اگر بفعل آرد بروی نویسند و اگر نه ننویسند مگر در حرم که اگر اندیشه گناهی کند ولی آنکه بفعل آرد بروی نویسند
و عبد الله مسعود فرموده که اگر کسی در عدن قصد قتل کسی کند بمکه یعنی قصد کند که کسی را در مکه بکشد او را عذاب
الیم بچشانند و علم الهدی رحمه الله فرموده که بدان حکم عزم مخصوص است بتضاعف حسنات چه نمازی در
یا چندین نماز در غیر آن برابر است پس جزای سیآت نیز در آن مضاعف باشد از سایر مواضع و نزد جمعی
دیگر الحاد و ظلم قصد کشتن کسیست که وی قصد او نکند و ظلم کند بر کسی که وی قصد ظلم او نکند و محکمست استدلال

کردن باین آیه بر آنکه هر که در حرم احداث امری که موجب حد یا تعزیر باشد عقوبت او را زیاده کردانند جهة آنکه
و نمودن فعل قبیح من عذاب الیم وَإِذْ بَوَّأْنَا و یاد کن ای محمد که چون تعیین و رجوع کردیم لِإِبْرَاهِيمَ برای ابرهیم علیه السلام
مَكَانَ الْبَيْتِ جای خانه کعبه را در وقت ساختن یعنی آنمکان را مرجع وی کردانیدیم تا رجوع بآن نمود بران خانه
بنا کند و عبادت نماید و در روایت آمده که حق تعالی رفع خانه کرد با سماء در زمان طوفان نوح و آن از یاقوت
سرخ بود پس حق تعالی با ابرهیم امر کرد تا در موضع آن خانه بسازد با بنوعی که ابری فرستاد و سایه افکند بران
مقدار که زمین خانه بود و ابرهیم بران مقدار که زمین خانه بود و ابرهیم بران خانه بنا کرد و گویند بادی را بر
انگیخت تا بدان اندازه زمین را برفت و با جبرئیل بیامد و گرد اگرد آنمکان خطی بکشید و ابرهیم بر اساس
قدیم بنا فرمود و گفتیم او را أَنْ لَا تُشْرِكْ که شرک میاور و دوانباز مگیر بِي شَيْئًا بمن چیزی را که من آفریدگار
منعم پس مرا بوحدانیت پرستش کن وَطَهِّرْ بَيْتِيَ و پاک ساز خانه مرا از بتان و جمیع چیزهای ناشایست
مانند نجاست لِلطَّائِفِينَ برای طواف کنندگان گرد اگرد آن وَالْقَائِمِينَ و برای ایستادگان در نماز
وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ و رکوع کنندگان سجده نمایندگان هم القائمین و الراکعین و ساجدین نماز گزارند که
و لهذا امسافران را در آن طواف کردن افضل است از نماز گذاردن و مقیمان آنرا نماز گذاردن فاضلتر
از طواف کردن حاصل که میفرماید ای ابرهیم خانه کعبه را از اصنام و انجاس پاک کردان تا آنرا طواف
کنند و در آن نماز گزارند و این قول زبان اهل علم است اما زبان اشارت میفرماید که ای ابرهیم
دل خود را که دار الملک کبریای منست از همه چیز پاک کن و غیر ان را مده که آن بیمان محبت مارت قرار
غیر ماست که وحی آمد بداود علیه السلام گفت کدام خانه است که عظمت و جلال ما را شاید فرمود آن دل
بنده مومن است داود گفت او را چگونه پاک دارم خطاب آمد که آتش محبت ما در آن زن تا هر چه
غیر ماست همه بسوزد آورده اند که چون ابراهیم خلیل خانه کعبه را تمام کرد وحی آمد بوی که همه مردمان را
بزیارت آن خانه آواز ده ابراهیم فرمود که آواز من بکجا رسد خطاب رسید که از تو ندا کردن و از من رسانیدن
پس خلیل بفرمان ملک جلیل در مقام خانه و بروایتی اشهر در کوه بوقبیس و هر دو انگشت شهادت
در گوش نهاده باواز بلند ندا کرد که یا ایها الناس حجوا مردمان اهل عالم و هر که در اصلاب مردان و در
رحمهای زنان بود ندا از مشرق تا مغرب رسانیدند و هر که علم الله بود که حج گذارد بجواب لبیک اللهم
زبان بگشاد حق تعالی این قصه را با پیغمبر حبیب خود صلوات الله علیه و آله اخبار میفرماید وَأَذِّنْ

فی الناس وندا در ده ای ابرهیم در میان مردمان بالحج بدعوت حج وامر آن یعنی بخوان ایشانرا بطواف
خدا و بادای مناسک آن یاتوک تا بیایند بسوی تو رجالا در حالتیکه پیادگان باشند و علی
علی کل ضامر و در حالتیکه سوار باشند بر هر شتر لاغر شده از کثرت رفتن بعد میفرماید یاتین آیند از کل
کل فج از هر راه فراخ که دور باشد مراد آنست که مردمانرا بوجوب حج دعوت کن که سوار و پیاده خواهند
آمد مرویست از سعید جبیر که ابن عباس مر پسران خود را گفت که ای پسران من حج کنید پیاده و در حالت
آمدن و بازگشتن که من از رسول خدا شنیدم که فرمود هر کسی را که سوار بحج آمده باشد بهر گامی که او
او بردارد هفتاد حسنه است و هر شخصی را که پیاده آمده باشد و حج گذارده باشد هفتصد حسنه از حسنات
حرم گفتند حسنات حرم چه چیز است فرمود حسنه که مقابل صد هزار حسنه است دیگر آن در کشف الغمه
از علی بن زید بن جدعان نقل کرده که امام حسن علیه السلام پانزده حج گزارده پیاده و جلازمان او اسبان
خوش رفتار او می کشیدند تا مکه معظم و هر چند مسافت دورتر باشد ثواب آن بیشتر خواهد بود
انس از سید عالم صلی الله علیه و آله نقل کرده که شنیدم از آنحضرت که فرمود حق تعالی با فرشتگان
مباهات میفرماید با اهل عرفات و میکوید ای فرشتگان من نظر کنید به بندگان که بسر ژولیده موی
و گرد آلود توجه نموده اند بجانب من از راه دور و دراز پس گواه میگیرم شمارا که بتحقیق اجابت
دعوت ایشان کردم و اذن شفاعت دادم در هر که راغب باشند و بخشیدم بدکارانرا به
نیکوکار و عطا نمودم نیکوکارانرا جمیع آنچه از من طلبیده اند غیر از حقوقی که در میان ایشان
باشد یعنی غیر از چیزی که در ذمت یکدیگر داشته باشند و یا بطریق امانت نزدیک یکدیگر گذاشته
پس چون حاجیان از عرفات بمشعر روانه شوند و وقوف کنند و عود نمایند در مطالب و
مقاصد خود یعنی آنهار الحق بتضرع کرده طلب انجاح آن کنند حق تعالی فرماید ملائکه را کوید که ای فرشتگان
من بندگان من وقوف نموده اند در مشعر و در مطلوب عود کرده از من طلب آن میکنند پس گواه
میگیرم شمارا که اجابت نمودم دعای ایشانرا در تمام شفاعت بدبختان ایشان دادم تا در حق
هر که رغبت داشته باشند شفاعت نمایند و بدکاران ایشانرا به نیکوکاران ایشان بخشیدم و جمیع آنچه
طلب کرده اند بایشان ارزانی داشتم و ضامن شدم جمیع حقوقی که در ذمت یکدیگر دارند
آنرا در کف کفایت خود نهادم و فردای قیامت خصمان ایشانرا از ایشان خشنود گردانم

بر وجهی

ج

بر وجهی که هیچکس دعوی بر ایشان نداشته باشد و نزد بعضی خطاب متوجه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و مصداق این قولست آنچه از صادق علیه السلام ماثور است که پیغمبر صلی الله علیه و آله قبل از حجة الوداع ده سال
در مدینه اقامت فرمود و در این مدت حج نرفت و چون این آیه نازل شد منادی خود را امر کرد که
ندا در دهد میان مردمان بحج رفتن پس در مدینه خلایق بسیار از اعراب و غیر ایشان جمع شدند و
و اکثر از اهل مدینه و آنحضرت بیست و ششم ذی القعده از مدینه بیرون رفته و چون بمسجد شجره رسید وقت
زوال بود و مردمان جا غسل کرده بنیت حج قران فرمود و بعد از آنکه ظهرین را ادا کرده بود و متوجه مکه شد
مناسک حجة الوداع را بجای آورد و پس میفرماید که ای پیغمبر ندا کن مردمانرا بطواف خانه خدا که پیاده
و سواره بیایند نزد تو لیشهدوا منافع لهم تا آنکه حاضر شوند منافعی که نزدیک منفعتهای که مر ایشانراست
یعنی منافع دینی یا دنیوی خود در رسند که آن ارباح تجارات است در دنیا یا رسیدن بجناب اعلا در عقبی
اول قول ابن عباس و ابن جبیر است دوم قول سعید بن مسیب و عطیه و ماثور از ابی جعفر و ابی عبد الله
صلوات الله علیهما و نزد مجاهد هم تجارتست در دنیا و هم ثواب آخرت و صاحب کنز العرفان
گفته فخر گفته مراد منافع دینیه و دنیویه است که مختص است بابن عبادت و غیر آن از انواع عبادات
چون نماز و روزه و زکوة یافت نمیشود و این منافی قولین مذکورین نیست و یذکروا اسم الله
و جهت آنکه یاد کنند نام خدای را از لبیک و تکبیر فی ایام معلومات در روزهای دانسته شده
نزد مردمان و معلوم و مفهوم در میان ایشان که دهه اول ذی الحجه است و مراد معدودات است و اذکروا
و اذکروا الله فی ایام معدودات ایام تشریق است که روز عید قربانست و سه روز بعد از آن و
نزد ابن عباس ایام معلومات ایام تشریق است و معدودات ایام عشر و این قول از ابو جعفر صلوات الله
علیه منقولست و مقوی قول ثانی است اینکه میفرماید بعد از این که علی ما رزقهم یعنی ذکر خدا کنند
بر ذبح آنچه روزی داده است ایشانرا من بهیمة الانعام از ستوران زبان بسته چهار پایان از شتر و گاو
و گوسفند و مراد آنست که در حین ذبح نام خدا برند و بنام او بکشند نه بنام بتان چنانکه شعار کفار است
و از صادق علیه السلام منقولست که مراد تکبیر است در منی در عقب پانزده نماز که اول آن ظهر عید است
و این قول ثانی است و صورت تکبیر اینست که الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر و بعد الحمد لله الله
اکبر علی ما هدانا و الحمد لله علی ما اولانا و الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام و اورده اند که گفتار با ایشان

خود قربان میکردند و از گوشت قربانی در مانده محنت کشیده تنگدست را و بدانکه اگر مذبوح هدی است
امر باکل و اطعام از برای وجوبست و اگر قربانیست از برای ندب و اگر ذبح از برای کفارتی باشد یا نذر داده
باشد صاحب مذبوح را جایز نیست خوردن آن چنانچه در احادیث صحیحه اهل البیت علیهم السلام ثابت گشته و
و بائس کسیست که اثر شدت و محنت فقر بر و ظاهر باشد از جوعی و برهنگی و یا آنست که دست خود را
برای سوال کند و کف دست برای طلب بگشاید و یا کسیست که مردمان عار داشته باشند از مجالست
از مجالست او جهة نهایت بگذارید بعد مناسک حج را از سر تراشیدن و ناخن چیدن و ریگ جمار انداختن
و غیر آن افعال حج که بعد از وجوب و لیوفوا نذورهم و وفا کنند بنذرهای خود یعنی آنچه نذر کرده باشند
از حج و غیر آن از طاعت که در این ایام در مکه ادا کنند و لیطوفوا باید که طواف کنند طواف
زیارت و طواف نسا و طواف عمره بالبیت العتیق بخانه آزاد از غرق در روز طوفان یا از تملک
یا از تسلط جباران از سعید بن جبیر مرویست که تبع متوجه مکه شد بقصد خراب خانه کعبه چون بعیر
رسید مفلوج شد و هر چند اطبا در معالجه کوشیدند فایده نداد پس بعضی از اهل اسلام نزد او
رفته گفتند ای ملک این خانه خداست که هر که قصد آن کند و برا ابتلائی مبتلا کرد انند و اورا از آن
باز دارد اگر خواهی که بر روی عزم را جزم کن که تعرض بآنخانه نرسانی تا خدای آن خانه ترا شفا دهد
وی برین عزم متوجه مکه شد حق تعالی او را از آن مرض شفا داد وی بمکه آمده بغرمود تا خانه کعبه را
کسوتی فاخر پوشانیدند و اول کسی که کعبه را کسوت پوشانید و هزار شتر قربانی کرد و اهل حرم را بعطا
عطا نوازش نمود او بود و در آنموضع که فرود آمده بود آنرا مطابخ نام کردند زیرا که طبخ بسیار آنجا
کردند و مردمان مکه اطعام نمودند و اینکه حجاج تخریب کعبه کرد حق تعالی او را هلاک کرد اینجا
بنزول عذاب بر وجهه آن بود که مقصود او کشتن عبد الله زبیر بود که بآن پناه برده بود نه قصد تخریب خانه
و لهذا بعد از آنکه ابن زبیر را از آنجا بیرون آورد ترمیم آن نمود و بر طریق اول بنا نمود و یا بجهة برکت و میمنت
سید عالم بود صلی الله علیه و آله همه امت او محفوظ اند از عذاب استیصال در دنیا و این وجه او
او جهاست چه اقدام او بران فعل قبیح مخالفت کریمه و من دخله کان آمنا بود و نزد بعضی عتیق اینجا
بمعنی قدیم است زیرا که بانی خانه آدم علیه السلام بود کقوله تعالی ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة
و بعد از طوفان ابرهیم علیه السلام تجدید آن نمود و بعد از عمالقه و در بعضی روایت آمده که بنای آن قبل

از آدم

ج

از آدم بود به دو هزار سال و آنرا ضراح میگفتند ذلک امر حج و مناسک آن اینست که مذکور شد و من
یعظم حرمات الله و هر که بزرگ دارد حرمتهای خدای را یعنی حرمت احکام حج را نگهدارد و هتک آن
ننماید فهو پس آن تعظیم که حفظ احکام او سبحانه است و امتثال آن نمودن خیر له بهتر است مر او را عند ربه
نزد پروردگار او از روی پاداش و جزا و احلت لکم و حلال کرده شدم مر شمارا در حال احرام الانعام
همه چهار پایان و حکم آنها حکم صید نیست که بر محرم حرام است الا ما یتلی علیکم مگر آنچه خوانده شود
بر شما تحریم آن که آن میته است و آنچه بنام غیر خدا کشته شده باشد کقوله تعالی حرمت علیکم المیتة تا آخر و چون
حق تعالی ترغیب بندگان نمود بر تعظیم حرمات خود در عقب آن امر کرد باجتناب اوثان و قول زور
چه توحید خدا و نفی شریک از و و صدق قول از اعظم حرماتست و فرمود فاجتنبوا الرجس پس
دور شوید از پلیدی من الاوثان که آن بتانند یعنی بتانرا شریک خدا مگردانید بلکه بطریق توحید
خدا را بپرستید و اجتنبوا قول الزور و اجتناب کنید از گفتار دروغ که دعوی شریک بتانست
بخدا و غیر آن و یا مراد مطلوب کذب و بهتانست حاصل که میفرماید که از عبادت اوثان و قول زور
دور شوید حنفاء لله خالص از برای او غیر مشرکین به نه شرک آرندگان مراد آنست که ادای
ادای مناسک حج کنید در حینی که مخلص باشید برای خدا بر خلاف عادت کفار و در تلبیه حج غیر را
شریک او سبحانه مگردانید و یا که مراد اخلاص است در همه عبادت یعنی همه طاعات را خالص و خاص
گردانید از برای او و من یشرک بالله و هر که شرک آورد بخدا فکانما خر پس گوییا در افتاده من السماء
از آسمان بر روی زمین و هلاک شده چه او از اوج عزت ایمان بحضیض ذلت کفر افتاده فتخطفه
الطیر پس در می یابند او را مرغان مردار خوار از روی زمین و اجزای او متفرق می سازند و می درند
او تهوی به الریح یا کو بیای افکند او را باد ها از موضع بلند فی مکان در جای دور و دراز دستگیری
و فریاد رسی چه شیطان او را در چاه عمیق ضلالت افکند و مراد آنست که هر که شرک آرد بخدا پس بتحقیق
که نفس او هلاک گشته باشد هلاکت کسی که از آسمان بزمین افتاده یا باد او را از جای بلند بزیر افکند
و هلاک ساخته چه هر که از اوج ایمان بحضیض کفر افتد هواهای نفس او را پریشان و پایمال سازند
یا باد وسوسه شیطان او را در وادی ضلالت افکند و نابود شود ذلک حقیقت امر اینست که مذکور
شد پس ابتدا بکلام دیگر کرده میفرموده و من یعظم و هر که تعظیم کند شعائر الله نشانهای خدا را

که مناسک حج است و آن حقیقت آن نماید و بروجه اخلاص آن را بجای آورد فَإِنَّهَا پس بدرستیکه بزرگ داشتن آن
شعایر مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ از پرهیزکاری کارهای دلهاست یعنی تعظیم شعایر دلها را از افعال کسانیست
تقوی ایشان ترس کار است از غضب الهی یا پاکیزه است از شایبه اعتقاد فاسده و صفات آن از
زنگ ضلال لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ شما راست در مناسک حج منافع منفعتها که آن کسب تجارتست در طریق آن
یا رسیدن بثواب عظیم آخرت و نزد بعضی مراد بشعایر شتران اند که اشعار یا تقلید کرده باشند پس معنی آن
که مر شما راست در شتران منفعتها از شیر و پشم و موی و سواری و حمل توشه و سایر اسباب و اثقال
بران إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتیکه زمان کشتن آنست یا قیامت این اخذ منافع شما را جایز است
از آن منتفع شوید تا بهنگام نحر آن ثُمَّ مَحِلُّهَا پس جای مناسک حج یا موضع کشتن شتران منتهی است
إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ بخانه آزاد از غرق و یا از تسلط جباران یا خانه قدیم مراد خانه کعبه است برای فقهای متقدم
بر جواز اخذ منافع مذکوره از شتران و اگرچه بعد از اشعار و تقلید باشد وقتیکه ضرری بآن هدی و ولد آن
نرسد و این را از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده اند و محل کشتن در مکه است بجز وره اگر هدی برای عمره باشد
و در منی اگر از برای حج باشد وَلِكُلِّ أُمَّةٍ و مر هر گروهی را از اهل ادیان پیش از شما بودند جَعَلْنَا مَنْسَكًا
گردانیدیم محل عبادتی که ذبح کنند در آن از برای تقرب جستن بما لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ تا یاد کنند نام خدا را
عَلَى مَا رَزَقَهُمْ بر ذبح آنچه داده مر ایشان را مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ از بسته زبانان چهارپایان و معنی اول
اصح و اشهر است فَإِلَهُكُمْ پس خدای شما ای مردمان إِلَهٌ وَاحِدٌ یک خدایست فَلَهُ أَسْلِمُوا مر او را
گردن نهید و تقرب جوئید یاد کرد او خالص گردانید یعنی قربانها را بشرک مخلوط مسازید وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ
و بشارت ده ای محمد فروتنان و متواضعان را در درگاه ما که بذکر ما آرامیده و مطمئن اند و گویند که
مخبتین کسانی اند که ظلم نکنند و اگر بر ایشان ظلم کنند انتقام نکشند و مطمئن باشند تا روز رستخیز پس از
صفات حمیده ایشان میفرماید که الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ آنانکه چون یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان
وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال ربانی و طلوع انوار عظمت سبحانی یا هرگاه تخویف
کرده شوند بعذاب و عقاب الهی دلهای ایشان خایف و هراسان شود وَالصَّابِرِينَ و دیگر مژده
ده صبر کنندگان را عَلَى مَا أَصَابَهُمْ بر آنچه رسیده باشد بایشان و می رسد از تکالیف و محنتها وَالْمُقِيمِي
الصَّلَاةِ و بپای دارندگان نماز را و ادا کنندگان در اوقات خود چنانکه مامور شده اند وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ

و آنچه روزی

و آنچه روزی داده ایم ایشان را يُنْفِقُونَ نفقه میکنند در وجوه خیرات و مصارف واجبه و مندوبه
و بار بر شتر بختی را اندکی دباغ کشیده میفرماید که وَالْبُدْنَ و شتر بزرگ تن را جَعَلْنَاهَا لَكُمْ
مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ گردانیده ایم یعنی مقرر ساخته ایم برای شما که از نشانهای دین خدا باشند و از اعلام
مناسک حج خانه وی که آن اشعار و تقلید و اطعام آنهاست لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ شما را در آنها نیکوئیهای
بسیار است از منافع دینیه و دنیویه فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ پس یاد کنید نام خدا را عَلَيْهَا بر کشتن آن یعنی در
حین کشتن آن تکبیر گویید که الله اکبر است یا مطلق ذکر صَوَافَّ در حالتیکه صف زده باشند
یعنی بر پای ایستاده و چهار دست و پا را ترتیب نهاده و این طریق استحبابیست و کیفیت آن
آن چنانست که هر دو دست آن را از خفتا بر کرده بر یکدیگر بندند و تیغ بر گوسینه آن فرو برند و این
طریق از ابو عبد الله علیه السلام روایت و معمول فقهاست و در گاو چهار دست و پای او را به بندند و دنب
او را رها کنند و در گوسفند یک پای او را هم بندند فَإِذَا وَجَبَتْ پس چون بیفتند بر زمین جُنُوبُهَا
پهلوی شتران و روح از آن مفارقت کند فَكُلُوا مِنْهَا پس بخورید از آن یعنی گوشتهای آن وَأَطْعِمُوا
الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ بخورانید درویش قناعت کننده ناخواهنده را و بر آنکه ظاهر روایات اهل البیت
و فتوی مجتهدان امامیه بر قسمت هدی است بر سه قسم و خلاف در وجوب و ندب تثلیث است و اصح
وجوب تصدق ثلث آن و اهدی ثلث دیگر و اکل آن از ثلث آن خوردن واجب نیست بلکه مستحب است
و واجبست که هدی واجب تمام للحلویات كَذَلِكَ بچنانکه یاد کرده شد یعنی آنچه وصف کردیم از امر
بکشتن شتران که ایستاده باشند سَخَّرْنَاهَا رام گردانیدیم آنها را با وجود قوت و عظم جثه لَكُمْ برای
شما تا که بی تعب و مشقت آنها را میگیرید و می بندید و می کشید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا شاید شما سپاس
داری کنید مر خدای را بر نعمتهای او و تقرب و اخلاص و آورده اند که اهل جاهلیت چون قربانیها خود را
بر دیوار کعبه می مالیدند و آن را سبب تقرب می جستند در زمان اول اسلام مومنان نیز همان قاعده
آلودگی دیوار محترم کعبه داشتند حق تعالی از آن نهی کرد و فرمود لَنْ يَنَالَ اللَّهَ هرگز نرسد بخدای تعالی
یعنی بمحل رضا و قبول او لُحُومُهَا گوشتهای قربانی که صدقه می دهید وَلَا دِمَاؤُهَا و نه خونهای
ایشان که بوقت قربانی می ریزید وَلَكِنْ يَنَالُهُ و لیکن می رسد قبول التَّقْوَى مِنْكُمْ یعنی پرهیزکاری
از جانب شما یعنی از تقوی قلوب شما که داعی شماست بتعظیم امر خدا و تقرب و اخلاص او

كَذَلِكَ همچنانکه مذکور شد سَخَّرَهَا لَكُمْ رام کرد و مسخر گردانید انعام را برای شما لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ تا بزرگی
یاد کنید خدا را و بستایید بعظمت و اقتدار او و بر چیزی که غیر او بران قادر نیست در کبریای و
جبروت وی را متوحد دانید عَلَى مَا هَدَاكُمْ بر آنچه نمود مر شما را طریق نحر و نحر قربانیها و کیفیات
تقرب بدان و گویند مراد تکبیر است در حالت ذبح وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ و مژده ده ای محمد نیکوکاران را
بهشت یا بقبول طاعت و وعده نصرت چنانکه میفرماید که إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ بدرستیکه خدای دفع
کند و باز دارد فتنه مشرکان عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا از آنانکه گرویده اند و مومنان را بر ایشان نصرت
دهد إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ بدرستیکه خدای دوست نمیدارد كُلَّ خَوَّانٍ هر خیانت کننده را که در امانت دین
خاین است بجهة شرک آوردن كَفُورٍ ناسپاس نعمت او که بحقیقت انعام بر ایشان میفرستد و ایشان بنام
بتان و ثنان میکشند یعنی چون حق تعالی راضی بفعل ایشان نیست پس هرگز نصرت ایشان نکند و ایشان را
مغلوب گرداند و آورده اند که کفار مکه بدست و زبان در آزار و ایذای مومنان میکوشیدند و
از اصحاب بعضی سر شکسته و جمعی دست بسته بحضرت نبوت آمده شکایت می نمودند و حضرت میفرمود
که صبر کنید من بقتال ایشان مامور نیستم و چون هجرت واقع شد اذن قتال در رسید و اول آیتی
در باب جهاد نازل شد این بود که أُذِنَ دستوری داده شد کارزار کردن لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ
مر آنانرا که خواهند کارزار با کافران بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا بسبب آنکه ستم رسیده شده اند و جفای
بسیار از دشمنان کشیده و ضعف یعنی تا میخواندند ایشان را که کافران با ایشان مقاتله میکنند دستور
دادیم که قتال کنند وَإِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای عَلَى نَصْرِهِمْ بر یاری دادن مظلومان که مومنان اند
لَقَدِيرٌ توانا است پس مرخص شدند در قتال الَّذِينَ أُخْرِجُوا آنانکه بیرون کرده شدند مِنْ دِيَارِهِمْ
از سرایهای خود که در مکه داشتند بِغَيْرِ حَقٍّ بناحق و بنا روا و اصلا مستوجب اخراج نبودند و
جرمی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن ایشان بود إِلَّا أَنْ يَقُولُوا مگر آنکه
میگفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار ما خدای یگانه است و از ابو جعفر صلوات الله علیه روایتست
که این آیه نازل شد در مهاجرین و جاری گشته در آل محمد صلی الله علیهم که از دیار خود شان
بیرون کرده شدند و ستم بر ایشان روا داشتند وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ و اگر نه دفع کردن خدای بود
مردمان را بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ یعنی بعضی ایشان را ببعضی بتسلط مومنان بر مشرکان لَهُدِّمَتْ هر آینه ویران

کرده شدی

کرده شدی بسبب استیلای کافران بر اهل ملل مختلفه صَوَامِعُ صومعهای راهبان در زمان عیسی علیه السلام وَبِيَعٌ و
کلیسیای ترسایان در آن زمان در شهرها و سرهای کوهها وَصَلَوَاتٌ و کنیسهای یهودان در زمان
موسی وَمَسَاجِدُ و مسجدهای مسلمانان در زمان محمد آخر الزمان يُذْكَرُ فِيهَا که همیشه یاد کرده میشود
در آن مساجد یا در جمیع بقاع مذکوره اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا نام خدای بسیار وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ و هر آینه یاری
دهد خدای مَنْ يَنْصُرُهُ کسی را که یاری دهد او را إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ بدرستی که خدای تواناست بر نصرت مومنان
عَزِيزٌ غالبست که هیچ کس بر وی چیره نشود و هر که را خواهد غلبه دهد در این آیه وعده داد مظلومان صحابه را بنصر
و وفا نمودن بوعده آن چه تسلیط مهاجر و انصار نمود بر صنادید عرب و اکابر و اکاسره عجم و قیاصره
ایشان و زمین و دیار ایشان را بمسلمانان تفویض فرمود پس آیه اخبارست از غیب چه این
نصرت بعد از بین بظهور رسید دیگر در صفت ماذونان بقتال میفرماید که الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ
یعنی اهل طاعت ماذونان آنانند که اگر جای دهیم ایشان را و تمکین و اقتدار بخشیم آنها را فِي الْأَرْضِ در زمین
و زمام حکومت بکف کفایت ایشان دهیم أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ بپای دارند نماز را
و ادا کنند زکوة را وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ و بفرمایند به نیکوئی یعنی آنچه در شرع و عقل نیکو بود وَنَهَوْا
عَنِ الْمُنْكَرِ و باز دارند مردمان را از زشتی یعنی آنچه در شرع و عقل قبیح شمرند وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ
الْأُمُورِ و مر خدای راست سرانجام همه کارها و همه چیزها بید قدرت او و این تاکید وعده نصرت است
از عکرمه نقلست که این متمکنان امت مرحومه اند و از ابو جعفر علیه السلام فرموده که نحن هم ما آنهائیم
چه منصب امامت و حکومت و عصمت مخصوص ماست و رتبه علم و فضل و طهارت و تقوی و سایر صفات
کمال لازم احوال ماست بعد از آن بجهت تسلیه خاطر عاطر سید عالم صلی الله علیه و آله که پیوسته تکذیب او
میکردند و تهدید مکذبان او میفرماید که وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ و اگر تکذیب تو مشرکان قریش و اندوه بخود
راه مده که آن تکذیب مخصوص بتو نیست فَقَدْ كَذَّبَتْ پس بتحقیق که تکذیب کردند قَبْلَهُمْ پیش از
صنادید مکه که تکذیب تو میکنند قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح مر نوح را وَعَادٌ و گروه عاد مر عاد را
وَثَمُودُ و گروه ثمود صالح را وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ و گروه ابرهیم مر ابرهیم را وَقَوْمُ لُوطٍ و گروه لوط لوط را
وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ و اهل مدین شعیب را وَكُذِّبَ مُوسَى و تکذیب کرده شد موسی یعنی فرعونیان او را
تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ پس مهلت دادم کافران را مر آنکه ناکرده ناگاه

تا وقتیکه آجال مقدره ایشان در آید ثُمَّ اَخَذتُهُم پس بگرفتیم ایشانرا بعذاب طوفان و ریح صرصر
و صیحه و لشکر پشه و خسف و حجاره و عذاب یوم الظلة و غرق شدن فَکَیفَ کَانَ پس چگونه بود نکیر
ناپسندیدن من ایشانرا چه نعمت را بر ایشان بمحنت بدل ساختیم و حیوة را بهلاکت و عمارت را بخرابی فَکَاَیِّن
مِن قَریَةٍ بسا از دیه و شهر که اَهلَکنَاهَا هلاک کردیم آنرا باهلاک اهل آن وَ هِیَ و حال آنکه آن
دیه یعنی مردمان آن ظَالِمَةٌ ستمکار بودند بر خود یعنی مشرک فَهِیَ خَاوِیَةٌ عَلَی عُرُوشِهَا افتاده
بر سقفهای خود یعنی اول سقفهای آن بناها بیفتاد بعد از آن دیوارهای آن بر بالای آن فرو آمد
وَ بِئرٍ مُعَطَّلَةٍ و بسا از چاه معمور پر آب در بادیه که باز گذاشته و دست باز داشته شده
که اهل آن از آب هلاک شده اند و کسی نیست که از آن آب کشد وَ قَصرٍ مَشِیدٍ و بسا کوشک بلند
افراشته بگچ کاری کرده شده و مستحکم که از ساکنان خالیست بجهت استیصال ایشان در اکثر
تفاسیر آمده که این چاه در پایان کوهیست بحضرموت و قصر مشید بر قله آن کوه و در لباب گفته که بنا
کننده این قصر عاد بانی بود که او را شداد گویند و در روایات واقع شده که چون قوم ثمود هلاک
شدند اکثر را حضرموت نام نهادند یعنی جائی که در آن موت بر صالح عارض شده و در آنجا متوفی
شد و آنجا بلده ساختند و حضور انام نهادند و اصحاب او خلاس بن سوید و بروایتی جلیس بن
خلاس را بر خود امیر ساختند و وزارت او را بمخا و [illegible] بن سواده دادند و بر سر این چاه که بر
معطل است رشتن بان قرار گرفتند و قصر مشید ساختند و اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی
آغاز کرده از دین پدران برگشتند و حنظلة بن صفوان که مردی شتربانان بود و بپیغمبری
بدیشان آمد در بازار کشتند بجواری و زاری تمام و حق تعالی بجهة این ایشانرا مستاصل ساخت
و چاه ایشان معطل و کوشک ایشان خالی ماند و یک کس از ایشان نماند که از آن آب کشد و در
قصر نشیند و در تیسیر آورده که پادشاه کافر در روز پر مسلمان غضب کرده خواست که او را
بکشد وزیر بگریخت با چهار هزار کس از اهل ایمان و در پایان کوه حضرموت که هوای خوش داشت
منزل ساخت و هر چند چاه میکندند آب تلخ بیرون آمدی یکی از رجال الغیب رسیده موضعی
جهة چاه نشان کرد و چون بکندند آب در غایت لطافت و شیرینی بیرون آمد ایشان آنچاه را
گشاده ساختند و از پایان تا بالا خشتهای زر و نقره بر آوردند و پرستش پروردگار مشغول

شدند

شدند و بعد از مدتی شیطان بصورت زنی پیر بر آمده زنانرا دلالت کرد بر آنکه در وقت غایب شدن
بشوهران بسحق مشغول شدند و دیگر باره بشکل مردی بر آمده بر ایشان ظاهر گشت و مردانرا بوقت دوری
از زنان بوطی بهایم داشت و چون این عمل قبیح از ایشان پدید گشت حق تعالی حنظلة بن صفوان
[illegible] بن صفوان را پیغمبر بدیشان فرستاد دیو نکردند آب چاه ایشان بزمین فرو رفت و بعد
از ایمان آن پیغمبر دعا فرمود آب باز آمد دیگر باره آغاز نافرمانی کردند و تکذیب او نمودند حق تعالی بآن
پیغمبر خبر داد که بعد از هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت عذاب بر ایشان خواهیم
فرستاد ایشان قصر مشید را بنا کردند بخشتهای زر و نقره و بیاقوت و جواهر مرصع گردانیدند
بعد از انقضای زمان رجوع بآن قصر کرده درها فرو بستند جبرئیل علیه السلام فرود آمده ایشانرا با کوشک بزمین
فرو برد و اکنون چاه ایشان مانده است و دود سیاه متعفن از آن بر می آید و در آن نواحی ناله هلاک
شدگان میشنوند اَفَلَم یَسِیرُوا آیا نرفتند کفار مکه و سیر نکردند فِی الاَرضِ در زمین شام و یمن
یعنی بآن موضع میرسند در وقت تجارت و مشاهده میکنند پس چرا از آن عبرت نمیگیرند تا از کفر و
شرک باز ایستند و بعذاب گرفتار نشوند بجهة آنکه ایشان چنانکه میفرماید فَتَکُونَ لَهُم پس باشد مر ایشانرا
قُلُوبٌ یَعقِلُونَ بِهَا دلها که تعقل کنند بآن چیزی که سبب عبرت ایشان باشد اَو آذَانٌ یَسمَعُونَ
بِهَا یا باشد ایشانرا گوشها که بشنوند بآن آنچه واجبست شنیدن آن از وحی که آن خبر دادن حق تعالی
از استیصال جماعت مذکوره فَاِنَّهَا پس بدرستی که حال و شان اینست که لَا تَعمَی الاَبصَارُ کور نیست چشمهای
ظاهر وَلَکِن تَعمَی القُلُوبُ الَّتِی فِی الصُّدُورِ و لیکن نابیناست از مشاهده اعتبار دلهائی که هست در
سینهای ایشان یعنی چشم دل ایشان پوشیده است از مشاهده احوال گذشتگان و بی بهره است از دید
وقایع ایشان که نزول عقوبات است بر ایشان و بجهة این مدان عبرت نمیگیرند و ذکر صدور جهة مبالغه است
و تاکید مرویست که چون آیه وَ مَن کَانَ فِی هَذِهِ اَعمَی فَهُوَ فِی الآخِرَةِ اَعمَی نازل شد ابن مکتوم مغموم شده نزد
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله من در دنیا اعمی ام پس در آخرت نیز اعمی خواهم
حق تعالی این آیه را نازل گردانید و چون ابن مکتوم این آیه شنید شادمان گشت آورده اند که کفار قریش
چون نضر بن حارث و امثال او پیوسته تعجیل عذاب میکردند و با پیغمبر میگفتند که اگر دعوی نبوت و انزال
عذاب صادقی از خدای خود در خواه تا بر ما عذاب نازل سازد این آیه آمد وَ یَستَعجِلُونَکَ

بشتاب میخواهند از تو کافران مکه که نضر بن حارث و اصحاب اویند و تعجیل مینمایند بِالعَذَابِ بنزول عذاب
موعود وَ لَن یُخلِفَ اللهُ وَعدَهُ و هرگز خلاف نکند خدای وعده خود را که در انزال عذاب ایشان فرموده
و اگر چه بعد از ازمنه متطاوله باشد لیکن او سبحانه صبور و حکیمست و مقتضی آن نیست که بعقوبت تعجیل نماید
وَ اِنَّ یَومًا و بدرستی که روزی از روزهای شما عِندَ رَبِّکَ نزد پروردگار تو کَاَلفِ سَنَةٍ مانند هزار سال
مِمَّا تَعُدُّونَ از آنچه میشمرید و این بیان نهایت صبر او سبحانه است بمرتبه که زمان دور و دراز را از زمان کوتاه
میشمرد و او را حقیر و صغیر میداند و چون یک روز و هزار سال هر دو علی السویه اند نزد او سبحانه و قلت و کثرت
نزد او سبحانه یکسانست پس هر گاه خواهد عذاب فرستد و در استعجال زمان عقوبت هیچ اثری بر وی مترتب
نگردد و گویند معنی آنست که کفار استعجال عذاب میکنند و حال آنکه روزی از روزهای عذاب ایشان در
آخرت بمثابه هزار سالست و نزد جبائی معنی آنست که یک روز عذاب او سبحانه در حکم هزار سال
عذاب غیر است بجهة شدت و سختی عقاب او وَ کَاَیِّن مِن قَریَةٍ و چند دیهی از دیههای یعنی کسان او
که بمحض رحمت و رحمانیت خود اَملَیتُ لَهَا مهلت دادم مر اهل آنرا بتاخیر عذاب وَ هِیَ ظَالِمَةٌ و حال آنکه
مردمان او در وی ستمکار بودند بر خود بجهة شرک و معصیت مستوجب عقوبت و مهلت من بجهة آن بود که توبه کنند
و بحق باز گردند ثُمَّ اَخَذتُهَا پس گرفتم ایشانرا چون توبه نکردند بعذاب محنت در دنیا وَ اِلَیَّ المَصِیرُ
بسوی منست بازگشت همه در آخرت و آنجا نیز بجزای خود خواهند رسید و حال شما ای کفار قریش نیز
چنین خواهد بود و نیز بجهة تخویف بندگان میفرماید قُل بگو ای محمد با اهل روزگار خود که یَا اَیُّهَا النَّاسُ
ای مردمان اِنَّمَا اَنَا لَکُم جز این نیست که من مر شما را نَذِیرٌ مُبِینٌ بیم کننده ام هویدا یعنی روشن کننده
آنچه که مر او را انذار میکنم پس بجهة زیادتی حشم کافران حال مؤمنان بیان میفرماید که فَالَّذِینَ
آمَنُوا پس آنانکه گرویدند بخدا و رسول او وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته از انواع
طاعات لَهُم مَغفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزش از گناهان گذشته وَ رِزقٌ کَرِیمٌ و روزی بزرگوار
و نیکو که نعیم بهشت و نزد بعضی مراد برزق کریم روزیست که بی تعب و رنج و منت باشد خواه در دنیا
و خواه در عقبی وَ الَّذِینَ سَعَوا و آنانکه شتافتند از روی جهاد فِی آیَاتِنَا در آیتهای ما بابطال
یعنی سعی نمودند که آیات قرآنی را باطل گردانند و بجهة آن زبان طعن گشوده نسبت بسحر و شعر و اساطیر
اولین دادند مُعَاجِزِینَ در حالتیکه پیشی گیرندگانند یعنی عاجز گردانیدن ما یعنی زعمهای ایشان آنست

که از ما پیشی

که از ما پیشی گیرند و بر ما غالب شوند در عاجز گردانیدن و بجهة این عذاب ما از ایشان فوت شود
اُولَئِکَ آنگروه اَصحَابُ الجَحِیمِ ملازمان درک جحیم اند که از درکات اسفل دوزخ است و آتش آن افروخته تر
خلاصه معنی آنست که کفار در مجادله با خدا و سعی در باب ابطال آیات قرآن مانند کسانی اند که معارضه
کنند با شخصی تا او را عاجز گردانند و بر وی غالب شوند از ابن عباس نقل کرده اند که چون سوره والنجم نازل
شد سید عالم صلی الله علیه و آله آنرا در مسجد الحرام در مجمع قریش میخواندند و در میان آیتها توقف مینمود
تا مردم یاد گیرند پس بطریق عادت بعد از تلاوت آیه اَفَرَأَیتُمُ اللَّاتَ وَ العُزَّی وَ مَنَاةَ الثَّالِثَةَ الاُخرَی
توقف نمود شیطان در آن میان مجال یافته بگوش مشرکان رسانیدن که تلک الغرانیق العلی
ان شفاعتهن لترتجی یعنی این بتان بزرگان قومند و با حسن و طراوتند و امید شفاعت ایشان میتوان
داشت کفار باستماع این گفتار خوشدل شده پنداشتند که این را حضرت رسالت خوانده بتان ایشانرا
ستایش کرد لاجرم در آخر سوره آنحضرت با مؤمنان سجده کردند اکثر اهل شرک اتفاق نمودند در سجده و
جبرئیل فرود آمده صورت حال بعرض رسانید دل مبارک حضرت بسیار از آن اندوهناک شد حق تعالی
جهة تسلیه خاطر سید عالم این آیه فرستاد که وَ مَا اَرسَلنَا و نفرستادیم مِن قَبلِکَ پیش از فرستادن
تو مِن رَسُولٍ هیچ رسولی وَ لَا نَبِیٍّ و نه نبی فرق میان رسول و نبی آنست که رسول صاحب شریعت است و نبی تابع
او در آن شریعت چون لوط که شریعت ابراهیم علیه السلام دعوت میکرد و یوشع و شمعون که شریعت موسی
و عیسی دعوت مردمان میکردند یا رسول آنست که صاحب معجزه و کتابی باشد که بر وی نازل شده و نبی
صاحب کتاب نباشد و بمعجزه دعوت کند و یا رسول اعم از ملائکه و بشر است و نبی مخصوص ببشر یا رسول
آنست که فرشته وحی بوی فرود آورد و نبی آنکه آوازی شنود یا ملهم گردد یا خواب بیند ابوذر غفاری
از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله پرسید که انبیا چند کس بودند فرمود مائة الف و اربعة و عشرون الف صد و
بیست و چهار هزار گفت رسولان چند بودند فرمود ثلثمائة و ثلاثة عشر سیصد و سیزده حاصل که حق تعالی
میفرماید که ما هیچ رسول و نبی نفرستادیم اِلَّا اِذَا تَمَنَّی مگر چون تلاوت کرد اَلقَی الشَّیطَانُ بیفکند شیطان
فِی اُمنِیَّتِهِ نزد تلاوت او آنچه خواست چنانچه بوقت تلاوت تو شیطانی که او را ابیض گویند
بلهجه آواز تو این کلمات را خواند و مشرکان گمان بردند که آن تلاوت تست و بجهة آن خوشحال شده
بسجده افتادند و تمنی بمعنی تلاوت در کلام عرب شایع است و گویند بمعنی ظاهر خود است که آن آرزو

آرزوست یعنی ما نفرستادیم هیچ رسولی و نبی را مگر چون دل او آرزو کردی امری از امور جایزه میکرد
شیطان وسوسه او میداد در آن بباطل و او را بر خلاف میخواند فَیَنسَخُ اللَّهُ پس باطل و زایل
میکرداند خدای مَا یُلْقِی الشَّیْطَانُ آنچه در می افکند شیطان از کلمات کفر یا از وساوس
ثُمَّ یُحْکِمُ اللَّهُ پس ثابت میکرد خدای آیَاتِهِ آیتهای خود را که پیغمبر میخواند یا علامات
حق را ثابت میکرداند در دلهای او و امر باطل را رفع میکرد وَاللَّهُ عَلِیمٌ و خدای تعالی داناست
باحوال بندگان حَکِیمٌ محکم کار در آنچه کند یعنی هر فعلی کند بر وجه حکمت و مصلحت باشد و بعضی از
اهل خلاف قصه القای شیطان در تلاوت پیغمبر بر وجهی که ایراد کرده اند که مرضی اهل حق نیست
و از آن جمله گفته اند که چون رسول صلی الله علیه و آله که مردمان از و متنفر شدند و هر چند بیشتر ایشان را دعوت
میکرد از و دورتر میشوند تمنا کرد در نفس خود که چه بودی اگر خدای آیاتی فرستادی که موافق
خاطر ایشان بودی و ملایم طبیعت ایشان تا با ایمان نزدیک شدندی و بعد از آنکه پیغمبر صلی الله
علیه و آله افرأیتم اللات و العزی تلاوت فرمود شیطان بجهت آنکه محبت کفار را در نفس پیغمبر متمکن
یافت بر زبان او القا کرد که تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی کافران آنرا از پیغمبر شنیدند
همه سجده کردند و در آخر آن سوره مگر ولید بن مغیره که بجهت کبر سن و ضعف نتوانست سجده کند از آن
سنگی چند بر بالای یکدیگر نهاد و بر آن سجده کرد جبرئیل آمد و از روی عتاب به پیغمبر خطاب کرد که
این چه سخنی بود که گفتی و چیزی که ما بر تو خوانده بودیم بر مشرکان خواندی رسول از این حال دلتنگ شد
حق تعالی برای خوشحالی او این آیه فرستاد و علم الهدی در تنزیه الانبیا نقل این قول کرده و بعد از
آن گفته که این سخنی است باطل و منافی عصمت انبیا و از کلمات مزخرفه و حشویه است و ظاهر آیه
اصلا دلالتی ندارد بر آن چه ظاهر یکی از دو وجه بیش نیست یکی آنکه تمنا بمعنی تلاوت باشد و معنی آنکه
هیچ پیغمبری پیش از تو نفرستادیم مگر چون میخواند بقوم خود آنچه بآن مامور می بود ایشان بوسوسه شیطان
و القای ایشان تحریف و تغییر آن میکردند و بر مراد خود چیزی را بر آن می افزودند یا کم میکردند چنانکه
یهود کردند که چیزی که پیغمبر ایشان نگفته بود بوی نسبت میکردند و بعد از آن حق تعالی ابطال آن میکرد
بظهور حجتی و رفع آن شبهه میفرمود بآیات واضحه و دوم آنکه تمنی بمعنی آرزو باشد و معنی اینکه ما ارسال
هیچ نبی و رسولی نکردیم مگر که چون در خاطر خود امری تمنا میکرد شیطان او را وسوسه میداد بباطل آن

حق تعالی

پس حق تعالی نسخ آن می نمود و ارشاد آن میفرمود بمخالفت شیطان و ذکر اقاویل دیگر در این آیه حواله بمنهج الصادقین است
حاصل که حق سبحانه و تعالی تمکین شیطان داد در القای کلام باطل بطریقی که گذشت لِیَجْعَلَ تا گرداند او سبحانه مَا
یُلْقِی الشَّیْطَانُ الخ را که القا میکند شیطان فِتْنَةً آزمایشی و ابتلائی لِلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَّرَضٌ مر آنان را که
در دلهای ایشان شک و تردد است یعنی منافقان وَالْقَاسِیَةِ قُلُوبُهُمْ و مر آنان را که سخت است دلهای
ایشان یعنی کافران مراد آنست که تا منافقان معاند و مشرکان جاحد که امید ایمان از ایشان مسلوب است از
القای شیطان شک و تردد ایشان بیشتر گردد و در کفر خود بیفزایند بجهت عدم تامل و تفکر در فرق میان
حق و باطل از غایت عناد و لجاج وَإِنَّ الظَّالِمِینَ و بدرستیکه ستمکاران یعنی این دو گروه لَفِی شِقَاقٍ
بَعِیدٍ هر آینه در خلاف و نزاع دورند و دراز اند در ستیزه و عناد بجهت کثرت عناد و جحود دور افتاده
اند از طریق صواب که متابعت سید انام است صلی الله علیه و آله وَلِیَعْلَمَ الَّذِینَ و دیگر حکمت در تمکین شیطان
از القا آنست که تا بدانند آنانکه أُوتُوا الْعِلْمَ داده شده اند دانش و بینش یعنی اهل ایمان که عالمند
بطریق صواب و منهج حق میدانند أَنَّهُ الْحَقُّ آنکه قرآن حق است مِن رَّبِّکَ از نزد پروردگار تو و شیطان را
در تغییر آن مجال التصرف نیست فَیُؤْمِنُوا بِهِ پس بگروند بدان یا بخدا یعنی ثابت و راسخ شوند در ایمان فَتُخْبِتَ
لَهُ پس نرم شود و سپار آمد برای قرآن یا خدای قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان بانقیاد و خشیت بجهت قوت ایمان
و احکام او را قبول کنند و گویند معنی آنست تا آنکه عالمند بحکمت حضرت عزت میدانند که تمکین شیطان از
القای محض حکمت است از نزد خدای برای امتیاز اهل کفر و نفاق و اهل ایمان وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستیکه و بتحقیق
که خدای لَهَادِ الَّذِینَ آمَنُوا هر آینه راه نماینده است آنان را که گرویده اند إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِیمٍ
بسوی راه راست یعنی هر چه بر مومنان مشکل و متشابه گردد در دین حق تعالی ایشان را راه نماید بنظر صحیح
و فکر سلیم و تاویلات صحیحه که از مقتضای قوانین حق است تا بنهج صواب رسند و شبهه ایشان زایل
گردد و یا هدایت کند خدا ایشان را در قیامت براه راست بهشت وَلَا یَزَالُ الَّذِینَ کَفَرُوا و همیشه باشند
آنانکه کافر شده اند فِی مِرْیَةٍ مِّنْهُ در شک از قرآن یا از رسول حَتَّىٰ تَأْتِیَهُمُ السَّاعَةُ تا وقتیکه بیاید
بدیشان قیامت یا اشراط آن یا مرگ که قیامت صغری است بَغْتَةً ناگاه أَوْ یَأْتِیَهُمْ یا بیاید بدیشان
عَذَابُ یَوْمٍ عَقِیمٍ عذاب روز نازاینده یعنی روزی که نسل ایشان برافتد مراد روز بدر است که کشته شدند
و بجهت آن کسی از ایشان نماند تا فرزندی از و بوجود آید یا در روز دیگر بریده شده اند از خیر و نفع با ایشان

نرسید یا مگر مترتب بر عذاب که قتل بود و هلاک گشتند و شبهه نیست که این آیه خاص است بکفاری که در علم الهی تعلق گرفته بود
بآنکه بر صفت کفر بمیرند و بدانکه بنا بر قول کسانیکه مراد بالقای شیطان حدیث نفس است که شیطان تعلق بتمنیات
انداز د معنی لیجعل تا آخر آنست که ما تمکین میدهیم وسوسه شیطانی را در قلوب انبیا تا کسانیکه منافق و کافر اند
بعد از استماع آن اثر آن موثر دانسته تجویز خطا و عصیان می نمایند در حق ایشان و بجهت آن شک کفر را زیاده کنند
و جمعی که صادق الایمانند اعتقاد نمایند که حق تعالی عاصم و حافظ پیغمبران خود است از آن و الهی گذارد که بجهت آن
از اهتدا منحرف شوند و خفای نیست در اینکه ظاهر آیه با معنی اول است که آن تمکین شیطانست از القای کلام
در میان تلاوت و الله اعلم بحقایق الامور و بعد از آن در بیان احوال قیامت میفرماید که الْمُلْکُ پادشاهی
و فرمانروائی یَوْمَئِذٍ لِّلَّهِ در آن روز مر خدای راست یعنی پادشاهی در روز قیامت که شک کفار و اهل نفاق
در آن زایل گردد و مر خدای راست بی مدعی و منازع مراد آنست که در این روز ملوک و سلاطین را دعوی
سلطنت و ملکداری هست در آن روز مکر و تکبر از میان متجبران یکبار برود و تاج تجبر از سر خسروان برباید
و دعویهای منقطع و داعیهها مرتفع گردد و مالک ملک رخت تخیلات و تصورات ملوک در مقر دریای عدم
افکند و رسوم توهمات و تفکر سلاطین را العیه ملعق الملک در هم شکند همه را جز اظهار عبودیت و اقرار بعجز
و بیچارگی چاره نباشد و ملکیت و مالکیت مخصوص گردد بالله سبحانه یَحْکُمُ حکم کند مجازات بدون شرکت کسی
بَیْنَهُمْ میان بندگان از مومن و کافر فَالَّذِینَ آمَنُوا پس آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کار
شود فِی جَنَّاتِ النَّعِیمِ در بوستانهای پر نعمت و محبت وَالَّذِینَ کَفَرُوا و آنانکه نگرویدند وَکَذَّبُوا بِآیَاتِنَا
و تکذیب کردند مر آیتهای ما را فَأُولَٰئِکَ پس آن گروه لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ مُّهِینٌ عذابی خوار
کننده و رسوا سازنده و در بعضی روایات آمده که این آیه در باره جمعی آمد از کفار که رسول الله را
بگرفتند و زشت ترین انواع عقوبت کردند بجهت جزای آنکه در روز احد بعضی مسلمانان را مثله کرده بودند وَالَّذِینَ
هَاجَرُوا و آنانکه هجرت کردند از مکه بمدینه و از دیار خود دور شدند فِی سَبِیلِ اللَّهِ در راه خدا یعنی در طاعت او
و برای طلب رضای وی ثُمَّ قُتِلُوا پس کشته شدند در جهاد با دشمنان دین أَوْ مَاتُوا یا مردند بی آنکه
شربت شهادت چشیده باشند لَیَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ هر آینه روزی دهد خدای ایشان را رِزْقًا حَسَنًا روزی نیکو
که منقطع نیست و نه بعیب رسد ایشان را در تحصیل آن و نه علتی طاری شود در تناول آن و نه دغدغه انقطاع
باشد در آن و بعضی از اصحاب سید عالم صلی الله علیه و آله عرض رسانیدند که یا رسول الله با جمعی از برادران دینی

جهاد میرو

جهاد میرویم و شهید نشویم حال ما چون باشد این آیه فرود آمد که چون همه در نیت جهاد متفق اند همه ایشان را رزق
حسن که جنت و نعیم است عطا خواهیم فرمود و گویند رزق حسن آنست که چون آنرا مشاهده کنند از غایت
التذاذ نفس ایشان نخواهند که چشم از آن بردارند و بچیزی دیگر نگرند و این معقد و عین خدا است و لهذا فرموده
که وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستیکه خدا لَهُوَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ هر آینه اوست بهترین روزی دهندگان چه بی حساب و بی
حصر و عدد روزی میدهد از سلمان بن عامر روایتست که روزی دو جنازه از معرکه جهاد بیاوردند یکی
کشته و دیگری مرده تشییع جنازه کشته بیشتر کردند و در عقب جنازه مرده چندانی رغبت نکردند فضل بن
روس گفت ای قوم میل و رغبت شما در تشییع جنازه کشته بیشتر می بینم بخدا که من باک ندارم در اینکه رجحان
نهم کشته بر مرده و هر دو را علی السویه دانم زیرا که حق تعالی فرموده وَالَّذِینَ هَاجَرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ ثُمَّ قُتِلُوا
أَوْ مَاتُوا لَیَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ خَیْرُ الرَّازِقِینَ لَیُدْخِلَنَّهُم هر آینه در آرد همه ایشان را
از کشته و مرده ببهشت مُّدْخَلًا یَرْضَوْنَهُ در آوردنی که بپسندند آنرا چه ملائکه را باستقبال ایشان
فرستد و بتعظیم هر چه تمامتر در بهشت در آرد در موضعی که هیچ چشمی آنرا ندیده باشد و هیچ گوش نشنیده
و در خاطر هیچ کس خطور نکرده وَإِنَّ اللَّهَ لَعَلِیمٌ و بدرستی که خدای داناست باحوال ایشان و اعادی
ایشان حَلِیمٌ بردبار است بعقوبت اعدا و تعجیل نکند چه شتاب از فوت فرصت ترسد و هیچکس
نمیتواند که از قبضه قدرت او بجهد ذَٰلِکَ امر چنین است که مذکور شد در باب مومن و کافر در تبیان
آورده که قومی از مشرکان در دو شب از محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام از
قتال از ماه محرم اجتناب نمودند و گفتند صبر کنید تا شهر محرم بگذرد و کافران باین راضی نشدند و در مقام
محاربه در آمدند و مسلمانان بالضروره کارزار کرده مظفر و منصور گشتند و حق تعالی این آیه فرستاده
از این صورت خبر داد که وَمَنْ عَاقَبَ و هر که عقوبت کند بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ بمانند آنانکه با او عقوبت
کرده شود یعنی هر که از اهل اسلام با مشرکان مقاتله کند بمثل آنکه مشرکان با او مقاتله کرده اند بدون زیادتی
قصاص ثُمَّ بُغِیَ عَلَیْهِ پس ستم کرده شود بر وی یعنی مشرکان باز معاودت نمایند یا عقوبت عقوبت کنندگان
که جزا خواهد دهند و انتقام کشنده ایشان بوده لَیَنصُرَنَّهُ اللَّهُ هر آینه نصرت دهد خدای او را
إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَعَفُوٌّ هر آینه عفو کننده است غَفُورٌ آمرزنده هر منتقم را که در رسم مقاتله نموده
چه عوض او از مقاتله مقابل مقاتله اهل شرکست در قصاص نه زیاده بر آن و این جایز است در شرع

موضع او رد که آیه در بیان حکم جراحات است یعنی هر که شخصی را مجروح سازد وی در حق باج احتی
مجروح گرداند و دیگر باره آن شخص مجروح اول اعاده جراحت کند حق تعالی شخص ثانی نصرت دهد
ذلک این نصرت و یاری خدای مظلوم را بان است که اللّه بسبب آنست که خدای تعالی قادر مطلق است
بعضی امور را بعضی غالب گرداند و عادت او جاریست که اکثر اشیا معانده و متضاده را متبدل سازد
و از آنجمله آنست که یولج اللیل درمی آورد شب را فی النهار در روز یا بنوعی که ساعات او
می افزاید در روز تا ظلمت شب را بجای روشنی روز می نهد و یولج النهار و درمی آورد روز را
فی اللیل در شب یعنی ساعتهای او را زیاده می سازد و در شب و منور روز را بجای ظلمت شب می
آرد یعنی بمحض قدرت کامله از شب کم میکند و میکاهد و در روز می افزاید و ان اللّه و بسبب آنست
که خدای سمیع شنواست قول عقوبت کننده را در دعا کردن بنصرت بصیر بیناست باحوال انتقام
کشنده پس دعای او را اجابت کند ذلک این وصف حق تعالی بکمال قدرت و علم در خلق لیل و نهار
و احاطه او باحوال او و از آن آفریدگان بان اللّه بسبب آنست که خدای تعالی هو الحق او ثابت است
در ذات خود نه بغیر او وجوب لذاته مقتضای آنست که مبدأ وجود ماسوای خود باشد و عالم
بالذات بما عدای خود باشد که او ثابت در الوهیت نه بغیر او پس البته قادر و عالم باشد بر
جمیع مکونات و ان ما یدعون و بسبب آنست که آنچه تمامی پرستندگان مشرکان و حقیقی بیا میخوانند
یعنی آنچه میخوانند و می پرستند مشرکان من دونه بجز از خدای اصنام هو الباطل آن باطل
معدوم است در حد ذات خود یا باطل در الوهیت و ان اللّه و بسبب آنست که خدای تعالی هو
العلی او ست برتر از همه اشیا و متعالی از اشباه و انداد الکبیر بزرگوار از آنکه او را شریکی باشد
چه شان او اعلی است از ماسوی و اکبر از ما عدا و جمیع ممکنات در جنب عظمت و جلالت او در
نهایت حقارت و صغارت اند و در غایت افتقار و مذلت الم تر آیا ندیدی و ندانستی
یعنی البته دانسته ان اللّه بدرستی که خدای انزل من السماء فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان
ماء آبی را که فتصبح الارض پس گشت زمین مخضرة سبز و خرم گشته بعد از پژمردگی و خشکی ان اللّه
بدرستی که خدای لطیف لطف کننده است یعنی رسیده است لطف و فضل او بجمیع آفریدگان که
از جمله آن رویانیدن گیاه است تا از اثر آن روزی دهد خبیر داناست بحال ارزاق

مرزوق

مرزوق یا رسیده است علم او بدقایق همه اشیا که بر غیر او متعذر است علم بآن و آگاه است مصالح
و منافع همه بندگان یا لطیف است یا رازق بندگان که روزی بر وجهی بایشان میرساند که از آن
گمان ندارند و خبیر است بآنچه در قلوب ایشانست له ما فی السموات مر او راست آنچه در آسمانها
و ما فی الارض و آنچه در زمینها است یعنی خالق و مالک همه علویات و سفلیات و ان اللّه و بدرستی که
خدای لهو الغنی هر آینه او ست بی نیاز در ذات خود از ماسوی الحمید ستوده شده یعنی
مستوجب ستایش بصفات و افعال خود و سزاوار آنکه همه کس او را ستایند الم تر آیا ندانستی یعنی هر
آینه دانسته ان اللّه آنکه خدای سخر لکم مسخر گردانید برای شما و رام ساخت ما فی الارض آنچه
در زمین است از حیوانات و غیر آن هرچه بآن منتفع شوید و الفلک و رام گردانید مر شما را کشتیها
و گویند مراد بما فی الارض مرکب بر است بقرینه مقابله یعنی مسخر شما گردانید چهارپایان را برای سواری
کشتیها را که مرکب بحر است با آن نشیند تجری فی البحر در حالتی که آن کشتیها را مرکب بحر است
میروند در دریاها بامره بفرمان او و یمسک السماء و نگاه داشته که خدای نگه میدارد آسمان را ان تقع
علی الارض از آنکه بیفتد بر زمین بر صورتی آفریده که بر زمین نیفتد الا باذنه مگر بمشیت و خواست او
که در آخر زمان الآن حفظ آن از آن منع می نماید و بر زمین افتد و این در روز قیامت باشد دلیل آنکه
که آسمان بالذات نگهدارنده خود نیست بقرینه الا باذنه و لیکن حق تعالی بمحض قدرت کامله خود آن را نگه
داشته از سقوط و روز قیامت که اراده افتادن داشته باشد البته بیفتد ان اللّه بالناس
بدرستی که حق تعالی لرءوف هر آینه مهربانست رحیم بخشاینده که اسباب استدلال بر وحدانیت و قدرت
با بهره خود بر ایشان می نمایند و ابواب منافع بر روی مقاصد ایشان می گشاید و انواع مضار از
دفع می نماید و هو الذی و اوست آنکه احیاکم زنده کرد شما را پس از آنکه نطفه بودید که از قسم جمادات
ثم یمیتکم پس بمیراند شما را چون اجل در رسد ثم یحییکم پس زنده گرداند شما را در روز قیامت
برای جزای کردار ان الانسان لکفور بدرستی که آدمی ناسپاس است که با وجود چندین نعمت که
او سبحانه بدیشان عطا فرموده پرستش غیر او میکنند و منعم حقیقی خود را فراموش کرده و منکر بعث میشود
لکل امة مر هر گروهی را از اهل ملت ماضیه و حاضره جعلنا منسکا معین و مقرر گردانیدیم دینی و شریعتی
که بامر ما هم ناسکوه ایشان بدو گرویده اند و عمل نمایندگان بآن بر وجه الفت و رغبت و اهل متمسکان

مردم الفت گرفته باشند بآن برای عبادت یا بامری از امور خیر یا شر و نزد بعضی مراد بمنسک عید است
یعنی بهر امتی که عیدی تعیین کرده ایم که نگهدارنده آنند و بجای آرنده مناسک فلا ینازعنک پس باید
که نزاع نکنند ارباب مراسم با تو فی الامر در کار دین یعنی التفات مکن بقول ایشان و ایشان را ممکن
مده از آنکه با تو مناظره کنند که سودی بمنازعت نشود چه مناظره نفع میدهد مر طالب حق و این اهل
عنادند و لجاج مراد کفار خزاعه بودند که جهال آن قوم بودند و بهیچ طریق حق را نمیدانستند و جز از کیش
خود چیزی نداشتند و در نهایت عناد و جحود بودند و ادع و بخوان مردمان را الی ربک بتوحید و عبادت آفریدگار
خود انک بدرستی که تو لعلی هدی مستقیم هر آینه بر راه راستی که موصل است بحق یعنی چون شریعت تو ناسخ
جمیع شرایع است پس همه را بشریعت خود دعوت کن که منهج مستقیم است و هادی مردمان بجنت نعیم و ان
جادلوک و اگر جدال کنند با تو بخصومت ورزند از روی لجاج و عناد و از نزاع ممتنع نشوند با آنکه
حق ظاهر شده و حجت بر ایشان لازم گشته فقل اللّه اعلم پس بگوی خدای داناتر است بما تعملون
بآنچه میکنید از عناد و جدال باطل و بر آن شما را جزا خواهد داد و در زاد المسیر آورده که این آیه بآیه
السیف منسوخ یوم القیامة در روز رستخیز فیما کنتم فیه بآنچه هستید شما که در آن تختلفون اختلاف
میکنید امر و از امر دین و حکم حق تعالی در آنروز با بنوعی باشد که مومن را بدرجات ثواب برآرد
و کافر را در درکات عقاب افکند بخلاف آنکه در دنیا حکم کرده میان حق و باطل و امتیاز آنها نموده از یکدیگر
بدلایل واضحه حق تعالی درین آیه طریق آداب را باهل ایمان آموخته که اگر کسی از منکران حق با ایشان
مجادله کند و استماع حجت نکند جهت عناد و لجاج ایشان با او منازعت ننموده او را با حکم خدا
و با او گویند که در روز قیامت ظاهر گردد که محق و مبطل از ما و شما کیست پس جهت تسلی خاطر عاطر
عالم صلی اللّه علیه و آله می فرماید که الم تعلم آیا ندانسته البته دانسته ان اللّه یعلم از آنکه خدای میداند
ما فی السماء آنچه در آسمانست از عجایب علویه و الارض و آنچه در زمین است از غرایب سفلیه و هیچ چیز
بر وی پوشیده نیست ان ذلک بدرستی که همه آنچه در آسمان و زمین است نوشته شده است فی کتاب
در لوح محفوظ که نزد ماست قبل از آنکه حادث شود و هرگاه ما عالم باشیم بهمه اشیا و حافظ آن که از
جمله آن مجادله و منازعه کفار قریش است پس غمگین و اندوهناک مشو از قول و فعل ایشان که ما عالم
بآن و حفظ آن نموده بآن جزا خواهیم داد ان ذلک بدرستی که علم اشیا علی اللّه یسیر بر خدای آسانست

وَادعُ

چه علم

چه علم خدا او که از مقتضای ذات او ست متعلق است بجمیع معلومات علی السویه یا بدرستی که حکم کردن میان مومنان
و کافران در روز قیامت بر خدای تعالی آسانست و یعبدون من دون اللّه و می پرستند کفار مکه بجز از خدا
ما لم ینزل به آنچه را که نفرستاده حق به پرستش آن سلطانا حجتی و برهانی که دلالت کند بر
جواز عبادت و ما لیس لهم و آنچه را که نیست مر ایشان را به علم بآنچیز دانشی یعنی نه علم ضروری دارند
و نه علم استدلالی عقلی و نقلی به پرستیدن آنچیز بلکه از محض جهل و تقلید می پرستند آنرا و ما للظالمین و نیست مر
مشرکان را که در گذشتند از طریق وحی و مرتکب ظلم عظیم شده اند که شرکست من نصیر هیچ یاری که
ایشان را بصواب آرد یا دفع عذاب کند از ایشان بعد از آن سزای عذاب آنها خبر میدهد که و اذا
تتلی علیهم و چون خوانده میشود بر ایشان آیاتنا آیتهای ما که قرآنست بینات در حالتی که آن آیتها
روشن اند و هویدا یعنی دلالت واضح بر عقاید حقه و احکام آن بینا تعرف در می شناسی
ای محمد فی وجوه الذین کفروا در رویهای آنانکه کافر شدند المنکر انکار و ناشناخت یعنی چون قرآن
بر کافران خوانی اثر کراهت و نفرت در روی ایشان بینی از غایت خشم و عناد و لجاج که با حق
دارند یکادون یسطون نزدیک باشند از فرط غضب و غیظ بر جهند و بگیرند بشدت هرچه تمامتر
بالذین یتلون علیهم آیاتنا آنانرا که میخوانند بر ایشان آیات ما آیتهای ما را و بزنند و هر نوع اذیت
و بدی که توانند بدیشان رسانند قل بگو ای محمد ایشانرا افانبئکم آیا پس خبر دهم شما را بشر
من ذلکم به بدتر از آنکه میخواهید بخوانندگان قرآن النار آن آتش دوزخ است که سخت تر و مکروه
تر است از غیظ و غضب شما وعدها اللّه وعده داده است آن آتش را خدای الذین کفروا
و آنانرا که انکار ورزیدند و بئس المصیر و بد موضع باز گشتی است آتش حاصل معنی آنست که ای کافران چه
آنکه مومنان آیات قرآنی بر شما میخوانند بمرتبه خشمگین و غضبناک که میخواهید دست برایشان
بگشائید و انواع ضرر و آزار بایشان برسانید پس حال شما در شدت غضب و غیظ چگونه باشد
در وقتی که آتش دوزخ را به بینید که بمراتب بدتر و سخت تر است از آن و بعد از آن خطاب
بایشان کرده می فرماید که یا ایها الناس ای مردمان ضرب مثل زده شده است مثلی برای
شما مر بتانرا فاستمعوا له پس شنوید و گوش فرا دارید مر آن مثل را بگوش هوش و در آن تامل
نمائید و مراد بضرب مثل اینجا بیان قصه عجیب است و آن اینست که ان الذین تدعون بدرستی که

مذ بر ستیکی حوانید از بتان و آن سیصد و شصت بت بود ند بر حوالی خانه کعبه نهاده یعنی همه این بتان
که پرستید مِن دُونِ اللّٰهِ بجز از خدای لَن یَخلُقُوا هرگز نیافرینند ذُبابًا مگسی را با وجود خردی
وَلَوِ اجتَمَعُوا لَهُ و اگرچه اجتماع کنند و اتفاق نمایند برای آفریدن آن وَاِن یَسلُبهُمُ الذُّبابُ
و اگر برباید مگس از ایشان شَیئًا چیزی را از طیب و عسل و غیر آن که بدانها آلوده باشند لا یَستَنقِذُوهُ
نتوانند رهانید آن را یعنی باز نتوانند ستد آن چیز را مِنهُ از مگس رسم مشرکان آن بود که بتان را عسل
و بوی خوش می اندودند و درهای بتخانه بر ایشان می بستند مگسان از روزن در آمده آنها را
میخوردند و بعد از چند روز که از طیب و عسل بر آن بتان نبودی شادی میکردند که خدایان
ما آن را خورده اند خدای تعالی از ضعف و عجز بتان خبر داد که اینها نه بر آفریدن مگسی قادرند و نه
بر دفع ایشان از خود و حکم بجهالت ایشان کرد که شریک ساختند بخدایی که قادر است بر جمیع
مخلوقات و منفرد در ایجاد همه موجودات صورتهائی را که عاجزترین همه اشیااند و بجهت غایت
عجز قادر نیستند بر خلق کمترین آفریدگان و خوارترین ایشان و اگرچه همه مجتمع شوند بر آن بلکه قدرت
ندارند بر دفع ایشان از خود و خود را از آنها نتوانند رهانید ضَعُفَ الطّالِبُ سست و عاجز است
جوینده است یعنی مگس که رباینده طیب و عسل است از بت وَالمَطلُوبُ و ضعیف است طلب کرده شده یعنی
بت و در کمال عجز و پاست و عاجز بر پرستنده شده که مشرک است و بت و بحقیقت معبود مشرک
هر آینه ضعیفتر از وست و از مگس چه بتان از قسم جمادند و مشرک و مگس از انواع حیوان ما
قَدَرُوا اللّٰهَ تعظیم نکردند خدای را حَقَّ قَدرِهِ آنچه حق سزای تعظیم او است یا او را نشناختند چنانکه
حق شناختن او باشد یا وصف نکردند او را چنانچه لایق او باشد چه اگر او را شناختندی و
مرتبه عظمت و بزرگواری او را دانستندی با او شریک نساختندی چیزی را که در نهایت زبونی
و عجز است و مرویست که مالک بن حنیف و کعب بن اشرف و جمعی از یهود گفتند که خدای تعالی عالم را
به شش روز آفرید پس در شنبه برای آسایش بر پشت تکیه کرد حق تعالی این آیه فرستاد که یهود
تعظیم نکردند چنانکه حق تعظیم او ست که رنج و تعب را با او نسبت دادند محققان گفته اند که چون
اهل کفر و شرک حق معرفت او نرسیدند و او را چنانچه سزاوار باشد ندانستند و بجهت این
شرک آوردند نسبت عجز و ضعف و تعب با و راه دادند اهل علم نیز بحقیقت بی معرفتی او

او بزدند زیرا که صاحب درگاه وَلا یُحیطُونَ بِشَیءٍ مِن عِلمِهِ وَلا یُحیطُونَ بِهِ عِلمًا کسی را در حوالی بارگاه کبریا میگذارند
و لیس هویت و حقیقت خود هیچ راهنما را راه نمیدهد واسطی گفته که لا یعرف حق قدره الا هو حق قدر او
جز او نداند و لیس معرفت او جز او پی نبرد میان او و او سوای هیچ نوعی انبساط نیست تا در طریق معرفتش شروع
توانند کرد و معرفت بی مناسبت از قبیل محالات است ما للتراب و رب الارباب ع چه نسبت خاک را
با حضرت پاک ؛ و نکته تفکروا فی آلاء الله و لا تفکروا فی ذات الله دلالتی واضح است برین مقصد که
عقلها عاجزند از اوصاف ؛ و فکر بیهوده مر ندانش ؛ جلت عظمته و عظم شانه ؛ اِنَّ اللّٰهَ لَقَوِیٌّ
خدای لَقَوِیٌّ هر آینه توانا ست که خلق همه اشیا کرد عَزِیزٌ غالب است بر همه چیزها که هیچ چیز بر و غالب نتواند
شد و خدایان شمای مشرکان عاجزترند و ذلیلترین ممکنات و مغلوب و مقهور همه کائنات اند پس چه
وجه است که ایشان را خدا انبساط میدهید و نام خدایی بر ایشان می نهید اَللّٰهُ یَصطَفِی خدای برمیگزیند
مِنَ المَلٰئِکَةِ رُسُلًا از فرشتگان فرستادگان را که واسطه باشند میان وی و پیغمبران وی برسانند
وحی چون جبرئیل و میکائیل وَمِنَ النّاسِ و می گزیند از آدمیان که پیغمبران اند تا خلق را بوی دعوت
کنند اِنَّ اللّٰهَ سَمِیعٌ بدرستیکه خدای شنواست گفتار پیغمبر را در وقت تبلیغ رسالت بَصِیرٌ بینا
بحال امت او در رد و قبول دعوت این آیه رد انکار مشرکانست که می گفتند رسول خدا از جنس بشر
نشاید و بیان آنکه رسول خدا بر دو نوعند ملائکه و بشر و در بعضی تفاسیر مذکور است که مشرکان بر سبیل
انکار میگفتند آیا خدا از میان ما محمد برگزید که یتیم ابو طالب است و کتاب را بر او انزال فرمود حق تعالی رد
انکار ایشان نمود که این چه انکار و تعجب است حق تعالی برمیگزیند از آنکه خواهد چون جبرئیل و میکائیل و
غیر ایشان و از آدمیان از آنکه اراده فرماید چون نوح و ابراهیم و محمد و غیر ایشان یَعلَمُ ما بَینَ اَیدِیهِم
میداند آنچه در پیش ایشانست از عملها که کرده اند وَما خَلفَهُم و آنچه از پس ایشانست از کارها که
خواهند کرد وَاِلَی اللّٰهِ و بسوی خدا تُرجَعُ الاُمُورُ باز گردانیده میشود همه کارها و کسی که باین صفات
متصف باشد هیچکس را نرسد که در حکمتهای و مصلحتهای او و تدابیر و اختیار رسولان از آدمیان
و فرشتگان اعتراض کند و بعد از اثبات وحدانیت خود نفی شریک از خود بندگان را بعبادت
خود می فرماید که یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید اِرکَعُوا وَاسجُدُوا رکوع و سجود کنید در نماز
که از افعال و ارکان آنست مرویست که در اول اسلام در نماز همین نشستن بود و برخاستن بی این

آیه رکوع و سجود داخل شد و از جمله مواضعی که تعاریر است ست سجده کردن نزد تلاوت این آیت است و باتفاق
ما این سجده و اجب نیست در بین تلاوت چه این امر است در رکوع و سجود در نماز نه مطلقا وَاعبُدُوا
رَبَّکُم و بپرستید پروردگار خود را در جمیع آنچه بآن متعبد ید از نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد وَافعَلُوا
الخَیرَ و بکنید نیکویی را یعنی عملی که در شرع پسندیده باشد و فریضی و رجحانی داشته باشد از
افعال مباح چون نوافل طاعات و صله ارحام و مکارم اخلاق و امثال آن حق تعالی اول مومنان را
بصلوة دعوت کرد که ذکر خالص است و اعظم عبادات و بعد از آن بمطلق عبادات امر فرمود و اگرچه امر
شامل آن نیز هست اما بجهت شرافت و مزیت فضیلت نماز را جدا ذکر کرده مقدم داشت و بعد از آن بر سبیل
عموم ترغیب بندگان کرده بر بسیار خیرات و انگه بجهت آنکه بندگان تکیه بر عمل خود نکنند و بکثرت طاعات
مغرور نشوند میفرماید که لَعَلَّکُم تُفلِحُونَ شاید که شما رستگار شوید و آیه مذکوره اگرچه متضمن امر بجهاد نیز
بود اما چون که جهاد موجب هدم بنیان کفر و شرک است و سبب اعلای کلمه اسلام که توحید است و باعث اظهار
شعار ایمان از بجهت آن را بذکر ممتاز کرده از آن بجنانکه نماز و فرموده که وَجاهِدُوا و جهاد کنید با
دشمنان خدا و اگرچه پدران و پیران شما باشند فِی اللّٰهِ در راه خدای و محض فرمان برداری او حَقَّ
جِهادِهِ چنانکه سزاوار جهاد او باشد یعنی نیت جهاد را خالص کردانید از برای رضای خدا و امتثال
امر او و اصلا آن را بغرض دیگر آلوده نسازید و کمال جد و جهد در آن مرعی دارید و اکثر مفسران حمل جهاد
کرده اند در مقام بر جمیع اعمال طاعت و حق تعالی جهاد یعنی طاعت و حق جهاد یعنی نیت صادق و خالص در جمیع
عبادات او جد و جهد نمودن مبادرت کردن در اقسام طاعت تفسیر کرده اند و از عبد الله مبارک
مرویست که مراد جهاد است با نفس اماره که دشمن باطن است بجنانکه کفار که از دشمنان ظاهر اند چنانچه
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از جنگ تبوک فرمود که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر یعنی رجوع
کردیم از جهاد اصغر که محاربه است با کفار بجهاد اکبر که مجاهده است با نفس که بزرگترین دشمن اینکس است بجنانکه آنحضرت
صلی الله علیه و آله فرموده که اعدی اعدوک التی بین جنبیک یعنی دشمن ترین دشمن تو آنچیز است که میان
دو پهلوی تست آن نفس است قشیری گفته که حق جهاد آنست که یک چشم زدن از مجاهده و جهاد باز
نایستید زیرا که از و هیچ وجه ایمن نتوان بود در هیچ وقت هُوَ اجتَبٰکُم او سبحانه برگزید شما را برای
نصرت دین خود پس بر جهاد اصغر و اکبر ثابت قدم باشید وَما جَعَلَ و نساخت و مقرر نکرد برای شما

فِی الدِّینِ مِن حَرَجٍ در دین هیچ تنگی یعنی احکام دین را بر شما تنگ فرا نگرفت و تکلیف بالایطاق ننمود
شما را در آن بلکه بوقت ضرورت رخصتها فرمود چون رفع تکلیف جهاد در حال مرض و رخصت افطار روزه
و قصر نماز در سفر و جواز تیمم در وقت نیافتن آب و خوردن میته در حالت خوف تلف نفس و نیافتن طعام
حلال و غیر آن و مثل اینست آیه یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر از ابن عباس معنی این پرسیدند فرمود
آنست خدای تعالی دین اسلام را بر امت مرحومه سهل و آسان گردانید و ایشان را از گناه خلاصی داد
بکفارت بخلاف بنی اسرائیل که کفارت ایشان رفع گناهان ایشان نمیکرد و شدائد تکالیف ایشان
مراتب زیاده از این امت پس حق تعالی در دین اسلام تنگ گیری نکرد بجنانکه بر امت موسی بلکه توسع آن
فرمود مِلَّةَ اَبِیکُم ؛ شدند واسع گردانید کیش پدر شما اِبرٰهِیمَ که ابراهیم است و تنگ گیری نکرد چنان در آن
چنانکه با بنی اسرائیل و یا معنی آنست که پیروی کنید و لازم خود گردانید ملت پدر خود را که ابراهیم است و خوش
عرب از ذریت اسمعیل بودند که پسر ابراهیم است از بجهت ابراهیم را پدر ایشان خوانده و آنکه پیغمبر ما است
صلی الله علیه و آله و آنحضرت در حکم پدر امت و پدر پدر در حکم پدر است و ابوت پیغمبر بالنسبة بامت باعتبار
آنست که وی سبب حیات ابدی ایشانست معنا و وجود ایشان بر وجه معتدبه در آخرت و مراد ملت ابراهیم
احکام شریعت اوست که موافق شریعت پیغمبر ما است چه رسول شرع هیچ پیغمبری متعبد نبود و ذکر ملت وی حکمت
آن فرمود که تا مردمان باین شریعت رغبت کنند چه طبیعت بموافقت آثار و آبا و اجداد مایل اند هُوَ
سَمّٰکُمُ المُسلِمِینَ خدای نام نهاد شما را مسلمانان مِن قَبلُ پیش از قرآن در کتب منزل وَفِی هٰذا
و در قرآن نیز و یا ابراهیم شما را مسلمان نام نهاد در زمان خود و در زمان نیز چه در قرآن مذکور است که
ابراهیم گفت و مِن ذُرِّیَّتِنا اُمَّةً مُسلِمَةً لَکَ و اول اصح است و بر هر تقدیر شما را تسمیه یافته اید بمسلمین لِیَکُونَ
الرَّسُولُ تا باشد پیغمبر محمد صلی الله علیه و آله روز قیامت شَهِیدًا عَلَیکُم گواه بر شما بقبول دعوت
و متابعت ملت ابراهیم یعنی بعد از تبلیغ گواهی دهد بر شما بر آنکه کدام از شما طاعت نموده بدین اسلام و کدام
عصیان ورزیده و قبول آن نکرده وَتَکُونُوا شُهَداءَ عَلَی النّاسِ و تا باشید شما گواهان بر مردمان بر سایندن
انبیا دعوت حق را با ایشان یعنی چون پیغمبر با ایمان و اطاعت شما و عدل شما نموده پس گواهی خواهند
داد بر وجه عدالت بر امم ماضیه بانکه رسولان تبلیغ کردند و ادای رسالت پروردگار خود نمودند با ایشان
و ایشان که قبول آن نکرده اند مستوجب دوزخ شدند و عذاب جحیم و جماعتی که بآن آوردند مستوجب نعیم اند

واین اشرف مراتب شماست چون حق تعالی شما را بدین کرامت خاص کردانید واین مرتبت ومنزلت کرامت
فرمود ما اقیموا الصلوة پس بپای دارید نماز را جهت تعظیم امر او وسپاس داری برآنچه شما را کرامت فرموده
وآتوا الزکوة وبدهید زکوة را برای شفقت بر خلق یعنی بانواع طاعات بدنی ومالی متقرب بخدا شوید
خاص کردانیده خدای تعالی شما را باین فضل وکرامت واعتصموا بالله وچنگ در زنید بفضل خدا
یعنی در همه امور خود اعتماد برو کنید ودر جمیع حالات ونصرت ازو طلبید نه غیر او یا متمسک بکتاب او شوید
وبمضمون آن عمل کنید ویا بدین او اعتقاد نموده بران استقامت ورزید هو مولیکم اوست یار
بندکان ومتولی کار درماندکان ومالک امر جمیع آفریدکان فنعم المولی پس نیکو یاری وخداوندیست او
ونعم النصیر ونیکو مددکاری وباوری بسیاری عیبها بپوشد وبمددکاری کناهان بریخت ولوای
روز برابر قرار خود به بندکان ستم دارد واکرچه در حق او عصیان ورزند وبمغفرت خطا جا زاد
کیری کنند پس یاری ازو خواه که از یاری درنماند ومددکاری ازو جوی که از مددکاری عاجز نشود چه در ولایت
وحکومت بی نظیر است ودر بعزت بلی مثل رباعی از یاری خلق بکذر ای مرد خدا یاری طلب از آنچنان کار ار و
وفا کار تو تو آن کسب ار دمی وقت دست تو تو آن کیرد بهمه حالی سورة المومن ابی بن کعب
از سید عالم صلی الله علیه وآله نقل کرده که هر که سورة المومنون قرات کند ملائکه مقربین در روز قیامت
ویرا بشارت دهند بروح وریحان ودر وقت آمدن ملک الموت بقبض روح او ویرا مژده دهند بچیزی که
بدان چشم او روشن کردد ودل او بدان شاد وخرم شود وبنشاط تمام روح ازو مفارقت نماید
وواصل شود بدار السلام واز ابو عبد الله علیه السلام روایتست که هر که سورة مومنون بخواند حق تعالی
ختم کار او بسعادت مقرون دارد وهر که در هر جمعه بقرات آن مداومت نماید منزل او با پیغمبران ورسل
در فردوس اعلی باشد واز حضرت رسالت صلی الله علیه وآله مرویست که ده آیه بر من نازل شده هر که
قرات آن کند بهشت در آید وبعد از ان از اول این سوره تلاوت فرمود تا ده آیه را اتمام کرد
ونیز از آنحضرت منقول است که اول این سوره وآخر آن از کنجهای بهشتست هر که عمل کند بسه آیه از اول
این سوره وپند کیرد بچهار آیه از آخر این ناجی ورستکار کردد وچون حق تعالی ختم سورة حج بامر
بعبادات وافعال خیر بطریق اجمال افتتاح این سوره بتفصیل آن عمل وتبیین آن افعال فرمود که
بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون

الجزء الثامن عشر

بدرستیکه رستکار شدند وبمقاصد دینوی واخروی خود رسیدند کرویدکان بخدا ورسول الذین هم
آنانکه ایشان فی صلاتهم در نماز خود خاشعون ترسکارانند از خدای در آن چشم
بسجدکاه ودل بردرکاه مناجات حاضر شدکان آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه وآله در وقت
ادای نماز بجانب آسمان نظر می فرمود چون این آیه نازل شد نظر بموضع سجود کماشت وبهیچ جهت دیکر نظر
ننداخت ودر لباب کفته که در حالت قیام دیده بسجده کاه باید نهاد مکر بمکه معظمه که در خانه مکرم باید
نکریست نظر در آن عبادتست وکفته اند که خشوع آنست که مصلی نداند که بر راست وچپ وی کیست ودر
بحر الحقایق مذکورست که خشوع در ظاهر آنست سر پیش افکنده ودیده از التفات بچپ وراست منع
کنند وقرات او از روی حضور قلب بود ودر باطن آنکه خواطر وهواجس را منع کند واز ما سوای الله بکلی
توجه نماید بمولی ودر بحر شهود مستغرق کشته از شغل آثار ظهور انوار جلال نکذارد ومحقق کفته که در نماز
اول از خود بیخبر باید شد پس طالب وصول قرب یار باید کشت چنانچه در اخبار صحیحه متواتره آمده که پیکان
مخالفین در بدن اطهر مبارک امیر المومنین نشسته واز غایت وجع نتوانستند آنرا بیرون آورد صورت
حال را معروض حضرت داشتند فرمود وقتی که در نماز ایستاده باشد پیکان را از بدن او بیرون کشید
چه در آنوقت او بحضرت عزت وجهی هست که خود را فراموش میکند پس در آنحال که بنماز مشغول شد جراح
او آمدند وپیکان را از بدن اطهر او بیرون آوردند وخون بسیار بر سجاده آنحضرت ریخته چون
از نماز فارغ شد وآن خون را مشاهده فرمود پرسید که این چیست کفتند در وقتی که پیکان را از بدن
اطهر تو بیرون می آوردیم این خون از آن جراحت بیرون آمده فرمود بخدای که جان علی در قبضه قدرت
اوست که در نیافتم وواقف نشدم که در چه وقت بدن مرا شکافتند وپیکان را بیرون آوردند از
رسول خدای صلی الله علیه وآله روایتست که چون بنده در نماز بایستد حق تعالی بنظر رحمت در وی
نکرد وچون دیکر نظر کند حق تعالی کوید ای بنده من بتو می نکرم تو بکه می نکری روی بمن کن که من
بهتری چیست عطا کوید خشوع در نماز آن باشد که در نماز بجوارح خود بازی نکند وخود را بازی نکشد ودهن
دره نکند وانکشتان بازی نکشند ودر خبر آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله مردی را دید که نماز میکرد
ودست بمحاسن خود فرو می آورد فرمود اکر این مرد خاشع بودی اعضای وی نیز با خشوع بودی ابوذر غفاری
رحمة الله علیه از پیغمبر صلی الله علیه وآله روایت کرده که چون یکی از شما بسوی نماز آرد رحمت خدای روی بوی

بوی آرد پس باید که ریزه مسجد وغیره بازی نکند حسن بصری مردی را دید که سنکریزه مسجد بازی میکرد ودر عقب
نماز میکفت که بار خدایا حور العین را جفت من کردان حسن کفت بد خواستکاری که میکنی از خدا که
طلب حور العین جفت من کردان حسن کفت بد خواستکاری که می کنی از خدا که طلب حور العین میکنی
وبدست بازی میکنی واسکی کفته که خشوع در نماز خاص وخالص کردانیدن نماز است برای خدای
نه بقصد طمع ثواب وخوف عقاب چنانکه امیر المومنین صلوات الله علیه فرمود که پرستش تو اله بجهت
ترس از آتش دوزخ وطمع ثواب نمیکنم بلکه ترا اهل عبادت شمرده پرستش یافتم بجهت آن پرستش تو کردم ونیز در
صفت اهل ایمان می فرماید والذین هم عن اللغو معرضون ومومنان آنانند که ایشان از آنچه بیهوده
وبی فایده است از کفتار وکردار معرضون اعراض کنندکانند وروی کرداننده کان از آن ابن عباس
تفسیر لغو بباطل کرده ونزد حسن مراد بلغو جمیع معاصی است واین درست قول ابن عباس داخل
واز ابو عبد الله علیه السلام منقولست که اعراض از لغو آنست که تخفی از روی اتیان بباطل استماع بغیبت وبعد
وچیزیکه در او نباشد بر تو ببندد وتو خالصا لله وقربة الی الله بجواب او التفات نکنی وازو اعراض
نمائی وقشیری کفته که هرچه برای خدا نیست حشو است وآنچه از خدا باز دارد لهو است وآنچه بنده را در آن
حظی باشد لهو است وآنچه از خدا نبود لغو است وحقیقت آنست که لغو هر چیزیست که بهیچ کاری نیاید
وفایده مترتب نشود از اقوال وافعال چنانچه در اول مذکور شد والذین هم وآنانند که ایشان
للزکوة مر دادن زکوة واجبی از اموال خود فاعلون کنندکانند یعنی ادا نمایندکان وکویند مراد
بزکوة اعم از انست که زکوة مال باشد یا فطره یا تصدقات مندوبه واما ابن عباس تفسیر بزکوة
واجبه مالیه کرده والذین هم وآنانکه ایشان لفروجهم مر فرجهای خود را حافظون نکاه دارندکانند
یعنی ضبط نمایندکان ومنع کنندکان آن از مباشرت ومواقعت الا علی ازواجهم
بر زنان منکوحه خود او ما ملکت ایمانهم یا بر آنکه مالک شده اند بمیامن دستهای
ایشان یعنی کنیزان فانهم پس بدرستیکه ایشان اقدام نمایندکان بر زوجات وکنیزان خود
غیر ملومین ملامت کرده نشده اند بحسب ذات مکر بجهة امر عرضی که آن حیض است ونفاس و
وروزه واحرام وغیر آن از عروض موانع فمن ابتغی پس هر که جوید برای مباشرت وراء
ذلک غیر زنان وکنیزکان خود فاولئک پس آنکروه جویندکان هم العادون ایشان درکذرندکانند

از حلال بحرام وامتحان بید واتیان ببهایم نیز ازین کروهند والذین هم وآنانکه ایشان لاماناتهم مر امانتهای
خود را یعنی آنچه ایشان بران امین ساخته از امانت وودایع وشهادات خلق یا آنچه امانت حق است
چون نماز وروزه وغسل جنابت وامثال آن وعهدهم ومر عهدهای خود را که با خلق یا با حق بندند از نذر
وعهد وعقود راعون رعایت کنندکان یعنی نکاهداشت آن میکنند وشیخ طبرسی در وجوب وفا بمود
بجمیع حرف با امانت وعهود والذین هم وآنانکه ایشان علی صلواتهم بر نمازهای خود یحافظون محافظت
میکنند یعنی مداومت نموده بشرایط وآداب وارکان آن در اوقات ادا میکنند ومحافظت غیر
خشوع است پس موجب تکرار نباشد اولئک آنکروه مومنان که جامع این شش صفتند هم الوارثون ایشان
ایشانند میراث برندکان یعنی سزاوار آنکه باسم وارث بر ایشان اطلاق کنند نه غیر ایشان پس در
بیان آنچه آنرا بمیراث برند می فرماید که الذین یرثون الفردوس آنکه از روی استحقاق میراث
برند فردوس را که بلندترین جایهای بهشتست بجهت استحقاق وارث بمیراث بجهت نسب وکویند مراد آنست
که ایشان منازل اهل دوزخ را در جنت میراث کیرند چنانکه در حدیث نبوی صلی الله علیه وآله آمده که
هیچکس از شما نباشد مکر که او را دو منزل باشد یکی در بهشت ویکی در دوزخ پس اکر بمیرد در دوزخ
آید بسبب عصیان اهل بهشت منزل او را بمیراث کیرند در روضه جنان ودر زاد المسیر آورده که
بهشت را بنظر کفار در آرند ومقامهای ایشان را که اکر ایمان آوردندی نامزد ایشان شدی بایشان
نمایند ودر حشر بدل ایشان آنرا باهل بهشت دهند تا حسرت ایشان زیاده کردد هم ایشان
که وارثان فردوس اند فیها خالدون در آن جاوید ماندکان اند که هرکز از آن موضع بیرون
نیایند ودر روایت آمده که حق تعالی فردوس را بنا کرد از خشت طلا وخشت نقره وخلال آن خشتها
بجای کل مشک اذفر وفواکه لذیذه وریاحین لطیفه در آنجا غرس فرمود وچون بیان نعمت جنت نمود را
اهل ایمان تنبیه ایشان نمود بنعمت دینویه بر ایشان فرمود ولقد خلقنا الانسان وبدرستیکه
آفریدیم آدم را من سلالة از خلاصه ونقاوه بیرون کشیده شده من طین از کل مراد آدم است علیه السلام
که ابو البشر است ویا مراد آدم جنس است زیرا که همه آدمیان مخلوق شده اند از سلالة که نطفه است الله
چه نطفه از نباتات حاصل شده اند بیواسطه چون حنظل یا بواسطه چون لحوم حیوانات وکویند مراد بطین
آدم است زیرا که وی از آن مخلوق کشته وسلاله نطفه او یعنی بیافریدیم آدمیان را از منی که بیرون آمده از کل که

که آدم است علیه السلام ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً پس گردانیدیم آدم را نطفه یعنی ذریت او را از آب منی و یا که
سلاله بنطفه بنا بر تفسیر ثانی فِي قَرَارٍ مَكِينٍ نطفه قرار گرفته در قرارگاه استوار یعنی رحم که محفوظ است از ضعف
ماسکه حاصل که میفرماید که ما نطفه را در رحم جای دادیم تا چهل روز در آنجا سفید نگه داشتیم ثُمَّ خَلَقْنَا
النُّطْفَةَ پس گردانیدیم آن نطفه سفید را عَلَقَةً پاره خون بسته چهل روز دیگر فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ
پس گردانیدیم آن خون بسته را مُضْغَةً مقدار گوشتی که بیکبار بخایند چهل روز دیگر فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ
پس ساختیم آن گوشت عِظَامًا استخوان تا آنکه محکم گردانیدیم آن را بعد از سه اربعین فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ
پس پوشانیدیم آن استخوانها را لَحْمًا گوشتی یعنی بر استخوان بر رویانیدیم بعد از رستن عروق و اعصاب
بر آن ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ پس بیافریدیم او را خَلْقًا آخَرَ آفرینشی در شکم مادر یعنی روح در وی دمیدیم تا زنده
شد بعد از آنکه جماد بود و یا صورتی انسانی بر آن فایض گردانیدیم و یا بعد از خروج از شکم مادر او را
دندان و موی دادیم و از مقام شیرخوارگی بتدریج تربیت فرمودیم بغذاهای گوناگون و بمراتب جوانی
و دو مویی رسانیدیم و تشریح ایجاد آدمی از ابتدای نطفه تا مجمل و لوح روح و تفصیل آن در منزل الغیب
و بدانکه مخلوقات بر سه قسم اند یا همه روحانی محض اند یا جسمانی محض یا مرکب از روحانی و جسمانی آنها که روحانی
محض اند ملائکه اند که محض نورند و مبرا از صفات شهوت و غضب و غیر آن که لازم جسمیه است و آنها که جسمانی
محض اند مانند نباتات است و معادن و قسم سوم که مرکب از جسمانی و روحانیست اگر روحانیت غالب
بر جسمانیت جنیانند و بعکس آدمیان اند حاصل که حق تعالی آدمی را از هفت مرتبه بحد انسانیت رسانید
اول سلاله دوم نطفه سیوم علقه چهارم مضغه پنجم عظام ششم لحوم این شش تعلق بجسم دارد و مرتبه هفتم
روح است در ان کما قال ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ پس بزرگ و بلند شان و عظمت و قدرت
و حکمت خدای که أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ نیکوترین تقدیر کنندگانست و اندازه نمایندگان است چه ابداع
از سلاله بحد انسانی رسانیدن و ترکیب دادن میان روح و تن از عجب ترین امور عجیبه و
غریب ترین اشیا غریبه است و مقرر است که روح نورانی و علویست و جسم ظلمانی و سفلی و روح لطیف است
و جسم کثیف پس ترکیب میان این دو ضد قریب بمحال است پس این ترکیب دلیل ظاهر است بر کمال
قدرت و جلال عظمت صانع عالم و لهذا حق تعالی بعد از بیان خلق عرش و کرسی و لوح و قلم و ملائکه
و نجوم و سموات و ارضین ذات اقدس خود را باین نوع ثنائی ستایش فرموده که بعد از آفرینش

انسان ذکر کرده و ازین کلام تفضیل و تکریم انسان بر غیر استنباط میتوان کرد و آورده اند که عبدالله بن ابی السرح
کاتب وحی بود چون این آیه آمد حضرت صلی الله علیه و آله او را گفت بنویس چون ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ
نوشت بر زبانش جاری گشت که فتبارک الله احسن الخالقین حضرت فرمود که این را بنویس که جبرئیل آن را
از نزد ملک جلیل انزال نمود عبدالله با خود گفت که اگر محمد نبی است و قرآن بر او وحی میکنند من نیز پیغمبرم
که در دل من آیات قرآنی القا میکنند پس مرتد شد و از مدینه بمکه رفت و بکفار ملحق شد و این آیه در
باره او فرود آمد که وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ و بنا بر صحت این
روایت اینقدر کلام معجزه نیست و ممتنع نیست که موافق گفتار یکی از ما باشد لکن ابن ابی السرح مشتبه
شد و یا بجهت فرط نفاق آثار خود مشتبه ساخت و مرویست که وی در روز فتح باز رجوع باسلام کرد
و از اهل ایمان شد و آیات مذکوره را از آیات احکام گرفته اند چنانچه در کنز العرفان بتصریح آن
شده و بیان تفصیل این جواز المنهج الصادقین است بیت گر تو خواهی کزین ازین ای بوی
رو تماشای گلستان کن از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله منقول گشته که نطفه که در رحم در آید حق تعالی
آن را تا چهل روز بحالت نطفه میگذارد و بعد از آن علقه میگرداند و تا چهل روز بران وضع میباشد
پس آن را مضغه میسازد تا چهل روز بعد از آن فرشته را میفرستد تا نفخ روح میکند در آن پس او را
میفرماید تا مینویسد روزی او را و مدت عمر او را و کردار او را و شقاوت و سعادت او را این
حدیث مشعر است بر آنکه کمال اعضا و تمامیت آن و رویده شدن گوشت بران و ولوج روح در آن
بعد از مضی سه اربعین است ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستیکه شما بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از آفرینش اعضا و زنده
شدن بولوج روح لَمَيِّتُونَ هر آینه میرندگانید نزد انقضای اجل پس التزام مال شما بمرگ خواهد چشید
و بلا شبهه ساغر فنا از دست ساقی اجل خواهید چشید ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستیکه شما يَوْمَ الْقِيَامَةِ
در روز رستخیز تُبْعَثُونَ برانگیخته خواهید شد برای محاسبه و مجازات و بعد از تعداد نعمتهای خود
بر بندگان میفرماید که وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ و بتحقیق که آفریدیم زبر شما سَبْعَ طَرَائِقَ هفت آسمان
که بر طبق و طریق یکدیگرند طبقه بالای و جبائی گفته که سموات را طرائق گفته زیرا که راههای فرشتگان
و محل آمد شد و یا آنکه طرائق کواکبست و سیر آن و یا آنکه غلظ هر یک از آنها و مابین آنها راههای
دور است و مسافت دراز چه در خبر است که مابین آسمانی تا آسمانی پانصد ساله راه است و غلظ

هر یک از آنها نیز همچنین وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ و نیستیم ما ازین خلق که آسمانهاست غَافِلِينَ بی خبر که امر آنها
نگذاریم بلکه آنها را از زوال و خلل نگاه میداریم و تدبیر او میکنیم تا بوقت حکمت ما تعلق گیرد بزوال آن
و یا معنی آنست که ما از بندگان خود غافل و ذاهل نیستیم و بر خیر و شر و کفر و شرک و شکر و کفران ایشان
مطلعیم و بهمه را بر وفق آن جزا خواهیم داد و یا مراد جمیع مخلوقات باشد و معنی آنکه ما از تدابیر امور جمیع
از سفلیات و علویات غافل نیستیم وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستادیم مِنَ السَّمَاءِ مَاءً از آسمان آبی یعنی
آب باران بِقَدَرٍ باندازه که صلاح بندگان در آن دانستیم فَأَسْكَنَّاهُ پس ساکن گردانیدیم
آن آب را یعنی مستقر ساختیم آن را فِي الْأَرْضِ در زمین تا بتدریج از چشمه و کاریز بیرون آید و از اینجا
معلوم میشود که جمیع آبهای زمین از عیون و انهار و قنوات از آسمانست و در تبیان از ابن عباس
نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود حق سبحانه و تعالی پنج جوی آب از یک چشمه از چشمه‌های بهشت بر بال
جبرئیل علیه السلام نهاده از آسمان فرو فرستاده یکی سیحون که نهر هند است و دوم جیحون که نهر بلخ است سیوم فرات
چهارم دجله بغداد هر نهر عراقند پنجم رود نیل که نهر مصر است و انهار را بودیعت بکوهها داده و بقدر
مصلحت جهت منافع خلق جاری میگرداند و از جهت است که میفرماید آب در زمین ثابت و ساکن ساختیم
وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ و بدرستیکه ما بر بردن آب و زایل ساختن آن ببالا بردن و یا بزمین فرو
بردن بر وجهی که متعذر باشد استنباط آن لَقَادِرُونَ توانائیم چنانچه بر انزال آن قادر بودیم پس
بر بقای آن شکر گزاری کنید تا آن را بر حالت خود بگذاریم در اخبار آمده که بعد از خروج یاجوج و ماجوج
جبرئیل علیه السلام بر زمین آید و قرآن و حجر الاسود و مقام ابراهیم علیه السلام و تابوت سکینه و پنج نهر که مذکور
شد با آسمان برد و بعد از آن بر روی زمین اثر هیچ چیزی و برکتی باقی نماند فَأَنْشَأْنَا پس بیافریدیم
لَكُمْ بِهِ برای شما بسبب این آب جَنَّاتٍ بوستانها مِنْ نَخِيلٍ از خرمابنان وَأَعْنَابٍ و از تاکها
و چون نخل و عنب در زمین حجاز از همه دیار بیشتر است از این جهت تخصیص باین هر دو نمود و بعد از آن بر سبیل
عموم فرمود که لَكُمْ فِيهَا شما را در آن بوستانها فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ میوه‌های بسیار است غیر از تمر و عنب
وَمِنْهَا و از آن بوستانها یعنی از اثمار و زروع آن تَأْكُلُونَ میخورید روزیهای خود را و
شَجَرَةً تَخْرُجُ و دیگر بیافریدیم برای شما درختی یعنی درخت زیتون که بیرون می‌آید مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ
از کوه سینا که کوه موسی است میان مصر و ایله و بران مناجات میفرمود و گویند که این کوه در فلسطین است

و آن را طور سینین نیز گویند و اصح آنست که سینا اسم مکانیست که این کوه در آن واقع شده و تخصیص این
کوه بزیتون جهت آنست که اول کوهی بود که زیتون در آن رویده شده و نیز اول درختی که در زمین بر رست
بعد از طوفان درخت زیتون بود تَنْبُتُ میروید این درخت بِالدُّهْنِ در حالتیکه با آن روغن است
وَصِبْغٍ و نان خورش لِلْآكِلِينَ مر خورندگان را یعنی میروید در زمینی که جامع دهنیت و صبغیت است که هم
ازان روغن توان گرفت و هم از آن نان خورش توان ساخت از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که
روغن زیت از درخت بابرکت است بان نانخورش سازید و بخود مالید و حق تعالی در وصف
آن فرموده که توقد من شجرة مبارکة زیتونة پس از بیان نعمت دیگر میفرماید که وَإِنَّ لَكُمْ و بدرستیکه
شما راست فِي الْأَنْعَامِ در چهارپایان از شتر و گاو و گوسفند لَعِبْرَةً چیزی که بدان اعتبار گیرید و
بان بر قدرت حضرت عزت استدلال کنید و از جمله آنست که نُسْقِيكُمْ می آشامانیم شما را مِمَّا فِي
بُطُونِهَا از آنچه در شکم آنهاست یعنی شیر خالص وَلَكُمْ فِيهَا و مر شما راست در ایشان مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ
منفعتهای بسیار که آن سوار شدن شماست بر آنها و بار نهادن آنها و اولاد از آنها گرفتن و بسبب
پشم و موی و کرک آنها منتفع شدن و غیر آن وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و از ایشان یعنی از گوشت چیزی از
آنها میخورید و آن را سبب معیشت خود میسازید وَعَلَيْهَا و بر آنها یعنی بر بعضی از آنها که شتر و گاو است و اکثر
برآنند که مراد شتر است یعنی بر شتران در خشکی وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتیها در تری تُحْمَلُونَ بر داشته میشوید
یعنی شتر و کشتی شما را بر میدارند و از موضعی بموضعی میبرند پس بر این نعمتها شکر منعم بجای آورید تا آن بر شما
علی الدوام بماند و موجب مزید آن گردد و بپرستش غیر او مشغول مشوید که سبب زوال نعمت گردد
و باعث عذاب استیصال چنانکه بر امم ماضیه واقع شد کما قال الله تعالی وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق که
فرستادیم ما قبل از این نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ نوح را بسوی گروه وی فَقَالَ پس گفت از روی دعوت يَا قَوْمِ
اعْبُدُوا اللَّهَ ای گروه من پرستش کنید خدا را مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ نیست مر شما را هیچ معبودی که مستحق عبادت
غَيْرُهُ بجز او أَفَلَا تَتَّقُونَ آیا نمی ترسید از عذاب وی که خالق و رازق و منعم است بر شما یعنی البته
بترسید تا بجهت کفر و کفران شما نعمت را از شما زایل نگرداند و بعذاب مستاصل نسازد فَقَالَ الْمَلَأُ
الَّذِينَ كَفَرُوا پس گفتند گروهی از اشراف و بزرگان که انکار میکردند مِنْ قَوْمِهِ از قوم وی یعنی اکابر
قوم او مر اصاغر را بدین دعوت نوح علیه السلام مایل دیدند گفتند مَا هَٰذَا نیست این کسی که میخواند بتوحید خدا مگر

نوح اِلّا بَشَرٌ مِثْلُکُم مراد آدمی مانند شما در خوردن و آشامیدن و راه یافتن و غیر آن یُرِیدُ اَنْ یَتَفَضَّلَ
میخواهد که افزونی جوید عَلَیْکُم بر شما و مهتر شما گردد و شما را محکوم خود سازد و بجهت این دعوی چنین میکند و اگر
چگونه پیغمبر خدا از جنس بشر باشد وَلَوْ شَاءَ اللّٰهُ و اگر خواهد خدای خواستی که رسول فرستد بر بنی آدم لَاَنْزَلَ
مَلٰئِکَةً هر آینه فرو فرستادی فرشتگان را مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا نشنیدیم اینکه آدمی رسول خدا تواند بود فِی
آبَائِنَا الْاَوَّلِیْنَ در میان پدران ما که گذشته بوده اند و یا از آبای خود دانسته ایم که نوح پیغمبر خدا
و میان ادریس علیه السلام و میان ایشان مدتی مدید گذشته بود و نشنوده بودند که از اولاد آدم پیغمبری
بوده و یا عبادت خدای باید کرد نه غیر او اِنْ هُوَ نیست نوح اِلّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ مگر مردی که با او نوع
دیوانگی هست چه اگر چنان نداشتی دانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد و یا آنکه این کلمات که نفی آلهه
از وی صادر نشدی فَتَرَبَّصُوا بِهِ پس انتظار برید و چشم دارید باو حَتّٰی حِیْنٍ تا هنگامی از زمان یعنی
صبر کنید که اندک وقتی بمیرد و از وی برهیم و یا از جنون بهوش آید و ترک این سخنان کند و پی کار خود رود
و چون نوح از ایمان ایشان نا امید شد بطریق مناجات قَالَ رَبِّ گفت ای پروردگار من انْصُرْنِی
یاری ده مرا و انتقام من از ایشان بکش یا هلاک ایشان بِمَا کَذَّبُوْنِ بسبب آنکه مرا تکذیب کرده اند
فَاَوْحَیْنَا اِلَیْهِ پس وحی کردیم بنوح علیه السلام اَنِ اصْنَعِ الْفُلْکَ آنکه بساز کشتی را بِاَعْیُنِنَا بنگاهداشت
ما یعنی بمحافظت تو کنیم تا خطا نکنی در ساختن یا مفسدی آنرا بر تو تباه نسازد مانند کسانیکه بچشمهای خود
حفظ چیزی نمایند وَوَحْیِنَا و بامر و تعلیم ما یعنی ترا امر نمائیم که چگونه بسازی فَاِذَا جَاءَ پس چون بیاید
اَمْرُنَا فرمان ما بسوار شدن یا نزول عذاب بر ایشان وَفَارَ التَّنُّوْرُ و بجوشد تنور یعنی در وقتیکه
زن نوح نان پزد از میان آتش آب بر آید و مرویست که وحی بنوح آمد که کشتی را بطریق سینه مرغ بسازد و چون
با نوح چه تمام کرد نوح را خطاب رسید که چون آب از تنور بر جوشید در کشتی نشین و کسان خود را در آن در
آر نوح بمقتضای این وعده انتظار میکشید تا آنکه روزی زن او نان می پخت و تنور بر آتش بود
آب از آن بر جوشید و بیامد و شوهر را ازین خبر داد نوح اتباع خود را جمع کرده همه در کشتی نشستند
و موضع تنور در مسجد کوفه بود از جانب راست نزدیک باب کنده و نوح کشتی را در وسط مسجد ساخته بود
و یا در عین ورده که از ولایت شام است مِنْ کُلٍّ زَوْجَیْنِ اثْنَیْنِ از هر دو صنف از حیوانات
که جفت یکدیگر اند دو تا یعنی نری و ماده و در روایت آمده که نوح بکشتی در نیامد مگر آنهارا که مراد

ویفضی

ویفضی می نهد وَاَهْلَکَ و دیگر در کشتی داخل ساز کسان خود را از اهل بیت و مومنان اِلّا مَنْ
سَبَقَ مگر آنانکه پیشی گرفته است عَلَیْهِ الْقَوْلُ بر وی گفتار عذاب از ما از کسان تو بجهت کفر و عناد و
آن زن نوح بود که با وجود آنکه مشاهده معجزات ظاهره میکرد از نوح بوی منکر و بد وَلَا تُخَاطِبْنِی
و خطاب مکن با من بدعا کردن فِی الَّذِیْنَ ظَلَمُوا در باب نجات آنها که ستم کردند بر خود بشرک و کفر
اِنَّهُمْ مُغْرَقُوْنَ بدرستیکه ایشان غرق شدگانند بلا شک بجهت شرک و طغیان و عصیان فَاِذَا
اسْتَوَیْتَ پس چون وقت ظهور عذاب راست شده باشی بر وجهیکه استوار نشسته باشی وَمَنْ
مَعَکَ و هر که با تست عَلَی الْفُلْکِ بر بالای کشتی فَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ پس بگو همه ستایش و سپاس خدای را
الَّذِیْ نَجّٰانَا آن خدائی که نجات داد ما را مِنَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ از جفای گروه ستمکار یعنی مشرکان
وَقُلْ و بگو ای نوح در وقت کشتی نشستن رَبِّ اَنْزِلْنِیْ ای پروردگار من فرود آر مرا مُنْزَلًا مُبَارَکًا
بمنزلی که همیشه و انجا مرا برکت باشد و متعاقب برانست که معنی برکت در کثرت ذریت است یعنی فرزندان
بسیار از ایشان در وجود آرد حفص منزلا بضم میم و فتح زا خوانده یعنی فرود آر مرا فرود آوردنی
وَاَنْتَ خَیْرُ الْمُنْزِلِیْنَ و تو بهترین فرود آرندگانی در منازل مبارک چه هیچکس قادر نیست که غیر خود را
از آفات و بلیات و حوادث و علامات منزل نگاه دارد و کفایت جمیع ما یحتاج او کند مگر تو که دافع
البلیاتی و مرا از نقص عجز و اشهر آنست که نوح علیه السلام در وقت دخول و خروج این دعا فرموده سلمی از
ابن عطا نقل میکند که منزل مبارک منزلیست که در وی از هواجس نفسانی و هواجس و ساوس
ایمن باشد و آثار مراتب از محال قدس بدان نازل باشد چه هر کجا باشد بنور انوار جلال بیشتر باشد
برکت آن منزل از همه منازل افزونتر بود و از حسن مرویست که در سفینه با نوح بیش از هفت کس
از اهل ایمان نبودند و نزد بعضی دیگر هشتاد کس بودند و باقی در امواج طوفان غوطه خورده
بآتش دوزخ پیوستند اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ بدرستیکه در قصه نوح و آنچه با اهل او رفت لَاٰیٰتٍ هر
آینه نشانهاست مر اهل عبرت را که نگاه دارند تفکر و تامل کشتی نجات را از امواج ضلالت بساحل هدایت
رسانند وَاِنْ کُنَّا و بدرستیکه بودیم لَمُبْتَلِیْنَ هر آینه رسانندگان بلای عظیم و عقاب الیم بقوم
نوح یا امتحان کنندگان بندگان را بدین آیات تا حال مصدقان و مکذبان بر اهل عالم ظاهر گردد و یا
امتحان نمایندگان قوم نوح بودیم بارسال نوح و وعظ و تذکیر او تا معلوم شود که کدام تابع او میشود و

کدام پیروی او نمی نماید ثُمَّ اَنْشَاْنَا پس بیافریدیم مِنْ بَعْدِهِمْ از پس قوم نوح علیه السلام قَرْنًا اٰخَرِیْنَ
گروه دیگر یعنی قوم عاد و ثمود فَاَرْسَلْنَا پس فرستادیم فِیْهِمْ در میان ایشان رَسُوْلًا مِنْهُمْ پیغمبری از
نوع ایشان که هود بود یا صالح و گفتیم آن قوم را بزبان آن رسولان اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ آنکه پرستید خدا را
مَا لَکُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَیْرُهُ نیست مر شما را هیچ خدائی که استحقاق پرستش باشد مگر او اَفَلَا تَتَّقُوْنَ آیا نمی ترسید از
عذاب او که غیر او را می پرستید یعنی از عقوبت او بپرهیزید و عبادت غیر او مکنید وَقَالَ الْمَلَاُ و گفتند
اشراف مِنْ قَوْمِهِ از گروه آن رسول الَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنانکه نگرویدند وَکَذَّبُوْا بِلِقَاءِ الْاٰخِرَةِ و دروغ شمردند
رسیدن قیامت یعنی بعث و حشر و ثواب و عقاب ایمان نیاوردند وَاَتْرَفْنٰهُمْ و نعمت بسیار داده ایم
آنها را فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا بکثرت اموال و اولاد یعنی گفتند کافران نازپرورده که در فراخی
عیش و ناز و نعمت بودند بعضی دیگر این قول باطل که مَا هٰذَا نیست این رسول که شما را بخدا دعوت میکند
اِلّا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ مگر آدمی مانند شما در صفات و احوال بشریت یَاْکُلُ مِمَّا تَاْکُلُوْنَ مِنْهُ
میخورد از آنچه میخورید شما از آن وَیَشْرَبُ و می آشامد یعنی بغذا محتاج است بمچو شما اگر پیغمبر بودی بایستی که (مِمَّا تَشْرَبُوْنَ از آنچه)
صفات ملائکه داشتی نخوردی و نیاشامیدی وَلَئِنْ اَطَعْتُمْ بَشَرًا مِثْلَکُمْ اگر فرمان برید آدمی را که مانند
شماست اِنَّکُمْ اِذًا بدرستیکه شما آنهنگام که تابع او شوید و منقاد او گردید در آنچه میگوید لَخٰسِرُوْنَ
هر آینه زیانکاران باشید چه خود را ذلیل و خوار ساخته مامور مثل خودی شوید پس از روی انکار
بایشان گفتند اَیَعِدُکُمْ آیا وعده میدهد شما را اَنَّکُمْ اِذَا مِتُّمْ آنکه چون شما بمیرید و ریزیده شوید وَکُنْتُمْ
تُرَابًا و باشید خاک وَعِظَامًا و استخوان چند مجرد از گوشت و پوست اَنَّکُمْ مُخْرَجُوْنَ بدرستیکه شما بر
آورده شدگانید از گورها یعنی زنده خواهید شد هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ دور است دور لِمَا تُوْعَدُوْنَ
مر آنچه را که وعده داده میشوید از بعث و نشور یعنی هرگز این صورت نبندد و عقل نیابد اِنْ هِیَ نیست زندگی
اِلّا حَیَاتُنَا الدُّنْیَا مگر زندگانی ما در دنیا یعنی هیچ زندگی نیست مگر همین زندگی دنیا نَمُوْتُ وَنَحْیَا میمیریم
و زنده میشویم یعنی یکی از ما می میرد و دیگری می زاید وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوْثِیْنَ و نیستیم ما برانگیخته شدگان
بعد از مرگ اِنْ هُوَ نیست آن صالح اِلّا رَجُلٌ افْتَرٰی مگر مردی که افترا کرد عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا بر خدا دروغ
درین قول که خدا مرا بشما فرستاده و بعد از آن مرگ شما را زنده خواهد ساخت وَمَا نَحْنُ لَهُ و نیستیم ما
مر او را بِمُؤْمِنِیْنَ گرویدگان با آنچه خبر میدهد و دعوی میکند قَالَ گفت هود یا صالح بعد از آنکه شنود

این قول

این قول و نا امید شدن از ایمان قوم رَبِّ انْصُرْنِیْ ای پروردگار من یاری ده مرا بغالب شدن و ایشان را
بعذاب و عقاب مغلوب کردن بِمَا کَذَّبُوْنِ بسبب آنکه تکذیب کرده اند مرا و بدروغ داشتند مرا
گفت خدای عَمَّا قَلِیْلٍ از پس اندک زمانی لَیُصْبِحُنَّ هر آینه صبح کردند کافران و مکذبان نٰدِمِیْنَ پشیمان
از تکذیب خود هنگامی که عذاب را معاینه ببینند فَاَخَذَتْهُمُ الصَّیْحَةُ پس فرا گرفت ایشان را فریاد عظیم
جبرئیل و دلهای ایشان بسبب آن بشکافت و بمردند و یا مراد بصیحه هر عذابیست که بسبب استیصال
باشد و بر هر تقدیر فرا گرفت ایشان را عقوبتی سخت و عذابی شدید بِالْحَقِّ بوجهی ثابت که
هیچ دافعی نباشد مر آنها را اگر از جانب خدا فَجَعَلْنٰهُمْ غُثَاءً پس گردانیدیم ایشان را خاشاک آب
آورد یعنی ما را از ایشان بر آوردیم و همه را هلاک و نابود ساختیم چون خس و خاشاک و غیر آن
که سیل آنرا باطراف افکنده و سیاه و پوسیده و ریزیده و کهنه کرده فَبُعْدًا پس دوریست از رحمت
لِلْقَوْمِ الظّٰلِمِیْنَ مر گروه ستمکاران را ثُمَّ اَنْشَاْنَا پس آفریدیم مِنْ بَعْدِهِمْ از پس ایشان قُرُوْنًا
اٰخَرِیْنَ قرنهای دیگر را چون قوم لوط و شعیب و غیر ایشان از اهل عصیان مَا تَسْبِقُ یعنی
نتوانست گرفت مِنْ اُمَّةٍ از گروهی اَجَلَهَا بر وقتیکه عذاب ایشان را مقرر کرده بودیم وَمَا یَسْتَاْخِرُوْنَ
و نه باز پس مانند از آن اجل یعنی در وقتیکه هلاک ایشان در آن مقرر و معین شده
بود هیچ جماعت تقدم و تاخر نپذیرفت و هیچکس پیش از آن وقت یا بعد از آن وقت هلاک نگشت
بلکه در همان وقت مقرر گشتند و گویند مراد ازین وقتیست که مرگ هر کس در آن وقت مقرر شده یعنی
هیچکس از امم پیش از اجل معین خود و بعد از آن نمیرد بلکه در همان وقت معین بمرگ فوت و موت نیز رد
ثُمَّ اَرْسَلْنَا پس فرستادیم رُسُلَنَا فرستادگان خود را تَتْرَا در حالتیکه متواتر بودند و پی در پی
یعنی یکی از عقب دیگری کُلَّمَا جَاءَ اُمَّةً هرگاه بیامد گروهی را رَسُوْلُهَا پیغمبر آن گروه کَذَّبُوْهُ تکذیب کردند
او را آنچه گفت از توحید و نبوت و بعث و حشر بدروغ نسبت کردند و تقلید پدران خود کرده از دولت
تصدیق محروم ماندند فَاَتْبَعْنَا پس از پی در آوردیم بَعْضَهُمْ بَعْضًا یعنی ایشان را بعضی در هلاک
کردن یعنی هیچ کدام را مهلت ندادیم و آخرین را مانند اولین معذب و مستاصل گردانیدیم وَ
جَعَلْنٰهُمْ و ساختیم ایشان را اَحَادِیْثَ سخنان یعنی ایشان را عبرت خلق گردانیدیم تا ایشان را
یاد کنند و بدان اعتبار گیرند یا از ایشان بغیر حکایتی و افسانه که بافواه گویند باقی نماند فَبُعْدًا پس دوری

بادار رحمت حق لِقَوْمٍ لَا یُؤْمِنُونَ مرگروهی را که منکر وند با نبیا و تصدیق ایشان نمیکنند ثُمَّ أَرْسَلْنَا
مُوسَىٰ وَأَخَاهُ هَارُونَ پس فرستادیم موسی و برادر او را و هرون را علیهما السلم بِآیَاتِنَا بمعجزهای نه گانه
وَسُلْطَانٍ مُبِینٍ و حجتی هویدا و برهانی آشکارا که الزام کننده خصم بود یعنی عصا تخصیص آن
بذکر جهة آنست که آن اول معجزات موسی بود و چند معجزه دیگر در ضمن آن مندرج بود چون فرو بردن جادو
و شکافتن دریا و روان شدن آب از سنگ و پاسبانی موسی و افروختن آن مانند شمع و درخت
سبز شدن و میوه آوردن و دلو و رسیمان شدن جهة این او را از میان معجزات ممتاز کردانید
حاصل که میفرماید که ما موسی و هرون را با معجزات روشن فرستادیم إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بسوی فرعون
و بزرگان قوم او و ایشان پیغام مرا بایشان رسانیدند فَاسْتَكْبَرُوا پس سرکشی کردند از قبول
ایمان و متابعت موسی و هارون وَكَانُوا قَوْمًا عَالِینَ و بودند گروه متکبر و گردنکش و بجهة این خود را
از آن بزرگتر میدانستند که تابع موسی و هرون شوند و بجهة این ایشان نکردند فَقَالُوا پس گفتند از روی
انکار أَنُؤْمِنُ آیا ایمان آریم یعنی تصدیق بکنیم و نگرویم لِبَشَرَیْنِ مِثْلِنَا مر دو آدمی را که مانند ما اند
در صفات بشریت وَقَوْمُهُمَا و حال آنکه گروه ایشان که بنی اسرائیل اند لَنَا عَابِدُونَ مارا پرستنده گانند
از روی تذلل و خواری یعنی خدمتکاران و فرمانبرداران ما اند مانند بندگان که ذلیل و خوار اند مر
خواجگان را و در بعضی تفاسیر آمده که بنی اسرائیل نیز فرعون را می پرستیدند و او بت می پرستید یا گوساله
العقصه قبطیان بجهة فرط تکبر و تفوق تحقیر موسی و هارون کردند فَكَذَّبُوهُمَا پس تکذیب کردند ایشان را
در دعوت نبوت فَكَانُوا پس گشتند بسبب این تکذیب مِنَ الْمُهْلَكِینَ از هلاک شدگان یعنی غرق
شدند در بحر نیل وَلَقَدْ آتَیْنَا و بدرستیکه دادیم مُوسَى الْكِتَابَ موسی را کتاب توریة بعد از هلاک
فرعون و قوم او لَعَلَّهُمْ تو شاید که بنی اسرائیل بیرکت آن یَهْتَدُونَ راه یابند باحکام شریعت و
طریق عبادت و موعظه وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْیَمَ و گردانیدیم ما مقدس پسر مریم آیَةً حجتی و برهانی بر قدرت کامله
خود که آن ولادت مریم بود و عیسی را بدون مس بشری یا عیسی جهة آنکه بی پدر مخلوق شده و امام مریم جهة آنکه بی
فحل آبستن گشته و یا عیسی را آیتی ساختیم با آنکه در مهد سخن گفت و معجزات دیگر از او ظاهر گشت و مادر او را آیتی
گردانیدیم با آنکه بدون مس فرزند آورد وَآوَیْنَاهُمَا و جای دادیم مادر و پسر او را در وقتی که از یهود
فرار نمودند إِلَىٰ رَبْوَةٍ ببلندی از زمین بیت المقدس که بلندترین اماکن است یا دمشق یا رمله یا فلسطین

یامصر و هریک ازین مواضع ارفع اماکنند و در روایت آمده که بیت المقدس از همه زمینها به هیژده میل
باسمان نزدیکتر است و در صفت آن میفرماید که ذَاتِ قَرَارٍ صاحب قرار یعنی مستوی که بر و آرام توان
گرفت بجهة انبساط و استوای آن گویند ذات قرار یعنی ذات زرع است چه ساکنان آن بجهة کثرت زرع و ثمار
و میوه در آن قرار گرفته اند وَمَعِینٍ و خداوند آبی ظاهر الجریان که بر روی زمین میگذشت نزد درخت
آن از ابو جعفر علیه السلم و ابو عبد الله صلوات الله علیهما مرویست که مراد بربوه سواد کوفه است و قرار مسجد کوفه
و معین آب فرات مرویست که مریم با پسر پسر عم خود یوسف بن ماثان دوازده سال درین موضع بسر
بردند و طعام عیسی علیه السلم از ریسمانی بود که مادرش می رشت و می فروخت یَا أَیُّهَا الرُّسُلُ خطاب بجمیع
پیغمبرانست نه در یکدفعه چه ایشان در ازمنه متعدده بوده اند بلکه بامعنی که هریک از ایشان در زمان خود
مخاطب بوده اند باین خطاب یعنی ای پیغمبران و فرستاده شدگان به بندگان كُلُوا مِنَ الطَّیِّبَاتِ
بخورید از طعامهای پاکیزه و حلال وَاعْمَلُوا صَالِحًا و بکنید کار ما ستوده چه غرض از آفرینش شما عبادت
و عمل صالح نه غیر آن چه آنچه نفع خواهد داد بشما در روز معاد همین خواهد بود و در موضع آورد که خطاب
بحضرت خاتم انبیا است صلی الله علیه و آله و معنی اینکه ای صاحب رسالت و نبوت امت عالی همت خود را
بگو که حلال خورید و عمل صالح کنید و بنابرین همه پیغمبر از خواننده زیرا که سید همه است و ذات معلای او
جامع جمیع فضایل و کمالات که بایشان بوده ع آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری ؛ و مراد بطیبات شامل
هر چیزیست که طبع از آن لذت گیرد و شرع آنرا نیکو شمرد بجهة زوال شبهه و حرمت از آن و صحیح آنست که
طیبات شامل جمیع مباحاتست و در قوت القلوب آورده که اکل طیب را بر عمل صالح مقدم داشت زیرا که
ثانی نتیجه اولست و بعضی عرفا گفته اند که لقمه تخم است و عمل بر هر چند تخم پاکتر برش التبه بدتر بود و در مناهج
آورده که مر غذائی که شرع آنرا حلال داشته حکم شرع عدالت و استقامت در نفس و اعضای او
پدید آید و بجهة این در ادای عبادت نرم و منقاد شوند و هر چه شرع آنرا حرام کرده یا وجه حلیت آن
مشتبه و پوشیده است حکم انحراف و مخالفت شرع بان غذا مر اهست اگر چه یک لقمه باشد و این حکم
اثر آنغذا در نفس و اعضا سرایت کند و آثار طغیان و عصیان و ارتکاب مناهی و اخلاق ردیه
بظهور رسد حاصل که حق تعالی میفرماید که غذای حلال خورید و عمل شایسته کنید إِنِّی بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ
بدرستیکه من بانچه شما میکنید دانایم و بران جزا خواهم داد و این کلام داعیست بصلاح چه عاقل که

عملی کند برای کسی که عمل او را میداند در حسب آنچه میکند جزا امید میدارد و بقدر استحقاق او مزد کرامت میکند التجه
در اصلاح عمل خود می کوشد و آنرا بروفق مراد بجای می آرد وَإِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ و بدرستیکه این ملت شما
ای رسل یا ای محمد أُمَّةً وَاحِدَةً در حالتی که یگانه است در عقاید دینیه و اصول شرایع یا جماعت شما
یا جماعتی که متحد اند و متفق بر ایمان و توحید وَأَنَا رَبُّكُمْ و من آفریدگار شمایم فَاتَّقُونِ پس بترسید از من
در مخالفت کلمه توحید و عصیان فَتَقَطَّعُوا پس منقطع ساختند اهل ملل أَمْرَهُمْ کار دین خود را أَمْرَهُمْ
در میان یکدیگر زُبُرًا در حالتی که پاره پاره و فرقه فرقه بود در کیش خود مخالف فرقه دیگر شدند در کیش
و مذهب و یا مراد از زبر کتب است یعنی هر گروهی در امر دین خود اختیار کتابی کردند و کتاب غیر خود را
بگذاشتند چون یهود که متمسک بتوریة شدند و بانجیل کافر شدند و نصاری متمسک بانجیل شدند
و توریة را فروگذاشتند و هر دو قران نگرویدند و آنرا قطع نظر کردند كُلُّ حِزْبٍ هر گروهی ازین
گروهان متفرقه مختلفه بِمَا لَدَیْهِمْ بانچه نزد ایشانست از دین باطل و شبهه فَرِحُونَ شادمانانند
نازانند و معتقد اینکه دین ایشان بر حق است نه دین غیر ایشان و چون همه ایشان بجهة تقلید و
عناد و عصبیت و جاهلیت تابع دین خود اند و جاحد و منکر بغیر دین بی حجتی و برهانی فَذَرْهُمْ پس
بگذار ای محمد این کافران مقلد را حَتَّىٰ حِینٍ تا هنگامی که کشته شوند در معرکه قتال و جدال یا بمیرند
أَیَحْسَبُونَ آیا می پندارند کافران که أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بدرستیکه آنچه عطا میدهیم و مدد میکنیم
بِهِ ایشان را مِنْ مَالٍ وَبَنِینَ از مال و پسران نُسَارِعُ لَهُمْ می شتابیم برای ایشان بانچه فِی الْخَیْرَاتِ
در نیکوئیها یعنی گمان می برند که اینکه ما مدد ایشان میکنیم از مال و فرزند مسارعتست از جانب
ما برای ایشان در نیکوئی اعمال و ایشانرا استحقاق آن هست که ما بیاداش آن با ایشان در نیکوئی
مسارعت میکنیم بمال و فرزند بَلْ نه چنانست که می پندارند بلکه لَا یَشْعُرُونَ در نمی یابند و
در نمی یابند که این امداد استدراج است نه مسارعت در خیر مانند بهایم که هیچ شعوری
ندارند تا تامل کنند در اینکه باب علف ایشانرا پرورش میدهند برای کشتن از حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که حق تعالی میفرماید که بنده من که مومنست غمگین میشود
که هرگاه چیزی برو تنگ میکنیم از مال دنیا و حال آنکه او نزد یکتر میگردد بمن بجهة این و خوشحال
میشود گاهی که دنیا را برو فراخ می سازیم و حال آنکه از من دورتر میگردد بعد از آن ایراد آیه

تلاوت فرمودند لَا یَشْعُرُونَ و بعد از حال کفار و فجار بیان حال اخیار و ابرار میکند که إِنَّ الَّذِینَ هُمْ
بدرستیکه آنانکه ایشان مِنْ خَشْیَةِ رَبِّهِمْ از خوف عذاب پروردگار خود مُشْفِقُونَ حذر
کنندگان و یا از عذاب پروردگار خود ترسانند وَالَّذِینَ هُمْ و آنانکه ایشان بِآیَاتِ رَبِّهِمْ بایتهای
پروردگار خود که قرآنست یا دلایل قدرت که معجزات یا مانند آن از قدرت یُؤْمِنُونَ میگروند و
بمضمون آن عمل میکنند وَالَّذِینَ هُمْ و آنانکه ایشان بِرَبِّهِمْ بافریدگار خود لَا یُشْرِكُونَ شرک نمی آرند
نه شرک جلی که عبادت غیر اوست و نه خفی که ریاست و سمعه وَالَّذِینَ یُؤْتُونَ و آنانکه میدهند مَا
آتَوْا آنچه میدهند از صدقات و زکوة و کفارات و غیر آن از انواع خیرات و مبرات در راه خدای وَ
قُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ در حالتی که دلهای ایشان ترسانست أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ بانکه ایشان به پروردگار
بازگردندگانند یعنی از عاقبت امر آخرت ترسانند که مبادا آنچه میدهند مقبول درگاه نشود و بروجه لایق
نباشد و بآن مواخذه کردند مچنانکه امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم رسه بار روز
روزه داشتند و طعام مستحق دادند و بآب افطار کردند و می فرمودند که إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِیدُ مِنْكُمْ
جَزَاءً وَلَا شُكُورًا إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا یَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِیرًا أُولَٰئِكَ آن گروه که باین صفات موصوفند
یُسَارِعُونَ می شتابند فِی الْخَیْرَاتِ در نیکوئیها برغبت تمام اقدام می نمایند در طاعات و مبادرت
میکنند در عبادات وَهُمْ لَهَا و ایشان بجهة خیرات و طاعات سَابِقُونَ پیشی گیرندگانند یعنی عنت
نمایندگان بجد تمام یا پیشی گیرندگانند بر مردمان بوفور خیرات و مبرات یا رسیدگانند بپاداش که اکرام
الله ثواب الدنیا و حسن ثواب الآخرة وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا و تکلیف نمیکنیم هیچ نفسی را إِلَّا وُسْعَهَا
مگر بگنجایش آن یعنی بقدر طاقت طاعت را بر ایشان امر نموده که تکلیف ما لا یطاق مذموم و قبیح است و ما از قبح
مبرائیم وَلَدَیْنَا كِتَابٌ و نزدیک ماکتابیست یعنی لوح محفوظ یَنْطِقُ بِالْحَقِّ سخن گوید براستی یعنی مخالف واقع در
آن نوشته نیست یعنی هر چند بندگان از آن تکلیف کرده ایم و آنچه کرده اند در آن ثبت است بی زیاده و نقصان
یا نزد ما ست نامه عمل هر کس و گواهی دهد بر کردار او بصدق وَهُمْ و ایشان که عاملانند لَا یُظْلَمُونَ ستم نه
نخواهند شد بزیادتی عقاب و نقص ثواب بَلْ نه چنانست که کفار اعتقاد دارند بر خلاف آنچه مذکور شد بلکه قُلُوبُهُمْ
فِی غَمْرَةٍ دلهای ایشان در غفلتی و حیرتیست که آنرا فرو گرفته یعنی فرو رفته اند در نهایت غفلت مِنْ هَٰذَا
از این سخن که گفته شد از وعد و وعید یا از کتاب حفظ قران یا از صفاتی که سابقان بان موصوفند وَلَهُمْ

لها عاملون و مر ایشانرا است عملهای ناپاک و پلید من دون ذلک بجز ازین خطای عظیم یعنی شرک مراد آنست
که غیر از شرک گناهان دیگر دارند که هم لها ایشان مر آنرا عاملون عمل کنندگانند و معتاد آن و باز نگردند
از آن تا زنده باشند حتی اذا اخذنا تا وقتیکه بگیریم مترفیهم متنعمان ایشانرا بالعذاب بعذاب
قتل روز بدر یا جوع در حینی که پیغمبر صلی الله علیه و آله بر ایشان دعا کرد که بارخدایا بگیر قبیله مضر را
و ایشانرا مبتلا ساز بسالهای قحطی زمان پس قحط در ایشان واقع شد تا آنکه گوشت سگ
و مردار و استخوان سوخته میخوردند اذا هم یجارون آنگاه ایشان بفریاد آیند باواز بلند استغاثه
کنند پس ملائکه از جانب خدا بایشان گویند لا تجاروا الیوم فریاد مکنید امروز و طمع فریادرسی
مدارید انکم منا بدرستیکه از جانب ما لا تنصرون یاری کرده نخواهید شد یعنی از طرف ما نصرت
معونت بشما نخواهد رسید یا از ما ممنوع خواهید گشت قد کانت آیاتی بدرستیکه بود آیتهای من
یعنی قران که در همه وقت تتلی علیکم خوانده میشد بر شما فکنتم پس بودید علی اعقابکم بر پاشنهای
خود تنکصون باز میگشتید بطریق قهقری مراد آنست که اعراض میکردید از شنوای قران و از تصدیق و عمل
بان و از حق بباطل رجوع میکردند مستکبرین در حالتیکه طلب بزرگی کننده بودند بر مردمان و فخر میکردید
بر ایشان به بیت الحرام که میگفتند که ما اهل حرمیم و هیچکس بر ما غلبه نتواند کرد و بجهة آن بر همه مردمان تعظیم
می نمودید و عدم ذکر حرم قبل ازین که مرجع ضمیر به است بجهة شهرت یکسانست باستکبار و افتخار
به بیت الحرام یا بحرم و اختصاص مر ایشان در نیکو و الیان حرمند و قیام نمایندگان بان و یحتمل
در آن و تواند بود که ضمیر راجع بقران باشد باعتبار آیات که مذکور شده یعنی استکبار نمایندگان
بودند بقران سامرا در حالتی که بذکر قران و طعن در آن حدیث کنندگان بودند در شب و در روز
آمده که ایشان در شب حوالی خانه می نشستند و زبان بافسانه میگشودند و اکثر افسانه ایشان
ذکر قران بوده و طعن در آن آنرا گاهی سحر و زمانی شعر میگفتند و وقتی اساطیر الاولین و پیغمبر صلی الله علیه و آله را
سب میکردند تهجرون اعراض میکردند از قران و یا از پیغمبر می بریدید و هذیان میگفتید در شان قران و تهجر
یعنی اسناد سحر و افسانه و شعر بقران میکردید و پیغمبر را ساحر و شاعر و کاهن میگفتید و بیهوده اورا
دشنام میدادید پس از خطاب بغیبت التفات کرده میفرمود افلم یدبروا القول آیا پس تفکر نکردند
در قران تا باعجاز لفظ و وضوح معنی بدانند که کلام حق است ام جاءهم آیا آمد بدیشان از کتاب

و رسول ما لم یات آنچه نیامده بود آباءهم الاولین بپدران پیشین ایشان تا عذر گویند که ما از
پیغمبر و کتاب خبر نداریم یعنی همچنانکه ما ابرهیم و نوح را علیهم السلم بپدران ایشان پیشین فرستادیم همچنین
محمد را نیز برای ایشان فرستادیم همچنین محمد را برای ایشان مبعوث کردند تا عذر بیارند یا آنکه
همچنانکه آبای سابقه ایشانرا از عذاب ترسانیده بودیم و ایشان بجهة آن ایمان آورده بودند
همچنین ایشانرا از آن وعید نمودیم و با وجود این نگرویدند پس عذر ایشان در انکار و عدم ایمان
نه اینست که بوعید و بیم عذاب خبر داده نشده اند ام لم یعرفوا یا آیا نشناختند رسولهم
پیغمبر خود را بحسب و نسب یا امانت و راستی و علم و وفا و کرم و مروت و حسن اخلاق و کمال علم با عدم
تعلم و غیر آن از صفات انبیا فهم له پس ایشان مر اورا منکرون انکار کنندگان باشند در
دعوی نبوت بجهة عدم معرفت باو و باحوال او یعنی نه آنست که حضرت پیغمبر را باین عنوان نشناخته بودند
تا انکار او کنند ما حقیقت ذات او را میدانیم و احوال او را می شناسیم ام یقولون یا آیا میگفتند که
جنة باو رسیده دیوانگی یعنی مجنونست و سخن او اعتباری ندارد با آنکه میدانستند که در عقل ارجح
انفس از همه است بل نه چنانست که ایشان میگفتند بلکه جاءهم آمد پیغمبر بایشان بالحق بدین حق
یعنی اسلام یا سخن راست که قرانست و اکثرهم و بیشتر ایشان للحق کارهون مر امر حق را نا
خواهانند چون مخالفت طبع و آرزوی ایشانست و لو اتبع و اگر تابع شدی حق اهواءهم
آرزوهای ایشانرا با آنکه الهه متعدده در واقع بودندی و بحسب فرض در نفس الامر خدایان وجود
داشتندی چنانچه زعم مشرکان است لفسدت السموات و الارض هرآینه تباه شدی نا چیز گشتی
آسمان و زمین و من فیهن و هرچه در آسمان و زمینست از ملائکه و جن و انس و غیر آن چنانکه در کریمه
لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا گذشت و گفته اند مراد بحق دین اسلام است یعنی اینکه اگر اسلام متابعت کردی
آرزوهای اهل شرک را یعنی بشرک منقلب شدی حق تعالی بجهة فرط غضب و غیظ قیامت ظاهر ساختی
و همه آسمان و زمین و اهالی آنرا هلاک کردانیدی و نزد بعضی مراد بحق سبحانه و تعالی است یعنی اگر
کردی حق تعالی آرزوهای کافران را با آنچه کرام فرمودی با آنچه موافق هوای کفار است از شرک
و معاصی از الوهیت خارج بودی یعنی خدای نبودی بلکه شیطان بودی پس قادر نبودی بر امساک
آسمانها و زمینها و همه تباه شدی پس نه چنانست که حق تعالی تابع اهوای ایشان کردد بل اتیناهم

بلکه دادیم بایشان بل اتیناهم بذکرهم کتابی که وعظ و پند ایشانست یا دید بعزت و صیت شرف ایشان در
آنست یا ذکری که تمنا کرده بودند بقول خود یا از آنچه سبب بزرگی و جاه که لو ان عندنا ذکرا من الاولین
لکنا عباد الله المخلصین فهم عن ذکرهم پس ایشان از مواعظ خود یا از آنچه سبب بزرگی و نام
آوری ایشانست یا از ذکری که درخواسته بودند معرضون روی کردانندگانند ام تسالهم خرجا
یا آیا تو میخواهی از ایشان بر اداء رسالت خرجا مزدی تا سبب طمع تو در مال ایشان ترا متهم دارند
در رسالت یا بجهة مزد دادن بر ایشان شاق و گران آید و قبول آن نکنند فخراج ربک پس خرج
پروردگار تو که روزی دنیا یا ثواب عقبی است خیر بهتر است ترا از مزد ایشان بجهة سعت دوام
آن و عدم لحوق منت بران و هو خیر الرازقین و خدای بهترین روزی دهندگانست و انک
لتدعوهم و بدرستیکه تو میخوانی ایشانرا الی صراط مستقیم براه راست یعنی دین اسلام که عقول سلیم
شاهد بر استقامت آن که اصلا شائبه کجی در آن نیست تا موجب تهمت شود و حاصل که حق سبحانه در این
صحبت فرموده بر کافران و قطع عذر ایشان نموده در عدم قبول ایمان و فرموده که مردی که برسالت از
صفات سیئه و بجهة این ممتاز است در میان ایشان و شایسته آن هست که رتبه نبوت و منصب رسالت
یابد و ویرا احتیاجی نیست بحطام دنیویه تا بر وجه بطلان چنین دعوی عظیم اقدام نماید و آنرا وسیله طمع
در اموال ایشان کرده معیشت را بفراخی و بر وجه دلخواه بگذراند و مع ذلک بر وفق دعوی خود معجزات
روشن ظاهر میکند و ایشان الزامی بینند اما بجهة عناد و استکبار اطاعت او نمی نمایند و چون چنین است
پس سزاوار عذاب الیم و عقاب جحیم اند چنانکه میفرماید و ان الذین لا یومنون و بدرستیکه آنانکه
نمی گروند بالاخرة بسرای دیگر یعنی بقیامت و متعلقات آن از صراط و میزان و حساب و بهشت و دوزخ
عن الصراط از آن راه راست که دین اسلام است و متضمن اعتقاد باین امور مذکور لناکبون عدول
کنندگان اند و میل نمایندگان به بیابان ضلالت و گمراهی خود و یا روندگانند در آفت از طریق جنت
بطرف شمال که دوزخ است و لو رحمناهم و اگر ببخشائیم بر ایشان و کشفنا و برداریم ما بهم
بر ایشان واقع است من ضر از سختی یعنی قحطی که بدیشان رسیده و همه را خوار و ذلیل گردانیده تا بهلاکت
رساینده للجوا هرآینه لجاج نمایند یعنی ثابت و راسخ شوند فی طغیانهم در سرکشی خود و افراط نمودن
در کفر و استکبار از طریق حق و عداوت رسول و سایر اهل ایمان یعمهون در حالتی که حیران و سرگشته

باشند و تردد نمایند در امر حق و طریق هدی یعنی اگر بلا قحط از ایشان دفع کنیم همچنانکه بر ستیزه و عناد
خود ثابت خواهند بود و یا اگر در آفت عذاب آخرت از ایشان برداریم و ایشانرا بدنیا فرستیم
طریق اول در عناد و طغیان و عصیان لجاج ورزند و منقاد نشوند قول اول اکثر است آورده اند که چون
ضرر قحط بنهایت رسید و اهل مکه بخوردن مرده و مردار مبتلا شدند ابوسفیان بمدینه آمد و با حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله گفت نه تو دعوی میکنی که من رحمت عالمیان فرمود بلی گفت این چیست که اهل مکه را
بر قحط مبتلا کردی و ایشانرا بقحط و بلا مبتلا سختی و پدران ایشانرا بشمشیر کشتی و فرزندان را بآتش
گرسنگی سوختی آیه آمد که و لقد اخذناهم و بدرستیکه گرفتیم اهل مکه را بالعذاب بعذاب قتل در روز بدر فما
استکانوا لربهم پس فروتنی نکردند مر پروردگار خود را و ما یتضرعون و تضرع و زاری نمی نمودند بلکه
همچنانکه بر سرکشی و نافرمانی خود بایستادند و از ابی عبد الله صلوات الله علیه مرویست که استکانت دعا
و تضرع دست برداشتن در نماز یعنی ایشان خدای خود را نخواندند و در نماز رفع ید نکردند بدرگاه
او بلکه بر طریق کفر و استکبار خود ثابت بودند و اصلا قدم در طریق تنزل و تضرع و عبودیت
پروردگار خود ننهادند حتی اذا فتحنا تا چون بگشادیم علیهم بابا بر ایشان دری ذا عذاب شدید
که خداوند عذاب سخت بود یعنی جوع که شدت او از قتل و اسیری بیشتر است اذا هم آنگاه ایشان فیه
مبلسون در آن عذاب نا امید بودند از همه چیز و یا سرگردان و فرو ماندگان تا حدی که اعتنای ایشان
از تو عاطفت و مرحمت می نمایند و از جابی مرویست که مراد بعذاب اول قحط و بدویم عذاب جهنم و از ابو جعفر
علیه السلم مرویست که فرمود که عذاب شدید در روز رجعت باشد و بعد از آن تذکیر نعمت خود میکند بر
ایشان از روی توبیخ و بر وجه خطاب میفرماید و هو الذی انشا و اوست آنکه بیافرید و پیدا کرد لکم
السمع برای شما گوش تا بشنوید بان آیات و ایرا و الابصار و دیده ها را تا ببینید بان معجزات و الافئدة
و دلها را تا تفکر کنید بان آیات و معجزات بینه و استدلال نمائید بان بر وجود صانع حکیم و وحدت
و قدرت وی و غیر آن از منافع دینیه و دنیویه قلیلا ما تشکرون اندکی شکر میکنید چه عمده در شکر
گزاری آنست که استعمال کنید این حواس را در آنچه مودی بشناخت خالق آن باشد و شما نمیکنید
هو الذی ذراکم و اوست آنکه بیافرید شما را و منتشر ساخت فی الارض در زمین به بسیاری فرزندان
و الیه تحشرون و بسوی او جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد از آنکه ذره ذره و ریزه ریزه شده باشید

در زمین وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي واوست آنکه زنده میکرداند در رحمهای مادران وَيُمِيتُ ومی میراند نزد انقضای آجال وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ومر اوراست یعنی بامر اوست آمد و شد روز و شب و تعاقب آن ویا مخالفت شب در ازدیاد و انتقاص با یکدیگر را مدرّبت بر اختلاف آن نیست أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا پس تعقل نمیکنید بنظر تامل که همه مکونات از ما صادر شده و قدرت ما شامل جمیع ممکنات واز جمله آن بعث و نشور است پس چرا انکار آن میکنید کفار که تعقل درین معنی نکردند بَلْ قَالُوا بلکه گفتند بدون تفکر و تامل مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ مانند آنچه گفته بودند پیشینیان از کفار از روی انکار در باب حشر که أَئِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و باشیم خاک وَعِظَامًا واستخوان خالی از گوشت و پی أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا برانگیخته شدگانیم مراد انکار آنهاست یعنی چون خاک گردیدیم هرگز بعث و حشر بما راه نیابد لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ هر آینه وعده داده بودند بآنچه مارا بآن وعده داده اند از وقوع حشر وَآبَاؤُنَا هَذَا مِنْ قَبْلُ و پدران ما این را از پیش إِنْ هَذَا نیست این گفتار إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر افسانهای پیشینیان واکاذیبی که در کتابهای نوشته اند و گذاشته و هیچ حقیقتی ندارد بعد از آن بر منکران بعث احتجاج می آورد در باب وقوع حشر و میگوید قُلْ بگو ای محمد مر آن منکران را که بگو بید لِمَنِ الْأَرْضُ مر کراست زمین وَمَنْ فِيهَا و آنکه در ویست از مخلوقات یعنی جواب دهید که خالق و مالک رب و اهل زمین کیست إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید یعنی اگر از اهل علمید نه اصحاب جهل پس از آن خبر مید هد این امانت ایشان نشت و تعزیر فرط جهل ایشان بر وجهی که این امر جلی و اضح را مید انند و اقرار ایشان بآنچه ممکن نیست که هر که بوی از علم داشته باشد انکار آن کند و لهذا قبل از آنکه جواب دهند از جواب اخبار فرموده و گفته که سَيَقُولُونَ لِلَّهِ زود باشد که بگویند در جواب تو که زمین و آنچه در ویست مر خدا راست چه عقل بادنی نظری اقرار کننده است باآنکه حق تعالی خالق و مدبر آنهاست پس چون چنین جواب دهند قُلْ بگو ایشان را أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا پند نمیگیرید و در نمی یابید که کسی که اول قادر باشد بر آفرینش زمین و اهل آن ثانیا نیز از ایجاد آن عاجز نخواهد بود که ابتدای آفریدن آسان تر نیست از اعاده آن بلکه امر ممکنست بعد از آن بجهة زیادتی حجت میفرماید که قُلْ با ایشان بار دیگر بگو که مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ کیست آفریدگار آسمانهای هفتگانه با رفعت و عظمت و شکل عجیب و ابیلت عرتیب آن وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ و کیست پروردگار عرش بزرگ که اعظم مخلوقاتست سَيَقُولُونَ زود باشد که گویند

آسمانها رفیع و عرش عظیم وسیع لِلَّهِ مر خدا راست و رب سماوات و نه غیر آن جواب دهند قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ بگو پس آیا پرهیز نمیکنید از عقاب او بر جحود توحید و قدرت او و بشرک آوردن در عبادت و انکار قدرت او کردن در بعث که آسان تر است از آفریدن آسمانها و عرش عظیم و نیز بجهة زیادتی حجت بر ایشان میگوید قُلْ مَنْ بِيَدِهِ بگو کیست آنکه بدست اوست یعنی بقبضه اقتدار مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ پادشاهی همه چیز که در حرز ممکنات در آمده از مجاهد نقل است که مراد بملکوت خزاین است یعنی خزینهای دنیا و آخرت در دست قدرت اوست و در موضح گفته که معنی آنست که جمیع منافع و مضار در کف قدرت اوست وَهُوَ يُجِيرُ و زنهار دهد و پناه رسد و ایمن گرداند از عذاب خود هر کرا خواهد وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ و زنهار داده نشود در برو یعنی بعکس او گر کسی را از عذاب او ایمن گرداند در پناه خود دیگر دو تزنهار دهد یعنی با کفار بگو بید که کیست که متصف باین صفات مذکور است إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید و دریابید چیزی را یعنی اگر عقل دارید جواب دهید سَيَقُولُونَ لِلَّهِ زود باشد که گویند این صفات لِلَّهِ مر خدا راست قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ بگو پس از کجا فریب خورده میشوید و چگونه از صواب بر میگردید یعنی با وجود ظهور و تظاهر ادله بر وحدت طریق حق را گذاشته بکجا میروید و چه از شیطان و هوای فریب میخورید و کفار با وجود این دلایل واضح نگرویدند بوحدت و قدرت او سبحانه و تصدیق نمودند ببعث بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ بلکه آوردیم بدیشان امر درست و راست را از توحید و وعده حشر و نشر وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ و بدرستی که ایشان دروغگویانند در انکار تکذیب این قول میکنند یا در انکار نسبت اتخاذ ولد و شریک باو میدهند مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ نگرفت خدای هیچ فرزندی بجهة تقدس ذات او از مثل و مانند وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ و نیست با او هیچ خدائی که در الوهیت شریک او بود چه اگر او را شریک بودی در خدائی و خدای باید که آفریننده بود پس هر آینه شریک و را مخلوقی چند بودی إِذًا آنگاه لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ بردی هر خدای آنچه را که آفریده بودی و در آن مستقل شدی و ملک او از ملک این ممتاز گشتی بجهة عدم رضای ایشان بعدم امتیاز پس هر آینه تنازع در میان ایشان واقع شدی چنانچه از حال ملوک دنیا مشاهده میشود وَلَعَلَا و هر آینه برتری جستندی و غلبه جو استندی بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ از آلهی بر برخی و بدیهی است نزد عقل که این موجب فساد نظام عالم شدی و چون نظام عالم بر حال خود است پس تعدد آله بنا شد و او را شریک نبود سُبْحَانَ اللَّهِ پاک است خدای تعالی عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند او را بدون اتخاذ شریک و ولد بدلیل

مذکور نیز باجماع جمیع مکلفان است و معلوم است که حق تعالی مالک جمیع ممکنات است و مقدورات پس خالق دیگر با او نباشد و منزه و پاک باشد عَالِمِ الْغَيْبِ خدای که دانای نهان و آشکاراست فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ پس بزرگوار و برتر است از آنچه شریک میگیرند برای او بعد از آن تعلیم دعا میکند در محفوظ بودن از عذاب الهی اگر بر کفار واقع شود بدین نهج قُلْ بگو ای محمد که رَبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي ای پروردگار من اگر نمائی مرا مَا يُوعَدُونَ آنچه وعده داده میشوند کافران یعنی اگر البته عذاب کفار میخواهی نمود در دنیا یا در آخرت رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي ای پروردگار من پس مگردان مرا فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ در گروه ستمکاران یعنی مرا قرین ایشان مگردان در عذاب این بحث یا بجهة تواضع و شکستگی نفس است و یا محض تعبد و یا تنبیه بر آنکه شومی ظلم گاه هست که بی گناهی رسد کقوله تعالی وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً آورده مر دیست که حق تعالی رسول خود را خبر داده که عذاب بر کفار قریش نازل خواهد شد و او را خبر داده بود که در حال حیات او باشد یا بعد از ممات پس بجهة این رسول را فرمود باین دعا که اگر در حال حیات او باشد وی در میان ایشان نباشد وَإِنَّا عَلَى أَنْ نُرِيَكَ و بدرستی که ما خداوندیم عَلَى أَنْ نُرِيَكَ بر آنکه بنمایم بتو مَا نَعِدُهُمْ آنچه وعده میدهیم ایشان را از عقوبت لَقَادِرُونَ هر آینه توانائیم اما تاخیری که میرود بسبب آنست که بعضی از ایشان ایمان خواهند آورد و یا بجهة آنکه مادامی که تو در میان ایشانی باشی عذاب بر روی ایشان نازل نخواهد شد چه تو رحمت عالمیانی بعد از آن پیغمبر خود را از مکارم اخلاق آنچه اشرف شعب آنست امر میفرماید که ادْفَعْ بِالَّتِي دفع کن بخصلتی که در جمیع حالات هِيَ أَحْسَنُ آن نیکوتر است السَّيِّئَةَ خصلت بد را مراد عفو است از گناه و احسان در مقابل آن گاهی که موجب ضعف دین نشود پس بعفو و رحمت از سر گناه مجرمان در گذر یا دور کن جهل سفیهان را از ایشان بحلم تو یا باز دار مردمان را از معاصی بامر بر طاعات یا دفع کن شرک مشرک را بکلمه توحید یا محو ساز منکر را با امر معروف و یا چون جهال جرو کنی بر ایشان سلام کن و شرح این ایشان از این دفع تا بعد از آن در تخویف کفار میفرماید که نَحْنُ أَعْلَمُ ما دانا تریم بِمَا يَصِفُونَ بآنچه وصف میکنند ترا از شعر و سحر یا مارا از اتخاذ اولاد و شرکا پس اینها را با او انکار که با جزای ایشان خواهیم داد وَقُلْ و بگو بر وجه تضرع که رَبِّ أَعُوذُ بِكَ ای پروردگار من پناه میگیرم بتو مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ از وساوس دیوان سرکش که مردمان را از مکارم اخلاق گردانیده با خلاق ستیزه میخوانند و بمناهی تحریص میکنند وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ و پناه میگیرم بتو ای پروردگار

أَنْ يَحْضُرُونِ از آنکه حاضر شوند دیوان بحوالی من و مرا از عبادت و طاعت تو و خلق حسن منع کنند و یا در وقت نماز یا در زمان تلاوت مرا وسواس دهند یا در حین حضور موت مرا اقوی کنند چه شیاطین سر وقت بیشتر دست می یابند و حمل آیه بر عموم اولی است حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ این غایت یصفون یعنی کفار مر ترا و آنچه در میان واقع شده جمله معترضه پیوسته بیدی وصف میکنند نا روا و ناسزا صفت می نمایند تا وقتیکه بیاید یکی از ایشان را مرگ نزد موت آثار عذاب مشاهده کنند و بکمراهی خود عارف شود و قَالَ گوید از روی حسرت بر آنچه تقصیر نموده از ایمان و طاعات رَبِّ ارْجِعُونِ ای پروردگار من بازگردان مرا بدنیا تا تلافی تقصیر کنم که کرده ام تعلّی با جمعی از مفسران برآنند که کفار خطاب کنند با حضرت عزت بعد از آنکه رجوع نمی بینند که بازگردانید مرا لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا شاید بکنم عمل شایسته فِيمَا تَرَكْتُ در آنچه ترک کرده ام از ایمان و عمل صالح یعنی ایمان آرم و در طاعت و عبادت اقدام نمایم یا در آنچه واگذاشته ام از مال خود در راه خدا صرف کنم كَلَّا حاشا که او را بازگردانند إِنَّهَا بدرستی که کلام رب ارجعون تا آخر كَلِمَةٌ سخنی است که بواسطه فرط حسرت و ندامت هُوَ قَائِلُهَا او گوینده آنست یعنی بجهة غلبه حسرت قایل این کلمه شده و از آن ساکت نمیشود و مجرد حرف و صوتست و آنرا فایده نیست و اثر اجابت بر آن مترتب نشود وَمِنْ وَرَائِهِمْ و از پیش آن مشرکان بَرْزَخٌ مانعی است میان ایشان و بازگشتن بدنیا إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزیکه برانگیخته شوند ابن عباس و مجاهد گفته اند مراد حجابیست میان ایشان و رجوع بدنیا و ایشان در آن حجاب باشند تا روز قیامت و یا آنکه مراد قبر باشد که در آن باشند تا روز رستخیز پس مراد و اگذاشتن ایشانست در آن تا روز قیامت و هر چیز که میان دو چیز فاصل باشد آنرا برزخ گویند و بهر تقدیر درین کلام نومید ساختن کفار از رجوع بدنیا برای تلافی مافات فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ پس هرگاه دمیده شود در صور مراد نفخه ایست که بآن زنده شوند و یا قیامت بآن قایم شود فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ پس نسبها نباشد میان ایشان يَوْمَئِذٍ در آن روز یعنی علاقه نسب منقطع شده یعنی هیچ یک بر خویشی رحم نکنند جهة آنکه باشد و خود در مانده که يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ و امه و ابیه تا آخر آیه و یا هیچ نسبتی میان اهل دوزخ و اهل بهشت نباشد چه اهل بهشت مثاب باشند و اهل دوزخ معاقب وَلَا يَتَسَاءَلُونَ و نپرسند یکدیگر را از حال خود مشغولی هر یک بخود و این پیش از محاسبه باشد اما بعد از حساب از حال یکدیگر سوال

کقوله تعالی واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون فَمَن ثَقُلَت هر کرا کران باشد مَوَازِينُهُ ترازوهای کردار
او بایمان و اعمال صالحه فَاُولٰئِكَ پس آن کروه هُمُ المُفلِحُونَ ایشانند رستکاران از درکات دوزخ
بدرجات بهشت یعنی آنست که کسانی را عقاید و اعمال صالحه باشد که از ان نزد خدای وزنی
و قدری باشد پس ایشان فایزانند و رستکان و رسندکان بروضه رضوان وَمَن خَفَّت
و هر که سبک باشد مَوَازِينُهُ ترازوهای کردار او بجهة آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان
و منافقان و ریا او را عقیده و عمل خوب نباشد که او را وزنی باشد و بحیز قبول رسد نزد خدا
فَاُولٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا اَنفُسَهُم پس آن کروه آنانند که زیان کردند در نفسهای خود یعنی سرمایه
عمر خود بباد غفلت بر باد دادند و تابع آرزوهای نفس شدند فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ در دوزخ جاوید
ماندکان تَلفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ بسوزاند رویهای ایشانرا آتش دوزخ وَهُم فِيهَا و ایشان در
آتش كَالِحُونَ زشت رویان باشند از شدت سوختن و کالح بر هم جستن لبهاست از دندانها
چنانکه منقولست از عبد الله بن مسعود که آتش دوزخ لبهای ایشانرا از دندانها جدا کرداند و
آنرا اهم چنان بحیثیتی که دندانها نمایان شوند مانند سر کوسفند بریان کرده از مالک بن دینار مرویست
که عتبه غلام در اول حال از فساق و فجار آن زمان بود روزی در بازار میگذشت دید که سر کوسفندی را
از تنور بیرون آوردند که لبهای او از هم جدا شده بود و دندانهای وی ظاهر کشته در فکر رویهای
اهل دوزخ افتاد که باین مشابه باشند نعره زد و سه شبانروز بیهوش شد و بعد از آنکه
با هوش آمد توبه کرد و از زهاد و عباد مشهور و معروف کشت و علما ملقب او است و ابو سعید خدری
نیز از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله در تفسیر این آیه روایت میکند که آتش دوزخ بریان سازد
و زشت کرداند روی کافر را پس برجهد لب زبرین او تا میان سرش و فرو افتد لب زیرین تا
برسد بناف وی و در موضع آورده که مسافت میان هر دو لب او چهل کز باشد بعد از ان حق
تعالی بزبان ملایکه با ایشان کوید اَلَم تَكُن آيَاتِي آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن که در دنیا تُتلَىٰ
عَلَيكُم خوانده می شد بر شما فَكُنتُم بِهَا پس بودید که بدان تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید و بجهة
این مستحق عقوبت شدید قَالُوا رَبَّنَا کویند ای پروردکار ما غَلَبَت عَلَينَا شِقوَتُنَا
غالب شد بر ما بدبختی کناهان ما بر ما غالب شد و بسیار کشت و موجب بدبختی باشد وَكُنَّا قَومًا

وبوديم

و بودیم ما کروهی ضَالِّينَ کمراهان از طریق یقین بشقاوت مقرونیست که در عاقبت بانکس سعادت و
منفعتی که در آخرت لاحق شود پس از روی تضرع و زاری کویند رَبَّنَا اَخرِجنَا ای آفریدکار ما بیرون
آور ما را مِنهَا از آتش دوزخ و بدنیا رجوع کن تا تدارک حال خود کنیم فَاِن عُدنَا پس اکر بازدیم بکفر
و تکذیب فَاِنَّا ظَالِمُونَ پس بدرستیکه ستمکاران باشیم بر نفس خود و این آخر کلام دوزخیان و بعد از ان
ایشانرا سخن کردن ممکن نشد بلکه قَالَ کوید خدای ایشانرا بر وجه اهانت و خواری اِخسَئُوا
فِيهَا خاموش باشید و فرو روید در دوزخ که اینجا مقام سوال نیست و این ماخوذ است از خسا الکلب
که مردمان ایشانرا از نزد خود دور میکنند که از من دور شوید وَلَا تُكَلِّمُونِ و سخن مکوئید با من در هیچ باب
یا در باب رفع عذاب و خروج آتش که شما را هرکز ازین عذاب بیرون نیارم پس از ایشان شهیق و زفیر
و آواز سک ظاهر شود و از ابن عباس نقلست که کفار شش نوبت دعا کنند و استغاثه نمایند اول و بیکه
در دوزخ در آیند هزار سال قایل این قول باشند که رَبَّنَا اَبصَرنَا وَسَمِعنَا پس جواب داده شوند که
حَقَّ القَولُ مِنِّي الآية و بعد از ان هزار سال دیکر کویند رَبَّنَا اَمَتَّنَا اثنَتَينِ پس در جواب ایشان کویند که
ذلکم بانه اذا دعی الله بعد از ان هزار سال دیکر کویند که یا مالک لیقض علینا ربک پس داده شوند که انکم
ماکثون بعد از ان هزار سال دیکر کویند ربنا اخرنا پس جواب داده شوند که او لم تکونوا الآیة
بعد از ان هزار سال دیکر کویند ربنا اخرجنا نعمل صالحا پس در جواب ایشان کویند او لم نعمرکم بعد از
هزار سال این سخن را کویند که ربنا ارجعون پس جواب داده شوند اخسئوا و لا تکلمون اِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ
بدرستیکه قصه اینست که بود کروهی مِن عِبَادِي از بندکان من یعنی انبیا و سایر مومنان و یا
صحابه پیغمبر و یا اهل صفه چون عمار و بلال و خباب و امثال ایشان که پیوسته يَقُولُونَ رَبَّنَا
میکفتند ای آفریدکار ما آمَنَّا کرویده ایم بتو فَاغفِر لَنَا پس بیامرز ما را وَارحَمنَا و بخشش کن ما را وَ
اَنتَ خَيرُ الرَّاحِمِينَ و تو بهترین بخشایندکانی فَاتَّخَذتُمُوهُم پس فرا کرفتید آن مومنانرا سِخرِيًّا
بمسخرکی یعنی با ایشان استهزا میکردید حَتَّىٰ اَنسَوكُم ذِكرِي تا وقتیکه از یاد بردند شما را از یاد کردن من
وَكُنتُم مِنهُم تَضحَكُونَ و بر ایشان میخندید یعنی چندان مشغول شدید بسخریت و استهزای ایشان که
یاد مرا فراموش کردانیدند اِنِّي جَزَيتُهُمُ اليَومَ بدرستیکه من جزا میدهم ایشانرا امروز بِمَا صَبَرُوا بانچه
صبر کردند باید او و آزار و سخریت شما اَنَّهُم هُمُ الفَائِزُونَ آنکه ایشان اند رستکاران یعنی امروز [illegible]

وبوديد شما ازو

میدهیم بانها فوز و رستکاری پس بسبیل توبیخ خطاب بایشان کرده قَالَ کوید خدای یا فرشته مر کافرانرا كَم
لَبِثتُم چند درنک کردید فِي الاَرضِ در زمین زندکان یا مردکان در قبور مرویست که کافران از روی
غفلت و طول میکفتند زنده خواهیم بود در دنیا و فانی نخواهیم شد حق تعالی از روی عتاب پرسد که
چند درنک کردید عَدَدَ سِنِينَ از روی شمار سالها در دنیا قَالُوا لَبِثنَا کویند درنک کردیم يَومًا
اَو بَعضَ يَومٍ یک روز یا پاره یک روز یعنی دنیا را کوتاه شمردند نسبت بخلود دوزخ یا از هول
آتش عدت لبث خود را در دنیا فراموش کردانیده باشند و اکر مراد لبث در قبور باشد پس ممکن که
در حالت موت علم نداشته باشند بکثرت لبث از انجهة کویند یوما او بعض یوم فَاسئَلِ العَادِّينَ پس
بپرس ای پرسنده زمان لبث را از شمار کنندکان یعنی از ملایکه که حفظ اعمار و انفاس ما بوده اند یا
از انانکه متمکن باشند بر عد ایام اکر میخواهی که تحقیق آن کنی چه ما بجهة اشتغال بعذاب از یاد آن بی خبریم
پس حق تعالی بجهة توبیخ بر غفلت ایشان بتصدیق ایشان نماید در اندک شمردن مدت لبث ایشان قَالَ
کوید اِن لَبِثتُم درنک نکردید در دنیا اِلَّا قَلِيلًا مکر اندکی لَو اَنَّكُم اکر آنکه شما كُنتُم تَعلَمُونَ هستید که
بدانید که تمام دنیا در جنب آخرت حقیر است و بایام زندکانی که بسرور کذرد حقیر مینماید اَفَحَسِبتُم
آیا می پنداشتید شما از غایت غفلت اَنَّمَا خَلَقنَاكُم آنکه شما را آفریده ایم عَبَثًا از روی بازی یا از
برای بازی نه برای غرضی و حکمتی وَاَنَّكُم و کمان بردید آنکه شما اِلَينَا لَا تُرجَعُونَ بسوی ما باز کردانیده نشوید
برای جزای کردار نه چنانست که کمان شماست بلکه شما را برای عبادت آفریده ایم و مکافات کردار بجهت
عبث در لطایف قشیری مذکورست که عبث مشغولی باشد بچیزی که از حق باز دارد و خدای شما را برای آن
نیافریده و بدان امر نکرده و اصمعی روزی این آیه میخواند کفت نه نه خلق را عبث نیافریده اند بلکه سبب
آفرینش ایشان آنست که هستی وی آشکارا شود و از مصنوعات وی بصفات کمالیه او راه برند و کفته اند
شما را برای بازی نیافریده ایم بلکه برای نور ظهور محمدی آفریده ایم چه در ازل مقرر شده بود که آن کوهر تابان
از صدف جسم انسانی بیرون آید پس واصل است و همه شما فرع و کویند ملایکه را آفریده تا مظهر قدرت
باشند و آدمیانرا خلق کرد تا مخزن محبت باشند و در بعضی کتب سماوی مذکورست که ای فرزند آدم همه
اشیارا برای شما آفریدیم و شما را برای خود دوست کنت کنزا مخفیا اینجا ظهور تمام دارد و اوزاعی نقل کرده
که خدای را فرشته ایست که هر روز میکوید کاش خلق را نیافریدندی و چون آفریده شدندی کاش دانستندی

براي چه

برای چه کار آفریده شده اند تا اندیشه کنند که چه کنند و در چه عمر خود را صرف نمایند و از صادق علیه السلم
پرسیدند که حق تعالی خلق را برای چه آفریده تا نعمتهای که در ازل معلوم و مقدر او بود در خلقان ظاهر
نماید و اقامت احسان خود کند بر ایشان و بعد از ان کفت غرض خدای نه آنست که مکلفانرا تکلیف کند بلکه غرض وی آنست
که ازین عبادت بمنزلت عظیم رسند که حکمت مقتضی آنست که بدون آن ایشان بان منزلت نرسند پس ایشانرا
تکلیف کرد بتحمل مشقت عبادات تا بجهة آن مستحق نعمت دایمی جنت شوند و این غایت کرم اوست سبحانه
فَتَعَالَى اللهُ پس برترست خدای و بزرکترست از آنکه بعبث آفریند و یا از آنکه ولد و شریک کیرد المَلِكُ
الحَقُّ پادشاهی که سزاوار آنست که ملک مطلق باشد و ما عدای او مملوک بالذات و مالک بالعرض یعنی پادشاه
بحقیقت و سزاوار اوست نه غیر او لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست هیچ معبودی مستحق پرستش مکر او چه ما عدای
او عبید اند رَبُّ العَرشِ الكَرِيمِ آفریدکار عرش بزرک که جمیع کاینات و نازلست از ان قضایا و احکام محیطست
خیرات و برکات علی الوجه التمام و لهذا وصف او کرده بکرم و کویند کریم هر کاه صفت جماد باشد بمعنی حسن است
یعنی عرش نیکو چه آن کثیر الخیر است وَمَن يَدعُ و هر که بخواند یعنی پرستد مَعَ اللهِ با خدای بحق اِلٰهًا آخَرَ خدای
خدای دیکری را لَا بُرهَانَ لَهُ هیچ حجتی نیست مر پرستنده را به پرستش آن الٰه چه ما سوای او سبحانه آلهه باطل اند
مستلزم عدم برهان بر جواز پرستش آن فَاِنَّمَا حِسَابُهُ پس جز این نیست که حساب عمل آنکس و مکافات
کردار وی عِندَ رَبِّهِ نزد پروردکار اوست یعنی معرفت مقدار عذابی که وی مستحق آنست نزد اوست سبحانه
پس او بران عمل شنیع پاداش خواهد داد و بسزا خواهد رسانید اِنَّهُ بدرستیکه شان و قصه آنست
لَا يُفلِحُ الكَافِرُونَ رستکار نشوند ناکرویدکان افتتاح این سوره بتقریر فلاح مومنانست و ختم آن
بنفی فلاح از کافران پس رسول خود را امر نماید باستغفار و استرحام بر منوجه که وَقُل و بکوی ای محمد رَبِّ
اغفِر ای پروردکار من بیامرز مرا در ترک مندوب یا امت مرا در ارتکاب معصیت وَارحَم و
ببخشای بر من یا بر بندکان برحمت واسعه خود وَاَنتَ خَيرُ الرَّاحِمِينَ و تو بهترین رحمت کنندکانی
آورده اند که عبد الله مسعود روزی بنزد مبتلایی شد و آیه اَفَحَسِبتُم تا آخر در کوش او خواند فی الحال
از آن بلا و مرض شفا یافت و بصحت و سلامت از جای خود بر پای خواست این خبر برسول صلی الله علیه
و آله رسید عبد الله را طلبید کفت چه در کوش او خواندی کفت این آیه را رسول فرمود بخدای که جان
محمد بدست اوست که اکر بنده از سر یقین این آیه بر کوه خواند از جای برود سورة النور ابی بن کعب

از حضرت نبوی صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر سورة النور بخواند حق تعالی بعدد هر مومنی که بوده و خواهد بود
تا بقیامت ده حسنه برای او نویسد و نیز حاکم ابو عبدالله در صحیح خود باسناد از رسول صلی الله علیه وآله نقل کرده
که آنحضرت فرمود زنان را بر غرفها منشانید و ایشانرا نوشتن میاموزید بلکه چرخ رشتن و سورة النور تعلیم
ایشان کنید و از عبدالله بن مسکان از ابو عبدالله علیه السلم روایت کرده که مالها و زنان خود را حصین حصین
خود در آرید بقرات این سوره در هر روز یا در هر شب بخواند هرگز از اهل بیت او زنا صادر نشود تا وقت
مرگ شود و چون بمیرد هفتاد هزار فرشته تشییع او کنند و از برای او دعا و استغفار نمایند تا بقبر در آید و روز
قیامت منفور محشور گردد و بدانکه چون حق تعالی ختم سورة المؤمنین نمود با نیکه بنده کان را عبث نیافرید
بلکه بجهة امر و نهی خلق فرموده افتتاح این سوره کرد بتذکر و نهی و بیان شرایع و فرمود
بسم الله الرحمن الرحیم سُورَةٌ این سوره ایست از عالم اعلی
أَنزَلْنَاهَا فرو فرستادیم آنرا بواسطه جبرئیل علیه السلم وَفَرَضْنَاهَا و فرض کردیم آنرا یعنی آنچه را که در او
از احکام وَأَنزَلْنَا فِيهَا و فرو فرستادیم در وا آیَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن و واضح الدلالة بر مقصود
که آن حدود و احکامست و بیان حلال و حرام لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید که شما پند پذیرید و از جمله آن احکام اینست
که الزَّانِيَةُ زن زنا کننده وَالزَّانِي و مرد زناکار چون غیر محصن باشد فَاجْلِدُوا پس بزنید ای حکام
شرع كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا هر یکی از آن مرد و زن را مِائَةَ جَلْدَةٍ صد تازیانه و این حکم مخصوص است بآنکه
غیر محصن باشد چه حد محصن رجم است باجماع فقها و جلده عبارتست از ضرب جلد نه لباس و جهی که الم
آن بلحم تعدی نکند و مراد بمحصن مردیست که او را زوجی باشد بعقد دایم که صبح و شام بر و اتیان نماید و زنا
که موجب حد است عبارتست از وطی مرد عاقل و بالغ در قبل یا دبر بدون عقد و ملک و شبهه با علم بحرمت
و اختیار حکم زنا ثابت میشود باقرار کردن چهار بار در چهار مجلس و یا بشهادت دو مرد عادل یا سه مرد
با دو زن بر معاینه ولوج ذکر در فرج یا در زن کالمیل فی المکحل و اگر نه بر ینجه گواهی دهند هر یک را
هشتاد تازیانه باید زد و شهادت بدون رجال ثابت نمیشود و اگر چه زیاده از هشت زن باشد
و نه بشهادت مردی و شش زن و شرط است توارد شهادات بر فعل واحد و زمان واحد و مکان
واحد و باقی احکام و متفرعات آن در باب حد زنا در کتب فقهیه مسطور است و اکثر آن در منهج الصادقین
مزبور آورده اند که در یک روز پنج کس را نزد امیر المؤمنین صلوات الله علیه آوردند و بزنا بر ایشان

گواهی

گواهی داده بودند فرمود تا یکی را رجم کردند و دیگری را حد زدند و سیم را نیم حد زدند و کس دیگر را تعزیر
کردند و پنجم را رها کردند گفتند یا امیر المؤمنین قضیه یکیست و توبیخ حکم مختلف کردی جواب داد اگر
چه قضیه یکیست اما احوال مختلف است آنرا که برجم امر فرمودم محصن بود و بر محصن رجم است باجماع
و سنت و آنرا که حد زدم محصن نبود و بر غیر محصن جلد است نه رجم و آنرا که نیم حد زدم بنده بود و بر بنده
نیم حد زانی است و آنرا که تعزیر فرمودم کودک بود و بر و حد نیست ملکه ادب کرد تا دیگر مرتکب این امر
نشود و آنرا که رها کردم دیوانه است و بر دیوانه تکلیف نیست بعد از آن حق تعالی بجهة مبالغه
در اقامت حد بر زانیه و زانی میفرمود کرد وَلَا تَأْخُذْكُم و باید که فرا نگیرد شما را ای ائمه و حکام
شرع بِهِمَا بمرد زانی و زن زناکار رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ مهربانی و شفقت در حفظ دین خدا
و یا در طاعت او یا در حکم او که آن اقامت حد است بر وجه مامور یعنی بجهة رأفت و رحمت شما
بر زانیه و زانی تعطیل حدود الهی مکنید و در ضرب حد مساهله و مسامحه منمایید إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ
اگر هستید که گرویده اید بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخدا و بروز قیامت چه ایمان بخدا
و بروز جزا مقتضی خلافست در طاعت خدا و اجتهاد در احکام و اقامت احکام و حدود او
از اینجا معلوم شد که حفظ نسب است در دین و مرویست از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
فرموده گروه مومنان از زنا بپرهیزید که در وی شش خصلت است سه در دنیا و سه در آخرت
اما آن سه که در دنیاست آنست که آبروی ببرد و درویشی آورد و عمر کم کند و آن سه که در آخرت
آنست که موجب خشم خدا شود و مستلزم بدی حساب و جاوید بودن در آتش دوزخ بالوان
عذابها از آنحضرت مرویست که روز قیامت حاکمی را بیاورند که یک تازیانه را از حد کم کرده باشد
او را گویند چرا حد الهی را ناقص کردی اینکه گوید بجهة شفقت و رحمت بندگان تو پس گویند او را که تو از
من رحیم تر بودی بر ایشان انگاه او را بدوزخ امر نمایند پس او را بدوزخ در آرند و بعد از آن بجهت
زیادتی رسوا ساختن زانیان امر میکند که وَلْيَشْهَدْ و باید که حاضر شوند عَذَابَهُمَا در وقت
عذاب زانیه و زانی در زمان اقامت حد بر ایشان طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ گروهی از مومنان
تا تشهیر یابند باین عمل شنیع و دیگر مرتکب این عمل قبیح نشوند و قید مومنین بجهة آنست که اقامت
حد مانع کفار شود از اسلام آوردن و فقها را در عدد طایفه خلافست از بیاقر علیه السلم روایت

کر اقلها واحد کمترین طایفه یکیست و مجاهد و ابراهیم نیز برین اند و در مجمع آورده که ابن عباس نیز برین قولست
نزد عکرمه اقل آن دو است و مذهب زهری سه و نزد حسن ده و در روایتی دیگر از ابن عباس کمتر از چهار کس
جایز نیست که حد زنا بآن ثابت میشود و قول باقر صلوات الله علیه اقوی است بجهة صحت اسناد آن و موید
اینست که فرقه جمع است و اقل آن سه است و طایفه بعضی از فرقه است پس یکی کافی باشد آورده اند که ام مهزول
که یکی از صواب رایات بود در خرابات نشستی تقبل میکرد که هر که او را بخواهد مونت او کس را تمام کفایت
کند مومنی خواست که بدین طمع نان خود از آنجا سازد نکاح وی کرد حضرت عزت جهة آنکه مسلمانی
نام نکرده آیه فرستاد الزَّانِي مرد زنا کننده لَا يَنكِحُ إِلَّا زَانِيَةً نکاح نمیکند مگر زن زنا کننده را أَوْ
مُشْرِكَةً یا زن شرک آرنده وَالزَّانِيَةُ و زن زناکار لَا يَنكِحُهَا نکاح در نیارد او را إِلَّا زَانٍ
مگر مرد زنا کننده أَوْ مُشْرِكٌ یا شرک آرنده و غالب آنست که مایل بزنا رغبت ندارد در نکاح زن صالحه
و صالح رغبت نکند در فاحشه چه جنسیت علت الفت و انسیت است و مخالفت در صفت موجب نفرت و
در تبیان آورده که زنان زانیه از یهود یا مشرک در خانه خرابات نشسته هر یک بر در خانه خود رایتی نصب
کردندی و مردم را بخود دعوت نموده اجرت گرفتندی ضعفای صحابه چون که مسکن و عشیره نداشتند
و از تنگدستی اوقات بپریشانی میگذرانیدند داعیه کردند که ایشان را بنکاح در آورده کرایه کس
از ایشان گرفته بر عادت جاهلیت معاش گذرانند حق تعالی باین آیه منع ایشان فرمود و
حُرِّمَ ذَٰلِكَ و حرام شده تزوج زناکار خواه مرد و خواه زن عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گرویدگان بجهة تشبه
بفساق و تعرض تهمت طعن در نسب و نسبت بدی گفتار مردمان در حق ایشان و غیر آن از مفاسد
و اصح آنست که این نهی تنزیهی است نه تحریمی حتمی پس نکاح زانیه و زانی مکروه باشد و گویند معنی آنست
که بر مومن واجبست که نفس خود را نگاه دارد از نیکه عادت او این باشد که همیشه بنکاح زانیه رغبت
کند و بنکاح زنان صالحه اقدام نماید و بعد از ذکر حد زنا بیان حد قذف میفرماید که وَالَّذِينَ
يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ و آنانکه رمی میکنند زنان محصنه را بزنا و مرد محصن نیز در حکم داخل است و
مراد باحصان اینجا بلوغ است و حریت و کمال عقل و اسلام و عفت و در قاذف تکلیف شرط است
پس معنی آنست که مکلف که مردی یا زنی را که این پنج صفت داشته باشد بزنا دشنام دهد ثُمَّ لَمْ
يَأْتُوا پس نیارد نزد حکام شرع بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ بچهار گواه عدل را اثبات آنچه رمی کرده اند

بدان

بدان فَاجْلِدُوهُمْ پس بزنید ای حکام شرع ایشانرا ثَمَانِينَ جَلْدَةً هشتاد تازیانه و در قذف بغیر
زنا باشد چون یا فاسق یا قذف بزنا بغیر محصن باشد تعزیر است نه حد وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ و قبول مکنید مر ایشانرا
که قذف کرده اند و گواه نیاورده بجهة آن هشتاد تازیانه خورده اند شَهَادَةً أَبَدًا گواهی را هرگز در هیچ باب
مگر تایب شوند از آن و عدالت را ملکه خود سازند وَأُولَٰئِكَ و این گروه قاذفان هُمُ الْفَاسِقُونَ
ایشانند فاسقان و در شهادت عدالت شرط است و فسق منافی آنست و بدانکه قاذف را هشتاد
تازیانه باید زد خواه حر باشد یا عبد و خواه مرد باشد یا زن تخفیف در عبد جایز نیست که در زنا پس
قاذف هشتاد تازیانه باید زد و شهادت ایشان را قبول نباید کرد إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مگر آنانکه توبه کنند مِن
بَعْدِ ذَٰلِكَ از پس این قذف که دیگر قذف نکنند خواه حد خورده باشند یا نه وَأَصْلَحُوا و بصلاح آرند نیت
خود را در ترک قذف و عزم نمایند بر استمرار آن تا اسم فسق از ایشان برخیزد و مقبول الشهادة شوند فَإِنَّ
اللَّهَ پس بدرستیکه خدای غَفُورٌ آمرزنده است گناه بندگان را رَّحِيمٌ مهربان بر گروه توبه کنندگان و باقی
احکام قذف و مسایل متفرقه آن در کتب فقهیه مزبور است و بعضی از آن در منهج الصادقین مذکور است
عکرمه از ابن عباس روایت کرده که چون حق تعالی این آیه فرستاد عاصم بن عدی رضی الله عنه گفت یا رسول الله
فدای تو گردم مردی از ما بیگانه را با زن خود ببیند اگر طلب گواه معقول میکرد تا جمع گواهان کند آن مرد از حاجت
خود فارغ شده است و رفته و اگر آن گواه بقتل میکند هشتاد تازیانه میخورد و فاسق و مردود الشهادة میشود
این حال چگونه باشد حضرت فرمود ای عاصم حق تعالی اینچنین حکم فرستاده عاصم گفت صدق الله و صدق رسول الله
و مجلس بیرون آمد و گفت با رضا در این باب حکمی فرستاده که ابن عم او بود در روایت ضحاک هلال ابن امیه
مرو را سید و گفت ای عاصم شر یکبین سمحا را بر شکم زن خود خوله دیدم عاصم گفت وا و بالله با آنچه می پرسیدم
بان رسیدم پس باز گشت صورت حال را بعرض سید عالم صلی الله علیه وآله رسانید حضرت خوله را طلبید و از و
پرسید انکار کرد و گفت این بچه هر روز نزد ما می آید و تعلیم قرآن میکرد و بسیار بوده که شوهر من او را
بخانه گذاشته و بهمی رفته نمیدانم که غیرت او را بر این داشته یا میخواهد که بر من بطعام بخیلی کند شوهرش گفت
سوگند میخورم که من شریک را بر شکم خوله دیدم حق تعالی آیه لعان فرستاد و نقلی دیگر از ابن عباس هست
که سعد عباده بعد از نزول این آیه قذف گفت یا رسول الله اگر من در خانه خود در آیم و مردی را بر شکم زن
خود خفته یابم و ما بین الفخذین من نشسته او را بگذارم و بی چهار گواه این امر نیست چه اگر باز آیم وی

فارغ شده باشد و رفته اکر آنچه دیده باشم بکویم هشتاد تازیانه میخورم حضرت فرمود ای معشر انصار میشنوید
که مهتر شما چه میکوید کفتند یا رسول الله او را ملامت فرمای که مردی غیور است و هرکز نکاح نکرده مکر بکر را
اکر طلاق میدهد او را هیچکس از ما جرات ندارد که مطلقه ویرا نکاح کند سعد کفت تن و جان من فدای تو باد
من میدانم که این حکم است و از نزد حق تعالی نازل کشته ولیکن مرا ازین عجب می آید حضرت فرمود حکم خدا
اینست و چنین فرموده سعد کفت صدق الله و صدق رسوله ازین قضیه بی نکذشت که پسر عم وی هلال ابن
امیه از حوماستانی که او را بود بازکشت و در خانه رفت مردی را دید که با زن وی خفته زنا میکند هیچ
نکفت نزد رسول صلی الله علیه و آله آمد آنحضرت با صحابه نشسته بود کفت یا رسول الله چنین حالی واقع شده و
من این را بچشم خود دیدم رسول ازین حال متغیر شد و اثر کراهت بر جبین مبین او ظاهر کشت هلال کفت یا
رسول الله من میدانم که ترا این صورت خوش نیامد اما خدای داند که من بر این قول صادقم و دروغ نمیکویم
و امیدوارم که حق تعالی ازین فرجی دهد آنحضرت قصد کرد که ویرا حد زند انصار جمع شدند و کفتند آنچه
سعد کفت بان رسیدیم و مبتلی شدیم اکر هلال را حد زنند کواهی او مقبول نشود و مرد نامی کردد و این محنت
عظیم است آنحضرت درین بود که اثر وحی بر و ظاهر شد چون از غشی وحی باز آمد فرمود حق تعالی هلال را فرجی داد و
شما را ازین حادثه خلاصی ارزانی فرمود پس این آیه تلاوت فرمود که وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ و آنانکه
رمی میکنند زنان خود را وَلَمْ يَكُن لَّهُمْ شُهَدَاءُ و نباشد ایشانرا کواهی إِلَّا أَنفُسُهُمْ مکر نفسهای ایشان
فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ پس واجبست کواهی دادن هر یک از ایشان أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ چهار کواهی
بخدا با منوجه که إِنَّهُ بدرستیکه او یعنی شوهر لَمِنَ الصَّادِقِينَ از راستکویانست در نسبت زنا بزن خود
یعنی چهار کواهی دهد بر یکی از او از صادقانست در قذف بزنا و هر کواهی ازین مو کند سوکند است بجای
یکی از کواهان است وَالْخَامِسَةُ و کواهی پنجم أَنَّ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ آنست که لعنت خدای بر او إِن كَانَ مِنَ
الْكَاذِبِينَ اکر باشد از دروغکویان در آنچه رمی کرده زن را بدان یعنی نوبت پنجم بر دو ذلک سو بر منوجه که کوید لعنت
خدا بر من اکر دروغ کویم و آنچه رمی کردم مر این زن را و هر نوبت اشارت باز نکند و این مرد است
و فایده آن سقوط حد قذف است از او و حصول مفارقت میان ایشان تا ابد یعنی حرام ابدی شود و نفی ولد از و
بنود و اکر قذف از برای نفی ولد بوده باشد و ثبوت حد زنا بر زن اکر از لعان امتناع کند چنانچه می فرماید
وَيَدْرَؤُا و دفع کند و باز دارد عَنْهَا الْعَذَابَ از آن زن حد را أَن تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ

چهار کواهی

چهار کواهی پنجم أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا آنکه غضب خدای تعالی برین زن إِن كَانَ شوهر من باشد مِنَ الصَّادِقِينَ یا
از راست کویان در رمی ملخص معنی هر دو آیه آنست که لعان چنانست چهار بار کوید کواهی میدهم بخدا که از راست
کویانم در آنچه رمی کردم زن خود و در بار پنجم بکوید لعنت خدای بر من اکر از دروغ کویان باشم و لعان
زن اینکه چهار نوبت کوید که کواهی میدهم بخدای تعالی که مرد از دروغ کویانست در آنچه مرا بدان رمی کرده
نوبت پنجم کوید خشم خدای تعالی بر من اکر راست کوی باشد این مرد در رمی و هر بار اشارت بمرد کند و تغییر
از صیغه جایز نیست بجهت عمل بنص پس واجبست ایقاع لعان باین الفاظ مذکوره بدون تغییر و تبدیل با
رعایت اعراب و ترتیب و موالات پس اکر تغییر کلی نماید حرفی از آن لعان او صحیح نباشد و واجبست که بصیغه
عربی باشد و نزد حاکم کوید و تعیین زن نماید باشارت یا نام او صریحا بردن و باقی احکام لعان حواله
بمنبع الصادقین است آورده اند که حضرت رسالت بعد از نزول آیه لعان عزیمه باخوامرا و بروایت اشهر
هلال را طلبید و زن او را و فرمود که ملاعنه کنید مرد قاذف کفت یا رسول الله بفرما که چه طریق صیغه لعان
حضرت هر دو را نزد خود در ابتدا نشاند و روی ایشان را بقبله کرده مرد را کفت چهار مرتبه بکو اشهد بالله انی لمن الصادقین
فیما رمیتها به وی چهار این را تکرار کرد پس حضرت روی باوی کرد و کفت از خدای بترس که عذاب آخرت از عذاب
دنیا یعنی حد سختر است و عقوبت وی از عقوبت مخلوق صعبتر اکر درین باب بیقین نیستی توبه کن که نوبت پنجم
موجب عذاب و لعنت خواهد بود بر دروغ کوی مرد قاذف کفت و الله که من راست میکویم و خدای
مرا برین عذاب نکند پس حضرت فرمود که اشارت بزن خود کن و بکوی لعنة الله علی ان کنت من الکاذبین
فیما رمیتها به آنمرد این کلمه را بکفت بعد از آن رسول متوجه زن شد و فرمود صیغه لعان میکویی یا تصدیق
شوهر میکنی کفت لعان میکویم رسول فرمود چهار بار بکوی که اشهد بالله انه من الکاذبین فیما رمانی به پس
رسول صلی الله علیه و آله بعد ازین موعظه فرمود و تخویف نمود و او را کفت ای زن از خدا بترس که رسوایی
دنیا آسانتر است از رسوایی آخرت و عذاب خدای اصعب از عذاب دیکران بار پنجم موجب غضب و خشم
خدا است زن ساعتی تامل کرد پس سر بر آورد و کفت شوهر دروغ میکوید رسول کفت بکوی غضب الله علی
ان کان من الصادقین فیما رمانی و بعد از کفتن میان ایشان تفریق کرد و حکم کرد فرزند اکر متولد شود
بشوهرش نسبت نکنند و زن را نیز هیچ کس زنش نکنند و در اکثر روایت آمده که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود اکر زن فرزندی سیاه آورد که سرخ باشد و بینای مال میان او بزرک بود پس آن از شریک بنت و اکر

خاکستر رنک باشد و جعد موی و بزرک ساق از غیر کسی است که باو رمی واقع شده ابن عباس کفت که چون فرزند
متولد شد مشابهت تمام داشت بشریک پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که اکر این سوکندها نبود من
زن را ببلیغ ترو جهی سیاست میکردم وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ و اکر نه فضل خدا بودی بر شما بنهی از زنا و
فواحش و اقامت حدود وَرَحْمَتُهُ و بخشایش او بر شما بوضع احکام وَأَنَّ اللَّهَ و آنکه خدای تَوَّابٌ قبول کننده
توبه است حَكِيمٌ حکم کننده در حدود و احکام هر آینه شما را فضیحت کردی و در عقوبی را بعذاب الیم مبتلا کردی
و کویند اکر نه فضل خدا بودی بتاخیر عذاب و عقوبت شما را هلاک میشدید و اکر نه خدای بخشیدی بر شما بقبول
توبه در بادیه نا امیدی سرکردان میشدید پس شما را امید توفیق توبه بمنزل رجا رسانید بعد ازین
آیات بیان طهارت و پاکی امی عایشه است از تهمت و افک جمعی منافقان برو و سبب آن چنین بود
که رسول را صلی الله علیه و آله عادت آن بود که چون بسفر رفتی قرعه زدی بنام زنان هر کدام که قرعه بنام
وی بر آمدی او را با خود بردی عایشه کوید که در غزوه بنی المصطلق قرعه بنام من بر آمد و این بعد از آن بود که
آیه حجاب نازل شده بود و حق تعالی امر کرده بود که زنان روی را از مردان بپوشند پس رسول فرمود
برای من هودجی ترتیب کردند و مرا در آنجا نشانیدند و چون فتح واقع شد در وقت مراجعت بنزدیک مدینه
رسیدیم و در شب و روز فرود آمدیم من برخاستم بازی دیکر و از لشکرگاه دور شدم بقضای حاجت
و چون باز آمدیم بمدینه رسیدیم عقدی از من که از جزع و مهره یمانی بود و بر کردن داشتم کم شده کمان بردم
که در الموضع که بقضای حاجت نشسته بودیم کذاشته باشم پس بان موضع رفته هر چند دست بر زمین مالیدم
یافت نشد و اینجا جهت این زمانی مکث افتاد رسول از رفتن من بیخبر بود و بنو مود تا بار کردند خادمان هودج را
بی تفحص آنکه من در آنجا باشم بار کرده کوچ کردند چون باز آمدم در آن منزل هیچکس را ندیدم و آنجا که شتر من بود بد
بالیدم عقد پیدا شده بر کرفتم با امید آنکه کسی بطلب من خواهد آمد آنجا بنشستم خواب بر من غلبه کرد و بعد از
زمانی که بیدار شدم صبح شده بود صفوان بن معطل سلمی رکوانی در خواب مانده بود و من چادر در سر کشیدم
و وی لا حول کنان و استرجاع کویان بیامد و با من هیچ نکفت و شتر خوابانید تا من سوار شدم پس زمام
شتر بدست کرفت تا نزدیک پیشین باین منزل رسیدیم که رسول فرود آمده بود و مردمان از ما بیخبر بودند چون
شتر من از دور پیدا شد عبد الله بن سلول منافق با جمعی دیکر از اهل نفاق در غیبت بر سبیل طعن
میکفتند که بنکرید که زوجه پیغمبر با یک مرد بیکانه تنها از بیابان می آید میان ایشان واقع شده باشد

و من ازین

و من ازین سخن بی خبر بودم و حسان بن ثابت و حمید بن جحش و مسطح بن اساسه نیز در پیش بکار این
بودند و از رسول عدم التفاتی می یافتم و سبب آن نمیدانستم و چون بمدینه رسیدیم بیمار شدم و
تا یک ماه بیماری من کشید و هر کاه رسول بخانه من در آمدی از اهل خانه پرسیدی که بیمار چون است و نزد
من نیامدی و چون از بیماری بهتر شدم شبی با یکی از زنان بقضای حاجت بیرون آمدم بجهت آنکه در خانه
طهارت خانه نبود و بخرابه رفتیم که نزدیک سرای بود و آن زن از جمله زنان مادر مسطح با ما بود بر چیزی بر آمد
و کفت نفس مسطح بروی در افتاد و یاد مادر مسطح من کفتم چرا مرد مسلمانزاده را دشنام میدهی که در جنک
بدر حاضر بود و این مسطح از خویشان ابو بکر و از جمله اصحاب افک پس یا دارش مرا جواب داد که نمیدانی
که وی در حق تو چه کفت کفتم نه کفت در حق تو چنین و چنین کفت من دلتنک شدم دانستم که عدم التفات
رسول خدا بجهت همین بود پس از آنحضرت دستوری خواستم و بخانه پدر و مادر آمدم و مادر را کفتم که مردمان
در حق من چه میکویند کفت سخن چنین بر زبان خباثت نشان میرانند در رسول بجهت این دلتنک است لیکن
ازین مقوله با تو هیچ نمیکویند من بکریه افتادم و شب و روز میکریستم و آنشب خواب نکردم تا روز شد و بجهت این
بیماری من عود کرد پس رسول خدا اسامه بن زید و علی بن ابی طالب را طلبید و در باب من با ایشان مشورت
فرمود اسامه کفت عرض بنماید شنید و علی بن ابی طالب کفت یا رسول الله ازین دلتنک مشو رای تو
اقوی و اصوبست بهر چه رای صایب تو حکم میکند چنان کن و اکر حقیقت حال او از بریره که جاریه اوست
معلوم کنی شاید آنحضرت بریره را بخواند و او را کفت ای بریره در حق عایشه چه میکویی و او را چکونه میدانی
کفت یا رسول الله بخدای من هرکز از وی هیچ خطایی و خللی ندیدم و چیزی که موجب شک و تهمت باشد از او
نیافتم مکر آنکه وی نو سال بود و جهت نان روزی خمیر کرده بود و از آن غافل شد کوسفندان بیامدند و پاره
از آن بخوردند بغیر ازین هیچ عیبی یا غایبت از و ندیدم و از زوجات خود و سایر زنان اهل ایمان
و اکابر صحابه تفتیش حال او کردند همه پاکدامنی او کواهی دادند پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از روی
مهر و دلتنکی بر بالای منبر بر آمد و خطبه فرمود و کفت ای کروه مردمان مرا معذور دارید از مردی که
در اهل من مرا آزار داد حضرت باین سخن عبد الله بن ابی سلول بود و سعد معاذ بر پای خاست و کفت یا رسول الله
من ترا معذور دارم اکر از اوس است بفرما تا کردنش بزنم و اکر خزرج است و از یاران ورا در ان ما نیز
حکم کن تا سرش بردارم سعد عباده که پیشوای خزرج بود برخاست و با سعد کفتکوی آغاز کرد عبد الله ابی

سلول خزرجی بست و اوس پس رسول صلی الله علیه و آله ایشانرا خاموش کردانید و از منبر بزیر آمد و در حجره
من در آمد زنی از انصار نیز دمن آمد و من بگریستم گفت حضرت ام اگر گناه از فعل بدمرا ای جدای را عوض بده
و اگر خطا کاری توبه کن که خدا ترا بپذیرد من گفتم یا رسول الله خدای میداند که من ازین حدیث مرا ام و از
چیزها صادر نشده که مرا از خدای شرم باید داشت ولیکن دشمنان خبری افکنده اند و من هرچه
کویم از من باور نمیکنند پس چیزی دیگری نمیکویم مگر آنچه یعقوب گفت که فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون
این بگفتم و روی بدیوار کردم و باز گریه آغاز کردم رسول خدا آنجا نشسته بود ناگاه آواز جبرئیل آمد
چون رسول از وحی فارغ شد فرمود ای عایشه بشارت باد ترا که حق تعالی تنزیه تو کرد پس آیات براءت
و پاکدامنی من تلاوت نمود اِنَّ الَّذِیْنَ جَآءُوْ بِالْاِفْكِ بدرستی که آنانکه آوردند دروغ بزرگ را در شأن
عایشه عُصْبَةٌ مِّنْكُمْ گروهی اند از شما ای اهل اسلام و آنها عبد الله بن ابی سلول بود و زید بن ارقم
و حسان بن ثابت شاعر و مسطح بن اثاثه پسر خاله ابو بکر بن قحافه و حمنه بنت جحش خواهر ام المومنین زینب
لَا تَحْسَبُوْهُ مپندارید آن دروغ را شَرًّا لَّكُمْ بد برای شما مخاطب حضرت رسالتست و عایشه و صفوان
و هر که ازین مغموم بود و مراد آنست که دروغ را از جهت مپندارید بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ بلکه آن بهتر است مر شمارا
بجهة آنکه ثواب عظیم یافتید و در براءت شما این هجده آیه نازل شد که متضمن فواید دینیه و احکام عدیده
کرامت و تعظیم شما بر کس ظاهر گشت و عید و تخویف بسیار در باب دروغ گویان وقوع یافت چنانکه
فرمود لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ مر هر کسی را ازین اهل بهتان مَّا اكْتَسَبَ جزای آنچه هست که کسب کرده مِنَ
الْاِثْمِ از گناهان بقدر آنکه شروع کرده در آن چه بعضی بخنان فحش گفته بودند و برخی بدیشان در حمی خندیده
و گروهی خاموش شده و هیچ منع نکرده وَالَّذِیْ تَوَلّٰی و آنکسی که فرا گرفت كِبْرَهٗ معظم آن و شنیع ترا زآن
مِنْهُمْ از آن جماعت مراد عبد الله بن ابی سلول است که سر منافقانست لَهٗ عَذَابٌ عَظِیْمٌ مر او راست عذاب
بزرگ در آخرت یا در دنیا که حد قذف خورد و مخذول گشت و مشهور شد بنفاق و گویند حسان بود
در آخر عمر نابینا گشته یا مسطح که دستهای او شل گشته و مرویست که چون صفوان این آیه بشنید بر سر راه
حسان آمد و وی را جراحت کرد مردمان جمع شدند و حسان را از دست او رهانیدند حسان نزد پیغمبر آمد
و طلب دیت کرد آنحضرت غلام رومی و خرماستانی از صفوان بستد و بوی داد و حسان آن خرماستان را
بمعاویه فروخت در زمان حکومت او بمالی عظیم و بعد از اخذ دیت در حق عایشه و پاکدامنی او چند بیت گفت

وعایشه

وعایشه را خوش شنود کردانید شعبی گفت که از عایشه شنیدم که گفت مرا بسیار خوش می آمد قول حسان
که در جواب ابو سفیان گفت و بر آن گفته ثنا او را التماس کرده حق تعالی در حق تو فرمود وَالَّذِیْ تَوَلّٰی كِبْرَهٗ مِنْهُمْ
لَهٗ عَذَابٌ عَظِیْمٌ در جواب گفت وی آن عذاب کشید چه کور شد و زخم تیغ خورده و چون بعضی از اهل ایمان بجهة بهتان
بدگمان شده بودند در حق عایشه اگر چه اظهار آن نمیکردند حق تعالی ایشانرا از آن پشیمان کردانید و فرمود
لَوْلَآ اِذْ سَمِعْتُمُوْهُ چرا آنگاه که شنودید این سخن باطل و غیر واقع را ظَنَّ الْمُؤْمِنُوْنَ گمان بردند یعنی چرا
وقت شنیدن این افک گمان نبردند مردان گرونده وَالْمُؤْمِنٰتُ و زنان ایمان آرنده بِاَنْفُسِهِمْ
بنفسهای خود یعنی بهم دینان خود خیرا نیکویی را چنان چه بنفسهای خود گمان برند یعنی بایستی مومنان بعد از
استماع این دروغ نیک برندی بعایشه و صفوان وَّقَالُوْا و گفتندی که هٰذَآ اِفْكٌ مُّبِیْنٌ این سخن دروغی
روشن است بجهة آنکه مردم متیقن که بر حال مطلع باشند آنرا گویند چه حق تعالی ازواج پیغمبران را نگاه داشته از
از مثل این حالها بجهة تعظیم و تکریم ایشان و نیز گفتندی که لَوْلَا جَآءُوْ عَلَیْهِ چرا نیاوردندی برین سخن بِاَرْبَعَةِ
شُهَدَآءَ بچهار گواه را که گواهی دهنده بر آنچه قذف میکنند ایشان بدان فَاِذْ لَمْ یَاْتُوْا بِالشُّهَدَآءِ
پس اکنون نیاوردند گواهان چهارگانه فَاُولٰٓئِكَ عِنْدَ اللّٰهِ پس آن گروه نزد خدای در حکم او هُمُ
الْكٰذِبُوْنَ ایشانند دروغ گویان در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردندی در ظاهر حکم گواه کاذب نبودندی
اما در باطن کاذب بودندی زیرا که این صورت بر ازواج انبیا محال است و چون گواه نیاوردند در
ظاهر نیز کاذب اند وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْكُمْ و اگر نه فضل و کرم خدای بودی بر شما وَرَحْمَتُهٗ و مهربانی
او فِی الدُّنْیَا در دنیا بتوفیق توبه وَالْاٰخِرَةِ و در آخرت بعفو و مرحمت لَمَسَّكُمْ هر آینه رسیدی
شما را فِیْمَآ اَفَضْتُمْ فِیْهِ در آنچیزی که خوض کردید در آن از دروغ بر عایشه عَذَابٌ عَظِیْمٌ عذاب بزرگ
حد قذف و ملامت مردم در جنب آن حقیر بودی و شما را از آن عذاب رسیدی اِذْ تَلَقَّوْنَهٗ وقتی که
فرا میگرفتید این سخن را بِاَلْسِنَتِكُمْ بزبانهای خود که بعضی از بعضی می رسیدید یعنی اخذ آن می کردید
از یکدیگر پرسیدن از آن وَتَقُوْلُوْنَ بِاَفْوَاهِكُمْ و می گفتید بدهنهای خود مَّا لَیْسَ لَكُمْ بِهٖ عِلْمٌ آنچه نیست مر شما را
بدان علم نداشتید یعنی آن سخن را از روی حمیت میگفتید و اصلا علم بآن نداشتید وَّتَحْسَبُوْنَهٗ
می پنداشتید آنچیز را که میگفتید هَیِّنًا سهل و آسان که هیچ عقوبتی بدان مترتب نشود وَّهُوَ و حال
آنکه سخن عِنْدَ اللّٰهِ عَظِیْمٌ نزد خدای عظیم و بزرگست و عقوبت بسیار مترتب چه این سخن موجب عار و منقصت و استحقاق

بنوت حاصل آید آنست که شما مرتکب سه اثم شده اید که موجب عذاب عظیم است یکی تلقی افک بالسنه دوم بگمان
بآن بدون تحقیق سیوم استصغار چیزی که حکم آلهی تعلق گرفته بتعظیم آن در بعضی تفاسیر مذکور است که مادر ابو ایوب انصاری
بود رضی الله عنها او گفت که سخنی که مردمان در حق عایشه میگویند شنیده گفت آری اما افترا و دروغ و بهتانی عظیم است
تو نسبت باین تجویز میکنی ام ابو ایوب گفت لا والله ابو ایوب گفت و الله عایشه بهتر از آنست پس نسبت بغیر
این عمل چگونه دارد بلکه این محض افک و بهتانست و حق تعالی فرموده وَلَوْلَآ اِذْ سَمِعْتُمُوْهُ و چرا چون شنیدید
این سخن را قُلْتُمْ نگفتید یعنی چون این سخن شنیدید چرا نگفتید مَّا یَكُوْنُ لَنَآ نباشد یعنی نسزد ما را و نرسد اَنْ نَّتَكَلَّمَ
بِهٰذَا آنکه سخن گوییم باین گفتار سُبْحٰنَكَ بپاکی تو ای خداوند از آنکه در روم محرم پیغمبر تو فتح توان کرد هٰذَا بُهْتَانٌ
عَظِیْمٌ این کلام افترایست بزرگ یَعِظُكُمُ اللّٰهُ پند میدهد شما را خدای اَنْ تَعُوْدُوْا در آنکه باز کردید لِمِثْلِهٖٓ اَبَدًا
مر مثل این سخن را هرگز یعنی مادام که زنده باشید اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ اگر هستید گرویدگان چه ایمان مانع است از طعن
در بارگاه مسلمانان خصوصا امهات مومنان وَیُبَیِّنُ اللّٰهُ و بیان میکند خدای لَكُمُ الْاٰیٰتِ برای
شما آیتها که دلالت دارند بر احکام شریعت و محاسن آداب تا پند گیرید و از طریق ادب منحرف نشوید وَاللّٰهُ
عَلِیْمٌ خدای داناست بجمیع احوال که از جمله آن علم و دستِ پاک دامنی عایشه حَكِیْمٌ حکم کننده در تدابیر بندگان
پس تجویز کثیف نکند در حق انبیا و اذیال ازواج ایشان را از لوث فجور نگاه دارد و بعد از آن تهدید
قاذفان میکند اِنَّ الَّذِیْنَ یُحِبُّوْنَ آنکه دوست دارند اَنْ تَشِیْعَ الْفَاحِشَةُ آنکه فاش کردد خصلتها
شایسته که آن زناست و انواع قبایح فِی الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا در شان آنانکه ایمان آورده اند و اگر ابرار
کیرند تا فاش کردد لَهُمْ عَذَابٌ اَلِیْمٌ مر ایشانراست عذابی دردناک فِی الدُّنْیَا در دنیا بحد قذف و بدنامی
وَالْاٰخِرَةِ در آخرت بآتش دوزخ وَاللّٰهُ یَعْلَمُ و خدای میداند ضمیرهای شما را وَاَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ و شما
نمیدانید آنرا پس شما را عقوبت خواهد کرد بر آنچه در دلها ستا از دوستی فاش شدن قبایح و فحش و
لَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْكُمْ و اگر نه فضل خدای بودی بر بردباری بر شما وَرَحْمَتُهٗ و بخشایش او و مهلت دادن
برای توبه وَاَنَّ اللّٰهَ رَءُوْفٌ و آنکه خدای مهربانست براءت ذمه و پاکدامنی مقذوف را ظاهر کرد و
رَّحِیْمٌ بخشاینده است بتوبه جنایت قاذف را در گذرانید یعنی اگر نه فضل و رافت خدای بودی هر آینه
عذاب بر شما نازل شدی بعد از آن نهی مکلفان میکند از پیروی شیطان که یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای آنکه
گرویده اید لَا تَتَّبِعُوْا خُطُوٰتِ الشَّیْطٰنِ پیروی مکنید کامهای ابلیس را که طرق معاصیست با وسوسه او

در قذف

در قذف عایشه و سایر اهل ایمان وَمَنْ یَّتَّبِعْ خُطُوٰتِ الشَّیْطٰنِ و هر که پیروی کند کامهای شیطان را یعنی متابعت
او فی بدفانه پس بدرستیکه ابلیس او را یَاْمُرُ بِالْفَحْشَآءِ امر می کند بکاری زشت در عرف عقل وَالْمُنْكَرِ و عمل
ناپسند در حکم شرع و گویند فحش زناست و منکر سایر قبایح دیگر و اکثر بر آنند که فحش هر چیزیست که قبح آن در نهایت
افراط باشد و منکر آنچه نفوس منکر آن باشد و متنفر از آن و غیر راضی بوقوع آن وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَیْكُمْ
و اگر نه فضل خدای بودی بردباری بر شما وَرَحْمَتُهٗ و بخشایش او و مهلت دادن برای توبه وَاَنَّ اللّٰهَ رَءُوْفٌ
و آنکه خدای که مهربانست براءت ذمه و پاکدامنی مقذوف را ظاهر کرد اند رَّحِیْمٌ بخشاینده است بتوبه
جنایت قاذف را در گذرانید یعنی اگر نه فضل و رافت خدای بودی هر آینه عذاب بر شما نازل شدی
بعد از آن نهی مکلفان میکند از پیروی شیطان که یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا آنانکه گرویده اید لَا تَتَّبِعُوْا
خُطُوٰتِ الشَّیْطٰنِ پیروی مکنید کامهای ابلیس را که طرق معاصیست با وسواس او در قذف عایشه
و سایر اهل ایمان وَمَنْ یَّتَّبِعْ خُطُوٰتِ الشَّیْطٰنِ و هر که پیروی کند کامهای شیطانرا یعنی متابعت او
فَاِنَّهٗ پس بدرستیکه ابلیس او را یَاْمُرُ بِالْفَحْشَآءِ امر میکند بکاری زشت در عرف عقل وَالْمُنْكَرِ و عمل
ناپسند در حکم شرع گویند فحش زناست و منکر سایر قبایح دیگر و اکثر بر آنند که فحش هر چیزیست که قبح
آن در نهایت افراط باشد و منکر آنچه نفوس منکر آن باشد و متنفر از آن و غیر راضی بوقوع آن وَلَوْلَا فَضْلُ
اللّٰهِ عَلَیْكُمْ و اگر نه فضل کرم آلهی بودی بر شما بتوفیق توبه با تعیین حد که کفاره گناه است وَرَحْمَتُهٗ و بخشایش
او بتطهیر شما بتوبه یا حد مَا زَكٰی مِنْكُمْ پاک گشتی از شما مِّنْ اَحَدٍ هیچ یکی اَبَدًا هرگز یعنی تا آخر عمر از دنس آلودگی سایر
ذنوب وَّلٰكِنَّ اللّٰهَ یُزَكِّیْ ولیکن خدای پاک میسازد مَنْ یَّشَآءُ هر کرا میخواهد یعنی هر کرا توفیق توبه دهد و او را پاک
تو کند وَاللّٰهُ سَمِیْعٌ و خدای شنواست گفتار مردمان عَلِیْمٌ داناست بنیات و ضمایر و اخلاص ایشان بود در دل
از سید عالم صلی الله علیه و آله نقل کرده که هیچکس نباشد که او دوست کسی قوی دارد در خصومتی و مسارعتی او را بر آن
عملی نمود مگر که از رحم خدا باشد تا آنزمان کروی باز ایستد از آن خصومت و هیچکس نباشد که بشفاعت بر خرد
حدی از حدود خدا را ضایع کند مگر که با خدای خصومت کرده باشد و لعنت خدای بر وی باشد و هر که اشاعت
و هیچکس نبود که کلمه بد بر مسلمانی فاش کرداند داورا بآن در میان مردمان آشکارا کرداند الا که واجب باشد
بر خدای که او را باتش دوزخ بکدازد بعد از آن فرمود که اصل این کلام در کتاب خدا است که فرموده
اِنَّ الَّذِیْنَ یُحِبُّوْنَ اَنْ تَشِیْعَ الْفَاحِشَةُ تا آخر در بعضی تفاسیر مذکورست که ابو بکر سوگند خورده که بر پسر خاله خود

یعنی مسطح که از فقرای مهاجرین بود و اهل بدر نفقه نکند و مطلق با او نیکوئی نکند با آنکه بود یکی از اهل
افک بود حق تعالی آیه فرستاد که وَلَا يَأْتَلِ و باید که سوگند نخورد أُولُوا الْفَضْلِ مِنكُمْ خداوندان افزونی
حسب و نسب از شما وَالسَّعَةِ و خداوندان دستگاه فراخی در مال و غنا و توانگری اَن یُؤتُوا که
نگه بدهند نفقه را أُولِي الْقُرْبَىٰ خویشان را وَالْمَسَاكِينَ و درویشان و محتاجان وَالْمُهَاجِرِينَ فِي
سَبِيلِ اللَّهِ و مهاجران در راه خدا مانند مسطح که هم خویش است و هم مسکین و هم مهاجر و هر که باین
صفت باشد وَلْيَعْفُوا باید که عفو کنند جریمه را که از گناه کاران صادر شده وَلْيَصْفَحُوا و روی بگردانند
از انتقام و از آن درگذرند پس از غیبت بخطاب التفات فرموده بر سبیل ترغیب بر غفران اَلَا تُحِبُّونَ
آیا دوست نمیدارید أَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ آنکه بیامرزد خدای مر شما را پس شما نیز از گناه
دیگران درگذرید وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است با وجود کمال قدرت بر انتقام رَّحِيمٌ مهربان بر اهل
جرائم و آثام پس شما نیز باخلاق خدا متخلق شوید مرویست که چون ابوبکر این آیه شنید گفت بلی خدا سوگند
که هرگز نفقه را از مسطح قطع نکنم و از ابن عباس و غیره منقولست که آیه در جمعی از صحابه نازل گشت که سوگند خورده
بودند که تصدق نکنند بر هیچ مردی از اصحاب افک و مرویست از پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر که پیام زد
یعنی از گناه کسی درگذرد خدای او را بیامرزد و هر که عفو کند از کسی خدا او را عفو کند و نیز بجهت تهدید
شنیدگان از افک و قذف میفرماید که إِنَّ الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ بدرستیکه آنانکه رمی میکنند زنان
عفیفه را الْغَافِلَاتِ که بیخبرند از آنچه قذف میکنند ایشان را بدان الْمُؤْمِنَاتِ گرویدگان بخدا و
رسول او و از ابو حمزه ثمالی مرویست که این آیه در شان زنان مهاجرات که چون با پیغمبر هجرت کردند
مشرکان مکه گفتند که ایشان بفجور رفتند و قول اصح آنست که بر سبیل عموم است نسبت به زنان و در
تقدیر میفرماید که آنانکه قذف چنین جماعتی از زنان میکنند لُعِنُوا دور کرده شده اند فِي الدُّنْيَا در
دنیا از نام نیک وَالْآخِرَةِ و در آخرت از رحمت یعنی در دنیا مطرود و مردود بینند کانند و در عقبی
ملعون و مبغوض حق باد درین سرا بعقوبت حد جلد و رد شهادت مبتلا اند و در آن سرای بانواع عقوبت
معذب وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ و مر ایشانراست عذابی بزرگ بجهت عظم ذنب ایشان در
این عذاب عظیم مر ایشانرا يَوْمَ تَشْهَدُ در روزیکه گواهی دهد عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ بر ایشان زبانهای ایشان
الْسِنَتُهُمْ زبانهای ایشان با افک و بهتان یعنی زبانهای خود اعتراف وَأَيْدِيهِمْ و گواهی دهد دستهای

ایشان

ایشان بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه بودند که عمل میکردند از جرائم و مآثم قذف و افک و غیر آن يَوْمَئِذٍ آن روز
يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ بدهد خدای تعالی ایشانرا دِينَهُمُ الْحَقَّ الْمُبِينَ او ست ثابت بذات خود و در
الوهیت و ظاهر بقدرت بر عقوبت و مثوبت بر وجهی که هیچکس در این صفات شریک او نیست
بدانکه آیات مذکوره اغلظ آیات قرآنیست در ترسانیدن ارباب افک و بهتان و تخویف اهل
عصیان و اگر کسی جمیع کلمات قرآنی و آیات مواعید را تعلیل کند و تفتیش نماید آیتی بتغلیظ
آیات مذکوره نخواهد یافت که در باب افک وارد شده حتی که مثل را در وعید مشرکان و عبده
اوثان ذکر نکرده و این بجهت مبالغه و تعظیم امر افک است و تبرئه عایشه بر وجه ابلغ جهت غرض از فرط مبالغه
درین باب اظهار علو مرتبه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و تنبیه بر رفعت منزلت سید ولد آدم
و هر که خواهد که متحقق شود بر و عظم شان حضرت خاتمیت علیه التحیة والصلوة و تقدم رتبه شان او نسبت
با انبیای سابق باید که در آیات افک تامل کند که او سبحانه چه وجه غضب فرموده بر اهل افک از جرم
محترم آنحضرت و مبالغه نموده در نفی تهمت از و و از اینجاست که ابن عباس را در بعضه ازین آیات سوال
کردند فرمود که هر که گناهی کند و توبه کند توبه او مقبول است مگر آنکس که در امر عایشه خوض کرده و در رو
نموده و بدانکه حق تعالی تبرئه کس نموده بسبب چیز تبرئه یوسف نموده بلسان شاهد که وَشَهِدَ شَاهِدٌ
مِّنْ أَهْلِهَا و تبرئه مریم بانطاق ولد که در دامن او بود که اِنّی عبد الله و تبرئه عایشه کرده باین آیه عظیم
جهة تعظیم سید انام علیه الصلوة والسلام و بعد از آن در ذم اهل فسوق افک و مدح اهل صلاح و
تقوی می فرماید الْخَبِيثَاتُ سخنان ناشایسته و ناپاک مانند افک آماده است لِلْخَبِيثِينَ ناپاکان را
از رجال و نسا یعنی کلمات خبیثه از اهل خبیث ظاهر میگردد نه غیر و یا سخنان پلید میشود ناپاکان را یعنی
مردمان سخن بد را در حق پلیدان میگویند نه پاکان وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ و پلیدان نیز شایسته اند
مر سخن پلید را چه طباع ایشان بدان مایل است با خبیثات متعرض مر ناپاک ها را وَالطَّيِّبَاتُ و
کلمات پاکیزه آماده است یا گفته میشود لِلطَّيِّبِينَ برای مردمان پاک یعنی از ایشان صادر میگردد وَالطَّيِّبُونَ
لِلطَّيِّبَاتِ و پاکیزگان نیز شایسته اند مر سخنان پاک را و با طیبین متعرض مر کلمات و حبالی گفته که مراد
آنست که زنان ناپاک برای مردان ناپاک و مردان ناپاک را نسبت بدیشان و زنان پاک برای مردان پاک
بدیشان و این قول از ابو جعفر و ابو عبد الله صلوات الله علیهما و علی آبائهما نیز ماثور است حاصل آیه آنست که

که جنسیت سبب الفت و محبت است و چون سید عالم صلی الله علیه و آله پاکترین موجودات است پس ازواج او نیز از همه
پاکتر اند از شائبه بدکاری أُولَٰئِكَ آن گروه یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و عایشه و صفوان
و سایر طیبین مُبَرَّءُونَ بیزار کرده شده گانند یعنی منزه و مبرا اند مِمَّا يَقُولُونَ از آنچه میگویند ارباب
افک چه منصب رسالت عالیتر است که دیل عصمت زوجات او بلوث چنین شبهتی آلوده گردد و صفوان
مردی پاکیزه است و از اولیای صحابه او نیز از این تهمت بریست و همچنین جمیع طیبین لَهُم مَّغْفِرَةٌ
مر ایشانراست آمرزش خدای وَرِزْقٌ كَرِيمٌ و روزی نیکو یعنی بی رنج و بسیار و پایدار در حرا دنعمت
لابست است پس خطاب با اهل ایمان میکند که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید
بخدا و رسول لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا در میائید بخانهای غَيْرَ بُيُوتِكُمْ بغیر خانهای شما باشد که در و نشسته
یعنی بهیچ خانه بیگانه داخل مشوید حَتَّىٰ تَسْتَأْنِسُوا تا وقتی که استعلام کنید و دستوری طلبید وَتُسَلِّمُوا
عَلَىٰ أَهْلِهَا و سلام کنید بر اهل آنجا ثعلبی در تفسیر خود آورده که زنی انصاریه بجناب نبوت
آمده بموقف عرض رسانید که در خانهای خود بر صفتی می باشم که نمیخواهم که هیچکس مرا بر آن حالت ببیند و ناگاه
کسی از اهلخانه در می آید و مرا نبوجهی که شاید می بیند حق تعالی آیه فرستاد که بخانه کسان بی اذن ایشان
در میائید ذَٰلِكُمْ این استیذان و استعلام خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است مر شما را از آنکه بی اجازت در آیید
و در حدیث آمده که کسی در خانه عیال خود در می آید باید که با آواز عالی یا به تنحنح اعلام کند تا اهل خانه
ستر عورت و دفع مکروهات اقدام نماید و این حکم بر شما انزال کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ شاید
که شما پند گیرید مرویست که مردی پیغمبر را گفت یا رسول الله دستوری خواهم برای آنکه داخل شوم در خانه که مادر
من در آنجا باشد فرمود نعم گفت ما در را غیر از من خادمی نیست در هر وقت بروم دستور
طلبم فرمود آیا دوست میداری که مادر خود را برهنه ببینی گفت نه فرمود پس اذن کن و در روایت
آمده که عادت جاهلیت آن بود که چون شخصی خواستی که بخانه دیگری در آید گفتی حُیِّیتُم صباحا و حُیِّیتُم
مساء و بی اجازت در آمدی و بسیا بودی که مرد با زن خود مباشرت کردی و وی بر ایشان در آمدی
و بسا بودی که مرد بازن حق تعالی امت پیغمبر را امر کرد که اذن بطلبید در وقت دخول و بجای تحیت که
داب جاهلیت است سلام کنید که این شما را الیقتر است از عادت جاهلیت و نیکوتر و جایز نیست که در سرا
نگاه کنند تا بدانند که کسی در سرا هست تا دستوری خواهند و اگر نه تکلیف استیذان نکرده زیرا که

حضرت

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که هر که در سرائی نگرد بی دستوری ایشان اگر چیزی برچشمش
زنند و هر دو چشم او را کور کنند بر ایشان قصاص نباشد سهل بن سعد روایت کند که مردی که در بعض
از حجرهای رسول صلی الله علیه و آله نگرید حضرت رسول بدر آمد و چوبی در دست داشت که بآن حک راس کردی فرمود
که اگر دانستمی که تو در حجره نگریستی این را در هر دو چشم تو زدمی پس خبر این نیست که طلب اذن از جهة نظر کرد
و بدانکه باتفاق علمای ما طلب اذن واجبست و سلام کردن سنت و در خانه را بعنف کوفتن و صاحب خانه
باواز بلند خواندن مکروه فَإِن لَّمْ تَجِدُوا پس اگر نیابید فِيهَا در خانهای بیگانه أَحَدًا ایچکس را که دستوری خواهید
از و فَلَا تَدْخُلُوهَا پس در میائید در آن حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ تا وقتیکه دستوری دهند شما را یعنی صاحب خانه
پیدا شود شما را اجازت دهد چه دخول در خانه خالی بی اذن صاحب مظنه تهمت است در دزدی و دیگر نظر
در متاع کردن بی اذن صاحبش جایز نیست و نیز تصرف در ملک غیر بدون اذن حرام است وَإِن قِيلَ لَكُمُ
ارْجِعُوا و هرگاه که گویند شما را بعد از اذن طلبیدن که بازگردید فَارْجِعُوا پس بازگردید بی توقف و در آن باب
الحاح مکنید هُوَ آن بازگردیدن أَزْكَىٰ لَكُمْ پاکتر و پسندیده تر است مر شما را از مبالغه کردن و بار در خانه
ایستادن با کراهت صاحب وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه میکنید از استیذان و عدم آن عَلِيمٌ داناست
و بر آن مکافات خواهد داد آورده اند که این آیه نازل شد بعضی از اصحاب بعرض سید کائنات صلی الله علیه و آله
رسانیدند که یا رسول الله در راه شام و عراق اهل تجارت را اتفاق می افتد که در خانه و رباطها اقامت
بکنند و چون کسی در آن مقام مقیم نیست از که دستوری طلبند آیه آمد که لَّيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ نیست بر شما هیچ
أَن تَدْخُلُوا از آنکه در آیید بی استیذان بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ در خانهاکه در وی کسی ساکن نباشد چون خانات
و حمامات و زوایات معطله و شر خوان و امثال آن فِيهَا مَتَاعٌ لَّكُمْ در آن خانها برخورداری و نفع است
مر شما را که از سرما و گرما بدان پناه میگیرید و رخوت و امتعه و انعام شما در آن محفوظ می ماند وَاللَّهُ
يَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُبْدُونَ آنچه آشکارا میکنید از استیذان و غیر آن وَمَا تَكْتُمُونَ و آنچه می پوشید
از نیت خود در خانها و غیر آن و گویند این وعید است مر کسی را که بجهة فساد یا اطلاع بر عورات در خانه
غیر در آید و در آن نگرد و بعد از آن در بیان حلال و حرام می فرماید بقوله قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ بگو ای محمد مر مردان گرونده را
يَغُضُّوا تا فرو خوابانند و بپوشند مِنْ أَبْصَارِهِمْ چشم دیدهای خود را از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است و
گناه در ذخیرة الملوک آورده که تیزرو ترین پیکی مر شیطان را در وجود انسان چشم است زیرا که حواس دیگر

در مساکن خود ساکن کنند و تا چیزی با ایشان نمی رسد باستدراک آن مشغول نمی توانند شد اما دیده خاین است
که از دو روزن دیگ بلا و آثام را صید میکند و نعم ما قیل **نظم** این همه آفات که بتن می رسد ‌ از نظر
تو بشکن می رسد ‌ چشم بپوشان چو در صدف ‌ تا نشوی تیر بلا را هدف ‌ و شبلی فرموده
تا بپوشند دیده سر را از محارم و دیده سر را از ماسوای ویحفظوا فروجهم و نگهدارند فرجهای خود را
از حرام و گویند مراد از حفظ فروج اینجا ستر آنست از ابصار نامحرم و این قول از ابی عبدالله صلوات الله
علیه منقول است و بعد از تفسیر حفظ بستر فرموده که جایز نیست برادر را که نظر در فرج برادر خود کند و نه زن را
که نظر در عورت خواهر خود کند و ابن زید گفته که در جمیع مواضع قرآن که در آن ذکر حفظ فروج شده بمعنی
زناست مگر درین موضع که بمعنی ستر است ذلک آن پوشیدن چشم و حفظ فرج ازکی لهم پاکیزه تر است و سودمندتر
مر ایشان را بجهت دوری از تهمت در دنیا و عقوبت در عقبی ان الله خبیر بدرستیکه خدای داناست بما
یصنعون بانچه می کنند از نظر بحلال و حرام و استعمال جوارح در طاعات و آثام عباده بن صامت از رسول
صلی الله علیه و آله روایت کرده که آنحضرت گفته شما شش چیز از من ضمان کنید تا من بهشت را از برای شما ضمان
کنم اول سخن که گوئید راست گوئید دوم چون وعده دهید بآن وفا کنید سیوم چون امانتی بشما دهند ادا نمائید چهارم فرجهای
خود را از حرام نگهدارید پنجم چشم خود را از حرام محفوظ دارید ششم دست خود را از لقمه حرام کشیده دارید
تا من بهشت را ضامن گردم و امیر المومنین صلوات الله علیه فرموده که نگاه کردن در محاسن زنان تیریست زهر
داده از تیرهای ابلیس هر که چشم خود نگهدارد از ایشان بجهت امر الهی حق تعالی ببرکت آن او را توفیق دهد
در عبادتی که حلاوت آن فرحان و شادمان گردد و ابوهریره از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که
که چون مرد و زن در نماز بود و زنی نزد وی بگذرد و او چشم از پی آن زن دارد خوف آن باشد که
نور نماز او برود و اعمی گردد و قل للمؤمنات و بگو مر زنان گرونده را که از روی عفت یغضضن من
ابصارهن بپوشند دیدهای خود را و نگرند بمردمان نامحرم و یحفظن فروجهن و نگاه دارند فرجهای
خود را از زنا یا بپوشند آنرا از نظر نامحرم از ام سلمه روایتست که گفت بعد از نزول آیه حجاب من و
میمونه نزد پیغمبر بودیم عبدالله مکتوم در آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله بما گفت پنهان شوید گفتیم یا رسول الله
نه عبدالله مکتوم اعمی است و در بعضی تفاسیر آمده که روزی فاطمه رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجره فاطمه
علیها السلام بود عبدالله مکتوم در نزد رسول الله صلی الله علیه و آله گفت در آمد وی در آمد فاطمه برخاست پنهان

برای شما

حضرت فرمود شما که نابینا نیستید

شد ابن

شد چون ابن مکتوم از نزد آنحضرت بیرون آمد فاطمه علیها السلام نزد پدر بزرگوار خود آمد آنحضرت بر سبیل تبسم
گفت ای فاطمه چرا از ابن مکتوم پنهان شدی و او چشم ندارد گفت یا رسول الله اگر او چشم ندارد من چشم
دارم پس اگر او مرا نه بیند من او را خواهم دید حق تعالی فرموده و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن حضرت
فرمود شکر خدایرا که با من نمود در اهل بیت من آنچه مرا بآن شادمان کرد و این حاصل که حق تعالی همچنانکه
مردان را امر نموده که چشم خود را نگه دارند از دیدن زنان نامحرم زنان را نیز امر نمود که حفظ چشم خود
کنند از مردان نامحرم و لا یبدین زینتهن و ظاهر نسازند آرایش خود را از پیرایهای و جامهای رنگین و
غیر آن چه جای آنکه مواضع آنرا نمایند الا ما ظهر منها مگر آنچه ظاهر شده از آن زینت بوقت قیام نمودن بحوایج
چون اطراف جامه چه اخفای این موجب حرج است و در مجمع البیان آورده که مراد آنست که ظاهر نکنند مواضع
زینت را برای غیر محرم و هر که در حکم آنست چون اطفال غیر ممیز و غیر آن و مراد نفس زینت نیست زیرا که دیدن آن
حلال است صاحب کنز العرفان نیز فرموده که مراد موضع زینت است نه نفس زینت زیرا که نظر در حلی و ثیاب
جایز است و نزد بعضی مراد نفس زینت است و اظهر نزد من آنست که مراد نفس زینت است و نظر در آن حرام
زیرا که نظر بآن وسیله نظر است بمواضع آن و اما آنچه ظاهر باشد حرام نیست بجهت لزوم حرج که منفی است در دین
و مراد بظاهر ثیاب است فقط و این اصح است نزد من بجهت اتفاق فقها بر آنکه همه بدن عورت است مگر بر زوج
و محارم پس مراد بنابرین بباطن خلخال و دستبند و دست رنجن و جمیع آنچه ملاصق بدنست که نظر بآن مستلزم
نظر باشد بتن و ناشد بدن و اما باقی اقوال در زینت ظاهره که آن وجه است و کفین یا کحل یا خضاب
یا خاتم ضعیفست و بحد تحقیق نرسیده و لیضربن بخمرهن و باید که فرو گذارند زنان مقنعهای خود را علی
جیوبهن بر گریبان های خود یعنی گردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی و بناگوش و گردن و سینه ایشان پوشیده ماند
و لا یبدین زینتهن و آشکارا نکنند زینت باطنه خود را یا مواضع زینت خود را چون سر و ساعد و سینه
و ساق که موضع تاج و دستوانه و گردن بند و خلخال است الا لبعولتهن مگر برای شوهران خویش که زینت
برای ایشانست و مر ایشان را است که نظر در جمیع بدن زوجات خود کنند حتی فرج بر کراهت او آبائهن
یا اظهار زینت خود کنند بر پدران خود و پدر پدر هر چند بالا رود حکم پدر دارد او آباء بعولتهن
پدران شوهران خویش که ایشان حکم آبا دارند او ابنائهن یا پسران خویش و پسر پسر هر چند پایین رود
داخل است او ابناء بعولتهن یا پسران شوهران خود چه ایشان در حکم پسرانند مر زنان را او اخوانهن

یا برادران خویش را او بنی اخوانهن یا پسران برادران خود را که حکم برادران دارند او بنی
اخواتهن یا پسران خواهران خود را و اینها جمعی اند که نکاح زن با ایشان جایز نیست و در محارم رضاعی
نیز همین حکم ثابتست او نسائهن یا بر زنان اهل دین خود یعنی زنان مومنه نه کافره از وثنیه و یهودیه
و نصرانیه و مجوسیه در تبیان که مطلق زنان کافره در حکم مردان بیگانه اند و جایز نیست که زنان مومنه
نزد ایشان برهنه شوند و مواضع زینت خفیه بر ایشان نمایند زیرا که در میان اهل اسلام و کفر
رسم آشنایی بر انداخته و نزد بعضی مراد مطلق زنانند یعنی از هیچ کدام پرهیز نباید کرد و صواب آنست که زنان
مومنه نزد هیچ کافره برهنه نشوند مگر کافره کنیز باشد زیرا که حق تعالی می فرماید او ما ملکت ایمانهن
یا آنچه مالک شده است آنرا دستهای ایشان یعنی زنان بنده و کنیزان خواه مومنه و خواه کافره و نزد علمای
امامیه جایز نیست زنان را اظهار زینت بر غلامان خود پس غلام زن حکم مرد اجنبی دارد و جایز نیست نظر او بر موی
و نه بعضوی از مواضع زینت وی او التابعین یا بر بندگان غیر اولی الاربة که خداوندان حاجتند
بزنان دیگر بنصب غیر خوانده یعنی در حالتی که غیر ارباب حاجت باشند بزنان من الرجال از مردان یعنی
آنها که متابعت مردمان کنند برای طمع طعام و بجهت خوردنی بخانها آیند و بزنان هیچ حاجتی ندارند بجهت
آنکه ایشان را داعیه شهوت نیست و ایشان پیران سال خورده اند یا ابلهان که مطلق از مباشرت
خبر ندارند و همت ایشان مقصور است بر طعام قول اول از کاظم علیه السلام و ثانی از صادق علیه السلام مرویست
مراد عنین و خصی و مجبوب باشند که قادر بر جماع نیستند چه اینها در حرمت نظر حکم اجانب دارند چه
ایشان را آرزوی مباشرت هست لیکن بر او قدرت ندارند او الطفل الذین یا اطفالی که لم یظهروا
علی عورات النساء مطلع نیستند بر عورتهای زنان یعنی بحد تمیز نرسیده اند و از حال مباشرت
بی خبرند و نمی دانند که عورت چه باشد و لا یضربن بارجلهن و باید که نزنند پایهای خود را بر زمین
بوقت رفتن لیعلم تا دانسته شود ما یخفین آنچه مخفی میدارند من زینتهن از پیرایه خود که خلخال
یعنی باید که آواز خلخال خود را بگوش مردان اجنبی نرسانند چنانکه عادت جاهلیت است تا موجب میل
مردان بدیشان نشود و این ابلغ است از نهی اظهار زینت و رفع صوت و توبوا الی الله و بازگردید
بخدای تعالی جمیعا همه شما ایه المؤمنون ای گروندگان لعلکم تفلحون شاید که شما رستگار شوید بتوبه
و بسعادت دارین رسید مراد او سبحانه ستر جمیع بندگانرا از ذکور و اناث بتوبه و انابت چه هیچکس

از جرم

از جریمه و تقصیر طاقت خالی نیست خواه مرد و خواه زن قشیری گفته که محتاج ترین کسیست که خود را محتاج
توبه نداند در کشف الاسرار آورده که حق تعالی همه را از مطیع و عاصی بتوبه امر نموده تا عاصی خجل نشود چه
اگر فرمودی ای [illegible] توبه کنید موجب رسوائی ایشان شدی و چون در دنیا ایشان را رسوائی نخواهد
امید هست که در عقبی نیز ایشان را رسوا نکند و بعد از نهی از زنا و اسباب باعثه بر آن ترغیب بنکاح
میکند و می فرماید که و انکحوا الایامی و نکاح در آرید ای اولیای عقد زنان بی شوهر را و مردان بی
زن را منکم از شما یعنی مرد را اگر زن ندارد کدخدا سازید و زنی را که بی شوهر است او را بعقد کار
آرید و الصالحین و نکاح در آرید نیکان و شایستگان را من عبادکم از بندگان خود و امائکم و
کنیزان خود و تخصیص صالحان بجهت اهتمام است با بسبب تحرج بر صلاحیت و عفت خود نمایند و صاحب کنز العرفان
گفته که ذکر صلاحیت بجهت ترغیب است در صلاح زیرا که هرگاه بنده و کنیز این را بدانند در صلاح رغبت
کنند و یا بجهت آنکه فاسق چون متزوج شد مستغنی شد بحلال از حرام و بحد صلاح رسیده و مال او بصلاحیت
کشیده و چون توهم میشود که عدم قدرت بر حقوق نکاح مانند نفقه دادن زن را و او را در مسکن جای
دادن و غیر آن مانع نکاح از آن جهت حق تعالی رد این توهم کرده که ان یکونوا اگر باشند ایامی و صلحا از عبید و اما
فقراء درویشان و تنگدستان یغنهم الله غنی گرداند خدای ایشان را بعد از نکاح من فضله از فضل
و کرم خود و بقناعت یا بجماع دو روزی در یک منزل یا بتوسع رزق بر ایشان مراد آنست که باید منع نکند فقر
خطبه کننده یا در زن خطبه کرده شده از مناکحه زیرا که فضل خدای تعالی مغنی است از کثرت مال چه او سبحانه
صبح و شام روزی واجبی را به بنده خود می رساند کما قال و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها
و در حدیث آمده که طلب روزی کنید در نکاح مرویست که مردی از فقر و حاجت شکایت بآنحضرت کرد فرمود
نکاح کن و الله واسع و خدای تعالی فراخ بخشایش است پس معیشت را بر او فراخ کرداند علیم دانا است
باستحقاق فقیران پس بساط روزی دگر کند بر مقتضای حکمت و احادیث بسیار در ترغیب نکاح از [illegible]
و اهل بیت علیهم السلام ماثور است از آنجمله حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که نکاح سنت و طریقه منست
هر که از سنت من رغبت کرد از من نیست و نیز فرموده که هر که دوست دارد ملت مرا باید که
سنت مرا نگاه دارد که آن نکاح است و دیگر فرمود که بدترین شما عزبانند و بروایتی دیگر بدترین
مردگان عزبانند و نیز فرموده که هر که زن کرد یک نیمه دین خود را نگهداشت از وسواس شیطان

پس نیکوست که حفظ نصف دیگر نماید و دیگر از و منقول است که چون یکی از شما زن کند شیطان از و فریاد آید
و گوید ای وای بر من فرزند آدم چهار دانگ ایمان خود را از من نگاه داشت و ابو ذر از آنحضرت روایت
روایت کرده که حق تعالی چهار کس را لعنت کرده از بالای عرش و فرشتگان آمین گفتند یکی آنکه زن نکند
یا کنیزان بخرد تا او را فرزند نباشد دوم که خود را بزنان مانند کنند و حال آنکه خدا او را مرد آفریده باشد
سیوم زنی که خود را بمردان مانند سازد و خدای او را زن آفریده باشد چهارم آنکه در روش [illegible]
فرو گذارد و حق ایشان را ادا نکند و با وجود این با ایشان استهزا کند عکافه روایت کند که نزد
رسول صلی الله علیه و آله رفتم فرمود زن داری گفتم نه گفت کنیزان داری گفتم نه فرمود تندرستی و توانگری
گفتم آری بحمد الله فرمود پس اکنون تو از برادران شیطانی یا رهبان ترسایان باش یا آن کن که مسلمانان
میکنند چه سنت ما نکاح است و بدترین شما عزبانند و بدترین مردگان شما آنانند که عزب میرند بعد از آن گفت
که شیطان را هیچ سلاحی بیشتر بلیغ تر از زنان نیست آنانکه زن دارند پاکند از ناشایست و یک یا عکافه
مصاحبان ایوب و مصاحبان یوسف و صاحب کرسف گفتم کرسف کیست فرمود که مردی بود که خدا را
می پرستید بر کنار دریا سیصد سال و روزه داشتی و در شب بعبادت گذرانیدی پس بسبب زنی
نامحرم که او را دوست داشت از عبادت بداشت حق تعالی ببرکت عبادت روزگار گذشته او را در
یافت و از شر آن زن او را نگه داشت ای عکافه زن کن که تو از جمله گناهکارانی گفتم یا رسول الله
ازین مجلس برنخیزم تا از برای من زنی تعیین کنی حضرت کریمه بنت کلثوم حمیری را تزویج او در آورد و
نیز حضرت فرموده که ای گروه جوانان هر که از شما قوت جماع داشته باشد باید که متزوج شود که تزویج بهترین
چیزیست که چشم را از نامحرم بپوشد و فرج را احصان نماید و هر که توانائی نکاح نداشته باشد پس
بر وست که روزه بدارد چه آن کسر شهوت میکند از ابو هریره روایت کرده که گفت اگر یک روز
مانده باشد از حیات من و من عزب باشم البته زن کنم زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت بدترین
شما عزبانند و نیز فرموده که نکاح کنید تا بسیار شوید که من روز قیامت به بسیاری شما فخر کنم
و اگر چه بچه از شکم افتاده باشد و نیز فرموده که چه منع میکند مرد را که فرا گیرد زن را شاید که حق
تعالی فرزندی روزی او کند که روی زمین را بگفتن لا اله الا الله گران کند و نیز گفته که هیچ بنائی
در اسلام بهتر و دوستر از تزویج نیست نزد حق تعالی و صادق علیه السلام فرموده که دو رکعت نماز متزوج

بگزارد

بگزارد بهتر است از هفتاد رکعت که عزب گذارد و نیز فرموده که هر که بجهة ترس درویشی زن نکند پس
بدگمان شده بخدای زیرا که فرموده ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله والله واسع علیم و بباید
دانست که غالب آنست که هر گاه که شما فقرا باشید حق تعالی شما را بسبب تزوج غنی گرداند بر وفق
مشیت و حکمت و مصلحت نه آنکه این حکم دائمی باشد زیرا که گاه هست که حکمت و مصلحت بر خلاف این می باشد
و لهذا در عقب این میفرماید که و لیستعفف الذین و باید که جد و جهد نمایند در عفت و باز ایستند
از حرام آنانکه لا یجدون نکاحاً نمی یابند اسباب نکاح را از مهر و نفقه حتی یغنیهم الله تا وقتیکه
توانگر گرداند حق تعالی ایشان را من فضله از افزونی و کرم خود و بیابند آنچه بآن کد خدا توانند شد
و در کنز العرفان گفته که معنی آنست که اگر شخصی فقیر باشد و خوف زیادتی فقر داشته باشد بنکاح پس
باید که اجتهاد نماید در عفت بریاضت برای تسکین شهوت مانند روزه داشتن که قامع شهوتست
چنانچه در حدیث سابق مذکور شد بعد از آن گفته که آیه اولی وارد شده برای نهی مومن از عدم
قبول تزوج بواسطه فقر و ترک تزویج زن بواسطه فقر و ثانیه وارد شده برای امر فقیر بعفت بر ترک
نکاح بجهة حذر از تعب در حالت نکاح و خوف مزیت فقر پس میانهما تناقض نباشد بعد از آن حق تعالی
بیان آنچه مزی فرموده که موجب سهولت سبیل نکاح است و الذین یبتغون الکتاب و آنانکه طلب میکنند
مکاتبه را مما ملکت ایمانکم از آنچه مالک است آزادستهای شما یعنی از بندگان شما که در تحت قدرت شما
اند خواه مردان و خواه کنیزان فکاتبوهم پس مکاتبه سازید ایشان را و مکاتبه آنست که مولی مملوک
خود را گوید که کتابت ساختم ترا بر بمقدار از مال و مدت و قبول کند پس چون مملوک آن مال را ادا کند
آزاد شود و امر بکتابت برای ندبست نزد جمیع امامیه مرویست که صبیح غلام حویطب بن عبد العزی
از و طلب مکاتبه کرد حویطب ابا نمود این آیه آمد که اگر غلام یا کنیز شما مکاتبه طلبند ایشان را مکاتبه
سازید ان علمتم اگر دانسته باشید فیهم خیراً در ایشان نیکی از صلاحیت و امانت و یا قوت
اکتساب و قدرت بر ادای مال که کتابت را از مردم سؤال کند چه مکروه است که بنده بگدائی مال کتابت
بازدهد در خبر است که سلمان فارسی رضی الله عنه بنده بود مالک او را از و مکاتبه طلبید سلمان گفت مال داری گفت
گفت ترا قوت کسبی هست گفت نه گفت پس میخواهی مرا از دست مردم [illegible]
و ابو هریره از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که سه کس اند که بر خدای [illegible]

مردی که فی سبیل الله از منزل خود بیرون آید یا مهاجرت کند از آن یا متوجه جهاد شود و بالجمله رود و مردی که
زن کند بقصد آنکه خدای او را مستغنی سازد و غلامی که مکاتبه خواهد و قصد ادای مال کتابت داشته باشد و چون
اغلب عبید و اما از ادای مال کتابت عاجز از ین جهة ببندگان خود امر میفرماید که و آتوهم من مال الله
و بدهید بندگان مکاتب را یعنی از مال خدا الذی آتیکم که داده است بشما مرویست که حویطب صبیح را
بر صد دینار مکاتبه ساخته بود و بعد از نزول این آیه بیست دینار باو بخشید و سهل بن حنیف از رسول
صلی الله علیه و آله روایت کند که هر که او مکاتبی را یاری دهد در فک رقبه او یا غازی را در عسرت او یا
مجاهدی را در جهاد او حق تعالی در زیر سایه عرش خود او را جای دهد در روزی که هیچ سایه نباشد
مگر سایه او و در آیه برای ندب نسب جهة اصالة عدم وجوب و باقی احکام کتابت و مسایل متفرعه در کتب فقه
مسطور و اکثر آن در منهج الصادقین مذکور است آورده اند که عبد الله ابی منافق شش کنیز داشت و ایشان را
بر زنا اکراه میکرد و بسبیل تقاطو چیزی میگرفت آنها معاذه و مسیکه و امیمه و عمره و اروی و قتیله بود
روزی معاذه و مسیکه با یکدیگر گفتند اگر این کار که میکنیم خیر است خود بسیار است و اگر شر است وقت آید که
ترک کنیم پس بجانب جناب نبوت مآب صلی الله علیه و آله آمدند و صورت حال معروض داشتند آیه آمد
که و لا تکرهوا و اکراه و اجبار مکنید فتیاتکم کنیزان خود را علی البغاء بر زنا و پلید کاری ان
اردن تحصناً اگر خواهند تعففی به پرهیزکاری و اگر خواهد ذکر ارادت تحصن بمقتضای حالت و اکراه نیز حال
ممنوع و واجب آنست که اکراه چون متصور نیست مگر نزد تحصن پس از جهت تحصن شرط اکراه واقع شده پس میفرماید
که شما اکراه مکنید فتیات خود را بر بغا لتبتغوا تا فرا گیرید عرض الحیوة الدنیا مال زندگانی دنیا را از کسب
فرج ایشان و من یکرههن و هر که اکراه کند کنیزان خود را بر زنا فان الله پس بدرستیکه خدای تعالی
من بعد اکراههن از پس اکراه کردن خواجگان مر آنها را غفور آمرزگار است گناهان کنیزان مکره را
رحیم مهربان بر ایشان و وزر و وبال نیست مگر بر گردن اکراه کنندگان و لقد انزلنا و بتحقیق که فرو فرستادیم
الیکم بسوی شما آیات مبینات آیتهای روشن یعنی احکام و حدودی که توضیح یافته درین سوره و بعضی
بکسر یا میخوانند روشن کننده حلال و حرام و حدود و احکام و مثلاً من الذین خلوا و مثلی را از مثل
آنانکه گذشته اند من قبلکم پیش از شما یعنی قصه عجیبه مانند قصص ایشان و آن مثل قصه عایشه است و مانند
تعیر مریم در وقوع تهمت و تعیر یوسف علیه السلام در برائت ذمه و موعظة للمتقین و پندی برای پرهیزکاران

آنچه پندگیرند اگر بآن متعظ شوند متقیان و پند گیرند از آیات مذکور و تخصیص متقیان جهة انتفاع
ایشان است بمواعظ و نصایح آن الله نور السموات و الارض خدای تعالی نور آسمانها و زمینهاست یا آنچه در آن
مصلحت است مفسران در تفسیر این چند قولست یکی توفیق آنکه نور بمعنی هادیست یعنی خدای تعالی
راه نماینده اهل آسمانهاست و زمینها با آنچه در آن مصلحت در دین ایشان باشد بتوفیق و لطف و معونت
مانند نور که بآن بمقصد راه می برند یعنی همچنانکه رونده در تاریکی شب بروشنائی ماه راه برد
مکلفان نیز بلطف و توفیق او سبحانه بطریق نجات راه یابند و این قول ابن عباس است دوم آنکه
خدای تعالی روشن سازنده سموات و ارض است بآفتاب و ماه و ستارگان و این قول حسن و ابی
عالیه و ضحاک است سوم آنکه بمعنی مزین است یعنی خدای زینت دهنده آسمانهاست بفرشتگان
و مزین سازنده زمین به پیغمبران و عالمان و این قول ابی بن کعب است و از امیر المومنین صلوات الله
و سلامه علیه مرویست که معنی اینست که حق تعالی که معنی اینست حق تعالی نشر حق کرد در آسمان و زمین
تا آنکه همه آسمان و زمین و ما بینهما بنور حق منور ساخت تا خلق عارف شدند و این قول موید اول است و
در انوار آورده که نور السموات در تقدیر ذو نور السموات یعنی خداوند نور آسمان و زمین یا نور
اهل آن چه هرچه از اجزای عالم در مناظر بلندی و مغاوز پستی نور دارد ذاتی و عرضی همه از عطیه فضل
اوست و این بمعنی دوم است که مذکور شده و یا خدای تعالی روشنی بخش آینه دلهای ساکنان سما
و ارض است بانوار معرفت و توحید و در تیسیر گفته ای الله خالق السموات و الارض یعنی خدای
تعالی آفریننده آسمان و زمین است و صاحب تبیان گفته که الله مدلول السموات و الارض یعنی
خلق آسمان و زمین دالند بر وجوب وجود و صفات کمال او و هر چه دلیلی از دلایل قدرت و
بدایع حکمت در دایره سپهر برین و مرکز واقع است دلالتی واضح دارد بر وجود و قدرت و علم
حکمت او و وجه حمل بقیاد دلیل قدرت اوست مثل نوره صفت نوری که منسوب بروست کمشکوة
مانند روزنه است در دیواری که نهایت آن بخارج راه ندارد مانند طاقچه [illegible] فیها
مصباح که در آن چراغ افروخته است و نهایت روشن و گویند مشکوة انبوبه است که در وسط
قندیل باشد و بنابرین مصباح فتیله مشتعل باشد در انبوبه و ابی بن کعب و سعید بن جبیر گفته اند
که معنی آنست که صفت نور خدای یعنی محمد که بآن مومنان را راه نمود با ایمان و نزد ابن عباس و حسن فرزند

ابن اسلم معنی آنست که مثل نور خدای قرآنست در قلب مومن و بنا بر آنکه مراد نور محمد است اضافه آن بذات
احدیت جهت تعظیم آنحضرتست یعنی مثل نور محمد چون مشکوة است که در آن مصباح مشتعل است المصباح
چراغ افروخته فی زجاجة در قندیلیست از آبگینه که مصباح در آن نورانی تر است و صافی تر و باد
مانع آن نمی شود الزجاجة آن آبگینه از غایت صفا و لطافت کانها کوکب گوئیا ستاره ایست که
دری درخشنده مانند زهره و مشتری که دفع ظلام میکنند از خود یوقد چراغ که در آبگینه است افروخته شود
در ابتدا من شجرة مبارکة از روغن درخت بابرکت بسیار نفع زیتونة که آن زیتونست که در زمین
مقدسه رستهست و هفتاد پیغمبر بران دعای برکت کرده اند و از جمله ابرهیم خلیل علی نبینا و علیه السلم و آن
شجره زیتونه مبارکه لا شرقیة در جانب شرق نیست از معموره چون دریای چین و خطا و لا غربیة
و نه در طرف غرب از معموره چون طرسوس و غیره الا بلکه در وسط معموره است که آن اراضی و جبال
شام که زیتون آن اجود زیتونهاست یا آنکه نه در شرق و غربیست که آفتاب بران در بعضی اوقات روز
باشد که آن وقت شروق و غروبست بلکه در همه طول نهار شعاع آفتاب بران تابد و در بعضی اوقات نور تابد
مانند زیتونی که بر قله کوه یا در صحرای واسع و هامون است و بجهة آن ثمره آن پخته تر است و روغن آن
صافی تر و یا نه دایم در آفتابست تا محترق گردد و نه مدام در سایه تا میوه آن خام بماند بلکه گاهی از زراعت
تا با آفتاب بهره مندست و هم از حمایت سایه محفوظ و احسن آنست که اصل این شجره را از بهشت
آورده بدنیا پس انحصار این عالم نیست که وصف شرقی و غربی بر او اطلاق توان کرد پس صفت زیت
می نماید بکثرت صفا و درخشندگی و می فرماید که یکاد زیتها نزدیکست که روغن آن درخت فیضی
روشنی دهد بنفس خود و لو لم تمسسه نار و اگرچه نرسیده باشد بآن آتش یعنی غایت صفا و درخشندگی
که بی آتش روشنائی بخشد نور علی نور روشنی افزوده بر روشنی یعنی ضیاء زیت با نور چراغ و لمعان
زجاج افزوده گشته در مصباح مشکوة که ضابط اشعه و جامع انوار است و بجهة آن نور چراغ بمرتبه اعلا
رسیده در اسرار التنزیل و کشاف مذکور است که مراد باین انوار ایمان و هدایت است که او سبحانه
تشبیه کرده سینه مومن را بمشکوة دل او را در سینه بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمان و هدایت را
بچراغ افروخته در قندیل و قندیل را بکوکبی درخشنده و کلمه اخلاص را بشجره مبارکه از تابش خورشید
و ظلال نوال رجا بهره دارد نزدیکست که فیض این کلمه بر زبان مومن گذرد عالم را منور کند چون

اقرار

اقرار بزبان بران جاری شد و تصدیق بجنان با و یار گشت نمود از نور علی نور بظهور رسید و نیز
در اسرار آورده که نور ایمان را بچراغ تشبیه کرد بجهة آنکه در خانه که چراغ بود دزد برامن آن نگردد همچنین
در هر دلی که ایمان باشد شیطان زاید ان راه نبود و دیگر آنکه چون چراغ اندرون خانه روشن میشود
اثر ضوء آن بروزنهای خانه میرسد همچنین دل بنور ایمان روشن میگردد و شعاع آن برون نهاد و حواس
می افتد و انوار طاعات بر اعضا و جوارح پدید می آید پس سیمای مومن از دل او خبر میدهد که سیماهم
فی وجوههم من اثر السجود و در مجمع البیان از محمد بن نقل کرده که این مثلیست که حق تعالی زده برای
مومن مشکوة تن اوست و زجاجه صدر او و مصباح نور ایمان و قرآن متوقد افروخته است از
شجره مبارکه که کلمه طیبه اخلاص است و این شجره همیشه در قلب مومن سبز است و با نضارت و طراوت
و محفوظ از آفات حوادث شیطانی و وسواس او همچنانکه زیتون که در وسط ارض واقع است نه از تاب
آفتاب محترق است و نه از سورت برودت پژمرده و مومن بجهة این نور جامع چهار خصلتست
اگر نعمت یابد شکر کند و اگر بلیتی باو رسد صبر کند و اگر حکم کند بعدل فرماید و اگر گوید راست گوید
و نور علی نور بمعنی آنست که کلام او نورست و عمل او نور و مخرج او نور و مصیر او در قیامت نور و از حسن
و ابن زید نقل است که این نور مثل نور قرآنست و قلب مومن پس مصباح قرآنست و زجاجه قلب
مومن و مشکوة لسان و فم او و شجره مبارکه وحی یکاد زیتها یضیء نزدیکست که حجج قرآن متضح
شود و اگرچه خوانده نشود و نور علی نور یعنی قرآن نور است با سایر ادله که قبل از وی است پس
مومن کسب نور قرآن کرده با سایر انوار کتب سابقه که آن اعتقاد اصول نبوتست و تصدیق بجمیع
کتب و رسل و یا نور علی نور معرفت الهی است یعنی چراغ معرفت در زجاجه دل عارف و مشکوة سینه او
افروخته است از برکت زیت تلقین شجره وجود مبارک محمدی که نه شرقی است و نه غربی بلکه مکی است
و مکه ناف عالم است و از فواکه فتح عارف اسرار الهی را از تعلیم سید ابرار نور علی نور معلوم توان کرد
و جمعی دیگر از معبران بر آنند که این مثلیست از برای نور محمدی پس مشکوة صدر آنحضرت و زجاجه
قلب او و مصباح او نبوتست که نه شرقیست یعنی یهودی چه مشرق قبله ایشانست و نه غربی یعنی
نصرانی چه مغرب قبله ایشانست و متوقد این مصباح از شجره مبارکه یعنی از شجره نبوت که ابراهیم
حنیف است که جد آنحضرتست نزدیکست که نور محمد مبین شود از برای مردمان و اگرچه بآن تکلم ننماید همچنانکه

زیت نزدیکست که نور محمد مبین شود از برای مردمان و اگرچه بان تکلم ننمایند همچنانکه زیت نزدیکست
که روشن شود و اگرچه آتش بآن نرسد و یا مشکوة ابرهیم است و زجاجه اسمعیل و مصباح محمد صلی الله
علیه همچنانکه در موضع دیگر او را سراج خوانده که سراجا منیرا و شجره مبارکه اشارتست بابرهیم چه
اکثر انبیا از صلب او بظهور آمده اند نزدیکست که محاسن اخلاق محمدی و محامد خصال احمدی ظاهر گردد بر
مردمان قبل از آنکه وحی بوی فرود آید نور علی نور یعنی آنحضرت پیغمبر است از نسل پیغمبر و نزد ضحاک مشکوة
عبد المطلبست و زجاجه عبد الله و مصباح حضرت رسالت که نه شرقیست و نه غربی بلکه مکیست و مکه
در وسط دنیاست از امام رضا صلوات الله علیه منقولست که فرمود ما ایم مشکوة که در و مصباحست و
مصباح محمد است راه می نماید خدا بولایت ما هر که دوست دار ماست و از امام محمد باقر علیه السلم روایت است که
فرمود مراد بمشکوة نور علم است در صدر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و المصباح فی زجاجة
صدر علیست که تعلیم داد او را معارف و توقد من شجرة مبارکة نور علم است لا شرقیة و لا غربیة یعنی
که نه یهود است و نه نصرانی یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار یعنی است که نزدیکست که عالم از آل محمد تکلم
شود بعلم پیش از آنکه از و سوال کنند نور علی نور یعنی امام مؤید بنور علم و حکمت در عقب امام دیگر از آل محمد
و همچنین از آدم تا قیامت قایم شود پس این گروه اوصیا اند که حق سبحانه ایشانرا خلفای خود کرده است
در زمین خود و حجج خود ساخته بر خلقان خود که در هیچ عصری زمین از ایشان خالی نیست تحقیق این
حمل آنست که شجره مبارکه دوحه تقوی و رضوان و عزت ثمره هدی و ایمانست و اصل این نبوتست
و فرع آن امامت و اغصان آن تنزیل و اوراق آن تاویل و خدام آن جبرئیل و میکائیل و باقی
وجوه درین آیه در منهج الصادقین میرود والله الهادی و علیه اعتمادی کما قال یهدی الله راه می نماید
خدای لنوره بنور ثاقب خود من یشاء هر که را میخواهد از طالبان ایمان و رشاد و یضرب الله
الامثال للناس و بیان میکند خدای مثلها را یعنی معقولات را در صورت محسوسات بیان میکند
برای مردمان تا زود دریابند و مقصود بر ایشان هویدا گردد والله بکل شیء و خدای بهمه چیز از
دقایق معقولات و محسوسات و حقایق جلیات و خفیات علیم دانا در این وعد و وعید است مر
کسی را که تدبر نماید در آیه مذکوره و مر شخصی را که اعراض کند از آن و قوله فی بیوت متعلق است بمشکوة
مذکوره یا بتوقد یعنی مثل نور خدا مانند مشکوة مذکوره است در خانها یا افروخته است چراغ در خانها

کاذن

که اذن الله دستوری داد خدای یعنی امر کرد خدای ان ترفع آنکه برداشته شود در آن آوازها یعنی در
حوایج و یذکر فیها اسمه و یاد کرده شود در آن خانها نام او و مراد مساجد است که ارفع مساکن و اشرف
اماکن است و در آنجا بذکر و نماز و تلاوت اشتغال باید نمود و از سخن لا یعنی احتراز باید کرد از نبی صلی الله
علیه و آله مرویست که مسجدها در زمین روشنی میدهند و می درخشند مر اهل آسمانرا همچنانکه ستارگان روشنی
میدهند برای اهل زمین و گویند بیوت عبارت است از چهار مسجد که بامر الهی متصدی عمارت آن پیغمبران
بوده کعبه معظمه بسعی خلیل و مدد اسمعیل تمام شد و بیت المقدس که رفع قوایم آن در ایام داود علیه السلم
و اتمام آن بر دست سلیمان علیه السلم اتفاق افتاد و مسجد مدینه و مسجد قبا که عمارت هر دو باتفاق
خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله بوده و نزد بعضی مراد بیوت انبیاست و ثعلبی که از مشاهیر اهل سنت است
در تفسیر خود از انس بن مالک و بریده روایت کرده که روزی رسول این آیه میخواند مردی گفت یا
رسول الله این خانها معظم و سراهای مکرم کدامست فرمود خانهای انبیا ابو بکر گفت یا رسول الله
علی و فاطمه از آن جمله است فرمود نعم من افضلها آری خانه علی و فاطمه از فاضلترین آن خانهاست و آیه
موید اینست و ازین روایت واضح و مبین شد تعظیم و تفخیم علی بن ابی طالب و اجلال و اکرام او نزد
خدا و رسول پس چگونه کسی قیاس او بسیار کند و او را در سلک ایشان در آورد و ذکر او سبحانه
در بیوت مذکور شامل هر چیزیست که متضمن ذکر او سبحانه باشد حتی مذاکره در علوم و مباحثه در احکام
شرعیه یسبح له و تسبیح و تنزیه نموده میشود برای خدای از هر چه شایسته ذات احدیت او نباشد
و بروایت ابن عباس فرموده هر تسبیح که در قرآن واقع است مراد نماز است معنی آنست که نماز گزارده
شود برای خدای فیها در آن بیوت بالغدو و الاصال بامدادها و شبانگاه یعنی در اوقات صبح
و شام و جمعی تسبیح میخوانند که یا یعنی تسبیح میکنند در آن بیوت رجال مردانی از غایت استغراق
در عبادت و انقیاد امر او سبحانه لا تلهیهم مشغول نمیسازد و باز نمیدارد ایشانرا تجارة
بازرگانی یعنی خریدن متاعی که از آن توقع سود دارند و لا بیع و نه فروختن آن یعنی داد و ستد و خرید
و فروخت ایشانرا مانع نمیشود عن ذکر الله از یاد کردن خدای و اقام الصلوة و بپای داشتن
نماز واجب و مندوب و ایتاء الزکوة و دادن زکوة مفروضه و مندوبه و محققان گفته اند
چون بیع و شری اعظم اشتغال دنیویست ایشانرا از ذکر مانع نمیشود باقی اشتغال بطریق اولی و

واز ابوجعفر و ابوعبدالله علیهما السلام مرویست که اینها کسانی اند که چون وقت نماز در رسد ترک تجارت کنند و متوجه
نماز شوند و اوقات ایشان نزد خدا عظیم است از چیزهاست یخافون ترسند ایشان با وجود مبادرت بطاعت
یوما تتقلب از روزیکه بگردد فیه القلوب در آن روز دلها از دریافتن یعنی از هول و فزع آن
متحیر و مدهوش شوند والابصار و بگردد دیدها از دیدن و بینش باز مانند و یا از ظرفی بظرفی نگرند تا ببینند
که نامه او از کجا پدید می آید و این مردان که موصوف شدند می ترسند از روز مذکور لیجزیهم الله
تا جزا دهد خدا ایشان را بسبب آن ترس احسن ما عملوا به نیکوترین جزای آنچه کرده اند یعنی
بهشت عدن که مشتمل است بر انواع نعم مرغوبه ویزیدهم و بیفزاید ایشان را من فضله از فضل
و افزونی خود چیزها را که وعده نداده باشد ایشان را بر اعمال ایشان و در خاطر ایشان نگذشته
والله یرزق من یشاء و خدای روزی میدهد هر که را میخواهد بغیر حساب بدون حساب
مراد فراخی روزیست که از روی تفضل کرامت فرماید و بدان حساب نکند و یا زیادتی را
کرامت فرماید در عقبی بغیر نهم شمار در نیاید و بدانکه نزد بعضی از مفسران مراد به تسبیح رجال مذکوره در غدو
والاصال صلوة یومیه است زیرا که غدو وقت نماز صبح است و اصال جامع ظهرین و عشائین
سهیل بن سعد ساعدی از حضرت نبوی صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که بامداد و شبانگاه
بمسجد رود بعقد اینکه بنوعی اقدام نماید یا تعلیم کند از کسی یا کسی را علم آموزد ثواب او ثواب
مجاهدانی باشد که در راه خدا جهاد کنند و اخذ غنیمت و هر کس که برای این رود چنان باشد
نظاره کاهی رفته باشد که اثرا ببیند و هیچ نصیبی برندارد پس نمازگزارندگان را چنانکه از
ایشان نباشند و ذاکران بینند و در سلک ایشان منخرط و عالمان و متعلمان را بینند و در اهل
ایشان نباشند و نیز از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که مسجدها را میزبانانست یعنی
آنها را ملازمانی هستند که فرشتگان همنشینان ایشان اند اگر ایشان را نیابند جویند — طلب ایشان
و اگر بیمار شوند بعیادت ایشان روند و اگر حاجتی داشته باشند ایشان را یاری دهند و آنحضرت صلی الله
علیه و سلم فرموده که هر که بمسجد رود پای بر هیچ تر و خشکی ننهد مگر که تسبیح کند برای او تا هفتم
زمین و نیز فرموده که هر که قرآن محل او باشد و مسجد خانه او حق تعالی از برای او خانه در
بهشت بنا کند و نیز فرموده که یک نماز در مسجد الحرام مقابل صد هزار نماز است و در غیر آن

و در بیت

و در بیت المقدس برابر هزار نماز و در مسجد اعظم مقابل صد نماز و در قبیله مقابل بیست و پنج نماز و در مسجد بازار
مساوی دوازده نماز و نماز در خانه خود بمنزله یک نماز است اما قول آنانکه مراد به بیوت
خانه رسول است و اهل بیت اطهار او هیچ شبهه نیست که صفات مذکوره از سیرت ایشان
بوده چنانکه در خبر صحیح آمده که امیرالمومنین صلوات الله علیه شبانروزی هزار رکعت نماز گذاردی
غیر از نماز فرایض و نوافل مرتبه و همچنین امام زین العابدین علیه السلام بکثرت صلوات و انفاق و ادای
زکوة معروف و مشهور است و وجه تسمیه او بزین العابدین بجهت آنست و مع ذلک خوف و خشیت ایشان
بنهایت غایت بود چنانچه ضرار بن ضمره لیثی روایت کرده که امیرالمومنین صلوات الله علیه را در
بعضی مواقف دیدم در حینی که شب پرده ظلمت فرو گذاشته بود و ستارهای آسمان روی بغروب نهاده یعنی در
نیمه شب آنحضرت را دیدم که در محراب ایستاده و محاسن مبارک خود را بدست گرفته و بر خود می پیچید
همچو گزیده که در خود بپیچد و گریه میکرد مانند گریه مهموم و محزون از جهت ترس خدا و میگفت ای دنیا
من دور شو که ترا سه طلاق کرده ایم و مرا بتو احتیاجی نیست هرگز بتو رجوع نکنم زندگانی تو کوتاه است
و آرزوی تو اندک آه آه از کمی توشه و دوری سفر و خوف راه و بزرگی اهوال المواضع و ورود حق
و حق تعالی بیان خشیت اهل البیت علیهم السلام بر سبیل حکایت بر نوعی ذکر کرده که انا نخاف من ربنا
یوما عبوسا قمطریرا و بعد از ذکر صفات اهل ایمان حالات کفار میفرماید که والذین کفروا و انکار
نمودند حق را که دین اسلام است و بدان نگرویدند اعمالهم عملهای ایشان که بحسب ظاهر نیکو نماید
چون صله رحم و عتق بنده و اطعام فقرا و امثال آن کسراب بقیعة همچو سرابیست بزمین هموار آب
آنست که شعاع آفتاب در نیمروز بزمین مستوی افتد لمعان آن درخشنده در نظر آید چون آب
زننده پس گمان برده شود که آن آبیست که بزمین جاری میشود و قیعه و قاع زمین هموار است حاصل
که چون صحت اعمال و ترتب ثواب بران فرع ایمانست و آن از کفار مسلوب است پس اعمالی که اعتقاد
ایشان بر آنست که ثواب خواهند یافت مانند سرابیست در بیابان یحسبه الظمآن که پندارد
آنرا تشنه ماء آبی صافی پس روی بوی آرد حتی اذا جاءه تا برسد بموضعی که توهم آب کرده لم یجده
شیئا نیابد آن مظنون و متصور خود را چیزی یعنی آنرا هیچ نیابد و وجد الله و یابد جزا را عنده
نزدیک کردار خود حساب کننده یا باید عذاب خدا را نزد عمل خود فوفیه پس تمام بدهد جزای او را

بر وجهی که حساب اقتضای آن کرده باشد یعنی جزای خدا را موافق کردار خود بیند والله سریع الحساب
و خدای زود حسابست همه را بیکبار حساب کند و او را از حساب یعنی حساب دیگری باز ندارد
تخصیص تشنه بجهت تشبیه کافر است او در شدت ناامیدی نزد حاجت خود یعنی همچنانکه تشنه چون سراب
از دور بیند پندارد که آبست و چون نزدیک آن آید و آنرا نیابد ناامید شده عطش او بیفزاید
کافر نیز چون از امید بپاداش عمل خود مایوس شود ناامیدی و حسرت او بیفزاید و از امیرالمومنین صلوات الله
علیه پرسیدند که چگونه حق تعالی همه بندگان را در یک حال حساب کند فرمود همچنانکه در یک حالت همه را روزی
میدهد بعد از آن بیان تمثیل دیگر میکند برای کفار و میگوید او کظلمات یا کردار کفار همچو تاریکیهای
متراکم است فی بحر لجی در دریای عمیق بسیار آب که کنار آن دیده نشود که دایم یغشاه موج
می پوشد آن دریا را موجی من فوقه موج از بالای آن موج موجی دیگر من فوقه از زبر موج ثانی
سحاب ابریکه روشنی ستارها بپوشد ظلمات این تاریکیهاست بعضها فوق بعض بعضی بر بالای
بعضی دیگر متراکم شده یعنی ظلمت دریا و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر اذا اخرج یده لم یکد یریها
چون بیرون آورد کسی که در میان ظلمات مذکوره باشد دست خود را که اقرب اعضای مرئیه است
بچشم نزدیک نباشد که ببیند و من لم یجعل الله له نورا و هر کرا نگرداند خدای مر او را روشنی
هدایت و ایمان و نظر لطف و توفیق از وی باز گرفته بجهت عناد و جحود و استکبار او با وجود ظهور ادلت
داله بر هدایت فما له پس نیست مر او را من نور هیچ نوری بر خلاف کسی که توفیق یافته باشد تا بایمان در
هدایت و مرتبه رفیعه نور علی نور رسیده شده بجهت آنکه همیشه طالب حق بوده و پیوسته جویای هدایت
خلاصه معنی تمثیل ثانی آنست که ظلمات اعمال تیره کافر است و بحر لجی دل او و موج آنچه دل او را می پوشد از جهل
و شرک و سراب مهر تجلیه و خذلان پران از الهی مرویست که کافر منقلب است در پنج ظلمت کردار و گفتار
و مدخل و مخرج و ظلمت و رجوع او بروز قیامت بظلمت که دوزخ است بر عکس مومن که او را نور علی نور است
و نعم ما قیل نظم مومنان از ترک دوری آمدند لاجرم نور علی نور آمدند کافر تاریک دل انکرا
حال زارش ظلمت اندر ظلمت است درخبر است که رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که امت تو در روز
قیامت بر صراط چگونه گذرند فرمود امت من بر صراط بنور علی گذرند و علی بر صراط بنور من و من
بنور خدای پس نور امت از علی است و نور علی از نور من و نور من از نور خدا هر که با تولا کند اول

نور نباشد

نور نباشد پس این آیه تلاوت فرمود که ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور الم تر آیا ندیدی یعنی ندانستی
و دانستی که مثل به مشاهده باشد در یقین بوجهی یا باستدلال ان الله یسبح له آنکه خدای تسبیح میکنند
مر او را و بپاکی یاد میکنند بمقال یا بدلالت حال از هر نقص و عیب که آن اتخاذ ولد و زن و فرزند و شریک
و فعل قبیح من فی السموات والارض هر که در آسمانهاست و زمینها از ملایکه و جن و انس بزبان مقال
و غیر ایشان از مصنوعات بزبان حال والطیر صافات و نیز تسبیح میگویند مر او را مرغان در حالتی که بالها
گشاده اند در هوا و صف کشیده تخصیص طیر بجهت آنست که در طیور است از صنع ظاهر و دلیل باهر که اجرام
ثقیله را که بطبیعتها مایلند بمرکز زمین قوت و قدرت داد و در هوا الهام بسط اجنحه ارزانی فرموده تا توقت
صف کشیدن با آنکه در جناح قبض و بسط نیز هست پس در آن براهینیست روشن بر کمال قدرت صانع
لطیف تدبیر او کل هر یک از اهل آسمان و زمین قد علم بدرستیکه دانسته است صلوته دعای خود را
و تسبیحه و تنزیه خود را که بچه طریق او را باید خواند و تنزیه باید کرد و با خدا داند نماز و نیاز و تسبیح
همه را بالاختیار یا بالطبع والله علیم و خدای داناست بما یفعلون بآنچه میکنند همه از طاعات و
عبادات و از اینجا هر عاقلی که صلوة مر انسانراست و تسبیح مر شیء را و دور نمی نماید که خدای تعالی
طریق دعا و تسبیح خود را الهام طیور نموده باشد همچنانکه بسیاری علوم دقیقه را در اسباب معیشت که از درک
عقلا با آن مهتدی شوند ولله و مر خداراست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها
چه خالق همه آنها اوست سبحانه است والی الله المصیر و بسوی خداست بازگشت همه در روز معاد الم تر
ان الله آیا نمی بینی که خدای یزجی سحابا میراند ابر را و بر می انگیزد قطعه قطعه آنرا در اطراف عالم
ثم یولف پس تالیف میکند در میان آن یعنی انضمام میدهد بعضی آنرا با بعضی ثم یجعله رکاما
پس میگرداند آنرا متراکم و در هم رفته و بر هم بسته فتری الودق پس می بینی باران را یخرج من خلاله
بیرون می آید از میان آن و ینزل من السماء و فرو میفرستد از ابر که بر بلند واقع است من جبال
فیها از کوهها که در وست یعنی قطعهای ابر بزرگ که مانند است بکوهها در عظمت من برد از تگرگ
این بیان جبال است یعنی از تگرگ که در آن ابر است و گویند مراد به سما آسمانست نه ابر و در آسمان کوهها
از تگرگ چنانچه در زمین کوههاست از سنگ و حق تعالی از آن تگرگ نازل میگرداند و دلیل عقلی قایم
نشده بر منع آن و اما مشهور آنست که بخار چون متصاعد شده و بطبقه بارده رسیده که در جو هواست

و برودت آنرا مجتمع ساخته برکرداند و اینهنگام اگر برودت هوا اشتداد تمام دارد باران متقاطر میشود در زمان
میکردد و اگر بر صفت اشتداد است و قبل از اجتماع اجزای بخاریه برودت بان رسید برف میشود و اگر
تگرک و به مستند است باراده حکیم تعالی جلت قدرته و عظمته فیصیب به من یشاء پس میرساند آن تگرک را بر سبیل
عذاب من یشاء هر کرا میخواهد بازرع و ثمره انکس اهلاک و ضایع و یصرفه عن من یشاء و می گرداند
آنرا از هر که میخواهد یعنی آنرا از مزارع و اشجار رو باز میدارد تا بسلامت ماند یکاد سنا برقه
نزدیکست که روشنی برق آن یذهب بالابصار برد دیدهها را از غایت روشنی و شدت درخشندگی
و این قوی ترین دلیل است بر کمال قدرت که شعله آتش از میان ابر آبدار بیرون می آرد یقلب الله
اللیل والنهار میگرداند خدا شب و روز را برفتن و آمدن از پی یکدیگر یا بنقصان یکی و زیادتی
دیگر ان فی ذلک بدرستیکه در آنچه مذکور شد لعبرة هر آینه اعتباری و دلالتیست لاولی الابصار
مر خداوندان بصر و بصیرت را یعنی در آن دلالت ظاهر است بر وجود صانع قدیم و کمال قدرت او و نفاذ
مشیت او و تنزه او از حاجت مر کسی را که به بصیرت خود رجوع کند از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایتست که
حق تعالی می فرماید فرزند آدم مرا میرنجاند و روزگار را دشنام میدهد و از غایت جهل میداند که آن
روزگار از منست و همه امور بید فرمان منست و روز و شب را من گردش میدهم والله خلق و خدا
بیافرید کل دابة هر جنبنده که بر زمین است من ماء از آب که جزء ماده اوست یا از آبی مخصوص و این بر
سبیل تغلیبست چه بعضی از حیوانات از نطفه مخلوق نیستند و در تبیان از ابن عیسی نقل کرده که
حق تعالی در مبدا آفرینش جوهری بیافرید و بنظر هیبت در وی نگریست بگداخت و آب گشت بعضی آنرا با آتش
تغلیب فرمود و از آن جن بیافرید پس بعضی را تغلیب کرد ببادها و از آن ملک را مخلوق ساخت
پس تغلیب بمقداری بر آنجا کرد و از آن آدمی و حیوانات را خلق کرد و اصل همه آبست فمنهم پس
از این جنبندگان من یمشی آنست که میرود علی بطنه بر شکم خود چون مار و ماهی و سایر هوام ومنهم و
بعضی دیگر از دواب من یمشی آنست که میرود بر دو پا چون آدمی و مرغ و منهم من یمشی از ایشان کسیست که
میرود علی اربع بر چهار قوایم یعنی بر دو دست و دو پا چون وحش و غنم و سبع و مانند عنکبوت و
هزارپا که از اربع متجاوز است داخل است در یمشی اعتماد او در وقت مشی اربع است یخلق الله ما یشاء
می آفریند خدای آنچه میخواهد از آنچه یاد کرده و از آنچه ذکر نفرموده از بسیط و مرکب بر اختلاف

صور و اعضا و هیات و حرکات و قوی و با وجود اتحاد عنصر و بر وفق مقتضای مشیت ان الله بدرستیکه خدای
علی کل شیء قدیر بر همه چیز تواناست پس هر چه خواهد آفریند و اختلاف حیوانات با اتحاد اصل دلالتی
دارد بر انکه او سبحانه خالق و قادر است و عالم و حکیم لقد انزلنا بتحقیق که فرو فرستادیم الایات مبینات
آیتهای روشن کرداننده شده و هویدا مر حقایق اشیا را بانواع دلایل والله یهدی و خدای راه
می نماید بر وجه توفیق و لطف من یشاء هر کرا میخواهد بقبول نصیحت و تدبر در آن الی صراط مستقیم براه راست
درست که دین اسلام است که موصل است بحق و رسیدن بجنت آورده اند که میان بشر منافق و یهودی
خصومتی افتاد یهود گفت بیا تا محاکمه را بمجلس محمد بریم منافق گفت این مرافعه را بر کعب اشرف عرض کنیم
آیه آمد که و یقولون و میگویند منافقان آمنا بالله گرویده ایم بخدای و بالرسول و بفرستاده او و
اطعنا و فرمانبرداری کرده ایم هر دو را ثم یتولی فریق منهم پس میگردند گروهی از ایشان
و امتناع میکنند از قبول حکم من بعد ذلک از پس اقرار کردن بایمان و اطاعت و ما اولئک
بالمؤمنین و نیستند آنگروه گروندگان مخلص یا ثابت بر ایمان یعنی همه ایشان بلسان معترفند بایمان
لیکن بقلوب نگرویده اند و تصدیق نکرده اند از ابوجعفر صلوات الله علیه و ابوالقاسم بلخی روایتست
که میان امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که نزد رسول رویم و هر چه آنحضرت حکم کند بران عمل کنیم حکم بن عاص
بعثمان گفت اگر نزد وی روی او حکم برای علی خواهد کرد که عم زاده اوست نه برای تو حق تعالی این آیه
فرستاده و گویند این مخاصمت میان مغیرة بن وایل بود و امیرالمؤمنین در آب و زمینی که از او
خریده بود و آنحضرت میخواست که وی را نزد رسول برد میسر نشد و میگفت محمد مرا دشمن دارد
می ترسم که درین باب با من سستی کند حق تعالی این آیه فرستاد که اقرار برسول و فرمانبرداری او
میکنند و از حکم خدا و رسول سر می پیچند و روی می تابند و اذا دعوا و چون خوانده شوند الی الله
و رسوله بکتاب خدا و حکم رسول او لیحکم تا حکم کند پیغمبر یا بین بینهم میان ایشان اذا فریق منهم
انگاه گروهی از ایشان کو بشر است یا حکم مغیره معرضون اعراض کنندگان اند از حکم علیه
علیه نبوت و کراهت دارندگان از آن و ان یکن لهم الحق و اگر باشد مر ایشان را حق یعنی
اگر حکم برای ایشان بوده باشد یاتوا الیه بیایند بسوی پیغمبر مذعنین در حالتی که فرمان
برندگان و انقیاد کنندگان اند یعنی اگر دانند که از برای ایشان حکم و امر خواهد شد فرمان بپذیرند

و رغبت تمام آیندگان بحکم نبوت و اگر معلوم کنند که حکم بر ایشان بیماری است خواهد بود سرباز زنند
و قبول آن نکنند بر سبیل توبیخ و سرزنش میفرماید افی قلوبهم مرض آیا در دلهای ایشان بیماریست یعنی
کفر و میل بظلم و این مثل آنست که کسی از جاهلی گوید همانا تو جاهلی و ترا اعلی منیت درین کار با کراه
دانند که جاهلست یا جهل و نابایست پس اینجا نیز جهت تقریر کفر ایشانست که افی قلوبهم مرض ام ارتابوا
یا در شک افتاده اند در باب پیغمبر و از وی تهمتی دیده اند و بجهت آن اعتقاد و اعتماد و وثوق و فضل
در ایشان نمانده ام یخافون یا آنکه می ترسند ان یحیف الله آنکه حیف کند خدا در نزد و حکمی و جور
نماید با آن علیهم بر ایشان و رسوله و میل کند رسول او در حکومت از حق بباطل و از عدل
بظلم بل نه چنین است که پیغمبر خدای محل تهمت باشد یا خدا و رسول ستم کنند بر کسی بلکه اولئک آنگروه هم
الظالمون ایشان ستمکاران بخصومت و ابرغبتهای خود یا باو امتناع از حکم خدا و رسول
انما کان جز این نیست که هست قول المؤمنین گفتار گرویدگان بخدا و رسول اذا دعوا چون خوانده
شوند الی الله بکتاب خدا و رسوله و به پیغمبر او لیحکم بینهم تا حکم کند میان ایشان بوقت
مخاصمت ان یقولوا سمعنا آنکه گویند شنیدیم قول ترا و اطعنا و فرمانبردیم امر ترا و اگر چه حکم بر
ایشان نه برای ما و اولئک و آنگروه مومنان حقیقی که قایل این گفتارند هم المفلحون ایشانند رستگاران
از درکات سخط ربانی و رسندگان بدرجات رضای سبحانی و از ابوجعفر صلوات الله علیه مرویست
که مراد باین آیه حضرت امیرالمؤمنین علی است صلوات الله علیه و من یطع الله و هر که فرمان برد خدا را
در وظایف و احکام و رسوله و فرستاده او را در هر چه فرماید و یخش الله و بترسد از عذاب
خدای بر گناهان گذشته و یتقه و بپرهیزد از خشم او و معصیت نکند در زمان آینده فاولئک
پس آنگروه هم الفائزون ایشانند رستگاران و فوز یافتگان بنعیم مقیم در کشاف آورده
یکی از ملوک از علمای زمان خود طلب آیتی کرد که عمل بدان کافی باشد و محتاج بآیات دیگر نشود
ایشان برین اتفاق کردند چه حصول فوز و فلاح جز بفرمانبرداری و خشیت و تقوی متعذر
نیست مرویست که چون پیغمبر بیان کراهت ایشان کرد حکم و امر و ایشان انکار این کردند بجهت
رفع تهمت از خود سوگند بغلاظ و شداد خوردند که اگر ما را امر میکنی به بیرون رفتن از منازل
و اموال خود ما انقیاد تو کرده همه دیار و اموال خود را بگذاریم و قرار بر فرار دهیم حق تعالی

تکذیب ایشان نموده فرموده که و اقسموا بالله و سوگند خوردند منافقان بخدا جهد ایمانهم
سخت ترین سوگند خود یعنی بغلاظ و شداد تمام سوگندها یاد کردند که در طریق فرمانبرداری
چنان ثابت قدم که بلا شبهه لئن امرتهم اگر فرمائی ایشانرا به بیرون آمدن از دیار و اموال
خود و همه را وا گذاشتن لیخرجن هر آینه بیرون آیند و لحظه توقف نکنند قل بگوای محمد بایشان
که لا تقسموا سوگند مخورید بدروغ طاعة معروفة مطلوب از شما فرمانبرداریست شناخته
و دانسته شده با خلاص و صدق نیت که اخلاص است اصلا آمیخته نباشد بشک و ریا نه مانند
فرمانبرداری مومنان حقیقی مخلص که باطن ایشان مطابق ظاهر است نه سوگند بدروغ بر اطاعت
از روی نفاق که قلوب بر خلاف افواه باشد چه این منکر است و نا روا نزد شرع و عقلا ان
الله خبیر بدرستیکه خدای آگاه است و دانا بما تعملون بآنچه میکنید از نفاق و غیر آن پس هیچ چیز
از ضمایر شما بر وی پوشیده و پنهان نیست پس ایشانرا با طاعت حسنه امر نماید که قل بگوای محمد
بایشان که اطیعوا الله فرمان برید خدایرا با خلاص تمام و اطیعوا الرسول و فرمان برید رسول
او را بصفای دل فان تولوا پس اگر روی بگردانید ای بندگان از فرمان فانما علیه پس جز
این نیست که بر پیغمبر است صلی الله علیه و آله ما حمل آنچه حمل کرده شده است از تبلیغ و علیکم
و بر شماست ما حملتم آنچه بار کرده شده از انقیاد و امتثال پس اعراض شما از حکم ضرری باو
نمیرساند بلکه آن ضرر راجع بنفس شما ست چه آن تکلیفی که بر وست از عهده آن بیرون آمده تبلیغ رسالت
و ان تطیعوه و اگر فرمان برید رسول را در حکم او تهتدوا راه یابید بحق که آن رشد و صلاحیت و سبب نجات
جنت و ما علی الرسول و نیست بر پیغمبر فرستاده شده بامت الا البلاغ المبین مگر رسانیدن
آشکارا معروف بمعجزات و یا دعوی که روشن کننده آنچیزیست که بآن مکلفید و پیغمبر من ادای آن کرده
آنچه بر شماست باقی مانده پس گر ادای کرده آنچه بر شماست باقی مانده پس ادا آن کنید و باتمام نمایند
آن بر شماراست و اگر از آن اعراض کنید عقاب آن بر شماست [illegible]
بعد از هجرت بمدینه که در منزل انصاری جای گرفتند و قریش با اکثر قبایل عرب که در مکه بودند بعد ندیر مخاربه
اتفاق نمودند شب و روز پیغامهای تهدید آمیز و سخنان فتنه انگیز می فرستادند مهاجران اکثر اوقات سلاح
با خود داشتند و روزگار بهول و هراس میگذرانیدند یکی روز با یکدیگر گفتند آیا زمانی بما در آید که خود را

امن و مطمئن بیم و بفراغت خاطر بنشینم آیه آمد که وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده داد خدای آنان را که گرویده اند
مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کارهای شایسته لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ هر آینه خلیفه کرداند البته ایشان را
كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ همچنانکه خلیفه کرداینده شده اند و بعضی استخلف بفعل معلوم خوانده یعنی همچنانکه خلیفه کرد
خدای آنان را که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل که زمین و شام بدیشان داد بعد از هلاک
جبابره تا تصرف کردند در آن چنانکه ملوک در ممالک خود و در اندک زمانی حق تعالی بوعده مومنان وفا نموده
جزایر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدیشان ارزانی داشت و امید هست که جمیع اقطار و انحای مشارق
و مغارب بحکم لیظهره علی الدین کله حوزه تصرف زمان شد که شرع نبوی و متابعان احکام مصطفوی در
در آید وَلَيُمَكِّنَنَّ و هر آینه ممکن و ثابت سازد و باقوت کرداند لَهُمْ برای مومنان صالح دِينَهُمُ دین
ایشان را الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ آن دینی که پسندیده و برگزیده است برای ایشان یعنی دین اسلام مراد آنست که
دین اسلام را بر همه ادیان غالب کرداند وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ و هر آینه بدل دهد ایشان را مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ
از پس ترس ایشان از دشمنان أَمْنًا ایمنی از ایشان يَعْبُدُونَنِي در حالتیکه حق تعالی این وعده انجاز داده
و اهل ایمان اگر پرستند مرا لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا شریک نسازند بمن چیزی را یعنی خلافت و حکومت وعداوت ایشان را
از عبادت و توحید باز ندارد وَمَنْ كَفَرَ و هر که مرتد شود یا کفران ورزد در این نعمت بَعْدَ ذَٰلِكَ بعد از این وعده
یعنی پس از راست شدن آن فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه مرتد یا کفران نعمت هُمُ الْفَاسِقُونَ ایشانند فاسقان
یعنی کاملان در فسق که مرتد شدن بعد از وضوح این آیات یا کفران ورزیدن با این نعمت عظیم
هر آینه علما را اختلافیست در آیه مذکوره بعضی برآنند که وارد است در اصحاب پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و نزد
جمعی دیگر عام است در جمیع امت و این قول ابن عباس و مجاهد است و از اهل بیت صلوات الله علیهم روایتست که
آیه در حق آل پیغمبر ورود یافته روایت کرده عیاشی باسناد خود از علی بن الحسین صلوات الله علیهما که این تلاوت
موده و فرموده که بخدا سوگند که ایشان شیعیان ما اند که اهل بیتیم حق تعالی در حق ایشان این انعام نماید
که بر دست مردی از ما که آن مهدی امت است و اینکس شخصی است که رسول صلی الله علیه و آله فرموده که اگر باقی
نمانده از دنیا مگر یک روز هر آینه حق تعالی آن روز را دراز گرداند تا که ولایت و حکومت کند مردی از
عترت من اسم او اسم من باشد و کنیت او کنیت من باشد پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد
از ظلم و جور و مثل این از ابو جعفر علیه السلام روایت پس بنا بر این روایت صحیحه مراد بالذین آمنوا و عملوا الصالحات

پیغمبر است و اهل بیت او جابر بن عبدالله روایت کرده که چون آیه و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم نازل شد گفتم یا رسول الله خدا و رسول را می شناسیم و اطاعت ایشان میکنیم اولی الامر کدام اند
که خدای تعالی اطاعت ایشان را با طاعت خود و اطاعت تو مقرون داشته فرمود ای جابر اولی الامر
خلفای منند و ائمه از پس من اول ایشان علی بن ابی طالب بعد از آن حسن آنگه حسین پس از آن علی بن
الحسین و از عقب او محمد بن علی که در توریه معروفست بباقر و تو او را دریابی ای جابر چون او را ببینی سلام من
بوی برسان و بعد از آن صادق جعفر بن محمد آنگه موسی بن جعفر پس علی بن موسی آنگاه محمد بن علی و بعد از آن علی
ابن محمد و از عقب او حسن بن علی و بعد از وی ابو القاسم عسکری که بنام منست و هم کنیت من حق تعالی مشارق و مغارب را
بدست وی بگشاید و او از شیعه خود غایب گردد غیبتی طویل که بسبب طول آن مردمان از امامت وی برگردند و ثابت
نمانند مگر آنکس که خدای دل او را بایمان امتحان کرده جابر گفت من گفتم یا رسول الله در غیبت او ما را انتفاع باشد
فرمود بآن خدای که مرا بنبوت فرستاده که ایشان بنور او مستفید باشند و بولایت او منتفع و اگر چه در غیبت باشد همچنانکه
بآفتاب منتفع میشوند و اگر چه ابر وی را پوشیده باشد بعد از آن فرمود ای جابر این از مکنون سر خداست و از
مخزن علم او پس این را بپوشان الا از اهلش جابر گفت چون مدتی بدین بر آمد یکروز نشسته بودم و منتظر این
وعده بودم تا یکروز نزد زین العابدین علی بن الحسین رفتم و او با من حدیث میکرد نگاه کردم دیدم محمد بن علی را
که از حجره زنان بیرون آمد و بر سر دو گیسو داشت چون نیک در وی نگریستم پهلوی من بلرزید و موی بر اعضای من
زیرا که علامتی که رسول الله مرا گفته بود در وی دیدم گفتم یا غلام اقبل ای کودک روی من آور روی بمن کرد گفتم ادبر
برگشت گفتم بخدا شمایل رسول الله و رب الکعبه بخدای کعبه که این خصال رسول خداست پس وی را گفتم نام تو چیست
گفت محمد گفتم پدرت گفت زین العابدین علی بن الحسین گفتم همانا که تو باقری گفت آری یا جابر پیغام رسول خدا را
بمن رسان گفتم رسول خدا مرا بشارت داده که تو چندان در دنیا بمانی که ترا دریابم و فرمود چون وی را
دریابی سلام من برسان اکنون یا محمد بن علی رسول خدا ترا سلام میرساند گفت علی رسول الله السلام
ما دامت السموات والارض و علیکم یا جابر بما بلغت السلام جابر گفت بعد از آن من آمد و شد نزد او کردمی
از و مسایل پرسیدمی او جوابی میگفت روزی از من مسئله پرسید گفتم والله لما دخلت فی ما نهی رسول الله خبر داد
که من داخل نشوم در آنچه رسول خدا مرا از آن نهی کرده مرا خبر داد که اهل بیت من علیم ترین مردمانند چون
خورد باشند و عالم ترین ایشان چون بزرگ شوند ایشان را میاموزید که عالمتر از شما باشند گفت صدق جدی

رسول الله بخدا که من بابن مسئله عالمترم در کودکی و علوم و حکم را بمن داده اند این بفضل خداوند است و رحمت او
از برای ما که اهل بیتیم وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ و بکذارید ای محمدیان نماز را که بپای دارید نماز را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة
واجب را وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و فرمان برید رسول را در هر چه فرماید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که شما رحمت کرده شوید
و بعد از آن در بیان عجز کفار در دفع عذاب میفرماید که لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ مپندار ای محمد آنان را که کفر
کرده اند بخدا و رسول مُعْجِزِينَ عاجز کننده کان مر خدا را در دفع عذاب از خود فِي الْأَرْضِ در زمین وَ
مَأْوَاهُمُ النَّارُ و بازگشت ایشان آتش دوزخ است وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ و هر آینه بد بازگشتیست آتش مر
ایشان را از حیثیت شدت الام از مقاتل روایتست که اسما بنت ابی مرثد را غلامی بود وقتی بخانه در آمد
و اسما بر حالی بود که نخواست غلام او را چنان ببیند پس از آن آمدن کراهت یافته برسول خدا امر عرض
داشت که این غلام و خدمتکاران ما در سرای می آیند در اوقاتی که ما را از وی کراهت است آیه آمد که یا
أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گرویدگان از زنان و مردان لِيَسْتَأْذِنْكُمُ باید که دستوری طلبند از شما الَّذِينَ
مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ آنانکه مالک ایشانست دستهای شما یعنی ذکور فقط یا ذکور و اناث نزد بعضی وَالَّذِينَ
لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ و آنانکه نرسیده اند بحد احتلام مِنْكُمْ از شما یعنی کودکان آزاد نیز باید که طلب اذن کنند
از شما برای در آمدن بجایهای شما ثَلَاثَ مَرَّاتٍ سه نوبت در هر شبانه روزی مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ یکبار
پیش از نماز بامداد که آدم در خواب برخیزد و جامه خلوت بیرون کرده میخواهد که لباس جهت پوشد وَ
حِينَ تَضَعُونَ و یکبار هنگامی که بنهید شما یکسو جامهای خود را مِنَ الظَّهِيرَةِ از وقت نیمروز برای قیلوله
و استراحت وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ و یکبار دیگر پس از نماز خفتن که وقت برهنه شدن است از جامه در
آمدن در خوابگاه ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ این سه وقت عورتست مر شما را چه درین سه وقت که بتبدیل جامه بجامه
دیگر میکنند عورتهای شما در آن ظاهر میگردد لَيْسَ عَلَيْكُمْ نیست بر شما وَلَا عَلَيْهِمْ و نه بر بندگان و کودکان
طواف کنندگان اند و گردندگان بر شما برای خدمت پس همیشه نتوانند که دستوری طلبند از شما بَعْضُكُمْ
عَلَىٰ بَعْضٍ بعضی از شما طواف کنندگان اند بر بعضی یعنی بندگان بر خواجگان پس رخصت درین غیر این سه وقت
در ترک طلب اذن بجهت کثرت مداخلت و مخالطت شما با یکدیگر و عدم مظنه کشف عورت در غیر این سه وقت
كَذَٰلِكَ مانند این تبیین و روشن کردانیدن يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ روشن می سازد و بیان میکند خدای
بر شما دلایل حقیت احکام شرع وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بمصالح بندگان حَكِيمٌ حکم کننده برعایت

مراسم آداب بر وجه حکمت و بدانکه امر استیذان درین آیه نسبت ببالغین تکلیف است با طفال تمرین و در
کنیزان درین امر داخل باشند یا نه خلافست نزد بعضی داخلند و ذکر ذکور جهت تغلیبست و نزد بعضی مامور
نیستند و این قول از باقر و صادق صلوات الله علیهما مرویست و نزد بعضی این آیه منسوخست و قول
جمعی محکم و صحیح قول اولست ابن جبیر را پرسیدند که بعضی مردم در نسخ این آیه سخن میگویند گفت بخدا سوگند
که منسوخ نیست اما مردم تهاون میکنند وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ و چون برسند از شما یعنی اطفال آزاد
الْحُلُمَ بحد احتلام یعنی محتلم شدن مراد آنست که بالغ کردند و احتلام روشن ترین دلیلست بر بلوغ
فَلْيَسْتَأْذِنُوا پس باید که طلب دستوری کنند در همه اوقات از شما كَمَا اسْتَأْذَنَ همچنانکه دستوری
می طلبند الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ آنانکه بالغ شدند پیش از ایشان حکم سایر مردمان بالغ دارند در دستوری
خواستن پس باید که بالغ استیذان کنند در همه اوقات و طفل مملوک اذن طلبند در اوقات ثلثه مذکوره
كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ همچنین مبین و روشن کرداند خدای لَكُمْ آيَاتِهِ برای شما آیتهای خود را وَاللَّهُ
عَلِيمٌ و خدای داناست باحوال حَكِيمٌ حکم کننده در تعیین اوضاع و احکام شریعت وَالْقَوَاعِدُ
و آنها نشستگانند مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي از زنانی که لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا امید ندارند نکاح خود را
یعنی نا امیدند از آنکه کسی ایشان را بنکاح در آورد بجهت کمال پیری فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ پس نیست بر ایشان جُنَاحٌ
گناهی و وبالی أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ آنکه بنهند جامهای ظاهر خود را چون چادر و سرانداز که بالای
مقنعه می پوشند غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ در حالتی که بتکلف ظاهر کنند گان نباشند مواضع زینت
خود را یعنی غرض از نهادن چادر اظهار زینت نباشد تا اظهار مواضع آن از سر و گردن و گوش و
موی و امثال آن بلکه مقصود ایشان از آن تخفیف باشد وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ و اگر طلب عفت کنند و
وضع چادر نکنند بلکه خود را بآن بپوشند خَيْرٌ لَهُنَّ بهتر است مر ایشان را از جهت آنکه از تهمت دورتر است
وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدای شنواست مقالات ایشان را با مردان و مریض طعام نخورندی و گفتندی با جیبه طعام را
می بینم و نمی خوریم و اعمی آن را نمی بیند تا بخورد و لنگ را قدرت بر نشستن نیست تا بموافقت طعام خورد
و مریض قدرت بر اکل ندارد و از سعید بن مسیب و زهری مرویست که بعضی از صحابه چون بسفر رفتندی
کلیدهای خانه و انبار بدست عامات و زمینی دادندی تا بوقت حاجت طعام ایشان تناول کنند
و اینها بتوهم عدم رضای ایشان پرهیز کردندی و مجاهد گفته که اگر کسی یکی از جماعت را با یده که در خانه

با مادر یا اقارب قرینه وی ترتیب کرده بود دعوت کردی اجابت کردندی حق تعالی این آیه فرستاد که لیس
عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ نیست بر نابینا بزه و گناهی وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ و نه بر لنگ و بای وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ
حَرَجٌ و نه بر بیمار الخ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ و نه بر نفسهای شما و زری أَنْ تَأْكُلُوا از آنکه بخورید شما
اِبتلا مِنْ بُيُوتِكُمْ از طعامهای خانهای خود که اهل و شما در آنند و خانهای فرزندان نیز درین حکم داخل است
بحکم مع انت و مالک لابیک و ان اطیب ما اکل الرجل من کسبه و ولده کسبه یعنی تو آنچه داری مر پدر تراست
پاکیزه ترین آنچه مرد خورد از کسب اوست و پسر از کسب اوست و لهذا میان والد و ولد ربا مرتفع است پس
بجهة این در این آیه ذکر بیوت اولاد نشده أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ یا خانهای پدران خود أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ
یا خانهای خواهران خود أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ یا خانهای برادران آبای خود أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ یا
خانهای خواهران پدران خود أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ یا خانهای برادران امهات خود أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ
یا خانهای خواهران امهات خود أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ یا خانهای که مالک شدید شما خزاین آنرا
از نقود و امتعه این خطاب با وکیلان و اولیا و خازنان است و گویند مراد خانه بندگان است و اصح
قول آنست که غیر از خانه عبید رضای صاحب بیت در اکل طعام شرط است یا بقرینه ظاهره پس رضای
صاحب شرط اباحت اکل باشد در اقسام مذکوره و بدین قسم نزدیک أَوْ صَدِيقِكُمْ یا خانهای دوستان
خود و شبهه نیست در آنکه صدیق حقیقی از آن خوش حال میگردد که مصاحب او از خانه وی طعام خورد
چنانکه آورده اند که فتح موصلی در خانه دوستی آمد و او حاضر نبود کیسه او را از کنیزک بازگرفت و
دو درم برداشت و باقی را بکنیز باز داد خواجه باز آمد صورت واقعه از کنیز شنید بشکر آن خوشحالی
کنیز را آزاد کرد و منواخت در عوارف المعارف آورده که چون کسی یار خود را گوید که از مال خود دست
من العطا کن و او در جواب گوید چند میخواهی دوستی را نشاید باید هر چه دارد در میان آرد و از
تکمیت آنچه پرسد و چند و چون را بگذارد چه دوست جانی بهتر است از مالی فانی آورده اند که بنی کنانه
ابن عمر و که از قبیله کنانه بودند تنها طعام خوردن را حرام داشتند و از صبح تا شام خوان نهاده
طلب مهمان کردندی و چون ثلثی از شب بگذشتی و مهمان نرسیدی آنگاه چیزی خوردندی و نزد بعضی جمعی
از انصار مشقت بر نفس خود نهاده جز با مهمان طعام نخوردندی و گفته اند که جماعتی از اجماع بر اطعام
پرهیز نمودندی و ابن عباس فرموده که توانگران با درویشان نخوردندی آیه آمد که لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ

نیست بر شما گناهی أَنْ تَأْكُلُوا آنکه بخورید طعام جَمِيعًا در حالتی که با هم مجتمع باشید أَوْ أَشْتَاتًا یا پراکنده
یعنی متفرق و تنها از یکدیگر فَإِذَا دَخَلْتُمْ پس چون در آیید بُيُوتًا بجای از بیوت مذکوره یا شبیه
با بجوانهای خود و یا بیوت خالیه و یا مساجد و اصح حمام بیوت است فَسَلِّمُوا پس سلام کنید عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ
بر نفسهای خود یعنی بر هم دیگر در میان خود که بمنزله نفسهای شما اند که المؤمنون کنفس واحدة و یا بر اهل خود که
از شما اند در دین و قرائتی ابن عباس گفته که اگر مسجد یا خانه خالی بود بگویید السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین و از صادق علیه السلام مرویست که مراد سلام کردن مرد است بر اهل بیت خود
بر هر تقدیر سلام کنید تَحِيَّةً سلام کردنی مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزد خدای یعنی ثابت باو از شرع
از نزد او مُبَارَكَةً بسیار خیر و با برکت و گویند وصف سلام برکت بجهت آنست که آن عرض محبت
میکند در قلوب و موجب حسن خلق است و مشعر با من از شر ملاقی و با برکت آن از خشیت است که
متضمن دعاست و سلامتی از آفات دنیا و آخرت طَيِّبَةً پاکیزه و خوش که نفس مستمع بآن خوشحال گردد
و یا متضمن اجر جزیل و ثواب عظیم و از عبد الله مسعود روایتست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که سلام
نامیست از نامهای خدا پس فاش کنید آنرا در میان خود که مرد مسلمان چون در میان قومی گذرد و بر ایشان
سلام کند و ایشان جواب او دهند بر ایشان مزیت درجه داشته باشد و اگر ایشان جواب ندهند
آنانکه از ایشان فاضلتر و بهتر و پاکیزه ترند یعنی فرشتگان او را جواب دهند در خبر آمده که میان سلام
کننده و جواب دهنده صد خیر و ثواب باشد نود و نه آنرا باشد که سلام کند و یکی آنرا که جواب دهد
بر آنکه او ابتدا بسلام کرده و باعث این شده که کسی فعل خیری از و صادر شود که آن جواب سلام است
انس روایت کرده که روزی من آب در دست حضرت رسالت صلی الله علیه و آله می ریختم مرا گفت ترا خصلتی
تعلیم کنم تا از آن نفع گیری گفتم بلی یا رسول الله فرمود هر که از امت من برو سلام کن تا عمرت دراز شود
و چون در خانه خود در آیی سلام بر اهل خانه خود کن تا خیر خانه ات بسیار شود و نماز چاشت گزار
که شعار صلحاء و ابرار است كَذَٰلِكَ همچنین بیان سلام فرمود يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای لَكُمُ
الْآيَاتِ برای شما آیتهای حکم خود را لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید که تعقل کنید در معالم دین خود وجه
صواب را دریابید و شبهه نیست که امر سلام در آیه مذکوره بر سبیل ندبست نه وجوب باجماع امامیه
إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جز این نیست که گرویدگان الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ آنانند که گرویدند بخدا و رسول او

ونفرستاده او از صمیم قلب وَإِذَا كَانُوا و چون باشند مَعَهُ با رسول خدای عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ بر کاری جمع آینده
یعنی مهمی که بسبب مطهره جمع کننده باشند را آن چون روزهای جمعه و عید در وقت مشاورات و در نماز استسقا
و غیر آن لَمْ يَذْهَبُوا نروند از رسول حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ تا وقتیکه دستوری طلبند از و و او ترا دستوری دهد از برای
و باید چنین مصدق صحت ایمانست و ممیز مخلص در ایمان از منافق چه عادت اهل نفاق فرار است از صحبت آن
خلاصه ابرار و بجهت عظم گناه است از مجلس رسول بدون اذن او که اعاده این کلام فرموده اسلوب ابلغ
برای تأکید و فرموده که إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ بدرستیکه آنانکه از تو دستوری می طلبند أُولَٰئِكَ
الَّذِينَ آنگروه آنانند که از روی صدق تمام يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ میگروند بخدا و رسول او و از
ابو حمزه ثمالی مرویست که مراد با امر جامع روز جمعه است که چون رسول خدا بر منبر نشستی و مردی را مهمی پیش آمدی
از تجدید وضو و قضا حوائج و مرضی از مسجد بیرون نشدی تا آنگاه در برابر حضرت آمدی و با شارت از آنحضرت
دستوری خواستی و رسول او را دستوری داد و بجهت شدت مبالغه و تضیق امر در اذن دادن فرمود
فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ پس چون طلب اذن کنند این مومنان مخلص از تو لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ برای اصلاح و
انجاح بعضی از کارهای خود فَأْذَنْ پس دستوری ده لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ هر کرا خواهی از ایشان که دانسته
باشی که عذر واضح دارند نه مطلق وَاسْتَغْفِرْ و با وجود اجازت طلب آمرزش کن لَهُمُ اللَّهَ
برای ایشان از خدای چه تقدیم امور دنیا بر مهم دین اگر چه بعذر باشد خالی از خللی نیست و در مظنه آنست
که موجب الم باشند پس برای ایشان استغفار کن إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ بدرستی که خدای آمرزنده است تقصیرات
بندگان را رَحِيمٌ مهربان بر ایشان بتخفیف تکلیف بر ایشان و گویند نزول آیه استیذان در حق خندق
بود که قومی بخفیه فرار میکردند بدون اذن پیغمبر و یا در غزوه تبوک تخلف از جهاد استیذان می جستند بعد
آن جمیع بندگان را می فرماید که لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ مگردانید دعای رسول مر شما را بَيْنَكُمْ در میان
خودتان كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ مانند خواندن بعضی بَعْضًا بعضی را یعنی قیاس مکنید خواندن او را بر خواندن
یکدیگر بر اعراض نتوانید کرد از آن در جواب مساهلت نتوانید نمود که مبادرت بامر او واجب و لازم است
و مراجعت بدون اذن او حرام و نا رواست و یا دعای او را بر شما چون دعای یکدیگر مدانید که آن دعا
بیشک مستجابست و مقبول حضرت رب الارباب و یا ندا کردن مر رسول را باید که چون ندا کنید او را
که بمجرد نام خوانید چون یا محمد و یا عبد الله بلکه باید از روی تعظیم باشد چون یا رسول الله و یا نبی الله

قصد تعظیم و توقیر باشد و تواضع و فروخوابانیدن آواز چه حضرت عزت همه انبیا را بنام ندا کرده مانند یا آدم
و یا نوح و یا موسی و آنحضرت را بندای کرامت چون یا ایها النبی و یا ایها الرسول و آورده اند که چون حضرت خطبه
خواندی منافقان بتنگ آمده با یکدیگر ملتجی شده و یکدیگر را از نظر پیغمبر پوشیده از مسجد بیرون رفتندی آیه آمد
که قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ بتحقیق میداند خدا آنانرا که از روی کراهت يَتَسَلَّلُونَ بیرون میروند اندک اندک
مِنْكُمْ از میان شما لِوَاذًا در حالتیکه می پوشند یکدیگر را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و از شما و از پس یکدیگر پنهان
میشوند در وقت بیرون رفتن فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ پس باید که بترسند آنانکه يُخَالِفُونَ مخالفت میکنند و اعراض
مینمایند عَنْ أَمْرِهِ از امر خدا که مقتضای او و سلیم میروند که خلاف سمت اوست حاصل که حق تعالی تخویف اهل
نفاق میکند در مخالفت از امر و میگوید باید که بترسند آنانکه اعراض میکنند از امر الهی أَنْ تُصِيبَهُمْ از آنکه برسد
بایشان فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فتنه یعنی اسیر و قتل یا برسد بایشان عذابی دردناک در آخرت و محنت و بلیت
در دنیا یا قتل است یا فوت اموال یا موت اولاد و از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که بلیت دنیا آنست که پادشاه
ظالم بر ایشان مسلط گردد أَلَا إِنَّ لِلَّهِ بدانید ای بندگان بدرستیکه مر خدا راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
آنچه در آسمانها و زمین هست یعنی همه مکونات علوی و سفلی ملک اوست و او مالک همه است چه خالق جمیع ممکنات است
قَدْ يَعْلَمُ بدرستیکه میداند مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ آنچه شما بر آنید ای مکلفان از موافقت و نفاق و اخلاص و طاعت و معصیت
وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ و میداند روزی که باز گردانیده شوند منافقان إِلَيْهِ بسوی جزای او فَيُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد
ایشانرا بِمَا عَمِلُوا بآنچه کرده اند از عملهای سیئه و عقیده فاسده و بران مکافات میدهد وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ
و خدای بهر چیز عَلِيمٌ داناست هیچ چیز برو پوشیده نیست سوره تبارک ابی بن کعب از حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که این سوره بخواند حق تعالی او را روز قیامت برانگیزاند در حالتیکه موحد
باشد و مصدق بعث و نشور و او را بیحساب ببهشت برد محمد بن اسحق بن عمار از ابی الحسن علیه السلام روایت کرده
که آنحضرت مرا گفت یا عمار ترک قرائت تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده مکن که هر که این سوره را بخواند حق تعالی
هرگز او را عذاب نکند و حساب او ننماید و منزل او در فردوس اعلی باشد و مناسبت آن چون ختم سوره النور بقول
الا ان لله ما فی السموات والارض و الله بکل شیء علیم شد با اتصال نظر است نظرا افتتاح این سوره به بیان
ثبوت ملکیت سموات و ارض بوذ برای خود فرمود بسم الله الرحمن الرحیم
تَبَارَكَ در کشف الاسرار درین لفظ معنی را اختیار کرده از جمله معانی که مفسران در آن گفته اند یکی آنکه

برکت از دوست این اشارتست بکارسازی و بنده نوازی او سبحانه دوم آنکه بزرگوار و برتر است و این بیان صفت سرمدی و نشان عزت ازلی و ابدی اوست سیوم آنکه او ثابتست و این عبارت از دوام ذات اوست که لم یزل و لایزال است حاصل معنی آنست که بزرگوار و کثیر الخیرات و برتر و بردوام الذی نزل الفرقان آنخدائی که فرستاد و فرو آورد فرقان را که جدا کننده است میان حق و باطل بتقریر تمام و تمیز کننده میان محق و مبطل باعجاز تمام و بانجوم و تفریق الایات والسور در انزال علی عبده بر بنده خود که محمد است لیکون تا باشد بنده او یا قرآن للعالمین مر همه آدمیان را نذیرا بیم کننده از عذاب الهی و عقاب پادشاهی الذی له ملک السموات والارض آنخدائی که مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها چه منفرد است بآفریدن همه ممکنات پس تصرف در آن او را رسد نه غیر او را ولم یتخذ ولدا و فرا نگرفت فرزندی چنانکه زعم و ترسا و جهود کردند ولم یکن له شریک فی الملک و نیست و نبوده مر او را شریکی در ملک انبازی در پادشاهی چنانکه ثنویه میگویند یعنی او را ثابتست پادشاهی مطلق بی فرزند که قائم مقام او تواند بود یا شریکی که باد معاونت تواند کرد پس حجت تنزیه بر بین منیع ما بیگانه و خلق کل شیء و بیافرید همه چیزها را از مواد و عناصر و صور متنوعه و غیر آن از مکونات حیوانیه و نباتیه و جمادیه و آثار علویه فقدره تقدیرا پس اندازه کرد آنچیز را اندازه کردنی یعنی او را مهیا ساخت برای خصایص و افعالی که از و میخواست چون مهیات انسان از برای ادراک و فهم و نظر و استنباط صنایع متنوعه و غیر آن و بعد از آن از حال کفار خبر میدهد که واتخذوا و فرا گرفتند کافران من دونه از غیر خدای آفریدگار آلهة لا یخلقون خدایان و حال آنکه ایشان خلق نمیکنند شیئا چیزی را وهم یخلقون و حال آنکه ایشان خلق کرده شده اند و ایشان آفریده شده اند و هر مخلوقی محتاج است در وجود بخالقی و هیچ چیز خدائی را نشاید پس بتان که عبیدان تراشیده را شدند و هر وجه که میخواهند تصویر میکنند چگونه سزای پرستش باشند ولا یملکون و با وجود مخلوقیت نمیتوانند لانفسهم ضرا برای نفسهای خود باز داشتن ضرری ولا نفعا و نه جذب نفعی یعنی نه سودی بخود میتوانند رسانید و نه زیان از خود باز میتوانند داشت و این خدا آلهه چه خدای ضار نافع است ولا یملکون و نمیتوانند آلهه باطله قادر نیستند موتا بر میرانیدن کسی ولا حیوة و نه بر زنده کردن کسی او لا یا بر تقای حیات ولا نشورا و نه بر بعث و حشر او تا بینا و احیا و اماتت و بعث لازم خداست پس هر که این صفات مذکوره از و مسلوب باشد خدائی را نشاید و بعد از آن از تکذیب مشرکان خبر میدهد که وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند ان هذا نیست قرآن که محمد ما را آورده الا افک مگر دروغی که بر بافته است آن را از نزد خود واعانه و یاری داده اند او را علیه بر ساختن آن

دروغ

دروغ قوم آخرون گروه دیگر چون جبر غلام و یسار یا فکهه رومی با جمعی دیگر از اهل کتاب یعنی اخبار سابقه را میخوانند و او بعبارت عربی بر ما القا میکنند و تفصیل در آیه یعلمه بشر مذکور گشته فقد جاؤا پس بتحقیق که مشرکان آمده اند یعنی کرده اند ظلما ستم و تعدی از حق چه کلام معجز نظام را بر بافته بشر میدانند و زورا و به بهتان چه نسبت افترا و بر بافتن قرآن بکسی میدهند که وی از بر بیت قالوا و دیگر گفتند که آن کلام اساطیر الاولین افسونهای پیشینیان است که در کتابها نوشته اند اکتتبها نوشته است محمد یعنی فرا کرده است آن را از کتب متقدمه برای خود یا نویسنده چه خود نمیتواند نوشت فهی پس آن نوشتها تملی علیه املا کرده میشود بر وی یعنی بر او خوانده میشود بکرة و اصیلا در بامداد و شبانگاه یعنی در دو طرف روز یا شب و روز آیتها بر وی میخوانند تا یاد میگیرد چه خود نمیتواند خواند و بر ما میخواند و وحی است قل بگو ای محمد در رد سخن ایشان انزله الذی فرو فرستاده است قرآن را آنکس که بلا شبهه یعلم السر میداند هر پوشیده را فی السموات والارض در آسمانها و زمینها باین دلیل که کلامیست مشتمل بر اخبار از مغیبات و علم غیب خاصه خداست و دیگر همه فصحا و بلغا از آوردن مثل آن عاجز ند پس جز از نزدیک ملا علام با شد پس چگونه اساطیر الاولین باشد انه بدرستیکه او سبحانه کان غفورا هست آمرزنده که پرده کرده بر جرایم بندگان میپوشد رحیما مهربان در عقوبت عاصیان تعجیل نکند و لهذا در عقوبت شما تعجیل نمی فرماید بر آنچه میگوئید با وجود قدرت او بر آن و استحقاق شما نزول عذاب را وقالوا و گفتند صنادید قریش چون ابو جهل و عتبه و امیه و عاص و اتباع ایشان بر سبیل تهکم که ما لهذا الرسول چیست این پیغمبر او چه بوده که دعوی رسالت میکند و مانند مردمان دیگر یاکل الطعام می خورد خوردنی و یمشی و میرود برای معیشت چون دیگران فی الاسواق در بازارها اگر دعوی او درست بودی حال او مخالف حال دیگران بودی ایشان از جهت سفاهت و قصور نظر و توقف در مرتبه محسوسات کرده از حال آنحضرت غافل شده پنداشتند که تمیز رسل از غیر ایشان بامور جسمانی باشد و ندانستند که نبوت منافی بشریت نیست بلکه مقتضی تا تناسب و تجانس که سبب افاده و استفاده است حصول پیوندد و فهم ما لیس جنس بباید تا در امر دعوت الانس که گرد جن با جنس انس ... مشرکان گفتند بایستی که او فرشته بودی چون فرشته نیست لولا انزل چرا فرو نفرستاده شد الیه ملک بسوی او فرشته فیکون معه نذیرا تا باشد با وی بیم کننده بر انذار و انکه صدق وی در دعوی بتصدیق آن ملک معلوم شدی او یلقی الیه کنز یا افکنده شود بدو گنجی از آسمان تا بدان قوی پشت شدی از تردد در تحصیل معاش مستغنی شود او تکون له جنة یا باشد مر او را بوستانی

ثمرها تا بخورد از آن میوه و بدان معیشت وی بگذرد یعنی اگر فرشته نیست بایستی که قرین فرشته بودی و اگر آن نیز نیست بایستی که صاحب گنج بودی اگر این نیز نبودی پس لا اقل بایستی که او را باغ بودی همچنانکه دهقانان دارند تا حاصل آن مستغنی وقال الظالمون و گفتند ظالمان یعنی نضر بن حارث و عبد الله بن ابی و امثال ایشان که ان تتبعون پیروی نمیکنید شما الا رجلا مسحورا مگر جادوئی کرده شده را یعنی کسی که باو سحر کرده اند و بجهت آن عقلش پوشیده در ما ورد مذکور است که مسحور یعنی ساحر است یعنی متابعت ساحری میکنید که شما را مغرور بعید پس حق تعالی بجهت تسلی خاطر عاطر سید عالم صلی الله علیه و آله فرموده که انظر ای محمد بدیده بصیرت تا به بینی آن معاندان جاحد کیف ضربوا چگونه زدند لک الامثال برای تو مثلها را یعنی سخنان ناشایست و ناخوش گفتند فضلوا پس گمراه شدند از طریقی که موصل است بمعرفت خواص انبیا و تمیز ایشان از ما سوی و در بادیه غوایت خبط نمودند فلا یستطیعون پس توانائی ندارند براهی که قدح بنبوت کنند و نمی یابند طریقی بحجت و برهان آنچه میگویند و قدرت ندارند بر الزام نمودن بحجت و بطلان کردن برهان و یا راه برشد و هدی نمی برند و از جهت حیران و سرگشته اند و بر هیچ قرار نمیگیرند تبارک الذی بزرگوار است آنکس که بمحض فضل ان شاء اگر خواهد جعل لک بسازد و بخشد مر ترا خیرا من ذلک بهتر از گنج و بستان دنیا که ایشان میگویند جنات بوستانها که تجری من تحتها الانهار که روان باشد از زیر درختان آن جویها و یجعل لک و بدهد ترا در آن بوستان قصورا کوشکهای عالی و مسکنهای رفیع و کوشک را قصر میگویند جهت آنکه علو و رفعت آن بحدیست که آنحضرت دلتنگ شد جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله حق تعالی ترا سلام می رساند و میگوید یا محمد مشرکان ترا میگویند یا لهذا الرسول یاکل بعد از آن جهت تسلیه وی این آیه بر وی خواند که وما ارسلنا قبلک من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام و یمشون فی الاسواق آنحضرت فرمود که چون جبرئیل این آیه را بر من خواند دیدم که یکبار بر هم جست و مانند عدسی شد در مقدار من گفتم یا امین الله ترا چه رسید گفت یا رسول الله دری از درهای آسمان بر گشودند که پیش از این هرگز گشوده نبودند میدانم برحمت مفتوح شده یا بعذاب و من از خوف آنکه مبادا عذاب خدا بر طعنه زنندگان تو نازل شود چنین شده ام در اثنای این حال جبرئیل بحالت اول رفت و خوشحال شد و گفت یا رسول الله بشارت باد که در برای نزول رحمت بر تو گشاده اند و آن فرشته که خازن بهشت و آراینده روضات جنات است ترا بشارت آورده

از جانب

از جانب خدای بر آنکه وی از تو خشنود است پس رضوان فرود آمد و سلام کرد و آیه تبارک الذی ان شاء جعل لک خیرا من ذلک الی آخرها بر آنحضرت خواند و درجی از نور نزد آنحضرت بنهاد و فرمود پروردگار تو میفرماید که مفاتیح خزاین دنیا در بخاست آن را بدست تصرف تو میدهم بی آنکه کرامتی و نعمتی که نامزد تو کرده ام در آخرت مقدار پر پشه کم نکنم رسول صلی الله علیه و آله روی بجبرئیل کرد چون کسی که با کسی مشورت کند جبرئیل اشارت بخدمت کرده گفت تواضع لله طریق عجز و افتقار و تواضع از برای خدای اختیار کن حضرت فرمود ای رضوان مرا باین حاجتی نیست فقر را دوستتر دارم و میخواهم که بنده صبور و شکور باشم رضوان گفت اصبت و اصاب الله بک ارشاد صواب گفتی خدای ترا ارشاد رساناد و از آسمان ندا آمد که ای جبرئیل سر بردار سر برداشت درهای آسمان را دیده گشاده تا بزیر عرش و خدای وحی کرد بهشت عدن که شاخی از شاخهای خود فرود آور بهشت شاخی فرو گذاشت و بران خوشه بود و بران خوشه غرفه بود از زبرجد سبز که او را هفتاد هزار در بود از یاقوت سرخ جبرئیل گفت یا رسول الله چشم دار تا به بینی حضرت چشم برداشت منازل انبیا دید و منزل آنحضرت خود را بالای همه منازل مشاهده فرمود و منادی ندا می کرد که راضی شدی ای محمد رسول فرمود راضی شدم ای پروردگار من آنچه بمن دادی از دنیا بعوض آن شفاعت امت من کرامت فرما حق تعالی اجابت دعای او فرمود و زمام شفاعت امت در کف کفایت او نهاد و نشانه علو همت آنحضرت نه همین است که با وجود تنگدستی و احتیاج گوشه چشم التفات بر خزاین روی زمین نمیفکند بلکه در شب معراج مطلق نظر بما سوی الله نگشود و هیچ یک از بدایع ملکوت و غرایب عوالم جبروت التفات ننمود و بجهت این کریمه ما زاغ البصر و ما طغی نازل گشت بعد از آن سبحانه و تعالی بتبیین بدی اعتقاد اهل شرک و ضلال و بیان آنچه معذب برای آن خواهند شد از قبح اعمال میکند و میگوید بل نه چنانست که فقر و احتیاج تو مانع کفار است از ایمان آوردن بتو بلکه کذبوا بالساعة تکذیب کردند قیامت را یعنی داعی ایشان بانکار نبوت تکذیب ساعتست نه بجهة آنکه طعام میخوری و در بازار میروی چه نظر و فکر ایشان قاصر است بر حطام دنیویه و غیر آن مقاصد اخرویه و منکر ایشان آنکه را است مخصوص بال جهان ازین میکنند از او فقر او تکذیب مینمایند نه بجهت آنکه معاد الست اند از مطاعن فاسده واعتدنا و آماده کرده ایم لمن کذب بالساعة برای کسی که تکذیب نمود ساعت قیامت را سعیرا آتشی افروخته از جرم دیست که سعیر نامیست از نامهای دوزخ اذا رأتهم چون بینند آتش ایشان را یعنی منکران قیامت را یعنی مانند کسی باشد که بنظر عضب و شور خشم بایشان نگرد و یا به بینند زبانیه دوزخ ایشان را من مکان بعید از جای دور که صد ساله راه

باشد بقول سدی و کلبی و بقول دیگر یا صد ساله و بروایتی منقول از ابی عبد الله علیه السلم من مسیرة سنة یعنی یک ساله
راه سَمِعُوا لَهَا بشنوند مر آن آتش را یا مر زبانیه آنرا تَغَيُّظًا آواز جوشیده از فرط خشم وَزَفِيرًا و بانگی چنانکه از
درون خشمناک آید یعنی غریدن و ممکن است که حق تعالی در آتش زندگی خلق کند که ببینند و خشم کنند و بغرد و مؤید آنست
که از رسول صلی الله علیه و آله مرویست که هر که بر من دروغ بندد گو خویشتن را در میان چشمهای دوزخ جای سازد
گفتند یا رسول الله دوزخ را چشم باشد فرمود نمیشنوی که حق تعالی میفرماید که إِذَا رَأَتْهُم مِّن مَّكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا
تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا وَإِذَا أُلْقُوا و چون در انداخته شوند مشرکان مِنْهَا از دوزخ مَكَانًا ضَيِّقًا در جای تنگ که زیادتی
عذاب چه اندوه با ضیق است و فرح با وسعت و لهذا حق تعالی در وصف جنت میفرماید که عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
و در حدیث آمده که وسعت خانه موجب برکت است و ضیق خانه باعث شآمت ابن عباس فرموده که جهنم را چنان
بر کافران تنگ سازند که آهن بن نیزه بر نیزه و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله مرویست که حق تعالی نفس من در
فرمان اوست که دوزخ را چنان تنگ کرداند بر کافران مثل میخ که فرو رفته در دیوار مُّقَرَّنِينَ در حالتیکه بهم بسته شده
باشند یعنی بزنجیرهای آتش دستهای ایشانرا در گردنهای ایشان بسته باشند یا آنکه هر یک را با قرین او از دیوی که مضل
او بوده بسلسلهٔ آتشین بیکدیگر باز بسته باشند کسی که بگوید دَعَوْا هُنَالِكَ بخوانند در آن مقام ثُبُورًا هلاک را یعنی نفرین
کنند بر خود بهلاکت یا گویند وا ثبورا و این کلمه کسی گوید که آرزومند هلاک باشد از انس بن مالک روایت کرده اند که
اول کسی که از رفقای او و از اهل دوزخ جامه آتشین پوشانند ابلیس باشد و آن حله از ابرو یا پیشانی با قدم رسیده
باشد چنانکه بزمین کشد و ذریت او بوا ثبورا فریاد برکشیده روند تا بکنار دوزخ و حق تعالی یا ملکی بفرمان
او بایشان گوید لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ مخوانید امروز ثُبُورًا وَاحِدًا یک ثبور را وَادْعُوا و بخوانید ثُبُورًا كَثِيرًا ثبور
بسیار را یعنی یکبار نفرین خود مکنید بلکه نفرین بسیار کنید زیرا که شما را عذاب بسیار خواهد بود و هر نوع را بواسطه
شدت آن ثبوری واقع خواهد شد یا آنکه هر چند هلاک شوند باز مخلوق کردند و ایشان هر نوبت که زنده
شوند اعاده لفظ ثبور کنند كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُم بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ و هلاکت ایشانرا نهایتی
نباشد قُلْ بگوی ای محمد انذار که بتعزیر و طاقه سرزنش تو میکنند أَذَٰلِكَ آیا آنکه گفتیم و بوستان خَيْرٌ بهتر است أَمْ جَنَّةُ
الْخُلْدِ الَّتِي یا آن بهشت جاوید که وُعِدَ الْمُتَّقُونَ وعده داده شده اند پرهیزکاران بداخل شدن در آن
و نزد اکثر مفسران معنی آیه اینست که بگوی ای محمد مشرکانرا بر سبیل تهکم و سرزنش که آیا اینکه وصف کرده شد از
انواع عذاب دوزخ و اصناف عقاب آن بهتر است یا بهشت خلد که موعود هست برای متقیان كَانَتْ

هست این بهشت خلد در علم حق لَهُمْ برای متقیان جَزَاءً پاداش کردار ایشان وَمَصِيرًا و بازگشتی که رجوع
بدان نمایند لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ و ثمنا کنند از انواع نعمت فراخور استحقاق ایشان چه ضعفای مؤمنانرا
آرزوی ایشان از مرتبهٔ اهل کمال نصیبی نخواهد بود بلکه مرادی که مناسب حال خود جویند خَالِدِينَ در حالتیکه جاوید
باشند در بهشت كَانَ هست آنچه خواهند و آرزو کنند عَلَىٰ رَبِّكَ بر پروردگار تو وَعْدًا مَّسْئُولًا وعده شده
یعنی سزاوار آنکه از خدای درخواهند و آرزو کنند و یا آنکه مؤمنان آنرا از خدا درخواسته اند که رَبَّنَا وَآتِنَا
مَا وَعَدتَّنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ یا ملایکه درخواهند که رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدتَّهُمْ وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ
و یاد کن ای محمد روز را که حشر کنیم و حفص بیا میخواند یعنی روزیکه حق تعالی حشر کند مشرکانرا برای جزا وَمَا يَعْبُدُونَ
و آنرا نیز که می پرستیدند مِن دُونِ اللَّهِ بجز از خدای مراد معبودیست که غیر او سبحانه باشد از ملایکه و عزیر و مسیح
و کواکب و اصنام و نزد کلبی مراد اصنام است که حق تعالی آنها را بنطق در آورد و یا بزبان حال تکلم کنند چنانکه
در نطق دست و پای فَيَقُولُ پس گوید با ایشان که أَأَنتُمْ أَضْلَلْتُمْ آیا شما گمراه کردید عِبَادِي هَٰؤُلَاءِ
بندگان مرا که اینگروه اند أَمْ هُمْ یا ایشان ضَلُّوا السَّبِيلَ گم شدند از راه بجهت ترک نظر صحیح و اعراض از
قول مرشد نصیح و این کلام بر سبیل تقریع عبده ایشانست تا مبهوت و منخذل شوند و ندامت و حسرت ایشان زیاده
گردد و موجب خوشحالی اهل ایمان شود و جدال مشرکان و چون حق تعالی این خطاب کند با ایشان بزبان مقال و یا
آنکه بزبان حال قَالُوا گویند از روی تعجب از آنچه کفار در حق ایشان گفته باشند که سُبْحَانَكَ پاکی و پاکیزگی ترا سزد
و شاید و ما ترا بپاکی یاد میکنیم و منزه میدانیم از شریک و شبیه مَا كَانَ يَنبَغِي لَنَا نبود مارا و نسزد و روا نباشد
أَن نَّتَّخِذَ که گیریم مِن دُونِكَ جز از تو مِنْ أَوْلِيَاءَ دوستان را یعنی هر گز غیر ترا خدائی نمیگیریم پس چگونه ما را نیز
سزد که اضلال غیر کنیم و راضی باشیم از آنکه ما را پرستند و ترا و اگذارند وَلَٰكِن مَّتَّعْتَهُمْ ولیکن برخوردار کردانید
ایشانرا وَآبَاءَهُمْ و پدران ایشانرا باموال و اولاد و عمر دراز و صحت بدن و سایر نعمتهای دیگر پس ایشان مستغرق
شدند در شهوات خود و بآن مغرور گشتند حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ تا که فراموش کردند یعنی غافل شدند از یاد کردن تو و
از تدبر در آیات و معجزات تو که انبیا و رسولان ایشانرا بتو دعوت میکردند وَكَانُوا و بودند قَوْمًا بُورًا گروهی
هلاک شده یا تباه گشته فَقَدْ كَذَّبُوكُم این خطابست از معبودان بعبده ایشان بجهة الزام حجت بر ایشان یعنی
پس گوئیم بعبده ایشان که بتحقیق که تکذیب کردند خدایان شما را بِمَا تَقُولُونَ بآنچه می گویند که ایشان شریک خداوند
و ایشان مرا از شریک منزه دانسته فَمَا تَسْتَطِيعُونَ پس نمیتوانند معبودان شما صَرْفًا کردانیدن و دفع کردن

عذاب از شما وَلَا نَصْرًا و نه یاری کردن شما را نجات از عقاب و حفص بیا میخواند یعنی مشرکان نیز نتوانید عذاب مرا از
خود دفع کردن و یکدیگر را یاری دادن و از عقوبت رهانیدن وَمَن يَظْلِم و هر که ستم کند یعنی شرک آرد یا متوغل شود
در معصیت مِّنكُمْ از شما ای مکلفان نُذِقْهُ بچشانیم او را عَذَابًا كَبِيرًا عذابی بزرگ که آتش دوزخ است و بعد از
ذکر احوال کفار رجوع میفرماید بمخاطبه سید ابرار صلی الله علیه و آله در رد قول کفار و مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ
آخر و میگوید وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ و نفرستادیم پیش از تو کسی مِنَ الْمُرْسَلِينَ از پیغمبران إِلَّا إِنَّهُمْ مگر آنکه ایشان
لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ هر آینه میخوردند طعام را وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ و می رفتند در بازارها بجهة مهمات خود وَجَعَلْنَا
بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ برخی شما را برای برخی دیگر فِتْنَةً و از جمله این ابتلای فقراست باغنیا و پیغمبران بامم ایشان
و معانده ایشان با انها و ایذای ایشان مر آنها را از سرزنش بفقر و درویشی و مریض بصحیح و اعمی ببصیر و غیر آن حاصل
سخن آنکه دنیا دار ابتلاست پس از مخالفت احوال مردمان از آن چاره نباشد و ما بدان آزمائیم ایشانرا تا
اهل صبر و شکر از ارباب جزع و کفران ممتاز گردند درین کلام تسلیه حضرت رسولست با آنچه کفار در حق او می گفتند
و تقیر فقرای مؤمنین مستهزئین که ابو جهل و ولید و نضر بن حارث و امثال ایشان هر گاه که بلال و عمار و صهیب و سایر
درویشانرا مشاهده میکردند با یکدیگر میگفتند آیا اسلام آریم تا مثل ایشان شویم حق تعالی این آیه فرستاد و درو
مخاطب ساخته فرمود که ما می آزمائیم شریف را بوضیع و وضیع را بشریف أَتَصْبِرُونَ آیا صبر میکنید بر ابتلای ما
جزع مینمائید یعنی تا بر عالمیان ظاهر گردد که شما صبر میکنید یا جزع می نمائید وَكَانَ رَبُّكَ و هست پروردگار تو بَصِيرًا
بینا ابصر کننده و جزع نماینده یا داناست بحکمت و مصلحت آنکه بعضی را بغنا و برخی را بفقر ابتلا نماید الود درداد از رسول
صلی الله علیه و آله روایت کرده که وای مر عالم را از دست جاهل و جاهل از دست عالم و مالک را از مملوک و مملوک را
از مالک و قوی را بضعیف و ضعیف را بقوی و سلطانرا از رعیت و رعیت از سلطان که اینها فتنه اند یعنی اند از
این آیه تلاوت فرمود که وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً القرون وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا و بعضی در تفسیر این آیه فرموده اند
که گردانیدیم ترا ای محمد فتنه و آزمایش بندگان زیرا که اگر صاحب کنوز و بساتین پر میوه بودی و میل ایشان
بتو و فرمانبرداری ایشان مر ترا بجهة دنیا می بود و یا اختلاط ایشان بتو آمیخته می بود بغرض دنیوی پس ترا
فقیر مبعوث کردانیدیم تا طاعت آنکس که طاعت تو کند برای خدای باشد بدون شایبهٔ طمع دنیوی و بعد
از آن از مقال کفار خبر میدهد که وَقَالَ الَّذِينَ و گفتند آنانکه لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا امید ندارند برسیدن بجزا
یعنی منکر حشر و بعث اند و باکی نمی ترسند از دیدن عذاب ما مراد اهل مکه اند که میگفتند لَوْلَا أُنزِلَ چرا فرو

الجزء التاسع عشر

میشود عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ فرشتگان برسالت یا باخبار از صدق محمد أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا یا چرا می بینیم پروردگار
خود را تا ما را بحق کند و بتصدیق و اتباع محمد فرماید لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا و بخدای که بتحقیق استکبار کردند فِي أَنفُسِهِمْ در
نفسهای خود یعنی اصرار استکبار کردند از حق که آن کفر و عناد است در قلوب ایشان و اعتقاد آن وَعَتَوْا
و درگذشتند از اندازه عُتُوًّا كَبِيرًا درگذشتنی بزرگ و با قصای مراتب چه بعد از مشاهده معجزات ظاهره از
آن اعراض کرده اقتراح رؤیت ملایکه بالقای خدای کردند از برای نفسهای خبیثهٔ خود کردند که مطامع نفوس
قدسیه از آن مسدود ند یَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ یاد کن ای محمد روز را که ببینند مشرکان فرشتگانرا و آن روز
مرگ باشد یا روز حشر لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُجْرِمِينَ هیچ مژده نباشد آن روز مر کافرانرا که پیوسته در کسب جرایم
و مأثم اند و ممنوع باشند از بشارت و یا نباشد آنرا وَيَقُولُونَ و گویند ملایکه با ایشان در آن روز که
کردانیده است حق تعالی جنت را یا بشری را برای شما حِجْرًا مَّحْجُورًا حرامی که باز داشته شده است از شما و وصف
حجرا بمحجورا جهة مبالغه است یعنی البته شما از آن محروم مید و یا معنی آنست که کافران گویند در هنگام نومیدی از بشری
این کلمه را بجهة استعاذه از حق تعالی و طلب آنکه منع کربت و عقوبت کند از ایشان چنانکه در وقتی که شدتی
و مکروهی ایشانرا پیش آید در دنیا می گفتند حجرا محجورا یعنی می بینم محنتی و تنگی تنگ و این کلمه را بیشتر در آن وقت
میگفتند که دشمن در مقابل ایشان می ایستاد و خلاصه سخن آنکه کفار طلب نزول میکنند و حال آنکه چون
نزد مرگ یا روز قیامت ملایکه را ببینند از لقای ایشان کراهت داشته باشند و از ایشان خایف و ترسان
باشند زیرا که از ایشان بغیر از آثار کراهت و علامت عقوبت مشاهده نکنند گویند نزد رؤیت ایشان کلمه
حجرا محجورا که نزد لقای عدو و شدت باز گفته بودند میگویند وَقَدِمْنَا و قصد کنیم إِلَىٰ مَا عَمِلُوا الرکی
آنچه کرده اند کافران مِنْ عَمَلٍ از کرداری که در صورت نیکو نماید چون صلهٔ رحم و مهمانداری و اطعام
گرسنگان و اکرام یتیمان و فریادرسی مظلومان و امثال آن فَجَعَلْنَاهُ پس کردانیدیم آن عمل را هَبَاءً
مَّنثُورًا مانند ذره های پراکنده در هوا یا غبار متفرق یا خاکستر بر باد داده یعنی ثوابی بر آن مترتب نسازیم
زیرا که شرط در قبول اعمال ایمانست و این از ایشان مفقود است و اعمال مؤمنان چون که مقارن شرط واقع شده
که ایمانست البته بدرجهٔ قبول رسد کما قال أَصْحَابُ الْجَنَّةِ یاران بهشت و مجاوران آن يَوْمَئِذٍ در آن روز
یعنی قیامت خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا بهترند از روی قرارگاه یعنی مساکن ایشان در آخرت بمراتب به از منازل کافر
باشد که در دنیا داشتند وَأَحْسَنُ مَقِيلًا و نیکوتر از روی مکان استراحت و آرام یعنی جای که باشی

آیند برای استزواج با زوج وتمتع از ایشان ودر حدیث آمده که روز قیامت بنیمه روز نرسیده باشد که اهل
بهشت قیلوله کنند یعنی آرام گیرند در بهشت واهل دوزخ در دوزخ وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ ویاد کن روزی را که
در آن شکافته شود آسمان بِالْغَمَامِ بسبب ابری سفید که بالای هفت طبق آسمانست وغلظت آن برابر هفت آسمان
واو گرانترست از همه آسمانها وحق تعالی امروز آن را بقدرت کامله خود نگاه داشته چون روز قیامت رسد آن ابر
بر آسمانها افکند بهر آسمان که رسد آسمان شکافته گردد وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ وفرو فرستاده شود فرشتگان که در غمام
باشند با صحیفهای اعمال بندگان تَنْزِيلًا فرو فرستادنی تا روی زمین نور فرشتگان پر کرد از ابن عباس مرویست
که آسمان شکافته شود واهل آن از آن فرود آیند وایشان اکثر از اهل زمین باشند از جن وانس وهمچنین آسمان دوم
وسیوم تا هفتم منشق شود واهالی هر یک از آن که اکثر از اهل زمین باشند نزول کنند ودر موضعی آورده که ملائکه
هفت آسمان هفت صف شده گرد عالم در آیند الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ پادشاهی آن روز الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ ثابت است مر خدای را
مر خدای بخشنده را چه مدعیان آن درین روز زبان دعوی مالکیت در بندند وپادشاهی ملوک باطل گردد وبغیر
از پادشاهی او هیچ پادشاهی باقی نماند وگویند ملک بر سه قسم است ملک وعظمت وآن مخصوص است بحق تعالی وملک
دیانت وآن بتملیک او سبحانه است وملک جبریت وآن بتغلیب دست میدهد وهمه از وی سبحانه است وَكَانَ
وباشد آن روز يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ روزی بر کافران نه بر مومنان عَسِيرًا دشوار از شدت اهوال اما
بر اهل ایمان آسان خواهد بود ونهایت کلفتی ومشقتی که بر ایشان باشد در آن روز بمقدار
زمان ادای نمازی ایشان نخواهد بود در دنیا وَيَوْمَ ویاد کن روزی را که از فرط حسرت وندامت يَعَضُّ
الظَّالِمُ بخاید ستمکار تیره روزگار عَلَى يَدَيْهِ بر دستهای خود یعنی دست خود را بدندان گزد چنانکه متحیران
میکنند از فرط حسرت واز ابن عباس مرویست که این آیه در باره عقبه بن ابی معیط وابی بن خلف آمده که با
یکدیگر دوستی کردندی وعقبه را عادت بودی که چون از سفر باز آمدی طعام مهیا کردی واشراف قوم را حاضر کرده
مضیافت نمودی روزی بنابر عادت از سفر باز آمده مردمان را بضیافت خود طلبید وبسبب مجالست قدیم
وقرب جوار حضرت سید ابرار طلبید چون طعام حاضر ساختند حضرت فرمود تا کلمه شهادت نگوئی از طعام
تو نخورم عقبه گفت اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله پس رسول طعام او را بخورد
واین سخن با ابی بن خلف رسید بنزد وی آمد وگفت مگر از دین برگشتی که سخن محمد میشنوی وکلمه گوئی گفت من
از دین خود برنگشتم اما مردی در سرای من آمد وگفت هیچ از طعام تو نخورم تا این کلمه نگوئی مرا عار آمد که مهمان

طعام

طعام ناخورده از خانه بیرون رود پس برای خاطر او این کلمه بگفتم تا طعام بخورد ابی ملعون گفت از تو راضی نشوم
تا که او را تکذیب کنی وآب دهن بر روی او اندازی عقبه گفت چنین کنم پس نزد پیغمبر آمد وآنحضرت در دار الندوه
در سجده بود آب دهن حواله روی دلارای وی کرد واز ضحاک نقل است که آب دهن دو شعله شد چنانکه بسوخت
وبدان حضرت نرسیده بروی وی باز آمد وهر دو طرف روی او بسوخت وتا زنده بود آن داغ بر وی ظاهر بود
حضرت او را گفت که ای عقبه ترا می بینم که از مکه بیرون روی مگر آنکه سر ترا بشمشیر بردارم پس در غزوه بدر
عقبه را اسیر کردند وبعد از انقضای حرب بحکم حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بقتل او صادر شده بر
دست امیر المومنین صلوات الله علیه کشته گشت وبجهنم پیوست واما ابی بن خلف را رسول بدست خود در حین
مصاف بقتل رسانید واین در شان عقبه نازل شد مضمون آنکه در روز قیامت بسیار بخاید سر انگشت
ندامت را ودر تفسیر واقع شده که این آیه در باره یکی از دشمنان اهل بیت رسول نازل شده صاحب
احقاف آورده که چهار هزار بار اصابع خود را تا مرفق بخاید وهر بار حق تعالی دست او را برویاند واو دیگر
باره بخاید واز خاییدن آن باز ایستادن آن خبر باشد يَقُولُ گوید آن ظالم از روی حسرت يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ ای کاشکی
فرا گرفتمی مَعَ الرَّسُولِ با پیغمبر خدا سَبِيلًا راهی که روی فرا گرفته گرا دنیا تست طریق حق يَا وَيْلَتَى ای وای
بر من لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا کاشکی فرا نگرفتمی فلان یعنی ابی را خَلِيلًا دوست وبا او دوستی نمی کردم
ونزد مجاهد مراد بفلان شیطانست ویا مراد هر خلیلی گمراه کننده است از راه حق وطریق هدی باضلال واغوای صاحب خود
نماید لَقَدْ أَضَلَّنِي بدرستیکه گمراه کرد مرا وبازداشت عَنِ الذِّكْرِ از یاد کردن خدای یعنی کلمه شهادت یا موعظه
پیغمبر یا کتاب خدا بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي پس از آنکه آمده بود بمن ومتمکن بودم از آنکه بآن متعظ شوم وَكَانَ الشَّيْطَانُ
وهست دیو سرکش یعنی دوست گمراه کننده شیطان الانس است لِلْإِنْسَانِ مر آدمی را خَذُولًا فرو گذار
در وادی ضلالت وهلاکت یعنی دوستی میکند با آدمی تا که او را بحد هلاکت رساند وبعد از آن او را وا
گذارد وهیچ نفع باو نرساند ویا مراد شیطان الجن است که ابلیس است که پیوسته وسوسه میکند او را بمخالفت
خدا ورسول وچون در دام هلاک افتادند فرو میگذارد ونفعی نمی رساند بلکه از او تبرا میکند کقوله کمثل
الشیطان اذ قال للانسان اکفر فلما کفر قال انی بری منک وشبهه نیست در آنکه مصاحبت اخیار واشرار تاثیر
تمام دارد در هدایت وضلالت چنانکه مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله گفت مثل همنشین نیک
همچو مثل عطار است که چون با او بنشینی اگر چه عطر خود بتو ندهد اما از بوی عطر او بهره مند شوی وزمانی آن بوی

با تو بماند وخدای تعالی مثل همنشین بد همچو خداوند کوره آتش است چه اگر چه ترا بشرر آتش نسوزد اما کند دود او در جامه
تو بماند وخدای تعالی بعد از ذکر مصاحبت اشرار وسوء عاقبت آن در دار قرار حکایت شکایت سید ابرار میکند از
قوم خود وپیغمبر باید که وَقَالَ الرَّسُولُ وگفته رسول صلی الله علیه وآله در دنیا گوید در آخرت یا رب اهل
مِنْ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا بدرستیکه قوم من که قریش‌اند فرا گرفتند هَذَا الْقُرْآنَ این قرآن را مَهْجُورًا متروک مهجور بدین معنی
یعنی سخن بیهوده ویا فرو گذاشته شده که بدو ایمان نیاوردند واز شنیدن آن اعراض کردند از
از روی عناد وجحود واستکبار انس از رسول صلی الله علیه وآله روایت کرده که هر که قرآن بیاموزد ومصحف خود را
از جامی بیاویزد وتعهد آن نکند ودر آن ننگرد روز قیامت بیاید ودر صاحب خود آویزد وگوید بار خدایا
این بنده مرا مهجور کرد میان من واو حکم کن بعد از آن بجهة تسلیه حضرت رسالت پیغمبر باید که وَكَذَلِكَ و
همچنانکه این گروه را دشمن گردانیدیم با معنی که ترا بخصوص ساختیم بنعمت نبوت در میان ایشان وبجهة این حقد و
حسد وعداوت پیدا کردند تو جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ گردانیدیم مر هر پیغمبر را عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ دشمنی از کافران
با معنی که تکبر وتجبر مانع ایشان شد که اقتدا بپیغمبر خود کنند ومامور ومطیع او شوند بجهة این با پیغمبران خود دکر
عداوت مبتلا باشند چون نمرود مر ابرهیم را وفرعون مر موسی را وآن پیغمبران بر آن صبر کردند پس تو نیز اقتدا
نموده بر روی خود کش وَكَفَى بِرَبِّكَ وبسنده است پروردگار تو هَادِيًا راه نماینده تو در طریق
شکیبائی وَنَصِيرًا ویاری کننده تو بر دشمنان واز ابن عباس مرویست که اسباب داعیه بر عداوت کفار
نسبت با نبیای خود آن بود که حق تعالی انبیا را امر فرمود که ایشان را با یمان دعوت کنند وترک دین خود
آبای خود نمایند وذم اصنام ایشان کنند وچون ایشان باین امر اقدام نمودند اظهار عداوت کردند
وبا ایشان در مقام عناد وجدال در آمدند پس گویا او سبحانه باعث عداوت ایشان شده نه آنکه
معنی آیه این باشد که حق تعالی خلق عداوت انبیا نموده بود در ایشان چه او سبحانه خالق خیر است
شر وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا وگفتند آنانکه کافر شدند از یهود ونصاری ویا مشرکان عرب لَوْلَا نُزِّلَ چرا
فرو فرستاده نمیشود عَلَيْهِ الْقُرْآنُ بر محمد قرآن جُمْلَةً وَاحِدَةً جمله یکباره یعنی یکبار چنانچه توریه وانجیل
وزبور واین اعتراض از روی مکابره وعناد است ونفور ایشان از حق چه قرآن متصف بصفت
معجزه است وآن مختلف نمیشود بانکه پراکنده ویا بیکبار نازل شود تفریق متضمن فواید است که در جمع
همچنانکه پیغمبر باید که كَذَلِكَ همچنان فرو فرستادیم پراکنده لِنُثَبِّتَ تا ثابت گردانیدیم وقوت دهیم بِهِ بتفریق آن

در اوقات

در اوقات متعدده فُؤَادَكَ دل ترا یعنی با تفریق وحی دل ترا بر حفظ آن تمکین دهیم وَرَتَّلْنَاهُ وبر تو خواندیم
آن را بعضی از پی بعضی بروجه تبیین وتفریق تَرْتِيلًا خواندنی بمهلت وتانی در مدت متباعده که بیست سال ویا بیست و
سه سال بود وحاصل که حق تعالی در جواب اعتراض کفار پیغمبر باید که تفریق قرآن بجهة آنست که متضمن فواید است یکی
سهولت حفظ چه موسی وعیسی وداود علیهم السلام که کتاب ایشان یکبار فرود آمد خواننده ونویسنده بودند واین پیغمبر
امی است پس اگر کتاب او بیکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بودی دوم که نزول آن بحسب مواقع موجب بصیرت
سبب زیادتی خوض در معنی آن دیگر آنکه تا هر حکمی که فرود آمد تحدی مینماید واعجاز قرآن وعجز ایشان روز بروز ظاهر
کردد ودیگر نزول جبرئیل آنا فانا موجب تسلی آنحضرت است ودیگر در قرآن ناسخ ومنسوخ هست وهر آینه ناسخ متاخر
از منسوخ باید واجتماع آنها در زمان واحد نشاید ودیگر آنکه قرآن مشتمل است بر اجوبه واسوله وجواب
در عقب سوال آید از امیر المومنین علیه السلام معنی ترتیل پرسیدند فرمود حفظ الوقوف واداء الحروف واز ابن عباس
معنی ترتیل پرسیدند گفت ترتیل آنست که مبین سازی حروف کلمات قرآنی را وپراکنده نسازی کلمات را و فرو
همچو پراکنده کی خرمای زبون وبسیار آن را حرکت ندهی همچو حرکت دادن آن ونزد مجاهد سبب آن وقف کنی بجهة تامل
در آن وباید که مقصد یکی از شما آن نباشد که زود ختم سوره کند مراد آنست که قرآن بروجه تانی بدون عجله
وبطو قرائت کن ودر آن تامل نمای ودر دل خود جای ده وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ ونمی آرند مشرکان تو مثلی در قدح
نبوت وطعن کتاب إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ مگر می آریم برای تو جوابی راست ودرست که قول آنها را رد کند
وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا ومی آریم بخبر آنکه نیکوتر است از روی تبیین آن یعنی کافران هیچ مثلی نیارند تا کار تو بآن
باطل کنند یا قدحی در آن پدید آید آرند الا که ما حقی بیاریم مثل ایشان را باطل کرداند وبیانی نیکوتر آریم تا
اعتراض ایشان را در هم شکسته بعد از آن از مآل ایشان خبر میدهد الَّذِينَ يُحْشَرُونَ آنانکه حشر کرده شوند او لشان
عَلَى وُجُوهِهِمْ بر رویهای خود یعنی روی بر زمین نهاده وپای بهوا کرده إِلَى جَهَنَّمَ بسوی دوزخ
شَرٌّ مَكَانًا آنگروه که باین هیات ایشان باشند وحج برند بدترند از روی مکان یعنی مکان آنها بدترست
از منازل فقرای مومنین که در دنیا داشتند وایشان بر آن طعن میزدند که ای المومنین خیر مقاما
واحسن ندیا وَأَضَلُّ سَبِيلًا وگمراه ترند از روی راه چه را آنها مفضی بآتش دوزخ است در
صحیح بخاری مذکور است که حضرت نبوی را صلی الله علیه وآله پرسیدند که چگونه کافر را بر روی محشور سازند
فرمود آن خدای که کافر را بهر دو پای براه می برد قادر است که او را بر روی براه برد وبعد از آن برای تسلیه

حضرت رسول صلی الله علیه و آله حکایت انبیا و امم می‌فرماید وَلَقَدْ آتَیْنَا مُوسَی الْکِتَابَ و بتحقیق که دادیم موسی را کتاب تورات
بعد از غرق فرعون و اتباع وَجَعَلْنَا و گردانیدیم قبل از غرق شدن فرعون مَعَهُ با موسی أَخَاهُ هَارُونَ برادر او را
و هارون را وَزِیرًا یار و مددکار او در حمل دعوت و اعلای کلمه فَقُلْنَا اذْهَبَا پس گفتیم هر دو که بروید إِلَی الْقَوْمِ
الَّذِینَ بسوی گروه قبط یعنی فرعون و اتباع او که آنانند که کَذَّبُوا تکذیب کردند بِآیَاتِنَا آیتهای ما را که با ایشان اعلام نمودیم
نمودیم از معجزات و یا دلایل عقلیه پس ایشان رفتند و آن قوم را بحق دعوت کردند ایشان انکار و استکبار نمودند
پس هلاک کردیم و نیست گردانیدیم ایشان را فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِیرًا اهلاک کردنی و نابود گردانیدنی یا اغراق در دریا وَقَوْمَ
نُوحٍ و گروه نوح را لَمَّا کَذَّبُوا الرُّسُلَ هنگام که کردند پیغمبران را یعنی نوح و آنانکه پیش از وی بودند چون شیث و ادریس
یا همین تکذیب نوح کردند و لیکن تکذیب یک پیغمبر مستلزم تکذیب همه پیغمبران است یا مطلقا بعثت رسل را انکار کردند
چون برهمه أَغْرَقْنَاهُمْ غرق ساختیم ایشان را بالطوفان وَجَعَلْنَاهُمْ و گردانیدیم قوم او را لِلنَّاسِ آیَةً برای
مردمان نشانه تا از آن عبرت گیرند وَأَعْتَدْنَا و آماده کردیم لِلظَّالِمِینَ برای ستمکاران عَذَابًا أَلِیمًا عذابی دردناک
ورای آنچه در دنیا با ایشان رسید وَعَادًا و گردانیدیم قصه عاد و اهلاک ایشان را بجهت تکذیب نمودن ایشان
هود را عبرت علامتی از برای مردمان تا از آن اعتبار گیرند وَثَمُودَ و همچنین گروه ثمود را که تکذیب صالح کردند
وَأَصْحَابَ الرَّسِّ و اصحاب چاه رس را که در طغیان بحد نهایت رسیده بودند رس چاهیست در تهامه یا
در آذربایجان و یا در انطاکیه که صاحب یس یعنی حبیب نجار را در وی کشتند یا چشمه بود در نخلستان که از نی
اسد بود و یا مکان اخدود است که در سوره بروج مذکور خواهد شد و گویند قریه بود در زمین فلج از ولایت
یمن و اصحاب آن بقایای ثمود بودند پیغمبر بدیشان مبعوث شد او را کشتند در بعضی تفاسیر مذکور است که بعد از
قتل گوشت او را بخوردند عذاب بدیشان رسید و یا جمعی بت پرست بودند که شعیب به ایشان آمد و تکذیب
وی نمودند روزی بر حوالی چاهی که داشتند مجتمع شدند با ایذای شعیب علیه السلام مشغول شدند ناگاه آن چاه
ایشان با منازل و مواشی فرو شد یا قومی بودند که شجره صنوبری می‌پرستیدند پیغمبری از نسل یهودا ابن یعقوب
بدیشان مبعوث شد و او را تکذیب نموده بکشتند و در چاهی افکندند ابری سیاه بر ایشان سایه افکند
و از و صاعقه بیرون آمده همه را بسوخت یا اهل بئر معطله بودند که قصه ایشان گذشت یا اصحاب حنظله
بن صفوان اند و چون تکذیب او کردند حق تعالی ایشان را مبتلا گردانید بمرغی دراز گردن که از جمیع الوان
ملون بود و بجهت طول عنق او را عنقا گفتندی در کوهی او را فتخ نام گفتندی مقام داشت بیامدی و کودکان

و مواشی

و مواشی خورد ایشان را در ربودی و فرو بردی و بیضه او را مغرب گفتندی یعنی فرو برنده و ناپدید کننده روزی
دختری که نزدیک بلوغ رسیده از میان ایشان بر بود و ایشان شکایت آن مرغ پیش پیغمبر خود آورده
شرط کردند که اگر شر او کفایت کرد ایمان آرند پیغمبر دست بدعا برداشت و گفت اللهم خذها و اقطع
نسلها بار خدایا او را بگیر و نسلش را منقطع کن دعای پیغمبر بعز اجابت رسیده آن مرغ غایب شد و دیگر از و
خبر و اثر پدید نیامد مغر نام و نشان از وی چیزی نماند و در چیزهای نایاب بوی مثل زنند کما قیل شعر مسموع شد
مروت معدوم شد وفا و ز هر نام ماند چو عنقا و کیمیا پس این قوم بعد از غیبت عنقا در عناد و تمرد
افزودند و حنظله را شهید کردند حق تعالی آتش را بر ایشان نازل ساخت و همه را بسوخت و امام زین العابدین
علی بن الحسین علیه السلام از پدر بزرگوار خود نقل کرده که آنحضرت از امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده
که مردی از بزرگان بنی تمیم نزدیک آمد و از وی پرسید که اصحاب رس چه کسانند و در کدام عصر بودند و پیغمبر
ایشان که بود و جای ایشان کجا بود و بچه چیز هلاک شدند که من در کتاب خدا ذکر ایشان دیده‌ام و قصه ایشان
مذکور نیست امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که از من چیزی پرسیدی که هیچ کس از من نپرسیده و کسی ترا
از آن خبر نداده پس از من فرا گیر یا اخا تمیم بدانکه ایشان گروهی بودند که درخت صنوبر پرستیدندی و آن
درخت را شاه درخت خواندندی و آنرا یافث بن نوح کشته بود بر کنار چشمه که آنرا دوشاب گفتندی
و حق تعالی آن چشمه را برای نوح گشاده بود پس از طوفان و ایشان را اصحاب الرس خواندندی که پیغمبر خود را
در زمین کردند و ایشان پیش از سلیمان بن داود بودند و دوازده درخت در حوالی آن جوی کشتندی
و آن موضع از بلاد مشرق بود و در آن روزگار جوی نبود که از آن آب شیرینتر باشد و هیچ شهر آبادتر از آن شهر
نبود و اهل آن نسبت به بلاد دیگر بیشتر بودند و در آنجا قریه‌های متعدد بودند بزرگترین آن قریه‌ها
قریه بود که اسفندآباد گفتندی و مسکن ایشان بود و آن پادشاه ترکان بن قامور بن نادش بن
سازن بن نمرود بن کنعان و این چشمه و درخت صنوبر در آن قریه بود و هر یک از ایشان از آن درخت
شاخها گرفته بودند و در منزل خود نشانده و درختان بسیار از صنوبر پیدا شده و ایشان آب آن
چشمه را بر خود حرام کرده بودند و از آن آب نخوردندی و چهارپایان را نیز ندادندی و اگر کسی از آن بر
گرفتی او را بکشتندی و گفتندی که این حیات خدایان ماست سزاوار نباشد که از آن کم کنند و در هر
عیدی که ایشان را بودی بیامدی و آن درخت را که نزدیک دیه ایشان را بود بیاراستندی با انواع حلل

و جواهر و جامه‌های حریر بپوشانیدندی و گاو و گوسفند بیاوردندی و نزد آن قربان کردندی و آتش بر افروختندی
و آن ذبایح را در افکندندی و چون دود او بر هوا شدی و آسمان را بپوشیدی ایشان آن درخت را
سجده کردندی و گفتندی ای خدای ما از ما راضی شو شیطان بیامدی و شاخ آن درخت بجنبانیدی و از ساق
درخت آواز دادی بلند آواز کودکی که ای بندگان من از شما خوشنود شدم ایشان از این آواز خوشحال
گشتندی و بنشاط تمام آن روز و شب بخمر و سایر لهو مشغول شدندی و بر سر هر ماه بر جانب درختی
که بر در دیه ایشان بودی توجه نمودندی و بدین طریقه عمل کردندی و چون نزدیک آن رسیدندی که اصل آن
شجره آنجا بود و همه اشجار دیگر از آنجا گرفته بودندی و بر در دیه خود نشانده و مردمان آن دیه از صغیر و کبیر
باستقبال ایشان بیرون آمدندی و در آن موضع سراپرده بزدندی از دیبا که بر آن انواع صور مصور کرده
بودند آنرا دوازده در بودی برای هر دیهی دری و از بیرون سراپرده آن شجره را سجده کردندی و اصناف
قربانها که نزدیک آن درختان دیگر کردندی نزدیک این درخت نیز کردندی و تضرع بسیار نمودندی پس ابلیس
بیامدی و شاخهای این درخت را سخت بجنبانیدی و با آواز بلند او آواز دادی و ایشان را وعدهای
بسیار دادی ایشان سر برداشتندی و نشاط کردندی و بلهو و لعب مشغول شدندی و دوازده شبانروز
بعدد عیدها که ایشان را در هر سال بودی بدین منوال گذرانیدندی و بعد از آن بجاهای خود رجوع کردندی
چون مدتی بر این بگذشت حق تعالی پیغمبری بدیشان فرستاد از فرزندان یهودا بن یعقوب و مدتی مدید
ایشان را دعوت میکرد بخدای اجابت نکردند و در کفر و عناد افزودند آن پیغمبر گفت بار خدایا تو عالمی که این
قوم مالی از حد بیرون بردند و از پرستش این درخت باز نمی‌ایستند آیتی بدیشان نمای درین درخت و آنرا
خشک گردان حق تعالی آن درخت را خشک ساخت و از آن حالت پریشان شدند و گفتگوی در میان ایشان
افتاد و دو فرقه شدند گروهی گفتند این مرد است که پیغمبر خدای آسمانهاست خواست که شما را بطاعت خدای
خود دارد و این درخت سحر کرد تا خشک گشت و گروهی دیگر گفتند این بجهت آنست که خدایان شما بر شما خشم
گرفتند بجهت آنکه این مرد آنها را دشنام میدهد و شما او را مزاحم نمیشوید پس همه بر کشتن آن پیغمبر اتفاق کردند
رضای معبودان ایشان حاصل شود پس نزدیک آن چشمه چاهی بکندند و اطراف آنرا از ارزیز برآوردند
و آن پیغمبر را آنجا کردند و سنگی عظیم که از سنگ تراشیده بودند بیاوردند و بر سر آن چاه نهادند و
گفتند شاید ناله و فریاد او بشنود و از ما راضی شود و معبودان دیگر را از ما خشنود سازد پس آن

پیغمبر

آن پیغمبر در آنجا می‌نالید و خدا را بتضرع تمام میخواند تا قبض روح او شد بعد از آن حق تعالی جبرئیل را گفت که
نعمت و حلم من این بندگان کافر نعمت را مغرور گردانید و سالهاست که بعبادت غیر من مشغولند و مع ذلک پیغمبر
مرا بکشتند اکنون انتقام از ایشان کشم بعزت و جلال خود که ایشان را عبرت جهانیان گردانم پس چون نوبت
عید ایشان در رسید بر عادت خود بعیدگاه آمدند و بسجده و قربان و لهو و نشاط مشغول شدند حق
تعالی باد سرخ فرستاد ایشان از آن در یکدیگر میگریختند پس زمین را امر کرد تا بر ایشان سنگ کبریت شد
و ابر سیاه از بالای سر ایشان بایستاد و آتش بر ایشان بارانید و همه آنها گداخته شدند مانند ارزیز
در آتش اینست قصه اصحاب رس که از من پرسیدی باقی اقوال درین باب حوالت بعلیم العلام است حاصل که حق
تعالی میفرماید که ما اصحاب رس را هلاک گردانیدیم وَقُرُونًا و اهل قرنها را که بودند بَیْنَ ذَلِکَ میان قبایل عاد
و ثمود و اهل رس کَثِیرًا قرنهای بسیار که جز خدا کس ایشان را نداند و گویند قرن میان نوح و اصحاب رس است
و قرن هفتاد سال است و نزد بعضی چهل سال است وَکُلًّا و هر یک از این امتان ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ زدیم از برای
ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصه‌های عجیب پیشینیان برای ایشان و بر ایشان حجت لازم گردانیدیم بفرستادن
پیغمبران و نمودن معجزات بایشان و چون مواعظ آنها را نشنیدند بر ایشان عذاب نازل گردانیدیم وَکُلًّا و همه را
تَبَّرْنَا تَتْبِیرًا نیست کردیم نیست کردنی یعنی بنزول عذاب ایشان همه را چون خار و خاشاک خورد و مرد کردیم وَ
لَقَدْ أَتَوْا و بتحقیق که آمدند یعنی گذشتند قریش در وقت تجارت بشام عَلَی الْقَرْیَةِ الَّتِی أُمْطِرَتْ بر آن دیهی که
بارانیده شد بر آن مَطَرَ السَّوْءِ باران بد یعنی سنگباران مراد سدوم است از موتفکات و لوط علیه السلام آنجا
نشستی و بعد از انقلاب زیر و زبر شدن آن حق تعالی سنگ بارانید بر اهل آن أَفَلَمْ یَکُونُوا آیا پس نبودند
قریش که در وقت مرور خود بر آن یَرَوْنَهَا یعنی دیدندی آنرا بدیدهای خود و آثار عذاب را مشاهده کردند تا از
آن متعظ گردند بَلْ نه چنانست که ندیدند بلکه کَانُوا بودند که از روی کفر لَا یَرْجُونَ نُشُورًا توقع نمیداشتند
برانگیختن را و عاقبت جزای خود را و از این جهت بدیده اتعاظ و آن نگاه نکردند و مانند چهارپایان خود بر آن
مرور کردند وَإِذَا رَأَوْکَ و چون بینند ترا ای محمد این مشرکان معاند و کافران جاحد إِنْ یَتَّخِذُونَکَ
نمیگیرند ترا إِلَّا هُزُوًا مگر مثل کسی که با او استهزا کنند و بر وجه سخریت میگویند که أَهَذَا الَّذِی آیا این کس است
که بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا برانگیخته او را خدای فرستاده شده إِنْ کَادَ نزدیک بود اینکس یعنی محمد بسخن دلاویز و بسیاری
جهد در دعوت و کثرت ایراد دلایل بر مدعای خود لَیُضِلُّنَا تا گمراه کند ما را و باز دارد ما را عَنْ آلِهَتِنَا

از پرستش خدایان لولا ان صبرنا اگر نبودی که ما صبر کردیم علیها بر عبادت آنها و ثابت قدم شدیم در پرستش ایشان ما را باز میداشت از آن جهت که کثرت دعوت کردن او بتوحید و جهد نمودن او در آن بروجهی است تا بمرتبه که نزدیک بود ما را که گرداند از دین آبای ما وسوف یعلمون و زود باشد که بدانند این جماعت که قایل این قول‌اند حین یرون العذاب آنهنگام که معاینه ببینند عذاب را که من اضل سبیلا کیست از اهل ایمان و کفر گمراه‌تر از طریق هدی از سعید جبیر مرویست که مشرکان سنگی یا کلوخی یا چوبی را می پرستیدند چون سنگی نیکوتر یا کلوخی و چوبی بهتر و زیباتر دیدندی معبود خود را که اول داشته پرستش آن بر دوختندی حق تعالی فرمود که ارایت آیا دیدی من اتخذ کسی که فرا گرفت الهه هواه هوای خود را خدای یعنی کسی را که هر چه آرزو باشد پرستد ابن عباس فرموده که معنی آنست که آیا دیدی آنرا که ترک عبادت خالق کرد و تابع آرزوی باطل خود شد و سنگ را پرستید و بر آن بتان و در زبده الحقایق گفته اند که هر که غیر خدای چیزی را دوست دارد اگرچه خدا را پرستد در حقیقت هوای خود را پرستیده زیرا که هوای او او را بمحبت غیر خدا میدارد نسبت حسینی در طرب المجالس آورده که چون حوا را با آدم صفی عقد بستند ابلیس و دنیا را با یکدیگر پیوسته همچنانکه از امتزاج آنها آدمی وجود گرفت از وصلت اینها هوا متولد شد و در مهد طبیعت از جوشش اختلاط اربع تربیت یافت و حماوم اوصاف ذمیمه که بازار دنیا را رواج و رونق از آنهاست از هوا مدد می یابد و رسوم و عادات مردوده و مذاهب مختلفه از تاثیر آن ظهور می پذیرد و قوت غلبه او بحدیست که الهوا اول معبود فی الارض در شان او وارد شده و زبان قرآن در بیان آن چنین فرموده که افرایت من اتخذ الهه هواه گوییا که اصل هوا است و آلهه باطله فرع اویند و از اینجاست که مخالفت هوا سبب وصول است بحق تعالی بعد از آن در بیان عدم اطلاق رسول بر متخذ هوا می فرماید که افانت تکون علیه آیا تو باشی بر آنکس که هوای خود ساخته وکیلا نگاهبانی که او را بالاکراه و اجبار از آن منع کنی یعنی قادر نیستی بلکه گمان می بری ان اکثرهم که اکثر ایشان یعنی مشرکان یسمعون می شنوند بگوش هوش او یعقلون یا تعقل میکنند بدلیل و دلایل توحید او و حجج و آیات ما دیده را و بجهت این بیند اهتمام داری و طمع میکنی در ایمان ایشان نه چنین و تخصیص اکثر بجهت آنست که بعضی از ایشان ایمان آوردند و بعضی دیگر طریق حق را تعقل کردند و در یافته اند لیکن بجهت استکبار یا خوف فوت ریاست مکابره نمودند ان هم الا کالانعام نیستند ایشان مگر مانند چهارپایان در عدم انتفاع بسماع کلام و عدم تدبر در ادله قدرت ملک علام و آیات و معجزات سید انام صلی الله علیه و آله بل هم بلکه ایشان اضل سبیلا گمراه ترند از انعام از روی راه رفتن چه ایشان انقیاد متعهد خود میکنند و آنچه بآن مامورند منقادند و اینها از عبادت پروردگار ابا می نمایند و دیگر چهارپایان طالب چیزی اند که ایشانرا سود

دارد

دارد و مجتنب از آنچه ایشانرا ضرر رساند و مشرکان از ثواب عظیم منافع است می گریزند و در سیئات که موجب است عذاب می آویزند و نیز انعام اگرچه اعتقاد ندارند بحق و کسب خیر نمیکنند اما معتقد باطل نیستند و کسب شر نمیکنند بجهت عدم شعور بخلاف این گروه و دیگر جهالت انعام ضرر بکسی نمی رساند و جهالت کافران موجب ضلالت و فتنه است و منع ایمان از حق و دیگر متمکن نیستند بر طلب کمال پس تقصیری از جانب آنها نیست و ذم برایشان مترتب نگردد و این جماعت مقصرند و مستوجب عقاب بر تقصیر خود بعد از آن بیان دلایل قدرت خود میکند تا بندگان در آن تامل کرده راه بوحدانیت او برند و می گوید الم تر آیا نمی بینی و نظر نمیکنی ای بیننده الی ربک بصنع پروردگار خود که از محض قدرت کیف مد الظل چگونه کشید و گسترانید سایه را از ظهور صبح تا برآمدن آفتاب و زمان آن خوشترین از منه روز است چه ظلمت خالص سبب نفرت طبع است و انقباض بصر و شعاع شمس مسخن هوا و مفرق نور باصره در آن محل این هر دو منتفی است لهذا از جمله نعم اهل بهشت ظل ممدود خواهد بود ولو شاء و اگر خواستی خدای جل جلاله لجعله هر آینه گردانیدی آن سایه را ساکنا ثابت و آرام یافته بیک منوال و بی تغیر متنقلص با آنکه شمس بر وضع واحد مقیم باشد ثم جعلنا الشمس پس گردانیدیم آفتاب را علیه بر آن سایه دلیلا راهنمای چه سایه خبر با آفتاب شناخته نمیشود زیرا که بر حس ظاهر نمیشود مگر باضداد ثم قبضناه پس فرا گرفتیم سایه را الینا بسوی خود یعنی زایل ساختیم آنرا بارتفاع شمس چه هر چند آفتاب بلند میشود سایه کم می شود و کلبی گفته که چون آفتاب طالع شد حق تعالی قبض ظل میکند و فرا میگیرد آنرا قبضا یسیرا فرا گرفتنی آسان یعنی اندک اندک بشعاع شمس بحسب ارتفاع او بجای سایه آوردیم و آنرا بتدریج قبض نمودیم و زایل ساختیم چه اگر یکبار مقبوض شدی مهمات مردمان که بسایه باز بسته است معطل ماندی و وجه دیگر در معنی آیه آنست که نمی بینی که حق تعالی چگونه بکشید سایه را و او را در وقتی که بنا کرد آسمان را همچو قبه پس این قبه سایه خود را بر زمین افکند و اگر خدا خواستی او را ساکن کردی تا هم بران حالت بماندی پس آفتاب را آفرید و او را بر آن سایه دلیل گردانید که آن پیش می رود و سایه از پس وی همچو کسی که از پی دلیلی و راهنمای خود رود و بعد از آن قبض کرد سایه را قبضی بتدریج تا منتهی شدی بغایت انقضاء و نیز گفته اند بمعنی مراد ظل زمین است یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضناه راجع بدلیل و معنی آنکه خدای در شب بسط زمین کرد و عالم را تاریک ساخت و آزاد و ای نداد بلکه آفتاب را طالع ساخته دلیل شناخت او گردانید که تتبین الاشیا باضدادها و اوقات روز را نیز دایم نساخت بلکه آن دلیل را که شمس است قبض کرد با حوال تا باز شب در آمد و این هر دو زمان را عبارت از شب و روز است جهت آرایش و آرامش خلق تعیین فرموده و در عین المعانی آورده که مد ظل انتشار سنت بزمان فترت که مردمان در ظلمت حیرت بودند و شمس نور اسلام که بطلوع جمال سید انام علیه و آله الصلوة

والسلام از افق اکرام طالع گشت و اگر آن سایه دایم بودی خلق در تاریکی غفلت ماندی بروشنی آگاهی نرسیدی

شعر: گر نه خورشید جمال یار گشتی رهنمون ۞ از شب تاریک غفلت کس نبردی ره برون ۞

صاحب کشف الاسرار گوید این آیه از روی ظاهر معجزه مصطفی است و بفهم اهل حقیقت اشارت بقرب و کرامت وی اما بیان معجزه آنست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در سفری بوقت قیلوله زیر درختی فرود آمد یاران بسیار همراه بودند و سایه درخت اندک بود حق تعالی بقدرت کامله و اظهار معجزه نبویه سایه آن درخت ممدود گردانید چنانچه تمام لشکر اسلام در آن سایه آسودند و این آیه نازل شد و نشان خصوصیت و قرب آنست که فرمود الم تر الی ربک موسی را علیه السلام بوقت طلب رویت داغ لن ترانی بر دل نهاد و اینجا ترا نمود ثم دنی فتدلی طلب کن که تا مرا بینی و در من می نگری چه خواهی وهو الذی جعل و او آنکسیست که گردانید لکم اللیل لباسا برای شما شب را پوشش تا در و آرام گیرند همچنانکه در لباس آرام می گیرند والنوم سباتا و خواب را راحتی تا بدان آسایش یابید بقطع شواغل همچنانکه در اموات وجعل النهار و گردانید روز را نشورا زنده شدن او نه انتشار و پراکنده شدن در آن برای طلب معیشت و یا آنکه مقرر کرد در روز بر انگیختن را یعنی شما را در روز از خواب بر انگیختن مانند بر انگیختن مردگان این اشارت بآنکه خواب و بیداری نمونه موت و نشور است چه نوم مشابه موتست در قطع حیات و نشور که بر انگیخته شدن از خواب است بعث اموات بعد از موت و از حکیم لقمن علیه السلام آن ارشاد بپسر خود نموده اینست که ای پسر من همچنانکه در خواب میروی و بیدار میشوی همچنین بطریق خواهی مرد و مبعوث خواهی گشت وهو الذی ارسل الریاح و اوست آنکس که فرستاد بادها را بشرا بشارت دهندگان بباران بین یدی رحمته پیش از نزول رحمت او که بارانست چه وزیدن بادها غالبا دلالت میکند بر وقوع باران در آن زمان وانزلنا و فرو فرستادیم من السماء از ابر یا از آسمان ماء طهورا آبی پاک کننده که مزیل حدث و خبث است چنانکه در جای دیگر می فرماید وینزل علیکم من السماء ماء لیطهرکم به ویذهب عنکم رجز الشیطان و بیان مسایل متنوعه احکام طهارت برین آیه در منهج الصادقین مذکور است حاصل که حق تعالی میفرماید بر وجه انعام و امتنان که ما فرو فرستادیم آب پاک را که بارانست لنحیی به تا زنده کنیم بآن آب بلدة میتا شهری مرده یعنی موضعی را که در خشک سالی بوده یا مکانی را که در زمستان خشک و افسرده گشته زنده گردانیم ونسقیه و بیاشامانیم آنرا مما خلقنا از آنچه آفریدیم انعاما چهارپایان را واناسی کثیرا و مردمان بسیار را یعنی از اهل بادیه ارباب قری و بلد را انهار و منابع هست که بدان از آشامیدن آب باران مستغنی اند ولقد صرفناه و بدرستیکه ما گردانیم

باران را

باران را بگردانیدیم میان ایشان در شهرهای مختلف و اوقات مختلفه بصفتهای مختلف یعنی بزرگ قطره و غیر آن از قلت و کثرت بحسب حکمت و مصلحت از ابن عباس مرویست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود هیچ سالی نباشد که باران از سال دیگر بیشتر بود یا کمتر ولیکن حق تعالی تقسیم آن فرموده میان بندگان خود بر هر تقدیر که میخواهد با بینو چه که بجهت معصیت یعنی باران شهر ایشان را بشهری دیگر یا بیابانها و دریاها ریزان سازد پس این آیه تلاوت فرمود که ولقد صرفناه بینهم و گویند معنی آیه آنست که مکرر کردیم سخن ابر و باران را در قرآن و سایر کتب لیذکروا بجهت آنکه تذکر کنند بندگان در آن تا آن نعمت را معرفت پیدا کنند و بقدرت ما عارف شوند و شکر گزاری آن نمایند و عبرت گیرند بصرف آن از ایشان یا بسوی ایشان و بجهت آن ترک معصیت نمایند یا سپاس داری آن فابی اکثر الناس پس سر باز زدند بیشتر مردمان و قبول آن نکردند الا کفورا مگر ناسپاسی و کفران نعمت را و یا جحود و در زبده گفته ما باران داده شدیم بجهت فلان و فلان فرستاده و شبهه نیست که هر که عقیده اش این باشد که باران از ستارگان و علت آن هبوط و صعود کواکب است کافر است اما اگر معتقد وی چنین باشد که باران از خلق الله است و کواکب وسایط و امارات اند که حق تعالی برای نزول آن مقرر فرموده کافر نمیشود ولو شئنا لبعثنا و اگر میخواستیم هر آینه می انگیختیم فی کل قریة در هر دیهی نذیرا پیغمبری بیم کننده و اما بجهت تعظیم شان و علو مکانت تو و تفضیل تو بر سایر انبیا نبوت را بر تو ختم کردیم و ترا بکافه مردمان مبعوث ساختیم تا روز قیامت پس مقابل ساز این نعمت را بثبات و اجتهاد در دعوت و اظهار حق فلا تطع الکافرین پس فرمان مبر کافران را که ترا بدین آبای خود دعوت میکنند در ابطال حق پس تو در مقابل ایشان از ازاله باطل ها وجاهدهم به و در مخالفت ایشان اجتهاد نمای و مجاهده کن جهادا کبیرا مجاهده کردنی بزرگ یعنی بحجت و بسیار با همه ایشان چه تو مبعوثی بر کافه عالمیان پس هیچ جهد در دفع و رفع شبهه باطل ایشان که اکبر از جهاد نمودن است با عدا بشمشیر دریغ مدار و جهد تمام نمای و حدیث رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر اشارتست باین و در این دلالتست بر آنکه مجاهده و اجتهاد در حل شبهه مبطلین و اعدای دین از اجل جهاد است و اعظم از آن می تواند بود که مراد مقاتله باشد یعنی ای محمد با همه کفار جهاد و مقاتله نمای بشمشیر آبدار تبا شاید و توفیق حضرت پروردگار بعد از آن تعداد نعمت دیگر میکند که دلالت تمام دارد بر قدرت کامله و می فرماید که وهو الذی و اوست آنکس که گماشت بحکمت مرج البحرین بهم گذاشت دو دریا را یعنی مجاور و ملاصق هم ساخت بی آنکه بهم آمیزند هذا عذب فرات این یکی آبیست شیرین و بسیار خوش مزه که از فرط عذوبت دافع تشنگی است وهذا ملح اجاج و این دیگر آب

سوره و بحر فارس و روم و جعل بینهما برزخا و ساخت میان این دو دریا برزخا حاجزی و مانعی از قدرت خود
و حجرا محجورا ای حرم ما و اگر یکی بر دیگری غلبه کنند یعنی میان آنها تنافی بلیغ پیدا کردیم بر وجهی که گویا یکی
که حجرا محجورا یعنی از من دور شو و بمن آمیخته مشو و مجهانک کسی او را ابکن خود میگوید تا از شر او ایمن گردد و تحقیق این کلمه
در بالا معلوم شد که تحقیق این سخن در مقام آنست که حق تعالی بقدرت کامله خود حاجزی و مانعی در میان این دو
دریا پیدا کرده تا بهم مختلط نشوند و باقتدار تمام خود منع بلیغ فرموده که آنکه ملح اجاج افساد کنند در عذب فرات
و اگر از عذوبت خود نه متغیر گردانید و نزد بعضی حجرا محجورا یعنی حد محدود است یعنی بین البحرین حدا معین معزز
کردیم مانند دجله که میان این دو دریا کشیده است و نمیگذارد که باهم رسند و طعم یکدیگر فاسد کنند و گویند مراد
بحر عذب بحر عظیم است مانند نیل و سیحون و دجله و جیحون و بحر ملح سایر دریاها و برزخ میان آنها بیابانها
و شهرها که میانها واقع شده اند میان و بنا برین قدرت در فصل است و اختلاف صفت با آنکه مقتضی طبیعت اجزای
عنصری آنست که ملاصق و متشابه یکدیگر باشند در کیفیت و هو الذی خلق و اوست آنکسی که آفرید از محض
قدرت من الماء بشرا از آب آدم را علیه السلم یعنی آبی که طینت او بود یا خلق کرد جنس آدمی را از آب منی فجعله
پس گردانید او را نسبا و صهرا خداوند نژاد و پیوند یعنی است نژاد بر دو قسم تقسیم فرمود و ذکور که نسبت
بر ایشان بود چنانکه میگویند فلان بن فلان و اناث که مصاهره و دامادی با ایشان وجود گیرد مانند است
قوله تعالی فجعل منه الزوجین الذکر و الانثی و از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که نسب آنست که نکاح او حرام
باشد و صهر آنکه مناکحه با آن حلال باشد چون دختران عم و عمه از ضحاک روایتست و از قتاده نقل است که نسب هفت
صنف و صهر پنج صنف که تعداد ایشان را فرموده در آیه حرمت علیکم امهاتکم تا آخر و گویند نسب پسران و دختران
و کان ربک و هست پروردگار تو قدیرا توانا بر آفریدن بنین و بنات و ذکور و اناث که متقابلانند …
از ماده واحده با عضای مختلفه و طباع متباعده و گاه هست که از نطفه واحده توامان که ذکر است و انثی ایجاد
میفرماید جلت عظمته و قدرته از سدی که یکی از مفسران و مشاهیر رواة اهل سنت است روایتیست که در شان عالیشان
پیغمبر و علی بن ابی طالب نزول یافت و حقیقت برتر و یج فاطمه بشارت اولیا و دامادی آنحضرت بحضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله و از ابو قتیبه روایتست که گفت از ابن سیرین که یکی از رواة معتبره اهل سنت است شنیدم که گفت این
آیه در شان عالیشان امیر المؤمنین صلوات الله علیه نازل شد که پیغمبر خدا تزویج کرد فاطمه را او پس هم آنحضرت
نسب و سبب بود اما النسب بجهة آنکه پسر عم پیغمبر خدا بود و اما السبب زیرا که شوهر دختر وی بود و بعکس از مجاهد جامع

دو صنف بنود

دو صنف بنود که ما و از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایتست که حق تعالی خلق ملکه کرد در صلب آدم علیه السلم بعد از آن
و بعد از آن صلب آدم بصلب شیث رسانید بعد از آن صلب طاهرین بارحام طاهرات نقل میکرد تا بعبد المطلب آنگه
آنرا دو نصف کرد یک صنف آنرا در صلب عبد الله نهاد و نصف دیگر را در صلب ابی طالب نزاد او مرا آفرید که بهم
و مرا نبوت و رسالت و کتاب کرام فرمود و از دوم علی را خلق کرد و وی را ولایت و طهارت و شجاعت داد فذلک قوله
تعالی و هو الذی خلق من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا فانا و علی خلقنا من نور واحد پس مرا و علی را از یک نور ایجاد
فرمود ابو احمد بن داود بن سلیمان از امام علی بن موسی الرضا علیه السلم روایت کرد که آنحضرت فرمود از آبای کرام خود
شنیدم که امیر المؤمنین علیه السلم فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزی مرا گفت که ای علی ترا سه چیز داده اند که مرا
نداده اند یکی آنکه پدر زنی چون من ترا داده اند مرا دوم جفتی چون فاطمه و سیوم فرزندی چون حسن و حسین و از جعفر صادق
علیه السلم مرویست که امام حسین علیه السلم فرمود روزی با برادرم حسن در بعضی از کوچهای مدینه میرفتیم جابر بن عبد الله
انصاری و انس مالک می آمدند چون جابر نزد ما رسید در دست و پای ما افتاد و بوسه بر دست و پای ما میداد انس
او را ملامت کرد که تو مردی بزرگ سالی و مکان و مرتبه که تراست از رسول این حال مناسب آن نیست جابر گفت
ای انس ملامت مکن و خاموش شو که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم در حق ایشان که گمان ندارم
که هیچ آدمی برآن باشد انس گفت آن چیست فرمود شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله که چون خدای خواست که مرا
بیافریند از نور سفید و در صلب آدم نهاد و بعد از آن از اصلاب طاهرین بارحام طاهرات منتقل می ساخت
تا بصلب عبد المطلب رسانید پس آنرا دو نیمه کرد یک نیمه بعبد الله داد و یک نیمه با بو طالب از عبد الله من
بوجود آمدم و از ابو طالب علی آنگه نور من بفاطمه منتقل کرد پس از علی و فاطمه حسن و حسین بوجود آمدند و این …
طاهر و مطهر بود اما نطفه فاطمه بحسن انتقال کرد و نطفه علی بحسین و بعد از آن از صلب حسین آن نطفه منتقل شد
با ئمه هدی تا بقیامت و در خبر است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود روزی فرشته نزد من آمد که قبل از این
نیامده بود دوم اختلالی کرد که پیش از زمین کسی نگفته بود و آن این بود که یا اول و یا آخر و یا حاشر گفتم ای ملک این
خطابست گفت تو اولی باین معنی که اولین کسی که سر از خاک بر دارد در روز قیامت تو باشی و آخری باعتبار
اعتبار که ختم پیغمبرانی و حاشری باین وجه که حشر در روز قیامت بتو و امت تو باشد گفتم چه نام داری گفت
محمود گفتم بچه کار آمدی گفت جبرئیل تزوج النور من النور آمده ام بتو تا تزویج نمائی نور را بنور گفتم این دو نور
کیستند که بهم تزویج نمایم گفت فاطمه علی و حکم الهی چنانست که تو در زمین میان ایشان عقد و نکاح نمائی که حق تعالی

در آسمان عقد ایشان بسته من گفتم سمعا و طاعة و چون برخاست بر میان هر دو کتف او نوشته قبل ان یخلق الله آدم
باربعة و عشرین الف عام پیش از آنکه خدای تعالی آدم را آفریند بیست و چهار هزار سال و چون این فرشته رفت
حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فاطمه را بعلی تزویج فرمود و خوارزمی از ابو العلا حافظ همدانی روایت کرده که
و او از حسین بن علی و او از جد بزرگوار خود که آنحضرت فرمود در خانه ام سلمه نشسته بودم ناگاه فرشته بر آنحضرت نازل
شد که بیست سر داشت و بر هر سری بیست و سر داشت و بر هر سری هزار زبان و هر زبانی بلغتی تسبیح و تقدیس خدای
میکرد که مثل لغت دیگر نبود گفت دستها و فراختر از هفت آسمان و هفت زمین بود پیغمبر پنداشت که
جبرئیلست فرمود ای جبرئیل هرگز باین صورت نزد من نیامدی آن فرشته گفت که جبرئیل نیستم مرا صرصائیل میگویند حق تعالی
مرا بتو فرستاده تا تزویج کنی نور را بنور گفتم کرا بکه دهم گفت اینک فاطمه بعلی بن ابی طالب و بیان قصه فاطمه
علیهما السلم بروایت امیر المؤمنین علیه السلم و عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و جابر بن عبد الله انصاری و انس مالک و
بر طریقی که در مناقب خوارزمی و کتاب ذریت طاهره و کشف و غیره است با اختلاف الفاظ بر این وجه است که چون
فاطمه بحد بلوغ رسید اکابر قریش از اهل شرف و مال بخواستگاری وی رغبت کردند و رسول صلی الله علیه و آله هر یکی را
جوابی میداد و از جمله ابو بکر خواستگاری کرد و گفت یا رسول الله مرا رغبتست که فاطمه را بمن دهی چه تو سابقه اسلام
و صحبت من میدانی و ایمنی را سه بار تکرار کرد و در مرتبه سیوم حضرت فرمود که کار فاطمه بمن نسبت ندارد بلکه بمشیت الهی
باز بسته هر که خواهد دهد عمر نیز آمد و خواستگاری نمود و همین جواب شنید عمر با ابو بکر ملاقات کرد و گفت گمان من چنانست
که رسول میخواهد دختر خود را بیکی از اشراف عرب دهد که او را مال و منال بسیار باشد و صاحب قبایل و عشایر باشد
تا با و قوتی پیدا کند در این سخن بود که عبد الرحمن رسید و گفت چه میگوئید ایشان او را برین قصه مطلع ساختند گفت من
بروم و خواستگاری کنم و گمان من چنانست که اجابت کند چه مرا اموال و ضیاع و عقار بسیار است و رسول مردی درویش
ممکن است بمال مایل شده دختر بمن دهد پس جامهای نیکو پوشید و بوی خوش بکار کرد و نزد رسول آمد و خواستگاری کرد
حضرت هیچ جواب نداد عبد الرحمن گمان برد که حضرت بجهة تعیین صداق توقف کرده گفت یا رسول الله چندین شتر و گاو
و گوسفند و زر و سیم در صداق بدهم حضرت در غضب شده دست مبارک دراز کرد و کفی سنگریزه بر داشت
و در کنار عبد الرحمن بریخت همه در و مرجان گشت گفت این را بردار تا مال تو بیشتر شود و بعد از آن فرمود که تزویج
فاطمه باراده الهی باز بسته تا بکسی که خواهد دهد و الله که اگر بعد ازین کسی دیگر خطبه او کند شکوه او را بخدا کنم عبد الرحمن
منفعل شده باز گشت پس روزی ابو بکر و عمر و سعد معاذ مجتمع شده گفتند که بهر خطبه سادات و اشراف قریش را

رد فرمود

رد فرمود و گمان ما آنست که رسول فاطمه را بعلی خواهد داد پس بطلب امیر المؤمنین برخاستند و او را در نخلستان یکی از
انصار یافتند که آنرا آب میداد باجرت چون ایشان را بدید رطبی چند که حق وی بود حاضر ساخت با یکدیگر خوردند و این
صورت حال را معروض رسانیدند ابو بکر گفت ای علی خدای جامع فضل و شرف در تو جمع کرده و ترا بانواع کرامت مخصوص ساخته
و هیچ خصلتی از خصال پسندیده نیست مگر در تو جمع کرده اشراف قریش همه خواستگاری فاطمه کرده اند ابا کرده و خطبه ایشان
منشا امتناع تو ازین چیست و تو میدانی که شرف دنیا و آخرت در نکاح او باز بسته و گمان ما آنست که خدا و رسول
او را برای تو باز گرفته اند حضرت از استماع این آب در چشم گردانید و فرمود مرا رغبت بسیار است اما مانع خطبه
دو چیز است درویشی و تنگدستی و دیگر حیا از حضرت رسالت که مواجه این را با او بگویم ایشان گفتند ترا بهر حال
باید کرد و او را برین تحریص نمودند پس امیر المؤمنین بخانه آمد و تبدیل جامه نمود و بدر خانه رسول آمد و حضرت در حجره
ام سلمه بود پس در بزد و رسول در زدن او را بشناخت پیش از آنکه گوید منم رسول فرمود ای ام سلمه در بکشا که آن
مردیست که خدا و رسول او را دوست دارند و او خدا و رسول را دوست دارد ام سلمه گفت این کیست که مرا
چنین دارد و تو مرا میفرمائی که در بکشا تا او در آید خدای ما را فرموده که از مردان پنهان شویم فرمود این
که احمق و سبکبار نیست بلکه برادر و پسر عم منست و دوستر خلقان نزدیک من ام سلمه گفت من برفتم و در بکشادم
و چندانکه در نگه داشت تا من پنهان شدم بعد از آن در آمد و گفت السلم علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته
رسول گفت و علیک السلم و رحمة الله و برکاته و نزد رسول نشست و سر در پیش افکند و میخواست که سخنی گوید اما حیا مانع
او میشد رسول فرمود حاجتی و سخنی داری بگوی وی خاموش شد حضرت فرمود که شاید تو بخطبه فاطمه آمده باشی
گفت بلی یا رسول الله حضرت فرمود هر چه خواهی مقتضی و روایتست که امیر المؤمنین فرمود یا رسول الله تو در ایام
در زمان طفولیت مرا از مادر و پدر بستدی و بجای فرزند داشته و بیش از پدر و مادر بمن مشفق تر بوده
و آداب علوم دینیه مرا تعلیم داده و تو ذخیره منی در دنیا و آخرت تو ولی و حق من و قرابت و سابقه من در
اسلام بر تو پوشیده نیست و من شنیدم که تو گفتی هر سببی و نسبی منقطع شود مگر سبب و نسب من بعد از آن گفت
یا رسول الله من بخطبه فاطمه آمده ام و طمع دارم که دست رد بر روی من ننهی و امید دارم که حق تعالی …
جمع گرداند و نسل طیب و طاهر ایجاد فرماید رسول از این سخنان خندان شد و فرمود یا علی چیزی داری که آنرا
بصداق فاطمه بدهی تا آنرا صرف زفاف کنم گفت یا رسول الله بر تو مخفی نیست که مرا غیر از اسپی و شتری و شمشیری و تیغی
و زرهی نیست حضرت فرمود … در جهاد بکار می آید آنرا نتوان فروخت و شتر نیز احتیاج داری …

که داشته باشی بروانی و زره را بفروش که چندان هزوری با آن نداری چه بی آن برد دشمن غالب میتوانی شد پس امیر المؤمنین
مرحبا که از نزد رسول خدا بیرون آمد و مصلای خود رفت و بنماز مشغول شد رسول سلمان را گفت برو و علی را بخوان
سلمان بیامد و گفت اجب رسول الله اجابت کن رسول خدا را امیر المؤمنین نزد پیغمبر آمد حضرت چون او را بدید گفت
بشارت باد ترا ای علی که خدای فاطمه را بتو تزویج فرمود در آسمان پیش از آنکه من او را بتو دهم در زمین و در این حال
فرشته بمن آمد که پیش از این ندیده بودم مرا گفت مژده باد ترا ای محمد باجتماع شمل و طهارت نسل من گفتم نام تو چیست
گفت سیطائیل یکی از موکلانم بر قایمه عرش و من از خدای درخواستم تا ایشان بشارت از جانب او بتو رسانم و
جبرئیل بر اثر من می آید تا تفصیل احوال بتو باز گوید پس در عقب او جبرئیل نازل شد و مرا بشارت داد و گفت یا
رسول الله حضرت باری امر فرمود ملائکه مقربین تا در آسمان عقد نکاح بستند میان فاطمه و علی پس حریر سفید از
حریرهای بهشت در دست داشت من و بر آن چیزی نوشته گفتم یا جبرئیل این نوشته چیست فرمود که بدان که
که حق تعالی نظر کرد در زمین و ترا برگزید برسالت و بار دیگر اطلاع فرمود بر آن و برای تو برادری و مصاحبی و وزیر
برگزید و دختر ترا بوی داد گفتم آن کیست گفت علی بن ابی طالب که برادر دینی و پسر عم نسبی و وزیر و خلیفه است و حق تعالی
امر فرمود خازنان بهشت را تا بهشتها را آراستند و بغرف و منازل آن خطاب رسید که با انواع حلی و حلل و جواهر
آراسته شدند و حور العین را فرمود تا خود را بیاراستند و بتلاوت سوره یس و طه و طواسین مشغول
شدند و بادهای بهشت را فرمان رسید تا انواع عطر و طیب برداشتند و در بهشت پراکنده ساختند و فرشتگان
همه آنها را امر کرد تا در آسمان چهارم حاضر آمدند نزدیک بیت المعمور و منبری از نور نهادند و این آن منبر کرامت که
آدم علیه السلام بر آن خطبه خوانده در وقتیکه حق تعالی او را تعلیم همه اسماء فرمود و نوشته که نام او راحیل است و او از
ملائکه خطاب آمد که بر بالای منبر رفت و خطبه فصیحه مشتمل بر حمد خدا ادا کرد و بعد از آن گفت ای فرشتگان حق تعالی
پیغام داده که من کنیز خود را به بنده خود دادم پس فرشتگان من همه برین گواه باشید گفت همه آسمانها از این خرمی که در
آمدند و خدای مرا فرمود تا عقد نکاح بستم و فرشتگان را گواه گرفتم و این نوشته گواهی فرشتگانست بر این و حق
حق تعالی مرا فرمود تا آنرا عرض کنم بر تو و مهر از مشک بر آن زنم و برضوان که خازن بهشتست سپارم و درخت طوبی را
فرمود تا آنچه داشت از حلی و حلل نثار کرد و فرشتگان برچیدند و فرو نهادند و حور العین بر می چینند و بیکدیگر
هدیه میدهند و بآن فخر میکنند تا روز قیامت و میگویند که این نثار تزویج فاطمه است و نزدیک شما تا روز قیامت
و چون روز قیامت شود بر صراط بایستند و هر که بر شما بگذرد که مثقال ذره حب شما در دل او باشد و محب فاطمه

و فرزندانش

و فرزندانش که این جوار که مضمونش بیزاریست از آتش دوزخ و رسیدن ببهشت نعیم بوی دهید و او را بهشت
رسانند بی حساب و این حکمیست که من کردم پیش از آنکه خلق ترا آفریدم پس جبرئیل گفت و روز قیامت بر صراط
بایستم و این فرشتگان با من باشند و آن طومار را در دست گرفته چون یکی از دوستان و شیعیان علی و اولاد او
بگذرند این نامه بدست راست او بدهند و در عنوانش نوشته باشد براءة من العلی الجبار لشیعة علی بن ابی طالب
و فاطمه من النار پس برای ایشان مرکبان از نور بیارند با زینها از یاقوت سرخ و فرش آن از حریر و دیبای
سبز شیعیان علی بر آن نشسته و فرشتگان در پیش پیش ایشان بروند مگر از راه ایشان دور شوند و تعظیم
تمام ایشان را بر سانند تا در بهشت و آن طومار را بیرون آرند و گویند ای مردمان بیایید و جوار خدا را برخوانید
رضوان و خازنان بهشت گویند یا اولیاء الله ادخلوها بسلام آمنین پس درهای بهشت برای ایشان
بگشایند و آنها را بدرجات اعلی رسانند در اعلا علیین ایشان را رفیق تو و علی و اولاد او گردانند پس پیغمبر
صلی الله علیه و آله فرمود که هر که خواهد حق تعالی او را چنان زنده گرداند که ما را و چنان میراند که ما را و در قیامت
او را با ما حشر کند و در درجه ما باشد باید که بما تولا کند و از دشمنان ما تبرا نماید و دوستان ما را دوست
دارد و دشمنان ما را دشمن دارد و لعنت کند ایشان را که حق تعالی دشمنان ما را لعنت کرده بزبان پیغمبران و فرشتگان
و همه خلقان پس فرمود جبرئیل مرا گفت که منادی ندا کرد از عرش که ای فرشتگان من و ساکنان بهشت من
باد شما را بر تزویج فاطمه و علی که بر ایشان برکت کردم و راحیل گفت یا رب خدایا کدام برکت باشد عظیم تر از آنکه
تو ایشان را و با شارت تو ایشان را بهشت و حال آنکه هنوز ایشان در دنیا اند حق تعالی گفت یا راحیل
برکت من بر ایشان آنست که ایشان را بر محبت خود جمع کردم و از فرزندان ایشان امامان برگزیدگان گردانیدم
تا ایشان را شرایع دین و احکام و آداب مرضیه تعلیم کنند و با ایشان حجت لازم کردم بر بندگان تا روز قیامت
پس جبرئیل گفت خدای مرا امر کرد که ترا بگویم که فاطمه را بعلی دهی و ایشان را بشارت دهی بدو پسر زکی نجیب
و طاهر و فاضل در دنیا و آخرت ای علی فرشته حال از نزد من برفت و در حال آنکس فرستادم و عزم کردم که امر خدا
امتثال نمایم در باب تزویج تو بفاطمه پس امیر المؤمنین سجده شکر بجا آورد حضرت وی را گفت که برخیز و بمسجد برو که من بر
عقب تو می آیم تا آنچه خدای گفته بجای آورم در حضور مهاجر و انصار و ذکر فضیلت تو کنم انقدر که چشم دوستان
تو روشن گردد امیر المؤمنین گفت که من از نزد رسول بیرون آمدم و از خوشی نمیدانستم که چگونه میروم و در راه
عمر و ابوبکر بمن رسیدند و من ایشان را گفتم که رسول صلی الله علیه و آله فاطمه را بمن داد و فرمود که حق تعالی او را بتو داد

و عقد شما را در آسمان بستند و رسول بر اثر من می آید تا این حدیث را بمهاجر و انصار رسانند ایشان باز
گشتند و با من بمسجد آمدند و رسول صلی الله علیه و آله خرم و شادمان در عقب ما رسید و بلال را گفت تا منادی کرد
و مهاجر و انصار را در مسجد جمع کرد پس آنحضرت نزدیک منبر بنشست تا همه مردمان بجای خود نشستند آنگاه بر منبر رفت
و خطبه فصیح ادا کرد و بعد از آن گفت ای مهاجر و انصار بدانید که جبرئیل نزدیک من آمد و مرا خبر داد که خدای
تعالی فرشتگان را نزد بیت المعمور جمع کرد و ایشان را گواه گرفت و گفت باشید که من پرستاره خود فاطمه را به بنده خود
علی بن ابی طالب دادم اینک نشسته و فرمود ای علی برخیز و برای خود خطبه کن امیر المؤمنین برخاست و خطبه فصیح
مشتمل بر حمد الهی خواند بعد از آن گفت که بدانید ای معشر مردمان که رسول خدا برخاست و خطبه دختر خود را
داد پس از وی پرسید که گواه شوید که من راضی شدم همه مردمان گفتند یا رسول الله راضی شدی فرمود راضی شدم
و نیکو دامادیست او مرا و نیکو برادریست او مرا و سید بهترین مردمانست در دنیا و آخرت و از حمد خدای تعالی
پس امیر المؤمنین برخاست و سر بر زمین نهاد و شکر خدا را بتقدیم رسانید پس اصحاب مبارک باد
گفتند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله امر فرمود تا طبقی و ما بیاوردند و همه از آن خوردند و به تبرک بخانه بردند
و رسول صلی الله علیه و آله بحجره رفت و زنان را فرمود که بدین قومی دف بزنید آنگه امیر المؤمنین را فرمود
که برو و زره بفروش تا درین کار صرف کنیم امیر المؤمنین گفت زره ببازار بردم اعرابی بمن رسید و گفت ای
علی این را بچند میفروشی گفتم بپانصد درهم دست در آستین کرد و صره که پانصد درهم در و بود بمن داد و من
زره را باو دادم و درهمها نزد رسول آوردم مرا گفت چه کردی گفتم بپانصد درم فروختم و اینک درهمها گفت بکه
فروختی گفتم باعرابی گفت او را نشناختی گفتم نه فرمود آن جبرئیل بود و پیش از آنکه تو آئی زره باز آورد بمن
داد پس ابوبکر را بخواند و مشتی از آن باو داد و گفت از برای فاطمه چیزی که باحتیاج او باشد بخر و سلمان و
بلال را برفاقت او فرستاد و آن شصت و سه درهم بود بستری که حشو آن پشم بود بچهار درم بخرید و مقنعه بچهار
درم و حصیری و آنچه بکار می بایست از بالشی که از لیف خرما بود و دیگی و جفنه و مشکی و کوزه چند و سبوی چند و
مطهره و جامه ابریشم باریک بخریدند و رسول در خانه ام سلمه بعد از آنها نزد وی بردند رسول خدا در آن
نگریست بگریست و گفت بار خدایا برکت کن قومی را که بیشترین آنهای ایشان سفالیست بار خدایا برکت کن آل محمد را
در جهاز ایشان و باقی درم را بام سلمه داد و فرمود نگه دار تا وقت حاجت پس امیر المؤمنین یکماه توقف کرد
و شرم میداشت که اظهار زفاف کند و هر گاه رسول او را در خلوت دیدی گفتی یا علی بهترین زنان جهان را

بتو دادم

بتو دادم چه نیکوست صحبت تو بعد از یکماه عقیل گفت ای برادر چرا طلب زفاف نمیکنی تا باجماع شما چشم ما روشن شود
گفت ای برادر والله که رغبت من بنهایت رسیده لیکن حیا مانع من میشود گفت بیا تا برویم و من این حدیث را از رسول
عرض کنم پس برخاستند و در راه ام ایمن خادمه رسول بایشان رسید و گفت بکجا میروید گفتند نزد رسول جهت
طلب زفاف گفت شما باز گردید که این کار تعلق بزنان دارد من ایشان را بگویم و تعیین وقت نمایم پس نزد ام
سلمه آمد و این حدیث باز گفت ام سلمه کس فرستاد و زنان رسول را حاضر کرد چون رسول بخانه آمد گفت سبب اجتماع
چیست گفتند برای کاری که اگر خدیجه بودی چشمش روشن گشتی رسول چون نام خدیجه شنید بگریست و گفت مانند
خدیجه کجا یافت شود تصدیق من کرد وقتی که قوم تکذیب من کردند و انیس من بود زمانی که مردمان مرا مستوحش
کردند و قوت داد مرا بر دین خدا و مواسات کرد من در نفس و مال خود و خدای مرا امر کرد تا بشارت دادم او را
بخانه در بهشت از زمرد پس زنان گفتند یا رسول الله هرچه تو از خدیجه گویی پیش از آن باشد خدای ما را با او
گناه یا رسول برادر و پسر عم تو التماس زفاف دارد و منتظر است تا چه جواب آید و حیا مانع او می شود که خود درخواست
شما رساند گفت ای ام ایمن او را بخوان ام ایمن وی را طلبیده نزد رسول حاضر گردانید پس نزد رسول صلی الله علیه
و آله بنشست شرم زده و منفعل سر در پیش افکنده پس رسول صلی الله علیه و آله ام سلمه را گفت آن درهمهای
فاطمه که بتو دادم بیاور ام سلمه آنرا حاضر ساخت و حضرت از آنجمله مشتی برگرفت و با امیر المؤمنین داد و گفت
برو و روغن و خرما بخر امیر المؤمنین آنچه رسول فرموده بود بخرید و مشتی دیگر بوی داد که جامه و طیب بخر عمر بن انصار را
بخرید سعد معاذ با عمره ده گوسفند و گاوی و شتر بهدیه آورد و همچنین سعد بن ربیع و ابو ایوب انصاری و عبد
الرحمن عوف و یک یک از یاران می آمدند و شتر و گاو و گوسفند و گندم می آوردند تا هدایای بسیار جمع شد پس رسول
صلی الله علیه و آله گندم بکسی داد تا آرد کرد و آرد را نان پختند و امیر المؤمنین را گفت مرا و ترا این گوسفند و گاو و چه باید
پس آنحضرت امیر المؤمنین می کشت و پوست می کند و رسول پاره پاره میکرد و چون همه را تمام کرده بودند پس
اصحاب را جمع کرده فرمود امروز روز خوشیست مرا یاری دهید تا ولیمه فاطمه و علی را سازم صحابه برهنه سر شدند
و دیگها بر بار نهادند رسول خدا چون حیا ایشان بدید دعا کرد خیر در حق ایشان بتقدیم رسانید و چون ساعتی گذشت
از روز بر آمد همه طعامها را پخته بودند پس امیر المؤمنین با پیغمبر جمله مهاجر و انصار را از ذکور
و اناث و خرد و بزرگ حاضر کردند پس نطعها و حصیرها بیفکندند و طعامها کشیدند و همه اهل مدینه از آن طعام بخوردند
سیر شدند و هرچه توانستند بخانه بردند و هنوز طعام بسیار بماند ببرکت رسول صلی الله علیه و آله روز دیگر

نیز رسول مردمان را گفت اند بیایید و از آن بخورند و بغیر از گوسفند ابوایوب هیچ طعامی باقی نماند ابوایوب گفت یا
یا رسول الله بجهت آنکه این هدیه حقیر است از من قبول فرمای بخدای که من غیر از این نداشتم و الا فدای تو و اهل بیت تو
کردمی حضرت فرمود یا ابا ایوب بدانکه علی خواسته و آنکه جبرئیل گفتا و را در آخر ذبح کن که در دوام نجیر پوست
پس بریده جابر انصاری را امر کرد که تا آن را گوشت و پوست بکنند و بپزند پس فرمود که استخوانهایش مشکن وی چنان کرد
پس دیگر باره اصحاب را جمع کرد و همه از آن سیر شدند پس امر کرد تا استخوانهایش را جمع کردند و در پوست وی نهاد
و دعا فرمود تا حق تعالی آن را زنده ساخت با بوایوب داد حق تعالی از نسل آن گوسفند برکت بسیار داد و چون
مردمان متفرق شدند ام سلمه و ام ایمن و سوده و عایشه و حفصه و سایر زنان مهاجر و انصار را جمع کرد که باین
امر قیام نمایند پس فاطمه را آرایش دادند رسول بنزد فاطمه در شد و فرمود که فاطمه من از میوه بهشت آفریده
شده روزی جبرئیل من سیبی از بهشت آورد و گفت این سیب بخور و با اهل خود مواقعت کن که خدای تعالی
برکت این روزی تو گرداند دختری که سیده زنان اولین و آخرین بود من چنان کردم و فاطمه از آن بوجود
آمد و جوار النسب و اصل او از بهشت و مرجع او بهشت خواهد بود پس امیرالمؤمنین را فرمود که ای علی آماده
باش که امشب اهل ترا بخانه تو خواهند آورد پس امیرالمؤمنین فرمود برخاستم و خانه برفتم و بدیوار حصیلی بند کردم تا
جامه را بدان افکنند و پوست گوسفندی بیفکندم و بالش از لیف خرما و آنچه خریده بودند از جهاز فاطمه بخانه
منتقل کردند پس دختران عبدالمطلب و زنان حضرت رسالت با زنان مهاجر و انصار فاطمه را آراسته
و آراسته چادری بر سرش افکندند و تکبیر و تحمید گویان او را از خانه بیرون آوردند و هفتاد حور گرد او
در آمدند و میگفتند لا اله الا الله ما اکرم محمد و اهل بیته علی الله چه گرامی اند و اهل بیتها و بر خدای و جابر بن عبدالله
انصاری روایت کرده که رسول بفرمود تا اسب شهبا که دلدل نام داشت زین کردند و فاطمه را بران سوار کردند
و سلمان را امر کرد تا عنان آن بگرفت و رسول با مردان اهل بیت از حمزه و عقیل و جعفر و غیر آن سلاح بسته
پس و پیش میرفتند و در مناقب از ابن عباس نقل است که جبرئیل با هفتاد هزار فرشته با ایشان بود و میکائیل
با هفتاد هزار فرشته و در کشف الغمه آورده که جبرئیل لجام دلدل داشت و اسرافیل رکاب و میکائیل یار دم
ان تا فاطمه بر بالای آن با سایش باشد و زنان رجز گویان در عقب میرفتند و ذکر و حمد خدا می کردند تا بدر
سرای امیرالمؤمنین رسیدند مردمان برگشتند بغیر از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و زنان اندرون رفتند و حضرت
در خانه رفت و علی علیه السلام در مسجد بود کس بطلب او فرستاد و او را حاضر گردانیدند و نزد خود نشاند و ام ایمن

مرصو

فرمود تا فاطمه را بیاورد و دست او را بدست امیرالمؤمنین داد و فرمود که بگیر که تو سزاوارتری بوی نیکو داماد
و برادر و مصاحبی مرا بعد از آن فرمود که پس او مانند کنیزان باش تا او چون بنده باشد و علی را گفت نیکو
زنیست زن تو و فاطمه را گفت نیکو شوهریست شوهر تو آنگه بیرون آمد و چهار در دست گرفت و گفت خدای
تعالی پاک گردانا دشما را من بصلحم با آنکه با شما بصلح است و بجنگم با آنکه با شما بجنگ است شما را بخدای سپارم پس
زنان را امر کرد تا باز گشتند پس امیرالمؤمنین بفاطمه گفت که ای دختر رسول خدا دستوری باشد تا اراده وضو
کنم گفت صواب باشد او نیز برخاست و در پی او بایستاد و نماز گزاردند تا صبح را آمد رسول بیامد و ایشان
سرهای بامداد در زیر گلیمی بودند چون رسول در آمد خواستند که برخیزند رسول سوگند داد ایشان را که بر حال خود
باشید پس بیامد و بر سر بالین ایشان بنشست و پایهای مبارک خود را در اندرون گلیم کرد یکپای او را امیرالمؤمنین
برگرفت و پای دیگر را فاطمه امیرالمؤمنین را گفت نیکو یاریست فاطمه بر طاعت خدا و بفاطمه نیز همین گفت پس کوزه
آب طلبید و آیاتی از قرآن بران خواند و باد در آن دمید و امیرالمؤمنین را گفت باز خور و جمیله بگذار روی بجانب
کرد رسول آن بقیه را بر رو و سینه امیرالمؤمنین ریخت و گفت اذهب الله عنک الرجس و طهرک تطهیرا و بعد از آن
دیگر باره آب طلبید و آیات چند از قرآن بران خواند و گفت خود باز خور و پاره بگذار فاطمه نیز چنین کرد رسول آن را بر روی
فاطمه ریخت و گفت اذهب الله عنک الرجس و طهرک تطهیرا پس دعای خیر در حق ایشان بتقدیم رسانیدند و گمان بردند که
ایشان که اینطرف تا سه شب با یکدیگر خسپیده بودند جبرئیل آمد و رسول از احیای ایشان خبر داد و این آیه که تتجافی جنوبهم
عن المضاجع تا آخر آورد پس روز دیگر رسول صلی الله علیه و آله نزد ایشان آمد هر کدام را در گوشه یافت که بطاعت
مشغول بودند دست ایشان را بگرفت و بر نطعی که از خدیجه بود نشانید فرمود که باید با یکدیگر در یکجا بنشینید پس
طعامی ساختند و بیک جا با هم بخوردند رسول ایشان را بخدا سپرد و بمسجد آمد و همه شب بنماز مشغول شد و ایشان را
دعا میکرد روز سیوم پیش از نماز صبح بخانه آمد ایشان در زیر عبا بودند حضرت امیرالمؤمنین را گفت بمسجد
رو و بعد از آن فاطمه را گفت ای دختر من آگاه باش من ترا بمردی داده ام که باسلام از همه در پیش و علم او از
همه بیش و علم و زهد و سایر اخلاق حسنه او زیاده از همه بدانکه خدای تعالی ترا در آسمان بعلی داده و من ترا در
زمین باو داده ام و او سبحانه بزمین نظر فرموده و دو مرد از اهل آن برگزید یکی پدرت و دیگر شوهرت باید که در
باره او عصیان و نافرمانی نکنی و آنچه ترا فرماید خلاف مبادرت کنی پس دست بر داشت و گفت بار خدایا ایشان را
الفتی ده و فرزندان ایشان ترا وارثان بهشت گردان و در نسل ایشان برکت فرما و ایشان را امامان

۳۸۶

سندگان خود گردان پس بمسجد آمد و گفت یا ابوالحسن نیکو زنیست زن تو او از حوران بهشت است چه او از میوه بهشت
باو مدارا کن و یاره الست از من هر که او را برنجانید مرا رنجانیده و هر که او را شاد کند مرا شاد کرده
خدای تعالی از خشم او خشم گیرد و از رضای او راضی شود امیرالمؤمنین فرمود و بخدا سوگند که چون این سخن
از پیغمبر شنیدم هرگز فاطمه را بغضب نیاوردم و چیزی که موجب کراهت او باشد از من صادر نشد که برحمت خدا
رفت و وی هرگز مرا در غضب نیاورد و نافرمانی من نکرد در هیچ کاری و من هرگاه نظر در روی او میکردم غم و اندوه
از دل زایل میشد بعد از آن فرمود که چون پیغمبر خدا خواست که نزد ما برخیزد فاطمه گفت ای پدر بزرگوار خادمه از
برای من بخر تا مرا یاری دهد حضرت فرمود آیا چیزی بتو تعلیم دهم که بهتر از خادمه باشد گفت بلی یا رسول الله فرمود
چیزی که بهتر از خادمه باشد آنست که هر روزی سی و چهار بار تکبیر خدا را و سی و سه بار تحمید و سی و سه بار تسبیح او چون این صفات
بر زبان و هزار حسنه در میزان اعمال ای فاطمه اگر تو در هر صبح این را بگویی حق تعالی جمیع حاجتهای دنیا و آخرت ترا
روا گرداند العقد فاطمه تبلیغ مود و پدر بزرگوار تسبیحات مذکوره مداومت می نمود و خدمت خانه خود میکرد تا که
امام حسن بوجود آمد روزی فاطمه بواسطه بسیاری خدمت و بیداری شب استراحت فرمود امیرالمؤمنین در زد
جواب نشنید اما آواز آسیای آمد که میگردد و گهواره امام حسن علیه السلام می جنبید از شکاف در نگاه کرد فاطمه را دید
خفته و آسیا میگردد و گهواره می جنبید از آن متعجب شده باز گشت و این صورت را بعرض حضرت رسانید
فرمود ای علی نمیدانسته که خدای را در زمین فرشتگانی اند موکل بخدمت یاری آل محمد و باقی تفاصیل کرامات
و معجزات اهل البیت علیهم السلام در کتب مبسوط مسطور است و بعضی از آن در منهج الصادقین مذکور است انکه چون حق تعالی
درین سوره بیان تعداد نعمت خود کرد در بندگان تا شکر گزاری و کفار کفران نموده بعبادت منعم حقیقی خود
مشغول نشدند و از جهة در صدد مذمت ایشان در آمده و اظهار عجز آلهه ایشان نموده میفرماید که و یعبدون و
می پرستند مشرکان من دون الله بجز از خدای ما لا ینفعهم آنچه را که نفع نرساند بایشان چون پرستش آن کنند
و لا یضرهم و زیان نکند بایشان اگر او را نپرستند مراد بتانند یا هر چیزی که بدون او سبحانه پرستش میکنند هیچ
هیچ مخلوقی مستقل نیست در نفع و ضرر و کان الکافر و هست کافر یعنی بوجهالت عذا علی ربه بر نافرمانی پروردگار
خود ظهیرا ممد پشت شیطان و معاون او در عداوت و شرک و ما ارسلناک و نفرستادیم ترا که محمد
الا مبشرا مگر در حالتی که مژده دهنده اند مومنان را بمثوبات الهی و نذیرا و بیم کننده کافران را بعقوبات متناهی
قل لا اسئلکم بگو ای محمد بیا رو بدکاران که نمیخواهم از شما علیه بتبلیغ من اجر هیچ مزدی الا من شاء مگر کردار

انکس را که

انکس را که خواهد ان یتخذ الی ربه آنکه فرا گیرد بسوی رضای پروردگار خود و قرب و سبیلا راهی یعنی نزد من
ایمان و طاعت مومنان است زیرا که مرا ایشان نزد خدای اجری مقرر است و بعضت پیوسته که پیغمبر برابر عاملان
امت او ثواب خواهد بود پس طاعت ایشان راجع بمعرفت من از نیجهه که ترتیب ثواب بر وجه صدور طاعت ایشان
بدلالت او است و الدال علی الخیر کفاعله و توکل و توکل کن در دفع شر کفار از خود علی الحی الذی لا یموت بر پاکی
و پاکیزگی یاد کن خدا را بر صفات و نه نقصان بحمده در حالیکه آن تسبیح تنزیه پیوسته باشد بثنا و ستایش برو
باوصاف کمال و کفی به و بسنده است خدای بذنوب عباده بگناهان پوشیده و آشکارای بندگان خود خبیرا
دانا و مطلع بران پس ایشان را بران جزا و سزا خواهد داد و ترا بر عدم ایمان ایشان مواخذه نماید الذی آن خدای که
بقدرت کامله خلق السموات و الارض آفرید آسمانها و زمینها را و ما بینهما و آنچه در میان آنهاست از ارکان و موالید
فی ستة ایام در مقدار شش روز از ایام دنیا یا آخرت ثم استوی علی العرش پس مستولی شد امر او بر عرش
مجید بزرگترین مخلوقاتست بتحقیق معنی استوا در ما سبق مذکور شد و ذکر این کلام در مقام بجهة زیادی
تقریر است بر وجوب توکل بر و نه غیر او چه این دالست بر آنکه توکل برو باید کرد چه خالق همه است و آفریدن
آسمان و زمین در مدت شش روز که روز آخرت که هر روزی هزار سال دنیاست و یا از روزهای دنیا با وجود کمال
قدرت او بران کلمه کن بجهت آنست که بندگان نظر کنند در اینکه حق تعالی با وجود کمال قدرت و عظمت نفاذ امر او
در هر افراد خلق اشیا نموده بر سبیل تدریج بواسطه در کارها تعجیل نموده تانی را شعار خود سازند که
التانی من الرحمن و التعجیل من الشیطان الرحمن آنکسی که خالق همه اشیا است و قادر بر جمیع ممکنات خداوند بخشاینده
فاسئل به پس سوال کن بحقیقت آنچه مذکور شد از خلق سموات و ارض و استیلا بر عرش دانایی را که خبر
دهد ترا بحقیقت آن و آن حق تعالی است یا جبرئیل یا کسی را که یافته است آن را در کتب متقدمه از علما و احبار یهود
تا تصدیق تو کند در منقول و مرویست که یهود حکایت کردند از ابتدای خلق اشیا بخلاف آنچه حق تعالی خبر داده
بود حق تعالی حبیب خود را فرموده که فسل به خبیرا و اذا قیل لهم و چون گفته شود مشرکان را که اسجدوا
للرحمن سجده کنید مر خدای بسیار بخشنده را قالوا و ما الرحمن گویند چه چیز است رحمن یعنی اسمیست که
مسمای او معلوم نیست و ما آن را نمی شناسیم بروجه انکار گفتند که انسجد آیا سجده کنیم لما تامرنا مر آن چیز را که
که میفرمایی ما را بسجده او بدون معرفت آن و زادهم و زیاده کرد ما را این ذکر رحمن یا امر بسجود او مشرکان را
نفورا رمیدن از ایمان و دور شدن از راه حق یعنی نزدیک نقل نفور ایشان از حق زیاده گشت در

فتوحات این سجده را امتیاز نیز توان گفت و سفیان ثوری چون این آیه خواندی سر با سمان برداشتی
و گفتی بار خدایا آنچه دشمنان ترا نفور افزود مرا خضوع و فروتنی افزود کثیر البرکة است آن خدایی برای تو و این
سجده هشتم از سجدات قران که سنت است از سجدات قران که نزد ما باتفاق واجب تبارک الذی بزرگوار
کثیر البرکة است آن خدایی که بقدرت کامله جعل فی السماء بروجا گردانید یعنی آفرید در آسمان برجهای دوازده گانه
که آنها حمل است و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت
و اینها منازل کواکب سبعه سیاره است که آن زحل است و مریخ و مشتری و زهره و عطارد و آفتاب
و ماه چه حمل و عقرب منزل مریخ است و ثور و میزان خانه زهره و جوزا و سنبله از آن عطارد و قوس و حوت
جای مشتری و جدی و دلو خانه زحل و سرطان منزل قمر و اسد مکان آفتاب و عطیه کوفی گفته که مراد ببروج کوشکهای
بلندیست که حقیقت او خدا داند و نگاهبانان و حارسان از ملائکه در و باشند و نزد ابو صالح و مجاهد و حسن
و قتاده ستارگان بزرگ اند و جعل فیها و بیافرید در آسمان و با بروج سراجا چراغی را که آفتاب است
لقوله و جعل الشمس سراجا و قمرا منیرا و ماهی تابان و روشن یا روشن سازنده و چون روشنی سراج از
نور بیشتر است از جهة آنرا از برای شمس ذکر کرده واین از برای قمر و هو الذی و اوست آنکه بحکمت تام
جعل اللیل و النهار خلفة گردانید و روز را خداوندان اختلاف یعنی مخالف یکدیگر در صفات و احوال
و یا متعاقب یکدیگر در رفتن و آمدن چنانکه از ابن عباس رویست که هر یکی را خلیفه دیگر گردانید یعنی روز را
خلیفه شب و شب را خلیفه روز گردانید تا هر کس که کار دینی و دنیوی در شب از و فوت شود تلافی آن بر روز
کند و اگر بروز فوت شود قضای آن نماید در شب شقیق فرموده مردی نزدیک یکی از اصحاب رفت و گفت
بشب نماز از من فوت شد گفت امروز قضا کن چه حق تعالی میفرماید که جعل اللیل و النهار خلفة یعنی حق تعالی شب و روز را
خلیفه یکدیگر گردانید لمن اراد ان یذکر برای کسی که خواهد آنکه یاد کند امر غایت خود را او اراد شکورا
یا خواهد که سپاسداری نعمت خدا را یعنی برای وقت متذکر ورد باشد و قضا نماید آن امر فوت شده
مراد آنست که هر که وردی یا شکری که از و فوت شود در یکی از وقت روز و شب تدارک آن نماید در وقت
دیگر آنها و ایمعنی از ابن عباس و الحسن منقولست و از ابو عبد الله صلوات الله علیه ماثور است و نزد بعضی
معنی آنست که اختلاف لیل و نهار نمود و متعاقب یکدیگر ایجاد کرده برای کسی که خواهد یاد کند بدایع قدرت
و صنایع فطرت یا در ایجاد لیل و نهار با آنکه عالم شود بر آنکه عالم را ناچار است از صانع حکیم و اجب بالذات

رندگان

بر بندگان یا خواهد سپاسداری نماید بر نعمتهای حضرت باری که تعاقب شب و روز از اجملها است چه روز سبب
معاش است و شب وسیله راحت و آسایش بعد از آن صفت بندگان منقاد خود میفرماید که و عباد الرحمن
و بندگان خدای بسیار رحم کننده اضافه برای تفضیل و تخصیص است یعنی بندگان مخصوص خدای بخشنده الذین
یمشون آنانند که میروند علی الارض بر روی زمین هونا از روی تواضع و افتادگی یا بسکینه و وقار
و خواری و شکستگی و اذا خاطبهم الجاهلون و چون خطاب کنند مر ایشانرا نادانان یعنی سخن بی
ادبانه با ایشان گویند قالوا سلاما گویند سلاما قولی با سلامت یعنی سخنی که بدان سالم مانند از ایذا و اضرار ایشان
مراد ترک تعرض است بسفها و اعراض از مجادله ایشان و تجاهل از قول ایشان و یا مراد از سلام تسبیت
و و دیع یعنی ما شما را با شما گذاشتیم و در جواب شما در نمی آئیم و گویند قول سلام علیکم است یعنی جاهلان
و سفیهان را ببینند بر ایشان سلام کنند تا از شر ایشان امین گردند ابو هریره و سلمی روایت کرده که رسول
صلی الله علیه و آله فرموده از امت من جمعی باشند که من ایشانرا دوست دارم و ایشان مرا دوست دارند و
هنوز بوجود دنیا مده اند و گویا من در ایشان می نگرم و می بینم که نصیحت کننده یکدیگر باشند و آنچه دارند بیکدیگر
بذل کنند و دایم از مرد مان گریزان و بصفت صبر و حلم آراسته باشند و بر اصاغر رحیم باشند و با بزرگان
حرمت و توانگران ایشان بر درویشان احسان دارند و با ایشان بر ضعیفان شفقت ورزند و عیادت
بیماران کنند و تشییع جنازه کنند و طریق رفق و مدارا سلوک نمایند گفتند یا رسول الله با بندگان
رفق نمایند فرمود نه ایشان را بنده باشند بلکه خود خدمت متفرق خود کنند و با جاهلان رفق و مدارا
نمایند بعد از آن این تلاوت فرمود که و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون
قالوا سلاما و الذین و دیگر عباد الرحمن آنانند که با وجود حسن خلق با خلق با حق در خلوت با بیتوته باشند که
یبیتون شب بروز می آرند لربهم برای رضای پروردگار خود سجدا سجده کنندگان در وقتی از اوقات
آن و قیاما و بر پای ایستادگان در وقتی که دیگر مراد بسجده و قیام نماز شب است تخصیص عبادت شب بجهت
آنست که طاعت در آن اشق است و بعید از ریا عبد الله عباس فرموده هر که در شب دو رکعت نماز یا بیشتر
بگذارد از جماعت باشند و الذین و دیگر ایشان آنانند که با وجود اجتهاد در طاعت و اتصاف بخضوع
و خشوع بکبر عبادت خود نکرده یقولون میگویند بر وجه خشیت از خدا که ربنا اصرف عنا ای پروردگار ما
بگردان از ما عذاب جهنم عذاب دوزخ را ان عذابها بدرستی که عذاب دوزخ کان غراما هست ملازم دایم

قول پیغمبر این آیه فرستاد و بعد از آن فرمود و من یفعل ذلک و هر که بکند آنچه مذکور شد از این کبایر یلق
اثاما برسد و ببیند جزای بزه کاری خود و گویند که اثام در این آیه و ادی در آیه فسوق یلق غیا دو چاه اند
در دوزخ که اگر سنگی از کنار آن رها کنند در مدت هفتاد سال بقعر آن رسد یضاعف له العذاب
دو چندان کرده شود مر او را عذاب یوم القیمة در روز رستخیز و یخلد فیه و جاوید باشد در عذاب
مهانا در حالتیکه خوار و بیمقدار باشد و ذلیل و بی اعتبار و نزد قتاده مراد بمضاعف عذاب دنیا است
و عذاب آخرت و اکثر مفسران گفته اند که مضاعف عذاب در آخرت خواهد بود یکی برای کفر و دیگری برای معصیتی که در
ایام کفر کرده الا من تاب مگر آنکس که توبه کند از شرک و امن و بگرود بخدا و رسول و عمل صالحا و بکند کارهای
شایسته یعنی بارکان اسلام عمل کند فاولئک پس آن گروه یبدل الله بدل کند خدای تعالی سیئاتهم حسنات
بدیهای ایشانرا که کناهانند به نیکوییها یعنی معاصی سابقه را محو کند و در موضع آن طاعات لاحقه ثبت
نماید یا توفیق دهد او را باضداد عمل ما سلف و از ابن عباس و مجاهد و سدی نقل است که حق تعالی قبایح
اعمال در شرک تبدیل نماید بمحاسن اعمال در اسلام یا شرک را با سلام و قتل مومن را بقتل مشرکین
و زنا را بعفت و احصان بدل نماید و گویند سیئاتی که نه کرد در اسلام کرده بحسناتی که در آن کرده چنانکه
مسلم در صحیح خود آورده مرفوع بالی در که حضرت رسالت فرموده که در روز قیامت بنده را در عرصه گاه
حاضر گردانند و صحیفه او را بدست او دهند و در آن صحیفه گناهان صغیره باشد و محو اند واز گناهان
کبیره خایف باشد چون همه را بخواند گناه کبایر ببیند گوید من گناهان کبیره ام چون آنست که آنرا در صحیفه نمی بینم پس
گویند آنرا بحسنات مبدل کردند و رسول خدا آمد و این حدیث میکرد و از خرمی میخندید چنانکه دندانهای
مبارک او ظاهر شد عبد الرحمن جبیری گفته که مردی نزد رسول خدا آمد و گفت یا رسول الله چه می فرمائی در حق مردی که
هیچ گناهی نمانده باشد که نکرده و با این راه که حاجیان میروند و می آیند راه زنی میکند آیا او را توبه باشد فرمود
این مرد مومن باشد و کلمه شهادتین گوید گفت بلی فرمود او را توبه باشد و بعد از توبه گناهان او را بحسنات
بدل کنند مرد شادمان گشت و مکرر میگفت الله اکبر الله اکبر تا آفتاب فرو شد در خبر آمده که روزی سایلی
نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و از وی چیزی خواست فرمود نیست تا خدا چیزی برساند درین حال
مردی آمد و کیسه نزد آنحضرت نهاد و گفت این چهار درم است بجهت سایلان حضرت سایل را گفت برگیر که چهار
ده دینار است مرد گفت یا رسول الله این چهار درم است نه دینار حضرت فرمود مرا تکذیب مکن که خدای

دجاو ید و از حسن مرویست که غرام اگر چه الحاح نماینده و ملازم قرض دار باشد اما آواز و مفارقت کند
بخلاف دوزخ که غرامیست که بهیچ وجه از صاحب خود مفارقت نکند انها بدرستیکه دوزخ ساءت
مستقرا بدست از روی آرامگاه و مقاما و جای بودن و ایستادن و الذین و ایشان آنانند که
اذا انفقوا چون نفقه کردند لم یسرفوا اسراف ننمودند و از حد شرع در نگذشتند در انفاق یعنی
در معاصی و محرمات صرف نکردند و لم یقتروا و تنگ گیری نکردند مانند تنگ گیری بخیلان یعنی بخل نورزیدند
و حق الله را از مستحق باز نداشتند پس اسراف انفاقست در محارم و تقتیر منع حق واجب و کان و بود
انفاق ایشان بین ذلک میان اسراف و اقتار قواما راست ایستادن یعنی طریق اعتدال که بنای احکام
شریعت بر وی داشتند و از طرفین افراط و تفریط که مذموم است در عقل و شرع احتراز کرده اند متعاقب
که این جماعت آنانند که کسب حلال و نفقه میانه نمایند بر عیال و آنچه فاضل باشد در راه خدا انفاق نمایند مرویست
از ابو عبد الله علیه السلم مرویست که حق تعالی دعای چهار کس را اجابت نکند یکی آنکه مردی در خانه خود بنشیند
دهن بگشاید و گوید خدایا مرا روزی ده حق تعالی فرماید که آیا من امر نکرده ام ترا بطلب معیشت دوم مردی
که زن خود را دعا بد کند و گوید بار خدایا مرا از وی خلاصی ده حق تعالی فرماید که آیا من ترا مختار نساختم در نگاه
داشتن و طلاق دادن سیوم شخصی که مال خود را با سراف صرف کند و گوید خدایا مرا روزی ده حق تعالی فرماید
ترا امر نکردم باقتصاد و ترک اسراف چهارم شخصی که مال را قرض دهد و گواهی بر آن نگیرد مدیون انکار
کند و وی دعای بد کند او را حق تعالی گوید آیا ترا باشهاد امر نکرده بودم و الذین لا یدعون و دیگر
عباد الرحمن آنانند که نخوانند و نپرستند مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیگر را و لا یقتلون
النفس التی و نکشند آن نفسی را که حرم الله حرام کرده است خدای قتل آن نفس را یعنی ان نفس که
و معاهد الا بالحق مگر بحق یعنی بموجبات قتل که آن رده است و زنا و قتل ناحق و سعی در زمین
بفساد کاری و راه زنی و لا یزنون و زنا نکنند چه اصل معاصی این سه گناه است و اعظم آن
بعد از شرک قتل و زناست بخاری و مسلم در صحیحین خود از عبد الله مسعود روایت کرده اند
که گفت از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم که ای الذنب اعظم کدام گناه بزرگتر است فرمود آنکه
با خدای شریکی پیدا کنی و حال آنکه او ترا آفریده گفتم بعد از آن چه گناه است فرمود آنکه فرزند خود را بکشی
ترس آنکه با تو طعام بخورد گفتم پس دیگر کدام فرمود آنکه زنا کنی با زنان همسایه خود پس حق تعالی برای

قول پیغمبر

مرا راست کو کردانید پس کیسه بکشاد و برجست چهار صد دینار بود مرد متعجب شد و گفت یا رسول الله بخدایی
که ترا بحق بخلق فرستاده که من چهار درهم درین کیسه کرده بودم فرمود راست گفتی اما چون بر زبان من جاری
چهار صد دینار جاری شد حق تعالی تبدیل درهم بدینار کرد و درین حدیث بشارتی عجیب و اشارتی غریب
و آن اینست که هرگاه خدای تعالی بجهة گفتار رسول درهم را در کیسه بدینار تبدیل نموده باشد بجهت ظاهر شدن نبوت که
برای موافقت گفتار خود فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات سیئات عباد در الحسنات بدل فرماید و کان
الله غفورا خدای آمرزنده گناهکاران بتوبه رحیما مهربان بر ایشان و بتبدیل حسنات سیئات و میمنت
اینست از ابن عباس مرویست که گفت دو سال در عهد رسول آیه والذین یدعون مع الله میخواندیم تا یلق اثاما
و یخلد فیه مهانا و بعد از دو سال این آیه آمد که الا من تاب و عمل صالحا تا آخر و رسول صلی الله علیه و آله هیچ چیز
چنان خرم نشد که باین آیه و آیه انا فتحنا لک فتحا مبینا و من تاب و هر که توبه کند از معاصی یعنی ترک آن
نماید و از آن پشیمان گردد و جازم شود که دیگر آنرا نکند و عمل صالحا و بکند کار ستوده بجهة تدارک ما فات
و تلافی تقصیری که از او واقع شده فانه یتوب الی الله بدرستیکه باز گردد بسوی ثواب خدای متابا
بازگشتی نیکو و یا بدرستیکه رجوع کرده بطاعات و مرضات الهی رجوعی که محو کننده عقاب باشد و محصل
ثواب در خبر است که حق تعالی خوشناکتر میشود بتوبه بنده از گمراهی که راه بیابد و تشنه که بآب رسد و نازاینده
که فرزند آرد و نیز در صفت عباد الرحمن میفرماید که والذین لا یشهدون الزور و دیگر بندگان برگزیده
حق آنانند که حاضر نشوند در مجالس و مشاهد باطل مانند مجلس شرب و اهل غنا و مزامیر و سایر لهو
و با قبایح و یا گواهی ندهند بامر باطل دنا روا یعنی اقامت شهادت کاذبه نکنند و قول اول از ابو جعفر و ابو
عبد الله علیهم السلام منقولست و گفته اند نظر کنند بهر چه شرع تجویز آن نکرده مثل نابینایان کمینگاه آن چه
حضور ایشان دلیل رضاست بآن حاصل که عباد الرحمن متنفرند از مجالس و محافل اهل کذب و خطا و عصیان
و سایر فسق و بطلان و اذا مروا باللغو و چون بگذرند این بندگان حمیدة الخصال بچیزی ناپسندیده
عقلا و شرعا مروا کراما بگذرند در حالیتکه کریمان و بزرگواران باشند یعنی مکرم نفس خود باشند از آنکه
بایستند بر آن و شروع کنند در آن و از آنجمله چشم فرو پوشیدن است از فحش و اعراض از ذنوب و کنایه
از آنچه قبح باشد بتصریح بآن و امثال آن و از ابو جعفر علیه السلام مرویست که مراد بلغو معاصی است چون باهل لغو بگذرند
روی کام بر گیرند و برونند نفس خود را ابرز که دارند از آنکه توقف نمایند والذین و دیگر بندگان حق آنانند

که اذا ذکروا

والذین اذا ذکروا و چون پند داده شوند بآیات ربهم بآیتهای پروردگار خود یعنی مواعظ قرآن لم یخروا
علیها بروی نیفتند بران صما در حالیتکه کران باشند و نشنوند آنرا بسمع قبول و عمیانا و کوران که نبینند انوار
آنرا و بآن کار نکنند بلکه بروی در افتند نزد آن بجهة کمال حرص بر استماع آن در حالیتکه گوش گیرنده باشند
آنرا و بیننده آن بر وجه حفظ و نگهداشت بر خلاف اهل کفر و نفاق که بر روی افتنده مانند کوران و کران در شنیدن
و ندیدن آن بر وجه قبول و اعتبار حاصل که ایشان از آیات الهی تغافل نورزیدند و بسمع قبول آنرا شنیدند
و بدیده بصیرت او را دیدند و از آن اعتبار گرفتند و بر وفق آن عمل نمودند والذین و دیگر ایشان آنانند
که از روی نیاز یقولون ربنا میگویند ای پروردگار ما هب لنا ببخش ما را من ازواجنا از زنان ما
و ذریاتنا و فرزندان ما قرة اعین کسی که روشنی دیده ما بود یعنی ما از ایشان خوشدل و شادمان شویم
مراد اهل و اولاد صالح اند زیرا که مومن چون ایشان را صالح و متقی بیند دل او شاد شود و چشم او روشن
گردد پس مراد ایشان ازین قول آنست که ازواج و اولاد را توفیق طاعت و تقوی و صلاحیت ارزانی فرما
و ابن عباس فرموده که مراد از ذریت فرزندیست که مومن او را ببیند که کتابت علم نقل کند واجعلنا و بگردان
ما را للمتقین اماما برای پرهیزکاران پیشوا یعنی ما را چندان توفیق پرهیزکاری ده که شایسته امامت متقیان باشیم
تا اهل تقوی بما اقتدا کنند در نماز و سایر امر دین با فاضه علم و توفیق عمل و ابو بصیر از ابو جعفر علیه السلام کرده نقل
که معنی آنست که بگردان برای ما از متقیان و پرهیزکاران امامی و پیشوایی تا بوی اقتدا کنیم و بنا برین روایت
آیه از باب قلب است مجاهد در تفسیر این گفته که توفیق ده ما را که اقتدا کنیم بنیکو پیشان از ما بوده اند از صلحا و اتقیا
تا اقتدا کنند بما آنانی که بعد از ما باشند اولئک آن گروه که مذکور شده اند یجزون الغرفة پاداش داده
شوند بغرفه بهشت یعنی بلندتر موضع در آن و مراد بآن غرفاتست که قوله تعالی و هم فی الغرفات آمنون فضول در
آورده که غرف کوشکهاست بر چهار قایمه از زر و نقره و لولو و مرجان و یا مراد درجات رفیعه و مراتب
عالیه بهشت کالست نزد حضرت عزت و اصح آنست که مراد منازل عالیست در جنات اعلی بسبب این نوع منازل
با ایشان دهند بما صبروا بر آنچه صبر کردند بر مشقت دنیا و ایذای کفار و ترک شهوات و تحمل مجاهدات و بار فقر
و احتیاج و بر اراده فرایض و انواع طاعات و یلقون و بیابند یعنی بیابند حفص یلقون بتشدید قاف
و ضم و عطا داده شوند فیها در بهشت تحیة زندگانی باقی که هرگز فنا در عقب آن نباشد و سلاما
و سلامتی از آفات و یا دعای زندگی دایمی و سلامتی شنوند از جانب ملائکه ما و یا تحیت از ملائکه باشد

و سلام از خدا شنوند و یا هر یک بر دیگری تحیت و سلام بکنند خالدین در حالیتکه جاویدان باشند فیها در
بهشت یعنی در آن هرگز نمیرند و بیرون نیایند حسنت نیکوست آن غرفه بهشت مستقرا از روی قرارگاه و مقاما
و جای بودن و بعد از وصف عبادت عباد خود و وعده دادن ایشان برفع درجات ایشان در جنان بیان
میکند که نعم عظمی و درجات علیا که موعد شده اند بآن در عقب بجهة عبادت ایشان نه غیر آن از اغراض دیگر میفرماید
که قل بگو ای محمد مر بندگان را که ما یعبؤا بکم چه وزن نهد و چه باک داشته باشد ربی پروردگار من یعنی چه قدر
باشد شما را نزد او لولا دعاؤکم اگر نه خواندن و پرستیدن شما باشد و شرف انسان و کرامت او
بمعرفت و طاعت است و اگر نه او با سایر حیوانات برابر است پس آنچه شما را نزدیک او جاهی و مرتبه داده دعای
شماست و عبادت شما او را و گویند معنی آنست که چه کند خدای بعذاب شما اگر نه خداوند شما می بود خداوندان
دیگر را با او یعنی اگر نه با او شریک می گرفتید خدا شما را عذاب نمیکرد و عیاشی باسناد خود از زید بن معویه عجلی روایت
کرده که او گفت من از ابو جعفر صلوات الله علیه پرسیدم که قرآت افضل است یا کثرت دعا فرمود کثرت دعا
افضل است و بعد از آن این آیه خواند که قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم فقد کذبتم پس بدرستیکه شما ای اهل کفر
تکذیب کردید وحدانیت مرا که فوز و نجات شما است در دنیا و عقبی و قبول نکردید دعوت اسلام را فسوف یکون
پس زود باشد که جزای تکذیب شما لزاما ملازم شما که لا محاله بهم شما رسد یا اثر آن تکذیب لازم شما باشد تا
آنکه شما را بدوزخ در آورد و گویند لزام قتل بدر است چه آن لازم کفار بود تا آنکه همه کشته شدند و بعذاب ابدی
پیوستند سورة الشعرا ابی بن کعب از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سورة الشعرا بخواند ویرا
ده حسنه بعدد هر که تصدیق نوح نموده و تکذیب او و هود و شعیب و صالح و ابراهیم کرده یا تصدیق آنها
نموده و هر که تکذیب عیسی و تصدیق محمد صلی الله علیه و آله نموده و ابن عباس از آنحضرت روایت کرده که حق تعالی
مرا هفت سوره دراز داد که البقره هست تا آل عمران و نسا و مایده و انعام و اعراف و انفال و طه و طواسین
بجای زبور و فواتح قرآن و خواتیم سورة البقره از تحت عرش بمن فرستاد و حوامیم را نیز بمن عطا فرموده که پیغمبر را
نداده و سوره مفصل را زیاده بران ارزانی فرمود ابو بصیر از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که هر که
قرآت طواسین ثلثه نماید در شب جمعه از اولیاء الله باشد و در جوار کهف او در دنیا هرگز درویش
نشود و در آخرت چندان نعم جلیله بوی دهند که فوق رضای او باشند و او را صد حور عین تزویج
نمایند و بدان که چون سوره ختم سوره الفرقان نمودند بذکر تکذیب کفار بعد از آن افتتاح این سوره کرد بوصف

آن فرمود

آن و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم طسم از قتاده و ضحاک
نقل است که حروف مقطعه اسامی قرآنند و لهذا اغلب آنست که بعد ازین ذکر قرآن شده و در روایت والبی
از ابن عباس نقلست که آن قسمیست از اسمای الهی و گویند هر حرفی اشارتست باسمی چنانچه طسم بطاهر و سامع و
مجید و از صادق علیه السلام مرویست که این اشارت بطوبی و سدره و محمد است و قرطی گفته که این قسمیست بطول و سنا
و ملک سبحانه و محمد بن حنیفه از امیر المومنین علیه السلام روایت کرده که چون طسم نازل شد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
که الطا طور سینا والسین الاسکندریه والمیم مکه و بر هر تقدیر میفرماید که تلک این سوره آیات الکتاب
المبین آیتهای کتابیست هویدا یعنی قرآن که روشن است حلال و حرام او و یا ظاهر است اعجاز او و یا ظاهر سازنده
حق است و باطل چون قریش این چنین کتابی را که دیدند بآن نگرویدند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر ایمان ایشان
بسیار حریص بود این صورت بر خاطر مبارک او شاق آمد و بسیار ملول خاطر گشت حق تعالی بجهة تسلیه
دل مقدس او فرمود که ای محمد چه دل در ایمان کافران بسته و در غم ایشان افتاده تا بحدی که لعلک باخع
نفسک شاید تو هلاک کننده و کشنده نفس خود گردی یعنی بیم آنست و نزدیک بآن رسیده که هلاک
کنی خود را الا یکونوا مومنین بواجهة آنکه نمیشوند ایشان مومنین گرویدگان بقرآن ان نشا اگر خواهیم ننزل
علیهم فرو فرستادیم بر ایشان من السماء آیة از آسمان آیات ملجئه و یا بلیه عذاب ایشان را بالجاء و اکراه
بر ایمان دارد فظلت اعناقهم پس گردد گردنهای ایشان لها از آن آیت را خاضعین فروتنان
و انقیاد کنندگان ابو حمزه ثمالی روایت کرده که این آیت آوازی باشد که در نیمه ماه رمضان از آسمان
شنیده شود بجهة آن همه خاضع و خاشع و منقاد شوند و تفسیر اهل بیت آمده که آنکه منادی در اول الزمان
که از آسمان ندا کنند الا ان الحق مع علی و شیعته بدانید که حق با علیست و شیعه او و ابن عباس روایت
کرده که آیت در حق ما آمد و بنی امیه و بعد از آن گفت که زود باشد که دولت از بنی امیه باشد پس حق تعالی
از ایشان بستاند و بما دهد و بجهة آنکه گردنهای ایشان ذلیل و خاضع گردد ما را بعد از آن در صفت منکران
قرآن میفرماید و ما یاتیهم و نمی آید بدیشان من ذکر از هیچ موعظه و پندی من الرحمن از جانب خدای
بخشنده محدث که نو فرستاده شده است یعنی هیچ آیتی و سوره از قرآن مجید فرود نیاید یکی بعد از دیگر
الا کانوا عنه مگر که باشند از آن معرضین روی گردانندگان و اصرار کنندگان بر آنچه هستند از آن از
کفر و طغیان و عصیان فقد کذبوا پس بدرستی که تکذیب کردند قرآن را بعد از اعراض کردن از آن

از آن بروجهی که در استهزا آن کوشیده‌اند و بحربیت کردند بآن فسیأتیهم پس زود باشد که بیاید بدیشان
نزدیک مرگ تا بوقت بعث و یا در روز بدر انباء ما کانوا به خبرهای آنچه بودند که بآن یستهزؤن در
استهزا میکردند و باور نمیداشتند از بعث و نشور و عقاب یعنی در آن وقت حقیقت این امور موعوده
برایشان ظاهر شود و بر صدق آن عارف گردند و آنهنگام حسرت و ندامت و پشیمانی ایشان را نفع
ندهد و نعم ما قیل امروز بدان مصلحت خویش که فردا دانی و پشیمان شوی و سود ندارد بعد از
این رسیدن تذکر نعمت میفرماید که اولم یروا آیا در نمینگرند مکذبان بعث و نشور و نگاه نمیکنند الی
الارض بسوی زمین که بمحض قدرت کم انبتنا فیها چندین گیاه برویانیدیم در آن بعد از مرگ و
افسردگی آن من کل زوج از هر صنف گیاه کریم که نیکو و پسندیده است و بسیار منفعت چه هیچ
نباتی نیست الا که در آن فایده مندرج است یا تنها یا با غیر خود چه فعل حکیم نیست مگر برای غرض صحیح و فایده
بلیغ اگر چه بندگان از آن غافل باشند شعبی را از این آیه پرسیدند فرمود آدمیان از نباتات زمین اند
زیرا که اصل ایشان از زمین است کقوله تعالی والله انبتکم من الارض نباتا و در ایشان لئیم و کریم است
هر که با ایمان و عمل صالح به بهشت رود کریمست و هر که بکفر و عمل بد بدوزخ رفت لئیمست ان فی ذلک
بدرستیکه در رویانیدن هر یک از نباتات لآیة هر آینه دلیلست بر کمال قدرت حکمت رویاننده
آن و ما کان اکثرهم و نیستند بسیاری از ایشان مؤمنین گروندگان با وجود مشاهده چنین
آیات عظیم و علامات دال بر قدرت تامه حضرت عزت بجهت عناد و تقلید آبای خود و فرار از مشقت تکلیف
و ان ربک و بدرستیکه پروردگار تو ای محمد لهو العزیز هر آینه اوست غالب و توانا بر انتقام کشیدن
از کفار بانزال عذاب بایشان الرحیم مهربان بمهلت دادن ایشان و بسط بساط عطا برای مومنان و
یا منعم بانواع نعم بر جمیع بندگان بعد از آن بیان قصص انبیای خود میفرماید برای تسلیه حضرت رسالت
و تحریص او بر صبر و امیدواری او بنزول نصرت پس ابتدا بقصه موسی و فرعون نموده که اعظم و اکثر قصص
و می فرماید و اذ نادی ربک موسی و یاد کن چون ندا کرد پروردگار تو موسی را وقتی که نزدیک شجره
رسیده و نوری از آن لامع گشت و از آنجا ندا کرد انی انا الله رب العالمین و بعد از آن ندا کرد بان
ان ائت القوم الظالمین بیا بگروه ستمکاران بجهت کفر و ستم بر بنی اسرائیل و کشتن اولاد ایشان یعنی
توجه کن قوم فرعون بگروه که بر خود ستم کردند بکفر و شرک و بر بنی اسرائیل بجور الا یتقون آیا نمی‌ترسند

یعنی و تو

یعنی وقت آن نیامد که از خدای و عذاب او حذر کنند مراد تقریر است یعنی باید که بترسند از عذاب الهی و دست از کفر بدارند
و بنی اسرائیل بگذارند قال گفت موسی در جواب این ندا رب ای پروردگار من انی اخاف بدرستیکه من میترسم
ان یکذبون از آنکه تکذیب کنند مرا و باور ندارند و یضیق صدری و تنگ شود دل من از تکذیب ایشان و لا
ینطلق لسانی و گشاده نشود زبان من و عقده که دارد زیاده گردد و این بحسب قبل از زوال گره زبان او بود و پیش از
دعا در ازاله آن فارسل پس بفرست جبرئیل را الی هرون بسوی برادر من هرون و او را شریک من گردان
در رسالت تا باعانت او نزد فرعونیان رویم و لهم علی و مر ایشان راست بر من ذنب دعوی گناهی مراد قتل
قبطی است و تسمیه قتل او بذنب بر زعم ایشان است یعنی چنانکه ایشان کشتن من قبطی را گناه دیده اند فاخاف
ان یقتلون پس میترسم آنکه بکشند مرا بعوض قتل آن قبطی و قتل از آنکه ادای رسالت کنم مراد استمداد است و استظهار
در دفع بلیه و امر دعوت نه تعلل قال گفت خدای تعالی کلا نه چنان که بر تو دست یابند فاذهبا پس روید شما هر دو
یعنی تو و برادرت هرون بایاتنا با نشانهای ما یعنی معجزات که دلیل قدرت و حجت نبوت تو باشد انا معکم
بدرستیکه ما با شمائیم مراد موسی و هرون و فرعونست مستمعون شنونده ام آنچه را که میان شما و فرعون رود
یعنی شما هر چه گوئید و کینه ربانی پوشیده نیست پس شما هر دو را بر ایشان غالب سازم فأتیا فرعون پس بیائید
بفرعون فقولا پس بگوئید با او انا رسول رب العالمین بدرستیکه ما هر یک فرستاده پروردگار عالمیانیم
و بگوئید با وی ان ارسل که بفرست معنا بنی اسرائیل با ما بنی اسرائیل را یعنی دست از ایشان بدار تا با ما بجانب
شام آیند و در فلسطین توطن نمایند که مسکن آبای ایشان بوده و گویند مدت چهار صد سال بود که فرعون
بنی اسرائیل را که ششصد هزار بودند به بندگی گرفته بود پس موسی علیه السلام بفرمان الهی با برادر خود بدرگاه فرعون آمدند
و مدت یکسال التماس کردند بجهت عدم اعتبار مجلس سخن ایشان بسمع فرعون رسانیدند تا آخر روزی مسخره نزد فرعون
مسخرگی میکرد در میان سخن بگفت که دو کس هستند که از من دیوانه ترند چه مدت یکسال است که بر در این سرای
دعوی پیغمبری میکنند چون فرعون این بشنید گفت ایشان را در آرید تا با ایشان مزاح و ظرافت کنیم چون ایشان را
آوردند فرعون موسی را بشناخت و بر سبیل عرض منت برو قال گفت ای موسی الم نربک نه ترا پروردیم فینا
در میان خود و لیدا در حالتیکه طفل بودی نزدیک بولادت و لبثت فینا و درنگ کردی در خانهای من
من عمرک از زندگانی خود سنین سالهای یعنی چندین سال با ما زندگانی کردی و او قات گذرانیدی گویند موسی سی سال
در میان ایشان بسر برده و در دوازده سالگی قبطی را بکشت و بعد از آن بمدین توجه فرمود و سی سال آنجا بماند

نموده و باز مراجعت بمصر نموده سی سال دیگر فرعونیان را دعوت کرد و بعد از غرق شدن ایشان پنجاه سال دیگر زیست و در روایت
ابن عباس بیست و هشت سال بسر برده بود و تربیت از و یافته و فرعون بعد از عرض منت و نعمت برو بر سبیل عتاب و سرزنش
با او گفت که و فعلت و کردی تو فعلتک التی فعلت آن کردار که کردی یعنی قبطی را که خباز من کشتی و انت من الکافرین
و تو از ناسپاسانی نعمت مرا که قصد یکی از خواص من کردی پس تو کافر نعمتی و یا از منکرو بدگانی با آلهیت من قال
گفت موسی در جواب فرعون که فعلتها اذا کردم آن کرداری را یعنی قتل فرعون بود آنهنگام و انا من الضالین و من
من بودم از غافلان یعنی بقصد تادیب مشت بر و زدم و ندانستم که مشت زدن من کشته گردد مراد آنست که من
قصد کشتن او نکردم و عمدا در صدد کشتن او نبودم چه غرض من از آن مشت زدن خلاصی بنی اسرائیل بود
کشتن قبطی لیکن اتفاقا در آن وقت اجل در رسید و فوت شد پس مستوجب ملامت و عتاب نیم و جبائی
فرموده که معنی آنست که من گمراه بودم از دانستن اینکه آن فعل مودی بقتل او شود یا فعل من بنظر شما هیچ فعل
ضلال بود در نظر شما مانند عمل سفهای و جهال و اگر چه در نفس الامر در آن فعل بر صواب بودم ففررت منکم
پس بگریختم از شما لما خفتکم آنهنگام که ترسیدم که مرا بکشند و بمدین رفتم فوهب لی پس بخشید مرا ربی پروردگار
من بوقت رجوع از مدین بوادی ایمن حکما آنچه داعی آن بود از فهم توریة و دانستن حلال و حرام و سایر حدود و
احکام و جعلنی من المرسلین و گردانید مرا از فرستادگان خود یعنی در اصل ساخت مرا در زمره
پیغمبران که بخلق فرستاده و بشرف رسالت نامزد کرد خلاصه معنی آنست که چون فرعون تحقیر او نمود که تو کودکی بودی
ما ترا پروردیم و چند سال در سرای ما بودی ام و زکار تو بجائی رسید که میگوئی من پیغمبرم موسی فرمود که چه جای
انکار و تعجب است از اینکه پروردگار مرا علم و حکمت داده برسالت فرستاده و بعد از آن قدح تربیت وی نموده
فرمود که و تلک نعمة و آن تربیت نعمت بحسب ظاهر که تمنها علی منت می نهی آن را بر من اما بحسب حقیقت این بی نعمتست
نعمتست که سبب آن ان عبدت آنست که بنده کرفتی بنی اسرائیل را و زندان بیعقوب را و ایشان را ذلیل و خار کردی
یعنی در نفس الامر بنده کردن تو بنی اسرائیل را و قتل اولاد ایشان را سبب آن بود که در سرای تو افتادم
و در تربیت تو واقع شدم چه اگر تو چنین نمیکردی مادر مرا در دریا نمی افکند و قوم مرا تربیت میکردند و تو
محتاج نمی شدم پس آنچه او را نعمت میدانی نعمت بسیار که تعبید و ذبح بنی اسرائیل است که موجب بلیت و مصیبت است
چه هر چه با قوم کسی کنند همانست که با او کرده اند پس احسان تو بر من تعبید قوم من باشد و تذلیل و ذبح ایشان
که محض اهانت و تحقیر مصیبت و مبطل انعام تو بر من و چون فرعون جواب آنچه بان طعن می نمود در نبوت موسی

بشنید

بشنید و دانست که اعتراض بر دعوی نبوت و رسالت او نمیتواند کرد ابتدا نمود باستفسار از حقیقت فرستنده
قال فرعون گفت فرعون و ما رب العالمین چیست پروردگار عالمیان که تو دعوی میکنی که انا رسول رب العالمین
یعنی حقیقت و ماهیت او چیست و چون ذات واجب بر هیچکس معلوم نیست از نیجهة موسی جواب از آن نداده تعریف
او سبحانه نمود بظاهرترین خواص و آثار قدرت و حکمت او در جواب فرعون قال گفت پروردگار عالمیان رب
السموات و الارض آفریدگار آسمانها و زمینهاست و ما بینهما و آنچه در میان آنهاست از حیوانات و نباتات
و جمادات ان کنتم موقنین اگر هستید شما یقین کنندگان بآنکه پروردگار باید که باین صفت باشد و یا اگر بیقین
علم باشیا پیدا کرده اید و تحقیق آن نموده اید هر آینه میدانید که این اجرام محسوسه ممکن اند بجهت تبدل احوال
پس البته آنرا موجدی و خالقی خواهد بود که واجب الوجود لذاته باشد چون موسی تعریف او سبحانه نمود باظهر
دلایل حکمت و آثار قدرت قال لمن حوله گفت فرعون اشرافی که اطراف او بودند از اشراف و اکابر قبط
و ایشان پانصد کس بودند همه زیورها بسته و بر کرسیها زرین نشسته الا تستمعون آیا نمی شنوید جواب
ایمرد را که من از حقیقت پروردگار او می پرسم و او از افعال او خبر میدهد موسی التفات بقول او نکرد بر سبیل
استظهار در تاکید و تکریر آن قال گفت دیگر باره ربکم خدای من آفریدگار شما است و رب آبائکم الاولین
و پروردگار پدران پیشین شما و این عدول است از اظهر آیات باقرب آن بمناظره و دافع آن بر متامل باز و در تحریر
آنرا دریابند و بمعرفت صانع خود اعتراف نمایند و ذکر آبای اولین بجهة آن کرد تا معلوم ایشان شود که فرعون
در روزگار پیشین نبود تا او خدای ایشان باشد قال گفت فرعون قوم خود را ان رسولکم بدرستیکه فرستاده
شما الذی ارسل الیکم آنکسیست که فرستاده شده است بشما لمجنون هر آینه دیوانه است که جواب آنچه از او سوال
سوال میکنند باز موسی ملتفت قول فرعون نشد که نسبت جنون بود با و دیگر باره مشغول شد بتاکید حجت و زیادی
بصیرت قال گفت پروردگار عالم رب المشرق و المغرب پروردگار مشرق و مغربست و ما بینهما و آنچه میان آنهاست
و شما هر روز آنرا مشاهده میکنید او سبحانه آفتاب را از مشرق طالع میسازد و حرکت آن میدهد برای هداری که
غیر مدار روز دیگر است قبل از آنست و آنرا بمغرب میرساند بروجهی که امور کاینات بآن منتظم اند ان کنتم اگر هستید
که تعقلون فهم کنید و دریابید یعنی اگر عقل دارید میدانید که جواب سوال شما جز این نیست زیرا که هیچکس را از حقیقت
حق تعالی آگاهی ممکن نیست چه در عقل و وهم و حواس قیاس کنند ذات بیچون خدا و سبحانه از آن منزه و
مقدس چه ما سوای او محدث اند و محدث ادراک قدرت نتواند کرد پس با و ... وضوح این آیات بینه بر وجود خالق جمیع

عالم دیگر را خدای خواندن و دانستن از عقل خارج باشد و از خود دور و چون فرعون از جواب فرو ماند در غضب شد
و از سر تجبر و تکبر تهدید موسی در آمد قَالَ گفت فرعون موسی را لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَٰهًا اگر فرا گیری معبودی غَيْرِي بجز از من
لَأَجْعَلَنَّكَ هر آینه گردانم ترا مِنَ الْمَسْجُونِينَ از زندانیان یعنی ترا از جمله کسانی گردانم که حالات ایشان را میدانی
در زندان من در خبر آمده که زندان فرعون از قتل بتر بود زیرا که میفرمود که زندانیان را در حفره عمیق می انداختند
در آنجا هیچ نمی دیدند و نمی شنیدند و بیرون نمی آوردند الا مرده پس موسی را تهدید نمود بدین نوع زندان و
چون موسی علیه السلام ذکر حبس شنید قَالَ گفت أَوَلَوْ جِئْتُكَ آیا مرا در زندان کنی و اگر بیارم بتو بِشَيْءٍ مُّبِينٍ چیزی
روشن را یعنی معجزه هویدا که دلالت کند بر صدق دعوی من چون فرعون ذکر معجزه شنید از روی استبعاد
قَالَ فَأْتِ بِهِ گفت بیاور آنچه را که میگویی إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی از راستگویان در آنکه ترا
معجزه و بینه هست فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ پس بینداخت موسی عصای خود را فَإِذَا هِيَ پس آنجا عصا بعد از افکندن
ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ اژدهایی بود آشکارا که هر کس آنرا میدید ترسناک شدند در آنکه اژدها شده فرعون اورا
بدید بترسید و مردمان که حاضر بودند هزیمت کردند بروجهی که در وقت فرار بیست و پنج هزار کس کشته شدند و گویند
که عصا مقدار یک میل بر هوا مرتفع شد پس فرود آورد و روی بفرعون کرد و گفت ای موسی بگو تا آنچه میخواهی
فرو برم فرعون چون این حال را بدید اظهار عجز و تنزل کرده بموسی گفت بحق آنکس که ترا برسالت فرستاده که این را
بگیر پس موسی آنرا بگرفت همان ساعت عصا گشت وَنَزَعَ يَدَهُ و بیرون آورد دست خود را از گریبان بعد از آنکه گندم
گون بفرعون نموده بگریبان فرو برد فَإِذَا هِيَ پس آنجا دست او بَيْضَاءُ سفید و درخشنده بود لِلنَّاظِرِينَ
مر نظر کنندگان را و مانند آفتاب شعاع میداد و از غایت درخشندگی نزدیک بود که دیدها را خیره سازد و نور معجزه
بر دو بر روشنی آفتاب غالب کند پس فرعون بعد از دیدن این دو معجزه ترسید که مبادا مردم از عبادت او روگردان
شوند و پیروی موسی کنند گفت بروجه تمویه قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ مر اشراف خود را که گرد او بودند إِنَّ هَٰذَا بدرستیکه
این مرد لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ جادوگریست دانا که در فن سحر مهارتی تمام دارد يُرِيدُ أَن يُخْرِجَكُم میخواهد که بیرون کند شما را
مِّنْ أَرْضِكُم از زمین شما که مصر است بِسِحْرِهِ بجادوی خود فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس چه میفرمایید شما در این کار این دلالت
ظاهر دارد بر آنکه معجزه موسی بر فرعون غالب گشت تا آنکه اورا از اوج دعوی ربوبیت بحضیض مشاورت با قوم
افکند و از رتبه أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ تنزل نموده از پرستندگان خود در کار موسی مدد طلبید و تنفر ایشان نمود
از موسی بر استیلای او بر ملک و ملک ایشان قَالُوا أَرْجِهْ گفتند که درنگ کن و تاخیر انداز امر او را وَأَخَاهُ

و برادر او را و بقتل ایشان شتاب مکن پیش از ظهور کذب ایشان تا مردمان در گمان نیفتند وَابْعَثْ
و برانگیز و بفرست فِي الْمَدَائِنِ در شهرهای مملکت خویش حَاشِرِينَ جمع کنندگان را یعنی ایلچیان را روان کن بهر
شهری يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ تا بیارند بتو هر کرا نیک جادوگر است عَلِيمٍ دانا و سر آمده در فن سحر تا بر موسی غالب
شوند و سحر او را درهم شکنند فرعون کسان را بطلب ساحران فرستاد فَجُمِعَ السَّحَرَةُ پس جمع کرده شدند
ساحران لِمِيقَاتِ يَوْمٍ برای هنگام روزی مَّعْلُومٍ مر دانسته شده و وعده داده که وقت چاشت بود
از روز عید که آیت زینت بود از ابن عباس مرویست که چنان اتفاق افتاد که آن روز روز شنبه اول
سال نوروز و ابن زید گفته که اجتماع ایشان در اسکندریه بود وَقِيلَ و گفته شد یعنی فرعون گفت لِلنَّاسِ
مر مردمان را یعنی اهل مصر را هَلْ أَنتُم آیا هستید شما مُّجْتَمِعُونَ فراهم آیندگان مراد ترغیب ایشانست در اجتماع یعنی
البته مبادا که تقصیر کنید در جمع شدن و زود فراهم آیید لَعَلَّنَا شاید که ما باتفاق نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ پیروی کنیم جادوان را
در دین ایشان نه موسی را در دین او إِن كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ اگر باشند ایشان غلبه کنندگان بر موسی و
هرون و غرض از این کلام نه اتباع سحره بود بلکه غرض کلی ایشان آن بود که تابع موسی نشوند فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ پس آن
هنگام که آمدند جادوان همه فرعون ایشان را نزد خود طلبید و انواع حرمت داری و دلنوازی ایشان کرد ایشان
بجهة این گستاخ شده قَالُوا لِفِرْعَوْنَ گفتند مر فرعون را أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا آیا مارا باشد مزدی نزدیک تو إِن
كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ اگر باشیم ما غلبه کنندگان بموسی بر خصمان تو قَالَ گفت فرعون نَعَمْ آری باشد مزد شما را وَإِنَّكُمْ
إِذًا و بدرستیکه شما آنوقت لَّمِنَ الْمُقَرَّبِينَ از جمله نزدیک شدگان من یعنی مقربان بارگاه و خاصان من باشید
و اول کسی که بر من در آید و آخر کسی که بیرون رود شما باشید مراد آنست که همنشین و انیس من باشید و نیز نزدیکم
نزد من پس سحره باین وعده مستظهر گشته اسباب و ادوات جادوی خود را در میدان معین آوردند و بوقت
معلوم و موعود در برابر موسی علیه السلام صف کشیده گفتند ای موسی اول تو می افکنی جادوی خود را یا ما بیفکنیم قَالَ
لَهُم مُّوسَىٰ گفت مر ایشان را موسی أَلْقُوا بیفکنید مَا أَنتُم مُّلْقُونَ آنچه شما افکننده اید آنرا غرض موسی باین قول
امر ایشان نه بود بسحر بلکه اذن بود در تقدیم آنچه ایشان فاعل آن بودند لا محاله بجهة توسل بآن برای اظهار حق فَأَلْقَوْا
پس بیفکندند حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ رسنها و عصاهای خود را که مجوف کرده بودند و پر از سیماب ساخته و آن
پس بیفکندند هزار رسن و هفتاد هزار عصا بود وَقَالُوا و گفتند پس از آنکه رسنها و عصاها بحرارت آفتاب در
حرکت آمدند و از مردمان غریو و غوغا برخاست بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ سوگند به بزرگی جاه و قوت و غالبیت فرعون

که در علو منزلت است إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ بدرستیکه ما غلبه کنندگانیم بر موسی و هرون قسم خوردند بعزت فرعون
غلبیت مر ایشان را باشد بجهة غایت اعتقاد ایشان بسحر خود فَأَلْقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ پس بیفکند موسی بامر الهی عصای
خود را فی الحال اژدها گشت فَإِذَا هِيَ پس آنجا عصا اژدها شد تَلْقَفُ فرو میبرد مَا يَأْفِكُونَ آنچه تزویر کرده بودند
بصورت ماران بر مردمان می نمودند چون سحره دانستند که موسی آنچه کرد از جنس سحر نیست چه ایشان اسرار
دقایق سحر را نیک دانسته بودند و یقین کردند که این فوق قوت بشریست و از نزد خدای تعالی صدور یافته و خواستند
که مالک نفس خود شوند و خود را نگاه دارند فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ پس بروی در افکنده شد آن ساحران سَاجِدِينَ
سجده کنندگان یعنی حق تعالی القای ایشان کرد با عطای توفیق و لطف و همه از روی صدق قَالُوا گفتند که آمَنَّا
بِرَبِّ الْعَالَمِينَ گرویدیم بپروردگار عالمیان رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ آفریدگار موسی و هرون تخصیص نسبت
هذا النسبت موسی و هرون بعد از تعمیم آن جهة آنست که دفع توهم ربوبیت فرعون کنند و اشعار بر آنکه موجب ایمان
ایشان شود آنچه بر دست از موسی و هرون جاری شد و چون فرعون از ایمان ساحران باخبر شد ایشان را
قَالَ آمَنتُمْ گفت آیا تصدیق کردید و گرویدید و حفص آمنتم میخواند بی همزه استفهام یعنی ایمان آوردید لَهُ
مر موسی را قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه دستوری دهم شما را در ایمان آوردن بموسی إِنَّهُ بدرستیکه موسی لَكَبِيرُكُمُ
هر آینه مهتر شماست الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ آنکه بیاموخت شما را جادوئی یعنی از جادوئی یعنی بعضی از جادوی خود تعلیم
شما کرد فعدوه و بجهة این بر شما غالب شد مراد فرعون از این قول تلبیس امر بود بر قوم خود تا اعتقاد نکنند که ساحران
از روی بصیرت و ظهور حق بموسی گرویدند بعد از آن در تهدید ایشان گفت که چون دست کشیدید از عبادت
و تابع موسی گشتید فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید که چه عقوبت خواهم کرد شما را بر گرویدن بخدای
موسی آنگه بیان عقوبت کرد که لَأُقَطِّعَنَّ هر آینه ببرم أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم دستها و پایهای شما را مِّنْ
خِلَافٍ از خلاف یکدیگر یعنی دست راست و پای چپ یا بعکس یا دستها و پایهای شما را ببرم بجهة مخالفت
که با من کردید وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ و هر آینه بر دار کنم شما را أَجْمَعِينَ همه را تا بمیرید و همه عالمیان عبرت گیرند قَالُوا
گفتند ساحران ایمان آورده لَا ضَيْرَ هیچ ضرری و رنجی نیست بر ما یعنی از ضرر تهدید تو هرگز از خود
نمی ترسیم إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا بدرستیکه ما بثواب پروردگار خود مُنقَلِبُونَ باز گردندگانیم چه اورا ما را جزا
عظیم خواهد داد و صبر ما بر عقوبت او که آن جنت نعیم است که هرگز فانی نشود پس قطع دست و پای ما علت
منفعت ابدی و سرور و بهجت سرمدی خواهد بود إِنَّا نَطْمَعُ بدرستیکه ما طمع داریم أَن يَغْفِرَ لَنَا آنکه

أَجْمَعِينَ

بپوشانند برای ما رَبُّنَا پروردگار ما و عفو نماید خَطَايَانَا گناهان ما را أَن كُنَّا بجهة آنکه بودیم از اهل این محفل أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ
اول گرویدگان بوحدانیت خدا پس فرعون بفرمود تا دست راست و پای چپ آن مومنان را قطع کردند و ایشان را
از دارهای بلند در آویختند و حضرت موسی برای ایشان میگریست حجاب از پیش نظر او برداشته شد منازل
و مراتب و مقامات انس ایشان بنظر او در آمد تا تسلی یافت و مرویست اول کسی که بقطع دست و پا امر کرد فرعون
پس موسی بعد از این صورت چند سال دیگر فرعونیان را دعوت میکرد و معجزات بر ایشان می نمود و روز بروز فساد و
عناد ایشان بیشتر میشد تا هلاک ایشان نزدیک رسید و حکم الهی صادر شد که موسی با قوم از مصر بیرون رود چنانکه
میفرماید وَأَوْحَيْنَا و وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ بسوی موسی أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي آنکه در شب ببر بندگان مرا یعنی بنی
اسرائیل را از شهر مصر که نجات شما و هلاک کفره در اینست و نوعی کن که در وقت رفتن شما کسی از فرعونیان
حاضر نشود بجهة آنکه تا ایشان خبردار گردند شما قطع مسافت بسیار کرده باشید و نتوانند که بشما
ضرر رسانند إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ بدرستیکه شما از پی در آمده شدگانید یعنی فرعون و قوم او از عقب شما
در آیند اما بشما نرسند بلکه ما شما را از دریا بگذرانیم و ایشان را غرق سازیم در مختار القصص آورده
که موسی همه بنی اسرائیل را امر کرد تا پیرایها و زیورها از قبطیان بهانه آنکه عید ما نزدیکست و میخواهیم که
خود را بآن بیارائیم عاریه گرفتند و وعده فرمود که در فلان شب تهیه اسباب نموده بوقت طلوع قمر
بفلان موضع جمع شوید ایشان بهمین صورت اسباب سفر بتقدیم رسانیدند و چون وقت رحیل شد
راه دروازه بر ایشان پوشیده شد و مستتر این معلوم بجهة آن بود که یوسف صدیق دعا کرده بود که بنی
اسرائیل تا تابوت وی با خود بیرون نبرند از مصر بیرون نتوانند رفت و از آن قوم هیچکس را بر مدفن
یوسف علیه السلام اطلاع نبود موسی ندا امر کرد که هر کس مرا بر صندوق یوسف علیه السلام مطلع گرداند هر مرادی که
خواهد بدهم بعد از تمام قوم عجوزه بغایت پیر گفت بشرط آنکه زن موسی باشد در بهشت او خبر داد که صندوق
یوسف در فلان موضع در قعر دریای نیل است پس آنرا بیرون آوردند و وقتی که قرص ماه بر آسمان آمد بهم ساخته
و اسباب پرداخته روی براه نهادند و در آنروز خبر خروج ایشان بقبطیان رسید چه مشغول شده
متن اینکه بنی اسرائیل ناگه شوند آنست که بتهیه اسباب عید مشغول اند روز دوم خواستند که از
عقب ایشان بروند در خانه هر قبطی یکی از بزرگ القوم بمرد و بتعزیه او مشغول شدند و روایت ابن
جریج حق تعالی بموسی وحی کرد بنی اسرائیل را امر کن تا هر چهار خانه بخانه روند و بعد از آن در هر سرای که ایشان

باشند بره بکشند و در سرای را بخون آلوده کنند که من فرشتگان را خواهم فرستاد که کودکان فرعونیان را هلاک
و این علامت برای ایشان تا بخانه نروند که در آنخانه خون آلوده باشد و بعد از آن بنو تا تا ارد پیشند و فطیر
بپزند و آنرا توشه ساخته بکنار دریا روند که آنجا امری عجیب روی خواهد نمود ایشان چنان کردند و روی بکنار دریا
نهادند و چون روز شد و اثری از ایشان پیدا نشد قبطیان خبر بفرعون رسانیدند که موسی و سایر بنی اسرائیل
مالهای ما را بستدند و فرزندان ما را کشتند فرعون بفرمود تا تخت او را بیرون بردند و بنهادند در شهرها پس بالای
آن بنشست و در بین روز جمع کردن لشکر امر کرد فارسل فرعون پس فرستاد فرعون فی المدائن در شهرهای
بپای تخت نزدیک بود حاشرین جمع کنندگان لشکر را و مردم لشکر جمع کردند گفت فرعون ان هؤلاء بدرستیکه گروه
بنی اسرائیل لشرذمة قلیلون هر آینه گروهی اند بغایت اندک فرعون ایشان را اندک شمرد و حال آنکه عدد ایشان
که در سن از بیست در گذشته بودند و بشصت نرسیده ششصد و هفتاد هزار بودند و عدد جمیع قوم موسی
از نسا و صبیان و کهول و شبان هزار هزار و دویست هزار و کسر بودند اما فرعون ایشان را نسبت بلشکر خود
اندک شمرد چه در روایت آمده که فرعون هزار هزار و پانصد هزار و پادشاه داشت که در دست هر که دست و رنجی
زرین بود هر یکی از ایشان صاحب هزار سوار مسلح بود ایشان را پیش از خود برای بنی اسرائیل و از پی ایشان
و بعد از آن بخود تا در شهرها ندا کردند و لشکر را جمع کردند و ندا در دادند که بنی اسرائیل گروهی اندک اند و انهم
لنا لغائظون و بدرستیکه ایشان ما را بخشم آرندگان اند چه از ما هر که گریخته اند و پیرایهای قوم ما را برده اند و اولاد
ما را کشته و انا لجمیع و بدرستیکه ما جمعی ایم حاذرون حذر کنندگان از ایذا و ملاحظه احتیاط نمایندگان
در امور حرب و این لشکری را بسر آنها میرویم و اگر نه معلوم است که عشری از عشر عساکر ما ایشان را کفایت
میتوانند کرد و گویند حاذرون یعنی سلاح داران یعنی ما همه سلاح داران ایم و ایشان بی سلاح پس البته مغلوب ما خواهند شد
و بروایت ابن عباس فرعون با هزار هزار سوار در حالتی که بر سر هر یک بیضه بود در عقب موسی روان شد فاخرجناهم
پس بیرون آوردیم ایشان را یعنی در دل ایشان افکندیم تا بیرون آمدند من جنات از بوستانهای مملو از اشجار
و اثمار و عیون و از چشمهای آب روان و کنوز و از گنجهای زر و نقره و مقام کریم و از منزلهای نیکو و
خوش آینده و آراسته کذلک همچنین کردیم با ایشان بیرون آوردیم ایشان را این نوع بیرون آوردن و اورثناها
و میراث دادیم باغ و بوستان و گنج و جایهای ایشان بنی اسرائیل فرزندان یعقوب را چه قول آنست که بنی
اسرائیل بعد از هلاک فرعون بمصر آمده همه اموال قبط را بتصرف در آوردند و اصح آنست که در زمان دولت

داود و سلیمان

سلیمان علیهما السلام بر ملک ایشان استیلا یافته متصرف جهات قبطیان شدند و در بعضی تفاسیر وارد شده که فرعون در میمنه ششصد
هزار در میمنه تعیین فرمود و ششصد هزار در میسره نامزد کرد و ششصد هزار در ساقه لشکر مقرر کرد و خود با
بیشمار در قلب قرار گرفت شعر یکی لشکر سراپا غرق جوشن ٭ شده در موج چون دریای آهن ٭ فاتبعوهم پس از پی
در آمدند بنی اسرائیل را مشرقین در حالتیکه قصد کنندگان بودند بطرف مشرق چه لشکر بنی اسرائیل بطرف مشرق
رفته بود و اکثر علما گفته اند که با هنگام طلوع آفتاب ببنی اسرائیل رسیدند و در محل لشکر موسی علیه السلام بکنار دریای
قلزم رسیده تدبیر عبور و مرور میکردند ناگاه اکثر فرعونیان پدید آمد فلما تراءا الجمعان پس آن هنگام که دیدند
هر دو گروه یکدیگر را قال اصحاب موسی گفتند یاران موسی انا لمدرکون هر آینه ما دریافته شدگانیم یعنی لشکر
فرعون ما را خواهند یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد اکنون راه خلاص چگونه پوییم و طریق گریز کجا جوییم
که در پیش دریاست و در پس دشمن موسی چون اضطرار ایشان را دید قال کلا گفت نه چنین است که ایشان شما را
دریابند ان معی ربی بدرستیکه با منست پروردگار من بحفظ و نصرت سیهدین زود باشد که راه نماید مرا در حرکت
طریق نجات پدید آرد العقد چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند حق تعالی حایلی از ابر میان هر دو گروه پدید
آورد چنانکه یکدیگر را نمیدیدند فرعون قوم خود را گفت فرود آیید تا آفتاب بلند شود و ابر از میان برخیزد و شتاب
نکنید که راه خلاصی بر ایشان بسته است دریا در پیش و لشکر ما از عقب کجا توانند گریخت و حزقیل که مومن آل فرعون
و در پیش موسی ایستاده بود گفت ای موسی بکجا مامور شده که دریا در پیش تست و لشکر فرعون ترا فرو گرفته اند موسی
جواب داد که مامور شده ام بدریا و متوقع آنم که چگونه بگذشتن آن مامور شوم و بچه وجه از آن بگذرم قدرت
اثنا بنی اسرائیل اضطراب بمرتبه رسانیدند که موسی بی طاقت شده بدرگاه الهی بنالید و از علیه السلام منقولست که موسی
دست بمناجات برداشت و گفت یا کائنا قبل کل شی و یا مکون کل شی یا کائنا بعد کل شی اجعل لنا فرجا و مخرجا حق تعالی
بوی وحی فرستاد که ما دریا را بحکم تو کردیم و [illegible] وی را حکم کن تا راه در وی پیدا شود چنانکه می فرماید فاوحینا
پس وحی کردیم الی موسی بسوی موسی ان اضرب بعصاک البحر بزن عصا خود را بدریای نیل که ما بین ایله و مصر است و یا بدریای قلزم
که میان مکه و یمن است تا بمصر موسی علیه السلام بر لب دریا آمد و عصا بروی زد و گفت یا ابا خالد ما را راه ده فانفلق پس در هم
شکافته دریا و دوازده راه پدید آمد فکان کل فرق پس بود هر پاره که جدا شده بود از هم کالطود العظیم چو
کوه بزرگ یا مانند کوه بلند برآمد و قرار گرفت و ازلفنا ثم و نزدیک گردانیدیم آنجا که شکافته شده بود دریا الآخرین
دیگرانرا یعنی همه قوم فرعون را بر لب دریای نیل آوردیم که شکافته شده بود آورده اند که چون فرعون بکنار دریا رسید

و آنحال را دید خواست که سعیهای قوم را فریب دهد گفت ای قوم چه می بینید که دریا از هیبت من شکافته شده [illegible]
با او گفت خود تو میدانی که اینصورت بدعای موسی واقع شده زنهار که بدریا در نیایی که خود را و کسان خود را هلاک
گردانی فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل علیه السلام بر مادیانی نشسته خود را پیش فرعون بدریا افکند و فرعون خواست
که عنان برتابد جبرئیل علیه السلام بر ابلق سوار بود ابلق بوی مادیان شنید عنان تمالک را از دست داده روی بدریا نهاد
لشکریان چون دیدند که فرعون بدریا در آمد هر فوجی از راهی بدریا در آمدند و میکائیل بر عقب آن لشکر می آمد
و لشکریان را می راند تا تمام بدریا در آمدند و حکم الهی بدریا رسید که بحال خود باز رو بیکبار آبهای دریا بهم پیوست و جمیع
فرعونیان غرق شدند و بنی اسرائیل بفراغت و سلامت بر کنار دریا قرار گرفته کما قال جلت عظمته و
انجینا موسی و نجات دادیم موسی را علیه السلام و من معه و هر که با او بود اجمعین همه ایشان را یعنی آب دریا را چنان مرتفع
نگهداشتیم تا همه از آن دوازده راه رسیدند همه ایشان را یعنی آب دریا را چنان مرتفع نگهداشتیم تا همه از آن دوازده
راه بگذشتند ثم اغرقنا الآخرین پس غرق کردیم دیگرانرا یعنی جمیع قبطیانرا با آنکه چون میان دوازده
راه رسیدند آبها را بر سر ایشان فرود آوردیم و همه را هلاک گردانیدیم ان فی ذلک بدرستیکه در نجات دادن
موسی و قوم او و غرق کردن فرعون و اتباع او لآیة هر آینه علامتیست روشن و هویدا بر قدرت کامله الهی و ما کان
اکثرهم و نبودند بیشتر قوم فرعون مؤمنین گروندگان چه از تمام قبطیان از مردان حزقیل که مومن آل فرعون بود
ایمان آورده بود او با حضرت موسی علیه السلام از مصر بیرون آمده بود و از زنان همین آسیه زن فرعون و زنی که راهنمایی
کرد بر تابوت یوسف علیه السلام و ان ربک و بدرستی که پروردگار تو ای محمد لهو العزیز هر آینه اوست غالب و بهیچکس
فوت غالبیت بر و نیست الرحیم مهربان که عقوبت نکند مگر بعد از الزام حجت با اولیای خود و اتل علیهم و بخوان ای
محمد بر مشرکان عرب نبأ ابراهیم خبر ابراهیم که ایشان خود را بدو نسبت میکنند و بنور زندگی او فخر مینمایند و در این خبر
تسلیه تو و موعظه قوم تست اذ قال یاد کن چون گفت ابراهیم لابیه مر پدر خود را یعنی عم خود را که آزر [illegible]
در تربیت و اشفاق و قومه و مر گروه خود را یعنی با اهل بابل مراد آنست که از عم و قوم خود پرسید که ما تعبدون
چیست که می پرستید غرض وی از این سوال آن بود که با ایشان بیان نماید آنچه بعبادت آن مشغول اند از اصنام
که مستحق عبادت نیستند قالوا گفتند در جواب ابراهیم علیه السلام نعبد اصناما می پرستیم بتان را فنظل لها
پس همیشه باشیم ایشان را عاکفین ملازمان و مجاوران در روز مراد اصنام صورتهای بودند که ساخته بودند از
انواع فلزات بر صور مختلف و بر عبادت آنها مداومت می نمودند قال گفت ابراهیم بر وجه الزام که آیا هل

یسمعون

هل یسمعونکم آیا می شنوند خواندن شما و اجابت خواندن دعای شما میکنند اذ تدعون وقتیکه بخوانید ایشانرا
او ینفعونکم یا سود می رسانند خواندن دعای شما میکنند او یضرون یا زیان می رسانند بکسی که اعراض کند
از عبادت ایشان از جواب عاجز شده نتوانستند که بگویند پس بهانه تقلید پیش آورده قالوا گفتند در جواب
او بل نه چنانست آنچه تو گفتی از اجابت دعا و نفع ضرر از ایشان ندیده باشیم بلکه وجدنا آباءنا یافتیم پدران
خود را که ایشان کذلک یفعلون همچنین میکردند یعنی بتان را پرستش میکردند و بر آن مقیم بودند و ما بر اقتدا
با ایشان کرده بر پرستش اینها قیام می نماییم بدانکه بت پرستان را هیچ دلیلی نیست بر صحت دین خود اما بجهت شبهه باطل
از مذهب حق برگشته روی در بادیه ضلالت نهاده اند یکی آنکه گفته اند ما را حد اینست که خرا کنیم در عبادت خدا چه پرستش
که لایق او باشد از ما نمی آید پس از مخلوقات چیزی اختیار کرده ایم تا ما را بحضرت نزدیک گرداند چنانکه گفته ما نعبدهم
الا لیقربونا الی الله زلفی دوم آنکه هر چیز را خاصیتی است خاصیت این آنست که شفیعان ما باشند نزد خدا که هؤلاء شفعاؤنا
عند الله سیوم آنکه اعظم شبهای ایشان تقلید است چنانکه در جواب ابرهیم گفتند که بل وجدنا آباءنا کذلک یفعلون قال
گفت ابرهیم علیه السلام افرایتم آیا دیدید و دانسته اید استفهام برای تقریر است یعنی بدانید که ما کنتم تعبدون آنچه
هستید که می پرستید آنرا انتم و آباؤکم الاقدمون شما و پدران شما دیرینه شما رسیده اند فانهم پس بدرستیکه
آن معبودان شما و آبای شما عدو لی دشمنان اند مرا مراد ابرهیم از این آنست که اصنام اعدای پرستندگان خود اند زیراکه
عبده ایشان متضرر می شوند از عبادت ایشان زیاده از آنچه کسی از دشمن خود متضرر گردد چه ضرر خلود عذاب و عقاب
جحیم که از عبادت ایشان حاصل میشود از هیچ دشمنی متصور نیست یا یعنی مراد آنست که من دشمنم مر ایشانرا چه هر که
دشمن دارند او نیز دشمن است پس دشمنی خود را در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرده یعنی من مخالف و معادی ایشانم
الا رب العالمین لیکن دوست منست پروردگار عالمیان بعد از تعداد صفات کمالیه حضرت عزت میفرماید تا قوم
دست از عبادت اصنام که لا یضر و لا ینفع اند باز داشته بعبادت او سبحانه میل کنند و میگوید الذی خلقنی پروردگار
عالم آنکس است که خلقنی آفرید او را از عدم بوجود آورد فهو یهدین پس او راه می نماید براستی در قول و فعل
یا آفریدن مرا برای اقامت حق و راه می نماید مرا بدعوت خلق یا خلق کرده مرا بجهت طاعت و عبادت و هدایت
بخشید مرا بوسیله آن بجنت و الذی هو یطعمنی و آنکه طعام میدهد مرا طعامی که سبب پرورش قوی
و اعضاست و باعث ایمنی از هر جوع و یسقین و می آشامد مرا آبی که موجب تسکین تشنگی است و در بعضی
[illegible] در کشف الاسرار از ذو النون مصری نقل میکند که این طعام طعام معرفتست و این شراب شراب محبت که دلها

که دلهای پاک زندگی می یابند و این بیت از آن منقولست که **نظم** شراب المحبة خیر الشراب و کل شراب سواه سراب و از فحوای این کلمات از اسرار کلام حقایق نظام ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی پی میتوان برد و اذا مرضت فهو یشفین چون بیمار شوم او شفا میدهد مرا و از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که معنی آیه آنست که چون بیمار بگناه شفا دهد مرا بتوبه سلمی گفته مرض برویت غیر است و شفا مشاهده انوار احد قهار و در بحر آورده که بیماری بتعلقات کونین است و شفا بقطع تعلق آن و البته است بجذبه عنایت که چون در رسد سالک را از همه منقطع ساخته بیکی پیوند دهد یعنی بشربت تجرید از مرض تعلق باز رهاند یکی از اکابر دین روایت کرده که به بیمارستان رفتم طبیبی را دیدم نشسته و جمعی بیماران بروی جمع گشته هر کسی شرح علت خود میداد و او هر کس را دوائی میفرمود که در خور او بود و در آن میان جوانی نزد وی آمد گونه اش زرد گشته و اثر عبادت و سیمای تقوی و صلاح بر وی پیدا طبیب را گفت که تو طبیب حاذقی مرا بیماری هست دوائی کن گفت چه مرض داری جواب داد علت گناه مزاج مرا گشته و بدین جهت ثقل ذنوب گران گشته مرا درین باب علاجی فرما که موجب صحت مزاج و سبب خفت بدن گردد طبیب گفت هلیله صبر از بستان با بلیله تواضع در هاون ندم و پشیمانی افکن و بدست قهر هوای نفس آنرا اصلاح کن و در تابه صحت عزم انداز و آب حیا و شرم بر وی ریز و بآتش محبت بجوشان و بکفچه عصمت بگردان تا حباب حلم برآرد آنگاه بر ورق صفا بپالای و بمروحه رضا باد کن و در وقت سحر از و شربتی نوش کن تا درد گناه تو بصحت عزم بر طاعت مبتدل گردد و راحت یابد جوان ازین سخن وجد کرده این مقال بر زبان او جاری گشت **نظم** چه گویمت که چه خوش گفت و هیچ کم نگفت صفت سیک نفس دردم مراد وا کرده و الذی و پروردگار عالم آنکس است که یمیتنی بمیراند مرا در دنیا بوقت اجل ثم یحیین پس زنده کرداند مرا در آخرت برای محاسبه و مجازات قشیری گفته که بمیراند بعقل و زنده کرداند بفضل و گویند بمیراند بمعصیت و زنده کرداند بتوفیق در طاعت یا بمیراند بجهل و زنده کند بعقل و محققان گفته اند که بمیراند بالتی و احیا بخوف است و رجا و یا بغفلت و ذکر و یا باستتار و تجلی و یا باوصاف بشریت و اخلاق روحانیت و الذی و وی آنکس است که اطمع ان یغفر لی طمع دارم که بیامرزد برای من خطیئتی گناه مرا یوم الدین روز جزا اسناد گناه بخود با وجود عصمت یا بجهت کسر نفس است و انقطاع تمام با هستجاد و یا مراد ترک اولی است و نکته حسنات الابرار سیات المقربین مشعر است برین حاصل که صدور این کلام از حضرت خلیل علیه السلام بجهت احتجاج بود بر قوم و اخبار بآنکه صلاحیت الوهیت ندارد مگر کسی که فاعل این افعال است و بعد از آن او سبحانه حکایت میفرماید از خلیل علیه السلام از روی تملی سوالی نمود بقوله رب هب لی ای پروردگار من ببخش مرا و عطا کن مرا حکما علم و عمل

تا آن مستحق خلافت حق و ریاست خلق گردم و نزد کلبی مراد بحکم نبوتست و الحقنی و در رسان مرا بتوفیق کمال در علم و عمل بالصالحین بشایستگان را دو برگزیدگان درگاه یعنی در عداد انبیا که ملند در صلاحیت و اصل اصلاح ایشان آمیخته نیست بشائبه کبیره و صغیره و اجعل لی و گردان برای من لسان صدق زبان راست یعنی ثنای نیکو فی الآخرین در میان پس آیندگان یعنی ثنا و نیک نامی و آوازه مرا جاری گردان بر زبان کسانی که از پس می آیند بر وجهی که اثر آن در دنیا تا بروز قیامت بماند و این دعا بعز اجابت رسید جمیع امم از مجوس و یهود و نصاری و اهل اسلام ثنای خلیل الرحمن میکویند و محبت او دارند و یا ظاهر کن برای تجدید اصل دین من که توحیدست او راست گوی در آخرین بهمان که آنحضرت خاتمیت است صلی الله علیه و آله و اجعلنی و گردان مرا من ورثة جنة النعیم از وارثان بهشت پر نعمت در آخرت یعنی مرا داخل کسانی گردان که در منازل نزول کنند و اغفر لابی و بیامرز پدر مرا که عم اوست یعنی او را بیامرز که ایمان آرد انه کان من الضالین بدرستیکه اوست از گمراهان یعنی از طریق حق منحرف است و غافل از جاده صواب در مجمع آورده که وصف او بضلال مشعرست بآنکه عم او از روی جهل کافر بوده نه از روی عناد و جحود و وجه استغفار ابرهیم برای عم خود در منهج الصادقین در سوره التوبه بشرحی مبسوط تفصیل بیان در آمده و اینجا آنکه ببکی وجه نموده می شود و آن اینست که طلب مغفرت برای او بجهت آن بود که وعده ایمان داده بود مر ابرهیم علیه السلام را بجهت این طمع و امیدواری از برای او استغفار خواست و میتواند بود که درینوقت هنوز ابرهیم ممنوع نبوده باشد از استغفار برای کفار و لا تخزنی و رسوا مساز و خوار مگردان مرا بجهت عتاب بر ترک اولی و نقص از رتبه یعنی درجات جنت بجهت آن یوم یبعثون روزی که برانگیخته شوند مردمان و در مجمع آورده که این دعای او نیز از جهت انقطاع بود و یا بجهت تعلیم امتان و اگرنه انبیا بجهت عصمت از خزی آن روز مبرا اند و از فضیحت آن محفوظ بعد از آن در بیان یوم یبعثون میکوید که یوم لا ینفع روزیکه سود نکند و فایده نرساند و بکار نیاید مال و لا بنون مال و نه پسران الا من اتی الله مگر کسی را که بیاید بخدای بقلب سلیم بدل خالص از کفر و معصیت چون که او مال خود را صرف کرده باشد در راه حق و فرزندان را براه حق ارشاد نموده هر آینه آن مال و فرزندان او را نفع رسانند از صادق علیه السلام روایت که قلب سلیم دلی است که سالم باشد از حب دنیا و حسن گفته که سالم باشد از شرک و نفاق بر خلاف منافق و مشرک که دل او بنفاق و شرک مریض است کقوله فی قلوبهم مرض و یا سالم از فساد و معاصی و یا از حسد و خیانت و در تفسیر آورده که سلیم از بغض اهل البیت علیهم السلام

و قشیری فرموده که سلیم آنست که نه در آفات دنیا بچید و نه متاع عقبی و یا خالی از بدعت و مطمئن از سنت و ازلفت الجنة روز یکه نزدیک کرد انیده شود بهشت للمتقین برای پرهیزکاران تا موقف آنرا ببینند و مشاهده منازل خود مسرور شوند و برزت الجحیم و ظاهر ساخته شود آتش دوزخ للغاوین برای گمراهان تا در آن نگرند و مقامات خود را ببینند و غم و الم و حسرت ایشان بیفزاید و قیل لهم و گفته شود مر ایشانرا یعنی فرشتگان بحکم حق تعالی از ایشان بپرسند بر وجه عتاب و سرزنش اینما کنتم تعبدون کجا اند آنچه بودید که پیوسته تعبدون می پرستید آنرا من دون الله بجز از خدای یعنی کجا اند خدایان شما که بدیشان امید وار بودید هل ینصرونکم آیا هیچ یاری میدهند شما را از عذاب ازش او ینتصرون یا انتقام میکشند برای شما از کسی که عذاب شما میکند و گویند معنی آنست که ممتنع میشوند باز خود دفع میکنند آنرا از خود چه در آن روز همه کفار با اصنام و اوثان خود در دوزخ باشند کما قال فکبکبوا فیها پس در افکنده بر روی در دوزخ هم و الغاوون بتان و گمراهان یعنی پرستندگان ایشان تا آنکه در قعر دوزخ قرار گیرند و جنود ابلیس و بدوزخ در آورده شوند لشکرهای ابلیس که متابعان وی اند از عصات جن و انس و یا اعوان و فرزندان او اجمعون همه ایشان قالوا گویند کافران و هم فیها و حال آنکه ایشان بدوزخ یختصمون که دشمنی کنند با یکدیگر یعنی عبده اصنام با بتان گویند که تالله بخدا سوگند ان کنا بدرستیکه بودیم لفی ضلال مبین هر آینه در گمراهی هویدا و بیدا اذ نسویکم وقتی که برابر میکردیم شما را در استحقاق عبادت برب العالمین پروردگار عالمیان و ما اضلنا و گمراه نکردند ما را و در ضلالت نداشتند الا المجرمون مگر بدکاران از مهتران و پیشوایان که بدیشان اقتدا میکردیم و یا از دیوان گمراه کننده فما لنا پس نیست ما را اکنون هیچ کس من شافعین از شفاعت کنندگان چنانکه مومنانرا هست از ملائکه و انبیا و لا صدیق و نه دوستی و لا صدیق حمیم مهربان با شفقت بجهت نگرانی ایشانرا هست و در بعضی تفاسیر مذکور است که حمیم در اصل هم بوده که کار اهل دل کرد نه جهت قرب مخرج و حمیم از اهتمام ماخوذ است یعنی یاری که در آن روز اهتمام کند در مهم کا فران دوستی بجا آورد بخواهد بود چه نقاد حق مخصوص خواهد بود بمومنان چه مومنان اهل یاری و بعضی ایشان لو ذکر الاخلا یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین و یا نیست ما را شفیعی و صدیق حمیم از آنکه ما ایشانرا شفعا و اصدقای خود میپنداشتیم چه اعتقاد ایشان آن بود که اصنام شفعای ایشان باشند نزد خدای و شیاطین الانس اصدقای ایشان باشند در آن روز جابر بن عبد الله انصاری روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله گفت که چون اهل بهشت قرار گیرند بعضی از ایشان گویند بار خدایا حال صدیق من چیست خطاب آید که وی در دوزخ

گرفتار است بجزای گناه خود این مومن زبان بشفاعت گشوده گوید بار خدایا چه شود اگر بکرم عمیم خود او را بمن بخشی حق تعالی فرماید او را بتو بخشیدم پس ملائکه را امر نماید که بیرون آورید برای او صدیق او را از دوزخ و به بهشت رسانند کفار چون ببینند که عاصیان مومنین بشفاعت اصدقا از دوزخ خلاص شدند و به بهشت رفتند و ایشان در دوزخ ماندند گویند فما لنا من شافعین و لا صدیق حمیم عیاشی باسناد خود از حمران بن اعین نقل کرده که ابی عبد الله علیه السلام سوگند یاد کرده سه بار که بخدا سوگند که ما شفاعت کنیم شیعیان خود را تا آنکه مردمان و بروایت دیگر دشمنان ما گویند که ما را هیچ شفیعی و صدیق حمیمی نیست و ابان بن تغلب نقل کرده که از ابی عبد الله علیه السلام شنیدم که می فرمود مومن در روز قیامت شفاعت اهل خود کند و حق تعالی شفاعت او را در حق قبول فرماید هر دو انگشت سبابه خود را بر دارد و گوید یارب خویشی کان یعنی الحر و البرد بار خدایا خادم مرا از عذاب نجات ده که او مرا از سرما و گرما نگاه داشته حق تعالی اجابت شفاعت او کند و از ابو جعفر علیه السلام نقل که مومن همسایه خود را که هیچ حسنه از و صادر نشده باشد شفاعت او کند و گوید بار خدایا دفع اذیت و ضرر از من میکرد حق تعالی شفاعت او را در باره او قبول کند و بعد از آن فرمود بدرستیکه کمترین اهل ایمان از روی شفاعت بسی شفاعت می تواند کرد و در آثار آمده که هیچ جای نباشد که جمعی از مومنان آنجا مجتمع شوند که در میان ایشان بنده باشد از اهل ایمان و صلاح الا که شفاعت او در حق همه ایشان قبول کنند و اهل کفر و شرک ازین سعادت محروم باشند و در عذاب ابدی گرفتار و از روی حسرت گویند فلو ان لنا کرة پس اگر کاشکی بودی ما را بازگشتنی بدنیا فنکون پس بودیم من المومنین از باورداران تا شفاعت ما ان فی ذلک بدرستیکه در آنچه مذکور شد از خبر ابرهیم و احتجاج با قوم لایة هر آینه علامتیست که عقلا بدان عبرت گیرند و حجتی و موعظتی مر کسی را که اراده آن کند که بنظر اعتبار در آن نگرد و با آخرت پردازد و ما کان اکثرهم و نبودند بیشتر قوم ابرهیم مومنین گروندگان با وجه اهل بابل خرد و خرد نمرود کسی ایمان نیاورده بود و ان ربک بدرستیکه پروردگار تو لهو العزیز او ستغلبه کننده بر ستمکاران و قادر بر تعجیل انتقام از ایشان الرحیم مهربان بمهلت دادن اعدا از ایشان تا ایمان آرند با ایشان و یا ذریات ایشان بخشنده که توبه توبه کنندگان رد نکند و ولی احتجاج بر عذاب ننماید کذبت قوم نوح المرسلین تکذیب کردند گروه نوح همه فرستادگانرا تا آدم و گفته اند هیچ قومی ازین خلقان نیامده پس مراد تکذیب نوح است چه تکذیب یک پیغمبر تکذیب همه است زیرا که هر یک داعی بوده اند بر توحید و عدل و غیر آن از اصول اسلام پس مکذب یکی مکذب همه ایشان باشد و مصدق قول اولست الخ

منقولست از ابو جعفر علیه السلم اذ قال لهم یاد کن چون گفت مر ایشانرا اخوهم نوح مراد اخوت نسبی است یعنی نوح
که سلسله نسبت با ایشان منتهی بود گفت ایشانرا الا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب خدا که ترک عبادت او میکنید
و بتان را می پرستید و تکذیب رسل میکنید انی لکم بدرستیکه من لکم رسول امین مر شما را فرستاده ام با امانت و مشهور
باین صفت در میان شما پس سخن من حق بود و دور از شائبه کذب فاتقوا الله پس بترسید از خدای و ترک سیئات
کنید و اطیعون و فرمان برید مرا در قبول ایمان و اذعان توحید و طاعات و عبادات او بر وجه اخلاص و ما اسئلکم
و نخواهم شما را علیه بر ادای رسالت و نصیحت من اجر هیچ مزدی ان اجری نیست اجر رسالت من الا علی
رب العالمین مگر بر پروردگار عالمیان فاتقوا الله پس بترسید از عقوبت خدای و اطیعون و فرمان مرا انکار
امر بتقوی و طاعت بجهت تاکید و مبالغه است در آن بر ایشان قالوا گفتند در جواب نوح علیه السلم انؤمن لک
آیا ایمان آوریم و تصدیق کنیم ترا و اتبعک الارذلون و حال آنکه پیروی کرده اند ترا سفلگان و بیقدران و دون
مایگان که نه حسب دارند و نه نسب و اهل صنعتهای دنیه و خسیس اند ابن عباس گوید که ایشان اهل حیاکه بودند
و نیز بعضی حجام بودند حاصل که ایشان بجهت قصور فهم و نقل حطام دنیویه را منظور داشته ایمان اتباع را که
بی مال و جاه بودند مانع ایمان خود داشتند و می گفتند ایشان بجهت طمع مال و رفعت باو گرویده اند نه بر وجه اعتقاد
ولهذا نوح علیه السلم قال فرمود در جواب ایشان و ما علمی و چیست دانش من بما کانوا یعملون بآنچه هستند
میکنند آنرا از روی اخلاص یا طمع در طمع یعنی حکم من بر ظاهر است و چون عمل اهل ایمان میکنند آنرا از روی
اخلاص یا طمع در طمع یعنی بر من واجب است که عمل بآن بر اخلاص کنم بحسب ظاهر ان حسابهم نیست حساب بواطن ایشان
الا علی ربی مگر بر پروردگار من که مطلع است بر آن لو تشعرون اگر دانید که عالم الغیب اوست پس هر آینه این
قول مرا در این باب و لیکن جاهلید پس میگوئید آنچه میدانید قریش نیز همین طریقه سلوک نموده با صحابت
رسالت صلی الله علیه و آله طعن کردند باین صفت چنانکه آورده اند که هرقل که پادشاه روم بود ابو سفیان را
از اتباع رسول سوال کرد گفت ایشان اراذل و ضعفای مردمانند وی در جواب گفت که ما زالت اتباع الانبیا
کذلک همیشه اتباع پیغمبران پیشین نیز چنین بوده اند حاصل که قوم نوح گفتند بنوح که تو این اراذل را از مجلس
خود بیرون کن تا ما با تو نشینیم و سخن تو بشنویم نوح گفت و ما انا بطارد المؤمنین و من نیستم راننده مؤمنان
از پیش خود ان انا الا نذیر مبین نیستم من مگر بیم کننده آشکارا یعنی مبعوث شده ام بدعوت مکلفان
خواه اغنیا و خواه فقرا پس چگونه طرد و منع فقرا کنم از خود بجهت آنکه اغنیا تابع من شوند قالوا گفتند کافران

لئن

لئن لم تنته یا نوح اگر باز نایستی ای نوح از آنچه میگوئی یعنی از دعوت و انذار لتکونن من المرجومین
هر آینه باشی از کشته شدگان بسنگ یا از دشنام داده شدگان و یا راندگان ابو حمزه ثمالی روایت کرده هر
موضعی از قرآن که لفظ رجم واقع شده بمعنی قتل است مگر در سوره مریم که لئن لم تنته لارجمنک که بمعنی دشنام دادن گفت
القصه نوح علیه السلم چون این کلمات تهدید آمیز از قوم شنید و نومید گشت از ایشان در رعایت روی بدرگاه باری
آورد قال رب گفت ای پروردگار من ان قومی بدرستیکه گروه کذبون تکذیب کردند مرا از روی عناد و مرا
دعوی رسالت باور نداشتند بر وجه لجاج فافتح بینی و بینهم پس حکم کن میان من و ایشان فتحا حکم کردنی براستی
و نجنی و باز رهان مرا از قصد ایشان و یا از مشامت عمل ایشان و من معی و هر که با منست من المؤمنین
از گرویدگان و غرض ازین مناجات آن بود که من بر ایشان دعا کنم نه بجهت آنکه مرا بخشم درآورده و ایذای من کرده اند
بلکه بجهت تو و دین تست که تکذیب وحی تو کرده اند و انکار وحدانیت و ارسال تو پس عذاب بر ایشان نازل گردان
فانجیناه پس نجات دادیم او را و من معه و هر که با او بود از مومنان فی الفلک المشحون در کشتی پر
از آدمیان و امتعه و ماکولات و غیر آن از حیوانات ثم اغرقنا پس غرق ساختیم بعد پس از رهانیدن
او و اتباع او الباقین باز پس ماندگان از کشتی یعنی گروه کفار که بر ایشان مبعوث بود ان فی ذلک بدرستیکه
در صبر نوح بر ایذای قوم و عناد و جحود ایشان بجهت آن و نجات اهل ایمان در کشتی لآیة هر آینه علامتیست بلیغ
و متواتر مر اتباع را که پند گیرند از آن و اقتدا به پیغمبران کنند در صراط مستقیم سلوک نمایند و ما کان و نبودند
اکثرهم مؤمنین بیشتر قوم نوح گروندگان و در روایت آمده که از قبایل نوح با وجود کثرت چهار هزار کس
ایمان آورده بودند پس و ان ربک و بدرستیکه آفریدگار لهو العزیز هر آینه اوست توانا بر عقوبت کافران
و منتقم بر ایشان الرحیم مهربان بمهلت دادن عذاب از ایشان تا حجت بر ایشان لازم گردد یعنی قبل از الزام
حجت بر طریق حق انزال عذاب نفرماید یا رحیم است بر مومنان در نجات دادن نوح و اتباع او و یا بر توفیق
پیغمبران در حلم و بردباری و احتجاج بر کافران کذبت عاد المرسلین بدروغ داشتند قبیله عاد مر رسولان را
اذ قال لهم چون گفت مر ایشانرا اخوهم هود برادر نسبی ایشان هود الا تتقون آیا پرهیز نمیکنید از
شرک یا نمی ترسید از عذاب خدای انی لکم بدرستیکه من مر شما را رسول امین فرستاده ام امین بر وحی
و رسالت یعنی آنچه بر من نازل شده از نزد خدا بشما می رسانم بی زیاده و نقصان و تبدیل و تغیر و با آنکه چون من بر
سبیل امانتم نزد شما پس قول من حق و صدق است و معرا از کذب فاتقوا الله پس بترسید از خدای و ترک مخالفت

من کنید و اطیعون و فرمان برید در آنچه شما را بدان دعوت میکنم و ما اسئلکم و نمی طلبم از شما علیه
بر تبلیغ رسالت و ادای دعوت من اجر هیچ مزدی از مال و متاع دنیا ان اجری نیست پاداش من بر من
الا علی رب العالمین مگر بر آفریدگار عالمیان و چون قوم هود دایم بلهو و لعب مشغول بودند از این جهت هود
علیه السلم در انکار این فرمود اتبنون بکل ریع آیا می کنید بهر موضعی بلند آیة علامتی برای تماشای آینده و رونده
تعبثون بازی میکنید به بنیان آن بدون آنکه شما را بآن بنا احتیاج باشد گویند بر سر راهها خانهای بلند می
ساختند و در آنجا نشسته هر که بر ایشان بگذشتی با او بازی کردندی یا مراد کبوترخانهاست که برای طیران کبوتران
ببازی بر بلندی ساختندی و مقاتل گفته که ایشان در سفرها بستاره ها رفتندی و راه بستاره ها بردندی در
سر راهها بناهای بلند و میلهای مرتفع کردندی بعبث که اصلا بآن احتیاج نداشتند و یا مراد بناهای قصور
رفیعه است که بنا کردندی و بآن بر یکدیگر فخر نمودندی از پیغمبر صلی الله علیه و آله مرویست که هر که بنایی سازد آن
وبال او باشد در آخرت مگر که بآن احتیاج داشته باشد القصه هود بر سبیل انکار بقوم خود گفت که بناهای سازید
بر مواضع بلند بجهت لهو و لعب بدون احتیاج بآن و تتخذون مصانع و فرا میگیرید حوضهای آب کوشکهای محکم
با قلعهای استوار لعلکم تخلدون گویا شما جاوید خواهید ماند در آن و بجهت این بناهای عالی بلج و آجر راست
میکنند که مظنه خلود است میکنند مظنه خلود هستید در آن و اذا بطشتم و چون سخت گرفتید و مواخذه کردید مردمان را
بطشتم سخت گیری کردید جبارین در حالتیکه متکبر باشید و گردنکشان بدون شفقت و مهربانی و مقصد ادب کردن
عاقبت اندیشی فاتقوا الله پس بترسید از خدای تعالی ترک این کارهای قبیح و اطیعون و فرمان برید مرا در
آنچه می فرمایم که انفع است مر شما را در دنیا و عقبا و اتقوا الذی امدکم و بترسید از آن خدای که مدد کاری کرد
شما را بما تعلمون بآنچه میدانید و می شناسید از انواع نعمتها بعد از اجمال در صدد تفصیل آن در آمده فرمود
امدکم بانعام مدد کرد شما را بچهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند تا از آنها انتفاع بگیرید و بنین
و پسران در همه حال مددکار و یاور شما باشند و جنات و بوستانهای پر از میوه که میخورید و عیون و چشمهای
آب که می آشامید و بر زراعات و اشجار میدهید و با وجود این نعمتها کفران و ناسپاسی نعم او میکنید انی اخاف
علیکم بدرستیکه من می ترسم بر شما بر شرک مصر عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگ در دنیا که با دهر صرصر است
و در آخرت که آتش دوزخ است قالوا گفتند عادیان در جواب هود علیه السلم سواء علینا یکسانست بر ما او
عظت پند دهی ما را ام لم تکن من الواعظین یا نباشی از پند دهندگان یعنی ما طریقه خود را از دست

نمیدهیم

نمیدهیم خواه تو نصیحت کنی و خواه نه ان هذا الا نیست این کار که بر آنیم از بت پرستی و تکبر و تجبر و عمارت و بناهای بلند
خلق الاولین مگر عادت پیشینیان از ما و اقتدا کننده ایم با ایشان یا نیست آنچه تو آورده از توحید و سایر امور
مذکوره مگر عادت آنها که پیش از این بودند از کسانیکه دعوی پیغمبری میکردند و ما نسبت آنچه تو میگوئی که گفته و ما نحن
بمعذبین و نیستیم ما عذاب کرده شدگان بر این عادتهای قدیمه ان فی ذلک بدرستیکه در هلاک قوم عاد لآیة
هر آینه نشانه ایست دلالت کننده بر آنکه عاقبت اهل تکذیب بعذاب استیصال و عقاب اخروی کشیده و ما کان
اکثرهم و نبودند بیشتر ایشان مؤمنین گروندگان چه اندک از ایشان بهود علیه السلم گرویده بودند و ان ربک
و بدرستیکه پروردگار تو لهو العزیز هر آینه اوست غالبیکه از تعذیب کفار باک ندارد و هیچکس او را از انتقام
از ایشان عاجز نسازد الرحیم مهربان که مومنان آنرا از مهلکه عقوبت بیرون آرد کذبت ثمود المرسلین بدروغ
نسبت دادند قبیله ثمود فرستادگان خدا را یعنی صالح و انبیای سابق را علیهم السلم اذ قال لهم یاد کن چون گفت مرا
اخوهم برادر ایشان از حیثیت قرابت و نسبت صالح صالح بن عبید علیه السلم الا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب
خدا که بعد و شرک می آرید انی لکم بدرستیکه من مر شما را رسول امین مشهور بامانت و راستی در کردار و گفتار
فاتقوا الله پس بترسید از عذاب خدای و اطیعون و فرمان برید مرا در امر و نهی و ما اسئلکم و نمی طلبم از شما
علیه بر نصح و وعظ یا تبلیغ رسالت من اجر هیچ مزدی که من دهید تا بآن متهم شوم نزد شما ان اجری نیست مزد
من الا علی رب العالمین مگر بر پروردگار عالمیان و بعد از اظهار عدم اجر که موجب ثقت است زبان بنصیحت گشوده
گفت اتترکون آیا گذاشته خواهید شد استفهام برای تقریر است یعنی شما را نخواهند گذاشت فیما ههنا در
در آنچه هستید اینجا یعنی در سرای دنیا از منازل و مساکن تازه و نعمت آمنین در حالتیکه ایمن باشید از آفات
و سالم از فوات بعد از آن تفسیر این نعمت میکند فی جنات در بوستانهای پر از اشجار و اثمار و عیون و چشمهای
آب و گویند مراد چاهها پر از آب سرد و خنک است چه قوم ثمود را چشمه و نهر نبوده و زروع و کشتهای
و نخل و خرماستانهای که طلعها هضیم شکوفه درختان آن لطیف و نازک و نرم بود بجهت لطافت میوه آن و
ضحاک گفته که آن رطب خام است بجهت آنکه در یکدیگر متراکم میشود بر وجهی که چون بهم افتند بعضی را بشکنند
مجاهد گفته که از غایت لطافت چون مس کنند خرد و مرد گردد و نزد حسن خرمای بی استخوان است و الواحدی گفته
که چون در دهن نهند از هم باز شود و ابن عباس تفسیر هضیم به نضیج کرده یعنی خرمای پخته حاصل که صالح فرموده
که ای قوم شما را فرو نهید و متنعم در این خرما و سود مند تر آن و تنحتون و می تراشید برای مساکن خود من الجبال

از کوهها بیوتاً خانها فارهین در حالتی که ماهرید در تراشیدن سنگها یا نازان و بتراشید و خوش حال در آن
وچون حق تعالی این نعم مذکوره وقوت این صنعت بشما داده فاتقوا الله پس بترسید از خدای بترک شرک
و اعمال بد و درایند واطیعون و فرمان برید مرا در اوامر و نواهی الهی ولا تطیعوا و اطاعت مکنید امر
المسرفین فرمان آن کافران که بر مسرفند بنفس خود بکفر وطغیان مراد رؤسای ایشانست که نه رهط بودند
که قصد هلاک صالح کردند الذین یفسدون آنانکه تباهی میکنند فی الارض در زمین حجر ولا یصلحون
و بصلاح نمی آرند کار خود را قالوا گفتند قوم ثمود در جواب صالح انما انت جز این نیست که تو من المسحرین
از جادو کرده شدگانی یعنی جادوی بسیار بتو کرده اند و عقل تو رفته و با تمیز نه رسیده از غایت بی خبری
این سخن میگوئی ما انت الا بشر مثلنا نیستی تو مگر آدمی مانند ما بصورت بشریت چون قوم صالح ارباب صورت
بودند و صالح را بصورت خود دیدند از حقیقت حال او غافل شدند بهانه پیش گرفته و گفتند که تو مثل ما
بشری پس دعوی رسالت چرا میکنی چون ترک این دعوی نمیکنی و بران مصری فأت بآیة پس بیار نشانه از خلاف
عادات ان کنت من الصادقین اگر هستی تو از راستگویان در دعوی خود صالح فرمود که چه می طلبید
تا بشما بنمایم گفتند ازین سنگ معین شتری را بیرون آر که ده ماهه از حمل او بر آمده باشد و چون بیرون آید فی الحال
وضع حمل کند صالح دعا کرد ناقه که مدعای ایشان بود از سنگ بیرون آمد فی الحال شتر بچه ازو متولد شد
گفت صالح هذه ناقة این شتریست که شما طلبیده اید لها شرب مر او راست نصیبی از آب و لکم شرب و مر شماراست نصیب
یوم معلوم از آب خوردن روزی دانسته شده یعنی یک روز از آن اوست و یک روز برای شما در نوبت او مزاحم
او مشوید ولا تمسوها بسوء و مس نکنید ویرا ببدی مقصد زدن و کشتن او مکنید که اگر چنین کنید فیأخذکم
پس بگیرد شما را عذاب یوم عظیم عذاب روز بزرگی بزرگی روز باعتبار عظم عذابست در آن ایشان نصیحت
صالح را نشنیده انگاشتند و گوش بموعظه نکردند و قصد کشتن ناقه کردند فعقروها پس پی کردند او را
فاصبحوا نادمین پس گشتند پشیمان ازین فعل نزد نزول عذاب فأخذهم العذاب پس فرو گرفت ایشانرا
عذاب روز موعد که آن صیحه جبرئیل بود و همه بسبب آن هلاک شدند در روایت آمده که بر کشتن ناقه اتفاق
کرده مسطع و قدار سالف را بران داشتند مسطع بمضیق ملجا ساخت که راه گریز نداشت که از دست ایشان
بجهد پس تیری بر پای او رسانید و بعد از آن قدار شمشیر بار رسانید و بکشتند و بروایت صحیح عاقر آن گفت
من عقر آن نمیکنم تا همه راضی شوید پس همه را باین راضی کردانیدند زنی که پرده نشین بود در سرای در آمد و گفتند

رضا میدهی

میدهی باین گفتند نعم و بهمچنین کودکان ایشان باین رضا دادند پس ناقه را عقر کردند و عذاب نازل شد همه را فرا
گرفت و هلاک کرد و تفصیل این حکایت در سوره اعراف مذکور است ان فی ذلک بدرستیکه در آنچه نازل شد
بثمود بجهت کفر و طغیان با وجود معجزه صریح لآیة هر آینه دلالتیست مر اهل اعتبار را بر آنکه کفر بعد از ظهور معجزه
موجب نزول عذابست و ما کان اکثرهم مؤمنین و نبودند بیشتر قوم ثمود گرویدگان در روایت آمده که از قبیله
ثمود با وجود کثرت چهار هزار کس ایمان آوردند و بس و ان ربک و بدرستی که پروردگار تو لهو العزیز هر آینه
اوست غالب که در انتقام معلوب نگردد الرحیم مهربان که بدون استحقاق عذاب نفرماید کذبت قوم لوط
تکذیب کردند قوم لوط علیه السلام یعنی اهل موتفکات المرسلین پیغمبران را چون ابراهیم و لوط و غیر ایشان از انبیای
گذشته اذ قال لهم چون گفت مر ایشانرا اخوهم لوط برادر نسبی ایشان لوط علیه السلام و گویند مراد باخوت
شفقت است زیرا که میان لوط و اهل موتفکات نسب نبود حاصل که لوط علیه السلام ایشانرا گفت الا تتقون
آیا نمی ترسید در ارتکاب معاصی عظیمه از خدای انی لکم بتحقیق که من شما را رسول امین فرستاده ام که
امینم در نصیحت یعنی نیکوخواه شمام و غرض من ازین هدایت شماست نه غیر آن فاتقوا الله پس بترسید از
خدای در ترک استماع نصیحت من واطیعون و فرمان برید مرا در قبول موعظ وما اسئلکم علیه و نمی
طلبم از شما بر تبلیغ و نصیحت من اجر هیچ مزدی تا بر شما گران آید و آنرا بسمع قبول نشنوید ان اجری نیست مزد
من برین پند الا علی رب العالمین مگر بر پروردگار عالمیان بعد از آن بر سبیل انکار و سرزنش گفت که
اتأتون الذکران آیا می آئید بمردان من العالمین از عالمیان که هیچکس درین امر شریک شما نیست و عملی که
با زنان باید کرد با ایشان میکنید و تذرون و میگذارید و دست میدارید ما خلق لکم آنرا که
آفریده است برای استمتاع شما ربکم پروردگار شما من ازواجکم از زنان شما بل انتم قوم عادون
بلکه شما همیشه از حد درگذشتگان با وجود زنان بمباشرت مردان میل دارید و سایر آدمیان بلکه
بر حیوانات باین میل نمیکنند قالوا گفتند قوم لوط در جواب او لئن لم تنته یا لوط اگر باز نایستی ای
لوط از نهی ما ازین عمل بما و از آنچه دعوت میکنی لتکونن من المخرجین از بیرون شدگان از میان ما یعنی ترا از
شهر خود اخراج کنیم بچنانکه مرد ما را ابعد ترین احوال از شهر اخراج کنند قال گفت لوط انی لعملکم بدرستیکه من
کردار شما را من القالین از دشمنانم یعنی بیت مکنید که توقف نمیکنم بر انکار کردن آن تا نهی کنم شما را پس لوط علیه السلام
روی از قوم گردانیده آغاز مناجات کرد و گفت رب نجنی پروردگار من باز رهان مرا و اهلی و کسان مرا که

مومنند مما یعملون از شامت آنچه میکنند و از بدی عاقبت آن فنجیناه پس نجات دادیم او را و اهله
و اهل بیت او را که مومن بودند اجمعین همه ایشان و اهل و زن و دختر و داماد وی بودند همه را مگر الا
عجوزا مگر زن پیر یعنی زن لوط داخل بود فی الغابرین از باقی ماندگان در عذاب مرویست که در راه سنگی بر سر او
واقع شد او را هلاک کرد بجهت آنکه مایل بود بقوم و راضی بفعل ایشان و گویند در شهر مانده بود و با لوط بیرون نیامده
و گفت که راضی ام که بمن رسد آنچه بقوم خواهد رسید ثم دمرنا الاخرین پس هلاک کردیم دیگران را بزمین فرو
بردن و یا بانقلاب شهر برایشان وامطرنا علیهم و باریدیم بر ایشان مطرا باران را یعنی سنگها را بطریق
باران بر سر ایشان باریدیم و یا بعد از انقلاب دیار ایشان بران شهر سنگباران کردیم و بروایت و
آن سنگها از کبریت بود و آتش فساء پس بداست مطر المنذرین باران بیم کرده شدگان که ایمان نیاوردند
ان فی ذلک بدرستیکه در عذاب اهل موتفکه لآیة نشانه بر عقوبت نافرمانان مر اهل عبرت را و ما کان اکثرهم
و نبودند بیشتر ایشان مومنین گرویدگان چه غیر از دو دختر لوط بقول اصح یا دو داماد وی بقول دیگر کسی
لوط نگرویده بودند و ان ربک و بدرستیکه آفریدگار تو لهو العزیز هر آینه اوست ارجمند که هیچکس او را ذلیل
نتواند ساخت در انتقام کفار الرحیم مهربان که قبل از تنبیه و ارشاد عذاب نکند و با اهل ایمان ارتکاب کار که
نسازد در رحم عذاب کذب تکذیب کردند اصحاب الایکة المرسلین یاران ایکه پیغمبران را یعنی شعیب را با
انبیای سابقه بدروغ داشتند و ایکه بیشه بود نزدیک مداین و در آن اشجار و اثمار بود و در میان آورده که ایکه
قوم جدام بودند و چهار دیه داشتند شعیب و بدو عزه و دقاس و حق تعالی شعیب را بایشان فرستاد همچنانکه
بمدین فرستاده بود که والی مدین اخاهم شعیبا و وی در نسب با اهل ایکه اجنبی بود و لهذا اخوت
نسبت اخوه با ایشان ماو بنداد بجهت آنکه با انبیای سابق نسبت داده بود و فرمود اذ قال لهم شعیب یاد
کن چون گفت شعیب مر ایشانرا که ای قوم الا تتقون آیا نمی ترسید از عذاب الهی که بدو شرک می آرید انی
لکم بدرستیکه من شما را رسول امین فرستاده ام با امانت که جز صلاح حال و هدایت شما نمیخواهم فاتقوا
الله پس بپرهیزید از کفر و بترسید از عقوبت الهی واطیعون و فرمان برید مرا در ترک مناهی وما اسئلکم
علیه و نمی خواهم شما را بر تبلیغ رسالت و ارشاد من اجر یاداشتی ان اجری نیست جزای من
برین الا علی رب العالمین مگر بر آفریننده عالمیان و بدانکه دعوت پیغمبران بجهت بر یک نمط و معنی آمده
که ایشان همه بیک چیز دعوت میکردند از دین خدا و توحید و عدل و امر معروف و نهی از منکر و اتقا

ازخدا

از خدا اجتناب از معاصی و اطاعت او سبحانه و رسول او و اخلاص عبادت و امتناع از طمع آخرت بدعوت
و ادای رسالت و اتصاف ایشان بصفت امانت القصه شعیب بعد ازین قول ایشانرا گفت اوفوا الکیل
تمام پیمائید پیمانه را ولا تکونوا من المخسرین از کاهندگان و کم پیمایندگان در کیل و وزن و زیان کنندگان
بحقوق مردمان وزنوا و بسنجید بالقسطاس المستقیم بمیزان راست و عدل یعنی وزنی که ایفا و استیفا باشد ولا
تبخسوا الناس و کم مکنید مردمانرا اشیاءهم چیزهای ایشان از حقوق ایشان و وارثان ایشان را از آن منع مکنید ولا
تعثوا فی الارض و غایت تباهی مجوئید در خرابی بنیان و قتل و اهلاک زراعات در زمین از کشتن و
غارت و قطع طریق مفسدین در حالتیکه مفسد باشید یعنی با وجود تباهی در امور مذکوره مرتکب انواع
دیگر از مفاسد مشوید و مراد نهی است ایشانرا از جمیع فسادها واتقوا الذی و حذر کنید از عقوبت آنکس که
بقدرت کامله خلقکم بیافرید شما را والجبلة الاولین و گروه پیشینیان را یعنی کسانی را که متقدم بودند بر شما
از خلایق قالوا گفتند اهل ایکه در جواب شعیب که انما انت جز این نیست که تو من المسحرین از جادو کرده شد
یعنی از آنهائی که ایشانرا مکرر جادو کرده باشند تا حدیکه عقل از ایشان محو شده وما انت الا بشر
مثلنا و نیستی تو مگر آدمی مانند ما در صفات بشریت پس بچه چیز بر ما تفضل میکنی و ادای رسالت میکنی چه این
هر دو صفت منافی رسالتند و ان نظنک و بدرستیکه ما گمان می بریم ترا لمن الکاذبین از دروغگویان در دعوی
خود فاسقط پس فرود آور و بیفکن یعنی خدای خود را بگو که بیفکند علینا بر ما کسفا من السماء پاره از آسمان
و ما را با آن هلاک گرداند ان کنت من الصادقین اگر هستی تو از راستگویان عذابی بر ما فرو خواهد آمد و ما را
التماس عذاب بجهت رسوخ ایشان بود در جحود و تکذیب و اگر در ایشان اندک میلی می بود بتصدیق پیغمبر
در خاطر نمی گذرانیدند چه جای آنکه طلب آن کنند قال گفت شعیب علیه السلام ربی اعلم پروردگار من داناتر است
بما تعملون بآنچه میکنید از پرستیدن بتان و احکام طعام و کم فروشی و سایر معاصی و عذابی که مکافات اعمال
باشد خواهد رسانید در وقت معین مقرر او کرده است که چون قوم شعیب در انکار و استکبار افزودند حق تعالی
هفت شبانه روز آفتاب گرم و حرارتی در نهایت سورت بر ایشان گماشت بمثابه که آب چاه و چشمه ایشان
بجوش آمده نفسهای ایشان فرو گرفت و بیرون خانها در آمدند حرارت زیاده شد روی به بیشه نهادند و هر
در پای درختی افتاده از تاب گرما می طپیدند ناگاه ابری سیاه در هوا پیدا شد و نسیم خنک از آن وزیدن
گرفت اصحاب ایکه خوشدل شده یکدیگر را آواز دادند که بیائید تا در سایه آن ابر آسایش گیریم که مجموع

ایشان در زیر ابر مجتمع شدند آتشی از آن بیرون آمد همه را بسوخت چنانکه میفرماید که فکذبوه پس تکذیب کردند شعیب را علیه السلام فاخذهم پس فرا گرفت ایشانرا عذاب یوم الظلة عذاب روز ظله بر وفق اقتراح ایشان و ظله در لغت عرب سایبانست و آن ابر سیاه بود بشکل سایبان بر زبر ایشان و گویند عذاب ظله آن بود که هفت شبانه روز حق تعالی گرما بر ایشان گماشت تا نفس ایشانرا فرا گرفت پس در ولایت ایشان کوهی را امر کرد تا از جای خود برخاست و چون سایه در هوا بایستاد و در زیر آن هوا و آبها خنک پدید آمد یکی از ایشان آن را دید بار احت و در پای آن کوه چشمهای آب سرد و درختان پر میوه در مانی آنجا استراحت کرد و آب و میوه بخورد المقدار که میخواست گرفت و بخانه خود باز آمد و اهل بیت و دوستان خود را از آن خبر داد و ایشان نیز رفتند و بعضی از آنجا برداشتند و تمام اهل شهر بدین واقف شدند بهیئت مجموع از شهر بیرون آمدند به آن کوه جمع شدند که هیچکس در شهر و ولایت نماند الا که در زیر آن کوه پناه آورد پس آن کوه بر ایشان فرود آمد و همه را هلاک کرد و از قتاده و غیره منقولست که حق تعالی شعیب را بدو گروه فرستاد یکی اهل مدین و دیگری اصحاب ایکه اهل مدین بصیحه جبرئیل هلاک شدند و اصحاب ایکه بعذاب ظله انه بدرستیکه عذاب روز ظله کان عذاب یوم عظیم بود عذاب روز بزرگ ان فی ذلک بدرستیکه در این عذاب که از آن بیرون آمد آتش سوزان بود از ابر آینه لآیة هر آینه نشانه ایست بر کمال قدرت منتقم حقیقی و ما کان اکثرهم و نبودند بیشتر از ایشان مؤمنین مومنان مراد همه ایشانست چه هیچکس از اهل ایکه بشعیب نگرویدند بخلاف اهل مدین که جمعی از ایشان ایمان آوردند و ذکر اکثر باعتبار توافق آیتست با آیات سابقه که در آخر قصص انبیا مذکور شد و ان ربک و بدرستیکه پروردگار تو لهو العزیز هر آینه او است غالب و قاهر بر اعدا و توانا بر انتقام ایشان الرحیم مهربان بر انبیا و متابعان ایشان و بر ما گرویدگان بمهلت دادن ایشان و عدم تعجیل عقوبت تا حجت بر ایشان لازم گردد و این آخر قصص مختصر است که بر سبیل اختصار برای تسلیه دل مبارک سید ابرار صلی الله علیه و آله درین سوره مذکور شده و تکذیب مکذبان قریش نیز همچنین است تا معلوم کنند که هر امتی که تکذیب پیغمبر خود کردند معذب شدند و ایشان نیز بر تکذیب پیغمبر عذابی خواهد رسید و انه و بدرستیکه منزل شده از این قصص و آیات بر تو مراد قرآنست لتنزیل رب العالمین هر آینه فرو فرستاده پروردگار عالمیانست نزل به فرو فرستاده خدای تعالی بمصاحبت قرآن الروح الامین جبرئیل را علیه السلام علی قلبک بر دل تو یعنی جبرئیل تلقین تو کرد از او وحیی که مامور بود بدون تبدیل و تغییر آن را فرا گرفتی از وی و در دل خود نگاه داشتی و تسمیه جبرئیل بروح الامین

بجهة آنست

بجهة آنست که او امین خداست و بروحی او و باور بنده است دین او و حفص بتخفیف نزل میخوانند و رفع حا و نون و روح الامین و با برای تعدیه است یعنی فرود آورد جبرئیل قرآن را بر دل تو لتکون تا باشی من المنذرین از بیم کنندگان مر خلق را از آنچه مؤدی شود بعذاب از فعل و ترک همچنانکه امم سابقه واقع شد و این کلام تقریر است برای حقیقت قصص تنبیه بر اعجاز قرآن و نبوت محمد صلی الله علیه و آله چه اخبار این قصص از کسی که متعلم آن نیست نمی باشد مگر بوحی از حق تعالی حاصل که میفرماید که حق تعالی فرو فرستاده قرآن را بر دل تو بواسطه جبرئیل بلسان عربی مبین بزبانی عربی هویدا و واضح المعنی تا قریش نگویند که ما سخن تو را فهم نمیکنیم و نمیدانیم که چه میگوئی و اندار پیغمبر بزبان قوم خود بتبلیغ رسالت میکرد و انه و بدرستیکه ذکر قرآن و یا صفت آن و یا معنی آن و ذکر پیغمبر صلی الله علیه و آله و نعت او مکتوبست لفی زبر الاولین در کتب پیشینان پس حق و مصدق باشد در بعضی تفاسیر آورده اند که مشرکان عرب در معنی از خود که مشکل بودی مشورت با حبار بنی اسرائیل کردندی و سخن ایشان را که در آن باب گفتندی قبول کرده دانستندی حق تعالی بر سبیل تقریر فرمود که او لم یکن لهم آیة آیا نیست مر مشرکان قریش را آیة نشانه صحت قرآن یا نبوة پیغمبر صلی الله علیه و آله یا قصص مذکوره و سایر آنچه مردمان را بآن دعوت می فرماید که ان یعلمه آنکه میدانند قرآن را بنعت و یا پیغمبر را بصفت علماء بنی اسرائیل دانایان بنی اسرائیل که در کتب سابقه گذشته اند و شهادت مردم دانا بر چیزی موجب تیقن و تحقق است و علمای بنی اسرائیل عبد الله بن سلام و عبد الله بن حدا و اصحاب او و در روایت عطیه پنج کس بود عبد الله بن سلام و ابن یامین و ثعلبه و اسید از ابن عباس مرویست که سبب نزول آیه مذکوره آن بود که مشرکان مکه شخصی را بیهود مدینه فرستادند که چه میگوئی در محمد که دعوت نبوت میکند ایشان گفتند که ما در توریة نعت و صفت او را خوانده ایم و در آنجا یافته ایم و در آنجا یافته ایم که اکنون وقت بعثت است حق تعالی فرمود که نه این آیتست و دلالتی بر صدق نبوت و دعوی رسالت و سید اوس و خزرج همین بود که علمای ایشان خبر دادند ایشانرا بوجود ذکر او و نعت محمد در کتب ایشان و بعد از رسوخ کفر و جحود ایشان خبر میدهد که ولو نزلناه و اگر می فرستادیم قرآن را علی بعض الاعجمین بر برخی از آنها که عرب نیستند هم بلغت عرب فقرأه علیهم پس بخواندی آن اعجمی قرآن را بر کلام بر ایشان بلغت ایشان با آنکه این دلیل زیادتی اعجاز قرآن بودی که اعجمی کلام عربی در غایت فصاحت و نهایت بلاغت بخواند ما کانوا به نبودندی ایشان بدان قرآن منزل مؤمنین ایمان آورندگان چه از روی استکبار در گردنکشی و استنکاف جاهلیت گفتندی که عرب را از متابعت عجم عارست و اصلا نظر در

این معجزه ظاهره نکردندی که مردی عجمی قرآن عربی فصیح بلیغ ایشان با آنکه عرب فصیح اند از آوردن مثل عاجزند بخواندی و بعضی آیه آنست که قرآن را بر اعجمی بلغت غیر عربی فرو فرستادیم کافران نمیگرویدند که ما فهم نمیکنیم و معنی آن را در نمی یابیم پس بجهة این بلسان عربی آنرا انزال فرمودیم بر فصیح تری از ایشان که از اشرف خانواده ایشانست تا در آن تامل کنند و تصدیق آن نمایند و در تفسیر اهل البیت علیهم السلام از ابی عبد الله علیه السلام نقل میکنند که اگر قرآن بلغت عجم نازل میشد عرب باو ایمان نمی آوردند و چون بلغت عرب فرود آمد عجم باو ایمان آوردند و این دلالت بر فضیلت عجم بر عرب دارد و عبد الله مطیع در تفسیر این گفته که اگر قرآن را بر حیوانات عجم القا میکردیم و آن حیوان آن را بر وفق فصیح بر ایشان میخواندند ایشان بآن نمیگرویدند با آنکه در زیادتی تعجب است و عبد الله مسعود را از معنی این آیه پرسیدند او اشارت کرد بشتری که بر آن سوار بود و گفت هذا من الاعجمین یعنی این شتر از اعجمین است و اعجم کسی را که فصیح نباشد و در زبان او عجمه و لکنت باشد و اعجمی نیز مثل آنست و یا در جهة زیادتی مبالغه است یعنی نهایت عجم و بسته زبان و غیر فصیح کذلک همچنانکه قرآن را بمتفق عرب فرستادیم سلکناه در می آوریم آنرا فی قلوب المجرمین در دلهای مشرکان یعنی پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله میفرمائیم که بواسطه تلاوت بر ایشان آنرا در قلوب ایشان داخل میگرداند تا می شناسند معانی و اعجاز آنرا لا بجهة فرط عناد و لجاج و استکبار لا یؤمنون به ایمان نمی آورند بدان حتی یروا العذاب الالیم تا به بینند عذاب دردناک را در دنیا که تلجی ایشان باشد بایمان همچنانکه بر امم سابقه گذشته که نزد مشاهده عذاب اظهار ایمان کردند و فایده بایشان نداد و همه مستاصل شدند و یا در آخرت فیأتیهم پس بیاید عذاب بر ایشان بغتة ناگاهان و هم لا یشعرون و ایشان ندانسته وقت آمدن آنرا فیقولوا پس گویند از روی حسرت و تاسف این تمنا کنند که هل نحن منظرون آیا ما هستیم مهلت داده شدگان یعنی آیا ما را مهلت دهند تا بگرویم و تصدیق کنیم از مقاتل مرویست که حق تعالی ایشانرا ترسانید از وقوع عذاب بر ایشان بر سبیل تکذیب و استهزا استعجال آن کردند حق تعالی فرمود که افبعذابنا یستعجلون آیا بعذاب ما شتاب زدگی میکنند و حال آنکه در وقت دیدن عذاب مهلت طلبند و چون عمر و کفار بجهة تمتع آنها بود بحطام دنیا و امید طول عمر و امل دراز و کثرت نعم بواسطه آن عاقبت کار را غافل بودند از بیچارگی می خود که افرأیت آیا دیدی و دانستی ان متعناهم اگر برخوردار دیدیم ایشان سنین سالهای بسیار ثم جاءهم پس بیاید بدیشان ما کانوا یوعدون آنچه بودند که وعده داده می شدند از عذاب ما اغنی عنهم دفع نکند از ایشان عذاب را ما کانوا یمتعون آنچه بودند که بآن برخوردار میباشند یعنی تمتع تطاول

در دنیا

در دنیا و نعیم آن مانع عذاب ایشان نشود چه آن موجب ازدیاد اثم و عصیان و طغیان ایشان بوده پس او را اعمی دیده ان کرده از عاقبت کار از آن غافل می کردند مرویست که میمون بن مهران که صاحب مال و منال بود آرزو مند لقای حسن بصری بود تا روزی او را در طواف خانه کعبه دریافت و از او التماس موعظتی کرد وی آیه برو خواند که ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون میمون گفت که بتحقیق که مرا پند دادی و سخن را تمام کردی و ما اهلکنا و هلاک نکردیم من قریة اهل دیهی را الا لها منذرون مگر که اهل آنرا پیغمبران بیم کننده بودند ذکری بجهة پند دادن و الزام حجت یعنی اول پیغمبرانرا فرستادیم تا ایشانرا بحق دعوت کردند و از عذاب ترسانیدند و چون تصدیق نکردند و عناد و جحود افزودند مستحق عقوبت شدند و ما کنا ظالمین و ما نیستیم ستمکاران که قبل از الزام حجت کسی را هلاک کنیم و تعجیل عقوبت فرمائیم آورده اند که مشرکان قریش گفتند که محمد را دیوی هست که نزد وی می آید که قرآن برو میخواند حق تعالی نفی تخرص ایشان کرده فرموده که و ما تنزلت به الشیاطین و فرو نیاوردند قرآن را دیوان و ما ینبغی لهم و نشاید و سزاوار نباشد مر ایشانرا فرود آوردن قرآن و ما یستطیعون و نتوانند و قادر نباشند بر آن جهة شهاب ثاقب و ملائکه مانعند از رفتن آنها با سمان انهم بدرستیکه ایشان عن السمع از شنیدن کلام ملائکه لمعزولون دور کرده شدگان اند و یا گناه کرده شدگان اند جهة نفوس آنها خبیث و ظلمانیست شریر بالذات پس چگونه قبول فیضان حق نمایند از ملائکه که طیب و طاهر اند و در کمال نورانیت و خیر بالذات پس مناسبی میان آنها نباشد فلا تدع پس مخوان و مپرست مع الله با خدای بحق الها آخر خدای دیگر فتکون پس باشی بسبب این من المعذبین از عذاب کرده شدگان حق تعالی با آنکه میدانست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله هرگز قصد این نخواهد کرد که با او سبحانه خدای دیگر را شریک سازد در پرستش او کند اما بجهة انعام او زیادتی اخلاص و لطف بر سایر مکلفان را خطاب بآنحضرت است امام مراد مکلفانند تا دانسته شود که هرگاه شخصی که عظیم الشان و رفیع المکان بجهة شرک معذب خواهد شد پس کسی که دون او باشد حال او چگونه باشد و انذر و بیم کن عشیرتک الاقربین خویشان نزدیک تر خود را یعنی ابتدا انذار است اکن با قرب فالاقرب و بعد از آن بابعد فالابعد چه اهتمام بشان آنها و دیگر تخصیص اقرب جهة تنبیه است بر آنکه او هرگاه بجهة قرابت در انذار مداهنه نکند نیز در اجانب است بر مداهنه در دین و احکام آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیه همه اقربای خود را جمع کرد و انذار فرمود و این خبریست متواتر نزد خاص و عام و از آنجمله در خبر ماثور از ابن عباس ع وارد شده که چون این آیه آمد پیغمبر صلی الله علیه و آله اکثر فرزندان و همه فرزندان عبد المطلب را جمع کرد در سرای ابوطالب و ایشان

و ایشان چهل کس بودند پس امیرالمؤمنین علی علیه السلام را امر کرد تا برای ایشان گوسفندی با میده گندم طعام پخت
و نزد ایشان حاضر ساخت با صاعی از شیر و هر مردی از ایشان معروف بود بانکه شتری خوردی که آنرا جذع خوانند
و آن شتر پنج ساله است و بروایت دیگر مسند را تمام اکل کردی و قدحی بزرگ از شیر بسر آن آشامیدی و مجموع آنچه
پیغمبر برای ایشان آورده شصت صاع بود چون ایشان آنرا بدیدند بخندیدند و گفتند ای محمد این طعام که
تو آورده یک کس را کفایت نکند رسول صلی الله علیه و آله فرمود کلوا بسم الله بخورید بنام خدای یعنی بنام خدای
ببرید و شروع کنید در خوردن و آشامیدن ده کس ده کس می آمدند و از آن می خوردند و سیر می شدند تا همه سیر
گشتند پس فرمود اشربوا بسم الله بیاشامید بنام خدای ایشان آن صاع شیر را سر آن آشامیدند و سیراب
شدند حق تعالی این را آیتی و معجزی کرد ابیندم ای صدق دعوی رسول ابولهب گفت ای قوم محمد شما را باین سحر کرد پیغمبر صلی
الله علیه و آله در آن روز خاموش شد و هیچ نگفت روز دیگر بهمین طریق ایشان را احضار ساخت بمثل این طعام داد بعد از آن
برخاست و گفت ای پسران عبد المطلب بدانید که خدای تعالی مرا بجمیع خلق فرستاده است بر قوم و بر شما و این
آیه را انزال فرموده که و انذر عشیرتک الاقربین و شما را بدو کلمه دعوت میکنم که بر زبان سبک و آسان است و در
ترازوی اعمال سنگین و گران و شما باین دو کلمه بر عرب و عجم مالک شوید و ایشان شما را منقاد گردند و باین دو کلمه بهشت
درآیید و از دوزخ نجات یابید و آن اینست که گواهی دهید که خدای یکی یکیست و من رسول اویم و هر که درین
دو کار یاری من کند و معاون باشد برادر من باشد و وزیر و خلیفه من پس هیچکس جواب نداد مگر علی بن ابی طالب
که برپای خاست و گفت یا رسول الله من ترا درین کار یاری و مددکارم و در آن وقت آنحضرت از همه کهتر بود و ساق از همه
باریکتر و چشم از همه دردمندتر رسول فرمود بنشین وی بنشست پس رسول دیگر باره این باز گفت کس جواب نداد مگر
وی برخاست و گفت یا رسول الله من ترا درین کار معاونت نمایم حضرت فرمود بنشین بار سیوم همین سخن اعاده فرمود
کس اجابت او نکرد مگر علی علیه السلام که دیگر باره برخاست و گفت انا انصرک من یاری دهم ترا حضرت فرمود اجلس یا علی
فانک اخی و وصیی و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی بنشین ای علی که تو برادر منی و وصی و وزیر منی و وارث و خلیفه
منی از پس من قوم از آنجا برخواستند گفتند یا ابوطالب بر سبیل استهزا که اطع ابنک فقد امر علیک فرمانبردار پسر
که اورا در تو امیر ساخت و این روایت را ثعلبی که امام اصحاب الحدیث و معتمد اهل سنت است در تفسیر خود
درین آیه آورده و این قصه از ابی رافع بانوجه مرویست که پیغمبر صلی الله علیه و آله بنی عبد المطلب را جمع کرد در شعب کوه
و از بران گوسفندی برای ایشان طعام پخت و ایشان آنرا خوردند و سیر شدند و قدحی بزرگ از شیر با ایشان داد

آشامیدند

شعرا

آشامیدند تا سیراب گشتند پس فرمود که حق تعالی مرا امر کرد که بترسانم خویشان نزدیک خود را و شما خویشان
نزدیک و گروه منید و بدرستیکه حق تعالی هیچ پیغمبری را نفرستاد مگر که از اهل او برادری و وزیری و وارثی
و وصیی برای او تعیین فرمود پس کدام از شما برمیخیزد تا با من بیعت کند تا برادر او و برادر و وارث و وزیر
و وصی من باشد و از من بمنزله هرون باشد از موسی آنست که بعد از من پیغمبری نخواهد بود یعنی در جمیع امور
قایم مقام من باشد الا در رتبه نبوت چه آخر پیغمبرانم و خاتم ایشان و بعد از آن فرمود باید که برخیزد در
میان شما استاده و با آنکه استاده از غیر شما باشد و این کلام را سه بار اعاده فرمود پس علی علیه السلام
برپای خاست و با آنحضرت مبایعت کرد پس اجابت کرد و فرمود ادن منی نزدیک من آی علی علیه السلام نزدیک
وی رفت آنحضرت دهن مبارک گشوده و آب دهن مبارک خود را در دهن مبارک او کرد و هر دو دوش و هر
دو دستاو تفل فرمود ابولهب گفت بد چیزی بر پسر عم خود بخشیدی که اجابت تو کرد تو دهن و روی او را از
آب دهن پر ساختی پیغمبر فرمود که ملاته حکما و علما و حکمت و علم دهن و روی او را پر ساختم و سعید بن جبیر از ابن عباس
روایت کرده که بعد از نزول این آیه مذکوره رسول صلی الله علیه و آله بر کوه صفا برآمد و فرمود یا صباحاه
این کلمه ایست که در وقت هجوم اعدا و نزول بلوی میگویند قریش بعد از استماع این کلمه جمع آمدند نزد حضرت و
گفتند چه میشود ترا فرمود آیا چه می بینید اگر خبر دهم شما را که دشمن در وقت صبح یا شام بشما می رسد تصدیق
من خواهید کرد یا نه گفتند بلی فرمود که فانی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید بتحقیق می ترسانم شما را
از عذاب سخت که در پیش است قوم از استماع متفرق گشتند و ابولهب گفت تبا لک الهذا دعوتنا زیانکار
باد ترا ای محمد ما را از برای این میخواندی حق تعالی سوره تبت یدا ابی لهب تا آخر در باره او نازل گردانید
القصه حق تعالی بعد از امر پیغمبر بانذار اقرب قربا او را امر میفرماید بحسن معاشرت و تواضع با اهل ایمان و میگوید
واخفض جناحک و فرو گذار بال خود را یعنی نرم ساز جانب خود را و تواضع و مهربانی و رافت نما لمن
اتبعک آنکه پیروی کرده است ترا من المؤمنین از گرویدگان و مراد مؤمنین مشرف بایمان باشند یعنی
با کسانیکه بایمان نزدیکند و بزبان تصدیق تو میکنند ملاطفت دار و متواضع باش تا بجهت حسن خلق
در دایره ایمان درآیند و جنان را با لسان موافق سازند فان عصوک پس اگر نافرمانی کنند ترا
عشیره تو و پیروی نکنند و بر کفر راسخ باشند فقل پس بگو با ایشان انی بری مما تعملون بدرستیکه من بیزارم
از آنچه میکنید از شرک و طغیان و توکل و توکل کن در کفایت مهمات خود علی العزیز بر خداوندگار غالب قهر

اعدا الرحیم مهربان اولیا باش که کسانیکه نافرمانی تو میکنند از تو کفایت کنند توکل تفویض امور است
بکسی که مالک حقیقی است و قادر بر نفع و ضرر الذی یریک آنخدایی که می بیند ترا حین تقوم در آن هنگام
و آن هنگام که برمیخیزی از مجلس یا از فراش بنماز کردن تنها یا بجماعت و برای تهجد در جوف لیل برمیخیزی و غیر او
سبحانه بر آن عالم نیست و یا وقتیکه برمیخیزی برای انذار و ادای رسالت وی می بیند ترا در جمیع تصرفات که بیان
قیام می نمایی و تقلبک فی الساجدین و می بیند گردیدن ترا در میان نمازگزارندگان یعنی تفحص
تو در احوال متهجدان چنانکه مرویست که چون فرض قیام لیل منسوخ شد حضرت در شب طوف میفرمود بر بیوت
اصحاب خود تا به بیند که چه میکنند بجهت حرص بر کثرت طاعات ایشان پس خانهای را یافت مانند زنبوران بجهت
کثرت همهمه ایشان بذکر خدا و تلاوت قرآن و قتاده فرموده که می بیند تصرف و تحول ترا در میان نمازگزارندگان
بقیام و رکوع و سجود و قعود وقتیکه امامت ایشان میکنی و چون دانستی که حق تعالی قاهر اعدا و ناصر اولیای تست
و عالم بجمیع احوال پس با طمینان تمام توکل بر او کن و از مشرکان اندیشه بخود راه مده و عکرمه از ابن عباس
روایت کرده که معنی آنست که می بیند گردیدن ترا از اصلاب اهل توحید یعنی از پشت آدم به پشت پیغمبری بعد از
تا که بیرون آورد ترا از صلب پدر تو از نکاح نه بزنا و اصحاب ما تمسک جسته اند که پدران رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که بر ما ... چیزی را از نزد من نمی بینید ترا در پیش من که من می بینم شما را از پس خود چنانکه می بینم شما را
از پیش خود و بعد از آن آیه تلاوت فرمود که تقلبک فی الساجدین انه بدرستیکه خدای هو السمیع اوست
شنوا بتلاوت تو در نماز و با آنچه میگویی العلیم دانا بانچه در ضمیر خود می آری و با آنچه قصد میکنی چه او
سمیع است بهمه مسموعات و عالم بکل معلومات قبل از این آیه مذکور شد که روا نباشد فرود آمدن
شیاطین بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بجهت عدم تناسب مجانست اینجا نیز بجهت تاکید آن میفرماید که هل انبئکم
آیا خبر کنم شما را ای مردمان علی من تنزل الشیاطین بر هر که فرود آیند ایشان تنزل علی کل افاک بر هر
دروغگویی اثیم بزه کار یعنی کاهنان که ایشان یلقون السمع فرو میدارند گوش را بجانب شیاطین
و فرو میگیرند از ایشان اخبار دروغ و دیگر دروغها با آن اضافه میکنند و اکثرهم کاذبون
و بیشتر اهل افک دروغگویانند در آنچه آنرا بشیاطین نسبت میدهند قبل ازین گذشت که پیش
از آنکه شیاطین را برجم از استماع منع کنند بر آسمان رفتندی و سخن فرشتگان شنیدندی و بعضی از
آنچه بر آن مطلع شدندی و با چیزی دیگر اضافه کرده بکاهنان گفتندی و کاهنان آنرا بدیگران گفتندی

و با چیزی چند

شعرا

و با چیزی چند زاید بر آن و اکثرهم کاذبون اشارت بانست و در زمان پیغمبر صلی الله علیه و آله از استراق
سمع ممنوع گشتند و نزد مجاهد مراد باین کاهنان مسیلمه کذاب و طلیحه اند حاصل که حق تعالی بدو وجه بیان حق فرمود
که محمد را سزاوار و لایق نیست که شیاطین برو فرود آیند یکی آنکه تنزل ایشان بر کسیست که شریر و کذاب
و کثیر الاثم باشد بجهت تناسب و مودت میان ایشان و این یعنی میان شیاطین و محمد بعد و منافات چه او
داعی است بدین مستقیم و طریق حق که توحید است و مانع مردمان از شرک و عبادت اصنام و شیاطین مردمان را
بر شرک و بت پرستی میخوانند و ایشان از منهج مستقیم منحرف می سازند و در ضلالت و غوایت
می اندازند پس چگونه میان ایشان تجانس و دوستی باشد دوم آنکه افاکون القاء السمع میکنند بشیاطین
و از ایشان اخذ ظنون و امارات می نمایند بجهت نقصان علم از ایشان بر حسب خیالات خود حکم آن میکنند
باشیاء که اکثر آن مطابق واقع نیست و همچنانکه در حدیث آمده که یک کلمه که جنی آنرا در گوش دوست خود که کاهن است
القا میکند آن کاهن از صد کلمه زیاده کند و دروغ گوید و محمد صلی الله علیه و آله نه چنین است چه اخبار میکند
از مغیبات کثیره که بی حد و حصر است و همه مطابق واقع آورده اند که شعرای عرب مانند عبد الله بن الزبعری
سهمی و ابوسفیان بن حرث بن عبد المطلب و هبیره بن ابی وهب مخزومی و مسافع بن عبد مناف الجمحی و ابو عزه
ابن عبد الله که از قریش اند و امیه بن ابی الصلت الثقفی بکذب و بطلان تکلم کردندی و گفتندی که ما میگوییم مانند
آنچه محمد میگوید و شعرگویی کردندی و گمراهان قوم ایشان جمع شده استماع اشعار ایشان نمودندی و هر شعری که
هجو حضرت رسالت و مذهب اسلام از ایشان شنیدندی یاد گرفتندی و میخواندندی حق تعالی در باره
ایشان آیه فرستاد که والشعراء و شاعران مشرک که ابن زبعری و هبیره و غیر او یتبعهم الغاوون پیروی میکنند
ایشان را از بدکاران و سفیهان عرب یعنی راویان ایشان و از ضحاک نقل است که در عهد رسول خدا دو شاعر
بودند که با هم خصومت کردند و هجو یکدیگر گفتندی یکی از انصار و یکی از قبیله دیگر و هر یکی را جمعی در پیش
ایستاده بودندی و معاونت او میکردند حق تعالی این آیه فرستاد در تیسیر از علم الهدی نقل کرده که مراد
دو شاعرند که هجو پیغمبر و اصحاب و ذم اسلام کردند و جهلای عرب در رایهم تابع ایشان شدندی و قول او
منقولست از جعفر صادق علیه السلام و اسناد غوایت باتباع ایشان جهت آنست که اغلب شعرا فاسق اند چه اکثر
سخن شاعر در باب عشق است و مدح و قصد صحه و توجه بجاهلیت و وصف ایشان بانچه در او باشد از فضایل
و رزایل در تفسیر علی بن ابراهیم وارد شده که ایشان کسانی اند که تغییر دین خدا کنند و مخالفت امر او نمایند

و عیاشی باسناد خود از ابی عبدالله صلوات الله علیه روایت که ایشان گروهی اند که علم و فقه را بخود نسبت دهند
و حال آنکه فقیه عالم نباشند پس گمراه شوند و مردمان را گمراه نمایند از عبدالله عباس منقول است که چون
رسول صلی الله علیه و آله فتح مکه فرمود ابلیس ناله کرد و نعره زد و اصحاب بر وی جمع شده گفتند چه واقع
شده گفت از پس امروز طمع مدارید که کفر را قوتی باشد ولیکن در میان مردمان شعر و نوحه منتشر گردانید
و لهذا از رسول خدا صلی الله علیه و آله مرویست که هر که در اسلام هجو را احداث نماید زبان او را
ببرید بعد از آن در اثبات بطلان شعر و اتباع ایشان می فرماید که أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ یعنی آیا نمی بینی که ایشان فِي كُلِّ وَادٍ
انکه ایشان در هر وادی از فنون کلام يَهِيمُونَ سرگردان می شوند چه اکثر مقدمات ایشان در هجو است
و مطایبه و غزل حرام و عشقبازی و هتک عرض مردمان و مدح در شأن ایشان و مدح نامستحق و هجو
نالایق و افراط در مدح و ذم و امثال آن در امور غیر واقع که موجب ضلالت و اضلال چنانکه فی
و بدرستیکه ایشان يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ میگویند آنچه نمیکنند یعنی بفسق اقرار کرده بر
خود گواهی میدهند و بیقامتهای نا داده یکسی در سلک نظم می کشند و مردمان را بر چیزی ترغیب میکنند
خود نمیکنند و بهای ایشان میکنند از چیزی خود مرتکب آن می شوند اگر کسی تتبع اشعار شعرا کند بر
بسیاری از نمیقولان مطلع شود و در تفسیر کواشی مذکور است که بعد از نزول این آیه حسان بن ثابت
و ابن رواحه و جمعی دیگر از شعرای صحابه بجناب نبوت مآب آمده موقوف عرض رسانیدند که حق تعالی
میداند که ما شاعریم می ترسیم که باین صفت بمیریم و از اهل ضلالت و غوایت باشیم حضرت فرمود که
مومن جهاد می کند بشمشیر خود و زبان خود یعنی هجو کفار کنید و در باب توحید و نصیحت سخن گویید و
هر شعری که شما در شأن کفار میگویید بر ایشان سخت تر است از تیر پس آیه نازل شد که إِلَّا الَّذِينَ
آمَنُوا یعنی شعرا متبوع سفیهانند و در همه وادی سرگردان مگر آنها که ایمان آورده وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کردند کارهای شایسته یعنی پیغمبر را ستایش کردند و بهجو و مذمت کفار مشغول شدند و غیر آن در
عمل صالح وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا و یاد کردند خدا را در اشعار خود یاد کردنی بسیار یعنی اکثر اشعار ایشان
در تحمید و تمجید و توحید است و ترغیب بر طاعت و تنبیه از غفلت وَانْتَصَرُوا و انتقام کشیدند از
مشرکان مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا از آنکه ستم دیده شده بودند بهجو یعنی هجو ایشان را با ایشان رد کردند
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مدحت کردند و دین اسلام را ستایش کردند و اهل هجو خود را هجو کردند

د درخبر

د در خبر آمده که چون کفار پیغمبر را صلی الله علیه و آله هجو کردند فرمود چه منع میکند کسانیرا که مدد خود را شمشیرهای خود
کردند از آنکه بزبانهای خود او را نصرت دهند حسان و ابن رواحه گفتند یا رسول الله ما این کار کفایت میکنیم
حضرت فرمود که هجو مشرکان کنید جبرئیل با شماست کعب بن مالک روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله حسان را گفت
هجو اهل شرک کن که بحق آنکه نفس من بید قدرت اوست که سخت تر است بر ایشان از تیر حاصل که حق تعالی اگرچه در
آیه وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ شعرا را در یک قالب انداخته و ایشان را تشنه لب در وادی حیرت و ضلالت سرگردان ساخته
اما بسیاری از ایشان را بواسطه صلاح عمل و عقیده ایمان در روز إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ زینت داده
بوسیله یاد دادن وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا بساحل خلاص و ناحیه نجات رسیده وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا و زود باشد
که بدانند آنانکه ستم کردند بکفر و افترا و هجو پیغمبر و بانسبت شعر و کهانت بآنحضرت که بعد از موت أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ
بکدام مکان باز خواهد گشت مراد آنست که منقلب ایشان دوزخ خواهد بود یعنی مآل ایشان بعذاب الیم خواهد کشید
که نیرانست و جحیم بهیچ وجه ایشان را از وی نجات نباشد بلکه دایم در آنجا معذب الیم خواهد کشید که نیرانست و جحیم
و هرگز از آن خلاص نشوند سُورَةُ النَّمْلِ ابی بن کعب از سید عالم صلی الله علیه و آله روایت کرده که هر که سوره طس
بخواند حق تعالی او را ده حسنه بنویسد بعدد هر که تصدیق سلیمان و هود و شعیب و صالح و ابراهیم کرده و هر که تکذیب
ایشان کرده و چون روز قیامت از قبر برخیزد گوید که لا اله الا الله و چون که حق تعالی در سوره شعرا ختم کرد ذکر
قرآن در این سوره نیز افتتاح بذکر آن کرده فرمود بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ
الرَّحِيمِ طس در لباب از اخفش نقل کرده که حروف مقطعه برای ابتدای کلام و انتهای کلام است پس دلالت آن
بر افتتاح و اختتام سخن باشد چنانچه انتهای طسم سوره شعرا و فتح سوره نمل است یا طا اشارتست بطهارت قدس
الهی و سین بسنای عزت نامتناهی یا طلب و بندگان راه سلامت قلوب ایشان از ماسوی الله و در روایت ابن
عباس آنست که نامهای خدای که بآن قسم یاد فرموده باشد تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ این آیتهای سوره آیات القرآن آیتهای قرآنست
وَكِتَابٍ مُبِينٍ و آیتهای کتاب بر قرآن عطف احد صفتین است بر دیگری پس قرآن بجهت آن گفت که قرائت آن میکنند
و کتاب باعتبار آنکه می نویسند و تواند بود که کتاب مبین لوح محفوظ باشد که در و مکتوبست آنچه هست و خواهد بود
پس او روشن کننده است مر ملائکه را آنچه واقع است از مکونات هُدًى در حالتیکه آن آیات قرآن یا کتاب مبین
راه نماینده است بصراط مستقیم بهشت نعیم وَبُشْرَى و مژده دهنده لِلْمُؤْمِنِينَ مر گروندگان را بسعادت کبری و جنات
علیاست الَّذِينَ آنانکه يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ بپای دارند نماز را بحدود و ارکان آن وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ و میدهند

زکوة اموال خود را بمستحقان وَهُمْ بِالْآخِرَةِ و حال ایشان بسرای آخرت هُمْ يُوقِنُونَ ایشان بی گمان میشوند
یعنی بیقین میدانند که بعث و نشور و بهشت و دوزخ و حساب و میزان خواهد بود و بعد از آن در صفت مخالفان ایم
ایشان می فرماید که إِنَّ الَّذِينَ بدرستیکه آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ منکر و ند سرای عقبی را زَيَّنَّا لَهُمْ آراسته ایم
برای ایشان أَعْمَالَهُمْ عملهای ایشان را فَهُمْ يَعْمَهُونَ پس ایشان سرگردان و حیران می شوند در ضلالت و جهد
جبائی و ابو مسلم گفته اند که مراد آنست که ما مزین گردانیم برای ایشان اعمال حسنه ایشان را که امر کرده بودیم بآن حسن
وجوه تزیین که آن بیان مثوبات آن بود تا ترغیب ایشان نماید بعمل کردن بآن پس ایشان از آن اهمال شده در وادی
ضلالت سرگردان و حیران میشوند بوسیله ترک آن اعمال مامور که خود در الطریق نجات عمل رسانند و بعضی دیگر
در تفسیر این گفته اند ما تزیین اعمال قبیحه ایشان کردیم بآنکه خلق شهوت نمودیم در ایشان که داعی ایشان است
بفعل معاصی تا متحمل مشقت و تکلیف شده از مشتهیات مجتنب شوند ایشان انیمعنی را کار بسته متحیر شدند و در
آن متردد و متسکک گشته و اندیشه نکردند درین تا راه سداد از فساد بشناسند وجهی این در طرق معاصی
که مشتهای طبیع محبوب نفس ایشانست سلوک نمودند و این وجه اظهر است و برخی دیگر گفته اند که ما دوام کرده ایم
توفیق را بر ایشان و لطف خود را از ایشان باز داشتیم بجهة عناد وجحود ایشان پس مزین شد اعمال قبیحه ایشان
در چشم ایشان و در صدور ایشان باز داشتیم تخلی گشتند و این آیه بمنای آیه وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ است
زیرا که اسناد تزیین بشیطان درین آیه بحسب حقیقتست و صاحب کشاف گفته که اسناد آن بحق تعالی در آیه
زینا لهم بر سبیل مجاز یعنی چونکه حق تعالی کفار را ممتع ساخته بطول عمر و فراخی رزق و بسیار نعمت و احسان با ایشان
وسیله اتباع شهوات است و اختیار راحت و تلذذ و نفرت از تکالیف پس گوییا او سبحانه تزیین اعمال ایشان
کرده و اگرچه بحقیقت شیطان مزین اعمال ایشان است در نظر ایشان أُولَٰئِكَ آن گروه که متصف اند بصفات مذکوره
الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ آنانند که مر ایشان راست بدی عذاب در دنیا چون قتل و اسر در روز بدر وَهُمْ فِي
الْآخِرَةِ و ایشان در سرای عقبی هُمُ الْأَخْسَرُونَ ایشانند زیانکاران یعنی از ایشان زیانکارتر نیست بسبب
فوت ثواب استحقاق و ثواب وَإِنَّكَ بدرستیکه تو ای محمد لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ هر آینه تلقی کرده میشوی قرآن را یعنی
جبرئیل آنرا بتو القا میکند و میرساند و تو آنرا فرو میگیری مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ از نزد خدای درست کردار است
گفتار عَلِيمٍ بسیار دانا بجمیع نهان و آشکار و بعد از آن شروع در بیان بعض قصص میکند که از عجایبست
و دوی علم است بآن نعیم او از مردمان زمان رسول صلی الله علیه و آله میفرماید إِذْ قَالَ مُوسَىٰ یاد کن چون گفت

موسی بن

موسی بن عمران لِأَهْلِهِ مر کسان خود را که با او بودند از مدین بمصر و راه گم کرده بودند و زمستان بود و درد زاییدن
پدید آمده بود و سرما در یافته و شب در نهایت تاریکی و آتش زنه نمی جست إِنِّي آنَسْتُ بدرستیکه من دیدم
نَارًا آتشی امروخته یعنی انجا ملک کشیده شاید که من زود باشد که بیارم شما را مِنْهَا بِخَبَرٍ از آتش خبری یعنی کسی که بر سر آن
آتش باشد حال راه و غیر آن معلوم کنم أَوْ آتِيكُمْ یا بیارم برای شما بِشِهَابٍ قَبَسٍ شعله آتش فرا گرفته شده یعنی از
آن آتش چند که لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ شاید که شما گرم شوید بآن یعنی با میدانیکه شما بآن گرم شده از برودت هوا
و شدت سرما خلاص شوید یعنی اگر کسی نباشد که از و خبر راه معلوم توان کرد پس لا اقل پاره از آن آتش توان آورد
که بآن گرم شوید پس موسی اهل خود را گذاشته متوجه آتش شد فَلَمَّا جَاءَهَا پس آن هنگام که آمد نزدیک آن
آتش نوری دید بی سوختن چیزی که از درختی سبز افروخته که برگ آن می جنبد و نمی مرد و بیکشاد از آن متعجب شد
آهنگ کرد تا آتش از درخت بیخ درخت آمد و چون زیر درخت آمد باز بسر درخت آمد تعجب او بیشتر شد در حال
نُودِيَ ندا کرده شد أَنْ بُورِكَ بانگ برکت داده باد و بکثرت خیر فایض باد مَنْ فِي النَّارِ هر که در مکان آتش است
که آن بقعه مبارکه مذکوره در کریمه مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که گرداگرد مکان آتش
و نواحی آن یعنی هر که در وادی ایمن است و هر که در جانب آنست از زمین شام که موسوم است بکثرت برکات چه
آن مبعث انبیا است و مجمع اموات و احیای ایشان و مهبط وحی بر ایشان و نزد بعضی مراد من فی النار موسی
و من حولها ملائکه حاضر بودند آنجا تصدیق بر خطاب باین کلام بشارتست بآنکه حق تعالی از برای موسی امر عظیم حکم کرده
فرموده که برکات آن در اقطار شام منتشر گردد و آن بحق کردنست با موسی و نبوت دادن با و و ظاهر کردانیدن
معجزات بر دست او وَسُبْحَانَ اللَّهِ و پاکست خدای رَبِّ الْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیانست از تشبیه و ند و ضد
و ولد و زن این تتمه آن خبر است که ندا کرده شد موسی بآن تا از استماع کلام او سبحانه توهم تشبیه نکند آورده اند
که چون موسی این ندا شنید از آن متعجب شده با خود گفت آیا این ندا کننده که باشد باز ندا آمد که یَا مُوسَىٰ إِنَّهُ
ای موسی شأن و قصه اینست أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ منم خدای غالب بر همه حکم کننده بصواب و بعد از آن باو ندا
رسید که وَأَلْقِ عَصَاكَ اینکه بیفکن عصای خود را و چون موسی این ندا شنید عصا بیفکند فی الحال مار شده آغاز
رفتن کرد فَلَمَّا رَآهَا پس چون دید موسی عصا را که تَهْتَزُّ حرکت میکند باضطراب و بهر طرف میرود کَأَنَّهَا جَانٌّ
گوییا مار سیستی باریک تیز و تند رو و حرکات او سریع مانند جان بود در جثه بجوی ثعبان و حکمت در آنکه آنرا مار کردانیده
بود که او را دلیلی باشد موسی را بر آنکه این کلام که می شنود کلام خدا است که قادر است بر آنکه چوبی را مار کرداند

به کلام شیاطین و غیر ایشان و یا آنکه مستأنس شود بدان تا چون نزد فرعون آید دانحال را ببیند از آن نترسد و بر هر تقدیر موسی چون آن صورت را بدید وَلَّى روی برگردانید مُدْبِرًا در حالتیکه پشت کننده و گریزان بود وَلَمْ يُعَقِّبْ و باز نگشت بر عقب خود و باز ندا رسید پس ندا کرده شد يَا مُوسَى لَا تَخَفْ ای موسی مترس و خوف بخود راه مده إِنِّي لَا يَخَافُ بدرستیکه نترسد لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ نزدیک من فرستاده شدگان از سطوت عصا یا کوهی باشد نازل شود و یا آنکه ایشان بجهة آنکه فعل قبیح نمیکنند و ترک واجب نمی نمایند نزد من بدعاقبت نباشند تا از آن بترسند إِلَّا مَنْ ظَلَمَ لیکن هر که ستم کند بر نفس خود بفعل قبیح از غیر فرستادگان چه انبیا بجهة عصمت از صغیره و کبیره منزهند ثُمَّ بَدَّلَ پس بدل نمود آن ستم و بدی را حُسْنًا نیکوئی بَعْدَ سُوءٍ پس از بدی یعنی توبه کرد از گناه فَإِنِّي بدرستیکه من غَفُورٌ آمرزنده ام تا بیامرزم رَحِيمٌ مهربان بر ایشان و یا معنی آنست که هر که ارتکاب ترک اولی نموده باشد و تبدیل آن کرده باشد بآنچه تدارک نموده از فعل حسن و عزم بر اتیان نمودن با دلی پر خوف و رجا نموده باشد و حق تعالی همان ثواب که مترتب بر فاعل ندب شود باو کرامت خواهد کرد و بنابرین محمل تواند بود که این تعریض باشد بموسی بسبب زدن بر قبطی کما قال رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی و بعد از آن بجهة اظهار معجزه دیگر باز باو ندا رسید که وَأَدْخِلْ يَدَكَ و در آر دست خود فِي جَيْبِكَ در گریبان پیراهن خود چون پیراهن حضرت موسی آستین نداشت از این جهة حکم شد که دست در گریبان کن تَخْرُجْ بَيْضَاءَ تا بیرون آید سفید و درخشنده مِنْ غَيْرِ سُوءٍ بی علتی یعنی سفیدی او از آفت برص نباشد پس موسی دست در گریبان کرده بیرون آورد چندان نور از آن تافت که شب ظلمانی چون روز نورانی گشت و اگر در روز دست بیرون آوردی چندان نور آن بر روشنی آفتاب غلبه کردی بعد از آن ندا باو رسید که برو ای موسی با این دو معجزه عظیمه فِي تِسْعِ آيَاتٍ که در جمله نه معجزه است و در شماره آن و اعظم آن إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ بسوی فرعون و گروه او و هفت معجزه دیگر شکافتن دریا بود و جراد و قمل و ضفادع و دم و قحطی چنانکه تفصیل آن در سورة الاعراف گذشت و اکثر بر آنند که فی بمعنی مع است یعنی برو با نه آیت دیگر نزد فرعون و قوم او و بنابرین عصا و ید بیضا را یکی گیرند و شکافتن دریا که بآن مبعوث نبود بسوی فرعون همان نه باشد بر این تقدیر نیز العقده حق تعالی موسی را ندا کرد که برو با این معجزات بسوی فرعونیان إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه ایشان هستند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفتگان از دایره فرمان بجهة فرط کفر و طغیان پس موسی علیه السلام اهل خود را در میان آن وادی گذاشته و بامتثال امر الهی مبادرت کرده متوجه مصر شد و جمیع معجزات که بآن

ماحور بود

مأمور بود بدیشان نمود ایشان بآن نگرویدند و بسحر نسبت دادند چنانکه میفرماید که فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ پس چون در آمد بفرعون و قوم او آيَاتُنَا دلایل قدرت ما و براهین رسالت موسی که با ایشان آورد مُبْصِرَةً در حالتی که روشن و هویدا بود و مشاهده کس بود بوجهی که هر که آنرا میدید میدانست که از مقدور بشر خارج قَالُوا گفتند فرعونیان از روی عناد و جحود و استکبار هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ این جادوئی است روشن یعنی هر کس داند که این سحر است وَجَحَدُوا بِهَا و منکر شدند بآن یعنی تکذیب آن کردند وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ و حال آنکه بود ند بآن نفسها یعنی بیقین میدانستند که آن آیتها از نزدیک خداوند است و سحر نیست و بزبان تکذیب آن میکردند ظُلْمًا بجهة ستمکاری و عدوان وَعُلُوًّا و ترفع و سرکشی از ایمان و کدام ظلم از این قبیح تر از ظلم کسی تواند بود که متیقن باشد بآنکه آیات مذکوره معجزات و انها از نزد خدا و باوجود این مکابره نموده آنرا بسحر نسبت نماید و گوید هذا سحر مبین فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس ببین ای بیننده بنظر عبرت و بصیرت که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ عاقبت کار تباه کاران که در دنیا بآب غرق شدند و در عقبا بآتش مؤبد سوزند و بعد از آن متذکر قصه داود و سلیمان علیهما السلام شده میفرماید وَلَقَدْ آتَيْنَا و بدرستیکه دادیم دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ داود و پسر او سلیمان عِلْمًا دانشی از احکام شرایع و ابن عباس فرموده که مراد دانستن زبان مرغانست و سایر حیوانات وَقَالَا الْحَمْدُ و گفتند بعد از عطای علم بایشان لِلَّهِ الَّذِي آن خداوند را ستایش و ثنا که بسبب دانش فَضَّلَنَا افزونی داد ما را عَلَى كَثِيرٍ بر بسیاری مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویده خود درین دلیل است بر فضل علم و شرف اهل آن و تفضیل ایشان بر غیر چه داود و سلیمان آنرا اساس فضل خود گردانیده بران شکرگزاری نمودند و غیر آنرا از نظر اعتبار برانداختند که پادشاهی عظیم بود که غیر ایشان را نداده بود وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ و میراث گرفت سلیمان دَاوُودَ داود علیه السلام مال و ملک و پادشاهی و نبوت پس هر که داود علیه السلام را نوزده پسر که داود علیه السلام را نوزده پسر بود هر یکی داعیه ملک داشتند حق تعالی نامه مهر کرده از آسمان فرستاد و در وی چند مسئله یاد کرد و فرمود که هر که از اولاد تو این مسایل را جواب دهد بعد از تو وارث ملک باشد داود فرزندان را جمع کرد و احبار و اشراف را حاضر ساخت و آن مسئلها را بر فرزندان عرض فرمود که بگوئید نزدیکترین چیز کدام است و دورترین اشیا چیست و کدامست انس و انس ترین چیست و چیست آنکه وحشتناکتر است و کدامند که دو قائمند و دو مختلفند و دو متباعد و کدام کار است که آخر آن ستوده است و کدام کار است که آخر آن نکوهیده است اولاد داود علیه السلام از جواب عاجز

آمدند سلیمان علیه السلام فرمود که اگر اجازت باشد جواب بگویم داود علیه السلام او را دستوری داد سلیمان گفت اقرب اشیا بآدمی آخرتست و ابعد اشیا آنچه میگذرد از دنیا و انس اشیا جسد انسانست با روح و اوحش اشیا بدن خالی از روح و اما قائمان ارض و سما اند و مختلفان لیل و نهار و متباعدان موت و حیوة و کاری که آخرش محمود است حلم در وقت خشم و کاری که عاقبتش مذموم است حدت در وقت غضب چون جواب مسایل موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرائیل بفضایل و کمال سلیمان علیه السلام معترف شدند و داود پادشاهی را بدو تسلیم کرد و دیگر روز وفات نموده سلیمان بر تخت پادشاهی نشست وَقَالَ و گفت بر سبیل شکر نعمت و اظهار کرامت و تحدیث نعمت دعوت مردمان بتصدیق نبوت و اعتراف ایشان بفضیلت و مکانت و منزلت يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان عُلِّمْنَا آموخته شده ایم مَنْطِقَ الطَّيْرِ گفتار مرغان از نطق و منطق هر لفظی است که تعبیر کرده میشود باواز مافی الضمیر خواه مرکب و گاه هست که اطلاق آن بر مطلق اصوات میکنند بر سبیل تشبیه که هر جمعی از ایشان را آوازیست که بنی نوع ایشان از آن فهم معانی و اغراض میکنند و یا از آنجهة که سلیمان را از آواز ایشان چیزی مفهوم میشود بطریق الهام چنانچه از آواز آدمیان و گویند که سلیمان علیه السلام هر گاه صوت حیوانی می شنید بقوت قدسیه میدانست که تخیلات آنرا که باعث آن صورت میشد و غرضی را که بجهة آن باواز می آمد بلبلی را دید که بر شاخ میرفت و دم می جنبانید و صدائی میکرد اصحاب خود را میگوید که بجنانکه جزا امید میدهی جزا داده میشوی هر چه بکنی مکافات آن ببینی و هدهد آواز داد و گفت میگوید نیکوئی را از پیش فرستید تا بیابید آنرا و چکاوک میگوید سبحان ربی الاعلی و صداه میگوید که کل شیء هالک الا الله هر جنبنده بمیرد و هلاک گردد مگر ذات حق تعالی و قطاة میگوید هر که خاموش شد سالم شد و طوطی میگوید وای هر کسی را که همت او همه دنیا باشد و طاوس میگوید یاد باد ای غافلان و نسر میگوید ای فرزند آدم زندگانی کن با آنچه خواهی و رغبت داری که آخر الامر گسسته و عقاب میگوید دوری از مردمان سکون دل است و امید وار حسن و ضفدع میگوید سبحان ربی القدوس و باز میگوید سبحان ربی العظیم و بحمده و هزار دستان میگوید سبحان الخالق الدائم و غراب نفرین کند بر باجستان و تماجی و در وسیط نقل کرده که چکاوک در صفیر خود میگوید بار خدایا لعنت کن بر دشمن محمد و بر دشمن آل محمد و سار میگوید که بار خدایا از تو قوت روز بروز می طلبم و دراج میگوید الرحمن علی العرش استوی کعب الاحبار روایت کرده که روزی ورشان نزد سلیمان آمد و آواز داد و فرمود که میگوید بزائید برای مردن و بنا کنید برای خراب شدن و هدهد نزد وی آواز داد فرمود که میگوید

که هر که رحم

که هر که رحم نکند بر وی رحم نکنند حاصل که سلیمان فرمود که ما زبان مرغان آموخته شده ایم وَأُوتِينَا و داده شده ایم یعنی مرا و پدرم را داده اند مِنْ كُلِّ شَيْءٍ از هر چیزی مراد کثرت اشیا است نه همه آن و یا ما را داده اند هر چیزی را که انبیا و ملوک را می باید از علم و مملکت و یا از علم و تسخیر جن و سایر حیوانات و گویند که مراد سلیمان از علمنا و اوتینا نفس خود تنها بود و جمع آن بنا بر عادت ملوک بجهة تمهید قواعد سیاست و اظهار شوکت که مناط مصالح مملکت است إِنَّ هَذَا بدرستیکه این عطا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ هر آینه افزونیست آشکار او تفضل هویدا که بر هیچکس مخفی نیست و احدی بکسب نتواند و از محمد بن جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرده که گفت پدرم فرمود پادشاهی جمیع مشارق و مغارب زمین را بسلیمان دادند پس هفتصد سال و شش ماه پادشاهی کرد بر همه آدمیان و پریان و دیوان و چهارپایان و مرغان و ددان و داده باو همه چیزی و گفتار همه حیوانی و در زمان او صنعتهای عجیب و غریب کرده اند که بتواتر باستماع آدمیان رسیده و آورده اند که سلیمان را تختی بود که مجلس از سلاطین بود و در موضع آورده که بر یمین تخت او دویست هزار کرسی بود برای اکابر انس و بر یسار آن دویست هزار دیگر بود برای اشراف جن و بر جانب راست سلیمان یکی چهار منبر نهادندی و احبار آدمیان بران نشستندی و بر جانب چپ نیز منبرها بهمین عدد بودی و احبار جنیان بران قرار گرفتندی و مرغان بر سر وی پر در پر بافتندی و احبار سخن گفتندی و جن و انس بر کرسیها استماع کردندی و سلیمان بر بالای تخت بودی چنانکه میفرماید وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ و جمع کرده شد برای سلیمان علیه السلام جُنُودُهُ لشکرهای او مِنَ الْجِنِّ از دیوان وَالْإِنْسِ و آدمیان وَالطَّيْرِ و مرغان فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان باز داشته شده بودند در مقر خود و هر یک بمرتبه خود قرار گرفته و بهم پیوسته از اول تا آخر یعنی با وجود کثرت عدد مهمل و پریشان نبودند بلکه ضبط و ربط ایشان بمرتبه بود که هیچ یک از لشکریان از مقر مقرر خود پیش و پس نتوانستی رفت و گویند مراد آنست که اول لشکر نگهداشته میشدند تا آخر ایشان ملحق شوند و متفرق نگردند در اکثر تفاسیر آورده که لشکرگاه او صد فرسخ در صد فرسخ بود و بیست و پنج فرسخ برای لشکر جن و مثل آن برای انس و مانند آن برای طیر و موازی آن برای وحش و او را هزار خانه بود از آبگینه مرصع بر چوب سپید از آن زنان آزاد که در عقد نکاح او بودند سیصد بودند و هفتصد دیگر از کنیزان و جنیان برای وی بساطی ساخته بودند از زر و ابریشم که یک فرسخ در یک فرسخ بود و او را تختی بود بزرگ از زر که در میان آن بساط وضع کردندی و شش هزار کرسی از زر و سیم پیرامن تخت نهادندی پیغمبران بران کرسیهای زرین نشستندی و علمای

بر کرسیهای سیمین و گرد بر گرد ایشان آدمیان و از پس ایشان جنیان و از بالای سر ایشان مرغان پر در پر
بگسترانیدندی چنانکه آفتاب در بساط نیفتادی باد بساط او را در هوا بر داشتی بامداد یکماهه راه تا
نماز شام یکماهه باز آوردی روزی بدین مرتبه و شوکت و الهیت کرد دهقانی بگذشت که زمین را عت میکرد
چون آنرا بدید گفت سبحان الله لقد اوتی آل داود ملکا عظیما آل داود را عجب پادشاهی عظیم داده اند باد
آواز را بگوش سلیمان رسانید باد را فرمود تا بساط او را بنهاد و آن دهقان را گفت آنچه میگفتی شنیدم
پس پیاده شدم و نزد تو آمدم تا آرزو چیزی نکنی که بر آن قادر نشوی بدانکه ثواب یک تسبیح مومن بگوید
از روی صدق و خلوص عقیده بهتر است از چیزی که بال داود داده اند زیرا که ثواب تسبیح باقیست و ملک آل
داود و فانی دهقان گفت خدای کشف غموم تو کناد چنانکه غم را از دل من برداشتی و از وهب منقول است که
هرگاه سلیمان بر بساط نشستی جمله خدم و حشم با خود بردی و در پس بساط موضعی تعیین کرده بود که در آنجا
بما یحتاج او قیام می نمودند از نان پختن و طبخ کردن روزی باد را گفت او را از ضبط بر گرفت تا بیمن برد در راه
بمدینه رسول صلی الله علیه و آله بگذشت گفت این سرای هجرت پیغمبر آخر الزمانست خوشا حال کسی که بشرف ملازمت
او رسد و بوی ایمان آرد و چون بمکه رسید بیرامون کعبه دید که بت می پرستیدند سلیمان چون آنرا بدید بسرعت
از آنجا بگذشت کعبه بدرگاه الهی بنالید و با فرشتگان که آنجا بودند گفت بار خدایا پیغمبری از پیغمبران تو اینجا
بگذشت و نماز نگذارد حق تعالی فرمود که بر نو باش که در آخر الزمان پیغمبری را بفرستم و ترا قبله او گردانم و امت
او تا هر جا که باشند در نماز بتو توجه نمایند بعد از آن بوادی السیر رفت که موضعیست در طایف و از آنجا
گذشته بوادی النمل توجه نمود چنانکه حق تعالی خبر میدهد که سلیمان با عساکر از ولایت شام بطرف یمن توجه
نموده می رفتند حتی اذا اتوا تا وقتی که آمدند علی وادی النمل بر وادی مورچگان یعنی از برای آن وادی که
جنوب طایف است در آمدند قالت نملة گفت مورچه که مهتر مورچگان آن وادی بود و گویند که لنگ بود و آنرا
طاخیه یا منذره یا ملاحیه یا حرمی گفتند و دو بال داشت و در کشف آورده که برابر خروی بود و زاد المسیر آورده
بجثه گوسفندی بود و در احقاف مثل گرگ از ابو عبد الله علیه السلم منقولست که آن وادی طلا و نقره بود حق تعالی
ضعیف ترین خلق در آن وادی به پاسبانی آن موکل گردانیده بود القصه چون مهتر مورچگان لشکر سلیمان را
بدید متوجه آن وادی اند بر بلندی بر آمد و از روی نصیحت و شفقتی که ملوک را بر رعایا می باشد آواز داد
بصوت بلند که حق تعالی در واحد فرموده بود که یا ایها النمل ای مورچگان ادخلوا مساکنکم در آیید

در مسکنها

نمل

در مسکنها خود لا یحطمنکم باید که در هم نشکند شما را بپای خود سلیمان و جنوده سلیمان و لشکریان
او وقتی که نزول کنند مرتکب این عمل نخواهند زیرا که انبیا از ظلم منزه معصوم‌اند و لشکریان بجهت سیاست و عدالت
سلیمان هم این جرات نتوانند کرد و هم لا یشعرون و حال آنکه لشکریان سلیمان نمیدانند و ادراک مورچه
نخواهند بود که حق تعالی این نوع شعور را در ایشان ایجاد فرموده بود چه معجب پیوسته که ایشان دانه را در زمین
می شکافند بجهت آنکه مبادا رو بیده شود و دانه گشنیز را بچهار پاره میکنند جهت آنکه میدانند که نصف آن رو بیده
میشود پس چگونه تمیز و ادراک ایشان بدان مثابه هست ممتنع نیست که ادراک حطم توانند کرد آورده اند که
باد از سه فرسخی راه قول نمله را بسمع سلیمان علیه السلم عرض فرمود فتبسم ضاحکا من قولها از گفتار آن مورچه تبسم کرد
تعجب از صدور عاقبت بینی او و اهتدا بمصالح او و پاسداران و قوم شد از آنچه حق تعالی او را بآن مخصوص
گردانیده از دریافتن مقال مورچه و فهم غرض او و یا بجهة ظهور معدلت او بر وجهی که مورچگان که از حیوانات
بجهتند آن را دریافته اند و بقول و هم لا یشعرون قایل شده اند القصه سلیمان بعد از استماع این سخن خود را
توقیف فرمود تا همه مورچگان بسوراخ خود در رفتند و آورده اند که سلیمان آن مورچه را طلبید و گفت ای مورچه
ندانستی که لشکر من ستم نکنند تا من باشم این قوم مورچه گفت مرا از نصیحت ایشان چاره نیست سلیمان گفت لشکر
من در هوا بودند چگونه قوم ترا پایمال کردندی جواب داد که غرض من آن نبود که بر زمین هلاک شوند بلکه مقصود من
آنکه بود که ناگاه نظر بر بزرگی و کبکبه تو کنند و بنظاره لشکر تو از ذکر حق تعالی باز مانند و در میدان غفلت
پایمال خذلان گردند یا مملکت تو بینند و آرزوی دنیا در دل ایشان پدید آید و دنیا معبود ایشان گردد و تو
بقوت عصمت قطع تعلق آن کرده در کشف الاسرار آورده که سلیمان از وی پرسید که لشکر تو چند است گفت چهار
سرهنگ دارم زیر دست هر یکی را چهل هزار نقیب است و زیر دست هر نقیبی چهار هزار مور گفت چرا لشکر
خود بیرون نیاوردی گفت یا نبی الله ما را روی زمین میدادند اختیار نکردم و بزیر زمین جای گرفتیم تا بر حضرت خدا
حال ما را کسی نداند آنگه گفت ای نبی خدا از عطای که الله تعالی ترا داده یکی را بگوی فرمود باد را مرکب من ساخته
که غدوها شهر و رواحها شهر گفت دانی که این چه معنی دارد یعنی هر چه ترا دادم چون باد در دستست آید و نپاید حاصل
که سلیمان بعد از استماع این کلام نمله روی بمناجات کرد و قال گفت ترا بخشیدی کرم انعمت علی رب اوزعنی
ای پروردگار من الهام ده مرا ان اشکر بانکه شکر گویم نعمتک التی ان نعمت ترا که بخشیدی کرم انعمت علی انعام کرده
بر من از نبوت و فهم منطق دواب و سماع قول ایشان از دو و پادشاهی جمیع حیوانات و علی والدی و نعمتی که بخشی

کرم انعام فرمودی بپدر و ما در من ملک بنبوت و نرم گردانیدن آهن و غیر آن از اسباب پادشاهی بپدرم تفویض
فرمودی و مادرم را زوجه پیغمبر خود گردانیدی شکر او بر نعم و الدین بجهت آنست که نعم والدین مستلزم نعم است بولد چه
نفع او باو عاید میشود خصوصا نعم دینیه بعد از آن بجهت تمامیت بر استدامت نعمت فرموده و ان اعمل صالحا
و دیگر الهام ساز مرا که بکنم پیوسته کار شایسته را که ترضیه به پسندی آنرا و در پذیری و ادخلنی و در آور مرا
برحمتک ببخشایش خود فی عبادک الصالحین در میان بندگان ستوده خود در روضه جنت یعنی مرا
از آتش خلاص کرده از اهل بهشت گردان و بروایت ابن عباس مراد وی از صالحین ابرهیم بود و اسمعیل
و اسحق و یعقوب و انبیای دیگر که بعد از ایشان بودند یعنی مرا در جمله ایشان در آر و اسم مرا با نام ایشان
ثبت کن و در زمره ایشان حشر فرمای آورده اند که در همین سفر بوادی رسید که هوای خوش داشت و
درختان بسیار و سبزه را آنجا برای تغذی فرود آمد و وقت نماز در آمد سلیمان خواست که وضو سازد
آب وضو نبود و دلیل لشکر بر آب در بیابان هدهد بودی او را طلب کرد نیافتند ابن عباس فرموده
که هدهد آبرا در زمین بطریقی می بیند که آب در قاروره مشاهده میشود و عیاشی باسناد خود روایت کند
هدهد را پرسیدند
ابو حنیفه از ابو عبد الله علیه السلم سبب طلبیدن سلیمان فرمود تا موضع آب بوی نماید چه او آب را در زیر زمین
می بیند همچنانکه کسی روغن را در آبگینه ابو حنیفه چون این بشنید روی باصحاب کرد و بخندید حضرت فرمود چه
می خندید گفت من بر تو ظفر یافتم در بحث بالزام کردن حضرت فرمود چگونه گفت که کسی که آب در زیر زمین
تواند دید دام را در زیر خاک نتواند دید که بگردن او می افتد و او را میگیرند فرمود ندانسته که چون قدر نازل
گردد باصره نابینا گردد و گفته اند که در حوالی بیت المقدس سلیمان روزی بر تخت بود ناگاه فرجه در ظل طیور
آمد آفتاب بر سلیمان افتاد نگاه کرد موضع هدهد را خالی یافت فتفقد تجسس و تفقد الطیر و باز جست مرغان را
هدهد در میان ایشان نبود فقال پس گفت از روی تعجب ما لی چیست مرا در میان مرغان لا اری الهدهد
نمی بینم هدهد را با چشم من بوی نمی افتد بجهت ساتری ام کان من الغائبین یا هست از غایب شدگان
از این مجمع چون غیبت او بر وی متحقق شد فرمود که بخدا سوگند که لاعذبنه هر آینه عذاب کنم او را بجهت تادیب
و مصلحت انتظام مملکت عذابا شدیدا عذابی سخت بر کنم پرهای او را بکنم او را در آفتاب افکنم و یا در میان مورچگان
بیفکنم تا او را بخورند و یا میان او و جفت او جدایی حکم کنم و یا او را با اضداد او در قفس محبوس سازم و یا
از خدمت خود دورش سازم او لاذبحنه یا بکشم و او را برای عبرت ابنای جنس او از مرغان او لیاتینی یا بیاید

بسلطان

نمل

بسلطان مبین یا حجتی روشن که سبب غیبت او چه بود تا باعث عذر او شود در غیبت فمکث غیر بعید پس
درنگ کرد هدهد در حالتی که زمان دیری دور نبود یعنی روز دیگر باز آمد بجهت خوف او از سلیمان در اخبار آمده که
که چون هدهد از موضع خود پرواز کرد در هوا بر است و چپ خود نگریستی ناگاه باغی از بلقیس بنظر او در آمد هدهدی
رسید که از جانب سبا می آمد و بر او گفت از شام و یمن و با سلیمان بن داود بودم گفت سلیمان کیست گفت
پادشاه جن و انس و وحوش و طیور پس گفت تو از کجا می آئی گفت من از این ولایتم گفت پادشاه این ولایت
کیست گفت زنیست که او را بلقیس میگویند او را ملکی عظیم و وسیع است و دوازده هزار قاید دارد و هر قاید صد هزار
سوار اگر خواهی بیا در ملک او نگر گفت میترسم که سلیمان مرا طلبد و نیابد پس به عقوبت معذب سازد گفت
همانا که اگر این خبر بنزد وی بری او را خوش آید هدهد با وی برفت و پادشاهی و خدم و حشم بلقیس بنظر در آورد
و باز گشت القصه چون سلیمان هدهد را ندید و ندانستند که او چرا غایب شده عنقریب مرغان را که رئیس بود
طلبید و گفت تفحص هدهد کن وی تفحص او پرواز کرد و بعد از آن کس بید مرغان عقاب بود و نیز بطلب او فرستاد
وی در هوا پرواز کرده ناگاه هدهد را دید که از جانب سبا می آید آهنگ او کرد و خواست تا او را بچنگال
عقوبت کند هدهد زنهار خواست عقاب گفت وای سلیمان سوگند خورده که ترا عذابی بلیغ کند یا بکشد یا حجت
روشن بیاری برای معذرت غایب شدن گفت باکی نیست حجتی روشن دارم عقاب او را در عقب خود
گرفته و خود پیش پیش میرفت تا نزد سلیمان آمد و گفت هدهد را آورده ام سلیمان گفت تا او را حاضر ساز عقاب
او را در پیش تخت سلیمان آورد پر در پای افکنده و بر زمین کشان بانواع مذلت و خواری سلیمان او را
بخود کشید و از سر قهر و غضب گفت امروز ترا عذابی کنم که تا لشکریان من عبرت گیرند هدهد گفت یا نبی الله یاد
کن امروز را که ترا پیش حق تعالی بدارند سلیمان از ترس بر خود بلرزید و دست از وی برداشت و سبب غیبت
از وی پرسید فقال پس گفت هدهد احطت مشاهده کردم و رسیدم بما لم تحط به بآنچه نرسیده ای مشاهده نکرده
و نرسیده یعنی بجمیع حالات و کیفیت شهر سبا رسیده ام و مشاهده کرده ام و جئتک و
آوردم بتو من سبأ از شهر سبا که مأرب گویند بنبأ یقین خبر محقق و راست و درست که هیچ شکی
نیست از قتاده مرویست که میان سبا و صنعا سه روزه راهست و سدی گفته که حق تعالی دوازده پیغمبر
بشهر سبا فرستاده بود القصه هدهد گفت که خبر این نیست که در هوا بهدهدی رسیدم که از آن ولایت بود
با من عظمت پادشاهی و خوبی هوای آن دیار تقریر کرد هوس مشاهده آن کرده برفتم و دیدم سلیمان گفت یاد

ایشان کیست و دین و رعیت او چیست گفت انی وجدت امرأة بدرستیکه من یافتم زنی را یعنی زنی بلقیس نام
که از روی اقتدار تملکهم پادشاهی میکند اهل سبا را و اوتیت و داده شده بآن زن من کل شیء از هر چیز
که پادشاهان را بکار آید از اموال و خدم و حشم و قتاده گفته که اهل شورت او سیصد و سیزده بودند که هر یک
ده هزار مقاتل بود و لها و مر آن زن راست عرش عظیم تختی بزرگ نسبت بتختهای سلاطین دیگر آورده اند که تخت او
سی گز در سی گز بود و طول او در هوا سی گز و بروایت دیگر هشتاد گز در هشتاد گز در عرض و سمک آن مثل آن از زر و نقره
ساخته مکلل بجواهر ابن عباس فرموده که بزرگ بود نسبت بپادشاهی او چه پادشاهی سلیمان اعظم از پادشاهی
او بود و مقدمه آن از ذهب مرصع بیاقوت احمر و زمرد اخضر و موخر آن از فضه و مکلل بالوان جواهر و بران هفت
خانه بود بر هر خانه دری آویخته و گویند او را چهار قایمه بود یکی از یاقوت سرخ و یکی از یاقوت زرد و یکی از زمرد سبز
و یکی از در سفید و صفحهای آن از زر مرصع بجواهر بعد از آن هدهد گفت وجدتها یافتم آن زن را وقومها
و گروه او را که از روی جهالت و ضلالت یسجدون للشمس سجده میکنند مر آفتاب را و می پرستند او را من دون الله
بجز از خدای وزین و بیاراسته است لهم الشیطان برای ایشان شیطان اعمالهم کردارهای ایشان را فصدهم
پس منع کرد ایشان را عن السبیل از راه راست فهم لا یهتدون پس ایشان راه نمی یابند بطریق حق و سنن
این عمل شنیع را در نظر ایشان آراسته الا یسجدوا بجهة آنکه سجده نکنند لله مر خدای را الذی خدائی که بقدرت
کامل خود یخرج الخبء بیرون آورد پوشیده را فی السموات والارض در آسمانها و زمینها یعنی قطرات باران را
که در میان ابر پنهانست ظاهر میگرداند و نباتات را از زمین اخراج می نماید و یعلم و میداند ما تخفون هر چه
پنهان دارید در دلهای او آفریدگار خود و ما تعلنون و آنچه آشکارا سازید بر زبانهای خود و حفص هر دو فعل را
خطاب میخواند آنچه پنهان و آشکارا میکنید و معلوم است که مختص است بواجب الوجود بالذات و بعد از آن گفت
الله لا اله الا هو خدای بحق هیچ معبودی نیست مگر او رب العرش العظیم او آفریدگار عرش عظیم است که محیط است
بکرسی و کرسی احاطه نموده همه آسمانها و زمینها را پس ملک بلقیس و مکان او بر سلیمان با آنکه مسافت میان ایشان
سه روزه راه بود که میان صنعا و سبا بجهة مصلحتی بوده که حق تعالی آنرا دیده مانند خفای مکان یوسف بر
یعقوب چون هدهد بالهام الهی این سخنان را باتمام رسانید قال گفت سلیمان سننظر زود باشد که در
نگریم و تامل کنیم درین سخن اصدقت آیا راست گفتی ام کنت من الکاذبین یا هستی از دروغگویان
حال آنکه تفحص آب کن ما و لشکر تشنه ایم و بوضو ساختن نیز احتیاج داریم و هدهد راه نمود که چاهها

بکنند

بکنند و چندان خواستند آب برداشتند بعد از آن نامه نوشت به بلقیس باین طریق که من عبد الله
سلیمان بن داود الی بلقیس ملکة سبا السلام علی من اتبع الهدی بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد فلا تعلوا
علی واتونی مسلمین یعنی این نامه ابتدا از بنده خدا سلیمان بن داود به بلقیس پادشاه سبا سلام
بر کسی که پیروی کرده است راه راست را ابتدا میکنم بنام خدای بسیار بخشنده بسیار مهربان اما
پس از حمد خدای عالمیان پس باید که کبر نکنید بر من و همه بیائید بر من منقاد گردن نهادگان چون نامه
نوشته مهر از مشک بران نهاد و بنقش نگین خود آنرا منقش گردانید در خبر آمده که هدهد را نزد خود
طلبید و گفت چون رسول منی ترا خلعتی باید پس دست مبارک بتن او فرود آورد و الوان مختلفه بر وی پیدا
گشت و انگشت بر سر او زد این تاج بر سر او پدید آمد و نامه در منقار او نهاد و گفت اذهب بکتابی
برو این نوشته مرا فالقه الیهم پس بیفکن سوی ایشان ثم تول عنهم پس روی بگردان از ایشان و یک
گوشه رو و پنهان شو فانظر پس نگر که ایشان ماذا یرجعون بچه چیز باز میگردند یعنی در جواب مکتوب
بچه نوع با یکدیگر رجوع میکنند و سخن را بچه قرار میدهند چه هدهد نامه بستد و پرواز کرد و بسرعت تمام طیران کرد
هدهد دیگر باو رسید و ویرا با ترفع و نکو تزیین دید گفت این تزیین تو از کجاست گفت من رسول رسول خدام
خلعت او در بر منست و تاج بر سر من و نامه او بران مهر خدای بر دل من پس نزدیک بلقیس رفت در مارب که
بر سه میل است از صنعا در مجمعی که بلقیس بر تخت بود و ارکان دولت حاضر بودند بر زبر تخت او پرواز آمد و دمان
در روی می نگریستند نامه بر تخت افکند و قول اشهر آنست که در کوشک خلوت کرده بود و در هر باب که کلید
آزاد را زیر سر گرفته و بخواب چاشت مشغول بود هدهد از روزنه بیامد و نامه بر سینه وی انداخت او بر سینه
و برداشت و گویند از روزنه منقار بر زمین میزد تا از صدای آن بیدار شد و بعد از آن نامه را با و
انداخت از وهب روایتست که سوراخی بود چون آفتاب بر آمدی از انجا در کوشک افتادی و چون
بلقیس میدید بسجده افتادی هدهد بیامد و بالها باز کرد و سوراخ را چنان بگرفت که آفتاب در انجا نیفتد
چون آفتاب دیر ظاهر شد بروزن نگاه کرد مرغی را دید منفذ آفتاب را گرفته و نامه در منقار از آن بجنبید
هدهد آنرا با او انداخت بلقیس نامه را برداشت و او خواننده و نویسنده بود و زبان عربی میدانست
چون حال هدهد ملاحظه کرده در نامه نگریست دانست که نامه پادشاهیست که ملک او عظیم تر از ملک اوست
چه آنکه مرغ پیغام آور او باشد در رسالت البته پادشاهی عظیم الشأن خواهد بود و بعد از مطالعه رفتند بر زبر

در رسید و امر کرد تا اعیان او حاضر شدند و نامه را در دست گرفته متوجه ایشان شده قالت یا ایها الملأ
گفت ای گروه اشراف انی القی الی بدرستیکه افکنده شده است بسوی من کتاب کریم نوشته بزرگوار
ابن عباس گفته که بجهة شرافت نامه هدهد رسول اوست نامه کریم خواند یا بجهة آنکه مهر داشت و حدیث کرم
الکتاب ختمه یعنی بزرگواری نامه مهر کردن آنست موید اینست قرشی گوید که بزرگی آن باعتبار آن بود که در و
طمع ملک نبود ملکه دعوت بود بمالک الملک یا بجهة حسن لفظ و جودت خط و بیان آن و گویند بلقیس شنیده بود
که سلیمان پادشاهی جن و انس و وحش و طیر است بجهة این کتاب او را کریم گفت و بر هر تقدیر ارکان دولت
بعد از استماع این کلام بلقیس گفت انه من سلیمان بدرستیکه این کتاب از نزدیک سلیمانست و انه و بدرستیکه
مشتمل است بر دو مضمون اول آنکه مصدر است بآنکه بسم الله الرحمن الرحیم بنام خدای
بسیار بخشاینده و بسیار مهربان بر بندگان دوم الا تعلوا علی تا آنکه بزرگی مکنید بر من و گردن
مکشید واتونی مسلمین بیائید بمن گروندگان حکم من در مجمع مذکور است که اول کسی که افتتاح بسمله
کرد سلیمان بود و چون قوم بر مضمون نامه واقف شدند و دیدند که با وجود وجازت الفاظ دلالت بر معانی
بسیار دارد پریشان حال شدند و مضطرب و سراسیمه گشتند و بلقیس با ایشان در مقام مشاورت
در آمده قالت گفت یا ایها الملأ ای بزرگان و آن سیصد سیزده بزرگ بودند از ارکان مملکت و
بجهة این با ایشان مشورت کرده گفت افتونی فتوی دهید مرا فی امری در کار من و آنچه صلاح و صواب
باشد درین باب بگوئید ما کنت نبودم من قاطعة امرا قطع کننده و فیصل دهنده کاری را
حتی تشهدون تا حاضر میشوید یعنی بی حضور شما کاری نکرده ام و نمیکنم قالوا گفتند آن گروه نحن اولوا
قوة ما خداوندان قوتیم و تن آور و با کثرت عدد و عُدد و اسلحه حرب و اولوا باس شدید و خداوندیم
کارزار سخت و شجاعت یعنی هم قوت داریم و هم لشکر و هم شجاعت والامر الیک و این کار واگذاشته
برای تو فانظری پس نگر و ببین که ماذا تأمرین چه می فرمائی از مقاتله و مصالحه که ما مطیع و فرمانبرداریم
در بن باب بلقیس چون مقاتله را از ایشان دریافت بپسندید و گفت ما را مصالحه بهتر است چه سر و کار
حرب دو روی دارد اگر ایشان غالب آیند دیار و اموال ما در معرض تلف آید چنانکه حق تعالی
میفرماید که قالت گفت بلقیس ان الملوک بدرستیکه پادشاهان اذا دخلوا قریة چون آیند
در دهی و شهری از روی قهر و استیلا و آنرا بتصرف خود در آورند افسدوها تباه سازند

آنرا یعنی

آنرا یعنی خراب کنند وجعلوا و گردانند اعزة اهلها عزیزان اهل آن دیار را اذلة ذلیل و خوار و بمقدار یعنی
غارت کنند و اسیر گردانند و بکشند و کذلک یفعلون و همچنین میکنند این عادت مستمره ایشانست بعد از آن
بیان تمهید صلح کرده گفت و انی مرسلة و بدرستیکه من فرستنده ام الیهم بسوی سلیمان و قوم او بهدیة
هدیه که مقدمه مصالحه است و دافع شر و فساد از ملک فناظرة پس نگرنده ام که از آنجا بم یرجع المرسلون
بچه چیز باز میگردند فرستاده شدگان تا بحسب آن عمل نمایم و بدانم که پیغمبر است یا نه یعنی اگر هدیه مرا قبول کند پادشاهست
و اگر نه پیغمبر است پس پانصد غلام را لباس کنیزان پوشانید یعنی زیورها و جامهای که مخصوص بزنانست در
ایشان پوشانید از جبهای زربفت و از دستوانهای طلا و ساعدهای طلا و طوقهای طلا و گوشوارهای
طلا و پانصد کنیزان را بزی غلامان آراسته از قبا و طاقیه و کمربند و همه را بر اسبان پا پوشانیدن و زینهای
هر یک را از ذهب مرصع بجواهر بیاراسته و هزار خشت طلا و نقره و اسپان تازی زین مرصع بجواهر بیاراسته
و تاجی از زر مکلل بدر و یاقوت و مبلغی کثیر از مشک و عنبر و حقه در رو در ناسفته و مهره جزع کج سفته برای
او فرستاد و نامه نوشت بدین مضمون که اگر تو پیغمبری فرق کن میان آنکه غلام کدامست و کنیز کدام و مکتوب در حقه
چیست و ناسفته را سوراخ کن و آنچه سفته است رشته در کش و منذر بن عمرو را یکی از اکابر اشراف قوم برفتن
تعیین فرمود و گفت ای منذر برو و نیکو احتیاط کن اگر بچشم غضب در تو نگرد نترسی که او پادشاهست و ما
غالب میشویم و اگر بتازه روئی و خوش خوئی با تو سخن کند بدانکه پیغمبر است و سخن او را نیکو بشنو و جواب نامه بیاور
و دلیل دیگر بر نبوت او آنست که میان غلامان و کنیزان تمیز کند و گوهر ناسفته را سوراخ کند و مهره کج سفته را
رشته کشد پس رسولان را ساز رفتن مهیا کرده روانه ساخت و هدهد پیش از رسیدن ایشان بیامد و
سلیمان را بر جمیع حالات باخبر گردانید سلیمان امر فرمود تا دیوان دیوانگاه را از زر و نقره ساختند و میدانی
که هفت فرسخ طول آن بود خشتهای طلا و نقره فرش انداختند و فرشهای ملوکانه را که مرصع بدر و یاقوت و
انواع جواهر بود بران بگستردند و دیوار آنرا بلند نمود که تا از دریا اسپان رنگارنگ که از آن نیکوتر نباشد بیاوردند
و همه را زینهای مرصع نهاده در روز رسیدن منذر بر جوانب میدان بداشتند و امر کرد تا هر یک از انسیان
و پریان و دیوان و سباع و وحوش و هوام حاضر شدند و در طیور بر روی هوا پر در پر بافتند و تخت
ویرا در میان نهادند و چهار هزار کرسی زرین و سیمین بر دست راست و چپ آن وضع کردند و علما و
مملکت را بران نشانیدند و لشکر با زرا بترتیب صف در صف کشیدند بنوعی که در مجلس چند فرسنگ آمد میان

بایستادند و چند فوج از پیش ایشان جنیان و از ایشان چند فوج سباع و از بعد سباع وحوش بهزار دیده
فلک در هزاران قرن مجلسی بدان تکلف و خوبی ندیده بود چون رسولان بکنار میدان رسیدند اسپان را
دیدند بر خشتهای زرین و سیمین ایستاده و بر آنجا بول و سرگین می افکندند و چون از آنجا پیشتر آمدند سباع را
دیدند بالای خشتهای زرین بایستاده بترسیدند موکلان گفتند که بگذرید که اینها جز فرمان سلیمان کاری نکنند
نرسانند و چون بشیاطین رسیدند و صورتها با هول و هیبت ایشانرا دیدند ترس ایشان بیشتر شد موکلان
تسکین ایشان داده از آنجا بگذشتند و چون این کبکبه و طنطنه شوکت را بدیدند از هدیهای خویش
فراموش کردند و شرمنده شدند العقه نزد سلیمان آمدند و سر در پیش افکنده بایستادند آنحضرت بار دیگر
تازه تبسم کرد و منذر را پرسش فرمود و الوان لطف مرعی داشت منذر نامه را بیرون آورد و بوی داد سلیمان
قبل از مطالعه بالهام جبرئیل فرمود حقه را بیارید در رو در ناسفته و مهره کج سفته است بعد از آن منذر گفت
بفرما تا ناسفته را سفته کردانند و سفته را ریسمان در کشند سلیمان با اعیان مملکت گفت که کیست از شما که این
در را سوراخ کند آدمیان عاجز آمدند و شیاطین گفتند این کار ارضه است او را بخوانید و برا امر کرد که
آنموضع مهره که رقم کرده بود سوراخ کند ارضه موی در دهن گرفته و آنرا بسفت سلیمان دعا کرد تا خدای
تعالی روزی او را از چوب درخت کردانید بعد از آن گفت که ریسمان در درج سفته کشد و دوده که
جانور کیست که در سیب می باشد گفت ریسمان من در بن مهره کشم پس ریسمان در دهن گرفت و از یکجانب
بیرون آمد پس امر کرد تا کنیزان و غلامان را حاضر ساختند ایشانرا گفت که از غبار راه روی و دست خود را
بشوئید غلامان آب بر داشتند و فی الحال بروی شستن آغاز کردند و کنیزان آبرا از دستی بدستی دیگر ریختند
و آنگاه بر روی زدند و همچنان اول مردان بر پشت ساعد ریختند و زنان بر روی ساعد و این از عادات
قدیمه مردان و زنانست بدین علامت میان مردان و زنان امتیاز کرد و گویند با هدایا عصای زرشید
مساوی الطرفین بود که از ملوک میراث به بلقیس رسیده بود و قدحی و در نامه درج کرده بود که سئوال
این عصا قبل از بیخ بریدن آن کدام طرف بود و سر آن کدام و قدح را از آبی پر کن که نه آب از زمین
باشد و نه از آب آسمان سلیمان فرمود که عصا را بهوا انداختند هر کدام از طرف او که پیشتر بزمین آید اصل
آنست و فرمود که اسپان را چندان بدوانیدند که قطرات عرق از ایشان فرود آمد و قدح را از آن پر
ساخت و گفت این آبیست که نه از زمین آمده و نه از آسمان فرود آمده بعد از آن جمیع هدایای ایشانرا

ردکرد

ردکرد همچنانکه حق تعالی از آن خبر میدهد که فلما جاء سلیمان پس آنهنگام که آمد رسول بلقیس بسلیمان هدیه آورد قال گفت
سلیمان رسول را بانکار که أتمدونن بمال آیا مدد میدهید مرا بمال و حال آنکه مال من از همه کس بیشتر است فما آتانی الله
پس آنچه عطا کرده است مرا خدای تعالی از ملک عظیم و نبوت و علم خیر مما آتیکم بهتر است از آنچه داده است شما را
از متاع دنیا و بجهت این مرا بهدیه شما احتیاجی نیست بل انتم بهدیتکم تفرحون بلکه شما بهدیه خود شادی میشوید
و می نازید بجهت آنکه مطمح نظر شما بجز حطام دنیا نیست و همت قاصره شما مقصور است بر آن بعد از آن گفت ای رسول ارجع
الیهم باز گرد بسوی بلقیس و قوم او و بگو تا بیایند نزد من از روی انقیاد و اطاعت من از شما حطام دنیا نخواست
بلکه مقصود من آنست که بدین الهی در آیید و فرمان برداری او در آیید و اگر فرمان نبرید در آمدن فلنأتینهم بجنود
پس هر آینه بیاریم بدیشان لشکرهای که از کثرت و قوت لا قبل لهم بها طاقت مقاتله نباشد مر ایشانرا با آن قدر
لشکر و قدرت بر مقاومت ایشان نداشته باشید و لنخرجنهم و هر آینه بیرون کنیم ایشانرا منها از دیار سبا
اذلة در حالتیکه بی حرمت و بی عزت باشند و هم صاغرون و ایشان خوار شدگان شوند باسیری و بند
گرفتن یعنی لشکریان ما اکتفا نکنند بانکه عزت و ملک ایشانرا انتزاع کنند بلکه با وجود این ایشانرا اسیر سازند
و به بندگی گرفتار کردانند منذر باز گشت و تمام احوال باز نمود بلقیس بدانست که او پیغمبر خداست و قدرت
بر مقاومت او ندارد با ارکان و اعیان مملکت خود گفت البته این شخص پیغمبر خداست و ما را طاقت مقاتله او
نیست و اگر و امان بزعم بر ما غالب گردد ما را بیقدر گردانیده باسیری و قتل مبتلا سازد پس همه انقیاد
امر او نمودند و او رسول فرستاد بسلیمان که من از طوع متوجه بارگاه توام تا بدانم که این دین چیست که
ما را بآن دعوت میکنی تا بآن بگرویم و بعد از فرستادن رسول تهیه راه بارگاه کرد و تخت خود را در اندرخانه
هفتمین مضبوط ساخت و نگهبانان بر آن بگماشت و آن درهای هفتگانه را قفل کرده کلیدها بر داشت و نایبی
تعیین نمود و ملک و ولایت خود بدو سپرد و با دوازده هزار امیر با همه عساکر و خدم و حشم متوجه سلیمان
شد دیوان خبر یافته اندیشیدند که چون سلیمان بلقیس را ببیند با کمال حسن و جمال و عقل البته بازدواج
او میل میکند و او سلیمانرا بر اسرار جنیان اطلاع دهد صلاح آنست که بر جمال و عقل او طعن زنیم تا عیب
او در دل سلیمان نشسته بدو توجه نکند پس بعضی از اشراف جن پیش تخت آمده بعرض رسانیدند که عقل
بلقیس قصور تمام دارد و کلام او از منهج صواب منحرف است و پای او مانند سم حمار است و هیچ انگشت ندارد
سلیمان درین اندیشه فرو رفت و اول خواست که عقل او را امتحان کند و در تخت او بعضی از تغییرات خود نماید

قال یا ایها الملؤا گفت ای گروه بزرگان ایکم کدام از شما یأتینی بعرشها می آرد نزد من تخت بلقیس را
قبل ان یأتونی پیش از آنکه بیایند بمن مسلمین در حالتیکه مسلمان باشند و گروندگان چه هرگاه باصفت
اسلام بیایند گرفتن تخت روا نباشد مگر برضای او چون سلیمان طلب کسی کرد که تخت بلقیس را حاضر سازد
قال عفریت گفت دیوی بدهیات ناخوش و سرکش من الجن از قوم جن نام او ذکوان یا صخرا انا
آتیک به من بیارم آنرا قبل ان تقوم پیش از آنکه برخیزی من مقامک از جای خود یعنی از مجلس حکومت و سلیمان
تا نصف النهار در مجلس حکم نشستی و انی علیه و بدرستیکه من بر آن تخت لقوی امین هر آینه توانایم بر
آن و امینم در حفظ آن که ذهب و جواهر آن خیانت نکنم و با مانت بتو رسانم سلیمان گفت زودتر ازین خواهم
قال الذی عنده گفت آنکسی که نزدیک او بود علم من الکتاب دانشی از کتب منزل یعنی کتب الهی خوانده
بود و اسم اعظم دانسته و آن خضر بوده و یا یکی که دفتر متعاد بر نزد او ستی و بقول اشهر آصف برخیا بود که
وزیر سلیمان بود و پسر خواهر و ولی عهد و خلیفه انا آتیک به من بیاورم بتو تخت بلقیس را قبل ان یرتد پیش از
آنکه باز گردد الیک طرفک بسوی تو چشم تو یعنی چون در چیزی نگری تا چشم از آن برداری من تخت را حاضر
گردانیده باشم سلیمان وی را دستوری داد وی بسجده رفت و گفت یا حی یا قیوم که بزبان عبری اهیا شراهیا
باشد و بقول بعضی یا ذو الجلال و الاکرام و گویند یا الهنا و اله کل شیء الها واحدا لا اله الا انت و بلفظ
الله الرحمن بود ثعلبی که یکی از روایان اهل سنت بود آورده که عبد الله بن سلام از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
پرسید که یا رسول الله کی بود که تخت بلقیس را نزد سلیمان حاضر ساخت فرمود آنکس برادرم علی بن ابی طالب
که باسمی از اسمای اعظم الهی تخت بلقیس را نزد سلیمان حاضر ساخت و اینکه پیغمبر بامیر المؤمنین علیه السلم
گفت یا علی تو با پیغمبران بودی بپنهان و با من باشکار او اینکه در اخبار بوضوح پیوسته که آنحضرت در هر
زمانه بامر الهی بصورتی که خواسته متمثل شده و امور عجیبه از وی بظهور می آمده موید اینست
ارجن با سلمان فارسی رضی الله عنه ازین مقولاست و لهذا ملقب شده بمظهر العجایب و بهر تقدیر
که نزد او اسم اعظم بود دعا کرد و تخت بلقیس در موضع خود بزمین فرو رفت و بیک طرفة العین پیش
تخت سلیمان موجود گردانید و بروایت ماثوره از ابی عبد الله علیه السلم نقل است که حق تعالی طی ارض
فرموده فی الحال تخت را نزد سلیمان حاضر ساخت و گویند ملائکه بسرعت تمام آن تخت را حاضر کردانیدند
و یا باد صرصر بفرمان ملک اکبر با سرع زمان احضار آن نمود فلما رآه پس آنهنگام که دید سلیمان مستقرا

عنده

عنده قرار گرفته نزدیک او قال گفت بر وجه ادای شکرگزاری بر آن هذا این استقرار تخت بلقیس نزد من در
چشم زدن من فضل ربی از فضل پروردگار منست و محض فضل او لیبلونی تا بیازماید مرا که در مثل این امور
ءأشکر آیا شکر می گذارم و آنرا از محض فضل او میدانم بدون قوت خود ام اکفر یا ناسپاسی میکنم بر آن بانیکه
نقش خود را در آن دخل دهم یا در ادای شکر آن تقصیر نمایم و من شکر و هر که سپاس داری کند نعمت خدا را
فانما یشکر پس جز این نیست که سپاسداری می نماید لنفسه برای خود چه شکر موجب دوام نعمت و
سبب مزید آنست و من کفر و هر که کفران ورزد فان ربی پس بدرستیکه پروردگار من غنی بی نیاز است
از شکرگذاری و سپاسداری مردمان کریم عطا بخشنده بر مستحقان با وجود کفران و بعد از شکرگذاری
بر نعمت و اعتراف بفضل و احسان رحمان قال گفت باعیان و اشراف خود که نکروا منکر و ناشناخته گردانید
بتغیر و هیات شکل لها برای بلقیس عرشها تخت او را با ینوجه که اعلا باسفل آرید و مقدم را مؤخر
سازید و جواهر آنرا تبدیل کنید یعنی اخضر بجای احمر و ابیض در موضع اصفر وضع کنید ننظر تا بنگریم که بعد از
سوال ازان اتهتدی آیا راه برد و شناسد تخت خود را بفطنت عقل بعد از تغیر آن ام تکون من الذین لا یهتدون
از آنانکه راه نمی برند و نمی شناسند آنرا و نزد بعضی معنی آنست که چون عرش خود که گذاشته بود و حارسان
بر آن گماشته نزد من ببیند بسرعت فرمان ایمان می آرد بخدا و به پیغمبری من و یا با وجود چنین معجزه
ظاهره بر کفر اصرار می نماید و قول اول اظهر است بسوق کلام فلما جاءت پس آنهنگام که آمد بلقیس نزد سلیمان
و تخت او پیش سلیمان نهاده بود قیل گفته مر او را اهکذا عرشک آیا اینچنین است تخت تو یعنی بجهت
زیادتی امتحان عقل او بر آن تشبیه یا دگفتند مر او را کما هکذا که عرش تو مانند اینست قالت گفت کانه
هو گویا این آن تخت است جزم نگفت که آنست از جهت آنکه احتمال داشت که تختی باشد مثل آن نه عین آن
و این از کمال عقل او بود و بعد از آن گفت و اوتینا العلم و داده شده ایم ما دانش بکمال قدرت الهی
و وحدانیت و بنبوت سلیمان من قبلها پیش از این حالت یا قبل از این معجزات با آیات متقدمه از قصه هدهد
تا آخر و کنا مسلمین و هستیم اسلام آرندگان و گردن نهادگان حکم وی را و صدها و باز داشت خدا بلقیس را
بتوفیق ایمان و یا سلیمان او را باز داشت ما کانت تعبد از انچیزیکه بود که می پرستید آنرا من دون
الله بجز از خدای تعالی یعنی آفتاب را انها کانت بدرستیکه بود بلقیس قبل از اسلام آوردن من قوم کافرین
از گروه ناگرویدگان و از جمله آفتاب پرستان یعنی بغیر از آفتاب پرستیدن مذهب نداشت و چون سلیمان

علیه السلام امتحان عقل و فطانت بلقیس نمود و بعد از آن جهت امتحان پای وی که دیوان یاد نموده اند که مشابه
پای حمار است و اصابع مذکور فرمود تا قصری بنا کرده بودند و زمین آنرا آبگینه سپید صافی ساخته و در
زیر آن آب در آورده ماهیان و سایر حیوانات آبی در آنجا افکندند چنانکه صحن آن خانه همه آب مینمود و
در صدر آن ایوان فرمود تا تخت او را در میان قصر نهادند پس بر بالای آن نشست و امر کرد که بلقیس را طلبیدند چون
بدر کوشک رسید قیل لها گفتند مر او را ادخلی الصرح در آی در ساحت این قصر و کوشک مراد از وی خانه تمام
فلما رأته پس چون بدید بلقیس الصرح را حسبته لجة پنداشت آنرا آب بسیار مشابه دریا و
کشفت عن ساقیها و برداشت و برکشید دامن جامه خود را قال گفت عز و جل انه بدرستیکه آنچه
پنداری آب صرح ممرد کوشکی است ساده و هموار من قواریر از آبگینه‌ها آیه دلیل است بر آنکه
کسی زنی خواهد خواست جایز است که محاسن وی را به بیند آورده اند که چون سلیمان ساق وی را بدید بر وی موی
بود بطبع او ناخوش آمد و در علاج ازاله آن با آدمیان مشورت کرد بعضی گفتند که باستره باید سترد گفت در
خوف جراحت اعضا است پس با شیاطین علاج طلبید ایشان برای او حمامی ساختند و آهک و زرنیخ بهم کرده
ساختند و پیش ازین حمام و نوره نبود پس بلقیس را گفتند بحمام رفت و نوره بر خود مالید و موی‌های او زایل گشت
و در روایتی آمده که در آن زمان که بلقیس بدر قصر رسید و دریاچه آب بنظر وی در آمد گمان برد که سلیمان
میخواهد که او را در آن غرق سازد و چون بخطای ظن خود عارف شد قالت رب انی ظلمت نفسی گفت ای
پروردگار من بدرستیکه من ستم کردم بر نفس خود که گمان بد در حق سلیمان بردم و شهد انه ... که
مراد وی ازین پرستش آفتاب یعنی بر خود ظلم کردم به پرستش و لهذا در عقب این گفت و اسلمت مع سلیمان
و اسلام آوردم با سلیمان یعنی بهمین صحبت و امداد وی مسلمان شدم بر دست وی و گردن نهادم لله رب
العالمین مر خدا را که پروردگار عالمیانست در هر چه بندگان خود را بآن فرمود از اقسام طاعات پس
سلیمان او را در عقد نکاح خود در آورد و از وی فرزندان متولد شد و ملک و ولایت را باو تفویض
نمود و جنیان را فرمود تا از برای او سه حصن بنا کردند در زمین یمن که از تحت قدرت آدمیان برون
بود یکی سلحین و دیگری بینون و سیوم غمدان و او را بآن ولایت فرستاده هر ماه یکبار بزیارت او
رفتی و سه روز نزد او مقام کردی بامداد از شام روانه شدی و نماز پیشین در یمن بودی و در بعضی روایت
آمده که سلیمان او را نخواست بلکه او را بتبع که پادشاه همدان بود عقد بست و بیمن فرستاد در زوایه کرام

جن بود

عمل

جن بود مامور بلقیس کرد اینند تا برای او حصنی چند بنا کردند عیاشی باسناد خود نقل کرده که موسی بن محمد بن علی بن موسی
و یحیی بن اکثم روزی بهم رسیدند یحیی از وی مسئله چند پرسید وی جواب نداد پس نزد برادر خود علی بن محمد صلوات الله
علیه آمد و بعد از آنکه اطاعت نموده بود و اقرار بامامت او کرده و گفت جان من فدای تو باد یحیی بن اکثم ازمن مسئله
چند پرسید او را از تو جواب میطلبم آنحضرت پرسید و گفت جواب یحیی بن اکثم بگفتی گفت بآن عارف نبودم
حضرت فرمود بیان آن مسایل که یکی گفته خبر ده مرا از سلیمان که آیا آنکه پیغمبر بود محتاج بعلم آصف بود و
بعد از آن مسایل دیگر را ازو پرسید و جواب شنید آنحضرت فرمود ای برادر من بنویس که یا یحیی بن اکثم و آنرا
بسم الله مصدر ساز و بگو از من سوال کردی و از قول حق تعالی در کتاب خود که الذی عنده علم من الکتاب چه
کس بود و بدانکه آنکس آصف بن برخیا بود و سلیمان عاجز نبود از آنچه آصف میدانست لیکن میخواست که اعلام
اهل ایمان کند از جن و انس که او بعد از وی حجت خدا خواهد بود و سلیمان بامر خدا این علم را بآصف تعلیم داده بود
داده بود تا اگر در امامت و خلافت وی اختلاف واقع شود چنانکه سلیمان را در حال حیات داود فهم و ذکا
عطا فرمود بجهة آنکه نبوت و امامت او را بشناسند و بدانند که از پدر نبی و امام حقیقی خواهد بود تا تاکید
حجت نموده باشد بر بندگان و بعد از ذکر قصه سلیمان در بیان صالح با ثمود میفرماید که و لقد ارسلنا
بتحقیق که فرو فرستادیم الی ثمود بسوی قبیله ثمود اخاهم صالحا برادر نسبی ایشان را صالح ان اعبدوا الله
یا آنکه بپرستید خدا را فاذا هم پس ناگاه ایشان یعنی بعد ازین گفتار یکبار فریقان دو فرقه شدند مومن
و کافر یختصمون که خصومت و جنگ میکردند ایشان با یکدیگر و چون کفار بوقت خصومت ملزم شدند قال گفت
صالح با ایشان که یا قوم ای گروه من لم تستعجلون بالسیئة چرا شتاب میکنید بعقوبت قبل الحسنة
پیش از توبه نیکو که بوجه خلوص باشد یعنی تا چرا توبه نمیکنید که اگر عذاب بهم تو به کنیم و اگر نه بر کفر خود در ایستیم
و یا آنکه چرا تعجیل میکنید ببلا و عقوبت لو لا تستغفرون الله چرا استغفار نمیکنید یعنی بایمان و توبه از
خدای امرزش نمی طلبید قبل از نزول عذاب لعلکم ترحمون شاید شما رحم کرده شوید بقبول توبه و عدم
نزول آن نباید بر شما چه بعد از نزول عذاب ایمان و توبه شما مقبول درگاه الهی نخواهد بود و نفع بشما نخواهد داد در
رد عذاب قالوا اطیرنا بک گفتند انکره که فال بد گرفتیم بتو و بمن معک و هر که با تست از گروه یعنی تو و
اتباع تو بر ما لعین بد آرید چه آنگاه دعوت کرده شد ایمه محنت از قحطی و جوع بما روآورده و سنگ تو
در میان ما در میان افتاده و از یکدیگر پراکنده شده ایم قال گفت صالح علیه السلام با ایشان که طائرکم فال بد و تا

شما عند الله از نزد خداست یعنی این محنت و بلیت از نزد خدا بشما رسیده است بسبب کفر و فساد شما پس شومی
آن میرسد بشما آنچه میرسد نه بجهت ما باشد بل انتم قوم تفتنون بلکه شما گروهی هستید که آزموده میشوید
یعنی شما را می آزمایم بخیر و شر و دولت و نکبت و آسانی و سختی یعنی خدا با شما معامله آزمایندگان میکند تا
بر عالمیان واضح شود که در ایام نعمت و دولت شکرگذاری آن مشغول میشوید و راه منعم حقیقی خود را
اطاعت او میکنید یا نه در زمان محنت و بلیت شکیبائی میکنید و از اعمال قبیحه که باعث این محنت است
می ایستید و کان فی المدینة و بود ند در شهری که صالح بود علیه السلام از زمین حجر تسعة رهط نه نفر از
اشراف و اکابر قوم و اشرار ایشان که رأس و رئیس ایشان قدار بن سالف بود یفسدون تباهی
میکردند بکفر و معاصی فی الارض در زمین حجر و لا یصلحون و بصلاح نمی آوردند کار خود را یعنی افساد
ایشان از شوب صلاح خالی بود و آنچه از ایشان صادر میشد محض فساد بود و این نه کس مرتکب
عقر ناقه شدند و چون عقر ناقه کردند از صالح وعید عذاب شنیدند قالوا گفتند با یکدیگر تقاسموا بالله
در حالتی که سوگند خورده بودند بخدای بطریقی که نزد ایشان معتبر بود یعنی بعد از سوگند گفتند لنبیتنه هر
آینه شبیخون میکنیم بر صالح و اهله و بر کسان او و بکشیم او را ثم لنقولن لولیه پس هر آینه بگوییم ولی او را
ما شهدنا ما حاضر نبودیم و مشاهده نکردیم ما چه جای آنکه ما متولی خون شده باشیم پس از هلاک ایشان مهلک اهله
چه خبر داشته باشیم و انا لصادقون و بدرستیکه ما راست گوییم در آنچه گفتیم و مکروا مکرا و مکر کردند ایشان
مکر کردنی بدین تدبیر که صالح را بکشیم و ولی او را گوییم که ما نکرده ایم و ازین خبر نداریم و مکرنا مکرا و مکر کردیم مکر
کردنی یعنی جزای مکر را بدیشان رسانیم بآنکه مکر ایشان را سبب هلاکت ایشان ساختیم و هم لا یشعرون
و حال آنکه ایشان آگاه نبودند و شعور نداشتند بآن از ابن عباس مرویست که صالح علیه السلام مسجدی داشت در
غاری و شبها در آنجا نماز گذاردی و این نه کس که مذکور شد گفتند که وعده عذاب از روز دیگر است باید پیش از
وقوع آن کار صالح بسازیم پس اول شب در آن غار در کمین نشستند تا چون صالح در آید او را بکشند حق تعالی
فرشتگان را فرستاد تا بر هر یک از ایشان سنگی فرود آوردند و همه را بکشتند و صالح از مکر ایشان خلاص یافت
و در روایتی آنست که حق تعالی سنگی بر در آن غار انداخت و آنرا بپوشید و ایشان در آنجا هلاک شدند و باقی
کفار بصیحه جبرئیل مردند فانظر پس بنگر ای بیننده کیف کان چگونه بود عاقبة مکرهم سرانجام مکر ایشان
انا دمرناهم بدرستیکه ما هلاک کردیم این نه تن را در غار و قومهم و باقی قوم ایشان را اجمعین همه

بصیحه

عمل

بصیحه فتلک بیوتهم پس آنست خانه‌های ایشان در زمین حجر خاویة در حالتیکه خالیست و یا منهدم
و افتاده بما ظلموا بسبب ستم کردن و از حد در گذشتن ایشان که کفر و عناد بود ان فی ذلک بدرستیکه در
آنچه ما بیان نمودیم لآیة هر آینه علامتی است لقوم یعلمون مر گروهی را که دانند آنرا تا بدان پند گیرند از ابن
عباس مرویست که می یابم در کتاب خدا که ظلم خانه‌ها را خراب میکند این آیه تلاوت فرمود و در تفسیر اهل
البیت مذکور است که ظالم آل محمد را همین حال بود چه اثری از بیوت و مدافن ایشان نماند و آنچه در عقب خود
گذاشته اند در دنیا طعن و لعن است و در آخرت عقوبت الیم در درک جحیم و انجینا الذین آمنوا و رهانیدیم
بودیم آنانرا که گرویده بودند بصالح و کانوا یتقون و بودند که پرهیز میکردند از کفر و معاصی ایمان و صلاح
از مقاتل نقل است که در وقت هلاک قوم ثمود هر یک را جراحتی بر دست پدید آمد بمقدار نخودی روز اول سرخ
بود و روز دوم زرد شد و روز سیوم سیاه گشت و روز چهارم شکافته شد و در عقب آن جبرئیل
آمد بانگ بر ایشان زد و بر جای خود بمردند و مومنانی که نجات یافتند چهار هزار بودند و حضرت صالح ایشان را
بحضرموت فرمود و آنجا بجوار رحمت ایزدی پیوست و بجهة این آن زمین را حضرموت گفتند یعنی حاضر شد آنجا موت
بر صالح و بعد از ذکر ثمود بیان حال قوم لوط میفرماید که و لوطا و فرستادیم لوط بن هاران بن تارخ را بقوم خود تا اذ قال
یاد کن چون گفت لقومه مر گروه خود را از روی انکار و استهجان اتأتون الفاحشة می آیید بخصلتی زشت
یعنی لواطه و انتم و حال آنکه شما تبصرون و می بینید زشتی آنرا و یا آنکه می بینید آنرا بالمعاینه و مواجهه یکدیگر آنرا
میکنید پس در بیان فاحشه گفت ائنکم لتأتون الرجال آیا می آیید شما بمردان شهوة از روی
شهوت من دون النساء بجز از زنان که برای شهوت مخلوق شده اند چه حکمت در مواقعه طلب نسل است نه قضای
حاجت شهوت بل انتم بلکه شما قوم تجهلون گروه مردمانید که نمیدانید عاقبت این فعل قبیح را یا فعل شما مشابه
فعل کسیست که سفیه و جاهل باشد و تمیز میان حسن و قبح نتوانند کرد فما کان جواب قومه پس نبود جواب گروه
لوط الا ان قالوا مگر آنکه گفتند با یکدیگر اخرجوا آل لوط بیرون کنید کسان لوط را من قریتکم از دیه خود
که سدوم است انهم اناس یتطهرون بدرستیکه ایشان مردمانی اند منزه از افعال ما یعنی خود را پاک
میدانند و ما را پلید میخوانند ابن عباس فرمود که این را بر سبیل استهزا گفتند فانجیناه پس
نجات دادیم لوط را و اهله و کسان او را یعنی دختران او را الا امرأته مگر زن او را که قدرناها
تقدیر کردیم و حکم فرمودیم بودن او من الغابرین از باقی ماندگان در عذاب با قوم لوط بجهة کفر و

نحن جینا و وامطرنا علیهم و باراندیم برایشان پس از زیر و زبر شدن موتفکات مطرا بارانی
از سنگ منضود پس بد بارانی بود مطر المنذرین باران بیم کرده شدگان که تصدیق بیم کننده
نکردند و در صدد ایذا و اضرار ایشان شدند پس گفتیم لوط را بعد از هلاک ایشان قل الحمد لله
بگو ستایش مر خدا راست بر هلاک کفار و سلام علی عباده و سلام بر بندگان الذین اصطفی
که برگزیده است ایشان را نگاه داشته خود از فواحش و نجات داد از عقوبت و قول اکثر و اصح آنست که مامور
باین حمد حضرت پیغمبر ماست که چون حق تعالی درین سوره قصه‌ها که دلالت بر کمال قدرت چون قصه موسی و اختصاص
رسل بآیات کبری چون قصه سلیمان و مشتمل بر هلاک اعدا و نصرت اولیا چون قصه صالح و لوط بوی
فرستاد و وقوف برین مضمون نعمت عظیمه است پس بجهت این و برا الحمد الهی امر کرد و سلام بر بندگان برگزیده
او از انبیا با عامه مومنان یا صالح و در تفسیر اهل البیت آمده که ائمه معصومین اند از اهل بیت
او که دل ایشان سالم است از لوث علایق و سر ایشان خالیست از فکر خلایق امر و در سلام را بواسطه
بشنوند و وفد اسلام بواسطه خواهند شنید که سلام قولا من رب رحیم درین آیه ترغیب است بر
آنکه در سخن گفتن ابتدا بحمد خدا و سلام و صلوات رسول کنند تا بیمنیت این آن سخن مقبول سامعان
گردد و لهذا ارباب تصانیف و خطبا دائما در اوایل رسایل و کتب و خطب و سایر مقاصد همین
طریقه مرعی میدارند پس حق تعالی بعد ازین در مقصود شروع کرده بر سبیل الزام حجت بر کفره فرموده
که آلله آیا خدای یکی بهتر است در پرستش ام ما یشرکون یا آنچه انباز میگیرند مشرکان با خدا و از
بدیهیاتست که هیچ خیری مترتب نمیشود بر عبادت آنچه با آن شرک گرفته اند تا موازنه توان میان او
و میان آنکس که مبدأ جمیع خیرهاست و خالق و مالک همه آن در خبر است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله
این آیه تلاوت نمودی فرمودی بل الله خیر و ابقی و اجل و اکرم بعد از آن تعداد خیرات و منافع خود
میکند که آثار رحمت واسعه و دلالت بر وحدانیت و قدرت قاهره او تا بندگان از بادیه جهالت
و ضلالت شرک رو بنزهتگاه وحدانیت او نهند و می فرماید بر طریق اضراب از کلام سابق امّن
خلق یعنی بلکه بهتر است از هر چه کفار می پرستند خدایی که بقدرت کامله خود بیافرید السموات و الارض
آسمانها و زمینها را که اصل‌اند در عالم کون و فساد مساوی منافع بندگان و انزل لکم و فرو فرستاد
برای شما من السماء از آسمان یا از ابرها ماء آبی که باران است فانبتنا به پس رویانیدیم بدان آب

حدائق بوستانهای پر میوه محاط علیها ذات بهجة که خداوند خوبی و خرمی است و تازه است و زیبا بانواع اشجار
و اثمار [illegible] از غیبت بتکلم برای تاکید اختصاص این نعمتست بذات او یعنی ماییم که توانائیم و لایق در رویانیدن بوستانها
زیبا و نیکو از آب باران ما کان لکم نبود مر شما را ان تنبتوا شجرها درختان آن بوستانها را ءاله
مع الله آیا هست خدای با الله هست خدای که مقارن او باشد در آفرینش این اشیا چه او متفرد است در
ایجاد آن بل هم بلکه مشرکان قوم یعدلون گروهی اند که میل می‌کنند از راه حق که توحیدست امن جعل الارض
قرارا این بدل است یعنی بلکه بهتر است کسی که گردانید زمین را آرامگاه یعنی بهتر است از خدایان باطل آن کس که
گردانید زمین را آرامگاه آدمیان و دواب بنوعی که آن را از میان آب بیرون آورد و تسویه فرمود در گاهی
که قرار انسان و دواب بران حاصل میشود و جعل خلالها و پیدا کرد در میان زمین انهارا جویهای
آب روان که آشامید و بآن زراعت میکنند و جعل لها و آفرید برای استحکام او رواسی کوههای بلند که در
معادن حاصل میشود و از تحت آن چشمها بیرون می جوشد و جعل و گردانید بین البحرین میان دو دریا
عذب و ملح حاجزا مانعی که آن با یکدیگر خلط نشوند و بیان در سوره الفرقان گذشته ءاله آیا هست خدایی
مع الله با خدای یکی که در خلق این چیزها مدد او نماید بل اکثرهم لا یعلمون بلکه بیشتر اهل شرک نمیدانند
که خدا متفرد است در آفریدن این چیزها و هیچ چیز در آن شریک او نیست لاجرم بشریک مایل شده اند
امن یجیب المضطر بلکه بهتر است از شریکان ناتوان کسی که اجابت کند بیچاره و درمانده را اذا دعاه
چون بخواند او را مضطر کسی که او را هیچ چاره و وسیله نباشد مگر حق تعالی و یا کسی که دل از هستی خود برداشته
باشد چون غریق دریا یا گم شده در بیابان یا بیماری نا امید از صحت آورده اند که شیخ [illegible] بعیادت
بیماری رفت گفت ای شیخ دعا کن برای شفای من گفت تو دعا کن که مضطری و اجابت دعای مضطر باز بسته است
زیرا که نیاز او بیشتر است و حق تعالی نیاز بیچارگان را دوست دارد چه اگر نیازمندی بیچاره دعا کند اجابت
میفرماید و یکشف السوء و برمیدارد بدی یعنی دفع میکند اندوه او را یا بدی که پدید آید و اما اجابت او گو
بشروط مصلحت است چنانکه ادعونی استجب لکم مبین و یجعلکم و می گرداند شما را خلفاء الارض خلیفه‌های
در زمین یعنی شما را جانشینان پیشینیان سازد و زمین از پس ایشان بتصرف شما در آورد ءاله
مع الله آیا خدای دیگر هست با خدای یکی که درین کارها اعانت او کند یعنی نیست و نشاید قلیلا ما تذکرون
اندکی [illegible] با خدا یا اندکی یاد میکنید نعمتهای او را که متذکر میشوید امن یهدیکم بلکه بهتر است

از بیان جامده و آنکسی که راه می نماید شما را فی ظلمات البر و البحر در تاریکیهای بیابان و دریا بوسیله کواکب
و علامات مراد از ظلمات شب است یعنی آنکس که چون راهها بر شما مشتبه شود و طریق بیرون شدن آن بنماید شما را
مهتدی میسازد و من یرسل الریاح و آنکسی که می فرستد بادها را بشرا در حالتیکه مژده دهندگانند
بین یدی رحمته پیش از نزول رحمت او که باران است ءاله مع الله آیا باشد خدای دیگر با خدای یکی که یاری
دهد بر مثل این یعنی نباشد چه او یگانه است در خلق همه اشیا تعالی الله بزرگست خدای و برترست عما یشرکون
از آنچه انباز میگیرند کافران چه قادر خالق مقدس است از مشارکت عاجز مخلوق امن یبدؤا الخلق بلکه
بهتر است از معبودان ممکنه عاجزه آنکس که می آفریند و از عدم بوجود می آورد خلق را ثم یعیده پس اعاده
کند و باز آورد او را بعد از آنکه معدوم باشد یعنی روز قیامت آن را مبعوث سازد و من یرزقکم
و آنکس که روزی میدهد من السماء و الارض از آسمان و زمین یعنی از [illegible] ءاله مع الله آیا خدای هست
شریک با خدای یکی که این کارها تواند کرد قل هاتوا بگو بیارید برهانکم دلیل و حجت خود را بر آنکه
غیر الله تعالی بر اینها قدرت دارد ان کنتم صادقین اگر هستید راستگویان در آنکه آله دیگر هست چه
کمال قدرت از لوازم الوهیت است و آن غیر حق تعالی را ثابت نیست قل لا یعلم بگو ای محمد نمیدانند من
فی السموات و الارض هر که در آسمانها و زمین هست از ملک و جن و انس الغیب و پوشیده را الا الله
لیکن خدای میداند چنانچه قدرت کامل مخصوص بحق است علم شامل هم نیز بدو اختصاص دارد و ما یشعرون
و نمیدانند آنها که در آسمان و زمین اند ایان یبعثون که در کدام وقت برانگیخته شوند چه این از جمله
علم غیب است که غیر او سبحانه بآن عالم نیست و نزد بعضی این آیه در باره مشرکان است که رسول را از وقت
ساعت قیامت سوال کردند پس معنی آنست که نمیدانند جمیع آدمیان که قیامت کی قایم شود و بعد از آن
جهت مبالغه در نفی علم بآن می فرماید که بل ادارک علمهم بلکه بنهایت رسیده است و استحکام یافته علم ایشان
فی الآخرة در وقوع آخرت یعنی در آیات عقلیه و نقلیه که اسباب علم ایشانست بر وقوع آن و با وجود
این آنچنانکه حق حال [illegible] پس چگونه حاکم باشند بوقت وقوع قیامت که از
امور غیبیه است که اصلا علم باسباب ندارند یا نهایت علم ایشان همین باشد که آخرت واقع خواهد شد
با دلیل عقلی و نقلی و از آن در گذشته بوقت معین برای وقوع قیامت [illegible] از ابن عباس [illegible] وصف
ایشان باستحکام علم و تکامل آن در آخرت بر سبیل تهکم است و استهزا همچنانکه [illegible]

مردمان گویند که چه نیک دانسته و گویند بل بمعنی هل است و در لباب بمعنا ام منزل نموده و برین هر دو تقدیر
استفهام بمعنی نفی است یعنی نرسیده و کامل نشده دانش ایشان در وقوع آخرت و کما ینبغی آن را
ندانسته اند بل هم فی شک بلکه ایشان در شک و تردد اند منها از وقوع آن مانند کسی که متحیر باشد
در دوای و دلیلی بر آن نیابد بل هم منها عمون بلکه ایشان از آخرت کوران نابینا اند یعنی چشم دل
ایشان از مشاهده دلایل بعث و حشر پوشیده است بجهت عدم تامل و تفکر در آن و قال الذین
کفروا و گفتند آنانکه کافر شدند از روی انکار و استبعاد و بسبب عدم تدبر و تفکر در آیات مبینه
بر حقیت بعث ءاذا کنا ترابا آیا چون گردیم ما خاک و اباؤنا و پدران ما نیز خاک گردند ائنا
لمخرجون آیا بیرون شدگانیم از گورها لقد وعدنا بدرستی که ما وعده داده شده ایم هذا این حشر
و نشر را نحن و اباؤنا ما و پدران ما من قبل پیش از وعد محمد ان هذا نیست و عده الا
اساطیر الاولین مگر افسانه های پیشینیان که مجرد حرف و صوتست و حقیقتی ندارد قل بگو
ای محمد با ایشان که سیروا فی الارض بروید در زمین اهل تکذیب چون دیار حجر و احقاف
و موتفکات فانظروا پس نگرید کیف کان عاقبة المجرمین چگونه بود سر انجام گناهکاران
و کار ایشان بکجا رسید تا از آن عبرت گیرند و ترسند از آنکه مثل آن با ایشان واقع شود بعد از
آن بجهت تسلیه حبیب که کفار قریش تکذیب او میکردند و آتش بر می انگیختند فرموده که و لا تحزن و
اندوهناک مشو ای محمد علیهم بر تکذیب و اعراض مشرکان و لا تکن فی ضیق و مباش در تنگ دلی
مما یمکرون از مکر کردن ایشان که من نگهدارنده توام و ترا از شر ایشان در پناه عصمت خود
نگه دارم و مکر ایشان را از تو دفع نمایم و ترا بر ایشان غالب گردانم و یقولون و میگویند آن
کافران بتو و اصحاب تو که متی هذا الوعد کی خواهد بود این عذاب موعود که عقوبتست بر
[illegible] ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان بآن قل عسی ان یکون بگو شاید یعنی
امید هست که باشد بحکم الهی ردف لکم از پی در آید شما را و در عقب شما پیوندد بعض الذی
برخی از آنچه تستعجلون شتاب میکنید نزول و حلول آن را و آن عذاب روز بدر بود یا قحط
و ان ربک و بدرستیکه پروردگار تو لذو فضل هر آینه خداوند فضل و احسانست و رحمت علی
الناس بر مردمان که تعجیل نمیکنند در عقوبت ایشان بر کفر و معاصی و لکن اکثرهم و لیکن بیشتر

ایشان لا یشکرون سپاس داری نمیکنند و حق نعمت تاخیر عذاب را نمی شناسند بلکه از غایت جهالت
که دارند استعجال عقوبت میکنند و ان ربک و بتحقیق که آفریدگار پروردگار تو لیعلم هر آینه میداند ما
تکن صدورهم آنچه می پوشانند آنرا سینهای کفار از حقد و حسد و مکر بتو و ما یعلنون و آنچه اشکارا
میکنند از تکذیب و عداوت تو پس ایشانرا بر آن جزا خواهد داد و ما من غائبة و نیست هیچ پوشیده از
حوادث و نوازل و غیر آن فی السماء و الارض در آسمان و زمین الا فی کتاب مبین مگر نوشته شده ثبت
در کتابی روشن یا روشن سازنده آنچه در وست مر کسی را که مطالعه آن میکند از ملائکه مراد لوح محفوظ است
ان هذا القرآن بدرستیکه این قران یقص علی بنی اسرائیل میخواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان میکند برای ایشان
براستی اکثر الذی بیشتر از آنچه از روی جهالت هم فیه ایشان در آن یختلفون اختلاف میکنند و جدال
بیکدیگر بحث میکنند چون تشبیه یهود و تنزیه نصاری در احوال معاد جسمانی و روحانی و صفات بهشت و دوزخ
و قصه عزیر و مریم و عیسی و نبی مبشر به در توریة که حضرت خاتمیت است چه بعضی میگفتند که آن یوشع است و جمعی دیگر
بودند که زمان ظهور ایشان بعد از این خواهد بود و غیر آن از احکام مختلفه و این معجزه پیغمبر است که کتاب
ایشان نا خوانده بود و بآن خبر میداد و انه و بدرستیکه قران لهدی هر آینه راه نماینده است و
رحمة و بخشایش و نعمت للمؤمنین برای گروندگان چه ایشانند که بآن منتفعند نه غیر ان ربک بدرستیکه
پروردگار تو یقضی بینهم داوری و حکم فرماید اهل اختلاف از بنی اسرائیل و میان آنانکه نقران کرده اند
بحکمه درست و راست خود و هو العزیز و اوست غالب که حکم او را رد نتوان کرد العلیم و دانا بحقیقت
آنچه حکم میکنند و بحکمت و مصلحت آن یحیون داستی ای محمد که حق تعالی میان اهل حق و باطل حکم خواهد کرد و هر یک را
بر وفق عمل جزا خواهد داد فتوکل علی الله پس توکل کن برضای او و از دشمنان و معاندان باک مدار و اندیشه
بخود راه مده انک بدرستیکه تو علی الحق المبین بر راهی روشن یقین راه تو راست است و حق اولی است بتوکل
از مبطل و ما اهل ایمان درین خطاب داخلند و اگرچه ظاهر خطاب بحضرت است بعد از آن تشبیه کفار میکند
بمردگان و میگوید انک لا تسمع الموتی بتحقیق که تو بحق نمیتوانی شنوانید مردگان را یعنی مرده دلان کفره فهم
سخن تو نمیتوانند کردن مدبرین در حالتیکه پشت برگردانند یعنی ایشانرا گوش دل کر است از استماع
و آن اعراض کنند و روی میگردانند و می رمند پس مشابه کران باشند در ناشنیدن خصوصا که کر
برگردد و پشت بر داعی خود کند در آنحال که استماع آن مشکلتر است چه رمزه و اشاره را نیز نمی بیند و فهم

کند خلاصه

نمل

کند خلاصه آنست همچنانکه میت استماع چیزی نمیتواند کرد بجهت فقدان آلة استماع همچنین کافر استماع نمیکند زیراکه در قبول
نمی شنود و بآن پند نمیگیرد و تدبر در آن نمی نماید و همچنین که آواز خواننده خود نمی شنود خصوصا در وقت پشت
کردن چه عدم اعراض مظنه استماع هست و در حین اعراض طمع منقطع است از استماع و همچنین کافر قبل از اعراض امید
استماع باو میتوان داشت اما چون که بجهت عناد و جحود اعراض نمود طمع استماع دعا ازو نباید داشت و ما انت
وما انت بهادی العمی و نیستی تو راه نماینده کوران عن ضلالتهم از گمراهی ایشان هدایت حاصل نمیشود مگر
ببصر مفقود است چون کفار بجهت فرط عناد و استکبار استماع قوت متفکره نمیکنند در آیات و انچه که موصلات
سالک خود را از منزل نجات پس مثل کوران اند پس بجهت عدم بصر راه بمقصد نمی برند و در گمراهی خود متحیر و سر
گردان می مانند ان تسمع شنوانی شنوانیدن تو فایده ندهد الا من یؤمن بایاتنا مگر کسی را که گرود
بایتهای ما یعنی طلب حق کند بنظر کردن و تامل نمودن در آیات بینه و معجزات و انچه فهم مسلمون ایشان
گردن نهادگانند فرمان ما را و اذا وقع القول و چون واقع شود گفتار که آن وعده عذابست علیهم
بر ایشان یعنی چون بر ایشان واقع گردد آن چیزی که بآن وعده داده میشوند از بعث و نشور و یا چون
حکم صادر شود بوقوع عذاب بر کفار از ابو سعید خدری مرویست که چون آدمیان دست از امر بمعروف و نهی
از منکر باز دارند و هیچ کدام عمل نکنند واجب شود بایشان غضب الهی و اول مواخذ شوند بمبادی عذاب
که از جمله آن اینست اخرجنا لهم بیرون آریم برای ایشان دابة من الارض جنبنده از زمین تکلمهم
که سخن گوید با ایشان بزبان عربی فصیح ان الناس کانوا بایاتنا که مردمان بودند بسخنان ما از وعده
و وعید و حشر و نشر با دلایل قدرت و وحدانیت لا یوقنون تحقیق نمیکردند و از سر یقین تصدیق آن نمیکردند
و خروج دابة الارض نشانه ایست از علامات قیامت و در روایتست که آدمیان صفا و مروه بیرون
آید مومن را از ایمان او و کافر را از کفر او خبر دهد و نزد این حال تکلیف مرتفع شود و توبه قبول نکند و ابن عمر
روایت کرده که هیچ مومن نباشد مگر که دابة الارض او را مسح کند و هیچ منافقی نبود مگر که او را ختم کند در
مشعر که مردمان متوجه منی باشند بیرون آید محمد بن کعب قرظی روایت کند که حضرت امیر المومنین را از این دابه
پرسیدم فرمود بخدا سوگند که او را دم نباشد و محاسن داشته باشد و این مشعر است که بشر خواهد بود
صاحب معنی او را در که چون دنیا نزدیک آخر رسد حق تعالی دابة الارض را از زمین بیرون آرد چنانچه ناقه
صالح را علی نبینا و علیه السلم از سنگ بیرون آورد آن دابه گویا باشد و در حدیث آمده که خروج دابة الارض

نشانه ایست از علامات قیامت و در روایت آمده که او میان صفا و مروه بیرون آید مومن را از ایمان
او و کافر را از کفر او خبر دهد و نزد این حال تکلیف مرتفع شود و توبه قبول نگردد و ابن عمر روایت کرده که
هیچ مومن نباشد مگر که دابة الارض او را مسح کند و هیچ منافقی نبود و طلوع آفتاب از مغرب متقارب باشد
هر که اول پیش بود آن دیگر در عقبش ظاهر گردد و از ابن عباس منقولست که از اشراط ساعت اول آیات
سماوی طلوع شمس بود از مغرب و از آیات ارضی خروج دابه که طول آن شصت گز باشد و چهار قائمه
باشد و مویهای زرد و باریک بر اعضای وی باشد مانند مویهای بچهای مرغ و دو بال داشته باشد
و در تیز روی هیچ هارب از و فوت نشود و هیچ طالب او را در نیابد روی او چون روی مردمان بود اما در
غایت روشنی و درخشندگی و در تیسیر از ابن زبیر نقل کرده و در کشاف از ابن جریج که سر او شبیه
بسر گاو بود و در عین المعانی آورده که چشم او چون چشم خوک بود و گوش او مانند گوش فیل و شاخ
او مانند شاخ گاو کوهی و لون او چون لون پلنگ و گردنش چون گردن شتر مرغ و سینه اش چون سینه
شیر و پهلویش مانند پهلوی بوزه و دمش مانند دم قوچ و قوایمش مانند قوایم شتر و ما بین مفصلین او
دوازده گز باشد بذراع آدم علیه السلم و ابو هریره گفته که همه الوان مختلفه در و باشد و بین هر دو قرن او یک
فرسخ و بیرون آید میان صفا و مروه یا کوه اجیاد که در حوالی مکه است یا وادی از وادیهای تهامه و یا
از کوه سدوم و در حدیث آمده که از اعظم مساجد یعنی از مسجد الحرام بیرون آید و در کتاب علامات الساعة
مذکورست که از رکن خانه کعبه بدر آید و باد نکند و او مانند آفتاب سیر کند و بلند شود و بعد از سه روز
ثلث او بیرون آید و از امیر المومنین علیه السلم مرویست که تا سه روز زیاده از ثلث او بیرون نیاید و بعضی گفته
که خروج او تمام نشود مگر بعد از سه روز و بعضی بر آنند که جز سر و گردن او بیرون نیاید و قول اشهر آنست
بر روی مومنان
که تمام او بیرون آید و روی بمغرب و شام و یمن آید و عصای موسی مس کند درخشان گردد و خاتم سلیمان
بر میان دو چشم کافران مالد روی ایشان سیاه شود و کسی نماند بر روی زمین مگر که سفید روی یا خبر مردم
یکدیگر را بنام و لقب بخوانند بلکه سفید روی را گویند که ای بهشتی و سیاه رو را گویند که ای دوزخی
و از جمله بعضی معنی آیه بر نحوی گفته اند که چون واقع شود قول یا تمیز مومنان از کافران بیرون آید دابة
الارض و ابو ازابو بصیر انصاری روایتست که از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود که این دابه را
سه نوبت خروج باشد یکبار با قصای مدینه بیرون آید و خبر او در بادیه فاش شود و اما بمکه نرسد و بعد از

زمان طویل

نمل

زمان طویل قریب بمکه بیرون آید و بار سیوم مردمان در مسجد الحرام بطواف مشغول باشند دابه از جانبی از
مسجد بیرون آید که میان رکن حجر اسود و باب بنی مخزوم باشد و مردمان از و بترسند و بگریزند و جمعی که
جز از خدای نترسند دلیرانه نزد او آیند رویهای ایشان روشن و مانند ستاره درخشان گردد و بعد
از آن روی بنواحی ارض نهد هر که و یرا جوید بوی نرسد و کسی که از و گریزد از و فوت نگردد و کسی دشمن
خدا باشد از وی بترسد و بنماز مشغول شود و چنان خود را بوی نماید که نماز میگزارد وی از پس پشت
او گوید اکنون نماز میکنی پس داغی بر روی او نهد و با مردمان مجاورت در شود و حضر با ایشان بود در
مالهای ایشان مشارکت کند و مومن را از کافر بشناسد و در اندک فرصتی روی زمین را احاطه نماید
و از حسن بصری روایتست که موسی علیه السلم از خدای درخواست تا دابه را بوی نماید سه شبانروز بیرون
آید و در هوا میشد با خلقی و منظری مهیب و فظیع موسی از آن بترسد دعا کرد تا با جای خود رفت و نزد
بعضی از اصحاب گفته که این کنایه است از خروج صاحب الزمان که مهدی امت است در خطبة البیان
از امیر المومنین علیه السلم واقع شده که انا دابة الارض مؤید این قولست و تسمیه وی باین اسم بجهة آنست
که دابه بمعنی ما یدب فی الارض است یعنی چون حکم الهی بخروج او صادر شود فی الفور از مکمن غیب
بیرون دود و در رفتن مسارعت نماید و در اندک فرصتی روی زمین را احاطه فرماید و حذیفه
روایت کند که رسول را پرسیدم که خروج وی از کجا باشد فرمود از مسجدیکه از آن بحرمت تر نباشند
نزد خدا یعنی مسجد الحرام و عیسی علیه السلم از آسمان نزول کند و در نماز بوی اقتدا کند و چون طواف کند همه
با وی طواف کنند و زمین در زیر قدم ایشان بجنبید چنانکه قندیلها جنبد که ناگاه صفا بشکافد و
دابه بیرون آید و مردم را بنام ایمان و کفر خواند مومن را نقطه سفید بر روی زند که بمرادی او
نورانی گردد و کافر را نقطه سیاه که همه روی او از آن سیاه شود و باقی علامات قرب قیامت تفصیل
احوال مهدی در کتاب غیبت مذکورست حاصل حق تعالی بعد از ذکر علامات قیامت بیان آن روز
میکند که و یوم نحشر و یاد کن روزیرا که حشر کنیم من کل امة از هر امتی فوجا گروهی از روسا و اشراف
ایشان باشد ممن یکذب از آنها که تکذیب کرده باشند بایاتنا آیات کلام یا دلایل قدرت
ما را فهم یوزعون پس ایشان باز داشته شوند تا اراذل و ادانی قوم بدیشان رسند و
همه یکبار بدوزخ برند و ایشانرا باز دارند برای عتاب شدت حساب و تهدید عقوبت

عذاب بجهت غوایت وضلالت بجهت اغوا و اضلال ایشان و اصحاب ما بر آنند که این روز در دنیا باشد نه
قیامت برای آنکه در روز قیامت همه را حشر خواهند کرد نه بعضی از ایشان که حشر نام فلم نغادر منهم احدا
پس مراد غیر آنوقت باشد و آیه دلیل باشد بر صحت رجعت و صادق علیه السلام را از رجعت پرسیدند گفت هر کرا ایمان
محض داشته باشد او را باز گردانند و زنده کنند در دنیا و نیز از اهل البیت علیهم السلام اخبار متعدده
و روایات کثیره واقع شده که حق تعالی زنده گرداند در وقت قایم آل محمد جماعتی را از دشمنان ایشان
که در دشمنی بنهایت رسیده باشند و جماعتی را از مخلص که در دوستی بمرتبه کمال رسیده باشند تا داد
ایشان را از دشمنان ایشان بستانند پس محبان بثواب نصرت و معونت قایم علیه السلام فایز گردند و مبتهج
شوند بظهور دولت او و اعدای خود را ببینند و دشمنان مذلت و خواری خود را ببینند نزد علو کلمه
قایم و بشمشیر انتقام محبان کشته گردند حاصل که میفرماید بعد از احتجاج روانه شوند حتی اذا جاؤ
چون بیایند بموقف حساب قال گوید خدا با ایشان از روی اهانت و سرزنش و نکوهش اکذبتم
بایاتی آیا بدروغ داشتید آیتهای مرا بادی الرای و لم تحیطوا بها در حالتی که احاطه نکردند بان
علما از روی دانش یعنی در آن تامل نکردید بجهت عناد و جحود تا علم شما بکنه آن رسد حقیقت آنرا بدانید
اماذا کنتم تعملون یا آن چیز بود که شما بود دیده که میکردید یعنی شما چه کار کردید بعد از آنکه تفکر نکردید در صحت
آن و طلب معرفت آن نمودید با فکار خود و بی تاملانه در آن حکم بتکذیب آن کردید این از برای تکذیب
ایشانست زیرا که ایشان غیر از تکذیب از سر جهل کار دیگر نکرده بودند تا بگویند فعلنا غیر ذلک که ادّا ام
غیر از این را و بنابر تفسیر ثانی مراد ائمه معصومین صلوات الله علیهم اند یعنی حق تعالی ایشان را در روز رجعت
حشر کنند و همه را در آن روز باز دارد تا چون حاضر شوند با ایشان ندا کند بواسطه ملکی که آیا کسی را دلا
که راجح من بنود ند و برای هدایت شما نصب کرده بودم بدروغ داشتید بدون تفکر و تامل در
حقیقت ایشان و وقع القول و واقع شود گفتار یعنی فرود آید از عذاب علیهم بر ایشان بما ظلموا
بسبب ستم کردن و از حق در گذشتن ایشان که تکذیب آیات و حجج خدا بود فهم لا ینطقون پس
ایشان سخن نگویند بعد از عجز از جواب بجهت مشغولی بعقوبات نامتناهی و یا برای آنکه دهن ایشان
مهر نهاده باشند که الیوم نختم علی افواههم و یا در جواب چیزی نتوانند گفت که برای ایشان حجتی باشد
و نفع با ایشان رساند بعد از بیان قدرت خود میکند در رجعت و میگوید که الم یروا و آیا ندیدند

وندانستند

و ندانستند منکران حشر انا جعلنا اللیل آنکه گردانیدیم شب را یعنی آفریدیم آنرا لیسکنوا فیه تا آرام گیرند
در آن بخواب و استراحت و النهار مبصرا و ساختیم روز را روشن تا در طلب معیشت مشغول شوند ان
فی ذلک بدرستیکه در اینکه مذکور شد از آفریدن لیل و نهار لآیات هر آینه نشانهاست بر بعث و نشور
و ارسال رسل لقوم یؤمنون گروهی که تصدیق کنند و بگروند بخدا و رسول بجهت دلالت آن برآنکه تعاقب
نور و ظلمت بر وجهی مخصوص که غیر متعین است بذاته نیست مگر بتقدیر قاهره و بدانکه هر کس که قادر است بر ابدال
ظلمت بنور در ماده واحده قادر است بر ابدال موت و حیات در مواد ابدان و یوم و یاد کن روزی را که
ینفخ فی الصور دمیده شود در صور که مشابه شاخ است ففزع پس ترسند از هول و هیبت آن
من فی السموات هر که در آسمانهاست و من فی الارض و هر که در زمین است از جن و انس و سایر
حیوانات ابو هریره از رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده که خدای تعالی چون از خلق آسمان و زمین
بپرداخت صوری بیافرید و باسرافیل داد وی آنرا در دهن گرفت و چشم را در زیر عرش گماشت تا
کی فرمان آلهی در رسد که در صور دمد من گفتم یا رسول الله صور چه باشد فرمود شاخیست بزرگ و در
آن مقابل چندان آسمان و زمین و اسرافیل سه بار در دمد یکی نفخه فزع باشد و آن آنست که درین آیه
مذکور شد نفخه احیا پس اول که اسرافیل را فرماید که دم در صور دمد هر چه در آسمانها و زمینها باشد از
دکوه بهم جنبش در آیند و چون گرد بر هوا روند و زمین از جای خود بجنبد بر وجهی که اصلا قرار نگیرد مانند
کشتی بر روی آب یا قندیل آویخته که باد بجنبد و چون گوید تعالی یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت تا
یعنی مادران از هول آن فرزندان شیرخواره را فرو گذارند و زنان آبستن بچه بیندازند و کودکان از
ترس آن پیر شوند و شیاطین از فزع آن بگریزند و باقطار زمین روند و همه متحیر و مدهوش شوند در این باشند
که زمین شکافته شود و شق شق گردد و چون در آسمان نگرند مانند زیتی که گداخته بینند پس شکافته گردد
و ستارگان فرو ریزند و آفتاب و ماه گرفته شوند پس اسرافیل را فرماید تا بار دیگر در صور در دمد و این
نفخه صعق باشد که هر که در آسمان و زمین باشد بمیرد مگر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حاملان
عرش پس بعزرائیل ندا رسد که چه کس مانده است گوید همین من و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و حمله عرش
تو که خداوندی و بعد از وصمت وال دمت و بجبرئیل و میکائیل خطاب رسد که بمیرید فی الحال بمیرند و حاملان
عرش را نیز ندا رسد که موتوا همه بمیرند پس اسرافیل را گوید صور را ابو شرده و تو نیز بمیر اسرافیل صور را

بنوعی بسیار دهد و جان بدهد آنگاه ملک الموت را گوید دیگر کسی مانده است گوید بار خدایا تو عالمی که غیر از من کسی
دیگر نمانده دیگر باز خطاب آید که مت تو نیز بمیر همچنانکه ایشان بمردند عزرائیل نیز بمیرد فنا بپذیرد
پس این ندا در دهند که لمن الملک الیوم الواحد القهار بعد از آن همه را هموار سازد بجنبشی که اگر
بیضه در مشرق نهاده باشد در مغرب توان دید و آنگاه حق تعالی بقدرت کامله خود چهل روز باران
ببارد و بشبه نطفه مردان تا از بالای زمین دوازده گز برآید و همچنانچه نباتات روییده میشود
خلقان از آن آفریده شوند و حاملان عرش را زنده کنند و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را بیافرینند
با اسرافیل گوید صور بردارد و در دم اسرافیل در دمد و حق تعالی فرمان دهد تا روحها بیدار
در آیند پس روحهای مومنان که چون نور درخشنده در آید باشند در ابدان خود در آیند و همه
زنده گردند و همچنین ارواح ظلمانی کفار در ابدان خود در آیند پس زمین شکافته شود و همه از قبور
برخیزند سر برهنه و پای برهنه و ختنه ناکرده و این نفخه احیاست حاصل که میفرماید که چون نفخه
صور شود اهل آسمان و زمین ترسناک شوند الا من شاء الله مگر آنکس که خدای خواهد یعنی
خزنه بهشت و دوزخ و یا اسرافیل و یا چهار ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل
و یا موسی علیه السلام که او را در طور صعقه بوده و در تیسیر گوید که آن ادریس است و ابوهریره در روایت
مذکور گفته که رسول خدا پرسیدم که اینها کیستند که حق تعالی ایشان را از فزع استثنا کرده فرمود
که شهیدانند که هرگز فزع بایشان نرسد و کل اتوه و همه دمان آیند کانند بموقف و حفص اتوه
خوانده بصیغه جمع ماضی و معنی مستقبل پیدا نند یعنی همه بیایند بعرصه گاه داخرین در حالتیکه
خوار شدگان باشند و مطیع و منقاد و ذلیل و تری الجبال و بینی ای بیننده کوهها در آن روز
تحسبها جامدة پنداری آنرا بر جای خود ایستاده و حال آنکه آن کوهها تمر مر السحاب
میرود و میگذرد مانند رفتن ابر در سرعت و آن حرکت مدرک نمیشود چنانچه در سیر ابر مشاهد میشود
صنع الله بفعل آورد خدا و بکند کردنی که آن نفخت و امرار جبال و یا خلق کردن سموات و ارض
و لیل و نهار و غیر آن از امور محکمه را خلق کردنی الذی اتقن کل شیء آن خدایی که منتظم ساخت و استوار
کرد کل شیء همه چیز ها را و بیاراست آنرا بر وجهی لایق که شاید و سزد موافق حکمت و مصلحت انه
خبیر بما تفعلون و با آنچه می کنند از معصیت و طاعت و همه را بر وفق آن جزا خواهد داد من جاء

بالحسنة

بالحسنة هر که بیاید به نیکوی از توحید و اخلاص در طاعات فله خیر منها پس او راست جزای بهتر
بهتر از آن فعل نیکو زیرا که فانی دهد و باقی ستاند و ادنی با علی عوض گیرد و یکی را ده تا هفتصد بهره
یابد و اکثر بر آنند که حسنه کلمه طیبه لا اله الا الله که مدار علیه جمیع اعمال صالحه است از امام زین العابدین
صلوات الله علیه مرویست که مردی بغزای روم رفت و او را عادت که چون از اغیار خالی بودی
خلوت کردی و با آواز بلند گفتی که لا اله الا الله وحده لا شریک له روزی در مرغزاری میگفت این
کلمه را با آواز بلند بگفت سواری از رجال الغیب از آن مرغزار بیرون آمد و او را گفت چه گفتی گفت
آنچه شنیدی گفت و الله که این کلمه ایست که حق تعالی فرموده که من جاء بالحسنة فله خیر منها در حدیث دیگر
مرویست از امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه که لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی
اینست که حق تعالی بعد از این میفرماید که و هم و ایشان که حسنه از ایشان صادر شده باشد
من فزع از ترس و هول عظیم یومئذ در روز قیامت آمنون ایمن اند از کلی معقولست که چون آتش
دوزخ احاطه خود کند و همه را در زیر خود گیرد ایشان را فزعی کنند که هرگز مثل آن نکرده باشند و اهل بهشت
از این فزع ایمن باشند و من جاء بالسیئة و هر که بیاید بخصلت بد را که آن شرک است و یا سایر معاصی
کبیره فکبت پس نگونسار کرده شود وجوههم رویهای ایشان فی النار در آتش یعنی ایشان را سر نگون
با آتش دوزخ اندازند پس خزنه ایشان را گویند هل تجزون آیا جزا داده شوید یعنی جزا نداده شوید
الا ما کنتم مگر آنچه بوده اید در دنیا تعملون میکردید یعنی این جزای فعل شماست که بحقیقت عمل شما رسیده
نه بر وجه ظلم که بر شما واقع شده باشد از ابو جعفر صلوات الله علیه مرویست که ابو عبدالله علیه السلام
مرویست که ابو عبدالله جدلی نزد امیر المومنین صلوات الله علیه رفت آنحضرت او را گفت ترا خبر دهم از
قول حق تعالی که من جاء بالحسنة تا بقول تعملون گفت بلی فدای تو گردم فرمود آن حسنه که هر که بکند به بهشت
در آید و او را ایمن از آن بدهند دوستی ماست که اهل بیتیم و آن سیئه که هر که بکند در دوزخ رود
و عمل او مقبول نیفتد دشمنی ماست که اهل بیتیم و جابر بن عبدالله روایت کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرمود که ای علی اگر امت من روزه دارند تا که از غایت بارکی و لاغری چون زه کمان شوند
و نماز گزارند تا که از کثرت آن چون کمان گردند و ترا دشمن داشته باشند حق تعالی ایشان را بر رو
در آتش دوزخ اندازد بعد از آن بجهت قطع طمع کفار از آنکه پیغمبر میل به کیش ایشان کند میفرماید

که إِنَّمَا أُمِرْتُ جز این نیست که فرموده شده ام من أَنْ أَعْبُدَ آنکه پرستش کنم رَبَّ هَٰذِهِ الْبَلْدَةِ
خداوند این شهر که مکه است الَّذِي حَرَّمَهَا آن خداوندی که بجهت شرافت و عظمت مکه حرم مکه را حرام کردانید آنرا از
هر چیز مستلزم هتک حرمت آنست مانند مقاتله و قطع و منع شجره و تشبیش صید و تنفیر حیوانات بری و از هجوم اعادی و تهدید عذاب بر ایشان وَلَهُ و مر او راست که خداوند این خانه است كُلُّ
شَيْءٍ همه چیزها یعنی همه مخلوقات و مملوک وی اند پس هر چه خواهد حلال و حرام کرداند و آنچه اراده نماید حلال
سازد وَأُمِرْتُ و مامور شده ام أَنْ أَكُونَ بآنکه باشم مِنَ الْمُسْلِمِينَ از ایستادگان بر ملت اسلام
و یا از منقادان و مطیعان ملک علام وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ و بآنکه تلاوت کنم قرآن را و بر قرائت
آن مواظبت نمایم تا حقایق آن بر من منکشف گردد فَمَنِ اهْتَدَىٰ پس هر که راه یابد بسبب متابعت
درین اوامر فَإِنَّمَا يَهْتَدِي پس جز این نیست که راه می یابد لِنَفْسِهِ برای نفع خود یعنی منافع آن که
ثواب اخرویست و برکات دنیوی باز گردد وَمَن ضَلَّ و هر که گمراه شود بجهت مخالفت درین امور
فَقُلْ پس بگوی ای محمد إِنَّمَا أَنَا جز این نیست که من مِنَ الْمُنذِرِينَ یکی از بیم کنندگانم و بر من
جز ابلاغ نیست پس وبال ضلال که عقوبت دنیا و آخرتست بمن نمی رسد بلکه بخود ایشان راجع میشود
وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ و بگو ستایش و ثنا مر خدای راست بر نعمت نبوت و بار بر هر چه بمن عطا کرده از علم
نافع و عمل صالح سَيُرِيكُمْ زود باشد که بنماید خدای شما را ای صنادید قریش آيَاتِهِ نشانهای
قاهره خود را در دنیا چون واقعه بدر و خروج دابة الارض و در آخرت از عذاب
ابدی فَتَعْرِفُونَهَا پس بشناسید این آیتها را و لیکن آن شناختن در آن محل شما را نفع ندهد
وَمَا رَبُّكَ و نیست آفریدگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ بی خبر از آنچه می کنند مشرکان و نیز مؤمنان
میخوانند یعنی از آنچه شما میکنید پس تاخیر عذاب بر شما بجهت بنا بر حکمت نه بجهت غفلت او از اعمال
قبیحه شما چه غفلت بر عالم بالذات ممتنع است پس بعد از مهلت دادن اعمال شما را بخواهد کرد و بلکه همه را جزا
او سزا خواهد رسانید

سورة القصص

ابی بن کعب از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایت
کرده است که هر که سوره طسم القصص بخواند حق تعالی بعدد هر که تصدیق موسی کرده و تکذیب
وی نموده ده حسنه برای وی بنویسد و هیچ فرشته در آسمان و زمین نماند مگر که در روز قیامت
برای گواهی دهد که او صادق و مصدق بوده درین که كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

بدانکه حق تعالی در سورة النمل امر بتلاوت قرآن فرمود و تلاوت قرآن درین سوره بیان میکند که طسم از
جمله آیات قرآنست و تلاوت می نماید بر ایشان از خبر موسی و فرعون کما قال بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ طسم طا اشارتست بطهارت نفوس عابدان از عبادات اغیار و طهارت قلوب
عارفان از تعظیم غیر او [illegible] و طهارت ارواح محبان از محبت ما سوی و طهارت اسرار موحدان و سین اسم
از سر الهی با عاصیان بنجات و با مطیعان بدرجات و با محبان بادوام مناجات و میم اشارت بمنت
خالق بر کافه خلایق بکفایات مهمات بر قدر حاجات و مرامات و یا قسم است بطور سینا و سکندریه و مکه
و یا بحرمت طول و سنا و مجد او سبحانه جواب قسم آنکه تِلْكَ این سوره یا این آیات آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ
آیتهای کتاب روشن است و یا روشن کننده طریقه حسن نَتْلُوا عَلَيْكَ میخوانیم یعنی میخواند جبرئیل بفرمان ما بر
تو مِن نَّبَإِ مُوسَىٰ وَفِرْعَوْنَ بعضی از خبر موسی و فرعون بِالْحَقِّ به درستی لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ لقومی که ایمان آرند برای
گروهی که تصدیق میکنند بخدا و رسول او چه ایشانند که بآن منتفع می شوند پس غیر ایشان از درجه اعتبار
ساقط باشند إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ یعنی بدرستیکه فرعون برتری جست و تکبر کرد در زمین مصر وَ
جَعَلَ أَهْلَهَا و گردانید اهل مصر را از قبطیان و سبطیان شِيَعًا گروه گروه متفرقه که تابع او بودند در آنچه
میخواست و هر گروهی بکاری نامزد شده یعنی بعضی را به بنا و برخی را بحراثت و جمعی را بجزیه مقرر کردانید و بعضی را
ذلیل کردانید مانند سبطیان چون برخی را اکرام کرد و مقرب و رکاب خود کردانید قبطیان يَسْتَضْعِفُ
زبون گرفت و مقهور ساخت طَائِفَةً مِّنْهُمْ گروهی از ایشان را یعنی بنی اسرائیل را از ابن عباس مرویست که
چون بنی اسرائیل بسیار شدند در میان ایشان فسق و فجور بسیار شد و علما و زهاد ایشان از امر معروف
و نهی از منکر دست باز داشتند و حق تعالی قبطیان را بر ایشان مسلط ساخت تا ایشان را به بندگی گرفتند
با مور شاقه مبتلا ساختند باین وجه که فرعون يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ میکشت پسران ایشان را بجهت آنکه کاهنان
گفته بودند که پسری در بنی اسرائیل مولود شود که مملکت ترا بسبب وی زوال رسد و در کشتن آورده که
نود هزار پسران بنی اسرائیل بکشت وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ و زنده میگذاشت نساء هم زنان ایشان را برای خدمت
و آئین خود إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه بود فرعون مِنَ الْمُفْسِدِينَ از تباهکاران که جرات می نمودند در قتل
اولاد انبیاء و او را [illegible] بندگی میگرفتند از سدی منقولست که فرعون در واقعه دید که آتشی از جانب بیت
المقدس پدید آمد و همه بیوت مصر را فرا گرفت و قبطیان را بسوخت و بنی اسرائیل را گذاشت تعبیران را از علمای

قوم خود پرسید گفتند از این شهر مردی بهم رسد که هلاک تو و سایر قبطیان بر دست او باشد فرعون امر
کرد تا پسران بنی اسرائیل را میکشتند و زنان ایشان را مقهور ساخت که نزد شوهران نخسبند و همه بخدمت
زنان قبط قیام نمایند وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ و ما خواستیم که منت نهیم عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا بر آنکه
زبون گرفته شده بودند و ضعیف کردانیده شده فِي الْأَرْضِ در زمین مصر و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل
بآنکه برهانیم ایشان را از بلا و شدت فرعون وَنَجْعَلَهُمْ و گردانیم ایشان را أَئِمَّةً پیشوایان در امر
دین و داعیان مردمان بخیر و صلاح تا بایشان اقتدا کنند در خیرات و مبرات وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ
و گردانیم ایشان را وارثان اموال و امتعه و املاک فرعونیان وَنُمَكِّنَ لَهُمْ و جای دهیم ایشان را
فِي الْأَرْضِ در زمین شام و مصر و تمامی وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ فرعون و وزیر او هامون وَجُنُودَهُمَا
و لشکرهای ایشان را مِنْهُم از بنی اسرائیل مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ آنچه بودند که حذر میکردند و می ترسیدند
از آن از زوال ملک و هلاک ایشان بر دست مولودی از ایشان و این صورت را در وقتی دیدند
که در دریا علامات غرق شدن را ملاحظه کردند و بنی اسرائیل را فتح کنان در ساحل دریا نظر
در آوردند و دانستند که بسبب ظلم و تعدی مغلوب و مقهور شدند و مظلومان و مستضعفان
بمراد رسیده غالب و سرافراز گشتند و بروایت صحیحه و اسانید وثیقه ثابت شده که امیر المومنین
صلوات الله علیه فرمود سوگند بآن خدایی که دانه شکافت و آدمی را در رحم صورت نگاشت که
البته عطوفت و مهربانی شتر ماده بر ولد خود [illegible] بعد از آن این آیه تلاوت
فرمود و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض الآیه ابو الصباح کنانی روایت کرده
که او گفت که ابو جعفر علیه السلام روزی [illegible] ابو عبد الله علیه السلام در نگریست فرمود که بخدا [illegible] که این کس
از آنکسانیست که حق تعالی در حق ایشان گفته که و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا و امام زین العابدین
علی بن الحسین علیهما السلام فرمود که بحق آن خدایی که محمد را بحق بخلق فرستاد مژده دهنده و بیم کننده که نیکو
کاران از ما که اهل بیتیم و شیعیان وی اند و دشمنان ما و اتباع ایشان بمنزله فرعون و اتباع
او از ائمه هدی صلوات الله علیهم منقولست که مراد بکریمه و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا ائمه
آل محمد است صلی الله علیه وآله که حق تعالی جمیع روی زمین را از مشرق تا مغرب متصرف او در آورد
و همه گروه را مقهور و مغلوب او کرداند تا در دنیا غیر از مومن نباشد و این نهایت منت او سبحانه است

و غایت نعمت او و از این قبیل است قوله تعالی و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون
آورده اند که در هنگامی که فرعون بنی اسرائیل را می کشت و قابلها را بر حامله ها گذاشته بود که اگر پسر متولد
شود بکشند و اگر دختر باشد بگذارند مادر موسی حامله شد فرعون را از وی خبر کردند وی زنان را فرستاد
تا ببینند چون شکم او را دیدند هیچ اثر حمل نیافتند چه هر که دست بر شکم نهادی کودک بر پشت مادر
رفتی پس بفرعون گفتند که اثر حمل در وی پیدا نیست و چون حمل [illegible] وضع نزدیک رسید
مادر موسی را با یکی از قابله ها صداقتی بود او را طلبید و گفت مرا یاری ده درین وضع و اگر پسر باشد مخفی
دار قابله قبول کرد اما با خود گفت که اگر پسر باشد خبر بفرعون دهم چون پسر متولد شد و قابله او را گرفت
و در روی او نگریست واله جمال او شد و محبتی عظیم از آن مولود در دل وی پدید آمد و گویند نوری از میان
چشمهای وی تافت که چشمهای قابله را خیره ساخت و محبت او در قلب او افتاد با مادر موسی گفت که
مقصد من آن بود که اگر پسر باشد بکشم یا خبر او بفرعون رسانم اکنون محبت او [illegible] و این نور دلالت
میکند که هلاک قبطیان در دست او باشد او را از فرعون نگهدار که من امر سازش نکنم و موکلان را
بگویم که دختر آمده و او را در خاک کردیم و شرط آنست که فرزند [illegible] از قربا و همسایه پنهان بینند مادر
موسی سه ماه یا بیشتر او را پنهان داشت و نزد بعضی آنست که بعد از بیرون آمدن قابله جمعی از موکلان خود را
در آن خانه افکندند خواهر موسی او را در خرقه پیچیده در تنور [illegible] در همه مواضع خانه را جستجو کردند
هیچ کودک نیافتند و تنور را دیدند آتش در آن مشتعل میگشت باز گشتند مادر موسی از این قضیه مطلع شده
مضطرب شد و خود را در سر تنور انداخت دید که موسی [illegible] تنور نشسته و بازی میکند و اطراف او
آتش فرا گرفته اصلا گزندی نمی رساند خوشحال شد و دانست [illegible] این ولد موعود است پس در محافظت او
کوشید و در اخفای او سعی بلیغ نمود اما همیشه ترسان بود چون فرعونیان بیشتر از پیشتر تجسس می
کردند در هنگام الهام الهی بمادر موسی رسید که موسی را در دریا انداز کما قال الله تعالی وَأَوْحَيْنَا
وحی کردیم یعنی الهام دادیم و یا در واقعه باو نمودیم و علم الهدی رحمه الله فرموده که شاید که رسولی را فرستاده
باشد از ملائکه و غیر آن إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ بسوی مادر موسی که از اولاد لاوی بن یعقوب بود نام او نوخائذ بنون
در اول و در تفسیر نوخاید گفته بیای مثناة در تحت حرف اول و بر هر تقدیر چنین باید که الهام دادیم او را
أَنْ أَرْضِعِيهِ آنکه شیر ده او را در خفیه فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ پس چون ترسی بر وی پس در دریا افکن [illegible]

انده وقصد او کرده اند ... پس چگونه او را فی الیم که در دریا مراد آب نیل است یعنی بعد از آنکه او را در صندوق
نهاده باشی و منافذ او را مسدود ساخته آب در وی نرود و بیفکن او را در دریای نیل ولا تخافی
و مترس از هلاک او و ضایع و هلاک نخواهد گشت ولا تحزنی واندوهناک مباش در فراق وی انا رادوه
و بدرستیکه ما باز گرداننده او را الیک بسوی تو در اندک زمانی که بر وجهی که دلخواه و حسب المدعی تو باشد
وجاعلوه و گردانند ایم او را من المرسلین از فرستادگان یعنی او را رتبه نبوت و منصب رسالت
رسالت ارزانی خواهیم داشت در کشاف آورده که مراد بخوف ثانی در لا تخافی خوف فاد بود در غرق
شدن موی و یا ضایع شدن بعضی از اعضای او و فرق میان خوف و حزن آنست که خوف عارض شدن
غمی است که بجهت امری باشد که آن فراق موسی بود در مقام و حق تعالی از هر دو مادر موسی را مطمئن
ساخت القصه مادر موسی بعد از این الهام نجاری را از قبط که خویش فرعون بود فرمود که صندوقی
غیر تراشد و آن نجار ... مشهور بود که ابن عم فرعون بود و چون صندوق تراشید و بوی داد
گفت این صندوق را چه میکنی گفت احتیاجی باین دارم در کرم مبالغه کرد مادر موسی نخواست که دروغی
گوید بالضروره اظهار کرد که کودکی دارم میخواهم که تا او را در این تابوت نهم و از فرعونیان پنهان کنم
آن نجار تابوت بوی داد و در عقب او برفت و در خانه او را نشان کرده باز گشت تا موکلان را باین
اعلام نماید زبانش بسته شد و هر چند خواست مقصود ظاهر کند نیافت که چیست چون بسیار اشارت
کرد ایشان را مفهوم نشد گفتند دیوانه است و برا زدند و از پیش خود براندند چون بدکان آمد
زبانش گشوده شد دیگر باره برفت تا خبر دهد تا جرد باز زبانش بسته شد و چشمش کور گشت و حیرت
نمیتوانست که بگوید و ببیند دیگر باره او ... نمودن کرد تدریجی در اندیشه افتاد که همانا که این مولود
است که مطلوب فرعون است و این آیات و علامات و البته حقیقت آن پیش خود قرار داد که اگر حق تعالی
زبان و چشم مرا ... ایمان آرم حق تعالی چون صدق وی را دانست چشم و زبان بوی داد
بیامد بدر سرای مادر موسی این حقه باوی گفت و بموسی ایمان آورد مومن آل فرعون اوست و حبیب
نجار مشهور است القصه مادر موسی صندوق را بقیر بیندود و موسی را در آن خوابانید و سر صندوق را
بقیر محکم ساخته در رود نیل افکند و روایت کرده فرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا شده و اهل
کهانت گفته بودند که فلان روز در رود نیل حیوانی بحری بصورت انسان خورد سال یافت شود و این علت

دهن